

فرهنگ لغات

تأليف و ترمیم
محقق

تأليف:
دکتر محمود مدبری

فرهنگ نثرهای فنی و مصنوع

تألیف دکتر محمود مدبری



چاپ ۱۳۷۶





انتشارات خدمات فرهنگی کرمان

کرمان خیابان شریعتی، تلفن: ۰۳۴۱-۲۲۴۶۰۸

فرهنگ نثرهای فنی و مصنوع

تألیف: دکتر محمود مدبری

چاپ اول: ۱۳۷۶

تیراژ: ۳۰۰۰

چاپخانه: آینده

حق چاپ محفوظ

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

شابک ۹۶۴-۹۰۵۵۷-۳-۸

ISBN-90557-3-8



فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۱ - مقدمه	پنج
الف - نثر فارسی و شیوه‌های نگارش	پنج
ب - نثر فنی و تاریخچه آن	هشت
ج - آثار مهم نثر فنی	ده
د - بعضی از ویژگیهای عمده نثر فنی	پانزده
ه - درباره این فرهنگ لغت	هفده
۲ - اختصارات کتب	بیست
۳ - شرح علائم	بیست و یک
۴ - متن فرهنگ نثرهای فنی و مصنوعی	۱
۵ - فهرست منابع و مآخذ	۶۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

الف- نثر فارسی و شیوه‌های نگارش

نثر فارسی سابقه‌ای بیش از هزار سال دارد. ادبیات فارسی دری رسماً از اوایل قرن سوم هجری آغاز شده است؛ اما کهنترین نثرهای دری موجود متعلق به اواسط و نیمه دوم قرن چهارم هجری است. مقدمه شاهنامه ابومنصوری، قدیمترین اثر تاریخدان موجود زبان فارسی است و ترجمه قرآن قدس، ترجمه تفسیر طبری و تاریخ بلعمی نیز از آثار کهن بازمانده آن قرن محسوب می‌شوند. کتابهایی نظیر شاهنامه بوالمؤید و عجایب البلدان ابوالمؤید بلخی، رساله‌ای در لغت منسوب به ابوحفص سغدی و رساله‌ای در عروض از ابوالعلا شوشتری از آثار مفقود نیمه اول قرن چهارم هستند و از قرن سوم هجری اثری به طور قطع و یقین شناخته نیست.

در طول این هزاره، هزاران رساله و کتاب در موضوعات ادبی، تاریخی، عرفانی، مذهبی، علمی و غیره نوشته شده است که متأسفانه بخشی بزرگ مربوط به پیش از قرن هفتم به خاطر جنگهای بسیار و عمدتاً حوادث قرن ششم در شرق ایران و بویژه حملات وحشیانه مغول در اوایل قرن هفتم نابود شده است.

بی‌شک شیوه نگارش در اعصار گوناگون، متفاوت بوده؛ اما دو شیوه و سبک اصلی در نگارش آثار قابل ذکر است: یکی ساده و مرسل یا سلیس و روان و دیگر فنی و مزین. در کنار این دو شیوه اصلی، فروع و زیر مجموعه‌های متعددی هم مشاهده شده است؛ همچون: نثر ذوقی، نثر علمی، نثر عامیانه و محاوره‌ای، نثر روزنامه‌ای، نثر متکلف و مصنوع، نثر مسجع (مسجع ساده، مسجع فنی و مصنوع) و نثر التقاطی.

شیوه نگارش در دو قرن چهارم و پنجم، مطلقاً ساده و مرسل است (ساده و مرسل نخستین) و به دو سبک سامانی (قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم) و سبک غزنوی (نیمه دوم قرن پنجم و اوایل قرن ششم) تقسیم می‌گردد. زبان فارسی در این قرون در مرحله رشد و تکوین بود و تأثیرات لهجه‌های فارسی و نبودن زبان ادبی معیار و ثابت، موجب تنوع آوایی و لغوی و فعال بودن زبان در ترکیب سازی و درصد بالای لغات فارسی نسبت به عربی بود. بدین سبب نثرهای این دوران (پیش از مغول) از ارزشهای بسیار زبانی و ادبی برخوردار است.

در نثر سامانی، کهنگی زبان، وجود دگر کلمه‌های بسیار، تکرار فعل، کوتاهی جملات و اندکی لغات عربی در حدود ۲ تا ۶ درصد، از خصایص عمده است و ترجمه تفسیر طبری، ترجمه تاریخ طبری (تاریخ بلعمی) و حدودالعالم از نمونه‌های خوب آن شیوه محسوب می‌گردد.

در نثر غزنوی کم‌کم آمیختگی زبان عربی با فارسی افزایش می‌یابد و کلمات عربی میان ۸ تا ۱۲ درصد در نوسان است و گرایش به اطناب و طولانی‌تر شدن جملات در آن نثرها دیده می‌شود. در حقیقت نثر غزنوی، گذاری از ساده و مرسل کهن به نثر فنی است و باید گفت که بذره‌های نثر فنی

در بعضی از آثار نثر غزنوی پاشیده می‌شود و دهها سال بعد به نهال نشسته و بارآور می‌گردد؛ اما همچنان، نثر غزنوی عمدتاً در چهارچوب ساده و مرسل باقی می‌ماند. از نمونه‌های برتر این شیوه نگارش، تاریخ بیهقی، قابوسنامه و سیاست‌نامه را باید نام برد.

نثر ذوقی یا صوفیانه از فروع ساده و مرسل نخستین و مربوط به کتب و رسالات صوفیه و عرفاست از نمونه کهن آن یعنی رساله نورالعلوم خرقانی در اوایل قرن پنجم تا نمونه‌های واپسین یعنی آثار نجم‌الدین رازی، فیه ما فیه مولانا و معارف بهاء ولد در اوایل و اواسط قرن هفتم. بنابراین شیوه مذکور امتداد ساده و مرسل تا اواسط قرن هفتم محسوب می‌گردد؛ با ذکر این نکته که در قرون ششم و هفتم سبک نثر فنی روایی یافته بود. در نثر ذوقی یا صوفیانه، چهارچوب اصلی بر مبنای ویژگیهای ساده و مرسل است؛ اما عناصری از نثر فنی، نظیر سجع و استعاره و تشبیه در آن کاربرد یافته است. این شیوه نثر به سبب نزدیکی به زبان شعر و وجود لغات و تعبیرات رمزی عرفا، آیات و اخبار مستند عرفا، اشعار عربی و فارسی (بخصوص رباعیات دلنشین) و گاه حکایات کوچک و بزرگ و تمثیلات از زهاد و عبّاد و اولیا و سخنان ایشان، بسیار زیبا و جذاب و ذوق‌برانگیز است به طوری که این دست آثار در ردیف بهترین کتابهای منشور فارسی و بعضی از آنها در زمره شاهکارهای نثر به شمار می‌روند؛ کشف‌المحجوب هجویری، رسالات و کتب بزرگانی چون: خواجه عبدالله انصاری، غزالیها، عین‌القضاة همدانی، شهاب‌الدین سهروردی، عزیز نسفی و روزبهان بقلی شیرازی از عالترین نثرهای صوفیانه به حساب می‌آید. ناگفته نماند که عرفا و نویسندگان عارف از اواخر قرن هفتم به بعد بعضاً به نثر فنی و التقاطی متمایل بوده‌اند.

نثر علمی جدا از نثر ساده و مرسل نخستین نیست و مربوط است به آثار علمی (علوم عقلی و نقلی) در قرون چهارم تا هفتم هجری. علما و دانشمندان در این اعصار بتدریج از عربی نویسی به فارسی نویسی روی می‌آوردند و به سبب ماهیت فعال زبان که در حالت رشد و تکوین بود، بخوبی از عهده معادلات فارسی و ترکیبات برمی‌آمدند. از خصوصیات بارز نثرهای علمی در صد بالای لغات و اصطلاحات علمی است و پرهیز نویسندگان از آرایش و تزین کلام. البته عن حقایق الادویه از موفق هروی، التفهیم بیرونی، دانشنامه علایی ابن‌سینا و رسالات منسوب به وی، آثار دانشمندانی چون حاسب طبری، شهردان بن ابی‌الخیر، ابوالفضل حیث تفلّیسی و اسماعیل جرجانی از بهترین نثرهای علمی قرون پنجم و ششم است.

در قرنهای ششم و هفتم شیوه فنی نویسی میان ادبا و مؤرخان رواج می‌یابد و نویسندگان و منشیان و دبیران ترجیح می‌دهند که کلام خود را مزین ادا کنند و از شیوه گذشته روی برگردانند. در این باب در فصل دیگری سخن گفته خواهد شد.

فاصله میان قرن هشتم تا اواسط قرن دوازدهم هجری به دوره انحطاط نثر معروف است. این دوره طولانی از نظر تاریخی شامل اواخر عصر ایلخانی و سپس تیموری و صفوی است. علت این نامگذاری به خاطر سقوط تدریجی ارزشهای زبانی در نثر فارسی، متروک شدن اسلوبهای

کهن نویسندگی پیش از مغول و پدید نیامدن آثار درجهٔ یک و ممتاز است. نثرهای ساده و مرسل، و فنی و مزین این ادوار در حد آثار معروف پیشین نیست. هر چند زبان فارسی در این قرون در گسترش نهایی خود تا نقاط دوردست هند و ماوراءالنهر و آسیای صغیر پیش رفته و تعداد نویسندگان و کتابهای مکتوب به فارسی بسیار بیش از گذشته است؛ اما از نظر کیفیت نویسندگی روز به روز ضعف و فتور در نوشته‌ها پدید می‌آید.

مهمترین نتیجهٔ عصر انحطاط، نثر التقاطی است که بعضی از خصوصیات دو شیوهٔ ساده و فنی را دارد و میان آن دو در نوسان است؛ بدون آنکه به میزانها و معیارهای درست هر یک از آنها رسیده باشد؛ کتابهایی چون حبیب‌السیر خواندمیر و بسیاری از نوشته‌های جامی و شاه‌نعمت‌الله ولی در دورهٔ تیموری از این دست است. تنوع نویسندگی در زمان صفویان قابل ملاحظه است: از نثرهای ساده و مرسلی مثل آثار تاریخی معروف قرن دهم و یازدهم (عالم آرای صفوی، عالم آرای عباسی)، نثرهای فنی چون بعضی از کتابهای روزبهان خنجی و نامه‌های شاه طهماسب و منشیان صفوی، تا نثر عامیانه‌ای چون حسین کرد شبستری و نثرهای سادهٔ مبتذل و فنی بارد فراوان آن عصر.

در این زمان (قرنهای دهم تا دوازدهم) در هندوستان و جنب دولت گورکانیان هند، نویسندگان و مورخان و مترجمان به ساده‌نویسی و سره‌نویسی تمایل نشان می‌دهند و آثار بسیاری را پدید می‌آورند که هیچیک در حد نثرهای فصیح و مرسل پیشین نیست؛ همچون ترجمه‌هایی نظیر مهابهاراتا و رامایانا و آثار ابوالفضل دکنی چون آیین اکبری و بهار دانش. گرایش به سره‌نویسی در هند، نهایتاً به افراط کشیده می‌شود تا جایی که نویسندگان فرقهٔ آذرکیوان با پدید آوردن کتابهایی بر اساس روش دساتیر آسمانی آذرکیوان، اقدام به جعل لغات فراوان و زبانی برساخته و در ظاهر فارسی می‌کنند که با ورود اینگونه لغات در فرهنگهای لغت معروف همچون برهان قاطع، نثر فارسی بیشتر در خطر انحطاط و ضعف قرار می‌گیرد. به هر حال نثر عصر صفوی به سبب کم‌مایگی غالب نویسندگان و منشیان و ضعف تألیف در آثارشان، آن آب و تاب و آهنگ و اعتلای خیال و برجستگی الفاظ و ترکیبات قدیم را از دست داده و دچار تشویش می‌شود.

از اواسط قرن دوازدهم و با فروپاشی دولت صفوی و آمدن افشاریه و زندیه و سپس قاجاریان (در اواخر قرن دوازدهم)، ادیبان و دبیران و مورخان به شیوهٔ فنی و مصنوع بمانند قرون ششم و هفتم گرایش پیدا می‌کنند. بازگشت ادبی در نثر فارسی در همین زمان آغاز می‌شود و برخلاف شعر که تقلید و واپس‌گرایی در آن مشهودتر است، به سبب روند سبک آن، گامی به جلو به حساب می‌آید. نثر بازگشت ادبی از نیمهٔ دوم قرن دوازدهم تا اوایل قرن چهاردهم هجری قمری (دورهٔ مشروطیت)، طیفی است از مصنوع و فنی به سوی ساده و مرسل؛ درهٔ نادرهٔ میرزամهدی خان استرآبادی و تجربهٔ الاحرار عبدالرزاق بیگ دُبلی، نمونه‌های برجستهٔ فنی، و آثار اعتمادالسلطنه و بعضی از آثار فرهاد میرزا و سفرنامه‌ها و خاطرات عصر ناصری و مظفری از نمونه‌های سلیس و روان آن است. در آغاز دورهٔ بازگشت، تاریخ و صاف‌الگوی فنی نویسان است و از اواسط قرن سیزدهم،

گلستان سعدی بیشتر سرمشق نویسندگان قرار می‌گیرد، تا با تأثیرات دارالفنون، صنعت چاپ و روزنامه در اواخر قرن سیزدهم، گرایش به ساده نویسی آنچنان مورد استقبال واقع می‌شود که از مشروطیت به بعد این روند منطبق بر تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران معاصر ادامه می‌یابد. نثر دوره معاصر، ساده و مرسل است که در برابر ساده و مرسل نخستین باید آن را ساده و مرسل جدید و امروزی دانست که بر وضعیت زبان تحوّل یافته امروز استوار است. نثر فصیح معاصر و نثر داستانی، نشاندنده رشد و حرکت به پیش است که در صورت حفظ ارزشهای آن می‌تواند حجاب فراموشی بر دوران انحطاط نثر فارسی بکشد.

نثر مسجع از شیوه‌های فرعی است که برخی نویسندگان از قرن پنجم به بعد به صورت تفنّنی آثاری را پدید آورده‌اند. ظاهراً چند رساله خواجه عبدالله انصاری در قرن پنجم، قدیمترین نمونه‌های نثر مسجع است. در قرن ششم مقامات حمیدی به تقلید از مقامات معروف عربی به نثر مسجع مصنوع نگاشته می‌شود و در قرن هفتم سعدی با شاهکارش گلستان، ارزشهای ویژه سجع را متناسب با نثر فارسی نشان می‌دهد. از آن پس نثرهای مسجع به پیروی و تقلید از این کتاب نوشته شده است؛ همچون: بهارستان جامی در قرن نهم و منشآت قائم مقام و پریشان قآنی در قرن سیزدهم. سجع بر پایه قرینه‌سازی، مزدوج و موازنه است و خود از ابزار اصلی زینت و آرایش کلام است و در نثر فنی کاربرد بسیار دارد؛ اما مقطع. سجع با همه زیبایی، اگر طولانی و تکراری شود، خسته کننده و ملال آور خواهد بود؛ بدین سبب موضوعات نثر مسجع محدود است و مهمترین مضامین آثار مسجع عبارت است از: دعا و نیایش، طنز، مقامه و خطب.

ب- نثر فنی و تاریخچه آن

همچنانکه گفته شد، بذرهای نثر فنی در نیمه دوم قرن پنجم و سبک غزنوی پاشیده شد و کتاب تاریخ بیهقی، آغازگر حرکتی در گذار از ساده به فنی بود؛ اما این خصوصیت از نیمه اول قرن ششم، توسط منشیان مشهور دربارهای سلجوقیان و غزنویان و سپس خوارزمشاهیان به یک شیوه مشخص در نثر یعنی فنی و مزین منجر شد. بدین علت نثر فنی را منشیانه نیز نامیده‌اند. ترسل و نامه‌نگاری رسمی در این قرن، شیوه مزبور را روز به روز بیشتر مطرح کرد و منشیان و دبیران برجسته‌ای چون منتجب‌الدین بدیع جوینی منشی سلطان سنجر، رشیدالدین وطواط منشی اتسز خوارزمشاه و بهاء‌الدین محمد بغدادی منشی علاءالدین تکش خوارزمشاه از سرآمدان مترسلان و نامه‌نگاران دیوانی و دولتی آن عهد محسوب می‌شدند. بنابراین بخش عمده‌ای از میراث نثرهای فنی متعلق بدیشان و نظایر آنهاست. به خاطر اهمیت ترسل بود که مجموعه‌هایی از بهترین نمونه‌های آن توسط همان نویسندگان گرد آمد و دهها سال سرمشق و الگوی ممتاز دبیران و نویسندگان شد. مجموعه‌های این صاحب قلمان برجسته عموماً قابل تقسیم به اخواتیات (نامه‌های دوستانه) و سلطانیات (نامه‌های دولتی و رسمی) است؛ از قسم اول می‌توان به گوشه‌هایی از احوال و زندگانی و افکار نویسندگان آنها پی برد و از قسم دوم اطلاعات تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مفید و قابل اعتنا

به دست می‌آید. سلطانیات، انواع نوشته‌های دیوانی نظیر توقیعات، مناشیر، احکام و نیز طرز نوشتن و ارسال آنها را در بر دارد و کاملاً مشخص است که از این طریق میان دبیران بزرگ دربارها، مسابقه و قدرت نمایی بوده و سلاطین و وزرا نیز به آنان مباحثات و افتخار می‌کرده‌اند. از بهترین این مجموعه‌ها باید عتبه‌الکتابه جوینی، نامه‌های رشید و طواط، التوسل الی الترسل بغدادی و منشآت خاقانی را ذکر کرد.

و اما سرآغاز کتابهای فنی و مزین و پیشرو از لحاظ زمان و حق تقدّم و نیز از نظر کیفیت نویسندگی، کتاب کلیله و دمنه بهرامشاهی، تحریر و تصنیف منشی و نویسنده نامدار غزنویان، ابوالمعالی نصرالله منشی است که این اثر ارزشمند را در حدود سالهای ۵۴۰-۵۳۸ نوشته است. پس از شهرت این کتاب، سرعت نوشته‌های متعدّد و گوناگونی به سبک و سیاق آن تألیف شد.

آنچه کاملاً مشهود است این است که هر چه از قرن ششم دور می‌شویم، گرایش نویسندگان به تصنّع و تکلف بیشتر می‌شود به طوری که این افراط، ویژگیهای عالی نثرهای فنی را کم‌کم از اعتبار انداخته و تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. از اوایل قرن هشتم فنی نویسی دچار ضعف شده و آثار مطرح و ارزشمند کمتر پدید می‌آید. بنابراین مهمترین اعصار تسلط این شیوه نگارش در فاصله‌ی اواسط قرن ششم تا اوایل قرن هشتم است که کتابهای ادبی و تاریخی مشهور تألیف می‌شود. از آثار برجسته قرن هفتم کتابهای ترجمه تاریخ یمنی، مرزبان نامه، گلستان، تاریخ جهانگشا و نفثه‌المصدور قابل ذکر است و بالاخره اوج تکلف و تصنّع، تاریخ بزرگی به نام تجزیه‌الامصار و ترجیه‌الاعصار مشهور به تاریخ و صاف است که در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم تألیف شده است.

از میان همه این آثار، کلیه بهرامشاهی، تاریخ و صاف و گلستان سعدی بیشتر مورد تقلید قرار گرفته است. تذکر این مطلب، بسیار مهم است که سعدی در گلستان، نثر مسجع خود را میانه فنی و ساده گرفته و به هر دو شیوه نگارش به شکل طبیعی نظر داشته است.

نثر فنی در دوران طولانی انحطاط نثر؛ توفیق چندانی ندارد، هر چند که آثار زیادی هم بدین شیوه نوشته شده است؛ اما هر قدر از عصر ایلخانی فاصله می‌گیریم نثرهای فنی، التقاطی‌تر و غیر قابل ملاحظه‌اند.

دوره دوم نثر فنی و مزین مربوط به دهه‌های نخستین بازگشت ادبی است؛ یعنی نیمه دوم قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم هجری، مطابق با عصر افشاریه، زندیه و قاجاریه. آغازگر این حرکت، مورّخ و ادیب مشهور دوره نادرشاه و منشی وی، میرزامهدی خان استرآبادی است که با نوشتن کتاب «دُرّه نادره» مشکلتین و مصنوع‌ترین نثر فارسی را خلق کرد. او از نویسنده تاریخ و صاف یعنی ادیب عبدالله شیرازی تقلید کرد؛ اما در تکلف و تصنّع و پیچیدگی از او نیز پیش افتاد که البته چندان مورد توجه ارباب ادب واقع نشده است؛ بخصوص که نثر بازگشت از فنی به مسجع و سپس به ساده و مرسل در حال تغییر بود و سبک میرزامهدی خان پسندیده نمی‌آمد. با این وجود نمونه خوب نثر فنی را باید کتاب «تجربه‌الاحرار و تسلیه‌الابرار» عبدالرزاق بیگ دُبلی دانست که علاوه بر تقلید از الگوی

معروف دوره اول (تاریخ و صاف) نظری نیز به نثر پاکیزه و زیبای گلستان داشته و گاه تلفیق مبتکرانه میان آن دو کرده است. در این دوران، منشآت قائم مقام فراهانی را باید از نظر دور نداشت که از بهترین نثرهای مسجع بعد از گلستان است.

ج- آثار مهم نثر فنی

در طول دو قرن نخستین فنی نویسی یعنی قرنهای ششم و هفتم و دوره دوم آن یعنی آغاز بازگشت ادبی و نیز در خلال عصر انحطاط، تعداد بسیاری رسالات و کتب در زمینه‌های گوناگون و عمدتاً ادبی، عرفانی و تاریخی نوشته شده است که در اینجا تعدادی به اختصار معرفی می‌شود.

۱- **کلیله و دمنه:** مهمترین ترجمه و تحریر کلیله و دمنه به قلم ابوالمعالی نصرالله منشی است که به نام بهرامشاه غزنوی در حدود سالهای ۵۳۸ تا ۵۴۰ نوشته است. این کتاب را باید سرآغاز نثر فنی در ایران و بهترین نمونه به شمار آورد که پس از آن دهها اثر بدین شیوه نگارش یافته و آنچه کاملاً مسلم است این است که اکثر نثرهای فنی، نگاهی به این کتاب داشته و گاه مطالب و عبارات و جملات و اشعار آن را هم استقبال کرده و مواردی هم به سرقت برده‌اند.

کلیله شامل پانزده باب و دیباچه سه گانه مترجم، ابن مقفع و بزرجمهر و خاتمه مترجم است و کلیه ویژگیهای نثر فنی و مزین در حد اعتدال و تناسب در آن رعایت شده است.

۲- **مقامات حمیدی:** اثر قاضی حمیدالدین بلخی است که در سال ۵۵۱ آن را در یک مقدمه، یک خاتمه و ۲۳ مقامه نگاشته است. نثر کتاب مصنوع و متكلف و مسجع است و بعد از رسالات کوتاه خواجه عبدالله انصاری، نمونه کامل نثر مسجع محسوب می‌شود که آن را به تقلید از مقامات بدیع الزمان همدانی و مقامات حریری نوشته است.

۳- **چهار مقاله:** نام اصلی کتاب «مجمع النوادر» است که به جهت احتوا بر چهار مقاله و گفتار، بدین نام شهرت یافته است. نویسنده آن، احمد نظامی عروضی سمرقندی است که در فاصله سالهای ۵۵۲-۵۵۱ آن را در یک دیباچه و چهار مقاله به ترتیب زیر نوشته است:

مقاله اول در ماهیت دبیری و کیفیت دبیر کامل

مقاله دوم در ماهیت علم شعر و صلاحیت شاعر

مقاله سوم در علم نجوم و غزرات منجم در آن علم

مقاله چهارم در علم طب و هدایت طبیب

هر مقاله‌ای با یک مقدمه در تعریف علم مزبور و شرایط دارنده آن آغاز می‌شود و عموماً ده حکایت از مشاهیر آن رشته نقل می‌گردد. مهمترین نقص کتاب، اغلاط تاریخی متعدد در همان حکایات است که بعضاً شهرت هم یافته‌اند. نثر کتاب فنی یکدست نیست، بلکه مقدمه کتاب و مقدمه‌های هر مقاله فنی است و حکایات کتاب گاه ساده و گاه متمایل به فنی و مزین است.

۴- **عتبة الکتبه:** نام مجموعه مراسلات دیوان سلطان سنجر سلجوقی است مشتمل بر ۶۴

نامه به قلم منتجب‌الدین بدیع جوینی، منشی و دبیر نامدار سلاجقه که این نامه‌ها را حدود سالهای ۵۲۸

تا ۵۴۸ نوشته و ترتیب داده و تدوین نموده است. این اثر قرن‌ها مورد تقلید دبیران و منشیان بوده و یک نمونه عالی از مراسلات دیوانی اعصار پیش از مغول محسوب می‌شده است.

کتاب دارای مقدمه‌ای است در باب چگونگی شیوه نگارش تا عصر مؤلف و شرحی بر ابتدای کار خود نویسنده. تعدادی از نامه‌ها، رسمی در احکام و مناشیر به امرا و قضات است و تعدادی نیز در حکم اخوانیات به حساب می‌آید.

۵- تاریخ بیهق: اثر نویسنده و دانشمند مشهور اواسط قرن ششم ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به «ابن فندق» است. کتاب در تاریخ رجال و خاندانهای معتبر ناحیه بیهق است که از این نظر اطلاعات ذیقیمت به دست می‌دهد و آن را به سال ۵۶۳ به اتمام رسانده است. نثر کتاب آمیخته‌ای است از نثر ساده و مرسل و گاهی نثر فنی؛ دارای ابیات و عبارات بیش از حدّ عربی در خلال عبارات فارسی است و حکایات و داستانهای شیرین از امتیازات کتاب است.

۶- نامه‌های رشید و طواط: مجموعه منشآت و مکاتیب دیوانی و اخوانی امام رشیدالدین محمد و طواط، شاعر، نویسنده و عالم بزرگ قرن ششم و دبیر اتسز و ایل ارسلان خوارزمشاه است. او دارای آثار متعددی به نثر فارسی است که در حقیقت از پیشگامان نثر فنی باید به حساب آید. این مکاتیب حاوی اطلاعات ارزشمند ادبی و تاریخی است.

۷- بختیارنامه: نام دیگر آن «لمعة السراج لحضرة التاج» از یک نویسنده ناشناخته در نیمه دوم قرن ششم هجری است. از این اثر که مجموعه داستانی است، چندین تحریر ساده و فنی نوشته شده که اصل آن مربوط به ادبیات دوره ساسانی بوده است. نثر کتاب فنی و مسجع است و از لغات شاذ و مشکل کمتر استفاده شده است. این کتاب از معدود قصه‌های کهن ایرانی است که از این حیث قابل بررسی و تحقیق است.

۸- التوسل الى التوسل: مجموعه منشآت منشی بزرگ سلطان تکش خوارزمشاه، بهاءالدین محمد بغدادی است که در حدود دهه هشتم قرن ششم آن نامه‌ها را اعم از سلطانیات و اخوانیات تنظیم کرده است. در این کار پیرو رشید و طواط منشی برجسته قبل از خود بوده و نثر او از نمونه‌های کامل نثر فنی قرن ششم محسوب می‌گردد.

۹- عقد العلی للموقف الاعلی: نویسنده آن افضل‌الدین ابوحامد کرمانی، مورخ و نویسنده نامدار کرمان در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم است که پدر تاریخ کرمان محسوب می‌شود. این کتاب در تاریخ سلاجقه کرمان و اوضاع سیاسی و جغرافیایی شهرهای کرمان و نیز مختصری در باره خود نویسنده است.

۱۰- منشآت خاقانی: مجموعه‌ای از نامه‌های افضل‌الدین بدیل بن علی خاقانی شروانی، شاعر بزرگ ایران در نیمه دوم قرن ششم است. روی سخن خاقانی در این نامه‌ها به خویشان و نزدیکان، صدور و بزرگان و امیران و شهریاران روزگار است که حاوی نکته‌هایی بسیار از اوضاع آن روزگار می‌باشد. نثر کتاب مصنوع و متکلف و مملو از عبارات استعاری و تشبیهی و تلمیحات و اشارات مشکل است.

۱۱- سندبادنامه: از ظهیری سمرقندی دبیر و کاتب مشهور ملوک خانیه ترک

ماوراءالنهر در اواخر قرن ششم است که مجموعه‌ای داستانی نظیر «بختیارنامه» می‌باشد. اصل داستان در قرن چهارم به نثر ساده‌ی دری نوشته شده بود که ظهیری آن را به نثر فنی تقلیدی از روی کلیله و دمنه نصرالله منشی، تحریری تازه کرده است. این مجموعه داستانی، در پیرامون وزیری به نام سندباد است.

۱۲- اغراض السیاسة فی اغراض الریاسة: دومین اثر ظهیری سمرقندی کاتب

است که به شیوه نثر سندبادنامه نگاشته شده است. با این تفاوت که آرایشهای تصنعی این کتاب از دیگری کمتر است. موضوع کتاب در حکمت عملی است در باره حالات و گفته‌ها و اقوال مشهور پادشاهان قبل از اسلام ایران و خلفای اسلام و پادشاهان و سلاطین بزرگ تا قرن ششم.

۱۳- روضة العقول: تحریری است از داستانهای مرزبان، اثر محمدبن غازي مَلَطِيَوِي از

کاتبان و منشیان سلاجقه روم در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم که این کتاب را در سال ۵۹۸ به پایان برد. روضة العقول مقدم بر «مرزبان‌نامه» وراوینی است با نثر فنی و مصنوع تر از آن و متأسفانه تاکنون به طور کامل چاپ و نشر نشده است.

۱۴- راحة الصدور و آية السرور: از محمد راوندی مورخ و نویسنده مشهور در اواخر

قرن ششم است که این کتاب را در سال ۵۹۹ در تاریخ سلاجقه و خصوصاً حوادث نیمه دوم قرن ششم در عراق عجم نگاشته است. نثر کتاب از نثرهای متعادل فنی است که گاه عبارات ساده نیز در آن یافت می‌شود.

۱۵- ترجمه تاریخ یمینی: اصل کتاب از محمدبن عبدالجبار عتبی در اوایل قرن پنجم به

زبان عربی است که آن را در تاریخ غزنویان و دولتهای مجاور ایشان، چون آل زیار و سامانیان نوشته است. در سال ۶۰۳ ابوالشرف ناصح بن ظفر جُرفادقانی آن را به زبان فارسی ترجمه کرده و مطالبی هم بر آن اضافه نموده است. نثر کتاب، فنی و گاه مصنوع است و مملو از لغات عربی نسبتاً مشکل است.

۱۶- دستورالوزاره: از محمودبن محمد اصفهانی در اوایل قرن هفتم است که تاکنون

نویسنده آن ناشناخته بوده است. این کتاب، مقدم بر آثاری از این دست است که در قرون بعد در باره احوال و اقوال و کردارهای وزیران مشهور نگاشته شده است.

۱۷- برید السعادة: اثر دیگری است از محمدبن غازي مَلَطِيَوِي مؤلف روضة العقول که

آن را در حدود سالهای ۶۱۰-۶۰۹ نوشته است. این کتاب در حکمت عملی و اخلاق است که در ابتدا حدیث یا روایتی را نقل و ترجمه و تفسیر می‌کند و سپس حکایتی به تناسب می‌آورد و البته از اغلاط تاریخی نیز عاری نیست.

۱۸- لباب الالباب: اثری است بسیار معروف از سدیدالدین محمد عوفی نویسنده بزرگ

در اوایل قرن هفتم که آن را در سال ۶۱۷ نوشته است. این اثر در حال حاضر، نخستین تذکره شاعران فارسی است که در دست است در احوال و گزیده اندکی از اشعار شاعران قدیم فارسی گوی تا اوایل

قرن هفتم که قرن‌ها مورد تقلید و رونویسی تذکره نویسان بوده است. نشر کتاب غالباً فنی است و بر خلاف اثر دیگرش «جوامع الحکایات» یکدستی بیشتر در نوع نگارش دارد.

۱۹- مرزبان نامه: تحریری ممتاز و استادانه به نشر فنی است از داستانهای مرزبان بن

رستم بن شروین، نظیر روضة العقول که در حدود سالهای ۶۲۲-۶۱۷ توسط سعدالدین وراوینی نوشته شده است. این اثر از نظر موضوع مشابه با کلیله و دمنه و نمونه برداری درست و دقیق از آن است با تصنیی بیشتر از کلیله و کمتر از روضة العقول، در نه باب و یک مک مقدمه و حاوی حکایات و تمثیلات بسیار.

۲۰- المعجم فی معاییر اشعار العجم: اثر شمس الدین قیس رازی ادیب نامدار نیمه

اول قرن هفتم که در سال ۶۳۰ آن را نوشته است. المعجم مهمترین کتاب در زمینه عروض و قافیه و بدیع و سرقات ادبی است که تاکنون کم نظیر مانده است. گاه نثر آن مصنوع و متکلف با کلماتی بسیار مشکل و در مواردی هم ساده است و حاوی اشعار زیادی از گویندگان قرون اولیه شعر فارسی است که نویسنده آنها را به شاهد مطالب و گفتارهای خود نقل کرده است.

۲۱- اخلاق ناصری: یکی از دهها اثر خواجه نصیرالدین طوسی، دانشمند نام آور ایران در

قرن هفتم است که به سال ۶۳۳ به نام ناصرالدین محتشم قهستان در سه مقاله و سی فصل نوشته است: مقالات اول در تهذیب اخلاق، مقالات دوم در تدبیر منازل و مقالات سوم در سیاست مدن. این کتاب در اخلاق علمی است که خواجه براساس «طهارة الاعراق» ابن مسکویه نگاشته است.

۲۲- نفثة المصدور: انشای شهاب الدین محمد خرنیزی زیدری نسوی، منشی جلال الدین

خوارزمشاه است که در حدود سال ۶۳۹ نوشته است. این اثر در حقیقت حسب حالی است از دورانی که از ترس هجوم مغول در بدر بوده و از خوارزمشاه دور افتاده است. این کتاب به نثر مصنوع و متکلف است و دارای عبارات عربی و جملات و عبارات معترضه بسیار.

۲۳- روضة الکتاب و حدیقة الالباب: اثری است از قرن هفتم که ابوبکر بن زکی

متطبب قونوی ملقب به «صدر» از منشیان بلیغ آسیای صغیر، آن را به سال ۶۷۷ هجری نوشته است. کتاب مجموعه‌ای از نامه‌های اخوانی است به شیوه مترسلان و با نثر مصنوع.

۲۴- گلستان: شاهکار جاویدان و همیشه سبز شیخ سعدی شیرازی است که در سال ۶۵۶

در یک دیباچه و هشت باب و در موضوع حکمت و وعظ با حکایات و تمثیلات شیرین نوشته شده است. نشر کتاب عمدتاً مسجع و موزون است و در آن تلفیقی از نگارشهای ساده و فنی مشاهده می‌شود.

۲۵- تاریخ جهانگشا: اثر عطا ملک جوینی است که به سال ۶۵۸ در تاریخ مغول،

خوارزمشاهیان و اسماعیلیان نوشته شده و از تواریخ بسیار باارزش و مهم به شمار می‌رود. نثر کتاب عموماً فنی و گاه مصنوع و گاهی هم متمایل به ساده است. تاریخ جهانگشا در ردیف اولین آثار تاریخی است که لغات مغولی و ترکی بسیار در آن راه یافته و از این طریق وارد نثر فارسی شده است.

۲۶- سیرت جلال الدین مینکبرنی: اصل کتاب به زبان عربی است از آثار شهاب الدین محمد خرندزی زیدری نسوی، مؤلف «نفثة المصدور» در تاریخ خوارزمشاهیان، بخصوص حوادث دوران سلطان جلال الدین منکبرنی آخرین سلطان این سلسله و نیز حوادث مربوط به سلاجقه عراق و اتابکان آذربایجان و یورش مغول به ایران. تألیف این کتاب در تاریخ مغول، مقدم بر تاریخ جهانگشا است؛ اما ترجمه آن به نشر فنی در حدود ۶۸۰ توسط مترجمی ناشناس انجام یافته است.

۲۷- تاریخ و صاف: نام اصلی کتاب «تجزیه الامصار و ترجیه الاعصار» است که ادیب عبدالله شیرازی ملقب به «وصاف الحضرة» مورخ و نویسنده نامدار اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم در عهد ایلخانان آن را در پنج جلد نوشته است. این کتاب در واقع ذیلی است بر تاریخ جهانگشا در حوادث دوره ایلخانان مغول در ایران و تاریخ ملوک و امرای اطراف در هند و ایران، نظیر اتابکان فارس به نشر کاملاً مصنوع و متکلف و پیچیده که از این حیث در رأس همه متون مصنوع قرار گرفته و بعدها از روی آن تقلیدهای بسیار شده است.

۲۸- المعجم فی آثار ملوک العجم: معروف به «تاریخ معجم» تألیف شرف الدین فضل الله حسینی قزوینی از ادبا و نویسندگان اوایل قرن هشتم که آن را به نام نصره الدین احمد بن یوسف از سلاطین اتابکان لرستان نوشته است. موضوع آن در تاریخ پادشاهان پیش از اسلام ایران است؛ اما از نظر تاریخی اهمیت ندارد. نشر آن فنی و متمایل به تکلف و تصنع است.

۲۹- مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار: تألیف محمود بن محمد آقسرائی از مورخان اوایل قرن هشتم در آسیای صغیر است که کتاب خود را در سال ۷۲۲ در تاریخ سلاجقه بویژه سلاجقه روم با نشر فنی نگاشته است.

۳۰- سمط العلی للحضرة العلیا: مهمترین اثر ناصرالدین منشی کرمانی، مورخ اوایل قرن هشتم است که این کتاب را در سال ۷۱۶ در تاریخ قراختائیان کرمان به نشر فنی متمایل به مصنوع نگاشته است. در واقع دنباله کار افضل کرمانی در «عقد العلی للموقف الاعلی» است. شیوه نگارش آن متأثر از ترجمه تاریخ یمینی است.

۳۱- نسایم الأسحار من لطایم الاخبار: اثر دیگر ناصرالدین منشی کرمانی است در تاریخ وزرا که به سال ۷۲۵ نوشته است. نوع نشر شبیه به کتاب سمط العلی است و نشر فنی متوسطی دارد.

۳۲- دُرّه الاخبار و لمعة الانوار: اثر سَوم ناصرالدین منشی است که در حدود سالهای ۷۲۶-۷۲۵ نوشته است. این کتاب اصلاً ترجمه‌ای است از کتاب «تممة صوان الحکمة» اثر ابوالحسن علی بن زید بیهقی در تاریخ و احوال و آثار حکما و فلاسفه.

۳۳- مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه: اثری است عرفانی از عزالدین محمود کاشانی که در آداب و عقاید و اصطلاحات عرفا نوشته شده است. این کتاب ترجمه آزادی است از

«عوارف المعارف» سهروردی که چندین ترجمه در ادوار پیشین از روی آن شده است.

۳۴- رشف النصائح الایمانیه و کشف الفضائح الیونانیة: در اصل از آثار شهاب‌الدین سهروردی عارف قرن هفتم است؛ اما ترجمه آن در سال ۷۷۴ توسط معین‌الدین معلّم یزدی از مورّخان و ادبای متصنّع قرن هشتم با نثر مصنوع و متکلف و عربی زده نوشته شده است. وی همان نویسنده «مواهب الهی» در تاریخ است.

۳۵- ظفرنامه تیموری: کتابی است در تاریخ تیمور گورکان از شرف‌الدین علی یزدی، مورّخ، شاعر و نویسنده قرن نهم هجری که در سال ۸۲۸ به پیروی «ظفرنامه» نظام‌الدین شامی نوشته است؛ با این تفاوت که نثر آن فنی است و لغات ترکی و مغولی مربوط به قرون هشتم و نهم در آن بسیار است.

۳۶- دُرّه نادره: تاریخ عصر نادرشاه افشار است اثر میرزا مهدیخان استرآبادی، مورّخ، نویسنده و دانشمند قرن دوازدهم. این کتاب مصنوع ترین و متکلف ترین و دشوارترین نثر فارسی است که تاکنون نگاشته شده و نویسنده در این کار به دنبال «تاریخ و صاف» رفته است. این اثر سرآغاز نثر دوره بازگشت ادبی است.

۳۷- تاریخ گیتی گشای: اثر میرزا محمد صادق نامی اصفهانی شاعر و مورّخ عهد زندیان در نیمه دوم قرن دوازدهم است. این اثر در تاریخ زندیه است با نثری متکلفانه که فاصله زیادی با نثرهای خوب فنی دارد.

۳۸- تجربه الاحرار و تسلیة الابرار: اثر عبدالرزاق بیگ دُنبلّی، مورّخ، شاعر و نویسنده اوایل قرن سیزدهم در دوره قاجاری است. او ابتدا کتاب «حدایق الجنان» را در تاریخ علما و فضیلتی معاصر و حوادث مربوط به زندیان در شیراز نوشت و سپس با تغییراتی آن را به نام «تجربة الاحرار و تسلیة الابرار» برگرداند که از شاهکارهای عصر قاجار و دوره بازگشت ادبی است. نویسنده در این کتاب به شیوه کتاب «تجزیة الامصار و ترجیة الاعصار» معروف به تاریخ و صاف و نیز گلستان سعدی نظر داشته است.

د- بعضی از ویژگیهای عمده نثر فنی

خصوصیات اصلی نثر فنی را می‌توان به اختصار به شرح زیر عنوان بندی کرد:

۱- اطّاب: برای اطّاب دادن کلام از طرق مختلفی استفاده می‌شده است:

الف - آوردن مترادفات بسیار

ب - ردیف کردن القاب و نعوت

ج - جملات متعاطف و پی‌درپی

د - توصیفات و توضیحات و تشریحات زیاد

ه - عبارات و جملات معترضه در مضامین و کاربردهای مختلف

و - جمله‌ها و عبارات بلند و طولانی

- ز - تعارفات و تملّقات
- ۲ - تأثیر پذیری شدید از زبان و ادبیات عربی:
- الف - درصد بالای کاربرد لغات عربی (بیش از ۵۰ درصد)
- ب - واژه‌ها و ترکیبات ادبی ادبیات عرب
- ج - گاهی جمله بندی به شیوه زبان عربی
- د - نقل اشعار و ایات بسیار عربی
- ه - ضرب المثل‌های عربی
- و - عبارات و جملات عربی لابلای عبارات فارسی
- ۳ - تأثیر پذیری بسیار از ادب و متون اسلامی:
- الف - نقل آیات قرآنی به گونه تضمین، اقتباس و تلمیح
- ب - آوردن احادیث فراوان
- ج - نقل روایات و اخبار از بزرگان اسلام
- ۴ - اصطلاحات علمی از علوم مختلف عقلی و نقلی
- ۵ - نقل اشعار فراوان فارسی با ذکر نام شاعر و بدون ذکر آن
- ۶ - تحلیل شعر در نثر
- ۷ - استفاده زیاد از صنایع و بدایع لفظی و معنوی، بویژه انواع سجع، انواع جناس، مراعات النظیر، مطابقه، مترادف، موازنه و حتی گاه صناعی که خاص شعر است؛ چون: لف و نشر، جمع و تقسیم، ردالعجز علی الصدر و غیره.
- ۸ - استفاده از زبان شاعرانه با صور خیال متعدّد؛ همچون: کنایات، استعارات، تشبیهات. در حقیقت اگر ویژگیهای نثر فنی با افراط و متکلفانه و تصنعی باشد به آن نثر متکلف و مصنوع می‌گویند. بنابراین همه نثرهای مصنوع و متکلف، فنی هستند، اما همه فنی‌ها، متکلف و مصنوع نمی‌توانند باشند.
- ۹ - یکی از مباحث عمده در نثرهای فنی و مصنوع، وجود صدها لغت مشکل است که غالب آنها به عربی است و از قرن هفتم گروههایی از لغات مغولی و ترکی نیز بدان اضافه می‌شود. در واقع از راههای پیچیده کردن نثر، آوردن این گونه لغات، بویژه واژه‌های کمیاب و نادر است که خواننده محتاج به مراجعه به کتابهای لغت باشد.
- همان گونه که ملاحظه می‌شود در نثر فنی، هدف نویسنده موضوع و مطلب کتاب نیست یا لااقل فقط منظور او مضامین و محتوای اثر خود نیست؛ بلکه هدف ادبیات و زبان نثر اوست و نشان دادن قدرت ادبی، علمی است؛ در حالی که در نثر ساده، شیوه نگارش، وسیله‌ای برای هدف مضمون و مطالب بوده است.

هـ- دربارهٔ این فرهنگ لغت

به جهت اهمیت نثرهای مزین و درسی بودن برخی از آنها در دوره‌های کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری ادبیات فارسی و نیز مراجعهٔ بسیاری از محققان، معلمان و دانشجویان به این گونه آثار، تهیهٔ یک فرهنگ لغت جامع از نثرهای مزبور، ضروری و لازم به نظر می‌رسید. یکی از مشکلات مراجعان به این کتابها، صرف وقت زیاد برای یافتن معانی لغات دشوار است که تکرار این مراجعات، موجب خستگی ذهنی و ملال خواننده می‌شود. بنابراین برای رسیدن بدین منظور، کلیه آثار نامبرده فنی (نزدیک چهل اثر) به عنوان بهترین نمونه‌های نثر منشیانه و فنی در طول سه سال، سطر به سطر خوانده شد و کلمات نسبتاً مشکل یا کاملاً شاذ و نادر از لابلای سطرها یادداشت و استخراج گردید و نزدیک به هفتاد هزار برگه گرد آمد. پس از الفبایی این فیشها و بررسی مجدد یادداشتهای و مراجعه به اصل کتاب، همه لغات از روی فرهنگهای معتبر عربی و فارسی و نیز از روی یادداشتهای صحیح بعضی از مصححان آن آثار در ذیل و پانویست صفحات، معنا شد. ابتدا لغت، سپس صورت آوایی کلمه و ماهیت زبانی و دستوری آن نوشته شد و بعد از معنی کلمات، نشانی شواهد به ترتیب تاریخی ثبت گردید.

در اینجا لازم است که بعضی نکته‌ها را در تدوین این فرهنگ فهرست‌وار متذکر شوم:

۱- بعضی از واژه‌ها به سبب معانی متعدد و بعضاً دشوار، طبقه‌بندی معنایی شده و شواهد ذیل هر یک از معانی، جداگانه آمده است.

۲- برای پرهیز از مطوّل شدن کتاب و جمع همه مطالب در یک جلد، بناچار عین شواهد ذکر نشده و به جای آن نشانی هر یک آمده است. یکی دیگر از دلایل، آن است که تنها اهل تحقیق به شواهد نیازمندند و گاه مراجعه به اصل کتاب می‌کنند، در حالی که اکثر استفاده‌کنندگان از این فرهنگ یعنی دانشجویان و یا غیر متخصصان کمتر به عین عبارات رجوع کرده و به معنای داده شده اکتفا می‌نمایند.

۳- شواهد که به ترتیب تاریخی مرتّب شده‌اند، نشان می‌دهد که لغات از چه دوره‌ای رایج شده و در چه زمانهایی کاربرد بیشتر یا اختصاصی داشته‌اند.

۴- غالب آثار مهم نثر فنی که در این کار مورد استفاده قرار گرفته، مربوط به قرنهای نخستین نثر فنی است و تعدادی هم از ادوار مختلف و بازگشت ادبی انتخاب شده است بدین ترتیب: چهارده اثر از قرن ششم، سیزده اثر از قرن هفتم، هفت کتاب از قرن هشتم، یک کتاب از قرن نهم، دو کتاب از قرن دوازدهم و یک اثر از قرن سیزدهم.

۵- بعضی از این کتابها از نظر لغات مورد نظر، بیشتر قابل ملاحظه‌اند و تعداد فیشهای مستخرج از آنها چشمگیر است؛ نظیر تاریخ و صاف، درّه نارد، ترجمهٔ تاریخ یمینی، بریدالسعاده و رشف النصائح.

۶- تعداد لغات فرهنگ بالغ بر ۱۳۰۰۰ واژه است که بیشتر لغات عربی و سپس ترکی و

مغولی از قرن هفتم به بعد، و به تعداد کمتر کلمات فارسی که یا کهن بوده یا واژه لهجه‌ای دخیل در متون به حساب می‌آیند.

۷- معمولاً به مفردات لغات توجه شده و درصد ترکیبات و تعبیرات در این فرهنگ زیاد نیست. البته تدوین فرهنگ تعبیرات و کنایات خود کار مستقّلی می‌تواند باشد.

۸- بسا لغاتی که منحصر به یک یا دو متن بوده و یا بالعکس لغاتی که در اکثر یا همه کتابها دارای شاهد هستند که در این صورت در مورد اول بسامد واژه منظور شده و در مورد دوم چند نمونه قابل اعتنا آمده است.

۹- بعضی از لغات، ظاهراً ساده به نظر می‌آیند؛ اما کاربردشان در یک معنی خاص و نادر است؛ به همین سبب این دسته از لغات نیز نقل شده است.

۱۰- تعدادی از واژه‌ها اصطلاح علوم مختلف، بخصوص دانشهای ادبی و بلاغی و نجومی هستند.

۱۱- در معنی کردن واژه‌ها، راه ایجاز و کوتاهی عبارت، اختیار شده نه توضیحات و تشریحات زیاد؛ مگر مواردی اندک که اصطلاح علمی بوده است.

۱۲- عموماً مترادف معنایی از کتابهای لغت عیناً اقتباس شده و کمتر در عبارات صاحبان فرهنگها تغییر داده شده است. مسلماً برای اطلاع بیشتر از معنا و ریشه و خصوصیات یک کلمه به منابع بزرگتر و بیشتری باید رجوع کرد.

۱۳- تعدادی از لغات در فرهنگها ضبط و ثبت نشده است؛ لذا معنای آنها بر اساس قرائن عبارات مربوطه، پیشنهاد شده است.

۱۴- یقیناً سطح معلومات استفاده کنندگان از این فرهنگ یکسان نیست؛ چه بسا برخی از لغات به نظر عده‌ای مشکل نیاید؛ اما در اینجا ملاک انتخاب واژه‌ها، سطح متوسط دانشجویی است.

۱۵- با همه وسواسها و دقتها و صرف اوقات فراوان، تردیدی نیست که این فرهنگ از اغلاط (در انتخاب لغت، آوانگاری، وجه دستوری، معنا، غلط چاپی و غیره) خالی نیست. ارشاد خوانندگان عزیز و مطلعان می‌تواند کمک مؤثری برای افزایش معلومات نگارنده و رفع ایرادات در چاپهای بعدی باشد.

در اینجا لازم است از همکارانی که به اشکال گوناگون در بعضی از مراحل کار در مدت شش سال مرا همراهی و یابوری نموده‌اند سپاسگزاری و قدردانی کنم:

نخست از همسر صبورم، زهرا (سهیلا) حاجی غلامرضا، کارشناس رشته ادبیات فارسی که در یادداشت برداری، تنظیم الفبایی لغات و تصحیح مطبعی کمک بسیاری کرده است؛

دوم از سرکار خانم قمر مطلوب، کتابدار دانشگاه شهید باهنر کرمان و کارشناس رشته ادبیات فارسی که چند کتاب را با حوصله بسیار فیش برداری کرده‌اند؛

سوم از دوست دانشمند و سرور عزیز، آقای معین الدینی، فرهنگی مطلع و فاضل کرمانی که

در راهنمایی همه جانبه و ویرایش این فرهنگ و نشان دادن خطاها و اشکالات راقم سطور موارد بسیاری را متذکر شده و ساعات زیادی را صرف فرموده‌اند؛ و بالاخره جای سپاس دارد تلاش آقای سعیدی، مدیر محترم کتابفروشی فرهنگ کرمان و انتشارات خدمات فرهنگی که بانی خیر بوده و علاقمندانه این جانب را به تهیه و تألیف این کتاب برانگیخته‌اند و برای نشر آن از سرمایه‌گذاری دریغ نورزیده‌اند.

محمود مدبری

اختصارات كتب

سند: سندبادنامه	اخبار: درّه الاخبار و لمعة الانوار
سيرت: ترجمه سيرت جلال الدين مينكبرنى	اخلاق: اخلاق ناصرى
ظفر: ظفرنامه تيمورى	اغراض: اغراض السياسة فى اغراض الرياسة
عتبه: عتبة الكتب	المعجم: المعجم فى معايير اشعار المعجم
عقد: عقد العلى للموقف الاعلى	بختيار: بختيارنامه
عقول: روضة العقول	بريد: بريد السعادة
كليله: كليله و دمنه	بيهق: تاريخ بيهق
گلستان: گلستان سعدى	تجربه: تجربه الاحرار و تسليه الابرار
گيتى: تاريخ گيتى گشاي	توسل: التوسل الى التوسل
لباب: لباب الالباب	جهانگشا: تاريخ جهانگشا
مرزبان: مرزبان نامه	چهار: چهار مقاله
مسامره: مسامرة الاخبار و مسامرة الاخبار	خاقانى: منشآت خاقانى
مصباح: مصباح الهدايه و مفتاح الكفايه	درّه: درّه نادره
معجم: المعجم فى آثار ملوك المعجم، تاريخ معجم	دستور: دستورالوزاره
مقامات: مقامات حميدى	راحه: راحة الصدور و آية السرور
نساييم: نساييم الاسحار من لطائف الاخبار	رشف: رشف النصائح الايمانيه
نفثه: نفثة المصدور	رشيد: نامه هاى رشيد و طواط
وصاف: تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار، تاريخ و صاف	روضه: روضة الكتاب و حديقة الالباب
يمينى: ترجمه تاريخ يمينى	سمط: سمط العلى للحضرة العليا

شرح علائم

سر: سریانی
سنس: سنسکریت
ص: صفحه
ص: صفت
ص مر: صفت مرکب
صو: صوت
ع: عربی
عد: عدد
ف: فارسی
ق: قید
ق مر: قید مرکب
مص: مصدر
معرب: معرب
مغ: مغولی
یو: یونانی

ا: اسم
اخ: اسم خاص
افع: اسم فعل
امر: اسم مرکب
امص: اسم مصدر
په: پهلوی
تر: ترکی
ج: جلد
ج: جمع
جج: جمع الجمع
جم: جمله
حامص: حاصل مصدر
حر: حرف
رک: رجوع کنید
رو: روسی

ā: آ
ā: آ
a<e>y: ای
b: ب
č: چ
d: د
e: ا
f: ف
g: گ
h: ه
l: ای (کوتاه)
ā: ای (بلند)
j: ج
k: ک
l: ل
m: م

n: ن
o: ا
ō: او
p: پ
Q: ق
r: ر
s: س، ص، ث
t: ت
u: او (کوتاه)
ū: او (بلند)
V: و
x: خ
y: ی
z: ز
ž: ژ
ع، همزه: و
γ: غ

«آ»

مأمور تقسیم کردن آب جهت باغها و مزارع و
خانه‌هاست، میراب. / وصاف ۵۲۴-۶۳۳
آت نیل āt - 'ī [تر.] (امر.) سال اسب. / ظفر ج
۱ ص ۳۵۲

آتاش ātāš [تر.] (ا.) آداتاش، آداس، همنام،
هم اسم. / راحه ۸-۲۷۹

آتش پارسى ā - pārs - e - ātaš [ف.]
(امر.) جو شی، است بسیار سوزان و دردناک و
رنگ آن به زردی مایل است و صاحب این
مرض بیشتر اوقات با حرارت و تب می‌باشد و
علاج آن را به چیزهای سرد باید کرد. تبخال،
تبخاله، نار پارسى، نار فارسى. / وصاف ۱۲۱

آتش تر ā - tar - e - ātaš [ف.] (امر.) کنایه از
شراب لعلی، لب معشوق. / دره ۱۶۰

آثام āsām [ع.] (ا.) ج اثم، گناه. / مقامات ۱۶۷
/ راحه ۱۱۸ / یمنی ۱۸۱ - ۳۸۲ - ۴۷۷ /
برید ۱۰۵ - ۱۰۶ / معجم ۳۶ - ۰۹۹ /
جهانگشا ج ۱ ص ۱۹۸ - ج ۲ ص ۸۰ - ج ۳
ص ۱۳۴ - ۲۱۹ / وصاف ۱۹۵ - ۲۴۵ - ۵۳۵
/ رشف ۱۶۹ - ۲۳۳ - ۲۳۵ / ظفر ج ۲ ص
۴۴۷ / دره ۵۸۹

آجال ājāl [ع.] (ا.) - ج اجل، مهلت، وقت،
مدت معین. / رشید ۹ / بختیار ۲۹۶ / یمنی
۳۵۴ / وصاف ۴۰۳ / تجربه ج ۲ ص ۲۳۴؛

آب āb [سر.] (ا.) نام ماه پنجم یا یازدهم سال
یهودی و سریانی (رومی) است. یا ماه برابر با
ماه شهریور یا آبان. / دره ۳۶-۵۷۷

آباد ābād [ع.] (ا.) ج ابد، جاوید بودن. /
وصاف ۴۲۴ / مصباح ۱۸

آبار ābār [ع.] (ا.) ج بئر، چاه. / جهانگشا ج ۱
ص ۱۳۰ / تجربه ج ۱ ص ۱۲۷

آبال ābāl [ع.] (ا.) ج ابل، شتر. / دره
۳۶۴-۶۱۳

آبت ābet [ع.] (ص.) سخت گرم. / دره ۳۱۹
آب خشك āb - e - xošk [ف.] (امر.) شیشه
و آبگینه و بلور. / دره ۱۶۰

آبدان ābadān [ف.] (ص.) مخفف آبادان. آباد،
معمور. / دره ۶۱۰

آبدندان āb - dandān [ف.] (ص مر.) گول،
ساده لوح، شخصی که همیشه در قمار ازو توان
برد. / وصاف ۱۲۸-۲۳۳ / دره ۴۴۱

آبزَن āb - zan [ف.] (امر.) حوض کوچک، حمام
دستی، وان. / کلیله ۳۵۳

آبق ābeq [ع.] (ص.) بنده گریخته. / خاقانی
۲۷۵

آبی ābī [ع.] (ص.) ابا کننده، سرباززننده، بیزار.
/ وصاف ۳۵۶ / دره ۳۱۷

آبیار āb - yār [ف.] (ص مر.) کسی که

- آزال āzāl [ع.] [ا.] ج. آزل، دیرینگی، آغاز
نداشتن، بی‌آغازی، زمان بی‌آغاز. / یمنی
۴۴۹ / مصباح ۱۸ / رشف ۸۷-۸۸-۱۴۲-
۱۴۸
- آزق āzoq [تر.] [ا.] ر. ک. آزوق. / ظفر ج ۲ ص
۱۶۲
- آزوق āzūq [تر.] [ا.] غذایی که در سفر با خود
دارند، توشه. آذوقه. / وصاف ۱۳۵ / ظفر ج ۱
ص ۵۳۰
- آزیغ āziy [ف.] [ا.] مصحف آریغ، تنفر، کراهت.
/ دره ۴۹۶
- آس ās [ع.] [ا.] درخت مورد. / دره ۱۴۰ آس
رنگ: سبزرنگ. / یمنی ۲۹۴ / معجم ۱۲۴
- آسا āsā [ف.] [ا.] وقار، ثبات، تمکین. به‌آسا:
باوقار. / المعجم ۲۰۸
- آساد āsād [ع.] [ا.] ج. آسد، شیر. / نفثه ۳۳ /
سمط ۲۲
- آستان āsetān [ف.] [ا.] استخراج سالهای
مخوفه مولود باشد که آن را به عربی قران و
عقبه خوانند. / دره ۵۹۰
- آسمانه āsmāna(e) [ف.] [ا.] سقف خانه. /
خاقانی ۸۸ / دره ۵۲۹-۵۳۹
- آسن āsen [ع.] [ص.] آبی که رنگ و مزه‌اش
تغییر کرده باشد. / جهانگشا ج ۲ ص ۲۴۹
- آش برگ āš - e - barg [ف.] [ا.] (امر.) آشی که
سبزی آن اسفناج یا برگ چغندر است، و آش
رشته را نیز گویند. / دره ۲۷۰
- آشتین āštīn [ف.] [ا.] صورتی از آشتی (صلح)
باشد. / کلیده ۲۱۶
- آشناور āš(e)nā - var [ف.] [ص. مر.] شناور،
شناگر، سباح. / کلیده ۱۱۶
- آصار āsār [ع.] [ا.] ج. إضر و أضر و أضر، بار و
۲- ج. آجل، مرگ. / کلیده ۵۷ / سند ۲۰۴-
۲۵۶ / یمنی ۱۷۵ / وصاف ۵۱-۷۵-۹۸-
۱۵۰-۲۱۰-۳۱۰-۳۲۶-۴۵۰ / سمط ۹۵
/ مسامره ۴۹ / رشف ۱۶۶-۲۲۰ / دره ۲۳۰
- آجام ājām [ع.] [ا.] ج. أجم و أجم ججِ أَجَمَة
بیشه، نیزار، نیستان. / اغراض ۱۹۵ / یمنی
۱۲۸-۲۱۰-۲۸۳-۳۵۵ / مرزبان ۴۱۶ /
وصاف ۳-۲۴۹ / سمط ۱۴ / دره ۳۳۲-۳۴۸
/ گینی ۲۳۹ / تجربه ۲۲۴
- آدم ādam [ع.] [ا.] آهوی سپید که خطهای
خاکی رنگ دارد. / دره ۵۲۸
- آذان āzān [ع.] [ا.] ج. أذن و أذن، گوش، عضو
شنوایی. / مقامات ۱۹۸ / یمنی ۴۵۰-۴۶۹
/ برید ۱۸۳-۱۹۸-۲۳۲ / مرزبان ۷۱۱ /
جهانگشا ج ۱ ص ۱۵۸-ج ۲ ص ۶۵ /
وصاف ۵۶۲ / ظفر ج ۱ ص ۲۹۲ / دره ۳۹۳-
۴۲۷ / تجربه ج ۲ ص ۲۳۵
- آذرگشت āzar - gašt [ف.] [ص. مر.] آذر
گردش، تندرو همچون آذر. / دره ۵۴۵
- آذین āzīn [ف.] [ا.] آیین، رسم، قاعده، قانون. /
جهانگشا ج ۱ ص ۱۶۱-۱۹۷-۲۱۱
- آرام ārām [ع.] [ا.] ج. رَئِم، آهو بره، آهوی سفید
خالص. / دره ۵۳۷
- آرد ārd [ف.] [ا.] تقصیر. / دره ۱۴۰
- آرسته ārasta(e) [ف.] [ص.] مخفف آرسته. /
دره ۴۷
- آریغ āriy [ف.] [ا.] کراهت، نفرت، کینه. / دره
۴۹۶
- آزاد āzād [ف.] [ص.] بی‌عیب، خالص. /
مقامات ۷۹
- آزادی āzād - ī [ف.] [حامص.] شکر و سپاس.
/ تجربه ج ۲ ص ۱۵۵

آزار، آفت، رنج و محنت. / کلیله ۲۹۸
 آکله ākela(c) [ع.] (ص.) مؤنث آکل، هر قرچه
 که گوشت را خورد، خوره، جذام. / سند ۷۸
 آگفت āgoft [ف.] (ص.) آگفت، آسیب، صدمه.
 رنج و محنت. / بیهق ۲۲۲ / سند ۳۹
 آگین āgīn [ف.] (ص.) حشو، در اصطلاح
 عروض اجزای میان صدر و عروض و ابتدا و
 ضرب را حشو خوانند یعنی آگین. / المعجم ۳۱
 آل ā [ف.] (ص.) سرخ، احمر. / وصاف ۲۸۳ /
 تجربه ج ۲ ص ۳۵
 آل ā [تر.] (ص.) مهر، جای مهر سلاطین ترک که با
 مرکب سرخ بر فرمانها نقش می شد. / وصاف
 ۲۶۸ - ۳۲۵ - ۳۴۰ / سمط ۷۹ - ۸۹
 آلاء ālā(c) [ع.] (ص.) ج. الی و الی و الی، نعمت،
 نیکی، نیکویی. / مقامات ۱۹۴ / سند ۴۴ /
 اغراض ۲۷ - ۳۳۷ / عتبه ۹ - ۱۶ - ۳۸ - ۷۰ /
 توسل ۱ - ۵۶ / راحه ۲ - ۱۲۳ / روضه ۲ /
 وصاف ۴۹ - ۲۷۱ / مسامره ۳۹ / ظفر ج ۱
 ص ۵۰۳ / دره ۶۷۷
 آلف ālāf [ع.] (ص.) ج. ألف، هزار. / سیرت ۲۶۷
 / مسامره ۸۰ - ۲۱۸ / رشف ۱۵۶ - ۳۳۰ /
 دره ۴۳۰ - ۶۵۳
 آلتمغا āl - tamγā [تر. مغ.] (امر.) مهر سرخ،
 مهر با مرکب سرخ که پادشاهان مغول بر
 فرمانها می نهاده اند. / جهانگشا ج ۲ ص ۲۲۳
 / وصاف ۲۲۹ - ۲۴۳ - ۶۳۱ / سمط ۶۵ /
 مسامره ۳۰۴ / ظفر ج ۱ ص ۳۲۰ - ۴۴۲ -
 ۴۹۹ - ج ۲ ص ۳۴۲
 آلتون بیلکا āltūn - baylakā [تر. مغ.]
 (امر.) فرمان زرین، نشان طلایی. / وصاف
 ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۴۱۴
 آلتون تمغا āltūn - tamγā [تر. مغ.] (امر.)

گناه. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۰ - ج ۳ ص ۲۲۶
 آصال āsāl [ع.] (ص.) ج. اصیل، شبانگاه، آخر روز.
 / معجم ۱۱۱ / وصاف ۹
 آطام ātām [ع.] (ص.) ج. اطم، قلعه سنگین. /
 دره ۳۹۰
 آغروق āγrūq [تر.] (ص.) اغرق، اغروق، اغروغ،
 بار و بنه، احمال و اثقال. / دره ۷۱۴ / تجربه ج
 ۲ ص ۱ - ۳ - ۳۷
 آغوش āγūš [تر.] (ص.) آغوش، پرنده سفید، نامی
 از نامهای غلامان و بندگان ترک، پرستار، بنده.
 / دره ۱۵۷
 آفات āfāt [ع.] (ص.) ظاهراً ج. آفت، ماده ستیری که
 صبر و ثبات بیشتر از دیگران باشد، و ماده
 ستیری که در سیر سبقت بر شتران برد. / دره
 ۶۱۶
 آفی āfcq [ع.] (ص.) مرد در نهایت کرم یا در
 نهایت علم یا در غایت فصاحت و فضایل، مرد
 بزرگوار. / دره ۴۲
 آقا و اینی āqā - va - a(c)ynī [تر. مغ.]
 (امر.) برادر بزرگتر و برادر کوچکتر،
 شاهزادگان و اشراف مغول. / جهانگشا ج ۱
 ص ۲۲۰ - ج ۳ ص ۱۶ - ۲۰ / وصاف ۲۴ -
 ۷۶ - ۱۰۵ - ۱۲۶ - ۱۳۹ - ۲۶۵ - ۲۸۴ -
 ۳۱۷ - ۴۱۴ - ۴۷۷
 آقسنقر āq - sonqor [تر.] (امر.) سنگار سفید،
 مرغ سکاری از جنس ساهین و جرج. /
 خاقانی ۸۹ - ۱۶۰
 آکام ākām [ع.] (ص.) ج. اکمه، بشته، بشته بلند،
 تپه. / اغراض ۱۹۵ / یمنی ۲۱۰ / مرزبان
 ۴۱۶ / وصاف ۵۵۴ / سمط ۱۴ / تجربه ج ۱
 ص ۱۰۶
 آگفت ākoft [ف.] (ص.) آگفت، آسیب، صدمه،

- منشور زر نشان. / و صاف ۳۴۹ - ۳۹۰ - ۴۰۶
/ مسامره ۲۳۰ - ۲۴۳ - ۳۰۲
آل زرین āl - e - zarrīn [تر. - ف.] (امر.)
مهر زر نشان. / و صاف ۲۶۵
آلی ālī [ع.] (ص.) منسوب به آلت. / اخلاق ۵۷
آماق āmaq [ع.] (ا.) ج مؤق و مؤق، کنج چشم
متصل به بینی و یا پیش چشم و یا دنباله آن. /
لباب ۲۲۶ / تجربه ج ۱ ص ۹۷ - ج ۲ ص ۲۵۱
آماهیده āmāhīda(e) [ف.] (ص.) آماسیده،
متورم، ورم کرده، باد کرده. / اخبار ۲۶
آمل āmel [ع.] (ص.) امید دارنده. / دره ۶۲۶
آمله āme(o)la(e) [سنس.] (ا.) درختی از تیره
فرفیون که گاهی بعضی انواع آن به صورت
درختچه نیز دیده می شوند. / دره ۹۰
آمن السرب āmen - os - serb [ع.] (ق مر.)
آسوده خاطر، فارغ بال، ایمن، / خاقانی ۹۴ -
۲۷۸ / مرزبان ۳۵۸ / المعجم ۱۹
آمود āmūd [ف.] (ص.) مخفف آموده، آراسته. /
دره ۱۸۶ - ۴۳۱ - ۴۸۳
آمه āma(e) [ف.] (ا.) دوات. / دره ۲۴ - ۱۱۳ -
۱۱۶
آناء ānā' [ع.] (ا.) ج انی و انی و انو، زمان،
ساعت. / و صاف ۱۹۵
آنات ānāt [ع.] (ا.) ج آن، وقت، هنگام، زمان. /
دره ۵۶۰
آنف ānef [ع.] (ا.) ج آنف، اول هر چیز. / سند
۱۵۱ / اغراض ۱۵۲ / و صاف ۲۶ - ۶۵۱
آونگ āvang [ف.] (ا.) ریسمانی که خوشه های
انگور از آن آویزند. / چهار ۵۱
آونه āvena(e) [ع.] (ا.) ج آون، هنگام. / دره
۵۰۷
آهته āhta(e) [ف.] (ا.) عمارت دراز و طولانی. /
- رشف ۶۳
آهون āhūn [ف.] (ا.) رخنه، نقب. / راحه ۱۸۱
آیب āyeb [ع.] (ص.) باز گردنده. / برید ۱۸۲ -
۱۹۸ - ۲۶۸ - ۳۲۶ / دره ۶۸۵
آیل āyel [ع.] (ص.) راجع، باز گردنده. / دره
۶۷۷
آیل āyel [ع.] (ا.) آئل، آب ستبر چرکین. / دره
۶۷۷ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۳
* * *

«الف»

- ابادت ebādat [ع.] (مص.) هلاك كردن. /
دستور ۸۶ / برید ۷۷ - ۱۰۶ - ۱۵۸ - ۳۶۳ -
۳۸۴ / سیرت ۸۲ - ۱۱۴ / وصاف ۲۴۸ /
رشف ۲۵۳
- ابادید abādīd [ع.] (ص.) متفرّق، پریشان. /
دره ۳۸۷
- اباره ebāra(e) [ع.] (مص.) هلاك كردن. / دره
۷۱۶
- اباریق abārīq [ع.] (ا.) ۱- ج ابریق، آبدستان،
آفتابه، کوزه. / یمنی ۴۶۸ / مرزبان ۶۹۱ /
وصاف ۴۷۵ / ظفر ج ۲ ص ۳۲۹: ۲- ج
اُبریق، شمشیر درخشان. / دره ۳۳۶
- اباعد abā'ed [ع.] (ص.) ۱- ج اُبعد، دورتر،
مقابل اقارب. / اغراض ۱۶۴ / جهانگشا ج ۳
ص ۶۶: ۲- ج اُبعد، بیگانه، دور / مرزبان
۴۵۰ / اخلاق ۱۴۸ / سمط ۲۷ / مصباح
۲۰۹: ۳- ج اُبعد، منطقه دورتر. / سمط ۶۴
- ابافارس abā - fāres [ع.] (ص.) سوارکار،
سوار ماهر. / دره ۷۰
- ابالسه abālesa(e) [ع.] (ا.) ج ابلیس. /
مصباح ۷۸
- ابالیس abālīs [ع.] (ا.) ج ابلیس، / تجربه ج ۲
ص ۳۹ - ۲۰۲
- ابام abām [ف.] (ا.) وام، قرض. / توسل ۲۹۳
- ابانت ebānat [ع.] (مص.) جدا كردن. / یمنی
۱۶۲
- ابانه ebāna(e) [ع.] (مص.) پیدا كردن، روشن
كردن، اظهار. / دره ۵۲۳
- ابتداد ebtedād [ع.] (مص.) نزدیک شدن از
هریک از جهات مختلف جهت حمله نمودن بر
شخصی و یا غارت كردن مالی. / گیتی ۲۴۴
- ابتدار ebtedār [ع.] (مص.) مبادرت كردن،
پیشی گرفتن. / برید ۵ - ۲۷۵ - ۲۸۱ /
جهانگشا ج ۳ ص ۸۳ / وصاف ۱۳۹
- ابتر abtar [ع.] (ص.) ۱- دم بریده، و در
اصطلاح عروض نام «فع» است از فعلون که با
زحاف «بتر» حاصل شود. / المعجم ۶۰ -
۶۴ - ۱۷۷ - ۱۷۹: ۲- نام «فع» از مفاعیلن
است. / المعجم ۵۲ - ۶۲ - ۱۰۳ - ۱۱۵ -
۱۴۸ - ۱۲۵
- ابتسام ebtesām [ع.] (مص.) لبخند زدن، تبسم
كردن. / مقامات ۶۶ - ۷۸ / سمط ۷۹ / گیتی
۱۲۱
- ابتغاء ebteyā' [ع.] (مص.) جستن، طلب كردن،
خواستن. / عتبه ۳۵ - ۳۹ - ۴۸ / راحه ۱۲۳
/ برید ۲۷ - ۵۴ - ۸۱ - ۹۷ - ۱۳۰ - ۱۶۵ -
۱۸۴ - ۱۸۹ - ۲۱۹ - ۲۲۴ - ۳۷۵ / جهانگشا
ج ۱ ص ۷۶ / دره ۲۸۷ / تجربه ج ۲ ص ۱۲۵

ابتلاع ebtelā' [ع.] (مص.) بلعیدن، فروبردن

چیزی را. / مصباح ۱۹۲

ابتلال ebtelāl [ع.] (مص.) از بیماری به شدن. /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۵۹

ابتناء ebtenā' [ع.] (مص.) ۱- بنا کردن،

ساختن، برآوردن. / وصاف ۱۵۷-۳۸۳

۴۳۷: ۲- نهادن، پی افکندن. / یمنی ۲۹۲ /

روژه ۳۰

ابتتهال ebtehāl [ع.] (مص.) تضرع، زاری

کردن. / عتبه ۳ / بیهق ۳ / رشید ۱۰-۹۱-

۱۱۱ / توسل ۲۶۱ / عقد ۶۲ / سند ۱۱۹-

۲۰۳-۲۳۲ / اغراض ۳۳۶ / راحه ۳۸ /

یمنی ۳۰-۱۲۳-۳۲۹ / دستور ۲۸ / برید

۱۱۲ / لباب ۷۷ / معجم ۳۹-۵۳ / روزه

۱۱۲ / وصاف ۲۷۴ / مسامره ۲۶۲ / اخبار ۳۱

/ مصباح ۲۲۷-۲۳۳-۲۹۵ / رشف ۴۵-

۸۳-۸۸-۱۸۶-۲۹۹ / ظفر ج ۱ ص ۳۸۶-

۴۵۱- ج ۲ ص ۸۰-۱۷۴ / گیتی ۱۹۵

ابحات abhās [ع.] (ا.) ج بحث، مبحث. /

رشف ۲۲۸-۲۴۳ / تجربه ج ۱ ص ۱۴۰

ابخرت abxerat [ع.] (ا.) ج بخار. / اخبار ۱۲

ابخره abxera(e) [ع.] (ا.) ج بخار. / اغراض

۷۸-۱۰۶-۲۳۴-۳۰۷-۴۰۰ / وصاف

۲۱۷-۳۰۱ / رشف ۸۸ / تجربه ج ۲ ص ۲۱۱

ابداء ebdā' [ع.] (مص.) ۱- آشکار کردن، پیدا

کردن، ظاهر کردن. / توسل ۱۸۰ / مرزبان ۹۲

/ وصاف ۳۸۶ / رشف ۴۵-۵۱: ۲- ایجاد،

خلق کردن. / رشف ۱۷۳

ابدالآبدین abad - al - ābedīn [ع.] (ق)

مر.) همیشه، همواره. / مرزبان ۱۲۲

ابر ebar [ع.] (ا.) ج ابرة، سوزن. / دره ۵۴۸

ابراء ebrā' [ع.] (مص.) تبرئه کردن شخصی ذمه

شخص دیگر را که حق بر ذمه وی دارد اعم از

حق مالی و غیر مالی. / سیرت ۹۴ / وصاف

۲۳۴-۳۴۵ / گیتی ۷۷ / تجربه ج ۱ ص ۲۴۰

ابراج abraj [ع.] (ا.) ۱- ج برج، قلمه، دژ. /

وصاف ۳۵۱: ۲- ج برج، کبوتر خان، خانه

کبوتر. / وصاف ۸۷

ابرار abrār [ع.] (ا.) ج بر، گندم. / دره ۲۴۷

ابراق ebrāq [ع.] (مص.) ترسانیدن، بیم کردن.

/ خاقانی ۱۴۴ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۷ /

وصاف ۴۹ / رشف ۱۵۰-۲۵۳-۲۶۵

ابرص abras [ع.] (ص.) ۱- آنکه مبتلا به برص

باشد، برص دار، پیس. / اخلاق ۲۴۱ / دره

۳۹: ۲- ماه، قرص ماه. / دره ۳۹

ابرع abra' [ع.] (ص.) فاضلتر، برتر. / خاقانی

۴۳-۱۴۱-۲۹۷ / وصاف ۵۴۹

ابرق abraq [ع.] (ص.) آنچه در آن سیاهی و

سپیدی باشد، ابلق. / دره ۵۴۸

ابره abra(e) [ف.] (ا.) رویه لباس، مقابل آستر. /

اغراض ۲۳

ابریز ebrīz [ف.] (ص.) خالص. / خاقانی

۲۹۹-۳۱۰ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۴۰ / دره

۷۰۵

ابزاء ebzā' [ع.] (مص.) گرفتن، داروگیر کردن.

/ دره ۲۲۰

ابساس ebsās [ع.] (مص.) بس بس گفتن شتر

ماده را به وقت دوشیدن، در اینجا بس بس

گفتن. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۱۹ / وصاف

۱۳۷-۲۱۰-۳۴۴-۴۳۰

ابسال ebsāl [ع.] (مص.) گرو کردن. / دره ۴۱۳

ابشار ebšār [ع.] (مص.) خبر خوش دادن،

بشارت دادن. / رشف ۱۰۵-۱۲۱

ابصار ebsār [ع.] (مص.) نگاه کردن به چیزی،

ابلاء eblā' [ع.] (مص.) ۱- ظاهر کردن. /
 خاقانی ۲۳۱ / یمنی ۳۲-۴۶۵ / مرزبان
 ۷۳۸؛ ۲- کهنه کردن. / راحه ۶۰
 ابلاد ablād [ع.] (ا.) اثرها؛ و شاید ابلاد (مص.)
 چسبیدن؟ / دره ۵۷۵
 ابلاس eblās [ع.] (مص.) ناامید شدن،
 اندوهگین شدن. / دره ۱۱۰
 ابلال eblāl [ع.] (مص.) از ناخوشی صحت
 یافتن. / توسل ۲۶۰ / یمنی ۱۴۷-۴۸۹-
 ۴۹۳ / روضه ۵۵-۸۱-۱۵۱
 ابلج abal [ع.] (ص.) روشن و آشکار. / رشف
 ۱۱۶-۱۲۸-۱۵۷-۲۶۸-۲۷۸-۳۸۷
 ابلوج ablū [ع.] (ا.) قند سفید. / دره ۲۳۳
 ابله ablah [ع.] (ص.) با ناز و نعمت. / دره ۱۰۸
 ابن آوی āvā - o - ebn [ع.] (امر.) شغال. /
 جهانگشا ج ۱ ص ۱۰۱
 ابن ابیه ebn - o - abih [ع.] (ص. مر.) فرزند
 پدرش، نژاده، اصیل. / توسل ۱۲۲
 ابن بجده ebn - o - bajda [ع.] (ص. مر.)
 پسر دانش، عالم متقن، دانشمند میرزا. /
 خاقانی ۳۹-۹۹-۱۷۹ / مرزبان ۳۲۸ /
 سبط ۴۲-۴۴-۵۱-۶۵-۹۰ / نسایم ۲۲-
 ۵۷-۱۱۰ / اخبار ۷۳
 ابن بوح ebn - o - būh [ع.] (ص. مر.) فرزند
 تنی. / دره ۱۱۶
 ابن جلال ebn - o - jalāyel [ع.] (امر.)
 فرزند بزرگوارها، ظاهراً کنایه از شمشیر است.
 / وصاف ۴۶
 ابن ذکا ebn - o - zokā [ع.] (امر.) پسر
 آفتاب، کنایه از صبح، بامداد. / مرزبان ۴۲۳ /
 وصاف ۲۰۷
 ابن قره ebn - o - qorra(e) [ع.] (امر.)

دیدن. / معجم ۴
 ابطاء ebtā' [ع.] (مص.) درنگ کردن، تأخیر
 کردن. / اخلاق ۱۲۰-۲۳۲ / سیرت ۱۶۸
 ابطال abtāl [ع.] (ص.) ج بطل، شجاع و
 قهرمان، دلیر. / چهار ۲۶ / رشید ۱۲۳ / عقد
 ۷۷-۹۳ / اغراض ۲۱۶-۲۳۰-۲۸۷-۳۹۶
 / یمنی ۲۴۳-۲۷۶-۳۳۲-۳۸۳ / مرزبان
 ۵۴۶ / معجم ۱۵۱-۱۶۸-۱۸۵ / روضه ۶۲
 / جهانگشا ج ۲ ص ۱۵۴ / سیرت ۳۲-۸۹-
 ۱۱۰ / وصاف ۴۸-۱۲۷-۱۹۲ / ظفر ج ۱
 ص ۲۳-۳۶۰ / دره ۲۰۴-۵۱۴-۶۳۱ /
 گینی ۹۰-۱۶۳
 ابطال ebtāl [ع.] (مص.) باطل کردن، نقض، رد.
 / جهانگشا ج ۲ ص ۴۲
 ابطان ebtān [ع.] (مص.) پنهان کردن، پوشاندن.
 / رشف ۱۰۹-۱۱۶
 ابعاث eb'ās [ع.] (مص.) برانگیختن. / دره ۶۳۳
 ابعاد eb'ād [ع.] (مص.) دور کردن، راندن. /
 عقول ۲۲-۴۲ / مصباح ۵۴
 ابعاض ab'āz [ع.] (ا.) ج بعض، پاره، جزء،
 فرد. / مقامات ۱۰۱-۱۹۰ / توسل ۱۰۷ /
 اغراض ۴۸ / المعجم ۴۴۵ / وصاف ۲۴۴ /
 رشف ۴۰۳
 ابغال abyāl [ع.] (ا.) ج بغل، قاطر، استر. /
 سیرت ۱۱۸
 ابقا ebqā [ع.] (مص.) ترخم نمودن، رعایت
 کردن. / راحه ۳۷۸-۳۹۷ / معجم ۱۹۱ /
 جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۷-۱۳۲ / دره ۷۱۶
 ابکم abkam [ع.] (ص.) ۱- گنگ، لال. / راحه
 ۱۲۴ / مرزبان ۷۰۷ / روضه ۳؛ ۲- در
 اصطلاح عروض، نام یکی از بحور مستحدث
 ثقیل بوده است. / المعجم ۹۳

ابی النفس abiy - on - nafs [ع.] (ص مر.)

آنکه به طبع از ننگ سرباززند. / مرزبان ۴۸۹

ابیّت abeyyat [ع.] (مص.) تکبر، بزرگی. /

مرزبان ۲۴۱ - ۲۳۲ - ۴۸۹ / نسایم ۵۲

ابیض abyaz [ع.] (ا.) شمشیر. / دره ۵۶۶

اتاد etād [ع.] (ا.) رسنی است که بدان پای ماده

گاوارا بندند وقت دوشیدن شیر. / دره ۶۷۱

اتالیق atā - līq [تر.] (ا.) لا، لله، مؤدب،

استاد، معلم. / دره ۵۱۰ - ۵۹۰ و بی اتالیق

اتان a(o)tān [ع.] (ا.) ماده خر. / تجربه ج ۲ ص

۱۷۳

اتاوات etāvāt [ع.] (ا.) ج اتاوت، باج، خراج.

/ یمنی ۴۳ - ۳۰۷

اتاوت etāvat [ع.] (ا.) اتاوه، باج، خراج. /

یمنی ۳۵ - ۳۱۲ - ۳۵۱ - ۲۵۹ / وصاف ۱۵۶

اتاوه etāva(e) [ع.] (ا.) اتاوت، باج، خراج. /

سیرت ۲۶ - ۱۳۱ / وصاف ۲۲ - ۳۹۷ - ۴۷۲

/ دره ۶۲۷

اتباع ettebā' [ع.] (مص.) پیروی کردن، در پی

رفتن. / توسل ۷۸ / مرزبان ۲۱۴

اتحاف ethāf [ع.] (مص.) تحفه فرستادن، تحفه

آوردن، هدیه دادن. / مرزبان ۲۷ / سمط ۶۰ -

۸۰ / نسایم ۶۱ / دره ۵۳۹

اتراب atrāb [ع.] (ا.) ۱ - ج ترّب، همزاد،

همسن. / بختیار ۱۱۹ / خاقانی ۳۱۱ /

مرزبان ۶۷۶ / وصاف ۶۴ / دره ۲۵۸ - ۳۲۱:

۲ - ج ترّب، دوست، قرین. / عتبه ۶۵ - ۷۵ /

عقول ۲۷ / یمنی ۸۲ - ۳۲۳ - ۳۳۷ - ۳۹۸ /

اخلاق ۲۲۳ / روضه ۲۵ / وصاف ۳۸ - ۷۹ -

۱۱۱ - ۳۱۱ - ۴۳۱ - ۵۲۰ / تجربه ج ۱ ص

۱۰۵ - ج ۲ ص ۱۷۱: ۳ - ج ترّب، دختر

دوشیزه، زن جوان. / لباب ۱۰۶ / مرزبان ۲۷۹

نوعی از مارها. / دره ۵۹۳

ابن مخاض ebn - o - maxāz [ع.] (امر.)

بچه شتر است در سال دوم. / خاقانی ۱۷۷

ابن مطیر ebn - o - matīr [ع.] (امر.)

فرزند بارنده، باران. / المعجم ۲۵

ابن نجدت ebn - o - najdat [ع.] (ص)

مر.) شجاع، دلیر. / توسل ۱۳۴

ابنیت ebniyyat [ع.] (مص.) فرزندی. /

جهانگشا ج ۳ ص ۱۱۰

ابواب abvāb [ع.] (ا.) غایت حساب. / دره ۶۴۹

ابواسحاق abū - eshāq [ع.] (امر.) دقیقاً

معلوم نشد، و ظاهراً نام پرندۀ ای است. / دره

۵۳۶

ابوالیقظان abo - l - yaqzān [ع.] (امر.)

پدر بیدار، کنیه خروس. / سند ۱۸۳ - ۳۲۸

ابوت obovvat [ع.] (مص.) پدری، پدر شدن. /

مقامات ۹۴ / عقول ۴۳ / یمنی ۱۶ - ۱۹۴ /

مرزبان ۴۲۵ - ۴۸۹ / نسایم ۱۱۶ / رشف ۲۴۶

/ دره ۵۹۳

ابودراس abū - darās [ع.] (امر.) فرج زن. /

دره ۶۶۸

ابوین abav - a(e)yn [ع.] (ا.) تنیۀ آب،

والدین، پدر و مادر. / معجم ۱۹۲ - ۲۱۵

ابهاء ebhā' [ع.] (مص.) آسوده گردانیدن. /

برید ۲۸۳

ابهام ebhām [ع.] (ا.) انگشت بزرگ و کوتاه و

دست و پا. / معجم ۱۶۸

ابی abiyy [ع.] (ص.) ایباکننده، سرباززننده. /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۹ / سیرت ۱۰۷ / سمط

۷۹

ابیّات abayyāt [ع.] (ا.) ج ایّیه، منسوب به آب،

مربوط به پدر. / وصاف ۷۹

مرزبان ۵۳۱ / المعجم ۳۵۸
 اتعاب [ع.] et'āb (مص.) مانده کردن، در رنج
 انداختن. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۵۷ / رشف
 ۱۸۵ - ۳۹۹
 اتعاض [ع.] ette'āz (مص.) پند پذیرفتن. /
 یمنی ۱۲۶ / وصاف ۶۳
 اتقاء [ع.] etteqā' (مص. امص.) پرهیز کردن،
 حذر کردن. پرهیز. / عتبه ۱۱ - ۶۶
 اتقاد [ع.] etteqād (مص.) افروخته شدن آتش.
 / یمنی ۳۵۸ / وصاف ۱۱۹ / تجربه ج ۲ ص
 ۱۹۸
 اتقان [ع.] etqān (مص. امص.) محکم کردن،
 استوار کردن. استواری، محکم کاری. / کلیله
 ۴۱ - ۱۱۸ - ۱۴۶ - ۱۵۲ - ۲۲۲ - ۲۶۳
 ۳۰۷ - ۳۱۸ - ۳۵۱ - ۳۹۳ / سند ۴۲ / یمنی
 ۶۶ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۳ / رشف ۱۷۲ /
 دره ۱۳
 اتقی [ع.] atqā (ص.) نگهدارنده تر. / یمنی
 ۱۰۳
 اتلاء [ع.] etlā' (مص.) در پی آوردن. / توسل
 ۲۸۲
 اتواق [ع.] atvāq (ا.ج) تَوَقُّ، آرزو. / روضه ۲۰
 اتیان [ع.] etyān (مص.) ۱ - آوردن. / دره ۴۲۸؛
 ۲ - کردن کاری را. / مصباح ۱۱۶ - ۲۸۵ /
 رشف ۲۳۱؛ ۳ - ارتکاب. / روضه ۹۰ - ۱۲۸ /
 رشف ۲۵۲؛ ۴ - بازن هم آغوشی کردن، آرمیدن
 بازن. / نفثه ۶۲
 اثابت [ع.] esābat (مص.) پاداش دادن. / راحه
 ۷۸
 اثارات [ع.] esārāt (مص. ا.) ۱ - جِ اثَارَت،
 استخراج کردن. / یمنی ۱۳۹؛ ۲ - جِ اثَارَت،
 برانگیختن. / وصاف ۵۳۸

/ معجم ۲۱۱ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۴۷ /
 گیتی ۹۹
 اتراع [ع.] etrā' (مص.) پر کردن. / دره ۳۳۳
 اتراف [ع.] etrāf (مص.) به نعمت پروردن. / دره
 ۴۸۸ - ۵۱۲
 اترج [ع.] otroj (ا.) ترنج، بالنگ. / یمنی ۳۲۰
 اتساع [ع.] ettesā' (مص. امص.) فراخ شدن،
 گشاد شدن. فراخی. / عتبه ۳۹ - ۴۱ / رشید
 ۱۱۵ / توسل ۶۴ - ۸۱ - ۱۹۰ / خاقانی ۲۰ -
 ۷۲ - ۱۶۴ - ۲۳۸ - ۲۸۱ / اغراض ۲۰۷ /
 راحه ۱۲۹ / یمنی ۱۰ - ۱۷ - ۸۰ - ۱۰۶ -
 ۳۸۸ / معجم ۹۱ - ۹۸ - ۱۵۷ / وصاف ۸ -
 ۵۱ - ۱۱۱ - ۱۹۰ - ۳۷۲ - ۵۱۲ / مسامره ۳۰
 / نسایم ۱۱۱ / اخبار ۱۱۳ / مصباح ۲۵۷ -
 ۲۷۰ - ۲۸۰ - ۳۰۹ - ۳۳۷ / رشف ۱۷۲ -
 ۱۸۳
 اتساق [ع.] ettesāq (مص. امص.) ترتیب دادن،
 فراهم آمدن. ترتیب، انتظام. / چهار ۴۲ /
 رشید ۸۰ / توسل ۳۰ - ۵۶ - ۸۰ - ۱۸۰ -
 ۱۸۳ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۲۲۴ - ۲۶۳ / خاقانی
 ۱۵۳ / اغراض ۴۶ - ۱۸۴ / مرزبان ۶۶ /
 معجم ۱۰۴ / وصاف ۱۰۰ - ۱۹۸ / مسامره
 ۲۱۰ / رشف ۳۶۵ - ۳۹۶ / ظفر ج ۲ ص ۲۷۵
 اتسام [ع.] ettesām (مص.) داغ و نشان
 پذیرفتن. / عتبه ۲ - ۶۵ / توسل ۲۲۲ /
 یمنی ۴۰ / وصاف ۴۰۹ / ظفر ج ۲ ص ۵۱۵
 / دره ۵۰۳
 اتشاج [ع.] ettesāj (مص.) به هم پیوستگی
 نسبت و قرابت. / یمنی ۲۹۹ / جهانگشا ج ۲
 ص ۲۶۰ / وصاف ۲۸۷ - ۳۴۴ - ۴۵۱ / دره
 ۶۲۲
 اتضاع [ع.] ettezā' (مص.) فروتنی و تواضع. /

اثنيه [ع.] asniya(e) [ا.] ج ثنا، مدح، ستایش.
/ بیهق ۲۸۶ / توسل ۸۳ - ۲۷۲ - ۲۸۲ /
خاقانی ۳۳۸ / ظفر ج ۱ ص ۳۶۵ - ج ۲ ص
۲۹۵ / دره ۱۴

ثواب [ع.] asvāb [ا.] ج ثوب، جامه، لباس.
/ اغراض ۲۲۴ / وصاف ۹۸ - ۳۵۴ - ۳۸۸ -
۵۰۶ / سبط ۳۴ - ۴۷ / ظفر ج ۲ ص ۳۷۸ /
دره ۴۶۱ - ۶۶۵ / تجربه ج ۲ ص ۱۶۸
اثيث [ع.] asīs [ص.] انبوه شده و پیچیده با هم.
/ دره ۵۵۶

اثیر [ع.] asīr [ص.] بسیار. / دره ۴۶۱
اثیل [ع.] asīl [ص.] ۱ - شریف. / مرزبان ۴۶۴
/ دره ۳۶۵؛ ۲ - محکم، استوار. / وصاف
۲۴۰ - ۶۰۲.

اثیلات [ع.] osaylāt [ا.] ظاهرأ ج ائیلَه مصفر
ائیل، درخت شورگز. / تجربه ج ۱ ص ۳۸۵
ائیلَه [ع.] asīla(e) [ص.] محکم بُن. / دره ۵۹۷
اثیم [ع.] asīm [ص.] دروغگو، گناهکار. /
مرزبان ۶۱۵

اجاب [ع.] ejāb [ا.] جواب، پاسخ. / اغراض ۱۲
اجاج [ع.] ojāj [ص.] شور و تلخ. / بختیار
۱۶۷ - ۲۲۴ / خاقانی ۳۰۳ / برید ۳۲۳ /
روژه ۵۲ / رشف ۳۴۷ / گیتی ۳۴

اجادت [ع.] ejādat [م.] ۱ - نیک گفتن، نیک
گفتاری. / وصاف ۱۰۷ - ۶۲۷؛ ۲ - نیکویی،
بخشش. / دره ۱۷۷

اجاعت [ع.] ejā'at [م.] گرسنه داشتن. /
اغراض ۲۳۴

اجالت [ع.] ejālat [م.] جولان دادن،
برگرداندن. / عتبه ۱۱ - ۲۰ - ۷۶ - ۹۰ /
عقد ۱۴۳ / مرزبان ۴۸۶ / اخلاق ۳۱۰ /
سبط ۱۳ - ۹۶

اثرات [ع.] esārat [م.] ۱ - برانگیختن. /
عتبه ۲۰ / یمینی ۴۰۰ / المعجم ۴۵۳ / معجم
۸۶ - ۲۱۳ / جهانگشا ج ۲ ص ۵۸ - ۱۸۳ -
۲۷۱ / وصاف ۲۰۶ - ۳۳۸ - ۵۱۰ / سبط ۳۴
/ مصباح ۲۵۶ - ۳۵۵ / رشف ۹۲ - ۹۸ -
۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۱۳ - ۱۳۲ - ۱۵۲ - ۱۶۵ -
۲۰۵ - ۲۲۱ - ۳۲۹؛ ۲ - (امص.) استخراج. /
توسل ۷۲ / یمینی ۳۳۸ / سبط ۶۴ / نسایم
۳۶ - ۴۲ - ۱۰۸ - ۱۱۷

اثره [ع.] esāra(e) [م.] اثرات، برانگیختن.
/ دره ۴۱۳ - ۵۲۴ - ۶۶۹ - ۷۱۶ و ← اثرات ۱
اتجام [ع.] esjām [م.] دوام باران. / دره ۶۲۰
اثر [ع.] asar [ا.] خبر، روایت. / دستور ۴۱
اثر [ع.] esr [ا.] نشان. / دره ۳۵۱

اثرم [ع.] asram [ص.] ۱ - دندان پیشین
شکسته. / المعجم ۶۰؛ ۲ - در اصطلاح
عروض نام «فعل» از فعولن است که با زحاف
«ثرم» حاصل شود. / المعجم ۶۰ - ۶۴ -
۱۷۷ - ۱۷۹ / وصاف ۵۳۴

اثلَم [ع.] aslam [ص.] رخنه شده، رخنه دار، و در
اصطلاح عروض نام «فعلن» است از فعولن که
با زحاف «ثلَم» حاصل شود. / المعجم ۶۰ -
۱۷۷ - ۱۷۹ - ۶۴

اثم [ع.] esm [ا.] گناه، بزه، خطا. / جهانگشا ج
۲ ص ۲۸۰

اثمان [ع.] asmān [ا.] ج ثمن، بها، ارز، قیمت.
/ اخلاق ۱۳۵ - ۲۱۳ / وصاف ۴۳۹ / نسایم
۴۱

اثناء [ع.] esnā' [م.] ستایش کردن، مدح
گفتن. / یمینی ۱۱ - ۳۸

اثنینیت [ع.] esnayniyyat [م.] دو بودن. /
وصاف ۵۲۶ / مصباح ۲۱۳

- اجتلاط [ع.] ejtelāt (مص.) ربودن. / دره ۴۰۲
 اجتناء [ع.] ejtenāl (مص.) میوه چیدن. /
 مقامات ۲۱ / بیهق ۱ / توسل ۱۱۴ / خاقانی
 ۳۶ / برید ۳۴۹ / مرزبان ۳۲۴ / جهانگشا ج
 ۱ ص ۶۲ / وصاف ۶۱-۱۳۱-۱۸۹-۳۳۹ /
 رشف ۱۴۴-۲۰۰-۲۳۶-۲۳۷-۲۵۳-
 ۳۲۱-۳۲۸-۳۵۴-۳۸۴ / دره ۶۴۸ /
 تجربه ج ۲ ص ۵۶
 اجتنان [ع.] ejtenān (مص.) پوشیده شدن. /
 دره ۳۹۴
 اجتهار [ع.] ejtehār (مص.) بزرگ منشی،
 بزرگ آمدن حال کسی. / برید ۲۹۲-۳۶۹
 اجتياح [ع.] ejtiyāh (مص.) هلاك گردانیدن، از
 بینج برکندن. / یمنی ۲۰۴-۳۴۷ / روضه
 ۵۵-۶۵-۷۰
 اجتياز [ع.] ejtiyāz (مص. امص.) گذشتن از
 جایی و رفتن. عبور. / مقامات ۱۶۱ / عتبه ۳
 / توسل ۱۶۹ / یمنی ۹۸-۲۸۲ / معجم ۱۵
 / نفثه ۶۵ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۱۹ / وصاف
 ۴۸-۲۵۳-۳۵۱-۵۲۰ / نسایم ۲۴ / دره
 ۳۰۴-۴۲۲-۶۰۸
 اجحاش [ع.] ejhāš (مص.) دفع کردن. / وصاف
 ۲۷۹
 احجاف [ع.] ejhāf (مص.) گزند کردن، کار بر
 کسی تنگ گرفتن. / وصاف ۷۸-۱۱۲-
 ۱۲۵-۲۸۵-۳۳۷ / اخبار ۱۴
 اجحام [ع.] ejhām (مص.) باز ایستادن. / برید
 ۱۹-۱۳۲
 اجداث [ع.] ajdās (ا.) ج جَذْث، گور، قبر. /
 دره ۱۴۶
 اجداد [ع.] ejdād (امص.) درستی در کار. / دره
 ۴۵۸
- اجاله [ع.] ejāla (مص.) اجالت، جولان دادن.
 / نسایم ۱۱۱ / دره ۳۴۱
 اجامره [ع.] ajāmera (ص. ا.) اجامر، گروه
 غوغا طلب، اوباش. / تجربه ج ۱ ص ۴۸۵-
 ۴۹۰
 اجتبأ [ع.] ejtebā (مص.) برگزیدن، اختیار
 کردن. / کلیله ۷۴ / عتبه ۱۰ / توسل ۱۳۱-
 ۱۳۲ / معجم ۷ / سبط ۱ / مصباح ۲ / رشف
 ۱۲۱
 اجتبأب [ع.] ejtebāb (مص.) بریدن. / دره ۶۴۴
 اجتبار [ع.] ejtebār (مص.) نیکو حال گردیدن.
 / دره ۴۲۲
 اجتثاث [ع.] ejtesās (مص.) از بینج برکندن. /
 المعجم ۷۴ / دره ۶۴۴
 اجتدا [ع.] ejtedā (مص.) سؤال کردن و عطا
 خواستن. / المعجم ۳۲۲
 اجتذاب [ع.] ejtezāb (مص.) جذب کردن،
 کشیدن. / توسل ۱۰۴-۲۹۴ / یمنی ۴۷۳ /
 وصاف ۲۳۳ / مسامره ۲۲۱
 اجتذال [ع.] ejtezāl (مص.) شادمان شدن. /
 برید ۲۴۱-۲۹۱
 اجترا [ع.] ejterā (مص.) دلیر گردیدن. / برید
 ۲۷۰ / مرزبان ۲۴۹-۶۱۹ / دره ۴۱۸-۶۵۳
 / تجربه ج ۲ ص ۲۲۶
 اجتراح [ع.] ejterāh (مص.) ورزیدن. / یمنی
 ۴۵۹
 اجتراد [ع.] ejterād (مص.) با شمشیر برهنه به
 میدان آمدن. / دره ۴۱۸
 اجترام [ع.] ejterām (مص.) گناه کردن. / سند
 ۱۲۵-۲۲۵-۳۲۳ / اغراض ۴۰۷
 اجتلاب [ع.] ejtelāb (مص.) کشیدن، چیزی از
 جایی به جایی بردن. / المعجم ۷۰ / دره ۶۳۸

- اجدل ajdal [ع.] (ا.) چَرُغ، پرنده‌ای است
شکاری. / دره ۲۰۹
- اجدی ajdā [ع.] (ص.) سودمندتر، مفیدتر. /
سیرت ۲۲۴
- اجراء ejrā' [ع.] (مص.) ۱- جاری کردن، روان
کردن. / سبط ۱۴؛ ۲- (ا.) راتبه، وظیفه،
مقرری، جیره. / چهار ۶۶
- اجرام ajrām [ع.] (ا.) جِ جُرم، گناه. / یمنی
۱۸۱ / جهانگشاج ۱ ص ۱۹۸
- اجزل ajzal [ع.] (ص.) جزیلتر، بیشتر. / رشید
۹۵ / توسل ۹۰ / دستور ۸۹ / سبط ۱۰۲
- اجش ajašš [ع.] (ص.) درشت آواز. / دره ۵۱۴
- اجشام ejšām [ع.] (مص.) تکلیف کردن بر کسی
در کاری. / دره ۶۷۷
- اجعال aj'āl [ع.] (ا.) ظاهراً جِ جَعَلَ، جعلیات،
تقلبات. / نسایم ۶۱
- اجفار ejfār [ع.] (مص.) ترك کردن. / دره ۱۶۱
- اجفال ejfāl [ع.] (مص.) شتافتن، شتاباندن. /
وصاف ۳۱۹ - ۳۲۸ - ۳۷۸ - ۳۸۷ - ۴۱۸ -
۶۰۹ - ۶۳۸
- اجفان ajfān [ع.] (ا.) جِ جَفَن، پلك چشم. /
راحه ۴۶۰ / مرزبان ۶۱۷ / معجم ۵۳ - ۱۰۶ -
۱۱۷ / رشف ۱۳۳ / دره ۵۶۷
- اجلاء ejlā' [ع.] (مص.) بیرون کردن. / عقد
۱۲۵ / مرزبان ۴۱۵ - ۴۸۹ / وصاف ۳۰۳ -
۴۲۲ / دره ۳۴۳
- اجلاء ajellā' [ع.] (ص.) جِ جَلِيل، عظیم،
بزرگ. / دره ۳۶۹
- اجلاد ajlād [ع.] (ص.) جِ جَلِيد، چابك از هر
چیزی.
- اجلاف ajlāf [ع.] (ص.) جِ جَلَف، فرومایه و
سفله، ستمکار. / یمنی ۱۷۴ - ۱۹۸ / وصاف
- ۴۴۶ / رشف ۳۵۴
- اجلال ajlāl [ع.] (ا.) جِ جُلّ، پوشش ستور. /
دره ۴۸۴
- اجلال ejlāl [ع.] (مص.) بزرگ داشتن، تعظیم. /
رشید ۱۴۴
- اجله ajella(e) [ع.] (ا.) جِ جِلّ، پوشش
سنوران. / وصاف ۴۹۷
- اجمّ ajamm [ع.] (ص.) بی‌شاخ، و در اصطلاح
عروض نام «فاعلن» از مفاعلتن است که با
زحاف «جمّ» به دست آید. / المعجم ۱۸۳
- اجمات ajamāt [ع.] (ا.) جِ أَجَمَة، بیشه،
جنگل. / سیرت ۱۱۱
- اجمال ajmāl [ع.] (ا.) جِ جَمَل، شتر. / یمنی
۲۸۰ - ۲۹۳
- اجمام ejmām [ع.] (مص.) آسایش دادن ستور،
آسودن. / توسل ۱۸۰ / یمنی ۱۰۸ / دستور
۱۱۴ / سیرت ۹۵ / وصاف ۳۰۲ - ۵۸۶
- اجمل ajmal [ع.] (ص.) جمیلتر، خوبتر. /
خاقانی ۷۳ - ۲۷۴
- اجناد ajnād [ع.] (ا.) جِ جُنْد، لشکر، سپاه. /
یمنی ۳۲ - ۴۳ - ۹۵ - ۲۹۱ - ۳۵۳ / مرزبان
۴۸۰ / معجم ۱۵۹ - ۱۷۴ / وصاف ۱۳ - ۵۰ -
۸۸ - ۲۰۰ / رشف ۱۸۲ / دره ۲۴۲ - ۳۲۸ -
۴۸۸
- اجنحه ajneha(e) [ع.] (ا.) جِ جَنَاح، بال. /
بختیار ۵۶ - ۲۴۸ / سند ۹۹ / راه ۴۲۴ /
مرزبان ۷۱۰ - ۷۲۷ / وصاف ۱۲۹ - ۵۰۳ /
رشف ۱۸۷
- اجنه ajenna(e) [ع.] (ا.) جِ جَنین. / مصباح
۶۶ / رشف ۳۰۸
- اجواف ajvāf [ع.] (ا.) جِ جَوَف، درون، میان،
لابلا. / بختیار ۱۲۶ / اغراض ۳۸۷ / وصاف

۶۱۸-۶۱۳

اجوال ajvāl [ع.] (ا.) جِ جُول، کرانه. / وصاف

۱۱۸

اجود ajvad [ع.] (ص.) بهتر، نیکوتر. / راحه

۴۶۳

اجور ojūr [ع.] (ا.) جِ أَجْر، اجرت. / رشید ۷۶

/ مسامره ۳۷ / ظفر ج ۲ ص ۱۷۶

اجهار ejhār [ع.] (مص.) آشکار کردن، اظهار

کردن. / مقامات ۶۷ / اغراض ۸۶-۱۱۵-

۱۶۷-۲۰۰

اجهر ajhar [ع.] (ص.) مردم تمام خلقت نیک

دیدار. / دره ۱۷۸

اجیاد ajyād [ع.] (ا.) جِ جید، گردن. / خاقانی

۱۴۲ / یمنی ۴۴۷ / تجربه ج ۱ ص ۱۰۶

احاسن ahāsen [ع.] (ص.) جِ احسن، نیکوتر،

بهتر. / مرزبان ۴۷۵ / رشف ۱۶۲

احاشه ehāša(e) [ع.] (مص.) گرداگرد صید

برآمدن تا به دامگاه برآید. / دره ۵۳۶

احاقت ehāqat [ع.] (مص.) احاطه کردن،

فراگرفتن. / یمنی ۱۷۴

احالات ehālāt [ع.] (امص.) جِ إحالت،

ارجاع، حواله. / وصاف ۹۷-۲۰۵-۲۷۲

احالت ehālat [ع.] (امص.) ۱- حواله، ارجاع.

/ وصاف ۲۲۱ / مصباح ۱۸: ۲- (مص.) حيله

کردن. / دره ۳۵۰

احبّا ahebbā [ع.] (ص.) جِ حبیب، دوست. /

عقول ۵۲

احبار ahbār [ع.] (ا.) جِ حَبْر، دانشمند، عالم. /

خاقانی ۱۶۴ / یمنی ۳۹۲ / جهانگشا ج ۱

ص ۱۱- ج ۳ ص ۷۷ / رشف ۴۳-۴۵-

۷۰-۳۶۲ / دره ۲۱۹

احبار ehbār [ع.] (مص.) شادمان کردن. / دره

۲۱۹

احباط ehbāt [ع.] (مص.) باطل کردن. / اخلاق

۲۱۱

احبّه ahebbā(e) [ع.] (ص.) جِ حبیب،

دوست. / ظفر ج ۲ ص ۷۵

احتباء ehtebā' [ع.] (مص.) دست را گرد زانو

حلقه کرده نشستن. / یمنی ۴۸۸

احتباس ehtebās [ع.] (مص.) ۱- باز ایستادن،

توقف. / عتبه ۳۰-۶۴ / توسل ۱۳-۲۷۵ /

سند ۳۳۸ / اغراض ۲۰۰ / یمنی ۳۱۹-۳۲۲

/ نفثه ۸۰ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۹۵ / مسامره

۲۴۵ / وصاف ۱۵۳-۱۷۹: ۲- نگهداشتن. /

جهانگشا ج ۳ ص ۸۵ / مسامره ۶۳: ۳-

در بند داشتن، بند کردن. / یمنی ۱۱۰: ۴-

(ا.) حبس، بند. / مسامره ۱۵۲

احتبّال ehtebāl [ع.] (مص.) دام گستردن. / دره

۱۶۶

احتجاب ehtejāb [ع.] (مص.) در پرده رفتن، در

حجاب شدن. / دستور ۹۴

احتداد ehtedād [ع.] (مص.) تیز شدن، حدّت

یافتن. / سیرت ۱۰۷

احتدام ehtedām [ع.] (مص.) سخت گرم شدن،

برافروختن، برافروخته شدن روی از غضب. /

عتبه ۷۱ / یمنی ۱۲۱-۳۴۸-۳۵۸ / برید

۲۵۴ / وصاف ۴۳۰ / دره ۲۴۷

احتذا ehteza [ع.] (مص.) پیروی کردن. / برید

۱۳۷ / وصاف ۵۹۳

احتراب ehterāb [ع.] (مص.) مال یکدیگر را

ربودن، با یکدیگر نبرد کردن. / برید ۱۷۹-

۲۸۶

احتراس ehterās [ع.] (مص. امص.) ۱- خود

را پاس داشتن، خویشتن داری. / کلیله ۲۸۷ /

یمینی ۲۰۶-۲۴۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۵۳ /

وصاف ۶۲: ۲- در اصطلاح بدیع آن است که در کلام تصور خلاف مراد رود پس گوینده به لفظی موجز و مختصر آن را رفع و جبران نماید. / وصاف ۵۹۳

احتراق ehterāq [ع.] (مص.) سوختن، و در اصطلاح نجوم جمع شدن آفتاب است با یکی از پنج ستاره زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد در يك درجه و دقیقه از فلك البروج، نهان شدن یکی از پنج اختر در زیر شعاع خورشید به سبب با هم شدن در يك برج. / مرزبان ۲۵۸

احتساء ehtesā' [ع.] (مص.) آشامیدن اندك اندك و به مهلت. / روضه ۸

احتساب ehtesāb [ع.] (امص.) فرمانروایی، سیاست. / مقامات ۱۵۵

احتشاد ehteshād [ع.] (مص.) گرد آمدن، گرد آوردن. / توسل ۳۴-۷۴ / یمینی ۱۰۲-۱۳۳ / مرزبان ۴۴۴ / معجم ۸۱-۱۳۶-۱۶۶-۱۷۸-۱۸۷ / روضه ۶۲ / جهانگشا ج ۲ ص ۴۰-۱۳۳ / سیرت ۹۱ / وصاف ۴۰-۷۱-۷۲-۱۶۲-۵۸۰-۵۸۲ / دره ۱۸۶-۲۰۳-۳۲۷-۳۴۴-۴۳۰-۶۰۷-۶۳۷ / تجربه ج ۲ ص ۲۰۹

احتصار ehtesār [ع.] (مص.) ظاهراً به معنی کوتاه کردن. / دره ۴۲

احتسان ehtesān [ع.] (مص.) ۱- محکم بودن، استوار بودن. / جهانگشا ج ۲ ص ۸۳: ۲- (امص.) استواری. / دره ۵۷۵

احتضان ehtezān [ع.] (مص.) پروردن، دایگی کردن. / مرزبان ۶۶۸

احتظا ehtezā [ع.] (مص.) بهره‌مند شدن. /

وصاف ۲۲۳ / سبط ۳۲-۴۴ / دره ۴۹۱

احتفال ehtefāl [ع.] (امص.) گردآوری. / دره ۲۷۴ / تجربه ج ۲ ص ۲۰۹

احتقار ehteqār [ع.] (مص.) خوار شمردن، خوار داشتن. / مقامات ۱۰۵ / عتبه ۹۶ / لباب ۳۵۷ / نسایم ۴۱

احتقاق ehteqāq [ع.] (امص.) خصومت. / دره ۳۳۹

احتقان ehteqān [ع.] (مص.) ۱- باز داشتن، نگهداشتن. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۷۶: ۲- (امص.) حقنه، اماله، تنقیه. / اخبار ۴۲

احتكاك ehtekāk [ع.] (مص.) مالیدن، خاریدن. / سند ۹۷-۱۹۹ / اغراض ۵۲ / اخلاق ۱۷۶ / احتلاط ehtelāt [ع.] (مص.) ستهیدن، خشم گرفتن. / دره ۱۱۷

احتما ehtemā [ع.] (امص.) پرهیز، پرهیز طبعی، رژیم. / مقامات ۶۴-۱۷۳ / خاقانی ۲۸۶ / مرزبان ۲۹۵-۴۲۳-۷۱۶ / اخلاق ۱۶۴-۱۹۵ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۵۰ / اخبار ۱۴-۴۳

احتماس ehtemās [ع.] (مص.) جنگ کردن دو خروس، برافروختن از خشم، جنگ کردن. / دره ۳۲۵

احتمال ehtemāl [ع.] (امص.) ۱- بردباری. / مرزبان ۲۶۹: ۲- تحمل. / معجم ۱۷۸

احتناك ehtenāk [ع.] (مص.) (امص.) از ریشه برانداختن. نابودی، هلاك. / یمینی ۳۱۸

احتواء ehtevā' [ع.] (مص.) شامل بودن، دربر داشتن. / معجم ۷۰ / روضه ۷۵ / رشف ۱۸۹ / احتیاز ehtiyāz [ع.] (مص.) گرد آوردن چیزی. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۶۱-ج ۲ ص ۵۴ / وصاف ۸۲ / رشف ۱۵۷-۱۹۳ / دره ۱۸۱-

۶۸۴

احدوثة [ع.] ohdūsa(e) [ا.] افسانه، سخن

شگفت، حدیث. / توسل ۲۸-۲۴-۵۵ /
 عقد ۶۲ / لباب ۸ / المعجم ۱۹ / معجم ۱۹ /
 جهانگشا ج ۱ ص ۱۵۸- ج ۲ ص ۱۸۵ /
 سیرت ۲۸ / وصاف ۶-۱۹-۸۸-۱۰۷-
 ۱۳۵-۱۵۹-۱۹۱-۲۴۶-۶۳۴ / ظفر ج ۱
 ص ۲۵۴ / تجربه ج ۱ ص ۷۲-۲۰۶- ج ۲
 ص ۱

احذّ ahazz [ع.] [ص.] ۱- دم بریده، و در
 اصطلاح عروض نام «فع‌لن» از مستفعلن است
 که با زحاف «حذذ» حاصل شود. / المعجم
 ۵۷-۶۳-۱۳۱-۱۳۸: ۲- نام «فع‌لن» است
 از مفعولات. / المعجم ۶۳-۱۴۳-۱۴۴-
 ۱۶۳-۱۶۴

احراق ehrāq [ع.] [مص.] سوزاندن. / سیرت
 ۸۲ / دره ۴۹۹

اخری ahrā [ع.] [ص.] لایقتر، سزاوارتر. / چهار
 ۲۰ / رشف ۱۰۴-۱۳۱-۱۴۰-۲۷۱ / دره
 ۶۰۱

احزاب ahzāb [ع.] [ا.] جِ حزب، سلاح. / دره
 ۲۸۳

احسا ehsā [ع.] [مص.] آشامانیدن. / دره ۴۵۲
 احساب ahsāb [ع.] [ا.] جِ حَسَب، آنچه از
 مفاخر اجداد که بشمرند و یاد کنند، گوهر
 نیک. / بیهق ۲۵۳ / عقد ۱۱۵ / اغراض ۲-
 ۸۰-۸۸ / برید ۲۶۸ / رشف ۳۹۷

احشاد ehšād [ع.] [مص.] گرد آمدن. / یمنی
 ۷۴

احشام ahšām [ع.] [ا.] جِ حَشَم، عیال، قرابت،
 چاکر، در تداول گروه. / دره ۴۶۷-۶۷۷
 احشام ehšām [ع.] [مص.] شنوایدن آنچه را
 مکروه است. به خشم آوردن. / دره ۶۷۷

احتیاط ehtiyāt [ع.] [مص.] ۱- استوار کردن.
 / ظفر ج ۲ ص ۲۲۴: ۲- (امص.) محاصره. /
 دره ۲۸۳

احتیال ehtiyāl [ع.] [مص.] حیل، ساختن،
 حیلت کردن. / بختیار ۶۲ / خاقانی ۱۶ /
 اغراض ۱۷۸ / یمنی ۴۵۳-۴۶۲-۴۷۳ /
 مرزبان ۱۵۱-۴۹۵-۵۳۸-۶۳۹ / اخلاق
 ۱۹۴-۲۴۴-۲۸۹ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۵۲
 / وصاف ۲۹-۳۳-۴۸-۸۷-۱۰۲-۱۰۳-
 ۱۵۸-۱۸۵-۲۰۰-۲۰۸-۳۱۸ / سبط
 ۱۰۰ / مسامره ۲۲۶ / رشف ۹۲-۱۰۶-۱۹۹
 / ظفر ج ۱ ص ۳ / دره ۱۶۶-۵۶۲ / تجربه
 ج ۲ ص ۴۳

احجار ahjār [ع.] [ا.] جِ جَجر، کنار. / دره ۱۱
 احجام ehjām [ع.] [مص.] باز ایستادن. /
 دستور ۱۱۷ / برید ۳۱۹ / روضه ۵ /
 جهانگشا ج ۲ ص ۱۷۳- ج ۳ ص ۲۶۶ /
 سیرت ۲۴ / وصاف ۲۰ / مصباح ۸-۲۵۷
 احجیه ohjiyya(e) [ع.] [ا.] لُغز، چیستان،
 معنّا. / یمنی ۳۴۱

احدّ ahadd [ع.] [ص.] برنده‌تر، تیزتر. / رشید
 ۲۱ / یمنی ۵-۴۵ / وصاف ۱۳۳-۵۳۵
 احداق ehdāf [ع.] [مص.] احاطه کردن (!) /
 دره ۴۵۲

احداق ehdāq [ع.] [ا.] جِ حَذَقه، سیاهی چشم،
 مردمک چشم. / مقامات ۲۰ / سند ۲۵۳ /
 اغراض ۲۲۹ / مرزبان ۵۵۱ / مسامره ۲۶۷
 احداق ehdāq [ع.] [مص.] گرد چیزی برآمدن،
 احاطه کردن. / یمنی ۲۰۶ / دره ۴۵۲
 احدوثة ohdūsāt [ع.] [ا.] جِ اُحدوثة،
 حدیث، سخن شگفت، افسانه. / دستور ۴۸

- احصاء' ehsā' [ع.] [مص.] سیراب گردانیدن. /
دره ۴۵۲
- احصار ehsār [ع.] [مص.] تنگ گرفتن و
محاصره کردن. / دره ۲۸۷
- احسان ahsān [ع.] [ا.] چِ حِضْن، بنا و جای
استوار که درون آن رسیدن نتوانند. / دره ۵۷۵
- احسن ahsan [ع.] [ص.] حصین تر، محکمتر،
استوارتر. / روضه ۹۹
- احطّ ahatt [ع.] [ص.] پست تر، فروافتاده تر. /
دره ۲۲
- احفاد ehfād [ع.] [امص.] شتاب. / دره ۷۰۰
- احفاش ahfāš [ع.] [ا.] احفاش البیت، قماش
خانه و متاع فرومایه آن. / دره ۴۷۵
- احفاظ ehfāz [ع.] [مص.] فراهم آوردن، جمع
کردن. / معجم ۱۷۸
- احقاب ahqāb [ع.] [ا.] چِ حُقَب و حُقَب، دهر،
روزگار. / توسل ۲۴۸ / نفثه ۵۲ / وصاف
۲۵-۲۹۳ / اخبار ۷۷ / ظفر ج ۲ ص ۱۷۵
- احقاد ahqād [ع.] [ا.] چِ جُقد، کینه، دشمنی. /
کلیله ۲۹۱ / جهانگشا ج ۲ ص ۴ / سیرت
۲۵۲ / دره ۷۰۰
- احکام ehkām [ع.] [مص.] منع کردن کسی را
آنچه خواهد. لگام ساختن برای اسب. / دره
۲۴۲
- احلاس ahlās [ع.] [ا.] چِ جُلَس، گلیم که بر
پشت شتر نهند. / دره ۴۷۵
- احلاف ahlāf [ع.] [ا.] چِ جِلَف و حلیف،
هم عهد، هم سوگند. / دره ۳۴۶
- احلام ahlām [ع.] [ا.] چِ حُلَم، خواب، خواب
پریشان. / بیهق ۶۵ / سند ۹۹ / معجم ۳۹ /
وصاف ۴۱ / اخبار ۶۱ / مصباح ۱۷۶ / رشف
۲۱۴-۲۹۵
- احلیل ehlīl [ع.] [ا.] سوراخ ذکر، سوراخ نره. /
رشف ۲۰۲
- احماض ehmāz [ع.] [مص.] مزاح کردن. /
کلیله ۱۷ / لباب ۱۸۴ / مرزبان ۵۷۵ / مصباح
۳۶۱
- احمال ahmāl [ع.] [ا.] چِ حَمَل، بار. / دره ۶۱۳
- احمال ehmāl [ع.] [مص.] یاری دادن به،
برداشتن بار. / دره ۶۱۳
- احن ehan [ع.] [ا.] چِ إْحْنَة، کینه و خشم. /
جهانگشا ج ۲ ص ۵۰
- احناء ahnā' [ع.] [ا.] چِ حِنُو، جانب، طرف،
کجی. / توسل ۱۵۳-۱۹۸-۲۷۹-۳۱۲ /
لباب ۱۳۸ / مرزبان ۳۸۴ / نفثه ۴ / روضه
۱۱۳-۱۱۹
- احناش ahnāš [ع.] [ا.] چِ حَنْش، آنچه صید
کنند از طیور. / دره ۵۲۹
- احواض ahvāz [ع.] [ا.] چِ حَوْض، / یمنی
۳۲۰
- احوال ahvāl [ع.] [ا.] چِ حَوَل، سال. / توسل
۳۱ / دره ۱۲۵
- احور ahvar [ع.] [ص.] سیاه چشم. / خاقانی
۱۸۶
- احوی ahvā [ع.] [ص.] سیاه. سرخ مایل به
سیاهی. / خاقانی ۱۸۶
- احیاء ahyā' [ع.] [ا.] چِ حَیّ، قبیله. / اغراض
۲۲۵ / گلستان ۳۸۸ / وصاف ۳۱۸ / دره ۲۵۳
- احیاز ahyāz [ع.] [ا.] چِ حَیْز، مکان، جای،
محل. / المعجم ۳۹۹ / وصاف ۱۸۰
- احیان ahyān [ع.] [ا.] چِ حَیْن، وقت، زمان. /
تجربه ج ۲ ص ۲۸
- اخادع' axāde' [ع.] [ا.] چِ اخْدَع، رگی در

عتبه ۳۲-۴۸-۶۲ / توسل ۷۰-۱۱۱ / سند
 ۱۱۱ / عقول ۶۵ / یمنی ۷۳-۳۵۱ / و صاف
 ۱۳۶؛ ۲- آگاهی یافتن، خبردار شدن. / کلیله
 ۲۰۳ / مقامات ۳۹ / اغراض ۳۸ / رشید ۱۴۰
 / یمنی ۲۰-۳۹۸ / برید ۸۱ / جهانگشا ج
 ۲ ص ۱۶۱ / دره ۴۱۱
 اختیاط extebāt [ع.] (مص.) ۱- احسان
 خواستن بدون سابقه از کسی. / برید ۱۴۸-
 ۲۵۸-۲۷۸-۳۴۱ / تجربه ج ۲ ص ۲۰۲؛
 ۲- بیراه رفتن. / دستور ۹۵
 اختبال extebāl [ع.] (مص.) تباه خرد شدن. /
 دره ۱۶۶
 اختتال extetāl [ع.] (امص.) خدعه. / دره ۱۶۶
 اختثاث extesās [ع.] (امص.) احتشام. / دره
 ۶۴۴
 اختداع extedā' [ع.] (مص. امص.) فریفتن.
 فریب. / مرزبان ۸۴-۵۸۵-۶۴۰
 اختداف extedāf [ع.] (مص.) ربودن. / دره
 ۴۷۴
 اختذال extezāl [ع.] (امص.) خواری، خذلان.
 / معجم ۱۶۸ / دره ۲۸۲
 اختراط exterāt [ع.] (مص.) برکشیدن شمشیر
 از نیام. / بیهق ۱۴
 اختراع exterā' [ع.] (مص. امص.) خیانت
 کردن، ناراستی، دغلی. / مرزبان ۶۴۰
 اختراف exterāf [ع.] (مص.) میوه چیدن. / دره
 ۵۹۸
 اختزاق exterāq [ع.] (مص.) دریده شدن. / دره
 ۴۴۰
 اخترام exterām [ع.] (مص.) از بیخ برکندن،
 بریدن. / و صاف ۴۲۲-۵۶۸-۶۲۴
 اختزاق extezāq [ع.] (مص.) برهنه شدن

حجامتگاه گردن که شعبه‌ای از ورید است. /
 سیرت ۱۰۶
 اخشب axāšeb [ع.] (ا.) ج اخشب، کوه درشت
 و بزرگ. / دره ۳۳۸
 اخامص axāmes [ع.] (ا.) ج اخمص، گودی
 کف پا. / مرزبان ۳۱۵
 اخایر axāyer [ع.] (ص.) ج اخیار، جج خیر،
 نیک، نیکوتر. / عقول ۲۰-۴۴ / یمنی ۱۸-
 ۱۴۶ / برید ۱-۴۷-۶۴-۸۰-۸۵-۱۵۰-
 ۲۵۴-۳۱۱-۳۱۷ / و صاف ۲۶-۱۲۳-
 ۱۶۱-۱۷۵-۳۸۴ / دره ۴۵۸
 اخبات exbāt [ع.] (مص.) فرو خوابانیدن. / دره
 ۲۴۴
 اخبات exbās [ع.] (مص.) خبیث گرفتن. سخن
 بلید گفتن. / دره ۶۰۹
 اخبیه axbiya(e) [ع.] (ا.) ۱- ج خبیه، خرگاه.
 / دره ۲۰۲-۶۲۴؛ ۲- منزل بیست و پنجم از
 منازل قمر. / دره ۶۲۴
 اختا axtā [تر.] (ص. ا.) اخته، حیوانی که
 بیضه‌هایش را بیرون آورده باشند (خصوصاً
 اسب). / سبط ۶۱
 اختاجی āz - axtā [تر.] (امر.) اخته‌چی، مهتر،
 ستوریان، میرآخور، طویله‌دار. / و صاف ۲۷۸-
 ۴۵۶-۶۱۷
 اختاجی āz - āxī [تر.] (امر.) ر.ك. اختاجی.
 / و صاف ۲۶۲-۴۷۵
 اختاخانه axtā - xāna(e) [تر.-ف.] (امر.)
 طویله، اصطبل. / ظفر ج ۲ ص ۱۳۶
 اختبا extebā [ع.] (مص.) پنهان شدن. / دره
 ۳۹۴
 اختبار extebār [ع.] (مص.) ۱- آزمودن،
 امتحان کردن. / کلیله ۷۲ / مقامان ۱۳۷ /

شمشیر، / دره ۴۴۰

اختزال extezāl [ع.] [مص.] ۱- خیانت در

امانت، اختلاس اموال. / کلیله ۳۱۷ / عتبه

۲۸- ۵۳- ۵۴ / رشید ۷۹ / توسل ۸۲ /

اغراض ۲۴۲ / یمنی ۳۴۵- ۳۴۷- ۴۶۸ /

جهانگشا ج ۱ ص ۱۳ / مسامره ۱۵۴ / نسایم

۵۸- ۷۰- ۸۱- ۹۶- ۱۰۴- ۱۰۸؛ ۲-

تنهایی، قطع امید از دنیا. / دستور ۵۷- ۱۰۷

اختزان extezān [ع.] [مص.] گرد کردن، جمع

کردن. / دره ۶۴۱

اختصام extesām [ع.] [مص.] با یکدیگر

دشمنی و خصومت کردن. / برید ۳۶۳ / دره

۵۱۹

اختطا extetā [ع.] [مص.] گام زدن. / رشف

۳۵۹ / دره ۴۹۱

اختطاط extetāt [ع.] [مص.] خط برآوردن

کودک، عذار برآوردن کودک. / جهانگشا ج ۲

ص ۲۶۷ / وصاف ۳۵۲

اختطاف extetāf [ع.] [مص.] ربودن، ربودن

همچو برق. / سند ۳۴۲ / اغراض ۴۵-

۱۰۲- ۱۲۵- ۱۶۶- ۱۹۵- ۲۸۶- ۴۱۵ /

راحه ۷۸ / اخلاق ۱۲۰ / سیرت ۱۵۶ /

مصباح ۱۳۶- ۲۳۰ / رشف ۳۹- ۷۲- ۸۲-

۱۲۱- ۱۴۳- ۱۵۱- ۱۶۱- ۱۹۶- ۲۲۵-

۳۵۸- ۴۲۷ / دره ۴۷۴

اختفار extefār [ع.] [مص.] پیمان شکنی کردن.

/ برید ۲۶۱

اختلاب extelāb [ع.] [مص.] فریفتن. / مرزبان

۸۶- ۴۷۴

اختلاج extelāj [ع.] [امص.] لرزش، جنبش،

برش، تپش. / سند ۱۷۵ / رشف ۳۸۵

اختلاق extelāq [ع.] [مص.] دروغ بستن،

افترا. / برید ۳۲۲

اختیال extiyāl [ع.] [مص.] تکبر کردن،

گردنکشی کردن. / مسامره ۳۰۷- ۳۰۸

اخداع exdā' [ع.] [مص.] فریفتن. / اخلاق

۲۱۱ / دره ۴۱۸

اخذان axdān [ع.] [ا.] ج خُذْن، دوست، یار. /

یمنی ۳۵۶ / مصباح ۱۴۹ / تجربه ج ۱ ص

۶۵- ۱۰۹- ۱۶۳- ۱۹۶- ج ۲ ص ۱۵۷

اخدم axdam [ع.] [ص.] خادمتر، چاکرتر. /

توسل ۲۶۹

اخراق exrāq [ع.] [مص.] دریدن. / برید

۳۱۲- ۳۲۲

اخرب exrab [ع.] [ص.] خرابتر، ویران‌تر، و در

اصطلاح عروض نام «مفعول» از مفاعیلن است

که با زحاف «خرب» حاصل شود. / المعجم

۵۱- ۶۲- ۸۶- ۹۰- ۹۱- ۹۲- ۱۰۳-

۱۰۹- ۱۲۳- ۱۲۴- ۱۲۵- ۱۴۸- ۱۴۹-

۱۵۰- ۱۵۱- ۱۶۶- ۱۶۷- ۱۶۸- ۱۶۹-

۱۸۳

اخرس axras [ع.] [ص.] ۱- لال، گنگ. / سند

۱۷ / اغراض ۸ / اخلاق ۶۶ / روضه ۳- ۶۸

/ دره ۱۱۱؛ ۲- در اصطلاح عروض نام یکی از

بحور مستحدث ثقیل است و وزن آن مستفعلن

فاعلاتن مفاعیلن. / المعجم ۹۳- ۱۸۱

اخرم axram [ع.] [ص.] ۱- بریده یمنی. /

المعجم ۵۱؛ ۲- در اصطلاح عروض نام

«مفعولن» است از مفاعیلن که با زحاف «خرم»

حاصل شود. / المعجم ۵۱- ۶۲- ۸۷-

۱۰۳- ۱۱۰- ۱۲۲- ۱۲۴- ۱۲۵- ۱۴۸-

۱۶۶- ۱۶۹

اخریات oxrayāt [ع.] [ا.] ج اُخْرَی، واپسین،

آخرین. / مرزبان ۷۲۴ / سیرت ۱۳۵- ۱۲۵

مراد. / برید ۲۸۴ - ۳۳۰: ۲ - فرو رفتن. /

دره ۵۱۳

اخلاء axellā' [ع.] [ص.] ج خلیل، دوست.

/ مرزبان ۳۷۲ / دره ۳۶۹

اخلاء exlā' [ع.] [مص.] خالی کردن. / مرزبان

۴۸۹ / سیرت ۸۹ - ۱۴۶ / دره ۳۴۳

اخلاس exlās [ع.] [مص.] به هم آمیختن. / دره

۶۷۷

اخلاصیه exlāsiyya(e) [ع.] [ض.] منسوب به

اخلاص، درهمهای قُل هواللهی. / دره ۳۴۷

اخلاط axlāt [ع.] [ا.] گروه هر جنس مردم به هم

آمیخته. / ظفر ج ۱ ص ۴۸۸

اخماد exmād [ع.] [مص.] خاموش کردن. /

برید ۲۶۳ / وصاف ۷۳ / دره ۱۸۴

اخلص axlas [ع.] [ص.] خالصتر، پاکتر،

صادقتر. / خاقانی ۱۳۳ - ۱۳۷ - ۱۴۶ - ۱۷۳

/ وصاف ۶۱۶

اخماس axmās [ع.] [ا.] ج خمس، يك پنجم. /

عقد ۱۶۱ / خاقانی ۹۸ / مسامره ۳۰۷

اخمص axmas [ع.] [ا.] گودی کف پا. / وصاف

۶۱۶

اخنا exnā [ع.] [مص.] هلاك کردن. فحش گفتن.

/ برید ۳۶۷

اخال axvāl [ع.] [ا.] ج خال، خالو، دایی. /

اخلاق ۲۴۰ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۴۲ /

وصاف ۴۵۳

اخیاس axyās [ع.] [ا.] ج خیسی، درخت

انبوه، پیشه. / دره ۱۰

اخیا فی axyāf - ī [ع.] [ص.] منسوب به

آخیا، برادرانی که مادرشان یکی و پدرشان

مختلف باشد. در اینجا خواهر ناتنی. / سمط

۶۸

اخص axass [ع.] [ص.] خسیس تر، زیونتر،

پست تر، خوارتر. / اغراض ۲۴۶ - ۳۱۱ /

دستور ۱۰۴ / مرزبان ۳۸۵ / اخلاق ۶۴ -

۸۴ - ۹۷ - ۱۹۹ - ۲۴۸ / مسامره ۱۷ / دره

۵۱۴

اخصا axessā [ع.] [ص.] ج خسیس، پست،

فرومایه، حقیر. / اخلاق ۱۸۵ - ۲۵۲ - ۳۲۵ /

وصاف ۲۸۲

اخشاب axšāb [ع.] [ا.] ج خشب، چوب، چوب

خشك. / وصاف ۲۳ - ۱۷۴ - ۱۹۹ - ۲۰۱ -

۲۴۲ - ۲۴۶ - ۳۵۱ - ۳۸۱ - ۴۳۱ / تجربه ج

۱ ص ۷۲ - ۱۸۸ - ۲۱۰

اخص axass [ع.] [ص.] خاصتر، گزیده تر،

مخصوصتر. / نسایم ۸۰

اخصم axsam [ع.] [ا.] مارنر. / دره ۳۲۷

اخطار axtār [ع.] [ا.] ج خطر، بلا، مهلكه،

سختی. / رشید ۴۷ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۸۹

/ سیرت ۱۲۰ / رشف ۳۴۲

اخطار axtār [ع.] [ا.] ج خطر، رمه فراوان شتر.

/ دره ۳۳۴

اخطار extār [ع.] [مص.] در خطر افکندن، خود

را در مهلكه انداختن. / یمنی ۴۹۴

اخذ axaff [ع.] [ص.] سبکتر، کم وزن تر. /

المعجم ۱۸۷ / دره ۶۱

اخبار exfār [ع.] [مص.] شکستن، عهد

شکستن. / یمنی ۴۹ - ۱۷۸ / برید ۱۴۰ -

۳۴۰ - ۳۷۶ / معجم ۱۵۲ / وصاف ۴۱ - ۳۵۵

/ دره ۱۶۱

اخفاف axfāf [ع.] [ا.] ج خَف، سم شتر و

شتر مرغ و مانند آن، مجازاً پا. / یمنی ۲۰۸ -

۳۹۱ / مرزبان ۵۹۵

اخذاق exfāq [ع.] [مص.] ۱ - مأیوس شدن از

- اخیال axyāl [ع.] (ا.) خیل، لشکر، فوج. /
 دره ۲۴۷-۲۴۶-۶۳۸-۶۴۶
- اخیذ axīz [ع.] (ص.) بندی، گرفتار. / دره ۴۴۸
- اخیر axīr [ع.] (ص.) واپسین، آخری، و در
 اصطلاح عروض نام بحری است که آن را بحر
 مُشاکل نیز گویند و اجزاء آن فاعلاتن مفاعیلن
 مفاعیلن. / المعجم ۹۴
- ادآب ed'āb [ع.] (مص.) در رنج انداختن، مانده
 گردانیدن. / و صاف ۲۱۹ / رشف ۶۹
- ادارت edārat [ع.] (مص.) دور گردانیدن، گرد
 گردانیدن. / و صاف ۲۸۳-۵۱۵ / سبط ۱۳-
 ۱۵ / ظفر ج ۱ ص ۳۴۹-ج ۲ ص ۱۷۰
- ادالت edālat [ع.] (مص.) دولت دادن، نصرت
 دادن. / یمنی ۱۷۰ / معجم ۱۲۲-۱۷۵ /
 و صاف ۳۵۵-۵۵۶
- ادام edām [ع.] (ا.) خورش، نانخورش. / بختیار
 ۱۵۷ / مرزبان ۶۱
- ادانی adānī [ع.] (ص.) (ا.) جِ ادنی، نزدیک،
 نزدیکتر، مقابل اقصی. / عتبه ۱۶-۵۰ /
 رشید ۹۵-۹۹-۱۳۱ / توسل ۵۵ / سند
 ۱۱۷-۱۴۸-۱۷۱ / اغراض ۱۵۲-۱۶۴ /
 عقول ۱۳ / یمنی ۶-۳۱-۳۱۲-۳۶۲ /
 برید ۱۸-۲۱-۱۳۷-۱۴۱ / مرزبان ۴۳۳ /
 المعجم ۲ / معجم ۵۶-۱۰۲ / جهانگشا ج ۱
 ص ۱۶۰-۲۱۴-ج ۳ ص ۶ / و صاف ۱۲۷-
 ۲۸۰ / سبط ۱۰-۷۴-۹۵ / رشف ۲۵۳ /
 دره ۱۲۵-۴۵۰-۷۰۴ / گیتی ۶۴ / تجربه ج
 ۱ ص ۱۳۸-۱۹۸-ج ۲ ص ۲۳: ۲-ج
 ادنی، فرومایه. / دره ۸۴ / تجربه ج ۲ ص ۲۳۹
- اداوہ edāva(e) [ع.] (ا.) آبدستان، ظرفی که بدان
 دست و روی می‌شویند. / راحه ۴۱۸
- اداهم adāhem [ع.] (ص.) جِ ادهم، اسب سیاه.
- / سیرت ۱۶۹
- ادبه odba(e) [ع.] (ا.) شگفت، عجیب. / یمنی
 ۷۷
- ادحاض edhāz [ع.] (مص.) باطل کردن حجّت.
 / عقول ۵۱
- ادخار eddexār [ع.] (مص.) ذخیره کردن،
 اذخار. / کلیله ۵۱ / خاقانی ۷۱-۱۲۹ /
 اخلاق ۱۹۶ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۷-ج ۲
 ص ۱۹۹ / سیرت ۱۵۷ / دره ۶۴۴-۶۷۳
- ادخنه adxena(e) [ع.] (ا.) جِ دُخان، دود. /
 و صاف ۲۱۷
- ادراج adrāj [ع.] (ا.) (ا.) جِ دَرَج، داخل، طیّ.
 / جهانگشا ج ۳ ص ۱۵-۴۰: ۲-جِ دَرَج،
 ورقه. / جهانگشا ج ۳ ص ۷۵
- ادراج edrāj [ع.] (مص.) درج کردن، داخل
 کردن. / کلیله ۲۴ / رشید ۱۰-۱۳۹ /
 جهانگشا ج ۳ ص ۱۵ / و صاف ۹۳ / رشف
 ۹۱: ۲- در اصطلاح بدیع، ظاهراً مترادف با
 درج و تضمین است. / و صاف ۵۹۳
- ادرار edrār [ع.] (ا.) وظیفه، مقرّری، مستمرّی.
 / کلیله ۲۳۲ / خاقانی ۱۱۷ / دستور ۶۸
- ادراع edderā' [ع.] (مص.) درع پوشیدن، زره
 پوشیدن. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۴۰
- ادره odra(e) [ع.] (ا.) ورم بیضه. / بیهق ۳۲
- ادغام edyām [ع.] (مص.) لگام زدن. / دره ۶۰۹
- ادغم adyam [ع.] (ص.) اسب دیزه (سیاه) و
 سیاه یمنی. / دره ۶۰۹
- ادگون adkan [ع.] (ص.) تیره‌گون، مایل به
 سیاهی، نیلگون. / بختیار ۳۸
- ادلاء edlā' [ع.] (مص.) به چاه فرو رها کردن دلو.
 / دره ۴۴
- ادلّاء adellā' [ع.] (ا.) جِ دلیل، برهان، راهنا.

/ و صاف ۹۷ - ۱۹۰ - ۲۸۲ - ۴۲۷ / سبط

۱۰ - ۴۱ / نسایم ۵۵ / دره ۴۷۷ - ۶۶۴ -

۷۰۴ / تجربه ج ۱ ص ۲۰۷ - ۲۵۴

ادون [ع.] [advān] (ص.) فرومایه تر، حقیرتر. /

اغراض ۳۱۱ / اخلاق ۷۶ - ۲۲۴

ادهاب [ع.] [adhāb] (ا.) ج ذهب، لشکر شکست

خورده. / دره ۲۴۲

ادیار [ع.] [adyār] (ا.) ج ذیر، معبد، صومعه. /

و صاف ۷۷

ادیان [ف.] [adyān] (ا.) چارهای دونده. / دره ۱۳۲

اذاء [ع.] [azā'] (مص.) رنجه کردن، رنجاندن. /

دستور ۶۱ / سیرت ۲۶۸ / نسایم ۵۸

اذابت [ع.] [ezābat] (امص.) گدازش، ذوب. /

و صاف ۵۶

اذاعت [ع.] [ezā'at] (مص.) فاش کردن، آشکار

کردن، پراکندن. / دستور ۴۸ - ۶۲ - ۱۰۸ /

مرزبان ۳۴۰ / معجم ۳۲ / اخلاق ۳۱۰ /

و صاف ۱۹ - ۸۱ - ۱۹۱ - ۳۳۱

اذاعه [ع.] [ezā'a(e)] (مص.) ر.ك. اذاعت. / دره

۱۴۸

اذاقت [ع.] [ezāqat] (مص.) چشاندن. / یمنی

۱۷۴ / معجم ۱۳۸

اذاقه [ع.] [ezāqa(e)] (مص.) ر.ك. اذاقت. / دره

۵۲۰

اذالت [ع.] [ezālat] (مص.) خوار کردن. / یمنی

۱۷۰ - ۱۷۴ / معجم ۱۲۲ - ۱۷۵ / و صاف

۳۵۵ - ۴۲۷ - ۶۰۲

اذالت [ع.] [ezālat] (مص.) دامن فروهشتن، و در

اصطلاح عروض زیادت کردن ساکنی است بر

هجای آخر جزو و آن در مستفعلن «مستفعلن»

باشد. / المعجم ۵۷ - ۶۰ - ۹۹ - ۱۲۷ - ۱۸۷

اذاله [ع.] [ezāla(e)] (مص.) ر.ك. اذالت

/ توسل ۱۹۹ - ۲۹۰

ادلج [ع.] [edlāj] (مص.) اول شب رفتن. / دره

۲۲۸

ادلال [ع.] [edlāl] (مص.) ناز کردن، ناز فروختن.

/ یمنی ۳۷۱ - ۴۵۳ / دستور ۳۶ / و صاف

۶۰۱

ادمات [ع.] [adamāt] (ا.) ج اذمة، خویشی،

قربانیت، موافقت، یگانگی. / و صاف ۱۱۰

ادمان [ع.] [edmān] (مص.) پیوسته و همواره

کاری را کردن. / مقامات ۱۲۷ / عتبه ۱۹۵ /

توسل ۳۰۰ / راحه ۲۱۹ / المعجم ۴۳۲ /

اخلاق ۱۲۳ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۹۴ - ج ۲

ص ۲۴۸ - ج ۳ ص ۴ / و صاف ۱۲۷ - ۱۳۰ -

۱۶۶ - ۱۷۱ - ۲۹۲ - ۳۲۱ - ۳۷۷ - ۴۵۳ -

۵۱۶ / سبط ۵۰ - ۹۴ / اخبار ۱۱ / تجربه ج

۲ ص ۱۶۸

ادناء [ع.] [ednā'] (مص.) نزدیک گردانیدن،

نزدیک شدن. / عتبه ۱۲۵

ادناس [ع.] [adnās] (ص.) ۱ - ج دَنَس،

چرکناک، چرکین، پلید. / بیهق ۸۰ / دستور

۹۸ / برید ۱۶۳ / مسامره ۵ / رشف ۲۳۳ -

۳۹۰ / دره ۶۹۳؛ ۲ - ج دَنَس، زشت خو،

بد خلق. / دره ۶۹۸

ادنی [ع.] [adnā] (ص.) ذنی تر، پست تر، کمتر،

پایین تر. / عقول ۵۱ / دستور ۱۰۲ - ۱۲۲ /

اخلاق ۶۴

ادو [ع.] [adv] (مص.) فریفتن. / دره ۱۱۸

ادواء [ع.] [advā'] (ا.) ج داء، بیماری، مرض. /

عقل ۵۱ / روضه ۱۲۸ / دره ۸۶

ادوار [ع.] [advār] (ا.) ج دور، گرداگرد. / دره

۴۵۱

ادوان [ع.] [advān] (ص.) ج دُون، فرومایه، رذل.

ترساننده (در بُعد منفی). / عقول ۱۲ / برید

۱۶۵ - ۱۹۷ - ۳۰۹ - ۳۶۳ - ۳۶۹ - ۳۷۰

۳۸۸

اذمّت azemmat [ع.] (ا.) ج ذِمَام، جِجِ ذَمّه،

حقّ، حرمت، آبرو. / یمنی ۶۵ - ۱۸۸

اذمه azemma(e) [ع.] (ا.) ر.ك. اذمّت. / یمنی

۱۹۰

اذن ozon [ع.] (ا.) گوش. / دره ۶۵۲

اذناب aznāb [ع.] (ا.) ۱ - ج ذَنَب، بنده، خادم،

حاشیه. / رشید ۹۵ / راحه ۳۸۲ / یمنی ۵۱ -

۱۲۰ - ۱۷۵ - ۳۴۴ - ۳۸۹ / معجم ۱۰۲ /

سط ۵۴ - ۷۴ - ۹۵ - ۱۰۱ / دره ۵۸۸: ۲ -

ج ذَنَب، مردم کم‌پایه و حقیر. / یمنی ۸۲ /

دره ۱۲۵

اذهاب azhāb [ع.] (ا.) ج ذَهَب، زر، طلا. / دره

۲۴۲

اذهاب ezhāb [ع.] (مص.) روان کردن، دور

گردانیدن. / دره ۳۰۰

اذهال ezhāl [ع.] (مص.) به فراموشی آوردن، به

فراموشی سپردن. / مرزبان ۲۹۹

اذی azā [ع.] (ا.) آزار، رنج. / بیهق ۹۷ /

گلستان ۴۹۰ / سیرت ۴۸ / وصاف ۱۰۷

اذیال azyāl [ع.] (ا.) ج ذیل، دامن. / کلیله

۳۲۶ / عتبه ۳ / رشید ۱۳۱ / مرزبان ۱۷۰ -

۳۴۵ - ۷۱۳ / معجم ۶۶ / نفثه ۱۰۶ - ۱۱۰ /

روضه ۲۲ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۷۴ / وصاف

۱۹۰ / سط ۱۰۶ / رشف ۱۵۲ - ۱۵۳ -

۱۷۷ - ۲۱۲ - ۳۲۰ - ۴۲۷ / دره ۴۵۳

اراحت erāhat [ع.] (مص.) آسوده کردن. /

خاقانی ۲۴۶ / اخلاق ۶۸ / سیرت ۱۹۰ /

وصاف ۲۳۷

اراحه erāha(e) [ع.] (مص.) ر.ك. اراحت. / دره

(اصطلاح عروضی). / المعجم ۵۰

اذایا azāyā [ع.] (ا.) ج اذیت، آزار، زحمت،

عذاب. / اغراض ۳۷۸

اذب azabb [ع.] (ص.) سرگشته‌تر، مضطرب‌تر،

لب‌خشکتر. / وصاف ۵۷۹

اذخار ezzexār [ع.] (مص.) ذخیره ساختن،

ادخار. / دره ۳۰۸

اذعان ez'ān [ع.] (مص.) اطاعت کردن، گردن

نهادن. / سیرت ۳۸

اذفر azfar [ع.] (ص.) تیزبو، بسیاربو، تندبوی.

/ خاقانی ۱۴ - ۱۵۴ - ۲۶۵ / یمنی ۳۲۰ /

دستور ۱۱۱ / روضه ۹ / معجم ۱۴۹ - ۱۵۷ -

۲۱۰ / سط ۱ - ۳۶ / ظفر ج ۱ ص ۵۱ -

۴۰۵ - ج ۲ ص ۱۱ / دره ۳۲ - ۳۷۳

اذکار ezkār [ع.] (مص.) به یاد کسی آوردن،

یادآوری کردن. / چهار ۲۰

اذل azall [ع.] (ص.) ذلیلتر، خوارتر، پست‌تر. /

گلستان ۵۸۹ / دره ۱۰۹

اذلال azlāl [ع.] (ا.) ج ذَلّ، روش، طریقه. /

دره ۴۶۳

اذلال ezlāl [ع.] (مص.) خوار شمردن، خوار و

ذلیل پنداشتن کسی را. / عتبه ۳۹ / راحه ۱۲۳

/ یمنی ۱۲۹ / دستور ۲۸ / برید ۲۶ - ۵۰ -

۵۳ - ۶۶ - ۹۷ - ۱۵۹ - ۱۹۰ / مرزبان ۵۶۹ /

معجم ۱۴۲ / اخلاق ۲۹۲ - ۲۹۴ / جهانگشا

ج ۱ ص ۸۲ - ج ۲ ص ۲۷۵ - ج ۳ ص ۱۹ -

۶۷ / سیرت ۲۳ / وصاف ۳۵ - ۱۶۳ - ۲۲۸ /

سط ۲ - ۷۱ - ۸۵ / مسامره ۳۲۷ / رشف

۱۶۸ / دره ۶۴۳

اذله azella(e) [ع.] (ص.) ج ذلیل، خاکسار. /

مرزبان ۶۱۰

اذمار azmār [ع.] (ص.) ج ذَمِر، دلیر و

۵۰۳

اراض erāz [ع.] (ا.) بساط ستبر از پشم گوسفند
یا شتر. / دره ۱۸۲

اراق erāqat [ع.] (مص.) ریختن، ریختن مایع.
/ عتبه ۲۰ / عقد ۷۰ / سند ۱۴۸ - ۲۶۴ /
اغراض ۴۶ / یمنی ۳۴۷ - ۳۵۸ / دستور ۶۹
/ المعجم ۴۵۳ / معجم ۴۲ - ۴۵ - ۱۳۸ -
۱۹۱ - ۲۱۴ / اخلاق ۱۹۳ / جهانگشا ج ۲
ص ۲۳۲ - ۲۶۷ - ج ۳ ص ۲۷۶ / سیرت
۳۵ - ۸۷ - ۲۵۲ / وصاف ۶۱ - ۱۹۴ - ۲۶۴ -
۳۳۴ / سمط ۴ - ۳۰ - ۳۶ / دره ۲۴۰ / تجربه
ج ۲ ص ۸۱

اراقم arāqem [ع.] (ص.ا.) ج ارقم، مار سیاه و
سفید، مار پیسه. / مرزبان ۵۲۴ / سمط ۱۸ /
نسایم ۵۱ - ۱۱۵

اراک arāk [ع.] (ا.) گیاه تلخ و شور مزه، درخت
مسواک. / مرزبان ۴۶۱ / دره ۶۱۸

ارامل arāmel [ع.] (ص.ا.) ۱ - ج ارمَل و
ارمله، زن بی شوهر. / توسل ۶۸ / گلستان
۴۷۷ / تجربه ج ۲ ص ۴۷ - ۲ - مستمند، فقیر،
درویش. / معجم ۱۲ / جهانگشا ج ۲ ص
۲۶۹ / وصاف ۱۶۱ - ۳۳۲ / دره ۶۶۷ / تجربه
ج ۱ ص ۱۵۹ - ۱۷۲

ارانب arāneb [ع.] (ا.) ج ارنَب، خرگوش. /
یمنی ۲۸۰ / معجم ۸۲ / جهانگشا ج ۱ ص
۲۰ / وصاف ۵۰۲ / سمط ۸۷ / تجربه ج ۲
ص ۱۹۹

ارانت erā'at [ع.] (مص.) ارانه، نشان دادن،
نمودن. / وصاف ۴۷۹ / رشف ۴۲۴ / دره ۳۹۵
ارایک arāyek [ع.] (ا.) ۱ - ج اریکه، تخت،
تخت آراسته، تختی که در خانه عروس است. /
وصاف ۳۸ - ۶۴ - ۱۷۱ - ۲۱۱ - ۵۰۱

۵۰۵ - ۵۴۱ - ۶۰۱ / رشف ۹۴ - ۲۹۷ - ۳۴۰
/ دره ۱۴۵ : ۲ - ج اَرَاک، قطعه‌ای از زمین. /
دره ۱۴۵

ارب arab [ع.] (ا.) نیاز، خواستن، مقصد،
حاجت. / سیرت ۲۴۶ / مصباح ۲۹۸
ارباح arbāh [ع.] (ا.) ج رِبَح، سود، بهره. /
وصاف ۱۹۷ / رشف ۱۸۲ - ۲۵۵

ارباع arbā' [ع.] (ا.) ۱ - ج رُبْع، چهار گوشه. /
بختیار ۹۷ : ۲ - ج رُبْع، چهاریک. / وصاف
۲۲۳ : ۳ - ج رُبْع، چهاریک، چهار طرف، چهار
گوشه. / معجم ۱۷ / وصاف ۳۰۰ - ۵۶۶ /
تجربه ج ۱ ص ۱۸۰ : ۴ - ج رُبْع، محله. /
یهیق ۱۹ - ۱۳۵ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۵ /
دره ۳۰۷ - ۵۲۷ / تجربه ج ۲ ص ۱۶۴ : ۵ -
ج رُبْع، فرود آمد نگاه، جای اقامت. / دره ۱۲۴
اربطة arbeta(e) [ع.] (ا.) ج رِبَاط، کاروانسرا.
/ یمنی ۳ / المعجم ۱۵ / وصاف ۴۲ - ۱۶۱ -
۲۳۶ / ظفر ج ۲ ص ۵۲۱ / تجربه ج ۱ ص
۱۲۹

ارتاج ertāq [ع.] (مص.) بستن. / مرزبان ۶۸۲
ارتاق ortāq [تر.] (ا.) تاجر، بازرگان. /
جهانگشا ج ۱ ص ۱۶۷ - ۱۷۶ - ج ۳ ص
۷۶ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۷ / وصاف ۵۰ - ۵۱ -
۲۵۳ - ۲۷۷ - ۳۴۴

ارتاقی I - ortāq [تر.] (ف.) (حامص.) شراکت
در تجارت. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۶۵ / وصاف
۲۷۰

ارتباك ertebāk [ع.] (مص.) درماندن،
درافتادن، گرفتاری. / برید ۳۰ - ۱۱۲ -
۱۲۰ - ۱۲۸ - ۲۱۴ - ۲۲۵ - ۲۹۴ - ۳۰۳ -
۳۱۴ - ۳۵۷ / دره ۶۵۵

ارتجاء ertejā' [ع.] (مص.) امید داشتن، امیدوار

ارتشا [ertešāl'] [ع.] (مص.) رشوه گرفتن، رشوه

خوردن. / سمط ۵۲ / مسامره ۲۲۱

ارتشاف [ertešāf] [ع.] (مص.) مکیدن، جرعه

جرعه نوشیدن. / معجم ۹۶ / رشف ۳۲۸ /

ظفر ج ۲ ص ۱۳۷

ارتشام [ertešām] [ع.] (مص.) مهر کردن، و آنچه

بدان ماند. / دره ۵۰۳

ارتصاد [ertesād] [ع.] (مص.) چشم داشتن،

چشم به راه بودن. / گیتی ۲۴۰

ارتضاء [ertezāl'] [ع.] (مص.) پذیرفتن، خشنود

شدن، پسندیدن. / کلیله ۲۶ / عتبه ۱۳ -

۷۳ - ۹۲ - ۱۲۵ / رشید ۶۹ / بختیار ۲۶۰ /

توسل ۱۱۶ - ۱۹۱ / عقد ۶۳ / سند ۱۱۲ /

اغراض ۶۹ / عقول ۲۵ / راحه ۶۷ - ۳۶۹ /

یمینی ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۴۰۱ / مرزبان ۵۶۳ -

۷۵۲ / معجم ۱۹۳ / اخلاق ۳۵ / سیرت ۲۰۱ /

/ و صاف ۸۱ - ۲۹۸ / سمط ۷۲ / رشف ۸۹ /

ظفر ج ۱ ص ۲۹۷ / دره ۲۹۴

ارتضاع [ertezā'] [ع.] (مص.) شیر مکیدن. /

رشف ۳۳۶

ارتطام [ertetām] [ع.] (مص.) درماندن در کاری.

/ دره ۶۷۳ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۲

ارتعاد [erte'ād] [ع.] (مص.) مضطرب و ناآرام

گشتن. / اخلاق ۱۷۰

ارتعاص [erte'ās] [ع.] (مص.) بی تاب شدن و

پیچش از زخم. / برید ۲۸۹

ارتعاض [erte'āz] [ع.] (مص.) متحرک شدن. /

عقول ۵۲ / برید ۲۵۴

ارتفاق [ertefāq] [ع.] (مص.) تکیه کردن بر

آرنج. / مرزبان ۴۰۸

ارتقاب [erteqāb] [ع.] (مص.) ۱ - چشم داشتن،

انتظار. / دره ۴۱۴؛ ۲ - دیده بانی کردن. /

بودن، رجا داشتن. / مرزبان ۳۶۱ - ۷۰۲

ارتجاس [ertejās] [ع.] (مص.) لرزیدن و تحرک.

/ رشف ۴۵

ارتجاع [ertejā'] [ع.] (مص. امص.) برگشتن به

حال اول. بازگشت. / عقول ۶

ارتجال [ertejāl] [ع.] (مص.) به بدیهه سخن

گفتن، بی درنگ سخن گفتن، زود شعری. /

مقامات ۵۰ - ۱۲۲ - ۱۲۵ / چهار ۸۶ /

بختیار ۱۴۱ - ۳۰۷ / خاقانی ۲۰۱ - ۲۸۱ -

۳۴۱ / سند ۱۱۹ / دستور ۴۴ - ۸۲ - ۸۴ -

۸۸ / مرزبان ۲۴۷ / و صاف ۷ - ۶۳ - ۲۹۹ /

دره ۶۹ / تجربه ج ۲ ص ۱۳۱

ارتجالاً - an [ertejāl] [ع.] (ق.) به ارتجال،

فی البداهه، بی درنگ، در حال. / المعجم ۱۹۷

/ رشف ۶۴ / تجربه ج ۲ ص ۲۴۳

ارتداء [ertedāl'] [ع.] (مص.) ملبیس شدن،

پوشیدن. / یمینی ۳۵۱ / رشف ۳۴۶ - ۳۵۱

ارتداد [ertedād] [ع.] (مص.) ۱ - برگشتن از

دین، ملحد شدن. / و صاف ۴۲۱ / رشف ۴۰؛

۲ - چشم برهم زدن (ارتداد طرف). / دره ۴۵۰

ارتداع [ertedā'] [ع.] (مص.) ۱ - بازداشتن. /

رشید ۳۸ / و صاف ۱۹۴ / دره ۱۸۵؛ ۲ -

بازایستادن. / اخلاق ۱۶۷ / و صاف ۱۱۹؛ ۳ -

(۱.) آلودگی. / برید ۲۵۴ / و صاف ۵۲۴

ارتسام [ertesām] [ع.] (مص.) ۱ - فرمان بردن. /

رشید ۱۰۴ / سند ۴ - ۹۵ / اغراض ۳ - ۲۵۶

/ عقول ۸ - ۱۴ - ۳۴ - ۵۳ / یمینی ۶۵ /

برید ۳۲ - ۱۸۱ - ۲۲۷ / سایم ۶۷ / مصباح

۴۶؛ ۲ - نقش بستن، نگاشته شدن، نوشته

شدن. / توسل ۲۷۲ / و صاف ۱۶۲ - ۳۳۰ /

رشف ۸۰ - ۲۷۳ - ۲۸۱ - ۲۸۶ / ظفر ج ۱

ص ۴۴۳ / دره ۵۰۳

و صاف ۴۲۹
 ارتقاع [ع.] erteqā' (مص.) باک داشتن، پروا
 کردن. / دره ۱۳۳
 ارتکاب [ع.] ertekāb (مص.) شروع کردن به
 کاری. / نقشه ۲۴-۵۶
 ارتکام [ع.] ertekām (مص.) برهم نشستن،
 تراکم. / یعنی ۱۲۸
 ارتماض [ع.] ertemāz (مص.) ۱- سوخته و
 اندوهگین گشتن از درد. / برید ۲۹۱-۲۹۶-
 ۳۶۰ / تجربه ج ۲ ص ۲۹: ۲- در جستن
 اسب، جهانیدن. / دره ۱۸۵

ارتیاد [ع.] ertiyād (مص.) جستن. / توسل
 ۱۸۲ / عقول ۲۲-۴۷ / برید ۶۴-۲۹۰-
 ۳۱۰-۳۴۲ / ۲۵۰ / و صاف ۴۰۹

ارتیاش [ع.] ertiyāš (مص.) نیکو شدن حال.
 نیکو شدن احوال. / یعنی ۵۰-۱۸۰-۱۹۶
 / برید ۱۵۹-۳۴۵-۳۸۷ / نقشه ۳۰ / سیرت
 ۲۶۹ / و صاف ۷۸-۳۱۴ / سبط ۹۴ /
 مسامره ۲۱۵

ارتیاض [ع.] ertiyāz (مص.) ۱- رام شدن،
 تعلیم گرفتن، ریاضت کشیدن. / اغراض ۱۳۶
 / یعنی ۱۵۹-۳۲۸-۳۴۵ / معجم ۸۶ /
 اخلاق ۱۵۷-۱۷۴ / و صاف ۴۹۷: ۲- خوش
 گشتن. / مقامات ۵۴

ارتیاع [ع.] ertiyā' (مص.) ترسیدن. / یعنی
 ۲۴۳ / دره ۳۶۵

ارثماطیقی [مع.] aresmātiqī (ا.) علم حساب
 نظری، دانش اعداد. / چهار ۸۷ / و صاف
 ۶۰۴ / ظفر ج ۱ ص ۴۲۲

ارجاء [ع.] arjā' (ا.) ج رجا، کرانه، کناره،
 طرف، گوشه. / یعنی ۳۵-۳۸۷ / توسل
 ۱۳-۳۸-۲۷۲-۲۸۰ / سند ۲۰۶ / اغراض
 ۲۳۷ / عقول ۴۵ / برید ۲۱-۱۲۹-
 ۱۴۹-۲۰۴-۳۲۵ / مرزبان ۲۵-۳۶۱ /
 المعجم ۱۱ / معجم ۱۷ / روضه ۱۲۶ / و صاف
 ۲۳-۱۳۰-۴۶۳ / سبط ۱۳ / مسامره ۹۲-
 ۱۸۶ / مصباح ۱۱۱ / رشف ۴۰-۶۵

ارتوا [ع.] ertevā' (مص.) سیراب شدن. / عقول
 ۳۲ / برید ۱۵۵-۲۱۱-۲۳۲-۲۵۳ / روضه
 ۶۲ / مصباح ۶۱-۳۵۳ / وشف ۶۲-۲۷۳-
 ۳۲۸-۳۴۴-۳۵۹ / دره ۱۸۵
 ارتهان [ع.] ertehān (مص.) گرو گرفتن از
 کسی. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۹۸ / دره ۴۹۹
 ارتیاب [ع.] ertiyāb (مص.) ۱- شک داشتن،
 شک کردن، تردید، شک. / اغراض ۴ / عقول
 ۲۷ / برید ۲۵-۲۶۵-۳۷۳ / اخلاق ۲۷۶ /
 و صاف ۱۰۵-۱۶۴-۱۹۰-۲۳۵-۲۷۸-
 ۴۲۸-۵۲۷-۵۷۱-۶۰۴ / رشف ۷۳-
 ۱۹۸-۲۳۰-۲۴۲-۳۲۴-۳۲۷-۳۲۹-
 ۳۳۰-۳۳۶ / ظفر ج ۲ ص ۱۴۰-۳۰۷ / دره
 ۶۵۵

ارتیاح [ع.] ertiyāh (مص.) شادمان شدن. /
 کلیله ۱۲۴-۱۸۲-۳۹۲ / عتبه ۸-۱۳۱-
 ۱۳۳-۱۳۹-۱۶۳ / رشید ۱۰۵ / بختیار
 ۲۳۹ / توسل ۱۵۳-۱۵۷-۱۶۲-۱۶۹-
 ۱۷۳-۲۹۷ / خاقانی ۲۷-۶۹-۱۶۶-۲۳۲
 / سند ۲۸۲ / اغراض ۱۵۶ / عقول ۱۰-
 ۱۵-۵۶ / یعنی ۱۵۷-۱۹۴-۲۲۶-۲۴۹

ارداف ardāf [ع.] (ا.) ۱- جِ رِذَف، دنباله، دنباله‌رو. / دستور ۲۰- ۴۴: ۲- جِ رِذَف، همنشین پادشاه. / برید ۲۶۷: ۳- جِ رِذَف، سُرن، کفل. / یمنی ۴۷۷- ۴۷۹ / معجم ۱۴۸: ۴- جِ رِذَف؛ در اصطلاح قافیه یکی از حروف الف، واو و یاء ماقبل روی را گویند و نیز حرف ساکنی که میان روی و مصوّت ماقبل واقع شود ردف زاید گفته شود. / المعجم ۲۵۲- ۲۵۳

ارداف erdāf [ع.] (مص.) از پی درآمدن؛ و در اصطلاح بدیع از جمله کنایات است که چون گوینده بخواهد معنی را بگوید، یکی از لوازم و توابع آن را بگوید و اشارت کند. / المعجم ۳۲۸- ۳۷۰ / تجربه ج ۲ ص ۸۰

اردان ardān [ع.] (ا.) جِ رُذَن، بن آستین، تریز (دو مثلث که از دو طرف دامن جامه برآورند). / تجربه ج ۱ ص ۱۰۶

اردب ardabb [معر.] (ا.) پیمانه‌ای است برابر با بیست و چهار صاع و آن شصت و چهار من باشد. / وصاف ۳۵۵

ارذل arzal [ع.] (ص.) رذیلتر، خوارتر، پست‌تر. / اغراض ۲۴۷ / اخلاق ۱۹۹ / رشف ۲۲۸ / ارزن arzan [ع.] (ص.) رَزین‌تر، گرانمایه‌تر. / دره ۳۱۱

ارزیز arzīz [ف.] (ا.) قلع، نوعی فلز است. / دره ۷۰۵

ارسال arsāl [ع.] (ا.) جِ رَسَل، پاره‌ای از هر چیز. / دره ۵۰۴

ارش arš [ع.] (ا.) دِئَة جراحات، دِئَة. / یمنی ۲۰۲- ۲۸۰ / سیرت ۱۹۲

ارصاد ersād [ع.] (مص.) ۱- رصد بستن، رصد کردن ستارگان. / وصاف ۵۱- ۵۲- ۴۰۳: ۲-

۱۶۷- ۲۰۲- ۳۲۵ / دره ۲۳۲- ۶۷۰ / تجربه ج ۱ ص ۲۰۲

ارجاس arjās [ع.] (ا.) جِ رِجَس، پلیدی. / وصاف ۴۳۲ / مسامره ۵ / مصباح ۲۷۷ / رشف ۳۹۳

ارجاف arjāf [ع.] (ا.) خبر دروغ. / یمنی ۳۱ / سیرت ۱۵۴- ۱۵۸ / وصاف ۲۶۲- ۳۷۱ / ارجاف erjāf [ع.] (مص.) خبرهای دروغ پراکندن، سخنان واهی و دروغ گفتن. / برید ۳۷۲

ارجال arjāl [ع.] (ا.) جِ رِجَل، لشکر. / دره ۲۱۳ / ارجل arjal [ع.] (ص.) ۱- سپید پای، اسب سپید یک پای سپید. / المعجم ۴۸: ۲- احمق. / وصاف ۵۳۵

ارجوان arjavān [معر.] (ا.) ارغوان. / دره ۳۸۴ / ارجوان orjovān [معر.] (ا.) ارغوانی رنگ. / کلیله ۳۷۰

ارجوحه orjūha(e) [ع.] (ا.) باز پیچ، و آن ریسمانی است که از جانبی آویزند و زنان و کودکان و دختران بر آن نشسته در هوا آیند و روند، تاب. / دره ۶۰۲

ارحام arhām [ع.] (ا.) جِ رَجم، زهدان. / رشف ۳۰۰- ۳۰۸

ارخاء erxā' [ع.] (مص.) نرم و سست گردانیدن. / مرزبان ۷۰۰ / سیرت ۸ / نسایم ۱۰۴ / رشف ۲۲۹: ۲- فرو گذاشتن، فروهشتن، رها کردن. / دره ۲۳۲

ارخته arxeta(e) [معر.] (ا.) ظاهراً جِ رَخت. / ظفر ج ۱ ص ۲۸۹- ۲۹۰

ارد ard [ف.] (ا.) خشم و غضب، این معنی نادرست از وجه اشتقاق عامیانه اردشیر ناشی شده است. / دره ۱۶۵

رسمان بیست ذرعی جولاهگان. / و صاف ۶۳۶
 ارغون arγūn [ع.ا.] (ص.ا.) اسب تند و تیز. /
 دره ۲۸۱
 ارفاد erfād [ع.ا.] (مص.) یاری دادن، دادن
 چیزی. / یمنی ۱۹۰ / و صاف ۱۸ - ۳۰ -
 ۱۰۷ - ۴۲۶ - ۴۵۰ / دره ۳۷۲ - ۴۸۸
 ارفاغ arfāγ [ع.ا.] (ا.) ج رفغ، نکوهیده‌ترین
 وادی، بدترین آنها از روی شک، جای خشک
 بی‌نیات. / دره ۱۷۷
 ارفع arfa' [ع.ا.] (ص.) رفیع‌تر، بلندتر، برتر. /
 رشید ۲۱
 ارق araq [ع.ا.] (ا.) بیداری شب، مجازاً نگرانی.
 / مقامات ۱۵۰ / سند ۲۳۸ / اغراض ۱۱۶
 ارقا areqqā [ع.ا.] (ص.ا.) ج رقیق، بنده،
 مملوک. / اغراض ۲۹۴ / المعجم ۴۶۲
 ارقاء erqā' [ع.ا.] (مص.) بالا بردن، ترقی دادن. /
 یمنی ۴۰ - ۳۶۹ / معجم ۱۷۸
 ارقش arqaš [ع.ا.] (ص.) پیسه. / دره ۵۱۷
 ارقم arqam [ع.ا.] (ص.ا.) مار پیسه، مار ابلق،
 مار نر، مار سیاه و سفید. / اغراض ۱۴۳ -
 ۲۰۴ / مرزبان ۲۳۸ - ۵۸۸ / نفثه ۴۱ / روضه
 ۴۳ / و صاف ۱۶۹ / سبط ۴۸ / رشف ۲۳۹
 ارکاح arkāh [ع.ا.] (ا.) ۱ - ج رُح، بنیاد. / دره
 ۱۴۵: ۲ - ساحت خانه، میان سرای. / دره ۳۳۴
 ارکون arkūn [مغ.ا.] (ص.ا.) رئیس و مهتر و
 قاضی بزرگ، مطلق نصرانی و مسیحی. /
 جهانگشا ج ۳ ص ۷۷ - ۲۸۸
 ارمه a(o)rma(e) [ع.ا.] (ا.) ارومه، نسل. / روضه
 ۱۲۶
 ارنب arnab [ع.ا.] (ا.) خرگوش. / دره ۱۰
 ارنب بحری arnab - e - bahr - ī [ع.ا.]
 (امر.) ماهی مرکب. / بیهق ۷۶

کحین کردن. / یمنی ۳۱۲
 ارساع ersā' [ع.ا.] (مص.) سخت خستن (زخمی
 کردن) به نیزه. / دره ۳۶۳
 ارضاع erzā' [ع.ا.] (مص.) شیر دادن. / و صاف
 ۳۲۵
 ارضیت arz - iyyat [ع.ا.] (مص.) زمین بودن.
 / اغراض ۷۶
 ارعاء er'ā' [ع.ا.] (مص.) ۱ - چرانیدن ستور. /
 و صاف ۵۹۱: ۲ - گوش دادن، استماع. /
 توسل ۱۶۱: ۳ - بخشودن، رعایت کردن،
 مرحمت کردن. / عتبه ۸۱ - ۱۴۹ - ۱۸۲ -
 ۱۹۳ / عقول ۸ - ۱۱ - ۱۵ - ۱۸ - ۴۰ / راحه
 ۲۳۸ / برید ۳ - ۳۷ - ۹۷ - ۱۲۵ - ۱۳۴ -
 ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۷۰ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۲۴ -
 ۲۵۶ - ۲۹۶ - ۳۰۳ - ۳۲۶ - ۳۸۶ / مرزبان
 ۲۷۳ / المعجم ۲۰
 ارعاج er'āz [ع.ا.] (مص.) پی هم درخشیدن برق.
 / دره ۱۳۰
 ارعاد er'ād [ع.ا.] (مص.) ترساندن. / خاقانی
 ۱۴۴ / رشف ۱۵۰ - ۲۵۳ - ۲۶۵
 ارعواء er'evā' [ع.ا.] (مص.) پشیمان شدن. /
 عتبه ۱۱۸ - ۱۴۸ / توسل ۲۰۰
 ارغاد eryād [ع.ا.] (مص.) بر سر خود به چرا
 گذاشتن. / دره ۵۵۸
 ارغام eryām [ع.ا.] (مص.) ۱ - در خاک افکندن.
 / دره ۳۲۷: ۲ - خوار کردن، ذلیل کردن. /
 جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۷ / و صاف ۴۴۲ /
 تجربه ج ۲ ص ۲۰۹: ۳ - خشم کردن بر کسی،
 خشم. / و صاف ۴۸
 ارغان eryān [ع.ا.] (مص.) قبول کردن سخن. /
 دره ۶۰۳
 ارغمچی erγamčī [تر.ا.] (ا.) قهای دراز. کلامه

- اروا ervā [ع.] (مص.) سیراب کردن. / برید
 ۱۱۲-۲۳۶ / معجم ۱۰۷
- ارواث arvās [ع.] (ا.) ج رؤثه، فضله چهاربایان،
 سرگین. / یمنی ۳۱۵ / مصباح ۲۴۲
- ارواح arvāh [ع.] (ا.) ج ریح، باد. / دره ۲۱۹
- اروانه بری arvāna(e)-ye-barr-i [ف.]
 [ع.] (امر.) خبری صحرائی، چون قدری از آن
 بخور کنند هر بوی بدی و گنده‌ای که در جایی
 باشد برطرف گردد، نوعی شتر. / دره ۹۳
- اروش orūš [ع.] (ا.) ج اُرش، دینه. / عتبه ۲۹-
 ۷۹
- اروع arva' [ع.] (ص.) به شگفت آورنده کسی را
 از حسن و جمال و یا از شجاعت و مانند آن. /
 خاقانی ۲۵-۴۳-۱۳۹-۱۴۱-۱۷۳ /
 وصاف ۵۴۹
- اروغ orūy [مغ. تر.] (ا.) اروق، اوروغ، خانواده،
 دودمان، خویشان، اعقاب. / جهانگشا ج ۱
 ص ۷-۱۱- ج ۲ ص ۲۴۲- ج ۳ ص ۱۷-
 ۶۷ / وصاف ۵-۴۹-۵۱-۸۱-۱۳۱-
 ۱۳۲-۱۴۷-۱۹۰-۱۹۶-۲۱۱-۲۸۷-
 ۲۹۱-۳۱۷-۳۹۱-۴۵۰-۵۶۱ / سمط
 ۵۶-۱۹
- اروق orūq [مغ. تر.] (ا.) رك. اروق. / وصاف
 ۵۱۶
- اروق orūq [ع.] (ا.) ظاهراً ج اُرق، نهر، آب گذر.
 / وصاف ۲۹۹
- ارومت a(o)rūmat [ع.] (ا.) ارومه، اصل.
 اساس. / عقول ۳۰
- ارومه o(a)rūma(e) [ع.] (ا.) ۱- بیخ درخت.
 / سند ۵۱ / لباب ۶۵-۲۲۰ / مرزبان ۳۹۸-
 ۶۲۳: ۲- نسل، اصل. / اغراض ۳۶۲ / یمنی
 ۱۸۵-۲۰۰-۲۴۹-۳۵۲ / دستور ۹۹ /
- معجم ۱۶۹ / وصاف ۵۵-۱۰۸-۶۲۶ / سمط
 ۱۸-۱۴
- اروی arvā [ع.] (ا.) بز کوهی ماده. / تجربه ج ۲
 ص ۹۹
- ارهاص erhās [ع.] (امص.) ایستادگی، اصرار.
 / رشف ۳۱۱
- ارهاف erhāf [ع.] (مص.) زود کشتن. / دره
 ۳۳۹
- ارهاق erhāq [ع.] (مص.) تکلیف کردن، دشوار
 کردن، بر دشواری داشتن، به دشواری افکندن.
 / توسل ۶۶-۸۳-۸۴ / یمنی ۹۲-۱۷۳-
 ۲۲۷-۲۷۹-۳۲۹-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۴ /
 مرزبان ۱۱۹ / سیرت ۶-۱۴۰ / وصاف
 ۲۶۷-۴۱۸
- اری ary [ع.] (ا.) شهد، غسل. / سمط ۵۰
- اریاف aryāf [ع.] (ا.) ج ریف، زمین با کشت.
 / دره ۱۳۱
- اریب arīb [ع.] (ص.) خردمند، عاقل، دانا. /
 اغراض ۳۶۷ / لباب ۲۰۶-۳۲۱ / وصاف
 ۱۶۵ / نسایم ۳۰ / دره ۶۱ / تجربه ج ۲ ص
 ۶۲
- اریج العرف 'arf - ol - arīj [ع.] (ص. مر.)
 خوشبو، پاکیزه بو. / مرزبان ۱۵۲
- اریحی ā - aryah [ع.] (ص.) فراخ خوی،
 گشاده خو. / خاقانی ۱۹-۵۱-۷۲-۷۹-
 ۱۴۳-۱۴۸-۱۵۸-۱۷۳-۱۷۸-۲۶۲-
 ۲۹۷
- اریحیات aryah - iyyāt [ع.] (امص. ا.) ج
 اریحیت، فراخ خویی، وسعت خلق، عطا و
 کرم. / خاقانی ۴۴-۷۰-۱۱۶-۲۲۰-
 ۲۳۱-۲۶۴ / وصاف ۶۰۱ / دره ۱۷
- یریحیت aryah - iyyat [ع.] (امص.) فراخ

۸۲- ۲۹۹ / عقد ۷۰ / سند ۱۷۵ / اغراض
 ۱۶۶ / راحه ۱۰۰- ۱۱۰ / یمنی ۷۴- ۱۵۸-
 ۲۰۴- ۳۲۷ / دستور ۳۴- ۶۸ / برید ۲۹ /
 لباب ۴ / مرزبان ۱۵۱- ۲۵۳- ۶۹۰ / اخلاق
 ۷۵- ۱۱۶- ۱۷۸- ۲۵۵ / روضه ۳۵- ۴۱ /
 سیرت ۳۲ / و صاف ۳۲- ۱۴۰- ۲۵۰ /
 مسامره ۱۳۳- ۱۶۱ / نسایم ۵۸- ۵۹ / اخبار
 ۵۷ / رشف ۱۸۶ / دره ۳۹۹

ازاله [e] ezāla(e) [ع.] (مص.) ر.ك. ازاله. / رشف
 ۵۴ / دره ۳۲۶ / گیتی ۲۰۱ / تجربه ج ۲ ص
 ۲۰۰

ازامل azāmel [ع.] (ص.) ج اَمل، کثیر و
 فراوان و بسیار. / و صاف ۳۳۲
 ازاهیر azāhīr [ع.] (ا.) ج اَهار، جج زهره،
 شکوفه، گل. / مقامات ۱۷۴ / لباب ۵۵۱ /
 مرزبان ۸۶- ۷۳۶ / و صاف ۴۷۹ / رشف ۳۹-
 ۲۲۴ / دره ۳۸۳

ازدراء ezderā' [ع.] (مص.) حقیر شمردن، کم
 شمردن. / برید ۲۴۱- ۲۵۳ / و صاف ۷۰ /
 دره ۴۶۷

ازدغاف ezdeγāf [ع.] (مص.) بسیار گرفتن
 چیزی را. / دره ۴۷۵

ازدلاب ezdelāb [ع.] (مص.) ربودن. / دره ۳۰۷
 ازدها ezdehā [ع.] (مص.) سبک و سهل داشتن،
 تکثیر کردن. / دره ۲۳۷

ازدهار ezdehār [ع.] (مص.) نگاهبانی کردن.
 / برید ۲۸۱

ازدیاب ezdiyān [ع.] (مص.) آراسته شدن. /
 عقول ۴۳ / برید ۱۵۶

ازر ozor [ع.] (ا.) ج اَزار، شلوار. / و صاف ۴۳۱
 ازرا ezrā['] [ع.] (مص.) عیب گرفتن، حقیر
 شمردن، خوار کردن. / اغراض ۱۳۳ / عقول

خوبی، وسعت خلق، عطا و کرم. / عتبه ۲۶-
 ۱۱۷- ۱۲۲ / توسل ۲۲۱- ۲۵۴- ۳۲۸ /
 خاقانی ۶۳- ۱۲۹- ۱۳۰- ۱۵۳- ۱۵۸-
 ۱۷۲- ۱۸۹- ۲۱۳- ۲۳۸- ۲۷۰- ۲۹۹ /
 یمنی ۱۷- ۲۳- ۲۷- ۵۰- ۱۹۴- ۲۱۲ /
 دستور ۱۹- ۲۰- ۳۷- ۴۴- ۴۵- ۴۷-
 ۶۱- ۸۰- ۸۳- ۸۸- ۹۱ / مرزبان ۳۰۸-
 ۳۸۵ / معجم ۱۲۷ / جهانگشا ج ۲ ص ۷۶ /
 و صاف ۲۷- ۹۵- ۱۰۸- ۱۱۱- ۱۵۴-
 ۱۶۱- ۱۷۸- ۲۱۲- ۲۶۹- ۳۷۱ / سبط
 ۲۲- ۴۴- ۶۷- ۹۳ / تجربه ج ۲ ص ۱۲۸

اریضه arīza(e) [ع.] (ض.) عریض. / دره ۲۹۷
 ازاحت ezāhat [ع.] (مص.) دور کردن، زایل
 کردن، از میان برداشتن. / عتبه ۴۳ / توسل
 ۸۲ / یمنی ۱۵۸- ۱۷۵- ۲۰۴- ۳۳۰ /
 دستور ۳۴- ۴۹- ۶۸- ۱۰۷ / مرزبان ۷۵ /
 اخلاق ۶۸- ۸۸- ۱۶۳- ۲۴۳- ۳۴۰ /
 جهانگشا ج ۲ ص ۲۶۴ / سیرت ۱۹۰ /
 و صاف ۵۵- ۲۳۷ / نسایم ۵۸ / دره ۲۵۶
 ازاحه ezāha(e) [ع.] (مص.) ر.ك. ازاحت. /
 دره ۵۰۳

ازاحیف azāhīf [ع.] (ا.) ج زحاف، دور شدن از
 اصل، تغییرها، دگرگونیهای را گویند که آوردن
 آنها را در اصول بحرهای روا می دانند. / المعجم
 ۲۹- ۴۶- ۴۷- ۵۰- ۵۷- ۶۰- ۶۷- ۷۶-
 ۹۳- ۱۰۲- ۱۱۵- ۱۲۵- ۱۶۰- ۱۷۷-
 ۱۸۷ / دره ۸۲

ازاغت ezāγat [ع.] (مص.) در بیراهه افکندن. /
 مصباح ۱۰۵

ازالت ezālat [ع.] (مص.) دور کردن، زایل
 کردن، محو کردن، برطرف کردن، از بین بردن.
 / عتبه ۴۱- ۷۸- ۱۵۸ / بیهق ۸۰ / توسل

ازناور az - nāvar [گرجی] (ص.) شجاع،
دلیر، پهلوان، امیر بزرگ و بهادر. / جهانگشا
ج ۲ ص ۱۷۳ / سیرت ۱۵۱ / ظفر ج ۲ ص
۱۵۰-۱۶۴-۱۷۴-۲۷۳

ازواج azvāj [ع.] (ا.) ج زوج، جفت، نذ و
شوهر. / رشف ۱۵۲ / تجربه ج ۲ ص ۸۳
ازورار ezverār [ع.] (مص.) برگشتن از چیزی.
/ برید ۲۶۴ / وصاف ۱۰۳

ازهار azhār [ع.] (ا.) ج زهرة و زهر، شکوفه،
گل. / مقامات ۵۴ / سند ۲۲-۲۸۱ / اغراض
۷-۲۳-۲۳۱ / عقول ۲۰ / راحه ۲۱
/ یمنی ۱ / دره ۸-۳۷۸ / تجربه ج ۱ ص ۹۵
ازهاف ezhāf [ع.] (مص.) زود گشتن. / دره
۳۳۹

ازهاق ezhāq [ع.] (مص.) نیست و ناپدید
گردانیدن، نابودن کردن، هلاک کردن. / عقد
۱۰۴ / وصاف ۸۰-۱۷۳-۳۳۲-۴۱۸
۵۵۳-۵۶۷-۵۷۱ / سمط ۹۹ / مصباح ۵۲
/ رشف ۱۹۳ / دره ۳۳۹

ازهد azhad [ع.] (ص.) زاهدتر، پارساتر. /
خاقانی ۱۳۳

اساءت esā't [ع.] (مص.) بدی کردن با کسی،
بدی، مقابل احسان و نیکی. / کلیله ۴۰۵ /
مرزبان ۲۶۹ / وصاف ۱۳۶ / سمط ۴۳ /
رشف ۱۷۶ / دره ۹۵

اسایبع asābī' [ع.] (ا.) ج أسبوع، هفت، هفته.
/ مصباح ۳۳۵

اساة osāt [ع.] (ص.) ۱- چ آسی، اندوهگین،
محزون. / دره ۹۵: ۲- چ أسوة، پیشوا، مقتدا.
/ دره ۶۱۱

اساتذه asāteza(e) [ع.] (ص. ا.) چ أستاذ،
استاد. / جهانگشا ج ۳ ص ۱۲۸ / سمط ۲۴

۲۴ / برید ۲۴۱

ازرار azrār [ع.] (ا.) ج زَر، دُگمه، تکمه. / نفثه
۱۰۱ / وصاف ۱۰۳-۲۱۹

ازعاج ez'āj [ع.] (مص.) بیرون کردن، اخراج
کردن، از جای برکندن. / بیهق ۱۳۴-۱۸۸ /
عقد ۸۷-۱۲۵ / اغراض ۱۴۴-۲۰۷-۳۱۰
/ یمنی ۳۴-۱۴۲-۱۹۸-۳۴۹-۳۵۷ /
مرزبان ۲۳۹-۴۱۵-۶۸۲ / معجم ۲۳۶ /
روضة ۶۵-۱۴۰ / جهانگشا ج ۲ ص ۴۲-
۱۲۲-۱۵۶ / ج ۳ ص ۵۲ / سیرت ۸۸ /
وصاف ۴۷-۵۰-۱۵۸-۲۱۰-۴۲۲-۵۱۱
/ سمط ۱۵-۷۵-۸۱-۱۰۱ / نسایم ۲۰-
۳۸-۶۶-۱۱۰ / اخبار ۲۱ / مصباح ۱۹۱-
۲۶۷ / دره ۲۸۶

ازفر azfar [ع.] (ص.) اسب بزرگ پهلوی. / دره
۳۲۵

ازل azall [ع.] (ص.) لاغرترین، و در اصطلاح
عروض نام «فاع» است از مفاعیلن که با زحاف
«زلل» حاصل شود. / المعجم ۵۲-۶۲-
۱۱۵-۱۰۳

ازلاف ezlāf [ع.] (مص.) نزدیک گردانیدن
چیزی را. فراهم آوردن. / دره ۳۴۶
ازلال ezlāl [ع.] (مص.) لغزانیدن. / مرزبان ۳۶۰
/ وصاف ۳۱۲

ازماع ezmā' [ع.] (مص.) عزم کردن بر کاری.
/ عقول ۲۷ / وصاف ۶۰۳ / دره ۱۳۳

ازمان azmān [ع.] (ا.) ج زمان. / روضه ۱۲۳
ازمه azemma(e) [ع.] (ا.) ج زمام، افسار،
مهار. / بیهق ۲۴۶ / یمنی ۲۰۴ / لباب
۱۴۱-۲۳۴ / معجم ۱۵۵-۱۸۳ / گلستان
۵۰۸ / وصاف ۲۶۶ / سمط ۶۶ / مصباح ۹۵
/ تجربه ج ۱ ص ۴۱

کلیله ۷۵

اساقفه [ع.] [ا.] asāqefa(e) ج. أسقف. /

وصاف ۲۶۳-۳۲۷

اساقی [ع.] [ا.] asāqī ج. سقاء، مشک شیر و آب.

/ دره ۲۰-۸۴

اساود [ع.] [ا.] asāved ج. أسودّه، جج سواد،

مال بسیار. اسباب، لوازم. / دستور ۷۰-۱۱۲

اساور [ع.] [ا.] asāver ج. أسوار و اسوار و

سیوار، یاره، دست برنجن. / بیهق ۱ / دره ۳۶۶

اساوره [ع.] [ا.] asāvera(e) ج. أسوار و اسوار،

سوارکار نیکو، مرد ماهر و دانا در تیراندازی.

/ دره ۳۶۶

اسباب [ع.] [ا.] asbāb ج. سبب، رسن، طناب. /

دره ۶۸۴

اسباط [ع.] [ا.] asbāt ج. سبط، فرزندزاده، نوه.

/ معجم ۲۹-۱۷۰ / دره ۵۷۶

اسباع [ع.] [ا.] asbā' ج. سبع، نوبت اب شتر

هفت روز یکبار. / اغراض ۴۰۳

اسباغ [ع.] [ا.] esbā' تمام گردانیدن

نعمت را بر کسی. / اغراض ۲۰۷ / روضه

۱۵۵ / رشف ۲۰۷: ۲- زیادت کردن حرفی

ساکن است بر سببی که به آخر جزو افتد و آن

در فاعلاتن «فاعلاتن» باشد «فاعلیان» به

جای آن بنهند. / المعجم ۵۰-۵۴-۶۰-۹۹-

۱۰۰-۱۳۱-۱۳۸-۱۴۸-۱۵۶-۱۷۰

اسبال [ع.] [ا.] asbāl ج. سبل، باران. / دره ۵۸۹

اسبال [ع.] [ا.] esbāl ۱- پیاپی باریدن، باران

باریدن. / توسل ۴۱ / رشف ۱۱۲-۱۷۶-

۳۹۸-۴۲۰-۵۸۹: ۲- فرو گذاشتن جامه و

مانند آن. / وصاف ۶۰۱

اسبوع [ع.] [ا.] osbū' هفته. / ظفر ج ۲ ص

۴۰۳

اساجیع [ع.] [ا.] asājī' ج. أسجوعة، سخن

مستجع، مقفی. / المعجم ۹۶

اساحت [ع.] [ا.] esāhat (مص.) جاری کردن جوی.

/ سبط ۱۲-۶۱

اسار [ع.] [ا.] esār (مص. امص.) اسیر شدن.

اسیری، اسارت. / رشید ۴۷ / یمینی ۲۲-

۲۶-۷۵-۱۳۲-۲۰۹-۲۴۴-۳۱۴ /

مرزبان ۵۱ / المعجم ۸ / معجم ۹۱-۱۵۴ /

جهانگشا ج ۱ ص ۲۰۲- ج ۲ ص ۴۹ /

سیرت ۱۵-۱۴۶ / وصاف ۷۲-۲۰۲-۳۵۴

/ سبط ۴-۱۵-۲۳-۳۲ / مسامره ۷۲-

۱۰۵-۳۲۰ / اخبار ۸ / نسایم ۴۹ / ظفر ج ۱

ص ۷۱-۱۱۴-۲۷۴-۳۴۴- ج ۲ ص ۹۶ /

دره ۳۶۶

اساری [ع.] [ا.] osārā (ص.) ج. اسیر. / سیرت ۱۴۶

اساریر [ع.] [ا.] asārīr ج. اسرار، جج سُرَر و

سُرَر، خط پیشانی، چین و شکن چهره و

پیشانی. / عتبه ۴ / عقد ۷۸ / برید ۲۵۲ /

مرزبان ۹۵-۳۱۴-۵۶۳ / رشف ۲۸۰-۳۴۰

/ دره ۶۴۷

اساطیر [ع.] [ا.] asātīr ج. أسطورة، سخن

پریشان. / دره ۲۲

اساطین [ع.] [ا.] asātīn ج. اسطوانه، ستون،

مجازاً برجسته، بزرگ. / برید ۵۲-۵۶-

۶۴-۷۲-۱۳۰-۱۵۷-۱۶۸-۱۷۱-

۱۸۴-۲۱۶-۲۵۴ / مرزبان ۴۸۳ / معجم

۲۰۲ / اخلاق ۱۸۱ / وصاف ۶۵۵ / سبط ۹۳

/ ظفر ج ۱ ص ۱۸ / دره ۴۴۹-۴۵۸

اساغت [ع.] [ا.] esāyat (مص.) ۱- گوارانیدن

شراب. / وصاف ۶۴: ۲- (ص.) کامل، تمام.

/ وصاف ۶۰۲

اسافل [ع.] [ا.] asāfel ج. أسفل، سُرن، کفل. /

است est [ع.] (ا.) مقعد، دُبر. / تجربه ج ۲ ص ۴۴

استار estār (ا.) وزنی برابر چهار مثقال یا چهار مثقال و نیم. / چهار ۱۲۹

استال astāl (ا.) پرده (؟) / دره ۴۷۱
استان astān [ف.] (ا.) جای خواب و آرامگاه. / دره ۵۹۰

استاه astāh [ع.] (ا.) جِ سَنَه، نشیمنگاه، سُرین. / یمنی ۴۷۷

استباحث estebāhat [ع.] (مص.) مباح کردن. / مصباح ۲۹۲

استباعت estebā'at [ع.] (مص.) خواهرش فروش کردن. / یمنی ۴۷۲

استباق estebāq [ع.] (مص.) پیشی گرفتن. / دره ۴۳۵

استبحاث estebhās [ع.] (مص.) تفتیش کردن، کاویدن. / سند ۲۰۵

استبداد estebdād [ع.] (مص.) ایستادگی کردن. / عقول ۸-۲۹-۵۲

استبداع estebdā' [ع.] (مص.) نو و شگفت و بدیع شمردن. / توسل ۱۰۳ / مرزبان ۳۴۴

استبدال estebdāl [ع.] (مص.) بَدَل گرفتن، عوض گرفتن، چیزی را عوض چیزی خواستن.

/ یمنی ۴۴۹ / مرزبان ۳۷۹ / وصاف ۲۸۴-۴۱۶-۴۳۰-۵۵۷ / دره ۱۵۴ / تجربه ج ۲

ص ۱۰۸

استبرا estebra [ع.] (مص.) طلب برانت کردن، پاکی خواستن. / توسل ۶۶

استبراق estebraq [ع.] (مص.) روشن شدن از برق. / بیهق ۱

استبرق estabraq [معر.] (ا.) دیبای ستبر، جامهٔ حریر ستبر مانند دیبا. / مقامات ۱۳۳ /

جهانگشا ج ۱ ص ۱۵ / معجم ۳

استبشار estebšār [ع.] (مص.) شاد شدن،

شادمانی یافتن، مژده دادن، گشاده‌رویی. / کلیله ۱۵-۲۹۹ / عتبه ۲۹ / رشید ۱۰-

۱۴-۳۳-۷۳-۷۸-۱۰۹-۱۱۷-۱۲۶ /

بختیار ۳۰۸ / سند ۱۹۷ / اغراض ۲۲۵ /

عقول ۴۶ / یمنی ۱۰۲-۳۵۲-۳۵۵ / معجم

۲۰۲ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۳ / نسایم ۷۸ /

رشف ۱۵۰ / ظفر ج ۲ ص ۲۷۴

استبصار estebšār [ع.] (امص.) بینادلی،

شناسایی. / عقد ۷۶ / گلستان ۵۲ / سیرت ۴

/ تجربه ج ۱ ص ۱۹۲

استبضاع estebzā' [ع.] (مص.) سرمایه کردن،

بضاعت ساختن چیزی را. / عتبه ۱۱۲ /

وصاف ۱۷۱

استبطاء [ع.] estebtāl' (امص.) کندروی،

درنگ. / کلیله ۲۷۱ / عتبه ۹۵ / اخلاق ۲۶۷

/ وصاف ۱۳۳-۱۳۶-۲۵۴-۲۵۹-۳۶۳-

۳۷۳ / مصباح ۴۱۳ / دره ۳۱۳

استبعاد esteb'ād [ع.] (مص.) دوری جستن،

بعید دانستن، دور شمردن. / دستور ۷۳ /

جهانگشا ج ۳ ص ۴۱ / وصاف ۴۱-۷۶-

۱۱۳-۱۷۳-۲۴۴ / رشف ۳۵۷

استبقاء estebqā' [ع.] (مص.) زنده گذاشتن،

باقی گذاشتن، بقای چیزی را طلبیدن. / عتبه

۳۹-۱۱۴-۱۳۵-۱۶۷ / توسل ۱۳-۷۵ /

اخلاق ۱۵۱ / وصاف ۱۸۲ / دره ۶۰۹

استبناء estebnā' [ع.] (مص.) بنا گذاشتن. /

وصاف ۵۶۶-۵۷۹-۶۵۱-۶۵۴ / دره ۳۸۹

استبهام estebhām [ع.] (مص.) گنگ گردیدن.

/ بیهق ۲۸۶

استتابت estetābat [ع.] (مص.) طلب توبه،

استجرار [ع.] estejrār [مصر.] کشیدن. / رشف

۲۳۸

استجلاء [ع.] estejlā' [مصر.] اخراج طلبیدن.

طلب بیرون کردن. / رشد ۲۳۰

استجلاب [ع.] estejlāb [مصر.] به سوی خود

کشیدن، جلب کردن. / مقامات ۶۵ / توسل

۳۵ / برید ۱۰۸ / اخلاق ۱۹۹ / وصاف

۲۴۴ - ۳۰۲ - ۴۶۱ / مصباح ۱۲۳ - ۱۳۵ -

۱۴۷ - ۱۸۷ - ۲۳۰ / دره ۲۸۶

استجلاس [ع.] estejlās [مصر.] طلب نشستن.

/ وصاف ۴۸۵

استجماع [ع.] estejmā' [مصر.] گرد آمدن،

طلب گرد آمدن، گرد آوردن. / عتبه ۸۱ /

توسل ۵۴ - ۸۴ / سند ۲۵۶ - ۲۷۳ - ۲۸۳ /

یمینی ۷۴ - ۱۳۶ / برید ۹۶ / اخلاق ۲۶۱ /

سمط ۴۶ - ۵۲ - ۶۴ / نسایم ۸۷ / دره ۳۶۱ -

۲۰۳ / تجربه ج ۱ ص ۱۹۰

استجمام [ع.] estejmām [مصر.] ۱ - ماندگی

افکندن، آسودن، آسایش. / یمینی ۲۸۲ -

۲۹۱ - ۳۹۰ / معجم ۴۳ - ۹۱ - ۱۲۳ /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۳۴ - ج ۳ ص ۱۰۴ /

سیرت ۱۶۷ / وصاف ۱۹ - ۷۳ - ۱۲۷ -

۲۹۵ - ۳۱۵ - ۳۶۹ - ۴۰۹ - ۴۶۲ / مصباح

۱۹۷ / دره ۵۵۸ / تجربه ج ۲ ص ۲۵: ۲ -

گرد آوردن. / دره ۳۶۱

استجناد [ع.] estejnād [مصر.] لشکر خواستن.

/ دره ۳۲۴

استجوار [ع.] estejvār [مصر.] ستم خواهی

کردن. / برید ۱۸۷

استجهال [ع.] estejhāl [مصر.] سبک داشتن،

نادان و جاهل شمردن. / مرزبان ۶۳۹

استحازت [ع.] estehāzat [مصر.] منفرد

توبه خواستن. / رشف ۵۶

استتباع [ع.] estetbā' [مصر.] به دنبال افتادن،

پیروی کردن، در پی بودن، به پیروی خواندن. /

توسل ۸۰ / سند ۱۲۹ / مرزبان ۴۲۱ / مصباح

۲۲۷ - ۲۳۷ - ۲۶۱ / دره ۷۸

استتراع [ع.] estetrā' [مصر.] تعجیل در شَر و

بستن در. / وصاف ۲۳۰

استتمام [ع.] estetmām [مصر.] به پایان بردن،

به سر آوردن. / اغراض ۳۸۱ / وصاف ۴۴۲

استثارت [ع.] estesārat [مصر.] برانگیختن. /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۰۴

استثبات [ع.] estesbāt [مصر.] طلب ثبوت

کردن، ثبات خواستن. / عتبه ۱۰ / توسل

۴۸ - ۸۴ - ۱۱۶ - ۱۵۶ / یمینی ۱۵۹ / اخلاق

۱۲۱ / وصاف ۶۱ - ۱۷۹

استجابت [ع.] estejābat [مصر.] پذیرفتن،

قبول. / وصاف ۳۴۷

استجارت [ع.] estejārat [مصر.] یاری و پناه

خواستن. / مقامات ۱۹۷ / راحه ۲۶۶ / نسایم

۲۰ - ۳۶ - ۳۸

استجازات [ع.] estejāzat [مصر.] اجازه

خواستن، صله طلبیدن. / مرزبان ۴۱

استجاشت [ع.] estejāšat [مصر.] گرد آوردن

سپاه، طلب کردن لشکر. / وصاف ۱۷۶ -

۳۲۶ - ۴۲۸

استجاشه [ع.] estejāša(e) [مصر.] ر.ك.

استجاشت. / دره ۳۲۶

استجداد [ع.] estejdād [مصر.] تازه گردانیدن،

تجدید کردن. / یمینی ۹۲ - ۱۴۳ / سمط ۱۵

/ دره ۳۲۴

استجذاب [ع.] estejzāb [مصر.] کشیدن. /

برید ۲۲۷

مصبح ۲۳۰-۳۹۹	گردیدن، تنها شدن، تنها کردن کاری. / عتبه
استحلاب estehlāb [ع.] (مص.) دوشیدن	۶۵
خواستن. / دره ۳۸۶	استحالت estehālat [ع.] (مص.) استحاله،
استحلاف estehlāf [ع.] (مص.) کسی را	دگرگون شدن، دگرگونی. / سند ۱۹۶-۲۸۱
سوگند دادن، سوگند خوردن. / جهانگشا ج ۲	/ جهانگشا ج ۳ ص ۲۷۳
ص ۶۷ / دره ۴۵۲	استحباب estehbāb [ع.] (مص.) نیکو شمردن،
استحلال estehlāl [ع.] (مص.) بجلی خواستن،	دوست داشتن. / برید ۲۷۱ / وصف ۲۲۲ /
حلالی طلبیدن. / راحه ۴۲۱ / مرزبان ۶۷۶ /	سمط ۴۰ / مصبح ۱۴۶-۱۵۱-۳۱۴
سمط ۵۲	استحاثات estehsās [ع.] (مص. امص.)
استحواذ estehvāz [ع.] (مص.) چیره شدن،	استخراج کردن، جمع آوری، به دست آوردن و
چیرگی، مستولی گردیدن. / عقول ۹-۳۶ /	تصرف اموال. / چهار ۱۰۴ / یمنی ۹۱-
برید ۴۹-۷۸-۱۰۶-۱۷۸-۱۹۵-۲۰۱-	۱۴۱-۱۶۷-۱۸۶-۲۸۱-۳۲۲-۳۳۸ /
۲۰۸-۲۲۰-۲۵۰-۲۵۴-۲۹۵-۳۱۵-	وصف ۲۱۹-۵۱۸
۳۷۱ / مرزبان ۱۹۵-۴۸۸	استحداد estehdād [ع.] (مص.) تیز کردن،
استحیاء estehyā' [ع.] (مص.) شرم کردن، شرم	خشنک ساختن. / دره ۳۲۴
داشتن، آرم داشتن. / رشف ۱۵۵-۳۸۰	استحسان estehsān [ع.] (مص.) نیکو داشتن،
استخبار estexbār [ع.] (مص.) آگاهی جستن،	نیک شمردن، پسندیدن. / سند ۳۳۲ / عقول
آگاهی خواستن. / عقول ۴۶ / دستور ۹۴	۳۲ / رشف ۱۲۰-۱۸۶-۳۳۶
استخفاء estexfā' [ع.] (مص.) پنهان شدن، نهان	استحساب estehsāb [ع.] (مص.) احتمالاً
گشتن، نهان داشتن. / یمنی ۲۸۱ / جهانگشا	همراه کردن، همراه بردن. / نسایم ۶۱
ج ۲ ص ۱۸۵	استحصار estehsār [ع.] (مص.) محصور
استخلاف estexlāf [ع.] (مص.) خلیفه	کردن، تنگ کردن. / توسل ۲۰
گردانیدن، جانشین ساختن. / سمط ۶۲ / دره	استحصال estehsāl [ع.] (مص.) نتیجه گرفتن،
۴۵۲	به دست آوردن. / ظفر ج ۲ ص ۳۳۵-۵۱۹ /
استداد estedād [ع.] (مص.) استوار شدن،	دره ۲۰۴-۳۸۶
استواری. / دره ۳۰۹	استحصان estehsān [ع.] (مص.) استوار
استدارات estedārat [ع.] (مص.) استداره، گرد	گردانیدن، مستحکم کردن. / وصف ۲۲۱
گشتن، به شکل دایره بودن. / عتبه ۷۵ /	استحقار estehqār [ع.] (مص.) خوار داشتن،
اخلاق ۱۸۱ / وصف ۲۰۶-۴۴۹	خرد انگاشتن، خواری. / مرزبان ۲۴۲-۵۲۵
استداره [e]stedāra [ع.] (ا.) گرد گشتن،	/ گلستان ۵۲-۲۳۰ / مصبح ۳۷۴
گردی، تدویر. / بیهق ۲۸۱	استحلاء estehlā' [ع.] (مص.) شیرین و با
استدامت estedāmat [ع.] (مص.) همیشه	خلوت شمردن. / مرزبان ۳۱ / سمط ۴۳ /

افتادن. / یمنی ۱۶۰
 استرجاع esterjā' [ع.] (مص.) ۱- رجوع
 کردن، باز پس گرفتن، باز گرفتن. / یمنی
 ۳۵۶-۴۷۰ / اخلاق ۱۹۹ / سیرت ۱۰۸ /
 وصاف ۶۵-۲۹۰-۵۰۷: ۲- «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ
 راجعون» گفتن. / ظفر ج ۱ ص ۴۸۹
 استرحام esterhām [ع.] (مص.) بخشایش
 خواستن، مرحمت طلبیدن. / عتبه ۱۱۳ /
 جهانگشا ج ۳ ص ۱۳۳
 استرخاء esterxā' [ع.] (امص.) سست شدن،
 سستی، سست اندامی، فروهستگی. / چهار
 ۹۸ / جهانگشا ج ۲ ص ۶۰ / مصباح ۲۹۱
 استرخاص esterxās [ع.] (مص.) ارزان شمردن،
 ارزان خواستن. / عتبه ۱۰۷-۱۳۶
 استرسال estersāl [ع.] (مص.) ۱- گستاخی
 نمودن. / سیرت ۱۱۷ / وصاف ۲۲۵-۳۳۳ /
 مصباح ۲۶۱: ۲- انس جستن با کسی. /
 دستور ۹۱ / مرزبان ۳۳۶: ۳- (امص.) نرمی،
 انقیاد، فروهستگی. / مرزبان ۶۸۹
 استرشاء esteršā' [ع.] (مص.) رشوه طلبیدن. /
 نسایم ۹۶
 استرشاد esteršād [ع.] (مص.) ارشاد طلبیدن،
 راهنمایی خواستن. / مرزبان ۲۳۷ / المعجم
 ۴۶۱ / رشف ۳۵۰-۳۹۶
 استرضاء esterzā' [ع.] (مص.) خشنودی
 خواستن، خشنودی جستن، خشنود کردن،
 خشنودی. / کلیله ۱۰۲ / توسل ۲۴۰ / یمنی
 ۱۱۷-۱۲۴ / مرزبان ۴۱۷-۴۵۰ / جهانگشا
 ج ۲ ص ۵۷ / وصاف ۱۹-۲۴-۱۵۷-۱۷۳ /
 سمط ۶۱-۷۲ / نسایم ۳۱-۸۱ / ظفر ج
 ۱ ص ۱۷۸- ج ۲ ص ۲۵۵
 استرعاء ester'ā' [ع.] (مص.) رعایت طلبیدن،

بودن، دوام چیزی را خواستن. / عتبه ۱۴-
 ۳۹-۴۲-۵۳-۱۰۲-۱۰۶-۱۳۲-۱۳۵-
 ۱۴۳-۱۴۵-۱۶۳ / توسل ۱۳-۹۸-۱۵۷ /
 عقد ۸۰ / خاقانی ۱۲۹ / اغراض ۱۳۱ /
 عقول ۲۵ / راحه ۱۲۳ / یمنی ۱۵۹-۳۸۴ /
 دستور ۳۲ / برید ۱۵۶-۲۲۶ / وصاف ۲۰-
 ۱۴۱-۳۲۵-۴۸۳ / مصباح ۴۱۲ / رشف
 ۴۲۳ / ظفر ج ۲ ص ۲۵۴-۴۸۶ / تجربه ج ۲
 ص ۱۹۴
 استدرارج estedrāj [ع.] (مص. امص.) ۱-
 فریب دادن، فریفتن، فریب. / یمنی ۳۱۳ /
 مرزبان ۴۷۷-۵۴۷ / وصاف ۴۱۲ / مصباح
 ۴۴-۱۶۴ / رشف ۱۲۰: ۲- اندك اندك
 نزدیک شدن، بتدریج نزدیک شدن. / یمنی
 ۱۸۱ / دره ۱۸۱-۶۴۴
 استدرار estedrār [ع.] (مص.) خواهش کردن.
 / توسل ۲۰
 استدارك estedrāk [ع.] (مص.) دریافتن، درك
 کردن، و در محسنات شعر آن است که شاعر
 بیتی را بنا کند در مدح که آغاز بیت شنونده را
 هجا نماید. / المعجم ۲۹۴ / وصاف ۵۹۳ /
 دره ۷۸
 استدوا estedvā [ع.] (مص.) مداوا خواستن.
 طلب درمان کردن. / رشف ۱۲۱
 استذراء estezrāl' [ع.] (مص.) پناه گرفتن به
 چیزی. / عقول ۳۳-۵۴ / برید ۸۸-۱۲۸-
 ۲۲۴-۲۴۵-۳۰۹ / مرزبان ۷۱۲ / وصاف
 ۳۱۶-۴۳۲ / دره ۴۷۸
 استذلال estezlāl [ع.] (مص.) خوار شمردن. /
 جهانگشا ج ۲ ص ۵۴-۷۴- ج ۳ ص ۷۱ /
 وصاف ۲۰۴ / دره ۱۹۳
 استرابت esterābat [ع.] (مص.) در شك

۳۸۶-۶۷۱ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۱- ج ۲ ص

۲۵۵

استرهاب esterhāb [ع.] (مص.) ترساندن. /

عقول ۱۰

استزادات estezādat [ع.] (مص.) ۱- فزونی

طلبیدن، بیش خواستن، افزون خواستن. / عتبه

۱۴-۴۲ / توسل ۲۵۲ / معجم ۱۹ / وصاف

۶۵-۱۲۴-۱۲۵-۱۹۱-۲۳۷-۲۴۶-

۲۴۹-۲۷۴-۵۴۷-۵۶۱ / تجربه ج ۱ ص

۸۳:۲- مقصر شمردن. / عتبه ۴۰-۵۹:۳-

(مص. امص.) گله کردن، دل آزرده‌گی، گله.

دلتنگی. / کلیله ۲۶۶-۲۹۶-۳۲۸-۳۳۲-

۳۶۶ / چهار ۳۶-۶۵ / عتبه ۵۵ / اخلاق

۱۵۸ / سبط ۳۷

استزارات estezārat [ع.] (مص.) طلب زیارت

کسی کردن، دیدار خواستن. / عتبه ۱۵۵

استزلال estezlāl [ع.] (مص.) لغزاندن. / رشف

۷۴-۹۴-۲۴۷-۲۵۳

استسراع estesrā' [ع.] (مص.) ظاهراً سرعت

خواستن، طلب شتاب کردن. / وصاف ۱۳۹

استسعاد estes'ād [ع.] (مص.) سعادت

خواستن، نیکبختی جستن، مبارک شمردن،

یاری خواستن. / عتبه ۳۴-۱۲۳-۱۲۹-

۱۴۳-۱۴۸-۱۵۱ / توسل ۱۹۱-۲۸۹ /

خاقانی ۲۴۸ / اغراض ۳ / عقول ۳۴ / یمینی

۶-۳۵-۱۴۱-۱۸۲-۱۸۸ / برید ۲۴۵ /

معجم ۱۱ / روضه ۲۴-۳۵ / وصاف ۳ /

سبط ۱۰۱ / نسایم ۱ / اخبار ۱۱۵ / رشف

۴۵-۲۶۸ / ظفر ج ۱ ص ۱۵-۹۲-۱۴۷-

۱۷۰-۲۱۵-۲۵۴-۲۹۷-۴۴۳-۴۹۹-

۵۶۵- ج ۲ ص ۱۸

استسلاب esteslāb [ع.] (مص.) جامه عزا

طلب توجه کردن. / توسل ۱۴ / برید ۳-

۱۵۹-۱۶۰ / مرزبان ۴۷۷

استرغاب esterγāb [ع.] (مص.) خواهان

گردانیدن، رغبت خواستن. / برید ۱۰۸

استرفاد esterfād [ع.] (مص.) یاری خواستن.

/ وصاف ۵۵-۱۷۴

استرفاع esterfā' [ع.] (مص.) برداشتن، رفع و

برداشتن خواستن. / وصاف ۹۷-۱۱۹-

۱۵۷-۲۰۴-۲۰۷-۲۳۶-۳۲۰-۴۳۹

استرفاق esterfāq [ع.] (مص.) طلب مدارا

کردن، مدارا خواستن. / عتبه ۱۱۱ / توسل

۲۹۱

استرفاه esterfāh [ع.] (مص.) برآسودن. /

وصاف ۳۳-۹۷

استرقاق esterqāq [ع.] (مص.) بنده گرفتن،

بنده شمردن. / بختیار ۱۵۵-۲۰۴-۲۰۸-

۲۷۲ / اغراض ۲۹۴ / عقول ۴۴ / برید ۲۴۲

/ نفثه ۶۰ / وصاف ۱۷۸ / مصباح ۱۰۱

استرکاب esterkāb [ع.] (مص.) سوار کردن. /

وصاف ۳۷-۱۲۷-۱۳۶-۲۷۲-۴۱۳-

۵۵۳ / دره ۲۰۴ / تجربه ج ۲ ص ۹-۲۲۷

استروا estervā [ع.] (مص.) طلب آب برای

سیراب شدن. / برید ۳۸۰

استرواح estervāh [ع.] (مص.) برآسودن،

آسایش جستن، آسایش گرفتن. / عتبه ۱۵۸ /

رشید ۵۴-۷۳-۹۶ / توسل ۱۶۹-۱۸۴ /

خاقانی ۵۳-۷۶-۳۲۶ / عقول ۱۵ / یمینی

۱۴۶ / دستور ۹۱ / معجم ۴۳-۹۱ /

جهانگشا ج ۱ ص ۱۳۴- ج ۲ ص ۲۲۵ /

وصاف ۱۹-۴۱-۶۴-۱۴۲-۱۵۲-۲۰۱-

۲۸۰ / نسایم ۷۸ / مصباح ۱۸۸-۱۹۷ /

رشف ۱۲۸ / ظفر ج ۲ ص ۳۲۳-۳۳۵ / دره

پوشیدن. / و صاف ۱۰۸

استسلاف *esteslāf* [ع.] (مص.) قرض

خواستن. / و صاف ۱۹۷-۳۲۶-۴۳۵-۶۳۳

استسلام *esteslām* [ع.] (مص.) گردن نهادن. /

یمینی ۳۷۸-۳۸۴ / مرزبان ۲۵۰-۳۲۶ /

جهانگشا ج ۳ ص ۱۳۳ / و صاف ۲۰-۲۷-

۲۴۱-۳۳۷ / مصباح ۹۱-۲۶۰ / رشف

۹۴-۳۳۹

استسواد *estesvād* [ع.] (مص.) ظاهراً سواد

برداشتن. / توسل ۲۶۳

استسهال *esteshāl* [ع.] (مص.) نرم و آسان

شمردن، آسان گردانیدن. / و صاف ۲۰۴

استشارات *estešārat* [ع.] (مص.) رای زدن،

مشورت خواستن، شور کردن. / عقد ۱۴۳ /

عقول ۱۶ / برید ۱۹۹ / مرزبان ۴۲ / معجم

۸۸ / سیرت ۱۶۴ / سبط ۶۹

استشاطت *estešātat* [ع.] (مص.) برافروخته

شدن. / و صاف ۶۱-۲۱۹-۲۸۷

استشراف *estešrāf* [ع.] (مص.) چشم برداشتن

تادر چیزی نگرد. / ظفر ج ۲ ص ۳۴۴

استشعار *estešār* [ع.] (مص.) ترس گرفتن،

اضطراب و نگرانی داشتن. / توسل ۱۰۵-

۱۶۷ / اغراض ۲۸۸ / راحه ۲۸۴-۳۳۲ /

یمینی ۳۷-۱۱۰-۱۶۰-۳۳۰ / معجم ۲۱۹

/ اخلاق ۱۱۴-۱۸۶ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۱

/ و صاف ۷۲-۷۶-۸۷-۱۰۲-۱۲۹-۲۰۸ /

/ سبط ۴۹-۶۹ / نسایم ۹۹ / اخبار ۲۸ /

رشف ۱۱۶

استشفاء *estešfāl* [ع.] (مص.) شفا خواستن.

/ یمینی ۱۴۶

استشفاع *estešfā* [ع.] (مص.) شفاعت

خواستن، طلب شفاعت کردن. / خاقانی ۱۹۱

/ تجربه ج ۱ ص ۱۱۷

استصحاب *esteshāb* [ع.] (مص.) به همراهی

خواستن، یاری خواستن، همراه بردن. / عتبه

۶۶ / برید ۴۲ / جهانگشا ج ۲ ص ۷۰ /

سیرت ۴۲-۱۱۴-۱۲۸-۲۲۳-۲۴۲ /

و صاف ۷۱ / مسامره ۱۱۳-۱۴۱ / نسایم ۷۹

/ رشف ۴۳-۴۲۱

استصراخ *estesrāx* [ع.] (مص.) فریاد

خواستن. / برید ۲۳۶ / و صاف ۱۲۲

استصراف *estesrāf* [ع.] (مص.) طلب

برگردانیدن کردن. / المعجم ۱۹

استصغار *estesγār* [ع.] (مص.) خرد شمردن،

کوچک انگاشتن. / عتبه ۹۶ / برید ۳۱۸ /

مرزبان ۲۴۸-۵۲۵ / سیرت ۱۲۱ / و صاف

۲۸۲

استصفا *estesfāl* [ع.] (مص.) پاکیزه ساختن،

خالص چیزی را گرفتن. / یمینی ۲۰۸-۴۵۷

/ سیرت ۵۵ / اغراض ۱۳۱ / جهانگشا ج ۳

ص ۹ / و صاف ۸۶ / دره ۲۴۲-۴۵۳ / تجربه

ج ۱ ص ۹۷

استصلاح *esteslāh* [ع.] (مص.) نیک آمدن،

نیک شدن. / مسامره ۲۶۵

استصواب *estesvāb* [ع.] (مص.) صواب دیدن،

صواب جستن. / عقول ۱۶ / دستور ۷۳ /

مسامره ۱۷

استضاءت *estezā'at* [ع.] (مص.) روشن شدن،

روشنی خواستن. / عتبه ۱۲-۷۵-۱۴۳ /

بیهق ۱۳-۹۱ / یمینی ۲۸۶ / مرزبان ۴۶۲-

۷۴۶ / معجم ۱۶۸ / و صاف ۷-۳۱۴ / رشف

۴۴-۶۰-۶۹-۱۰۶-۱۳۱-۱۴۴-۱۶۱-

۲۵۸-۲۸۷ / تجربه ج ۱ ص ۶۸

استضافت *estezāfat* [ع.] (مص.) اضاف.

خواستن، فرونی خواستن. / وصاف ۳۰-

خواستن، فرونی خواستن. / وصاف ۳۰-

۲۶۵-۲۹۸-۳۶۲-۳۹۶ / دره ۵۲۷ / گینی

۱۷۵-۲۴۹-۳۲۶-۳۶۸-۳۷۲-۳۹۸-

استعدادات este'ādat [ع.] (مص.) دوباره

۴۱۷-۵۴۶-۵۶۱ / تجربه ج ۱ ص ۶۸-۸۳

خواستن، بازگشت چیزی را خواستن. / رشید

استطالات estetālat [ع.] (مص.) ۱- تکبر

۵۸ / عقول ۱۸ / مرزبان ۴۶۰ / اخلاق ۱۶۰

کردن، گردنفرازی کردن. / توسل ۹۳ / یعنی

/ وصاف ۲۲۵-۳۱۱

۳۱۳ / برید ۳۶۲ / نسایم ۵۱ / مسامره ۲۸۰؛

استعاده este'āda(e) [ع.] (مص.) ر.ك.

۲- دراز کشیدن، دراز شدن. / عتبه ۱۴۳

استعدادات. / سیرت ۲۷۴

استطراب estetrāb [ع.] (مص.) طرب

استعاذت este'āzat [ع.] (مص.) پناه خواستن،

خواستن. / وصاف ۱۲۹

پناه بردن، گفتن کلمه تعویذ یعنی اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ

استطراد estetrād [ع.] (مص.) ۱- شمول

الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. / مصباح ۳۱۶ / رشف ۸۸-

خواستن، شمول. / وصاف ۴۲۳ / شفر ج ۱

۸۹

ص ۳۰۸ / دره ۳۳۴؛ ۲- در اصطلاح بدیع آن

استعاده este'āza(e) [ع.] (مص.) ر.ك.

است که گوینده یا نویسنده ضمن مدح یا هجو

استعادت. / ظفر ج ۱ ص ۱۸۱

یا تغزل از مطلب اصلی خارج شود و به مضمون

استعباد este'bād [ع.] (مص.) بنده گرفتن،

دیگر پردازد آنگاه باز به مضمون نخستین باز

کسی را بنده خود ساختن. / خاقانی ۳۱۰ /

گردد. / المعجم ۳۲۸-۳۷۵-۳۷۸ / وصاف

اغراض ۲۹۴ / برید ۲۴۲-۲۴۵ / اخلاق

۵۹۳

۳۰۱ / وصاف ۶۰۳

استطراف estetrāf [ع.] (مص.) طُرفه شمردن،

استعتاب este'tāb [ع.] (مص.) بخشیدن،

نو داشتن، نو پیدا کردن چیزی را. / راحه ۲۸۷

رضای کسی را خواستن. / یعنی ۱۲۴ /

/ یعنی ۹۲ / مرزبان ۳۱ / معجم ۱۹ /

المعجم ۴۵۰

جهانگشا ج ۲ ص ۲۳۳ / وصاف ۵۹۵

استعجاب este'jāb [ع.] (مص.) به شگفت

استطلاب estetlāb [ع.] (مص.) طلب کردن. /

آمدن از چیزی. / وصاف ۵۴۷ / رشف ۲۸۷

رشید ۲۲ / معجم ۱۶۰ / وصاف ۸۶-۲۳۳-

استعجال este'jāl [ع.] (مص.) شتاب کردن،

۳۶۴ / سبط ۴۱-۴۳ / نسایم ۲۵-۷۴ /

شتافتن. / وصاف ۱۷۴-۲۵۹ / مصباح ۲۵۹

اخبار ۱۰۶ / دره ۲۲۷-۴۱۱

/ رشف ۹۸

استطلاع estetlā [ع.] (مص.) آگهی خواستن،

استعجام este'jām [ع.] (مص.) ۱- خاموش

اطلاع خواستن. / سند ۹۶-۹۹

گشتن از پاسخ. / مصاح ۴۵؛ ۲- بسته و مبهم

استطلاع estetlāq [ع.] (مص.) ۱- خاموش

شدن کلام. / بیهق ۲۸۶

خواستن. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۰

استعدا este'dā [ع.] (مص.) یاری خواستن. /

استظلال estezlāl [ع.] (مص.) پناه به سایه

دستور ۱۲۳ / برید ۱۸۰ / وصاف ۱۷۴-۲۹۴

بردن، پناه بردن. / دستور ۲۹ / مرزبان ۷۱۲ /

استعذار este'zār [ع.] (مص.) خضوع نمودن.

وصاف ۲۸۰-۴۹۵-۵۳۵ / رشف ۱۸۳-

استعماش [este'māš] [ع.] (مص.) کاری کردن

که امری غیر حقیقی را حقیقت پندارد،

وانمودن، گول شمردن کسی را. / اخلاق ۱۴۵

استغرا [este'yrā'] [ع.] (مص.) آزمند خواستن.

/ وصف ۷۲-۳۳۳

استغراب [este'yrāb] [ع.] (مص.) غریب

شمردن، عجیب دانستن چیزی را. / بختیار

۹۹-۱۶۶-۲۵۴ / وصف ۵۴۷ / رشف ۳۸۷

/ دره ۶۵۷ / تجربه ج ۱ ص ۱۸۱

استغراس [este'yrās] [ع.] (مص.) طلب غرس

کردن، کاشتن خواستن. / وصف ۱۵۷-

۳۸۵-۵۱۴

استغشا [este'ysā] [ع.] (مص.) پوشیدن. / رشف

۹۳-۱۱۶-۱۹۴

استغضاب [este'yzāb] [ع.] (مص.) خشم

گرفتن. / برید ۲۹۶

استغلال [este'ylāl] [ع.] (مص.) ۱- استثمار

کردن. / یمنی ۴۶۳ / برید ۱۷۹: ۲- ظاهراً

در مستغلات آوردن. / اغراض ۱۶۴

استغوا [este'yvā] [ع.] (مص.) گمراه کردن،

گمراهی خواستن کسی را. / وصف ۷۲-۳۳۳

استفارت [estefārat] [ع.] (مص.) ترسیدن، طلب

یاری نمودن. / وصف ۳۲۶

استفاضت [estefāzat] [ع.] (مص.) فیض

گرفتن، طلب فیض کردن. / رشف ۷۸-

۱۳۶-۱۵۸

استفاضه [estefāza(e)] [ع.] (مص.) ر.ك.

استفاضت. / عتبه ۱۵

استفاقت [estefāqat] [ع.] (مص.) روی نمودن

صحت و سلامت. طلب به شدن بیمار کردن. /

رشف ۱۲۳

استفحاص [estefhās] [ع.] (مص.) خواستار

/ برید ۴۰

استعراض [este'rāz] [ع.] (مص.) عرضه کردن،

سان خواستن، عرضه خواستن. / توسل ۲۲ /

مرزبان ۴۸۵ / نقشه ۱۸ / سیرت ۱۵۸-۱۶۸

استعراف [este'rāf] [ع.] (مص.) شناختن

خواستن. / عقد ۶۰ / برید ۲۹۹

استعصا [este'sā'] [ع.] (مص.) نافرمانی و

سرپیچی کردن. / وصف ۱۵۰-۱۸۶-۴۲۷

/ مصباح ۸۴-۸۹-۳۸۳ / رشف ۷۸-۲۰۳

/ تجربه ج ۱ ص ۱۱۷

استعصام [este'sām] [ع.] (مص.) چنگ درزدن،

دست انداختن، تشبث کردن، پناه آوردن. /

مرزبان ۵۳۵

استعطاف [este'tāf] [ع.] (مص.) دل به دست

آوردن، مهربانی خواستن، طلب مهربانی کردن،

مهربانی. / چهار ۲۰ / عتبه ۱۴۶-۱۴۹ /

بختیار ۱۸۶ / یمنی ۳۰-۷۲-۳۲۸-۳۴۹

/ مرزبان ۳۱۱ / المعجم ۳۲۵ / جهانگشا ج ۲

ص ۸ / سیرت ۱۲۵-۱۹۶ / سمط ۳۵-

۶۰-۷۲ / نسایم ۳۱-۵۷-۷۵

استعظام [este'zām] [ع.] (مص.) بزرگ شمردن،

بزرگ داشتن. / اغراض ۲۰۳ / مرزبان ۲۴۸ /

وصف ۱۵۹-۲۲۷ / مصباح ۲۱۳ / رشف

۳۱۶ / تجربه ج ۱ ص ۱۰۰

استعفاف [este'fāf] [ع.] (مص.) پارسایی کردن،

باز ایستادن از حرام. / سند ۵

استعلا [este'lā] [ع.] (مص.امص.) بلندی،

دفعه، برتری جستن. / رشید ۱۹ / عقول

دستور ۳۳-۹۶ / مرزبان ۷۲۹ / المعجم ۶ /

معجم ۱۷۴ / جهانگشا ج ۳ ص ۴۲ / سمط

۷۳-۸۴ / مسامره ۱۱۲ / رشف ۳۶۵ / دره

۱۲۸

- بحث شدن، طلب کاوش کردن. / وصاف ۹۸ /
دره ۲۳۱
- استفساد *estefsād* [ع.] (مص.) تباهی خواستن.
/ یمنی ۳۹۵ /
- استفصال *estefsāl* [ع.] (مص.) تفصیل
خواستن. / دره ۲۴۲
- استقا *esteqā* [ع.] (مص.) برکشیدن آب از چاه،
آب خواستن. / خاقانی ۷
- استقالت *esteqālat* [ع.] (مص.) خواستار عفو
و بخشایش شدن. / سند ۴۴ / اغراض ۲۸۶ -
۳۸۱ / یمنی ۷۲ / مرزبان ۱۳ / جهانگشا ج
۲ ص ۲ / وصاف ۷۳ - ۲۹۴ - ۳۳۰ - ۵۸۴ /
دره ۵۸۹
- استقامت *esteqāmat* [ع.] (مص.) در اصطلاح
نجوم حرکت ستاره است بر وفق توالی بروج. /
مرزبان ۲۵۷
- استقباح *esteqbāh* [ع.] (مص.) زشت شمردن.
/ برید ۲۰۶
- استقبال *esteqbāl* [ع.] (مص.) در اصطلاح
نجوم مقابله دو کوکب مخصوصاً خورشید و
ماه. / مرزبان ۲۵۸
- استقتال *esteqtāl* [ع.] (مص.) کشتن خواستن.
/ دره ۲۱۴
- استقداح *esteqdāh* [ع.] (مص.) مباحثه و
گفتگو خواستن. / جهانگشا ج ۲ ص ۲۵۳ /
وصاف ۲۴۱ - ۲۹۲ - ۴۵۱ - ۵۱۹ - ۵۳۲
- استقذار *esteqzār* [ع.] (مص.) پلید شمردن،
کراهت داشتن. / جهانگشا ج ۳ ص ۲۴۲
- استقذاف *esteqzāf* [ع.] (مص.) دشنام داشتن،
باعث بر دشنام شدن. / برید ۲۸۳ - ۳۵۹
- استقرا *esteqrā* [ع.] (مص.) از جایی به جایی
رفتن. / دره ۵۹۲
- استقراء *esteqrā'* [ع.] (مص.) جستجو کردن،
تتبع نمودن. / مرزبان ۳۷۳
- استقراض *esteqrāz* [ع.] (مص.) قرض
خواستن، وام گرفتن. / وصاف ۲۰۷
- استقصار *esteqsār* [ع.] (مص.) مقصر شمردن،
به کوتاهی نسبت کردن، کوتاهی کردن. / رشف
۲۰۸ / دره ۴۵۳
- استقضاء *esteqzā'* [ع.] (مص.) قاضی کردن. /
دره ۲۴۲
- استقفاء *esteqfā'* [ع.] (مص.) در پی رفتن. /
دره ۳۶۴
- استقلال *esteqqlāl* [ع.] (مص.) ۱ - اندک
شمردن. / دره ۱۹۳: ۲ - در کاری ایستادن و
اقدام کردن بدون مشارکت. / کلیله ۳۹۸ -
۴۱۵ / عقول ۷ - ۸ - ۱۳ - ۲۳ - ۳۷ - ۴۱ -
۶۳ / یمنی ۱۵۸ / دستور ۳۹ - ۹۵
- استکانت *estekānat* [ع.] (مص. امص.)
فروتنی، خواری، فروتنی کردن، عجز آوردن،
تضرع، تواضع. / توسل ۱۳۲ / خاقانی ۹۷ -
۱۵۱ / سند ۳۲۳ / اغراض ۵۱ - ۱۹۹ - ۴۰۸
/ برید ۲۱۹ - ۲۴۱ / مرزبان ۳۴۰ / معجم ۹۶
/ وصاف ۱۷۱ - ۲۸۷ - ۶۳۶ / رشف ۱۴۷ -
۱۶۵ - ۲۴۲ - ۲۹۹ - ۴۲۸ / ظفر ج ۱ ص
۱۷۸ - ۲۵۰ - ۲۶۷ - ۳۵۸ - ۳۸۵ - ۴۱۱ -
۴۶۱ - ۴۶۴ - ج ۲ ص ۱۷۴ - ۳۴۳ / گینی
۱۳۵ - ۱۳۹ - ۱۹۵ - ۲۰۴
- استکتاب *estektāb* [ع.] (مص.) رونویس
کردن، استنساخ کردن، نسخه برداشتن. / دره
۵۶۸
- استکثار *esteksār* [ع.] (مص.) ۱ - بسیار
کردن، برافزودن. / توسل ۵۴ - ۷۲ - ۱۲۱ /
اغراض ۱۸۲ / یمنی ۸۳ / اخلاق ۲۷۸ -

- ۲۸۹-۳۰۴ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۴- ج ۲
ص ۵۹ / وصاف ۶۴- ۱۲۹- ۲۳۷- ۳۴۷ /
مسامره ۲۴۳: ۲- (امص.) زیاده طلبی، افزون
خواهی. / اخلاق ۱۹۶ / وصاف ۱۴- ۷۸ /
دره ۴۱۲ / تجربه ج ۲ ص ۲۵۰
استکرا estekrā [ع.] (مص.) به کرایه گرفتن. /
وصاف ۲۷ / تجربه ج ۱ ص ۱۳۸
استکفاء estekfā' [ع.] (مص.) کفایت خواستن.
/ توسل ۷۴- ۷۵ / برید ۲۶۵
استکلاب esteklāb [ع.] (مص.) بانگ کردن
چون سگان. / دره ۳۴۶
استلاب estelāb [ع.] (مص.) ربودن. / اغراض
۴۵- ۱۰۲- ۱۲۵- ۱۶۶- ۱۹۵ / جهانگشا
ج ۲ ص ۱۹۰ / وصاف ۶۴- ۷۵- ۱۷۵-
۲۰۲- ۲۲۷- ۲۲۹- ۳۱۲- ۳۷۱- ۵۳۶-
۵۳۷- ۵۶۵- ۶۵۴ / دره ۳۰۷- ۴۷۵- ۶۳۸
/ تجربه ج ۱ ص ۶۲- ۹۹
استلاذ estelāz [ع.] (امص.) التجاء. / وصاف ۷۲
استلال estelāl [ع.] (مص.) برکشیدن شمشیر.
/ دره ۴۷۵
استلام estelām [ع.] (مص.) دست مالیدن بر
حجرالاسود، دست مالیدن، لمس کردن. /
خاقانی ۲۲۵ / وصاف ۲۷- ۲۴۰ / رشف ۳۶۲
/ ظفر ج ۱ ص ۲۱۵- ۴۰۸
استلانت estelānat [ع.] (مص.) نرم شمردن،
نرم یافتن، نرمی کردن، مدارا. / جهانگشا ج ۲
ص ۸۰- ج ۳ ص ۷۱ / وصاف ۸۲- ۱۳۸-
۱۷۹ / دره ۵۱۲
استلثام estelsām [ع.] (مص.) ظاهراً بوسیدن.
/ دره ۵۴۶
استلذاذ estelzāz [ع.] (مص.) بامزه یافتن، لذت
بردن. / مرزبان ۱۹۱ / رشف ۲۵۳ / دره ۱۵۸
- / تجربه ج ۲ ص ۴۷
استلزām [ع.] (امص.) ضرورت، لزوم.
/ لباب ۴۷۸
استلqā [ع.] (مص.) به پشت خوابیدن،
طاقباز خوابیدن. / اخلاق ۲۳۳
استماحت estemāhat [ع.] (مص.) بخشش و
دهش جستن، شفاعت خواستن. / یمنی ۴۶۲
استمتاع estemtā' [ع.] (مص.) برخورداری
یافتن، نفع خواستن، منفعت جستن. / کلیله
۴۵ / عتبه ۱۰۰- ۱۵۵ / اغراض ۴۸- ۲۰۴-
۲۱۴- ۲۲۱- ۳۶۸ / اخلاق ۱۹۵- ۲۰۰ /
وصاف ۱۸۳ / رشف ۲۲۷
استمطار esterntār [ع.] (مص.) باران خواستن،
احسان و نیکی خواستن. / عقد ۱۴۷ / سیرت
۲۶۸ / وصاف ۱۷۴
استملاء estemlā' [ع.] (مص.) املا خواستن،
املاء پرسیدن، طلب املاء کردن. / رشید ۲-
۱۱۷ / برید ۱۹۷ / وصاف ۶۲۸
استملاك estemlāk [ع.] (مص.) تصرف کردن،
به ملك گرفتن، تملك. / وصاف ۱۷۸- ۱۹۵
استمهال estemhāl [ع.] (مص.) مهلت
خواستن. / برید ۱۵۱ / مرزبان ۶۷۹
استنا estenā [ع.] (مص.) عطا خواستن. / توسل
۱۷۹
استنابت estenābat [ع.] (مص.) به نیابت
خواستن کسی را. / عتبه ۱۴۳ / جهانگشا ج
۲ ص ۳۶ / وصاف ۲۳- ۶۶- ۳۲۱ / سبط
۲۴- ۵۷- ۸۴ / رشف ۶۹
استنارت estenārat [ع.] (مص.) روشن شدن،
روشنی جستن. / عتبه ۷۵ / اخلاق ۸۸ /
وصاف ۷- ۱۱۰ / رشف ۱۰۵- ۳۶۰
استنامت estenāmat [ع.] (مص.) آرمیدن، قرار

- گرفتن، خوابیدن. / کلیله ۱۵ / توسل ۱۶-
 ۴۲- ۱۵۷- ۱۶۹- ۳۳۶ / عقول ۱۵- ۳۶ /
 برید ۱۶۵- ۲۰۷- ۳۰۳- ۳۷۸- ۳۸۷ /
 مرزبان ۴۵۲ / وصاف ۲۹- ۳۵- ۴۱- ۶۱-
 ۶۴- ۲۱۸ / دره ۶۷۱ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۱
 استنان *estenān* [ع.] (مص.) راه خواهی. /
 عقول ۵۱ / برید ۱۹۸ / وصاف ۳۹۱
 استنبات *estenbāt* [ع.] (مص.) رویش
 خواستن. / وصاف ۱۷۹
 استنباح *estenbāh* [ع.] (مص.) به صدا درآمدن
 سگ. / برید ۲۳۶
 استنبجات *estenjās* [ع.] (مص.) بیرون آوردن،
 در پی رفتن. / وصاف ۲۱۹
 استنبجاج *estenjāh* [ع.] (مص.) پیروزی و
 کامیابی خواستن، روایی خواستن، درخواست
 روایی حاجات. / عتبه ۱۱- ۳۹ / اغراض
 ۴۰۳ / راحه ۱۲۳ / برید ۱۰۰- ۲۰۶ / مرزبان
 ۴۴۹- ۶۷۱ / معجم ۹۸ / دره ۳۶۵
 استنبجاد *estenjād* [ع.] (مص.) ۱- یاری
 خواستن، استعانت جستن. / عقد ۱۰۰ /
 یمنی ۳۱۰ / برید ۳۱۹ / مرزبان ۴۸۰ /
 سیرت ۱۰- ۱۱۸- ۲۶۷ / وصاف ۵۵- ۱۷۶
 / سمط ۴۶- ۸۲ / مسامره ۱۰۱- ۱۳۵-
 ۱۴۲- ۲۰۴ / دره ۲۰۳: ۲- دلیری کردن بعد
 از ترس. / دره ۳۲۴
 استنزاع *estenzā'* [ع.] (مص.) ظاهراً برکندن،
 برکندن خواستن. / وصاف ۱۶۳- ۱۷۷-
 ۳۶۴- ۳۹۹- ۵۸۱ / دره ۳۵۳
 استنزال *estenzāl* [ع.] (مص.) فرود آوردن،
 فرود آمدن خواستن، از مرتبه خود فرو افتادن.
 / یمنی ۱۸۱- ۳۱۳ / جهانگشا ج ۳ ص
 ۱۰۹ / وصاف ۶۹- ۹۸- ۲۹۵- ۳۵۴-
 ۵۱۱- ۵۵۶- ۶۱۶ / مصباح ۱۲۶- ۲۳۷ /
 رشف ۱۹۰- ۲۱۵
 استنصاح *estensāh* [ع.] (مص.) از کسی
 نصیحت خواستن، ناصح شمردن کسی را. /
 عقد ۷۱
 استنصار *estensār* [ع.] (مص.) یاری خواستن.
 / عتبه ۱۰ / بیهق ۱۲۹ / برید ۳۲۵- ۳۸۲ /
 رشف ۱۱۰ / دره ۲۱۵
 استنصاف *estensāf* [ع.] (مص.) انصاف
 خواستن. / برید ۸۸- ۱۹۵- ۲۷۴
 استنظاف *estenzāf* [ع.] (مص.) پاک شمردن،
 نظافت کردن. / وصاف ۱۶۰ / تجربه ج ۲ ص
 ۲۰۴
 استنفا *estenfā* [ع.] (مص.) ظاهراً دور کردن،
 دور خواستن، نفی خواستن. / دره ۶۰۸
 استنفاد *estenfād* [ع.] (مص.) کوشش و توان
 خود را در باختن. / اغراض ۲۲۴- ۳۸۱ /
 رشف ۳۲۲
 استنفار *estenfār* [ع.] (مص.) رمیدن، ماندن. /
 جهانگشا ج ۳ ص ۱۳۴ / سیرت ۲۲۰ /
 وصاف ۱۳۳ / سمط ۸۲
 استنفاع *estenfā'* [ع.] (مص.) بهره‌کشی کردن.
 / برید ۹۶
 استنقا *estenhqā* [ع.] (مص.) پاکیزه خواستن. /
 مصباح ۲۹۱
 استنقاذ *estenhqāz* [ع.] (مص.) رهانیدن،
 خلاص کردن. / دره ۲۸۸
 استنقاع *estenhqā'* [ع.] (مص.) بلند شدن آواز
 در فریاد. / رشف ۱۳۷
 استنقاه *estenhqāh* [ع.] (مص.) فهمیدن کلام را و
 پرسیدن. / دره ۶۰۲
 استنکاح *estenkāh* [ع.] (مص.) نکاح کردن.

شمردن، حقیر و خفیف شمردن. / عقول ۹ /
 مرزبان ۵۶۹ / اخلاق ۷۴ - ۱۲۹ - ۱۴۲ -
 ۲۲۳ - ۲۴۴ - ۲۹۱ - ۲۹۶ - ۲۹۸ - ۳۲۶ -
 ۳۳۹ / سیرت ۲۰ / وصاف ۱۰۹ - ۳۵۱

استهداء 'estehdā' [ع.] (مص.) راهنمایی
 خواستن، راه جستن. / عتبه ۱۰۷ / رشید ۲ -
 ۱۱۷

استهداف 'estehdāf' [ع.] (مص.) بلند گردیدن،
 نشانه چیزی شدن، خود را نشانه ساختن. /
 عقد ۶۰

استهمال 'estehmāl' [ع.] (مص.) به خود فرو
 گذاشتن چیزی را، گذاشتن چیزی را. /
 مسامره ۱۳۳

استهواء 'estehvā' [ع.] (مص.) سرگشته
 گردانیدن، سرگشته شدن. / برید ۱۹۵ /
 مرزبان ۴۱۴ / مصباح ۲۶۱

استیاء 'estiyā' [ع.] (مص.) وعده خواستن. /
 خاقانی ۴۲

استیاء 'estiyār' [ع.] (مص.) خوار و بار داشتن،
 خوار و بار آوردن. / دره ۵۵۸
 استیاق 'estiyāq' [ع.] (مص.) راندن، اسب
 راندن. / دره ۳۳۵ - ۵۱۱

استیبان 'estībān' [ع.] (مص.) اشکار شدن، بیان
 خواستن. / برید ۵

استیشاق 'estīsāq' [ع.] (مص.) استوار ساختن،
 وثیقه گرفتن. / سیرت ۹۶ - ۲۳۶ / وصاف
 ۵۳۵ - ۶۹

استیجاب 'estījāb' [ع.] (مص.) استحقاق،
 سزاوار شدن، مستحق گردیدن. / عتبه ۱۸ -
 ۸۰ / رشید ۴۱ / توسل ۸۸ / یمنی ۳۶ -
 ۲۹۹ / برید ۲۲۷ / المعجم ۱۶ / اخلاق ۶۸ -
 ۱۴۰ - ۲۶۹ / وصاف ۱۹۳ - ۲۴۸ - ۶۲۴

عقد زناشویی بستن. / سمط ۲۶ / اخبار ۲۹
 استنکار 'estenkār' [ع.] (مص.) ناشناختن،
 انکار داشتن، انکار کردن. / اغراض ۱۸۶ -
 ۲۸۸ / عقول ۱۰ / برید ۲۲۷ - ۲۳۵ - ۲۵۷ -
 ۲۷۹ / اخلاق ۷۵ / وصاف ۷ / مسامره ۱۶۴ -
 ۲۹۰ / دره ۴۱۲ - ۷۱۰ / تجربه ج ۲ ص ۷۷

استنکاف 'estenkāf' [ع.] (مص.) تنگ داشتن،
 امتناع کردن، سرپیچی. / سند ۱۱۲ - ۱۲۶ /
 اغراض ۲۰۷ / مرزبان ۴۲۳ - ۵۲۹ - ۶۶۴ /
 وصاف ۱۵ - ۱۶۸ - ۵۱۱ / نسایم ۲۸ / رشف
 ۱۶۶ / دره ۴۱۲ - ۷۱۰ / تجربه ج ۲ ص ۲۰۴

استنکاه 'estenkāh' [ع.] (مص.) شنیدن بوی
 دهان کسی برای پی بردن به اینکه چه خورده یا
 آشامیده است، مجازاً مکنون خاطر کسی را
 جستجو کردن. / دره ۶۰۲

استنماء 'estenmā' [ع.] (مص.) طلب نمودن.
 / توسل ۱۱۳ / وصاف ۴۳۸

استنهاب 'estenhāb' [ع.] (مص.) نهب و غارت
 خواستن، یغما طلبیدن. / وصاف ۴۲۴
 استنهاج 'estenhāj' [ع.] (مص.) واضح گردیدن
 راه. / دره ۳۶۵

استنهاض 'estenhāz' [ع.] (مص.) به کاری
 برخاستن فرمودن، وادار کردن به نهضت و
 حرکت. برخاستن. / رشید ۲۱ / توسل ۸۴ -
 ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۲۰۰ - ۲۳۳ / برید ۲۴۶ -
 ۲۶۵ - ۲۷۷ / مرزبان ۴۲۱ - ۴۸۵ / وصاف
 ۷۲ - ۱۹۹ - ۵۵۳ / رشف ۱۱۶

استنهاک 'estenhāk' [ع.] (مص.) ظاهراً طلب
 عقوبت کردن. / وصاف ۶۵

استواء 'estevā' [ع.] (مص.) همواری، راستی. /
 چهار ۳۶

استهانت 'estehānat' [ع.] (مص.) خوار

استیقاظ [ع.] estīqāz (مص.) بیدار شدن.

هشیار بودن، بیدار بودن. / برید ۳۳۵

استیکاف [ع.] estīkāf (مص.) دست شستن.

چکانیدن، چکیدن خواستن. / دره ۷۱۰

استیکال [ع.] estīkāl (مص.) گرفتن و خوردن

مال ضعیفان. / توسل ۶۷ / یمینی ۳۴۵ /

مرزبان ۶۶

استیلاذ [ع.] estīlāz (مص.) پناه خواستن. /

وصاف ۲۰ - ۳۸۰ - ۵۳۵ - ۵۸۴ / دره ۲۸۸ -

۴۵۲ - ۵۲۶

استیلاف [ع.] estīlāf (مص.) محبت خواستن.

الفت گرفتن، خو گرفتن. / اغراض ۱۳۶

استیمار [ع.] estīmār (مص.) مشاوره، مشورت

کردن خواستن، با یکدیگر رای زدن. / توسل

۵۴ - ۲۴۶

استیمان [ع.] estīmān (مص.) زینهار خواستن.

امان طلبیدن، پناه بردن. / توسل ۲۳ - ۳۶ -

۱۳۵ / مرزبان ۶۷۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۹۴ -

۱۲۰ - ۱۹۷ - ج ۲ ص ۳۸ - ۵۰ / وصاف

۲۰ - ۷۲ - ۳۳۴ - ۳۸۰ - ۴۳۲ - ۵۳۵ -

۵۶۴ - ۵۶۹ - ۵۸۹ / سمط ۷۲ - ۸۲ / ظفر ج

۱ ص ۳۱۲ / دره ۳۶۵ - ۵۷۱ / گیتی ۱۴۱ /

تجربه ج ۲ ص ۳۹

استیناس [ع.] estīnās (مص.) مانوس شدن.

خوگر شدن، آرام گرفتن، خو گرفتن، انس

گرفتن. / کلیله ۲۵۷ / مقامات ۱۶۳ / عتبه

۸۸ - ۹۱ / رشید ۵۴ - ۹۶ / بختیار ۱۱۷ /

توسل ۵۴ / خاقانی ۲۷ - ۱۶۵ - ۳۲۶ / سند

۲۳۶ / اغراض ۱۳۶ / یمینی ۷ - ۱۷ - ۷۸ -

۴۰۱ / دستور ۹۱ - ۱۰۸ - ۱۱۵ / لباب ۲۵ -

۳۶ - ۱۵۲ - ۱۵۵ - ۲۰۴ - ۵۴۸ / برید

۲۴۶ - ۲۵۶ / مرزبان ۳۰ - ۴۴۷ / المعجم ۱۰

استیجار [ع.] estījār (مص.) امان خواستن. /

دره ۶۲۵

استیحاش [ع.] estīhāš (مص.) آزدن، آزرده

شدن، دچار وحشت شدن. / کلیله ۱۸۰ / عتبه

۱۴۳ / اغراض ۱۳۹ - ۱۷۱ / برید ۱۵۹ /

جهانگشا ج ۳ ص ۱۳۴ / وصاف ۱۰ - ۱۲۶ -

۱۵۴ - ۱۷۹ - ۱۸۵ - ۱۹۴ - ۲۱۲ - ۳۱۱ -

۳۳۹ - ۴۷۶ / سمط ۲۵ / مصباح ۱۴۷ / دره

۳۲۶

استیداع [ع.] estīdā' (مص.) امانت دادن، به

کسی سپردن. / اخبار ۱

استیزان [ع.] estīzān (مص.) دستوری

خواستن، اجازه خواستن، اذن طلبیدن. / عتبه

۷۹ - ۱۰۷ - ۱۳۶ / توسل ۳۶ - ۱۹۲ /

وصاف ۱۳۱ - ۱۷۱ - ۴۶۲

استیصال [ع.] estīsāl (مص.) از بیخ برکندن، از

ریشه کندن. / رشید ۱۹ / اغراض ۱۳۱ /

مرزبان ۶۶ - ۴۰۱ / جهانگشا ج ۳ ص ۶۸ /

سیرت ۳۲ / سمط ۳۴ / رشف ۳۵۳

استیطاء [ع.] estītā' (مص.) نرم شمردن. /

اغراض ۱۳۹

استیعاب [ع.] estī'āb (مص.) گرفتن.

فراگرفتن، همگی چیزی را فراگرفتن. / عتبه

۵ - ۳۴ - ۷۵ - ۸۷ / یمینی ۲۶۳ - ۲۷۴ /

نفثه ۴ / وصاف ۱۸ - ۵۵۸ / سمط ۱۰ - ۴۰ /

نسایم ۳۳ - ۹۴ / اخبار ۵ / دره ۴۱

استیعداد [ع.] estī'ād (مص.) طلب وعده کردن.

/ سند ۲۵۰

استیفاد [ع.] estīfād (مص.) آمدن کسی

خواستن، نزدیک شدن. / اغراض ۵۵

استیفار [ع.] estīfār (مص.) استیفاء، تمام

گرفتن حق کسی را. / دره ۶۰۹

برده. / دَره ۴۳۸-۵۸۹
 اسدال esdāl [ع.] (مص.) آویختن (برده).
 فروهشتن. / دره ۵۸۹
 اسر asr [ع.] (مص. امص.) برده کردن، اسیر
 کردن، اسیر گرفتن. اسارت. گرفتاری. / توسل
 ۴۰ / اغراض ۱۳۲ / یمنی ۱۲۱-۳۹۱ /
 المعجم ۹ / معجم ۱۵۲ / اخلاق ۱۸۹-۱۹۷
 / جهانگشا ج ۱ ص ۷۹ / سیرت ۶-۸۰ /
 و صاف ۴۶-۲۹-۳۵۲-۳۷۳ / مصباح ۲۳۷
 / ظفر ج ۱ ص ۲۹۴-۵۴۱ / دره ۴۶۸-
 ۴۷۶-۵۷۵-۵۹۹-۷۱۵
 اسراً an - asr [ع.] (ق.) تماماً، همگی. / دره
 ۵۹۹
 اسراء esrā' [ع.] (مص.) رفتن به شب. / دره ۲۵۲
 اسراج esrāj [ع.] (مص.) زین برنهادن. / دره
 ۱۹۴
 اسرار asrār [ع.] (ا.) چ سَرَر و سَرَر، خطهای
 کف دست. / دره ۶۴۷
 اسراع esrā' [ع.] (مص.) شتافتن، شتابیدن.
 شتاب کردن. / و صاف ۱۳۰-۱۸۸-۳۲۳-
 ۳۷۸-۶۰۹
 اسرامیشی asrāmīshī [مف.] (امص.) نگهداری،
 حفظ. / و صاف ۱۳۹-۴۷۰-۵۸۸-۶۱۴-
 ۶۴۱ / سمط ۳۵-۱۰۲
 اسرب osrob [ف.] (ا.) سُرَب، ارزیز. / دره ۵
 اسرت osrat [ع.] (امص.) ۱- خویشی، قرابت.
 / اغراض ۳۷۸: ۲- خواری، زیردستی. /
 برید ۱۹۳
 اسره osra(e) [ع.] (ا.) خانواده، عائله. / رشید
 ۱۲۲-۱۳۷ / توسل ۲۱۹ / و صاف ۱۷۳-
 ۴۰۴
 اسره aserra(e) [ع.] (ا.) چ سِرار، چین و شکن

/ معجم ۱۹۳ / اخلاق ۲۶۴ / گلستان ۳۴۳ /
 و صاف ۳۷-۱۱۱-۱۲۹-۱۵۰-۲۶۲ /
 مصباح ۱۳۷-۳۲۷-۳۶۵-۴۳۱ / رشف
 ۲۹۶ / ظفر ج ۲ ص ۳۳۰ / تجربه ج ۱ ص
 ۱۷۰-۱۹۶-ج ۲ ص ۶۷
 استیناف estīnāf [ع.] (مص.) از سر گرفتن کار،
 از نو گرفتن. / توسل ۶۷ / اغراض ۱۲ /
 یمنی ۱۴۳-۱۶۳-۱۸۳-۲۴۰ / دستور ۸۷
 / معجم ۸۸-۱۴۷ / و صاف ۱۳-۴۰-۶۸-
 ۱۰۲-۱۲۹-۱۷۹-۳۳۷ / سمط ۲۷-۴۳-
 ۶۱-۷۹ / مسامره ۱۹۸-۲۷۷ / نسایم ۳۱-
 ۵۳-۸۶ / دره ۲۱۱
 استیهال estihāl [ع.] (مص.) سزاوار و اهل
 بودن، شایسته بودن، سزاوار و شایسته چیزی
 شدن. / عتبه ۲۲ / توسل ۸۴ / یمنی ۳۴۴ /
 دستور ۹۴-۹۵ / و صاف ۱۷-۲۴-۵۵-
 ۱۹۳-۲۶۵-۳۱۰-۴۲۰-۴۵۴ / سمط
 ۳۱-۴۶ / نسایم ۹-۳۷ / اخبار ۴ / ظفر ج
 ۱ ص ۱۶۲-۴۶۸-ج ۲ ص ۲۵۰
 اسجاح esjāh [ع.] (مص.) عفو نمودن. / دره
 ۵۸۹
 اسجاف asjāf [ع.] (ا.) ج سَجَف و سِجَف، پرده.
 / دره ۵۸۹
 اسجاف esjāf [ع.] (مص.) فروهشتن، فروهشتن
 پرده را. / دره ۴۲۴-۵۸۹
 اسحار ashār [ع.] (ا.) ج سَحَر، بامداد. / برید
 ۳۰۹ / معجم ۱۱۱ / دره ۶۷۸
 اسد asadd [ع.] (ص.) سدیدتر، محکمت. /
 اخبار ۱۱۱
 اسداف esdāf [ع.] (مص.) پرده برداشتن. / دره
 ۴۲۴
 اسدال asdāl [ع.] (ا.) ج سَدیل و سِیْدَل و سُدَل،

ص ۱۰۸ / و صاف ۹۳ - ۱۲۶ - ۱۳۱ - ۱۶۹ -

۱۷۵ - ۲۷۱ - ۲۹۲ / سمط ۷ - ۶۱ - ۷۵ /

مسامره ۹۸ - ۲۴۵ / رشف ۸۸ - ۱۷۱ / ظفر

ج ۱ ص ۲۲ - ۲۴۷ - ۲۵۶ / گیتی ۱۹۳

اسفار asrār [ع.] (ا.) ج سِفَر، کتاب بزرگ،

نوشته. / دستور ۷۷

اسفار esfār [ع.] (مص.) ۱ - روشن شدن صبح.

/ جهانگشا ج ۳ ص ۴۴ - ۱۲۸ : ۲ - به

روشنایی روز درآمدن. / چهار ۱۲۶ : ۳ - پرده

برگرفتن. / مرزبان ۴۱۱

اسقا esqā [ع.] (مص.) سیراب کردن. / دره ۳۷۵

اسقاط asqāt [ع.] (ا.) ج سَقَط، مردم ضعیف و

فرومایه. / سمط ۱۰ - ۴۱ / نسایم ۵۵

اسقام asqām [ع.] (ا.) ج سَقَم و سَقَم، بیماری،

مرض. / بختیار ۲۲۲ / خاقانی ۲۹۶ / یمنی

۱۴۶ - ۱۴۷ / عقد ۱۶۰ / روضه ۴۷ / رشف

۱۹۸ / دره ۹۶

اسکات askāt [ع.] (ا.) اوباش. / دره ۶۰۳

اسکات eskāt [ع.] (مص.) ساکت کردن،

خاموش ساختن. / سیرت ۱۳۲ / دره ۶۰۳ /

گیتی ۱۴۲

اسکاف eskāf [ع.] (ص.) کفشگر، کفشدور. /

جهانگشا ج ۳ ص ۱۶۸

اسل asāl [ع.] (ا.) نیزه، تیر، هر چه تیز و باریک

باشد از شمشیر و کارد. / دره ۳۳

اسلاب aslāb [ع.] (ا.) ج سَلَب، آنچه از دشمن

بگیرند مانند اسلحه و لباس. ذخیره، آذوقه. /

روضه ۱۲۰ / دره ۴۰۲

اسلات asalāt [ع.] (ا.) ج اسَلَة، نیزه. / مرزبان

۵۳۲

اسلال eslāl [ع.] (مص.) تیغ کشیدن. / دره ۵۱۹

اسلة اللسان asalāt - ol - lesān [ع.] (امر.)

پیشانی. / رشید ۱۱۹ / توسل ۲۱۹ / اغراض

۲۵ / مرزبان ۵۹۸ / نفته ۸۴ / روضه ۴۹ /

رشف ۱۰۶ / ظفر ج ۲ ص ۲۶۷

اسطار astār [ع.] (ا.) ج سَطَر. / دره ۲۱

اسطقس ostoqos[s] [معر.] (ا.) عنصر، اصل،

هر يك از عنصرهای چهارگانه آب و باد و خاک

و آتش. / سند ۲ / اغراض ۵۱ - ۳۲۶ / ظفر

ج ۱ ص ۱۸۸

اسطقسات - āt ostoqoss [ع.] (ا.) ج

اسطقس. / خاقانی ۲۲۱ / سند ۲۷۴ /

اغراض ۲ / معجم ۱۰۴ / اخلاق ۲۷۶ /

وصاف ۲ / رشف ۱۱۲ / دره ۳

اسطقسی - ī ostoqoss [ع.] (ص.) منسوب به

اسطقس، عنصری. / معجم ۶۹

اسعاد es'ād [ع.] (مص. امص.) یاری دادن،

یاری کردن، یاری، مساعدت. / خاقانی ۱۴۴ /

عقد ۱۰۰ / مرزبان ۱۶۶ / سیرت ۱۰۳ -

۱۳۰ - ۲۷۴ / و صاف ۱۲۶

اسعار as'ār [ع.] (ا.) ج سِغَر، نرخ، قیمت.

/ عتبه ۲۵ - ۲۸ / یمنی ۲۹۴ / جهانگشا ج ۱

ص ۱۳۸

اسعار es'ār [ع.] (مص.) برافروختن آتش. / دره

۲۱۲

اسعاف es'āf [ع.] (مص.) برآوردن، روا کردن. /

عتبه ۹۸ / بیهق ۴۷ / رشید ۶۹ - ۹۶ - ۱۰۴ -

۱۳۲ / توسل ۹۳ / سند ۲۰ / عقول ۲۲ - ۴۲ /

یمنی ۲۳ - ۱۰۲ - ۱۲۲ - ۱۳۱ - ۱۴۱ -

۱۷۵ - ۳۳۱ - ۳۵۲ / برید ۱۹ - ۹۴ - ۹۵ -

۱۰۱ - ۱۹۹ - ۲۳۰ - ۲۸۶ / دستور ۳۷ /

عقد ۱۰۰ / مرزبان ۴۳۱ / المعجم ۴ - ۲۴ -

۲۴۷ / معجم ۱۴ - ۷۰ - ۱۲۶ - ۱۶۹ / روضه

۵ / جهانگشا ج ۲ ص ۹ - ۶۵ - ۱۱۱ - ج ۳

اسواق asvāq [ع.] (ا.) ج سواق، بازار. / توسل

۲۲ / راحه ۲۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۵ - ج ۲

ص ۵۳ / وصاف ۲۱ - ۱۴۷ - ۱۵۷ - ۱۷۰ -

۱۹۷ - ۱۹۹ / دره ۲۶ - ۶۵۴ / گیتی ۱۷۳

اسوه asva' [ع.] (ص.) سوه تر، بدتر، زشت تر. /

یمینی ۷۵

اسوت esvat [ع.] (ا.) خصلتی که شخصی بدان

لایق مقتدایی گردد. / سند ۱۷۱

اسود asvad [ع.] (ص.) مار بزرگ سیاه. / دره

۵۵

اسود osūd [ع.] (ا.) ج اسد، شیر. / بختیار ۷۴

/ اغراض ۴۶ - ۴۱۹ / یمینی ۳۳۲ / معجم

۱۴۶ / سیرت ۹۲ / وصال ۱۳ - ۱۹۰ / دره

۲۱۷ / تجربه ج ۱ ص ۱۰۶

اسوه o(e)sva(e) [ع.] (ا.) ۱ - پیشوا، مقتدا. /

سمط ۴۴ / رشف ۴۴ - ۱۰۷ - ۱۴۳: ۲ -

اسوت، خصلتی که شخص بدان لایق مقتدایی

گردد. / وصاف ۳۳۷ - ۴۲۳ - ۴۵۴ - ۵۹۷ -

۶۳۳

اسهاب eshāb [ع.] (مص.) بسیارگویی، بسیار

گفتن، اطناب. / کلیله ۲۷ - ۲۲۷ / مقامات ۸۹

/ رشید ۱۴۰ / خاقانی ۲۵۸ / یمینی ۱۶ -

۴۹۵ / دستور ۱۲۱ / المعجم ۲۱ / معجم ۱۹

/ جهانگشا ج ۲ ص ۲۶۱ - ج ۳ ص ۲۵۳ /

وصاف ۱۶۹ - ۳۳۹ / سمط ۱۴ - ۱۷ / نسایم

۵ - ۷۱ / اخبار ۲۹ / رشف ۷۳ - ۱۵۰ - ۲۶۱

اسهل ashal [ع.] (ص.) سهلتر، آسانتر، ساده تر.

/ وصاف ۱۸۹ / نسایم ۹۷

اسیاف asyāf [ع.] (ا.) ۱ - ج سیف، شمشیر. /

اغراض ۲۱۷ / یمینی ۱۶۵ - ۲۳۸ / معجم

۱۵۳ / دره ۱۶۷ - ۲۹۱: ۲ - ج سیف، ساحل

دریا. / دره ۱۶۷

تیز زبان، طرف زبان. / دره ۱۱۴

اسلم aslam [ع.] (ص.) سالمتر. / دره ۵۷۱

اسمار asmār [ع.] (ا.) ج سمر، افسانه، داستان.

/ مرزبان ۷۴۷

اسماع esmā' [ع.] (مص.) شنوانیدن. / دره ۱۱۱

اسمال asmāl [ع.] (ص.) کهنه. / دره ۴۷۵

اسمان esmān [ع.] (مص.) ۱ - فربه شدن. / دره

۵۵۸: ۲ - فربه کردن. / دره ۶۲۱

اسمر asmar [ع.] (ص.) گندمگون. / راحه

۲۲۴ - ۲۷۴

اسمر asmar [ع.] (ا.) نیزه. / دره ۲۲۳

اسمی asmā [ع.] (ص.) سامی تر، بلندتر،

عالیتر. / خاقانی ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۶۳ - ۲۸۰

اسن asann [ع.] (ص.) مسن تر. / وصاف ۴۵۰ /

تجربه ج ۲ ص ۲۴۹

اسنا asnā [ع.] (ص.) بلندتر، عالیتر. / دره ۱

استان asnān [ع.] (ا.) ج سن، دندان. / مرزبان

۵۴۳ - ۶۴۶ / نفثه ۲۵ / جهانگشا ج ۳ ص

۴۱ / وصاف ۳۱۵ / رشف ۱۱۲ / دره ۶۵۹ /

تجربه ج ۱ ص ۸۱

اسنه asenna(e) [ع.] (ا.) ج سنان، سرنیزه، نیزه.

/ عتبه ۱۰۹ / اغراض ۳۲۲ / یمینی ۴۹۴ /

عقد ۱۰۳ / نفثه ۴۱ / جهانگشا ج ۲ ص ۹۸

/ وصاف ۳۳۷ / دره ۳۳۹ - ۴۳۰ - ۶۲۹ /

تجربه ج ۱ ص ۷۶ - ج ۲ ص ۱۴ - ۲۵۴

اسنی asnā [ع.] (ص.) سنی تر، بالاتر، عالیتر،

بلندتر. / برید ۱۷ - ۵۵ - ۱۸۴ - ۱۸۹ -

۲۸۱ - ۳۱۵ - ۳۳۱

اسوار asvār [ع.] (ا.) ج سور، باره شهر. /

یمینی ۲۲۳ / دره ۴۵۱

اسواط asvāt [ع.] (ا.) ج سوط، تازیانه. / دره

۶۵۳ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۷

- اشادات ešādāt [ع.] (مص.) برافراشتن. / عتبه
 ۳۳ / مرزبان ۹۱ / وصف ۱۰۷ - ۱۴۹ / سمط
 ۱۳
- اشافی ašāfi [ع.] (ا.) ج اشفیة، جج شفاء، دوا.
 / مرزبان ۵۳۲
- اشاق ošāq [تر.] (ا.) وشاق، پسر، غلام بچه. /
 بختیار ۱۹۱ - ۱۹۳
- اشاهب ašāheb [ع.] (ا.) ج اشهب، اسب
 خاکستری، خنگ. / سیرت ۱۶۹
- اشبار ašbār [ع.] (ا.) ج شبر، وجب، بدست. /
 نفته ۱۰۸
- اشباع ešbā' [ع.] (ا.) در اصطلاح قافیه به
 حرکت حرف دخیل گویند که مابین الف
 تأسیس و حروف روی قرار دارد. / المعجم ۲۶۸
- اشبال ašbāl [ع.] (ا.) ج شبل، شیر بچه. /
 یمنی ۱۹ - ۲۴۳ / وصف ۶۶ - ۱۰۷ - ۱۲۵ -
 ۳۴۰ - ۴۵۰
- اشبال ešbāl [ع.] (مص.) مهربانی کردن، اعانت
 کردن. / عتبه ۱۸ - ۳۱ - ۷۵ / توسل ۲۷۶ /
 یمنی ۶۵ - ۱۴۴ - ۱۹۴ - ۳۵۱ - ۳۵۵ /
 دستور ۳۰ - ۳۹ - ۷۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ / مرزبان
 ۶۱۲ / وصف ۴۵۰ / ظفر ج ۱ ص ۷۹
- اشباه ešbāh [ع.] (ا.) ج شبه، همانند، مانده. /
 سیرت ۲۸۱
- اشتات aštāt [ع.] (ا.) ج شت، پراکنده، متفرق.
 / وصف ۱۲۴ - ۲۴۲
- اشتباك eštebāk [ع.] (مص.) به هم پیوستن،
 درآمیختن. / توسل ۱۵۱ - ۱۷۸ / یمنی ۴۹ -
 ۲۳۸ - ۳۵۴ - ۳۷۴ / جهانگشا ج ۲ ص ۳۷ -
 ۲۶۰ - ج ۳ ص ۶۶ / وصف ۲۳ - ۱۱۸ -
 ۲۳۹ - ۲۸۷
- اشتداد eštedād [ع.] (مص.) سختی در هر
 چیز، سختی، شدت. / رشید ۱۹ / یمنی ۴۶۲
 / برید ۲۸ - ۳۵۵ / معجم ۱۰۷ / وصف ۲۴۴
 / رشف ۴۷ - ۳۸۸ / ظفر ج ۱ ص ۸۹ -
 ۳۵۶ - ۴۰۶ - ج ۲ ص ۲۲۵ - ۳۵۱ - ۴۶۴ /
 دره ۶۷۳ / گیتی ۴۱ - ۹۵ - ۱۳۵ - ۲۱۶
- اشتر aštar [ع.] (ص.) ۱ - دریده چشم، معیوب.
 / المعجم ۵۱ / دره ۳۵۰: ۲ - در اصطلاح
 عروض، نام «فاعلن» از مفاعیلن است که با
 زحاف «شتر» حاصل شود. / المعجم ۵۱ -
 ۶۲ - ۱۰۳ - ۱۱۰ - ۱۱۵ - ۱۲۲ - ۱۲۳ -
 ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۸۳
- اشتراط ešterāt [ع.] (مص.) شرط و پیمان
 کردن، پیمان بستن. / مرزبان ۵۷۷ / مصباح
 ۸۳ / رشف ۳۵۱
- اشتراف ešterāf [ع.] (مص.) بلند شدن، برای
 خاستن. / برید ۲۴۵
- اشترغاز yāz - oštor [ف.] (امر.) خار شتری،
 اُشتر خار، گیاهی است که پیخ آن بد بو و بد
 طعم و تلخ است و شتر آن را با رغبت می خورد.
 / دره ۹۳
- اشتطاط eštetāt [ع.] (مص.) ۱ - ستم کردن،
 جور کردن به کسی در حکم. / برید ۳۸ - ۲۱۵
 / دره ۶۷۳: ۲ - دور رفتن. / دره ۳۰۳
- اشتلم oštolom [ف.] (ا.) تندی، خشونت. /
 مرزبان ۵۱۰
- اشتیار eštiyār [ع.] (مص.) فره شدن ستور. /
 دره ۵۵۸
- اشجان ašjān [ع.] (ا.) ج شجن، غم و اندوه. /
 رشید ۱۴۰ / خاقانی ۱۴۲ / یمنی ۴۹۱ -
 ۴۹۴
- اشخار ašxār [ف.] (ا.) سنگ قلیا، زاج سیاه.
 نوشادر. / بیهق ۲۸۰

۳۹ اشخاص ešxās [ع.] (مص.) برانگیختن، روانه کردن، گسیل کردن. / یعنی ۳۵۵ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۴۷

اشداق ašdāq [ع.] (ا.) ج شِذْق و شَذَق، کُج دهان. / یعنی ۳۷۸ / سیرت ۲۷۹

اشرّ ašarr [ع.] (ص.) شریرتر، بدتر، شرورتر. / و صاف ۱۳۶ - ۲۶۴

اشراب ešrāb [ع.] (مص.) نوشانیدن. / رشف ۱۱۲ - ۱۱۶ / دره ۶۸۰

اشراط ašrāt [ع.] (ا.) ج شرط. / برید ۳۱

اشطان aštān [ع.] (ا.) ج شَطن، رسن دراز. / و صاف ۳۱ - ۲۹۶ / دره ۵۵۵

اشقات aše"āt [ع.] (ا.) ج اشقه، جج شعاع، پرتو. / گیتی ۴۲ - ۴۵ - ۱۹۸

اشفا ešfā [ع.] (مص.) شفا دادن. / دره ۳۷۵

اشفار ašfār [ع.] (ا.) ج شُفَر و شَفَر، کرانه نیام چشم که مزه بروی روید. / و صاف ۳۲۹ / دره ۴۵۱ - ۵۷۱

اشفاق ešfāq [ع.] (مص.) مهربانی کردن، مهر ورزیدن، شفقت نمودن. / عتبه ۳۱ / خاقانی ۳۱۲ / سند ۳۳۸ / عقول ۱۵ - ۳۱ / یعنی ۴ - ۱۴۴ / دستور ۹۳ - ۹۶ / مرزبان ۶۱۲ / اخلاق ۲۳۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۳ - ۲۲۷ ج ۲ ص ۱۵۲ / معجم ۱۷ - ۶۰ - ۱۵۵ / سطر ۷۰ - ۷۳ / رشف ۲۱۶ / گیتی ۴۹ - ۷۸ / تجربه ج ۱ ص ۵۶

اشق ašaq [ع.] (ص.) ۱ - دشوارتر، سخت تر. / ظفر ج ۲ ص ۷۵؛ ۲ - اسب گشاده دست و پا، اسب دراز. / تجربه ج ۲ ص ۱۹

اشقاق ašqās [ع.] (ا.) ج شِقْص، پاره‌ای از زمین، قطعه‌ای از زمین. / و صاف ۲۱۱ / سطر

اشکال aškāl [ع.] (ا.) ۱ - ج شَکْل، زیوری است که در گوش کنند. / دره ۲۴؛ ۲ - گوناگون. / دره ۲۴

اشکره eškara(e) [ع.] (ا.) شکره، هر مرغ شکاری مانند باز و باشه و غیره. / و صاف ۱۳۱ - ۳۰۳ - ۳۴۰ - ۳۵۵ - ۴۷۲ - ۴۹۷ / دره ۵۳۵

اشکوانه ؟ [ف] (ا.) نام میوه‌ای است. / ظفر ج ۲ ص ۱۴

اشلا ašlā [ع.] (ا.) ج شِلَو، تن، اندام. / سیرت ۱۰۸

اشلال ešlāl [ع.] (مص.) شل کردن، تباه کردن دست. / دره ۵۱۹

اشمّ ašamm [ع.] (ص.) بلند. / یعنی ۳۴۷

اشمام ešmām [ع.] (مص.) بوی رساندن، بویانیدن. آشمام ضمه، غیر ملقوظ کردن ضمه مثل واو خوارزم و خواسته. / المعجم ۹۸

اشمل ašmal [ع.] (ص.) شاملتر، فراگیرنده تر. / ظفر ج ۱ ص ۳۵

اشنا ašnā [ع.] (ا.) گوهر گرانمایه. / دره ۱

اشنع ašna' [ع.] (ص.) شنیع تر، زشت تر. / سطر ۸۵ / نسایم ۳۴

اشواط ašvāt [ع.] (ا.) ج شَوْط، تگ، پویه. / مرزبان ۵۴۷ / و صاف ۲۷۴

اشواق ašvāq [ع.] (ا.) ج شَوْق، آرزومندی. / رشف ۳۶۸

اشواک ašvāk [ع.] (ا.) ج شَوک، خار. / دره ۶۶۳

اشهاد ešhād [ع.] (مص.) حاضر گردانیدن، گواه گرفتن. / سند ۲۹۷ - ۳۰۳

اشهار ešhār [ع.] (مص.) يك ماه به جایی بودن. / راحه ۱۰۹

اشخاص ešxās [ع.] (مص.) برانگیختن، روانه کردن، گسیل کردن. / یعنی ۳۵۵ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۴۷

اشداق ašdāq [ع.] (ا.) ج شِذْق و شَذَق، کُج دهان. / یعنی ۳۷۸ / سیرت ۲۷۹

اشرّ ašarr [ع.] (ص.) شریرتر، بدتر، شرورتر. / و صاف ۱۳۶ - ۲۶۴

اشراب ešrāb [ع.] (مص.) نوشانیدن. / رشف ۱۱۲ - ۱۱۶ / دره ۶۸۰

اشراط ašrāt [ع.] (ا.) ج شرط. / برید ۳۱

اشطان aštān [ع.] (ا.) ج شَطن، رسن دراز. / و صاف ۳۱ - ۲۹۶ / دره ۵۵۵

اشقات aše"āt [ع.] (ا.) ج اشقه، جج شعاع، پرتو. / گیتی ۴۲ - ۴۵ - ۱۹۸

اشفا ešfā [ع.] (مص.) شفا دادن. / دره ۳۷۵

اشفار ašfār [ع.] (ا.) ج شُفَر و شَفَر، کرانه نیام چشم که مزه بروی روید. / و صاف ۳۲۹ / دره ۴۵۱ - ۵۷۱

اشفاق ešfāq [ع.] (مص.) مهربانی کردن، مهر ورزیدن، شفقت نمودن. / عتبه ۳۱ / خاقانی ۳۱۲ / سند ۳۳۸ / عقول ۱۵ - ۳۱ / یعنی ۴ - ۱۴۴ / دستور ۹۳ - ۹۶ / مرزبان ۶۱۲ / اخلاق ۲۳۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۳ - ۲۲۷ ج ۲ ص ۱۵۲ / معجم ۱۷ - ۶۰ - ۱۵۵ / سطر ۷۰ - ۷۳ / رشف ۲۱۶ / گیتی ۴۹ - ۷۸ / تجربه ج ۱ ص ۵۶

اشق ašaq [ع.] (ص.) ۱ - دشوارتر، سخت تر. / ظفر ج ۲ ص ۷۵؛ ۲ - اسب گشاده دست و پا، اسب دراز. / تجربه ج ۲ ص ۱۹

اشقاق ašqās [ع.] (ا.) ج شِقْص، پاره‌ای از زمین، قطعه‌ای از زمین. / و صاف ۲۱۱ / سطر

مقابل اکابر. / توسل ۲۱۶ / برید ۱۶ - ۳۷ - ۵۴ - ۶۸ - ۱۲۲ - ۱۹۶ - ۲۲۹ - ۲۷۱ - ۳۶۹ /
مرزبان ۷۰۳ - ۷۴۹ / وصاف ۱۴۲ / سبط
۳۳ / مسامره ۱۴۰ / مصباح ۲۴۵ / ظفر ج ۱
ص ۳۹۹ - ۵۰۶ - ج ۲ ص ۴۲۶ / دره ۳۶۹ -
۳۷۱ / تجربه ج ۲ ص ۲۳۹

اصاغرہ [ع.] asāṣera(e) [ص.] ج اصغر،
کھتر. / گیتی ۷۷

اصایل [ع.] asāyei [ص.] ج اصیل، شبانگاہ. /
مقامات ۱۳۸

اصباغ [ع.] asbāy [ص.] ج صیغ، رنگ. / دستور
۱۰۱ / یمینی ۳۸۷ / اخلاق ۲۹۷

اصبحی [ع.] asbahi [ص.] تازیانه. / دره ۳۶۰
اصبع [ع.] esba [ص.] انگشت. / معجم ۴۹
اصحا [ع.] asehhā [ص.] ج صحیح، درست،
تندرست. / اخلاق ۱۸۳ / وصاف ۳۵۹ /
مصباح ۵۸

اصحاب الشمال [ع.] ashāb - oš - šemāl
(امر. ص. مر.) یاران دست چپ، دوزخیان،
جهنمیان. / مصباح ۵۷

اصدار [ع.] esdār (مص.) فرستادن، صادر
کردن. / عتبہ ۲۳ - ۵۰ / رشید ۱۲ - ۱۸ - ۲۶ - ۲۷ - ۴۳ - ۴۵ - ۷۳ - ۱۰۷ / توسل
۴۸ - ۷۰ - ۱۳۸ / خاقانی ۱۱ - ۶۱ - ۱۷۰ /
یمینی ۹۷ - ۱۵۷ - ۱۷۰ - ۳۲۷ - ۳۹۵ /
مرزبان ۵۳۵ / المعجم ۱۷ / معجم ۸۰ -
۱۳۴ - ۱۳۸ / روضہ ۸ - ۱۵ - ۳۵ / جهانگشا
ج ۳ ص ۸۹ / وصاف ۸۲ / دره ۶۲۹

اصداغ [ع.] asdāy [ص.] ج صدغ، باگوش.
زلف، پیچہ. / وصاف ۲۴۸ / نسایم ۷ - ۴۹

اصداف [ع.] asdāf [ص.] ج صدف. / دره ۵۱۱

اصداف [ع.] esdāf (مص.) میل دامن. / دره

اشهب ašhab [ع.] [ص.] ۱ - خاکستری رنگ.
/ یمینی ۳۲۰ / روضہ ۲: ۲ - اسب خنگ،
اسب خاکستری. / مرزبان ۱۰۸ - ۲۶۳ /
سیرت ۲۷۵ / دره ۲۴ - ۱۸۵ - ۳۶۲ - ۶۱۴ -
۶۲۷ / گیتی ۴۲ - ۹۳: ۳ - شیر بیشہ. / دره
۳۶۲

اشیاع ašyā' [ع.] [ص.] ج شیعه، پیرو، یار. /
کلیله ۳ - ۲۴۴ / مقامات ۹۶ / خاقانی ۵۲ /
اغراض ۲۰۳ - ۳۲۲ / یمینی ۲ - ۲۰ - ۳۵ -
۴۵ - ۱۸۸ - ۲۷۶ / لباب ۲۴۰ / روضہ ۴ -
۱۳ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۴۳ - ۲۵۱ / سیرت
۲۰۰ / وصاف ۲۱ - ۱۷۷ / سبط ۲۳ - ۲۹ -
۶۹ - ۹۳ / مسامره ۱۰ - ۲۵ - ۱۶۰ - ۲۵۸ -
۳۰۶ / اخبار ۱ / ظفر ج ۱ ص ۳۱ - ۵۱ -
۵۹ - ۷۳ - ۱۳۷ - ۲۹۷ - ۴۲۵ - ج ۲ ص
۱۲۷ / دره ۳۶۴

اصابت esābat [ع.] [ص.] در اصل به معنی رسیدن
و در اینجا به معنی حقوق و مواجب یا سود و
مداخلی استعمال شده است که از شغل و منصب
عاید کارکنان دولت می شود. / کلیله ۳۱۳

اصابع asābe' [ع.] [ص.] ج اصبع، انگشت. /
توسل ۱۰۱ / نقشہ ۹۳ / دشف ۳۱۳ / دره ۵۸۸
اصابع فرعون asābe' - e - fer'ōn [ع.]
(امر.) سنبلی است به قدر انگشت شبیه به نی و
گروه دار و مجوف و با اندک پهنی و از یمین خیزد.
/ دره ۹۴

اصابل asābel [ع.] [ص.] ج اصطلیل. / دره ۹
اصارت esārat [ع.] (مص.) کج کردن و
شکستن چیزی. / المعجم ۲۱۳

اصارم asārem [ع.] [ص.] ج صرم، گروه،
جماعت. / دره ۵۷۵

اसाغر asāyer [ع.] [ص.] ج اصغر، کھتر،

اصطفا [ع.] [اصص.] صف آرایی. /

دره ۴۳۶

اصطفاق [ع.] [اصص.] اضطراب،

جنبش. / دره ۳۶۰

اصطلاء [ع.] [اصص.] ۱- برافروختن. /

وصاف ۲۲۵ / دره ۲۰۷: ۲- تابیدن به آتش و

گرم شدن. / دره ۳۱۸

اصطلام [ع.] [اصص.] از ییخ برکندن،

استیصال. / وصاف ۱۷۶-۲۲۵-۵۲۶-۵۶۹

/ مسامره ۱۱۴-۱۲۲-۱۹۵

اصطناع [ع.] [اصص.] کسی را پروردن،

به خود نزدیک کردن و نیکی کردن و مقام و

مرتبت دادن، برگزیدن. / کلیله ۱۵-۳۷-

۵۵-۶۲-۶۸-۶۹-۸۰-۲۳۴-۳۰۷-

۳۱۳-۳۱۹-۳۴۵-۳۹۷ / عتبه ۶-۱۰-

۶۵-۸۴-۹۵-۱۰۵ / بیهق ۷۹ / رشید ۸۸

/ بختیار ۴۲ / توسل ۳۰-۹۷-۱۱۹-۱۹۴

/ خاقانی ۵۴ / سند ۶۳-۱۷۱ / اغراض

۱۴۴-۱۹۱-۱۹۲-۲۱۴ / عقول ۱۰-۱۵-

۳۰-۴۰-۴۷ / یمنی ۲۳-۳۶۹ / دستور

۱۹-۳۷-۶۰-۷۱-۸۲-۱۱۴ / برید ۳۷-

۱۴۳-۱۷۸-۲۶۸-۲۹۶ / لباب ۴۵۲ /

مرزبان ۴۰۱ / معجم ۳۹ / روضه ۵۲ /

جهانگشا ج ۱ ص ۱۹۶- ج ۳ ص ۸-۳۸ /

سیرت ۱۲۶ / وصاف ۱۱-۱۰۸-۱۱۸-

۱۵۸-۱۹۰-۳۳۵ / سبط ۴۳-۷۳ /

مسامره ۷۸ / نسایم ۱۶ / اخبار ۴ / دره

۳۷۲-۴۵۲-۴۸۴-۴۸۸ / تجربه ج ۱ ص

۳۴-۱۸۹-۲۸۴- ج ۲ ص ۱۱

اصطیاد [ع.] [اصص.] صید کردن، شکار

کردن. / نفثه ۴۴ / معجم ۸۲ / رشف ۱۹۶ /

دره ۵۳۵

اصدقا [ع.] [اصص.] ج صديق، دوست.

/ عقول ۶۶ / اخلاق ۳۰۱

اصرام [ع.] [اصص.] محتاج و صاحب

عیال بسیار گردیدن، درویش شدن. / عقول ۶۲

اصطباح [ع.] [اصص.] صبحی کردن،

شراب بامدادی خوردن. / سند ۱۸۴ / اغراض

۳۳۳ / معجم ۱۱۱ / وصاف ۱۸۳-۲۰۳ / دره

۳۶۵-۷۰۳ / تجربه ج ۱ ص ۸۱-۴۸۴

اصطبار [ع.] [اصص.] شکیبایی

کردن، صبر کردن. شکیبایی. / بختیار ۱۵۵ /

عقد ۱۴۲ / سند ۲۳۷-۳۲۹ / اغراض ۶۴-

۳۶۷-۳۸۶ / دستور ۵۰ / روضه ۵۳-۶۱-

۱۲۰ / وصاف ۶-۳۵-۱۳۴-۳۷۰-۴۵۰ /

ظفر ج ۱ ص ۹۱- ج ۲ ص ۳۵۲-۴۷۴ / دره

۳۱۸-۶۷۶ / تجربه ج ۲ ص ۲۲۴-۲۵۴

اصطبلات [ع.] [اصص.] (۱) ج اصطبل،

ستورگاه، طویله. / سیرت ۱۶۰-۱۹۰

اصطخاب [ع.] [اصص.] با هم بانگ

کردن، اجتماع دو یا چند صدا که با هم نواخته

شوند. / وصاف ۱۲۸-۱۶۹-۱۸۳-۵۵۴

اصطدام [ع.] [اصص.] صدمه رسانیدن.

/ جهانگشا ج ۱ ص ۲۶ / دره ۳۱۸

اصطراب [ع.] [اصص.] اندك اندك فراهم

آوردن شیر را در مشک و گذاشتن تا بخیسد و

ترش گردد. / وصاف ۶۲۴

اصطرار [ع.] [اصص.] بستگی. / برید

۱۱۲

اصطفا [ع.] [اصص.] برگزیدن. / کلیله

۷۴-۳۹۷ / عتبه ۱۰ / عقول ۲۹ / معجم ۷ /

روضه ۳ / سبط ۱ / مصباح ۲ / رشف ۱۲۱-

۲۱۶-۲۲۸ / ظفر ج ۲ ص ۱۹۵

۱۲۰ / و صاف ۷۲-۹۳ / رشف ۳۰۸ / دره

۱۴۰: ۲- جِ صُلب، قوی، زورمند. با قدر و

قیمت. / دره ۱۴۰

اصلات *aslāt* [ع.ا.] جِ صُلّت، شمشیر زدوده

برّان و برهنه. / دره ۷۰۸

اصلات *eslāt* [ع.ا.] (مص.) شمشیر آهیختن،

شمشیر کشیدن. / دره ۷۰۸

اصل السّوس *asl - os - sūs* [ع.ا.] (امر.) بیخ

سوسن. بیخ درختی است و شیرین است لیکن

شاخ آن تلخ بود. ریشه شیرین بیان، بنیاد. /

دره ۹۶

اصلخ *aslax* [ع.ا.] (ص.) سخت کر که هیچ

نشنود. / توسل ۳۰۰

اصلع *asla'* [ع.ا.] (ص.) ۱- زدوده، جلا داده

شده. / دره ۲۳۰: ۲- کسی که موهای جلوی

سر وی ریخته باشد. / و صاف ۴۶۹

اصلم *aslam* [ع.ا.] (ص.) ۱- گوش از بن بریده.

/ المعجم ۵۳: ۲- در اصطلاح عروض، نام

«فعلن» از فاعلاتن است که با زحاف صلم

حاصل شود. / المعجم ۵۳-۶۲-۱۳۲-

۱۳۳-۱۳۴-۱۳۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۷۰: ۲-

نام «فعلن» از مفعولات است. / المعجم ۹۵

اصمّ *asamm* [ع.ا.] (ص.) کر، و در اصطلاح

عروض نام یکی از بحور مستحدث ثقیل است

که اجزاء آن دوبار فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن

است. / المعجم ۹۳-۱۸۱-۱۸۷

اصمام *esmām* [ع.ا.] (مص.) سر بند ساختن

با، شیشه. / دره ۴۱۲

اصوب *asvab* [ع.ا.] (ص.) صوابتر، راست تر،

درست تر. / اغراض ۲۶۰ / سبط ۷۲

اصول *osūl* [ع.ا.] (ا.) جِ اَصْل، ریشه، بن، بیخ. /

مرزبان ۳۹۷

اصعداد *es'ād* [ع.ا.] (مص.) صعود کردن. بالا

برآمدن. / سیرت ۴ / اخبار ۹۶

اصعب *as'ab* [ع.ا.] (ص.) صعبتر، سخت تر. /

اغراض ۲۹۳ / دره ۵۰۰

اصفا *esyal'* [ع.ا.] (مص.) شنیدن، گوش داشتن،

گوش فرادادن. / کلیله ۲۲۹-۳۹۵ / عتبه

۲۳-۱۳۱-۱۶۳ / بیهق ۱۴۳ / توسل ۵۳-

۱۸۱-۱۸۹ / عقول ۲۷-۴۰-۵۵ / یمینی

۷۰ / دستور ۸۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۲۲ / برید

۴-۴۵ / مرزبان ۴۱-۷۰۶ / جهانگشا ج ۱

ص ۷۷- ج ۲ ص ۱۳ / المعجم ۱۷۳ / معجم

۶۱-۷۳-۸۳-۱۶۲-۱۷۳ / رشف ۲۲۸-

۳۹۰ / ظفر ج ۱ ص ۲۰-۱۱۷-۳۳۷ / دره

۵۹۰

اصفاء *esfā'* [ع.ا.] (مص.) صافی کردن، خالص

کردن. / سیرت ۲۲۴-۲۳۶ / دره ۳۴۷

اصفاد *asfād* [ع.ا.] (ا.) ۱- جِ صَفَد، عطا. / دره

۵۰۳: ۲- جِ صَفَد، زنجیر یا دوال که اسیر را

بندند. / دره ۵۰۳

اصفرار *esferār* [ع.ا.] (مص.) زرد شدن. / سند

۱۸۹ / سبط ۲۴ / مسامره ۲۷۱-۲۷۷-۲۸۱

/ اخبار ۴۱

اصفهود *esfah - vad* [معر.] (امر.) اسپهبد،

سپهبد، سردار. / خاقانی ۲۸۱

اصقاع *asqā'* [ع.ا.] (ا.) جِ صُقْع، کرانه، ناحیه. /

عقول ۳۹ / یمینی ۲۰۹-۳۱۴ / المعجم ۱۶ /

معجم ۱۷ / و صاف ۲۹-۸۴-۹۴-۱۵۸-

۱۷۰-۳۱۵-۴۷۷-۵۲۷ / رشف ۳۶۲ / دره

۱۲۴-۳۵۳-۵۲۷ / تجربه ج ۱ ص ۱۳۶-

۱۸۰- ج ۲ ص ۷

اصلاب *aslāb* [ع.ا.] (ا.) ۱- جِ صُلب، پشت،

استخوانهای پشت از دوش تا به شَرین. / روضه

۴۷۸
 اضباره [ع.] [ع.] ezbāra(e) [ع.] (ا.) پشتواره کتاب و
 کاغذ و جز آن، دسته نامه. / خاقانی ۲۹۳
 اضحوکه [ع.] [ع.] ozhūka(e) (ا.) آنچه از وی خنده
 آید. / یمنی ۳۳۰ / دره ۴۶
 اضراء [ع.] [ع.] ezrā' (مص.) برآغالیدن. / دره ۴۲۴
 اضراب [ع.] [ع.] azrāb (ا.) چ ضرب، مانند، نوع.
 / عتبه ۶۵ / المعجم ۳ / معجم ۲۱۱
 اضراب [ع.] [ع.] ezrāb (مص.) روی برگردانیدن،
 رخ تافتن. / عقول ۴۲-۵۷ / برید ۱۷۹-
 ۲۰۴-۲۵۵ / روزه ۴۳-۵۲
 اضرار [ع.] [ع.] ezrār (مص.) ضرر رساندن، زیان
 رسانیدن. / عقول ۵۰ / برید ۵۵-۲۴۷ /
 مرزبان ۸۸-۴۲۳ / معجم ۱۵۰ / اخلاق
 ۱۹۳-۲۲۳ / وصاف ۲۱۸ / سبط ۵۳ /
 رشف ۱۰۲ / ظفر ج ۲ ص ۱۶۸-۲۵۷-۳۳۶
 / گیتی ۳۶-۶۳-۱۰۷
 اضراس [ع.] [ع.] azrās (ا.) چ ضرس، دندان. / دره
 ۶۵۹ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۹
 اضراع [ع.] [ع.] ezrā' (مص.) خوار و رام گردانیدن.
 / توسل ۱۸
 اضرام [ع.] [ع.] ezrām (مص.) فروزانیدن آتش. /
 برید ۲۹۰-۳۵۶ / دره ۵۱۹
 اضطرام [ع.] [ع.] ezterām (مص.) ۱- افروخته
 شدن آتش. / وصاف ۴۳۰ / دره ۳۱۸: ۲-
 ظاهراً به معنی اضرام، شتاییدن سخت اسب. /
 دره ۳۱۸
 اضطلاع [ع.] [ع.] eztelā' (مص.) قوی شدن در
 کاری، تقویت. / عتبه ۱۱۵ / یمنی ۲۳-
 ۴۶-۱۰۱ / دره ۲۹۰
 اضطمام [ع.] [ع.] eztemām (مص.) به سوی خود
 کشیدن، درگرفتن. / دره ۲۸۳

اصهار ashār [ع.] (ا.) چ صهر، هر يك از
 خویشان نزدیک. / وصاف ۲۴۴ / نسایم ۱۲
 اصیده [ع.] [ع.] asīda(e) (ا.) حظیره، جایی که از
 چوب و نی سازند گوسفندان و چهارپایان را. /
 دره ۹
 اصیل asīl [ع.] (ا.) هلاک. / دره ۶۵۹
 اضاءت [ع.] [ع.] ezā'at (مص. امص.) اضاءت،
 روشنی دادن، روشنی. / وصاف ۱۹-۱۸۴ /
 سبط ۱۰۳ / نسایم ۱۱۴ / مصباح ۲۸۵ /
 رشف ۱۳۹-۲۵۱-۲۷۴-۲۷۹-۴۲۱ / دره
 ۴۹۴-۴۹۶ / تجربه ج ۲ ص ۲۱-۲۵۴
 اضاير azābīr [ع.] (ا.) چ اضاير و اضاير،
 پشتواره کتاب و کاغذ و جز آن، دسته‌های نامه.
 / دره ۲۲
 اضاءت [ع.] [ع.] ezā'at (مص.) ضایع کردن، تباہ
 ساختن، تلف کردن. / سند ۳۴-۱۴۸ / راحه
 ۳۸-۹۴-۱۱۷ / یمنی ۱۷۳ / دستور ۲۴ /
 مرزبان ۴۹ / اخلاق ۱۶۱ / سیرت ۳۲-۱۹۵
 / وصاف ۴۱-۹۴-۹۹-۳۳۸ / مسامره ۲۲۳
 / اخبار ۲۷ / رشف ۱۷۹-۲۳۴-۲۳۶-۲۴۷
 اضافه [ع.] [ع.] ezāfa(e) (امص.) ضیافت، مهمانی.
 / دره ۴۵۱
 اضايل azālīl [ع.] (ا.) چ اُضْلُولَة، گمراهی. /
 توسل ۴۳ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۸۶-۲۳۹ /
 معجم ۹ / وصاف ۲۴۱-۲۳۶-۵۸۹ / رشف
 ۱۲۸-۳۳۵
 اضاءه [ع.] [ع.] ezā'a(e) (امص.) اضاءت، اضاءت،
 روشنی. / دره ۴۶۳ / و ← اضاءت
 اضاباب [ع.] [ع.] ezbāb (مص.) فراگرفتن. / دره
 ۳۹۰
 اضابارات [ع.] [ع.] ezbārāt (ا.) چ اضاير، پشتواره
 کتاب و کاغذ و جز آن، دسته نامه. / یمنی

اطباق [ع.] etbāq (مص.) اجماع کردن مردم بر

کاری. / جهانگشا ج ۲ ص ۵۴

اطراء [ع.] etrā' (مص.) مبالغه کردن در مدح

کسی، نیک ستودن کسی را. / عتبه ۴-۷-

۸۰-۹۷-۱۳۲ / اغراض ۳۳۷ / عقول ۱۳ /

یمینی ۱۱-۳۸-۲۱۴-۲۴۶ / برید ۲۸۳-

۳۰۴ / لباب ۲۶۸-۳۷۲ / المعجم ۲۳ /

اخلاق ۳۴ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۵۶ / وصاف

۱۱۲-۲۳۸-۲۴۸-۳۰۰-۵۶۰-۵۹۳ /

سمط ۶۶-۹۱ / مسامره ۸۱ / ظفر ج ۱ ص

۵۰۹ / تجربه ج ۲ ص ۷۲

اطراب [ع.] etrāb (مص.) سرود گفتن، در طرب

آوردن. / جهانگشا ج ۱ ص ۹۰ / وصاف ۵۴-

۶۵-۱۴۸-۱۸۴-۲۰۰-۲۰۶-۲۸۰-

۴۷۷-۵۹۵ / دره ۴۹۱

اطراح [ع.] etterāh (مص.) انداختن، افکندن،

از میان بردن. / اخلاق ۲۷۹ / وصاف ۲۸۱

اطراد [ع.] etrād (مص.) طرد کردن، راندن، دور

کردن. / عقول ۲۲ / برید ۴۴-۵۳-۱۴۷

۲۲۹-۲۳۰ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۵۶

اطراد [ع.] etterād (مص.) روان شدن کار.

راست آمدن، پیوسته شدن. / کلیله ۱۰ / توسل

۵۶-۱۶۹ / المعجم ۳-۲۲۴ / وصاف ۱۹۵-

۴۰۴-۴۵۲-۴۶۱-۴۶۷-۵۰۱ / سمط

۵۳-۹۶ / نسایم ۵۸-۱۰۳

اطرار [ع.] etrār (مص.) خوار کردن، انداختن.

/ توسل ۲۵

اطراف [ع.] atrāf (مص.) طرف، مال نو. / دره

۴۸۹-۶۸۴

اطروفه [ع.] otrūfa(e) (ا.) حدیث نادر، داستان

شگفت. / وصاف ۲۳۴ / تجربه ج ۱ ص ۲۳-

۷۳-۱۸۱-ج ۲ ص ۸۶

اضطهاد [ع.] eztehād (مص.) قهر کردن و

چیره شدن، مقهور کردن، ستم نمودن. / برید

۲۴۶-۲۷۴

اضغات [ع.] azγās (ا.) ج ضف و ضف،

دسته گیاه خشک و تر در هم پیچیده، درهم،

پیچیده، آشفته و پریشان. / بختیار ۱۵۰-۲۱۵

/ خاقانی ۱۶۷ / سند ۹۹ / معجم ۳۹ /

وصاف ۴۱ / اخبار ۶۱ / مصباح ۱۷۶ / رشف

۲۱۴-۲۹۵

اضلال [ع.] ezlāl (مص.) از راه بردن، بیراه

کردن، گمراه ساختن. / مرزبان ۲۱۳

اضمار [ع.] ezmār (مص.) ۱- نهفتن، نهان

داشتن. / رشف ۲۱۱-۳۳۰-۲- در اصطلاح

عروض، ساکن کردن متحرك، مانند این که تاء

متفاعلن را ساکن کنند، مستفعلن درآید. /

المعجم ۸۴

اضواء [ع.] azvā' (ا.) ج ضو، روشنی، فروغ.

/ عتبه ۱۲-۲۴ / وصاف ۲۰۷-۴۳۴ / رشف

۱۹۸

اطاره [ع.] etāra(e) (مص.) برانیدن. / دره ۵۳۶

اطالت [ع.] etālat (مص.) دراز کردن، طول

دادن، به درازا کشیدن، به درازا کشاندن. /

مرزبان ۴۱۳ / وصاف ۱۱۱-۵۸۶ / دره ۵۹۵

اطامیم [ع.] atāmīm (ا.) چهار دست و پای

اسب. / دره ۶۳۵

اطایب [ع.] atāyeb (ص. ا.) ۱- ج اَطِيب،

پاکیزه. / خاقانی ۲۲۲ / مرزبان ۳۵ / وصاف

۴۸۵ / دره ۴۶۹-۲- ج اَطِيب، گندم، از هر

چیزی. / برید ۶-۲۴۳ / دره ۱۵۳

اطباق [ع.] atbāq (ا.) ۱- ج طبقه، مرتبه. /

مقامات ۲۰: ۲- ج طبق، خوانچه. / یمینی

۴۷۸

اطوار atvār [ع.] (ا.) ج طُور، طریقه، راه. /
نسایم ۹۷

اطواق atvāq [ع.] (ا.) ج طُوق، گردنبند. /
عنبه ۷۵ / سیرت ۸۹ / رشف ۸۹

اطول atval [ع.] (ص.) طویلتر، درازتر. / نفثه
۳۵ / سمط ۷۷

اطیبط atīt [ع.] (ا.) نالۂ شتر. / دره ۹
اظافر azāfer [ع.] (ا.) ج اظفار، جع ظُفر.
ناخن. / مرزبان ۴۳۳ - ۵۵۲

اظروفه ōzrūfa(e) [ع.] (ص.) نو درآمده. / دره
۳۳

اظفار azfār [ع.] (ا.) ج ظُفر، ناخن. / دره
۴۵ - ۶۴۳ / تجربه ج ۲ ص ۲۳ - ۲۵۴

اعاجیب a'ājīb [ع.] (ا.) ج اُعجوبه، آنچه مردم
را در تعجب اندازد. ج عجیب، چیز
شگفت آور و غریب. / کلیله ۱۷۱ / عنبه ۱۴۶
/ بختیار ۱۰۵ - ۲۱۱ - ۲۱۴ / اغراض ۱۱۶
/ لباب ۴۹۲ - ۵۱۹ / مرزبان ۱۵۰ - ۳۴۳
/ جهانگشا ج ۳ ص ۲۵۲ / سمط ۱۲ / رشف
۱۹۱

اعاری a'ārī [ع.] (ا.) ظاهراً ج غُرُوه، مال نفیس.
/ وصاف ۹۹

اعارب a'ārīb [ع.] (ا.) ج اَعراب، عرب
بیابانی. / دره ۲۰۴

اعاریض a'ārīz [ع.] (ا.) ج غروض، جزو آخر
از مصراع اول هر بیت. / المعجم ۶۰ - ۱۲۹ -
۱۳۳ - ۱۴۶ - ۴۲۲ - ۴۲۴

اعاصیر a'āsīr [ع.] (ا.) ج اَعرار، باد سخت
گردآميز، گردباد. / وصاف ۴۶۴ - ۵۸۲
نسایم ۳۹ - ۱۱۱

اعالی a'ālī [ع.] (ص.) ۱ - ج اعلی، بالاتر،
بلندتر، بالا. / یمنی ۱۳۹ / مرزبان ۷۲۷ /

اطریف eltrīfel [ع.] (ا.) معجون ساخته شده از
هلیله. / وصاف ۲۶۱ - ۴۲۹

اطلاب atlāb [ع.] (ا.) ج طُلب، گروهی از مردم
که در يك جا جمع شده یا گرد آمده باشند،
لشکر گرد آمده. / نفثه ۳۲ / سیرت ۲۷۶

اطلاب etlāb [ع.] (مص.) دادن مطلوب و
خواسته کسی را، داد خواستن، جستن کسی
را. / المعجم ۲۴

اطلاق etlāq [ع.] (مص.) رها کردن، آزاد کردن.
/ عقول ۴۹ / سیرت ۶ - ۹۹ / سمط ۷۱

اطلال atlāl [ع.] (ا.) ج طَلَل، نشانه سرای، جای
بلند و برجسته از خانه خراب. / رشید ۱۴۰ /
معجم ۱۰۱ - ۱۳۶

اطمار atmār [ع.] (ا.) ج طمر، جامه کهنه. /
اغراض ۲۵۵ / دره ۴۷۵

اطماع atmā' [ع.] (ا.) ج طمع، حرص، آز. /
یمنی ۹۱ - ۹۳ - ۱۱۱ - ۱۵۸ - ۳۱۵ / دستور
۶۹

اطماع etmā' [ع.] (مص.) امیدوار کردن، به طمع
افکندن. / یمنی ۴۷ - ۸۱ / سیرت ۴۱ /
وصاف ۶۴

اطناب atnāb [ع.] (ا.) ج طُنْب، رِسْمَان، رسن،
بند. / مقامات ۱۰۶ / دستور ۱۷ - ۱۰۳ /
نفثه ۶۳ / معجم ۸۵ - ۱۰۱ / وصاف ۴۸ -
۱۰۶ / ظفر ج ۲ ص ۴۱ / دره ۴۱

اطناف atnāf [ع.] (ا.) ج طُتَف و طُتَف، سر کوه،
تندی از کوه برآمده. / دره ۳۳۸

اطنبه atneba(e) [ع.] (ا.) ج طناب، رِسْمَان. /
بختیار ۵۹ - ۱۲۴ / ظفر ج ۲ ص ۲۶۱ - ۳۸۴

اطواد atvād [ع.] (ا.) ج طود، کوه، کوه بزرگ.
/ رشید ۹۳ / لباب ۱۳ / معجم ۲۰۸ / دره

۳۸۴ - ۶۳۴

۱۷۳ - ۲۲۸ - ۲۳۱ / اغراض ۴۰ / یمنی

۴۲۷ / دستور ۵۰ / سیرت ۱۲۰ / مصباح

۳۷۵ / رشف ۱۲۳ - ۳۶۸ / ظفر ج ۱ ص

۲۵۰: ۲ - در شمار آوردن، در شمار آمدن،

شمار. / یمنی ۴۵ - ۶۳ - ۸۵ - ۱۰۴ - ۱۷۹ -

۲۰۶ - ۲۳۷ / برید ۳۸ - ۲۴۶ - ۲۹۳ / معجم

۱۶۶ / و صاف ۳۱۳

اعتراك e'terāk [ع.] (مص.) انبوهی کردن در

جنگ گاه. / دره ۳۶۵ - ۳۴۴

اعتزاء e'tezā' [ع.] (مص.) باز بستن، منتسب

گردیدن، نسبت پذیرفتن. / عتبه ۳۴ / اغراض

۳۵۸ / برید ۱۱۷ - ۳۶۳ / جهانگشا ج ۲ ص

۶۶ - ۱۲۳ / و صاف ۱۷۴ - ۲۱۱ - ۳۲۹ -

۵۳۸ / سبط ۱۴ / تجربه ج ۲ ص ۲۳۰

اعتسار e'tesār [ع.] (مص.) ستم کردن و قهر

نمودن. / دره ۶۵۲

اعتساف e'tesāf [ع.] (مص.) ۱ - جور کردن،

ستم کردن، ظلم و بیداد کردن. / توسل ۲۱ -

۴۱ / یمنی ۱۱۰ / برید ۳۸ - ۱۱۲ - ۱۳۱ -

۱۸۲ - ۲۹۲ - ۳۱۸ - ۳۴۷ - ۳۵۷ / و صاف

۷۸ - ۲۳۶ / نسایم ۴۷ - ۴۸ / ظفر ج ۱ ص

۴۴۰ / دره ۶۴۶ / تجربه ج ۱ ص ۳۳: ۲ -

بیراهه رفتن و میل کردن از راه. / روضه ۷۱ /

و صاف ۱۲۵ / رشف ۱۵۷ / دره ۶۵۷

اعتصار e'tesār [ع.] (مص.) فشرده شدن. /

برید ۲۶۰

اعتصام e'tesām [ع.] (مص.) دست در زدن،

متوسل گردیدن، پناهنده شدن. / مرزبان ۱۵۰

/ معجم ۱۱ - ۱۹۴ / رشف ۱۵۸

اعتضاد e'tezād [ع.] (مص. امص.) یاری

کردن، یار گرفتن. یاری و همراهی. / رشید

۳۳ - ۹۵ - ۱۰۵ - ۱۱۳ - ۱۳۹ / عقول ۳۳ -

معجم ۳۷ / رشف ۳۷۷: ۲ - ج اعلی، بلند

پایه، بلند مرتبه، ارجمند، مقابل ادانی. / معجم

۵۶ / و صاف ۱۲۱ / ظفر ج ۱ ص ۵۱۴

اعباء a'bā' [ع.] (ا.) ج عیب و عیب، بار، ثقل،

سنگینی. / عتبه ۱۷ - ۲۶ - ۳۲ - ۶۵ - ۸۷ -

۱۲۱ / بیهق ۱۱ - ۱۷ - ۱۴۵ / رشید ۳۸ /

توسل ۲۲ - ۸۷ - ۹۱ - ۱۰۱ - ۱۵۰ - ۱۸۳ -

۲۹۳ - ۳۳۶ - ۳۴۱ / عقد ۱۴۸ / سند ۳۸ -

۵۱ - ۱۸۸ / اغراض ۲۵ - ۸۴ - ۲۲۹ - ۲۵۵

/ یمنی ۲۹ - ۴۷۹ / دستور ۴۲ - ۸۰ - ۹۵ -

۱۱۸ / مرزبان ۳۲۹ - ۴۱۹ / نفثه ۵ - ۱۲ /

و صاف ۲۲ - ۶۸ - ۱۳۹ - ۱۹۳ - ۳۲۴ - ۳۹۰

/ نسایم ۱۵ - ۳۷ - ۴۸ / مصباح ۷۴ / رشف

۱۱۸ - ۲۷۳ / دره ۶۱۹ / تجربه ج ۱ ص ۱۰۲

اعبد a'bad [ع.] (ص.) عابدتر. / خاقانی ۱۳۷

اعتاب e'tāb [ع.] (امص.) رضا، خشنودی. /

عقول ۱۹

اعتاق e'tāq [ع.] (مص.) ۱ - آزاد کردن. /

بختیار ۲۰۸ / یمنی ۱۹۰ - ۳۵۶ / دره ۳۶۶ -

۵۹۹: ۲ - بنده آزاد کردن. / گلستان ۴۷۸

اعتتاب e'tetāb [ع.] (مص.) برگردیدن از کاری

به سوی غیر آن. / دره ۴۲۵

اعتدا e'tedā [ع.] (مص.) ستم کردن، بیداد

کردن، تجاوز از حق و عدل. / برید ۳۸ / دره

۱۶۷ - ۳۶۴ - ۴۱۱ - ۴۷۸ - ۶۷۹

اعتداد e'tedād [ع.] (مص. امص.) ۱ - فخر

آوردن، اعتنا کردن به، اهمیت دادن به.

سربلندی، اعتنا. / کلیله ۱۲۴ - ۲۴۵ - ۳۹۴

/ عتبه ۳۶ - ۵۷ - ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۱۶ -

۱۲۸ - ۱۳۱ / رشید ۲۵ - ۳۳ - ۹۵ - ۱۰۷ -

۱۰۹ - ۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۷ - ۱۳۹ / توسل

۹۴ - ۱۵۴ - ۱۶۲ - ۲۱۶ - ۲۶۶ / سند ۸۷ -

اعتماد e'tiyām [ع.] (مص.) برگزیدن، بهترین
مال گرفتن، مال گزیده برگزیدن. / دره ۴۶۳

اعجام e'jām [ع.] (مص.) نقطه نهادن حروف،
نقطه زدن بر حرفها، نقطه گذاری. / یمنی ۴۴۷

اعجب a'jab [ع.] (ص.) عجیبر، بشگفت‌تر،
شگفت‌آورتر. / گیتی ۷۶

اعدا e'dā [ع.] (امص.) سرایت، بیماری. / دستور
۴۵

اعداء e'dā' [ع.] (مص.) یاری دادن. / دره ۶۰۹

اعداد e'dād [ع.] (مص.) آماده کردن، اندوختن.
/ مرزبان ۱۲۲-۳۵۷

اعدام a'dām [ع.] (ا.) چ غَدم، نیستی، نیست،
نابود. / رشف ۵۹

اعدل a'dal [ع.] (ص.) عادلتر، شایسته‌تر. /
خاقانی ۲۴-۱۶۴ / سند ۸ / دستور ۷۹ /
سط ۱۴ / ظفر ج ۱ ص ۳۰۸

اعذاب e'zāb [ع.] (مص.) باز داشتن کسی را از
چیزی، باز داشتن از چیزی. / دره ۶۵۳

اعذار a'zār [ع.] (ا.) چ غُذر، بوزش، بهانه. /
رشید ۳۶-۸۷ / سند ۲۶۱ / اغراض ۱۶۴ /
دستور ۹۷ / مرزبان ۲۸۳ / المعجم ۱۸ /
وصاف ۲۲۰-۴۳۲

اعذار e'zār [ع.] (مص.) عذر آوردن، عذر
خواستن، بهانه آوردن. / یمنی ۱۲۹

اعراب a'rāb [ع.] (ا.) معادل عِراب به معنی اسب
تازی نژاد گرامی آورده است. / وصاف ۳۵۱

اعراض a'rās [ع.] (ا.) چ غَرَصه. / جهانگشا ج
۱ ص ۱۰۳

اعراف a'rāf [ع.] (ا.) معادل اعراف به معنی اسب
بسیار یال آورده است. / وصاف ۱۲۸-۳۵۱

اعراق a'rāq [ع.] (ا.) چ عِرَق، رگ، بن، اصل. /
رشید ۲۰-۹۴-۱۴۴ / عقد ۱۳۸ / سند

۵۰ / یمنی ۴۲-۹۶-۱۸۷-۲۴۳ / دستور
۵۰ / مرزبان ۱۱۱ / روضه ۱۳۴ / وصاف
۱۳۲-۲۵۲ / رشف ۱۷۳

اعتقال e'teqāl [ع.] (مص.) بند کردن، بستن،
بسته شدن. / یمنی ۱۳۲ / دستور ۸۶ / برید
۲۹۱ / دره ۲۸۵-۴۲۳-۶۴۸

اعتلاج e'telāj [ع.] (مص.) کارزار نمودن. / دره
۵۸۳

اعتلاف e'telāf [ع.] (مص.) علف دادن. / دره
۵۵۸

اعتلال e'telāl [ع.] (مص.) ۱- بهانه آوردن. /
یمنی ۴۷۳؛ ۲- بیمار شدن، علّت داشتن. /
خاقانی ۲۸۱ / المعجم ۱۲

اعتمال e'temāl [ع.] (مص.) پیوسته بودن بر
کاری. / رشف ۶۵-۳۸۳ / دره ۲۸۸

اعتناف e'tenāf [ع.] (مص.) کراهت داشتن
چیزی را، به درشتی فرا گرفتن کار را. /
سامره ۲۱۸

اعتناق e'tenāq [ع.] (مص.) دست در گردن
کردن، مجازاً به گردن گرفتن کاری. / عتبه ۸-
۳۲-۴۵-۵۱-۵۹-۶۰-۸۷ / توسل ۱۶-
۵۱-۵۹-۸۰ / اغراض ۶۴-۳۳۳ / سند
۴۷ / یمنی ۶۲-۱۵۸ / معجم ۲۶-۸۱-
۱۹۲ / روضه ۹۲ / وصاف ۲۴-۱۰۹-۱۳۹-
۱۶۳-۱۸۳-۲۶۶-۲۹۱-۳۵۰-۵۰۵-
۵۶۶ / نسایم ۳۳-۴۶-۴۹ / رشف ۲۶۰ /
دره ۳۶۵-۷۰۳ / تجربه ج ۱ ص ۴۸۴- ج ۲
ص ۳۵-۴۷

اعتوار e'tevār [ع.] (مص.) به نوبت چیزی را
گرفتن. / مرزبان ۲۰۱

اعتیاق e'tiyāq [ع.] (مص.) دیری نمودن. / دره
۳۶۵

۲۷۸ / دره ۵۸۹: ۴- ج عطف، کنار، بغل. /

مرزبان ۵۱۰-۵۹۴ / معجم ۱۴۸ / جهانگشا

ج ۲ ص ۱۲۹

اعطیه a'tiya(e) [ع.] (ا.) ج عطاء، بخشش. /

دستور ۶۷

اعفاً a'effā [ع.] (ص.) ج عیف، پارسا. /

اخلاق ۱۲۳-۱۲۶

اعقل a'qal [ع.] (ص.) عاقلتر، داناتر. / وصاف

۲۵۰ / سبط ۱۰-۵۳

اعلاء e'lā' [ع.] (مص.) بلند کردن، برآوردن،

افراشتن. / یمنی ۴۰

اعلاق a'lāq [ع.] (ا.) ج علق، گرانمایه از هر

چیزی. / عقد ۶۰ / سند ۱۰۳-۱۴۷-۲۳۱

/ اغراض ۳۳۱ / عقول ۶۱ / یمنی ۳۵-

۷۶-۱۵۲-۲۱۳-۲۴۹-۲۸۳-۲۹۲ /

دستور ۲۴-۷۲-۱۱۱-۲۶۹ / مرزبان

۶۶۳-۷۴۸ / وصاف ۲۶-۱۷۴-۱۷۷-۴۲۷

/ سبط ۷۸ / دره ۴۶۰-۶۷۳: ۲- ج علق،

آنچه بدان آویخته است از زین و ساز و برگ. /

دره ۴۸۴

اعلال a'lāl [ع.] (ا.) ج علل، جج عله، مرض،

بیماری. / یمنی ۱۴۷ / سیرت ۱۹۰

اعلال e'lāl [ع.] (مص.) بیمار کردن. / دره ۵۶۹

اعلام a'lām [ع.] (ا.) ج غلم، پرچم. / یمنی ۲۷

/ دستور ۲۹ / دره ۶۰۵

اعلم a'lam [ع.] (ص.) کفیده لب، شکافته لب،

شکر لب، لب شکری. / دره ۶۶۸

اعماد a'mād [ع.] (ا.) ظاهراً ج عُمَد، جج

عمود، ستون. / وصاف ۲۳

اعمار a'mār [ع.] (ا.) ج عمر، زندگانی. /

رشید ۱۷-۸۷ / نفثه ۴ / روضه ۱۴-۶۱-

۹۰ / سبط ۱۷-۷۷ / رشف ۱۴۴-۲۰۷-

۳۱-۴۳ / عقول ۶۱ / اغراض ۱۲-۲۳-

۵۷-۳۰۵ / راحه ۸۴ / یمنی ۳۵۷ / برید

۱۴۰-۲۶۹ / مرزبان ۳۲۱ / المعجم ۱۳-۱۹

/ روضه ۵۸ / سبط ۱۰۳ / اخبار ۳-۱۰۹ /

دره ۱۶۷-۵۲۴

اعرج a'raj [ع.] (ص.) لنگ. / اخلاق ۲۴۱ /

دره ۳۴۱

اعرف a'raf [ع.] (ص.) داناتر، آگاهتر،

شناسنده‌تر، معروفتر. / خاقانی ۱۳۳

اعزّ a'azz [ع.] (ص.) عزیزتر، ارجمندتر،

بزرگوارتر. / رشف ۱۹۴

اعزّا a'ezzā [ع.] (ص.) ج عزیز، گرامی. /

وصاف ۲۰۲

اعزل a'zal [ع.] (ص.) بی‌سلاح. / دره ۶۶۳

اعسار e'sār [ع.] (مص.) تنگدست شدن،

درویش شدن. / اغراض ۲۰۴ / عقول ۶۳ /

مرزبان ۳۳۲ / برید ۲۳۶

اعصام e'sām [ع.] (مص.) چنگ در زدن. /

برید ۳۴۹

اعضاد a'zād [ع.] (ا.) ج عَضَد، بازو، مجازاً یار

و یاور. / رشید ۱۱۲ / توسل ۵۶ / یمنی

۲۰-۴۳-۴۵ / جهانگشا ج ۱ ص ۳۰ /

سبط ۹-۸۴

اعضال e'zāl [ع.] (مص.) سخت گردیدن کار،

معضل بودن. / رشف ۹۱

اعطاف a'tāf [ع.] ۱- (مص.) ج عطف،

مهربانی. / رشید ۱۰۹ / وصاف ۴۳ / رشف

۳۴۰ / دره ۵۸۹ / گیتی ۲۰۷-۲۵۳: ۲- (ا.)

ج عطف، سجاف دامن. / رشید ۱۲۹ / عقد

۱۵۵: ۳- (ا.) ج عطف، کرانه، جانب. /

یمنی ۵۳-۱۰۸-۱۲۰-۲۷۹-۲۹۴-

۳۱۳-۳۳۴-۳۸۷ / وصاف ۵۷۴ / مسامره

اعنه a'enna(e) [ع.] (ا.) ج عنان، لگام، دهانه،

افسار. / اغراض ۴۰۳ / یمنی ۲۰۴ / لباب

۲۳۴ / سبط ۴-۶۶ / نسایم ۱۱۱ / مصباح

۹۵ / رشف ۱۱۲-۱۵۳ / ظفر ج ۱ ص ۳۰۹

/ تجربه ج ۱ ص ۱۴۳- ج ۲ ص ۱۴

اعواد a'vād [ع.] (ا.) ج عود، جوب. /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۲۳ / وصاف ۱۰۷-۳۲۴

اعواز e'vāz [ع.] (مص.) محتاج گردانیدن،

حاجتمند شدن. / رشف ۵۳

اعواض a'vāz [ع.] (ا.) ج عِوض، بَدَل. /

مصباح ۱۴۳

اعوام a'vām [ع.] (ا.) ج عام، سال. / رشید

۲۷-۱۱۷ / سند ۲۳-۳۱-۱۷۳-۲۹۳-

۳۱۶ / اغراض ۱۳ / عقول ۱۶ / یمنی ۸-

۳۴۶ / دستور ۲۶ / روضه ۶۱-۱۰۵ / سیرت

۱۲۳ / وصاف ۶-۵۱-۱۴۷-۱۶۰-۱۷۵-

۴۲۲ / رشف ۲۹۶ / دره ۴۶۴-۶۴۲

اعوان a'vān [ع.] (ا.) ج عَوْن، یار، یاریگر. /

معجم ۱۱۰

اعوج a'vaj [ع.] (ص.) ۱- کج، ناراست. / دره

۳۴۱: ۲- اسبی که در هر دو دست آن کجی

باشد، نام اسبی در جاهلیت. / خاقانی ۴۸ /

سند ۲۵۱ / اغراض ۲۳۱

اعوجاج e'vejāj [ع.] (مص.) کج گردیدن،

کجی. / برید ۳۰۱ / معجم ۱۵۷ / رشف

۱۱۷-۱۲۴-۲۰۳-۲۰۵-۳۰۹-۳۲۸

اعود a'vad [ع.] (ص.) سودمندتر. / سیرت

۱۰۵

اعور a'var [ع.] (ص.) بک چشم. / اخلاق ۲۴۱

اعیا a'yā [ع.] (ا.) ج عَی، درماندگی در کار و

سخن، عجز از اجرای مراد. / رشف ۱۳۲

اعیاء e'yā' [ع.] (امص.) ۱- ماندگی شتران. /

۲۷۹-۳۳۷ / دره ۵۸۴-۶۴۴

اعماق e'māq [ع.] (مص.) دور اندیشیدن. / دره

۳۱

اعمام a'mām [ع.] (ا.) ج عَم، عمو، برادر پدر.

/ عقد ۷۷ / یمنی ۱۸۴-۳۸۴ / اخلاق ۲۴۰

/ جهانگشا ج ۱ ص ۳۱-۱۴۶ / وصاف

۱۰۷-۴۵۳ / سبط ۱۴ / ظفر ج ۱ ص ۲۵۸

اعمده a'meda(e) [ع.] (ا.) ج عمود، ستون. /

گیتی ۱۸۵

اعمش a'maš [ع.] (ص.) کسی که به سبب

مرض آب از چشمش جاری شود. / مقامات

۱۸۲

اعنا e'nā' [ع.] (مص.) خوار گردانیدن،

رنجانیدن. / دره ۶۰۸-۶۳۳

اعناب a'nāb [ع.] (ا.) ج عَنَب، انگور. / مرزبان

۲۷۹ / دره ۴۰۷-۶۶۷ / تجربه ج ۱ ص ۹۸

اعنات e'nāt [ع.] (مص.) ۱- در کاری دشواری

افکندن. / عقول ۱۹-۵۰ / المعجم ۳۸۴: ۲-

در اصطلاح قافیه آن است که شاعر حرفی یا

کلمه‌ای را التزام کند که واجب نباشد و یا حرف

دخیل را به جنس خویش نگاه دارد و به آن لزوم

مالایلم نیز گویند. / المعجم ۲۱۶-۳۲۸-

۲۸۴ / وصاف ۵۹۳ / دره ۷۹

اعناق a'nāq [ع.] (ا.) ۱- ج عُنُق، گردن. /

عتبه ۶۴-۷۵ / رشید ۳۸ / توسل ۲۲۹ /

یمنی ۴۷۵ / روضه ۹۲ / جهانگشا ج ۲ ص

۵۱ / سیرت ۸۹ / وصاف ۱۱۸ / مسامره ۸۰ /

دره ۱۶۹-۳۱۴-۳۶۶-۴۵۰-۵۹۹: ۲-

جماعت مردم و مهتران. / دره ۳۱۴

اعنان a'nān [ع.] (ا.) ج عَنَن، جانب و ناحیه

آسمان و آنچه به نظر آید از اطراف آن. / وصاف

۲۰۱-۳۹۶

وصاف ۳۳۱ / رشف ۳۵۴ / تجربه ج ۱ ص

۱۸۳

اغتباط eγtebāt [ع.] [مص.] ۱- به آرزو آمدن،

نیکو حال شدن، شادی کردن. / بیهق ۷۹ /

مرزبان ۳۸۴- ۴۶۰: ۲- غبطه داشتن. / رشف

۳۰۸

اغتباق eγtebāq [ع.] [مص.] شراب شبانگاهی

خوردن. / وصاف ۱۸۳ / دره ۳۶۵- ۷۰۳ /

تجربه ج ۱ ص ۸۱- ۴۸۴

اغتذا eγtezā [ع.] [مص.] ۱- غذا گرفتن. /

اخلاق ۵۹ / رشف ۳۴۴: ۲- خوردن. / مرزبان

۵۷۵

اغتراب eγterāb [ع.] [مص.] از دیار خویش

دور شدن، غریب و مسافر گشتن. / مقامات

۲۵- ۶۸- ۱۶۱- ۲۰۳ / یمینی ۸۲ / مرزبان

۲۳۹- ۴۸۲ / معجم ۱۸۹ / جهانگشا ج ۱

ص ۷- ج ۲ ص ۸۶- ۹۶- ج ۳ ص ۶۳ /

وصاف ۱۱۱- ۲۷۰- ۵۳۷ / رشف ۲۶۸ /

تجربه ج ۱ ص ۹۱

اغترار eγterār [ع.] [مص.] فریفته شدن، فریب

خوردن، مغرور شدن. / عقول ۵۵ / یمینی

۳۱۳- ۳۲۷- ۳۹۵- ۴۵۴ / برید ۲۴۱ /

معجم ۱۴۲ / جهانگشا ج ۲ ص ۷۷ / سیرت

۶۸- ۱۷۸- ۲۰۸ / وصاف ۱۲۶- ۱۳۵-

۲۱۴- ۲۹۳- ۳۲۹- ۴۲۸ / مصباح ۳۷۵ /

رشف ۲۳۸

اغتراف eγterāf [ع.] [مص.] آب به مشتم

برگرفتن، با کف دست آب نوشیدن. / عتبه ۷

/ بیهق ۱۵ / توسل ۱۸۹ / سند ۱۳۳ / لباب

۱۲۵- ۲۲۸- ۳۲۹ / مرزبان ۴۰۷ / روضه

۲۱- ۲۳ / وصاف ۶۰۳ / اخبار ۸۹- ۱۰۷ /

رشف ۱۴۰- ۱۴۹- ۱۵۸- ۱۶۴- ۱۹۹-

دره ۶۱۹: ۲- (مص.) مانده شدن، دشوار

شدن. / رشف ۳۹۹- ۴۰۲: ۳- درمانده کردن،

ناتوان ساختن. / جهانگشا ج ۲ ص ۲۵۲ /

دره ۶۳۳

اعیرج o'ayrej [ع.] [ا.] ماری است خبیث که

افسون نپذیرد و مانند افعی برجهد. / دره ۳۴۱

اغاثت eγāsāt [ع.] [مص.] فریاد رسیدن، رهایی

دادن. / عتبه ۱۵- ۱۸ / بیهق ۱۷۷ / عقد

۹۷- ۱۲۵ / اغراض ۲۹۴ / عقول ۲۸ /

یمینی ۳۴- ۵۰- ۳۱۰ / برید ۱۸۱- ۲۱۰ /

مرزبان ۱۲۹ / نفثه ۵ / معجم ۱۷۸ / سیرت

۱۳۲ / سمط ۱۶ / نسایم ۳۶ / دره ۳۶۷

اغارات eγārāt [ع.] [امص. ا.] ج. إغارت،

غار، تاراج. / وصاف ۱۵۳

اغاره eγāra(e) [ع.] [مص.] غارت کردن. / دره

۲۴۶- ۲۳۴- ۳۴۳- ۳۵۴

اغارید aγārīd [ع.] [ا.] ج. اُغَرُودَة، آواز خوش

و طرب انگیز. / مرزبان ۴۰۸- ۴۴۰- ۶۹۷ /

دره ۴۵

اغالیج aγālīj [ع.] [ا.] ج. اُغْلُوج، شاخ درخت

نازک و نرم. / دره ۳۷۹

اغالیط aγālīt [ع.] [ا.] ج. اُغْلُوطه، سخن غلط.

/ یمینی ۳۹۵ / مرزبان ۶۳۲ / رشف ۳۰۷ /

دره ۶۴۹ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۶

اغباب eγbāb [ع.] [مص.] گاه گاه آمدن. /

کلیله ۲۵۴ / برید ۳۸۳ / وصاف ۴۵۶

اغبار eγbār [ع.] [مص.] کوشش نمودن. /

رشف ۱۰۹

اغباط eγbāt [ع.] [مص.] پیوسته داشتن. /

برید ۲۷۴

اغبیا aγbiyā [ع.] [ص.] ج. غِبْی، کند ذهن، کم

هوش، جاهل. / جهانگشا ج ۳ ص ۲۵۱ /

مسامره ۱۰۱-۱۱۵ / نسایم ۸۸ / ظفر ج ۲
ص ۲۹۰ / دره ۴۵-۴۲۴ / تجربه ج ۲ ص
۳۲-۲۰۳

اغراب eYrāb [ع.] (مص.) شگفت آوردن، چیز
نو و عجیب آوردن. / وصاف ۱۶۹-۲۷۴-
۲۹۹

اغراس aYrās [ع.] (ا.) ج غرس، نهال، درخت.
/ مقامات ۱۶۸ / توسل ۱۱۳-۱۴۷-۱۵۲-
۱۸۶-۳۱۲ / رشف ۸۸

اغراق eYrāq [ع.] (مص.) غرق کردن، سخت
کشیدن کمان. / وصاف ۲۹۶-۳۱۷

اغرب aYrab [ع.] (ص.) غریب تر، شگفت تر،
نازه تر. / یمنی ۴۹۴

اغربه aYreba(e) [ع.] (ص.) بزرگان. / دره ۴۱۹
اغرق aYroq [تر.] (ا.) آغروق، اغروق، اغروغ،
بارونه، احمال و ائقال. / ظفر ج ۱ ص ۱۱۴-
۲۸۸-۲۸۹-۳۰۱-۳۱۱-۳۴۵-۳۵۵-
۴۱۶-۴۶۹-۴۸۹-۵۱۸-۵۶۴- ج ۲ ص
۴۱۰

اغرلامیشی oYor - lāmišī [تر.] (امص.)
اعزاز، اکرام. / وصاف ۴۷۶-۶۱۳-۶۴۱

اغرلمشی oYor - lamešī [تر.] (امص.) ر.ك.
اغرلامیشی. / ظفر ج ۱ ص ۴۰

اغرناماری oYor - nemārī [تر.] (امص.)
نوعی مالیات فوق العاده ایلخانان. / وصاف ۲۷۲
اغروغ oYrūy [تر.] (ا.) ر.ك. آغروق، اغرق و
اغروق. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۰- ج ۲ ص
۲۳۱

اغروق a(o)Yrūy [تر.] (ا.) آغروق، اغرق،
اغروغ، بارونه، احمال و ائقال. / وصاف ۱۳۵-
۳۴۲-۳۶۸-۵۷۳ / گیتی ۵۷-۱۰۰-

۲۴۷-۲۵۸-۲۶۰-۲۸۷-۳۳۹-۳۶۲ /

ظفر ج ۱ ص ۵۷۹ / دره ۶۲۶

اغترام eYterām [ع.] (مص.) وام دار شدن. /
اغراض ۲۷۵

اغتصاب eYtesāb [ع.] (مص.) به ستم گرفتن
چیزی را، غصب کردن. / وصاف ۷۵-۲۲۷-

۴۲۷-۴۶۶-۵۰۵ / مسامره ۱۲۵ / دره ۵۵۶

اغتفار eYtefār [ع.] (مص.) آمرزیدن. /
اغراض ۱۳۳-۲۸۴ / برید ۲۶۵

اغتفاق eYtefāq [ع.] (مص.) گرد گرفتن،
احاطه. / دره ۳۶۰

اغتنا eYtenā [ع.] (مص.) توانگر شدن، بی نیاز
گشتن. / توسل ۲۷۲

اغتنام eYtenām [ع.] (مص.) غنیمت شمردن. /
یمنی ۱۱۳

اغتیاب eYtiyāb [ع.] (مص.) در غیاب کسی بد
گفتن، غیبت کردن. / برید ۵۵ / دره ۵۹۴

اغتیال eYtiyāl [ع.] (مص.) بناگاه کشتن، هلاک
کردن. / توسل ۲۶ / مرزبان ۱۴۵-۶۰۷ /

جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۷- ج ۲ ص ۱۶۰ /
وصاف ۲۳۰-۶۰۹ / مسامره ۱۵۲ / دره ۱۶۶

اغرّ aYarr [ع.] (ص.) ۱- اسب سپید پیشانی،
سپید روی. / سند ۲۵۱ / اغراض ۲۲۴ /

دستور ۱۱۱ / سمط ۴۷: ۲- نامور، بنام،
نامدار. / خاقانی ۲۲۰

اغرا eYrāl' [ع.] (مص.) برانگیختن، تحریک
کردن. / کلیله ۱۰۰-۳۱۵ / چهار ۲۰-۲۳ /

توسل ۱۴۲ / خاقانی ۲۵۷ / عقول ۱۳ /
راحه ۱۳۵-۳۹۶ / یمنی ۷۲-۹۳-۱۱۷-

۱۶۵-۱۷۶-۲۰۳-۲۴۲ / برید ۲۲۲ /
اخلاق ۲۰۲ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۲۰ /
وصاف ۱۴-۸۷-۱۱۸-۱۵۰ / سمط ۸۰ /

۲۲۶-۳۳۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۵۴- ج ۲

ص ۱۰- ۲۴- ۵۰- ۶۶- ۱۲۴- ۱۵۷-

۲۴۸- ج ۳ ص ۴۸- ۱۲۵- ۲۶۴ / وصاف

۱۴۷- ۱۷۶ / سبط ۴۸- ۹۴ / دره ۶۶۶ /

تجربه ج ۲ ص ۲۲۴

اغلا ayla [ع.] (ص.) اغلی، گرانتر، گرانیهاتر.

/ نسایم ۴۱

اغلاء eyla' [ع.] (مص.) گران کردن، مجازاً

افزودن. / مرزیان ۴۱۲

اغلاف eyla'f [ع.] (مص.) غلاف کردن، در نیام

کردن. / دره ۵۵۸

اغلاق eyla'q [ع.] (مص.) بستن در، در بستن.

/ وصاف ۱۱۲ / دره ۶۷۳

اغلال aylal [ع.] (ا.) ج غلّ، زنجیر. / برید

۱۸۰ / وصاف ۳۷۳

اغلال aylal [ع.] (ا.) ج غلّ، آب روان، آب روان

در میان درختان. / دره ۵۰۴

اغلب aylab [ع.] (ا.) شیر بیشه، اسد. / دره

۳۲۲

اغلف aylaf [ع.] (ص.) ۱- هر چه در غلاف

باشد. / دره ۶۳۲: ۲- فراخ. / دره ۶۳۲

اغلوطة ayluta(e) [ع.] (ا.) سخن غلط، سخنی

که با آن شخص را به اشتباه اندازند. / خاقانی

۱۷۶ / یمنی ۳۵۴- ۳۷۱ / جهانگشا ج ۱

ص ۱۱۰- ج ۲ ص ۱۸۴ / وصاف ۱۰۳-

۱۱۹- ۱۲۹- ۱۳۳- ۱۸۴- ۲۰۳- ۲۳۹-

۳۷۲- ۶۰۸ / دره ۵۱۸

اغمد eymad [ع.] (مص.) در نیام شمشیر. /

رشف ۱۶۹ / دره ۶۳۲

اغمار aymar [ع.] (ا.) ج غمر، بیخرد،

ناآزموده. / عقول ۷ / یمنی ۱۷۴- ۳۳۱ /

برید ۱۵۹- ۲۳۶- ۲۱۸- ۳۷۰- ۳۸۸ /

اغریلیغ oγor - yarliγ [تر.] (امر.) نوعی

فرمان و حکم در عصر ایلخانان. فرمان راه. /

وصاف ۵۰۶- ۵۵۵

اغزال ayzāl [ع.] (ا.) ج غزل. / المعجم ۱۷۳-

۴۰۵- ۴۱۴

اغشا eγšā [ع.] (مص.) پوشانیدن، فرو

پوشانیدن. / توسل ۱۱۱

اغشیه aγšiya(e) [ع.] (ا.) ج غشاء، پرده،

حجاب. / اغراض ۲۸۱

اغصان aγsān [ع.] (ا.) ج غصن، شاخه. /

مقامات ۱۶۱ / خاقانی ۴ / اغراض ۳۲۵ /

عقول ۲۷ / یمنی ۳۷۹- ۴۴۹ / دستور ۲۴ /

برید ۱۹۳- ۳۶۴- ۳۷۹ / لباب ۱- ۷۷ /

مرزیان ۲۷۸- ۳۰۵- ۴۱۵ / اخلاق ۶۰ /

معجم ۱۰۵- ۱۳۱- ۱۵۶- ۱۷۵ / جهانگشا

ج ۱ ص ۱۵۵- ج ۲ ص ۴۷ / روضه ۱۹-

۲۲- ۴۵- ۴۶- ۵۵- ۷۰- ۹۶ / وصاف

۵۴- ۱۲۰- ۱۷۰- ۱۹۱- ۱۹۸- ۶۱۸ /

سبط ۴۳- ۱۰۳- ۱۰۴ / مسامره ۲۲۰ / ظفر

ج ۱ ص ۵۴۸- ج ۲ ص ۱۰۹- ۱۶۲ / دره

۳۸۳- ۵۹۷ / گیتی ۱۸۶- ۲۴۹ / تجربه ج ۲

ص ۷۲- ۲۱۰- ۲۵۲

اغصان eγsān [ع.] (مص.) پیوسته باریدن. /

دره ۳۸۳

اغضاء eγzā' [ع.] (مص. امص.) چشم پوشیدن،

گناه بخشیدن. چشم پوشی، عفو. / کلیله

۱۳۱- ۳۷۵ / بختیار ۲۲۱ / توسل ۲۴ /

عقول ۲۸ / عقد ۱۱۶ / خاقانی ۱۳- ۱۹۹ /

اغراض ۳۳۷ / راحه ۶۴- ۱۷۸ / دستور ۸۲-

۱۲۴ / یمنی ۴۵- ۶۳- ۶۴- ۹۹- ۱۷۴-

۱۷۶- ۱۸۱- ۳۲۷- ۳۹۷ / المعجم ۱۳-

۱۷- ۲۳ / معجم ۲۰- ۱۲۶ / اخلاق ۱۸۴-

مسامره ۴۲-۱۲۲-۱۲۳-۳۱۰
 افانین [ع.] afānīn [ع.] (۱) ۱- ج افنان، جج فن. /
 عقد ۹۳ / المعجم ۴۵۰ / و صاف ۸- ۱۵۹:
 ۲- ج افنان، جج فن، شاخ. / دره ۶۱
 افواج [ع.] afāvej [ع.] (۱) ج افواج، جج فوج،
 دسته، گروه. / دره ۴۲۶
 افوایج [ع.] afāvīj [ع.] (۱) ج افواج، جج فوج،
 دسته، گروه. / دره ۵۱۸
 افایق [ع.] afāvīq [ع.] (۱) ۱- ج افواق، جج
 فیه، آب که در ابر فراهم آید و ساعت به ساعت
 بارد. / یمنی ۳۳۵: ۲- شیری که میان دو
 دوشیدن گرد آید در پستان. / دره ۳۸۶
 افایه [ع.] afāvīh [ع.] (۱) ج افواه، جج فوه، بوی
 افزار. / دره ۴۷۵
 افانک [ع.] afā'ek [ع.] (۱) ج افیکه، دروغ. /
 و صاف ۱۲۱- ۳۳۳
 افتان [ع.] eftān [ع.] (مص.) در فتنه انداختن. / دره
 ۱۲۸
 افتنان [ع.] eftetān [ع.] (مص.) در فتنه انداختن. /
 برید ۳۹- ۱۸۲- ۲۹۲- ۳۴۷- ۳۵۰
 افتحاص [ع.] eftehās [ع.] (مص.) واپژوهیدن، باز
 کاویدن از چیزی. / دره ۴۹۴
 افترار [ع.] efterār [ع.] (مص.) بو کردن چیزی را. /
 روضه ۹۷
 افتراس [ع.] efterās [ع.] (مص.) دریدن، شکستن،
 شکار افکندن. / عقول ۶۱ / مرزبان ۴۵۱ /
 اخلاق ۲۴۸ / سیرت ۸۳ / ظفر ج ۲ ص
 ۲۷۴- ۲۹۱- ۲۹۳ / دره ۲۲۲
 افتراص [ع.] efterās [ع.] (مص.) غنیمت شمردن
 فرصت را، وقت نگاه داشتن. / برید ۲۸۹ /
 رشف ۲۳۶ / دره ۳۶۲
 افتراع [ع.] efterā' [ع.] (مص.) دوشیزگی ربودن. /

اخلاق ۱۲۵
 اغنا [ع.] eynā [ع.] (مص.) بی نیاز کردن، توانگری
 دادن. / دره ۶۰۸
 اغوار [ع.] ayyār [ع.] (۱) ۱- ج غور، گودی، زمین
 نشیب، زمین پست و هموار. / سیرت ۷ /
 و صاف ۴۷۶ / نسایم ۲ / رشف ۶۸- ۱۵۷-
 ۱۸۰- ۳۳۳ / ظفر ج ۱ ص ۴۸۱ / دره ۳۸۷-
 ۵۵۱ / تجربه ج ۱ ص ۱۲۲: ۲- ج غار. /
 و صاف ۱۳۵- ۲۹۲- ۳۵۶ / دره ۶۶۸
 اغوال [ع.] ayyāl [ع.] (۱) ج غول، دیو بیابانی. /
 تجربه ج ۱ ص ۱۴۳
 اغیاء [ع.] eyyā' [ع.] (مص.) برپا ساختن درفش و
 رایت. / دره ۶۳۳
 اغیال [ع.] ayyāl [ع.] (۱) ج غیل، درختان انبوه و
 درهم. / دره ۵۷۳
 افاتت [ع.] efātat [ع.] (مص.) فوت گردانیدن،
 در گذاشتن. / یمنی ۱۶۲- ۲۰۴ / معجم ۱۹۱
 / و صاف ۶۱- ۶۳- ۴۸۶
 افاخم [ع.] afāxem [ع.] (ص) ج افخم، بزرگ
 قدرتر، گرانبایه تر. / گیتی ۵۷- ۱۸۶ / تجربه
 ج ۲ ص ۱۳۹
 افاصه [ع.] efāsa(e) [ع.] (مص.) سخن گفتن به
 نرمی. / دره ۳۳
 افاعی [ع.] afā'ī [ع.] (۱) ج افعی. / رشید ۱۴۰ /
 سند ۱۱۸ / اخلاق ۲۲۰- ۲۲۷ / و صاف ۴۶-
 ۲۰۰ / مصباح ۲۶۵ / رشف ۶۶ / دره ۱۱
 افاتت [ع.] efāqat [ع.] (مص.) بهبود یافتن. /
 خاقانی ۴۶ / یمنی ۴۳- ۳۱۶- ۳۴۷ /
 مرزبان ۵۱۹ / معجم ۲۳۹ / روضه ۹۲ /
 و صاف ۸۲
 افاک [ع.] affāk [ع.] (ص) بسیار دروغگو. /
 خاقانی ۱۷ / مرزبان ۴۹۶- ۵۲۸- ۶۱۵ /

افراز afrāz [ع.] (ص. ۱.) ج فرز، بزرگ، عالم.
/وصاف ۲۱۱/

افراز efrāz [ع.] (مص.) جدا کردن. / دره ۴۳۰ /
افراس afrās [ع.] (ا. ۱.) ج فرس، اسب. /
جهانگشا ج ۲ ص ۱۶۴ / وصاف ۹۸-۲۵۵ /
دره ۲۱۶-۳۶۱-۶۱۵-۶۴۶

افراس afrās [ع.] (ا. ۱.) خیمه. / دره ۲۱۸-۳۶۱ /
افساح efsāh [ع.] (مص.) فراخ شدن. / اغراض
۲۱۸

افصاح efsāh [ع.] (مص.) زیان آور شدن، شیوا
شدن، فصیح شدن، روشن ساختن. / دستور
۱۲۳ / وصاف ۹۳ / ظفر ج ۱ ص ۵۰۳-ج ۲
ص ۲۰۰

افعام ef'ām [ع.] (مص.) پر کردن. / عقول ۱۷
/ برید ۱۲۲-۳۴۹ /

افعوان of'ovān [ع.] (ا. ۱.) نوعی از مار خبیث،
ازدهای نر. / یمنی ۴۷۹

افقه afqah [ع.] (ص.) فقیه تر، داناتر. / سیرت
۲۶۳

افک efk [ع.] (ا. ۱.) دروغ، بهتان. / یمنی ۳۳۴ /
سیرت ۱۴۵ / وصاف ۳۳۲ / مصباح ۱۲۰ /
افکار afkār [ف.] (ص.) ر.ك. افگار. / اغراض
۲۳۲ / معجم ۳۵-۱۴۴

افگار afgār [ف.] (ص.) زخمی، مجروح. / سند
۱۸۶ / مرزبان ۳۵۱ / نفثه ۷۴

افگانه afgāna(e) [ف.] (ا. ۱.) بچه نارسیده که از
شکم مادر سقط شود، جنین. / خاقانی ۲۰۶

افلات eflāt [ع.] (مص.) فوت شدن. / یمنی
۲۰۴-۳۸۵ / وصاف ۴۸۷

افلاذ aflāz [ع.] (ا. ۱.) ۱- ج فلذة، پاره ای از
جگر. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۵۶ / دره ۷۰۰؛
۲- ج فلذة، مجازاً جگر گوشه، فرزندی. /

سند ۱۷۵ / اغراض ۳۲۴ / یمنی ۵۳-۲۲۰ /
/ دستور ۴۹-۷۶ / لباب ۲۳۴-۴۷۸ /
مرزبان ۲۹ / وصاف ۸۷ / سبط ۱۴

افتضاض eftezāz [ع.] (مص.) دوشیزگی
ربودن. / لباب ۱۲۱-۳۱۰ / مرزبان ۲۱ / دره
۴۷۴

افتعال efte'āl [ع.] (مص.) بهتان زدن به کسی،
نسبت دادن به دروغ. / کلیله ۱۲۵ / بختیار
۱۹۵-۲۴۵ / سند ۹۸-۱۱۱ / اغراض ۹۹-
۱۷۸ / عقول ۱۶ / راحه ۳۶۲-۳۹۵ / یمنی
۴۵۳-۴۶۶-۴۶۸ / برید ۱۶۷-۲۸۳ /
اخلاق ۲۴۴ / جهانگشا ج ۱ ص ۳۹ / وصاف
۳۲۷ / مسامره ۳۰۸

افتقار efteqār [ع.] (مص. امص.) بینوا
گردیدن، نیازمند شدن. فقر، تهیدستی،
نیازمندی. / عتبه ۹۰-۱۲۶ / بختیار ۵۵-
۱۵۱ / توسل ۱۸۷-۳۱۰ / اغراض ۲۴ /
عقول ۱۷-۳۲-۶۶ / دستور ۲۰ / برید
۴۸-۱۸۹-۲۲۳-۲۸۰-۳۷۴ / مرزبان
۳۹۱-۴۰۲ / روضه ۷-۸۱-۱۲۶ / وصاف
۲۴۸-۲۷۳-۳۰۲ / مصباح ۱۶-۷۰ /
رشف ۹۴-۱۵۸-۱۷۴-۱۷۷-۲۴۸ / ظفر
ج ۲ ص ۱۶-۳۰۲

افتکار eftekār [ع.] (مص.) اندیشه نمودن. /
عقول ۱۰ / برید ۱۶۶-۲۱۳

افتنان eftenān [ع.] (مص.) به فتنه افتادن. /
برید ۲۷۴-۲۹۰

افحش afhaš [ع.] (ص.) فاحش تر. / اخلاق ۷۵
افراح afrāh [ع.] (ا. ۱.) ج فرح، شادی. / مقامات
۱۰۶ / راحه ۳۵۸ / روضه ۱۰۸

افراخ afrāx [ع.] (ا. ۱.) ج فرخ، جوجه. / سیرت
۲۴۹ / وصاف ۵۳۵ / دره ۲۳۴

وصاف ۴۵۳

افنا efnā [ع.] (مص.) نیست کردن، نابود گردانیدن. / راحه ۳ / نفثه ۸۹ / وصاف ۵۰۱ / رشف ۱۵۳ / ظفر ج ۲ ص ۵۱۸ / دره ۶۰۸
افناد افناد afnād - afnād [ع.ف.] (ق.مر.)

یکان یکان. / دره ۴۸۹

افنان afnān [ع.] (ا.) ج. فتن، شاخه. / اغراض ۳۲۵ / عقول ۲۷ / دستور ۷۶ / مرزبان ۱۷ - ۲۷۹ - ۷۴۳ / وصاف ۲۸۸ - ۴۲۱ - ۴۸۴ - ۶۱۸ / سمط ۱۰۴ / ظفر ج ۲ ص ۱۰۹ / دره ۳۸۱ - ۴۰۷ - ۵۹۷

افندی afandī [تر.] (ا.) عنوان احترامی ترکان عثمانی معادل صاحب، سید. / دره ۶۰۲ / تجربه ج ۱ ص ۵۸ - ۲۰۲

افواه afvāh [ع.] (ا.) ج. فوه، بوی افزار. / دره ۲۱۹

افیاف afyāf [ع.] (ا.) ج. فیف، زمینی که بادهای آن مختلف بود. زمین بی آب. / دره ۶۱۸

افیال afyāl [ع.] (ا.) ج. فیل، پیل. / یمنی ۳۰ - ۱۰۶ - ۲۱۲ - ۲۷۶ - ۲۸۰ - ۳۱۲ - ۳۳۴ - ۳۷۹ / جهانگشا ج ۲ ص ۵۵ / وصاف ۵۲۷ / دره ۱۴۷ - ۴۴۸ - ۴۶۷ : ۲ - ج. فیل، فرومایه، گران، سست رأی. / دره ۱۱۰ - ۴۶۷

افیق afīq [ع.] (ص.) کسی که در نهایت فصاحت و فضایل باشد، کسی که در نهایت کرم و علم بود. / خاقانی ۴۳

افیل afīl [ع.] (ا.) شتر بجه از ماده جدا شده. / دره ۴۹۰

اقاحی aqāhī [معر.] (ا.) ج. اقحوان، بابونه. / روضه ۹۷ / دره ۳۸۴

اقادیم aqādīm [ع.] (ا.) ظاهراً ج. اقدم، شیر

بیشه. پیش افتاده، مقدم. / دره ۲۱۹

اقارب aqāreb [ع.] (ص.ا.) ج. قریب، ج. اقرب، نزدیک، خویش، خوشاوند. / رشید ۴۳ - ۸۸ / عقول ۱۰ / یمنی ۳۸۴ / دستور ۱۲۵ / گلستان ۲۷۷

اقاصی aqāsī [ع.] (ص.) ج. اقصی، دورتر. / عتبه ۸ - ۱۵ - ۱۶ - ۸۹ / رشید ۹۵ - ۹۹ - ۱۳۱ / توسل ۵۵ - ۱۴۸ / سند ۱۱۷ - ۱۴۸ - ۱۷۱ / اغراض ۱۵۲ - ۱۶۴ / عقول ۱۳ / یمنی ۶ - ۳۱ - ۳۱۲ - ۳۶۲ / برید ۱۸ - ۲۱ - ۱۳۷ - ۱۴۱ / لباب ۱۸۹ / مرزبان ۴۳۳ / المعجم ۳ / معجم ۴۸ - ۵۶ - ۱۰۲ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۶۰ - ۲۱۴ - ج ۳ ص ۶ / وصاف ۱۲۷ - ۲۸۰ - ۵۸۵ / سمط ۱۰ - ۴۴ - ۷۴ - ۹۵ / دره ۱۲۵ - ۴۵۰ - ۷۰۴ / تجربه ج ۲ ص ۲۳ : ۲ - ج. اقصی، در تداول عالیقدر، بلند پایه. / دره ۸۴

اقاصیص aqāsīs [ع.] (ا.) ج. قصه، داستان. / سیرت ۴

اقالت eqālat [ع.] (مص.) ۱ - فسخ کردن، به هم زدن. / رشف ۵۷ - ۲۶۴ : ۲ - بخشیدن. / مقامات ۹۶ / عتبه ۱۸ - ۹۸ / توسل ۱۲۷ - ۱۸۲ - ۲۹۹ / اخلاق ۱۸۲ / روضه ۶۹ / جهانگشا ج ۱ ص ۷ - ج ۲ ص ۳۱ - ۲۳۶ - ج ۳ ص ۶۳ / وصاف ۱۴۰ - ۲۶۷ - ۳۱۶ - ۴۲۸ - ۵۳۵ - ۵۸۲ / رشف ۱۲۰ - ۱۶۹ - ۲۱۱

اقاله eqāla(e) [ع.] (مص.) اقالث، چشم پوشی. / دره ۲۹۴

اقالید aqālīd [ع.] (ا.) ج. اقلید، کلید. / دره ۴۲۱

اقامات eqāmāt [ع.] (ا.) ج. إقامة، مواجب و

مقرری. / یمنی ۱۳۰
 اقانیم aqānīm [مع.] (ا.) ج اُقنوم، اصل هر چیز. / وصاف ۴۵۷-۶۲۴ / رشف ۱۹۲
 اقاول aqāvil [ع.] (ا.) ج اُقوال، جج قول، گفتار. / دستور ۵۲ / دره ۷۱
 اقبح aqbah [ع.] (ص.) قبیح تر، زشت تر. / روضه ۴۸ / سبط ۸۵ / نسایم ۳۴
 اقبیه aqbiya(e) [ع.] (ا.) ج قبا. / وصاف ۱۹۹-۳۹۹-۵۴۲
 اقتار aqtār [ع.] (ا.) ج قُترو قُتُر، جانب، کرانه. / دره ۲۰۵
 اقتاچی aqtā - čī [تر.] (امر.) اختاچی، اخته چی، مهتر، ستوریان، میرآخور. / وصاف ۳۸۷-۴۶۹
 اقتال aqtāl [ع.] (ا.) ج قُتل، دشمن جنگ آور. / دره ۳۳۱
 اقتبال eqtebāl [ع.] (مص.) ۱- از سر گرفتن کاری. / توسل ۳۰۱ / دره ۲۱۳؛ ۲- (ا.) آغاز. / مقامات ۶۸
 اقتتال eqtetāl [ع.] (مص.) کارزار کردن، کُشتن. / وصاف ۱۲۵-۱۲۷-۱۸۴-۱۸۷-۳۱۵ / دره ۲۱۳
 اقتثاث eqtesās [ع.] (مص.) برکندن. / دره ۳۵۰
 اقتحاف eqtehāf [ع.] (مص.) خوردن تمام آنچه در کاسه باشد. / دره ۶۶۳
 اقتحام eqtehām [ع.] (مص.) بی اندیشه خویشتن را در کاری افکندن و از خطر ترسیدن، خود را به سختی انداختن. / کلیله ۱۱۰-۲۹۸-۳۰۰-۳۱۳ / عقد ۷۹-۹۸
 خاقانی ۲۳ / سند ۲۶-۷۰-۹۹-۱۲۷-۲۲۶-۲۴۸-۲۶۸-۳۲۸ / اغراض ۱۲-۳۴-۷۳-۹۰-۱۲۱-۱۴۴-۲۱۴-۳۰۵

۳۹۸ / عقول ۳۵ / راحه ۴۰۶ / دستور ۳۳ / برید ۱۶۷-۱۷۴-۱۹۱-۲۷۶-۲۸۷-۲۹۱ / مرزبان ۴۹۷-۵۳۰ / المعجم ۶ / معجم ۱۴۰-۱۸۴-۲۰۴ / روضه ۱۰۰ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۳-۲۲-۲۶-۲۰۶-ج ۲ ص ۷۹-۱۰۰-۱۲۷-۱۷۰ / وصاف ۴۷-۵۰-۶۸-۸۶-۱۷۶-۲۰۰-۲۹۶-۳۱۵-۴۰۸-۵۶۸ / سبط ۸۶ / نسایم ۵۰-۵۸ / دره ۳۱۴-۳۱۷ / تجربه ج ۱ ص ۷۹-۸۷-ج ۲ ص ۱۳-۲۰-۲۵-۲۴۲
 اقتداح eqtedāh [ع.] (مص.) ۱- اندیشیدن کاری را. / جهانگشا ج ۱ ص ۲۱۷ / وصاف ۲۴-۱۰۲-۲۸۷؛ ۲- به چقماق زدن آتش زنه تا آتش دهد. / عقد ۱۴۳
 اقتراب eqterāb [ع.] (مص.) نزدیک شدن، نزدیک آمدن. / توسل ۳۵۲ / برید ۷۷-۳۷۸ / وصاف ۲۳۲ / مسامره ۲۲۲ / رشف ۴۰۹
 اقتراح eqterāh [ع.] (مص.) ۱- خواستن، خواهش کردن، درخواستن. / کلیله ۳۴۲ / مقامات ۲۲-۶۷ / عتبه ۱۶۵ / بختیار ۷۰ / توسل ۲۱۰-۲۴۰-۲۹۱ / عقد ۱۰۰ / اغراض ۱۹۵ / عقول ۲۲-۴۱-۵۵ / راحه ۳۵۷-۴۵۸ / یمنی ۷۰-۱۰۲-۱۸۱-۴۴۶-۴۴۷ / دستور ۱۰۷-۱۱۴ / برید ۳-۵-۷۸-۱۱۲-۱۳۵-۱۵۹-۱۶۰-۱۹۲-۲۲۷-۲۲۸-۲۴۱-۲۵۱-۲۹۰-۳۷۵ / لباب ۳۴۱ / المعجم ۳ / معجم ۲۶-۱۴۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۲۳-ج ۲ ص ۲۵۸ / سیرت ۲۸۲ / وصاف ۹۳-۷۹-۱۲۶ / سبط ۶-۲۴-۴۳-۴۸-۷۲ / نسایم ۲۲-۲۸-۵۹-۷۲ / اخبار ۷-۱۰۶ / رشف ۲۸۱؛ ۲- برگزیدن، اختیار کردن. / بختیار ۴۴ / برید

۹۲ / لباب ۲۰۳ / سیرت ۱۷۹: ۳- به قریحه
خود امری تازه آوردن، نو پیدا کردن. / توسل
۳۴۷: ۴- (امص.) پیشنهاد. / اخلاق ۳۷-
۲۳۶
اقتراع [ع.] eqterā' (مص.) قرعه کشیدن،
برگزیدن. / دره ۱۳۳
اقتراف [ع.] eqterāf (مص.) ورزیدن، کسب
کردن. / اغراض ۲۷۵ / برید ۱۰۸-۱۷۴-
۳۴۷ / مرزبان ۱۶۷-۴۰۷ / جهانگشا ج ۱
ص ۱۰-۱۱۹- ج ۳ ص ۱۳۴ / وصاف ۱۴-
۱۲۵-۴۲۸-۴۳۵-۵۸۸ / مصباح ۴۳ /
رشف ۱۷۹-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۸
اقتسار [ع.] eqtesār (مص.) به ستم بر کار
داشتن کسی را. / دره ۶۵۲
اقتسام [ع.] eqtesām (مص.) بخش کردن،
قسمت کردن. / یمنی ۱۰۸
اقتصار [ع.] eqtesār (مص.) کوتاه کردن، بسنده
کردن، اکتفا کردن. / عتبه ۱۲۷ / توسل ۲-
۱۱-۲۸۳ / عقد ۹۵-۱۰۸ / یمنی ۶۵-
۸۴-۱۹۴ / دستور ۳۵-۷۸-۷۹ / لباب
۱۲۷-۱۷۷-۳۳۹-۵۱۴ / المعجم ۲۱۷ /
اخلاق ۷۴-۷۶-۸۳-۱۴۰ / روضه ۳۰-
۵۲-۷۳-۱۰۲ / وصاف ۶۰ / سبط ۱۰-۱۷
اقتصاص [ع.] eqtesās (مص.) در پی قصاص
شدن، قصاص گرفتن. / یمنی ۳۸۵ / مرزبان
۵۳۲ / وصاف ۱۳۴-۲۹۴-۴۱۷-۴۱۸-
۵۱۵-۵۲۱ / دره ۲۵۱
اقتضاب [ع.] eqtezāb (مص.) ۱- باز بریدن
چیزی از چیزی. / لباب ۳۲ / المعجم ۴۷: ۲-
در اصطلاح صناعات ادبی اشتقاق را گویند. /
المعجم ۲۴۳
اقتضاض [ع.] eqtezāz (مص.) دوشیزگی بردن

دختر را. / دره ۴۷۴
اقتطاف [ع.] eqtetāf (مص.) چیدن، میوه
چیدن. / وصاف ۸۳-۱۰۸-۱۷۹-۲۱۸-
۲۸۶-۴۵۷-۴۸۸-۵۹۶ / سبط ۴۵-۱۰۴
/ دره ۵۹۷-۶۹۷
اقتفاء [ع.] eqtefā' (مص.) در پی رفتن، پیروی
کردن. / یمنی ۳۰۴ / سیرت ۲۷۱ / رشف
۱۴۴
اقتفار [ع.] eqtefār (مص.) در پی رفتن، پیروی
کردن. / توسل ۱۷۱ / یمنی ۳۰۴ / دره ۳۶۱
اقتلاع [ع.] eqtelā' (مص.) از بیخ برکندن،
برکنده شدن. / برید ۲۷۰ / جهانگشا ج ۲ ص
۴۹ / دره ۳۴۲
اقتناء [ع.] eqtenā' (مص.) گرد آوردن،
اندوختن، فراهم آوردن. / مقامات ۲۱ / عتبه
۳۵-۱۱۲ / توسل ۱۷-۴۵-۹۳-۲۷۲-
۲۹۴-۳۱۲ / یمنی ۲۹۲ / لباب ۸ / مرزبان
۳۲۴ / نفثه ۹۸ / المعجم ۱۳ / معجم ۱۱-
۲۰-۷۰-۱۳۲-۱۹۳ / اخلاق ۶۲-۶۷-
۱۱۳-۱۴۰-۱۴۲-۱۵۵-۱۷۴-۱۸۱-
۱۹۷-۲۸۹-۳۲۳-۳۴۴ / روضه ۳۰ /
وصاف ۱۴۹-۳۰۲-۳۱۳ / اخبار ۹۷-۹۹ /
رشف ۲۳۳-۲۷۲-۲۸۲-۳۲۰-۳۹۷
اقتناص [ع.] eqtenās (مص.) شکار کردن، صید
کردن. / عتبه ۵۸-۱۳۷ / عقول ۱۸-۵۵ /
یمنی ۳۵۴-۳۸۵ / برید ۱۷۴-۲۶۴ /
مرزبان ۶۶۸ / المعجم ۱۳ / معجم ۲۰ / اخلاق
۳۲۳ / سیرت ۲۲ / وصاف ۱۳۴-۳۰۲-
۵۳۹ / رشف ۷۳-۸۲-۱۳۵ / دره ۵۳۵
اقتیاف [ع.] eqtiyāf (مص.) در پی کسی رفتن.
/ دره ۶۳۷
اقتیال [ع.] eqtiyāl (مص.) حکم کردن بر کسی.

- اقطان aqtān [ع.] (ا.) ظاهراً ج قطن، موضع
اقامت. / تجربه ج ۱ ص ۱۸۰
اقفال aqfāl [ع.] (ا.) ج قفل. / یمنی ۴۶۱ /
دستور ۷۰ / و صاف ۴۲۸
اقلاع eqlā' [ع.] (مص.) از بین بردن، قلع و
قمع کردن. / جهانگشا ج ۳ ص ۱۰۲-۲۱۷
اقلال eqlāl [ع.] (مص.) کم کردن. / اغراض
۵۴-۲۰۴-۲۵۵ / عقول ۶۳ / و صاف ۴۴۲
اقلام aqlām [ع.] (ا.) ج قلم. / رشف ۱۵۲
اقلید eqlīd [معر.] (ا.) کلید. / خاقانی ۱۶۷
اقلیمیاء eqlīmiyā' [معر.] (ا.) خلطی که پس از
گذاختن طلا و نقره و دیگر فلزات ته نشین
شود. / خاقانی ۲۷۴
اقماع eqmā' [ع.] (مص.) شکستن و مغلوب
کردن. دفع کردن. / اغراض ۱۴۴
اقرم aqmar [ع.] (ص.) سپید، سپید مایل به
سبزی. / دره ۳۶۰
اقنا eqnā [ع.] (مص.) اقناء، دادن چیزی به کسی
که بدان تسکین یابد. / دره ۶۰۸
اقوا eqvā [ع.] (مص.) ۱- تاب باز دادن
ریسمان. / المعجم ۲۸۳: ۲- و در اصطلاح
قافیه، یکی از عیوب قافیه است و آن اختلاف
حرکت حذو و توجیه است. / المعجم ۲۸۳
اقوات aqvāt [ع.] (ا.) ج قوت، خوراک،
خوردنی، توشه. / عتبه ۱ / یمنی ۲۴۱-
۳۳۱-۳۵۹ / مرزبان ۱۹۸ / اخلاق ۲۰۶-
۲۰۷-۲۱۰-۲۱۳-۲۸۶-۲۸۹-۳۰۵ /
و صاف ۴۹۰
اقواع aqvā' [ع.] (ا.) ج قاع، زمین پست هموار
نرم. / دره ۵۲۷
اقوی aqvā [ع.] (ص.) قویتر، نیرومندتر. /
و صاف ۲۸-۸۵
- اقچه aqča(e) [تر. مغ.] (ا.) زریا سیم مسکوک. /
راحه ۳۰۰ / و صاف ۶۱۳-۶۳۱-۶۳۷
اقحوان oqhovān [معر.] (ا.) بابونه. / چهار ۵۰
/ بختیار ۹۵ / روضه ۱۱۳ / و صاف ۳۴۱
اقداح aqdāh [ع.] (ا.) ج قدح، کاسه بزرگ،
پیاله. / توسل ۲۵۶ / معجم ۸۱-۱۰۲ / دره
۷۰۳
اقدار aqdār [ع.] (ا.) ج قدر، فرمان و حکم
خداوند، سرنوشت، تقدیر. / توسل ۲۸۰-
۲۹۲ / خاقانی ۱۶۵ / دستور ۹۷ / بر ۷۴-
۱۸۵ / معجم ۱۲۸ / رشف ۳۱۶-۴۰۳
اقداء aqzā' [ع.] (ا.) ج قذی، خاک نرم. / عتبه
۹۳
اقراب eqrāb [ع.] (مص.) شمشیر در نیام کردن.
/ دره ۶۳۲
اقرصه aqresa(e) [ع.] (ا.) ظاهراً ج قرص. /
و صاف ۱۵۷
اقرع aqra' [ع.] (ص.) شمشیر نیکو آهن. / دره
۲۳۰
اقوق oqrūq [تر.] (ا.) ر.ك. آغروق، اغروق. /
گیتی ۵۴
اقسام eqsām [ع.] (مص.) سوگند خوردن. / دره
۲۴۵
اقتشعرار eqše'rār [ع.] (مص.) موی بر اندام به
پا خاستن. / و صاف ۸۷-۱۰۲
اقطار aqtār [ع.] (ا.) ج قطر، قطره، چکّه. /
جهانگشا ج ۳ ص ۱۴
اقطار eqtār [ع.] (مص.) آب چکانیدن، قطره
قطره ریختن. / دره ۴۹۳
اقطاع aqtā' [ع.] (ا.) ج قطع، پیکان خرد و
پهنار که در تیر نشانند. / دره ۱۸۳

۲۲ - ۲۸۶ - ۳۱۴ - ۳۲۱ / مصباح ۳۲۶ -
 ۳۵۹ / رشف ۳۹ - ۲۴۳ - ۴۲۲
 اکداح [ع.] ektedāh (مص.) کسب کردن. /
 المعجم ۳۲۹
 اکثراث [ع.] ekterās (مص.) پروا کردن، باک
 داشتن. / مصباح ۲۵۹ - ۳۰۰
 اکتسا [ع.] ektesā (مص.) کسوت پوشیدن،
 جامه پوشیدن. / و صاف ۲۲۳ / مسامره ۲۲۴ /
 نسایم ۹۰ - ۱۱۳ / اخبار ۱۱۲ / رشف ۱۷۴ -
 ۳۸۴ / دره ۴ - ۶۴ - ۱۷۲
 اکتناز [ع.] ektenāz (مص.) در گنجینه نهادن.
 / جهانگشا ج ۱ ص ۱۶۱ / دره ۶۸۴ / تجربه
 ج ۱ ص ۹۴
 اکتناف [ع.] ektenāf (مص.) احاطه کردن. /
 برید ۳۶۸ / دره ۶۲۵
 اکتنان [ع.] ektenān (مص.) فرو پوشیدن،
 پوشیده شدن. / یمینی ۱۷ - ۳۵۱
 اکتنه [ع.] ektenāh (مص.) به کته چیزی
 رسیدن، پی بردن به ماهیت امری. / روضه ۱ /
 و صاف ۶۲
 اکتهال [ع.] ektehāl (مص.) کهل گردیدن، دو
 موی شدن، تمام رسیدن. / جهانگشا ج ۱ ص
 ۱۹۴
 اکتهاب [ع.] ekte'āb (مص.) اکتیاب،
 اندوهگین شدن، دردمند شدن، بد حال گشتن
 از اندوه. / عقول ۱۲ / یمینی ۶۲ - ۴۹۴ /
 برید ۱۱۳ - ۱۷۹ - ۲۹۶ - ۳۵۶ / سیرت ۱۷۴
 / و صاف ۱۰۴ - ۱۹۹
 اکتیان [ع.] ektiyan (مص.) هست شدن، ضامن
 شدن. / رشید ۲۲
 اکثار [ع.] eksār (مص.) افزودن، بسیار کردن.
 / مقامات ۹۸ / سند ۳۷ / اغراض ۱۵۲ -

اقبال [ع.] aqyāl (ا.) ج قیل، پادشاه به لغت
 یمن، پادشاه، مهتر. / اغراض ۲۱۴ / یمینی
 ۳۲۰ / برید ۲۵۴ - ۲۶۷ / لباب ۱۴۱ /
 و صاف ۱۸ - ۵۲۷ / دره ۱۴۷ / تجربه ج ۲ ص
 ۲۲۶
 اکارم [ع.] akārem (ص.) ج اکرم، گرانمایه،
 بزرگوار، کریمتر. / رشید ۷ - ۵۱ - ۱۴۰ /
 دستور ۴۴ / مرزبان ۲۵ - ۳۰۶ / معجم ۵۶ -
 ۲۱۰ / و صاف ۵۵ - ۱۱۱ - ۱۲۱ - ۱۸۹ /
 مسامره ۹۸
 اکاسره [ع.] akāsera(e) (ا.) ج کسری،
 خسرو، پادشاه ساسانی. / چهار ۳۹ / سیرت
 ۴۸
 اکالیل [ع.] akālīl (ا.) ج اکلیل، تاج. / دره
 ۴۶۱ - ۲
 اکامل [ع.] akāmel (ص.) ج اکمل، کاملتر. /
 اخبار ۸۹
 اکباب [ع.] ekbāb (مص.) اقبال نمودن. /
 نسایم ۹
 اکباد [ع.] akbād (ا.) ۱ - ج کبد، جگر. /
 یمینی ۲۳۸ - ۴۹۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۵۶
 / معجم ۱۸۶ / رشف ۳۸۳: ۲ - مجازاً
 جگر گوشه، فرزند. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۴۱
 اکبار [ع.] ekbār (مص.) بزرگ دیدن، بزرگ
 پنداشتن. / یمینی ۴۵۹
 اکتاف [ع.] aktāf (ا.) ج کتف، شانه، دوش. /
 سیرت ۱۰۶ / و صاف ۴۸ - ۲۳۵ - ۲۵۵ / دره
 ۱۷۷
 اکتام [ع.] aktām (ا.) ج کتم، پوشیده داشتن،
 پوشیدگی. / رشف ۱۵۲
 اکتهال [ع.] ektehāl (مص.) سرمه کشیدن. /
 عتبه ۱۴۳ / رشید ۱۸ / توسل ۲۴۸ / خاقانی

اکفال akfāl [ع.] (ا.) ج کَفَل، شَرین. / یعنی
۲۷۷

اکفان akfān [ع.] (ا.) ج کَفَن. / تجربه ج ۲ ص
۲۲۲

اکفی akfā [ع.] (ص.) کافی تر، با کفایت تر. /
خاقانی ۲۵-۷۳-۱۴۱

اکلت oklat [ع.] (ا.) اُکله، لقمه. / برید ۲۵۳
اکلکا okolkā [مذ.] (ا.) انعام و بخشش. / ظفر
ج ۱ ص ۳۷۶-۴۹۷

اکله okla(e) [ع.] (ا.) اُکَلت، لقمه. / وصاف
۵۷۹ / دره ۳۴۲

اکلیل eklīl [ع.] (ا.) تاج، مجموع چند ستاره
است و از منازل قمر. / دره ۱۵ / تجربه ج ۱
ص ۱۲۶

اکماح ekmāh [ع.] (مص.) لگام کشیده داشتن
ستور را تا سر راست دارد. / دره ۵۸۹

اکماد akmād [ع.] (ا.) ظاهراً جامه ها و
پارچه ها. / رشف ۵۷

اکمام akmām [ع.] (ا.) ۱- ج کِم و کُم، آستین.
/ یعنی ۴۴۸ / دستور ۵۶ / وصاف ۳۴۰ /
ظفر ج ۱ ص ۲۷۰ / دره ۵۸۹: ۲- غنچه. /
توسل ۲۰۸ / لباب ۴۱-۷۷ / سبط ۱۰۵ /
رشف ۵۹-۱۵۳ / دره ۱۴

اکناف eknāf [ع.] (مص.) یاری دادن. / دره
۱۷۷

اکنان aknān [ع.] (ا.) ج کِن، غار. / دره ۱۰
اکناه aknāh [ع.] (ا.) ج کَنه، بایان چیزی. /
سبط ۱۰۱

کَنه akenna(e) [ع.] (ا.) ج کِن، پرده، پوشش.
/ رشف ۳۰۸

اکواب akvāb [ع.] (ا.) ج کُوب، جام، کوزه،
تَنگ. / بختیار ۴۴ / مرزبان ۶۹۱ / جهانگشا

۱۸۲-۳۳۴ / راحه ۴۱۰ / وصاف ۲۲۷ /

مصباح ۱۱۷-۱۲۲-۲۱۷-۳۶۱ / رشف
۲۶۱ / دره ۶۵۵

اکحل akhal [ع.] (ا.) ورید میانی دست. / دره
۷۰۸

اکداد akdād [ع.] (ص.) مردم فراری، شکست
خورده، شتابان. / دره ۴۱۷

اکدش a(e)kda(e)š [تر.] (ص.) ۱- جانوری
که از دو نژاد باشد، دورگه، دوتخمه. / وصاف
۵۲۲: ۲- محبوب، مطلوب. / وصاف ۵۲۲

اکذوبه okzūba(e) [ع.] (ا.) دروغ. / وصاف
۲۷۰

اکراب ekrāb [ع.] (مص.) به شتاب رفتن. / دره
۳۰۱

اکسون e(a)ksūn [ف.] (ا.) دیبای سیاه قیمتی و
بفایت نفیس. / چهار ۳۴ / راحه ۳۰۲ / دره
۶۵۹

اکسیه aksiya(e) [ع.] (ا.) ج کِساء، جامه،
لباس. / دره ۶۵۹ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۹

اکعاب ek'āb [ع.] (مص.) شتافتن. / دره ۵۹۹

اکفا akfāl' [ع.] (ا.) ج کُفُو، همال، همگن،
همانند، همسر، قرین. / کلیله ۷۲-۲۲۳ /

عتبه ۸-۸۶ / رشید ۷۶ / توسل ۹۸ / یعنی
۳۹۴ / دستور ۳۳-۴۸-۶۱-۶۴ / برید

۳۷۱ / لباب ۶۲ / اخلاق ۷۶-۱۱۶-۱۲۵-
۳۳۶-۲۷۵-۲۹۲ / معجم ۶۰-۸۱-۱۲۴-

۱۸۱ / دره ۶۲۷

اکفا ekfā [ع.] (مص.) ۱- روی از مقصد و
مقصود برگردانیدن. / المعجم ۲۸۴: ۲- در
اصطلاح قافیه از عیوب قافیه است یعنی
اختلاف حرف روی است و تبدیل آن به حرفی
که در مخرج بدان نزدیک باشد. / المعجم ۲۸۴

سیرت ۲۶۷ / وصاف ۱۶-۲۸۳
 الاکت elākat [ع.] (مص.) پیام فرستادن. / دره
 ۴۱۱
 الام olām [مذ.] (ا.) جای، منزل، موضع. / وصاف
 ۷-۱۰۲-۳۸۷-۴۷۷
 الباء alebbā' [ع.] (ص.) ج لبیب، خردمند،
 برمغز. / تجربه ج ۱ ص ۱۸۱- ج ۲ ص ۷۵
 الباب albāb [ع.] (ا.) ج لب، خرد. / اغراض
 ۸۰-۸۸ / برید ۶ / وصاف ۴۷۶-۶۰۲
 الباس elbās [ع.] (مص.) پوشانیدن، جامه
 پوشانیدن. / وصاف ۱۶۰ / مصباح ۱۴۷ /
 رشف ۱۵۴-۱۶۸-۲۱۹ / تجربه ج ۲ ص
 ۲۰۴
 البان albān [ع.] (ا.) ج لبن، شیر. / جهانگشا
 ج ۱ ص ۱۵-۱۴۸ / وصاف ۲۸۳-۵۰۳
 التباس eltebās [ع.] (مص. امص.) پوشیدن کار
 بر کسی. پوشیدگی، نهفتگی، اشتباه. / المعجم
 ۳۷۸ / اخلاق ۲۶۱ / وصاف ۲۱۰-۲۴۸
 ۳۸۸-۴۰۳ / مصباح ۳۴۰ / دره ۷۵
 التحاج eltehāj [ع.] (مص.) مایل شدن. / دره
 ۳۴۴
 التحاص eltehās [ع.] (مص.) مضطر و بیچاره
 کردن کسی را، بند کردن، بازداشتن از کاری. /
 عقول ۵۲ / برید ۲۸۹
 التحاق eltehāq [ع.] (مص.) رسیدن،
 در رسیدن، ملحق شدن. / مرزبان ۴۷۹-۵۷۴
 التحام eltehām [ع.] (مص.) ۱- جوش خوردن
 زخم. / اغراض ۶۱-۷۳ / معجم ۸۳: ۲-
 سخت گردیدن جنگ. / مصباح ۳۱۰ / دره ۳۱۴
 التظام eltetām [ع.] (مص.) برهم زدن موج. /
 دره ۴۹۲
 التفاف eltefāf [ع.] (مص.) درهم پیچیدن. /

ج ۳ ص ۳۶ / وصاف ۴۷۵ / ظفر ج ۲ ص
 ۳۲۹ / دره ۲۱-۴۷۳
 اکواخ akvāx [ع.] (ا.) ج کُوخ، خانه از نی. /
 دره ۶۷۰
 اکوان akvān [ع.] (ا.) ج کُون، هستی، وجود.
 / بختیار ۸۰ / اغراض ۵۱ / یمینی ۲ / وصاف
 ۶۰۰ / مصباح ۱۸-۱۸۷ / رشف ۱۵۵-
 ۲۵۶-۳۹۹ / دره ۵۳۱-۵۴۵
 اکول akūl [ع.] (ص.) پرخور، بسیارخوار،
 شکمخواره. / مقامات ۱۷۶ / تجربه ج ۱ ص
 ۴۸۵
 اکهب akhab [ع.] (ص.) از رنگهای اسب است،
 تیره مایل به سیاه. / یمینی ۱۸۶
 اکیاس akyās [ع.] (ص. ا.) ج کَیس، زیرک،
 دانا. / سند ۲۶۶ / اغراض ۱۳۴-۴۲۰ /
 عقول ۲۲
 اکیاس akyās [ع.] (ا.) ج کیس، کیسه سیم و
 زر، کیسه. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۵۰ / وصاف
 ۴۳۶
 اکیده akīda(e) [ع.] (ص.) مؤنث اکید، محکم،
 استوار. / سیرت ۱۰۸
 اکیل akīl [ع.] (ص.) حیوانی که آن را سبع
 خورده باشند، خوردنی، ماکول خورده شده. /
 یمینی ۲۳۸ / معجم ۱۵۴
 اکیله akīla(e) [ع.] (ص.) مؤنث اکیل. / اخلاق
 ۳۲۴ / وصاف ۱۲۵
 الاچوق alāčuq [تر.] (ا.) آلاچیق، کلبه‌ای که به
 صورت خیمه‌های تاتار باشد، سرپرده، نوعی
 خیمه. / ظفر ج ۱ ص ۳۷۲
 الاغچی olāy - čī [تر. مذ.] (امر.) پیک، قاصد.
 / وصاف ۳۸۶-۳۸۷
 الالف ollāf [ع.] (ا.) ج آلف، پرندۀ خانگی. /

دره ۱۳۰ - ۵۷۲

التقاء 'elteqā' [ع.] (مص.) به هم رسیدن، دیدار کردن. / روضه ۱۲ / سیرت ۱۱۹ / وصاف ۵۷۴ / سمط ۱۵

التقاط 'elteqāt' [ع.] (مص.) برچیدن، برگرفتن، دانه چیدن. / مسامره ۲۲۲ - ۲۲۳

التقام 'elteqām' [ع.] (مص.) فرو بردن، بلعیدن، فرو خوردن لقمه. / سند ۲۰۶ - ۲۶۸ / برید ۲۷ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۰۲ / وصاف ۹۶ / رشف ۴۰۰ / دره ۵۱۸

التماع 'eltemā' [ع.] (مص.) درخشیدن، روشن شدن. / مرزبان ۵۱۸ / رشف ۱۸۳ / تجربه ج ۲ ص ۷۲

التمغا 'al - tamγā' [تر. مغ.] (امر.) ر.ك. آتمغا. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۴ - ۱۱۶ - ۲۱۱ - ج ۳ ص ۸۸

التوا 'eltevā' [ع.] (مص.) پیچیدن، پیچیدگی. / کلیله ۳۰۸ / یمنی ۳۷۴ / وصاف ۴۷۵ / دره ۲۰۲ - ۳۶۱

التون 'altūn' [تر. مغ.] (ا.) زر، طلا. / راحه ۳۶ التیاح 'eltiyāh' [ع.] (امص.) تشنگی. / توسل ۳۲۸

التیاذ 'eltiyāz' [ع.] (مص.) پناه بردن. / جهانگشا ج ۳ ص ۱۳۳ / وصاف ۱۷۴

التیاع 'eltiyā' [ع.] (مص.) سوختن دل از عشق و اندوه، سوز و گداز. / توسل ۱۸۷ - ۳۲۸ / یمنی ۳۶۵ / دستور ۸۳ / روضه ۱۹ - ۸۱

التثام 'elte'am' [ع.] (مص.) به هم پیوستن، سازواری کردن میان دو چیز. / چهار ۴۲ / مرزبان ۲۸۲

الشفغ 'alsay' [ع.] (ص.) آنکه در زبانش لثغه و شکستگی باشد یعنی حرفی را به جای حرف

دیگر تلفظ کند. / وصاف ۴۳۷

الجماء 'eljā' [ع.] (مص.) ناچار کردن کسی را به کاری، نیازمند کردن کسی را. / مرزبان ۳۵۶ - ۴۰۷

الجام 'eljām' [ع.] (مص.) لگام زدن. / دره ۴۱۶ الجامشی 'oljāmešī' [تر. مغ.] (ا.) اطاعت، فرمانبرداری. / وصاف ۴۵۱ / ظفر ج ۱ ص ۲۵۵ - ۴۳۷ - ۴۵۵ - ج ۲ ص ۲۷۰ - ۲۷۲ - ۲۷۴

الجامیشی 'oljāmišī' [تر. مغ.] (ا.) ر.ك. الجامشی. / وصاف ۶۱۴

الجای 'oljāy' [تر. مغ.] (ا.) الجه، اولجه، مال و جنس و اسیری که از دشمن گیرند. / وصاف ۴۱۱

الجه 'olja(e)' [تر. مغ.] (ا.) الجا، اولجا، اولجه، الجی، چاول، غارت، مال و جنس و اسیری که پس از تاخت و تاز و غارت از دشمن گیرند. / ظفر ج ۱ ص ۲۰۳ - ۳۰۳ - ۳۵۴ - ج ۲ ص ۲۴۴ - ۳۲۸

الحاظ 'alhāz' [ع.] (ا.) ج لَخط، نظر گوشه چشم. / رشید ۵۳ / مرزبان ۱۸۰ / وصاف ۵ - ۲۶۷

الحاف 'elhāf' [ع.] (مص.) لجاج کردن، ستهیدن، اصرار. / روضه ۵ / دره ۴۷۸

الد 'aladd' [ع.] (ص.) مرد سخت خصومت که به حق میل نکند، ستیزه گر. / برید ۳۶۲ / وصاف ۱۳۳ / دره ۲۰۳

الدوچی 'eldū - čī' [تر. مغ.] (امر.) ایلدوچی، اولدوچی، شمشیردار، شمشیربر. / وصاف ۴۵۶ الدوزچی 'oldūz - čī' [تر.] (امر.) ستاره گر. / وصاف ۴۷۶

الزم 'alzam' [ع.] (ص.) لازمتر، بایسته تر. /

تجربه ج ۱ ص ۶۹

الوس [تر. مغ.] (۱) الوس، اولوس، طایفه،

قبیله. / و صاف ۳۸۹ / ظفر ج ۱ ص ۳۴۶

السن [ع.] (ص.) فصیح، بلیغ، زبان آور. /

مقامات ۷۸

الطاط [ع.] (مص.) بر انکار داشتن، یاری

دادن بر انکار، پنهان داشتن، انکار حق کسی.

/ یعنی ۴۳

الطف [ع.] (ص.) لطیفتر. / خاقانی ۲۰-

۷۱-۱۴۱ / مصباح ۱۵۶

الفا [ع.] (مص.) ۱- لغو و باطل آوردن،

باطل کردن. / عقول ۵۱: ۲- در اصطلاح

بدیع، زیادات بیفایده را در عیوب شعر گویند،

یعنی آوردن لفظی در شعر که با معنی سابق

تعلقی تأکیدی نداشته باشد. / المعجم ۳۵۷

الغاز [ع.] (۱) ۱- جِ لُغَز، راه کج و

پیچیده. / المعجم ۴۲۹: ۲- جِ لُغَز، چیستان.

/ و صاف ۲۷۶

الغ بیتیکی جی آژ - betik - oloʻy [تر. مغ.]

(ص. مر. امر.) محاسب بزرگ، حسابرس

بزرگ، بزرگ مأمور مالیات. / مسامره ۲۹۱

الف [ع.] (۱) تیر. / دره ۲۲۴

الف [ع.] (۱) یار. / دره ۶۴۹

الفاف [ع.] (ص.) جِ لَفّ، انبوه و به هم

پیچیده. / رشف ۲۳۷

الفغدن [ف.] (مص.) اندوختن. /

کلیله ۵۹-۲۰۹-۲۷۶-۳۳۲

الکا [تر.] (۱) اولکا، زمین، بوم، قسمتی از

ایالت، ناحیه. / دره ۴۱۱ / گیتی ۶ / تجربه ج

۱ ص ۱۱۷

اللتیا و اللتی [ع.] allatiyā - va - allatī

(امر.) چون و چرا. / اخلاق ۱۶۱ / و صاف

۱۲۹ / تجربه ج ۱ ص ۲۰۳

الم الم olom - olom [ف.] (امر.) دسته دسته،

گروه گروه. / دره ۶۸۶

المام elmām [ع.] (مص.) ۱- رسیدن، غرود

آمدن، نزدیک شدن، قصد کردن. / توسل ۲۳۴

/ برید ۸۰-۹۱-۱۱۲-۱۴۳-۱۹۰-

۲۲۱-۲۴۷-۲۵۷-۲۷۶-۲۸۷ / مرزبان

۳۵۶: ۲- مرتکب گناه شدن. / برید ۱۹-

۶۳-۹۸: ۳- در صناعات ادبی از سرقات

شعری است که شاعر معنی فرا گیرد و به

عبارتی دیگر و وجهی دیگر به کار آرد. /

المعجم ۴۷۱

المعیّت alma' - iyyat [ع.] (مص.)

تیزهوشی، زیرکی، ذکاوت، فراست، فطنت. /

توسل ۸۱-۲۸۳ / دستور ۱۹-۲۰-۴۴-

۴۷-۸۰-۹۱ / مرزبان ۸۹-۲۷۳ / دره ۱۸۳

الّن allen [تر.] (۱) آلی، پیشانی. / و صاف ۱۰۶

النگ olang [تر.] (۱) سبزه زار، مرغزار. / دره

۱۹۶

الو alv [ع.] (مص.) تقصیر، درنگ. / دره ۱۱۸

الواث alvās [ع.] (۱) جِ لَوْث، آلودگی. /

مصباح ۶۱-۲۴۲-۳۶۶ / رشف ۶۴-

۱۱۳-۱۷۴

الواذ alvāz [ع.] (۱) جِ لَوْذ، کرانه کوه. / دره

۲۱۲

الوار alvār [ع.] (۱) جِ لُر، از اقوام ایرانی. /

و صاف ۱۷۸ / گیتی ۹۳-۱۳۷ / تجربه ج ۱

ص ۱۳۶-۱۸۸-ج ۲ ص ۶-۱۴

الوس olūs [تر. مغ.] (۱) آلس، الوس، طایفه،

قبیله، جماعت. / و صاف ۱۳۲-۴۵۲-۶۰۷

/ سمط ۵۶-۵۹ / ظفر ج ۱ ص ۲۱-۲۳-

۲۵-۲۸-۳۵-۴۴-۱۴۲-۳۰۳-ج ۲ ص

الیق alyaq [ع.] (ص.) لایقتر، درخورتر
 سزاوارتر. / اغراض ۲۶۰ / روضه ۳۶-۴۳ /
 ظفر ج ۱ ص ۵۱۰ / دره ۵۰۷
 الیل alyal [ع.] (ص.) شب سخت تاریک. / دره
 ۴۸۲
 اماء emā' [ع.] (ا.) ج اَمَه، کنیز، کنیزک. /
 اغراض ۲۹۴ / معجم ۸۸ / سمط ۴۷ / دره
 ۴۲۴
 اماتت emātat [ع.] (مص.) اماته، میرانیدن. /
 سند ۲۷۷ / مرزبان ۵۸۹ / اخلاق ۲۲۵ /
 نسایم ۵۸ / مصباح ۵۸-۱۶۷ / رشف ۱۴۸
 اماته emāta(e) [ع.] (مص.) اماتت، میرانیدن. /
 رشف ۱۷۳ / دره ۶۰۸
 امائل amāsel [ع.] (ص.) ج امثل، برتر،
 فاضلتر، گزیده، برگزیده، نظیر، همانند. /
 کلیله ۱۵-۱۰۴ / چهار ۱۱۹ / عتبه ۵-۱۲
 / رشید ۴۹-۶۸ / عقد ۱۰۵-۱۴۹ /
 خاقانی ۵۳-۶۶-۲۰۰ / سند ۵۴ / اغراض
 ۳۵۳ / عقول ۱۳-۶۰ / یمنی ۲۹۴ / دستور
 ۲۹-۶۲-۶۴-۷۴ / لباب ۱۲۳-۱۳۴-
 ۲۴۸-۴۵۶ / معجم ۱۵۴ / روضه ۱۴-۳۷ /
 نسایم ۴ / دره ۲۰
 اماجد amājed [ع.] (ص.) ج امجد، بزرگ،
 بزرگوارتر، بزرگوار. / رشید ۱۹ / سمط ۶۷ /
 ظفر ج ۱ ص ۲۷۵
 امارات amārāt [ع.] (ا.) ج امارت، علامت،
 نشانه. / چهار ۹۷ / رشید ۲۱ / مرزبان
 ۱۱۱-۴۴۸-۶۰۷ / معجم ۱۱۲-۱۱۵-
 ۱۳۷-۱۵۴-۱۶۴-۱۷۸ / روضه ۵۶ /
 وصاف ۵۳ / دره ۶۱۳
 اماطت emātat [ع.] (مص.) بردن، دور کردن. /
 عتبه ۷۸ / وصاف ۲۲۹ / مسامره ۳۲۴

۳۹۹ / گیتی ۱۱۴-۱۱۹-۱۲۹
 الوف alūf [ع.] (ص.) خوگر، خوگیر، زودانسن،
 مقابل نفور. / سند ۴۶
 الوف olūf [ع.] (ا.) ج آلف، هزار. / مقامات ۸۱
 / راحه ۴۳۸ / مرزبان ۳۶۷ / معجم ۲۳۶ /
 جهانگشا ج ۱ ص ۲۳ / وصاف ۶۰۵ / رشف
 ۱۵۶-۳۳۰ / دره ۴۳۶ / گیتی ۱۰۵ / تجربه
 ج ۱ ص ۶۳-ج ۲ ص ۱۳
 الوک alūk [تر. مغ.] (ا.) پیغام. / جهانگشا ج ۱
 ص ۲۱۳-ج ۲ ص ۸۹ / وصاف ۲۰۸
 الوکات alūkāt [تر. ع.] (ا.) ج الوکه، پیغام. /
 وصاف ۱۱۹-۲۰۹-۲۵۹
 الوکت alūkat [تر.] (ا.) پیغام. / وصاف ۱۰۳ /
 دره ۴۱۱
 الوکه alūka(e) [تر. مغ.] (ا.) پیغام. / جهانگشا
 ج ۲ ص ۲۱۴ / وصاف ۷۰-۷۲-۲۱۵-
 ۲۷۰-۳۹۷-۴۵۴-۴۷۶-۵۲۸-۵۸۱
 الویه alviya(e) [ع.] (ا.) ج لویا، پرچم، بیرق،
 درفش. / روضه ۱۸-۱۳۴ / جهانگشا ج ۱
 ص ۱۵۹-ج ۲ ص ۹۵ / وصاف ۴۲۱-۴۲۹
 / سمط ۴ / ظفر ج ۱ ص ۴۴۰ / دره ۲۸۹-
 ۳۴۴-۴۹۳ / گیتی ۲۳-۲۷-۴۵-۵۳-
 ۶۲-۹۲-۱۰۰-۱۱۹-۲۳۷-۲۶۸
 الهوب olhūb [ع.] (ا.) نوعی از دویدگی اسب
 که به کوشش تمام دود چندانکه خاک از سم
 بردارد. / دره ۳۳۵
 الیف alif [ع.] (ص.) خوگر، خوگیر، مونس،
 همخو، دوست. / کلیله ۲۸۷-۲۹۴ / بختیار
 ۲۵۹ / خاقانی ۱۳۵-۱۴۹ / سند ۱۲۱-
 ۱۹۲ / یمنی ۲۰۷ / وصاف ۱۷-۱۴۲ /
 سمط ۸۶ / گیتی ۴۸-۴۹ / تجربه ج ۱ ص
 ۶۳

وقت پیکار. / دره ۳۲۵
 امتراش emterāš [ع.] (مص.) چیزی را از کسی
 ربودن. / دره ۳۲۵
 امتساخ emtesāx [ع.] (مص.) شمشر
 برکشیدن. / دره ۶۰۸
 امتشاق emtešāq [ع.] (مص.) ربودن. / دره
 ۲۴۷
 امتصاص emtesās [ع.] (مص.) مکیدن. /
 رشف ۲۵۸ / دره ۲۲۴
 امتطاء emtetā' [ع.] (مص.) بارگی ساختن
 ستور را، سوار شدن. / و صاف ۶۴ / سبط ۹۵
 / نسایم ۵-۶۸ / دره ۴۹۱
 امتعاض emte'āz [ع.] (مص.) خشنک شدن.
 / یمنی ۳۴۸-۴۶۴
 امتلاخ emtelāx [ع.] (مص.) بیرون کشیدن لگام
 از سر ستور، برکشیدن شمشر از نیام. / دره
 ۶۰۸
 امتهان emtehān [ع.] (مص.) خوار و ضعیف
 داشتن. / عقول ۳۲ / برید ۵۷-۱۹۰-
 ۲۰۴-۲۱۸-۲۴۸-۲۴۳-۳۶۵-۳۶۶-
 ۳۸۲ / جهانگشا ج ۲ ص ۵۰
 امثال emsāl [ع.] (مص.) گوش و بینی بریدن. /
 دره ۶۵۲
 امجاد amjād [ع.] (ص.) ج. ماجد، مجید،
 بزرگوار. / لباب ۱۳۰-۴۳۶-۴۶۹ / معجم
 ۳۱-۴۷-۵۸-۱۲۰-۱۳۱ / و صاف ۲۱۰ /
 رشف ۱۵۷ / ظفر ج ۱ ص ۷-۴۷۶-۵۱۱-
 ج ۲ ص ۱-۹ / تجربه ج ۱ ص ۷۶
 امحاء emhā' [ع.] (مص.) نابود کردن، محو
 کردن. / دره ۴۲۶
 امحاض emhāz [ع.] (مص.) خالص ساختن هر
 چیز، دوستی خالص کردن، دوستی ویژه کردن.

اماطه emāta(e) [ع.] (مص.) ر.ك. اماطت. /
 دره ۶۰۸
 اماق amā'eq [ع.] (ا.) ج. اماق، جج مقق،
 کرانه دشت دور و دراز. / دره ۶۱۷
 امالت emālat [ع.] (مص.) ۱- خم دادن، میل
 دادن، برگردانیدن. / جهانگشا ج ۳ ص ۸ /
 سیرت ۱۹۸: ۲- اماله، میل دادن مصوت «آ» به
 «ی» در کلمات. / المعجم ۲۵۵
 امام amām [ع.] (ق.) پیش، فرایش. / اغراض
 ۲۸۷
 امان ommān [ع.] (ص.) امانت دار و معتمد
 علیه. / دره ۲۲۷
 امانی amānī [ع.] (ا.) ج. اُمنیت، آرزو، مراد. /
 رشید ۱۱-۱۸-۴۹-۵۱-۷۵ / توسل ۲۶
 / عقول ۷-۳۴ / دستور ۴۴-۸۷ / برید
 ۳۱-۱۸۳ / مرزبان ۱۳۱ / نفثه ۵۶ / معجم
 ۷۳-۱۰۲-۱۹۳ / جهانگشا ج ۲ ص ۴۷ /
 سیرت ۹۴ / رشف ۲۵۲ / ظفر ج ۲ ص ۳۴۳
 / دره ۳۴۴
 اَمَت emmat [ع.] (ا.) نعمت. / دره ۱۶
 امتناع emtetā' [ع.] (مص.) سود بردن از
 چیزی، برخورداری یافتن. / سند ۱۵۶ /
 اغراض ۲۱۴
 امتحاط emtehāt [ع.] (مص.) شمشر کشیدن.
 / دره ۶۳۲
 امتخاط emtexāt [ع.] (مص.) از دست ربودن،
 شمشر برکشیدن. / دره ۶۳۲
 امتداح emtedāh [ع.] (مص.) ستودن. / لباب
 ۵۵۲
 امترā emterā [ع.] (مص.) در شك شدن. /
 مسامره ۲۲۴
 امتراس emterās [ع.] (مص.) درماندن زبان به

۳۲۵ - ۳۴۹ / دره ۶۶۶ / گیتی ۱۸ - ۲۵ -

۴۶ - ۵۸ - ۶۴ - ۹۱ / تجربه ج ۲ ص ۷۱
امطار amtār [ع.] (ا.) ج مَطَر، باران. / گیتی
۱۳۰ - ۱۸۶ - ۲۶۱

امطار emtār [ع.] (مص.) باریدن. / دره ۲۲۰
امعاق em'āq [ع.] (مص.) دور تك گردانیدن
جاه، در اینجا ژرف بینی. / دره ۳۱
امعان em'ān [ع.] (مص.) دور اندیشیدن در
کاری. / مرزبان ۴۱۲

ام غیلان ʔaylān - o - omm [ع.] (امر.)
مادر غولان، مُغیلان، خارشتر. / روضه ۵۲
امق ammaq [ع.] (ص.) (اسب) بسیار دراز. /
تجربه ج ۲ ص ۱۹

املا emlā [ع.] (مص.) تأخیر. / دره ۱۱۹
املاق emlāq [ع.] (مص.) بی چیز شدن، درویش
گردیدن. / توسل ۶۷ / تجربه ج ۱ ص ۳۹۴
املاك emlāk [ع.] (مص.) پادشاه کردن، ملك
گردانیدن. / دستور ۶۱

املال emlāl [ع.] (مص.) به ستوه آوردن، ملول
کردن. / رشید ۱۴۴ / یمنی ۳۳۳ / جهانگشا
ج ۳ ص ۲۷۳

املس amlas [ع.] (ص.) تابان، روشن. / یمنی
۲۸۷ / مصباح ۸۹ / دره ۵۹۳
امله amala(e) [ع.] (ص.) ج آیل، آرزومند. /
دره ۶۶۹

ام ملامد meldam - o - omm [ع.] (امر.)
تب دائمی، تب. / خاقانی ۱۶۶
امنان amnān [ع.] (ا.) ج من، پیمان‌های است
معادل دوزطل. / تجربه ج ۲ ص ۷۱
امنع amna' [ع.] (ص.) منیع‌تر، بلندتر،
استوارتر. / رشید ۲۱
امنیّت omniyyat [ع.] (ا.) امنیه، آرزو،

/ سند ۹۷ / المعجم ۲

امحال emhāl [ع.] (مص.) خشکسال رسیدن،
خشک شدن زمین. / عقول ۶۰ / برید ۲۷۸
امحوضه omhūza(e) [ع.] (ا.) پند محض، پند
خالص از غرض و از تهمت. / دره ۱۱۶
امد amad [ع.] (ا.) غایت، نهایت، پایان، فرجام.
/ توسل ۲۹۳ / خاقانی ۴۴ / یمنی ۳۵۴ /
مرزبان ۲۱۷ / المعجم ۵ / روضه ۴۲ /
جهانگشا ج ۲ ص ۲۲۲ / مسامره ۲۹۱ /
نسایم ۵۷ / مصباح ۳ / رشف ۶۱ - ۲۶۵
امده omda(e) [ع.] (ا.) بقیه چیزی. / دره ۳۹۶
امر amarr [ع.] (ص.) تلختر، سختی. / دره ۱۳۳
امراج emrāj [ع.] (مص.) چرانیدن. / دره ۵۵۸
امراق amrāq [ع.] (ا.) ج مَرَق، پشم و پوست
بوی گرفته، پوست منقش. / یمنی ۴۷۸ /
وصاف ۱۰۶

امزجه amzeja(e) [ع.] (ا.) ج مزاج، طبیعت،
سرشت. / دستور ۶۹ / برید ۷۱
ام زنبق zanbaq - o - omm [ع.] - معر.
(امر.) می، شراب. / دره ۷۰۳

امشاج amšāj [ع.] (ا.) ج مَشَج، آب مرد آمیخته
با آب زن و خون آن. / خاقانی ۶۰ / رشف ۳۰۹
امصار amsār [ع.] (ا.) ج مِصر، شهر. / بیهق
۲۳۸ / اغراض ۲۴ - ۱۱۶ - ۳۸۰ / یمنی ۶ -
۵۳ - ۷۷ - ۱۰۴ - ۲۷۹ - ۳۰۸ - ۳۳۱ / برید
۱۷ - ۱۱۱ - ۱۲۰ - ۱۲۷ - ۱۴۱ - ۱۷۵ -
۲۳۲ - ۳۲۶ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۷ - ۸۴ -
ج ۲ ص ۱۸۳ / معجم ۴۶ - ۱۵۶ - ۱۶۵ /
سیرت ۳۷ - ۹۲ - ۱۲۶ / وصاف ۱۷ - ۴۳ -
۱۷۳ / سبط ۱۰ - ۱۲ - ۱۳ - ۲۱ - ۳۲ - ۴۴ /
نسایم ۳۸ - ۱۰۲ - ۱۱۰ / رشف ۸۷ / ظفر
ج ۱ ص ۱۶۲ - ۳۳۴ - ۴۱۷ - ج ۲ ص ۱۸۴ -

کردن. / توسل ۸۹ / یمینی ۲۸۰ / وصاف /
۱۴۰ - ۱۷۹ - ۲۴۶ - ۳۴۸ - ۳۵۰ - ۴۸۷ -

۵۱۵ / نسایم ۱۱۵

انارتخانه enārat - xāna(e) [ع. - ف.] (امر.)

نگارخانه، خانه روشن. / رشف ۳۷۲

اناره enāra(e) [ع.] (مص.) انارت، افروختن. /

دره ۴۱۳ - ۷۱۶

اناسی anāsiyy [ع.] (ا.) جِ انسِی، مردم. / دره

۱۵۱

اناشید anāšīd [ع.] (ا.) جِ اُنشُوده، شعری که

گروهی برخوانند، سرود، نوا. / مرزبان ۴۰۸

اناصیب anāsīb [ع.] (ا.) جِ انصاب، جج

نُصب، و نُصب، هر علامت نصب شده، پرچم.

دره ۲۸۹ /

انافت enāfat [ع.] (مص.) برآمدن، افزون شدن.

برید ۱۱۱ /

انالت enālat [ع.] (مص.) دادن، عطا کردن. /

عتبه ۳۳ / برید ۴۰

آنانه annāna(e) [ع.] (ص.) زن بسیار ناله کننده.

زنی که بیشتر از این شوهر حالی بهتر داشته

باشد یا شوهری بزرگتر دیده و پیوسته از این

حال و شوهر با شکایت و انین بود. / اخلاق

۲۲۱

انانیّت anāniyyat [ع.] (امص.) خوشتن بینی.

منی، کبر، غرور. / خاقانی ۲۰۹ / مصباح ۱۱۶

انایق anāyeq [ع.] (ص.) جِ اَنیق، زیبا، به

شگفت آورنده از زیبایی. / دره ۶۲۸

انباء enbā' [ع.] (مص.) آگاه ساختن، خبر دادن.

عقول ۵۷ / دره ۲۹۴

انبات enbāt [ع.] (مص.) رویانیدن، رُستن گیاه.

اغراض ۷۳ / رشف ۲۵۰

انباغ anbāy [ف.] (ا.) شریک، انباز، هوو. /

خواهش. / کلید ۱۴ - ۵۶ - ۳۱۵ / عتبه ۹۹

/ رشید ۹۳ / توسل ۱۰ / خاقانی ۷۵ -

۱۲۰ - ۳۲۶ / سند ۲۰ / اغراض ۱۲ - ۳۹۲ /

راحه ۵۸ - ۶۲ / یمینی ۲۴ - ۱۴۶ / دستور

۳۰ / برید ۹۸ - ۲۰۱ / نفثه ۸ - ۷۱ / معجم

۴۹ - ۸۲ - ۱۱۲ / روضه ۱۱۴ / دره ۱۹۲ -

۶۶۴

امواه amvāh [ع.] (ا.) جِ ماء، آب. / مصباح ۶۱

امهال emhāl [ع.] (مص.) مهلت دادن، زمان

دادن، تأخیر کردن. / عتبه ۱۷ / توسل ۲۶۹ /

خاقانی ۲۸۵ / سند ۹۵ - ۲۱۶ / اغراض ۱۴۹

/ یمینی ۱۲۴ - ۳۳۳ - ۳۵۳ / مرزبان ۷۱ /

نفثه ۸ / معجم ۱۳۹ - ۱۹۲ / روضه ۶۹ /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۲۷ - ۲۷۱ / وصاف ۱۳۶

/ مسامره ۲۱۳ / رشف ۱۷۷ - ۳۸۲ / دره ۵۱۵

امیان amyān [ف.] (ا.) همیان، کیسه زر. /

مقامات ۷۷ - ۱۱۵ - ۱۳۶

اناء enā' [ع.] (ا.) ظرف، آوند، سبو، آبخوری. /

مقامات ۶۴ - ۶۶ / سند ۷ - ۲۷۶ / اغراض

۲۷۵ / دستور ۶۲ / مرزبان ۵۷۳ - ۷۰۳ /

جهانگشا ج ۳ ص ۴۵

اناءت enā'at [ع.] (امص.) آهستگی، درنگ. /

رشف ۱۶۹

اناب anāb [ع.] (ا.) مُشک یا نوعی است از عطر.

دره ۱۱۳ /

انابیب anābīb [ع.] (ا.) جِ انبوب، مخرج دم و

نفس. / دره ۲۱۶

انابیر anābīr [ع.] (ا.) جِ انبار. / وصاف ۴۲ -

۳۶۲ / دره ۲۵۱

انات anāt [ع.] (امص.) بردباری، تحمّل، وقار. /

المعجم ۱۳

انارت enārat [ع.] (مص.) روشن شدن، روشن

۱۴۷-۱۴۸ / یمنی ۴۶۲ / لباب ۱۷۸-۴۸۹

/ جهانگشا ج ۱ ص ۱۵۶

انتحال entehāl [ع.] (مص.) سخن یا شعر

دیگری را به خود بستن، به خود نسبت دادن.

/ مقامات ۵۰ / توسل ۲۰۳-۲۱۱ / یمنی

۴۸۷ / لباب ۱۱۱ / المعجم ۴۶۴ / جهانگشا

ج ۳ ص ۲۴۱ / وصال ۶۲۹ / رشف ۹۹-

۳۲۲

انتداب entedāb [ع.] (مص.) معارضه کردن در

سخن، جواب گفتن. / برید ۱۱۹ - ۲۹۶ /

رشف ۱۱۶

انتزاع entezā' [ع.] (مص.) بر کردن. / مرزبان

۱۹۲-۲۹۱-۳۰۲-۴۶۶ / رشف ۴۵ / دره

۲۸۹

انتساخت entesāx [ع.] (مص.) رونویس کردن

مطلبی، استنساخ و نسخه برداشتن. / مرزبان

۷۲۹

انتسار entesār [ع.] (مص.) درهم شکستن، از

هم جدا گشتن. / اغراض ۱۲۸

انتساف entesāf [ع.] (مص.) از بیخ برکندن بنا.

/ دره ۶۴۶

انتساق entesāq [ع.] (مص.) آراستن، ترتیب

دادن. / دره ۵۰۷ / تجربه ج ۱ ص ۱۹۰

انتشاف entešāf [ع.] (مص.) آب در خود

چیدن، کفک شیر آشامیدن. / دره ۵۹۸

انتشاق entešāq [ع.] (مص.) آب ریختن در

بینی. / یمنی ۳۶۶

انتصاب entesāb [ع.] (مص.) برای خاستن. /

برید ۲۶۵ / وصال ۴۲۱

انتصاح entesāh [ع.] (مص.) نصیحت کردن.

/ یمنی ۳۳۹

انتصار entesār [ع.] (مص.) یاری دادن. /

کلیله ۳۷۴

انبثاق enbesāq [ع.] (مص.) دریدن. / دره ۱۶۴

انبجات āt - anbez [معر.] (ا.) ج انبج، انبه،

مربا، داروی پرورده. / چهار ۱۳۱

انبحات enbehās [ع.] (مص.) تفتیش کردن. /

دره ۴۹۴

انبرام enberām [ع.] (مص.) محکم بافته شدن.

/ رشف ۳۶۸

انبعاث enbe'ās [ع.] (مص.) برانگیخته شدن،

برانگیختن، فرستادن. / اخلاق ۵۲ - ۲۰۱-

۲۰۵ - ۲۲۵ - ۲۶۵ / دره ۲۰۳ - ۳۸۷ /

تجربه ج ۲ ص ۱۹۸

انبلاج enbelāj [ع.] (مص.) روشن گردیدن. /

دره ۳۳۷

انبیق anbīq [معر.] (ا.) ظرفی است برای تقطیر

مایعات و گرفتن عصاره و عرق. / یمنی ۴۶۱

انتاج entāj [ع.] (مص.) نتیجه گرفتن. / اخلاق

۱۱۲ / وصال ۴۷۰ / رشف ۳۴۳

انتاق entāq [ع.] (مص.) برداشتن، حرکت

دادن. / دره ۵۰۰

انتقال entetāl [ع.] (مص.) سبقت گرفتن، / دره

۵۶۵

انتشار entesār [ع.] (مص.) پراکنده شدن /

توسل ۳۰ / عقد ۷۸ / سند ۲۲۵ / اغراض

۱۹۵ / روضه ۷-۱۳ / جهانگشا ج ۱ ص

۲۰۹ / وصال ۲۴۹-۴۳۱ / رشف ۱۵۳ /

تجربه ج ۱ ص ۲۸

انتجاب enteajāb [ع.] (مص.) برگزیدن. / دره

۳۲۸

انتجاع enteajā' [ع.] (مص.) طلب عطا و

بخشش، طلب صله، به طلب منفعت و احسان

شدن. / مقامات ۲۵-۱۶۴ / چهار ۶۵ / عقد

انتفا entefā [ع.] (مص.) نیست شدن، از میان رفتن، نابودی. / عقول ۵۸ / و صاف ۵۹۸ /
رشف ۲۵۶ / دره ۶۴۶

انتفاذ entefāz [ع.] (مص.) باز کردن، وسعت دادن. / توسل ۶۶

انتفال entefāl [ع.] (مص.) دور گردیدن. / دره ۳۳۴

انتقاب enteqāb [ع.] (مص.) روی بستن، نقاب زدن. / برید ۲۵۲

انتقاش enteqāš [ع.] (مص.) نقش پذیرفتن، نگار بستن. / و صاف ۳۰ - ۵۶۸ / رشف ۲۵۷ - ۲۷۶ - ۲۹۳ - ۳۰۱ - ۴۰۰ / ظفر ج ۲
ص ۳۳۶

انتقاص enteqās [ع.] (مص.) ناقص شدن، کم شدن. / توسل ۳۱ / برید ۲۸۷ / و صاف ۴۷۱
/ رشف ۱۹۶ - ۲۱۷

انتقاض enteqāz [ع.] (مص.) نقض کردن، شکستن، گسیختن، باز کردن تاب رسن. /
توسل ۱۸ - ۳۱ - ۵۱ / مرزبان ۵۲ - ۴۴۹ -
۶۱۳ / اخلاق ۳۲۹ - ۳۳۶ / روضه ۸۳ /
سیرت ۶۴ / مسامره ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۹۷ -
۲۷۷ - ۲۹۲ / رشف ۳۰۰

انتکاث entekās [ع.] (مص.) گسسته شدن. /
مرزبان ۶۱۳ / و صاف ۱۷۴ - ۲۸۰ / ظفر ج ۲
ص ۲۵۶

انتکاس entekās [ع.] (مص.) سرنگون شدن، نگونسار شدن، سرنگون افتادن. / اخلاق ۶۴ -
۷۹ - ۹۳ - ۱۵۷ - ۲۱۶ / و صاف ۹ - ۱۷۳ -
۱۹۹ - ۲۸۹ - ۵۲۹ / رشف ۶۸ - ۱۲۲ -
۲۰۴ - ۳۵۵ / دره ۶۲

انتما entemā [ع.] (مص.) نسبت یافتن، نسبت دادن، منسوب شدن. وابستگی. / کلیله ۳۹۸

خاقانی ۳۲۴ / یمنی ۳۲ - ۸۱ - ۱۲۱ -
۱۸۵ - ۱۸۹ - ۳۱۹ / سیرت ۱۹ - ۱۰۸ /
و صاف ۴۸ - ۸۷ - ۲۸۵ - ۴۱۷ / مصباح ۵۴ /
ظفر ج ۲ ص ۳۹۸ / دره ۱۳۲ - ۶۵۳

انتصاف entesāf [ع.] (مص.) ۱ - داد ستدن،
داد گرفتن. / مقامات ۲۴ / عتبه ۱۵ - ۲۳ -
۱۴۴ / توسل ۱۹ - ۲۱ / سند ۸ - ۹ - ۵۶ -
۶۵ - ۱۱۲ - ۱۴۵ - ۱۷۲ / اغراض ۷۵ -
۱۲۹ - ۱۴۶ - ۱۷۲ - ۱۹۵ - ۲۰۰ - ۲۸۴ -
۲۸۵ - ۲۵۳ / عقول ۲۶ - ۳۱ / یمنی ۲۰۸ -
۴۷۳ / برید ۶۴ - ۱۱۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴ -
۳۰۲ - ۳۴۳ - ۳۷۰ / المعجم ۱۱ / معجم
۱۷ - ۱۷۱ / اخلاق ۱۱۱ - ۲۵۹ / و صاف
۲۰ - ۵۵۳ / مصباح ۱۵۹ / رشف ۳۸۶ : ۲ -
به نیمه رسیدن. / یمنی ۲۰۸

انتضاء entezā' [ع.] (مص.) برکشیدن شمشیر.
/ دره ۱۳۰

انتطاح entetāh [ع.] (مص.) یکدیگر را شاخ زدن. / برید ۳۶۱

انتعاش ente'āš [ع.] (مص.) نیکو حال شدن،
بهبود یافتن، با نشاط شدن. / کلیله ۶۰ - ۴۱۱
/ عتبه ۱۳۴ / رشید ۵۳ - ۱۱۶ / توسل ۲۰ -
۳۴۰ / عقد ۹۶ / یمنی ۵۰ - ۱۱۷ - ۱۴۶ -
۱۸۰ - ۱۹۶ - ۴۸۹ / دستور ۳۱ - ۵۵ /
مرزبان ۱۲۹ - ۳۷۶ / نفثه ۳۰ / المعجم ۹ -
۱۹ / معجم ۱۸ / اخلاق ۷۴ - ۱۷۴ / روضه
۱۵۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۲ - ۲۳۲ - ج ۲ ص
۱۴۴ - ج ۳ ص ۱۰۲ / سیرت ۲۲۱ - ۲۶۹ /
و صاف ۷۷ - ۷۸ - ۱۳۹ - ۶۱۳ / سبط ۳۱ -
۵۵ - ۷۹ - ۹۴ / مسامره ۱۴۸ / اخبار ۳۳ /
مصباح ۲۶۰ / ظفر ج ۱ ص ۱۷ - ۳۰۲ / دره
۲۶۶ / تجربه ج ۱ ص ۹۵ - ۱۲۷ - ۲۴۱

ص ۲۰۶ / وصاف ۹۲ - ۱۵۰ / نسایم ۶۸ -
 ۱۰۴ / اخبار ۱۸ / رشف ۴۴ / ظفر ج ۱ ص
 ۲۹ - ۳۱۸ - ج ۲ ص ۱۲۵ / گیتی ۱۷۴ -
 ۲۷۰ / تجربه ج ۱ ص ۱۴۷ - ۴۹۱ - ج ۲ ص
 ۲۲۷

انتهاض entehāz [ع.] (مص.) برخاستن. /
 مرزبان ۴۴۹ - ۶۶۹ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۱۵
 / وصاف ۴۷ / مسامره ۱۱۲ - ۱۴۱ - ۱۹۷ -
 ۲۲۳ / مصباح ۲۶۰ / رشف ۵۰ - ۵۴ - ۶۲ -
 ۶۸ - ۷۴ - ۱۰۴ - ۱۲۰ - ۱۲۴ - ۱۷۷ -
 ۲۳۱ - ۲۵۷ - ۳۲۲ - ۳۲۷ - ۳۷۵ / دره ۲۹۱

انتهاك entehāk [ع.] (مص.) آلوده کردن
 ناموس کسی را. / اخلاق ۳۳۶ / دره ۴۷۴
 انتیاب entiyāb [ع.] (مص.) پیایی آمدن. / دره
 ۱۶۹

انشلاب enselāb [ع.] (مص.) شکاف خوردن. /
 وصاف ۲۸۰

انشلام enselām [ع.] (مص.) رخنه دار گردیدن،
 رخنه یافتن، رخنه شدن. / توسل ۵۷ / اغراض
 ۳۸۳ / عقول ۴۳ / برید ۱۰۴ - ۱۹۲ - ۲۵۲ -
 ۳۰۷ - ۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۴۷ / مرزبان ۲۸۲ /
 دره ۳۲۵

انشنا ensenā [ع.] (مص.) باز گردیدن، بازگشت.
 / دره ۲۲۷

انشیال ensiyāl [ع.] (مص.) هجوم کردن، ریخته
 شدن. / رشف ۲۷۴ - ۴۰۹ - ۴۲۶
 انشیین onsayayn [ع.] (مص.) (۱) دوخایه،
 دوخصیه. / کلیله ۶۲ / رشید ۶۲ / یمینی
 ۳۱۶

انجاح enjāh [ع.] (مص.) برآمدن حاجت، روا
 کردن حاجت. / عتبه ۱۴۰ / خاقانی ۲۳۰ /
 اغراض ۲۴۳ / عقول ۱۶ / یمینی ۲۳ - ۴۰ -

عتبه ۳۲ - ۳۴ - ۶۰ - ۸۹ - ۱۴۵ / بختیار
 ۳۰۹ / توسل ۲۹۹ - ۲۵۲ - ۳۱۱ / اغراض
 ۳۵۸ / یمینی ۳۷۰ - ۳۷۱ / برید ۳۴ - ۱۲۶ -
 ۱۴۸ - ۱۷۷ - ۳۴۲ - ۳۶۳ / مرزبان ۴۲۲ -
 ۶۸۰ - ۷۴۴ / نقشه ۷۲ / جهانگشا ج ۲ ص
 ۶۶ - ۱۲۳ - ۱۹۸ - ج ۳ ص ۱۸۱ - ۱۸۷ /
 وصاف ۸۰ - ۱۵۸ - ۱۷۴ - ۲۱۱ - ۴۸۲ -
 ۵۵۸ / سمط ۳ - ۹ - ۱۴ - ۸۶ - / نسایم ۸ -
 ۱۰۱ / رشف ۲۹۸ - ۳۰۹ / ظفر ج ۲ ص ۱۶ -
 ۱۵۳ - ۱۷۰ - ۲۵۱ - ۳۷۷ - ۴۸۰ / دره ۲۶۱
 / تجربه ج ۱ ص ۷۲ - ۲۳۰

انتها entehā [ع.] (مص.) باز ایستادن. / رشف
 ۱۷۱ - ۲۵۶

انتهاپ entehāb [ع.] (مص.) ۱- غارت کردن،
 غنیمت گرفتن. / وصاف ۶۴ - ۲۱۵ / مسامره
 ۱۲۵ / دره ۳۰۸ - ۴۷۴ - ۵۱۴ - ۶۳۸ /
 تجربه ج ۱ ص ۵۸ - ۹۹ - ۲- چیره شدن. /
 دره ۵۱۴

انتهاج entehāj [ع.] (مص.) راه جُستن، به راه
 رفتن، سلوک. / عتبه ۴۸ - ۶۵ - ۱۰۷ / توسل
 ۱۱۵ / مرزبان ۴۶ - ۳۶۱ / المعجم ۱۲ - ۲۹۷ /
 معجم ۱۷ - ۳۲ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۶۶ /
 وصاف ۲۵ - ۱۱۳ - ۱۸۶ - ۱۹۹ - ۲۷۲ -
 ۵۲۰

انتهاز entehāz [ع.] (مص.) فرصت یافتن،
 غنیمت شمردن، فرصت به دست آوردن، منتظر
 فرصت بودن. / عتبه ۲۸ - ۱۱۲ - ۱۳۱ - ۱۶۳ /
 توسل ۱۱۴ - ۲۸۵ / خاقانی ۲۳ - ۱۱۲ /
 راحه ۳۳۷ / دستور ۷۳ / برید ۲۳۳ - ۲۵۷ -
 ۲۶۴ - ۳۶۲ - ۳۷۱ / مرزبان ۳۷۲ - ۷۰۳ /
 المعجم ۵ / اخلاق ۳۳۸ / جهانگشا ج ۱ ص
 ۲۶ - ۱۶۳ - ۲۱۵ - ج ۲ ص ۵ - ۹۱ - ج ۳

انجذاب enjezāb [ع.] (مص.) کشیده شدن به
سوی کسی یا چیزی. / مرزبان ۲۵۸ / مصباح
۱۰۰-۲۳۶

انجر anjar [مع.] (ا.) لنگرکشتی. / وصاف
۱۷۱-۱۷۴

انجزام enjezām [ع.] (مص.) شکسته گردیدن.
/ دره ۲۰۲

انجس anjas [ع.] (ص.) نجس تر، پلیدتر. /
مرزبان ۳۸۵

انجعاف enje'āf [ع.] (مص.) برکندن، بر زمین
افتادن. / دره ۳۶۳

انجلا enjelāl' [ع.] (مص.) روشن شدن، آشکار
شدن، هویدا شدن. / عتبه ۱۱۵ / بیهق ۴-
۹-۲۸۹ / توسل ۲۸۱ / مرزبان ۳۱۵ / روضه
۱۳-۱۱۸ / سیرت ۸۶ / وصاف ۴۳۹ /
مسامره ۲۹۴ / رشف ۳۹-۳۳۷ / دره ۴۵۵ /
تجربه ج ۱ ص ۶۶

انجلاب enjelāb [ع.] (مص.) کشیده شدن از
جایی به جای دیگر. / رشف ۴۱۰
انجیاب enjiyāb [ع.] (مص.) منکشف گردیدن
ابرو ظلمت، انکشاف. / برید ۳۲۱

انحاء anhā' [ع.] (ا.) ۱- ج نحو، سوی، گوشه،
راه. / توسل ۱۹۸ / یمنی ۴۰ / مرزبان ۳۶۱-
۳۸۴ / المعجم ۱۱ / معجم ۱۷-۱۶۷ /
وصاف ۳۷۱-۴۶۳ / سبط ۱۳ / مسامره ۹۲-
۱۸۶ / رشف ۶۵-۱۶۷-۲۰۲-۳۲۵: ۲-
ج نحو، روشن. / رشف ۳۰۷

انحجاب enhejāb [ع.] (مص.) پوشیده شدن،
مستور شدن. / ظفر ج ۲ ص ۵۲۲
انحداد enhedād [ع.] (مص.) تیز گردیدن. /
وصاف ۳۵
انحدار enhedār [ع.] (مص.) پایین آمدن، فرود

۱۰۲-۱۳۱-۳۲۱-۳۵۲ / برید ۴۱ /
دستور ۳۷ / اخلاق ۸۵-۲۱۴-۲۹۴-
۳۰۲-۳۲۸ / معجم ۷۰ / وصاف ۱۱۱ /
مسامره ۲۴۵ / رشف ۴۸-۸۹-۱۶۴-۱۷۵ /
دره ۵۵

انجاد anjād [ع.] (ا.) ۱- ج نجد، بلندی، زمین
بلند. / دستور ۸۸ / سیرت ۷ / نسایم ۲ /
رشف ۴۰-۶۸-۱۵۷-۱۸۰-۳۳۳ / ظفر ج
۱ ص ۴۸۱ / دره ۳۸۷: ۲- (ص.) ج نجد و
نجید، دلیر، شجاع. / یمنی ۳۲-۴۳-۸۰-
۹۳-۱۳۰-۱۸۹-۲۲۷-۲۴۳-۳۳۳-
۳۶۵ / مرزبان ۴۸۷ / معجم ۳۱-۱۲۰-۱۵۹ /
وصاف ۱۳۶-۴۷۶ / دره ۴۲۶-۴۸۸

انجاد enjād [ع.] (مص.) یاری دادن. / یمنی
۶۰ / نفثه ۲۹ / وصاف ۱۳۶ / دره ۴۸۸

انجاز enjāz [ع.] (مص.) روا کردن حاجت، وفا
کردن وعده. / کلیله ۱۳۶-۲۷۱ / عتبه
۱۲۱-۱۵۷ / توسل ۹۳-۱۴۹-۱۶۷-
۱۸۵-۲۳۳-۲۹۷ / سند ۲۵۰ / عقول ۱۶-
۴۲ / یمنی ۲۲-۳۵-۹۸-۳۵۲-۳۷۷-
۳۹۱ / دستور ۴۴ / برید ۹۰-۱۳۱-۳۷۹-
۳۸۴ / مرزبان ۱۵۷-۳۸۴-۷۲۵ / اخلاق
۳۴ / وصاف ۱۳۶-۱۶۹ / مسامره ۹۶-۹۸-
۱۶۳ / سبط ۷-۵۱ / رشف ۴۸

انجاس anjās [ع.] (ص.) ج نجس، پلید،
آلوده. / خاقانی ۶۰ / دستور ۹۸ / المعجم
۹۴ / وصاف ۴۳۲ / مصباح ۲۹۰ / رشف
۳۹۳-۳۹۰

انجام anjām [ع.] (ا.) ج نجم، ستاره. / دره ۶۲۰
انجام enjām [ع.] (مص.) رفتن باران. / دره ۶۲۰
انجب anjab [ع.] (ص.) نجیب تر. / وصاف ۶۰
/ تجربه ج ۱ ص ۷۶

انخساف enxesāf [ع.] (مص.) گرفته شدن.

گرفتن ماه، گرفتگی. / دره ۱۳۲

انخفاض enxefāz [ع.] (مص.) پست شدن، به

نشیب افتادن. / مرزبان ۳۲۱ / رشف ۳۵۵

انخلا enxelā [ع.] (مص.) انقطاع، بریدن. /

دره ۴۵۵

انخلع enxelā' [ع.] (مص.) برکنده شدن، خلع

شدن. / وصاف ۵۳۲ / مصباح ۸۹-۲۸۴

انداء andā' [ع.] (ا.) چ ندی، تری روز مانند

شبیم و باران. / یمنی ۲۷۹-۳۶۵ / جهانگشا

ج ۳ ص ۱۳۳

انداخت andāxt [ف.] (امص.) طرح. / مرزبان

۲۲۲

انداد andād [ع.] (ا.) چ نڈ، همتا، مانند، مثل.

/ سند ۲۳ / اغراض ۱۵-۳۳۲ / یمنی ۷۶ /

وصاف ۴۶۷

اندای andāy [مغ.] (ا.) دوست، رفیق. / وصاف

۶۹

اندراس enderās [ع.] (مص.) مندرس شدن،

کهنه شدن، پاره پاره شدن. / اغراض ۱۳ /

اخلاق ۳۶ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۴۷- ج ۳

ص ۱۰۴ / وصاف ۴۹۴ / سبط ۹۴ / نسایم

۹۱ / مصباح ۱۵۳

اندروا andar - vā [ف.] (ص.) سرگشته،

حیران، سرگردان. / وصاف ۱۶۹

اندفاع endefā' [ع.] (مص.) ۱- درایستادن،

درآمدن. / اغراض ۱۸۵؛ ۲- بازداشته شدن،

رانده شدن. / رشف ۴۸

اندکاک endekāk [ع.] (مص.) برابر و هموار

گردیدن مکان. / رشف ۳۰۰

اندمال endemāl [ع.] (مص.) بهبود یافتن، به

شدن، سر به هم آوردن جراحی. / مقامات ۸۵

آمدن. / بختیار ۱۵۵ / سند ۲۷ / اغراض

۳۱۰ / معجم ۹۵-۲۳۵ / جهانگشا ج ۱ ص

۹۹- ج ۳ ص ۱۱۸-۱۲۹-۲۶۹ / وصاف

۱۵۳-۱۷۹-۲۰۷-۲۷۸-۴۱۴-۵۷۱ /

رشف ۲۰۷ / دره ۱۸۵-۳۶۲ / تجربه ج ۱

ص ۱۹۶- ج ۲ ص ۱۹۰-۲۲۶

انحذا enhezā [ع.] (مص.) ظاهراً روبرو شدن. /

رشف ۲۰۵

انحس anhas [ع.] (ص.) نحستر، نامبارکتر. /

وصاف ۲۳۴

انحسام enhesām [ع.] (مص.) بریده گردیدن.

/ جهانگشا ج ۳ ص ۸۵ / وصاف ۱۴۰-۲۰۴

/ دره ۷۰

انحصار enhesār [ع.] (مص.) محبوس شدن،

حصاری شدن. / دره ۴۵۱

انخداع enxedā' [ع.] (مص.) فریفته شدن،

فریب خوردن. / یمنی ۷۷

انخرط enxerāt [ع.] (مص.) درآمدن در جمع،

در میان جماعتی داخل شدن. / سند ۵ /

اغراض ۷۵ / یمنی ۲۳۷ / اخلاق ۱۳۰ /

جهانگشا ج ۱ ص ۵۷ / سیرت ۹۶ / وصاف

۶۲-۲۳۵-۲۸۶ / مصباح ۱۹-۱۱۵ /

نسایم ۱۱۲ / اخبار ۱۱۲ / رشف ۱۵۸ / ظفر

ج ۱ ص ۹۰-۱۶۹-۱۷۰-۲۵۵-۳۱۵-

۴۷۲ / دره ۳۶۴

انخرام enxerām [ع.] (مص.) شکافته شدن،

بریده شدن. / عقول ۵۰ / برید ۲۴۰-۲۵۲ /

وصاف ۱۵۸ / ظفر ج ۲ ص ۱۸۴-۲۸۲ / دره

۲۰۱-۶۳۷

انخزال enxezāl [ع.] (امص.) سستی و ماندگی،

نومیدی، دلشکستگی. / کلیله ۱۷۳ / یمنی

۱۸۳ / وصاف ۲۴۲ / سبط ۵۵

انسب ansab [ع.] (ص.) مناسبت. / دره ۴۹۷ /
گیتی ۵۵-۹۲

انسلاب enselāb [ع.] (مص.) نيك به شتاب
رفتن. / دره ۴۰۲

انسلاخ enselāx [ع.] (مص.) بیرون آمدن چیزی
از چیزی. / رصاف ۵۲۹ / اخبار ۷۷ / مصباح
۱۵-۳۸۷

انسلاك enselāk [ع.] (مص.) داخل شدن، در
رشته درآمدن، در چیزی درآمدن، در گروه و
دسته‌ای وارد شدن. / رصاف ۵۹۶ / دره
۲۳۳-۵۹۲ / گیتی ۵۱

انسلال enselāl [ع.] (مص.) ۱- برکشیدن. /
معجم ۹۱-۱۵۲-۱۸۸ / جهانگشا ج ۲ ص
۱۳۳ / رصاف ۷۱-۱۴۰-۲۵۲-۳۲۷ / دره
۳۵۳-۴۴۰: ۲- پنهان بیرون آمدن از میان
چیزی، آهسته آهسته برآمدن. / جهانگشا ج ۲
ص ۶۴ / رشف ۳۸۹ / تجربه ج ۲ ص ۲۴۵
انشاء anšā' [ع.] (ص. ا.) ج نشؤ، پرورده،
بالیده. / عقد ۱۴۰ / یمنی ۲۸۲ / دستور
۱۹-۷۵

انشاء enšā' [ع.] (مص.) آغاز کردن. / دره ۶۱۲
انشراج enšerāj [ع.] (مص.) شکافته شدن
پوست و جز آن. / نسایم ۱۵
انشراح enšerāh [ع.] (امص.) گشایش،
گشایش دل. / مصباح ۳۲۷ / رشف ۱۸۱
انشوطه onšūta(e) [ع.] (ا.) گره آسان گشای. /
رصاف ۱۱۲ / دره ۴۲۴

انصات ensāt [ع.] (مص.) خاموش شدن، گوش
دادن. / دستور ۱۰۷ / مصباح ۲۱۰
انصاف ansāf [ع.] (ا.) ج نصف، خدمتگزار. /
دره ۶۶۹

انصباء ansebā' [ع.] (ا.) ج نصیب، بهره. /

/ عتبہ ۱۱۴ / برید ۱۶۶-۱۸۴-۲۸۷ /
جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۲

انذار enzār [ع.] (مص.) ترسانیدن، بیم دادن. /
وصاف ۱۲

انذال anzāl [ع.] (ص.) ج نذل، فرومایه. /
یمنی ۱۷۶-۱۹۴ / دره ۲۵۰ / تجربه ج ۲
ص ۱۹۷-۲۰۲

انذل anzal [ع.] (ص.) فرومایه‌تر. / دره ۲۵۰
انزاق enzāq [ع.] (مص.) جهانیدن. / دره ۳۴۶
انزال anzāl [ع.] (ا.) ج نزل، طعام که پیش
مهمان نهند. / یمنی ۱۰۲-۱۳۰-۳۶۲ /
جهانگشا ج ۲ ص ۲۴۵ / رصاف ۱۴۰-
۲۱۳-۲۵۳-۲۹۲-۳۸۰-۵۰۶ / دره ۴۲۸

انزال enzāl [ع.] (مص.) فرو فرستادن، فرود
آوردن. / رشف ۳۶۰

انزراب enzerāb [ع.] (مص.) در کمین نشستن.
/ دره ۴۱۹

انزعاج enze'zā [ع.] (مص.) ۱- از جای برکنده
شدن. / برید ۱۶۸ / لباب ۲۰ / جهانگشا ج
۲ ص ۸۶-۱۵۶-۲۳۰ / سیرت ۸۶-۱۲۹ /
سطح ۲۸-۴۳-۴۹ / مسامره ۱۲۲-۱۴۶-
۲۱۷-۲۴۷ / نسایم ۱۸-۳۱ / اخبار ۳۳ /
ظفر ج ۲ ص ۳۴۹ / تجربه ج ۲ ص ۳۰: ۲-
بی آرام شدن، ناراحت شدن. / یمنی ۷۸ /
برید ۲۱۸ / رصاف ۷۳ / نسایم ۱۰۵ /
مصباح ۲۰۳: ۳- تحرک دل در حال وجد. /
مصباح ۳۸۷ / رشف ۷۷-۳۷۷

انساء ensā' [ع.] (مص.) فراموش گردانیدن. /
دره ۱۱۰

انسان العین en - ol - 'a(e)yn [ع.]
(امر.) مردمك دیده، سیاهی چشم. / مرزبان

انطفأ entefā [ع.] (مص.) ۱- خاموش شدن. /

برید ۲۸۵ / جهانگشا ج ۳ ص ۴۲ / سیرت

۱۳۶ / رشف ۶۵- ۱۳۹: ۲- (امص.)

خاموشی. / دره ۶۴۶

انطلاق entelāq [ع.] (مص.) ۱- گشاده شدن،

روان شدن. / مصباح ۱۱۱- ۳۳۷: ۲-

گشاده رو شدن. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۵۷ /

وصاف ۳۱۶

انطماس entemās [ع.] (مص.) ناپدید

گردیدن، محو شدن، پوشیده شدن. / جهانگشا

ج ۳ ص ۱۰۴ / نسایم ۹۱ / مصباح ۱۵۳ /

رشف ۳۳۰

انطوا entevāl [ع.] (مص.) نور دیده گردیدن،

طی شدن، پیچیده شدن. / نفثه ۳ / وصاف

۲۸۷ / سبط ۱۷- ۲۶- ۷۵- ۱۰۰ / مصباح

۳۸۰- ۴۲۱ / رشف ۲۷۰ / دره ۴۹۳

انطیاع entiyā' [ع.] (مص.) فرمانبردار شدن،

مطیع شدن. / دره ۶۰۹

انظلام enzelām [ع.] (مص.) ستم کشیدن. /

دستور ۱۱۷ / اخلاق ۱۱۹- ۱۲۰- ۱۸۰ /

وصاف ۵۸۳

انعاش en'āš [ع.] (مص.) برداشتن. / خاقانی

۲۹۸

انعاظ en'āz [ع.] (مص.) برخیزانیدن نره (ذکر).

/ سند ۱۷۷

انعراج en'erāj [ع.] (امص.) میل، انعطاف. /

دره ۳۴۶

انعزال en'ezāl [ع.] (مص.) دور شدن، گوشه

گزیدن. / روضه ۵۷

انعساف en'esāf [ع.] (مص.) دریغیدن. / دره

۶۷۵

انعصار en'esār [ع.] (مص.) فشرده شدن. /

مرزبان ۲۱۳

انصباب ensebāb [ع.] (مص.) ریخته شدن. /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۲۶ / وصاف ۵۶۷ /

مصباح ۶۱ / رشف ۲۱۹- ۳۹۹ / تجربه ج ۲

ص ۵۲- ۱۳۰

انصداع ensedā' [ع.] (مص.) شکافته شدن. /

رشف ۳۴۶

انصراف enserāf [ع.] (مص.) بازگشتن، و در

اصطلاح نجومی دور شدن کوکبی است از

کوکب دیگر به تمام جرم خود. / مرزبان ۲۵۸

انصرام enserām [ع.] (مص.) منقطع شدن،

بریدن، قطع شدن. / عتبه ۴۲ / توسل ۱۱۹ /

اغراض ۱۱۴- ۱۷۳ / برید ۳۱۹ / اخلاق

۴۱- ۱۲۷ / سیرت ۱۲ / وصاف ۶- ۴۲۱ /

سبط ۱ / نسایم ۲ / ظفر ج ۱ ص ۱۴۶- ج ۲

ص ۲۸۲- ۳۸۱- ۵۱۷ / دره ۳۱۸- ۳۵۲ /

تجربه ج ۱ ص ۲۰۷

انصعاد ense'ād [ع.] (امص.) صعود، ارتفاع. /

جهانگشا ج ۳ ص ۱۱۸ / وصاف ۳۵- ۲۰۷

انصفاق ensefāq [ع.] (مص.) بازگشتن. / دره

۲۴۳

انصلاح enselāh [ع.] (مص.) اصلاح شدن،

درست شدن. / وصاف ۵۱۶

انض anazz [ع.] (ص.) نقدتر. / وصاف ۲۷۱

انضاء anzā' [ع.] (ا.) ج رضو، شتر لاغر. /

وصاف ۳۹۰ / تجربه ج ۱ ص ۶۷

انضجار enzejār [ع.] (امص.) دلتنگی، ملالت

خاطر. / دره ۶۷۷

انضرام enzerām [ع.] (مص.) افروخته شدن. /

تجربه ج ۱ ص ۱۸۸

انطاق entāq [ع.] (مص.) به سخن درآوردن،

گویا گردانیدن. / رشف ۵۱

مصبح ۴۲۴

انعقاف [ع.] en'eqāf (مص.) کجی، خمیدگی.

/ دره ۳۶۳

انعم [ع.] an'om (ا.) ج نعمت. / دره ۲۱۸

انغفاق [ع.] enγefāq (مص.) بازگشتن. / دره

۲۴۳

انغماس [ع.] enγemās (مص.) به آب فرو

رفتن. / رشف ۲۴۳ / تجربه ج ۲ ص ۱۱۹

انف [ع.] anf (ا.) ۱- بینی. / دره ۶۵۲: ۲- رَغِم

انف (کسی)، ضد کسی، علیه کسی. / و صاف

۱۳۷-۲۳۷ / دره ۳۸۴: ۳- (ص.) حتف انف

و حتف انفه، مرگ طبیعی. / یمنی ۴۹۴ /

نسایم ۶۷-۷۸-۱۱۷

انف [ع.] onof (ص.) ناچریده. / خاقانی ۶۴-

۲۶۳

انفاء [ع.] enfā' (مص.) نابود کردن. / دره

۵۱۷-۶۰۸

انفاع [ع.] enfā' (مص.) تجارت کردن با عصاره.

مسامره ۱۶۶

انفال [ع.] anfāl (ا.) ج ثفل، عطیه، غنیمت،

بهره. / دره ۶۱۴

انفت [ع.] anafat (مص.) ننگ داشتن، کراحت

داشتن. / کلیله ۱۳۵-۲۲۹ / عتبه ۳ / توسل

۲۱۷ / سند ۱۱۲-۱۲۶ / اغراض ۳۱۱-

۳۳۴ / یمنی ۶۳ / مرزبان ۴۳۷ / جهانگشاج

۲ ص ۵۱-۸۹-۱۲۶-۲۴۸ / و صاف ۹۳-

۱۷۶-۳۲۱-۴۸۹ / سمط ۹۰ / دره ۵۵۶

انفتات [ع.] enfetāt (مص.) خرد شدن، ریزه

شدن. / دره ۳۲۴

انفتاح [ع.] enfetāh (مص.) گشوده شدن، باز

شدن. / و صاف ۲۸۹

انفتاق [ع.] enfetāq (ا.) شکاف، چاک. / دره

۳۴۷

انفشاث [ع.] enfesās (مص.) شکسته گردیدن.

/ دره ۳۲۴

انفذ [ع.] anfaz (ص.) نافذتر. / سیرت ۲۶۴

انفراج [ع.] enferāj (مص.) رخنه و شکاف

شکاف شدن. / رشف ۱۸۴

انفراق [ع.] enferāq (مص.) جدا گشتن.

انفصال، جدایی. / برید ۱۹۳

انفس [ع.] anfas (ص.) نفیس تر، گرانمایه تر. /

عتبه ۶ / اغراض ۲۹۳ / دره ۴۶۰

انفساح [ع.] enfesāh (مص.) فراخ گردیدن،

گشاده گردیدن. / مصبح ۳۲۷-۴۲۴ / دره

۳۵۳

انفصام [ع.] enfesām (مص.) شکسته شدن،

تَرَكَ خوردن. / رشید ۷۵ / توسل ۲۳۴ /

مرزبان ۷۷-۵۱۳ / معجم ۲۲ / روضه ۳۲ /

سیرت ۸۴ / و صاف ۱۰۵ / مسامره ۱۱۸-

۱۶۳ / دره ۱۶۴-۴۸۳

انفضاض [ع.] enfezāz (مص.) شکسته شدن،

پراکنده گردیدن. / برید ۲۵۲ / دره ۴۱۸

انفع [ع.] anfa' (ص.) نافعتر، سودمندتر. /

سیرت ۲۲۴

انفکاک [ع.] enfekāk (مص.) جدا شدن،

جدایی. / و صاف ۵۴۵ / رشف ۱۴۷

انفلاق [ع.] enfelāq (مص.) شکافته شدن. /

خاقانی ۴۵ / و صاف ۲۷۵ / دره ۳۰۵-۳۳۷-

۵۰۲

انفلال [ع.] enfelāl (مص.) رخنه شدن، شکسته

گردیدن. / رشف ۳۹۴

انقاذ [ع.] enqāz (مص.) رها کردن. / عتبه ۷۱ /

برید ۱۵۰

انقاس [ع.] anqās (ا.) ج نَقَس، مداد، مرکب. /

- مقامات ۱۹۳ / خاقانی ۵۷ / معجم ۴۶ /
وصاف ۱۶۰ / تجربه ج ۲ ص ۲۰۵
انقاض enqāz [ع.] (مص.) بانگ کردن عقاب.
/ دره ۱۱
انقدار enqedār [ع.] (مص.) به اندازه شدن. /
دره ۱۸۵
انقراف enqerāf [ع.] (ا.) ظاهراً به معنی عیب و
تهمت و نفرت است. / برید ۱۹-۲۷-۱۶۷-
۱۸۸-۲۰۴-۲۱۰-۲۱۶-۲۲۹-۲۴۹-
۲۵۲-۳۳۹-۳۶۸-۳۷۰
انقشاع enqešā' [ع.] (مص.) ۱- براكده و
گشاده گردیدن ابر. / یمنی ۴۷۰ / برید ۳۲۱
/ جهانگشا ج ۳ ص ۱۰۰ / وصاف ۱۰۳-
۴۰۲:۲- گشادن. / دره ۶۲۰
انقصام enqesām [ع.] (مص.) شکسته شدن. /
دره ۱۶۴
انقضاب enqezāb [ع.] (مص.) بریده شدن. /
دره ۱۶۴
انقضاض enqezāz [ع.] (مص.) فرود آمدن،
افتادن. / سند ۱۳۴ / اغراض ۹۳-۱۳۳-
۱۶۹-۲۵۹ / وصاف ۹۵ / دره ۴۱۹
انقلاع enqelā' [ع.] (مص.) برکنده شدن، از بین
کنده شدن، از ریشه درآمدن. / اخلاق ۶۰ /
وصاف ۴۲۳-۴۴۹ / دره ۳۴۲
انقماع enqemā' [ع.] (مص.) خوار و حقیر
شدن. / اغراض ۱۶۴
انقیاب enqiyāb [ع.] (مص.) شکافته شدن
بیضه، شکاف. / دره ۳۲۴
انکال ankāl [ع.] (ا.) ج نکل، بند سخت. /
مقامات ۱۴۳-۱۵۸ / برید ۲۸۸ / اخلاق ۲۷۸
انکحه ankeha(e) [ع.] (ا.) ج نکاح،
زناشویی. / توسل ۶۹ / ظفر ج ۱ ص ۱۹۱
- انکدار enkedār [ع.] (مص.) فرود آمدن ستاره،
تیرگی، تیره گشتن، کدر شدن. / دره ۱۳۲
انکسار enkesār [ع.] (مص.) شکسته
شدن، شکستن. شکستگی، شکست. / معجم
۱۱۵-۱۷۶ / مصباح ۲۷۶ / ظفر ج ۲ ص
۱۷۴-۳۰۲-۳۹۸
انکشاط enkešāt [ع.] (مص.) گشاده شدن. /
دره ۶۲۰
انکفاء enkefā' [ع.] (مص.) برگردیدن. / عتبه
۱۲۱-۱۳۶ / دره ۵۲۲
انکفات enkefāt [ع.] (مص.) برگردیدن. / دره
۵۲۲
انکماد enkemād [ع.] (مص.) محزون شدن،
آزده شدن. / مصباح ۴۲۴
انگاز angāz [ف.] (ا.) افزار پیشه‌وران، افزار،
ابزار. / مسامره ۱۲۴-۱۸۲-۲۶۰
انگشت angešt [ف.] (ا.) زغال. / کلیله ۲۹۵-
۳۹۴ / مرزبان ۱۴۴
انماء enmā' [ع.] (مص.) نمو دادن.
بالیدگی، نمو. / توسل ۶۸-۲۹۷-۳۰۹-
۳۱۱ / معجم ۱۰۷ / وصاف ۲۴۸-۳۲۵ / دره
۱۸۸
انماط anmāt [ع.] (ا.) ۱- ج نط، فرش و
بساط رنگین. / دستور ۶۴:۲- ج نط،
طریق، روش. / وصاف ۴۱۵
انمحاء enmehā' [ع.] (مص.) محو شدن، پاک
گردیدن. / اغراض ۱۳
انمله anmo(a e) la(e) [ع.] (ا.) سرانگشت.
/ خاقانی ۱۱-۱۵۱
انواء anvā' [ع.] (ا.) ج نوء، باران. / عقد ۱۴۷
/ یمنی ۲۷۹-۳۱۹-۳۶۵-۳۹۹ / برید
۳-۹۳-۱۲۵-۱۶۷-۳۰۸-۳۲۱ / وصاف

انهيار [ع.] enhiyār (مص.) ظاهراً فرو افتادن.

/ رشف ۲۰۷

انیاب [ع.] anyāb (ا.) ۱- ج ناب، دندان نیش.

/ سند ۱۱۷ / اغراض ۲۲۱-۲۹۳ / یمنی

۴- ۲۶۴ / مرزبان ۷۰-۶۴۶-۵۵۲ / نفثه

۷۲ / معجم ۱۱۸-۱۵۵ / روضه ۲۲-۴۲

۱۲۵ / سیرت ۸۹ / وصال ۱۷۲ / رشف ۱۲۰

/ ظفر ج ۱ ص ۳۱ / دره ۴۴۹-۶۷۲ / تجربه

ج ۱ ص ۱۴۳- ج ۲ ص ۲۳: ۲- ج ناب، مهتر

قوم. / یعنی ۲۸-۲۲۲-۲۳۶-۳۲۳ / دره

۵۶۸ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۹

انیات [ع.] enniyyāt (ا.) ج انیت، هستی.

/ وجود. / وصال ۲-۷۹

انیاق [ع.] anyāq (ا.) ج نیق، بلندترین جای از

کوه. / دره ۴۲۳

انیت [ع.] enniyyat (امص.) هستی، وجود. /

سط ۹۰

انیران an - Īrān [ب.] (امر.) بی آغاز، بی پایان،

نام روز سی ام هر ماه شمسی. / وصال ۵۴۹

انیسون anīsūn [معر.] (ا.) رازیانه رومی. / دره

۹۷

انیسه anīsa(e) [ع.] (ا.) آتش. / دره ۵۵۹

انیق anīq [ع.] (ص.) نیکو، خوب، زیبا،

خوش آیند، شگفت آور. / عتبه ۳ / خاقانی

۳۳۰ / یمنی ۱۱-۱۵۵ / نفثه ۹۵ / المعجم

۲۵۹-۳۳۷ / وصال ۱۵۶-۶۰۲ / سط ۹۷

/ رشف ۵۵ / دره ۲۶-۷۱-۶۹۸ / تجربه ج

۱ ص ۴۱

انیقه anīqa(e) [ع.] (ص.) مؤنث انیق، رك.

انیق. / مقامات ۱۰۸ / دره ۵۳۳ / تجربه ج ۱

ص ۱۶۹-۱۷۶- ج ۲ ص ۱۶۷

انیل anīl [ع.] (ص.) صاحب نفع. / دره ۳۶۵

۲۰۳ / مسمره ۲۲۵

انوار anvār [ع.] (ا.) ج نور، شکوفه، غنچه. /

برید ۹۶ / سط ۱۰۵ / دره ۳۸۱

انواق anvāq [ع.] (ا.) ج ناقه، شتر ماده. / دره

۵۸۳

انوئت onūsāt [ع.] (مص.) ماده بودن، زن بودن،

مقابل ذکوریت. / سند ۲۵۱-۲۵۳-۲۵۴ /

مرزبان ۶۲۰ / مصباح ۹۵-۹۶ / رشف

۲۰۳-۴۰۸-۲۲۴-۲۲۵

انوف onūf [ع.] (ا.) ج آنف، بینی. / رشف ۳۵۲

/ دره ۳۷۸

انهار enhār [ع.] (مص.) راندن آب. / دره ۳۵۹

انهاض enhāz [ع.] (مص.) برخیزانیدن،

برانگیختن. / مرزبان ۵۷۵ / وصال ۱۸۷ /

رشف ۳۲۳

انهاك enhāk [ع.] (مص.) لاغر و ضعیف شدن.

/ اخلاق ۱۹۳

انهداد enhedād [ع.] (مص.) شکسته و ویران

شدن. / دره ۳۹۹

انهزاع enhezā' [ع.] (مص.) شکسته و کوفته

شدن. / دره ۳۹۹

انهمار enhemār [ع.] (مص.) ریختن. / دره

۶۱۰

انهماز enhemāz [ع.] (مص.) فشرده شدن. /

رشف ۱۸۱

انهماك enhomāk [ع.] (مص.) کوشیدن در

کاری، سخت سرگرم شدن به امری، ستیزه

کردن. / برید ۱۵۸-۲۲۵ / معجم ۱۱۱-

۲۳۹ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۴- ج ۲ ص

۱۵۳- ج ۳ ص ۴ / وصال ۱۸۳-۲۶۸-

۲۸۰ / سط ۹۵ / اخبار ۳۱ / مصباح ۱۲۱-

۳۷۳

- انین anīn [ع.] (ا.) ناله، آواز سوزناک. / مرزبان
۵۰۸ / نقشه ۷ / اخلاق ۲۲۱ / وصاف ۱۴۲ /
ظفر ج ۲ ص ۵۰۶ / دره ۱۰ - ۴۷۳ - ۵۱۴ /
نجره ج ۱ ص ۳۲ - ۱۴۸ - ۱۵۹ - ج ۲ ص
۷۲ - ۱۰۸
- اوبد avābed [ع.] (ا.) ج. آبدۀ، بلا و
سختی. / توسل ۲۰۶ / المعجم ۴۵۱ / وصاف
۳۲ - ۴۷۲ - ۲۳۸ / رشف ۱۳۵ / دره ۶۶۷؛
۲ - ج. آبدۀ، جانور وحشی. / جهانگشا ج ۱
ص ۲۰ - ۱۵۹
- اواخی avāxī [ع.] (ا.) ج. آخیت، رسن، دوال. /
توسل ۱۷۷ / مرزبان ۵۱۵ / وصاف ۵۳۱
اوار ovār [ع.] (ا.) گرمی آتش. / دره ۵۷۴
اوارج avārej [معر.] (ا.) ر.ک. اوارجه. / یمنی
۲۹۳
- اوارجه avāreja(e) [معر.] (ا.) اوارج، دفتری که
در آن اقلام مختلف هزینۀ و درآمد را جداگانه
وارد می کردند. / وصاف ۶۱۶
- اواصر avāser [ع.] (ا.) ج. آصرۀ، رسن کوتاه،
سبب. / بیهق ۲۰ / خاقانی ۱۰۳ / اغراض
۳۳۱ - ۳۸۲ / یمنی ۱۴۳ - ۲۹۵ / مرزبان
۵۱۵ / وصاف ۱۱۰ - ۱۵۴ - ۳۱۶ - ۶۳۷
- اوام avām [ف.] (ا.) وام، قرض. / جهانگشا ج ۳
ص ۸۵
- اوانس avānes [ع.] (ا.) ج. آنسۀ، زن خوب،
دلارام، دلبنده. / خاقانی ۱۶۰ - ۳۰۹ / مرزبان
۵۲۰ - ۶۹۷ / جهانگشا ج ۲ ص ۶۴
- اوانی avānī [ع.] (ا.) ج. آنیه، ججِ اِناء، ظرف،
آوند، آبخور، آبدان. / چهار ۱۶ / سند ۱۰۶ /
یمنی ۷۵ - ۳۲۰ / لباب ۸۳ / معجم ۱۴۹ -
۱۵۷ / وصاف ۹۸ - ۱۳۴ - ۱۵۳ - ۱۷۲ -
۵۲۴ / سبط ۵۱ / ظفر ج ۱ ص ۳۹۵ / دره
- ۴۵۰
- اوب ob [ع.] (مص.) بازگشتن. / دره ۳۴۱
- اوبت obāt [ع.] (مص.) بازگشتن. / توسل ۱۸۸
- اوتاد otād [ع.] (ا.) ج. وُتد، میخ. / دستور ۷۷
/ المعجم ۱۱ - ۶۹
- اوتار otār [ع.] (ا.) ج. وُتر، زه. / دره ۵۱۹
- اوتوک ütük [مغ.] (ا.) عریضه‌ای که به خان داده
می‌شده، طومار وقایع و سرگذشت. / وصاف
۲۷۰ / سبط ۶۱
- اوٹان osān [ع.] (ا.) ج. وُتن، صنم، بت. / یمنی
۲۰ - ۳۳۱ - ۳۸۷ / سبط ۴
- اوٹق oṣaq [ع.] (ص.) واقتَر، محکتر،
استوارتر. / مقامات ۲۲ / اغراض ۱۱ - ۲۴۳
/ یمنی ۱۹۰ / دستور ۲۹ - ۳۶ - ۴۰ - ۱۰۷
/ وصاف ۸۵
- اوجات āt - ōj [ع.] (ا.) ج. اوج، بلندترین
درجۀ کوكب، مقابل حضيض. / بیهق ۲۴۰ /
یمنی ۲۷۸
- اوجاع ōjā' [ع.] (ا.) ج. وُجَع، درد. / اخلاق
۲۳۸ / تجربه ج ۱ ص ۱۴۴
- اوجال ōjāl [ع.] (ا.) ج. وُجَل، ترس، بیم. /
یمنی ۲۷۷
- اوجب ojab [ع.] (ص.) واجبتر، بایسته‌تر. /
سیرت ۲۶۴
- اوج آيچ āiz - ōč [تر.] (امر.) ماه سَوَم. / وصاف
۵۰۰
- اوحال ōhāl [ع.] (ا.) ج. وُحَل، گل و لای. /
یمنی ۲۷۷ / برید ۲۵ / مرزبان ۵۵۱ / تجربه
ج ۱ ص ۱۵۰
- اوخاش ōxāš [ع.] (ا.) ج. وُخَش، مردم فرومایه.
/ دره ۲۸۵
- اودā veddā [ع.] (ا.) ج. وُدید، دوست.

کشتی و یا قایق. / گیتی ۱۹۶
 اوروغ ūrūy [تر. مغ.] (ا.) ر.ك. اروغ. /
 جهانگشا ج ۲ ص ۲۳۹ / اخبار ۳
 اوره ōra(e) [ف.] (ا.) اُره. رویهٔ جامه و قبا، مقابل
 آستر. / خاقانی ۳۰۲
 اوزار ōzār [ع.] (ا.) چ و زر، گناه، سنگینی گناه،
 بار گران. / یمنی ۱۲۷ / المعجم ۱۵ / معجم
 ۱۳۹ / اخلاق ۲۳۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۰-
 ج ۳ ص ۲۱۹-۲۲۶ / و صاف ۲۴۵-۳۲۴-
 ۳۳۰-۵۶۲ / رشف ۱۸۲ / دره ۲۴۲
 اوزار ōzār [ف.] (ا.) افزار، آلت، ابزار. / اخلاق
 ۳۰۴
 اوساخ ōsāx [ع.] (ا.) چ و سَخ، چرك. / بیهق
 ۸۰ / و صاف ۱۹۵-۲۳۷-۳۲۴ / سَط ۳ /
 مصباح ۱۵۱
 اوسع ōsa' [ع.] (ص.) وسیعتر، فراختر،
 گشاده‌تر. / رشف ۱۶۷ / گیتی ۴۷-۵۵
 اوشاب ōšāb [ع.] (ا.) چ و شَب، مقلوب اوباش،
 گروه مردم از هر جنس. / دستور ۱۲۴ / رشف
 ۲۹۸ / دره ۳۱۷
 اوشال ōšāl [ع.] (ا.) چ و شَل، آب اندك. / رشف
 ۲۹۸
 اوشاندن ōšāndan [ف.] (مص.) افشاندن. /
 دستور ۹۵
 اوشحه ōšcha(e) [ع.] (ا.) چ و شاح و شَاح، دو
 رشته از مروارید و جواهر مختلف. / دره ۵۲
 اوصاب ōsāb [ع.] (ا.) چ و صَب، بیماری. /
 یمنی ۱۴۷
 اوصار ōsār [ع.] (ا.) چ و صَر، زمین بلند. / دره
 ۵۵۱
 اوصال ōsāl [ع.] (ا.) چ و ضَل، بند، پیوند. /
 مرزبان ۶۷۹ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۳۳ / سَط

دوستدار. / عقول ۱۲-۱۷ / برید ۷۵-۸۳-
 ۱۷۸ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۶۲ / و صاف ۲۰۲
 اوداج ōdāj [ع.] (ا.) چ و ذَج، رگ گردن،
 شاه‌رگ. / بختیار ۲۳۹ / یمنی ۱۳۱-۱۴۶
 / معجم ۱۴۲ / و صاف ۲۰۱-۴۶۵ / دره
 ۳۷۰-۵۲۵ / تجربه ج ۲ ص ۳۳
 اودیه ōdiya(e) [ع.] (ا.) چ وادی، کرانهٔ بیابان،
 گشادگی میان دو کوه. / چهار ۴۶ / خاقانی
 ۲۸۷ / جهانگشا ج ۱ ص ۱-ج ۳ ص ۱۲۱ /
 رشف ۵۱-۱۴۹-۱۷۶-۱۹۵-۲۷۳-۲۷۵
 / دره ۳۰۱-۳۴۹-۳۸۸-۵۳۳-۶۱۷
 اودنیل ōd - ōl [تر.] (امر.) سال گاو، سال دوم
 از سالهای دوازده گانهٔ ترکی. / ظفر ج ۱ ص
 ۱۸۲-۲۸۴-۵۷۲-۵۷۴-۵۷۶ / دره
 ۱۲۳-۱۳۱ / گیتی ۳۱
 اوراد ōrād [ع.] (ا.) چ و رَد، گُل، گل سرخ. /
 دره ۵۳۳
 اوراق ōrāq [ع.] (ا.) چ و رَق، نوجوان. / دره
 ۵۶۸
 اورامن ōrāman [ف.] (ا.) لحنی از موسیقی
 قدیم تقریباً مطابق بحر هزج مسدس که
 فهلویات را بدان می‌خواندند. / المعجم ۱۰۴-
 ۱۷۳-۱۷۶
 اورتاق ōrtāq [تر.] (ا.) ر.ك. ارتاق. / سَط ۴۱
 اورده ōreda(e) [ع.] (ا.) چ و رید، رگ غیر
 جهنده، سیاهرگ. / دره ۸۸
 اورع ōra' [ع.] (ص.) باوَرع‌تر، پارسا‌تر،
 برهیزگارتر. / خاقانی ۳۳-۱۳۹-۱۷۳ /
 ظفر ج ۱ ص ۲۲۹
 اورنگی ōrang - ī [ف.] (ا.) ۱- نام پرده‌ای
 است از موسیقی و نام لحن سی‌ام یا هفتم از سی
 لحن بارید. / دره ۳۷۶؛ ۲- ظاهراً نام نوعی

۳۲ / نسایم ۲۹ / رشف ۲۳۰

اوضاع [ōzāh] [ع.] (ص.) جِ وَضَح، سره، کامل،

درست. / مرزبان ۷۳۳

اوضار [ōzār] [ع.] (ا.) جِ وَضَرَ، چرك. / بیهق ۸۰

/ و صاف ۳۲۴ / سبط ۳

اوضاع [ōzā'] [ع.] (ا.) ظاهراً جِ وضع، مردم دون

پایه و فرومایه. / مرزبان ۶۳۷

اوضح [ōzah] [ع.] (ص.) واضحتر، آشکارتر،

روشنتر. / رشید ۱۲۲

اوطاب [ōtāb] [ع.] (ا.) جِ وَطَب، مَشَك شیر،

پستان بزرگ. / رشف ۱۲۰

اوطار [ōtār] [ع.] (ا.) جِ وَطَر، حاجت، نیازمندی.

/ بختیار ۹۱ / توسل ۱۸۲ - ۲۸۰ / سند ۲۷۹

/ اغراض ۴۰۳ / یمنی ۲۳۸ / برید ۵۳ -

۱۴۶ - ۲۲۴ - ۲۷۸ - ۲۸۵ - ۳۴۹ - ۳۵۶ /

نفته ۱۸ / سبط ۴۹ / رشف ۱۶۴ / ظفر ج ۱

ص ۲۲۴

اوعار [ō'ār] [ع.] (ص.) جِ وَغَر، دشوار، خلاف

سهل. / دره ۵۵۱

اوعیه [ō'īya(e)] [ع.] (ا.) جِ وَعَاء، ظرف، هر یک

از مجاری ترش‌خی بدن. / اغراض ۵۰ - ۲۵۵ -

۳۰۷ / مرزبان ۴۴ - ۲۰۱ / المعجم ۴۶۱ /

اخلاق ۷۲ - ۱۲۳ / روضه ۳۹ / و صاف ۴۹ /

رشف ۳۶۹

اوغا [ōγā] [ف.] (ا.) باد. / دره ۴۶۸

اوغاد [ōγād] [ع.] (ا.) جِ وَغَد، مردم فرومایه و

ناکس. / یمنی ۳۶۵ / مرزبان ۵۹۶ / و صاف

۱۸۲ - ۲۱۰ - ۲۵۱ - ۴۲۵ - ۴۳۷ - ۵۷۱ /

تجربه ج ۱ ص ۴۸۰ - ۴۸۴ ج ۲ ص ۲۰۲

اوغلان [ōylān] [تر.] (ا.) پسر، پسر بچه. / ظفر ج

۱ ص ۲۸۶

اوفاق [ōfāq] [ع.] (ا.) ظاهراً جِ اَوْفَق، موافقت،

سازگارتر، شایسته‌تر. / خاقانی ۷۵

اوفر [ōfar] [ع.] (ص.) وافرتر، بیشتر، بسیار،

زیاد. / چهار ۲۰ - ۴۷ / عتبه ۱۷ / رشید

۹۵ - ۱۱۹ - ۱۲۶ / توسل ۲۰ - ۵۶ - ۱۰۳ -

۱۳۰ - ۱۷۹ - ۱۸۲ - ۲۱۶ - ۲۲۹ / خاقانی

۲۶۵ / اغراض ۱۶۴ / راحه ۱۵۰ - ۴۰۷ /

یمنی ۱۸ - ۳۰ - ۴۹۴ / و صاف ۲۶۶ / سبط

۴۴ - ۱۰۲ / رشف ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۳۶۰ / ظفر

ج ۲ ص ۴۴۳ / دره ۱۵۳

اوفق [ōfaq] [ع.] (ص.) سازگارتر، شایسته‌تر. /

مقامات ۲۲ / اغراض ۲۴۳ / روضه ۴۳ / گیتی

۲۲۸

اوفی [ōfā] [ع.] (ص.) وافی‌تر، تمام‌تر. / عتبه ۱۷

/ رشف ۶۲ - ۱۹۰ - ۳۶۰ / دره ۱۵۳

اوقار [ōqār] [ع.] (ا.) جِ وَقَر، بار گران، خروار. /

دستور ۹۲ / مرزبان ۸۰ / تجربه ج ۲ ص ۸ -

۷۱

اوقی [ōqā] [ع.] (ص.) وافی‌تر، نگهدارنده‌تر. /

و صاف ۱۲۲

اوکار [ōkār] [ع.] (ا.) جِ وَكَّر، آشیانه، لانه. /

اغراض ۱۹۵ / و صاف ۳ - ۴۹۷ / رشف

۲۵۷ - ۳۲۲ / دره ۱۰ - ۵۸۰

اوکلکا [ūkolka] [مف.] (ا.) انعام، بخشش. / ظفر

ج ۱ ص ۱۷۵ - ۳۵۷ - ۴۷۲ - ۵۲۳ - ۵۳۸ -

ج ۲ ص ۱۷۱ - ۲۷۳ - ۳۸۰ - ۵۱۱

اولجا [ūljā] [تر. مف.] (ا.) رَك. الجه. / دره ۱۹۵

اولجامشی [ūljāmešī] [تر. مف.] (ا.) رَك.

الجامشی. / و صاف ۴۵۱ / ظفر ج ۱ ص

۳۶۴ - ۳۶۷

اولجامیشی [ūljāmīšī] [تر. مف.] (ا.) رَك.

الجامشی. / و صاف ۳۳۱ - ۵۱۲ - ۵۴۲ -

۵۵۳ - ۵۵۶

اولجه (e) *ūlǝ* [تر. مذ.] (ا.) ر.ك. الجبه. / ظفر ج
 ۱ ص ۱۳۲ - ۲۵۲ - ۵۲۸ - ج ۲ ص ۱۲۲
 اولكا *ūlkā* [تر. مذ.] (ا.) ر.ك. الكا. / تجربه ج
 ۱ ص ۶۷
 اولنگ *olang* [تر.] (ا.) سبزمزار. / دره ۳۶۸
 اولوس *ūlūs* [تر. مذ.] (ا.) ر.ك. الوس. / نسایم
 ۱۰۱ - ۱۰۵ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۲ / ظفر ج ۱
 ص ۲۱۳
 اولوش *olūš* [تر.] (ا.) تشکل، طرز تشکیل،
 تکنون. / وصاف ۶۲۳
 اوماق *ōmāq* [تر. مذ.] (ا.) اوماق، قوم، قبیله. /
 ظفر ج ۱ ص ۲۱ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۳۳ - ۱۷۳ -
 ۱۸۹ - ۲۰۵
 اوماقات *oymāq - āt* [تر. - ع.] (ا.) ج
 اوماق، قبیله، طایفه. / گیتی ۴ - ۷
 اوماق ایلچی *oymāq - ilčī* [تر.] (امر.)
 نماینده و سفیر قبیله، ظاهراً مأمورانی که از
 جانب خان برای گرفتن مالیات به ولایتها
 می‌رفتند. / وصاف ۳۹۸
 اهاجی *ahājī* [ع.] (ا.) ج اُهجوّة و اُهجيّة،
 اشعاری که شامل هجو و بدگویی باشد،
 هجویّه. / یمنی ۷۵ / لباب ۳۷۲ - ۳۸۹
 اهباط *ehbāt* [ع.] (مص.) فرود آوردن، هیوط
 دادن. / سیرت ۴
 اهبّ *ohbat* [ع.] (ا.) ساز، برگ، بسیج. / رشید
 ۳۸ / توسل ۱۵ / خاقانی ۵۸ - ۷۴ - ۱۵۷ -
 ۲۲۳ - ۲۶۲ - ۲۸۲ - ۳۱۹ - ۳۲۹ / سند
 ۵۶ - ۱۷۰ - ۲۱۸ - ۲۳۲ / اغراض ۲۴ -
 ۸۸ - ۲۳۶ - ۲۵۱ - ۳۰۲ / راحه ۸۸ - ۱۳۷ -
 ۲۰۵ - ۲۷۸ / یمنی ۲۱ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۷ -
 ۸۰ - ۹۳ - ۹۴ - ۱۰۲ - ۱۰۸ - ۱۳۶ - ۲۴۲ /
 دستور ۳۴ - ۸۴ - ۹۷ / مرزبان ۳۰۴ - ۵۴۳ /

اخلاق ۳۱۰ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۴ - ۲۰۴ -
 ج ۲ ص ۲۰ - ۴۱ / سیرت ۹۲ / وصاف ۲۲ -
 ۷۲ - ۱۲۹ - ۱۷۲ - ۱۷۹ - ۲۹۱ / مسامره
 ۱۹۶ / ظفر ج ۲ ص ۴۰ - ۵۶ - ۱۱۸ - ۲۰۸ -
 ۴۷۶ / دره ۳۲۸ / تجربه ج ۲ ص ۲۰۹
 اهتدا *ehtedā* [ع.] (مص.) راه یافتن، راه راست
 گرفتن، راه بردن، هدایت شدن. / مقامات ۱۱۹
 / اغراض ۷۵ / برید ۱۸۳ / نسایم ۹۵ /
 رشف ۱۶۸ - ۲۰۱ - ۲۲۷ / تجربه ج ۲ ص ۲
 اهتصار *ehtesār* [ع.] (مص.) پیچیدن،
 شکستن، شکسته شدن. / برید ۱۸۵ - ۲۰۱
 اهتلاك *ehtelāk* [ع.] (مص.) در هلاکت افکندن
 خود را، هلاکت. / دره ۲۸۷
 اهتم *ahtam* [ع.] (ص.) ۱ - دندان پیشین
 شکسته. / المعجم ۵۲: ۲ - و در اصطلاح
 عروض، نام «فعول» است از مفاعیلن که با
 زحاف «هتم» به دست آید. / المعجم ۵۲ -
 ۶۲ - ۱۰۳ - ۱۱۵ - ۱۲۵
 اهداب *ahdāb* [ع.] (ا.) ج هذب، شاخه، هر
 گیاهی که برگ ندارد. / رشید ۱۰۹ / توسل
 ۳۰ - ۱۱۸ / مرزبان ۱۴۹ / وصاف ۴۲ - ۶۱ -
 ۲۰۵ / رشف ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۳ - ۱۵۷ -
 ۲۶۴ - ۳۰۷ - ۳۲۴ - ۳۶۲ - ۳۹۸
 اهدام *ehdām* [ع.] (مص.) نابود کردن. / سند
 ۹۸ - ۲۲۷
 اهذاب *ehzāb* [ع.] (مص.) شتاب کردن در
 دیدن. / دره ۲۹۵
 اهراب *ehrāb* [ع.] (مص.) به کوشش رفتن
 ترسان و گریزان. / دره ۳۱۰
 اهرات *aharāt* [ع.] (ا.) ج اهرّه، متاع خانه. /
 دره ۱۶۶
 اهراع *ehrā'* [ع.] (مص.) شتافتن. / دره ۳۰۱

- اهراق ehrāq [ع.] (مص.) ریختن خون. / وصاف
۲۰ - ۸۰ - ۳۷۲ - ۵۲۸ / دره ۲۴۰
- اهزع ahza' [ع.] (ا.) پسین تیر که در ترکش
ماند. / دره ۶۳۳
- اهلاك ehlāk [ع.] (مص.) نابود کردن، هلاک
کردن. / سند ۱۹۸ / اغراض ۲۹ / دستور ۶۱
/ برید ۳۰ / نفثه ۸۹ / سیرت ۸۲
- اهماج ehmāj [ع.] (مص.) پنهان داشتن.
کوشیدن اسب در رفتار. / دره ۳۰۱
- اهوال ahvāl [ع.] (ا.) جِ هول، بیم، ترس. / دره
۳۵۰ - ۵۴۰
- اهوج ahvaj [ع.] (ص.) احب، گول، شتابزده. /
اخلاق ۲۳۲
- ایاجی āyājī [تر.] (امص.) ظاهراً جلادت و
چالاکي. / وصاف ۳۷۰
- ایاد eyād [ع.] (ا.) پناه جای، پناه. / دره ۵۵۷
- ایادی āyādī [ع.] (ا.) جِ ایدی، جِج ید، نعمت،
نیکویی، احسان. / چهار ۷۷ / عقول ۴۹ /
دستور ۲۲ - ۳۷ - ۴۴ - ۶۱ / معجم ۶۰ /
سیرت ۲۶۰ / وصاف ۹۶ / رشف ۲۱۱ / دره
۶۶۵
- ایار āyār [سر.] (ا.) نام ماه سوم بهار است از ماه
رومیان. / دره ۵۷۶
- ایاغ āyāy [تر.] (ا.) کاسه و پیاله شرابخوری. /
دره ۲۷۳ - ۶۴۶
- ایاغچی āyāy - čī [تر.] (ص. مر. امر.)
شرابدار، آبدار، آشپز. / دره ۳۷۶
- ایاق āyāq [تر.] (ا.) ر.ك. ایاغ. / وصاف ۱۷ /
ظفر ج ۱ ص ۱۹۱
- ایاقچی āyāq - čī [تر.] (ص. مر. امر.) ر.ك.
ایاغچی. / وصاف ۳۳۵ - ۴۶۹ - ۵۳۰
- ایاقی āyāq - ī [تر.] (ص. ا.) ایاقچی، شرابدار،
- آشپز، خدمتکار. / نسایم ۱۱۲
- ایالت eyālat [ع.] (مص.) فرمانروایی کردن،
حکومت کردن. / معجم ۸۳
- ایامی ayāmā [ع.] (ا.) جِ اَیم، بیوه، بیوه زن. /
یمینی ۴۸۹ - ۴۹۲ / نفثه ۶۰
- ایانق ayāneq [ع.] (ا.) جِ اَئق، جِج ناقه، شتر
ماده. / دره ۳۸۶ - ۶۲۸
- ایاوین ayāvīn [ع.] (ا.) جِ ایوان، قصر، کاخ،
صفه، پیشگاه اتاق. / وصاف ۲۵ - ۲۶ - ۳۸ -
۱۴۹ - ۳۸۴ - ۴۳۱ / دره ۵۳۴ / تجربه ج ۱
ص ۱۳۰ - ج ۲ ص ۴۹ - ۱۶۵ - ۲۱۵
- ایباق ībāq [ع.] (مص.) بند کردن، بازداشتن،
هلاک نمودن. / دره ۵۰۰
- ایباء ītā' [ع.] (مص.) دادن. / مسامره ۲۲۷ /
رشف ۲۵۰ - ۳۷۰
- ایت نیل īt - ī' [تر.] (امر.) سال سگ، نام سال
یازدهم از دوره دوازده ساله ترکان. / ظفر ج ۱
ص ۹۱ - ۲۴۹ - ج ۲ ص ۲۸۴
- ایتناع ītenā' [ع.] (مص.) رسیدن میوه، ایناع. /
وصاف ۱۷۹ - ۲۳۴ - ۴۳۵
- ایجاء ījā' [ع.] (مص.) بخشیدن. / دره ۴۸۸
- ایجاد ījād [ع.] (مص.) توانگر و بی نیاز کردن.
/ دره ۴۸۸
- ایحاء īhā' [ع.] (مص.) وحی فرستادن. / دره
۶۵۶ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۸
- اید ayd [ع.] (ا.) قوت، نیرو. / یمینی ۳۶۵
- ایداچی ī - aydāj [م. ف.] (ا.) ایداجی، یکی
از مناصب وابسته به سر رشته داری قشون در
عهد ایلخانان. / وصاف ۲۷۱
- ایداچی ī - aydāč [م. ف.] (ا.) ر.ك.
ایداچی. / وصاف ۴۵۶ - ۴۶۹
- ایداغ īdā' [ع.] (مص.) به ودیعت گذاشتن،

رسانیدن. / رشید ۱۸ / اغراض ۸۶ / برید

۱۲۹-۱۵۱-۱۹۶ / روضه ۹۹ / سیرت ۲۰-

۱۰۲ / وصاف ۲۷۰ / رشف ۱۶۱ / ظفر ج ۱

ص ۵۰۵ / گیتی ۶۵ / تجربه ج ۱ ص ۶۹-ج

ص ۱۲۸

ایطا [Ītāl'] [ع.] (مص.) قدم بر جای قدمی دیگر

نهادن، و در اصطلاح ادبی از عیوب قافیه است

و آن باز گردانیدن قافیتی است دوبار و آن دو

نوع است جلی و خفی. / لباب ۶-۲۱-

۳۷۵-۵۱۱ / المعجم ۲۱۰-۲۵۱-۲۸۵-

۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹

ایعاز [Ī'āz] [ع.] (مص.) فرمان دادن بر کاری. /

دره ۶۲۸

ایعاط [Ī'āz] [ع.] (مص.) پند دادن. / دره ۱۱۴-

۶۲۸

ایفاق ayṡāq [تر. مد.] (ص.) ایفاع، ایفاق،

سخن چین، نظام. / سبط ۹۷

ایفاقی ā - ayṡāq [تر. صف.] (حامص.)

سخن چینی، تمامی. / سبط ۸۴-۹۷-۹۸ /

نسایم ۱۰۴

ایفال [Īṡāl] [ع.] (مص.) ۱- مبالغه نمودن. /

برید ۷۸-۹۲-۲۰۰-۲۸۳-۲۹۶-۳۰۴-

۳۰۶ / وصاف ۴۵۴-۵۵۳: ۲- دور برفتن در

شهرها. / المعجم ۳۵۷: ۳- در اصطلاح

عروض آن است که شاعر مقصد خود را تمام

بگوید و چون به قافیه رسد لفظی بیاورد که

معنی بیت بدان مؤکدتر و تمامتر گردد. /

المعجم ۳۲۸-۳۵۷-۳۷۸ / وصاف ۵۹۳

ایفر ayṡer [تر.] (ص.) نر، گشن، فعل. / نسایم

۶۸

ایفاع [Īfā'] [ع.] (مص.) نزدیک به بلوغ رسیدن. /

بیمینی ۳۶۸

تضمین دادن. / وصاف ۵۶

ایراء [Īrā'] [ع.] (مص.) آتش برآوردن از آتش زنه.

/ سیرت ۴ / وصاف ۱۲۶

ایراث [Īrās] [ع.] (مص.) ۱- وارث گردانیدن،

ارث دادن به کسی. / رشف ۱۷۸: ۲- سبب

چیزی شدن. / دره ۱۹۴

ایراختای [Īrāxtāy] [تر.] (ا.) ر.ك. ایراخته. /

سبط ۷۶

ایراخته [Īrāxta(e)] [تر.] (ا.) ایراختای، لغت

ترکی از اصل چینی به معنای تحت اللفظی

«مرد-اسب» «نرینه-اسب»، لفظاً اسب

جنگی اخته شده، اسب مخصوص سواره نظام.

/ وصاف ۵۱۶-۶۴۲

ایرمان [Ī(ē)rmān] [ف.] (ا.) مهمان. / خاقانی ۵۸

ایزاره [Īzāra(e)] [ف.] (ا.) ازاره، مقداری از دیوار

که از کف اتاق تا کنار تاقچه مرتبه پایین را شامل

است و به هنگام نشستن بدان تکیه دهند. /

ظفر ج ۱ ص ۵۷۲-ج ۲ ص ۴۲۱

ایسار [Īsār] [ع.] (مص.) توانگر شدن. / عقول ۱۹

ایساع [Īsā'] [ع.] (مص.) توانگر شدن، بی نیاز

شدن. / اغراض ۲۳۴

ایسر aysar [ع.] (ص.) ۱- دست چپ، چپ. /

مصباح ۹۸ / دره ۴۲۱: ۲- آسانتر. / ظفر ج

۱ ص ۲۱۱

ایشاج [Īšāj] [ع.] (مص.) و شاید آتشاج، ظاهراً به

معنی درهم پیوستن. / جهانگشا ج ۲ ص ۳۷

ایشیک آقاسی [Īšīk - āqā - sī] [تر.] (امر.)

رئیس بیرون، حاجب دربار، رئیس دربار،

داروغه دیوانخانه. / گیتی ۲۵-۵۶-۹۱

ایصا [Īsā] [ع.] (مص.) امر کردن، اندرز کردن. /

خاقانی ۲۵۸

ایصال [Īsāl] [ع.] (مص.) پیوند دادن، وصل کردن،

ایلام īlām [ع.] (مص.) به درد آوردن، دردمند کردن، الم افکندن. / برید ۲۵۷ / اخلاق ۱۶۴ / وصاف ۵۲ - ۱۳۲ - ۲۸۷ - ۳۳۴ - ۴۳۲ - ۴۸۲ / سمط ۴۹ / رشف ۹۵ - ۲۰۹ / دره ۶۵۳ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۷

ایلان نیل īlān - īl [تر.] (امر.) نیلان نیل، ییلان نیل، سال مار، به حساب منجمان ترك تشمین سال از دوره دوازده گانه تركان. / ظفر ج ۱ ص ۲۰۹ - ۳۳۴

ایلجار īl - qār [تر.] (ا.) الجار، اجتماع گروه بسیاری از رعایا برای انجام دادن کاری. / گیتی ۱۴۲

ایلغارمیشی īl - yārmīšī [تر. مذ.] (حامص.) حرکت سریع سباهیان به سوی دشمن، هجوم، یورش. / دره ۱۹۵ - ۴۲۲
ایلغامیشی īl - yāmīšī [تر. مذ.] (حامص.) ایلغار کردن، تفحص، تفتیش. / وصاف ۲۷۱ - ۳۹۰ - ۴۷۲ - ۶۵۳

ایلغو īlγū [مذ.] (ا.) قرض. / وصاف ۴۰۶ - ۴۵۱ - ۴۷۸ - ۵۰۶

ایلول īlūl [سر.] (ا.) نام دوازدهمین ماه سال سریانی، مطابق سپتامبر فرنگی. / وصاف ۴۰۳ - ۴۷۲ / دره ۵۷۷

ایلیت īl - iyyat [ع.] (امص.) ایلی، بندگی، اطاعت. / تجربه ج ۲ ص ۱۰

ایمان aymān [ع.] (ا.) ۱ - ج یمین، برکت، قوت و توانایی. / دستور ۲۹: ۲ - ج یمین، سوگند. / معجم ۲۰۵ / جهانگشا ج ۲ ص ۵۸
ایمن ayman [ع.] (ص.) مبارک، میمون، خجسته. / دره ۵۲۶

این ayn [ع.] (ا.) در اصطلاح منطق یکی از مقولات نه گانه عرض است و آن بودن چیزی

ایقاد īqād [ع.] (مص.) برافروختن، روشن کردن، آتش افروختن. / سیرت ۴ / وصاف ۷۸ - ۵۶۴ / ظفر ج ۱ ص ۲۹۲ - ج ۲ ص ۲۹۰ / دره ۲۱۱ - ۲۸۴ - ۳۰۵

ایقاط īqāz [ع.] (مص.) بیدار کردن، برانگیختن. / دره ۱۱۴ - ۵۶۳

ایقاع īaq' [ع.] (مص.) ۱ - واقع ساختن. / رشف ۴۰۲: ۲ - تاختن، شبیخون کردن. / برید ۳۷۷ / مصباح ۸۹ / ظفر ج ۲ ص ۱۹۸: ۳ - در اصطلاح موسیقی، هم آهنگ ساختن آوازا و نیز نقرانی چند با اوضاع مخصوص که طبع سلیم و مستقیم درک آنها کند. / سند ۶۵ / اغراض ۲۶ / وصاف ۴۳ - ۴۳۰ - ۶۱۹

ایقاق ayqāq [تر. مذ.] (ص.) ایفاق، ایفاغ، سخن چین، تمام، ساعی. / وصاف ۴۲ - ۲۶۹ - ۳۳۶

ایقاقی ī - ayqāq [تر. ف.] (حامص.) ایفاقی، سخن چینی، تمامی، سعایت. / وصاف ۱۱۹ - ۱۹۴

ایقان īqān [ع.] (مص.) بی گمان شدن، یقین کردن، باور کردن. / کلیله ۵۰ - ۲۱۸ / سند ۴۲ / مرزبان ۳۱۳ - ۴۱۲ / معجم ۶۱ / روضه ۷ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۳ / وصاف ۷۳ - ۳۷۹ - ۳۸۶ / مصباح ۱۱۶ / رشف ۱۴۳ - ۲۳۵ / دره ۱۳

ایلا īlā [ع.] (مص.) بخشیدن. / اغراض ۲۰۷
ایلاج īlāj [ع.] (مص.) داخل کردن، درآوردن. / سند ۱۷۸

ایلاف īlāf [ع.] (مص.) دوست شدن، دوستی ورزیدن. / وصاف ۳۹۷

ایلاق aylāq [تر.] (ا.) ییلاق، جای تابستانی، مصیف. / وصاف ۱۴ - ۴۵۶

ایوم ayvam [ع.] (ص.) روز سخت. / دره ۴۸۲

است در مکان معین و مخصوص. / دره ۳

ایناس īnās [ع.] (مص.) ۱- دیدن، دریافتن،

دانستن. / عتبه ۱۲- ۲۲- ۵۱- ۱۰۴ /

توسل ۲۳- ۳۳- ۶۸- ۲۷۴- ۳۲۷- ۳۶۹ /

مرزبان ۱۳۷: ۲- خو گرفتن، دمساز شدن،

انس یافتن، دمسازی. / توسل ۲۶۱ / روضه

۱۱۰ / جهانگشا ج ۱ ص ۵۵- ج ۲ ص ۱۱۹

/ و صاف ۱۳۷- ۳۹۸ / رشف ۲۶۸

ایناق aynāq [تر.] (ا.) ندیم، مقرب، مصاحب. /

و صاف ۹۶- ۹۸- ۱۰۶- ۱۱۹- ۱۳۲

۲۴۵- ۲۳۵- ۳۹۱- ۴۱۸- ۴۵۳ / سبط

۳۲- ۵۱- ۹۹ / نسایم ۱۰۴

ایناقی ī - aynāq [تر. - ف.] (حامص.)

مصاحبت، ندیمی. / و صاف ۲۲۳- ۲۶۵ /

سبط ۹۹ / اخبار ۱۱۲

اینجو īnjū [مغ.] (ا.) زمین خالصه در عصر

ایلخانان مغول. / و صاف ۱۴۲- ۲۱۱- ۳۴۰

۳۶۳- ۵۳۸ / سبط ۶۱- ۶۴ / نسایم ۱۰۹

اینش aynoš [مغ.] (ا.) معشوقه. / و صاف ۱۰۶

اینی aynī [مغ.] (ا.) برادر کوچکتر. ر.ك. آقا

و اینی. / سبط ۸۱ / و صاف ۴۵۲

ایواه īvā' [ع.] (مص.) پناه و جای دادن. / و صاف

۱۶۱

ایواغلام īvo - oylām [تر.] (امر.) ایواغلان،

پسر خانه، مستخدمی که برای خدمت به همسر

خان در قصر سلطنتی معین شده است، پسر

خدمتگزار. / و صاف ۴۵۶

ایوار īvār [ف.] (ا.) هنگام عصر، نزدیک غروب،

مقابل شبگیر. / ظفر ج ۱ ص ۱۱۹- ۴۱۶-

۴۲۸- ۴۴۹- ۴۵۹

ایور oyūr [ع.] (ا.) ج ایر، شرم مرد. / تجربه ج

۲ ص ۴۴

«ب»

۱۸۸ - ۲۳۸ - ۲۴۲ - ۲۴۴ - ۲۴۷ - ۲۵۲ -

۲۵۷

بادپیمای bād - peymāy [ف.] [ص.مر.] آنکه

کار بیهوده کند، بیهوده گو. / مرزبان ۳۴۴

بادخانه bād - xāna(e) [ف.] [ا.مر.] بادگیر،

گذرگاه باد. / مقامات ۱۰۱

باد دست bād - dast [ف.] [ص.مر.] مُسرف،

اسراف کننده. / کلیله ۳۸۲

باد دستی ā - dast - bād [ف.] [حامص.]

اسراف، تبذیر. / مرزبان ۹۸ / دره ۷۰۵

بادرات bāderāt [ع.] [ا.] ج. بادره، سخن گفتن

بی اندیشه، تندی و تیزی در کارها. / جهانگشا

ج ۱ ص ۲۲۱ - ج ۲ ص ۲۴ - ج ۳ ص ۲ -

۲۱۹ / و صاف ۶۲۳ / دره ۶۳

باد روزه bād - rūza(e) [ف.] [ص.مر.] هر

روزه. / مقامات ۲۲ - ۱۰۷ - ۱۷۴

بادره bādera(e) [ع.] [ا.] ۱ - تیزی خشم و

شتابزدگی، خطا در قول یا فعل که از خشم

بدید آید. / اغراض ۲۰۰ - ۳۱۹ - ۳۳۰ /

معجم ۱۳۴ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۴۹ - ج ۲

ص ۴۳ - ۲۰۶ / و صاف ۷۲ - ۱۸۶ - ۳۱۱ -

۴۲۸ - ۵۶۳ / دره ۲۱۰ - ۲۲۷ / تجربه ج ۲

ص ۲۵: ۲ - (ص.) تند و سریع در کار. / دره

۴۸۷

بابا bābā [ف.] [ا.] سرکرده و ریش سفید. /

گیتی ۲۲۳

بابزن bābzan [ف.] [ا.] سیخ کباب. / یمنی

۴۵۶ / دره ۳۷

بابلی bābolī [از هندی] [ا.] طعمه‌ای که

قوشجیان در وقت تعلیم به مرغان شکاری

دهند، در هندی «باولی». / و صاف ۱۳۱ -

۲۸۱ / دره ۴۱۹

باتر bāter [ع.] [ص.] بُزان. / سیرت ۱۱۳

باتره bātera(e) [ع.] [ص.] باتر، برنده. / دره

۴۲۵

باتک bātek [ع.] [ص.] بُزان. / دره ۳۶۳

باحث bāhat [ع.] [ا.] صحن خانه، ساحت. / دره

۶۲۷

باحث bāhes [ع.] [ص.] جوینده، پرسنده،

کاونده، بحث کننده. / دستور ۲۸ - ۴۵ - ۷۱ -

۷۵ / مسامره ۱۰۰

باحور bāhūr [ع.] [ا.] بخاری را گویند که در

هوای گرم از زمین برخیزد. بسیاری و سختی

گرما. / مرزبان ۲۸۷ / المعجم ۱۸

باحه bāha(è) [ع.] [ا.] ۱ - میانه دریا و معظم آن.

/ دره ۵۷۹: ۲ - میانه. / دره ۵۷۹

باخه bāxa(e) [ف.] [ا.] لاک‌پشت، سنگ‌پشت. /

کلیله ۱۱۰ - ۱۵۸ - ۱۶۹ - ۱۸۰ - ۱۸۲ -

ظفر ج ۲ ص ۴۵۶

باربکی bār - bek - ī [ف. - تر.] (حامص).
امیری بار، حاجبی، ریسی تشریفات. / راحه
۳۶۵

بارجه bāreja [ع.] (ا.) کشتی بزرگ جنگی. /
دره ۵۸۴

بارح bāreh [ع.] (ا.) شکاری که از دست راست
صیاد به جانب دست چپ وی رود، ضد سانح،
و عرب به بارح تفأل می کند و به سانح تفأل
نمی کند. / خاقانی ۲۸ / سند ۲۵۹

بارد bāred [ع.] (ص.) ۱ - سرد، خنک. /
مرزبان ۲۳۱ - ۲۶۲: ۲ - (نعمت) گوارا. / دره
۳۵۲: ۳ - (غنیمت) بی رنج. / دره ۲۲۰: ۴ -

ناخوشایند، بی مزه، بی لطف. / مرزبان ۲۸۲ /
المعجم ۲۹۸ - ۳۲۵ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۲۸
بارده bāreda(e) [ع.] (ص.) مؤنث بارد،
بی ذوق، بی لطف. / تجربه ج ۱ ص ۲۱۴

بارز Bārez [ع.] (ا.) آخرین رقانه از چهار رقانه
کاغذ نویسندگان، رقانه اول را صدر و آخر را
بارز و میانه را وسط گویند. / جهانگشا ج ۱
ص ۱۶۰ / وصاف ۶۰۳ - ۶۰۶

بارسجی āz - bārs [تر. مف.] (ص. مر. امر.)
پارسچی، تربیت کننده یوز. / وصاف ۶۰۸

بارس نیل ā - bārs [تر.] (امر.) پارس نیل،
سال پلنگ، یکی از سالهای دوازده گانه ترکان.
/ ظفر ج ۱ ص ۱۸۲ - ۲۸۷ - ج ۲ ص ۱۶۴

بارع bāre' [ع.] (ص.) ۱ - بکو. / کلیله ۳۴ /
المعجم ۲۵ / وصاف ۱۵۰ / رشف ۱۷۱: ۲ - کسی
که در فضل و دانش بر همگنان برتری دارد. / رشید
۵ / خاقانی ۲۵ - ۳۹ - ۱۳۹ - ۲۴۹ - ۲۸۶ /
یمینی ۲۵۸ / برید ۲۳۱ / جهانگشا ج ۳ ص
۲۲۲ / نسایم ۳۰ - ۳۳ - ۷۷ / اخبار ۱۰۳

بادریس bādrīs [ف.] (ا.) چرم یا چوبی باشد
مدور که در گلولی دوک کنند به جهت آنکه
ریسمانی که می ریسند یکجا جمع شود و به
عربی «فلکه» خوانند و بعضی تابی را گویند که
زنان به دوک دهند. / عقد ۱۵۶

بادریسه bādrīsa(e) [ف.] (ا.) رک. بادریس. /
اغراض ۵۹

بادلیج bādlij [ا.] نوعی توپ. مؤلف غیاث این کلمه
را معرب بادلش (به ترکی توپ) دانسته و مؤلف
فرهنگ نظام آن را مأخوذ از بادل (به هندی ابر)
می داند. / دره ۳۵۸ / تجربه ج ۱ ص ۶۰ - ۶۱
باده bādeh [ع.] (ص.) در اصطلاح تصوف هر
واردی که چون برق روشن شود و در حال
خاموش گردد. / مصباح ۱۲۶

بادی bādī [ع.] (ص.) ۱ - آغاز کننده، ابتدا
کننده. / مرزبان ۴۳۸ - ۴۸۸ / المعجم ۱۱۴ /
وصاف ۲۹۷ / دره ۲۰۱ - ۷۰۷: ۲ -
پیداشونده، آشکارشونده. / توسل ۱۱۹: ۳ -
دورشونده. / عتبه ۱۰۶ / لباب ۲۳۲ / معجم
۲۳ - ۱۸۳ - ۲۰۸ / وصاف ۳۰۰

باذخ bāzex [ع.] (ص.) بلند، گردن افراز. /
وصاف ۱۷۹ - ۴۶۳

باذق bāzeq [ع.] از اتباع است، حاذق باذق. /
دره ۸۵

باذل bāzel [ع.] (ص.) بذل کننده، بخشش کننده،
بخشنده. / یمینی ۳۹۴ / دستور ۸۴ - ۱۰۱ /
لباب ۱۲۷ / سبط ۷۵ / دره ۱۰۹ - ۲۱۴ /
تجربه ج ۲ ص ۴۰ - ۲۲۲

باذی bāzī [ع.] (ص.) نکوهنده، زشت گو،
هرزه گوی. / برید ۱۳۷

بار bār [ف.] (ا.) غم و اندوه و گناه بسیار. / دره
۲۱۷

باراب bār - āb [ف.] (ا.) زراعتی را گویند که
از آب رودخانه و کاریز حاصل شده باشد. /

۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۳۰ - ۲۸۹ -

۶۳۳ / سبط ۷۶

باسقایی *bāsqāq* - [تر. -ف.] [حامص.]
مأموریت محلی مالیات در زمان ایلخانان.
جهانگشا ج ۱ ص ۸۲ - ج ۳ ص ۲۶۳ /
وصاف ۴۱ - ۴۹ - ۲۹۳ - ۳۵۰ - ۵۶۸ / سبط

۲۲ - ۳۷ - ۳۸ - ۴۷ - ۷۷ - ۸۵

باسقه *bāseqa(e)* [ع.] [ص.] مؤنث باسق، بلند.

/ رشف ۴۰

باسلیق *bāselīq* [معر.] [ا.] شاهرگ دست. /
چهار ۱۳۴ / سند ۱۵۶ / وصاف ۱۴۲ / دره

۲۸۲

باشلاب *bāšlāb* [تر.] [ا.] سرکرده، رئیس. /
سبط ۳۴ - ۴۸ - ۵۸ - ۶۹

باشلامشی *bāšlāmešī* [تر.] [حامص.] از سر

گرفتن، شروع کردن. / ظفر ج ۱ ص ۳۸۲

باشلامیشی *bāšlāmīšī* [تر.] [حامص.] ر.ک.

باشلامشی. / وصاف ۳۲۲

باضع *bāze'* [ع.] [ص.] ۱ - بُرنده. / دره ۵۲۵:

۲ - (ا.) شمشیر. / دره ۶۸۲

باضك *bāzek* [ع.] [ص.] برّان. / دره ۲۲۶

باطشه *bāteša(e)* [ع.] [ص.] سخت گیرنده.

حمله کننده. / سبط ۳۹ / رشف ۷۵

باطیه *bātiya(e)* [ع.] [ا.] ۱ - بادیه، ظرف

سفالینی که در آن شراب نگاه دارند، کاس.

جام. / مسامره ۲۹۶: ۲ - نام صورت نهم است

از صور فلکی جنوبی. / دره ۲۶۶

باع *bā'* [ع.] [ا.] واحد طول از سرانگشت دست

راست تا سرانگشت دست چپ آنگاه که دستها

را افقی به طرفین باز کنند، باز. / یمنی ۲۶۳ /

مرزبان ۵۲۱ / وصاف ۲۰۷ / رشف ۱۲۹

باعث *bā'es* [ع.] [ا.] در اصطلاح عروض نام

بارعه *bāre'a(e)* [ع.] [ص.] ۱ - مؤنث بارع.

نیکو. / سیرت ۳۷: ۲ - کامل، برتر. / دره ۵۹۸

بارق *bāreq* [ع.] [ص.] برق زننده، درخشنده.

تابان. / خاقانی ۱۸

بارقه *bāreqa(e)* [ع.] [ا.] شمشیرها. / دره ۶۳۵

بارگه *bār - gah* [ف.] [امر.] ظاهراً به معنی

شکوفه و بار درخت است (دهخدا) و شاید به

معنی سایه بان. / بیهق ۱۴۷

بارگین *bārgīn* [ف.] [ا.] پارگین، گودالی که در

آن آبهای ناپاک گرد آید از حمام و جز آن.

گنداب، مرداب. / راحه ۲۸۱

بارنامه *bār - nāma(e)* [ف.] [امر.] اسباب

تجمل و حشمت و بزرگی، مجازاً مباهات و

تفاخر، باد و بروت. / کلیله ۲۴۱ / عتبه ۱۳۰

/ توسل ۴۱ / وصاف ۹۷ / دره ۲۵۳

باریا *bāriyā* [معر.] [ا.] بوریا، حصیر. / وصاف

۹۸ / دره ۶۸۴

بازغ *bāzeγ* [ع.] [ص.] تابان. / دره ۲۴۳

بازیار *bāz - yār* [ف.] [ص.مر.] امر. ۱ -

بازدار، مربی باز شکاری، نگاهدارنده باز. /

برید ۲۴۲ - ۲۵۶: ۲ - بازدار، برزگر، زارع. /

عقد ۸۷ - ۱۵۹

باسر *bāser* [ع.] [ص.] ترش. / دره ۴۱۹

باسق *bāseq* [ع.] [ص.] بلند، بالیده، دراز)

درخت و جز آن. / مقامات ۳۹ / دستور ۹۵ /

برید ۲۶۳ / دره ۸

باسقات *bāseq - āt* [ع.] [ص.] ج باسق.

بلند. / مرزبان ۳۹۸ - ۴۱۵ / رشف ۳۸۸

باسقاق *bāsqāq* [تر. مغ.] [ا.] مأمور محلی

مالیات در عصر ایلخانان. / جهانگشا ج ۱ ص

۸۶ - ج ۲ ص ۸۳ - ۲۱۸ - ج ۳ ص ۲۶۲ /

وصاف ۱۰۳ - ۱۴۰ - ۱۵۷ - ۱۸۵ - ۱۹۰ -

یسنی ۴۹۰ / دره ۱۲۳ / تجربه ج ۲ ص ۵۲
 بال *bāl* [ع.] (ا.) دل، خاطر، حال. / مقامات ۱۰۵ /
 / خاقانی ۳۷ - ۱۰۰ - ۲۸۱ / سند ۴۱ /
 روضه ۱۳۴ - ۱۵۵ / دره ۲۴۳ - ۲۸۴ - ۶۴۶ /
 گیتی ۶۴
 بال *bāl* [ف.] (ا.) بالا، قد و قامت. / راحه ۱۲۵
 بال *bāl* [تر.] (ا.) غسل، ماء العسل. / ظفر ج ۱
 ص ۳۹۵ - ج ۲ ص ۴۳۶
 بالجونہ *bāl jūna(e)* (ا.) آب گِل انگیز، و نام
 محلی نیز هست. / وصاف ۵۵۹
 بالده *bāleda(e)* [ع.] (ا.) بالده و تالده از اتباع
 است، مال کهنه قدیمی موروثی. / دره ۴۸۷
 بالش *bāleš* [تر. مغ.] (ا.) واحد قیاس برای زرو
 سیم. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۶۸ - ۱۶۹ -
 ۱۷۱ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ج ۲ ص ۲۷۴
 بالصّنايه *be - s - senāya(e)* [ع.] (ق.)
 بالکُل، همگی. / دره ۱۵۹
 بالکانه *bālkāna(e)* [ف.] (ا.) پنجره‌ای مشبک
 که از میله‌های فلزی سازند. / خاقانی ۸۸
 بالمسانهه *be - l - mosāneha(e)* [ع.] (ق.)
 از روی یکسال در میان کاری کردن. /
 وصاف ۴۳
 بالوعه *bālū'a(e)* [ع.] (ا.) چاهی که در آن آب
 باران و آبهای فاسد ریخته شود، چاه فاضلاب،
 آبریز. / مقامات ۲۱۴ / رشف ۲۴۲
 بالی *bālī* [ع.] (ص.) کهنه، پوشیده. / مقامات
 ۱۷۱ / اغراض ۱۷۳
 بالیقچی *bālīq - čī* [تر.] (ص. مر. امر.)
 ماهیگیر. / ظفر ج ۱ ص ۵۵۱
 بالیه *bāliya(e)* [ع.] (ص.) مؤنث بالی، پوشیده،
 کهنه. / مقامات ۱۶۸ / دره ۲۸۴ / تجربه ج ۱
 ص ۱۰۹

یکی از بحور مستحدث ثقیل است از دایره
 منغلطه بر وزن مفاعیلن مفاعیلن مستفعلن. /
 المعجم ۱۸۱
 باعثه *bā'esa(e)* [ع.] (ص.) مؤنث باعث،
 برانگیزنده، بعث کننده. / خاقانی ۳۶ /
 جهانگشا ج ۲ ص ۱۵۳
 باغض *bāyez* [ع.] (ص.) دشمن دارنده. /
 مصباح ۳۱۴
 باغض الخل *bāyez - ol - xell* [ع.] (امر.)
 سنگی است که با سرکه ضدیت دارد؛ ظاهراً از
 سنگهای آهکی است. / اخلاق ۲۶۰
 باغی *bāyī* [ع.] (ص.) ۱ - سرکش، نافرمان. /
 راحه ۱۷۱ / یسنی ۳۶۵ / دره ۴۷۳ : ۲ -
 طالب، جوینده. / دره ۱۸۷
 باقر *bāqer* [ع.] (ا.) شیر. / دره ۵۳۶
 باقره *bāqera(e)* [ع.] (ص.) ۱ - فتنه باقره، فتنه
 تفرقه انداز. / دره ۶۹۹ : ۲ - شکافنده. / دره
 ۶۹۹
 باقعه *bāqe'a(e)* [ع.] (ص.) ۱ - زیرک و
 تیزهوش. / مرزبان ۹۵ / سمط ۱۷ - ۳۰ /
 نسایم ۴۵ - ۴۹ : ۲ - سختی، بدبختی. /
 المعجم ۹ / وصاف ۴۲۷
 باکر *bāker* [ع.] (ص.) در بگاه آینده، آنکه
 بامداد می‌آید، آنکه اول از همه پیشی جوید. /
 سمط ۴۳ - ۱۰۲
 باکوره *bākūra(e)* [ع.] (ص.) اول هر چیز، میوه
 نارس، نویر. / خاقانی ۱۹ - ۳۸ - ۴۶ - ۹۴ -
 ۱۱۹ - ۱۶۲ - ۲۵۲ - ۲۶۳ / دستور ۱۸ - ۷۷ /
 / برید ۳۴۴ / وصاف ۲۱۰ - ۴۱۶ - ۴۲۴ -
 ۴۶۶ - ۶۰۶ / سمط ۷۰ / رشف ۳۸۳ / دره
 ۱۵۸
 باکی *bākī* [ع.] (ص.) گریه کننده، گریان. /



بنامی، همگی، جملگی. / توسل ۴۰ / معجم
۱۶۷ / و صاف ۶۴۴ / سمط ۸۴ / تجربه ج ۲
ص ۲۴۹

ببور bobūr [ع.] [ا.] ج ببر. / دره ۱۹۸
بتات batāt [ع.] [ا.] ۱- قطع کار، برندگی و
امضای امر. / جهانگشا ج ۳ ص ۱۳۴: ۲-
(ص.) بریده. / و صاف ۲۳۸
بتات battāt [ع.] (ص.) قطع کننده، برنده. / دره
۲۰۹

بتار battār [ع.] (ص.) برنده. / دره ۱۷
بتر batar [ع.] (مص.) ۱- بریده دم شدن، و در
اصطلاح عروض از زخافات مفاعیلن است که
به جای «فا»، «فع» آید. / المعجم ۵۰-۵۲-
۱۱۵-۱۴۸: ۲- از زخافات فعولن است که به
جای «لن»، «فع» آید. / المعجم ۵۰-۶۰-
۱۷۷

بتراء batrā' [ع.] (ص.) مؤنث ابتر، دم بریده،
ناقص، ناتمام. / رشف ۲۱۵-۲۶۰-۲۷۸
بتکچی betak - čī [تر. مف.] (ص.) بیتکچی،
مأمور مالیات در عصر ایلخانیان، محاسب،
حسابرس، منشی جمع و خرج. / ظفر ج ۲ ص
۹۳-۳۲۵

بتوك batūk [ع.] (ص.) بران، برنده. / دره ۳۲۱
بتیکچی betik - čī [تر. مف.] (ص.) ر.ك.
بتکچی و بیتکچی. / و صاف ۲۲۴-۴۳۷-
۴۵۶-۴۹۸ / نسایم ۱۱۴

بث bass [ع.] (مص.) ۱- آشکار کردن. / برید
۸۱ / مصاح ۳۸۵ / تجربه ج ۱ ص ۱۷۶: ۲-
پراکندن، گستردن. / بیهق ۲۲۵ / دستور
۳۷-۸۹ / عقد ۱۴۴ / برید ۵۸ / معجم
۲۳۸-۲۵۳ / سمط ۴۵: ۳- (ص.) پراکنده.
/ دره ۴۸

ببورچی bāvar - čī [مف.] (امر.) آشیز، طبّاخ.
/ جهانگشا ج ۳ ص ۷۲-۹۵ / و صاف ۴۵۳-
۵۵۷ / ظفر ج ۱ ص ۳۲۱- ج ۲ ص ۱۶۹

باهر bāher [ع.] (ص.) ظاهر، درخشان، آشکار،
روشن. / توسل ۶۴ / عقد ۷۷ / سند ۲۵۰ /
دستور ۳۹ / برید ۲۱۵ / لباب ۱۹۲-۵۱۱ /
مرزبان ۲۵ / المعجم ۲۵ / روضه ۴ / جهانگشا
ج ۱ ص ۷۵ / و صاف ۲۹۰ / رشف ۱۳۳-
۱۶۹-۳۷۶ / دره ۶۰۴ / تجربه ج ۱ ص ۴۹۲
باهرآت bāherāt [ع.] [ا.] کشتیها بدان جهت که
آب را شق کند. / دره ۵۸۳
باهره bāhera(e) [ع.] (ص.) مؤنث باهر، روشن،
آشکار. / رشف ۹۳-۱۵۵-۲۲۷ / ظفر ج ۱
ص ۹ / تجربه ج ۲ ص ۸۳

بایض bāyez [ع.] (ص.) بیضه نهنده، تخم گذار.
/ و صاف ۲۶۲

بانع bā'e' [ع.] (ص.) بچه آهو که گام فراخ نهد
در رفتن. / دره ۵۳۷

بایع bāye' [ع.] (ص.) فروشنده. / و صاف ۲۷۴
باین bāyen [ع.] (ص.) جدا شونده، دور. /
مصباح ۱۱۱

بأساء ba'sā' [ع.] [ا.] سختی، شدت. / و صاف
۱۳۷-۲۳۳

بأسره be - asr - e - hī [ع.] (ق.) بنامی،
همگی، جملگی. / نفثه ۱۲۴ / و صاف ۱۳۶-
۲۷۲

بأسرها be - asr - e - hā [ع.] (ق.)
بنامی، همگی، جملگی. / بیهق ۹۱-۲۴۴ /
دستور ۱۰۰ / برید ۳۷۹ / اخلاق ۷۰-
۱۳۶ / جهانگشا ج ۱ ص ۹۷ / و صاف ۶۵-
۲۰۳-۲۳۰-۲۴۳-۴۵۷-۶۲۸ / اخبار ۷۵
بأسرهم be - asr - e - hem [ع.] (ق.)

بخار bexār [ع.] (ا.) نژاد. / دره ۵۱۱
 بختره baxtara(e) [ع.] (مص.) خرامیدن به ناز.
 / دره ۳۹۴
 بخت زده baxti - zada(e) [ف.] (ص. مر.)
 بختك زده، كابوس زده. / دره ۳۰۲
 بختوه boxtūh [ف.] (ا.) بختوه، رعد. / دره ۵۵۱
 بخته baxta(e) [ف.] (ص.) هر چیز که پوست آن
 را کنده باشند. / کلیله ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳
 بختی boxtī [ع.] (ا.) نوعی شتر قوی و
 سرخرنگ، شتر قوی هیکل دو کوهانه. / کلیله
 ۳۵۲ - ۳۵۹ - ۳۶۴ / خاقانی ۶ / یمنی ۴۵۷
 / گلستان ۱۶۶ - ۱۷۳
 بخر baxr [ع.] (ا.) بوی گند دهان. / اخبار ۱۳
 بخش baxs [ع.] (ص.) ۱ - کم، اندک. / یمنی
 ۴۳۲ / برید ۷۲ - ۲۳۱ / رشف ۳۶۷ / دره
 ۶۶۱ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۰: ۲ - (امص.)
 کاهش، نقصان. / سند ۱۲۲ / اغراض ۲۰۰ -
 ۲۰۵ / راحه ۷۰ / برید ۲۸۱ - ۲۹۱ / سیرت
 ۲۳۱ / وصاف ۳۸۶ / مسامره ۱۸۱: ۳ -
 (مص.) اتلاف و خرج بیجا. / وصاف ۲۰۷
 بخشی baxšī [مغ.] (ا.) روحانی، روحانی
 بودایی. / مسامره ۱۸۵
 بخل baxl [ع.] (مص.) پاک کردن کودک تخته را.
 / دره ۱۶
 بخنوه boxnūh [ف.] (ا.) بختوه، برق. / دره ۵۵۱
 بخوس boxūs [ع.] (ا.) ج. بخشی، کشت بی آب
 حاصل داده، کشت بی نیاز از آب دادن. /
 وصاف ۲۲۸
 بداد badād [ع.] (مص.) يك يك بیرون آمدن به
 حرب. / دره ۱۲۳
 بداد baddād [ع.] (ص.) پراکنده کننده، پریشان
 کننده. / دره ۵۸۲

بث الشکوی bass - oš - šakvā [ع.]
 (مص.) آشکار کردن شکایت خود، گله کردن،
 درد دل کردن. / یمنی ۷۰ - ۳۴۹ - ۴۶۱
 بث شکوی bass - e - šakvā [ع.] (مص.)
 ر.ك. بث الشکوی. / مرزبان ۴۳۶ - ۷۱۴
 بشور bosūr [ع.] (ا.) ج. بثر، جوش ریزه که بر
 اندام برآید. / دره ۱۸۵
 بشوق bosūq [ع.] (مص.) پر آب گردیدن. /
 یمنی ۴۸۸
 بشیر basīr [ع.] (ص.) کثیر، بسیار. / دره ۴۶۱
 بجاری bajāriyy [ع.] (ا.) ج. بجرى، بلا و
 سختی. / دره ۱۵۳ - ۳۵۰
 بجدت bajdat [ع.] (ا.) علم. / دره ۱۷۷
 بجر bojar [ع.] (ا.) ج. بجره، عیب پنهانی. ر.ك.
 عجر و بجر. / برید ۶۸ - ۱۰۰ - ۱۷۱ -
 ۱۷۸ - ۲۲۳ - ۲۳۹ - ۲۸۶ - ۳۸۶
 بحث bahhās [ع.] (ص.) بسیار بحث کننده. /
 سبط ۹۱
 بحار bahhār [ع.] (ص.) کشتیان. / وصاف
 ۲۹۶
 بحبوحه bohūha(e) [ع.] (ا.) میان، وسط. /
 وصاف ۱۵۶
 بحث bahr [ع.] (مص.) جستجو کردن. / مرزبان
 ۱۸۵ - ۴۹۰
 بحذافیرها be - hazāfīr - e - hā [ع.]
 (ق.) همه او، همگی. / اغراض ۴۱ / وصاف
 ۲۸۴ - ۳۹۷ - ۶۲۴ / سبط ۶۱ - ۶۹ / اخبار
 ۳۱ / ظفر ج ۱ ص ۲۴۳
 بحر bahr [ع.] (ا.) اسب فراخ گام. / دره ۵۸۲
 بحره bahra(e) [ع.] (ا.) شهر و زمین. / دره ۵۸۳
 بحیرات bohayrāt [ع.] (ا.) ج. بحیره، دریاچه.
 / دره ۱۶۷

/ برید ۱۸ - ۲۳ - ۳۶ - ۵۴ - ۹۰ - ۱۱۸ -

۱۱۹ - ۱۲۲ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۸۱ - ۲۶۵ -

۲۷۰ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۹۱ - ۳۱۴ - ۳۳۰ -

۳۴۲ - ۳۵۸ - ۳۶۵

بذاذت bazāzat [ع.] (امص.) بدحالی. / برید

۱۵۹

برآمدن bar - āmūdan [ف.] (مص.) ۱ - بر

کردن. / ظفر ج ۱ ص ۱۹۱ - ۵۶۷ / دره ۵۸۴

/ تجربه ج ۲ ص ۵۱: ۲ - برآمیختن. / دره

۳۸۴

برات borāt [ع.] (ا.) ج بُرَة، هر حلقه‌ای که

باشد چون دستانه و خلخال و مانند آن. /

مقامات ۱۹۰

برائن barāsen [ع.] (ا.) ج بُرْثَن، پنجه شیر. /

وصاف ۱۹۰ / دره ۳۶۴

براجم barājem [ع.] (ا.) ج بُرْجَمَه، بند

انگشت. / مرزبان ۱۴۸

براذین barāzīn [ع.] (ا.) ج بُرْذُون، ستور و

اسب تاتاری، یابو. / جهانگشا ج ۱ ص ۲۲ /

دره ۴۲۳ - ۴۲۷ - ۴۶۲

برار berār [ع.] (ا.) ج بُرْ، خشکی، دشت،

بیابان، مقابل بحار. / وصاف ۱۷۰ - ۳۳۲ / دره

۶۶۶

براری barāriyy [ع.] (ا.) ج بُرْیه، صحرا،

خشکی. / بختیار ۱۰۰ / اغراض ۱۶۵ /

سیرت ۸ / وصاف ۴۹۷ - ۵۵۴ / مسامره

۱۶۶ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۵ - ۲۷۴ / تجربه ج

۲ ص ۹

براز berāz [ع.] (مص.) از صف بیرون آمدن برای

جنگ. / دره ۱۴۷ - ۵۴۴

براز borāz [ع.] (ا.) پلیدی مردم، مدفوع. / دره

۱۴۷

بداوت badāvat [ع.] (ا.) آنچه اوّل ظاهر گردد

از هر چیزی. / تجربه ج ۲ ص ۱۳۳

بدهات badāhat [ع.] (ا.) ۱ - آنچه در آغاز به

ذهن متبادر شود. / یمنی ۸: ۲ - بدیهه گویی.

/ مرزبان ۲۴۸

بدر bodar [ع.] (ا.) ج بُدره، همیان، کیسه بول.

/ اغراض ۳۸۴ / دره ۴۶۳

بدرقه badraqa(e) [ع.] (ص.) راهنما، راهبر. /

چهار ۱۰ / عقد ۸۲ / نفته ۱۱ / المعجم ۱۲ /

جهانگشا ج ۳ ص ۲۱۴ / گلستان ۳۰۱ - ۳۰۳

بدری badriyy [ع.] (ا.) شتر بچهٔ فرس. / دره

۶۲۲

بدریت badriyyat [ع.] (مص.) بدر بودن، ماه

چهارده بودن. / تجربه ج ۲ ص ۷

بدست badast [ف.] (ا.) وجب. / مقامات ۱۶۹

/ راحه ۱۶۴ / مرزبان ۱۹۰ / اخلاق ۵۳

بدع beda' [ع.] (ا.) ج بدعت، آیین نو. / سمط

۱۰۱ / رشف ۹۹ - ۲۱۵

بدل badal [ع.] (ا.) درد دستها و پایها. / دره ۹۵

بدو bodovv [ع.] (مص.) ظاهر شدن، پدید

آمدن. / سند ۸۸

بدود bodūd [ع.] (ا.) ج بُد، بُت. / یمنی ۳۸۷

بدور bodūr [ع.] (ا.) ج بُذر، ماه تمام، بُر ماه. /

مقامات ۵۶ / سند ۸ / دره ۱۴۵ - ۳۷۶ /

تجربه ج ۲ ص ۲۱۵

بدور bodūr [ع.] (مص.) پیشی گرفتن. / دره

۱۴۵

بدیل badīl [ع.] (ا.) در اصطلاح عروض از بحور

مستحدث ثقیل است و اجزای آن دو بار

مستفعّلن مستفعّلن فاعلاتن. / المعجم ۱۸۱ -

۱۸۴

بذاء bezā' [ع.] (مص.) با یکدیگر فحش گفتن.

براطیل [ع.] barātīl (ا.) ج برطیل، رشوه. /
 مسامره ۲۲۱
 براعت [ع.] barā'at (مص. امص.) به کمال
 رسیدن در فضل، برتری یافتن در دانش و ادب
 و کمال، برتری، فضل، بزرگواری، فضیلت. /
 کلیله ۱۷-۲۷-۴۰۱-۴۲۱ / مقامات ۸۱ /
 توسل ۵-۱۰۳-۲۰۵-۲۴۷ / عقد ۶۰-
 ۱۶۵ / خاقانی ۱۷۶ / سند ۲۶-۳۱۴ /
 اغراض ۳۹۵ / عقول ۱۳ / یمنی ۲۴۵-
 ۲۷۳-۳۴۰ / دستور ۱۹ / برید ۱۵-۱۰۵-
 ۱۳۴-۱۷۵-۲۷۵-۲۹۲ / لباب ۷۴-
 ۱۷۷-۳۷۵ / مرزبان ۱۷-۳۱-۷۴۳ /
 المعجم ۲۹۸-۳۱۹ / معجم ۱۳-۱۰۵-۲۱۲ /
 اخلاق ۱۵۷ / روضه ۱۹ / وصاف ۴-۱۴۷-
 ۲۴۸-۵۰۷ / سمط ۱۲-۶۵ / مسامره ۶۵ /
 اخبار ۲-۷۷ / رشف ۵۵-۳۷۰ / ظفر ج ۱
 ص ۱۷۴ / دره ۲۰-۳۲-۷۵ / تجربه ج ۱
 ص ۴۱-ج ۲ ص ۸۰
 براغیث [ع.] barā'yīs (ا.) ج بُرغوث، کک. /
 تجربه ج ۲ ص ۱۸۸
 براق [ع.] barāqe' (ا.) ج بُرَق، رویند، نقاب.
 / وصاف ۴۵۱
 براکا [ع.] barākā (امص.) ثبات در کارزار. /
 دره ۳۴۰
 برایا [ع.] barāyā (ا.) ۱-ج بریه، مخلوق،
 خلق، آفریده. / توسل ۱۳۳ / یمنی ۴۹۴ /
 برید ۱۷۰-۳۲۱ / جهانگشا ج ۳ ص ۷۱ /
 وصاف ۴۳۱-۶۲۴ / مسامره ۶۴-۱۴۵-
 ۲۹۹ / ظفر ج ۱ ص ۵۷۰ / گیتی ۱۴۰-
 ۱۵۳-۲۴۷ / تجربه ج ۱ ص ۲۷۰: ۲-ج
 بریثه، پاک. / دره ۳۶۹
 بره [ع.] bor' (امص.) رهایی، خلاص. / مرزبان

۲۸۱ / وصاف ۲۴۳
 بریار [ع.] barbār (ص.) شور و غوغا کننده. /
 دره ۴۵۰
 برج [ع.] barj (ا.) ر.ك. خرج و برج. / مسامره
 ۱۰۸-۲۲۶
 برج [ع.] baraj (ص.) خویری و باجمال. / دره
 ۲۵۶
 برجاء [ع.] barjā' (ص.) سیاه و فراخ چشم. /
 دره ۵۳
 برجاس [ع.] borjās (ا.) نشانه تیر، هدف.
 آماجگاه. / المعجم ۴۴۲ / وصاف ۲۵۵ / دره
 ۳۸
 برجد [ع.] borjod (ا.) جامه‌ای است از پشم
 سرخ. / دره ۶۸۳
 برجه [ع.] borjoma(e) (ا.) پیوند میانه از سه
 پیوند انگشتان یا پیوند انگشتان یا پشت
 استخوان انگشتان. / دره ۴۶
 برح [ع.] barh (ا.) گزند و سختی. / دره ۱۳-
 ۲۵۶
 برحاء [ع.] barhā' (ا.) شدت تب و جز آن. /
 خاقانی ۱۶۶-۱۸۹-۲۳۵-۳۰۶ / دره ۶۷۰
 / تجربه ج ۱ ص ۴۷۱
 برخ [ف.] barx (ا.) حصه، نصیب. / مقامات
 ۳۵-۷۰
 برخش [ف.] baraxš (ا.) پشت اسب. / دره ۲۸۱
 برخی [ف.] barxī (ا.) فدا، قربان. / راحه ۳۱۴ /
 دره ۲۵۰
 برد [ع.] bard (امص.) آرامش، آسایش. / اخلاق
 ۱۲۳-۱۷۴
 بردا برد bard - ā - bard [ف.] (افه.)
 کلمه‌ای که به هنگام حرکت شاه یا امیر در معابر
 نگهبانان وی که پیشاپیش او می‌رفتند بلند

- برقع berqe [ع.ا] بُرُقْع، آسمان هفتم یا چهارم
یا نخستین. / دره ۴۷۲
- برقه barqa(e) [ع.ا] دهشت. / دره ۶۳۵
- برکشتار bar - kešt - mār [ف.ا] / حاصلات. / وصاف ۴۳۶
- برکه baraka(e) [ع.ا] (امص.) زیادت و افزایش،
نیکبختی. / جهانگشا ج ۳ ص ۱۲۲
- برکی Ā - barak [ف.ا] (ص.ا) کلاه درازی که
از برگ یا نمد دوزند و زاهدان و درویشان بر
سر گذارند. / گلستان ۱۷۱
- برگ barg [ف.ا] (ا.ا) پروا. / مرزبان ۳۶۹
- برگ بید barg - e - bīd [ف.ا] (امر.) نوعی از
پیکان تیر که آن را به هیأت برگ بید سازند. /
دره ۴۰ - ۲۷۴
- برقت be - rommat [ع.ا] (ق.) بتمامی، کلاً. /
جهانگشا ج ۱ ص ۵۹
- برقتها be - rommat - e - hā [ع.ا] (ق.)
بتمامی. / وصاف ۳۶۸ / دره ۲۴۷
- برنا barnā [ف.ا] (ا.ا) حنا. / دره ۴۴۲
- بروت borūt [ف.ا] (ا.ا) سیل، سبیل. / تجربه ج
۱ ص ۹۷
- برود barūd [ع.ا] (ا.ا) داروی چشم که از چیزهای
سرد سازند، سرمه. / بیهق ۱ - ۲
- برود borūd [ع.ا] (ا.ا) ج بُرْد، نوعی پارچه کتانی
راه‌راه. / دره ۴۶۱
- بروق borūq [ع.ا] (ا.ا) ج برق. / خاقانی ۱۶۶ /
نفته ۱ / اخلاق ۱۷۶ / رشف ۳۹ - ۱۲۱ -
۱۷۶ - ۲۵۷ / دره ۳۳۶ - ۶۱۷ / تجربه ج ۲
ص ۲۵
- بره bara(e) [ف.ا] (ا.ا) عاجز و زبون. / دره ۳۹
- برهه borhat - an [ع.ا] (ق.) ناگاه. / دره ۷۱۶
- بری bariyy [ع.ا] (ص.) در اصطلاح عروض، هر
می گفتند یعنی دور شوید. / وصاف ۴۹۶
- بردا العجوز bard - ol - 'ajūz [ع.ا] (امر.)
سرمای پیرزن، هفت روز آخر زمستان. /
اغراض ۷۷
- برد عجوز bard - e - 'ajūz [ع.ا] (امر.) ر.ک.
بردا العجوز. / گلستان ۲۰۷
- برروشان bar - ravešn - ān [ف.ا] (ص.)
مصحف و زویشنیکان پهلوی است به معنی
مؤمنان، گروندگان. / دره ۱۷
- برزین barzīn [ف.ا] (ا.ا) صحرا. / دره ۲۳۲ -
۳۸۸
- برس bers [ع.ا] (ا.ا) مهارت و حذاقت دلیل و
راهنما. / وصاف ۶۷
- برسری Ā - sar - bar [ف.ا] (امر.) بعلاوه. /
مرزبان ۲۸۳
- برشکال Baraškāl [هندی.ا] (ا.ا) فصل باران /
دره ۴۹۳
- برطیل bartīl [ع.ا] (ا.ا) رشوه. / جهانگشا ج ۲
ص ۲۵۴ / سیرت ۴۲ / وصاف ۱۹۷ - ۲۰۵ /
مسامره ۲۲۷ - ۲۸۲
- برغو borγū [ف.ا] (ا.ا) شاخی میان تهی که آن را
چون نفیر نوازند. / ظفر ج ۱ ص ۹۹ - ۱۲۳ -
۱۷۸ - ۲۶۵ - ۴۵۱ - ۴۶۴ - ۴۹۳ - ۵۲۸ -
۵۳۰ - ۵۳۳ - ۵۶۱ - ج ۲ ص ۵۶ - ۱۷۵
- برفنجک barfanj - ak [ف.ا] (ا.ا) کابوس،
بختک. / دره ۲۲۱
- برقاء barqā' [ع.ا] (ا.ا) خاک با سنگ و ریگ و گل،
درآمیخته. / دره ۱۲۰
- برقان borqān [ع.ا] (ص.) تابان و درخشان بدن.
/ اغراض ۱۰
- برقشه barqaša(e) [ع.ا] (مص.) رنگ به رنگ
گردانیدن. / دره ۵۵۵

بزيع 'bazi' [ع.] (ص.) ظریف. / دره ۷۵
 بساره besāra(e) [هندی] (ا.) از بارانهای موسمی
 است که در ایام گرما پی هم بر ملک سند و هند
 بارد و يك ساعت منقطع نگردد. / دره ۴۹۳

بساطت besātat [ع.] (مص.) ساده بودن، بسیط
 بودن. / اخلاق ۲۶۰

بسالت basālat [ع.] (امص.) دلیری، دلاوری،
 شجاعت. / بختیار ۱۸۳ / توسل ۲۰۲ / یمنی
 ۸۳-۲۱۲ / دستور ۱۰۳ / لباب ۸۸ / مرزبان
 ۲۵۰ / سیرت ۳۸-۲۸۴ / وصاف ۵۵-
 ۱۴۲-۲۸۰-۳۱۰-۳۴۶ / مسامره ۲۱۰ /
 ظفر ج ۱ ص ۱۳ / دره ۲۹۰-۳۰۵-۴۵۱-
 ۵۰۶-۶۶۴ / گیتی ۴-۷-۵۳-۶۷-۸۲-

۲۰۲ / تجربه ج ۱ ص ۵۶- ج ۲ ص ۲۵۱
 بسایط basāyet [ع.] (ا.) ۱- ج بسیط و
 بسیطه، هر چیز مفرد و بدون ترکیب. / اخلاق
 ۶۱-۶۹ / رشف ۸۸-۱۱۲-۱۲۲: ۲- ج

بسیطه، ادویه مفرده، گیاه طبّی. / چهار ۱۱۰
 بسباس basbās [ف.] (ص.) (ا.) هرزه و بی معنی،
 پوست اندرون جوز. / دره ۹۷

بست bost [ف.] (ا.) ساعاتی است که منجمین به
 حساب و ترتیب خاص به هر يك از سیارات
 نسبت دهند و آن ساعات را بست آن ستاره
 نامند، مقدار بست هر کوكب دوازده ساعت و به
 عقیده منجمین نحس است. / توسل ۲۶۵

بستام bestām [ف.] (ا.) این واژه محرف «بِسام»
 به معنی تبسم کننده است در شعر امیر خسرو
 دهلوی و فرهنگنویسان به اشتباه آن را به معنی
 مرجان نقل کرده اند. (از حاشیه برهان) / دره
 ۱۸۶

بستقان bostaqān [ع.] (ا.) مالک باغ یا نگهبان
 آن. / دره ۶۴۲

جزو که در آن «معاقبت» قایم باشد و هیچ
 حرف ساقط نگردانند و از معاقبت سالم دارند
 آن را «بری» خوانند یعنی با سلامت از معاقبت.
 / المعجم ۶۴-۶۶

بریت bariyyat [ع.] (ا.) برّیه، خلق، مخلوق،
 آفریده. / نسایم ۲-۵۸-۱۱۵ / رشف ۱۴۵

بریق bariq [ع.] (امص.) درخشندگی. / بختیار
 ۵۰ / نفثه ۱ / روضه ۷۴ / جهانگشا ج ۱ ص
 ۲۰۹- ج ۳ ص ۱۲۲ / وصاف ۵۰-۷۴-
 ۱۶۵-۱۹۵-۲۴۴-۳۸۱-۳۸۳-۴۰۹

برّیه bariyya(e) [ع.] (ا.) خلق، مخلوق،
 آفریده. / نفثه ۷۴ / رشف ۱۹۰-۲۴۵-۳۰۸
 / دره ۳۶۹-۶۶۸

برّیه barriyya(e) [ع.] (ا.) صحرا، بیابان. /
 نفثه ۷۴ / سیرت ۸۶ / دره ۶۶۸

بز bazz [ع.] (ا.) جامه کتانی یا پنبه‌ای، پارچه
 نخی. / اغراض ۳۶۷

بزاعت bazā'at [ع.] (مص.) ظریف و ملیح بودن
 کودک، در اینجا ظرافت کلام. / دره ۳۲
 بزالت bazālat [ع.] (مص.) مستقیم گردیدن. /
 وصاف ۲۳۵

بزاة bozāt [ع.] (ا.) ج باز، پرنده شکاری. /
 روضه ۴۹ / دره ۲۷۶

بز گرفتن boz - gereftan [ف.] (مص.) به
 بازی گرفتن، مسخره کردن. / مرزبان ۷۱

بزل bazi [ع.] (امص.) سختی، شدت. / دره ۶۴۳
 بزماورد bazm - āvard [ف.] (ا.) لقمه
 القاضی، قاضی، ساندویج. / بیهق ۱۳۲

بزور bozūr [ع.] (ا.) ج بزر، تخم، تخم سبزی. /
 اغراض ۱۸

بزوغ bozūy [ع.] (مص.) ۱- تابان شدن. / دره
 ۳۳۸: ۲- طلوع آفتاب. / دره ۶۶۷

بستو bastū [ف.] (ا.) ظرفی سفالین و کوچک،

بستوق. / روضه ۵۳-۱۳۸ / مسامره ۳۰۸

بستوق bastūq [معر.] (ا.) بستو، ظرفی سفالین و

کوچک. / یمنی ۴۷۹

بسره bosra(e) [ع.] (مص.) آفتاب به وقت

برآمدن. / دره ۲۲۹

بسط bosot [ع.] (ا.) ج. بساط، گستردنی. /

جهانگشا ج ۲ ص ۲۴۷ / و صاف ۳۸۳

بسل bosl [ع.] (ص.) ج. بایل، شجاع. / دره

۵۲۰

بسیط basīt [ع.] (ص.) گسترده، و در علم

عروض نام یکی از بحر هاست و اجزاء آن چهار

بار مستفعلن فاعلن. / المعجم ۶۸-۶۹-

۷۸-۸۵ / دره ۸۳

بشارت bešārat [ع.] (ا.) جمال و خوب رویی. /

دره ۲۸۸

بشاره baššāra(e) [ع.] (ص.) مرده دهنده. / دره

۵۳

بشاعت bašā'at [ع.] (امص.) ناخوشی،

بیمزگی. / مرزبان ۲۰۴-۵۷۵ / رشف ۸۷-

۲۷۵ / تجربه ج ۲ ص ۲۹

بشایر bašāy(er) [ع.] (ا.) ۱- ج. بشارت،

مرده، خبر خوش. / رشید ۱۳۴ / یمنی

۲۰۹-۲۵۲ / سیرت ۶ / ظفر ج ۲ ص ۲۵۴ /

گیتی ۲۲۹: ۲- (ص.) ج. بشیر، مرده رسان،

خوب روی، در اینجا مجازاً اعیان و بزرگان. /

عقول ۲۰-۴۴ / برید ۶۴-۲۵۴-۳۱۲-

۳۶۲-۳۵۱ / تجربه ج ۲ ص ۲۲۶

بشر bešr [ع.] (امص.) نکوروی، گشاده رویی،

تازه رویی. / مرزبان ۳۱۴ / جهانگشا ج ۲ ص

۱۵۷ / و صاف ۳۱۶-۳۲۵

بشره bašara(e) [ع.] (ا.) پوست، چهره، صورت.

/ مرزبان ۱۷۹-۳۹۱

بشع baše' [ع.] (ص.) زشت و نازیبا. / یمنی ۸

بشکال baškāl [هندی] (ا.) باران برسات در هند،

فصل باران هند برسات. / خاقانی ۳۰۴

بشولیدگی be(a) - šūlīdagī [ف.] (حامص.) درماندگی، پریشانی. / جهانگشا ج

۲ ص ۱۰۶

بشولیده be(a) - šūlīda(e) [ف.] (ص.)

آشفته، پریشان. / عتبه ۱۱۰-۱۱۶ / خاقانی

۲۹ / و صاف ۹۱

بصارت basārat [ع.] (امص.) بینایی، زیرکی،

دانایی. / کلیله ۴۰-۴۱۰ / بختیار ۱۲۹ /

عقول ۱۸ / لباب ۴۷۴ / مرزبان ۳۶۰ / ظفر ج

۱ ص ۵۷۲

بصایر basāyer [ع.] (ا.) ج. بصیرت، بینایی،

بینش. / رشف ۲۴۵-۳۰۰

بصره basra(e) [ع.] (ا.) سنگ سفید نرم. / دره

۳۰۴

بصل basal [ع.] (ا.) خود آهنین. / دره ۳۰۹-

۴۱۷

بضاقت bazāzat [ع.] (امص.) آکندگی گوشت

و تنگی پوست. / و صاف ۲۱۸

بضاع bezā' [ع.] (مص.) جماع کردن. / سند

۱۷۵ / اغراض ۳۰۷ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۶۷

بضایع bazāye' [ع.] (ا.) ج. بضاعت، سرمایه،

مال، متاع، کالا. / اغراض ۵۰-۳۲۶ / و صاف

۲۳-۹۸-۳۰۰-۳۰۱-۳۱۲-۶۰۲ /

تجربه ج ۲ ص ۱۴۵

بضع bez' [ع.] (ا.) عدد از سه تا ده، چند، اند. /

راحه ۲۸۳ / سبط ۳۴ / مسامره ۲۰۸

بضع boz' [ع.] (امص.) جماع. / مرزبان ۶۲۵

بضعه ba(e)z'a(e) [ع.] (ا.) فرزند، جگر گوشه.

جهانگشا ج ۲ ص ۶۶-۱۷۰ / گلستان ۸۹ /

وصاف ۵- ۳۰- ۳۲- ۴۷- ۹۵- ۱۷۶-

۱۹۳- ۳۹۶- ۴۰۸ / سبط ۲۰- ۲۱- ۷۹ /

مسامره ۱۷۴- ۲۳۸ / نسایم ۱۸- ۵۲ / رشف

۱۳۳ / دره ۳۹۰- ۴۳۰- ۴۷۸ / گیتی ۱۳۵ /

تجربه ج ۱ ص ۲۰۷- ۴۹۲- ج ۲ ص ۲۷-

۴۱

بطشت batšat [ع.] (امص.) سخت گیری.

قدارت، سطوت. / رشف ۶۵ / دره ۳۵۹ /

تجربه ج ۲ ص ۲۵

بطل batal [ع.] (ص.) شجاع، دلآور. / دره

۳۳۹- ۵۲۷- ۵۴۸

بطنان botnān [ع.] (ا.) ج. باطن، شکم. / تجربه

ج ۲ ص ۲۵۱

بطنت betnat [ع.] (امص.) تکبر. / جهانگشا ج

۲ ص ۶۸

بطوء botū [ع.] (امص.) کندی، آهستگی.

درنگی. / سیرت ۲۵۰ / وصاف ۴۰۲- ۵۱۲

بطولها be - tōl - e - hā [ع.] (ق.) کلاً. /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۹۲

بطیش batīš [ع.] (ص.) سخت گیری. / دره ۴۳۰

بعاع ba'ā [ع.] (ا.) ۱- متاع افتاده روز غارت. /

دره ۴۵۰: ۲- رخت. / دره ۴۵۰

بعران bo'rān [ع.] (ا.) ج. بعیر، شتر. / دره ۳۶۴

بعره ba'ra(e) [ع.] (ا.) پشگل. / مقامات ۳۴

بعوث bo'ūs [ع.] (ا.) ج. بُعث، لشکر. / دره ۳۶۴

بعید المنال ba'id - ol - manāl [ع.] (ص. مر.)

دور از دسترس، دیریاب. / مرزبان ۶۰۱

بغات boyāt [ع.] (ص.) بُغاة، ج. باغی، سرکش.

نافرمان، یاغی. / روضه ۳۹ / دره ۱۹۲-

۲۲۵- ۲۴۷- ۳۱۵- ۴۹۴- ۵۷۷

بغات bo(e)γās [ع.] (ا.) مرغی است تیره رنگ

/ سبط ۴۷

بط bat(t) [ع.] (ا.) صراحی شراب که به شکل

مرغابی بود. / دره ۱۱۱- ۷۰۲

بط batt [ع.] (مص.) شکافتن. / اغراض ۷۲

بطا betā [ع.] (مس.) آهستگی نمودن، درنگ

کردن. / معجم ۱۶۰

بطارقه batāreqa(e) [ع.] (ا.) ج. بطریق،

مغرب پاتریکیوس (یونانی)، کدیش مسیحی،

راهب ترسایان. / مسامره ۱۸۵

بطاقه betāqa(e) [ع.] (ا.) نامه ورقه کوچک. /

نفته ۳۳

بطل battāl [ع.] (ص.) بیکار، بیکاره، کاهل. /

گلستان ۴۰۵ / مصباح ۳۹۳ / دره ۵۱۴

بطالت batālat [ع.] (امص.) ۱- بیکارگی،

تن آسایی، کاهلی. / اخلاق ۱۶۹ / معجم ۱۷:

۲- دلیری، شجاعت. / یمنی ۴۳۲- ۴۳۴ /

المعجم ۱۱۲ / دره ۴۰۰

بطانه betāna(e) [ع.] (ا.) ۱- آستر. / یمنی

۲۸۶ / معجم ۱۶۸ / وصاف ۲۹۵: ۲- محرم،

نزدیک، خاص. / کلیله ۱۶ / نوسل ۸۴- ۱۷۴

/ سند ۱۰۰- ۱۵۷ / راه ۳۹۱ / یمنی ۴۰-

۲۰۹- ۳۳۳ / دستور ۱۲۳ / برید ۳۵ /

جهانگشا ج ۱ ص ۱۷- ج ۳ ص ۱۶۹- ۲۴۹

/ وصاف ۹۹ / سبط ۵۶- ۶۴ / نسایم ۲۱-

۴۲- ۷۰- ۸۰- ۹۶

بطبطه batbata(e) [ع.] (ا.) آواز بط (مرغابی).

/ دره ۱۱

بطریق betriq [معر.] (ا.) فرمانده سپاهیان رومی.

/ بختیار ۲۳۹- ۲۴۰ / دره ۳۱۵

بطش batš [ع.] (مص. امص.) سخت گیری،

خشم راندن، غضب کردن، بآس، حمله. /

نوسل ۲۳ / اخلاق ۲۵۴- ۲۹۸- ۳۳۳ /

بغل زن bayal - zan [ف.] (ص. مر.) شماتت

کننده، ملامتگر. / مرزبان ۵۳۸

بغلطاق bayaltāq [ف.] (ا.) بغتاق، نوعی از نیم

تنه. / مرزبان ۷۱۰

بغوم boYūm [ع.] (مص.) بانگ کردن آهو و

گوزن و بز کوهی. / دره ۱۰

بغیت boyyat [ع.] (ا.) بغیه، آرزو، خواهش. /

مقامات ۲۵ / معجم ۴۹ - ۸۲ - ۲۳۴ / وصاف

۲۳۴

بغیض bayīz [ع.] (ص.) دشمن. / برید ۳۱

بغیه boyya(e) [ع.] (ا.) بغیت، آرزو، خواهش.

/ وصاف ۱۶۷ / دره ۲۳۹

بقاع beqā' [ع.] (ا.) ج. بقعه، جا، سرا. / دره

۶۷۰

بقباق baqbāq [ع.] (ص.) پرگویی. / دره ۱۱۴

بقلة الحمقاء baqlat - ol - hamqā' [ع.]

(امر.) خُرفه. / دره ۹۰

بقلة الغزال baqlat - ol - yazāl [ع.] (امر.)

مشك طرامشيع، قسمی از پودنه و قویتر از

اقسام آن است. / دره ۱۴۳

بقم baq(q)am [معر.] (ا.) نام درختی است از

تیره پروانه‌واران که چوب سرخ آن در

رنگرزی کاربرد داشته است. / کلیله ۱۸۹ /

عقد ۱۲۷ / راحه ۱۱۴ / مرزبان ۶۸۰ / معجم

۱۸۵ / وصاف ۲۲۲ / دره ۳۰۶

بقور boqūr [ع.] (ا.) ج. بَقر، گاو. / جهانگشا

ج ۱ ص ۴۵ - ۷۹ / وصاف ۱۶۲

بکاء bokā' [ع.] (مص.) گریستن، گریه کردن. /

نفته ۲۵ / دره ۶۲۰

بکار bekār [ع.] (ا.) ج. بَکر، شتر بچه. / دره

۶۱۶

بکاول bakāvol [تر.] (ص. ا.) مباشر تهیه غذا و

که مردار می‌خورد. / مرزبان ۷۰۶ / معجم

۲۱۳ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۹۷ - ج ۲ ص ۸۰

/ وصاف ۲۵۲ - ۲۶۱ - ۴۱۰ / دره ۳۸۷

بغادده bayādeda(e) [ع.] (ا.) ج. بغدادی،

منسوب به بغداد. / وصاف ۳۸۳

بغال beYāl [ع.] (ا.) ج. بَغل، استر، قاطر. /

خاقانی ۲۱۵ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۶ -

۱۸۵ - ج ۲ ص ۱۵۰ - ج ۳ ص ۱۶۹ / سیرت

۸۸ / وصاف ۳۸ - ۹۸ - ۲۰۱ - ۴۱۰ - ۴۳۱ -

۵۸۴ / دره ۴۶۲ - ۵۶۲ / تجربه ج ۲ ص ۱۳ -

۲۲۷

بغام boYām [ع.] (ا.) بانگ آهو. / دره ۱۰

بغایا bayāyā [ع.] (ا.) ج. بَغیّه، طلایه. / دره

۳۱۵

بغتاغ baytāy [ف.] (ا.) بغتاق، بغلطاق، کلاه،

فرجی. / جهانگشا ج ۱ ص ۲۱۷

بغتاق ba(o)Ytāq [ف.] (ا.) بغتاغ، بغلطاق،

کلاه، فرجی. / وصاف ۱۷ - ۱۰۵ - ۲۸۳ -

۳۹۴ - ۴۵۸ - ۴۶۸ / ظفر ج ۱ ص ۳۵۳ -

۵۱۳ - ۵۱۴ - ج ۲ ص ۱۱ - ۲۷۵ - ۴۳۵

بغتت baytat [ع.] (ق.) ناگاه. / مسامره ۱۰۱

بغداد baydād [ف.] (ا.) کنایه از شکم. / دره

۶۲۰

بغرا boYrā [تر.] (ا.) بوغرا، نام غذایی است

ساخته از خمیر که به شکل رشته‌های دراز

درآوردند، نام آشی است مشهور. / ظفر ج ۱

ص ۳۶۱

بغضا bayzā [ع.] (ا.) کینه، دشمنی. / مرزبان

۵۴۱ / اخلاق ۲۱۵ / وصاف ۳۹ - ۷۴ -

۱۹۴ - ۳۳۹

بغل bayl [ع.] (ا.) استر، قاطر. / رشید ۱۱۵ /

سیرت ۸۷

بلادر balādor [ف.ا] (۱) - زَرینه و پیرایه زنان.
/ دره ۹۱: ۲ - حبّ الفهم، بار درختی شبیه به
شاه بلوط. / دره ۹۱

بلارک balārak [ف.ا] (۱) - شمشیر جوهردار. /
اغراض ۱۰۸ / یمنی ۲۴۹ / نفثه ۲ - ۷۳ /
معجم ۷۲ / وصاف ۱۹۶ - ۲۱۰ - ۳۵۱ - ۴۶۸
/ سمط ۸۲ / دره ۱۸۹ - ۲۸۲ - ۴۸۷

بلاط balāt [ع.ا] (۱) - زمین رُست هموار. / دره ۵۰
بلالک balālak [ف.ا] (۱) - ر.ک. بلارک. / دره ۲۸۲
بلاله bolāla(e) [ع.ا] (۱) - تری، نمناکی. / نفثه
۲۱ / سیرت ۱۲۶

بلالیق balālīq [ع.ا] (۱) - ج بَلُوق، زمینی که هیچ
نرویانند. / دره ۵۰۷

بلبال balbāl [ع.ا] (۱) - شدت اندوه و غم. /
وصاف ۴۲۹

بلبان balabān [رو.ا] (۱) - يك قسم ساز که با ثبها
آن را می نوازند. / دره ۲۷۰ - ۳۷۵

بلبله bolbola(e), balbala(e) [ف.ا] (۱) - کوزه
لوله دار، کوزه شراب، صراحی. / سند ۱۳۶ /
مرزبان ۳۹۵ / وصاف ۱۴۸ - ۱۶۷ - ۳۱۵ -
۳۷۵

بلبله bolbola(e), balbala(e) [ع.ا] (۱) -
سختی، اندوه. / دره ۵۹

بلبلی bolbol - ī [ف.ا] (۱) - شراب و پیاله شراب.
/ دره ۳۷۵

بَلَت ballat [ع.ا] (مص.) - تری گیاه، و به کسر اول،
تر کردن. / دره ۶۸

بولجار boljār [مغ.ا] (۱) - بولجار، محلی که برای
ملاقات تعیین شده، محلی برای اجتماع لاشرکر.
/ ظفر ج ۲ ص ۲۲۱

بلخ balx [ع.ا] (مص.) - بزرگ منشی، تکبیر. / دره
۳۹۹

آشامیدنی جهت شاهان و امیران، مأمور سر
رشته داری قشون در عصر ایلخانی و تیموری.
/ ظفر ج ۱ ص ۱۱۰ - ج ۲ ص ۱۵۸

بکبکه bakbaka(e) [ع.ا] (مص.) - ازدحام. / دره
۶۲۶

بکتر baktar [تر.ا] (۱) - نوعی از لباس جنگ و آن
مرکب است از آهنی چند که به هم وصل
کرده اند و بر روی آن مخمل و زریفت و امثال آن
کشیده اند. / ظفر ج ۱ ص ۴۳۴ - ج ۲ ص
۲۹۴

بکره bakra(e) [ع.ا] (۱) - چرخ چاه. / مصباح
۱۹۴

بکم bakam [ع.ا] (مص.) - عجز از بیان، گنگی.
/ لباب ۱۷۶

بکن [؟] [مغ. تر.ا] (۱) - نوعی آهو از گاومیش
بزرگتر که مغول آن را قندغای می گویند و
دشتیان بکن. / ظفر ج ۱ ص ۳۶۱ - ۳۶۲

بکور bokūr [ع.ا] (مص.) - سحرخیزی. /
مقامات ۹۵

بلابل balābel [ع.ا] (۱) - سختی اندوه، وسوسه. /
وصاف ۲۰۳ / دره ۲۷۱

بلابل balābel [ع.ا] (۱) - ج بلبل، عندلیب. /
روژه ۱۰۲ - ۱۰۹ / وصاف ۲۰۳ - ۲۶۴ -
۳۶۱ / رشف ۲۵۳ / دره ۲۷۱

بلابل balābel [ع.ا] (۱) - ج بلبله، سیو، کوزه. /
وصاف ۲۶۴

بلادت balādat [ع.ا] (مص. امص.) - کند ذهن
بودن، کاهل بودن، کودنی. / توسل ۲۰۹ -
۲۲۵ / یمنی ۳۴۲ / المعجم ۳۶۶ / اخلاق
۱۲۰ - ۱۵۷ - ۱۶۸ - ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۵۱ /
روژه ۲۵ - ۹۱ / سیرت ۱۴۲ / وصاف ۴۳۲ /
مصباح ۲۶۲ / دره ۷۰ - ۱۵۰ - ۵۷۴

بنجيك يام benjik - yām [تر.] [امر.] چاپار
تندرو. / وصاف ۴۷۶-۴۷۳

بنج bonoh [ع.] [ا.] عطایا. / دره ۱۵۳

بند band [معر.] [ا.] علم بزرگ که زیر آن ده هزار
مرد باشد. / دره ۵۸۷

بندار bon - dār [ف.] [ص.مر.] گمرکچی،
موکل اخذ مالیات از بارها و بندها. / بیهق ۳۴

بنداری bon - dār - ī [ف.] [حامص.] وکالت
اخذ مالیات از بار و بندها. / بیهق ۷۸

بندق bondoq [ع.] [ا.] ۱- گلوله گِلین. /
وصاف ۳۷۳ / دره ۳۹۰: ۲- تفنگ. / دره ۲۱۱

بندق انداز bondoq - andāz [ع.] [ف.]
(ص.مر.) گلوله انداز. / دره ۴۲۰

بنصر benser [ع.] [ا.] انگشت میانه انگشت
کوچک و وسطی، انگشت چهارم از جانب

شست. / خاقانی ۱۵۱-۳۰۶ / دره ۵۸۸
بنلاد bon - lād [ف.] [ا.] بنیاد، پی و اساس. /

کلیله ۳۳-۱۶۵-۳۱۴-۳۴۹-۳۹۶ /
اغراض ۲۵۳

بنود bonūd [ع.] [ا.] ۱- چ بَند، عَلم بزرگ که
زیر آن ده هزار مرد باشد. / المعجم ۴۳۸ /

جهانگشا ج ۳ ص ۱۰۲ / دره ۶۳۳: ۲- ج
بند، عهد و پیمان. / جهانگشا ج ۲ ص ۴۰

بنوقایا banū - qābiyā [ع.] [امر.] قایا به
معنی ناکس و بنوقایا، گردآیندگان در میخانه،

هم پیالگان. / دره ۲۳
بنوی banavī [ع.] [ص.] پسرانه، از سوی پسر.

/ اخلاق ۲۶۹
بنیت benyat [ع.] [ا.] بنا، نهاد و آفرینش

چیزی، فطرت. / کلیله ۴۵ / سند ۴۳-
۱۱۱-۱۱۴-۱۵۲-۱۶۶ / اغراض ۴۸ /

توسل ۳۹ / دستور ۲۹-۴۲ / اخلاق ۶۰-

بلغاق bol - yāq [ف.] [ا.] شور و غوغای
بسیار، آشوب، فتنه. / وصاف ۲۸۳-۲۹۳-

۳۲۷-۳۹۰ / سمط ۸۷

بلغه bol(ya)(e) [ع.] [ا.] خورش بکروزه، قوت
روز. / اغراض ۳۶۵ / یمنی ۲۲-۲۳۸ /

معجم ۹۳ / وصاف ۱۷۰ / دره ۳۱۰
بلقاء balqā' [ع.] [ص.] مؤنث ابلق، دو رنگ،

سیاه و سفید. / خاقانی ۱۴۴
بلل balal [ع.] [ا.] نمناکی، تری. / خاقانی ۲۷۴

بلماق bolmāq [ف.] [تر.] [ا.] ظاهراً بلماج، نوعی
آش بی گوشت رقیق و آبکی باشد. / ظفر ج ۱

ص ۳۶۱
بلوج bolūz [ع.] [مص.] روشن شدن. / معجم

۸۲ / دره ۲۳۲
بله balah [ع.] [امص.] نادانی و سفاقت. /

رشید ۱۴۳ / دستور ۱۱۶-۱۱۷ / اخلاق
۱۱۹-۱۵۷

بلید balīd [ع.] [ص.] کند ذهن، دیریاب، کودن.
/ لیاب ۲۸۵ / اخلاق ۳۴۰ / جهانگشا ج ۲

ص ۲۷۴ / وصاف ۷-۳۲۶-۶۳۵ / دره ۵۵۴
/ تجربه ج ۲ ص ۱۸۰

بلیل balīl [ع.] [ص.] ۱- اندک، قلیل بلیل، از
اتباع است. / دره ۲۳۰: ۲- سرد و نمناک. /

تجربه ج ۲ ص ۷۲
بنات القین banāt - ol - qayn [ع.] [امر.]

دختران آهنگر، کنایه از شمشیرها. / یمنی
۴۴۷

بنادق banādeq [ع.] [ا.] ج بُدق، گلوله گِلین.
/ یمنی ۲۶ / روضه ۶۲

بنت الکرم bent - ol - karm [ع.] [امر.]
بنت العنب، خمر، شراب، دختر انگور، دختر

رز. / دره ۷۰۳

بوارق bavāreq [ع.] [ا.] ج بارق و بارقه،

درخش، رخشنده، و گاهی ابر با برق. / بیهق ۱

/ خاقانی ۳۱۰ / عقول ۴۹ / یمنی ۲۴۵-

۲۷۶-۲۸۶-۳۶۵ / برید ۳۶ / معجم ۱۶۸-

۱۸۹ / سیرت ۱۶۸-۲۷۹ / و صاف ۴۶-

۴۹-۴۳۲ / مصباح ۴۰۵ / رشف ۱۹۰ / ظفر

ج ۲ ص ۲۴۲ / دره ۱۳۰-۲۷۹ / گینی

۱۱۸-۱۸۰

بوازخ bavāzex [ع.] [ا.] ج بازخ، کوه سخت

بلند. / دره ۳۸۷

بواضع bavāze' [ع.] [ا.] ج باضع، شمشیر

بران. ج باضعه، گنّه بزرگ از گوسفندان. / دره

۵۵۶

بواطن bavāten [ع.] [ا.] ج باطن و باطنه،

درون، نهان. / کلیله ۲۲۶-۳۲۴ / رشید ۷۹

/ عقد ۱۵۹ / عقول ۵۴-۶۲ / معجم ۱۴ /

و صاف ۳۹۶

بواعث bavā'es [ع.] [ا.] ج باعث و باعته،

انگیزه، برانگیزنده. / توسل ۴ / خاقانی ۲۲۶

/ سند ۲۰۸ / عقول ۲۱ / یمنی ۳۷۸ / برید

۱۶۵-۱۶۷-۱۷۰ / مرزبان ۱۰۲ / معجم ۱۴

/ و صاف ۸۷-۱۷۰ / مرزبان ۱۰۲ / معجم ۱۴

/ و صاف ۸۷-۱۷۲ / ظفر ج ۲ ص ۲۸۲ /

دره ۱۸۹ / تجربه ج ۱ ص ۳۶-۱۸۹-ج ۲

ص ۱۹۷

بواقع bavāqe' [ع.] [ا.] ج باقعه، سختی. / دره

۶۷۰

بواقی bavāqī [ع.] [ا.] ج باقی و باقیه، مانده،

بازمانده. / و صاف ۱۳-۲۶-۱۲۵-۱۹۶-

۲۰۰-۲۲۴-۲۵۱-۳۰۳-۳۱۸-۳۷۶-

۴۱۱-۵۸۵ / دره ۴۵۳

بواکیر bavākīr [ع.] [ا.] ج باکور و باکوره،

۸۹-۱۲۳-۱۴۰-۱۶۹-۱۷۰-۲۰۹-

۲۱۶ / رشف ۹۸

بواب bavvāb [ع.] [ا.] دربان، نگهبان در

سرای. / گلستان ۲۵۱

بواتر bavāter [ع.] [ا.] ج باتر، شمشیر بران. /

یمنی ۴۸۸ / نقشه ۱۸ / و صاف ۱۷۹ / دره

۴۱۴-۴۴۱

بوادر bavāder [ع.] [ا.] ج بادِرّه، تیزی، حدّت.

/ عقد ۱۱۷ / یمنی ۳۴۷ / مرزبان ۴۹۲-

۶۰۲ / معجم ۸۵-۱۲۶ / و صاف ۲۲۹ / دره

۴۸

بوادی bavādī [ع.] [ا.] ج بادیه، صحرا، بیابان.

/ یمنی ۳۲۹ / سیرت ۸۵ / و صاف ۱۸۰ /

نسایم ۹۰ / رشف ۱۵۹-۳۳۹ / دره ۲۳۶ /

تجربه ج ۱ ص ۱۷۱

بوار bavār [ع.] [ا.] (امص.) نیستی، هلاکت،

ویرانی. / کلیله ۱۰۸-۳۰۰ / عتبه ۱۳۵ /

سند ۱۶۵ / اغراض ۱۳۱ / عقول ۳۱-۳۹-

۴۹-۶۶ / مرزبان ۱۸۹ / برید ۶۷-۸۲-

۸۶-۱۰۵-۱۰۹-۱۶۷-۲۱۵-۲۸۵ /

نقشه ۲۳ / معجم ۱۲۰-۱۴۳ / اخلاق ۶۴ /

جهانگشا ج ۱ ص ۳-۹۵-۱۱۸-۱۲۳ /

سیرت ۳۷-۶۴-۶۵-۲۴۷ / و صاف ۱۶-

۴۹-۵۶-۹۰-۱۳۱-۲۸۹ / مسامره ۱۸۸-

۲۰۲ / سبط ۲۳۹ / ظفر ج ۱ ص ۲۴۰-۳۳۷

/ تجربه ج ۱ ص ۴۸۶-ج ۲ ص ۳۳-۲۵۳

بوارح bavāreh [ع.] [ا.] ج بارح، باد گرم

تاہستان. / دره ۳۱۹

بوارد bavāred [ع.] [ا.] ج بارد و بارده، ۱-

چیزهای سرد و خنک. / بیهق ۱۶۱: ۲-

کلمات بی مزه و خنک. / مرزبان ۷۳۶: ۳-

(شمشیرهای) مرگ دهنده. / دره ۵۵۱

زلزله. / دره ۴۳۹
 بون bōn [ع.] (ا.) مسافت مابین دو چیز. /
 خاقانی ۲۳۴
 بهاء bahā' [ع.] (ا.) ۱- روشنی، درخشندگی. /
 رشف ۲۷۲ / دره ۱- ۲- ۳۷۷-۲- حسن. /
 دره ۵۴۱
 بهار bahār [از سنس.] (ا.) و بهار، دیر، معبد،
 بتکده، بتخانه. / چهار ۳۴-۵۲
 بهبهی bahbahiyy [ع.] (ص.) تناور و بزرگ.
 / دره ۴۷۱
 بهجیت bahjiyyat [ع.] (مص.) ظاهراً شادمان
 بودن. / خاقانی ۲۳۸
 بهرامن bahrāman [ف.] (ا.) جنسی از بافته
 ابریشمی هفت رنگ. / دره ۳۳۸
 بهرج bahraj [ع.] (ص.) باطل، فاسد. / دره
 ۵۰۵
 بهرمان bahramān [ف.] (ا.) نوعی یاقوت
 سرخ. / دره ۴۸
 بهق bahaq [معر.] (ا.) بهک، خالها و نقطه‌های
 سیاه و سفید روی بدن، لك و پیس، كك و مك. /
 خاقانی ۱۱۸
 بهله bahla(e) [ف.] (ا.) دستکش چرمی که
 میرشکاران بر دست کنند و بدان باز و چرخ و
 غیره را بر دست گیرند. / دره ۲۹۱-۶۹۹ /
 تجربه ج ۱ ص ۴۸۱
 بهم boham [ع.] (ا.) ۱- ج. بُهْمَه، دلآوری که
 کسی بر او دست نیابد. / دره ۳۱۴: ۲- ج.
 بُهْمَه، لشکر. / دره ۶۸۶
 بهمن bahman [ف.] (ا.) نام بیخی است سپید
 رنگ یا سرخ مثل زردك. / دره ۹۰
 بهمه bohma(e) [ع.] (ا.) دلآوری که کسی بر
 وی دست نیابد. / دره ۲۱۸

نویاوه، پیش‌رس. / بیهق ۱ / وصف ۱۲۲-
 ۴۲۳
 بوالعصب bu - l - 'asab [ع.] (امر.) آلت
 نرینه. / سند ۱۷۸
 بواهد bavāhed [ع.] (ا.) بلاها و سختیها. / دره
 ۱۱۹
 بوانق bavā'(y)eq [ع.] (ا.) ج. بائقه، سائتی،
 بلا، کار بد. / رشید ۳۹-۹۱ / خاقانی ۲۱۸
 / عقول ۸-۲۹-۴۵-۶۵ / برید ۱۹-۴۵-
 ۸۱-۹۲-۱۳۰-۱۴۰-۱۵۰-۱۶۷-
 ۲۲۱-۲۳۹-۲۴۱-۲۴۵-۲۹۲-۲۹۳-
 ۳۰۳ / وصف ۹۱-۱۲۵-۱۸۰ / مسامره
 ۳۲۰ / رشف ۱۶۵ / دره ۴۵۳
 بوخله būxala(e) [ف.] (ا.) بُخْلَه، خُرفه. / بیهق
 ۳۰
 بور bōr [ع.] (امص.) هلاکی. / دستور ۸۰
 بوُس bo's [ع.] (ا.) سختی. / اغراض ۴۰۲ /
 یمنی ۲۳۸ / برید ۲۵۵ / جهانگشا ج ۱ ص
 ۹۸-ج ۲ ص ۱۲۷-۱۸۸-ج ۳ ص ۱۰۷
 بوس būs [ع.] (ا.) بوُس، سختی. / سند ۷۰-
 ۱۲۲-۲۷۱ / راحه ۵۸-۳۸۰ / دره ۱۴۴
 بوش bōš [ف.] (ا.) کَر و فَر، خودنمایی. / یمنی
 ۱۹۴
 بوغا būḡā [تر.] (ا.) ظاهراً از اتباع است، آغا و
 بوغا. آغا به معنی برادر بزرگ و ارباب. /
 مسامره ۱۸۴
 بوغچه būḡ - ča(e) [تر.] (ا.) بغچه، بقچه،
 دستمال بزرگی که در آن جامه و انواع قماش
 پیچند. / سیرت ۲۰۴
 بوقلمون būqalamūn [معر.] (ا.) کسی که هر
 ساعت خود را به رنگی وانماید. / راحه ۳۸۴
 بومهن būm - ahan [ف.] (ا.) زمین لرزه،

بی تمیز *bī - tamīz* [ع. - اف. - ع.] (ص.)
بی شعور، نادان. / گلستان ۱۰۶ - ۱۳۷

بیچی نیل *bīčī - 'īl* [تر.] (امر.) بیچی نیل،
بیجین نیل، سال میمون، به حساب منجمان ترک
نهمین سال از دوره دوازده گانه. / ظفر ج ۱ ص
۴۰۱ - ۴۰۵

بیجین نیل *bījīn - 'īl* [تر.] (امر.) رک. بیچی
نیل. / ظفر ج ۱ ص ۱۳۲ - ۲۲۱ - ۲۲۵ - ج
۲ ص ۴۰۲ - ۴۲۳

بی حساب *bī - hesāb* [ع. - اف. - ع.] (ا.) ظلم،
ناشایست. / دره ۶۵۷

بی حفاظ *bī - hefāz* [ع. - اف. - ع.] (ص.)
بی عفت، بی ناموس، بی شرم و حیا. / کلیله
۱۵۳ - ۲۲۰ / عقول ۳۹ - ۵۳ - ۵۴ - ۶۷ /
یمینی ۴۶۴ / برید ۱۳۳ - ۳۱۳

بی حفاظی *bī - hefāz - ī* [ع. - اف. - ع.] (ف.)
(حامص.) بی شرمی، بی حیایی، بی ناموسی. /
یمینی ۲۳ - ۲۰۲ / سسط ۶۹ - ۸۳ / ظفر ج ۱
ص ۴۲۷

بی خردگی *bī - xordagī* [ع. - اف. - ع.] (حامص.)
عدم دقت و توجه. / یمینی ۲۰۲

بید *bīd* [ع.] (ا.) چ بیداء، بیابان. / دره ۶۲۱
بیدا *ba(e)ydāl'* [ع.] (ا.) بیابان. / مقامات

۲۵ - ۴۰ - ۶۶ - ۸۹ - ۱۰۵ / بختیار ۶۵ -
۲۲۰ / سند ۵۸ - ۲۰۰ - ۲۵۱ - ۲۶۵ /

اغراض ۱۴ / نفثه ۹۶ / معجم ۱۲ / جهانگشا
ج ۳ ص ۲۳۸ / وصال ۲۱۰ - ۳۹۰ - ۶۳۴ /
سسط ۷ / مسامره ۱۷۴ / نسایم ۶ / رشف ۹۷
/ دره ۲ - ۵۸۳ / تجربه ج ۱ ص ۳۸۵ - ج ۲
ص ۶۱

بیدر *baydar* [ع.] (ا.) خرمن، خرمنگاه. / دره
۶۴۶ / تجربه ج ۱ ص ۲۲

بهانه *bahnāna(e)* [ع.] (ا.) زن خوشبوی
خوش نفس، زن نرم گفتار خوش کردار، زن
سبکروح خندان. / دره ۴۶

بهی *bahiyy* [ع.] (ص.) خوب، نیکو. / یمینی
۱۵۵ / وصال ۲۲۳ / دره ۱

بهیج *bahīj* [ع.] (ص.) خوب و نیکو. / دره ۵۰
بهیره *bahīra(e)* [ع.] (ا.) زن شریف آزاد، زن
گران کابین. / دره ۱۵۲

بهیم *bahīm* [ع.] (ص.) ۱ - سیاه و تاریک. /
وصاف ۲۲۲: ۲ - اسب یکرنگ که رنگی دیگر
در بدن او نباشد. / دره ۳۲۶

بهیته *bahiyya(e)* [ع.] (ص.) مؤنث بهی، خوب
و نیکو، تابان، درخشان. / دره ۱۹۶ - ۲۹۴ -
۳۶۸ - ۶۳۳ / تجربه ج ۱ ص ۲۶۷

بی اتالیق *ba(e)y - atā - līq* [تر.] (امر.)
مؤدب بزرگ، پدر بزرگ. / دره ۵۱۰
و ← اتالیق

بیادر *bayāder* [ع.] (ا.) چ یتذر، خرمن. / دره
۳۵۳

بیاذق *bayāzeq* [ع.] (ا.) چ یتذق معرب پیاده
(مهرة شطرنج). / مرزبان ۵۲۰

بیارق *bayāreq* [ع.] (ا.) چ بیرق، پرچم. / دره
۵۴۸

بیازره *bayāzera(e)* [ع.] (ا.) چ یزار، بازار،
کشاورز. / معجم ۱۰۷ / دره ۱۲۹ - ۴۷۰

بی بی *bībī* [تر.] (ا.) خاتون، کدبانو. / سسط ۳۱
بیت اللطف *ba(e)yt - ol - lotaf* [ع.]
(امر.) لولی خانه، فاحشه خانه. / دره ۸۱

بیتکچی *bītak - čī* [تر. مف.] (ص. مر. امر.)
بیتکچی، مأمور مالیات در عصر ایلخانان مغول.
/ جهانگشا ج ۱ ص ۱۶۷ - ج ۳ ص ۳۷ /
سسط ۵۱ - ۵۹

امیرالامرای، ریاست و کدخدایی. / وصف

۶۱۴-۶۱۹ / تجربه ج ۱ ص ۵۶-۸۶

بیلاک *bīlāk* [تر. مغ.] (ا.) عطا، انعام، بخشش،

تحفه. / وصف ۴۷۷-۵۰۴-۵۰۶ / ظفر ج

۱ ص ۱۷۶- ج ۲ ص ۳۴-۱۲۹-۱۳۹-

۲۵۵-۲۹۲-۴۲۱

بیلاک *bīl - ak* [ف.] (ا.) نوعی پیکان شبیه بیل

کوچک، پیکان شکاری. / کلیله ۲۰۹ / معجم

۱۵۱-۱۵۶ / دره ۲۸۲

بیلاک *ba(e)ylak* [ف.] (ا.) فرمان و منشور

پادشاهان. / وصف ۴۷۶-۴۷۷

بیله *ba(e)yla(e)* [ف.] (ا.) خشکی، و جزیره

میان دریا و میان رودخانه. / گیتی ۲۴۹

بیلیک *bīlīk* [ظ: مغ.] (ا.) پند، نصیحت، رأی

نیک. / وصف ۲۸۲-۴۵۱-۴۷۷

بین *ba(e)yn* [ع.] (امص.) جدایی. / جهانگشا

ج ۲ ص ۱۸۴

بیئت *bayyenat* [ع.] (ا.) دلیل آشکار، برهان

واضح. / کلیله ۱۳۴ / مسامره ۲۳۳

بینونت *ba(e)ynūnat* [ع.] (امص.) جدایی،

مفارقت. / رشف ۱۰۳

بیوسیدن *bayūsīdan* [ف.] (مص.) توقع

داشتن، انتظار داشتن، طمع داشتن. / وصف

۱۷۲-۱۸۰

بشر *be'r* [ع.] (ا.) چاه. / وصف ۳۲۳

بیرنگ *bī - rang* [ف.] (ص.) طرحی که

نقاشان بر روی کاغذ کشند و بعد آن را کامل

کنند. / معجم ۲ / وصف ۱۹۹ / رشف ۳۳۲ /

دره ۱۱۱

بیروز *bīrūz* [ف.] (ا.) فیروزه، سنگی سبز رنگ

شبیه به زمرد لیکن بسیار کم بها. / دره ۴۷

بیسراک *bīsorāk* [ع.] (ا.) شتر جوان قوی. /

یمینی ۴۵۲

بیض *bīš* [ف.] (ا.) نام بیخی است مهلك و کشنده.

/ دره ۹۳

پیشانی *bīšānī* [ف.] (ص.) بی آرم. (در برهان

پیشانی آمده به معنی شوخی و سخت روی.) /

دره ۶۹۴

بیض *bīz* [ع.] (ص.) ۱- ج اَبَیض، سفید. /

نفثه ۱۹ / وصف ۱۳۲ / دره ۳۷-۲۰۳-

۳۵۲-۵۹۶-۶۸۹: ۲- (ا.) شمشیرها. / دره

۵۹۷: ۳- (ا.) ج بیضه، زمین سپید هموار. /

دره ۲۱۶

بیضا *ba(e)yzā* [ع.] (ا.) ۱- آفتاب. / دره

۲۳۴-۲۵۹: ۲- ملت بیضا، مسلمانان. / دره

۵۴۱

بیضه *ba(e)yzā(e)* [ع.] (ا.) شهر. / اغراض

۱۲۶

بیطره *ba(e)ytara(e)* [ع.] (مص.) بیطاری

کردن، دامزشکی کردن. / معجم ۲۳۱

بیع *biya'* [ع.] (ا.) ج بیعت، معبد یهود و نصارا.

/ یمینی ۳۱ / اخبار ۸

بیگلارییکی *beyk - lār - beyk - ī* [تر.]

(حامص.) ر.ك. بیگلریگی. / وصف ۲۸۴

بیگلرییکی *beyg - lar - beyg - ī* [تر.]

(حامص.) مقام و منصب بیگلریگی.

«پ»

نباشد، اسب کندرو که لایق پالان باشد. / برید

۱۲۱

پالدم pāl - dom [ف.] (امر.) پاردم، پاره دم،

رك. پاردم. / مسامره ۲۸۹

پالونه pālūna(e) [ف.] (امر.) آلتی که بدان

چیزها را صافی کنند و بهالایند، آبکش،

پرویزن، صافی. / خاقانی ۱۷۹ / اغراض ۱۵۸

پای pāy [ظ: مغ.] (ا.) بیلاق. / ظفر ج ۲ ص ۱۶۰

پای انداز pāy - andāz [ف.] (امص.)

انداختن فرش و حصیر در درگاه اتاق،

پیش کشی هنگام ورود اسب و ملک. / ظفر ج ۱

ص ۱۸۴

پایدام pāy - dām [ف.] (امر.) تله، دام، دامگاه.

/ کلیله ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۲۷۶ / عقد ۹۹ /

خاقانی ۴۶ - ۵۶ / برید ۲۲۸ / جهانگشا ج ۳

ص ۲۴ - ۵۶

پایزه pāyeza(e) [مغ.] (ا.) لوحه‌ای مربع از طلا و

نقره بوده است که نام خدا و پادشاه با نشان و

علامت مخصوص روی آن مسكوك بوده و

پادشاهان مقلول آن را به کسانی که لطف

مخصوص در حق ایشان داشتند عطا

می کرده‌اند. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۴ -

۲۱۱ - ج ۲ ص ۲۲۳ - ج ۳ ص ۷ - ۷۶ - ۸۷

/ و صاف ۲۵ - ۹۲ - ۱۰۹ - ۲۰۷ / سبط

پاتابه pā - tāba(e) [ف.] (امر.) پابیچ، چارق،

مج بیچ، نواری که به ساق پا پیچند. / تجربه ج

۲ ص ۱۹۷ - ۲۰۰

پاردم pā - dom [ف.] (امر.) پاره دم، پالدم،

نوار چرمی که برزین یا پالان می‌دوزند و زیر دم

اسب یا پس ران چاربا می‌اندازند، رانکی. /

وصاف ۴۶۷

پارسچی pārs - čī [تر. مغ.] (ص. مر.)

پارسچی، یوزچی، تربیت کننده یوز. / و صاف

۴۱۴

پارس نیل pārs - 'īl [تر.] (امر.) پارس نیل،

سال پلنگ، و آن سال سوم از دوره دوازده گانه

تقویم ترکان است. / ظفر ج ۲ ص ۲۱ - ۴۱ /

دره ۱۳۸

پارگین pārgīn [ف.] (امر.) گنداب، مرداب،

منجلا ب، مزبله. / کلیله ۱۲۳ - ۱۸۱ / سند

۲۹۸ / مرزبان ۴۲۵ / رشف ۳۱۲

پاشش pāš - eš [ف.] (امص.) عمل پاشیدن،

پخش. / و صاف ۲۷۱ - ۶۵۷

پاشوره pā - šūra(e) [ف.] (امر.) دیوار واقع در

کنار خندق. / سیرت ۲۷۶

پالا پال pāl - ā - pāl [ف.] (امر.) سرو صدا،

هیاهو، آشفته‌گی. / المعجم ۲۲۹

پالانی pālān - ī [ف.] (ص.) اسبی که اصیل

پروز parvaz [ف.ا] (۱) جامه دو رنگ در هم بافته شده. / راحه ۳۰۲

پرویز parvīz [ف.ا] (۱) مخفف پرویزن، غربال. / دره ۳۴

پشت بست pošt - bast [ف.ا] (امر) گلیم یاشالی باشد که برزگران و باغبانان چیزی در آن نهند و بر پشت بندند. / دره ۳۱

پشتوار pošt - vāra(e)o [ف.ا] (امر) کوله بار، آن مقدار بار که با پشت توان حمل کرد. / کلیله ۴۱۱

پشماگند pašm - āgand [ف.ا] (امر) پالان الاغ و چهارپایان. / مقامات ۳۴
پشیزه pašīza(e) [ف.ا] (۱) پولك ماهی، فلس ماهی. / معجم ۷۸

پکنی ī - pakan [ف.ا] (ص) شرابی که از پکن (ارزن) و یا برنج و جو سازند. / وصاف ۱۹
پلارک palārak [ف.ا] (۱) ر.ك. بلارك. / رشف ۲۲۴-۲۹۸

پلنگ palang [ف.ا] (۱) چهارچوبی که میان آن را با نوار و امثال آن ببافند و بر آن بخوابند. / دره ۱۸۰

پنج انگشت panj - angost [ف.ا] (امر) گیاهی است که برگ آن مانند برگ شاهانه است و بوته و درخت آن در کنار رودخانه ها روید. / دره ۸

پنجه کش panja(e) - ka(e)š [ف.ا] (امر) نوعی نان برشته و نازك، قسمی نان گرده. / دره ۲۶۸ / تجربه ج ۲ ص ۲۲

پنجه مریم panja(e) - ye - maryam [ف.ا] (امر) گیاهی باشد خوشبوی به اندام پنج انگشت، گویند مادر عیسی (ع) در هنگام وضع حمل بر آن گیاه چسبیده بود. / دره ۹۲

۲۵-۵۹-۷۹-۸۱-۸۹ / مسامره ۱۴۸

پایگاه pāy - gāh [ف.ا] (امر) طویل، اصطبل. / بختیار ۷۸

پای ماچان pāy - māč - ān [ف.ا] (امر) کفش کن، درگاه، صف نعل. / مرزبان ۸۹-۶۹۲-۳۱۲

پاییزجات pāyīzaj - āt [مغ.ع.ا] (۱) ج پاییز، پایزه. / وصاف ۳۲۵

پاییزه pāyīza(e) [مغ.ا] (۱) ر.ك. پایزه. / لباب ۵۱۷ / وصاف ۱۰۵-۳۴۰ / سبط ۲۸

پراچم parāčem [معر.ا] (۱) ج پرچم (ترکی)، دسته ای مو یا ریشه که بر نیزه و علم آویزند. / ظفر ج ۲ ص ۶۴

پراگین por - āgīn [ف.ا] (ص مر) پر حشو، میان پُر. / عقد ۱۲۷

پرره parpara(e) [ف.ا] (۱) سکه طلا، دینار. / جهانگشا ج ۳ ص ۲۴۶

پرسیاوشان par - e - siyāvoš - ān [ف.ا] (امر) نام گیاهی است که خلاشه آن باریك و سیاه قام و برگ آن سبز رنگ می باشد. / دره ۹۲
پرکاله parkāla(e) [ف.ا] (۱) آتش پاره. / تجربه ج ۲ ص ۶۲

پرگنه pargana(e) [ف.ا] (۱) زمینی که از آن خراج ستانند. / دره ۴۲۱

پرنج paranč [ف.ا] (۱) برنج. / سند ۲۷۷
پرندوشین paran - dūš - īn [ف.ا] (ص مر) مربوط به دوشب پیش. / سند ۹۷

پرواز parvāz [ف.ا] (۱) روشنایی، نور. / دره ۵۳۵

پروانگی ī - parvānag [ف.ا] (حامص) حکم، فرمان، اجازه. / سیرت ۷۲-۲۱۶ / مسامره ۴۵-۱۴۰-۱۴۹-۲۴۲

چشم داشتن. / و صاف ۴۱۷

* * *

بوده pūda(e) [ف.] (ص.) ۱ - کهنه، پوشیده. /

کلیله ۴۸ / مقامات ۱۸۱: ۲ - بی مغز، پوچ،

پوک. / مقامات ۲۱۴ / سند ۹۸ - ۱۸۴ - ۳۳۵.

پیاب pey - āb [ف.] (امر.) پایاب، تاب و

طاقت. / دره ۲۰۹

پیختن pīxtan [ف.] (مص.) پیچیدن. / راحه

۳۶۷ / سیرت ۴۶

پیداوسی pa(e)ydāvas - ī [ف.] (ا.)

پنداوسی، درمی که در زمان کیان رایج بوده و هر

درمی سی و پنج دینار خرج می باشد. / دره ۵۱

پیرزی pīr - zī [ف.] (ص.) کهنسال. / توسل

۳۲۵

پیشانی pīšānī [ف.] (ا.) قوت، صلابت، در اینجا

به معنی صفت به کار رفته. / دره ۲۸۰

پیغو pīyū [تر.] (ا.) مرغ شکاری شبیه به شاهین.

/ اغرض ۴۲۰

پیگو pīgū (ا.) قسمی جواهر. نوعی آبگینه که در

ملك پیگو سازند و سبز رنگ باشد مانند زمرد،

پیگو ملکی. / دره ۵۹۴

پیل pīl [ف.] (ا.) کیسه، خریطه. / دره ۴۶۲

پیلها pīl - pā [ف.] (امر.) ۱ - ستونی را گویند

که سقف بر آن قرار گیرد. / دره ۴۴۹: ۲ -

نوعی سلاح در قدیم که به شکل پای پیل بود و

آن را به جای گرز به کار می بردند و غالباً

زنگیان داشتند. / دره ۱۵۷: ۳ - نوعی از قدح

بزرگ شرابخواری. / دره ۱۵۷

پیل مال pīl - māl [ف.] (ص.) پایمال، مالیده به

پیل، پی سهر شده در زیر پای پیل. / دره ۶۰۱

پیل مرغ pīl - mory [ف.] (امر.) مرغی است

که از بالای منقار او پوستی مانند خرطوم فیل

آویخته است، هوقلمون. / دره ۴۴۹

پیوسیدن piyūsīdan [ف.] (مص.) پیوسیدن،

«ت»

تالده، مال کهنه و قدیمی. / دره ۴۸۷
 تالفه [e] tālefa [ع. (ص.) هلاك شوند، تلف
 شونده. / یعنی ۳۴۷
 تالی tālī [ع. (ص.) پس رو، دنبال، در تداول
 همانند. / دره ۱۷-۱۸۱
 تام tān [ف. (ص.) بغایت کم و بسیار اندک. /
 دره ۶۰
 تامشمیشی tāmešmīšī [تر. مذ. (حامص.)
 تعلل، به کندی کاری را کردن. / سبط ۳۵
 تان tān [ف. (ا.) تار پارچه، مقابل بود. / رشف
 ۳۳۲
 تاهور tāhūr [ع. (ا.) ابر. / دره ۷۱۸
 تانه tā'eh [ع. (ص.) گمراه، شوریده عقل. / دره
 ۵۲۳
 تابه ta'abboh [ع. (مص.) بزرگی، تکبر. / دره
 ۵۲۳
 تابی ta'abbī [ع. (مص.) سرکشی، سربچی.
 / مرزبان ۸۰-۱۸۱ / المعجم ۴۵۰ / وصاف
 ۷۶-۱۲۷-۴۱۳-۵۳۴-۵۶۸ / مصباح ۸۹
 / تجربه ح ۲ ص ۳۲
 تأبید ta'bīd [ع. (مص.) جاویدان شدن، ابدی
 شدن. / کلیله ۴۱۹ / خاقانی ۹۶ / المعجم ۱۱
 تأبین ta'bīn [ع. (مص.) عیب کردن کسی را در
 روی او. / خاقانی ۱۷۷

تآخی ta'āxi [ع. (مص.) برادری کردن با هم. /
 توسل ۱۶۱-۱۶۵-۱۸۱
 تابقور tābqūr [تر. (ا.) مالیات فوق العاده،
 مالیات اضافی که برای مقاصد گوناگون از مردم
 می گرفتند، تحمیل و تکلیف زاید بر خراج،
 خراج اضافی. / سبط ۵۹
 تاپاک tāpāk [ف. (ا.) تبیدن، اضطراب و
 بیقراری. / دره ۶۹۴
 تارات tārāt [ف. (ا.) ظاهراً تاراج، غارت. / دره
 ۵۰۷
 تارات tārāt [ع. (ا.) ج تازة، دفعه، مرتبه. /
 اغراض ۲۲۱ / مرزبان ۲۰۱ / دره ۵۰۷
 تارس tāres [ع. (ص.) سپردار، مرد با سهر. /
 وصاف ۳۱۳
 تاسه tāsa(e) [ف. (ا.) فشار یا فشردن گلو به
 سبب ملال و اندوه. / سند ۲۱۴
 تالان tālān [مذ. (ا.) تاراج. / ظفر ج ۱ ص
 ۲۶۱-۵۴۱
 تالاندن tālāndan [مذ - ف. (مص.) تاراج
 کردن. / ظفر ج ۱ ص ۱۰۳
 تالد tāled [ع. (ص.) مال قدیمی و کهنه. /
 توسل ۳۴۶ / اغراض ۱۶۶ / دستور ۶۹ /
 وصاف ۵۷۲
 تالده tāleda(e) [ع. (ص.) از اتباع است بالده و

ثابت و راسخ شدن. / مرزبان ۵۱۵
تأصیل [ع.] ta'sīl (مص.) محکم و استوار کردن.

/ و صاف ۱۴۷ - ۳۳۳

تأفل [ع.] ta'affol (مص.) تکبر نمودن. /

اغراض ۲۱۳

تأگد [ع.] ta'akkod (مص. امص.) استوار

شدن، محکم گشتن، استواری. / یمنی ۱۸۳ -

۳۵۴ / مرزبان ۵۱۷ / سیرت ۱۰۱ / و صاف

۳۷ - ۳۴۶

تأگل [ع.] ta'akkol (مص.) خورده شدن

تدریجی (نظیر دندان و غیره). / اخبار ۱۳

تآلب [ع.] ta'allob (مص.) گرد آمدن. / برید

۱۹۱

تآلف [ع.] ta'allof (مص.) خو گرفتن، دمساز

شدن، دل به دست آوردن، اظهار تمایل به

دوستی کردن. / کلیله ۴ - ۲۴۰ - ۲۵۷ -

۲۶۷ - ۳۰۶ - ۳۴۷ - ۳۸۲ - ۳۸۳ / مقامات

۱۲۷ / عقول ۵۰ - ۵۳ / راحه ۲۸۶ - ۳۶۸ /

یمنی ۳۷ - ۴۰ - ۹۹ - ۱۷۰ - ۳۰۸ / مرزبان

۶۸۲ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۵۲ / و صاف

۲۸۸ - ۵۳۴ / سمط ۶۳ / مصباح ۱۴۹ - ۳۶۵

تآلق [ع.] ta'alloq (مص.) درخشیدن. / سمط

۱۹

تآله [ع.] ta'alloh (مص.) پرستیدن، به معبودت

گرفتن. / رشف ۱۶۴ - ۲۴۰ / دره ۶۷۸

تآلیب [ع.] ta'līb (مص.) گرد آوردن. / دره ۳۲۸

تآلیف [ع.] ta'līf (مص.) گرد آوردن، جمع

کردن. / مرزبان ۳۲۹؛ ۲ - دوستی افکندن،

دمساز کردن، دل به دست آوردن. / و صاف

۲۸۸ / دره ۳۲۸

تأمیر [ع.] ta'mīr (مص.) امیر ساختن. /

مصباح ۲۶۷

تآته [ع.] ta'attoh (مص.) خود را دیوانه

ساختن. / دره ۵۲۳

تآثل [ع.] ta'assol (مص.) استوار شدن، بنیاد

داشتن. / مرزبان ۵۱۵ - ۶۸۷

تآثیل [ع.] ta'sīl (مص.) با اصل و استوار کردن،

با بنیاد کردن. / و صاف ۳۷۱

تآسیم [ع.] ta'sīm (مص.) گناه کردن. / یمنی

۴۸۹

تآجیج [ع.] ta'jīj (مص.) برافروختن. / دره ۲۱۲

تآجیل [ع.] ta'jīl (مص.) ۱ - مهلت دادن، زمان

دادن. / سند ۱۷۱ / مرزبان ۷۳۹ / و صاف

۱۳۶ - ۱۸۸ - ۲۴۳ - ۴۸۷؛ ۲ - تأخیر. / دره

۲۳۰ - ۴۰۱

تآخر [ع.] ta'axxor (مص.) پس افتادن، پس

ماندن. / توسل ۱۵۲

تآدیت [ع.] ta'diyat (مص.) تأدیه، ادا کردن. /

دره ۴۶۷

تآدیه [ع.] ta'diya(e) (مص.) ۱ - ادا کردن،

پرداختن. / و صاف ۴۲۲؛ ۲ - رسانیدن. /

چهار ۱۲

تآذین [ع.] ta'zīn (مص.) اذان گفتن. / توسل ۷۱

تآزب [ع.] ta'arrob (مص.) انکار نمودن. /

برید ۳۴۳

تآرب [ع.] ta'rīb (مص.) استوار کردن. / یمنی

۳۵۲

تآرث [ع.] ta'rīs (مص.) آتش افروختن میان دو

گروه. / یمنی ۳۰۷ / دره ۳۵۸

تآسی [ع.] ta'assī (مص.) پیروی کردن، اقتدا

کردن. / معجم ۲۱ / اخبار ۶۹

تآسیر [ع.] ta'sīr (ل.) دوالهایی که زین را بندند.

/ دره ۱۹۴

تآصل [ع.] ta'assol (مص.) با اصل گردیدن،

- تأمیل ta'mīl [ع.] (مص.) آرزو دادن، آرزومند کردن، به امید افکندن / عقد ۱۶۱ / مرزبان ۸۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۹۹ / وصاف ۱۳۳-۲۳۹ - ۲۴۳-۴۲۷ / سمط ۸۷ / نسایم ۳۲
- تأمیم ta'mīm [ع.] (مص.) قصد کردن، آهنگ کردن. / دره ۲۹۷
- تأنف ta'annof [ع.] (مص.) عار و تنگ داشتن. / یمنی ۳۳۰-۳۹۵
- تأنق ta'annoq [ع.] (مص. امص.) نیک نگرستن، ریزه کاری در کاری. / عتبه ۴۹-۵۹-۶۰ / توسل ۷۰ / سند ۱۱۴ / عقول ۱۸-۳۱ / یمنی ۱۰-۱۷۱-۱۴۷-۳۸۱-۳۸۷ / مرزبان ۱۸۱ / المعجم ۲۲ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۲-۲۳ / وصاف ۱۸۱-۲۰۴-۲۳۰-۶۵۳ / دره ۹۴
- تأنیب ta'nīb [ع.] (مص.) سرزنش کردن. / دره ۱۱۶
- تأوب ta'avvob [ع.] (مص.) باز گردیدن. / عقول ۶
- تاؤه ta'avvoh [ع.] (مص.) آه گفتن. / برید ۲۹۴-۹۳
- تأویب ta'vīb [ع.] (مص.) همه روز رفتن. / دره ۲۵۳
- تأهب ta'ahhob [ع.] (مص.) مهیا و آماده شدن، تدارک. / عقول ۶ / برید ۶۴ / مرزبان ۱۲۲ / اخلاق ۲۲۷-۳۱۲ / مصباح ۳۰۰ / دره ۳۲۸
- تأهیل ta'hīl [ع.] (مص.) سزاوار شمردن، سزاوار کردن، اهمیت دادن. / توسل ۱۷۹ / خاقانی ۲۸۷ / وصاف ۷۰-۱۳۱-۴۸۳ / سمط ۱۰۵
- تباب tabāb [ع.] (امص.) هلاکت. / دره ۲۰۹
- تباعه tabābe'a(e) [ع.] (ا.) ج تبع، لقب ملوک یمن. / وصاف ۱۸
- تبادر tabādor [ع.] (مص.) خطور کردن به ذهن. / تجربه ج ۲ ص ۲۱۰
- تبار tabār [ع.] (ا.) هلاک، هلاکت. / سیرت ۵۱ / دره ۱۷
- تبار tabbār [ع.] (ص.) هلاک کننده. / دره ۱۷ / تجربه ج ۱ ص ۲۰۵
- تبارز tabāroz [ع.] (مص.) بیرون آمدن دو حریف برای جنگ. / دره ۲۴۰
- تبارزه tabāreza(e) [معر.] (ا.) ج تبریزی، مردمان شهر تبریز. / وصاف ۴۵۹ / ظفر ج ۲ ص ۱۴۹
- تباری tabārī [ع.] (مص.) با یکدیگر معارضه کردن. / دره ۴۵۵
- تباریح tabārīh [ع.] (ا.) ج تبریح، سختیها و شداید. / توسل ۱۸۲ / دره ۱۳۸
- تباعت tabā'at [ع.] (مص. امص.) دنباله روی کردن، پیروی کردن. دنباله رویی، پیروی. / عتبه ۸۷ / یمنی ۶۸-۱۵۷-۱۶۵-۳۲۴-۴۰۱ / مرزبان ۶۳۸ / نفثه ۱۶ / المعجم ۱۷۵ / سیرت ۸۴ / وصاف ۱۲-۱۳۷-۱۹۱ / سمط ۸۰ / نسایم ۷۳
- تباعد tabā'od [ع.] (مص. امص.) دور شدن، دوری نمودن، دوری جستن، دوری. / عتبه ۱۴۸-۱۵۶ / رشید ۵۵ / بختیار ۱۶۹ / روضه ۳۱ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۲۴ / مسامره ۱۹۸ / اخبار ۱۱۵ / دره ۳-۶۴۱ / گیتی ۲۴۵
- تباعیت tabā'iyyat [ع.] (امص.) اطاعت. / وصاف ۲۴-۲۰۸
- تباغض tabā'oz [ع.] (مص.) دشمنی کردن با یکدیگر. / اخلاق ۱۷۸-۳۰۹ / دره ۵۹۷
- تباغی tabā'ī [ع.] (مص.) با هم به بغی گراییدن، عصیان کردن با هم. / دره ۱۸۷

مسامره ۲۷۹ / نسایم ۹۵ / مصباح ۲۱۸-
۲۳۲-۴۱۴ / گیتی ۲۴۰ / تجربه ج ۱ ص
۱۹۲- ج ۲ ص ۱۶

تبختر tabaxtor [ع.] (مص. امص.) خرامیدن،
به خود بالیدن، نازیدن. خودبینی. / کلیله ۳۴۴
/ عقول ۵۴ / دره ۱۴۰ / تجربه ج ۱ ص
۱۳۲-۱۸۲-۱۸۷

تبدد tabaddod [ع.] (مص. امص.) پیرشان
شدن، پراکندگی. / عقول ۱۷ / مرزبان ۴۴۵ /
سیرت ۱۷۱ / وصاف ۲۱۵-۵۳۴ / دره ۲۹۱
تبدل tabaddol [ع.] (مص.) دگرگون شدن، بدل
شدن. / گیتی ۲۵۶

تبدید tabdīd [ع.] (مص.) پیرشان کردن. /
سیرت ۵۶-۱۰۳ / وصاف ۳۲-۴۲۶ /
مسامره ۱۴۵-۱۹۵

تبدیع tabdī [ع.] (مص.) کسی را به بدعت
نسبت دادن. / یعنی ۳۹۵

تبدیر tabzīr [ع.] (مص.) اسراف کردن، خرج
بیجا. / مرزبان ۹۹ / تجربه ج ۱ ص ۲۰۶
تبر tebr [ع.] (ا.) زر و سیم نامسکوک. / یعنی
۲۴۸-۴۸۹ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۸۵ / دره
۷۰۵

تبرج tabarroj [ع.] (مص.) زینت خود را
نمودن. / دستور ۸۷ / مرزبان ۱۰۶ / رشف
۱۰۹-۴۰۱ / دره ۳۷۴

تبرخون tabarxūn [مع.] (ا.) طبرخون، عتاب.
/ دره ۴۴۲

تبرز tabarroz [ع.] (مص. امص.) برتری یافتن.
برتری، فزونی. / توسل ۲۰۳ / لباب ۴۳۸ /
المعجم ۲۲ / رشف ۱۰۹

تبرزن tabarzan [ف.] (ا.) طبرزن، طبرزد، نبات.
قند سفید. / دره ۴۴۱

تبالط tabālot [ع.] (مص.) شمشیر زدن یکدیگر
را. / دره ۱۷۱

تباهه tabāha(e) [ف.] (ا.) بورانی بادنجان،
کشک بادنجان. / بیهق ۱۸۲

تباهی tabāhī [ع.] (امص.) تفاخر. / دره ۶۳۷-
۶۹۶

تباين tabāyon [ع.] (امص.) جدایی. / دره ۳
تبتل tabattol [ع.] (مص.) انقطاع، بریدن، از
جهان بریدن. / خاقانی ۸۱ / مرزبان ۶۷۵ /
المعجم ۲۵۱ / مصباح ۱۶۱-۲۲۹ / رشف
۳۱۹-۲۱۸-۶۲-۶۱-۴۴

تبجح tabajjoh [ع.] (مص.) شادمانه گردیدن،
بزرگی نمودن، فخر کردن. / رسید ۲۵-۹۵-
۱۰۷-۱۲۶ / بختیار ۱۸۰ / توسل ۱۸۳-
۲۲۴ / خاقانی ۳۶ / سند ۲۷۱-۲۷۹ /
اغراض ۱۰۷-۳۲۲-۳۴۶ / یعنی ۹۵ /
مرزبان ۳۸۴-۴۰۹-۴۸۴ / جهانگشا ج ۲
ص ۱۳-۹۰-۲۲۲-ج ۳ ص ۱۲۹ / وصاف
۱۵-۳۲۱-۴۷۶-۵۲۸ / رشف ۱۲۶-
۱۵۰-۲۵۹-۲۸۷

تبجیل tabjīl [ع.] (مص. امص.) احترام کردن،
بزرگ داشتن، بزرگ شمردن. بزرگداشت. /
عنه ۸-۱۰-۱۹-۲۶-۳۳-۴۱-۵۵-
۸۵-۱۱۵-۱۳۹ / بختیار ۱۷۹-۱۸۷ /
توسل ۱۶-۲۴۵ / عقد ۱۶۳ / خاقانی ۱۹۹
/ اغراض ۹۶-۲۲۴-۲۷۳ / عقول ۱۴-۳۵
/ راه ۳۸۵ / یعنی ۱۰۹-۱۳۰-۲۱۲-
۳۵۵-۴۰۰ / دستور ۱۱۳ / برید ۲۵۱-
۲۷۰-۲۷۹-۲۸۴-۲۹۶ / لباب ۱۰۲ /
مرزبان ۶۰۳ / معجم ۷۲-۹۴-۱۰۵-۱۲۴ /
اخلاق ۲۶۹-۳۰۶-۳۳۹ / جهانگشا ج ۱
ص ۱۸-ج ۲ ص ۹۰ / سمط ۳۴-۱۰۵ /

گردیدن، درنگریستن. / رشف ۳۴۷
 تبصرت tabserat [ع.] (مص.) عبرت گرفتن. /
 اغراض ۱۷۹ - ۱۸۰
 تبصیر tabsīr [ع.] (مص.) بینا گردیدن، شناسا
 گردانیدن. / عتبه ۱۲
 تبعات babe'āt [ع.] (ا.) ج تبعّت، نتیجه و
 عاقبت. / و صاف ۱۲۹ - ۲۱۰
 تبعّت tabe'at [ع.] (ا.) بادافراه، فرجام بد. /
 کلیله ۴۵ - ۵۷ - ۸۸ - ۱۲۰ - ۱۲۸ - ۱۴۳ -
 ۱۵۰ - ۱۵۵ - ۱۷۷ - ۲۴۵ - ۳۴۵
 تبعل taba'ol [ع.] (مص.) فرمانبرداری از شوهر
 کردن. / اخلاق ۲۱۹
 تبعه tabe'a(e) [ع.] (ا.) ر.ك. تبعّت. / و صاف
 ۲۸۹
 تبغور tabyūr [تر.] (ا.) ر.ك. تابغور. / و صاف
 ۴۳۸ - ۴۳۹
 تبغیض tabyīz [ع.] (مص.) دشمن گردانیدن.
 / دستور ۴۱
 تبقیه tabqiya(e) [ع.] (مص.) ماندن، به جا
 ماندن. / اخلاق ۵۹ - ۱۶۳ - ۱۷۱ - ۲۰۵ -
 ۲۰۶ - ۳۲۹ / و صاف ۹۳
 تبکیت tabkiyat [ع.] (مص.) تبکیه، گریانیدن،
 درشتی و سرزنش نمودن. / برید ۴۲ - ۵۲ -
 ۵۳ - ۷۹ - ۸۷ - ۳۶۷
 تبکیه tabkiya(e) [ع.] (مص.) تبکیت،
 گریانیدن. / مقامات ۸۶
 تبلبل tabalbol [ع.] (مص.) شوریده و انگيخته
 شدن. / و صاف ۱۱۸ - ۱۳۵
 تبلّج taballoj [ع.] (مص.) روشن شدن، دمیدن.
 / عتبه ۹۴ / توسل ۲۹۳ / اغراض ۳۷۷ /
 سبط ۳۱ / رشف ۲۵۸ / دره ۲۳۳
 تبلّد taballod [ع.] (مص.) کاهلی ورزیدن، دریغ

تبرّع tabarro' [ع.] (مص.) بخشیدن چیزی و
 کردن کاری که واجب نباشد. / کلیله ۱۶۶ /
 مرزبان ۳۷۷ - ۶۹۵ - ۷۴۱ / عقول ۸ - ۱۴ /
 برید ۳۲۲ - ۳۸۷ / اخلاق ۱۱۴ - ۳۳۹
 تبرّك tabarrok [ع.] (مص.) اعتماد کردن بر
 چیزی، تکیه کردن بر تخت سلطنت. / دره ۶۰۰
 تبرّم tabarrom [ع.] (مص.) به ستوه آمدن، ملول
 شدن. / کلیله ۴۷ / یمنی ۳۳۹ / برید ۶۷ /
 مرزبان ۴۱۹
 تبریح tabrih [ع.] (مص.) به تعب و رنج
 افکندن، آزار دادن. / مصباح ۳۹۲ - ۳۹۳
 تبرید tabrid [ع.] (مص.) سرد و خنک کردن. /
 سیرت ۱۸ / و صاف ۱۶۸ - ۴۹۵ / مصباح
 ۳۹۲ - ۳۹۳
 تبریز tabriz [ع.] (مص.) ۱- افزون شدن بر
 اقران. / دره ۷۰؛ ۲- پر کردن. / دره ۱۵۷؛
 ۳- بیرون آوردن، آشکار کردن. / دره ۱۶۴
 تبسّط tabassot [ع.] (مص.) ۱- گستردن،
 توسعه. / سبط ۹۹ / دره ۱۸۱؛ ۲- گستاخی
 کردن، گستاخ رفتن. / کلیله ۱۷۳ - ۳۹۲ /
 دستور ۴۹ / مرزبان ۴۰۲ - ۷۱۴ / مصباح
 ۲۲۳ - ۲۷۷
 تبشیر tabšīr [ع.] (مص.) مژدگانی، بشارت. /
 دره ۳۹۷
 تبشیط tabšīt [ع.] (مص.) شتاباندن. / و صاف
 ۵۰۵
 تبصبص tabasbos [ع.] (مص.) دم جنباندن،
 جاپلوسی کردن، تملّق. / کلیله ۴۰۳ / عقد
 ۳۴۷ / سند ۱۵۲ / اغراض ۱۲۳ - ۲۷۵ /
 عقول ۳۷ / یمنی ۱۷۴ / برید ۱۹۳ - ۳۱۱ /
 مرزبان ۳۲۵ - ۵۸۵ / و صاف ۳۱۹ / دره ۲۰۱
 تبصر tabassor [ع.] (مص.) بینا شدن، شناسا

آویختن، تعلیق. / دره ۶۰۰
 تشاقل tasāqol [ع.] (مص.) خوشتن را گران
 ساختن. / اخلاق ۲۳۲
 تشاوب tasāvob [ع.] (مص.) خمیازه کشیدن،
 دهن درّه کردن. / اخلاق ۲۳۲
 تثبت tasabbot [ع.] (مص.) ۱- درنگ کردن،
 آهستگی کردن. / کلیله ۹۹-۱۳۷-۱۵۴-
 ۳۱۵-۳۱۹-۳۸۰ / سند ۵۲-۸۵-۱۴۶-
 ۲۶۴ / مرزبان ۴۷-۲۲۹ / جهانگشا ج ۱ ص
 ۱۷۱؛ ۲- (مص. امص.) پا برجا بودن.
 بایرداری، برقراری. / کلیله ۱۳۴ / اغراض
 ۱۹۷ / و صاف ۷۴ / رشف ۳۰۰ / دره ۱۹۷-
 ۳۱۸
 تثبٹ tasabbot [ع.] (مص.) تأخیر کردن،
 درنگ کردن. / دره ۳۱۰
 تشریب tasrīb [ع.] (مص.) نکوهیدن، سرزنش
 کردن. / عقول ۹-۶۳ / یمنی ۴۴-۱۷۰-
 ۳۵۹ / مرزبان ۲۹۳ / و صاف ۴۸۶
 تشقیب tasqīb [ع.] (مص.) سوراخ کردن. /
 مقامات ۱۵۹ / و صاف ۴۸۴
 تشقیف tasqīf [ع.] (مص.) راست کردن،
 پروردن. / توسل ۱۸ / نفثه ۱۸-۳۷-۳۳۹
 تشقیل tasqīl [ع.] (مص.) گرانیار کردن، سنگین
 نمودن. / اغراض ۳۶۱
 تثلیث taslīs [ع.] (مص.) به اصطلاح نجوم واقع
 شدن ستاره‌ای به چهارم برج که ثلث فلك است
 از ستاره دیگر. / سند ۴۲-۶۴-۳۳۱ /
 اغراض ۲۴۱ / مرزبان ۱۸۵ / المعجم ۱۱۴ /
 و صاف ۲۲۴ / رشف ۲۸۱
 تسلیم taslīm [ع.] (مص.) رخنه درافتادن. / دره
 ۷۷
 تشمیر tasmīr [ع.] (مص.) به بار آوردن، بسیار

خوردن. / یمنی ۱۷۵ / برید ۲۵۴ / مرزبان
 ۳۷۱ / اخلاق ۷۵-۲۳۰ / و صاف ۳۷-
 ۲۱۵-۲۷۳-۴۲۸
 تبئك tabannok [ع.] (مص.) جایگیر شدن در
 عزت. / دره ۶۰۰
 تبئیق tabnīq [ع.] (مص.) جمع کردن و آراستن
 سخن. / دره ۳۲
 تبهّج tabahhoj [ع.] (امص.) شادمانی. / دره
 ۴۹۱
 تبهرج tabahroj [ع.] (مص.) تکبر ورزیدن. /
 روضه ۳۲
 تبیان tebyān [ع.] (مص.) آشکار کردن، روشن
 کردن، پیدا کردن، توضیح. / اغراض ۱۳۳-
 ۳۲۴ / برید ۷-۴۷-۱۷۶-۲۰۵-۲۱۳ /
 و صاف ۲-۱۴۷-۱۵۷-۲۱۸-۴۷۵ / دره
 ۵۷۰
 تبیت tabit [ع.] (امص.) هلاکی. / دره ۲۰۹
 تبیغ tabayyoʻy [ع.] (مص.) در هیجان آمدن
 خون و غلبه کردن. / دره ۶۸۶
 تبین tabayyon [ع.] (مص.) پیدا و آشکار
 شدن. / برید ۵ / رشف ۳۳۰
 تبیت tabyīt [ع.] (مص.) پیراستن و سنجیدن.
 / مرزبان ۵۰۱
 تبیض tabyīz [ع.] (مص.) سفید گردانیدن. /
 سیرت ۱۵۰ / و صاف ۳۰۱
 تبیب tatbīb [ع.] (امص.) زیان و هلاکی. / دره
 ۴۸۷
 تبیر tatbīr [ع.] (مص.) شکستن و هلاک کردن.
 / و صاف ۶۳۳ / دره ۴۲۶-۵۸۲
 تترن؟ [مغ.] (ا.) نوعی علف است. / و صاف ۶۱۳
 تتمیم tatmīm [ع.] (مص.) ۱- تمام کردن. /
 اخبار ۳۹؛ ۲- پایان یافتن. / دره ۶۰۰؛ ۳-

تجانب *tajānob* [ع.] (مص.) دوری. / دره
۱۹۴-۲۸۷-۶۴۱

تجانف *tajānof* [ع.] (مص.) میل کردن. /
مرزبان ۳۷۲

تجاوب *tajāvob* [ع.] (مص.) جواب گفتن. /
مرزبان ۵۳ / المعجم ۴۴۸ / جهانگشا ج ۲ ص
۹۸ / و صاف ۵۱ / تجربه ج ۱ ص ۲۴۲

تجاور *tajāvor* [ع.] (مص.) مجاور بودن.
همسایه بودن، همسایگی کردن. / مقامات ۱۶۸
/ رشید ۵۳ / سبط ۱۶

تجاويف *tajāvīf* [ع.] (ا.) ج تجويف، خلال،
میان، ضمن، لای، جوف. / اغراض ۳۴۱-
۴۰۱ / مرزبان ۲۵۹ / روضه ۳۵-۳۹-۴۸-
۹۸-۱۰۵-۱۰۹ / و صاف ۱۲۸-۱۳۷-
۱۸۴ / دره ۱۷۱

تجاهر *tajāhor* [ع.] (مص.) آشکار کردن. /
یمینی ۲۱۰ / معجم ۱۱۱ / دره ۱۲۴

تجبر *tajabbor* [ع.] (مص.) بزرگی کردن،
سرکشی و گردنکشی کردن. / کلیله ۱۰۱ /
سند ۱۸۶-۱۹۴ / اغراض ۶۸ / راحه ۱۷۷ /
یمینی ۲۸۳ / مرزبان ۳۷۲ / اخلاق ۱۶۰ /
جهانگشا ج ۲ ص ۱۳ / سیرت ۹۸ / و صاف
۱۷۵ / سبط ۲۱-۷۵-۸۵-۹۰ / مسامره
۱۹۰ / نسایم ۷۴ / ظفر ج ۱ ص ۱۰۴ / دره
۱۴۰

تجدیل *tajdīl* [ع.] (مص.) بر زمین زدن. /
عقول ۱۰

تجذیر *tajzīr* [ع.] (مص.) ضرب کردن عددی را
در نفس خود، مجذور ساختن. / و صاف ۳۵۷
تجربه *tajreba(e)* [ع.] (ا.) آزمایش، مجازاً
قاروره. / گلستان ۲۴۵

تجرع *tajarro'* [ع.] (مص.) جرعه جرعه

کردن. / کلیله ۶۰ / عتبه ۶۷ / توسل ۶۸-
۹۱-۱۰۸ / عقد ۸۶ / معجم ۱۰۶ / سبط
۱۳ / مسامره ۱۵۲-۲۲۷-۲۷۵

تشمین *tasmīn* [ع.] (مص.) مثنی کردن، هشت
سو کردن. / المعجم ۹۲-۹۵

تصویر *tasvīr* [ع.] (مص.) برانگیختن. / عقول
۵۰ / برید ۵۲ / دره ۳۴۰-۶۲۶

تجادع *tajādo'* [ع.] (مص.) با هم خصومت
کردن. / دره ۵۵۴

تجادل *tajādol* [ع.] (مص.) با هم خصومت
کردن. / دره ۱۹۷

تجاذب *tajāzob* [ع.] (مص.) کشش. /
اغراض ۱۴۷ / توسل ۲۲ / لباب ۱۲ / نفثه
۵۴ / سیرت ۱۳۰ / و صاف ۱۸۰-۱۹۰-
۴۸۰ / مصباح ۱۰۰

تجاسر *tajāsor* [ع.] (مص.) جسارت کردن،
دلیری و گستاخی کردن. / عتبه ۲۸-۱۱۲ /
توسل ۲۱۲-۲۶۱ / خاقانی ۴۱-۲۲۲ /
یمینی ۴۴-۱۷۳-۴۶۳ / دستور ۵۰ / لباب ۹
/ مرزبان ۷۰-۳۲۷-۴۷۴ / معجم ۱۳۸ /
اخلاق ۲۲۴ / گلستان ۲۶۲ / و صاف ۱۲۷ /
مسامره ۳۱۵ / رشف ۱۱۶

تجافی *tajāfī* [ع.] (مص. مص.) دوری کردن،
کرانه گرفتن. دوری. / توسل ۳۵ / یمینی
۱۰۶-۱۳۰-۱۶۰-۱۷۵-۲۱۰-۳۰۶ /
روضه ۱۳۸ / رشف ۶۱-۹۰-۱۳۰-۱۳۵-
۲۱۵-۳۲۸ / دره ۶۷۵ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۲

تجافیف *tajāfīf* [ع.] (ا.) ج تجفاف،
برگستوان، خفتان. / یمینی ۳۲۰ / و صاف ۵۶۶

تجالد *tajālod* [ع.] (مص.) جنگ کردن،
شمشیر زدن. / سیرت ۱۱۰ / دره ۳۴۶

تجالید *tajālīd* [ع.] (ا.) تن، کالبد. / دره ۳۴۶

خالی کردن. / خاقانی ۲۵۳: ۲ - (۱). آنچه که

در میان چیزی خالی باشد، جوف. / چهار ۱۲

تجویق tajvīq [ع.] (مص.) جمع کردن. / دره

۳۲۸

تجهّم tajahhom [ع.] (مص.) ترشروی کردن.

/ عتول ۳۸ / وصاف ۳۲۳ / تجربه ج ۱ ص

۱۳۲

تحابب tahābob [ع.] (مص.) یکدیگر را دوست

داشتن. / مصباح ۲۳۹

تحاذر tahāzor [ع.] (۱). ظاهراً پرهیز و ترس. /

وصاف ۴۵۴

تحارب tahārob [ع.] (مص.) درهم آویختن، با

هم حرب کردن. / دره ۲۵۰

تحاسد tahāsod [ع.] (مص.) بدخواه هم گشتن،

بریکدیگر حسد بردن. / اخلاق ۱۵۹

تحاسی tahāsi [ع.] (مص.) نشانیدن یکی

دیگری را، با هم آشامیدن. / دره ۴۵۸

تحاشی tahāši [ع.] (مص.) تن زدن، پرهیز

کردن، امتناع کردن. / عتبه ۱۵۹ / رشید ۱۳۶

/ عقد ۸۳ - ۱۴۹ / خاقانی ۲۶۹ / اغراض

۲۵۴ / یمنی ۳۶۳ / برید ۱۹۲ / مرزبان

۱۳۸ - ۴۳۱ - ۷۱۴ / اخلاق ۱۶۵ - ۲۴۱ -

۳۲۳ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۹۳ / گلستان

۳۹۲ / وصاف ۵۰ - ۱۸۵ - ۱۹۲ / مسامره ۸۵

/ نسایم ۷۰ / ظفر ج ۲ ص ۳۸۹ / دره ۴۵۸ /

تجربه ج ۲ ص ۶۱

تحافظ tahāfoz [ع.] (مص.) ظاهراً نگهداری

کردن و حفظ کردن. / مقامات ۱۰۱

تحافی tahāfi [ع.] (مص.) به يك سو شدن. /

برید ۳۲۳

تحالف tahālof [ع.] (مص.) هم سوگند شدن، با

هم سوگند خوردن. / وصاف ۱۰۰ / دره ۱۱۶

تجمّح tajammoh [ع.] (امص.) ظاهراً

سرکشی. / دره ۲۹۳

تجمیع tajmī' [ع.] (مص.) در اصطلاح قافیه

چون مطلع شعری موهم باشد به تصریح و مقفی

آید آن را تجمیع خوانند و بیت را مجّمع گویند.

/ المعجم ۴۲۵

تجمیل tajmīl [ع.] (مص.) آراستن، نیکو

کردن. / دره ۲۴۲

تجنّب tajannob [ع.] (مص. امص.) دور شدن،

دوری جستن. دوری. / کلیله ۶۵ - ۱۱۵ -

۱۳۰ - ۱۶۰ - ۲۲۸ - ۲۳۸ - ۲۷۸ - ۲۹۱ -

۲۹۸ - ۳۹۹ / رشید ۳۸ - ۶۶ - ۱۴۰ / توسل

۱۱۸ / سند ۷۲ - ۱۶۲ / اغراض ۲۴۲ /

یمنی ۳۳۹ / اخلاق ۱۲۸ - ۲۳۱ - ۲۳۲ -

۲۳۴ / گلستان ۳۳۹ / وصاف ۱۲۹ / مصباح

۲۳۶ / رشف ۱۷۵ / دره ۱۱۷

تجنّن tajannon [ع.] (امص.) دیوانگی. /

وصاف ۴۶

تجنّی tajannī [ع.] (مص.) جنایت نهادن، گناه

بستن. / بختیار ۲۳۱ / یمنی ۴۶۷ / وصاف

۳۴۴

تجنیب tajnīb [ع.] (مص.) دور داشتن. / دره

۴۵۵

تجنّیح tajnīh [ع.] (مص.) پُر و جناح نهادن. /

مرزبان ۶۸۹

تجوّر tajavvor [ع.] (مص.) منهدم گردیدن،

نابود شدن. / برید ۳۵۱

تجوهر tajōhar [ع.] (مص.) جوهر داشتن. /

وصاف ۱۸۸

تجویع tajvī' [ع.] (مص.) گرسنه داشتن، گرسنه

کردن. / مصباح ۳۳۵

تجویف tajvīf [ع.] (مص.) ۱ - میان تهی کردن،

کردن. / مرزبان ۶۱۹
 تحدیق tahdīq [ع.] (مص.) تیز نگریستن. /
 مصباح ۳۸۰ / دره ۳۱-۸۹
 تحذّر tahazzor [ع.] (مص.) پرهیز کردن. /
 اغراض ۸۸
 تحذّق tahazzoq [ع.] (مص. امص.) ماهر
 شدن. مهارت. / یمنی ۱۷۱ / وصاف ۱۵۷-
 ۲۰۴-۳۷۳-۶۵۲
 تحذیف tahzīf [ع.] (ا.) ظاهراً آن قسمت از
 جلوی سر که موها را به طور مورّب شانه کنند.
 / مصباح ۲۹۲
 تحذیق tahzīq [ع.] (مص.) نیک حاذق بودن. /
 دره ۸۹
 تحرّج taharroj [ع.] (مص.) پرهیز کردن از
 گناه. / عتبه ۸۷-۹۷ / اخلاق ۱۲۱
 تحرّز taharroz [ع.] (مص.) پرهیزیدن،
 خویشن داشتن. / کلیله ۱۰۲-۱۱۵-
 ۱۵۶-۱۶۰-۱۹۵-۲۰۴-۲۰۸-۲۳۸-
 ۴۰۳ / سند ۷۲ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۸۲
 تحرّس taharros [ع.] (مص.) پاس داشتن،
 حراست کردن. / جهانگشا ج ۳ ص ۸۹
 تحرّص taharros [ع.] (مص.) هنگام جستن،
 فرصت طلبیدن. / مرزبان ۱۵۷
 تحرّم taharrom [ع.] (مص.) حرمت داشتن. /
 عتبه ۹۴
 تحرّمز taharmoz [ع.] (مص.) حرامزادگی
 کردن. / جهانگشا ج ۱ ص ۴- ج ۲ ص ۲۶۶
 تحرّمه tahrema(e) [ع.] (ا.) تحریمه، تکبیر اَوّل
 نماز یعنی تکبیری که بعد از نیت نماز گفته
 می‌شود، تکبیره الاحرام. / گلستان ۴۸۰
 تحرّی taharri [ع.] (مص.) جستن، قصد کردن.
 / کلیله ۳۲-۴۶-۱۶۷-۲۴۸-۲۹۵-

تحمّل tahāmol [ع.] (مص.) واداشتن به کاری
 دور از طاقت، ستم کردن. / عتبه ۷۷ / توسل
 ۱۸۷ / یمنی ۳۷۱-۳۹۷-۴۰۰ / دستور ۲۱
 / مرزبان ۱۵۵-۵۹۳ / المعجم ۱۸
 تحامی tahāmī [ع.] (مص.) پرهیز کردن، خود
 را نگاه داشتن. / رشید ۱۳۶
 تحاور tahāvor [ع.] (مص.) هم‌سخن شدن،
 پاسخ هم گفتن. / مرزبان ۴۰۶ / وصاف ۳۱۵
 تحاوّل tahāvil [ع.] (ا.) ج تحویل، در
 اصطلاح نجوم انتقال یافتن خورشید از برج
 حوت به برج حمل یا سیاره‌ای از برجی به
 برجی دیگر. / چهار ۸۸
 تحایا tahāyā [ع.] (ا.) ج تحیت، سلام و
 درود. / توسل ۱۹۸ / عقد ۱۰۰ / دستور
 ۱۱۰ / مرزبان ۳۳۵ / روضه ۳۵-۴۳-۱۰۹
 تحائف tahā'ef [ع.] (ا.) ج تحفه. / دره ۴۶۱-
 ۴۸۹
 تحبّب tahabbob [ع.] (مص.) دوستی نمودن،
 دوستی ورزیدن. / یمنی ۳۶۱ / وصاف ۱۰-
 ۱۲۹ / مصباح ۳۴۵ / رشف ۱۱۲ / دره ۱۱۷
 تحبّط tahabbot [ع.] (مص.) تباہ کردن، ناقص
 عقل کردن. / دره ۶۴۴ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۵
 تحبیر tahbīr [ع.] (مص.) نیکو نوشتن خط،
 آراستن سخن و جز آن. / مرزبان ۲۷
 تحجیل tahjīl [ع.] (ا.) سہیدی دست و پای
 ستور. / خاقانی ۱۹۹
 تحذر tahaddor [ع.] (مص.) سرازیر شدن، فرو
 ریختن. / وصاف ۱۶۴-۲۴۹-۵۲۱-۵۶۲-
 ۵۶۸-۶۳۷ / دره ۳۰۴
 تحدّی tahaddī [ع.] (مص.) برابری کردن در
 کاری. / لباب ۷ / معجم ۸۱ / دره ۶۸۸
 تحدید tahdīd [ع.] (مص.) حد زدن و عقوبت

کلیله ۱۹۸-۲۲۹ / بختیار ۲۰۲ / اغراض

۱۳۵-۲۵۳ / وصال ۳۸۲

تَحْضِیْض tahzīz [ع.] (مص.) برانگیختن بر
جنگ. / دره ۳۹۴

تَحْفَظ tahaffoz [ع.] (مص.) ۱- حفظ کردن.
نگاه داشتن. / سند ۹۵-۳۱۵ / اغراض ۴۱-

۲۵۳ / مرزبان ۵۷۱: ۲- هشیار بودن، بیدار
بودن. / کلیله ۳۲-۱۰۲-۲۸۳-۳۴۵ / سند

۶۳-۹۳-۹۶-۲۱۹ / راحه ۳۳۳ / یمینی
۲۰۶-۲۴۱ / نفثه ۱۳ / جهانگشا ج ۲ ص

۱۸۸ / وصال ۱۶۹ / سمط ۲۳-۹۰

تَحْفِیْر tahfīr [ع.] (مص.) ظاهراً حفر کردن. /
جهانگشا ج ۳ ص ۳۲

تَحْكَك tahakkok [ع.] (مص.) در معرض شَرّ
قرار گرفتن، دچار شدن به بدی. / یمینی ۲۰۶
/ سیرت ۲۵۰

تَحْلُق tahalloq [ع.] (مص.) حلقه حلقه نشستن
مردم. / مصباح ۳۲۶

تَحْلُل tahallol [ع.] (مص.) از هم گشاده شدن
ریزه‌های چیزی، ریز ریز شدن. / مرزبان ۲۷۰

تَحْلَم tahallom [ع.] (مص.) به تکلف بردباری
نمودن. / معجم ۱۳۸

تَحَلّی tahallī [ع.] (مص.) آراسته شدن. / سند
۲۵ / اغراض ۳۶۰ / المعجم ۳۷۰ / مصباح

۳۴۴ / رشف ۱۷۴ / دره ۴

تَحْلِیْط tahliyat [ع.] (مص.) تحلیه، یکی از
مراتب قوه عقل عملی و آن آراسته شدن به
اوصاف ستوده و خصال پسندیده است. / توسل

۱۴۶ / اغراض ۱۱۵ / دستور ۱۱۶

تَحْلِیْف tahlīf [ع.] (مص.) سوگند دادن. /
جهانگشا ج ۳ ص ۱۷۰ / وصال ۲۰۴

تَحْلِیْه tahliya(e) [ع.] (مص.) ۱- زیور

۳۷۵-۳۹۵ / عنبه ۱۹-۱۱۲ / توسل ۱۸-

۵۴-۱۵۱-۱۹۶-۲۲۲-۲۷۱ / سند ۴-

۲۲-۹۲ / راحه ۱۰۵-۳۶۱-۴۰۶ / یمینی

۲۷-۳۵-۱۹۵ / دستور ۸۵-۱۰۳ / المعجم

۱۴ / معجم ۲۱-۱۴۰-۱۶۱-۱۷۴ / اخلاق

۶۱-۲۱۹-۲۳۷ / جهانگشا ج ۲ ص ۸۹-

ج ۳ ص ۲۱۳ / سیرت ۸۴-۹۲ / وصال ۱۷۵

/ مسامره ۶۶ / ظفر ج ۱ ص ۳۰۸

تَحْرِیْد tahrīd [ع.] (مص.) ظاهراً به خشم
آوردن. / دره ۴۱۳

تَحْرِیْر tahrīr [ع.] (مص.) آزاد کردن. / گلستان
۲۳۵ / دره ۵۹۹

تَحْرِیْش tahrīš [ع.] (مص.) برانگیختن. /
مرزبان ۳۶۸-۴۴۵ / المعجم ۱۶

تَحْزَب tahazzob [ع.] (مص.) فراهم آمدن، گرد
آمدن. / عقول ۳۸

تَحْزَم tahazzom [ع.] (مص.) میان در بستن
برای اقدام به کاری. / دره ۳۹۹

تَحْصَس tahassos [ع.] (مص.) پرسیدن خبر. /
دره ۶۵۶ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۹

تَحْسِیْر tahsīr [ع.] (مص.) دریغ خوراندن،
مانده کردن. / وصال ۷۹ / دره ۵۸۲

تَحْصِیْص tahsīs [ع.] (مص.) بهره بهره کردن.
/ مقامات ۲۰۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۴-

۳۱-۳۸-ج ۲ ص ۱۳۶-ج ۳ ص ۲۶۷ /
وصال ۳۹۸

تَحْصِیْص tahsīs [ع.] (مص.) روشن و آشکار
شدن. / بیهق ۹

تَحْصِیْن tahsīn [ع.] (مص.) ۱- گرداگرد شهر
و قلعه دیوار برآوردن و استوار کردن آن. /

جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۷-ج ۲ ص ۱۰۹: ۲-
نگهداری و مصون داشتن، محفوظ داشتن. /

- یکدیگر. / دره ۱۹۷
- تخادع taxādo [ع.] (مص.) خود را فریب خورده و انمودن و نبودن. / دره ۵۵۴
- تخاذل taxāzol [ع.] (مص.) یکدیگر را فرو گذاشتن و از یکدیگر بریدن. / یمنی ۴۴- / ۱۸۹ / برید ۳۷۱ / مرزبان ۵۴۷ / رشف ۷۵
- تخاریب taxārīb [ع.] (ا.) سوارخها مانند خانه‌های زنبور. / دره ۳۹۴
- تخاریب taxārīb [ع.] (ا.) ج. تخریب، انهدام. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۸
- تخاضع taxāzo [ع.] (مص.) خود را به فروتنی زدن. / عقول ۳۴ / برید ۲۴۸
- تخاقوئیل taxāqū - 'il [تر.] (امر.) سال مرغ، دهمین سال از دوره دوازده ساله ترکان. / ظفر ج ۱ ص ۲۲۷-۲۲۸
- تخالف taxālof [ع.] (مص.) با همدیگر خلاف کردن. / و صاف ۲۴۳
- تخالیط taxālīt [ع.] (ا.) ج. تخلیط، آمیختن، تباهی افکندن. / مرزبان ۶۳۲
- تخاوض taxāvoz [ع.] (مص.) سخن در پیوستن. / دره ۳۲۴
- تخبط taxabbot [ع.] (مص.) بر گراف و بیراه رفتن. / یمنی ۱۷۵ / و صاف ۴۲۸ / دره ۶۴۴
- تجربه ج ۱ ص ۴۶۵ /
- تختی taxabbī [ع.] (مص.) خیمه ساختن، خیمه زدن. / دره ۳۶۱
- تخت بند taxt - band [ف.] (ص. مر.) گرفتار، بندی، پایبند. / دستور ۶۲
- تختخه taxtaxa(e) [ع.] (ا.) حکایت آواز. / دره ۳۵
- تختیم taxtīm [ع.] (مص.) پایان یافتن. / دره ۶۰۰
- پوشانیدن، آراستن. / دره ۲۹۷ / تجربه ج ۱ ص ۶: ۲- ر. ک. تحلیل. / و صاف ۳ / مصباح ۱۴۴-۴۲۶
- تحمیج tahmīj [ع.] (مص.) نیز نگرستن در چیزی. / دره ۳۱
- تحمیق tahmīq [ع.] (مص.) نسبت حماقت به کسی دادن. / ظفر ج ۲ ص ۲۰۵
- تحمیل tahmīl [ع.] (ا.) پیغام، پیام، رسالت. / مرزبان ۴۱۲-۵۲۴
- تحنث tahannos [ع.] (مص.) عبادت کردن. / رشف ۶۱
- تحنج tahannoj [ع.] (مص.) میل کردن. / دره ۲۹۳
- تحنف tahannof [ع.] (مص.) حنیف گردانیدن، پاک‌ورزی و راست‌روی در دین. / عقول ۲۷ / مرزبان ۵۷۲
- تحنن tahannon [ع.] (مص.) ۱- آرزومند شدن. / رشید ۱۱۹ / توسل ۳۲۸ / عقول ۳۴ / دستور ۱۱۷ / روضه ۱۱۰ / رشف ۲۷۶-۳۲۳-۳۶۸-۴۰۸: ۲- مهربانی کردن. / اخلاق ۲۶۹
- تحنیق tahnīq [ع.] (مص.) خشمگین کردن. / ظفر ج ۲ ص ۲۵۶
- تحویل tahvīl [ع.] (مص.) کوچ کردن، بار بستن. / و صاف ۳۹۶
- تعیّز tahayyoz [ع.] (مص.) جای گرفتن، جایگزین شدن. / دره ۳۳۱
- تحیل tahayyol [ع.] (مص.) حیلہ کردن. / و صاف ۲۵۵ / دره ۴۹۸
- تحییل tahyīl [ع.] (مص.) ظاهراً حیلہ کردن، فریفتن. / و صاف ۱۰۵ / مسامره ۱۹۵
- تخاتل taxātol [ع.] (مص.) فریفته شدن با

تخلّق taxalloq [ع.ع.] (مص.) خوی گرفتن،

خوی ورزیدن، عادت کردن. / عقد ۶۰ /

مرزبان ۵۸ / المعجم ۱۴ / معجم ۲۱ / و صاف

۴۹۶ / مصباح ۳۴۴

تخلّل taxallol [ع.ع.] (مص.) در میان رفتن. /

المعجم ۲۶۶

تخلّی taxallī [ع.ع.] (مص.) خالی شدن، فارغ

شدن. / مرزبان ۵۸۸

تخلید taxlid [ع.ع.] (مص.) جاودانی کردن. /

کلیله ۴۱۹ / سیرت ۴ / مسامره ۳۲۹

تخلیص taxlīs [ع.ع.] (مص.) خالص کردن، پاک

کردن. / مصباح ۱۶۵-۱۹۴

تخلیص taxlīs [ع.ع.] (مص.) رهانیدن. / گلستان

۹۳

تخلیط taxlīt [ع.ع.] (مص.) آمیختن باطل در

کلام. / اغراض ۹۸

تخلیع taxlī' [ع.ع.] (مص.) ۱- دست بردن، و در

اصطلاح عروض آن است که بر محور مستقلّ و

اوزان ناخوش شعر گویند و اختلاف اجزا و

تفاوت نظم ارکان احتراز نکنند. / المعجم

۲۸۳-۲۹۶: ۲- در اصطلاح عروض یکی از

زحافات مستعملن که مُتَفَعِّل باشد و به جای آن

«فعولن» قرار دهند. / المعجم ۵۶

تخلیق taxlīq [ع.ع.] (مص.) تمام آفریدن. /

مقامات ۸۶-۱۰۲-۱۹۹ / و صاف ۷-۱۰۲ /

دره ۶۵۲

تخلیل taxlīl [ع.ع.] (مص.) از مستحبات وضو و

آن انگشتان در میان محاسن کردن است برای

رسانیدن آب. / مصباح ۲۹۲

تخمّل taxammol [ع.ع.] (مص.) زبونی نمودن. /

دره ۱۹۳

تخمه toxma(e) [ع.ع.] (مص.) سوء هاضمه، سوء

تخجیل taxjīl [ع.ع.] (مص.) خجل کردن کسی

را، شرمنده کردن. / سند ۱۵۳ / لباب ۱۷۱ /

مرزبان ۱۶۵ / سیرت ۲۵۳

تخدر taxaddor [ع.ع.] (مص.) پنهان گردیدن. /

دره ۵۰

تخدیش taxdiš [ع.ع.] (مص.) سخت خراشیدن،

خدشه دار ساختن. / دره ۱۲۳ / تجربه ج ۲

ص ۱۳۹

تخرّق taxarroq [ع.ع.] (مص.) دریده و پاره پاره

شدن. / اغراض ۳۷۷

تخریج taxrīj [ع.ع.] (مص.) ۱- خارج کردن،

بیرون آوردن. / المعجم ۷۵-۷۸-۹۳-۱۹۱:

۲- تربیت کردن، ادب دادن بر نیکی. / اخلاق

۲۲۶ / و صاف ۱۹۷

تخریف taxrīf [ع.ع.] (مص.) کسی را خرف و ابله

دانستن، احمق گیر آوردن. / جهانگشا ج ۳

ص ۲۴۱

تخسیر taxsīr [ع.ع.] (مص.) هلاک کردن. / دره

۵۸۲

تخش taxš [ف.ا.] ۱- تیر، سهم. / تجربه ج ۱

ص ۱۷۳: ۲- کمان، قوس. / ظفر ج ۲ ص ۷۸

تخشع taxaššo' [ع.ع.] (مص.) فروتنی کردن،

تضرع کردن. / مقامات ۵۶ / بختیار ۱۲۰-

۲۲۰-۲۷۹ / سند ۴۱-۵۹-۷۳-۲۳۳-

۳۲۳ / اغراض ۲۸۴ / یمنی ۹۹-۲۰۷ /

دستور ۵۸ / نفثه ۵۹ / وصف ۳۶-۲۹۷-

۳۷۶-۴۶۸ / ظفر ج ۱ ص ۲۵۵ / گیتی

۱۳۵-۲۰۴

تخضع taxazzo' [ع.ع.] (مص.) فروتنی کردن،

زاری نمودن. / سند ۱۸۶ / گیتی ۱۳۵

تخظرفات taxatrof - āt [ع.ع.] (مص.) ۱. ج

تخظرف، به شتاب رفتن. / المعجم ۴۲-۲۹۸

- هضم، هیضه. / عقد ۹۵
- تخَنَّث taxannos [ع.] (مص.) مخنث بودن،
مخنث شدن. / رشف ۳۷۸
- تخنیث taxnīs [ع.] (امص.) زن صفتی. / اخلاق
۱۹۷
- تخنیق taxnīq [ع.] (مص.) ۱- خفه کردن. /
راحه ۴۳۲ / یمینی ۸۰ / و صاف ۲۳ / دره
۵۲۲: ۲- در اصطلاح عروض همان زحاف
«خزم» است در افاعیل عروضی. / المعجم ۵۰-
۵۱-۱۲۶
- تخَوّف taxavvof [ع.] (مص.) ترسیدن. /
مسامره ۱۷۹
- تَخَوّق taxavvoq [ع.] (مص.) دور شدن. / دره
۵۲۵
- تخَوّل taxavvol [ع.] (مص.) تعهد کسی کردن،
تیمار داشتن. / عقول ۳۹-۴۵
- تخوم toxūm [ع.] (ا.) حدّ فاصل و حدود میان
دو زمین. / توسل ۱۱۴-۱۴۸ / برید ۳۷۲ /
لباب ۱ / و صاف ۵۰-۵۷۵ / سمط ۱۶-
۲۱-۴۱ / مسامره ۷۱-۱۳۰-۲۱۴ / دره
۳۷۰
- تخوید taxvīd [ع.] (مص.) به شتاب رفتن. /
و صاف ۱۹-۱۴۰ / دره ۶۰۸
- تخویش taxvīš [ع.] (مص.) کم و اندک کردن،
نقصان. / دره ۷۰۰
- تخویف taxvīf [ع.] (مص.) ترسانیدن. /
مرزبان ۵۳۶ / معجم ۸۶ / مسامره ۲۱-۸۲
- تخویل taxvīl [ع.] (مص.) دادن، بخشیدن. /
یمینی ۳۵۵ / دره ۲۴۲
- تخیم taxayyom [ع.] (مص.) خیمه زدن. / دره
۳۶۱
- تخیب taxyīb [ع.] (مص.) ناامید کردن. /
- یمینی ۲۹
- تخییر taxyīr [ع.] (مص.) اختیار کردن. /
اغراض ۳۰۰
- تداعك tadā'ok [ع.] (مص.) سوده و خاریده
شدن در کارزار. / دره ۴۰۱
- تدانی tadānī [ع.] (مص.) با همدیگر نزدیک
شدن. / عتبه ۱۴۸ / توسل ۱۵۳ / اغراض
۴۰۶ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۴۵ / سیرت ۹۵-
۱۱۰-۱۶۹ / رشف ۳۲۴
- تداوی tadāvī [ع.] (مص.) درمان کردن، مداوا
کردن. / کلیله ۱۸۸-۲۴۹ / سند ۱۱۴-
۳۳۸ / اغراض ۶۱-۷۲-۹۵-۳۸۱ / راحه
۴۲۱ / یمینی ۴ / لباب ۱۵۵ / معجم ۱۵۵ /
ظفر ج ۲ ص ۴۶۴ / رشف ۱۲۳-۱۹۸
- تداویر tadāvīr [ع.] (ا.) ج تدویر، گردی، دور.
/ المعجم ۴۵۰ / و صاف ۲۱۸-۴۲۹ / دره
۱۰۰
- تدبّر tadabbor [ع.] (مص.) نیک اندیشیدن. /
کلیله ۳۰ / و صاف ۲۲۹
- تدبیج tadbīj [ع.] (ا.) زینت. / تجربه ج ۲ ص
۱۲۶
- تدبیل tadbīl [ع.] (مص.) پیچیدن و بزرگ
کردن. / رشف ۷۴
- تدثّر tadassor [ع.] (مص.) جامه پوشیدن، دثار
پوشیدن، پوشش به خود پیچیدن. / دره ۳۳۱
- تدحرج tadahroj [ع.] (مص.) گرد گردیدن. /
و صاف ۳۷۷
- تدربّ tadarrob [ع.] (مص.) حریص گردیدن،
خو کردن. / تجربه ج ۲ ص ۱۲۸
- تدرّج tadarroj [ع.] (مص.) اندک اندک نزدیک
شدن، آهسته آهسته پیش رفتن. / دستور ۱۰۸
/ مرزبان ۲۰۳ / المعجم ۴۱ / معجم ۵۹ /

- تدانس tadannos [ع.] (مص.) چرکین شدن. /
رشف ۳۹۰
- تدائق tadannoq [ع.] (مص.) دانه دانه حساب
کردن، دقت زیاد در معامله. / یمنی ۱۶۸ /
وصاف ۳۹-۲۲۵
- تدنیس tadnīs [ع.] (مص.) چرکین کردن، زشت
و معیوب گردانیدن. / اخلاق ۲۱۲ / وصاف
۵۸۵
- تدنیق tadnīq [ع.] (مص.) نیک نگریستن در
کار، استقصا کردن. / وصاف ۴۳۶-۴۹۲-
۶۳۳ / دره ۸۶
- تدوار tadvār [ع.] (مص.) گرد گردیدن. / لباب
۵۰۵ / وصاف ۷۰-۳۹۵-۴۰۲ / رشف ۳۴۷
- تدویر tadvīr [ع.] (ا.) گردی، دور، و به
اصطلاح نجوم فلک کوچکی که در میان فلک
بزرگتر واقع باشد. / چهار ۳۶ / توسل ۱۴۵-
۲۶۴ / لباب ۲۱۸
- تدویرات tadvīr - āt [ع.] (ا.) ج. تدویر.
ر.ك. تدویر. / وصاف ۵۲
- تدهش tadahhoš [ع.] (مص.) در حیرت
افتادن. / رشف ۳۸۱
- تذاکر tazāker [ع.] (ا.) ج. تذکره، یادگار،
وسیله تذکر. / عتبه ۱۳۷
- تذاکیر tazākīr [ع.] (ا.) ج. تذکره، یادآوری. /
لباب ۱۷۹
- تذاهل tazāhol [ع.] (مص.) غفلت ورزیدن. /
وصاف ۱۷۵
- تذهذب tazabzob [ع.] (مص.) دو دل شدن،
مردد بودن. / وصاف ۱۲۲-۱۳۲-۲۲۴
- تذبیر tazbīr [ع.] (مص.) نهشتن. / دره ۵۹
- تذرع tazarro' [ع.] (مص.) پُر گفتن. / دره
۴۹۸
- سبط ۵۷ / رشف ۱۸۳-۲۰۲
- تذرع tadarro' [ع.] (مص.) ۱- پوشیدن. /
یمنی ۳۹۲-۲۵۸ / سبط ۱۸ / رشف ۷۰-
۹۱: ۲- زره پوشیدن. / بختیار ۱۴۳ / وصاف
۴۱۷ / دره ۴۹۸
- تدسیه tadsīya(e) [ع.] (مص.) فرومایه کردن،
گمنام کردن، پنهان کردن. / اخلاق ۴۸
- تدفیق tadfīq [ع.] (مص.) بسیار ریختن. /
وصاف ۵۸۷
- تدقیق tadqīq [ع.] (مص.) باریک اندیشیدن،
دقت کردن. / مقامات ۹۸ / نسایم ۵۹ / دره
۳۱
- تدلّ tadallol [ع.] (ا.) ناز کردن و گستاخی
کردن. / راحه ۱۲۷ / سبط ۹۰ / دره ۶۶۲ /
تجربه ج ۱ ص ۴۷۰
- تدله tadalloh [ع.] (مص.) بیخود شدن، بیدل
شدن. / رشف ۳۸۱
- تدلیس tādīs [ع.] (مص.) فریبکاری کردن،
فریب دادن، پنهان کردن عیب چیزی را. /
یمنی ۴۵۳-۴۶۷ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۶۵ /
وصاف ۵۸۵
- تدلیل tadlīl [ع.] (مص.) ظاهراً دلالت نمودن،
راهنمایی کردن. / رشف ۲۱۹
- تدمغ tadammoq [ع.] (مص.) احمق بودن. /
وصاف ۲۱۱
- تدمیر tadmīr [ع.] (مص.) نیست کردن، هلاک
کردن. / راحه ۱۴۶ / برید ۶۴-۳۵۱-۳۵۳ /
/ مرزبان ۴۸۷ / وصاف ۳۱۲-۵۶۳-۶۳۳ /
مسامره ۱۳۱-۳۱۳ / دره ۴۲۶-۵۱۳-
۵۶۶-۵۸۲ / گیتی ۱۷-۲۵-۲۸-۵۶-
۹۷-۱۳۵-۲۷۱ / تجربه ج ۱ ص ۱۹۹-
۴۷۸-۴۸۰

راحه ۳۳۶ / یمنی ۴۱ - ۵۸ - ۱۳۹ / مرزبان
 ۳۳ - ۳۰۵ - ۵۰۴ - ۵۹۹ / معجم ۴۱ /
 جهانگشا ج ۱ ص ۵۶ - ج ۲ ص ۹۳ / وصاف
 ۱۱۹ / مسامره ۱۰۲ - ۱۱۴ - ۲۹۲ / ظفر ج ۱
 ص ۲۸ / دره ۷۸ / تجربه ج ۲ ص ۵۶
 تراخی tarāxī [ع.] (امص.) سستی، درنگ. /
 عتبه ۱۳۷ / توسل ۱۵۹ - ۱۷۷ - ۱۸۴ / سند
 ۲۱۶ / اغراض ۳۴۶ - ۴۰۹ / مرزبان ۳۳ /
 نفثه ۸ / المعجم ۵ / جهانگشا ج ۱ ص ۵۲ -
 ۱۱۷ - ۱۳۵ - ج ۳ ص ۲۹ - ۵۶ / وصاف
 ۳۰ - ۳۷۸ - ۵۸۶ / مسامره ۱۱۶
 ترادف tarādof [ع.] (مص.) پیاپی شدن، پشت
 سرهم قرار گرفتن. / رشید ۱۲
 تراسل tarāsol [ع.] (مص.) همدیگر را نامه و
 جز آن فرستادن. / وصاف ۸۱
 تراضی tarāzī [ع.] (امص.) خشنودی، رضایت.
 / یمنی ۱۲۳ / مرزبان ۱۸۵ / اخلاق ۷۵ /
 معجم ۶۴ / مسامره ۲۴۵ / ظفر ج ۲ ص ۲۷۹
 ترافد tarāfod [ع.] (مص.) همدیگر را یاری
 دادن. / وصاف ۴۵۲ - ۴۵۴ - ۵۵۶
 ترافق tarāfoq [ع.] (مص.) با همدیگر همراه
 شدن. / وصاف ۴۵۵
 تراقی tarāqī [ع.] (ا.) ج ثرقوه، استخوان سینه.
 / مقامات ۱۸۲
 تراکب tarākob [ع.] (مص.) برهم نشستن. /
 المعجم ۲۷۴
 تراکیب tarākīb [ع.] (ا.) ج ترکیب، آمیخته
 کردن، مخلوط ساختن، مرکب شدن، اختلاط
 یافتن. / سند ۶۵ / اغراض ۲۶ / دره ۳ - ۹ -
 ۸۶ / تجربه ج ۲ ص ۱۳۱
 ترانه tarāna(e) [ف.] (ا.) جوان خوش صورت و
 شاهد ترو تازه و صاحب جمال. / دره ۳۷۴

تذلل tazallol [ع.] (مص.) فروتنی کردن و
 خواری نمودن. / کلیله ۱۹۷ - ۲۳۷ / سند
 ۱۸۶ - ۲۳۲ / اغراض ۴۵ / دستور ۸۶ /
 مرزبان ۶۷۹ / اخلاق ۱۲۱ - ۲۲۰ - ۳۴۰ /
 جهانگشا ج ۲ ص ۱۵ / سیرت ۱۶۵ - ۱۷۹ /
 وصاف ۱۲۲ / سمط ۹۹ / مصباح ۲۵۹ -
 ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۴۱۸ / رشف ۳۱۷ / ظفر ج ۲
 ص ۱۷۴ - ۳۴۷ - ۳۶۵ / دره ۶۶۲ / تجربه ج
 ۱ ص ۴۷۰ - ج ۲ ص ۱۴۰
 تذلیل tazlīl [ع.] (مص.) ذلیل شمردن، خوار
 کردن، ذلیل گردانیدن. / اغراض ۱۹۷ /
 مرزبان ۵۰۶ / رشف ۲۲۰
 تذمر tazammor [ع.] (مص.) خشم گرفتن و
 ترسانیدن. / یمنی ۱۸۴ / وصاف ۴۸۶
 تذنیب taznīb [ع.] (مص.) دنباله دار کردن. /
 بیهق ۱۸۸ / مرزبان ۳۲۷
 تذیل tazyīl [ع.] (مص. امص.) ۱ - مطلبی را
 در ذیل صفحه کتاب نوشتن، ذیل نویسی. /
 رشف ۴۱۲: ۲ - نوع پانزدهم از اطناب زیادت
 تذیل است و آن عبارت از این است که جمله‌ای
 در پی جمله‌ای دیگر آورند مشتمل بر معنی آن
 تا منطوق یا مفهوم آن را مؤکد سازد و معنی
 آشکارتر شود. / وصاف ۵۹۳
 تر tarr [ع.] (ا.) اسب تاتاری تیزرو. / دره ۵۸۵
 تراب الهالك torāb - ol - hālek [ع.]
 (امر.) خاک ناهود شونده، در اصطلاح پزشکان
 قدیم نام سم الفار (مرگ موش) است. / دره ۹۱
 تراجع tarājo [ع.] (مص. امص.) بازپس آمدن،
 پس افتادن، بازگشتن به عقب. بازگشت،
 واگشت. / کلیله ۵۵ - ۱۴۶ - ۱۷۵ - ۴۰۲ /
 عتبه ۹۷ / رشید ۷۰ / عقد ۷۳ / خاقانی
 ۳۰۹ - ۳۱۶ / سند ۵ / اغراض ۷۵ - ۸۶ /

- تراؤوس tarā'os [ع.] (مص.) ظاهراً رئیس شدن،
مهنر گردیدن. / روضه ۱۰۰
- ترائب tarā'eb [ع.] (ا.) ج. ثریبه، سینه. /
اغراض ۲۹۰ / وصف ۸۶ - ۱۸۹ - ۵۵۸ / دره ۳۲۱
- ترائی tarā'ī [ع.] (مص.) نمودار شدن، ظاهر
شدن. / سیرت ۱۶۹ / وصف ج ۱ ص ۳
- ترب terb [ع.] (ص.) همزاد، همسال. / توسل
۱۹۳ / خاقانی ۲۰۳
- ترب torb [ف.] (ا.) تَرَب، نوعی سیزی. /
جهانگشا ج ۱ ص ۱۸۵
- تربث tarabbos [ع.] (مص.) درنگ کردن. /
دره ۴۸۶
- ترتبص tarabbos [ع.] (مص.) چشم داشتن،
انتظار کشیدن. / بختیار ۹۴
- ترَبی tarabbī [ع.] (مص.) تربیت یافتن، تربیت
پذیرفتن. / مرزبان ۸۰ - ۵۷۳
- تربیز tarbīz [ع.] (مص.) ۱ - پر کردن. / دره
۷۰: ۲ - پیدا کردن، آشکار کردن. / دره ۱۵۷
- تربیع tarbī' [ع.] (مص.) ۱ - چیزی را چهار سو
ساختن. / یمنی ۳۸۶ - ۳۸۷: ۲ - به اصطلاح
نجوم، از چهارمین خانه نظر کردن سیارات به
یکدیگر. / سند ۶۴ - ۳۳۱ / اغراض ۳۴۱ /
مسامره ۱۸۵
- تربیق tarbīq [ع.] (امص.) آرایش. / دره ۳۲
- ترت و مرت tart - o - mart [ف.] (امر.)
تاراج، پراکنده و پریشان. / خاقانی ۱۶ / راحه
۳۶۲ / مسامره ۱۲۳ - ۱۵۳ - ۱۶۴ - ۳۲۰
- ترت و مرد tart - o - mard [ف.] (امر.)
ر.ك. ترت و مرت. / مسامره ۲۰۴
- ترتیل tartīl [ع.] (مص.) ۱ - سخن را آراسته و
بی تکلف ادا کردن. / وصف ۴۴۵: ۲ - قرآن را
- با قرائت صحیح و آهنگ نیک خواندن. /
وصف ۵۶۵
- ترج tarj [ع.] (ا.) بیشه شیران است در یمن. /
دره ۲۰۹ - ۳۱۰
- ترجرج tarajroj [ع.] (مص.) لرزیدن و جنبیدن.
/ جهانگشا ج ۲ ص ۱۷۴
- ترجمان tarjemān [ع.] (ا.) نیازی را گویند که
بعد از گناه و تقصیر گذرانند. / دره ۲۴۰
- ترجی tarajjī [ع.] (مص.) امید داشتن، امیدوار
بودن. / خاقانی ۳۲۶
- ترجیب tarjīb [ع.] (مص.) بزرگ داشتن، تکریم
و تعظیم. / توسل ۲۵ - ۳۵ - ۵۴ - ۹۶ -
۱۲۳ - ۱۲۶ - ۱۵۸ - ۲۶۷ / معجم ۷۲ - ۹۶ -
۱۲۴ / وصف ۱۵۹ - ۱۷۱ - ۲۴۷ - ۲۸۸ -
۴۹۰ / دره ۳۷۳
- ترجیه tarjiya(e) [ع.] (مص.) امید داشتن، امید
دادن. / سند ۲۰ / اغراض ۱۹۲ / دره ۶۰۹
- ترح tarh [ع.] (ا.) فقر و درویشی. / دره ۱۳
- ترح tarah [ع.] (ا.) غم و اندوه. / مقامات ۲۰ -
۱۸۰ / بختیار ۱۲۶ / خاقانی ۹۵ - ۲۲۴ /
اغراض ۳۳۱ / لباب ۱۷۸ / مسامره ۲۱۹ / دره
۲۵۶
- ترحاب tarhāb [ع.] (مص.) مرحبا گفتن. /
سند ۲۲ / راحه ۳۶۱ / دره ۶۳
- ترحال tarhāl [ع.] (مص. امص.) کوچیدن.
کوچ، رحلت. / رشید ۱۳۸ / اغراض ۳۷۸ /
یمنی ۸۳ / جهانگشا ج ۲ ص ۷۱ - ۱۸۸ /
وصف ۶۴۳ / سبط ۲۱ - ۹۷ / مسامره ۲۶۵ /
دره ۴۹۳
- ترحب tarahhob [ع.] (امص.) فراخی. / سیرت
۲۶۵
- ترحت tarhat [ع.] (امص.) اندوهگینی. /

خاقانی ۱۲۴

ترحبیب tarhīb [ع.] (مص.) مرحباً گفتن، برای کسی فراخی و آسایش خواستن، خوشامد گفتن. / کلیله ۷۴ - ۱۰۰ - ۱۷۰ - ۱۸۳ - ۲۷۱ / عتبه ۲۲ / بختیار ۱۱۶ - ۱۸۰ / توسل ۱۵ - ۱۲۷ - ۱۹۹ - ۲۶۲ - ۲۸۹ / عقد ۱۴۱ - ۱۴۴ / خاقانی ۲۸۷ / سند ۵۰ - ۲۷۹ - ۲۸۹ / اغراض ۶۹ / عقول ۳۲ / راحه ۴۴ - ۸۹ - ۲۳۴ / یعنی ۳۷ - ۶۱ - ۲۳۷ - ۳۲۷ / برید ۲۶۹ - ۳۴۲ / مرزبان ۴۳۱ - ۶۰۳ - ۷۲۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۸۵ - ج ۲ ص ۹۰ - ۲۳۴ / سیرت ۲۹ - ۲۰۲ / وصاف ۱۸ - ۷۰ - ۱۱۰ - ۱۳۱ - ۱۵۳ - ۲۹۲ / سمط ۳۴ / مسامره ۲۶۶ / مصباح ۱۵۶ - ۲۰۹ - ۲۲۰ / رشف ۴۵ - ۵۵ - ۹۶ - ۲۶۹ / ظفر ج ۱ ص ۴۱ - ۱۸۴ - ۲۰۳ - ۲۳۳ - ۳۰۳ - ج ۲ ص ۶۵ - ۲۲۹ / دره ۳۷۳ / تجربه ج ۱ ص ۳۹ - ترحبیض tarhīz [ع.] (مص.) پاک کردن، نیک شستن. / برید ۱۶۳ - ۳۲۲ - ۳۲۸ - ۳۶۴ - ترخان tar - xān [تر. مغ.] (ا.) شاهزاده ترك و مغول و بزرگی که از بعضی مزایای موروثی از جمله معافیت از مالیات و عوارض متعدّد برخوردار بود و مجاز بود که هرگاه میخواست به نزد سلطان رود. / جهانگشا ج ۳ ص ۷۰ / وصاف ۴۵۳ / ظفر ج ۱ ص ۱۷۷ - ترخانی tar - xān - ī [تر. مغ. - ف.] (حامص.) ترخان بودن. / ظفر ج ۱ ص ۳۲۲ - ۳۸۰ - ترخص taraxxos [ع.] (مص.) جایز بودن، روا بودن، رخصت یافتن. / مصباح ۱۹۵ - ترخیم tarxīm [ع.] (مص.) انداختن حرف یا حروف آخر کلمه، مرخم ساختن. / خاقانی

۱۹۴

تردّد taraddod [ع.] (امص.) شك و تردید، دودلی. / کلیله ۶ - ۴۸ - ۶۴ - ۷۳ - ۲۴۴ - ۲۵۶ - ۲۷۰ - ۳۴۰ - ۳۹۴ / سند ۲۱۵ / یعنی ۶۱ / معجم ۲۷ - تردی taraddī [ع.] (مص.) چادر برافکندن، پوشیدن، آراستن به حمایل. / وصاف ۵۰۶ / دره ۱۴۹ - ترس tors [ع.] (ا.) سهر. / وصاف ۶۷ - ترسم tarassom [ع.] (مص.) ظاهراً مترسم شدن، به ظاهر آمدن، نشان چیزی بنگریستن. / مصباح ۱۲۲ - ۲۶۳ - ترسی آ - tors [ع.] (ص.) سهری، همانند سهر، سهری شکل. / دره ۳۹ - ۴۴۰ - ۶۷۹ - ترشح taraššoh [ع.] (مص.) پرورده شدن، شایستگی حاصل کردن. / کلیله ۴۴ / رشف ۶۴ - ترشیح taršīh [ع.] (مص.) پروردن، آماده ساختن، درخور کردن. / کلیله ۱۵۵ - ۲۶۲ - ۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۱۵ / توسل ۹۱ - ۱۶۱ / یعنی ۴۰ - ۴۵ / دستور ۳۰ / مرزبان ۷ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۲۶ / وصاف ۵۶ - ۱۵۸ / اخبار ۵ / مصباح ۱۶۲ / رشف ۲۰۴ - ۲۲۷ / دره ۱۸۳ - ترشیش taršīš [ع.] (مص.) ظاهراً آب زدن جایی را. / تجربه ج ۱ ص ۸۳ - ترشیق taršīq [ع.] (مص.) تیز نگریستن، و شاید بدقت نوشتن باشد. / وصاف ۶ - ۴۰۶ / دره ۴۵ - ۵۱۷ / تجربه ج ۱ ص ۲۸ - ترصّد tarassod [ع.] (مص.) چشم داشتن، انتظار داشتن، پاس داشتن. / کلیله ۲۷۸ - ۲۹۳ / عقد ۱۳۶ / سند ۶۱ / اغراض ۸۸ /

- عقول ۴۰ / دستور ۸۵ / جهانگشا ج ۲ ص ۵۹
- ترصیص tarsīs [ع.] (مص.) ۱- استوار کردن.
/ دره ۳۸۹: ۲- به هم چسباندن. / وصاف ۴۷۵
- ترصیف tarsīf [ع.] (مص.) مرتب ساختن
چنانکه سنگ و خشت به رشته کشیدن را در
بنا. / مرزبان ۸ / وصاف ۲۸۷ / دره ۳۸۹-۳۳۵
- ترصین tarsīn [ع.] (مص.) چیره شدن به
شناخت، ظاهراً استوار و محکم ساختن. /
وصاف ۳۸۲
- ترطیب tartīb [ع.] (مص.) تر کردن. / اغراض
۱۹۵-۳۳۳ / دره ۲۰
- ترطیل tartīl [ع.] (مص.) وزن کردن به رطل. /
وصاف ۱۲۳
- ترعرع tara'ro' [ع.] (مص.) جنبیدن. / لباب ۲۶
- ترعیب tar'ib [ع.] (مص.) ترسانیدن. / دره ۱۱۶
- ترعید tar'id [ع.] (مص.) بیم دادن. / وصاف
۴۳-۴۹-۲۳۵ / دره ۴۹۷
- ترعیش tar'īš [ع.] (مص.) ترسانیدن. / دره ۶۰۸
- ترغامیشی ؟ [تر. مغ.] (حامص.) تفرق. / وصاف
۴۶۲-۶۲۱
- ترغب tara'yob [ع.] (امص.) خواهانی،
آرزومندی. / مرزبان ۴۱۱
- ترغو tor'yū [مغ.] (ا.) طعام و شراب، آذوقه و
ذخیره. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۰۳-۱۱۳
- ۱۲۴-۱۷۴- ج ۳ ص ۹۴-۱۰۴ / ظفر ج ۱
ص ۳۲۱-۵۵۸-۵۷۵
- ترغید tar'yid [ع.] (مص.) نیکو و خوش
ساختن. / المعجم ۷۱ / وصاف ۲۳۵ / دره
۴۹۷
- ترغیس tar'yīs [ع.] (مص.) زیاده کردن مال. /
- دره ۶۰۸
- ترف tarf [ف.] (ا.) کشک سیاه، قراقرت. / بیهق
۲۷۸
- ترفّت torfat [ع.] (امص.) فراوانی نعمت، فراخی
معیشت، ثروت. / اخلاق ۱۷۹
- ترفع' taraffo' [ع.] (امص.) بلندی، برتری. /
مقامات ۱۲۱ / چهار ۴۹ / اغراض ۲۸۰ /
وصاف ۲۴۷ / مصباح ۴۱۸
- ترفق' taraffoq [ع.] (مص.) نرمی کردن با
کسی، مدارا کردن با کسی. / برید ۲۶۱ /
وصاف ۲۵۳
- ترقه taraffoh [ع.] (مص. امص.) آسودن، در
رفاه بودن. آسایش. / جهانگشا ج ۱ ص ۵۸ /
وصاف ۲۱۷ / تجربه ج ۱ ص ۹۴
- ترفیل tarfīl [ع.] (مص.) دامن دراز کردن، و در
اصطلاح عروض زیادت کردن سببی است
بروند مستفعلن تامستفعلن شود. / المعجم
۵۷-۶۰-۱۰۲-۱۲۷-۱۳۱-۱۳۵
- ترقب taraqqob [ع.] (مص.) چشم داشتن،
پاس داشتن، مراقبت. / عتبه ۸۰ / عقد ۱۳۶
/ خاقانی ۲۵۵ / سند ۶۱-۱۵۸ / اغراض
۱۴۲ / عقول ۵۰-۵۵ / جهانگشا ج ۱ ص
۷۲-۱۶۳- ج ۲ ص ۵۹-۱۸۸ / معجم ۸۳
/ رشف ۷۸-۱۰۷-۲۵۵ / دره ۴۶
- ترقوق taraqqoq [ع.] (مص.) درخشیدن. /
وصاف ۱۶۲
- ترقص taraqqos [ع.] (مص.) رقصیدن، رقص
کردن. / وصاف ۲۸۳ / تجربه ج ۲ ص ۱۸۸
- ترقیح tarqih [ع.] (مص.) تیمار داشتن. /
اغراض ۱۷۳ / مرزبان ۱۳۶-۱۷۱ / روضه ۷۰
- ترقیش tarqīš [ع.] (مص.) آراستن. / دره ۴۵-
۵۱۷

ترمیج [ع.] [tarmiĵ] (مص.) خط زدن نوشته پس
از کتابت آن. / دره ۵۱۸

ترمیق [ع.] [tarmiġ] (مص.) به هم آوردن. / دره
۳۲

ترنج دیس - toranj - dīs [ف.] (ص. مر.) مانند
ترنج. / المعجم ۲۲۶

ترنج tarannoh [ع.] (مص.) از مستی به این سو
و آن سو میل کردن. / مرزبان ۴۰۹

ترنگ tarang [ف.] (ا.) آواز تار به هنگام نواختن
ساز. / نفثه ۴۱ / دره ۲۷۱

ترنگ torang [ف.] (ا.) تذرو، قرقاول، تورنگ.
/ دره ۲۷۱

ترنیق tarniġ [ع.] (مص.) ۱- تیره کردن آب را.
/ دستور ۹۸: ۲- پیوسته نگریستن در چیزی.
/ دره ۳۱: ۳- شوریده کردن. / دره ۷۱

تروّج taravvoh [ع.] (مص.) آسایش جستن. /
وصاف ۴۷۶ / مصباح ۶۹

تروس torūs [ع.] (ا.) جِ تُرس، سهر. / تجربه ج
۱ ص ۴۰۱

ترویج tarvīh [ع.] (مص.) آسوده کردن، آسایش
دادن، راحت کردن. / عتبه ۹۶ - ۱۳۹ - ۱۵۷
/ بیهق ۲۸۹ / بختیار ۲۴۵ / برید ۲۲۰ /
المعجم ۴۱۶ / معجم ۱۰۴ / روضه ۸ - ۱۶ /
مصباح ۳۶۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ / ظفر ج ۱ ص
۲۴۳ - ج ۲ ص ۳۶۴ - ۳۹۹ / رشف ۳۴۵ /

تجربه ج ۱ ص ۱۹۶ - ج ۲ ص ۱۹۴
ترویق tarvīq [ع.] (مص.) زیبا و باصفا
گردانیدن. / یمنی ۳۸۷

توره torrah [ع.] (ص.) باطل، بیهوده. / دره ۹۷
ترهّب tarahhob [ع.] (مص.) عبادت کردن،
پرستش کردن. / یمنی ۳۹۲ / مرزبان ۴۱۱ /
رشف ۲۴۰ - ۳۱۹

ترقیع tarqī' [ع.] (مص.) ۱- پینه (وصله) زدن
جامه را. / مقامات ۱۵۸ / مصباح ۲۷۶: ۲-

تیمار کردن. / اغراض ۱۷۳
ترقیق tarqīq [ع.] (مص.) ۱- نیکو کردن سخن

را. / سیرت ۱۷۹ / وصاف ۴۰۶ - ۵۲۵ / دره
۳۳: ۲- (مص.) نیکویی، رقت. / اغراض
۳۴۲

ترقیم tarqīm [ع.] (مص.) کتابت کردن. /
تجربه ج ۲ ص ۱۶۹

ترقین tarqīn [ع.] (مص.) باطل کردن عبارتی از
دفتر حساب دیوانی، سیاه کردن. / برید ۲۱۵
/ جهانگشا ج ۱ ص ۱۶۰ / وصاف ۸۶ -
۶۰۳ - ۶۰۶ - ۶۲۳ - ۶۳۱ - ۶۵۴ / مسامره
۱۵۴ - ۲۳۱ / دره ۶۵۱ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۷

ترکات tarakāt [ع.] (ا.) جِ تُرکه، مالی که از
مرده باقی مانده باشد، مرده ریگ. / رشید
۷۶ - ۷۷ / یمنی ۱۵۸ - ۲۱۳

ترکّب tarakkob [ع.] (مص.) برهم نشستن، با
هم آمیختن. / اخلاق ۱۰۹ - ۱۱۷ - ۱۶۹ -
۱۷۲ - ۲۰۰ - ۲۰۸ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۸۰ /
رشف ۱۷۴ - ۱۲۳ - ۴۰۴

ترکّج tarakkoh [ع.] (مص.) تصرف کردن. /
دره ۳۳۴

ترکّل tarakkol [ع.] (مص.) لگد زدن. / دره
۳۶۹

ترکیک tarkīk [ع.] (مص.) تضعیف رای نمودن.
/ وصاف ۴۲۸

ترک terlek [ف.] (ا.) قبای آستین کوتاه پیش
باز. / وصاف ۳۹۴ - ۵۵۱

ترلیک terlīk [ف.] (ا.) ر.ك. ترك. / وصاف ۱۰۵
ترمم tarammom [ع.] (مص.) متفرّق و پراکنده

شدن. / خاقانی ۴۹

ترجیت tazjiyat [ع.] (مص.) ترجمه، گذراندن،
روزگار گذراندن. / عتبه ۳- ۱۰۰- ۱۵۴ /
عقد ۱۵۸ / یمنی ۲۲ / مرزبان ۳۰ / وصاف
۱۰

ترجیه tazjiya(e) [ع.] (مص.) ۱- ترجمه،
گذراندن، روزگار گذراندن. / دستور ۱۱۸ /
مرزبان ۲۲۷ / نفثه ۷۸ / سیرت ۱۹ /
جهانگشا ج ۳ ص ۲۸- ۱۳۳: ۲- دفع کردن،
به نرمی راندن. / دره ۶۰۹

ترحیف tazhīf [ع.] (مص.) زحاف وارد کردن. /
المعجم ۹۰

ترعزع taza'zo [ع.] (مص.) جنبیدن. / برید
۲۴ / رشف ۳۱۱

ترغو tozyū [مغ.] (ا.) نزل، آذوقه و طعام. /
وصاف ۷۱- ۲۸۰

ترؤج tazavvoj [ع.] (مص.) زناشویی کردن،
جفت شدن. / مرزبان ۶۱۸ / سیرت ۱۹۴ /
مصباح ۲۵۵- ۲۶۰ / رشف ۳۸۵

ترؤد tazavvod [ع.] (مص.) توشه گرفتن، توشه
ساختن. / اغراض ۲۹۸ / عقول ۷- ۲۴ /
برید ۲۴۱

ترؤیق tazvīq [ع.] (مص.) ۱- آراستن، تزئین با
طلا. / یمنی ۳۸۷ / ظفر ج ۲ ص ۲۴۵: ۲-
تزئین و آرایش ظاهری، تمویه و تلبیس. /
جهانگشا ج ۳ ص ۲۲۳

ترئن tazayyon [ع.] (مص. امص.) آراسته
شدن، زینت یافتن. آراستگی. / سند ۲۵-
۱۱۴ / اغراض ۳۶۰ / یمنی ۴۴۹ / اخلاق
۲۹۲

ترئی tazayyī [ع.] (مص.) پوشش گرفتن و
آراسته شدن. / وصاف ۱۶۰- ۲۲۳ / تجربه ج
ص ۲۰۵

ترهیب tarhīb [ع.] (مص.) ترسانیدن. / توسل
۳۵- ۱۲۷- ۱۱۸ / اغراض ۱۳۱ / اخلاق
۸۸- ۲۰۷- ۲۲۱- ۳۰۶ / جهانگشا ج ۳ ص
۲۶۳ / سیرت ۴ / وصاف ۸۱ / مصباح ۲۲۸

تریاقیت ta(e)ryāq - iyyat [معر.] (مص.)
تریاق داشتن، پادزهر بودن، پادزهری. / دره ۹۳
تراحف tazāhof [ع.] (مص.) نزدیک هم شدن در
جنگ. / دره ۲۹۲

تراحم tazāhom [ع.] (امص.) انبوهی. / عقول
۱۰ / راحه ۳۵۸ / یمنی ۱۳۶- ۲۳۸ / وصاف
۱۱۱

تراوج tazāvoj [ع.] (مص.) جفت و قرین شدن
با هم. / اخلاق ۶۰

تراور tazāvor [ع.] (مص.) یکدیگر را زیارت
کردن. / مقامات ۱۶۸ / رشید ۵۳

تراول tazāvol [ع.] (مص.) با هم واکوشتن. /
دره ۲۰۱

تراویر tazāvīr [ع.] (ا.) ظاهراً جِ تزویر. /
جهانگشا ج ۳ ص ۲۰۱

تراویق tazāvīq [ع.] (ا.) جِ تزویق، تزئین و
آرایش ظاهری، تمویه و تلبیس. / جهانگشا ج
۳ ص ۲۲۹

تراید tazāyod [ع.] (مص. امص.) زیاد شدن.
افزونی، افزایش. / بختیار ۸۰ / توسل ۲۸۹ /
راحه ۵۰- ۵۶ / یمنی ۵- ۳۶۹ / سمط ۳۲

تربیر tazbīr [ع.] (مص.) نوشتن، تحریر. / دره
۵۳

ترت tazattot [ع.] (مص.) آراسته شدن. / دره
۲

ترتیت taztīt [ع.] (مص.) آراستن. / دره ۱۲
ترجی tazajji [ع.] (مص.) به چیزی بس کردن،
اکتفا کردن. / یمنی ۳۰۷- ۳۱۵

همدیگر خبر شنیدن. / مرزبان ۶۰۸ / وصاف

۶۵۳

تساور tasāvor [ع.] (مص.) ظاهر شدن. / دره

۳۹۳

تساهل tasāhol [ع.] (مص.) کوتاهی کردن.

سهل‌انگاری کردن. / عتبه ۷۹ / رشید ۳۹ /

توسل ۲۰ - ۱۲۷ - ۲۴۰ / مسامره ۲۲۵ /

مصباح ۲۹۰

تسایف tasāyof [ع.] (مص.) با هم شمشیر زدن.

/ دره ۱۹۸

تساییر tasāyīr [ع.] (ا.) ج تسیر، در اصطلاح

نجوم تصور کردن حرکت نقطه‌ای است از

منطقه البروج و در صورت طالع بر توالی هر

چند فی الحقیقه به آن حرکت متحرک نباشد. /

چهار ۸۸

تسبب tasabbob [ع.] (مص.) سبب جستن، راه

جستن. / یمنی ۱۷۳ / وصاف ۱۲۴ - ۵۳۹ /

مصباح ۱۵۸ - ۲۴۷ - ۲۴۸ / رشف ۴۱۰

تسبیب tasbīb [ع.] (مص.) ۱- ایجاد سبب

کردن، سبب ساختن. / بختیار ۱۳۵؛ ۲-

وصول کردن مالیات تا دینار آخر. / یمنی ۶۳-

۳۴۰ - ۳۴۴ - ۴۶۶

تسبیل tasbīl [ع.] (مص.) چیزی را در راه خدا

درباختن، راه در پیش گرفتن و رفتن. / وصاف

۵۳۳ / دره ۳۶۵

تسجاع tasjā' [ع.] (مص.) بانگ کردن. /

وصاف ۱۲۰ / دره ۱۳۵ - ۲۷۱ / تجربه ج ۲

ص ۷۲

تسحب tasahhob [ع.] (مص.) ناز کردن، دامن

کشیدن. / یمنی ۱۵۸ / دستور ۳۶ - ۵۲ /

وصاف ۲۷۱ / سبط ۹۰ / نسایم ۲۰ - ۱۰۸

تسخن tasahhon [ع.] (مص.) نیکو یافتن

تزئید tazyīd [ع.] (امص.) افزونی، زیادت. /

معجم ۱۹

تزئیف tazyīf [ع.] (مص.) ناسره گردانیدن،

نارایج ساختن، نادرست خواندن، ناروا

شمردن. / لباب ۷۷ - ۲۴۶ - ۳۹۵ / مرزبان

۳۰۷ - ۴۶۲ / اخلاق ۴۳ / معجم ۷۰ / وصاف

۹ - ۴۹۸ / اخبار ۲۸ / رشف ۷۴ - ۲۴۰ /

ظفر ج ۲ ص ۲۳۶ / دره ۷۱

تسابق tasāboq [ع.] (مص.) پیشی گرفتن بر

یکدیگر. / اغراض ۲۱۵ / جهانگشا ج ۱ ص

۱۵۸ / وصاف ۵۸۵

تسابیح tasābīh [ع.] (مص.) ج تسبیح، به

پاکی یاد کردن خدا را. / برید ۴۵ - ۳۰۹ -

۳۸۱

تساجم tasājom [ع.] (مص.) اشک ریختن،

تقاطر. / وصاف ۴۳۰

تسارب tasārob [ع.] (مص.) ظاهراً پوشیده و

پنهانی انتقال یافتن. / وصاف ۲۷۸

تسارع tasāro' [ع.] (مص.) شتافتن، سرعت

گرفتن. / توسل ۲۲ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۵۸

/ وصاف ۱۲۰ - ۱۳۹ - ۲۹۱ - ۵۸۳

تساعد tasā'od [ع.] (امص.) ظاهراً یاری و

مساعدت. / سیرت ۲۳۶

تساکر tasākor [ع.] (مص.) تظاهر به مستی،

خود را به مستی زدن، مستی نمودن از خود

بدون مست بودن. / نسایم ۴۰ / مصباح

۱۳۷ - ۱۹۵

تسالب tasālob [ع.] (مص.) ظاهراً از یکدیگر

ربودن. / نفثه ۵۴ / سیرت ۱۳۰

تسالوم tasālom [ع.] (مص.) آشتی کردن، صلح

کردن، آشتی جستن. / اخلاق ۷۰ - ۷۹

تسامع tasāmo' [ع.] (مص.) از هم شنیدن، از

/ و صاف ۸۸-۱۱۲ / گیتی ۷۸ / تجربه ج ۱

ص ۳۶- ج ۲ ص ۵۸

تسعیر tas'ir [ع.] (مص. ا.) ۱- نرخ نهادن،

خراج. / و صاف ۳۵۰-۳۶۲-۳۸۶-۴۳۸-

۴۷۲ / سبط ۵۷ / دره ۲۵۱ / تجربه ج ۲ ص

۲۰۱:۲- برافروختن آتش. / دره ۲۵۱

تسفل tasaffol [ع.] (مص.) فرود شدن، پست

گردیدن. / برید ۷۴ / مرزبان ۳۶۹ / رشف

۱۸۲-۲۰۳-۴۰۸

تسقیفات āt - tasqif [ع.] (مص. ا.) ج تسقیف،

خانه پوشیدن. / یمنی ۴۰۱ / و صاف ۴۳۱

تسقیه tasqiya(e) [ع.] (مص.) آب دادن،

سیراب ساختن. / مصباح ۲۸۴-۲۸۵

تسکین taskin [ع.] (مص.) ساکن کردن، سکون

دادن. / المعجم ۶۰

تسلق tasalloq [ع.] (مص.) برآمدن. / رشف

۱۲۲-۱۵۰-۳۵۰

تسمّح tasammoh [ع.] (مص.) ظاهراً تساهل

کردن، سهل انگاری نمودن. / یمنی ۱۷۴

تسمّع tasammo' [ع.] (مص.) شنودن. / دره

۴۹۹

تسمیر tasmir [ع.] (مص.) استوار کردن. /

یمنی ۲۰۴-۳۱۱-۴۲۶

تسمیط tasmīt [ع.] (مص.) ۱- در رشته

کشیدن مهره ها. / المعجم ۳۹۰: ۲- آن است

که بناء ابیات قصیده بر پنج مصراع متفق

القوافی نهند و مصراع ششم را قافیة مخالف

قوافی اول آرند که بنای شعر بر آن باشد. /

المعجم ۳۲۸-۳۸۹

تسمین tasmīn [ع.] (مص.) فربه کردن. /

و صاف ۳۰۲

تسنّم tasannom [ع.] (مص.) بر بالای چیزی

صورت چیزی را. / دره ۳۴۷

تسخّر tasaxxor [ع.] (مص.) رام کردن،

فرمانبردار کردن دیگری را. / مرزبان ۵۸۶

تسخّی tasaxxi [ع.] (مص.) به تکلف

جوانمردی کردن. / المعجم ۳۰۹ / و صاف

۴۹۲

تسخین tasxin [ع.] (مص.) گرم کردن. /

مصباح ۳۹۲-۳۹۳

تسدر tasaddor [ع.] (مص.) سرگردانی و

سرگشتگی. / برید ۱۹۵

تسدید tasdīd [ع.] (مص.) استوار کردن، راست

گردانیدن. / سند ۳۰ / اخلاق ۲۸۱ / رشف

۱۴۹-۳۷۴-۴۲۳ / دره ۳۳۸ / گیتی ۱۹۷

تسدیس tasdis [ع.] (مص.) ۱- شش قسمت

کردن، به شش جزو تقسیم کردن. / المعجم

۹۵: ۲- به اصطلاح نجوم اگر میان دو ستاره

شصت درجه باشد. / سند ۴۲-۶۴ / اغراض

۳۴۱ / المعجم ۱۱۴ / و صاف ۳۲۴-۵۰۳ /

مسامره ۳۱۰ / ظفر ج ۲ ص ۴۵۱

تسرّع tasarro' [ع.] (مص.) شتافتن. / و صاف

۴۶

تسرب tasrib [ع.] (مص.) گلّه گلّه فرستادن. /

دره ۳۳۵

تسریح tasrih [ع.] (مص.) ۱- رها کردن، گسیل

کردن. / جهانگشا ج ۳ ص ۲۰۴-۲۶۴ /

و صاف ۲۴۳ / مصباح ۳۶۱: ۲- آسان نمودن.

/ چهار ۱۳۴

تسريد tasrid [ع.] (مص.) پی در پی سخن

گفتن. / دره ۶۳

تسریس tasris [ع.] (مص.) مجموع کردن و

شیرازه بستن کتاب. / بیهق ۲۷۷

تسطیر tastir [ع.] (مص.) نوشتن، تألیف کردن.

رشف ۲۵۲ / دره ۱۱۸ / تجربه ج ۱ ص ۶۹-

۲۴۱- ج ۲ ص ۲۴۰

تسویق tasvīq [ع.] (مص.) راندن. / دره ۱۱۹

تسویل tasvīl [ع.] (مص.) ۱- آراستن کاری را.

/ دره ۲۸۶- ۶۵۶: ۲- گمراه کردن، فریب

دادن. / عتبه ۱۴۸ / بختیار ۲۷۶ / توسل

۳۱- ۲۵۵ / عقد ۱۰۱- ۱۱۱- ۱۵۳- ۱۵۴

/ اغراض ۳۰۵ / یمنی ۷۲- ۱۳۶- ۲۴۳-

۴۵۳ / مرزبان ۸۶- ۳۸۹- ۶۳۵ / معجم ۴۹-

۱۳۴ / جهانگشا ج ۲ ص ۳۶- ۶۶ / سیرت

۳۰- ۴۰- ۹۶ / و صاف ۳۱- ۳۳- ۷۸-

۸۶- ۲۰۷- ۳۲۷ / مسامره ۳۵- ۱۹۵- ۲۷۶

/ رشف ۷۴- ۹۲- ۹۵- ۱۰۶- ۱۱۸-

۱۲۰- ۱۵۰- ۱۹۹- ۲۳۹ / ظفر ج ۱ ص

۵۶۱ / دره ۲۴۵- ۵۵۴ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۸

تسهیم tashīm [ع.] (مص.) در اصطلاح بدیع آن

است که شاعر نسق شعر بر وجهی نهاد که

بعضی از آن بر بعضی دلالت کند و چون صاحب

طبعی يك مصراع از آن بشنود بداند که مابعد

آن چه تواند بود. / المعجم ۳۲۸- ۳۷۴- ۳۷۵

/ دره ۷۵

تسیار tasyār [ع.] (امص.) مبالغت در سیر. /

دره ۴۲۵

تسییر tasyīr [ع.] (مص.) ۱- راندن، روانه

کردن، بیرون کردن. / و صاف ۱۳۹- ۲۳۹-

۲۴۰- ۲۶۶- ۳۷۲- ۵۲۴: ۲- در اصطلاح

نجوم تصوّر کردن حرکت نقطه‌ای است از

منطقه البروج در صورت طالع بر توالی هر چند

فی الحقیقه به آن حرکت متحرک نباشد. / چهار

۹۸- ۱۲۰ / اغراض ۱۲۰ / و صاف ۵۱ /

نسایم ۱۸ / اخبار ۹۶

تشابک tašābok [ع.] (مص.) در هم و مختلط

شدن. / دستور ۲۷

تسنن tasannon [ع.] (مص.) به راهی درشدن. /

دره ۲۱۴

تسنیم tasnīm [ع.] (ا.) نام چشمه‌ای است در

بهشت. / مرزبان ۱۰۹ / معجم ۱۰۲ / مصباح

۴۰۴ / دره ۵۳۴

تسوّد tasavvod [ع.] (مص. امص.) بزرگ

داشتن. بزرگی. / دره ۳۵۲- ۷۱۱

تسوّر tasavvor [ع.] (مص.) بر دیوار برآمدن.

/ رشف ۶۸ / دره ۳۹۳

تسوّق tasavvoq [ع.] (مص.) ۱- بازار جستن،

خرید و فروخت کردن. / دره ۶۶۵: ۲- خود را

بازار کردن، خود را تمجید کردن، بازار گرم

کردن. / کلیله ۱۷- ۴۲۱ / اخلاق ۳۳۱ /

جهانگشا ج ۳ ص ۲۴۰

تسوید tasvīd [ع.] (مص.) سیاه کردن، نوشتن.

/ مقامات ۲۲- ۲۱۳ / سیرت ۱۰۳- ۱۵۰ /

و صاف ۳۰۱ / دره ۵۵- ۵۶۸

تسویس tasvīs [ع.] (مص.) سیاست در گردن

کسی افکندن، کسی را تقلید امری دادن. / دره

۵۰۳

تسویغ tasvīy [ع.] (مص. ا.) عطا دادن، عطا. /

و صاف ۲۶۴- ۵۴۳

تسویغات tasvīy - āt [ع.] (ا.) ج تسویغ،

عطا دادن، عطا. / بیهق ۱۳۵ / و صاف ۲۳۸-

۲۴۳- ۳۸۹- ۴۲۳- ۴۵۷- ۶۱۳

تسویف tasvīf [ع.] (مص.) تأخیر کردن. /

رشید ۷۹ / توسل ۱۲۴ / خاقانی ۲۵۳ / سند

۳۴ / اغراض ۱۸۶ / مرزبان ۸۸- ۲۱۹- ۶۶۸

/ جهانگشا ج ۱ ص ۱۷۲- ج ۳ ص ۱۰۹ /

معجم ۶۵ / و صاف ۹۴- ۱۰۴- ۱۶۸- ۱۹۸-

۲۹۶- ۵۸۸ / مسامره ۲۷۶ / مصباح ۳۶۶ /

- شدن. / توسل ۲۰۱-۲۱۷ / اغراض ۱۱۴ /
ظفر ج ۱ ص ۲۸۲-۵۴۸- ج ۲ ص ۱۰۹-
۱۶۲-۳۲۶
- تساجر tašājor [ع.] (مص.) خلاف کردن با
یکدیگر. / توسل ۲۰۱ / برید ۳۱۷ / سیرت
۸۳ / دره ۶۲۸
- تشارس tašāros [ع.] (مص.) با همدیگر دشمنی
نمودن. / دره ۱۷۱
- تشارك tašārok [ع.] (امص.) شراکت. / توسل
۲۱۷
- تشافع tašāfo' [ع.] (مص.) شفاعت کردن، شفیع
بودن. / وصاف ۴۷۲
- تشاگل tašākol [ع.] (مص.) هم شکل گشتن،
مانند هم شدن، به هم مانستن. / سند ۲۳ /
راحه ۲۱
- تشاور tašāvor [ع.] (مص.) با هم مشورت
کردن، رای زدن. / مرزبان ۴۰۶ / وصاف ۱۱-
۱۶۱
- تشاوول tašāvol [ع.] (مص.) حمله بردن در
جنگ. / دره ۳۴۸
- تشاهد tašāhod [ع.] (مص.) یکدیگر را دیدار
کردن، هم را دیدن، با هم حاضر شدن و ملاقات
کردن. / عتبه ۹۳-۱۴۸-۱۵۵ / توسل
۱۷۱-۱۸۶-۲۳۸-۳۰۱
- تشبث tašabbos [ع.] (مص.) چنگ درزدن،
درآویختن، دست آویز ساختن. / راحه ۳۷۰ /
یمینی ۸۴-۹۵ / مرزبان ۶۰۳ / معجم ۶۶ /
سیرت ۱۹ / وصاف ۱۶۳ / مصباح ۱۴۶ /
رشف ۳۱۵-۳۲۴-۴۲۷ / گیتی ۲۴-۲۰۸
- تشبیک tašbīk [ع.] (مص.) درآمیختن. / یمینی
۳۱۱
- تشتی tašattī [ع.] (مص.) به جایی در زمستان
- اقامت کردن. / دره ۵۵۸
- تشتیت taštīt [ع.] (مص.) پراکندن، پراکنده
کردن. / یمینی ۶۶-۷۶-۲۹۹ / وصاف ۲۲۸
/ دره ۴۶۸ / تجربه ج ۱ ص ۸۲-۱۴۲- ج ۲
ص ۲۳۹
- تشحید tašhīz [ع.] (مص.) تیز کردن، تند
کردن. / کلیله ۲۶ / چهار ۲۲ / یمینی ۴۳-
۹۲-۳۹۳ / برید ۲۳۳ / لباب ۲۲-۱۱۱-
۱۸۴ / المعجم ۴۲۷ / اخلاق ۳۳۰ / روضه ۵۴ /
/ رشف ۴۹-۷۴-۷۵-۷۸-۸۸-۱۴۱-
۱۶۰-۱۶۸-۳۲۷-۳۹۳-۴۱۲ / ظفر ج ۱
ص ۱۸۹-۲۴۴-۲۷۶-۴۱۷ / دره ۲۲۲-
۴۲۸ / تجربه ج ۱ ص ۱۷۶
- تشذر tašazzor [ع.] (مص.) آماده جنگ شدن.
/ دره ۲۲۲-۳۹۸
- تشذیب tašzīb [ع.] (مص.) پیراستن. / عقول
۶-۲۲ / برید ۱۰۴-۲۱۷-۲۳۳-۲۵۷-
۳۰۱ / وصاف ۴۵۷-۴۹۵
- تشرّب tašarrob [ع.] (مص.) ۱- آشامیدن،
نوشیدن. / وصاف ۲۳۲-۲۷۵ / رشف ۳۴۷؛
۲- در خود فرو بردن، اندیشیدن. / برید ۶۱-
۶۴
- تشرّع tašarro' [ع.] (مص.) عمل نمودن به
شریعت. / اخبار ۴
- تشریب tašrīb [ع.] (مص.) خوراندن،
نوشانیدن. / دره ۹۷
- تشرید tašrīd [ع.] (مص.) پراکنده نمودن،
راندن. / وصاف ۳۱
- تشریع tašrī' [ع.] (مص.) بیان کردن راه را، قانون
نهادن، وضع قانون، قانون گذاری. / رشف ۷۱
- تشرین tešrīn [معر.] (ا.) نام دو ماه از ماههای
رومی موسوم به تشرین اول و تشرین ثانی. /

تشكك tašakkok [ع.] (مص.) گمان کردن. /

اخلاق ۱۲۳

تشككي tašakkī [ع.] (مص.) شکایت کردن و

گله کردن. / اخلاق ۲۶۶

تشكيك taškīk [ع.] (مص.) در شك انداختن،

در گمان افکندن. / جهانگشا ج ۳ ص ۱۴۳ /

وصاف ۴۲۸

تشمت tašammot [ع.] (مص.) نومید

بازگشتن. / دره ۴۰۱

تشمر tašammor [ع.] (مص.) دامن به کمر

زدن، آماده خدمت شدن، جلدی کردن. / کلیله

۱۱۴ / عتبه ۷۹ / توسل ۲۲-۲۸-۷۱-۸۹

/ یمنی ۸۶ / مرزبان ۱۱۵-۳۸۶ / سیرت

۱۶۴

تشمیت tašmīt [ع.] (مص.) ۱- دعای عطسه

گفتن. / دستور ۵۵: ۲- فراهم آوردن. / ظفر

ج ۱ ص ۲۰۹

تشمیر tašmīr [ع.] (مص.) ۱- دامن بالا زدن،

دامن به کمر زدن، آماده شدن. / وصاف ۳۱۵-

۶۴۵ / رشف ۵۴-۱۱۰-۱۱۷ / دره ۳۷۹-

۵۷۳: ۲- سرعت نمودن در رفتن. / دره ۴۲۸

تشنع tašanno' [ع.] (امص.) زشت کاری. /

مرزبان ۷۴

تشنف tašannof [ع.] (مص.) خود را گوشوار

نهادن. / دره ۳۹۶

تشوش tašavvoš [ع.] (مص.) شوریده شدن. /

توسل ۲۸۹ / وصاف ۱۹۳

تشوف tašavvof [ع.] (مص.) ۱- انتظار چیزی

کردن. / عقد ۱۵۶: ۲- در نگرستن به

چیزی، توجه و التفات. / مصباح ۲۵۰-

۲۷۸-۲۵۳

تشوَق tašavvoq [ع.] (مص. امص.) آرزومند

دره ۵۷۷

تشطير taštīr [ع.] (مص.) بخش کردن، و در

اصطلاح بدیع آن است که شاعر هر مصراع را

به دو بخش نموده و در هر دو بخش مصراع

اول قافیه‌ای بیاورد که مخالف با سجع مصراع

دوم باشد. / وصاف ۵۹۳

تشعب taša'ob [ع.] (مص.) ۱- شعبه شعبه

شدن، پراکنده شدن، تفرق. / رشف ۲۷۳-

۳۶۴: ۲- دور شدن. / دره ۵۲۶

تشعث taša'os [ع.] (مص.) پراکنده شدن. / دره

۵۲۶

تشعیث taš'īs [ع.] (مص.) پراکنده کردن، و در

اصطلاح عروض از زحافات فاعلاتن است که به

جای «فالان»، «مفعولن» بیاورند. / المعجم

۵۰-۵۳-۱۰۷-۱۳۱-۱۵۶-۱۷۰

تشفع tašaffo' [ع.] (مص.) شفاعت کردن. /

سند ۱۴۲-۳۱۳ / سیرت ۱۲۵ / جهانگشا ج

۲ ص ۱۵-۱۹۷-ج ۳ ص ۱۱۱-۱۳۳ /

وصاف ۱۴۳-۴۳۲-۵۸۰ / ظفر ج ۱ ص

۲۵۰

تشفی tašaffī [ع.] (مص. امص.) شفا یافتن.

بهبود، آسودگی. / کلیله ۲۲۳-۲۸۷-

۲۹۴-۲۹۸ / خاقانی ۱۴۲ / سند ۱۱۴-

۳۳۸ / اغراض ۶۱-۹۵-۳۸۱ / یمنی

۳۲۹-۳۸۵ / مرزبان ۵۳۲ / اخلاق ۱۳۷-

۱۵۸-۱۶۵ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۳۰ /

سیرت ۷۴-۱۰۷-۲۵۲ / وصاف ۳۲۷-۴۸۷

تشقیص tašqīs [ع.] (مص.) اعضای ذبیحه را

جدا کردن برای تقسیم بین شرکاء یا فروش. /

مقامات ۲۰۸

تشقیق tašqīq [ع.] (مص.) سخن را نیکو روش

بیرون آوردن. / دره ۳۲

۱۴۴ / دره ۵۶۴ / گیتی ۱۶ - ۱۹۷ / تجربه ج

۲ ص ۱۷۹

تصابر tasābor [ع.] (مص.) ظاهراً صبر کردن.

/ گیتی ۸۶

تصابی tasābī [ع.] (مص.) عشق ورزیدن. /

المعجم ۴۱۶ / گلستان ۳۳۶ / مسامره ۹۶

تصادق tasādoq [ع.] (مص.) با هم دوستی

کردن. / اخلاق ۲۶۱

تصارم tasārom [ع.] (مص.) از هم بریدن، از

یکدیگر جدا شدن. / مسامره ۲۸۵ / دره ۲۹۲

تصاریف tasārīf [ع.] (امص. ا.) ۱ - ج

تصریف، گردش، گرداندن و مجازاً گردش

روزگار، اتفاق، پیشامد و حادثه. / کلیله ۱۸۸

/ عتبه ۱ - ۶۶ - ۴۸ / رشید ۸۵ / توسل

۱۶ - ۷۶ - ۸۶ - ۲۳۱ - ۲۹۲ / خاقانی ۵۶ /

یمینی ۸ - ۱۷ - ۲۰ - ۲۶ - ۴۱ - ۱۷۹ -

۲۲۵ - ۳۹۴ - ۴۲۸ / برید ۱۵۹ - ۲۵۷ / نفته

۷ - ۶۸ - ۱۲۲ / معجم ۱۲۸ - ۱۳۱ / روضه

۶۲ - ۱۰۷ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۴۵ - ۱۸۰ -

ج ۳ ص ۱۱۶ / سیرت ۴ - ۴۳ / وصال ۲۵ -

۷۷ - ۱۲۰ - ۵۱۵ / مسامره ۱۴۵ - ۱۵۹ /

مصباح ۱۲۳ - ۲۲۱ / دره ۵ - ۵۷۸ / تجربه ج

۱ ص ۱۹۶ - ۴۵۹ - ج ۲ ص ۷۲ - ۲۵۰ - ۲ -

ج تصریف، اشتقاق کلمات، تغییر و تبدیل. /

المعجم ۲۹۷

تصاغر tasāyor [ع.] (مص.) خویشتن را خوار

نمودن. / رشف ۲۹۱ - ۲۹۲

تصافح tasāfoh [ع.] (مص.) همدیگر را دست

گرفتن. / رشف ۳۸۷

تصافی tasāfī [ع.] (مص.) همدیگر را صادقانه

کار کردن، با یکدیگر دوستی ویژه داشتن. /

مرزبان ۴۶ / معجم ۴۸

شدن. آرزومندی. / توسل ۱۸۷ / عقد ۱۵۶ /

سند ۲۰ / دستور ۸۳ / المعجم ۴۱۴ - ۲۰۱ /

مصباح ۳۷۹ / رشف ۲۷۶ / دره ۶۶۵

تشویک tašvīk [ع.] (مص.) خار نهادن بر جایی،

خاردار شدن. / برید ۵۴ - ۹۱ - ۱۹۶ -

۲۴۵ - ۳۰۲ - ۳۰۸ - ۳۶۵ - ۳۶۸

تشویه tašvīh [ع.] (مص.) زشت گردانیدن روی

را. / وصال ۳۸۳ - ۴۳۷

تشهر tašahhor [ع.] (مص.) آشکارا شدن،

شهره شدن. / وصال ۲۹

تشهی tašahhī [ع.] (مص.) آرزومند شدن،

خواهانی نمودن. / راحه ۴۲۰

تشهیر tašhīr [ع.] (مص.) آشکارا کردن. /

یمینی ۴۴۴ / وصال ۸۱ - ۱۵۸ - ۲۳۹ -

۲۶۶ - ۳۲۵ - ۳۹۷ - ۴۲۹ - ۴۴۶ - ۵۷۵ -

۶۵۱ / نسایم ۱۱۶ / تجربه ج ۱ ص ۱۷۸

تشییخ tašayyox [ع.] (مص.) شیخ شدن،

خواجه و پیر شدن. / وصال ۱۵۹ - ۱۶۰ /

مصباح ۱۸۸ - ۲۲۷

تشییید tašyīd [ع.] (مص.) محکم کردن، استوار

کردن، بنا کردن و برافراشتن. / مقامات ۱۷۵ /

عتبه ۶ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۹ - ۲۱ - ۴۸ - ۷۰ -

۹۳ / بیهق ۴۷ / رشید ۷۱ - ۷۸ / توسل

۵۰ - ۱۰۲ - ۱۱۷ / خاقانی ۸۹ / سند ۱۱۲ /

اغراض ۹۰ - ۱۹۲ - ۳۲۴ / عقول ۹ - ۱۶ -

۲۴ - ۴۰ - ۴۳ - ۵۵ / راحه ۶۶ - ۱۴۹ /

دستور ۱۸ - ۳۶ - ۷۹ / برید ۴۹ - ۲۹۰ -

۳۷۰ / معجم ۵۴ - ۵۷ - ۱۴۶ / روضه ۱۴۳ /

جهانگشا ج ۱ ص ۳۰ - ۸۴ - ج ۳ ص ۵ -

۲۴۸ - ۲۷۲ / وصال ۱۶۱ - ۴۳۷ / سبط ۴ -

۴۰ - ۴۴ / نسایم ۱۱۳ / اخبار ۴ / رشف

۵۴ - ۷۰ - ۷۵ - ۱۰۲ - ۲۵۱ / ظفر ج ۲ ص

تَصَرَّع [ع.] [tasarro' (مص.)] افتادن. / برید
۱۱۲

تَصَرَّم [ع.] [tasarrom (مص.)] بریده گردیدن. /
مرزبان ۴۸۵ / و صاف ۴۲۲

تَصْرِيع [ع.] [tasri' (مص.)] مصرع کردن، قافیه
آوردن در مصراع اول از بیت. / المعجم ۱۲۱ -
۱۲۲ - ۴۱۹ - ۴۲۲ - ۴۲۵

تَصْرِيف [ع.] [tasrif (مص.)] برگرداندن. / دره
۳۶۲

تَصَدَّ [ع.] [tasa'od (مص.)] دشوار آمدن. /
رشید ۱۸۲

تَصْعِيد [ع.] [tas'id (مص.)] گذاختن و ذوب
کردن و تقطیر. / یمنی ۴۶۱

تَصَفِّح [ع.] [tasaffoh (مص.)] جستجو کردن. /
مرزبان ۶۳۶ / اخلاق ۱۷۲ / مصباح ۲۶۵ /
رشف ۳۰۶ / دره ۲۹۴

تَصَفِّق [ع.] [tasaffoq (مص.)] دست بر دست
زدن، دست زدن. / و صاف ۲۸۳ - ۴۷۴

تَصْفِيد [ع.] [tasfid (مص.)] محکم ساختن. /
دره ۶۰۹

تَصْقِيل [ع.] [tasqil (مص.)] صیقل دادن، جلا
دادن. / برید ۱۹۱ - ۲۱۸ - ۲۳۹ - ۳۰۱ -
۳۲۸ / رشف ۳۲۲

تَصَلَّب [ع.] [tasallob (مص.)] سختی کردن،
بافشاری و استقامت. / یمنی ۳۷۳ / دره
۵۱۱ - ۱۰۳

تَصَلَّف [ع.] [tasallof (مص.)] لاف زدن، گزاف
گفتن، تملق کردن، چاپلوسی کردن. / کلیله
۱۷ - ۷۰ - ۲۵۲ - ۲۶۲ - ۳۸۴ - ۴۲۱ /
مقامات ۱۶۵ / عقد ۹۷ / یمنی ۸ - ۴۷۸ /
برید ۲۵۴ / مرزبان ۳۱ / اخلاق ۲۱۴ - ۲۹۶ /
جهانگشا ج ۲ ص ۴۴ - ۲۶۵ / و صاف

تَصَالَح [ع.] [tasaloh (مص.)] با هم آشتی کردن،
با هم نیکویی کردن. / مصباح ۱۵۹ / دره ۲۹۳

تَصَامَم [ع.] [tasamom (مص.)] خود را کر
وانمودن، خود را به کری زدن. / یمنی ۷۲ -
۱۴۷ / مرزبان ۲۸۲ - ۵۴۳ / جهانگشا ج ۱
ص ۱۸۸ / و صاف ۱۷۶ - ۳۲۹

تَصَاوُل [ع.] [tasavol (مص.)] به یکدیگر حمله
نمودن. / مرزبان ۵۱۵ / جهانگشا ج ۳ ص
۱۳۷ / دره ۲۴۶

تَصَايِف [ع.] [tasayof (مص.)] ظاهراً با همدیگر
صف بستن. / دره ۱۹۸

تَصَبَّر [ع.] [tasabbor (مص.)] شکیبایی کردن،
خود را به ستم بازداشتن. / رشید ۱۳۳ / عقد
۱۵۶ / سند ۳۲۹ / و صاف ۶۲۰ / مسامره ۱۶۰

تَصَبَّصَب [ع.] [tasabsob (مص.)] نیست شدن،
پریشان شدن. / دره ۳۰۱

تَصَدَّر [ع.] [tasaddor (مص.)] در صدر
مجلس جای گرفتن، بالا نشستن. بالانشینی.
/ عتبه ۲۹ - ۱۰۹ / برید ۲۶۰ / نفثه ۷۶ /
و صاف ۱۶۰ / سبط ۴۶ / مصباح ۴۶ - ۱۰۲ -
۱۰۳ / تجربه ج ۲ ص ۲۰۵

تَصْدِير [ع.] [tasdir (مص.)] در آغاز کتاب یا
نوشته مطلبی را نوشتن، دیباچه نوشتن،
نوشتن عنوان و صدر نامه. / یمنی ۴۴۴ /
المعجم ۶۸ / اخلاق ۳۵ / روضه ۱۹ - ۱۳۹ /
و صاف ۴۴ - ۱۲۳ - ۲۸۴ - ۲۹۲ - ۳۶۷ -
۴۴۱ / مصباح ۲۹۸

تَصْدِيع [ع.] [tasdi' (مص.)] دردسر دادن، باعث
زحمت شدن. / عتبه ۱۱۱ / رشید ۱۳۵ - ۱۴۴ /
/ نوسل ۱۸۰ - ۲۳۶ - ۲۵۶ - ۲۷۱ / خاقانی
۷۵ - ۱۲۶ / اغراض ۱۴۰ / برید ۲۹۳ /
روضه ۲۳ - ۵۹ - ۷۸ - ۱۱۰ / گیتی ۸۳

تضاعف tazā'of [ع.] (مص.) دوچندان شدن. /
 رشید ۱۲ - ۲۵ - ۶۸ - ۹۳ - ۱۰۷ - ۱۱۷ /
 خاقانی ۱۹۹ / عقول ۷ - ۱۳ - ۳۹ / برید
 ۱۲۷ / اخلاق ۹۵ / سبط ۳۲ / ظفر ج ۲ ص
 ۳۰۳

تضاعیف tazā'if [ع.] (ا.) ج تضعیف، افزودن،
 تضاعیف چیزی به معنی اثناء، حین، میانه و
 ضمن آمده است. / عتبه ۱۶ - ۳۲ - ۴۶ /
 خاقانی ۱۴۶ - ۳۲۱ / یمنی ۷۰ - ۱۴۶ -
 ۱۵۶ / مرزبان ۶۲ / معجم ۲۳۴ / جهانگشا ج
 ۱ ص ۱۱۹ - ۱۸۸ - ج ۳ ص ۹۵ / وصاف
 ۷۱ - ۴۵۳ / ظفر ج ۱ ص ۵۵۰ - ج ۲ ص
 ۳۲۳ - ۳۹۶ - ۵۱۸ / دره ۱۷۱

تضاغن tazāyon [ع.] (مص.) با هم کینه
 ورزیدن، پنهان داشتن کینه را. / سیرت ۸۳
 تضاغر tazāfor [ع.] (مص.) با هم مدد کردن و
 یاری نمودن. / یمنی ۵۱
 تضاھی tazāhi [ع.] (مص.) مانند گشتن، تشبیه.
 / وصاف ۲۳۲

تضایق tazāyoq [ع.] (مص.) تنگ گردیدن. /
 جهانگشا ج ۲ ص ۱۴۱ - ج ۳ ص ۶۹۰ /
 وصاف ۱۳ - ۱۹۵

تضجر tazajzor [ع.] (مص.) نالیدن و بی قراری
 کردن. / عقول ۲۵ / تجربه ج ۲ ص ۱۹۷
 تضرر tazarror [ع.] (مص.) گزند یافتن. /
 مرزبان ۴۲۳ / رشف ۹۱
 تضررم tazarrom [ع.] (مص.) برافروخته شدن از
 خشم. / برید ۲۵۲

تضرب tazrīb [ع.] (مص.) ۱ - سخت زدن. /
 یمنی ۱۳۱: ۲ - زدن، برپا کردن. / یمنی
 ۱۵۶: ۳ - (مص. امص.) سخن چینی کردن،
 فتنه انگیزتن. دو به هم زنی، سخن چینی. /

۵۷۹ - ۶۳۶ - ۶۵۵ / سبط ۲۷ / مسامره ۲۳۴
 / مصباح ۱۹۵ / ظفر ج ۱ ص ۱۸
 تصلیم taslīm [ع.] (مص.) از بن بریدن گوش و
 بینی را. / دره ۶۵۱
 تصمید tasmīd [ع.] (مص.) سخت بر چیزی
 اعتماد کردن. / دره ۶۰۹
 تصوّب tasavvob [ع.] (مص.) آمدن از بالا به
 شیب. / دره ۵۵۲
 تصوّن tasavvon [ع.] (مص.) نگه داشتن،
 مواظبت نمودن، مجازاً خود را نگاه داشتن و
 مواظب خود بودن. / کلیله ۲۰۸ - ۲۳۸ -
 ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۹۸ - ۳۹۷ / بیهق
 ۹۶ - ۲۲۲ / رشید ۷۴ - ۷۹ / توسل ۸۴ -
 ۱۴۶ / سند ۶۳ - ۲۱۷ - ۲۲۷ / اغراض ۷۵ -
 ۸۷ / عقول ۱۷ / مرزبان ۶۹۹ / جهانگشا ج
 ۱ ص ۵۳ - ج ۲ ص ۲۸۲ - ج ۳ ص ۸۹ /
 وصاف ۱۰۴ - ۱۲۵ - ۱۹۰ - ۳۵۵ - ۳۷۸ /
 سبط ۴۲

تصویب tasvīb [ع.] (مص.) راست گوی
 دانستن، راست گوی شمردن، پسندیدن،
 پذیرفتن. / سیرت ۱۲۱ / دره ۱۱۴

تصویت tasvit [ع.] (مص.) آواز کردن. / وصاف
 ۳

تصهال tashāl [ع.] (ا.) آواز شدید اسب،
 صهیل. / وصاف ۳۱۶ - ۴۱۰

تصیّد tasayyod [ع.] (مص.) شکار جستن،
 صید جستن. / وصاف ۲۴۹ - ۴۹۷ / سبط ۱۲
 / مسامره ۱۵۸ - ۲۱۷

تضارب tazārob [ع.] (مص.) با هم خصومت
 کردن و جنگ نمودن. / تجربه ج ۲ ص ۳۳
 تضاریب tazārīb [ع.] (مص. ا.) ج تضرب،
 سخن چینی کردن. / نسایم ۵۸

را. / سیرت ۲۲۷
 تضییق tazyīq [ع.] (مص.) تنگ کردن، تنگ
 گرفتن بر کسی. / سیرت ۱۰۳
 تطارد tatārod [ع.] (مص.) بر یکدیگر حمله
 آوردن. / سیرت ۱۱۰ / مصباح ۱۰۰
 تطاوّح tatāvoh [ع.] (مص.) با هم فرا گرفتن
 قوم چیزی را میان خود. / دره ۴۳۸
 تطایر tatāyor [ع.] (مص.) دراز گردیدن،
 پراکنده شدن. / وصاف ۳۹۸ / مسامره ۲۰۲
 تطبّب tatabbob [ع.] (مص.) طبابت و پزشکی
 کردن. / وصاف ۴۶ / نسایم ۱۰۷
 تطبّع tatabbo' [ع.] (مص.) خوی گرفتن. /
 توسل ۸۲ / وصاف ۱۷۶
 تطرّد tatarrod [ع.] (مص.) ظاهراً شکار کردن.
 / وصاف ۲۴۹
 تطرّف tatarrof [ع.] (مص.) تجاوز کردن از حدّ
 اعتدال. / وصاف ۱۰ - ۱۷۴ - ۶۳۵ / سمط
 ۸۰ - ۹۰ / دره ۴۱۲
 تطرّق tatarroq [ع.] (مص.) راه جستن، راه
 یافتن، ورود، رسیدن، مجازاً اذیت کردن و
 مزاحم شدن. / اخلاق ۹۹ - ۱۱۴ - ۱۵۸ -
 ۱۹۲ / وصاف ۵۱۲ / سمط ۱۴ - ۸۵ - ۹۴ /
 نسایم ۱۱۶ / اخبار ۶ / رشف ۱۷۷ - ۱۷۸ -
 ۲۴۹ / ظفر ج ۱ ص ۱۱ - ۵۰۴ / دره ۱۶۴ -
 ۵۲۸ / گیتی ۱ - ۷ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۷ -
 ۲۲۵ - ۲۵۳ / تجربه ج ۲ ص ۲۳۹ - ۲۴۲
 تطریت tatriyat [ع.] (مص.) ترو تازه نمودن. /
 توسل ۵۶
 تطرید tatrīd [ع.] (مص.) دور کردن فرمودن. /
 راحه ۲۲۱
 تطرّیز tatrīz [ع.] (مص.) مطرّز کردن، نگارین
 کردن. / وصاف ۵۹۳

کلیله ۵۹ - ۱۰۵ - ۱۵۷ - ۳۲۷ / چهار ۷۴ /
 بختیار ۸۵ - ۱۳۵ / توسل ۳۱ - ۲۵۳ / سند
 ۷۳ - ۹۸ - ۱۱۱ / اغراض ۱۷۷ - ۳۲۷ - ۳۶۰ /
 / یمنی ۲۴ - ۴۴ - ۵۸ - ۶۵ - ۷۸ - ۸۶ -
 ۱۱۰ - ۱۷۰ - ۲۰۳ - ۲۸۱ - ۴۵۳ - ۴۸۱ /
 برید ۵۴ - ۸۶ - ۱۰۲ / معجم ۱۷۳ /
 جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۵ / وصاف ۳۱ - ۱۲۴ -
 ۱۴۳ - ۲۴۸ / نسایم ۶۳ / دره ۵۵۶ / گیتی
 ۱۱۰
 تضریّت tazriyat [ع.] (مص.) سوق دادن و
 عادت دادن سگ شکاری را به شکار. / یمنی
 ۲۰۴ / معجم ۱۵۷
 تضعّض taza'zo' [ع.] (مص.) عاجز گردیدن،
 نیازمند شدن. / برید ۲۴
 تضعیف taz'īf [ع.] (مص.) دوچندان کردن. /
 چهار ۸۷
 تضفیت tazfiyat [ع.] (مص.) تمام کردن، در
 اصطلاح عروض تغییری است در فاعلاتن به
 صورت فاعلیاتان. / المعجم ۵۰ - ۵۵ - ۱۳۶
 تضلیل tazlīl [ع.] (مص.) گمراه کردن. / عقد
 ۱۰۱ / معجم ۲۱۳ / جهانگشا ج ۲ ص ۵۵ -
 ج ۳ ص ۱۴۳ / وصاف ۳۱ - ۲۷۲ / تجربه ج
 ۲ ص ۲۴۱
 تصوّر tazavvor [ع.] (مص.) بر خود پیچیدن.
 / برید ۱۱۳ - ۲۶۱
 تصوّع tazavvo' [ع.] (مص.) دمیدن، بوی
 دادن، بوی پراکندن. / روضه ۷ - ۳۵ - ۸۷
 تضییع tazayyo' [ع.] (مص.) ضایع شدن. /
 مسامره ۳۵
 تضییق tazayyoq [ع.] (مص.) تنگ گردیدن. /
 وصاف ۴۶۴
 تضییف tazyīf [ع.] (مص.) مهمان داشتن کسی

- تطریه tatriya(e) [ع.] (مص.) تر و تازه نمودن.
 / عتبه ۱۱۴ / دره ۳۸۳
- تطفّل tataffol [ع.] (مص.) ناخوانده به مهمانی رفتن. / مقامات ۶۵
- تطفیف tatfīf [ع.] (مص.) کم بپودن. / وصاف ۴۴۵
- تطفیل tatfīl [ع.] (مص.) به مهمانی آمدن، طفیلی شدن. / یمنی ۴۷۸
- تطفیه tatfiya(e) [ع.] (مص.) تطفئه، فرو نشاندن آتش. / وصاف ۱۷۸
- تطلبّ tatallob [ع.] (مص.) جُستن، پیایی جستن. / مرزبان ۱۲۲ / وصاف ۳۰۱
- تطلعّ tatallo' [ع.] (مص.) واقف و آگاه شدن، پیوسته در چیزی نگریستن. / توسل ۲۰۱ - ۲۸۱ / اغراض ۳۷۷ / المعجم ۵ / وصاف ۶ / مصباح ۷۴ - ۱۰۳ - ۲۵۳ / تجربه ج ۱ ص ۹۴
- تطلیق tatliq [ع.] (مص.) طلاق گفتن، رها کردن. / بیهق ۱۶۷
- تطلیقات tatliq - āt [ع.] (مص.) ج تطلیق، ر.ك. تطلیق. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۵۶ / وصاف ۱۸۸ - ۳۳۴ - ۵۸۴
- تطواف tatvāf [ع.] (مص.) گرد چیزی گردیدن. / لباب ۵۰۵ / وصاف ۶۲ - ۱۵۲ - ۲۴۰ - ۳۱۸ - ۳۹۱ - ۵۹۱ / تجربه ج ۲ ص ۲۴۰
- تطوّع tatavvo' [ع.] (امص.) ۱ - فرمانبرداری. / دره ۴۱۷: ۲ - (مص.) آنچه فریضه نباشد به جا آوردن. / سند ۱۹۱ / عقول ۸ / گلستان ۳۲۸ / مصباح ۲۳۳ - ۳۳۵
- تطوّف tatavvof [ع.] (مص.) گرد چیزی گردیدن. / وصاف ۵۸۷
- تطوّق tatavvoq [ع.] (مص. امص.) ۱ -
- گردن‌بند پوشیدن. فرمانبرداری. / دره ۱۰۱ - ۴۱۷: ۲ - (امص.) ظاهراً تتوّق، آرزومندی. / دره ۴۱۷
- تطوّل tatavvol [ع.] (مص.) مَنّت نهادن، فضل و فزونی نمودن. / دستور ۸۲ / مرزبان ۳۲۳ - ۴۴۷
- تطویق tatvīq [ع.] (مص.) طوق به گلو انداختن، گردن‌بند پوشانیدن. / مقامات ۱۴۵
- تطویل tatvīl [ع.] (مص.) در اصطلاح عروض یعنی اینکه کلمه‌ای را طولانی‌تر کنند مثلاً از طریق مدّ و اشباع. / المعجم ۵۰ - ۵۷ - ۱۰۲ - ۱۳۱ - ۱۴۰
- تطیّر tatayyor [ع.] (مص.) ۱ - پراندن. / وصاف ۲۴۹ / دره ۵۳۵: ۲ - فال بد گرفتن. / جهانگشا ج ۲ ص ۴۶ - ۱۸۴ / سیرت ۱۹۹
- تطیب tatyīb [ع.] (مص.) طیب و طاهر کردن، پاکیزه گردانیدن. / توسل ۱۳ - ۲۰ - ۱۲۶ / سند ۱۵۷ - ۲۰۵ / اغراض ۴۸ / معجم ۱۹۴ - ۲۵۸ / وصاف ۹۲ / ظفر ج ۱ ص ۲۱۵ - ۴۵۱ - ج ۲ ص ۱۵ / دره ۳۴۴
- تطییر tatyīr [ع.] (مص.) پرانیدن. / وصاف ۱۳۱ - ۵۴۸
- تطیین tatyīn [ع.] (مص.) به گل اندودن بام و جز آن را. / وصاف ۲۸۱ / اخبار ۹
- تظافر tazāfor [ع.] (مص.) ظفر خواستن. / اغراض ۳۵۴ / عقول ۱۲ / وصاف ۳۷
- تظرف tazarrof [ع.] (مص.) به تکلف ظرافت نمودن. / دره ۴۱۲
- تعدای ta'ādī [ع.] (مص.) دشمنی کردن با یکدیگر. / مرزبان ۳۲۴ / دره ۲۸۳
- تعدای ta'ādī [ع.] (امص.) دوری. / نسایم ۱۱۲ - ۶۶

را به کوری زدن. / مرزبان ۸۱ - ۵۴۳ / سیرت
۵۸ / مصباح ۱۷

تعاقد ta'ānod [ع.] (مص.) نسبت به یکدیگر

عناد و دشمنی داشتن. / اخلاق ۲۸۴

تعاقد ta'ānoq [ع.] (مص.) دست در گردن

یکدیگر انداختن، یکدیگر را در آغوش

کشیدن. / وصاف ۴۰۰ / مصباح ۹۵ / تجربه

ج ۱ ص ۱۰۶

تعاور ta'āvor [ع.] (مص.) دست به دست

گردانیدن چیزی را، به نوبت گرفتن. /

جهانگشاج ۲ ص ۳۷ / وصاف ۲۲۶

تعاون ta'āvīz [ع.] (ا.) ج تعاون، دعایی که

نوشته به گردن آویزند یا به بازو بندند تا دفع

چشم زخم و بلا کند. / وصاف ۱۸۲

تعبس ta'abbos [ع.] (مص.) ناخوش و

ترش روی گردیدن. / عقول ۳۸ / مرزبان ۳۲۸

تعتید ta'tīd [ع.] (مص.) آماده کردن. / دره ۴۲۸

تعشر ta'assor [ع.] (مص.) لغزیدن، به سر

درآمدن. / برید ۱۹۷ - ۲۶۰ / مرزبان ۳۴۵ /

رشف ۱۳۲ - ۱۵۳

تعجرف ta'ajrof [ع.] (مص.) به اکراه بر کاری

داشتن. / تجربه ج ۱ ص ۴۷۹

تعذیت ta'diyat [ع.] (مص.) روا داشتن. /

اغراض ۳۳۴

تعذید ta'dīd [ع.] (مص.) شمار کردن. /

المعجم ۴۵ / مصباح ۹۷

تعذیب ta'zīb [ع.] (مص.) بازداشتن. / دره

۶۵۳

تعذیب ta'zīb [ع.] (مص.) عذاب دادن، شکنجه

کردن. / کلیله ۱۵۶ - ۲۵۶ - ۳۳۴ - ۳۸۱ /

رشید ۱۹ / سند ۲۴۱ - ۳۲۹ / اغراض ۴۴ -

۴۶ - ۷۲ / یمنی ۱۴۱ - ۳۱۱ - ۳۴۰ -

تعارج ta'ārīj [ع.] (مص. ا.) ۱ - ج تعریج،

نقش بستن، مخطط کردن. / یمنی ۴۰۱: ۲ -

بلندیها. / وصاف ۳۹۷ - ۴۳۹

تعازی ta'āzī [ع.] (مص.) همدیگر را صبر

فرمودن. / یمنی ۳۹۷ / المعجم ۴۵۰ / وصاف

۱۷۵

تعاشق ta'āšoq [ع.] (مص.) عشق ورزیدن، با

همدیگر عشق نمودن. / مصباح ۹۵

تعاشی ta'āšī [ع.] (مص.) شبکوری و کوری

وانمودن. / مصباح ۱۷

تعاضد ta'āzod [ع.] (مص.) یکدیگر را یاری

کردن. / سیرت ۱۰ - ۲۳۶ / مصباح ۲۳۷ -

۳۰۰ / رشف ۳۶۵

تعاطف ta'ātof [ع.] (مص.) با یکدیگر به

مهربانی رفتار کردن. / مرزبان ۸۳

تعاطل ta'ātol [ع.] (مص.) ظاهراً مهمل ماندن،

بیکار و ضایع ماندن. / وصاف ۴۰۳

تعاطی ta'ātī [ع.] (مص.) ۱ - مبادله کردن،

مشورت نمودن. / وصاف ۳۱۶ - ۴۵۵ / تجربه

ج ۲ ص ۱۳۸: ۲ - اقدام کردن، به کاری

پرداختن. / توسل ۶۰ / المعجم ۳۰۹ - ۳۲۸:

۳ - دادوستد کردن. / عتبه ۸۳ / وصاف ۵۲۹

تعاضم ta'āzom [ع.] (مص.) بزرگ شدن. /

برید ۸۰

تعاهد ta'āqod [ع.] (مص.) پیمان بستن با هم. /

دره ۴۱۳

تعالیق ta'ālīq [ع.] (ا.) ج تعلیق، شرحی که در

حاشیه یا در ذیل کتاب یا رساله نوشته شود. /

تجربه ج ۱ ص ۱۵۰ - ۱۶۹

تعامل ta'āmol [ع.] (مص.) ظاهراً سختی

کشیدن. / یمنی ۴۰۰

تعامی ta'āmī [ع.] (مص.) کوری نمودن، خود

/ مسامره ۲۶۰ / دره ۳۹۸ /
 تعسّر ta'assor [ع.] (مص.) دشوار و سخت
 گردیدن. / مرزبان ۳۳۸-۳۸۳ / نسایم ۶
 تعسّف ta'assof [ع.] (مص.) ۱- بیراهه رفتن،
 گمراه شدن، منحرف شدن. / نفثه ۴۷ / المعجم
 ۴۳۲ / روضه ۱۹-۷۵-۸۱ / جهانگشا ج ۱
 ص ۵۱- ج ۲ ص ۶۹-۲۶۵ / مصباح ۵۱ /
 رشف ۱۳۲-۱۶۳: ۲- (مص. امص.) ستم
 کردن. ظلم، ستم. / عتبه ۱۱۴-۱۱۷-۱۶۵ /
 توسل ۱۰-۱۶۶-۳۱۱ / عقد ۹۷ / مرزبان
 ۱۵ / اخلاق ۲۴۱ / جهانگشا ج ۳ ص ۸۳ /
 وصاف ۵۹۲ / مصباح ۱۵۲ / رشف ۱۵۸-
 ۲۴۲-۳۹۳ / دره ۶۷۵: ۳- برفوت چیزی
 ملول شدن. / دره ۸۴
 تعسّق ta'assoq [ع.] (مص.) آزمند شدن. /
 رشف ۱۵۳
 تعسیر ta'sīr [ع.] (مص.) دشوار کردن. /
 مقامات ۲۲ / سند ۲۸۱ / مسامره ۱۴۹
 تعشی ta'aššī [ع.] (مص.) طعام شبانگاهی
 خوردن. / دره ۶۵۵
 تعشیق ta'šīq [ع.] (مص.) به عشق برانگیختن.
 / بختیار ۱۸۴
 تعضیل ta'zīl [ع.] (مص.) کار بر کسی تنگ
 گرفتن، معضل ایجاد کردن. / برید ۱۵۲-
 ۲۴۰
 تعطش ta'attoš [ع.] (مص.) تشنه نمودن به
 تکلف. / توسل ۲۵۹ / خاقانی ۷۰-۹۴-
 ۳۰۶ / روضه ۲۲ / مصباح ۱۴۱-۳۱۳ /
 رشف ۳۸۳
 تعطف ta'attof [ع.] (مص.) مهر ورزیدن،
 مهربانی کردن. / توسل ۱۸۳ / عقول ۱۵-
 ۲۷-۳۲-۴۸ / مرزبان ۵۰۱ / اخلاق ۲۶۹ /

۳۷-۴۶۳ / لباب ۳۹ / اخلاق ۳۳۳ /
 گلستان ۵۹۳ / سیرت ۱۳۲ / وصاف ۳۵-
 ۷۷-۱۳۰-۱۷۴ / سبط ۳۵ / مسامره ۲۴۹
 / رشف ۱۷۹ / ظفر ج ۲ ص ۲۷۰-۴۷۸ /
 دره ۶۵۳
 تعذیر ta'zīr [ع.] (مص.) تقصیر کردن در کار. /
 رشید ۱۲۰
 تعذیل ta'zīl [ع.] (مص.) نکوهیدن. / عقول ۱۰
 / برید ۸۳-۱۳۰-۲۴۵
 تعریب ta'rib [ع.] (مص.) سخن عجمی را عربی
 کردن، معرّب ساختن. / وصاف ۲۴۳
 تعریس ta'ris [ع.] (مص.) در آخر شب فرود
 آمدن. / توسل ۸۶ / دره ۲۵۲
 تعریش ta'riš [ع.] (مص.) بنا ساختن از چوب.
 / یمینی ۴۰۱ / وصاف ۴۳۱
 تعریق ta'riq [ع.] (مص.) عرق کردن. / وصاف ۶
 تعریك ta'rik [ع.] (مص.) گوشمال دادن. /
 کلیله ۱۲۰-۲۰۰-۳۱۵-۳۳۱-۳۹۱ /
 مقامات ۸۱ / عتبه ۲۸-۵۲-۱۱۸-۱۴۹ /
 بختیار ۲۶۷ / توسل ۶۷ / عقد ۱۰۲ / سند
 ۳-۷۷-۱۰۰-۱۱۴-۱۲۵-۲۱۵-۲۴۰ /
 اغراض ۴۴-۷۰-۷۳-۳۱۲-۳۱۴-۳۹۵ /
 یمینی ۱۸۱-۳۱۳-۳۲۷-۳۳۰-۳۴۷-
 ۳۶۰ / دستور ۲۲-۸۲ / برید ۵۴-۵۵-
 ۵۷-۶۹-۷۸-۹۱-۱۰۲-۱۱۵-۱۳۷-
 ۱۴۹-۱۸۱-۱۸۳-۱۹۶-۲۴۱-۳۰۸ /
 لباب ۱۷۱-۳۱۱ / المعجم ۱۷ / معجم ۱۹۱
 / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲-۱۴۹ / وصاف ۹۳
 / مسامره ۱۸۳
 تعریه ta'riya(e) [ع.] (مص.) برهنه کردن. /
 یمینی ۴۷۷
 تعزیر ta'zīr [ع.] (مص.) نکوهیدن و ادب دادن.

تعمیه ta'miya(e) [ع.] (مص.) ۱- پوشانیدن.

/ بختیار ۳۰۵ / مرزبان ۶۳۹: ۲- پوشیده

گفتن. / کلیله ۱۹۱ / مقامات ۵۶ / جهانگشا

ج ۳ ص ۱۴۶ - ۲۰۴ - ۲۶۴ / وصاف ۳۴۵ -

۴۲۹

تعنت ta'annot [ع.] (مص.) خرده گرفتن، عیب

جستن، گناه جستن. / مرزبان ۳۰۸ / گلستان

۲۵۱ / سیرت ۱۳۸

تعنف ta'annof [ع.] (مص.) سرزنش و ملامت

کردن. / وصاف ۱۷۶

تعنق ta'annoq [ع.] (مص.) دست در گردن

همدیگر کردن. / دره ۴۱۷

تعنیت ta'nīt [ع.] (مص.) در گردن کسی کردن

کاری دشوار که ادایش نتواند. / دره ۶۵۲

تعنیف ta'nīf [ع.] (مص.) سرزنش و ملامت

نمودن به درشتی. / کلیله ۱۵۶ / سند ۱۰۸ -

۲۷۷ / یمنی ۶۳ - ۱۷۳ - ۳۵۶ - ۴۷۴ / برید

۴۲ - ۱۱۵ - ۱۵۹ - ۲۲۶ / نفثه ۱۰۵ /

مرزبان ۵۰۶ / وصاف ۲۰۶ - ۳۲۹ / مسامره

۲۸۰

تعوّد ta'avvod [ع.] (مص.) عادت کردن. /

توسل ۱۰۸ / خاقانی ۲۸۱ / عقول ۵۳ / برید

۱۵۹ / مرزبان ۳۷۴ - ۲۹۳ / وصاف ۲۶۱ -

۴۹۷ - ۵۳۷

تعوّق ta'avvoq [ع.] (مص.) باز ایستادن از نیاز

و حاجت. / وصاف ۱۷۵ / مصباح ۱۲۴

تعوّل ta'avvol [ع.] (مص.) اعتماد داشتن. /

توسل ۱۶۱ / وصاف ۴۱۹

تعویج ta'vīj [ع.] (مص.) کج ساختن،

برگرداندن. / برید ۲۷۴ - ۳۳۶

تعوید ta'vīd [ع.] (مص.) عادت دادن. / وصاف

۴۹۷

روضه ۵۹ / مصباح ۲۳۱ - ۲۴۵

تعطّل ta'attol [ع.] (مص.) متوقف شدن، از کار

افتادن. / رشف ۴۱۶ - ۴۲۱

تعظّم ta'azzom [ع.] (مص.) بزرگی نمودن. /

رشف ۲۹۷

تعفّف ta'affof [ع.] (مص.) پرهیز کردن، عفت

ورزیدن. / کلیله ۵۲ - ۳۹۸ / یمنی ۳۹۲ /

مرزبان ۵۷۲ / نفثه ۶۱ / سبط ۴۳

تعفیر ta'fīr [ع.] (مص.) ۱- به خاک مالیدن،

خاک آلود کردن. / یمنی ۲۸۶: ۲- سپید

کردن. / سیرت ۱۰۳

تعقیل ta'qīl [ع.] (مص.) عقال بستن، زانوبند

زدن چنانکه ساق شتر را. / دره ۲۶۲

تعکّیس ta'kīs [ع.] (مص.) ظاهراً معکوس

برکردن، برعکس کردن. / وصاف ۴۳۷ -

۶۱۵ - ۶۳۵

تعلّل ta'allol [ع.] (مص.) مشغول داشتن،

بسنده کردن. / وصاف ۱۶۵

تعلّه ta'ella(e) [ع.] (ا.) مایه سرگرمی و

دل مشغولی. / مصباح ۲۴

تعلیف ta'līf [ع.] (مص.) علف دادن. / دره

۶۲۱ / تجربه ج ۱ ص ۲۴۱

تعلیق ta'līq [ع.] (مص.) نوشتن، یادداشت

کردن. / کلیله ۱۳۲

تعلیل ta'līl [ع.] (امص.) بهانه، بهانه‌جویی. /

جهانگشا ج ۳ ص ۲۵۶ - ۲۵۸

تعلیه ta'liya(e) [ع.] (مص.) بلند و بزرگ

ساختن. / وصاف ۴۳۷

تعمّل ta'ammol [ع.] (مص.) به سختی به کار

بستن. / مرزبان ۴۶۳

تعمیت ta'miyat [ع.] (مص.) پوشیده چیزی را

گفتن. / المعجم ۴۳۰

- تعویل ta'vīl [ع.] (مص.) اعتماد کردن، تکیه کردن. / سند ۷۲ / برید ۲۹۶ / سیرت ۱۸۶ / وصاف ۳۷۶
- تعیب ta'ayyob [ع.] (مص.) عیب ناک ساختن. / مسامره ۳۲۰
- تعیش ta'ayyoš [ع.] (مص.) زندگانی کردن. / مصباح ۱۸۹
- تعییر ta'yīr [ع.] (مص.) سرزنش کردن، سرکوفت زدن. / سند ۹۱ - ۱۱۳ - ۱۲۷ / یمنی ۶۳ - ۱۷۳ - ۲۳۶ - ۳۵۹ - ۴۶۶ / لباب ۳۹۵ / مرزبان ۲۸۴ - ۷۲۸ / اخلاق ۳۵ - ۱۶۴ - ۱۶۵ / وصاف ۷ - ۲۰۳ - ۳۶۷ - ۳۸۳ / ظفر ج ۱ ص ۵۷۲ / دره ۱۱۶ / تجربه ج ۱ ص ۳۸۴
- تغابی ta'yābī [ع.] (مص.) غفلت ورزیدن. / یمنی ۲۰۲ / وصاف ۱۰
- تغازی ta'yāzī [ع.] (مص.) با همدیگر جنگ کردن. / خاقانی ۱۷۷
- تغایر ta'yāyor [ع.] (مص.) غیر همدیگر شدن، با هم اختلاف داشتن، مغایرت داشتن. / مصباح ۲۱۳ - ۲۱۴ / معجم ۶
- تغاییر ta'yāyīr [ع.] (مص.) ج تغییر، دگرگونی، تبدیل. / اغراض ۳۴۱ / یمنی ۸ - ۳۹۴ / نفثه ۹ - ۶۸ - ۱۲۲
- تغب ta'yab [ع.] (امص.) هلاکی، هلاکت. / دره ۶۸۶ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۵
- تغذی ta'yaddī [ع.] (مص.) چاشت خوردن. / دره ۳۰۹ - ۶۵۴
- تغذی ta'yazzī [ع.] (مص.) خوردن، غذا خوردن. / یمنی ۳۱۵ / اخلاق ۲۳۷ / دره ۶۵۴
- تغرب ta'yarroob [ع.] (مص.) غربت اختیار کردن. / مقامات ۲۶
- تغریب ta'yrib [ع.] (مص.) به غربت انداختن یا افکندن، از شهر بیرون کردن و دور گردانیدن. / یمنی ۳۸۴
- تغرید ta'yrid [ع.] (مص.) در گلو گردانیدن آواز را، بلند برداشتن آواز. / وصاف ۳ - ۵۹ - ۱۲۰ / تجربه ج ۲ ص ۱۴۲
- تغریر ta'yriir [ع.] (مص.) ۱ - در خطر و هلاکت افکندن. / عقول ۳۰ / دره ۳۹۸ - ۲ - فریفتن. / یمنی ۶۷ - ۱۳۶ / مرزبان ۴۹۷ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۹۹ / وصاف ۲۷۲ / مصباح ۱۶۴ - ۱۹۶ - ۲۷۸
- تغز to'oz [تر. مغ. (ا). ر.ك. تقوز. / ظفر ج ۲ ص ۴۲۴
- تغشی ta'yāššī [ع.] (مص.) ۱ - پوشیدن. / رشف ۱۱۳ - ۲۹۲ - ۲ - با زن آرمیدن. / دره ۵۶۶ (به غلط تغشی چاپ شده)
- تغشیه ta'yšiya(e) [ع.] (مص.) فرو گرفتن و پوشاندن. / معجم ۱۴۸
- تغضب ta'yazzob [ع.] (مص.) به خشم شدن. / رشف ۲۴۰
- تغضر ta'yazzor [ع.] (مص.) باز گردیدن. / دره ۳۵۲
- تغضن ta'yazzon [ع.] (مص.) ترنجیده پوست شدن، چروکیده پوست گردیدن، آژنگ روی شدن. / مرزبان ۳۰۵
- تغطرف ta'yatrof [ع.] (مص.) بزرگ منشی نمودن. / دره ۴۱۲
- تغلج ta'yalloj [ع.] (مص.) بی فرمانی نمودن. / دره ۱۹۲
- تغلّس ta'yallos [ع.] (مص.) تاریک شدن شب. / مقامات ۶۸

- تغَلّ taʔallol [ع.] (مص.) غالیه کردن، خوشبو کردن. / دره ۵۷
- تغلیس taʔlīs [ع.] (مص.) در تاریکی آخر شب رفتن. / دره ۲۵۳
- تغلیط taʔlīt [ع.] (مص.) به غلط انداختن. / وصاف ۱۲۳ / دره ۲۸۸
- تغلیظ taʔlīz [ع.] (امص.) ستبری، غلظت. / مصباح ۱۶۷
- تغمغم taʔamʔom [ع.] (مص.) غم غم کردن، سخن ناپیدا گفتن. / وصاف ۱۱۹
- تغنج taʔannoʒ [ع.] (مص.) ناز و کرشمه نمودن. / معجم ۱۰۲
- تغوز toʔūz [تر. مغ.] (ا.) رك. تغز و تقوز. / ظفر ج ۲ ص ۵۱ - ۵۸ - ۱۶۱ - ۳۶۶
- تغیظ taʔayyoz [ع.] (مص.) خشم گرفتن، خشمناك شدن. / کلیله ۲۸۳ / یمنی ۳۴۸
- تفّاح toffāh [ع.] (ا.) سیب. / مرزبان ۲۸۰
- تفادی tafādī [ع.] (مص.) پرهیز کردن، خویشتن را نگاه داشتن. / عتبه ۱۰ / توسل ۵۹ - ۱۸۴ / یمنی ۴۲ - ۱۱۸ - ۱۳۹ - ۱۷۵ - ۲۳۸ - ۳۰۶ - ۳۲۸ - ۳۳۹ - ۳۹۴ - ۴۸۱ / مرزبان ۶۹۹ / المعجم ۷ / وصاف ۲۴ - ۳۵ - ۱۶۶ - ۲۲۳ / اخبار ۸ - ۱۸ - ۳۸ - ۱۱۲
- تفّار tafārr [ع.] (مص.) از همدیگر گریختن. / دره ۴۵۵
- تفاریع tafārīʔ [ع.] (مص. ا.) ج. تفریع، فرع چیزی بر آوردن. / وصاف ۴۳۷ - ۵۳۰ / رشف ۸۸ - ۳۷۹ - ۴۱۲
- تفاصح tafāsoh [ع.] (امص.) چرب زبانی، زبان آوری. / مرزبان ۵۸۱
- تفّاقم tafāqom [ع.] (مص.) بزرگ گردیدن کار. / یمنی ۱۴۲ / رشف ۱۱۰ - ۲۳۶
- تفاوض tafāvoz [ع.] (مص.) برابری در کار و سخن. / دره ۳۲۴
- تفتت tafattot [ع.] (مص.) ریزه ریزه شدن. / رشف ۲۳۰ - ۲۵۸
- تفتّق tafattoq [ع.] (مص.) شکافته و گشاده گردیدن. / رشف ۳۶۹
- تفتّن tafatton [ع.] (امص.) فتنه انگیزی. / وصاف ۴۹۲
- تفتیح taftih [ع.] (مص.) گشودن، باز کردن، گشادن. / یمنی ۲۷۶ / وصاف ۳۵۱
- تفتین taftīn [ع.] (مص.) در فتنه افکندن. / نسایم ۸۱ / گیتی ۱۶۸
- تفجّع tafajʔo [ع.] (مص.) دردمند شدن از سختی و بلا. / سند ۲۲۷ / یمنی ۱۴۰ - ۴۹۲ / برید ۲۳۶ / معجم ۱۹۸ / مسامره ۲۳۸ / رشف ۳۷۱ / تجربه ج ۲ ص ۲۵
- تفجیر tafjīr [ع.] (مص.) ۱ - آب روان کردن. / سمط ۱۳: ۲ - ظاهراً دروغگو دانستن، اهل فجور خواندن. / سیرت ۲۳۰
- تفرّح tafarroh [ع.] (مص.) ظاهراً شاد شدن. / دره ۵۳۵
- تفرد tafarrood [ع.] (مص. امص.) تنها و یگانه شدن. یگانگی. / توسل ۲۰ - ۵۰ - ۷۵ / سند ۲۲۲ / اغراض ۲۰۷ / دستور ۴۰ / معجم ۵۰ / سیرت ۱۷۱ / اخبار ۵۲ / دره ۹۸
- تفرّس tafarros [ع.] (مص. امص.) دانستن چیزی به علامت و نشان، به فراست دریافتن، بو بودن. ادراك، فهم. / بختیار ۷۸ - ۲۴۵ / توسل ۳۰۱ / سند ۳۷ - ۱۸۹ / دستور ۲۷ - ۵۴ - ۵۶ - ۷۰ - ۸۹ / مرزبان ۶۱۴ - ۶۴۰ / المعجم ۲۳ - ۹۳ - ۱۷۵ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۴۲ - ۱۹۷ - ج ۳ ص ۱۱۰ / وصاف ۸۱ - ۹۱

تفشى tafašši [ع.] (مص.) زیاد گشتن. / سند
۲۹۲ / اغراض ۲۸۱

تفصى tafassi [ع.] (مص. امص.) رستن، رهایی
جستن، از تنگی درآمدن. رهایی. / توسل ۵-
۲۶۰ / یمنی ۳۱ - ۱۰۹ - ۱۳۰ - ۱۵۹ /
مرزبان ۵۰ - ۵۸۴ / المعجم ۳ - ۲۹ - ۴۲ -
۴۴۵ / معجم ۸۶ - ۹۷ / روضه ۲۵ - ۵۷ - ۶۸ /
جهانگشا ج ۱ ص ۶۵ - ۱۱۸ - ج ۳ ص
۱۹ - ۲۲۵ / وصاف ۱۶۰ - ۶۵۶ / سبط ۵۹ /
مسامره ۲۵۰ / نسایم ۳۷ - ۴۱ / ظفر ج ۱ ص
۱۳۹ - ۴۲۴ / دره ۲۲۸

تفضیح tafzih [ع.] (مص. امص.) رسوا کردن.
رسوایی. / بختیار ۲۸۳ / رشف ۴۴

تفطن tafatton [ع.] (امص.) زیرکی،
هوشمندی. / وصاف ۱۹۴

تفقه tafaqqoh [ع.] (مص.) فقه آموختن،
دانشمندی جستن. / توسل ۱۰۹

تفکه tafakkoh [ع.] (مص.) میوه خوردن، و
مجازاً لذت بردن و لذت. / کلیله ۳۴۶ / بختیار
۴۲ - ۱۹۰ / سند ۱۷۰ - ۱۷۹ / لباب ۱۸۴

تفکیر tafkīr [ع.] (مص.) اندیشیدن، اندیشه
کردن. / اغراض ۳۰۲

تفلسف tafalsof [ع.] (مص.) شیوه فلاسفه
پیش گرفتن. / اخلاق ۲۷۹

تفلق tafalloq [ع.] (مص.) شکافته شدن. / دره
۲۹۴

تفلیس taflīs [ع.] (مص.) به افلاس منسوب
کردن. / دره ۳۶۴

تفنگچی آقاسی گری - čī - tofang
ī - gar - āqāsī [ف. - تر. - ف.]

(حامص.) ریاست تفنگچیان. / تجربه ج ۱ ص
۶۵

۱۶۰ / مصباح ۷۹ - ۱۵۰ / نسایم ۹ / اخبار
۳۱ / ظفر ج ۱ ص ۲۸ - ۴۶ - ۱۹۲ - ۵۵۱ /

دره ۹۵

تفرط tafarrot [ع.] (مص.) ظاهراً عاجز شدن.
/ مسامره ۱۸۲

تفریح tafriḥ [ع.] (مص.) ۱ - گشادن. / مصباح
۳۰۹: ۲ - بردن، دور کردن اندوه. / دره ۲۵۳

تفرید tafriḍ [ع.] (امص.) تنها نشینی، تنهاری.
/ تجربه ج ۱ ص ۱۸۴ - ج ۲ ص ۱۶۹

تفریع tafri' [ع.] (مص.) ۱ - برآمدن. / مصباح
۱۰۹: ۲ - سربلند ساختن. / دره ۵۶۳: ۳ -

پراکنده و از هم جدا کردن. / توسل ۸۳ /
وصاف ۱۴۷ - ۲۸۰: ۴ - در اصطلاح بدیع، آن

است که صیغت نفی در تشبیه تفضیل به کار
دارند. / المعجم ۳۲۸ - ۳۷۶ - ۳۷۸ / وصاف

۵۹۳ / تجربه ج ۲ ص ۱۰۸

تفریع tafri' [ع.] (مص.) ۱ - پرداختن. /
وصاف ۲۳۴: ۲ - خالی کردن. / یمنی ۱۴۲:

۳ - فارغ گردانیدن. / مصباح ۱۱۹ - ۱۵۱

تفرع tafazzo' [ع.] (مص.) ترسیدن، دهشت
داشتن. / مرزبان ۴۵۱

تفریع tafzi' [ع.] (مص.) ترسانیدن. / دره ۵۶۳
تفسیح tafassoh [ع.] (مص.) وسعت دادن،

گشاد کردن. / توسل ۱۸۳

تفسره tafsera(e) [ع.] (ا.) ۱ - پیشاب بیمار که
پزشک از معاینه و تجزیه آن مرض را کشف کند.

/ چهار ۱۰۷ - ۱۲۱ - ۱۲۴ / اخبار ۴۶: ۲ -
هر چیزی که شخص را به چیزی دیگر دلالت

کند. / سند ۱۸۴ - ۱۸۹ - ۲۳۸ / دستور
۵۷ - ۶۹

تفسیح tafsīh [ع.] (مص.) وسعت دادن. /
توسل ۸۲ / یمنی ۲۷۶ / وصاف ۳۵۱

تقارّ taqārr [ع.] (مص.) ثبات ورزیدن. / دره
۴۵۵

تقارع taqāro' [ع.] (مص.) با نیزه یکدیگر را
زدن. / دره ۲۰۱

تقاسیم taqāsīm [ع.] (ا.) ج. تقسیم، بخش،
قسمت. / یمنی ۱-۳۱۵

تقاصیر taqāsīr [ع.] (ا.) ج. تقصار و تقصارة،
گردنبند. / خاقانی ۹۵-۱۵۷-۲۲۱ /
وصاف ۸-۱۴۸-۱۹۹-۵۰۷-۵۲۹ / دره
۳۵۱

تقاطر taqātor [ع.] (مص.) قطره قطره آمدن،
چگه چگه ریختن. / خاقانی ۲۹۴ / یمنی
۲۷۷ / وصاف ۴۷۷-۶۱۸ / دره ۵۵۱-۶۱۳

تقاعد taqā'od [ع.] (مص. امص.) باز ایستادن،
باز ماندن. سستی و کاهلی. کناره گیری کردن.
/ کلیله ۷۳-۸۸-۳۲۰ / عتبه ۲۱-۵۹-

۷۷-۱۲۹-۱۵۶ / بخنبار ۱۶۹ / توسل
۲۳-۱۱۷-۱۶۴-۳۱۲ / اغراض ۲۷۷-

۳۵۲ / یمنی ۴۳-۷۸-۸۴-۱۱۹-۱۳۶-
۱۳۹-۴۸۱ / دستور ۱۰۷ / برید ۱۹۳-

۱۹۵-۳۱۲-۳۱۸-۳۱۹-۳۳۲ / لباب ۳۷ /
/ مرزبان ۲۱۹-۶۷۶ / معجم ۸۱-۱۷۸ /

اخلاق ۱۳۹-۱۶۲-۳۲۵ / جهانگشا ج ۲
ص ۹۶-۱۴۹-ج ۳ ص ۴۵ / سیرت ۸۱-

۲۶۹ / وصاف ۱۰۴-۲۱۸-۲۸۱-۳۱۱-
۵۶۱ / نسایم ۲۰-۷۰ / سبط ۶۲ / مسامره

۶۹-۱۹۸ / اخبار ۲۵ / مصباح ۲۳۲ / رشف
۵۰ / ظفر ج ۱ ص ۵۸-۲۳۹ / دره ۴۱۳ /

گیتی ۲۵۷

تقاعس taqā'os [ع.] (مص.) سرباز زدن،
خوشتن را کنار کشیدن از کاری. / مرزبان

۵۰۸ / وصاف ۷۴-۱۰۴-۳۷۷-۵۱۷-

تفنیق tafnīq [ع.] (مص.) به ناز و نعمت
پروردن. / رشف ۲۵۸

تفوّه tafavvoh [ع.] (مص.) سخن گفتن. /
وصاف ۱۸۲ / رشف ۱۱۱

تفویت tafvīt [ع.] (مص.) از دست دادن. /
یمنی ۱۸۱ / معجم ۸۳-۱۷۶

تفویف tafvīf [ع.] (مص.) ۱- نگارین کردن
جامه را. / یمنی ۲۹۳ / المعجم ۳۳۵: ۲- در
اصطلاح بدیع، آن است که بناء شعر بر وزنی
خوش و لفظی شیرین و عبارتی متین و قوافی
درست و ترکیبی سهل و معانی لطیف نهند
چنانکه به افهام نزدیک باشد و در ادراک و
استخراج آن به اندیشه بسیار و امعان فکر
احتیاج نیفتد و از استعارت بعید و مجازات شاذّ
و تشبیهات کاذب و تجنیسهای متکرّر خالی
باشد. / المعجم ۳۲۸-۳۲۹-۴۴۴

تفویق tafvīq [ع.] (مص.) ظاهراً بالاتر رفتن و
برتر شدن. / اخبار ۹۵

تقاتل taqātol [ع.] (مص.) کارزار کردن. / دره
۱۹۷

تقادر taqādor [ع.] (مص.) قدرت و غلبه یافتن.
/ وصاف ۴۳۷

تقاده taqādo' [ع.] (مص.) هم آوازی کردن، به
نیزه یکدیگر را زدن. / دره ۲۰۱

تقادم taqādom [ع.] (مص. امص.) دیرینه
شدن. دیرینگی. / عتبه ۹۱ / توسل ۱۴۵ /
سند ۲۳ / اغراض ۱۳-۱۷۳ / لباب ۲۴۴ /
وصاف ۲۱۸

تقادیر taqādīr [ع.] (ا.) ج. تقدیر، قضای الهی.
/ سند ۵۵-۲۷۸ / سیرت ۱۳۶

تقادیم taqādīm [ع.] (ا.) ج. تقدّمه، پیشکش،
هدیه. / سیرت ۲۳۴

- ۶۱۰ / تجربه ج ۲ ص ۲۲۶
- تقالب taqālob [ع.] (امص.) فریب: گی، ناراستی. / گیتی ۷۵
- تقالی taqālī [ع.] (امص.) تباغض، دشمنی. / دره ۲۹۴
- تقالیب taqālīb [ع.] (مص. ا.) ج. تقلیب، برگرداندن، تصرف، گذشت، تبدیل و تحویل. / نسایم ۶۷-۱۱۰ / رشف ۳۲۳ / دره ۵۷۸
- تقاوَل toqāvol [مذ.] (ا.) تقطاول، راهدار، نگهبان جاده. / و صاف ۲۲۹
- تقاوی taqāvī [ع.] (ا.) زری که عمال به مزارعان نادر دهند برای درستی کار زراعت، پیش پرداخت، تقدّمه، مساعد. / و صاف ۱۶۱-۳۴۹-۵۰۷-۶۳۳-۶۵۲
- تقاویم taqāvīm [ع.] (ا.) ج. تقویم. / اخبار ۳۹ / ظفر ج ۱ ص ۵۰۷ / گیتی ۱۰۰
- تقبیل taqbīl [ع.] (مص.) بوسیدن، بوسه زدن، بوسه دادن. / مقامات ۱۶۷ / عتبه ۹۵-۱۱۵-۱۳۹ / رشید ۶۴-۸۹-۱۲۵ / توسل ۱۰۳-۲۴۵-۲۶۵-۲۷۰-۲۷۶-۲۹۸-۳۰۵ / عقد ۶۱-۱۴۸ / خاقانی ۱۹۰-۱۹۸ / سند ۲۷۲ / راحه ۴۱۶ / برید ۲۶۸ / المعجم ۲۵۷ / معجم ۸۱ / روضه ۲۳-۱۱۴-۱۱۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۲-ج ۲ ص ۵۴-ج ۳ ص ۱۳۴ / مسامره ۸۰-۲۸۱ / نسایم ۱۳-۱۶-۲۲ / ظفر ج ۱ ص ۴۴۵-۴۹۰ / دره ۲۹۴-۳۶۵-۴۲۱-۴۲۸-۵۱۱ / گیتی ۴۸-۸۳-۹۵
- تقتال taqtāl [ع.] (مص.) کُشتن. / دره ۳۳۸
- تقتیر taqtīr [ع.] (مص.) نفقه را بر کسی تنگ گرفتن، تنگ گرفتن. / توسل ۲۴ / خاقانی ۱۰۴ / اخلاق ۱۴۴-۲۱۳-۲۱۵ / سیرت ۵۸-۸۳-۱۲۲-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۹
- ۲۱۹ / و صاف ۲۸۱-۳۵۴-۴۷۲-۵۲۸ / مسامره ۱۳۱-۲۱۶ / دره ۳۹۸
- تقتیل taqtīl [ع.] (مص.) میرانیدن، بسیار کُشتن. / و صاف ۲۵۴
- تقدّمه taqdema(e) [ع.] (ا.) ۱- پیشکش، هدیه. / سیرت ۲۷-۴۲-۴۵-۸۸-۱۹۸ / و صاف ۲۶۸ / مسامره ۱۰۰-۲۱۱-۲۵۴-۳۱۱ / نسایم ۴۰: ۲- مالیاتی که قبل از موعد پرداخت مطالبه کند. / عتبه ۱۶۶ / توسل ۹۹ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۴۹ / سیرت ۵۳ / و صاف ۳۲۶-۳۵۰-۴۳۸-۶۳۳
- تقذیف taqzīf [ع.] (مص.) لعنت نمودن. / برید ۲۹۶
- تقرّر taqarror [ع.] (امص.) اثبات، اقرار. / رشف ۱۲۱
- تقرّط taqarrot [ع.] (مص.) با گوشواره شدن. / دره ۳۹۶
- تقریب taqrīb [ع.] (مص.) ۱- نزدیک شدن، نزدیک گردانیدن. / مرزبان ۴۱۲-۴۳۱: ۲- یورتمه بردن اسب. / عقول ۳۶
- تقریر taqrīr [ع.] (مص.) ۱- نصب کردن، مقابل عزل. / کلیله ۳۹۵: ۲- مقرر کردن برای کسی. / سیرت ۱۱۹
- تقریض taqrīz [ع.] (مص.) شعر گفتن کسی را به مدح. / دره ۴۵۴
- تقریط taqrīt [ع.] (مص.) عنان بر سر اسب افکندن. / دره ۴۱۶
- تقریع taqrī' [ع.] (مص. امص.) ۱- سرزنش کردن، ملامت کردن. سرزنش، ملامت. / مقامات ۱۵۸-۱۷۶ / خاقانی ۶ / سند ۷۷ / عقول ۳۶ / یمنی ۴۶۶ / برید ۴۰-۴۲-۵۸-۸۳-۱۲۲-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۹

وصاف ۷۰

تَقْفَى taqaffī [ع.] (مص.) تبعیت کردن، اقتفا کردن. / دره ۶۳۷

تَقْلَد taqallod [ع.] (مص.) به گردن گرفتن، به عهده گرفتن. / کلیله ۳۱۷ / عتبه ۲۲ / رشید ۷۵ / توسل ۱۳ - ۱۵ - ۲۸ - ۵۹ - ۸۰ /

یمینی ۱۴۰ - ۳۴۲ / دستور ۵۱ / برید ۳۱۴ / لباب ۷۱ - ۱۳۳ - ۱۸۹ - ۱۹۹ / معجم ۱۳۲ / اخلاق ۲۰۶ / روضه ۵۵ / جهانگشا ج ۱ ص ۴۹ / وصاف ۲۴ - ۱۲۴ - ۱۵۶ - ۲۷۹ / سمط

۱۴ / نسایم ۴۲ - ۶۵ - ۷۴ / اخبار ۳۷

تَقْلَص taqallos [ع.] (مص.) به هم پیوستن، به هم آمدن. / یمینی ۱۳۹ - ۳۵۹ / مرزبان ۱۴۹

تَقْلَق taqalqol [ع.] (مص.) جنبیدن. / وصاف ۱۲۲

تَقْلَل taqallol [ع.] (مص.) به درویشی ساختن، به اندک مایه روزی قناعت کردن. / مصباح ۶ - ۱۱۹ - ۲۷۸

تَقْلِيب taqlīb [ع.] (مص.) برگرداندن، زیر و رو کردن، دیگرگون کردن. / وصاف ۱۸۴ - ۲۱۹ - ۲۳۵ / مصباح ۴۳ / رشف ۱۳۱

تَقْلِیم taqlīm [ع.] (مص.) چیزی بریدن. / تجربه ج ۲ ص ۲۵۳

تَقَمَّن taqammon [ع.] (مص.) موافقت جُستن. / وصاف ۴۰۸

تَقْنِیح taqnīh [ع.] (مص.) کلید راست کردن بر در. / دره ۳۶۵

تَقْوُز toqūz [تر. مذ.] (ا.) تفر، تقوز، مبلغی که معین باشد از اسب یا قماش. پیشکی، تقدیمی. / ظفر ج ۱ ص ۱۹۰ - ۲۵۵ - ۲۹۷ - ۴۴۹ - ۴۶۰ - ۴۷۳ - ۴۸۱ - ۵۱۳ - ج ۲ ص ۱۲۹ - ۲۷۵ - ۴۲۶ - ۴۴۲

۲۶۲ - ۲۹۳ / مرزبان ۲۵۴ - ۲۹۹ / معجم

۱۱۶ / اخلاق ۲۷۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۶۵ / وصاف ۷ - ۲۹ - ۵۸ - ۹۰ - ۱۲۴ / مصباح

۱۹۶ - ۲۳۱ - ۴۰۷ / دره ۶۱ - ۱۵۶ - ۲۹۳ / تجربه ج ۱ ص ۳۵ - ج ۲ ص ۱۷۹ : ۲ - مضطرب ساختن. / دره ۵۶۳

تَقَزُّز taqazzoz [ع.] (مص.) خود را پاک نگاه داشتن. / عقول ۵۲ / اخلاق ۱۶۲ : ۲ - کناره کردن، رمیده شدن. / یمینی ۳۱۵ : ۳ - (مص.) بریدگی و شقاق. / توسل ۲۴۱

تَقَسِّم taqassom [ع.] (مص.) پراکندگی. / کلیله ۱۸۴ - ۲۹۶ / عقد ۱۲۰ / رشف ۷۳

تَقَشِّف taqaššof [ع.] (مص.) قناعت کردن به زندگانی حقیر و جامه زنده، مرتاض وار با تنگی معاش روز گذراندن. / کلیله ۳۹۸ / یمینی ۳۹۲ / وصاف ۱۵۸ - ۱۹۱ - ۵۹۰ / مصباح ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸

تَقْصَار teqsār [ع.] (ا.) گردنبد. / وصاف ۳۷ - ۸۷

تَقْصَر taqassor [ع.] (مص.) مشغول داشتن به کاری، بسنده کردن. / وصاف ۴۲۲

تَقْضَى taqazzī [ع.] (مص.) به سر آمدن، منقضی شدن، سپری شدن، گذشتن. / مقامات ۱۱۳ / یمینی ۳۴۶ : ۲ - بیرون آمدن از تنگی و دشواری. / وصاف ۶۳۵ : ۳ - فرود آمدن مرغ از هوا. / وصاف ۳۰۳

تَقْطَاوِل toqtāvol [مذ.] (ا.) تناول، راهدار، نگهبان جاده. / وصاف ۵۱ - ۴۶۴ - ۶۱۵

تَقْطَر taqattor [ع.] (مص.) چکیدن. / مقامات ۵۷ : ۲ - آماده شدن کارزار را. / دره ۵۵۱

تَقْطِین taqtīn [ع.] (مص.) ریسمان پنبه کردن. /

- تقوَس taqavvos [ع.] (مص.) کج گردیدن، مانند کمان شدن. / راحه ۴۴۴
- تقویض taqvīz [ع.] (مص.) ۱- برآوردن چوبها و طنابهای بنا را. / سند ۲۲۷ / اغراض ۱۶۹ / تجربه ج ۱ ص ۸۶ - ج ۲ ص ۲۱۱ - ۲ - ویران کردن. / اغراض ۱۹۷ / دره ۴۸۷
- تقویم taqvīm [ع.] (مص.) ۱- راست کردن. / سبط ۲۰: ۲- بر راه راست رفتن. / مرزبان ۲۸۴
- تقهّل taqahhol [ع.] (مص.) خشک شدن، بد حال شدن. / عقول ۶- ۱۶ / برید ۲۳۲
- تقیّل taqayyol [ع.] (مص.) پیروی کردن و مانندگی کردن. / کلیله ۱۱ - ۴۱ - ۴۱۴ / اغراض ۱۲ - ۴۶ / راحه ۵۶ - ۱۳۷ - ۴۱۶ / دستور ۲۵ - ۲۶ - ۸۱ / المعجم ۴۶ - ۶۴ - ۱۶۶ - ۲۹۷ - ۳۰۴ - ۳۰۷ / روضه ۶۱ / جهانگشا ج ۳ ص ۶۶ / وصاف ۲۰۵ - ۲۰۸ - ۵۶۷
- تقیّن taqayyon [ع.] (مص.) آراسته شدن. / دره ۲۱۵
- تکاب takāb [ف.] (ا.) غرقاب، قسمی از رودخانه و دریا که عمیق باشد و پا به قعر آن نرسد. / کلیله ۲۹۶
- تکائر takāsor [ع.] (مص. امص.) ۱- افزون گشتن، فراوان گشتن. افزونی، بسیاری. / یمنی ۲۷۷ / برید ۳۱۷ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۷۱ - ۳۱ / وصاف ۳۹۸ / دره ۶۱۴: ۲- به بسیاری مال نازیدن. / یمنی ۸۶ / وصاف ۱۰ / مصباح ۸۸ / رشف ۱۰۵
- تکائف takāsof [ع.] (مص.) انبوه شدن، ستبر گشتن، فراهم آمدن، فشرده شدن. / یمنی ۱۸۶ / رشف ۷۳
- تکاسل takāsol [ع.] (مص.) کاهلی کردن، به کاهلی زدن، بستی نمودن. / مقامات ۹۳ / توسل ۱۰۵ - ۲۶۹ / خاقانی ۲۵۰ / عقول ۲۸ / یمنی ۳۲۷ / برید ۲۵۶ / مرزبان ۳۷۰ - ۵۰۸ / اخلاق ۱۴۴ - ۱۵۷ - ۱۶۲ - ۳۲۴ / معجم ۱۰۷ / نسایم ۳۶ / مصباح ۱۰۴ / رشف ۲۱۴ - ۲۵۵
- تکافو' takāfo' [ع.] (امص.) ۱- هم پایه‌ای، همتانی، برابری. / دره ۱۵: ۲- در اصطلاح بدیع، تضاد و مطابقه. / تجربه ج ۲ ص ۸۰ - ۱۲۲
- تکافی takāfī [ع.] (مص.) با هم برابر شدن. / اخلاق ۵۹ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۲۵۰ - ۲۸۶ - ۳۰۳ / وصاف ۲۱۳ - ۲۳۲ - ۴۰۳ - ۴۳۷
- تکاكره takākera(e) [معر.] (ا.) ج تُکری، یکی از سرهنگان سِند. / سیرت ۱۲۰
- تکالف takālof [ع.] (مص.) ظاهراً رنج برداشتن. / مسامره ۲۶۲
- تکامشی takāmešī [تر. مغ.] (حامص.) دنبال کردن. / ظفر ج ۱ ص ۴۲ - ۶۶ - ۱۰۴ - ۱۳۹ - ۱۸۹ - ۱۹۵ - ۱۹۹ - ۲۰۳ - ۲۸۹ - ۳۰۰ - ۳۱۹ - ۳۲۱ - ۳۲۴ - ۳۲۹ - ۳۳۹ - ۳۴۶ - ۳۹۱ - ۳۹۳ - ۴۲۱ - ۴۳۸ - ۴۵۲ - ۵۳۸ - ج ۲ ص ۱۷۹ - ۲۷۷
- تکامیشی takāmīšī [تر. مغ.] (حامص.) ر.ك. تکامشی. / دره ۵۰۲
- تکاوح takāvoh [ع.] (مص.) با یکدیگر عادت کردن در شر و بدی. / دره ۴۳۸
- تکاوس takāvos [ع.] (مص. امص.) تو بر تو شدن، بسیار بر هم نشستن، انبوهی و مزاحمت. / المعجم ۲۷۳ / دره ۶۸۴
- تکاھل takāhol [ع.] (مص.) کاهلی کردن، خود

را کامل نمودن. / معجم ۵۳ / تجربه ج ۲ ص

۴۹

تکبیل takbīl [ع.] (مص.) قید کردن، بند کردن.

/ دره ۳۴۹-۵۰۲

تکتب takattob [ع.] (مص.) فراهم آمدن،

مجمع شدن. / دره ۱۴۰-۳۴۸

تکتیف taktīf [ع.] (مص.) به آهن پیوند نمودن.

ریزه ریزه بردن گوشت. / دره ۱۷۷

تکثر takassor [ع.] (مص.) بسیار شدن، بسیار

نمودن. / دستور ۸۰ / دره ۲

تکحل takahhol [ع.] (مص.) سرمه کشیدن. /

مرزبان ۳۲۷ / المعجم ۳۰۹

تکحیل takhīl [ع.] (مص.) ۱- سرمه کشیدن

چشم را. / بختیار ۲۹۵ / سند ۱۴۵-۲۵۵ /

راحه ۴۴-۳۳۳ / یمینی ۳۸۸-۴۶۸ / سبط

۱۸ / نسایم ۲۹-۴۶: ۲- ظاهراً در شدت و

سختی افکندن. / عقد ۱۴۶

تکدر takaddor [ع.] (مص.) تیره شدن. /

رشید ۶-۲۳ / رشف ۱۹۷

تکدیر takdīr [ع.] (مص.) ۱- تیره کردن، کدر

ساختن. / عقول ۳۸ / یمینی ۱۴۳-۲۰۳ /

مرزبان ۱۹۹ / روضه ۱۰۶ / و صاف ۲۸-

۲۸۴-۲۵۴ / سبط ۹۱ / مصباح ۲۵۷: ۲-

آزردن، آزرده کردن. / دستور ۹۸ / و صاف

۹۱-۱۶۷-۱۷۹

تکرع takarro' [ع.] (مص.) وضو کردن جهت

نماز. / و صاف ۱۶۲

تکرم takarrom [ع.] (مص.) به تکلف کرم

نمودن. / عقول ۱۶ / و صاف ۱۱۱

تکریه takrih [ع.] (مص.) ناخواست و ناپسند

کردن چیزی بر کسی. / دره ۵۱۸

تکس takas [ف.] (ا.) تخم انگور، هسته انگور.

/ چهار ۵۰

تکثر takassor [ع.] (مص.) شکسته شدن. /

چهار ۱۰۸ / مرزبان ۶۱۲

تکسیر taksīr [ع.] (مص.) ۱- شکستن. /

وصاف ۲۲۴-۴۷۲ / مسامره ۱۰۶: ۲-

اصطلاحاً به مجموع مساحت گویند. / کلیله

۱۲ / اغراض ۱۵۷ / المعجم ۲۰ / و صاف ۵۶۱

تکشمشی tekešmeši [تر. م. ف.] (حامص.)

تکشمیشی، تکشمیشی، کرنش، تعظیم و سلام

متواضعانه، به نزد خان بار یافتن و در ضمن

هدیه ای برای او بردن. / و صاف ۱۴-۷۲-

۹۶-۱۰۷-۱۳۰-۱۳۶-۱۳۹-۱۴۰-

۲۰۷-۲۲۰-۳۳۱-۳۷۹-۵۰۰-۵۷۰ /

دره ۴۵۲

تکشمیشی tekešmiši [تر. م. ف.]

(حامص.) ر.ك. تکشمشی. / جهانگشا ج ۱

ص ۲۱۳- ج ۲ ص ۲۵۳- ج ۳ ص ۴۶-

۱۳۵-۲۷۷ / و صاف ۴۰۵

تکعیب tak'ib [ع.] (مص.) مکعب کردن، در

اصطلاح ریاضی به قوه سه رسانیدن عددی، به

توان سه رسانیدن شماری. / و صاف ۳۵۷

تکفف takaffof [ع.] (مص.) دست پیش کسی

داشتن به خواهش. / یمینی ۳۹۴-۴۰۰ /

وصاف ۵۳۳ / دره ۴۹

تکفین takfīn [ع.] (مص.) کفن کردن. / یمینی

۳۱۵-۳۱۷ / ظفر ج ۱ ص ۲۴۳

تکلیم taklīm [ع.] (مص.) جراحت کردن،

مجروح کردن کسی را. / دره ۶۰۹

تکمس takammos [ع.] (مص.) شتاب کردن.

/ دره ۴۵۲

تکمل takammol [ع.] (مص.) تمام کردن. /

عتبه ۱۱

- تکمید takmīd [ع.] (مص.) گرم کردن عضوی
را به بستن کماذ (پارچه) و جز آن بر وی. /
سند ۲۰۹
- تکنیف taknīf [ع.] (مص.) احاطه کردن، فرا
گرفتن. / دره ۱۷۷
- تکون takavvon [ع.] (مص.) شدن، موجود
شدن. وجود. / دره ۶
- تکویر takvīr [ع.] (مص.) ۱- فراهم آوردن. /
دره ۶۸۴؛ ۲- رنگ گردانیدن، پوشانیدن. /
سمط ۳۷
- تکویر takvīs [ع.] (مص.) ۱- پر گردانیدن.
/ دره ۶۸۴؛ ۲- نگونسار کردن. / دره ۳۴۶
- تکویف takvīf [ع.] (مص.) به کوفه رفتن. شبیه
به اهل کوفه شدن. / برید ۲۶۵
- تکه tekka(e) [ف.] (ا.) لقمه. / و صاف ۹۶
- تکه tekka(e) [ف.] (ا.) شلوار بند، بند ازار. /
دره ۵۲۱
- تکئیف takayyof [ع.] (مص.) دانستن چیزی،
شناخت کیفیت چیزی. / و صاف ۱۵۷
- تکیشمیشی tekišmīši [تر. مغ. - ف.]
(حامص.) ر.ك. تكشمی. / سمط ۲۸-۳۱-
۳۴-۳۸-۵۱-۵۴-۵۶-۶۰-۶۹-۷۲-
۸۰-۸۴-۱۰۱
- تلا حظ talāhoz [ع.] (مص.) در یکدیگر
نگریستن. / توسل ۳۴۶
- تلاحق talāhoq [ع.] (مص.) یکی به دیگری
رسیدن، به یکدیگر ملحق شدن. / اغراض
۲۱۵ / رشف ۳۶۵
- تلاحی talāhī [ع.] (مص.) با هم پیکار نمودن. /
دره ۴۴۰
- تلاد telād [ع.] (ا.) مال کهنه و قدیمی موروثی. /
معجم ۳۱ / سیرت ۶۶ / و صاف ۲۵-۳۸۷
- دره ۴۵۸
- تلاشی talāši [ع.] (مص.) بوسیدن و پراکنده
گشتن. / مرزبان ۲۷۰
- تلاصق talāsoq [ع.] (امص.) اتصال،
چسبیدگی. / سمط ۱۶
- تلاع telā' [ع.] (ا.) ج. ثلقة، پاره بلند از زمین و
پشته و نشیب. / دره ۴۰۳
- تلاغف talāyof [ع.] (امص.) ظاهراً تصادف. /
دره ۵۸۳
- تلال telāl [ع.] (ا.) ج. ثل، پشته. / مرزبان ۴۲۳
/ دره ۱۵۴-۴۰۳-۴۲۳-۶۳۴
- تلاویدن talāvidan [ع.] (مص.) تراویدن،
تراوش کردن. / مسامره ۵۹
- تلبث talabbos [ع.] (مص.) میان در بستن. /
دره ۳۴۸
- تلبث talabbos [ع.] (مص.) درنگ کردن. /
و صاف ۱۹۴-۲۷۸ / دره ۴۸۶-۴۷۶ / تجربه
- ج ۱ ص ۴۷۲
- تلبث talabbod [ع.] (مص.) سخت گردیدن
زمین به باران. / رشف ۷۵
- تلبس talabbos [ع.] (مص. امص.) لباس
پوشیدن، جامه پوشیدن. پوشیدگی. /
جهانگشا ج ۱ ص ۴۹ / رشف ۱۱۲-۱۲۴-
۲۴۰
- تلبیب talbīb [ع.] (مص.) مغزدار شدن دانه. /
دره ۳۵۵
- تلبیت talbiyat [ع.] (مص.) تلبیه، لَبَّيْكَ گفتن.
/ رشید ۲۱ / توسل ۵۶
- تلتله taltala(e) [ع.] (امص.) سختی. / دره ۵۹
- تلثم talassom [ع.] (مص.) بوسه دادن،
بوسیدن. / دره ۴۹۸
- تلثیم talsīm [ع.] (مص.) بوسه دادن. / و صاف

تلقیب talqīb [ع.] (مص.) لقب نهادن. /

المعجم ۹۳ / و صاف ۲۳۵

تلقیث talqīs [ع.] (مص.) به سرعت ربودن

چیزی. / دره ۳۵۰

تلقیح talqīh [ع.] (مص.) بارور کردن. /

مصبح ۲۶۴

تلقیف talqīf [ع.] (مص.) سخن در زبان کسی

انداختن. / دره ۶۵۳

تلك telak [ف.] (ا.) نوعی سیب صحرايي. /

نبهق ۲۷۸

تلکۆ talakko' [ع.] (مص.) تأخیر کردن. /

خاقانی ۱۱۴

تلمیق talmīq [ع.] (مص.) نوشتن. / دره ۳۲

تلو telv [ع.] (حر.) دنبال، پس، پی. / عتبه ۱۰-

۶۶ / دستور ۹۴ / سبط ۴۰-۱۰۴ / نسایم

۹-۱۰۸ / دره ۶۰۹ / گینی ۱۷۸

تلوّث talavvos [ع.] (امص.) آلودگی. /

مصبح ۳ / رشف ۶۵-۸۹-۱۰۲-۱۶۵-

۱۸۶

تلوّن talavvon [ع.] (ا.) حرف تلّون و آن باء و

الف و میمی است که در اواخر الوان معنی تلّون

فایده دهد چنانکه سرخ بام و سیاه بام. / المعجم

۲۳۱

تلوّی talavvī [ع.] (مص.) خمیدن، دو تا

گردیدن. / یمنی ۱۴۲

تلوین talvīn [ع.] (مص.) ۱- رنگ کردن، رنگ

رنگ کردن. / یمنی ۳۸۸ / دستور ۱۰۱ /

مرزبان ۱۰۱؛ ۲- در اصطلاح تصوّف، اشارت

است به تقلّب قلب میان کشف و احتجاب، پس

تلوین ارباب قلوب را تواند بود که هنوز از عالم

صفات تجاوز نکرده باشند و به ذات نرسیده. /

مصبح ۱۴۲-۱۴۵

۲۷ / دره ۴۲۱

تلجلج talajloj [ع.] (مص.) دودله شدن، متردّد

گردیدن. / و صاف ۸۱-۳۳۶ / تجربه ج ۱ ص

۱۹۰

تلحین talhīn [ع.] (مص.) به خطا نسبت کردن.

/ دره ۷۲

تلذّذ talazzoz [ع.] (مص.) خوشمزه یافتن

چیزی را. / کلّله ۲۴۲-۲۸۴ / اغراض ۴۸ /

و صاف ۲۸۰-۴۸۵ / مصبح ۱۹۱ / رشف

۳۲۳

تلصیص talsīs [ع.] (مص.) استوار کردن. / دره

۳۸۹

تلطّف talattof [ع.] (امص.) مهربانی، نرمی،

نوازش. / عقول ۱۵-۴۸-۵۴ / یمنی ۳۷-

۹۹ / دستور ۵۸-۶۴-۱۱۴

تلعثم tala'som [ع.] (مص.) درنگ کردن،

توقّف نمودن، تأمل کردن. / یمنی ۱۶۲ /

دستور ۱۰۴ / مرزبان ۴۱۹ / جهانگشا ج ۳

ص ۲۶۳ / و صاف ۸۱-۱۱۹-۲۷۷-۳۳۶ /

رشف ۱۹۰ / تجربه ج ۱ ص ۱۹۰

تلعه tal'a(e) [ع.] (ا.) پاره بلند از زمین و پشته و

نشیب. / دره ۱۲۰

تلعین tal'īn [ع.] (مص.) باز داشتن، در شکنجه

کشیدن. / بختیار ۲۲۶

تلفیف talfīf [ع.] (مص.) از جای جای فرام

آوردن چیزی را. / دره ۵۷

تلقاء telqā' [ع.] (ا.) جانب، سوی. / اخلاق

۲۸۷ / سیرت ۲۲۶ / و صاف ۱۹۳-۶۲۲ /

مصبح ۲۵-۶۲ / ظفر ج ۲ ص ۴۴۴

تلقّف talaqqof [ع.] (مص.) به سرعت اخذ

کردن. / چهار ۱۷ / اخلاق ۱۲۲ / معجم ۱۹۴

/ اخبار ۳۰

تلّهب talahhob [ع.] (مص.) زیانه زدن، زیانه کشیدن، برافروختن. / وصاف ۱۳۴

تلّهب talahhof [ع.] (مص.) دریغ خوردن، اندوه بردن، افسوس خوردن. / کلیله ۲۵۹ - ۳۴۰ - ۳۵۵ / توسل ۱۴۵ - ۲۴۷ - ۳۲۸ / خاقانی ۱۲۳ - ۳۱۴ / سند ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۴۸ - ۲۵۸ / برید ۲۳۱ - ۲۳۳ - ۳۵۷ / لباب ۲۷ / مرزبان ۲۹۲ / معجم ۱۲۸ - ۱۷۶ / اخلاق ۱۵۲ - ۱۹۷ - ۲۱۴ / جهانگشا ج ۱ ص ۶ - ۱۱۰ - ج ۳ ص ۴ / وصاف ۴۶ - ۹۳ - ۵۹ - ۱۲۹ / تجربه ج ۱ ص ۱۶۳ - ۲۸۴ - ج ۲ ص ۳۹ - ۲۳۲

تلّهی talahhi [ع.] (مص.) بازی کردن و روزگار گذرانیدن. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۹۴

تلید talid [ع.] (ا.) مال کهنه و قدیمی و موروثی. / رشید ۷۴ / اغراض ۱۹۵ - ۳۸۴ / برید ۱۹۳ - ۲۲۶ - ۳۴۴ / وصاف ۲۲ - ۱۰۷ - ۶۳۵ / اخبار ۴ / دره ۲۱۷

تلیین talyin [ع.] (مص. امص.) نرم گردانیدن. نرمی، ملایمت. / خاقانی ۲۹۶ / مصباح ۲۶۳ / رشف ۲۲۰ - ۲۵۷

تمّ tamm [ع.] (ص.) تمام، کامل. / دره ۴۹۰
تمائل tamasol [ع.] (مص.) مانند یکدیگر شدن. / سیرت ۱۱

تمائیل tamasil [ع.] (ا.) ج تمثال، پیکر، صورت. / اخلاق ۲۹۷ / رشف ۱۹۷ / دره ۱۰۰
تماجامیشی tamajamishi [تر. - ف.] (حامص.) مضایقه. / وصاف ۱۳۹

تماخره tamaxora(e) [ع.] (امص.) هزل و مزاح و مسخرگی و ظرافت. / مرزبان ۱۶۵
تمادی tamadi [ع.] (مص.) ۱ - دراز شدن، طول کشیدن. / مقامات ۵۳ - ۶۹ / یمنی

۱۲۶ - ۱۷۱ - ۱۷۹ - ۱۹۳ - ۳۰۸ - ۳۴۴ - ۳۴۶ / مرزبان ۸۸ - ۳۵۵ / المعجم ۵ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۲۷ / وصاف ۶۱ - ۷۹ - ۱۱۱ / سبط ۱۵ / مسامره ۲۲۹ / اخبار ۸۷ / ظفر ج ۱ ص ۲۲۵ - ۳۱۸ - ۴۳۰ - ۴۵۴ - ۴۶۶ - ج ۲ ص ۲۶ - ۸۱ - ۱۸۴ - ۲۸۲ - ۳۹۴: ۲ - ستیزه کردن، ستیهیدن. / یمنی ۹۲ / مرزبان ۵۱۷ - ۶۹۹

تعارض tamāroz [ع.] (مص.) خود را به بیماری زدن، بیماری نمودن. / یمنی ۴۶۸ - ۴۷۹ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۴۹ / وصاف ۲۳۲ / ظفر ج ۲ ص ۱۶۷

تمازج tamāzoj [ع.] (مص.) آمیختن. / عتبه ۹۳ / توسل ۱۵۹ - ۱۷۴ - ۲۹۳

تماسک tamāsok [ع.] (مص. امص.) خویشتن‌داری کردن، خود را نگاه داشتن، خویشتن‌داری. / کلیله ۳۲ - ۷۰ - ۳۱۹ / عقد ۶۸ / راحه ۴۰۶ / یمنی ۳۷ / دستور ۹۴ / مرزبان ۳۹۲ / معجم ۴۰ - ۱۸۴ / جهانگشا ج ۳ ص ۴۵ / وصاف ۱۲۵ / مصباح ۱۹۸ / دره ۴۰۱

تمالک tamālok [ع.] (مص.) خودداری کردن، مالک نفس خود گردیدن، خودداری. / کلیله ۳۲ - ۷۰ - ۳۱۹ - ۳۸۲ / عقد ۶۸ / راحه ۴۰۶ / یمنی ۳۷ / معجم ۴۰ - ۱۴۴ - ۱۸۴ - ۲۰۹ / جهانگشا ج ۳ ص ۴۵ / وصاف ۱۲۵ / مصباح ۱۹۸

تمانع tamāno' [ع.] (مص.) مانع بودن. / روضه ۱۱۲ / مصباح ۱۴

تماهک tamāhok [ع.] (مص.) با هم ستیهیدن و خصومت کردن. / دره ۴۰۱

تمائم tamā'em [ع.] (ا.) ج نیمه، مهره یا

- طلسمی که برای دفع چشم زخم به گردن
آویزند. / و صاف ۲۷۲ / دره ۶۰۰
- تتمام tamtām [ع.] (ص.) ناگشاده زبان، غیر
فصیح. / دره ۱۰۹
- تمثال tamsāl [ع.] (مص.) مثل آوردن. / دره
۱۸۴
- تمثل tamassol [ع.] (مص.) شعر یا حدیثی
جهت مثل آوردن. / یعنی ۶۱
- تمثیل tamsīl [ع.] (مص.) مثله کردن برای
سیاست عقوبت. / یعنی ۳۷۳
- تمجمع tamajmoj [ع.] (مص.) طوری گفتن یا
نوشتن که چیزی معلوم نشود. / و صاف ۴۴۵
- تمحل tamahhol [ع.] (مص.) طلب چیزی به
حیله و تکلف، تکلف، فریب دادن. / بختیار
۲۳۶ / عقول ۱۶ / یعنی ۲۳۸ / مرزبان ۸۱ -
۲۲۷ / و صاف ۵۷۶ / دره ۲۸۷
- تمحیص tamhīs [ع.] (مص.) ۱ - آزمودن. /
عتبه ۳۹ / مرزبان ۵۳ - ۴۸۷ : ۲ - کم کردن. /
مصباح ۳۶۹
- تمحیق tamhīq [ع.] (مص.) پاک کردن، محو
کردن. / و صاف ۴۲۵ - ۴۷۲ - ۶۵۴
- تمخی tamaxxi [ع.] (مص.) کناره گزیدن. /
دره ۱۵۹
- تمخیثا tamxisā [ع.] (ا.) دعایی که به وقت
حاجت خوانند. / و صاف ۵۲۱
- تمدح tamaddoh [ع.] (مص.) ستودن، تکلف
نمودن در ستایش. / و صاف ۲۸۰ - ۵۲۵
- تمرغ tamarroγ [ع.] (مص.) غلتیدن در خاک.
/ خاقانی ۳۱۴
- تمرّن tamarron [ع.] (مص.) خوی گرفتن بر
چیزی. / و صاف ۱۳۰ - ۲۰۳ - ۴۹۷
- تمره tamra(e) [ع.] (ا.) ۱ - واحد تمر، يك
- خرما. / دره ۵۹۷ : ۲ - (ص.) پاکیزه، خوش. /
دره ۵۹۷
- تمزّق tamazzoq [ع.] (مص.) پاره پاره گردیدن.
/ یعنی ۱۵۹ / مسامره ۲۱۷
- تمزیج tamzīj [ع.] (مص.) ظاهراً آمیختن. /
کلّله ۳۸۳ / لباب ۴۸
- تمزیق tamzīq [ع.] (مص.) پاره کردن، دریدن.
/ مقامات ۵۰ / مصباح ۲۰۱ / تجربه ج ۲ ص
۲۴
- تمساح tamsāh [ع.] (مص.) دروغ گفتن. / دره
۲۸۶
- تمساح temsāh [ع.] (ص.) مرد دروغگوی و
بدخوی. / عقول ۱۱
- تمشی tamašši [ع.] (مص.) گام زدن، روان
شدن. / مرزبان ۳۷۳ / ظفر ج ۱ ص ۱۴۱
- تمشیر tamšīr [ع.] (مص.) برگ و شاخ آشکار
کردن. / دره ۳۷۹
- تمشیق tamšīq [ع.] (مص.) با گل سرخ رنگ
کردن، ظاهراً مقصود آراستن است. / دره ۴۵
- تمطرّ tamattor [ع.] (مص.) بر همدیگر پیشی
گرفتن آمدن اسبان. / دره ۵۵۱
- تمطّق tamattoq [ع.] (مص.) چشیدن اندک
اندک و به کام و زبان آواز بر آوردن. / دره ۶۵۵
- تمطّی tamattī [ع.] (مص.) خمیازه کشیدن. /
اخلاق ۲۳۲ / تجربه ج ۲ ص ۴۴
- تمعّق tama"oq [ع.] (مص.) دور تك گردیدن.
/ دره ۸۲
- تمغا tamγā [مغ.] (ا.) ۱ - نشان، داغ،
علامت. / ظفر ج ۱ ص ۳۵۵ : ۲ - مالیاتی که
به مال التجاره می‌بستند، مالیات مال و سرمایه
در عصر ایلخانان. / و صاف ۲۱ - ۱۶۱ -
۱۶۲ - ۲۳۷ - ۲۶۹ - ۳۰۲ - ۴۰۴ - ۵۲۱ /

۱۰۱ - ۱۳۶ - ۱۵۲ - ۱۹۱ - ۳۳۱ - ۳۳۵ /

چهار ۳۰ - ۳۷ / عتبه ۲۹ / بختیار ۸۴ /

توسل ۳۴۸ / سند ۷۲ - ۷۳ - ۹۹ - ۲۵۸ /

اغراض ۶۲ - ۱۳۸ - ۲۱۹ / یمنی ۲۴ - ۵۸ -

۶۷ - ۷۳ - ۲۳۷ - ۳۸۷ - ۴۵۳ / دستور ۵۲ -

۶۹ - ۱۰۷ - ۱۲۴ / برید ۸۰ - ۸۱ - ۲۲۸ /

لباب ۵۱۷ / مرزبان ۱۴۸ - ۳۱۰ / اخلاق

۲۷۰ - ۳۳۲ / جهانگشا ج ۲ ص ۶۶ - ۷۰ -

ج ۳ ص ۲۰۰ - ۲۶۴ - ۱۳۴ / وصاف ۱۲۳ -

۱۳۶ - ۱۸۷ / سبط ۸۴ / رشف ۹۲ - ۱۸۳ -

۱۹۷ - ۳۴۶ / دره ۵۶۲

تمهیل tamhīl [ع.] (مص.) زمان دادن. مهلت

دادن، فرصت دادن. / تجربه ج ۱ ص ۶۹

تمیم tamīm [ع.] (ص.) سخت، تمام. / دره ۳۸۹

تمیمت tamīmat [ع.] (ا.) ر.ك. تمیمه. /

وصاف ۲۳۵

تمیمه tamīma(e) [ع.] (ا.) تعویذ و مهره‌ای که

در رشته کشیده برای دفع چشم بد در گردن

اندازند. / رشید ۴۹ - ۱۰۵ / توسل ۱۱۶ /

خاقانی ۵۳ - ۶۹ - ۲۳۵ - ۳۴۰ / دستور ۳۸ -

۸۴ - ۹۰ / معجم ۶ / وصاف ۱۷۸ - ۴۱۴ /

سبط ۹ / نسایم ۱۰۱ / دره ۲۰۲

تمیل tamayyol [ع.] (مص.) خرامیدن. /

وصاف ۱۶۵

تن tenn [ع.] (ص.) همزاد، همتا. / دره ۵۷ -

۴۹۰

تنّا tonnā [ع.] (ا.) ج. تانی، مقیم به جایی،

دهقان. / وصاف ۴۴۵

تناثر tanāsor [ع.] (مص.) بیمار شدن. / خاقانی

۲۹۴

تناجل tanājol [ع.] (مص.) با هم پیکار و نزاع

کردن. / دره ۲۰۱

سبط ۵۹

تملح tamalloh [ع.] (مص.) فربه شدن. /

وصاف ۲۹۸

تملّص tamallos [ع.] (مص.) رستن. / مرزبان

۱۳

تملّل tamallol [ع.] (مص.) بی‌آرامی کردن. /

وصاف ۱۰

تملّم tamalmol [ع.] (مص.) بی‌آرامی کردن.

/ مقامات ۱۳۵

تملیک tamlik [ع.] (مص.) مالک گردانیدن، دارا

کردن. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۵۸ / مصباح

۱۶۵ / رشف ۲۱۹ - ۲۲۰

تمنطق tamantoq [ع.] (مص.) کمر بند بر کمر

نهادن. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۵۱

تمنع tamanno' [ع.] (مص.) ۱ - باز داشتن از

چیزی. / دره ۳۵۲: ۲ - استوار و قوی شدن. /

چهار ۴۹ / دره ۴۹۷

تمنیت tamniyat [ع.] (مص.) آرزومند

گردانیدن کسی به چیزی، آرزو در دل کسی

افکندن. / کلیله ۲۶ - ۳۰۲ / عقد ۱۵۹ /

اغراض ۱۲ / یمنی ۳۴۹ / مرزبان ۴۴۴ /

وصاف ۱۲ - ۴۹۲ - ۵۳۶

تموّه tamavvoh [ع.] (مص.) حق را به باطل

آمیختن. / اغراض ۲۱۸

تمویل tamvīl [ع.] (مص.) ۱ - مالدار کردن،

مالدار گردانیدن. / یمنی ۳۵۵: ۲ - در

اصطلاح ریاضیات، مال کردن یعنی به قوّه دو

رسانیدن، عددی را در نفس خود ضرب کردن.

/ وصاف ۳۵۷

تمویه tamvīh [ع.] (مص.) زراندود کردن و

مجازاً دروغ آراستن، نیرنگ ساختن، امری را

خلاف حقیقت جلوه دادن. / کلیله ۷۹ -

مخالفت. / مصباح ۱۵۹ / دره ۶۴۱
 تاکر tanākor [ع.] (مص.) با همدیگر دشمنی
 ورزیدن. / رشید ۶۴ / یمنی ۴۸۸ / مرزبان
 ۳۸۳-۴۴۷ / مسامره ۲۱۳ / دره ۱۱۶
 تناوب tanāvob [ع.] (مص.) نوبت گذاشتن،
 نوبت به نوبت کاری را انجام دادن. / وصاف
 ۱۶۸

تناوح tanāvoh [ع.] (مص.) با هم رویاروی
 گردیدن. / تجربه ج ۲ ص ۲۲۳
 تناوم tanāvom [ع.] (مص.) خود را به خواب
 زدن، خویشتن را خوابیده نمودن. / مرزبان ۲۸۲
 تناهی tanāhī [ع.] (مص.) به پایان رسیدن، به
 نهایت رسیدن. / بیهق ۲۱ / خاقانی ۱۴۵-
 ۳۲۰ / راحه ۲۱۵ / لباب ۵۳۹ / وصاف ۵۱۲
 / رشف ۱۸۴-۲۰۷ / دره ۱۹۶

تناهی tanāhī [ع.] (ا.) ج تنهیه، آنجایی از کرانه
 رودبار که آب در آن منتهی شود، انتهای
 رودخانه. / دره ۶۹۶

تئات tenā'at [ع.] (مص.) اقامت به جایی. /
 وصاف ۴۴۱-۴۴۲

تئاتف tanā'ef [ع.] (ا.) ج ثنوفه، بیابان و یا
 زمین فراخ دور اطراف یا دشت بی آب. / عقد
 ۱۵۹ / یمنی ۳۳۶-۳۷۸ / وصاف ۱۵۶ / دره
 ۵۳

تنج tanajjoh [ع.] (مص.) برآوردن حاجت،
 روایی خواستن، پیروزی. / عتبه ۴۲ / مرزبان
 ۲۴۵ / وصاف ۱۵-۳۲۱-۶۱۳

تنجز tanajjoh [ع.] (مص.) روایی خواستن،
 وعده وفا کردن خواستن. / یمنی ۴۰-۹۳-
 ۲۱۵-۳۱۲-۳۷۴ / سیرت ۱۷۹

تنجید tanjīd [ع.] (مص.) آراستن خانه. /
 یمنی ۳۶۷

تجاجی tanājī [ع.] (مص.) با هم راز گفتن، با
 یکدیگر نجوا کردن. / عتبه ۹۳-۱۵۵ /
 توسل ۱۵۷-۱۷۱-۲۳۸ / معجم ۸۴-۱۸۹
 / رشف ۳۶۸

تنازل tanāzol [ع.] (مص.) با هم پیکار کردن. /
 دره ۲۰۱

تناسق tanāsoq [ع.] (مص.) با یکدیگر منتظم و
 آراسته شدن. / وصاف ۶۵۶

تناسی tanāsī [ع.] (مص.) فراموش گردانیدن. /
 عتبه ۱۲۷ / خاقانی ۶۷ / وصاف ۲۴۲

تناصر tanāsor [ع.] (مص.) هم را یاری کردن،
 یار هم شدن. / سیرت ۱۰ / وصاف ۳۷ /
 مصباح ۱۵۷-۲۳۷-۳۰۰ / رشف ۳۶۵-
 ۳۶۷

تناصف tanāsof [ع.] (مص.) همدیگر را انصاف
 دادن. / سیرت ۱۱

تناصی tanāsī [ع.] (مص.) موی پیشانی
 یکدیگر را به هنگام دشمنی گرفتن. / مرزبان
 ۳۲۴

تناضل tanāzol [ع.] (مص.) رقابت کردن با
 یکدیگر، یکدیگر را طعنه زدن. / وصاف ۲۶-
 ۳۶۸ / دره ۲۰۱

تناطح tanātoḥ [ع.] (مص.) سر شاخ زدن، شاخ
 به هم زدن. / دره ۴۳۸

تناعم tanā'om [ع.] (مص.) تن آسان گردیدن. /
 وصاف ۴۸۵

تنافس tanāfos [ع.] (امص.) چشم همچشمی،
 رقابت. / یمنی ۳۹۶ / اخلاق ۲۹۴ / دره ۶۱

تنافی tanāfī [ع.] (مص.) یکدیگر را راندن. /
 اغراض ۴۱۶ / مرزبان ۴۶-۴۴۷ / معجم ۴۸
 / مسامره ۲۱۳

تناقر tanāqor [ع.] (مص.) برکندن بینج

تنجیز tanjīz [ع.] (مص.) به وعده وفا کردن، روا

کردن، روا گردانیدن. / یمنی ۳۵۲

تنجیم tanjīm [ع.] (امص.) ستاره شماری، اختر

شماری. / معجم ۱۹۹ / اخبار ۱۱۸

تنحل tanahhol [ع.] (مص.) شعر دیگری را بر

خود بستن. / المعجم ۲۹۵

تنحیت tanhiyat [ع.] (مص.) زایل کردن. /

عتبه ۴۳

تنحیه tanhiya(e) [ع.] (مص.) تنحیت، زایل

کردن، دور کردن و یکسو افکندن. / مصباح

۲۲۳-۳۶۴

تندم tanaddom [ع.] (مص.) پشیمان و نادم

شدن. / مرزبان ۱۳ / وصاف ۱۲۴ / مسامره ۳۵

تندیر tanzīr [ع.] (مص.) ترسانیدن. / مرزبان

۷۲۶ / تجربه ج ۲ ص ۱۹۸

تنزع tanazzo' [ع.] (مص.) شتافتن. / دره ۶۰۸

تنزه tanazzoh [ع.] (مص.) ۱- خرمی جستن،

به گردش رفتن. / بختیار ۱۲۶ / دستور ۱۰۸

/ لباب ۱۴۷-۵۳۴ / روضه ۳۱ / وصاف ۷۵-

۳۹۶ / سبط ۱۶: ۲- پاک بودن، پاکدامنی. /

توسل ۱۴۶

تنزیر tanzīr [ع.] (مص.) کم کردن. / مرزبان

۳۷۳

تنزیق tanzīq [ع.] (مص.) برجهانیدن. / دره

۴۳۵

تنسخ tansox [مغ.] (ا.) تنسوخ، تنسوق، تنسق،

هر چیز نفیس، تحفه نایاب. / وصاف ۵۲۲

تنسّق tanassoq [ع.] (مص.) با یکدیگر منظم و

آراسته شدن. / المعجم ۲۸۳

تنسقات - āt tansoq [مغ-ع.] (ا.) ج تنسق،

تنسخ، تنسوخ، تنسوق، هر چیز نفیس، تحفه

نایاب. / وصاف ۲۲-۹۷-۱۵۶-۱۸۱-

۱۹۷-۲۶۶-۳۳۱-۳۹۸

تنسك tanassok [ع.] (مص. امص.) پارسایی

ورزیدن، زاهد گردیدن، عابد شدن. پارسایی،

زاهدی. / یمنی ۲۱۰ / مرزبان ۲۱۴ / وصاف

۲۷ / اخبار ۸۳

تنسم tanassom [ع.] (مص.) ۱- استنشاق

کردن، نفس زدن، در هوا بو کشیدن، بویدن. /

مقامات ۳۵-۹۶ / عتبه ۱۰۲ / توسل ۱۴-

۱۲۷-۱۷۱-۲۲۳-۲۳۴-۳۳۸ / اغراض

۳۷۷ / راحه ۲۷ / معجم ۱۰۲-۱۰۳-۱۵۹

/ جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۱ / اخبار ۷-۱۲-

۸۰ / رشف ۷۶ / دره ۱۴: ۲- خبر جستن،

اطلاع حاصل کردن. / کایله ۱۰۰-۱۴۹-

۲۰۰-۲۹۸ / رشید ۱۸-۱۱۳-۱۱۵ / برید

۷۲

تنسوق tansūq [مغ.] (ا.) ر.ك. تنسخ و تنسق. /

وصاف ۴۰۱-۴۷۷-۵۰۴-۵۴۰-۵۶۳ /

سبط ۶۰ / ظفر ج ۱ ص ۲۵۴-۵۷۸- ج ۲

ص ۲۳-۳۴-۱۴۳-۲۰۶-۲۷۰

تنسيق tansiq [ع.] (مص.) آراستن، ترتیب

دادن. / روضه ۱۹

تنشيط tanšīt [ع.] (مص.) شادی انگیزیدن، شاد

کردن. / وصاف ۵۱۳-۵۴۶-۵۸۹-۶۰۴-

۶۳۳ / تجربه ج ۲ ص ۵۲

تنصح tanassoh [ع.] (مص.) به ناصحان مانند

شدن. / دره ۲۹۳

تنصل tanassol [ع.] (مص.) از گناه بیزار شدن،

بیرون کشیدن خود را. / یمنی ۲۰۵

تنصيص tansīs [ع.] (مص.) آشکار کردن معنی

کلام، دقت و مبالغه در موشکافی و بررسی نصّ

یا متن. / توسل ۱۹ / سند ۱۱۲ / دستور ۳۹

تنصيف tansīf [ع.] (مص.) دو نیمه کردن،

جایی رفتن، نقل مکان کردن، جا به جا
گردیدن. / عقد ۶۹ / و صاف ۲۷۳: ۲- مزه
خوردن، تنقلات خوردن. / مقامات ۶۵ /
دستور ۲۷

تنقیب tanqīb [ع.] (مص.) کاوش کردن برای
یافتن چیزی، نقب زدن. / و صاف ۳۸۲ / تجربه
ج ۱ ص ۱۲۴

تنقیر tanqīr [ع.] (مص.) باز کاویدن از چیزی.
/ سند ۲۰۵

تنقیص tanqīs [ع.] (مص.) کم شمردن، ناقص
کردن، کم کردن. / دستور ۴۱-۴۷-۹۸ /
و صاف ۱۷۹-۲۲۴-۳۲۲-۴۱۴-۶۳۲ /
سط ۲۰-۴۰

تنقیه tanqiya(e) [ع.] (مص.) پاک کردن، صاف
کردن. / یعنی ۴۲۰ / اخلاق ۲۳۴ / مصباح
۱۵۹-۲۸۴-۳۶۴

تنگب tanakkob [ع.] (مص.) برگشتن. /
رشید ۳۸-۱۴۰ / توسل ۹۲ / یعنی ۳۸۰ /
دستور ۸۱ / روضه ۲۶-۷۱-۱۳۸ / سط
۱۴-۵

تنگر tanakkor [ع.] (مص.) ۱- ناشناس بودن،
خود را ناشناس نشان دادن. / یعنی ۱۸۵ /
مسامره ۴۴: ۲- از حالی به حالت زشت و
ناخوش درآمدن، دگرگون شدن. / برید ۱۵-
۲۳-۳۳۹-۳۷۰ / و صاف ۹۶-۱۱۲-۱۴۱ /
سط ۲۱-۵۹-۹۹ / دره ۶۴۱

تنکرده tan - karda(e) [ف.] (امر.) لباس،
جامه. / خاقانی ۱۰۰

تنکروی tonok - rūy - ĩ [ف.] (حامص.)
شرم آلودگی، حیا. / رشف ۲۲۲
تنکسوق tanksūq [م.] (ا. ر. ک.) تسخ، تسوق،
تنسوق. / جهانگشا ج ۲ ص ۲۳۳ / سط

نصف کردن. / مقامات ۱۳۰ / چهار ۸۷ /
و صاف ۲۲۱-۳۴۳

تنضر tanazzor [ع.] (مص.) تازه روی شدن، به
ناز و نعمت پرورده شدن. / عتبه ۱۱۴

تنضض tanazzoz [ع.] (مص.) روایی حاجت
خواستن. / بختیار ۹۴

تنضید tanzīd [ع.] (مص.) مرتب کردن. /
رشف ۱۸۱

تنطس tanattos [ع.] (مص.) نیک پاکیزه شدن.
/ یعنی ۱۷۱

تنطق tanattoq [ع.] (مص.) سخن گفتن. / دره
۶۵۵

تنطق tanattoq [ع.] (مص.) کمر بر میان بستن.
/ دره ۶۵۵

تنظیف tanzīf [ع.] (مص.) پاکیزه کردن، پاکیزه
ساختن. / توسل ۲۵ / معجم ۲۴۹ / مصباح
۱۵۱-۱۶۵-۲۸۹

تنغال یرلیغ tonγāl - yarliγ [م.] (امر.)
فرمان دعوت، فرمان احضار، حکم کلی. /
و صاف ۴۵۴

تنغم tanaγγom [ع.] (مص.) آهسته سراییدن.
/ عقد ۱۰۶

تنغیص tanγīs [ع.] (مص.) تیره گردانیدن، تیره
ساختن، مکدر کردن. / دستور ۴۷-۹۸ /
مرزبان ۱۹۹ / و صاف ۱۷۹-۶۳۲ / سط
۲۰-۳۷-۴۰

تنفیر tanfīr [ع.] (مص.) رمانیدن. / توسل
۳۴-۱۰۸ / و صاف ۳۱ / مسامره ۲۶۰ /
مصباح ۵۴-۲۴۵

تنفیش tanfiš [ع.] (مص.) پراکندن چیزی را به
انگشتان. / سیرت ۲۶۵

تنقل tanaqqol [ع.] (مص.) ۱- از جایی به

۷۲-۸۴

تنکفال یرلیغ tonkyāi - yarlīy [مغ.] (امر.)

ر.ك. تنغال یرلیغ. / وصاف ۴۷۰

تنکیس tankīs [ع.] (مص.) نگونسار گردانیدن.

/ یمنی ۲۴۲-۳۱۱ / وصاف ۴۳۷ / دره ۳۴۷

تنکیل tankīl [ع.] (مص.) عفویت کردن،

سرکوب کردن، مایه عبرت کردن. / عتبه ۲۸-

۱۲۱ / یمنی ۸۶-۳۱۱-۳۴۷-۳۷۳-

۴۶۶-۴۷۰ / برید ۸۸-۱۵۲-۲۳۶-

۲۴۰-۲۴۵-۲۸۴ / سیرت ۲۶۷ / وصاف

۱۲-۳۲-۳۵-۶۱-۱۰۸-۱۷۷-۲۰۱-

۵۷۳ / دره ۳۴۹ / تجربه ج ۱ ص ۷۷-۱۹۸

تنگری tangarī [مغ. تر.] (ا.) خداوند، الله. /

وصاف ۵۲۱

تنگوزئیل tōngūz - l' [تر.] (امر.) سال خوك،

نام سال دوازدهم از دوره دوازده ساله ترکی. /

ظفر ج ۱ ص ۱۶۹-۲۶۱-۲۶۹-۵۳۰ / دره

۲۷۴

تنگه tanga(e) [ف.] (ا.) مقداری از زر و سیم،

مقداری پول، قطعه کوچکی از طلا یا نقره. /

ظفر ج ۲ ص ۳۸۴

تنمر tanammor [ع.] (مص.) پلنگی نمودن،

زشت خوی شدن، تندخویی نمودن. / یمنی

۱۶۶-۱۸۴-۳۲۲-۴۳۵ / برید ۶۴ / معجم

۱۲۱-۱۹۱ / روضه ۵۸ / وصاف ۱۲-۱۷۴

/ دره ۱۸۰-۵۴۸

تنمس tanammos [ع.] (مص.) پوشیدن،

پوشیده شدن، راز نهان داشتن. / برید ۸۴

تنمیت tanmiyat [ع.] (مص.) نمودن، بالنده

کردن، نشو و نما دادن. / توسل ۱۱۱ /

اغراض ۳۳۴ / مصباح ۵۸

تنمیق tanmīq [ع.] (مص.) نیکو نوشتن کتاب

را، آراستن به کتابت، نگارین کردن چیزی. /

روضه ۱۹ / معجم ۱۵ / وصاف ۶-۵۵۸ / دره

۲۰-۳۲ / تجربه ج ۱ ص ۲۸-۱۷۶-ج ۲

ص ۱۶۸

تنمیه tanmiya(c) [ع.] (مص.) تنمیت، نمو

کردن، رشد کردن. / اخلاق ۱۵۱ / دره ۶

تنوع tanavvo' [ع.] (مص.) جنبیدن شاخ. /

دره ۳۸۱

تنووق tanavvoq [ع.] (مص. امص.) استادی به

کار آوردن، آراستگی در کار. مهارت،

چربدستی. / کلیله ۱۵-۳۳-۲۴۹-۳۰۴ /

چهار ۴۱ / رشید ۳۸-۷۸ / توسل ۷۰ / سند

۲۵-۸۶-۲۷۶ / اغراض ۲۹۴ / عقول ۱۸-

۲۲-۳۱ / راحه ۲۸۲ / یمنی ۱۰-۳۸۱-

۳۸۷ / دستور ۵۱-۵۸-۱۲۴ / برید ۱۸-

۱۵۸-۱۶۹-۱۸۴-۲۱۶-۳۶۰ / لباب

۷۸-۸۷-۱۸۴ / المعجم ۴۵۰ / معجم ۸۲ /

جهانگشا ج ۱ ص ۱۹-ج ۲ ص ۱۲۴-۲۵۲

/ وصاف ۲۱-۱۷۱-۶۲۰-۶۵۲ / اخبار

۱۰۴ / دره ۹۴-۵۳۳

تنوه tanavvoh [ع.] (مص.) بلند نام شدن. /

برید ۹۳

تنويع tanvi' [ع.] (مص.) گوناگون کردن. /

توسل ۸۳

تنویق tanvīq [ع.] (مص.) به استادی آراستن. /

اغراض ۱۲

تنویه tanvīh [ع.] (مص.) بلند نام گردانیدن،

بلند کردن. / عقول ۶ / توسل ۹۵ / مرزبان

۶۳۱ / المعجم ۱۴ / معجم ۲۲ / نسایم ۱۱۶

/ اخبار ۱۰۴

تنیزه tan - iza(e) [ف.] (ا.) طرف و دامن. /

دره ۲۸۱

تنین tennin [ع.] (ا.) اژدها، و نام صورت فلکی
 سوم از صور فلکی شمالی. / دره ۱۰۲ - ۲۱۵
 توابل tavābel [ع.] (ا.) ج تابل، دارویی که در
 غذا ریزند مانند فلفل، زیره، دارچین، زردچوبه
 و غیره؛ دیگ افزار. / مرزبان ۴۴۲ / نغشه ۲۸
 / اخلاق ۳۲۱
 تواجد tavājod [ع.] (مص.) شور نمودن، وجد
 کردن. در اصطلاح عرفانی همچنانکه وجد
 مقدمه وجود است تواجد مقدمه وجد است و
 معنی تواجد استدعا و استجلاب وجد است. /
 مصباح ۱۲۵ - ۱۳۷ - ۱۹۷
 تواجی آژ - tavā [تر.] (امر.) سر کرده، صاحب
 منصب، جارچی باشد و آن عبارت از شخصی
 بود که از جانب پادشاهان و فرماندهان به ایصال
 احکام و رسانیدن فرامین مأمور شوند. / ظفر ج
 ۱ ص ۲۵ - ۱۷۵ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۳۱۴ -
 ۳۳۲ - ۳۵۳ - ۳۶۱ - ۳۸۹ - ۴۰۵ - ۴۶۶ -
 ۴۸۷ ج ۲ ص ۳۶ - ۲۸۲ / دره ۴۶۷
 تواجی گری آ - gar - ĩ - tavā [تر.] (ف.)
 (حامص.) صاحب منصبی، سرکردگی. / ظفر
 ج ۱ ص ۱۶۲
 توادع tavādo' [ع.] (مص.) با هم آشتی کردن.
 / دره ۱۱۶ - ۲۰۱
 توار tavār [ف.] (ا.) ریسمانی که بدان بار بر
 چاربا بندند. / ظفر ج ۱ ص ۴۸۴
 توارد tavārod [ع.] (مص.) پیایی وارد شدن،
 پشت سر هم داخل شدن. / سند ۴۰ / اغراض
 ۱۳ / روضه ۱۴۰ / وصاف ۴۵۴ / دره ۷۷
 تواری tavārī [ع.] (مص.) پنهان شدن، نهفته
 گشتن، اختفاء. / خاقانی ۲۷۰ / مرزبان
 ۱۴۷ - ۲۱۳ - ۴۵۹ / جهانگشا ج ۲ ص
 ۱۴۳ - ۱۷۴ - ۱۸۵ / وصاف ۳ - ۹ - ۲۷۰ /

رشف ۹۳ - ۲۱۰ / دره ۳ - ۲۳۶
 توازر tavāzor [ع.] (امص.) همپشتی. / مرزبان
 ۱۰۴
 تواشج tavāšoj [ع.] (مص.) در هم پیوسته شدن
 خویشی و پیوند. / توسل ۱۵۹
 تواصل tavāsol [ع.] (مص.) پیوستگی کردن. /
 عتبه ۹۰
 تواطع tavātoḥ [ع.] (مص.) کارزار نمودن، فتنه
 انگیزختن. / دره ۴۳۸
 تواعد tavā'od [ع.] (مص.) نوید دادن. / دره
 ۵۱۷
 توانش tavān - eš [ف.] (امص.) توانایی،
 قدرت، قوت. / بیهق ۵۴ - ۶۴ - ۷۱
 توانی tavānī [ع.] (مص.) سست شدن، مانده و
 سست گردیدن. / عتبه ۷۷ / اغراض ۳۰۴ -
 ۴۰۹ / یمنی ۲۷ - ۷۴ / مرزبان ۷۳ - ۳۷۰ /
 اخلاق ۳۲۷ - ۳۴۳ / روضه ۹۳ / جهانگشا ج
 ۱ ص ۲۲۱ - ج ۳ ص ۲۸ / وصاف ۳۲ -
 ۲۲۴ - ۳۱۱ - ۴۲۸ / دره ۱۱۴ - ۵۸۱ - ۶۹۰
 تواهی tavāhī [ف.] (حامص.) تباهی، نابودی. /
 عقد ۷۰
 توئب tavassob [ع.] (مص.) مستولی شدن به
 ستم. / مصباح ۲۴۲
 توثیق tōšīq [ع.] (مص.) استوار کردن، محکم
 ساختن. / وصاف ۱۷۵ - ۲۸۷ - ۵۱۴ - ۶۱۳
 توجّع tavaḥḥjo' [ع.] (مص.) دردناک شدن،
 نالیدن از درد، از درد شکایت کردن، اندوه
 خوردن. / کلیله ۱۲۴ - ۲۸۵ - ۲۹۸ / عتبه
 ۱۶۹ / رشید ۸۷ / سند ۲۲۷ - ۲۵۳ / یمنی
 ۱۴۰ - ۴۹۲ / مرزبان ۲۹۹ / اخلاق ۳۳۹ /
 جهانگشا ج ۱ ص ۲۳۱ / وصاف ۶۶ - ۱۸۱ -
 ۶۱۶

تنین tennin [ع.] (ا.) اژدها، و نام صورت فلکی
 سوم از صور فلکی شمالی. / دره ۱۰۲ - ۲۱۵
 توابل tavābel [ع.] (ا.) ج تابل، دارویی که در
 غذا ریزند مانند فلفل، زیره، دارچین، زردچوبه
 و غیره؛ دیگ افزار. / مرزبان ۴۴۲ / نغشه ۲۸
 / اخلاق ۳۲۱
 تواجد tavājod [ع.] (مص.) شور نمودن، وجد
 کردن. در اصطلاح عرفانی همچنانکه وجد
 مقدمه وجود است تواجد مقدمه وجد است و
 معنی تواجد استدعا و استجلاب وجد است. /
 مصباح ۱۲۵ - ۱۳۷ - ۱۹۷
 تواجی آژ - tavā [تر.] (امر.) سر کرده، صاحب
 منصب، جارچی باشد و آن عبارت از شخصی
 بود که از جانب پادشاهان و فرماندهان به ایصال
 احکام و رسانیدن فرامین مأمور شوند. / ظفر ج
 ۱ ص ۲۵ - ۱۷۵ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۳۱۴ -
 ۳۳۲ - ۳۵۳ - ۳۶۱ - ۳۸۹ - ۴۰۵ - ۴۶۶ -
 ۴۸۷ ج ۲ ص ۳۶ - ۲۸۲ / دره ۴۶۷
 تواجی گری آ - gar - ĩ - tavā [تر.] (ف.)
 (حامص.) صاحب منصبی، سرکردگی. / ظفر
 ج ۱ ص ۱۶۲
 توادع tavādo' [ع.] (مص.) با هم آشتی کردن.
 / دره ۱۱۶ - ۲۰۱
 توار tavār [ف.] (ا.) ریسمانی که بدان بار بر
 چاربا بندند. / ظفر ج ۱ ص ۴۸۴
 توارد tavārod [ع.] (مص.) پیایی وارد شدن،
 پشت سر هم داخل شدن. / سند ۴۰ / اغراض
 ۱۳ / روضه ۱۴۰ / وصاف ۴۵۴ / دره ۷۷
 تواری tavārī [ع.] (مص.) پنهان شدن، نهفته
 گشتن، اختفاء. / خاقانی ۲۷۰ / مرزبان
 ۱۴۷ - ۲۱۳ - ۴۵۹ / جهانگشا ج ۲ ص
 ۱۴۳ - ۱۷۴ - ۱۸۵ / وصاف ۳ - ۹ - ۲۷۰ /

دوری جستن. / کلیله ۳۹۷ / توسل ۶۰ /

یمینی ۳۹۲ / مرزبان ۲۵۱ / مصباح ۳۷۲

توره tūre [تر.ا] (م.ا) رسم، قاعده، قانون، آیین. /

ظفر ج ۱ ص ۴۷۲ - ۵۲۶ - ج ۲ ص ۷۱

توریت tōriyat [ع.ا] (مص.) پنهان کردن،

پوشانیدن حقیقت. / یمینی ۳۸۴

توریش tōrīs [ع.ا] (مص.) وارث گردانیدن،

دیگری را شریک و رثه کسی نمودن. / معجم

۱۲۹

توریط tōrīt [ع.ا] (مص.) در هلاکت افکندن. /

عقول ۲۲

توریه tōriya(e) [ع.ا] (مص. امص.) بر خلاف

نشان دادن امری را، پنهان کردن حقیقت.

پوشیدگی. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۱۴ - ج ۳

ص ۲۳۱ / و صاف ۴۲ - ۸۵ - ۴۲۲ - ۵۳۴ -

۵۷۳

توز tūz [ع.ا] (ا.) طبیعت، اصل. / دره ۱۹۸

توزع tavazzo' [ع.ا] (مص. امص.) پراکنده

شدن. پراکندگی، پریشانی. / بیهق ۱۳ -

۱۵۶ - ۲۸۶ / توسل ۶۰ / عقد ۱۲۰ / مرزبان

۲۹۹ - ۴۵۱ / معجم ۱۳۷ / اخلاق ۵۸ /

روضه ۲۰ - ۲۷ - ۷۱ - ۱۱۲ / جهانگشا ج ۱

ص ۱۲۳ - ج ۲ ص ۶۷ - ۱۰۶ / مصباح

۲۸۰ - ۲۹۹ / رشف ۷۳ - ۱۰۰ - ۲۳۸ -

۲۴۰ - ۳۶۴.

توزیغ tōzīy [ع.ا] (مص.) بسته شدن جنین در

شکم، صورت کردن جنین را در شکم. / دره

۵۵۴

توسا میشی i - tūsāmīš [مغ.ف.] (حامص.)

تفویض فرماندهی يك قسمت از لشکر و

مشاغل مانند آن به کسی. / و صاف ۲۸۴

توسد tavassod [ع.ا] (مص.) بالین گردانیدن. /

توجیه tōzīh [ع.ا] (ا.) در اصطلاح قافیه، حرکت

ماقبل حرف روی ساکن است. / المعجم ۲۷۰

توحد tavahhod [ع.ا] (مص. امص.) یگانه

شدن، تنها شدن. تنهایی، یگانگی. / عقول

۲۸ - ۳۷ / برید ۱۰ - ۵۹ - ۸۰ - ۲۶۱ -

۲۶۴ - ۳۱۱ - ۳۷۱ / اخلاق ۲۰۶ - ۲۶۳

توخش tavahhoš [ع.ا] (مص.) ترسیدن،

وحشت داشتن. / مرزبان ۵۶۳

توخی tavaxxi [ع.ا] (مص.) صواب جستن،

خشنودی خواستن. / توسل ۱۸۱ / یمینی

۳۵ - ۱۹۵ / دستور ۴۰ / و صاف ۴۲۶

توّد tavaddod [ع.ا] (مص.) اظهار دوستی

کردن، دوستی نمودن، دوستی کسی را جلب

کردن. / کلیله ۹۸ - ۱۰۸ - ۱۹۱ - ۲۲۲ -

۲۴۳ - ۲۷۸ / عقول ۱۰ - ۱۲ - ۲۸ - ۳۲ -

۳۷ / راحه ۳۸۰ / یمینی ۲۸۸ - ۳۶۱ /

دستور ۳۸ - ۶۴ - ۱۱۰ - ۱۱۴ / اخلاق

۱۱۶ - ۲۱۵ - ۲۴۴ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۸۴

/ و صاف ۱۱۲ - ۲۹۹ / مصباح ۱۵۶ - ۳۶۵

تورا tūrā [ف.ا] قسمی از پرده که در پشت آن

بهادران تیراندازی می کردند. / ظفر ج ۱ ص

۳۲۸ - ۳۷۴ - ۳۸۲ - ۴۶۵ - ۵۲۹ - ج ۲ ص

۲۳۶

تورّد tavarrod [ع.ا] (مص.) کم کم درآمدن در

شهر. / عقول ۳۴ / یمینی ۹۳ - ۲۸۲ - ۳۱۹

/ دستور ۲۸ / سیرت ۱۴۶

تورّط tavarrot [ع.ا] (مص.) به کار دشوار

افتادن، در هلاکت افتادن. / یمینی ۳۱۹ /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۴۵ / و صاف ۱۲۲ -

۱۵۴ - ۵۱۹ / سمط ۸۶ / مسامره ۱۷۴ /

نسایم ۳۹ / مصباح ۱۲۱ - ۲۵۵ - ۳۷۳

تورّع tavvarro' [ع.ا] (مص.) پرهیز کردن،

دره ۷۱۱

توسط tavassot [ع.] (امص.) پایمردی،

شفاعت، میانجی‌گری. / گلستان ۱۲۹ /

جهانگشا ج ۲ ص ۵۷

توسّع tavasso' [ع.] (امص.) فراخی. / مقامات

۱۲۱ / مصباح ۲۷۷

توسّم tavassom [ع.] (مص.) ۱- به فراست

دریافتن، به علامت چیزی پی بردن. / رشید

۱۸- ۱۱۳ / دستور ۵۶- ۸۹ / مرزبان ۳۵۴:

۲- نشان کردن، علامت گذاشتن. / توسل

۱۲۷- ۱۴۸- ۲۷۴

توسیامیشی ī - tūsiyāmīš [مف. - ف.]

(حامص.) ر.ك. توسامیشی و توشامیشی. /

وصاف ۲۳۱

توسیع tōsi' [ع.] (مص.) ۱- فراخ کردن، گشاد

کردن. / یمنی ۳۸۶- ۳۸۷ / المعجم ۲۱۱:

۲- در اصطلاح عروض آن است که به جای

«فاعلاتن فع» در پایان مصراع «فاعلیاتن»

آورند. / المعجم ۵۰- ۵۴- ۱۳۵- ۱۵۹ /

وصاف ۵۹۳

توسیم tōsīm [ع.] (مص.) اثر و نشان نهادن، و

در اصطلاح بدیع آن است که بنای قافیه بر

حرفی نهند که نام مدوح یا آنچه مقصود شاعر

است در آن تنسیق گردد. / المعجم ۳۲۸-

۳۷۳- ۳۷۴

توشامیشی ī - tūšāmīš [مف. - ف.] (حامص.)

را گذاشتن. ر.ك. توسا میشی. / وصاف

۲۶۰- ۴۶۶ / سبط ۲۵- ۵۹- ۷۹- ۸۰ /

نسایم ۱۰۴

توشع tavaššoh [ع.] (مص.) حمایت درافکندن.

/ دره ۶۲۳

توشقان نیل 'īl - tūšqān [تر.] (امر.) سال

خرگوش، سال چهارم از دوره دوازده ساله

ترکی. / ظفر ج ۱ ص ۲۸- ۱۸۹- ۲۹۸-

۳۱۱ / دره ۳۷۰ / گیتی ۴۶

توشیع tōšī' [ع.] (مص.) در هم پیوسته

گردانیدن خوشی و پیوند را، الفت دادن و

آمیختن خدا قوم را به یکدیگر. / یمنی ۳۵۲-

۳۶۱ / دره ۴۸۰

توشیح tōšīh [ع.] (مص.) ۱- آراستن، زینت

دادن. / یمنی ۳۱۱: ۲- حمایت درافکندن به

گردن دیگری، و در محسنات شعری آن است

که بناء شعر بر چند بخش مختلف الوزن نهند

که جمله آن يك قصیده باشد و چون هر بخش را

جداگانه بر خوانی قصیده دیگر بر وزنی دیگر

برون آید. / المعجم ۳۲۸- ۳۹۰ / وصاف ۵۹۳

/ دره ۷۶

توشیع tōšī' [ع.] (مص.) نگار کردن جامه. / دره

۷۶

توصل tavassol [ع.] (مص.) پیوستگی جستن،

رسیدن. / مرزبان ۱۱۳- ۱۳۱- ۲۷۲ / اخلاق

۱۰۳- ۱۳۷- ۱۴۴- ۲۰۷ / وصاف ۴۳۲ /

مصباح ۲۶۷- ۳۴۷- ۳۹۹ / رشف ۲۹۱ / دره

۶۷۱

توطد tavattod [ع.] (مص.) استوار و پا بر جای

شدن. / معجم ۲۱۷

توطید tōtīd [ع.] (مص.) استوار گردانیدن، پای

بر جای کردن. / جهانگشا ج ۳ ص ۱۴۴ /

ظفر ج ۲ ص ۱۴۴

توطیش tōtīš [ع.] (مص.) آماده کردن. / دره

۴۲۸

توظیف tōzīf [ع.] (مص.) روزمره کردن بر

کسی، وظیفه روزانه برای کسی معین کردن. /

یمنی ۳۴۴

اخلاق ۱۵۳ - ۲۲۸ - ۲۶۹ - ۳۰۴ - ۳۳۶ /

جهانگشا ج ۳ ص ۲۲۵ / و صاف ۹ - ۳۷ -

۵۴ - ۱۱۲ - ۱۸۳

توفیق tavaffoq [ع.] (مص.) دست یافتن بر

کاری. / اغراض ۸۸

توفی tavaffī [ع.] (مص.) حق را تمام گرفتن. /

مرزبان ۲۴۰

توفیت tōfiyat [ع.] (مص.) گزاردن حق کسی را

بتمام. / مرزبان ۸۹ / اخلاق ۲۶۹ / و صاف

۴۵۲ و ← توفیه

توفیق tōfīq [ع.] (مص.) سازش افکندن،

سازواری دادن، موافقت دادن. / مصباح ۱۰۳

توفیه tofiya(e) [ع.] (مص.) توفیت، وفا کردن.

/ دره ۴۵۲

توق tūq [تر.] (ا.) رك. توغ. / و صاف ۴۱۴ -

۵۳۴ - ۶۴۳ / ظفر ج ۱ ص ۴۳۲ - ج ۲ ص

۹۱ - ۱۷۲ - ۲۶۳ - ۴۸۱

توقان tavaqān [ع.] (امص.) تحريك، آرزومندی

و اشتیاق فراوان. / برید ۳۴۹ / مصباح ۲۵۵

توقتاوول tūqtāvol [تر.] (ا.) نگاهبان پرچم،

نگاهبان. / دره ۲۲۸

توقد tavaqqod [ع.] (مص.) افروخته شدن. /

عتبه ۴

توقر tavaqqor [ع.] (مص.) آهستگی نمودن،

حرمت نگاه داشتن. / یمنی ۳۹۴

توقل tavaqqol [ع.] (مص.) بر کوه برآمدن. /

عقول ۵۴ / برید ۱۲۱ / و صاف ۳۴۴ / دره ۴۴

توقی tavaqqī [ع.] (مص. امص.) پرهیز کردن،

خوشتن داشتن. خوشتن داری. / کلیله

۱۰۹ - ۲۳۸ - ۲۷۸ / مقامات ۱۵۲ - ۱۸۰ /

توسل ۲۹ - ۶۳ - ۲۳۰ / سند ۶۳ / اغراض

۸۷ / عقده ۳۶ /

توعد tava"od [ع.] (مص.) به بدی ترسانیدن.

/ دره ۵۱۷

توغر tava"or [ع.] (مص.) دشوار گردیدن. /

برید ۳۰۸

توغل tava"ol [ع.] (مص.) برآمدن بر کوه. /

دره ۴۴

توکید tō'id [ع.] (مص.) ترسانیدن. / اغراض

۲۸۶ / مسامره ۵۱ / دره ۵۹۰

توکید tō'ir [ع.] (مص.) بازداشتن کسی را از

کاری و حاجت وی. / دره ۵۸۷

توغ tūy [تر.] (ا.) توق، چیزی است علم مانند که

شکل پنجه بر سر آن نصب کنند، نشان فوج. /

دره ۴۸۹ - ۵۳۹

توغل tavaγyol [ع.] (مص.) ۱ - در رفتن در

شهرها. / سیرت ۲۲ - ۱۵۰ / دره ۴۴؛ ۲ - فرو

شدن، فرو رفتن در امری، تعمق کردن. /

مرزبان ۴۰۲ / و صاف ۸ - ۱۰ / رشف ۹۱؛ ۳ -

مبالغه کردن. / عقد ۱۰۴ / روضه ۹۴ / و صاف

۴۲ - ۸۰ - ۳۰۰ - ۶۱۱ - ۶۳۶ / مسامره ۳۵

توغير tōyīr [ع.] (مص.) بر کینه و خشم

برانگیختن کسی را. / دره ۵۸۷

توفاق tōfāq [ع.] (مص.) دست یافتن بر کاری.

/ دره ۱۹۴

توفر tavaffor [ع.] (مص.) ۱ - افزونی، زیادی.

/ برید ۲۴۷ / المعجم ۷۰ / معجم ۱۲۰ /

اخبار ۳۲ - ۵۰ - ۷۳ / ظفر ج ۲ ص ۳۲۲؛

۲ - (مص. امص.) نگه داشتن. نگهداری. /

عتبه ۱۳ - ۳۱ - ۳۳ - ۴۱ / رشید ۴۰ - ۷۷ /

توسل ۱۳ - ۲۲ - ۹۷ / یمنی ۳۶ - ۷۸ -

۸۶ - ۱۴۱ - ۱۸۱ - ۳۰۷ - ۳۹۴ / دستور

۳۷ - ۶۲ - ۷۳ - ۸۰ / مرزبان ۵۸۵ / المعجم

۱۳ / معجم ۵۲ - ۹۹ - ۱۲۶ - ۱۴۴ - ۱۶۲ /

توکیل tōkīl [ع.] (مص.) کسی را بر کاری
گماشتن، ظاهراً بازداشت و حبسی که موکلانی
بر آن گماشته شده باشد، تحت نظر قرار دادن
شخص یا مال را. / نفقه ۶۳ / گلستان ۱۱۳ /
وصاف ۱۰۳-۲۰۵-۲۹۲-۲۹۵ / سبط
۴۳-۷۹ / مسامره ۲۲۱ / دره ۳۴۹

توین؟ [مغ.] (ا.) عنوان کشیشان بت پرست مغولی
است. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۰-۴۴-ج ۳
ص ۷۷-۷۸

تهادی tahādī [ع.] (مص.) به یکدیگر هدیه
فرستادن. / اخلاق ۳۲۵ / جهانگشا ج ۲ ص
۷۹

تهارج tahāroj [ع.] (مص.) بر یکدیگر جستن.
/ دره ۶۳۷

تهافت tahāfot [ع.] (مص. امص.) افتادن.
سقوط، لغزش. / اغراض ۲۱۵ / یمنی ۱۶۶ /
مرزبان ۵۵۰ / وصاف ۴۳۰ / رشف ۳۹۳

تهاکل tahākol [ع.] (مص.) با هم پیکار کردن.
/ دره ۵۱۹

تهامج tahāmoj [ع.] (مص.) معنی مناسب دیده
نشد. / دره ۶۳۷

تهانی tahānī [ع.] (ا.) ج. تهنیت، شادباش،
تبریک. / خاقانی ۱۷۷ / یمنی ۳۹۷ / دستور
۱۱۰-۱۱۱ / المعجم ۴۵۰ / جهانگشا ج ۲
ص ۷۹-۱۵۷ / وصاف ۱۷۵-۴۳۵ / ظفر ج
۲ ص ۳۴۸ / تجربه ج ۲ ص ۲۲۶

تهاون tahāvon [ع.] (مص. امص.) اهانت
کردن، خوار و حقیر داشتن، کوتاهی کردن.
سستی، سهل انگاری. / عتبه ۲۸-۵۴-
۱۵۶-۱۶۳ / رشید ۶۳ / توسل ۸۲-۲۵۳ /
عقول ۵۱ / راحه ۱۷۹-۲۶۷ / یمنی ۲۷-
۵۱-۷۳-۷۴-۷۸-۳۵۴-۴۷۵ / برید

/ اخلاق ۲۱۰ / جهانگشا ج ۱ ص ۶۳-ج ۲
ص ۵۴-۱۱۰-۲۱۴ / وصاف ۴۷-۹۱-
۱۲۹-۲۸۱-۵۶۸ / مسامره ۲۳۳ / مصباح
۲۱۱-۳۷۱ / دره ۴۵۳

توقیت tōqīt [ع.] (مص.) هنگام پیدا کردن،
تعیین وقت کردن. / المعجم ۲۳۲

توقیت tōqiyat [ع.] (مص.) نگاه داشتن، حفظ
نمودن. / اغراض ۱۱۵ و ← توقیه

توقیح tōqīh [ع.] (مص.) ظاهراً اصلاح کردن. /
روضه ۱۲۲

توقیر tōqīr [ع.] (مص.) بزرگ داشتن، تعظیم
کردن. / مقامات ۳۳ / عتبه ۱۹-۲۳-۳۰-

۳۳ / رشید ۴۰-۷۷ / خاقانی ۳۱۴ / عقول
۸-۱۴ / یمنی ۷۸-۱۰۵ / دستور ۱۱۳-

۱۲۳ / مرزبان ۸۹-۶۴۵ / المعجم ۱۳ /
معجم ۱۷-۷۲-۱۲۴ / مصباح ۲۱۷-۲۱۸
/ دره ۴۵۳ / گیتی ۲۴۰

توقیه tōqiya(e) [ع.] (مص.) نگاه داشتن. / دره
۴۵۲ و ← توقیت

توگد tavakkod [ع.] (مص.) استوار گردیدن.
/ یمنی ۳۴۲

توگف tavakkof [ع.] (مص.) چکیدن باران از
سقف خانه. / مصباح ۱۹۰

توگف tavakkof [ع.] (مص.) چشم داشتن
نیکویی. / دره ۴۹

توگن tavakkon [ع.] (مص.) جای گرفتن. /
دره ۳۹۷

توکید tōkīd [ع.] (مص.) استوار کردن، محکم
کردن. / وصاف ۳۰-۱۷۵-۲۸۷-۲۸۵-

۲۹۲-۳۲۹ / دره ۳۴۹

توکیک tōkīk [ع.] (مص.) دفع نمودن، دور
کردن. / وصاف ۱۲۲

۵۲۳-۶۰۲-۶۳۱ / اخبار ۱۲-۲۴-۲۵
 تهذد tahaddod [ع.] (مص.) ترسانیدن. / برید
 ۱۹۵
 تهذم tahaddom [ع.] (مص.) ویران شدن،
 ترسانیدن. / راحه ۷۹
 تهذی tahaddī [ع.] (مص.) راه یافتن. / توسل
 ۲۴ / لباب ۷۷-۱۳۵ / نفثه ۶۶ / جهانگشا
 ج ۲ ص ۵۲ / وصاف ۴۹۲-۴۵۵
 تهذیم tahdīm [ع.] (مص.) شکستن بنا، ویران
 کردن. / وصاف ۳۸۲-۵۸۵
 تهذیه tahdiya(e) [ع.] (مص.) هدیه فرستادن و
 دادن. / مسامره ۱۴۸
 تهذب tahazzob [ع.] (امص.) پیراستگی. /
 توسل ۱۱ / عقول ۵۱ / مرزبان ۳۴۰
 تهزب tahrīb [ع.] (مص.) گریزانیدن. / یعنی
 ۳۸۴
 تهطال tahtāl [ع.] (مص.) باریدن باران، باران
 پیاپی. / دره ۴۹۳
 تهگم tahakkom [ع.] (مص.) ۱- استهزاء،
 تمسخر کردن. / یعنی ۱۰۶ / وصاف ۴۳۵-
 ۶۳۱؛ ۲- تکبر کردن. / دره ۴۱۱؛ ۳- در
 اصطلاح بدیع، ریشخند و هجوی است که از
 الفاظ زشت ناپسند خالی باشد. / وصاف ۵۹۳
 تهگمیه tahakkom - iyya(e) [ع.] (ص.)
 منسوب به تهگم، ریشخند. / تجربه ج ۲ ص
 ۱۰۴
 تهکیل tahkīl [ع.] (مص.) خرامیدن. / دره ۵۱۹
 تهلیل tahlīl [ع.] (مص.) لا اله الا الله گفتن،
 تسبیح گفتن. / ظفر ج ۲ ص ۲۵
 تهمم tahammom [ع.] (مص.) جستن چیزی
 را، تجسس. / دره ۲۹۷
 تهنید tahnīd [ع.] (مص.) تیز کردن شمشیر. /

۶۷-۹۳-۱۵۷-۱۶۱-۲۱۸ / مرزبان ۵۹۰
 / معجم ۶۵-۱۶۴ / اخلاق ۶۹-۱۱۳-۳۲۷
 / جهانگشا ج ۲ ص ۷۷-۱۸۲- ج ۳ ص
 ۱۵۳ / سیرت ۲۱۸ / مسامره ۶۵ / نسایم
 ۳۶-۷۰ / ظفر ج ۱ ص ۲۲۸-۵۶۱- ج ۲
 ص ۲۳ / گیتی ۲۴۹ / تجربه ج ۲ ص ۳۲
 تهای tahāvī [ع.] (مص.) در پی یکدیگر فرود
 آمدن. / وصاف ۳۱۶
 تهایل tahāvīl [ع.] (مص. ا.) ۱- ج تهویل،
 ترسناک نمودن، ترسانیدن. سهمگینی. / دستور
 ۳۳-۱۰۱-۱۱۷؛ ۲- (ا.) رنگهای گوناگون
 از سرخ و زرد و سبز. / دره ۲۵۰
 تهایج tahāyoj [ع.] (مص.) با هم برجستن به
 کارزار. / دره ۶۳۷
 تهتان tahtān [ع.] (مص.) باریدن ابر. / دره
 ۶۶۹ / تجربه ج ۲ ص ۷۱
 تهتک tahattok [ع.] (مص. امص.) دریده شدن
 پرده، رسوا شدن. پرده‌داری، رسوایی،
 بی‌شرمی. / کلیله ۲۰۲-۲۳۶-۲۶۰-
 ۳۴۹-۳۸۳-۳۸۸ / مقامات ۱۵۰ / یعنی
 ۳۳۰ / المعجم ۱۴-۳۲۶ / جهانگشا ج ۱
 ص ۱۳۷- ج ۲ ص ۸۰- ج ۳ ص ۲۲۸ /
 سط ۹۹
 تهجد tahajjod [ع.] (مص.) بیدار شدن در
 شب. / مصباح ۱۶۶-۲۲۱-۲۳۳
 تهجم tahajjom [ع.] (مص.) هجوم نمودن. /
 وصاف ۳۲۳
 تهجیع tahjī [ع.] (مص.) نیک خواب کردن. /
 دره ۳۳۳
 تهجین tahjīn [ع.] (مص.) زشت و عیب‌ناک
 گردانیدن. / خاقانی ۲۱۲-۳۴۲ / جهانگشا
 ج ۲ ص ۸۶ / وصاف ۸۶-۳۸۳-۴۷۷-

تیسر tayassor [ع.] (مص.) آسان شدن. / برید

۱۷۴-۳۸۴ / مرزبان ۳۸۳ / و صاف ۲۱

تیغ tiy [ف.] (ص.) راست. / دره ۲۳۷

تیفاق tīfāq [ع.] (امص.) سازواری. / دره ۴۶۶

تیقظ tayaqqoz [ع.] (مص. امص.) بیدار شدن،

هوشیار گردیدن. بیداری، هوشیاری. / کلیله

۳۲-۲۴۹-۲۸۱-۲۸۳-۳۴۵-۳۸۲ /

سند ۶۳-۸۶-۹۳-۹۶-۲۱۹ / اغراض

۱۹۷ / عقول ۲۳-۲۴ / راحه ۳۳۳ / یمینی

۵۱-۱۲۶-۱۲۹-۲۰۶-۲۴۱ / دستور

۲۰-۲۹-۳۴-۴۸-۶۷-۷۳ / برید ۹۴ /

لباب ۴ / مرزبان ۶۵۵ / نفثه ۱۳ / معجم ۱۰۹

/ اخلاق ۲۲۵-۳۱۱-۳۱۲ / جهانگشا ج ۱

ص ۱۶-ج ۳ ص ۳۸ / و صاف ۱۶۹ / سبط

۱۰-۲۳-۹۰ / مسامره ۲۵ / مصباح ۳۶۷ /

ظفر ج ۱ ص ۲۰-۲۹-۵۰۷-۵۷۲-ج ۲

ص ۲۵۶-۳۲۱ / گیتی ۱۹۳ / تجربه ج ۱

ص ۱۷۳

تیقن tayaqqon [ع.] (مص.) یقین کردن ،

بی گمان شدن. / کلیله ۵۰-۳۲۱ / اخلاق ۹۳

/ سبط ۴۹ / رشف ۱۶۷-۲۴۹-۲۵۵

تیقیظ ta(e)yqiz [ع.] (مص.) بیدار نمودن. /

دره ۵۶۳

تیم tīm [ف.] (ا.) کاروانسرای بزرگ. / چهار

۱۲۱

تیوس toyūs [ع.] (ا.) جِ ثیس، بُز نر، آهوی نر.

/ یمینی ۴۵۹ / نفثه ۶۲

دره ۴۲۸

تهنید tahnid [ع.] (امص.) نرمی و ملاطفت. /

دره ۵۰۴

تهنیه tahniya(e) [ع.] (مص.) ظاهراً گوارا

کردن، روشن و صاف کردن. / مصباح ۲۱۰

تهوک tahavvok [ع.] (مص.) به بی باکی در

چیزی درافتادن. / دره ۴۳۸

تهویل tahvil [ع.] (مص.) ترسانیدن. / مقامات

۱۹۲ / مرزبان ۵۲۴ / و صاف ۴۳۳-۵۶۹ /

دره ۳۵۰

تهیج tahayyoz [ع.] (مص.) برانگیخته شدن.

/ معجم ۸۶ / دره ۲۰۰

تهیاً tahayyo' [ع.] (مص. امص.) تهیو، آماده

شدن، ساخته شدن. آمادگی. / سند ۱۰۷-

۲۸۳-۳۱۵-۳۴۱ / اغراض ۱۳۷ / عقول

۲۴ / راحه ۱۸۶-۴۴۷ / معجم ۱۵۸ / سیرت

۱۴۵ / دره ۱۲۹-۱۴۰ / تجربه ج ۱ ص ۶۹

تیار tayyār [ع.] (ا.) موج دریا. / جهانگشا

ج ۱ ص ۷۴ / و صاف ۱۸۸-۱۹۶-۲۷۴-

۴۱۴-۴۲۸-۴۸۹-۵۹۷ / سبط ۴۵ /

مسامره ۱۶۴ / نسایم ۱۰۲ / اخبار ۵۳ / رشف

۳۴۶ / تجربه ج ۱ ص ۲۰۵: ۲- (ص.)

متکبر، شوریده عقل لاف زن. / دره ۱۷

تیتته ؟ [ف.] (ا.) نوعی زیور که بر سر آویزند، در

تداول تهرانیان گیره ماندی بود که در دو طرف

سر جهت نگاهداری زلف می زدند. / دره ۲۵۷

تیجان tījān [ع.] (ا.) جِ تاج، افسر. / و صاف

۳۴۴-۶۰۲ / دره ۲۱۷

تیرم tīram [تر.] (ا.) بانوی اعظم و خاتون بزرگ.

/ دره ۴۸۰

تیس ta(e)ys [ع.] (ا.) بُز نر. / مرزبان ۳۵۱ /

دره ۹

«ث»

۲۱۷ / مسامره ۱۷۷-۱۸۳ / ظفر ج ۱ ص
 ۲۳۴-۲۶۳-ج ۲ ص ۲۱۰ / دره ۷۹-۱۸۵
 ثَجَاج [ع.] sajjā [ص.] روان، سیل انگیز،
 ریزان. / عتبه ۱۰۹ / توسل ۱۹۸ / یمنی
 ۲۸۲ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۳۹ / و صاف ۵۱۵
 ثخانت saxānat [ع.] (امص.) ستبری و سختی.

/ یمنی ۳۸۷

ثخن sexan [ع.] (ا.) ستبری، ضخامت، کلفتی.
 / رشف ۱۲۸

ثدی sa(e)dy [ع.] (ا.) پستان. / تجربه ج ۲ ص
 ۱۹۰

ثرم sarm [ع.] (مص.) افتادن دندان، و در
 اصطلاح عروض یکی از زحافات «فعلون»
 است که به جای «عول» «فعل» آید. / المعجم
 ۶۰-۱۷۷

ثعابین sa'ābīn [ع.] (ا.) ج ثعبان، مار بزرگ،
 ازدها. / بیهق ۲۹ / دره ۵۶۱-۶۲۵

ثعالب sa'āleb [ع.] (ا.) ج ثعلب، روباه. /
 بختیار ۷۴ / اغراض ۳۲۲ / یمنی ۲۸۰ /
 معجم ۸۲ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۰ / سیرت
 ۲۸۰ / سسط ۸۷ / تجربه ج ۱ ص ۹۸-ج ۲

ص ۱۹۹

ثعبان so'bān [ع.] (ا.) ج ثعب، آبراهه وادی. /
 دره ۱۹۷

ثار sār [ع.] (امص. ا.) کینه، انتقام، خونخواهی.
 / یمنی ۳۲-۸۱-۱۲۱-۱۸۵-۳۳۳-
 ۳۸۵ / مرزبان ۵۳۳ / اخلاق ۳۰۲-۳۰۴
 جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۳-ج ۳ ص ۳۱-۱۲۱
 / سیرت ۱۸۷-۲۸۴ / و صاف ۱۹۶-۲۱۴-
 ۲۶۲-۲۸۵-۳۷۳-۵۶۱ / تجربه ج ۱ ص
 ۶۶-ج ۲ ص ۳-۲۵

ثامر sāmer [ع.] (ص.) بارور، ثمردار. / دره ۴۵۶
 ثامره sāmera(e) [ع.] (ص.) میوه دهنده.
 میوه دار. / دره ۴۰۸-۵۳۳

ثانی اثنین sānī - esnayn [ع.] (ص. مر.) دوم
 دوتا، همتا، تالی تلو، عدیل. / مرزبان ۳۵۴ /
 دره ۶۴۷

ثاوی sāvi [ع.] (ص.) مقیم، باشند. / یمنی
 ۴۹۱

ثائر sā'(y)er [ع.] (ص.) منتشر شوند.
 برانگیخته شوند. / سیرت ۲۴۶ / رشف ۷۳
 ثایره sāy(era)(e) [ع.] (ص.) برانگیخته، منتشر
 شوند. برپا شده. / یمنی ۱۶۵ / نسایم ۴۱ /
 دره ۴۲۵

ثبات sobāt [ع.] (ا.) ۱-ج ثبه، جماعت. / دره
 ۲۹۰: ۲-ج ثبه، گروه دلاوران. / دره ۲۰۹
 ثبور sobūr [ع.] (امص. ا.) هلاکی، زیان، عذاب.
 / برید ۲۹۹ / سیرت ۳۷ / و صاف ۲۱۳-

ثعلب sa'lab [ع.] (ا.) روباه. / دره ۱۰
 ثغاء soyā' [ع.] (ا.) بانگ گوسفند و بز و گاو و
 مانند آن. / جهانگشا ج ۱ ص ۴۵ / سیرت ۶۵
 / دره ۱۰
 ثغر sa'yr [ع.] (ا.) دندان پیشین. / دره ۶۳۰
 ثغور soyūr [ع.] (ا.) ج ثغر، دندان پیشین.
 دهان. / توسل ۱۷۸ / نفثه ۴۵ / روضه ۱۱۳ /
 و صاف ۱۳۲
 ثفل sofl [ع.] (ا.) کنجاره، تفاله. / مرزبان ۷۳۷
 ثففات safenāt [ع.] (ا.) ج ثَفْتَة، آنچه بر زمین
 رسد از شتر چون بخسبد مانند زانو و سینه و
 دست و جز آن. / مرزبان ۶۰۰
 ثقاب saqqāb [ع.] (ص.) سوراخ کننده. / دره
 ۳۵۵
 ثقابت saqābat [ع.] (مص.) نافذ گردیدن. /
 مرزبان ۴۱۹
 ثقال seqāl [ع.] (ص.) ثقیل، گرانبار. / دره ۲۰۴
 ثقب saqb [ع.] (مص.) سوراخ کردن. / برید
 ۱۶۰ / دره ۶۳۰
 ثقب soqab [ع.] (ا.) ج ثَقْبَة، سوراخ، منفذ. /
 مقامات ۱۰۱
 ثقبه soqba(e) [ع.] (ا.) سوراخ، منفذ. / خاقانی
 ۱۰۷ - ۲۹۹ / و صاف ۱۷۲ / دره ۳۵۸ - ۶۳۰
 ثقت seqat [ع.] (امص.) اطمینان، وثوق، اعتماد.
 / مرزبان ۳۵۵
 ثقلاء soqalā' [ع.] (ا.) ج ثَقِیل، کسی که
 صحبت وی را ناخوش دارند. / المعجم ۲۲
 ثقلت se(a)qlat [ع.] (ا.) رخت و متاع. / دره
 ۲۴۹
 ثقوب soqūb [ع.] (مص.) نافذ رای گردیدن. /
 دستور ۹۴
 ثلج اليقين salj - ol - yaqīn [ع.] (امر.)
 برف یقین. / رشف ۱۱۱
 ثلم salm [ع.] (مص.) ۱ - رخنه کردن. / تجربه
 ج ۲ ص ۱۱؛ ۲ - بینی بریدن، و در اصطلاح
 عروض از زحافات فعولن است که با انداختن
 حرف اول آن «عولن» بماند و به جای آن «فع
 لن» بنهند. / المعجم ۴۹ - ۶۰ - ۱۷۷
 ثلم solam [ع.] (ا.) ج ثَلَمَة، رخنه، سوراخ. /
 دره ۵۲۹
 ثلمت solmat [ع.] (ا.) ثلمه، سوراخ، رخنه،
 ترك. / رشید ۱۹ / یمینی ۲۴۰ - ۲۹۹ /
 مرزبان ۲۱۶
 ثلمه solma(e) [ع.] (ا.) رخنه، سوراخ، ترك. /
 مقامات ۳۹ - ۲۰۱ / اغراض ۲۸۱ - ۳۹۴ /
 یمینی ۲۸ - ۲۲۸ - ۳۵۱ - ۴۹۴ / برید ۱۴۱ -
 ۱۷۸ - ۲۲۴ - ۲۳۹ - ۲۶۳ - ۳۳۶ / لباب
 ۱۵۷ / معجم ۲۲۸ - ۱۰۹ / جهانگشا ج ۲
 ص ۲۵۳ - ۲۷۱ / سیرت ۶۶ / و صاف ۲۷۲ -
 ۴۳۱ - ۴۳۴ / مسامره ۴۶ - ۱۹۰ / نسایم ۱۵
 / رشف ۱۱۹ / تجربه ج ۱ ص ۷۰ - ج ۲ ص
 ۲۰۹
 ثلوج solūj [ع.] (ا.) ج ثَلَج، برف. / جهانگشا
 ج ۱ ص ۱۱۶ - ج ۳ ص ۱۰۹ - ۱۳۳ / دره
 ۵۵۰ / گیتی ۱۳۰ - ۱۸۰ - ۱۸۶ - ۲۶۱ /
 تجربه ج ۲ ص ۵۵ - ج ۲ ص ۱۸۹ - ۲۰۰
 ثلوج solūj [ع.] (مص.) آرام گرفتن. / دره ۵۵۰
 ثمال semāl [ع.] (ا.) پناه و فریادرس. / برید
 ۲۱۸ - ۳۶۹ / دره ۵۰۶ - ۵۶۵
 ثمان semān [ع.] (ص.) ج ثمین، گرانبها،
 قیمتی. / و صاف ۱۷۱ - ۵۰۵
 ثمانی samānī [ع.] (ا.) هشت. / تجربه ج ۲
 ص ۱۶۴
 ثمن بخش saman - e - baxs [ع.] (امر.)

ثعلب sa'lab [ع.] (ا.) روباه. / دره ۱۰
 ثغاء soyā' [ع.] (ا.) بانگ گوسفند و بز و گاو و
 مانند آن. / جهانگشا ج ۱ ص ۴۵ / سیرت ۶۵
 / دره ۱۰
 ثغر sa'yr [ع.] (ا.) دندان پیشین. / دره ۶۳۰
 ثغور soyūr [ع.] (ا.) ج ثغر، دندان پیشین.
 دهان. / توسل ۱۷۸ / نفثه ۴۵ / روضه ۱۱۳ /
 و صاف ۱۳۲
 ثفل sofl [ع.] (ا.) کنجاره، تفاله. / مرزبان ۷۳۷
 ثففات safenāt [ع.] (ا.) ج ثَفْتَة، آنچه بر زمین
 رسد از شتر چون بخسبد مانند زانو و سینه و
 دست و جز آن. / مرزبان ۶۰۰
 ثقاب saqqāb [ع.] (ص.) سوراخ کننده. / دره
 ۳۵۵
 ثقابت saqābat [ع.] (مص.) نافذ گردیدن. /
 مرزبان ۴۱۹
 ثقال seqāl [ع.] (ص.) ثقیل، گرانبار. / دره ۲۰۴
 ثقب saqb [ع.] (مص.) سوراخ کردن. / برید
 ۱۶۰ / دره ۶۳۰
 ثقب soqab [ع.] (ا.) ج ثَقْبَة، سوراخ، منفذ. /
 مقامات ۱۰۱
 ثقبه soqba(e) [ع.] (ا.) سوراخ، منفذ. / خاقانی
 ۱۰۷ - ۲۹۹ / و صاف ۱۷۲ / دره ۳۵۸ - ۶۳۰
 ثقت seqat [ع.] (امص.) اطمینان، وثوق، اعتماد.
 / مرزبان ۳۵۵
 ثقلاء soqalā' [ع.] (ا.) ج ثَقِیل، کسی که
 صحبت وی را ناخوش دارند. / المعجم ۲۲
 ثقلت se(a)qlat [ع.] (ا.) رخت و متاع. / دره
 ۲۴۹
 ثقوب soqūb [ع.] (مص.) نافذ رای گردیدن. /
 دستور ۹۴
 ثلج اليقين salj - ol - yaqīn [ع.] (امر.)

جهانگشا ج ۱ ص ۵۹ - ۱۸۰ / سیرت ۳۵ /

وصاف ۱۷ - ۲۲ - ۱۲۰ - ۱۲۳ - ۲۵۴ - ۵۶۳

/ دره ۶ - ۶۶۵ / گینی ۴۲ - ۶۳

ثیب sayyeb [ع.] (ص.) زن بیوه. / نفثه ۳۸

ثیبات sayyebāt [ع.] (ص.) ج ثیبه، زن بیوه،

مقابل باکره. / خاقانی ۱۰۷ / مرزبان ۸ /

تجربه ج ۲ ص ۴۷

* * *

بهای اندک، بهای کم. / خاقانی ۱۱۳ / نفثه ۶۰

ثمينه samina(e) [ع.] (ص.) مؤنث ثمین،

گرانبها. قیمت. / وصاف ۵۲۷

ثنايا sanāyā [ع.] (ا.) ۱ - ج ثنیه، چهار دندان

پیشین دو از بالا و دو از پایین. / مرزبان ۳ /

المعجم ۳۷: ۲ - طلاع ثنايا، نیک آزمایندۀ

کارها، آنکه پیوسته همت او به معالی امور

باشد. / دره ۶۵۸

ثني sany [ع.] (مص.) باز گرداندن. / دره ۲۸۰

ثنیات saniyyāt [ع.] (ا.) ۱ - ج ثنبه، ستایش.

/ وصاف ۳: ۲ - ج ثنبه، راه پشته و کوه. /

وصاف ۴۵۶

ثنیه saniyya(e) [ع.] (ا.) ۱ - راه دشوار در کوه.

/ نفثه ۱۰۷: ۲ - پشته، ثنیۀ وداع نام موضعی

است نزدیک مدینه. / رشید ۴۷

ثوالث savāles [ع.] (ا.) ج ثالثه، یک شصتم

ثانیه در دایره. / سند ۶۴ / مرزبان ۴۳۹

ثوانی savānī [ع.] (ا.) ج ثانیه، یک شصتم

دقیقه در دایره. / سند ۶۴ / مرزبان ۴۳۹ /

وصاف ۲۲۶ / تجربه ج ۲ ص ۱۶۵

ثوب sōb [ع.] (مص.) باز گشتن. / دره ۷۱۷

ثوب sōb [ع.] (ا.) جامه. / دره ۷۱۷

ثوران savarān [ع.] (مص.) برانگیخته شدن، به

هیجان آمدن. / توسل ۱۸۷ / روضه ۲۰ -

۱۲۷ - ۱۳۷ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۳۴ /

وصاف ۹۵ - ۱۷۹ - ۲۳۶ - ۲۶۱ - ۴۶۳ /

مصباح ۲۷۱ - ۳۵۵ / ظفر ج ۲ ص ۱۸۴ /

دره ۱۹۹ - ۵۱۲

ثوم sūm [ع.] (ا.) سیر (خوردنی). / تجربه ج ۲

ص ۱۸۱

ثیاب siyāb [ع.] (ا.) ج ثوب، جامه، لباس. /

مقامات ۱۶۵ / خاقانی ۳۰۴ / معجم ۳ /

«ج»

جاش ja's [ع.] (امص.) ۱- ر.ك. جاش. / رشف

۴۹ / دره ۳۱۲: ۲- (ا.) دل. / دره ۲۵۲

جاشر jāšer [ع.] (ص.) دور شونده. / دره ۲۸۱

جاشو jāšū [؟] (ا.) کسی که در کشتی کار

می‌کند، کارگر کشتی. / و صاف ۱۷۶-۱۹۶-

۲۸۶-۲۹۶-۲۹۷-۳۳۰-۳۷۱

جاعفه jā'efa(e) [ع.] (ص.) مؤنث جاعف، سیل

جاعف، سیلابی که زمین بکاود و همه چیز را

ببرد. / دره ۶۱۰

جافی jāfī [ع.] (ص.) جفا کننده، ستمگر. /

یمینی ۳۷۰ / دستور ۸۰

جال alqā [ف.] (ا.) دام، تله. / کلیه ۹۱-۱۵۸

جالبه jāleba(e) [ع.] (ص.) مؤنث جالب، جلب

کننده، آواز دهنده. / و صاف ۱۲۵

جامح jāmeḥ [ع.] (ص.) سرکش، شرور. /

تجربه ج ۲ ص ۳۹

جامحه jāmeḥa(e) [ع.] (ص.) مؤنث جامح،

سرکش. / دره ۲۴۲

جامده jāmeda(e) [ع.] (ص.) مؤنث جامد،

خشك، فسرده. / دره ۴۷

جامگی ī - g jāma(e) [ف.] (امر.) آنچه به

خدمتگزاران و سربازان دهند، وظیفه،

مستمری، راتبه. / چهار ۶۶ / و صاف ۱۶۳-

۱۹۳ / مسامره ۱۲

جائی علی رکتیه jāī-'alā-rokbatayh [ع.]

(امر.) زانو زده، صورت هفتم است از صور

فلکی شمالی. / دره ۲۶۶

جاجه jāja(e) [ع.] (ا.) مهره‌ی قیمت فرومایه. /

دره ۴۸

جاحد jāhed [ع.] (ص.) انکار کننده، منکر. /

لباب ۵۰ / مصباح ۲۸۰ / رشف ۲۳۱

جادل jādel [ع.] (ص.) بچه آهوی قوت گرفته،

بچه شتر. / دره ۲۰۹

جار jā [تر.] (ا.) جمعیت. / ظفر ج ۲ ص ۴۰۲

جارات jārat [ع.] (ا.) ۱- ج. جازه، زن همسایه.

/ و صاف ۲۶۰: ۲- ج. جار، همسایه. / و صاف

۵۷۱

جارحه jāreha(e) [ع.] (ا.) ۱- اندام آدمی.

دست و اعضای دیگر. / رشف ۱۳۴: ۲-

جانور شکاری از مرغ و سگ و دد. / سبط ۱۹

جارف jāref [ع.] (ص.) زمین کن. / مرزبان ۳۶۶

جاریات jāriyāt [ع.] (ص.) ج. جاریه، زن

جوان. / معجم ۳۶-۱۰۲

جاریه jāriya(e) [ع.] (ا.) کشتی. / معجم ۸۸

جاسی jāī [ع.] (ص.) سخت. / و صاف ۷۴

جاش jāš [ع.] (امص.) تیش و جوش دل و سراز

ترس و اضطراب، جاش. / و صاف ۴۴-۱۳۹-

۳۱۱-۴۱۱-۴۳۲

«مقا» «فعل» آورند. / المعجم ۵۰-۵۲-
۱۱۵-۶۰

جبا jebā [ع.ا.] باج و خراج. / ظفر ج ۱ ص.
۱۳۴- ج ۲ ص ۱۵۸-۲۴۳

جبار jabābera(e) [ع.ا.] (ص.ا.) ج جبار.
بادشاه، مستبد، سلطان با عظمت. / سیرت ۴۸

جبات jobāt [ع.ا.] (ص.ا.) ج جایی، گرد کننده مال
خراج. / اخلاق ۳۰۵

جبار jobār [ع.ا.] (ص.ا.) باطل و رایگان. / دره
۶۵۴

جبال jebāl [ع.ا.] (ا.) تن و بدن. / دره ۲۱۲
جبان jabān [ع.ا.] (ص.ا.) ترسو، کم دل و جرأت. /

کلیله ۱۰۵ / اغراض ۶۰-۲۵۱ / روضه ۶۸ /
دره ۳۸۵

جبان jabbān [ع.ا.] (ا.) صحرا. / دره ۳۸۵
جبانیت jabānat [ع.ا.] (مص.ا.) ترس، کم دلی،
بد دلی. / عقول ۹ / مرزبان ۵۱۳

جباه jebāh [ع.ا.] (ا.) ۱- ج جبهه، پیشانی. /
خاقانی ۲۷۴ / سند ۷۴ / لباب ۳۴ / معجم
۷۹-۱۴۶ / جهانگشا ج ۱ ص ۲ / ظفر ج ۲
ص ۳۷۹ / دره ۴۷۸ / تجربه ج ۱ ص ۱۰۰-
۱۳۶: ۲- ج جبهه، اسب. / دره ۴۶۲

جبايات jebāyāt [ع.ا.] (مص.ا.) ج جبايت، باج
گرفتن، گرد آوردن باج و خراج. / اخلاق ۲۸۶

جبايت jebāyat [ع.ا.] (مص.ا.) باج گرفتن، خراج
ستدن، فراهم آوردن. / بیهق ۶۸ / بختيار ۲۰۶
/ یمنی ۱۵۸-۱۸۶-۲۲۵-۴۷۶ / اخلاق
۱۹۳ / سیرت ۱۸-۴۱-۱۰۱-۱۸۰ /

وصاف ۴۰۳-۴۰۴ / نسایم ۴۱
جبت jebt [ع.ا.] (ا.) بت، صنم، ساحر. / تجربه ج

جاموس jāmūs [معر.ا.] (ا.) معرب گامیش،
گاومیش. / رشف ۱۶۰

جامه زر jāma(e) - ye - zar [ف.ا.] (امر.)
مراحی شراب. / دره ۱۵۸

جانب jāneb [ع.ا.] (ص.ا.) اسب گشاده پا. / دره
۲۳۲

جاندار jān - dār [ف.ا.] (ص.مر.) حافظ و
نگهبان، سلاحدار، اسلحه دار. / اغراض ۳۳۵
/ راحه ۲۳۲-۲۵۹-۲۶۰

جانداري jān - dār - ī [ف.ا.] (حامص.) عمل
جاندار، شغل جاندار. / سند ۳۲۱ / دستور
۱۸-۳۲-۷۲

جانقي jānq - ī [تر.ف.] (حامص.) مشورت و
مصلحت، صلاح دید، کنکاش. / ظفر ج ۱ ص
۳۶۰- ج ۲ ص ۵۲۰

جانی jānī [ع.ا.] (ص.ا.) میوه چین. / مرزبان ۲۷۹
جاورسیه jāvars - iyya(e) [معر.ا.] (ا.)
گاورسیه، به مانند گاورس. بشورات خردی است
که سر آنها سرخ و بن آنها سفید است و با
سوزش و ورم و سیلان همراه بود. / دره ۸۸

جائب jā'eb [ع.ا.] (ص.ا.) مسافت بُرنده، رونده. /
دره ۲۳۲

جانش tā'eš [ع.ا.] (ص.ا.) جوشان. / دره ۲۵۲
جانشه jā'eša(e) [ع.ا.] (ص.ا.) مؤنث جانش،
جوشان. / دره ۲۰۸

جایع jāy('e) [ع.ا.] (ص.ا.) گرسنه. / وصاف ۲۰۰
/ دره ۴۱۹ / تجربه ج ۱ ص ۱۴۹-۴۶۸

جایلقی [تر.ف.] (حامص.) ناامراً از ناامیدی
دیوانی است. / وصاف ۶۵۳

جب jabb [ع.ا.] (ا.) ۱- جاه. / جهانگشا ج ۱ ص

جحر johr [ع.] (ا.) سرراخ دده و خزنده. /

جهانگشا ج ۳ ص ۱۳۲

جحف jahf [ع.] (مص.) ۱- پاك ببردن و فرا

رُفتن چیزی باشد از روی زمین. / المعجم ۵۴:

۲- در اصطلاح عروض از زحافات فاعلاتن

است که به جای «تُن» «فَع» آورند. / المعجم

۵۴-۵۰-۶۰-۱۳۱-۱۵۶-۱۷۰.

جحفل jahfal [ع.] (ا.) لشکر عظیم، لشکر

بزرگ. / دره ۵۵۷

جحد johūd [ع.] (مص.) انکار کردن، امری را

دیده و نادیده منکر شدن. / یمنی ۲۷۷ /

اخلاق ۲۲۰ / رشف ۱۴۲-۱۶۰-۲۲۴-

۳۱۳-۳۲۴ / دره ۵۱۷

جحیم jahīm [ع.] (ا.) پنجمین دوزخ، دَرَك پنجم

دوزخ، جهنم. / عقول ۵۵ / یمنی ۲۱۰ /

وصاف ۶۳۲ / رشف ۱۶۳-۲۰۱-۲۰۹ / دره

۶۹۲

جدّ jadd [ع.] (ا.) بخت، نیکبختی. / یمنی

۱۱۷-۱۷۹ / برید ۹۷-۱۰۴

جدا jadā [ع.] (ا.) باران عام، دهش. / دره ۶۸۵

جداله jadāla(e) [ع.] (ا.) زمین. / دره ۶۳۲

جذب jadb [ع.] (مص.) خشك و بی گیاه شدن. /

سند ۱۲۲ / عقول ۵ / عقد ۱۵۴

جدّت jeddat [ع.] (امص.) تازگی و نوی. /

مرزبان ۳۴

جدجد jadjad [ع.] (ا.) زمین سخت و هموار. /

دره ۶۶۲ / تجربه ج ۲ ص ۷۷

جدد jodad [ع.] (ا.) جِ جُذّه، راه. / دره ۶۰۸

جدر jadr [ع.] (ا.) آماسی در حلق و گره گوشت

و آبله و یا نشان گریدگی بر گردن خر. / سند

۷۸

جدر jodor [ع.] (ا.) جِ جدار، دیوار. / دره ۳۹۵

اغراض ۱۷۶ / دستور ۱۱۷

جینا jobanā [ع.] (ص.) جِ جین، ترسو،

بددل. / سیرت ۲۶۷

جبور jobūr [ع.] (مص.) نیکو حال شدن. /

برید ۲۲۳-۲۴۹

جبهه jabha(e) [ع.] (ا.) ۱- پیشانی، و در

اصطلاح نجوم نام منزل دهم از منازل قمر است و

آن چهار ستاره‌اند روشن پیچیده نهاده از شمال

سوی جنوب. / وصاف ۲۳ / دره ۱۰۵-۲۶۷-

۳۰۰-۵۱۲:۲- اسبان. / دره ۳۰۰

جبیره jabīra(e) [ع.] (ا.) چوبها که بدان

استخوان شکسته را بندند. / دره ۷۱۰

جبین jabīn [ع.] (ص.) مرد بددل، زن بددل،

ترسو. / دره ۳۵۹

جثّ josas [ع.] (ا.) جِ جُثّه، بدن و تن. / سیرت

۸۶ / وصاف ۴۱۲ / دره ۳۹۵-۵۲۰

جثمان josmān [ع.] (ا.) تن شخص. / یمنی

۴۸۹

جثیث jasīs [ع.] (ا.) نهال خرما را که از جای

برآرند و به جای دیگر بنشاندند. / المعجم ۷۴

جثیل jasīl [ع.] (ص.) ستبر. / دره ۱۸۸

جثیله jasīla(e) [ع.] (ص.) انبوه و درهم شده. /

دره ۵۹۷

جحاف johāf [ع.] (ص.) سیلابی که زمین را

بکاود و هر چه هست ببرد. / المعجم ۵۴

جحافل jahāfel [ع.] (ا.) جِ جَحْفَل، لشکر

بزرگ، لشکر عظیم. / سبط ۲-۱۳ / نسایم

۵۹ / دره ۲۰۸-۳۶۹ / تجربه ج ۲ ص ۲۵۱

جحد jahd [ع.] (مص. امص.) ۱- انکار کردن.

دره ۶۴-۵۶۸:۲- در اصطلاح علم صرف،

انکار وقوع فعل است از گذشته تا زمان اخبار.

/ دره ۶۴

جذاذة [jozāza(e)] [ع.] (ا.) ریزه زر. / دره ۴۷۴
 جذبات [jazabāt] [ع.] (ا.) ج جذبه، کشش. /
 یعنی ۳۱۶

جذع [jaza'] [ع.] (ا.) گوسفند و گاو دو ساله،
 اسب سه ساله، شتر پنج ساله. / خاقانی ۱۷۸
 جذل [jezl] [ع.] (ا.) سر کوه و نمایان از آن. / دره
 ۲۱۱

جذلان [jazlān] [ع.] (ص.) شادمان و خوشحال. /
 دره ۵۲۷

جذم [jazm] [ع.] (مص.) بریدن. / دره ۴۷۷
 جذوات [jazavāt] [ع.] (ا.) ج جذوه، باره و شراره
 آتش. / مصباح ۳

جذوه [jazva(e)] [ع.] (ا.) باره آتش، اخگر. /
 دستور ۳۲ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۳ / سیرت
 ۱۳۵ / مصباح ۶۲ / تجربه ج ۱ ص ۱۵۵
 جر [jar] [ف.] (ا.) شکاف، ترکهای زمین، خندق. /
 سند ۲۲۰-۲۲۲-۲۴۱ / اغراض ۴۰۱

جراب [jerāb] [ع.] (ا.) انبان، کیسه بزرگ چرمی.
 / مقامات ۲۰۳ / بختیار ۱۴۹ / عقد ۱۵۷ /
 مرزبان ۵۰۴ / معجم ۱۸۹ / دستور ۵۵۴

جراثیم [jarāsīm] [ع.] (ا.) چ جراثومه، اصل و بی
 هر چیز. / مرزبان ۴۸۶

جراد [jarād] [ع.] (ا.) ملخ. / سیرت ۲۴۸ /
 وصاف ۲۱۷-۲۱۸ / دره ۱۱-۲۱۴

جراز [jorāz] [ع.] (ا.) شمشیر بران. / دره ۵۲۵
 جراشه [jorāša(e)] [ع.] (ا.) درشتی که بیفتد از
 چیزی که آن را بکوبند. / دره ۴۷۴

جراف [jorāf] [ع.] (ص.) سل که هر چیز را برد.
 / دره ۶۱۰

جرافت [jorāfat] [ع.] (مص.) گراف گویی. / دره
 ۵۶۳

جرايات [jerāyāt] [ع.] (ا.) ج جرايت، وظیفه

جدران [jodrān] [ع.] (ا.) ج جدار، دیوار. /
 معجم ۲۲۸-۱۴ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۷۲ /
 وصاف ۳۸-۴۳۰ / مسامره ۲۲۲ / رشف
 ۲۴۱-۲۲۲ / دره ۳۵۵-۶۲۵

جدع [jad'] [ع.] (امص.) ۱- بریدگی بینی و جز
 آن. / مرزبان ۴۸۶: ۲- در اصطلاح عروض از
 زحافات «مفعولات» است که به جای «لات»
 «فاع» نهند. / المعجم ۵۰-۵۹-۶۰-۱۳۸

جدل [jadal] [ع.] (ا.) بجه آهو. / دره ۲۰۹
 جدوا [jadvā] [ع.] (ا.) جدوی، عطا، دهش. /
 عتبه ۵۴

جدوار [jadvār] [مع.] (ا.) معرب زدوار است که
 ماه پروین باشد، گویند خوردن آن دفع زهرمار و
 عقرب کند. / دره ۹۳

جدوبت [jodūbat] [ع.] (مص.) خشک و بی گیاه
 گردیدن. / وصاف ۳۵۶-۳۶۲-۴۳۱ / تجربه
 ج ۲ ص ۲۲

جدود [jodūd] [ع.] (ا.) ج جذ، بخت. / مقامات
 ۵۴ / دره ۶۴۳

جدوی [jadvā] [ع.] (ا.) بخشش، دهش. /
 دستور ۴۴

جدی [jady] [ع.] (ا.) بزغاله، و نیز نام برج دهم از
 دوازده برج. / دره ۵۳۷

جدید [jadīd] [ع.] (ص.) در اصطلاح عروض نام
 بحر است که به آن غریب هم می گویند و وزن
 آن «فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن» است. /
 المعجم ۹۴

جدیر [jadīr] [ع.] (ص.) سزاوار. / رشف ۲۵۶
 جدیل [jadīl] [ع.] (ص.) مهار بافته از چرم، مهار
 تافته از پوست و رسن چرمی. / دره ۶۳۲

جذا [jazā] [ع.] (ا.) ج جذه، باره آتش. /
 دره ۶۸۵

- جرمانه jorm - āna(e) [ع. - ف.] (امر.) /
جریمه، جریمانه، کفاره، تاوان. / سبط ۱۰۰ /
ظفر ج ۲ ص ۱۶۶
- جروح jorūh [ع.] (ا.) ج. جُرح، زخم، جراحت.
/ دره ۶۲۸ - ۷۱۰
- جروم jorūm [ع.] (ا.) ج. جُرمِ معرب گرم،
گرمسیر. / عقد ۷۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۱۰۰ - ۱۲۶ /
سبط ۱۳ - ۲۹ - ۵۸ - ۸۳
- جرّه jorra(e) [ف.] (ص.) ۱ - جلد، چابک. /
کلیله ۱۹۶: ۲ - (ا.) نوعی تله آهوگیر، دام. /
مرزبان ۵۶۷
- جرّه باز jorra(e) - bāz [ف.] (امر.) باز سفید و
چست و چالاک شکاری. / لباب ۲۵
- جری jary [ع.] (امص.) روانی. / رشید ۹۲
- جری jarī [ع.] (ص.) ۱ - دلاور. / دره ۲۰۴ -
۵۰۱: ۲ - (ا.) شیر. / دره ۲۰۴
- جریح jarīh [ع.] (ص.) مجروح، زخمی. / دره
۵۸۵
- جریده jarīda(e) [ع.] (ا.) ۱ - دفتر، نامه. /
رشید ۳۳: ۲ - جماعتی از سواران بدون پیاده.
/ سیرت ۱۵۰ - ۱۵۲ - ۱۸۱ - ۲۶۹: ۲ -
(ص.ق.) تنها، مجرّد. / راحه ۲۴۳ - ۳۷۸ -
۳۹۹ / جهانگشا ج ۳ ص ۶۱ - ۲۰۰ - ۲۸۴ /
سیرت ۲۷۴ / مسامره ۱۱ / دره ۶۹۹
- جریرت jarīrat [ع.] (ا.) جریره، گناه، جرم،
جنایت. / یمنی ۱۹۵
- جریره jarīra(e) [ع.] (ا.) جریرت، گناه، جرم،
جنایت. / یمنی ۱۱۷
- جز jazz [ع.] (مص.) بریدن. / سیرت ۳۵ - ۱۰۶
- جزّاز jazzāz [ع.] (ص.) فریز کننده و بُرنده
موی. / یمنی ۱۴۶ / و صاف ۳۸۶
- جزایر jazāyer [ع.] (ا.) ۱ - ج. جزوَر، شتر نحر
- روان، مستمری. / عتبه ۸ / رشید ۴۲ - ۷۹ /
اغراض ۲۵۹ / جهانگشا ج ۲ ص ۹۲
- جرايت jerāyat [ع.] (ا.) وظیفه روان، مستمری،
حقوق جاری. / مسامره ۱۲ - ۱۹
- جرايد jarāyed [ع.] (ا.) ج. جریده، دفتر، نامه.
/ دره ۲
- جراير jarāyer [ع.] (ا.) ج. جریره، گناه. / یمنی
۱۲۴ - ۳۶۴ / برید ۲۳۳ / مرزبان ۴۴۴
- جرايه jerāya(e) [ع.] (ا.) ر.ك. جرايت. /
توسل ۱۱۷
- جرب jarab [ع.] (ا.) گری، گرگنی، از بیماریهای
پوستی. / مرزبان ۵۰۴
- جرباء jarbā' [ع.] (ا.) مؤنث اجرب، آسمان، یا
ناحیه‌ای که در آن فلک آفتاب و ماه می‌گردد. /
یمنی ۴۴۸ - ۴۵۲ / دره ۶۷۱
- جرثومه jorsūma(e) [ع.] (ا.) اصل، ریشه. /
اغراض ۱۸۲ / راحه ۱۵۳ / یمنی ۲۴۹ /
مرزبان ۳۹۸ / سبط ۴ - ۱۴ / نسایم ۸
- جرح jorh [ع.] (ا.) زخم، خستگی، ریش،
جراحت. / معجم ۸۳ / دره ۳۶۲
- جرد jord [ع.] (ص.) ۱ - ج. اَجْرَد، کوتاه مو،
بی مو. / دره ۱۵۴: ۲ - شاید ج. اجرد، به معنی
اسب کوتاه و تنک موی. / دره ۱۲۸ - ۲۳۴
- جرگ jarg [ف.] (ا.) جرگه، حلقه و صف مردم. /
جهانگشا ج ۱ ص ۹۹
- جرگا jargā [ف.] (ا.) جرگ، جرگه، صف، حلقه.
/ ظفر ج ۱ ص ۳۶۱
- جرگه jarga(e) [ف.] (ا.) ۱ - حلقه و صف مردم.
/ ظفر ج ۱ ص ۴۸۸: ۲ - نوعی از شکار که
مردم بسیاری دور شکار حلقه بسته و آن را در
میان گیرند. / ظفر ج ۱ ص ۷۲ - ۲۹۳ - ج ۲
ص ۲۸۱ - ۴۰۰

شده. / دره ۲۰۸: ۲- نام سلاحی بزرگ است و آن نوعی تفنگ با لوله‌ای بغایت دراز است و هنگام آتش کردن تکیه گاهی به شکل نردبان کوتاه بر زمین نصب می کرده‌اند و سر لوله را بر آن تکیه گاه می نهاده‌اند. / گیتی ۱۹۱ / تجربه

ج ۲ ص ۳۳

جزایرچی jazāyer - ĩ [ع. - تر.] (امر.) کسی که با سلاح جزایر می جنگید، مسؤول جزایر. / دره ۳۳۷-۵۵۱ / گیتی ۲۳-۳۵-۳۷-۱۸۶ / تجربه ج ۱ ص ۷۸-۷۹-۸۰-۸۱- ج ۲ ص ۲۲۰

جزایری jazāyer - ĩ [ع. - ف.] (امر.) ۱- جزایر. ر.ك. جزایر. / دره ۲۰۸: ۲- (ص.مر.) جزایرچی. / گیتی ۲۰۴

جزایل jazāyel [ع.] (ص.) ج جزیل، فراوان، بسیار. / ظفر ج ۱ ص ۴۲۲-۵۶۶- ج ۲ ص ۹۳ / رشف ۲۰۷

جزر jazar [معر.] (ا.) معرَب گَزَر، زردك، هویج. / دره ۳۰۹

جزل jazl [ع.] (ص.) ۱- استوار، متین. / سند ۱۱۰: ۲- فصیح. / توسل ۹۱ / سند ۲۰۰:

۳- خردمند محکم رای. / یمنی ۳۹۴

جزم jazm [ع.] (مص.) بریدن و به يك سو کردن کار. / دره ۲۸۹

جساد jesād [ع.] (ا.) زعفران. / دره ۴۸۲
جسام jassām [ع.] (ص.) صاحب جسم، تنومند. / دره ۲۱۵

جسام jesām [ع.] (ص.) ج جسیم، تناور، تنومند، بزرگ. / رشد ۲۸۶

جسام josām [ع.] (ص.) بزرگ تناور. / دره ۵۸۱
جسایم jasāyem [ع.] (ص.) ج جسیم، تنومند، تناور، بزرگ. / عتبه ۳۸

جسر jasr [ع.] (ا.) شتر بزرگ هیکل. / دره ۳۰۷
جسیم jasīm [ع.] (ص.) بزرگ، تناور، تنومند. / عتبه ۴۱-۱۰۵-۱۴۹ / بختیار ۱۳۲ / توسل ۱۶-۴۲-۷۲-۸۵-۱۳۲-۱۶۹-۲۳۲-۲۷۳-۲۹۰-۳۱۱ / سند ۸۴-۱۶۶-۲۲۷ / اغراض ۶۹-۱۷۹ / عقول ۵۶ / راحه ۴۵-۳۳۸-۴۴۶ / یمنی ۷۸-۱۱۱-۱۸۲-۲۹۸-۳۱۶-۳۶۶-۳۹۴ / برید ۲۸۸-۳۱۶ / معجم ۱۸-۳-۵۱-۱۲۸-۲۱۶ / روضه ۱۱۸-۱۴۶ / وصال ۲۹-۱۰۸-۴۰۸ / اخبار ۷۶ / مصباح ۳۲۴ / رشف ۱۴۷ / ظفر ج ۲ ص ۲۰۲

جسیمه jasīma(e) [ع.] (ص.) مؤنث جسیم، بزرگ، تنومند. / وصال ۱۵۷-۳۸۹

جشاش ješāš [ع.] (ا.) ج جُش، کوه. / دره ۴۹۴
جشن jašen [ف.] (ص.) گشن، انبوه. / وصال ۱۲
جشیر jašīr [ع.] (ا.) تیردان چرمین. / دره ۱۲۹
جصاص jassās [ع.] (ص.) گج گر، گچکار. / اخبار ۵۱

جعدالیدین ja'd - ol - yad - ayn [ع.] (ص.مر.) دارای دو دست بخیل و خسیس. / بی‌هق ۱۶

جعفر ja'far [ع.] (ا.) جوی خُرد. / دره ۵۳۶
جعل jo'l [ع.] (ا.) مزد، رشوه. / مقامات ۱۳۷
جفا jofā [ع.] (ا.) کفك آب، خاشاک بر سر آب. / نقشه ۱ / دره ۶۷۹

جفات jofāt [ع.] (ص.) ج جافی، جفا کنند. / ستمگر. / المعجم ۲۹۷

جفاف jafāf [ع.] (مص.) خشك شدن. / وصال ۹۱ / رشف ۷۰

جفان jefān [ع.] (ا.) ج جَفَنه، کاسه بزرگ. / معجم ۵۳

۱۰۹ - ۱۳۴ - ۲۳۰ - ۲۵۳ / دره ۲۲۰ -

۳۴۶ - ۶۲۳ - ۶۲۷ / گیتی ۱۳ - ۵۵ / تجربه

ج ۲ ص ۱۰

جلاقت jalāfat [ع.] (امص.) ۱ - حماقت،

جلفی، بی مغزی. / دستور ۸۱ / مرزبان ۶۹؛

۲ - درشت خویی. / دره ۶۷۹

جلامند jalā - mand [ع.] - ف. (ص. مر.)

دارای روشنی. / دره ۲۶

جلامید jalāmīd [ع.] (ا.) ج جُلُمُود،

خرسنگ. / دره ۲۶

جلاوت jalāvat [ع.] (ا.) جلا، روشنی، صفا. /

مقامات ۱۰۸

جلاهُق jalāheq [معرب.] (ا.) معرب گروهِك،

گنوله. / دره ۳۵۸

جلایاء jalāyā' [ع.] (ص.) ج جَلِیَّه، مؤنث جلی،

هویدا، آشکار. / و صاف ۲ - ۱۹۱ - ۲۲۳ /

رشف ۱۶۸

جلایل jalāyel [ع.] (ص.) ج جَلِیلَه، بزرگ،

عظیم. / عتبه ۱۰ - ۱۴ - ۴۰ - ۴۶ - ۶۶ - ۷۱

/ رشید ۲۹ - ۴۳ - ۷۹ / عقد ۱۱۶ / سند

۳۱۴ / اغراض ۱۴ / دستور ۱۰۴ / المعجم

۱۳ / معجم ۱۹ - ۲۴۳ / جهانگشا ج ۱ ص

۲۹ - ج ۲ ص ۱۱۰ / سیرت ۴ / و صاف ۴۶ -

۹۲ - ۱۱۱ - ۲۲۹ / سبط ۲۹ - ۳۳ - ۹۶ /

اخبار ۸۰ - ۹۳ / رشف ۱۶۷ - ۱۷۰ - ۱۵۲ -

۳۳۱ / ظفر ج ۱ ص ۳۱۶ - ۳۳۱ - ۴۰۱ -

۴۲۲ - ۴۵۵ - ۴۵۹ - ۵۰۳ - ج ۲ ص ۹۳ -

۳۴۹ - ۵۱۸ / دره ۱۳ / تجربه ج ۲ ص ۱۳۰

جلاییدن jalāyīdan [ع.] - ف. (مص.) جلا

دادن، روشن کردن. / و صاف ۵۶۳

جلب jalab [ف.] (ا.) شور و غوغا، فریاد. /

یمینی ۳۳۳ / دره ۶۲۷

جفجف jaf jaf [ع.] (ا.) باد تند. / دره ۱۳۹

جفوات jafavāt [ع.] (ا.) ج جَفَوَة، بدی، ستم.

/ یمینی ۳۰۸ / و صاف ۴۳۲

جفوت jafvat [ع.] (ا.) ستم، بدی. / سند ۱۵۳

/ و صاف ۴۳۴ و ← جفوه

جفون jofūn [ع.] (ا.) ۱ - ج جَفْن، بلك چشم. /

یمینی ۳۹۰ / دره ۱۳۱ - ۴۷۴ / تجربه ج ۱

ص ۴۵۹ - ج ۲ ص ۲۱۰؛ ۲ - ج جَفْن، نیام

شمشیر. / دره ۱۳۱

جفوه jafva(e) [ع.] (ا.) جور، ستم. / دره ۶۳۹

و ← جفوت

جفیر jatīr [ع.] (ا.) تیردان چرمین که در آن

چوب نباشد، تیردان چوبی بی چرم. / دره ۱۲۹

جلایب jalābīb [ع.] (ا.) ج جَلِیْب، مجادر و

پیراهن زنان. / اغراض ۳۷۳ / و صاف ۱۸۸ /

رشف ۱۱۶ - ۱۳۱ / دره ۱۳

جلاجل jalājel [ع.] (ا.) ج جُلْجُل، ذرای خرد،

زنگ، زنگوله، جرس. / مقامات ۸۸ / سند ۴۴

/ مرزبان ۵۱۰ / و صاف ۱۱۸ / ظفر ج ۲ ص

۴۴۱ / دره ۶۰۱

جلاد jelād [ع.] (مص.) به شمشیر زدن، شمشیر

زدن یکدیگر را. / جهانگشا ج ۲ ص ۷۶ -

۱۲۸ / دره ۳۴۶

جلاد jelād [ع.] (ص.) ج جَلَد، قوی، توانا. /

و صاف ۱۳

جلادت jalādat [ع.] (امص.) چستی، چابکی،

چالاکي، دلیری، توانایی. / چهار ۳۰ / بختیار

۱۰۴ / سند ۳۲۸ / اغراض ۶۸ - ۱۷۶ /

معجم ۱۳۷ / اخلاق ۲۹۱ / جهانگشا ج ۲ ص

۱۵۰ / سیرت ۱۴۲ / و صاف ۹۶ - ۱۷۲ -

۵۹۷ / مسامره ۱۱۱ - ۱۵۴ / ظفر ج ۱ ص

۲۳ - ۲۶ - ۴۲ - ۴۸ - ۶۴ - ۷۹ - ۱۰۲ -

۵۰ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۵-۱۱۸ / وصاف

۲۰۱ / مصباح ۸۹

جلوریز jolō - riz [تر. -ف.] (ص. مر. ق. مر.)

سبك عنان، جلد، باشتاب. / تجربه ج ۲ ص

۱۴-۲۳

جلیت jaliyyat [ع.] (ا.) خبر یقینی، حقیقت

امر. / عقول ۶۲ / مرزبان ۱۳۳-۵۱۶

و ← جلیه

جلید jalīd [ع.] (ا.) یخ. / مسامره ۱۹۴

جلید jalīd [ع.] (ص.) چالاک، جابک. / وصاف

۳۲۶

جلیدی ĩ - jalīd [ع.] (ص.) منسوب به جلید،

یخی. / مرزبان ۲۳۱

جلیه jaliyy - a(e) [ع.] (ا.) حقیقت امر، خبر

یقینی. / یمنی ۲۴۱ و ← جلیت

جَمّ jamm [ع.] (ا.) بسیاری از هر چیز، گروه. /

یمنی ۳۷۸ / نفثه ۲۷ / وصاف ۲۴۰ / دره

۱۲۹-۲۱۲-۳۹۹

جَمّ jamm [ع.] (مص.) در اصطلاح عروض،

سقوط میم و تاء مفاعلتن باشد فاعلن بماند و

آن را اجَمّ خوانند. / المعجم ۱۸۳

جَمّاء jammā' [ع.] (ص.) بی شاخ. / المعجم

۱۸۳

جماجم jamājem [ع.] (ا.) ۱- ج جمجه،

کاسه سر. / وصاف ۴۳۰ / دره ۳۵: ۲-

قبیله ها. / دره ۳۹۹: ۳- مهتران. / جهانگشا

ج ۱ ص ۷۷ / دره ۳۵

جمار jemār [ع.] (ا.) ج جَمَرَة، سنگریزه. /

مقامات ۱۶۷

جَمّاش jammāš [ع.] (ص.) شوخ، مست،

فریبنده. / وصاف ۵۰۳ / دره ۵۹۳

جَمّال jammal [ع.] (ص.) شربان، ساروان. /

جلب jalab [ع.] (ا.) آنچه آورده شود از شهری به

شهری، مجلوب. باج. / دره ۶۲۷

جلباب jelbāb [ع.] (ا.) ۱- چادر و پیراهن زنان.

/ سند ۲۴۶-۲۶۰-۳۰۸ / اغراض ۴۸ /

مرزبان ۶۲ / معجم ۱۱۵ / جهانگشا ج ۱ ص

۴ / سیرت ۲۴۶ / مصباح ۲۲۳ / گیتی ۲۲۱:

۲- جامه، جامه فراه. / دره ۲۴

جلبه jalaba(e) [ع.] (ا.) غوغا و آوازا. /

دستور ۳۹

جلبه jolba(e) [ع.] (ا.) شبکه، دام، توبره. /

وصاف ۱۷۰-۲۹۹

جلجل joljol [ع.] (ا.) ۱- زنگوله. / دره ۴۴۸:

۲- مرغی است خوش آواز. / وصاف ۶۱۱

جلجلان joljolān [ع.] (ا.) نام تراهی است که آن

را گشنیز گویند. دانه کتجد، دانه گشنیز. / دره

۹۷

جلجله jaljala(e) [ع.] (ا.) سختی آواز، وعده

بد. / دره ۶۲۷

جلده jalda(e) [ع.] (مص.) تازیانه زدن. / دره

۳۴۶

جلفریز jalfarīz [ع.] (ا.) زن گنده پیر. / دره ۵۴

جلکا jolkā [ف.] (ا.) جلگه، مرغزار، زمین صاف

و هموار. / ظفر ج ۱ ص ۱۳۳-۱۶۱-۲۷۰-

۳۳۰-۳۵۲-۵۷۶

جلل jalal [ع.] (ص.) بزرگ. / دره ۱۷۵-۴۶۱

جلنبلق jalaq - balaq [ع.] (امر.) بانگ و

آواز در هنگامی که چیزی را باز و بسته کنند. /

دره ۳۷

جلوات jalavāt [ع.] (ا.) ج جَلَوْتُ و جلو،

آشکارا. / دره ۱۴

جلواح jelvāh [ع.] (ا.) زمین فراه. / دره ۳۲۰

جلود jolūd [ع.] (ا.) ج جِلْد، پوست. / مقامات

عده‌ای از چیزی باشد، عمومی، کلی. / کلیله

۲۹۸ / عقول ۳۴

جموح jamūh [ع.] (ص.) سرکش، توسن. /

مرزبان ۳۰۹ - ۳۷۰ - ۵۷۲ / وصاف ۱۷۶ -

۱۹۹ / دره ۲۹۰

جموح jomūh [ع.] (امص.) سرکشی، توسنی. /

وصاف ۱۲ / مصباح ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۳۵۳ -

۳۶۱ / دره ۳۵۲

جموع jomū' [ع.] (ا.) ج جمع. / نفثه ۲۰ /

المعجم ۲۴۵ - ۳۱۷ / سیرت ۶۳ - ۱۰۳ -

۱۷۹ / وصاف ۳۷ - ۱۲۹ - ۳۲۶

جوموم jomūm [ع.] (مص.) بسیار شدن. / رشف

۱۸۳

جمّه jamma(e) [ع.] (ا.) مؤنث جم، جماعت

انبوه از مردمان. / تجربه ج ۲ ص ۲۴۲

جمهره jamhara(e) [ع.] (ا.) ریگ، نوده. /

وصاف ۷

جمهوری jomhūr - iyy [ع.] (ا.) شرابی

است مسکر، یا نبیذ انگور که سه سال بر وی

گذشته باشد. / دره ۷۰۳

جن jen [ع.] (ا.) دل. / دره ۱۴۳

جناب janāb [ع.] (ا.) درگاه، آستان. / عقد ۱۳۰

جناب jenāb (مص.) ۱ - دور شدن. / دره ۴۹۸ :

۲ - (ا.) ریسمانی را گویند که در گردن چاربا

کنند و بکشند. / دره ۶۵۹

جنات jonāt [ع.] (ص.) ج جانی، گناهکار. /

یمینی ۳۵۳ / مرزبان ۵۱۶

جناح النسر janāh - on - nasr [ع.] (امر.)

بال کرکس، کنگر بستانی که برگ آن بزرگتر از

برگ کاهوست. / دره ۹۸

جنادب janādeb [ع.] (ا.) ج جُنْدَب و جُنْدَب،

نوعی از ملخ. / یمینی ۲۲۴ - ۳۹۹

یمینی ۳۳۵ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۳۲

جمال jemāl [ع.] (ا.) ج جَمَل، شتر. /

جهانگشا ج ۱ ص ۲۵ - ۱۲۶ - ۱۸۵ - ج ۲

ص ۵۶ - ۱۵۰ / وصاف ۱۶۲ - ۵۸۴ / ظفر ج

۱ ص ۲۶۰ / دره ۹ - ۳۶۴ - ۴۶۲ - ۶۱۴ -

۶۲۱

جمان jomān [ع.] (ا.) مروارید، لؤلؤ. / دره ۸ /

تجربه ج ۲ ص ۵۰

جماهره jamāhera(e) [ع.] (ا.) ظاهراً ج

جمهور، گروه. / دره ۷۰۳

جمایل jamāyel [ع.] (ص.) ظاهراً ج جمیله،

زیبا. / دره ۷

جمجمه jamjama(e) [ع.] (مص.) ۱ - سخن

مبهم گفتن. / مقامات ۱۹۳ : ۲ - ظاهراً صدای

پای اسبان. / معجم ۸۹

جمد jamad [ع.] (ا.) یخ، برف. / دره ۲۲۱ -

۵۴۹

جمر jamr [ع.] (ا.) ج جَمْرَة، اخگر آتش. /

مقامات ۶۵ / وصاف ۷۳ / دره ۵۵۹

جمرات jamarāt [ع.] (ا.) ج جَمْرَة، اخگر

آتش. / اغراض ۱۷۷ / یمینی ۶۴ - ۱۳۰ /

معجم ۱۶۸ - ۱۹۶ / رشف ۲۶۳

جمره jamra(e) [ع.] (ا.) اخگر آتش، تکه‌ای

آتش. / سند ۱۹۹ / یمینی ۸۶ - ۱۰۵ -

۱۸۹ - ۲۰۹ - ۳۹۹ / معجم ۱۸۷ / وصاف

۲۷۶ / تجربه ج ۱ ص ۶۵

جمست jamast [ف.] (ا.) گمست، گوهری است

کم قیمت و رنگش کیود مایل به سرخ. / بیهق

۲۷۹

جمل jomal [ع.] (ا.) رسن ستر گشتی. / دره

۳۰۳

جملی jomīlī [ع.] (ص.) نسبت است به جمله که

جنوح jonūh [ع.] [ص.] میل کردن. / رشید
۷۷ / مصباح ۲۵۷ - ۲۵۳ - ۳۶۱

جنوس jonūs [ع.] [ص.] جنس. / دره ۵۹۲
جنه jonna(e) [ع.] [ص.] سیر. / سند ۱۱۸ /
یمینی ۱۰۳ - ۱۵۹ - ۳۳۲ - ۳۳۶ / مرزبان
۶۰۷ / و صاف ۱۲۲ / رشف ۲۸۷

جنّی janiyy [ع.] [ص.] میوه تازه چیده. / بختیار
۱۵۲ / توسل ۲۰
جنید jonayd [ع.] [ص.] معنی مناسب معلوم نشد.
دره ۲۸۷ /

جوا javā [ع.] [ص.] جوی، سوزش دل. / تجربه ج
۱ ص ۳۸ - ج ۲ ص ۲۲
جواب javāb [ع.] [ص.] ج جابیه، حوض که آب
جهت شتران در آن ریزند، حوض کلان. / دره
۳۳۳

جواب javvāb [ع.] [ص.] راه رونده. / نسایم ۴
/ اخبار ۱۰۶

جواد javād [ع.] [ص.] اسب نیکو روی، اسب
راهوار. / دره ۴۶
جواد javādd [ع.] [ص.] ج جاده، شاهراه. / دره
۱۷۷

جواذب javāzeb [ع.] [ص.] ج جاذبه،
کشنده. / مرزبان ۱۸۱ / معجم ۳۸ - ۱۸۹ /
و صاف ۶ / دره ۱۶۲

جوارح javāreh [ع.] [ص.] ج جارحه، مرغ
شکاری. / و صاف ۲۹۰ / دره ۵۳۵

جواری javārī [ع.] [ص.] ج جاریه، کنیزک،
دختر خرد. / خاقانی ۳۰۶ / یمینی ۳۰۸ -
۳۶۶ - ۴۹۰ / معجم ۳۶ - ۱۰۲ / و صاف ۹۳ -
۹۸ - ۱۷۳ - ۲۴۰ / ظفر ج ۱ ص ۳۹۴ - ج ۲
ص ۴۰۱ / دره ۱۴۲ / تجربه ج ۱ ص ۳۸ : ۲ -
ج جاریه، کشتی بزرگ، کشتی رونده. /

جنادل janādel [ع.] [ص.] ج جندل، سنگ که
برداشتن توانند. / دره ۲۶

جنّ اللیل jenn - ol - layl [ع.] [ص.] (امر).
تاریکی شب. / دره ۱۴۳
جنان janān [ع.] [ص.] ۱ - جامه. / دره ۳۸۴ : ۲ -
دل. / دره ۴۳

جناپ janāy(')eb [ع.] [ص.] ج جنیت، اسب
یدک. / خاقانی ۴۸ / عقد ۱۰۳ - ۱۲۳ /
معجم ۴۳ - ۸۷ / اخلاق ۱۶۰ - ۲۹۲ / و صاف
۱۹ - ۱۲۷ - ۱۳۴ - ۱۶۸ - ۱۸۶ - ۳۵۱ -
۴۱۰ / سسط ۶۹ / اخبار ۳۹ / دره ۳۲۱ -
۶۰۹ / تجربه ج ۱ ص ۷۶ - ج ۲ ص ۲۵

جناز janā'ez [ع.] [ص.] ج جنازه، مرده. / و صاف
۳۶۱

جنبات janabāt [ع.] [ص.] ج جَبْطَة، کرانه. / ظفر
ج ۱ ص ۲۶۲ - ۲۸۵ / رشف ۵۰ - ۶۱ - ۱۱۰
جنبه janba(e) [ع.] [ص.] کرانه. / دره ۵۲۶
جنح jenh [ع.] [ص.] پناه. / دره ۲۹۳

جندبیدستر jond - e - bīdastar [ع.] [ص.]
(امر). گندبیدستر، خایه سگ آبی. / خاقانی
۱۰۱ / دره ۲۱۶

جندره jandara(e) [ع.] [ص.] روشن کردن
نوشته محو شده. / دره ۳۶۸

جندره jandara(e) [ع.] [ص.] چوب کده ای که به
جهت کوفتن و هموار ساختن رختهای
پوشیدنی آماده سازند، رخت مال. / اغراض
۲۵۵ / و صاف ۲۱۸ - ۶۳۵

جنف janaf [ع.] [ص.] میل از حق. / دره ۶۷۱
جنکسانک jenkinsānk [ع.] [ص.] نخست وزیر،
نایب پادشاه. / و صاف ۲۲۹
جنگ jong [ع.] [ص.] کشتی و جهاز بزرگ. /
و صاف ۵۰۵ / دره ۵۸۴

جودت jōdat [ع.] (مص.) نیک بودن، خوب شدن، نیکو گشتن. / المعجم ۴۶۳ - ۴۷۷ / وصف ۲۹۹ / رشف ۱۳۲

جوذر jōzar [معر.] (ا.) گودره، گوزن. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۵۳

جور jōr [ع.] (ا.) نام خط اول جام جم است که خط لب جام است. / دره ۶۶۴

جوئر jo'ar [ع.] (ص.) بسیار. / دره ۶۶۹

جوزهر jōzahar [معر.] (ا.) گوزهر، گوجهر، در اصطلاح نجوم قمر یا فلک اول یا هر يك از عقدۀ رأس و ذنب و آن محل تقاطع فلک حامل و مایل قمر است. / بدنتیار ۲۴۷ / خاقانی ۸ / دره ۱۰۰ - ۲۳۳ / تجربه ج ۲ ص ۱۸۷

جوسق jōsaq [معر.] (ا.) کوشک، قصر، کاخ. / گلستان ۱۳۹ / وصف ۴۷۸ - ۵۴۱ - ۵۵۱ - ۵۷۰ / دره ۵۴۵

جوشن jōshan [ع.] (ا.) سینه. / دره ۳۱۸

جوقاء jōqā' [ع.] (ص.) ستر گردن. / دره ۳۲۸

جوقه jōqa(e) [ع.] (ا.) گروه مردم. / دره ۳۲۸

جول jōl [ع.] (ا.) لشکر بزرگ. / دره ۴۳۴

جولگا julgā [ف.] (ا.) جوله گاه، جلگه، مرغزار. / دره ۲۶۸ / دره ۵۱۴

جوله jōla(e) [ع.] (مص.) گرد آمدن در جنگ، جولان کردن. / دره ۴۳۵

جهابذه jahābeza(e) [ع.] (ا.) ج جهبذ، معرب گهبذ، بزرگ دانشمند. / سبط ۴۲ - ۴۴ / نسایم ۹۱ / دره ۲۴

جهاز jehāz [ع.] (ا.) ۱ - ساخت مسافر، ساز و برگ. / دره ۵۸۱: ۲ - کشتی، سفینه. / وصف ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۹۶ - ۲۹۸ - ۲۹۹ / دره ۵۸۰

جهام jahām [ع.] (ا.) ابر بی آب و یا ابر آب

مرزبان ۲۰ / سبط ۷ / دره ۳۰۷ - ۵۱۰

جواس javāss [ع.] (ا.) ج جاشه، بر وزن و معنی حاشه، حواس پنجگانه. / وصف ۲۸۸ / دره ۴۳۱

جواسق javāseq [ع.] (ا.) ج جوسق، کوشک، قصر، کاخ. / وصف ۵۰۰

جواشن javāšen [ع.] (ا.) ج جوشن، زره. / وصف ۵۱۸

جوافی javāfī [ع.] (ا.) ظاهراً ج جوفاء، مجوف، میان تهی و فراخ. / وصف ۷۲

جوال javvāi [ع.] (ص.) بسیار جولان کننده، گردنده. / مرزبان ۱۱۳ / وصف ۴۲۱ - ۴۳۰

جوالب javāleb [ع.] (ا.) ج جالب و جالبه، کشنده. / سیرت ۱۲ - ۱۷۸

جواله javvāla(e) [ع.] (ا.) سر چوبی که آتش درو گیرند و آن را بگردانند به صورت دایره به نظر آید. / دره ۶۳۰ / تجربه ج ۲ ص ۲۲۳

جوامع javāmeḥ [ع.] (ص.) ج جامع، سرکش. / توسل ۱۷۷

جوانج javāneh [ع.] (ا.) ج جانحه، در اصل دنده های زیر استخوان سینه است، مجازاً به معنی باطن و درون استعمال می شود مقابل جوارح که اندامها و اعضای ظاهری است. / بختیار ۶۷ / سند ۱۱۶ / مصباح ۳

جوانی javānī [ع.] (ا.) جوانب، اطراف. / دره ۳۳۴

جوب jōb [ع.] (مص.) قطع مسافت کردن، طی مسافت کردن. / برید ۳۵ - ۳۸۴

جوب jōb [ع.] (ا.) سهر. / یمنی ۴۵۴

جود jōd [ع.] (ا.) باران نیکو. / دره ۴۰۰

جود jūd [ع.] (ص.) ج اجید، مرد گردن دراز نیکو. / دره ۴۸۹

(ص.مر.) نیکو تفکر و تأمل، نیک اندیش. /

چهار ۴۷

جیران jīrān [ع.] (ا.) چ جار، همسایه. /

گلستان ۴۷۷ / و صاف ۹۹

جیز jīz [ع.] (ا.) کرانه‌وادی. / دره ۲۴۷

جیف jiyaf [ع.] (ا.) ج جیفه، مردار. / و صاف

۳۵۶ / مصباح ۳۴۲-۳۶۴ / رشف ۱۵۷

جیفه jīfa(e) [ع.] (ا.) مردار، مردار بو گرفته. /

یمینی ۳۶۶

جیفه jīqa(e) [ع.] (ا.) جغه، تاج، افسر، هر چیز

تاج مانند که به کلاه نصب کنند. / دره ۴۲۱

تجربه ج ۲ ص ۲۵۰

جیلامیشی ؟ [مذ. تر.] (حامص.) معنی معلوم

نشد. / و صاف ۱۲۶-۲۲۰-۴۷۶

جیل جیل jīl - jīl [ع.] (امر.) گروه گروه، دسته

دسته. / سیرت ۲۸۲

جیوب joyūb [ع.] (ا.) ج جیب، گریبان. /

یمینی ۴۵۴ / معجم ۱۶۸ / رشف ۱۵۴-

۲۷۴-۲۸۶ / تجربه ج ۲ ص ۲۲

جیود joyūd [ع.] (ا.) ج جید، گردن. / دره ۴۸۹

جیوش joyūš [ع.] (ا.) ج جیش، لشکر، سپاه. /

معجم ۹۱

ریخته. / سند ۶۲ / اغراض ۵۱-۳۲۵

جهامت jahāmat [ع.] (مص.) ترشو گردیدن.

/ برید ۱۹

جهد johd [ع.] (امص.) توانایی، کوشش. /

عقول ۴۳ / برید ۱۳۲

جهدالمقل johd - ol - moqell [ع.] (امر.)

مقدار کوششی که در حدّ تحمّل مرد درویش و

نیازمند است و آن را بتواند برتافت. / نفثه ۸۸

/ جهانگشا ج ۲ ص ۱۰۶

جمهوری jahūriyy [ع.] (ص.) بلند آواز. /

بیهق ۲۵۹

جهیز jahīz [ع.] (ا.) اسب سبک‌رو و سخت

دونده. / دره ۵۸۱

جیاد jiyād [ع.] (ص.ا.) ۱- ج جواد، اسب

نیکو رونده. / مقامات ۱۶۴ / خاقانی ۴۸-

۱۴۲-۲۷۶ / یمینی ۲۹۱-۴۴۷ / نفثه ۴۰ /

معجم ۸۹ / و صاف ۵۰-۶۷-۱۶۹-۱۲۸-

۲۹۸-۳۹۹ / مصباح ۴۱۵ / دره ۴۷-۳۲۸-

۶۳۴ / تجربه ج ۱ ص ۷۶-۱۱۶: ۲- (ص.)

ج جَید، نیکو. / دره ۳۲۸

جیاع jiyā' [ع.] (ص.) ج جانع، گرسنه. /

اغراض ۲۳۴ / مسامره ۲۷۰

جیحون ja(e)yhūn [ع.] (ا.) رود، رودخانه. /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۴۲-۱۶۴

جید jīd [ع.] (ا.) گردن. / خاقانی ۱۷۴ / سند

۲۰۵ / اغراض ۱-۹۴-۱۳۴ / بختیار ۲۴۶

/ معجم ۶ / و صاف ۲ / دره ۴۸۹ / تجربه ج ۱

ص ۱۷۵

جیداء ja(e)ydā' [ع.] (ص.) زنی که گردنش

دراز و نیکو باشد. / تجربه ج ۱ ص ۱۰۶- ج

۲ ص ۴۷

جیدالرویه jayyed-or-raviyya(e) [ع.]

«ج»

و خاك در برابر قلعه برای تسخیر آن سازند و
در برابر آن جنگ کنند. / جهانگشا ج ۳ ص
۲۸۶ / ظفر ج ۱ ص ۲۳۸ - ۲۸۱ - ۳۲۸ -
۳۷۴ - ۳۸۲ - ۴۸۴ - ۴۹۰ - ۵۳۰ - ج ۲ ص
۲۹۸ - ۳۰۱

چراغها pa - ča(e)rāy [ف.] [امر.] حالت
ایستادن اسب هنگامی که هر دو دست خود را
بلند کند و روی دو پای خویش بایستد. / دره
۳۳۷

چرب آخری ī - āxor - čarb [ف.]
(حامص.) استفادهٔ امرا و بزرگان از علوفهٔ جایی
بدون پرداخت وجه. / خاقانی، ۲۹۱

چربك čo(a)rb - ak [ف.] [ا.] مجازاً دروغ،
بهتان، سخنی که از راه سیاست و غمز دربارهٔ
کسی گویند. / کلیله ۴۲ - ۷۰ - ۷۷ - ۳۲۷
چرخ čarx [ف.] [ا.] چرخ، از پرندگان شکاری. /
وصاف ۵۴۸

چرخ čarx [ف.] [ا.] ۱ - کمان سخت. /
جهانگشا ج ۲ ص ۱۷۸ / وصاف ۳۵ / دره
۳۸: ۲ - تبرزین. / دره ۳۶۲

چرخ انداز čarx - andāz [ف.] [ص.مر.]
کماندار. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۱
چرخچی čarx - čī [ف.] [تر.] [ص.مر.]
کماندار، چرخ انداز. / گیتی ۲۶۴ / تجربه ج

چارآینه čār - āyena(e) [ف.] [امر.] از
پوششهای جنگی قدیم چهار باره آهن بهن که
در زیر زره بر سینه پیوند کنند. / دره ۳۱۶

چارقب čār - qab [ف.] [ع.] [امر.] پوشش
مخصوص سلاطین توران، نوعی از لباس امرا.
/ دره ۱۹۴

چارموجه čār - mōja(e) [ف.] [امر.] گرداب.
/ دره ۵۷۹

چاشنی گیر gīr - čāšnī [ف.] [ص.مر.] حاکم
آشپزخانه، مدیر مطبخ. / سیرت ۲۳۴

چاقشور čāqšūr [تر.] [ا.] شلوار گشاد و بلند و
کفدار زنانه که آن را بر روی شلیته و تنبانها
می پوشیدند و دارای لیفه و بندی بود که در زیر
شکم بسته می شد. / گیتی ۲۲۶

چالش čāl - eš [ف.] [امص.] ۱ - جولان. /
دستور ۳۶: ۲ - (مص.) زد و خورد کردن،
جنگ و جدال کردن. / راحه ۱۲۶ - ۲۶۷ /
یمینی ۵۲ - ۷۱ - ۱۲۰ - ۲۸۶ / جهانگشا ج
۲ ص ۷۷ - ۱۴۷ / وصاف ۵۸۶ / دره ۱۹۶

چالشگر čāl - eš - gar [ف.] [ص.مر.] مبارز،
دلاور، جنگجو. / دره ۱۹۶

چهچاپ čap - čāp [ف.] [ا.] صدای بوسه، آواز
بوسیدن. / نفثه ۴۰

چهر čapar [تر.ف.] [ا.] دیواری است که از چوب

۱ ص ۷۰-۷۹- ج ۲ ص ۲۵۴

چرخچی باشی čarx - čī - bāš - ī [ف.]

- تر. (حامص.) منصب کمانداری. / تجربه ج

۱ ص ۵۶

چرخشت čarxošt [ف.] (ا.) حوضی که در آن

انگور بریزند و لگد کنند تا شیرۀ آن برآید.

چرخچی که با آن آب انگور گیرند. / راحه ۴۲۵

چرخ čarx [ف.] (ا.) پرندۀ ای است شکاری،

چرخ. / مرزبان ۴۱۴ / ظفر ج ۱ ص ۳۵۰

چریکچی ča(e)rīk - čī [تر.] (ص.مر.)

مسئول سربازان داوطلب تعلیم ندیده. / و صاف

۷۱-۴۱۳

چسباندن از časbāndan - az [ف.] (مص.)

منحرف کردن، منحرف گردانیدن. / توسل

۱۳۲-۱۴۲

چسبیدن از časbīdan - az [ف.] (مص.)

منحرف شدن. / توسل ۶۴-۱۹۷-۲۱۸

چشچش češ - češ [ف.] (ا.) آواز دهان است به

هنگام خوردن غذا. / نفثه ۴۰

چشم زخم čašm - zaxm [ف.] (امر.) طرفۀ

العین، زمان اندک، لحظه، لمحۀ. / مرزبان ۶۶۱

چفسیدن از čafsīdan - az [ف.] (مص.)

چسبیدن از، منحرف شدن. / مقامات ۱۲۰

چکاد čakād [ف.] (ا.) بالای پیشانی. / معجم

۱۸۶

چکن čaken [ف.] (ا.) نوعی از کشیده و زرکش

دوزی و بخیه دوزی باشد و جامه و قبایی را که

چنین دوخته شده باشد. / روضه ۹۴ / و صاف

۴۸۸

چکیده čakida(e) [ف.] (ا.) گُرز، عمود. / دره

۳۹

چگل čegel [ف.] (ا.) گل و لای و لجن. / دره

۲۳۱

چلاندن čalāndan [ف.] (مص.) ظاهراً جنبانیدن

و جهانیدن. / کلیله ۲۲۷

چمان čam - ān [ف.] (ا.) پیالۀ شراب. / دره

۴۸۱

چمانه čamāna(e) [ف.] (ا.) پیالۀ شراب، کدویی

که در آن شراب کنند، صراحی. / مقامات

۱۶۹-۲۰۴ / مرزبان ۳۹۵

چمانی čamān - ī [ف.] (ص.ا.) ساقی، باده

دهنده. / دره ۴۸۱

چنبیده čonbīda(e) [ف.] (ص.) گریخته. / دره

۳۵۳

چنگ رومی čang - e - rūm - ī [ف.]

(امر.) صورت هشتم از صور فلکی شمالی است.

/ دره ۲۶۶

چوبك زن čūb - ak - zan [ف.] (ص.مر.)

مهرت پاسبانان. (چوبك، تخته و چوبی است که

مهرت پاسبانان شبها به دست می گرفت و آن

چوب را بر آن تخته می زد تا پاسبانان از صدای

آن بیدار شوند. / توسل ۲۰۲ / دستور ۱۰۵

/ و صاف ۱۴۶-۳۸۱-۶۱۹

چوك čūk [ف.] (ا.) مرغی است که خود را

سرنگون از درخت بیاویزد و فریاد کند تا زمانی

که يك قطره خون از حلق او بچکد، مرغ حق.

/ اغراض ۲۳

چوك زدن čuk - zadan [تر. مغ. - ف.]

(مص.) زانو خم کردن برای تعظیم و احترام. /

جهانگشا ج ۲ ص ۲۱۰-۲۳۵- ج ۳ ص ۲۱

/ و صاف ۴۵۱-۴۵۳-۵۷۷

چول čūl [تر.] (ا.) بیابان، صحرای خالی از بشر. /

ظفر ج ۱ ص ۳۹۹- ج ۲ ص ۴۱-۴۳-

۱۳۵-۱۶۰-۲۵۱

چونك ون ؟ [ط: تر.] (امر.) به حساب ختانیان كه
 سالها به دور شمسی شمردند و دورها به سه نام
 مقید گردانند اوّل را دور شانك ون گویند میانه
 را دور چونك ون و آخرش را دور خاون. هر يك
 ون ده هزار سال است. / و صاف ۵۵۹

چوینگان čōygān [ف.] (ا.) چوگان. / بیهق ۱۴۷
 چهارخانه čahār - xāna(e) [ف.] (امر.) چهار
 باره، رباعی. / اغراض ۳۸

چیزو čīzū [ف.] (ا.) خار پشت تیرانداز. / بیهق

۳۰

* * *

«ح»

حاضن hāzen [ع.] (ص.) آنکه کودک را در کنار

گیرد و پرورش داده دایگی کند، پرستار کودک.

/ خاقانی ۴۳ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۲

حاضنه hāzena(e) [ع.] (ص.) مؤنث حاضن.

ر.ک. حاضن. / مرزبان ۱۲۱

حافات hāfāt [ع.] (ا.) ج حافّة، کرانه. / رشید

۱۴۰ / وصاف ۱۵۶ - ۲۶۲ - ۳۰۰ - ۴۱۵ -

۴۱۷ - ۶۱۰ / دره ۵۴۶

حافظ الاجساد hāfez - ol - ajsād [ع.]

(ص.مر. امر.) نگاهبان کالبدها، قطران چوب و

گیاه. / دره ۹۱

حافل hāfel [ع.] (ص.) مجتمع، فراهم. / دره

۲۰۸

حافه hāfa(e) [ع.] (ا.) کرانه. / اخبار ۶

حافیه الارجل hāfiyat - ol - arjol [ع.]

(ق.مر.) پای برهنه، در حالی که پاها برهنه‌اند.

/ جهانگشا ج ۲ ص ۲۷۸

حاق hāqq [ع.] (ا.) ۱ - وسط چیزی. / چهار

۹۴ / دره ۱۰۳: ۲ - (ص.) کامل. / خاقانی

۱ - ۹۷ - ۱۷۸ / وصاف ۱۴۹

حاقنه hāqena(e) [ع.] (ا.) مفاک (گودی) میان

ترقوه و کتف. / دره ۸۳

حال hāl [ع.] (ص.) حلول کننده، فرود آینده،

داخل شونده. / مرزبان ۲۰۶ / اخلاق ۵۱ /

حابل hābel [ع.] (ص.) ۱ - دام گسترنده،

دامیار. / دره ۵۵۷: ۲ - (ا.) تار، مقابل بود. /

دره ۶۵۰

حابی hābī [ع.] (ا.) تیری که راست بر نشانه

رسد. / دره ۳۱۹

حاج hāj [ع.] (ا.) ج حاجه، نیاز. / دره ۵۹۹

حاج hāj [ع.] (ا.) درختی است خاردار. / دره

۵۹۹

حاجر hājer [ع.] (ص.) مانع، بازدارنده. / دره

۳۴۳

حاجز hājez [ع.] (ص.) ۱ - ستمکار. / رشید

۱۲۰ - ۲ - مانع، حایل. / عقول ۲۶ / برید

۱۰۷ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۹ / وصاف ۲۴ -

۴۷ - ۵۲ - ۲۵۲ / دره ۳۴۳

حادی hādī [ع.] (ص.) حدی خوان، سرود گوی.

/ مرزبان ۵۱۰ - ۵۹۵

حارّ و جارّ hārr - o - jārr [ع.] (امر.) از

اتباع است، نظیر دستادست، گرماگرم. / دره

۶۵۴

حازم hāzem [ع.] (ص.) دوراندیش، هوشیار.

باحزم. / اغراض ۱۰۱ / اخلاق ۱۶۵ / وصاف

۴۸

حاسر hāser [ع.] (ص.) دریغ خورده، حسرت

خورده. / دره ۲۸۱

دره ۴۹۳

حائق hāleq [ع.] (ا.) کوه بلند. / دره ۲۱۱

حالك hālek [ع.] (ص.) سخت سیاه. / دره ۲۲۸

حالوقه hālūqa(e) [ع.] (ص.) بُرنده. / دره ۳۱۷

حاله hāla(e) [ع.] (ا.) موعد، زمان تعیین شده. /

نفته ۲

حالی hālī [ع.] (ص.) آراسته، مزین، متحلی. /

راحه ۴۴۶ / دستور ۷۷ / اخلاق ۸۸ / وصاف

۲۸۶ / دره ۴۵۰

حامل hāmel [ع.] (ا.) نام فلکی است از افلاک

منسوب به بعض سیارات و آن را نسبت به

شمس خارج مرکز نامند. / توسل ۲۶۴

حامه hāmma(e) [ع.] (ا.) خاصه مرد از اهل و

اولاد. / دستور ۱۸-۱۰۴

حامه hāmma(e) [ع.] (ا.) عین حامه، ظاهراً نام

چشمه‌ای است در مشرق زمین که می‌پنداشتند

آفتاب هنگام طلوع از آنجا برمی‌آید، مقابل

عین حامیه. / اغراض ۲۱۳

حامیه hāmiya(e) [ع.] (ا.) عین حامیه

چشمه‌ای است در بحر مغرب که آفتاب در وقت

غروب پندارند که در آنجا فرو می‌رود. /

اغراض ۱۱۳-۳۷۷

حانث hānes [ع.] (ص.) کسی که سوگند دروغ

یاد کند. / مسامره ۴۳

حانوت hānūt [ع.] (ا.) کلبه، دکان. / مقامات

۱۹۹ / بختیار ۹۵ / سند ۲۵۴

حانی hānī [ع.] (ص.) شفیق، دلسوز، مهربان. /

تجربه ج ۲ ص ۱۴۵

حاویه hāviya(e) [ع.] (ص.) دربردارنده. / دره

۱۳۶

حائب hā'eb [ع.] (ص.) گناهکار و مجرم. / دره

۲۳۲

حایر hāy(')er [ع.] (ص.) سرگردان، سرگشته.

حیران. / یمنی ۱۹۰ / جهانگشا ج ۱ ص ۱ /

دره ۶۷۶ / تجربه ج ۱ ص ۲۶۸-۴۷۲

حائط hā'et [ع.] (ا.) دیوار. / وصاف ۳۸۵

حائک hā'ek [ع.] (ص.) بافنده. / دره ۵۲

حباء hebā' [ع.] (ا.) عطا و دهش بی‌پاداش و

منت. / وصاف ۵۱۱ / نسایم ۱۶

حباب hobāb [ع.] (امص.) دوستی. / دره ۷۱۲

حبّات habbāt [ع.] (ا.) ج حبّه، دانه. / یمنی

۳۳۳ / جهانگشا ج ۳ ص ۷۱

حباری hobārā [معر.] (ا.) هویره، چرز، پرنده‌ای

برابر مرغابی. / دره ۲۷۱

حباق hobāq [ع.] (ا.) شرطه، تیز، گوز. /

جهانگشا ج ۲ ص ۲۳۹

حبال hebāl [ع.] (ا.) ج حَبَل، ریسمان، رشته. /

خاقانی ۱۸ / عقول ۲۹ / وصاف ۲۹۹

حباله hebāla(e) [ع.] (ا.) قید، بند، دام. /

عقول ۲۹ / یمنی ۱۲۱-۱۴۴-۳۸۴ /

مرزبان ۳۳۱ / اخلاق ۱۹۴ / رشف ۲۰۴

حبالی habālī [ع.] (ا.) ج حُبَلی، زن آستن. /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۴

حبائب habā'eb [ع.] (ا.) ج حبیبه، دوست. /

دره ۱۵۸

حبایل habāyel [ع.] (ا.) ج حباله، قید، بند،

دام. / مقامات ۷۰ / سند ۱۱۱ / مرزبان

۵۰۲-۶۷۳ / نفته ۱۳ / معجم ۱۵۷ / اخلاق

۳۱۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۶ / وصاف ۲۰۸ /

دره ۱۶۶

حَبّة القلب habbat - ol - qalb [ع.] (امر.)

نقطه سیاه دل، دانه دل، سُویدا. / دره ۹۷

حبر hebr [ع.] (ا.) ۱- سیاهی دوات، مرکب. /

وصاف ۶۰۳: ۲- دانشمند، عالم. / خاقانی

جهانگشا ج ۱ ص ۶۷ / وصاف ۴۸ / نسایم

۱۱۷-۷۸-۶۷

حتوف hotūf [ع.] (ا.) ج ختف، مرگ. / یمنی

۲۱۰-۳۶۵-۳۹۰-۴۹۴ / روضه ۴۰ /

جهانگشا ج ۲ ص ۶۷

حٹ hass [ع.] (مص.) برانگیختن، تشویق کردن.

/ اعراض ۱۳۱ / راحه ۵۷ / برید ۷۰ / معجم

۲۳۸ / اخلاق ۱۳۶-۱۴۷-۲۳۷-۲۳۸-

۲۴۰ / جهانگشا ج ۲ ص ۶۸ / سیرت ۲۳۳ /

وصاف ۸۶-۵۰۴

حثاله hosāla(e) [ع.] (ا.) هر چیز بی‌خیر، تفاله،

باقیمانده چیزی که ارزش اصل آن را ندارد. /

خاقانی ۱۴۵ / برید ۲۸۳-۳۱۹

حٹو hasv [ع.] (مص.) خاک پاشیدن. / یمنی

۴۹۰

حٹیل hesayl [ع.] (ص.) کوتاه‌بالا. / دره ۱۸۸

حجاب hojjāb [ع.] (ا.) ج حاجب، برده‌دار. /

جهانگشا ج ۲ ص ۴۲

حجابت hejābat [ع.] (امص.) پرده‌داری،

دریانی. / یمنی ۲۰ / مرزبان ۴۴۴-۷۰۹ /

جهانگشا ج ۲ ص ۲۱۱-۲۱۹-۲۲۸ /

سیرت ۲۰۱-۲۰۳ / نسایم ۸

حجال hejāl [ع.] (ا.) ج حَجَلَه (جِجَلَه)، اتاق

آراسته، حجره زینت کرده جهت عروس و

داماد. / سند ۷۰ / اغراض ۲۷۶ / معجم ۱۳

/ جهانگشا ج ۲ ص ۱۱۶ / وصاف ۶۴-۷۸-

۲۰۱-۲۱۳-۵۸۳ / دره ۵۰-۴۷۲

حجبت hejbat [ع.] (امص.) حاجبی، پرده‌داری،

دریانی. / یمنی ۶۵

حجر hajar [ع.] (ا.) سیم‌وزر. / دره ۶۶۲

حجر hejr [ع.] (ا.) آغوش، کنار، پناه، کف. /

سند ۱۲۳ / مرزبان ۷-۳۵۸ / المعجم ۱۰ /

۱۶۴-۱۷۸-۱۷۴ / راحه ۶۰-۲۰۸ /

وصاف ۴۲۶

حبرت hebrat [ع.] (ا.) سیاهی دوات. / دره ۶۰

حبط habt [ع.] (مص.) باطل شدن، بطلان. / دره

۱۲۰

حبِل habal [ع.] (امص.) آبستنی. / کلیله ۲۶۲

/ مقامات ۲۱ / سند ۱۲۴

حبلا hoblā [ع.] (ص.) حبلی، زن آبستن. / دره

۵۱۴

حبلی hoblā [ع.] (ص.) آبستن. / برید ۳۸۸ /

نفثه ۲ / رشف ۳۱۳

حبوت habvat [ع.] (امص.) عطا، دهش،

بخشش. / برید ۲۴۱

حبور hobūr [ع.] (امص.) شادی، شادمانی،

سرور. / بختیار ۶۹-۱۱۹-۱۷۰-۲۹۹ /

توسل ۲۲۴ / اغراض ۳۷۹ / دستور ۶۵ /

برید ۲۱۹-۲۴۶-۲۹۹ / روضه ۲۰ /

جهانگشا ج ۱ ص ۱۴۶-ج ۳ ص ۳۷ /

وصاف ۱۱۱-۱۳۸-۲۱۱-۲۷۵ / رشف

۳۸۶ / دره ۶۰-۷۹-۱۸۳-۲۷۳-۲۹۷ /

تجربه ج ۱ ص ۱۹۰

حبول hobul [ع.] (ا.) ۱- ج حَبْل، رسن،

رسمان. / دره ۱۶۴-۵۱۳: ۲- ج حَبْل،

پیمان، عهد. / دره ۱۶۴

حبوه hebva(e) [ع.] (ا.) جامه یا دستاری که آن

را به خود درپیچند. / مرزبان ۵۴۷

حبّه hobba(e) [ع.] (ا.) دوست. / وصاف ۵۵۴

حتار hetār [ع.] (ا.) هر چه فراز گیر- پیری را

گرد وی. / دره ۳۹۰

حتامه hotāma(e) [ع.] (ا.) بقیه طعام که بر

خوان بماند. / دره ۴۸۴

حتف hatf [ع.] (ا.) مرگ، موت. / یمنی ۴۹۴ /

رشید ۵۷-۹۱-۱۴۱ / اغراض ۳۹۴ / یمینی

۱۴۳-۲۰۳ / دستور ۴۵ / المعجم ۲۲ /

معجم ۱۱۱ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۰ / و صاف

۳۳۵

حدو hadv [ع.] (مص.) راندن شتران به سرود و

آواز. / مرزبان ۵۱۱

حدیث hadīs [ع.] (ص.) نو، تازه. / دره ۶۴۷

حدیثه hadīsa(e) [ع.] (ا.) رویداد. / بختیار

۲۵۳

حذاء hezā' [ع.] (ق.) برابر، مقابل، روبرو. /

معجم ۱۴۶ / جهانگشا ج ۱ ص ۲ / و صاف

۱۷۷-۲۶۴-۲۷۴ / دره ۲۳-۱۸۸-۴۸۱-

۵۳۴-۵۵۳

حذافه hozāfa(e) [ع.] (ا.) چیزی انداخته. /

دره ۸۵

حذّاق hazzāq [ع.] (ص.) ج حاذق، ماهر،

استاد. / خاقانی ۱۵۷ / اغراض ۳۶۸ /

و صاف ۴۰۲

حذاقت ha(e)zāqat [ع.] (امص.) مهارت، چیره

دستی، استادی. / کلیله ۷۴-۱۷۵-۲۱۰-

۴۰۴ / عتبه ۳ / توسل ۱۸۴ / سند ۳۷-

۹۹-۳۳۳ / اغراض ۱۳۵-۳۳۰ / عقول ۷-

۴۴-۵۱ / دستور ۷۱ / برید ۱۶-۱۸۶-

۲۱۶-۲۹۸-۳۱۶ / و صاف ۱۴۱-۲۰۵-

۲۲۷ / سبط ۶۵ / رشف ۶۹-۳۰۷ / دره ۸۵

حذاقی hazzāqiyy [ع.] (ص.) فصیح. / دره ۸۵

حذّ hazaz [ع.] (مص.) دنبال بریدن، و در

اصطلاح عروض از زحافات مستفعلن است که

به جای «مُسْتَف» «فعلن» قرار دهند. / المعجم

۵۰-۵۷-۵۹-۶۰-۱۳۸-۱۶۳

حذف hazf [ع.] (مص.) ۱- در اصطلاح عروض

از زحافات فاعلاتن که به جای «فاعلا»

مصباح ۲

حجرات hojorāt [ع.] (ا.) ج حُجره، خانه.

اتاق. / دره ۱۱

حجرالمطر hajar - ol - matar [ع.] (امر.)

به زعم اقوام ترك و مغول قسمی سنگ بوده

دارای خواص خارق العاده که از استعمال و

اصطکاک آنها به یکدیگر به نحوی مخصوص،

باران و برف در آسمان حادث می شده است. /

جهانگشا ج ۱ ص ۱۵۲

حجور hojūr [ع.] (ا.) ج حُجر و حُجر، پناه.

ستر و پرده. / رشید ۹۱

حجیج hajjī [ع.] (ا.) ج حَاج، حج کننده. /

گلستان ۴۵۸

حذاء hodā' [ع.] (ا.) سرود و آواز ساربانان برای

راندن شتران. / مرزبان ۵۱۰-۵۹۵ / المعجم

۶۸

حداثت hadāsat [ع.] (ا.) ابتدا، اوّل، اوّل

جوانی. / عتبه ۱۸ / سند ۵۱-۶۲-۱۵۰ /

دستور ۶۴ / سیرت ۳۹ / و صاف ۵ / سبط

۱۰۳ / رشف ۴۴ / تجربه ج ۱ ص ۷۴

حداد hedād [ع.] (ا.) جامه های سوگ سیاه و

کبود. / عقول ۴۵ / یمینی ۴۹۰-۴۹۲

حداد hodād [ع.] (ص.) چرب. / دره ۶۲۹

حذاد hoddād [ع.] (ا.) شمشیر و کارد نیز. /

دره ۲۰۳-۲۸۲

حذباء hadbā' [ع.] (ص.) مؤنث احذب، خمیده.

/ دره ۱۰۸

حدث hadas [ع.] (ص.) برنا، جوان. / گلستان

۴۹۶

حدث hades [ع.] (ص.) خوش سخن. / دره

۶۴۷

حدثان hadasān [ع.] (ا.) پیشامدها، حوادث. /

/ راحه ۱۶۱ / المعجم ۴۵۹
 حرّاس [ع.] [horrās] (ص. ۱) ج حارس، پاسبان،
 نگاهبان. / خاقانی ۱۵۵ / و صاف ۴۹ / دره
 ۲۵۹ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۷ - ج ۲ ص ۲۱۵
 حرّافت [ع.] [harāfat] (امص.) تندی، تیزی، تند
 مزگی. / یمنی ۴۴۹ / دره ۵۶۳
 حرّاق [ع.] [harrāq] (ص.) سوزنده، سوزان. /
 خاقانی ۲۰۸
 حرّاقه [ع.] [harrāqa(e)] (ا.) نوعی از کشتیهای
 مصری که با وی به سوی دشمن نفت اندازی
 کنند. / دره ۵۸۴
 حرّاقه [ع.] [horāqa(e)] (ا.) کهنه و پاره جامه‌ای
 که بدان آتش از آتش‌زنه گیرند. / سند ۹۶ /
 مرزبان ۳۵۵ - ۴۲۲
 حرّاک [ع.] [harāk] (امص.) جنبش. / معجم ۸۷ -
 ۱۳۰
 حرّائب [ع.] [harā'(y)eb] (ا.) ج خریبه، مال. /
 یمنی ۳۳۴ / دستور ۱۸
 حرّایر [ع.] [harāyer] (ص. ۱) ج خُره، زن آزاده،
 آزاد زن، کریمه. / بیهق ۷۴ / بختیار ۱۵۲ -
 ۲۱۲ / یمنی ۳۸۶ / و صاف ۱۷۸ - ۳۷۳ -
 ۵۲۱ / دره ۲۳۱
 حرّایر [ع.] [harāyer] (ا.) ج خُره، ریگ بی گل،
 زمین سنگلاخ سوخته. / دره ۲۳۱
 حرّایق [ع.] [harāyeq] (ا.) ج خریقه، گرمی. /
 و صاف ۲۰۱
 حرّباء [ع.] [herbā'] (ا.) آفتاب پرست. / و صاف
 ۲۴۱
 حرث [ع.] [hars] (مص. امص.) شخم زدن مزرعه،
 شیار کردن زمین برای کشاورزی، کشت،
 کاشت. / مقامات ۱۵۱ / اغراض ۱۷۱ - ۳۲۶
 / یمنی ۵ - ۳۳۸ - ۴۳۲ / اخلاق ۲۴۲ - ۳۲۲

«فاعِلن» گذارند. / المعجم ۵۰ - ۵۳ - ۱۳۱ -
 ۱۴۸ - ۱۵۶ - ۱۷۰ : ۲ - از زحافات مفاعیلن
 که به جای «مفاعی»، «فعولن» گذارند. /
 المعجم ۵۲ : ۳ - از زحافات فعولن است که به
 جای «فعو»، «فعل» بیاید. / المعجم ۶۰ -
 ۱۷۷
 حذوف [ع.] [hozūf] (ا.) ج حذف، انداختن،
 ساقط کردن. / المعجم ۳۰۵
 حذق [ع.] [ha(e)zq] (امص.) مهارت، چیره
 دستی، حذاقت، استادی. / کلّیله ۳۷۸ /
 دستور ۱۱۶ / دره ۸۷
 حذم [ع.] [hazm] (مص.) بریدن. / دره ۴۷۷
 حذو [ع.] [hazv] (مص.) ۱ - برابر کردن. /
 المعجم ۲۷۰ : ۲ - (ا.) در اصطلاح قافیه، نام
 حرکت ماقبل ردف است. / المعجم ۲۶۹
 حذوه [ع.] [hezva(e)] (امص.) بخشش. / دره
 ۶۰۲
 حرّ [ع.] [harr] (ا.) گرما، گرمی. / گلستان ۳۷۱ /
 دره ۶۹۴
 حر [ع.] [her] (ا.) شرم‌زن. / تجربه ج ۲ ص ۴۴
 حراب [ع.] [herāb] (امص.) فساد دین، فساد. /
 دره ۵۵۴
 حرّاث [ع.] [horrās] (ا.) ج حارث، برزگر،
 کشاورز، زارع. / سند ۱۸۹ - ۳۱۵ / اغراض
 ۳۷۷ - ۴۰۳ / گلستان ۱۳۶ / جهانکشا ج ۱
 ص ۱۱ / تجربه ج ۲ ص ۲۱
 حرّاثت [ع.] [herāsat] (مص. امص.) کشاورزی
 کردن، کاشتن، کشت کردن، برریگری،
 کشت‌ورزی. / کلّیله ۴۱۰ / سند ۱۵۴ - ۲۱۲
 / اغراض ۳۲۶ - ۴۱۷ / مرزبان ۱۱۵ / معجم
 ۱۰۶ - ۱۰۷
 حرّاره [ع.] [harāra(e)] (ا.) قول، تصنیف، ترانه.

حَرِّیّ [ع.] hariyy (ص.) سزاوار، شایسته، لایق.
/ دره ۲۰۴

حَرِّیّ - ان [ع.] hariyy - an (ق.) با شایستگی، از
روی لیاقت. / تجربه ج ۱ ص ۱۸۷

حَرِیر [ع.] harīr (ص.) گرم شده. / دره ۳۱۸
حَرِیز [ع.] harīz (ص.) بسیار استوار. / خاقانی

۲۹۹ / یمنی ۱۷ / برید ۱۵۳ - ۳۸۴ / دره
۵۰۲ / تجربه ج ۲ ص ۷۱

حَرِیف [ع.] herrīf (ص.) تند، زیان‌گزر، سوزناک،
گزنده. / دره ۵۴۷

حَرِیک [ع.] harīk (ص.) بر جای مانده و بد حال.
/ دره ۲۲۰

حَزَّار [ع.] hazzār (ص.) کسی که مقدار محصول
زمین یا میوه درختی را تخمین زند. / و صاف
۳۸۶

حَزازت [ع.] hazāzat (امص.) سوزش دل از
خشم و جز آن. / یمنی ۱۶۷

حَزازه [ع.] hazāza(e) (امص.) حزازت، سوزش
دل از خشم و جز آن. / ظفر ج ۱ ص ۸۸ -
۱۳۸ - ۱۴۲

حَزاقه [ع.] hazāqa(e) (ا.) گروه، جماعت. /
دره ۸۵

حَزام [ع.] hezām (ا.) هر چه بدان چیزی را
ببندند، تنگ اسب، تنگ ستور. / مرزبان ۵۳۹
/ معجم ۸۷ - ۲۱۴ / مسامره ۲۸۹ / دره
۲۷۷ - ۳۰۰

حَزامت [ع.] hazāmat (مص.) هشیار شدن در
کار. / اغراض ۱۲۵ / یمنی ۴۷

حَزانه [ع.] hazāna(e) (ا.) عیال مرد. / دره ۵۰۲
حَزَر [ع.] hazr (مص.) اندازه گرفتن، تخمین
زدن. / بختیار ۱۴۸ - ۱۸۵

حَزَن [ع.] hazn (ا.) زمین درشت، ضد سَهْل. /

/ سیرت ۶۵

حَرَج [ع.] haraj (ا.) سختی. / دره ۱۷۵
حَرَد [ع.] harad (ا.) خشم و غضب. / سند
۱۶۵ - ۱۱۰

حَرزقه [ع.] harzaqa(e) (مص.) تنگی و تنگ
کردن بند بر کسی. / دره ۶۲۵

حَرسه [ع.] harasa(e) (ص.) ج حارس،
نگهبان، پاسبان. / سیرت ۹۶

حَرَض [ع.] haraz (ا.) تباهی عقل و رأی. /
یمنی ۲۰۹

حَرَف [ع.] harf (ا.) نیزی. / دره ۲۲۵
حَرَقَت [ع.] horqat (امص.) سوزش، سوختگی،
حرارت. / یمنی ۳۱۴ - ۳۴۲

حَرَقُوف [ع.] horqūf (ا.) ستور لاغر. / دره ۶۲۱

حَرَم [ع.] horam (ا.) ج حرمت، احترام. / برید
۲۹۶

حَرمان [ع.] hermān (امص.) بی‌بهرگی. / دره
۵۹۱

حَرُوب [ع.] horūb (ا.) ج حَرْب، جنگ، نبرد.
/ عقد ۹۳ / اغراض ۳۶۷ - ۳۹۸ / یمنی

۶۷ - ۲۹۳ - ۳۲۸ - ۴۰۱ - ۴۹۴ / اخلاق
۱۲۶ / نسایم ۵۰ - ۵۳

حَرُور [ع.] harūr (ا.) گرما، حرارت. باد گرم. /
سند ۴۰ - ۱۱۷ / اغراض ۱۸۶ / روضه ۷۰ /

معجم ۱۵۶ / گلستان ۳۷۱

حَرُون [ع.] harūn (ص.) سرکش، توسن. /
دستور ۸۱ / یمنی ۱۰ / مرزبان ۷۹ / دره

۶۴۸ / تجربه ج ۲ ص ۹۹

حَرّه [ع.] harra(e) (امص.) تشنگی، عذاب
دردناک. / یمنی ۲۷۶

حَرّه [ع.] horra(e) (ص.) زن آزاد، آزاد زن. /
بیهق ۷۵ - ۲۲۶

خوبروی. / وصاف ۸۹ - ۵۲۲ - ۵۶۷ / دره

۵۶ - ۱۲۳ - ۱۶۵ - ۲۶۴ / تجربه ج ۲ ص

۸۰ - ۲۴۵

حسو hasv [ع.] [مص.] آشامیدن. / برید ۲۶۱ -

۲۶۲ / معجم ۱۱۱

حسیر hasīr [ع.] [ص.] مانده، فرو مانده از هر

چیز. / وصاف ۳۶۱ - ۴۳۰ / مصباح ۴۱۰

حسیس hasīs [ع.] [ا.] بانگ آتش. / یمنی

۴۵۲ / وصاف ۵۲۵

حشاشه hošāša(e) [ع.] [ا.] بقیه روح در بیمار و

مجروح. / عتبه ۱۳۵ - ۱۵۰ / توسل ۲۴۷ /

راحه ۲۸۹ / یمنی ۱۱ - ۵۹ / وصاف ۴۲ -

۱۴۱ - ۲۸۶ - ۴۲۷ / دره ۴۷۹ / تجربه ج ۲

ص ۱۷۷

حشایش hašāyeš [ع.] [ا.] چ خشیش، گیاه

خشك. / دستور ۱۱۰ / معجم ۴۳ / دره ۹۶

حشود hošūd [ع.] [ا.] چ خشد، جماعت. / دره

۲۰۳ - ۲۹۲

حشولوزینج hašv - e - lōzīnaj [ع.]

(امر.) یا حشو ملیح در اصطلاح بدیع کلام

زایدی است که در وسط کلام افتد و سخن را

حسن و رونق دهد. / وصاف ۶۵۶

حشوه he(o)šva(e) [ع.] [ا.] روده ها و آنچه در

جوف باشد. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۸

حشیش hašīš [ع.] [ا.] گیاه خشك. / دره ۳۱۰

حصا hasā [ع.] [ا.] حصی، سنگریزه. / دره ۴۹۴

حصات hasāt [ع.] [ا.] ۱ - حصاة، سنگریزه. /

مسامره ۳۵ / دره ۶۶۲: ۲ - حصاة، عقل. / دره

۶۶۲

حصاد ha(e)sād [ع.] [مص.] درو کردن، بریدن

محصول با داس و مانند آن، درویدن. / اخلاق

۶۳ - ۲۵۰ / معجم ۱۰۷ / وصاف ۲۰۲ - ۲۰۶

جهانگشا ج ۳ ص ۱۱۹ / وصاف ۲۱۷ - ۲۷۵

/ دره ۵۰

حزون hozūn [ع.] [ا.] چ خزن، زمین درشت،

ضد سهول. / رشید ۱۴۰ / معجم ۸۹ / وصاف

۵۱۵ / رشف ۱۸۰

حزیران hazīrān [ع.] [ا.] ماه نهم از سال سریانی

بین ایار و تموز. / دره ۵۷۷

حساة hosāt [ع.] [ص.] چ حاسی، ساقی،

نوشنده. / دره ۳۷۷

حسان hesān [ع.] [ص.] چ حَسَن و حَسَاء،

نیکو، خوبرو، نیکورو. / وصاف ۴۶۶ / دره

۷۰۳

حسان hassān [ع.] [ص.] ظاهراً چ حاسین،

نیکوروی. / دره ۵۰۶

حسب hasab [ع.] [ا.] ۱ - نژاد. / بیهق ۱۵۷ /

دره ۵۰۵: ۲ - (امص.) بزرگی. / دره ۵۰۵

حسابات hosbān - āt [ع.] [ا.] چ حُسابان،

شماره، شمار. / وصاف ۱۲۳

حسبت hesbat [ع.] [ا.] مزد، اجر، ثواب از

خدای، اجری که خدای مؤمنان را دهد. / کلیله

۴۵ - ۴۶ - ۴۷ / چهار ۶۸ / وصاف ۳۸۸

حسك hasak [ع.] [ا.] خارخسك، خار سه بهلو

باشد که از آهن و نی سازند و گرداگرد لشکر و

جز آن اندازند تا دشمن مجال نیابد. / کلیله ۵۲

حسم hasm [ع.] [مص.] بریدن، قطع کردن. /

عتبه ۷۹ / توسل ۱۳۳ - ۲۱۳ / یمنی ۷۴ -

۱۲۳ - ۲۱۱ - ۲۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۴ - ۳۹۳ /

لباب ۱۴۶ / المعجم ۱۷ / معجم ۸۳ - ۱۳۸ -

۱۶۵ / اخلاق ۱۸۴ / جهانگشا ج ۲ ص ۴۳ -

۵۱ - ۸۲ - ج ۳ ص ۲۰۴ / وصاف ۱۳۸ /

نسایم ۵۷ - ۹۵ / دره ۶۵۲

حسنا hasnā [ع.] [ص.] مؤنث حَسَن، زیبا.

۱۷۹ - ۳۱۳ - ۳۲۳ - ۳۷۹ / معجم ۱۷۹ /
 اخلاق ۳۱۲ / روضه ۶۲ / جهانگشا ج ۱ ص
 ۱۰۲ - ۱۳۵ - ج ۲ ص ۱۷۸ / سیرت ۳۰ /
 و صاف ۳۰ - ۴۹ - ۱۳۰ - ۱۶۴ - ۱۷۹ - ۵۶۶
 / ظفر ج ۱ ص ۱۶۲ - ۲۸۲ - ۲۹۱ - ۴۷۸ -
 ۴۸۳ / دره ۴۱۷ / گیتی ۱۷۵
 حصانه hasāna(e) [ع.] (امص.) رك. حصانت.
 / برید ۱۴۶
 حصایید hasāyed [ع.] (ا.) ج حصیده، آنچه
 درباره غیر گفته شود. / برید ۵۵ - ۶۲ /
 معجم ۱۷۸
 حصباء hasbā' [ع.] (ا.) سنگریزه. / گلستان
 ۱۴۵ / دره ۸۹ / تجربه ج ۱ ص ۴۲
 حصبات hasabāt [ع.] (ا.) ج حصبه، سنگریزه.
 / دره ۱۲۰
 حصد hasd [ع.] (مص.) ۱ - از بیخ برانداختن.
 / یمنی ۸۶ - ۱۹۷ - ۲۸۴ / سیرت ۲۲ /
 و صاف ۳۳۸ / گیتی ۱۲: ۲ - درو کردن
 محصول، درویدن. / اغراض ۳۲۶ / و صاف
 ۲۴۸
 حصر hasr [ع.] (مص.) شمردن. / توسل ۳۳۰
 حصر haser [ع.] (ص.) بسته در سخن، ناتوان.
 / دره ۴۱
 حصر hosor [ع.] (ا.) ج حصیر، بوریا. / و صاف
 ۹۸
 حصرم hesrem [ع.] (ا.) غوره انگور، انگور
 نارس. / خاقانی ۱۰۷ / و صاف ۵۱۵
 حصص hesas [ع.] (ا.) ج حصه، بهره، پاره. /
 توسل ۲۱ - ۲۳ - ۲۶
 حصنا hasnā [ع.] (ص.) حصین، محکم، استوار.
 / و صاف ۵۶۷
 حضور hasūr [ع.] (ص.) مردی که از جماع

/ مسامره ۲۲۰ / مصباح ۲۴۵ - ۲۴۸ / رشف
 ۲۵۵ / ظفر ج ۱ ص ۵۰۷ / تجربه ج ۱ ص
 ۲۶۸
 حصار hesār [ع.] (ا.) پالان شتر. / دره ۳۰۷
 حصار hesār [ع.] (مص.) کسی را حصار
 کردن به جنگ. / دره ۲۸۷
 حصافت hasāfat [ع.] (امص.) نیکو رایی،
 استواری عقل، پختگی رای و عقیده،
 خردمندی. / کلیله ۱۸ - ۲۴ - ۳۴ - ۱۹۴ -
 ۲۱۰ - ۲۳۶ - ۲۶۱ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۳۱۰ -
 ۳۳۲ - ۳۴۳ - ۳۴۸ - ۳۵۰ - ۳۵۵ - ۳۶۳ -
 ۳۹۳ - ۳۹۶ - ۴۲۰ / عنبه ۱۱ - ۱۷ - ۲۶ -
 ۴۱ - ۸۵ - ۹۰ / رشید ۳۷ - ۱۱۷ - ۱۲۰ /
 توسل ۳۷ - ۷۶ - ۸۱ - ۸۳ - ۹۷ - ۱۸۴ -
 ۳۶۰ / سند ۸۵ - ۹۵ - ۲۵۷ / اغراض ۵۵ -
 ۶۰ - ۲۷۱ - ۱۳۵ - ۳۳۰ - ۳۸۳ / عقول ۳۱ -
 ۴۱ / یمنی ۱۲۰ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۳۴۲ /
 دستور ۲۷ - ۲۹ - ۳۰ - ۶۱ / برید ۵ - ۳۱ -
 ۳۶ - ۴۲ - ۷۷ - ۸۵ - ۱۳۰ - ۱۵۹ - ۱۶۶ -
 ۲۱۰ - ۲۲۱ - ۲۳۱ - ۲۸۳ - ۳۵۶ - ۳۶۶ /
 لباب ۱۷۹ / مرزبان ۵۳ - ۲۳۴ - ۶۹۴ / روضه
 ۵۹ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۱۰ / معجم ۱۷ -
 ۵۱ - ۲۰۹ / و صاف ۱۳۲ - ۱۵۶ / مسامره
 ۱۵۳ - ۲۱۳ / دره ۳۳۰
 حصان hasān [ع.] (ص.) زن پارسا یا
 شوهردار. / دره ۲۵ - ۵۷۴
 حصان hesān [ع.] (ا.) اسب نجیب نیرومند،
 اسب نر، اسب تکاور. / و صاف ۴۶۶ / دره
 ۵۷۴ / تجربه ج ۲ ص ۱۷۳
 حصانت hasānat [ع.] (مص.) استوار
 بودن، استواری، استحکام. / عقد ۶۵ - ۱۰۲ -
 ۱۳۰ - ۱۳۲ / یمنی ۲۶ - ۱۲۰ - ۱۶۵ -

۱۱۱ / خاقانی ۳۲۵ / مرزبان ۲۷ / وصاف

۳۲۵ / دره ۴۱۷

حضانة [ع.] hezāna(e) [مص. امص.] ر.ك.

حضانة. / عقول ۳۵ / برید ۴۰ - ۹۵ -

۱۲۷ - ۱۶۷ - ۱۷۱ - ۱۷۸ - ۱۸۳ - ۱۹۸ -

۲۰۷ - ۲۲۴ - ۲۴۶ - ۲۵۰ - ۲۶۶ - ۲۹۰ -

۳۰۹ - ۳۸۴ / مرزبان ۲۲۹ - ۴۱۳ / روضه ۸۵

حَضَن [ع.] hezn [ا.] بغل، آغوش. / جهانگشا

ج ۲ ص ۳۶

حَطّ [ع.] hatt [مص.] ۱ - فرود آوردن، پایین

آوردن. / یمنی ۲۹۳ / وصاف ۴۹۳: ۲ -

انداختن، محو کردن. / راحه ۴۰۶ / مرزبان

۶۰۹ / دره ۶۲۶: ۳ - فرود آمدن در منزل، بار

وزین فرود گرفتن از شتر و اسب. / یمنی ۸۳

/ سیرت ۲۳۸ / سبط ۲۱

حَطَب [ع.] hatab [ا.] هیزم. / جهانگشا ج ۱

ص ۹۰ - ج ۳ ص ۲۲۱

حَطَم [ع.] hatm [مص.] شکستن. / مرزبان ۵۴۱

/ دره ۴۷۷

حَطْمَه [ع.] hotama(e) [ا.] آتش سخت سوزان،

دوزخ یا دروازه آن. / وصاف ۱۰۹ - ۵۷۴

حَطِیم [ع.] hatīm [ا.] آنچه میان رکن زمزم و مقام

است، دیوار کعبه. / یمنی ۲۴۲

حَظَايَا [ع.] hazāyā [ا.] ج خطّیه، زن گرامی و

دلارام. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۸۰ - ۲۰۸ /

نسایم ۹۷

حَظَايِر [ع.] hazāyer [ا.] ج خطیره، محوطه،

دیوار بست. / بیهق ۹ - ۲۰ / رشف ۱۳۷ -

۱۸۲ - ۳۶۸

حَظَر [ع.] hazr [مص.] حرام کردن. / مقامات

۸۸ - ۸۹

حَظَوَات [ع.] hazavāt [ا.] ج حظوة و حظوة،

پرهیز کند. / اغراض ۳۳۱ / وصاف ۶۰۹

حصوصم hosūm [ع.] [مص.] تیز دادن، گوزیدن.

/ برید ۳۰۲

حَصُون [ع.] hosūn [ا.] ج حصن، قلعه، دژ. /

عتبه ۱۸ / راحه ۱۰۷ - ۴۱۴ / یمنی ۳۸۴ /

برید ۳۷۲ / اخلاق ۱۶۵ - ۳۱۴ / روضه ۳۹ /

جهانگشا ج ۲ ص ۶۳ - ۷۱ - ۲۱۳ / سیرت

۸۲ / وصاف ۳۸۱ / مسامره ۱۸۵ / ظفر ج ۱

ص ۲۹۵ / دره ۳۶۵ - ۳۹۰ - ۵۵۷ / گیتی

۵۸ - ۶۲ - ۶۴

حَصِيَات [ع.] hasayāt [ا.] ج حصی، سنگریزه.

/ وصاف ۸۴ - ۱۳۵ - ۱۵۲ - ۱۹۱ - ۳۰۰ /

دره ۱۲۰

حَصِير [ع.] hasīr [ا.] ۱ - بافته از هر چیزی،

جامه با نقش. / دره ۶۸۴: ۲ - (ص.) مرد

تنگدل. / دره ۷۱۵

حَصِيف [ع.] hasīf [ص.] استوار عقل، درست

خرد. / برید ۲۴ / دره ۹۰

حَصِين [ع.] hasīn [ص.] استوار، محکم. /

مرزبان ۶۵۷ / دره ۵۳۲

حَصِينَه [ع.] hasīna(e) [ص.] حصین، محکم،

استوار. / سیرت ۲۴۱ / دره ۳۹۰

حَضّ [ع.] hazz [مص.] برانگیختن، تحریک

کردن. / عتبه ۳۸

حَضَار [ع.] hazzār [ا.] ج حاضر، قبیله بزرگ.

/ دره ۲۰۵

حَضَارَت ha(e)zārat [ع.] [امص.] اقامت در

شهر، شهرنشینی، مقابل بدایت. / تجربه ج ۲

ص ۱۳۳

حَضَانَت [ع.] hezānat [مص. امص.] در زیر بال

گرفتن، در بر گرفتن، در دامن خود پروردن،

پروراندن. دایگی، پرستاری. / توسل ۲ - ۷۲ -

حفاظت hafā'ez [ع.] (ا.) ج خفیظه، حمیت،
خشم. / وصاف ۳۵۱

حفده hafada(e) [ع.] (ا.) ج حافد، فرزند زاده.
/ خاقانی ۱۵ / سیرت ۱۶۱

حفر hafr [ع.] (ا.) چاه فراخ دهن. / معجم ۸۳
حفظه hafaza(e) [ع.] (ص. ا.) ج حافظ،
نگهبان. / راحه ۱۲۳ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۹۳
حفو hafv [ع.] (مص.) نواختن، عطا کردن. /
دره ۵۸۹

حفل hoful [ع.] (مص.) پر شدن، گرد آمدن
آب. / اغراض ۳۹۸

حقی hafiyy [ع.] (ص.) عالم بسیار دانا و
مهربان. / خاقانی ۷۲-۱۴۳

حفیر hafir [ع.] (ا.) گور کننده و آماده. / وصاف
۵۷۷

حفیظت hafizat [ع.] (امص. ا.) حمیت، خشم.
/ مرزبان ۵۱۳-۶۱۵ / المعجم ۱۸-۷۱ /

سیرت ۱۲۷
حفیظه hafiza(e) [ع.] (ا.) ر.ك. حفیظت. /
المعجم ۱۶

حقاق heqāq [ع.] (مص.) خصومت کردن،
دعوی حق خود کردن. / دره ۹۷-۶۵۵

حقاق heqāq [ع.] (ا.) ج حُقه، ظرفی از چوب و
جز آن که در وی گوهر و یا معجون و مانند اینها

کنند. / دره ۹۷

حقائب haqā'y(eb) [ع.] (ا.) ج حقیبه، باردان.
/ عقد ۱۴۸ / وصاف ۳۱-۲۹۳ / دره ۵۵۴-۶۸۵

حقاید haqāy(ed) [ع.] (ا.) ج حقد، کینه. /
راحه ۱۸۲ / دره ۵۵۴

حقن haqn [ع.] (مص.) بازداشتن، نگاهداشتن.
/ توسل ۱۳۷ / یمنی ۳۸۴ / رشف ۳۳۹

رزق و روزی. / بیهق ۲۴۱

حظوت ho(e)zvat [ع.] (ا.) مرتبه، بهره، روزی.
/ بیهق ۱۲۰

حظوظ hozūz [ع.] (ا.) ج حظ، بهره، بخت. /
دره ۵۸۸

حظیرت hazirat [ع.] (ا.) حظیره، محوطه. /
عقول ۶۷

حظیره hazira(e) [ع.] (ا.) ۱- محوطه، دیوار
بست. / مرزبان ۷۴۳: ۲- آرامگاه، مقبره. /

دستور ۱۲۱
حظیه haziyya(e) [ع.] (ص. ا.) زن گرامی و
دلارام. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۱

حفاء hefā' [ع.] (مص.) مبالغه در نیکویی کردن.
/ عقد ۶۹

حفات hofāt [ع.] (ا.) ج حافی، آنکه مبالغه کند
در مهربانی و نوازش و بسیار پرسد حال کسی

را. / رشف ۳۵۴

حفاظ hefāz [ع.] (امص.) حمیت، مروت،
پرهیز. / کلیله ۱۰۱ / مرزبان ۱۱۱-۱۶۹-

۶۱۵
حفاله hofāla(e) [ع.] (ا.) سبوسه هر چیز. / دره
۲۳

حفاوت hafāvat [ع.] (مص. امص.) مهربانی
کردن، نوازش کردن، گرامی داشتن. مهربانی،

دلسوزی. / عتبه ۳۹-۸۸ / توسل ۷۶-۷۹-

۱۲۱-۱۲۳-۲۷۰ / خاقانی ۲۳۵-۳۱۲ /
یمینی ۳۴۶-۳۶۹ / دستور ۶۳-۷۱-۸۷ /

مرزبان ۴۴ / المعجم ۱۹ / معجم ۱۹-۵۸-
۱۰۲-۱۹۱-۱۹۲ / اخلاق ۲۳۸-۳۲۷-

۳۳۲ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۲۸ / وصاف
۳۱۱-۴۶۶ / سمط ۷۱ / رشف ۳۸۷ / دره

۶۸۰ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۳

حَقَنَه hoqna(e) [ع.] (مص.) اماله، تنقیه. /
وصاف ۲۷۹

حَقُود haqūd [ع.] (ص.) کینه‌ور، پر کینه. /
اغراض ۹۶ / مرزبان ۵۸۵ / روضه ۳۹ /
وصاف ۵۱۱ / سمط ۹۹ / تجربه ج ۱ ص ۱۰۰

حَقُود hoqūd [ع.] (ا.) جِ حَقْد، کینه. / دره
۱۲۴-۴۵۵

حَقِیْبَه haqība(e) [ع.] (ا.) باردان. / رشید ۹۶
/ عقد ۹۳ / یمینی ۳۲۹ / جهانگشا ج ۱ ص
۱۳

حَکَم انداز hokm - andāz [ع. - ف.]
(ص.مر.) نشانه‌زن ماهری که به هر آماج که
حکم کنند درست تیر تواند افکند. / گلستان
۳۰۹ / ظفر ج ۲ ص ۲۶۱-۲۸۱-۲۹۷-
۳۰۵

حَکَمَه hakama(e) [ع.] (ا.) آنچه از لگام که زنج
و روی دهان و دو سوی بینی را بپوشاند،
چانه‌بند. / مقامات ۸۴ / وصاف ۱۳۳-۳۲۱
/ دره ۱۸۱-۳۴۴-۵۱۰

حَلّ hell [ع.] (مص.) روا بودن، حلال شدن،
مقابل حرمت. / مقامات ۱۲۱ / نفثه ۶۶

حَلَّاف hallāf [ع.] (ص.) بسیار سوگند
خورنده. / وصاف ۴۴۶

حَلَّاق hallāq [ع.] (ص.) سلمانی، آرایشگر
مردانه، سرتراش. / کلیله ۳۸۱

حَلال helāl [ع.] (ا.) جِ حَلَه، مجلس. / دره ۷۰۲

حَلَاوَات halāvāt [ع.] (ا.) جِ حَلَاوت، شیرینی.
/ وصاف ۲۰۱

حَلَاوی halāvī [ع.] (ا.) جِ حَلَوَا، راحه ۳۰۰-
۴۲۴

حَلایِل halāyel [ع.] (ا.) جِ حَلِیلَه، مؤنث حلیل،
نوجه، همسر، زن شرعی مرد. / جهانگشا ج ۲

ص ۱۱۰

حَلَبَات halabāt [ع.] (ا.) جِ حَلَبَه، مسابقه اسب
دوانی. / عتبه ۶ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۹

حَلَبَه halba(e) [ع.] (ا.) مسابقه اسب دوانی.
گروه اسبان مسابقه. / مقامات ۵۹-۷۸ /
اغراض ۲۱۵-۲۷۴-۳۲۳ / دستور ۳۹ /
مرزبان ۱۷-۲۷۲ / مرزبان ۳۸۵ / وصاف
۱۴-۵۹-۱۴۸-۲۳۰-۴۳۵-۴۸۲-
۵۳۵-۵۴۳ / سمط ۴۵-۴۷ / نسایم ۸۱-
۱۰۸ / اخبار ۳ / دره ۴۳۳

حَلَف half [ع.] (مص.) سوگند خوردن. / دره
۵۰۴

حَلَف helf [ع.] (ا.) ۱- سوگند. / دره ۲۴۵:۲-
عهد و پیمان. / دره ۵۰۴

حَلَفَاء holafā' [ع.] (ا.) جِ حَلِیف، هم عهد، هم
پیمان. / وصاف ۱۷۵ / نسایم ۱۲ / رشف ۳۱۶
/ دره ۱۷

حَلَق halq [ع.] (مص.) تراشیدن موی. / وصاف
۱۶۰

حَلَو holv [ع.] (ص.) شیرین، مقابل مُرّ. / عتبه
۴۰-۹۴-۱۵۳ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۳۴-
ج ۳ ص ۱۷ / وصاف ۲۱-۲۲۸ / سمط ۷۴

حَلَوای صابونی halvā - ye - sābūn
Ā [ع. - ف.] (امر.) نوعی لرزانک یا راحه
الحلقوم مانند مسقطی. / نفثه ۲۸

حَلُوب halūb [ع.] (ص.) شیر دوشیده، شیر تازه
دوشیده. / المعجم ۲۷

حَلُوق holūq [ع.] (ا.) جِ حَلَق، گلو، حنجره. /
یمینی ۳۶۵

حَلَه hella(e) [ع.] (ا.) محلّه، کوی. / مقامات ۵۳

حَلَه holla(e) [ع.] (ا.) سلاح، جنگ‌افزار. /
اغراض ۷۴

۳۳۴
 حمام hamām [ع.] (ا.) کبوتر. / سند ۹ /
 اغراض ۲۷۵ / دره ۱۴۳
 حمام hemām [ع.] (ا.) مرگ، موت. / اغراض
 ۲۷۵ / یمنی ۲۱۰ - ۲۳۸ / سیرت ۲۷۲ /
 و صاف ۷۵ - ۸۱ - ۴۴۹ / سبط ۷۷ / رشف
 ۱۶۷ / دره ۱۴۳
 حمامه hamāma(e) [ع.] (ا.) مؤنث حمام،
 کبوتر، واحد کبوتر، يك حمام، يك کبوتر. /
 و صاف ۸۷ - ۱۷۳ - ۲۶۲ / دره ۴۱ / تجربه ج
 ۲ ص ۱۴۱
 حمای دایر hommā - ye - dāyer [ع.]
 (امر.) نوعی از تب ربع است و بیشتر ربع دایر
 است و کمتر آن لازم. / دره ۸۹
 حمام hamā'em [ع.] (ا.) ۱ - ج حمام و
 حمامه، کبوتر. / دره ۲۵۴ / تجربه ج ۲ ص
 ۷۱ - ۱۹۰: ۲ - ج حمامه، برگزیده از شتران و
 گوسفندان. / دره ۲۵۴
 حمامه hamhama(e) [ع.] (مص.) بانگ
 کردن اسب کمتر از صهيل. / مقامات ۴۰ /
 مرزبان ۱۰۶ / نفثه ۴۰
 حمدونه hamdūna(e) [ع.] (ا.) میمون، بوزینه.
 / سند ۴۷ - ۸۰ - ۸۳ - ۲۱۸ / ظفر ج ۲ ص
 ۱۱۹
 حمده hamada(e) [ع.] (ا.) ج حامد. / دره ۱۵
 حمدی hamdī [ع.] (ا.) در اصطلاح غوریان
 حمدی «یاغا» را نقبچیان گویند. رک.
 تعلیقات سیرت ص ۳۷۰ / سیرت ۱۷۴
 حمزت homrat [ع.] (امص.) ۱ - سرخی،
 قرمزی. / یمنی ۱۳۱: ۲ - (ا.) آماسی است از
 جنس طاعون، سرخ باد. / دره ۲۱۶
 حمص hemmes [ع.] (ا.) نخود. / دره ۳۱۱

حلی holiyy [ع.] (ا.) ج حلی، زیور، زینت. /
 سند ۲۶ - ۴۶ / اغراض ۱۵ / دستور ۵۱ /
 و صاف ۱۸ - ۵۲
 حلیف halīf [ع.] (ص.) هم عهد، هم سوگند،
 یار. / مقامات ۱۸۰ / خاقانی ۱۴۱ - ۱۴۹ /
 سند ۱۹۲ / یمنی ۲۰۷ / معجم ۱۶۹ / روضه
 ۴۷ / و صاف ۱۴۲ - ۱۸۳ / مسامره ۳۲۹ / دره
 ۵۰۴ - ۶۴۷ / گیتی ۴۸ - ۵۸ - ۲۵۵ / تجربه
 ج ۱ ص ۶۳ - ج ۲ ص ۴ - ۵۷
 حلیف الفراش halīf - ol - ferāš [ع.]
 (ص. مر.) آنکه بر اثر بیماری در بستر افتاده
 باشد. / یمنی ۱۴۶ - ۳۱۶ / دستور ۷۰
 حلیفی halif - ay [ع.] (ص.) دو حلیف، دو
 یار. / تجربه ج ۱ ص ۴۶۶
 حلیله halīla(e) [ع.] (ا.) زن شرعی مرد، همسر،
 زوجه. / معجم ۴۰ - ۲۳۳ / سیرت ۱۰۳ /
 و صاف ۵۸۴
 حما hamā [ع.] (ا.) حمی، جایگاه ممنوع از آمدن
 دیگران، محل خاص و نگاهداشته. / مرزبان
 ۵۶۰ / رشف ۱۱۶ - ۱۹۰ - ۲۰۱ - ۳۹۷
 حمات homāt [ع.] (ص.) حماة، ج حمة و
 حامی، نگهبان، نگهدارنده، پشتیبان. / یمنی
 ۳۲ - ۱۶۳ - ۲۷۵ - ۲۸۱ - ۳۸۳ / معجم ۸۹ -
 ۱۹۶ / سیرت ۱۲۰ - ۱۴۳ - ۱۷۱ / و صاف
 ۸۸ - ۹۰ - ۲۱۵ - ۵۸۶
 حمام hamāhem [ع.] (ا.) بودینه بستانی،
 ریحان سبز. / چهار ۵۰
 حمام hamāhem [ع.] (ا.) ج حمامه، بانگ
 کردن اسب کمتر از صهيل. / و صاف ۴۳۰
 حماس hamāsat [ع.] (امص.) حماسه،
 دلآوری، دلیری، شجاعت. / عقول ۴۴ / برید
 ۶۷ - ۱۲۶ - ۱۷۸ - ۱۸۶ - ۲۰۰ - ۳۱۱ / دره

حمق hamq [ع.] (ا.) شراب. / دره ۱۰۸
 حمقا hamqā [ع.] (ص.) مؤنث احمق، زن گول و بی عقل. / اغراض ۲۶۶
 حملاق hemlāq [ع.] (ا.) گرداگرد چشم از اندرون که به سرمه سیاه گردد. / دره ۷۰۸ / تجربه ج ۱ ص ۳۹۳
 حمله hamala(e) [ع.] (ص.) ج حامل، حمل کننده. / المعجم ۲ / معجم ۲۰۷
 حموضات homūzāt [ع.] (ا.) ج حموضت، ترشی، ترش مزگی. / راحه ۴۲۴ / وصاف ۱۶۸
 حموضت homūzat [ع.] (امص.) ترشی، ترش مزگی. / برید ۲۹۸ / مصباح ۳۴۲
 حمول hamūl [ع.] (ص.) بارکش، بردبار، شکبیا. / مقامات ۱۷۹
 حمولات hamūlāt [ع.] (ا.) ۱- ج حموله، بارکش از شتر و خر و مانند آن. / دره ۶۱۳ / ۲- بارها، ائقال. / دره ۶۱۳
 حموله hamūla(e) [ع.] (ا.) بارکش از شتر و خر و مانند آن. / دره ۵۴۳
 حمی hemā [ع.] (ا.) محل خاص و نگهداشته. / سند ۶
 حمتی hommā [ع.] (ا.) تب. / بختیار ۵۶
 حمتی الانف hamīyy - ol - anf [ع.] (ص. مر.) کنایه از کسی که از بد بهره‌یزد و تن به خواری ندهد. (حمتی: صاحب تنگ و نام- آنف: بینی) / مرزبان ۴۸۹
 حمید hamīd [ع.] (ص.) در اصطلاح عروض نام بحر مستحدث و ثقیل است و اجزای آن دوبار مفعولات مستفعلن مفعولات. / المعجم ۱۸۵ - ۱۸۱
 حمیر hamīr [ع.] (ا.) ج جمار، خر، دراز گوش. / خاقانی ۲۱۵ / وصاف ۱۶۲ - ۳۳۱

حمیس hamīs [ع.] (ص.) دلاور. / دره ۳۲۸
 حمتی مطبقه hommā - motbeqa(e) [ع.] (امر.) تب دموی لازم است. / جهانگشا ج ۱ ص ۷۵
 حمیم hamīm [ع.] (ا.) ۱- گرما. آب گرم. / توسل ۳۳۶ / رشف ۱۸۳: ۲- نزدیک، دوست. / توسل ۳۳۶ / گلستان ۹۸: ۳- در اصطلاح عروض از بحور مستحدث ثقیل است و اجزاء آن دوبار فاعلاتن مستفعلن مستفعلن می باشد. / المعجم ۱۸۱ - ۱۸۸
 حمتی یوم hommā - yōm [ع.] (امر.) آن است که روح حیوانی و طبیعی و نفسانی گرم شود سپس این حرارت به قلب رسد و مشتعل گردد و از آنجا به توسط شریانها به دیگر اعضا و اخلاط رسد. / چهار ۱۰۷
 حناجر hanājer [ع.] (ا.) ج حنجره، حلقوم. / اغراض ۳۷۵ - ۴۰۶ / یمنی ۳۱۳ - ۳۶۵ / نفثه ۲ / معجم ۱۸۶ / وصاف ۱۷۶ - ۳۱۵ - ۴۶۹ / تجربه ج ۲ ص ۳۳
 حنادس hanādes [ع.] (ا.) ج حنّیس، تاریکی، شب تاریک. / رشف ۱۲۴ / تجربه ج ۲ ص ۳۰
 حنانه hannāna(e) [ع.] (ص.) زنی بود که او را فرزندان بوند از شوهری دیگر و پیوسته به مال این شوهر برایشان مهربانی می نماید. / اخلاق ۲۲۱
 حنایا hanāyā [ع.] (ا.) ج حنّیه، خم، انحاء، کمان. / مرزبان ۵۰۸ - ۵۳۹
 حنبلی hanbal - ī [ع.] (ص.) منسوب به حنبل (پوستین)، پوستینی. / دره ۵۵۹
 حنث hens [ع.] (مص. امص.) سوگند شکستن. / بزمندی، گناه. / بیهق ۱۵۰ / مرزبان ۱۳ / وصاف ۴۲۶ / سبط ۴۰

چینه‌دان پرنده، چینه‌دان مرغ. / دره ۲۴
 حواضر havāzer [ع.] [ا.] ج حاضرة، حاضر، ساکن شهر، برخلاف بیابانی. / خاقانی ۲۲۰
 حواضن havāzen [ع.] [ص.] ج حاضنة، آنکه به جای دایه باشد در تربیت و تعهد بچه. / مرزبان ۶۲۸
 حوافر havāfer [ع.] [ا.] ج حافر، سم چهارپایان. / برید ۸۸ - ۱۵۲ - ۲۴۰ / مرزبان ۵۲۲ / معجم ۲۰۸ / سیرت ۲۰۴ / وصاف ۴۶۲ / تجربه ج ۱ ص ۶۱ - ج ۲ ص ۲۵
 حواقه hovāqa(e) [ع.] [ا.] آنچه به جاروب رفته بیرون کنند. / دره ۴۷۴
 حوالجات havāla(e)jāt [ع.] [ا.] شاید نوعی منجنیق (?) / دره ۳۵۵
 حوالك havālek [ع.] [ص.] ج حالك، سخت سیاه، موخش، هولناك. / وصاف ۱۲۹ - ۳۹۵
 حوامل havāmel [ع.] [ص.] [ا.] ۱ - ج حامل و حامله، برنده، حمل کننده. / مرزبان ۳۶۰: ۲ - ج حامل، در اصطلاح نجوم حامل فلکی باشد میان هر يك از افلاك ششگانه. / وصاف ۵۲ / دره ۱۰۰
 حوانیت havānīt [ع.] [ا.] ج حانوت، دكان. / وصاف ۳۴۵ / دره ۳۸۹
 حوايت havāyat [ع.] [ص.] گرد آوردن، فراهم آوردن. / دره ۳۶۷ - ۴۳۰
 حوایل havāyel [ع.] [ا.] ج حایل، حجاب، مانع. / برید ۲۳۹ - ۳۳۷ - ۳۷۸ / مرزبان ۵۰۲ / وصاف ۴۳۰ / دره ۲۸۳
 حور hūr [ع.] [ص.] [ا.] هلاکی، نقصان. / دره ۳۷۸
 حوز hōz [ع.] [ا.] جایی که گرداگرد آن را برآورده باشند. / دستور ۱۲۳ / یعنی ۱۹۹ / جهانگشا ج ۲ ص ۶۱ - ۶۲ / وصاف ۲۱۱

خندس hendes [ع.] [ا.] تاریکی. / دره ۲۸۷
 حنطه henta(e) [ع.] [ا.] گندم. / مقامات ۳۴ / سبط ۵۷
 حنطی henti [ع.] [ص.] گندمی. نبیذ حنطی، شراب گندم. / راحه ۴۲۸
 حنك hanak [ع.] [ص.] آزمودگی. / دره ۴۳۷
 حنكت honkat [ع.] [ص.] تجربه، آزمایش. زیرکی، آزمودگی. / رشید ۲۲ / توسل ۲۵ - ۵۰ - ۱۳۴ / مرزبان ۵۲۴ / وصاف ۱۸ - ۹۳ - ۱۹۳ - ۲۰۷ - ۲۳۷ - ۲۸۷ - ۳۲۱ - ۴۳۶ - ۴۹۳ / سبط ۵۱ - ۶۰ / تجربه ج ۱ ص ۱۳۳
 حنو honovv [ع.] [ص.] مهربانی کردن. / یعنی ۱۳۳
 حنین hanīn [ع.] [ا.] زاری، ناله. / بختیار ۶۵ / مرزبان ۵۰۸ / وصاف ۱۴۲ / دره ۵۱۴ - ۶۷۸
 حواء hevā' [ع.] [ا.] خانه‌های مردم بر يك جا از خرگاه و جز آن. / عقول ۳۵ / برید ۱۰۵
 حواجب havājeb [ع.] [ا.] ۱ - ج حاجب، ابرو. / تجربه ج ۱ ص ۴۷۷: ۲ - ج حاجب، برده‌دار. / تجربه ج ۱ ص ۴۷۷
 حواجز havājez [ع.] [ا.] ج حاجز، حایل، مانع. / بیهق ۵ / برید ۲۳۹ / وصاف ۶۱ / دره ۲۱۶
 حوار hevār [ع.] [ص.] گفتگو. / خاقانی ۱۴۱ - ۳۰۰ - ۳۰۶
 حواری havāriyy [ع.] [ا.] سپید پوست. / دره ۱۴۲
 حواری hovvārī [ع.] [ا.] آرد سفید. / بیهق ۱۷۳
 حواشی havāšī [ع.] [ا.] ج حاشیه، شتر خرد. / دره ۳۳۴
 حواصل havāseel [ع.] [ا.] ج حوصل، حوصله.

۹۴ / ظفر ج ۲ ص ۲۲۵ - ۲۵۵ - ۵۰۵
 حیازیم hayāzīm [ع.] [ا.] ج خیزوم، سینه و
 میانه سینه که جای تنگ بستن بود، آنچه
 گرداگرد پشت و شکم به وی بندند. / و صاف
 ۱۳۳ / دره ۶۳۵
 حیاض hiyāz [ع.] [ا.] ج حوض، آبدان، آبگیر،
 تالاب. / مقامات ۱۴۹ - ۱۶۱ - ۱۹۸ / بختیار
 ۸۰ / عقد ۱۲۹ / خاقانی ۱۵۲ / سند ۱۲۱ /
 یمینی ۳۹۰ / مرزبان ۱۰۹ / روضه ۳۱ /
 جهانگشا ج ۲ ص ۱۹۹ - ج ۳ ص ۹۵ /
 و صاف ۶۰۱ / اخبار ۱۱۰ / رشف ۳۹ - ۲۵۹
 / گینی ۱۷۳ / تجربه ج ۱ ص ۱۲۷ - ۲۱۱ -
 ج ۲ ص ۴۴ - ۱۶۶
 حیاطت hiyātat [ع.] [مص. امص.] حفظ
 کردن، تعهد کردن، پاس داشتن. نگهداری،
 پاسداری. / چهار ۳۱ / رشید ۸۵ / توسل ۲ -
 ۲۱ - ۳۹ - ۲۰۰ / سند ۳۵ / اغراض ۶۹ -
 ۳۹۴ - ۴۲۰ / یمینی ۳۳۱ - ۳۷۸ / سبط ۲۰
 حیاکت hiyākat [ع.] [مص.] بافتن. / رشف
 ۲۳۱ / دره ۵۲ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۶
 حیال hiyāl [ع.] [ا.] رشته که میان هر دو تنگ
 شتر بندند. / دره ۱۶۸
 حی العالم hayy - ol - 'ālam [ع.] [امر.]
 گل همیشه بهار. / دره ۹۱
 حید hayd [ع.] [ا.] برآمدگی و تندگی کوه. / دره
 ۲۱۱
 حیدر ha(e)ydar [ع.] [ا.] شیر. / دره ۵۳۶
 حیران hīrān [ع.] [ا.] ج حائر، جای پست. /
 دره ۵۴۸
 حیزبون hayzabūn [ع.] [ا.] زن گنده پیر. / دره
 ۵۴
 حیزوم ha(e)yzūm [ع.] [ا.] میانه سینه که جای

حوس hūs [ع.] [ص.] ج اخوس، دلیر. / دره
 ۳۰۴
 حوش hōš [ع.] [ا.] چهار دیواری. / یمینی ۱۷۲
 / دره ۳۰۴
 حوش و بوش hōš - o - bōš [ع.] [امر.]
 دارودسته، اطرافیان. / یمینی ۱۹۴
 حوصله hōsala(e) [ع.] [ا.] چینه دان پرند،
 چینه دان مرغ. / مرزبان ۶۰۸ - ۷۰۴ / نفثه ۵۳
 حوطه hōta(e) [ع.] [امص.] حفظ و حراست. /
 دره ۶۳۸
 حوک hōk [ع.] [مص.] بافتن. / خاقانی ۱۷۴
 حول haval [ع.] [امص.] کج یمینی، اخولی،
 دویمینی. / مرزبان ۲۲۸
 حولی hōliyy [ع.] [ا.] ستور یکساله. / اخبار
 ۱۳
 حولیات hōl - iyy - āt [ع.] [ا.] منسوب به
 حول، سالنامه. نام قصائدی است که زهیر بن
 ابی سلمی سروده است و یک سال برای سرودن و
 تنظیم و اصلاح آن وقت صرف می کرد. / دره ۶۵
 حوم hōm [ع.] [امص.] میل بی نهایت، اشتیاق
 بسیار. / عقول ۱۰ - ۲۶
 حوول ho'ūl [ع.] [مص.] حائل شدن. / مقامات
 ۱۷۴
 حیا hayā [ع.] [ا.] باران. / دره ۶۱۰ - ۷۰۰
 حیات hayyāt [ع.] [ا.] ج حیة، مار. / خاقانی
 ۳۱۴ / یمینی ۴۹۳ / مصباح ۱۷۴ - ۳۴۲ /
 رشف ۳۷۷
 حیازت hiyāzat [ع.] [مص.] گرد آوردن، جمع
 کردن، فراهم ساختن، به دست آوردن. / عقد
 ۱۱۶ / خاقانی ۷۲ - ۳۱۳ / یمینی ۲۶۹ /
 دستور ۳۴ / مرزبان ۷۲۹ / و صاف ۱۶۰ -
 ۲۰۱ - ۲۳۴ - ۳۱۷ - ۵۰۶ / سبط ۴۶ - ۵۸ -

تنگ بستن بود. / یمنی ۴۸۰ / مرزبان ۵۳۹
/ دره ۲۷۷

حیص بیص ha(e)ys - ba(e)ys [ع.] [ع.] (امر.)

سختی و تنگی، جنگ و غوغا. / خاقانی ۱۸۰

/ مسامره ۱۱۲ - ۱۴۰ - ۱۷۴ / دره ۶۸

حیطان hītān [ع.] [ع.] (ا.) ج حائط، دیوار. /

وصاف ۴۲ / دره ۳۹۵

حیف ha(e)yf [ع.] (امص.) سنگری، ظلم و

جور. / نفثه ۵۹ / معجم ۱۸۳ / گلستان ۱۱۸

/ دره ۶۷۰

حیف heyaf [ع.] [ع.] (ا.) ج حیفه، ناحیه و گوشه. /

دره ۶۷۰

حیلولت ha(e)ylūlat [ع.] (مص.) میان دو چیز

درآمدن و حائل شدن. / وصاف ۶۴۱ / رشف

۱۷۵

حیلوله ha(e)ylūla(e) [ع.] [ع.] (ا.) مانع، حاجز. /

مقامات ۱۴۲

حین ha(e)yn [ع.] (مص. ا.) هلاك شدن. هلاك،

مرگ. / برید ۱۰۰ - ۱۱۲ / جهانگشا ج ۲

ص ۱۸۴

حیه hayya(e) [ع.] [ع.] (ا.) مار، و حیه الحوا صورت

چهاردهم از صور فلکی شمالی. / دره ۱۰۲

«خ»

خارحسك xār - hasak [ف.] [امر.]

خارخسك، گیاهی است بیابانی و خارهای سه

پهلودارد. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۷۵

خارخار xār - xār [ف.] [امر.] تعلق خاطر که

ضمیر آدمی را بر طلب و کنجکاوی وادارد،

خلجان، اضطراب. / کلیله ۲۵۳ / وصاف ۱۳۷

/ دره ۴۹۶ / تجربه ج ۱ ص ۹۲

خارصینی xār - sīn - ī [معر.] [امر.]

خارجینی، روی. / دره ۶

خاش xāš [ف.] [ا.] کسی را گویند که محبت به

افراط داشته باشد. / دره ۲۸۵ - ۵۵۵

خاشه xāša(e) [ف.] [ا.] خاشاك. / رشف ۲۷۹ -

۳۳۶ - ۳۷۶

خاصه و خرجی

xāssa(e) - vo - xarj - i [ع.] [ف.]

[امر.] مخصوص و ممتاز و متعارفی و معمول.

/ نفثه ۳۳

خاطب xāteb [ع.] [ص.] خواستگار. / عقد

۱۱۲ / معجم ۱۵

خاطف xātef [ع.] [ص.] ربایند، آنچه که چشم

را خیره کند. / سند ۲۵۲ / اغراض ۲۳۱ /

یمینی ۲۸۲ - ۲۸۰ / معجم ۸۹ - ۱۹۹ /

وصاف ۱۷۳ / سمط ۲۸ - ۶۲ / نسایم ۹۵ /

اخبار ۱۶ / ظفر ج ۱ ص ۲۵۲ / گیتی ۱۰۹ -

خابط xābet [ع.] [ص.] خبط کننده، گمراه. /

اخلاق ۱۹۷

خابیه xābiya(e) [ع.] [ا.] خم، خُنب. / رشف

۳۱۹

خات xāt [ف.] [ا.] خاد، زغن، غلیواج،

موش گیر. / جهانگشا ج ۲ ص ۵۶

خاتل xātel [ع.] [ص.] فریفته. / دره ۲۱۲

خاج xāj [ف.] [ا.] چلیپا، صلیب. / راحه ۲۸۸

خادع xāde' [ع.] [ص.] فریبنده، فریب دهنده،

خدعه کننده. / برید ۸۱

خاده xāda(e) [ف.] [ا.] چوبی که کشتی بانان

بدان کشتی رانند. / دره ۴۸

خاذل xāzel [ع.] [ص.] هزیمت یافته. / دره ۵۸۵

خار xār [ف.] [ا.] ماه شب چهارده، ماه تمام. / دره

۲۳۳ - ۴۰۴

خارا xārā [ف.] [ا.] نوعی از بافته ابریشمی که

مانند صوف موجدار است و مخطط، عتّابی. /

مرزبان ۶۵۴ - ۷۱۱ / دره ۴ - ۲۳۱ - ۵۱۱ -

۶۱۶ - ۶۶۰

خارجینی xār - čīn - ī [ف.] [امر.]

خارصینی، شبه، روی، توتیا، یکی از اجساد

صناعت کیمیاست، ماده سختی که مردم چین از

آن آینه سازند، خاك مخصوص که از آن پس از

جوشاندن آینه سازند. / دره ۹۷

خاك نمك xāk - nam - ak [ف.] (امر.)

مصغر خاك نم است و آن نوعی از بازی است که چیزی را در توده خاك نم کرده پنهان سازند و بعد از آن خاك را به دو بخش کنند و هر بخشی که از آن کسی باشد و آن چیزی پنهان است از بخش هر کس که برآید غالب بود، بازی، حقّه

بازی. / جهانگشا ج ۳ ص ۱۲۸

خال xāl [ف.] (ا.) غلم. / دره ۱۷۰

خاله xāla(e) [ع.] (ص.) زن متکبر. / دره ۱۷۰

خالی xālī [ع.] (ص.) رها، آزاد. / مصباح ۱۶۰

خالیه xāliya(e) [ع.] (ص.) گذشته. / چهار ۶

/ سند ۲۹۹ / دره ۷۷

خام xām [ف.] (ا.) ۱- پوست دباغت نشده. /

دره ۳۰۹: ۲- کمند. / دره ۲۴

خام xām [ع.] (ص.) گوشت پخته و بریان گنده

شده. / دره ۳۰۹

خامد xāmed [ع.] (ص.) خاموش، ساکت،

آرمیده، بی حرکت. / یعنی ۱۱ / برید ۲۱۰-

۲۹۸ / سمط ۶ / دره ۶۴ / تجربه ج ۲ ص ۶۷

خامده xāmeda(e) [ع.] (ص.) مؤنث خامد. /

مصباح ۲۶۰ / دره ۴۷-۶۶۷

خام قلتبانی xām - qaltabān - ī [ف.]

(حامص.) نادانی، بی غیرتی. / مرزبان ۲۸۸

خامل xāmel [ع.] (ص.) گمنام، بی نام و نشان،

فرومایه. / کلیله ۴۲-۶۴ / چهار ۲۰ / توسل

۶-۲۱۲-۲۶۴ / برید ۲۹۸ / مرزبان ۴۳۵-

۶۹۱ / و صاف ۵۶-۲۹۲ / دره ۲۱۲ / تجربه

ج ۱ ص ۱۵۹- ج ۲ ص ۱۸۰-۲۰۶

خامه خامه xāma(e) - xāma(e) [ف.] (امر.)

تل تل. / دره ۱۱۸

خانه xāna(e) [ف.] (ا.) خاندان. / جهانگشا ج

۲ ص ۸۷

۱۱۵-۲۴۶ / تجربه ج ۲ ص ۱۹۴

خاطفه xātefa(e) [ع.] (ص.) ۱- خیره کننده

چشم. / دره ۶۱۷: ۲- درخشان. / دره ۳۱۴

خاطیه xātiya(e) [ع.] (ص.) مؤنث خاطی، خطا

کننده، خطاکار. / عتبه ۲۴

خافت xāfet [ع.] (ص.) ساکت، خاموش، آرام. /

جهانگشا ج ۱ ص ۴۵ / و صاف ۵۵ / دره ۵۲۴

خافض xāfez [ع.] (ص.) پست کننده، فرود

آورنده، خوار کننده. / و صاف ۲۹۶-۵۹۰ /

تجربه ج ۲ ص ۳۶

خافق xāfeq [ع.] (ص.) ۱- لرزنده، جنبنده. /

توسل ۱۷۳ / لباب ۱۲۷-۲۲۹ / و صاف ۲۸۵

/ رشف ۴۱۲: ۲- غایب. / دره ۵۱۳ / تجربه

ج ۲ ص ۱۸۹

خافقین xāfeq - a(e)yn [ع.] (ا.) تشبیه خافق،

مشرق و مغرب، خاور و باختر، دو کرانه آسمان

و زمین. / توسل ۱۷۳ / خاقانی ۵۶-۱۰۲-

۲۵۲-۳۹۲ / مرزبان ۱۰۸-۱۴۳ / مسامره

۹۶ / نسایم ۷-۱۰-۷۹ / اخبار ۱۱۶ /

رشف ۴۰-۵۰-۶۱-۶۸-۱۶۲-۳۱۲-

۳۶۳ / ظفر ج ۱ ص ۹-۲۸۵- ج ۲ ص ۱۹۸

/ دره ۲۱۶

خافی xāfī [ع.] (ص.) پوشیده، پنهان. / یعنی

۴۶۷ / برید ۴۶-۳۰۶ / مرزبان ۳۷۶

خافیه xāfiya(e) [ع.] (ص.) ۱- مؤنث خافی،

پنهان. / دره ۳۵۴: ۲- (ا.) بر و بال مرغ که

چون باز و منضم گرداند پنهان شوند. / دره

۳۵۴

خاك بين xāk - bīn [ف.] (امر.) سرمه ای بوده

که خسرو پرویز داشت گویند هر که یکبار در

چشم کشیدی تا يك گز عمق زمین را بدیدی و

ماتت يك سال این چنین بودی (?) / دره ۳۳۷

خَبّ xebb [ع.] (امص.) گریزی، فریب. / دستور
۱۱۶-۱۱۷

خبا xebā [ع.] (ا.) خرگاه. / خاقانی ۱۰۲ /
المعجم ۳۱-۳۲

خَبّازی ī - xabbāz [ع.] (حامص. ا.) نانوايي.
نوعی خطمی. / دره ۹۲

خَبّاط xabbāt [ع.] (ص.) بسیار خبط کننده.
دیوانه. / سیرت ۴۰-۸۳-۱۳۳ / وصاف
۴۴۵-۵۳۳

خَبال xabāl [ع.] (امص.) تباهی، نقصان، رنج. /
عقول ۱۰

خَبال xabāl [ع.] (مص. امص.) دیوانه گردیدن.
دیوانگی. / دره ۱۶۸

خَبال xabbāl [ع.] (ص.) دیوانه کننده. / دره
۱۶۸

خَبایا xabāyā [ع.] (ا.) ج خبیثه، پوشیده.
نهفته، نهانی، مخفی. / مقامات ۵۴-۱۴۴ /
یهق ۱۴ / سند ۸۶-۱۶۹ / توسل ۲۰۶ /
راحه ۳۹۳ / یمنی ۲۱۰-۴۷۱ / دستور ۹۴
/ برید ۷۰-۱۰۳-۱۰۵-۲۸۶ / مرزبان
۲۲-۱۴۰ / روضه ۳ / جهانگشا ج ۱ ص ۸۴
/ وصاف ۳-۵-۱۲۵-۱۹۰ / رشف ۱۰۵ /
دره ۱۰

خَبث xabas [ع.] (ا.) پلیدی، نجاست. / سند
۹۸ / دستور ۳۴ / برید ۳۴۶ / وصاف ۴۲

خَبث الحَدید xabas - ol - hadīd [ع.]
(امر.) ریم آهن، جرمی که از فلزات پس از ذوب
آنها در کوره باقی ماند. / خاقانی ۱۱۲

خَبرت دَثار xobrat - desār [ع.] (ص. مر.)
آگاه و بینا. / دره ۴۲۸

خَبز xabz [ع.] (مص.) نان پختن. / اخلاق ۶۳
خَبط xabt [ع.] (امص.) کجروی، بیراهی. /

خانه گیر xāna(e) - gīr [ع.] (امر.) بازی
چهارم از هفت بازی نرد. / مرزبان ۲۴۳ /
معجم ۱۰ / وصاف ۳۲۲

خانی xānī [ف.] (ا.) چشمه، حوض. / راحه ۶۰
خاَوَن ؟ [تر.] (امر.) به حساب خفتانین که سالها به
دور شمسی شمرند و دورها به سه نام مقید
گردانند اول را دور شانگون گویند و میانه را
دور چونگون و آخرش را دور خاَوَن. / وصاف
۵۵۹

خاوی xāvī [ع.] (ص.) خالی. / سند ۱۶۹
خاوی الوفاض xāviy - ol - vefāz [ع.]
(ص. مر.) تهی کیسه، با کیسه تهی. / اغراض
۳۲۸

خاویه xāviya(e) [ع.] (ص.) مؤنثه خاوی.
خالی. / تجربه ج ۲ ص ۲۲

خایب xāy(ʿ)eb [ع.] (ص. ق.) ناامید، بی بهره.
/ کلید ۱۵۹-۲۵۸-۲۷۱-۲۷۶ / مقامات
۲۶ / سند ۳۴-۲۹۷ / یمنی ۳۱۰ / دستور
۵۵-۱۲۲ / برید ۵۴-۵۵-۱۲۵-۱۵۳-
۱۸۲-۲۲۵ / مرزبان ۲۲۸-۳۱۳-۳۶۴ /
اخلاق ۱۹۸ / سیرت ۱۸۷-۲۴۱ / وصاف
۶۲۸ / مسامره ۶۴-۲۲۲-۲۵۸-۳۰۵ /
ظفر ج ۱ ص ۳۲۶ / دره ۴۲۰ / تجربه ج ۱
ص ۵۹

خایسک xāyesk [ف.] (ا.) پتک، چکش. /
اغراض ۲۶ / معجم ۱۲

خایض xāyez [ع.] (ص.) فرو رونده، خوض
کننده. / وصاف ۴۶۵

خایف xāyef [ع.] (ص.) ترسنده، ترسان. /
کلید ۲۹۶ / اغراض ۹۸

خَبّ xabb [ع.] (ص.) مرد فریبنده، گریز. / برید
۷۹-۸۰-۸۱

مرزبان ۵۹۷ / مسامره ۱۵۴

خبل xabl [ع.] (امص.) تباهی. / دره ۲۴۸

خبل xabal [ع.] (امص.) ۱- تباهی عقل و فساد

عضو، دیوانگی. / مقامات ۲۱ / مرزبان ۲۲۸

/ المعجم ۵۷ / و صاف ۲۴۹ - ۵۲۹: ۲ - در

اصطلاح عروض، افتادن سین و فاء از مستفعلن

است که متعلن بماند و به جای آن فعلتن نهند.

/ المعجم ۵۶ - ۱۶۳

خبین xabn [ع.] (مص.) ۱- در شکستن و

پیچیدن کنار جامه. / المعجم ۵۳: ۲ - در

اصطلاح عروض افتادن حرف دوم از مستفعلن

و فاعلاتن و مفعولات است که به جای متفعلن

«مفاعِلن» آید و به جای مَعولات «مفاعیل».

المعجم ۳۲ - ۵۰ - ۵۲ - ۵۶ - ۵۸ - ۱۲۷ -

۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۳۸ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۶۳ -

۱۷۰

خبو xobovv [ع.] (مص.) فرو مردن. / اغراض

۴۰۲

خبوس xabūs [ع.] (ا.) شیر بیشه. / دره ۵۹۲

خبی xabiyy [ع.] (ص.) پنهان شده، مخفی،

نهفته. / چهار ۹۰ / اخبار ۱۰

خبیات xabiyyāt [ع.] (ص.) ج خبی، پنهان

کرده، هر چیز پنهان شده. / سند ۶۰ / توسل

۱۵۲ - ۲۸۰ - ۳۰۱ / راحه ۲ / مسامره ۱۸۴

خبیه xabiyya(e) [ع.] (ص.) پنهان، مخفی.

/ مقامات ۶۷

ختار xattār [ع.] (ص.) غذار، غدر کننده، بسیار

فریبنده. / دره ۶۵۴

ختاره xattāra(e) [ع.] (ص.) مؤنث ختار،

غذار، فریبنده، زشت. / دره ۵۷۸

ختال xattāl [ع.] (ص.) فریبنده. / دره ۱۶۸

ختامه xetāma(e) [ع.] (ا.) گِل و موم و مانند آن

که بدان مُهر کنند. / برید ۴

ختان xetān [ع.] (ا.) ختنه و جای ختنه. /

مصباح ۲۹۱

ختر xatr [ع.] (ا.) زشت ترین غدر و خدعه. /

خاقانی ۲۳۶ / عقول ۶۶

ختل xatl [ع.] (مص.) فریفتن. / سند ۱۲۸ /

دره ۲۴۸

ختن xatan [ع.] (ا.) ۱- هر يك از خویشاوندان

زوجه شخص مانند پدر یا برادر وی. / راحه

۴۳۶: ۲ - داماد، شوهر دختر. / دره ۲۵۶

خجال xejāl [ع.] (امص.) خجلت. / دره ۵۰

خجل xajal [ع.] (امص.) سرگشتگی و بیخودی

از شرم. / و صاف ۴۶

خجل xajel [ع.] (ص.) بسیار گیاه و پیچیده گیاه.

/ دره ۵۲۹

خدارت xedārat [ع.] (امص.) شرمساری و

حیا، عصمت و پاکدامنی، پرده نشینی. / گیتی

۲۲۱

خداع xaddā' [ع.] (ص.) فریبکار، سخت مکار.

/ نفثه ۳۷ / تجربه ج ۱ ص ۷۲ - ۱۹۶

خداع xedā' [ع.] (مص. امص.) فریفتن، فریب

دادن. فریبکاری، خدعه. / کلیله ۹۶ - ۲۳۸ -

۲۶۸ / سند ۹۹ - ۳۲۷ / اغراض ۴۰ - ۱۲۴ -

۲۲۱ / عقول ۶۲ / برید ۷۹ - ۸۵ - ۳۷۳ /

مرزبان ۵۷ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۱ - ۲۰۳ /

معجم ۱۳۲ / و صاف ۱۰۲ - ۲۳۴ / مصباح

۲۷۸ / رشف ۱۱۸

خداع الرجال xedā' - or - rejāl [ع.]

(امر.) مکر مردان، نام بزرالهنج است. / دره ۹۷

خدایع xadāye' [ع.] (ا.) ج خدیعه، مکر،

فریب. / اخلاق ۸۸ - ۳۱۲

خدر xedr [ع.] (ا.) پرده، چادر، پرده ای که برای

مرزبان ۴۸۶ / دره ۱۴۷: ۲- مهتران. / دره
۱۴۷

خراطین xarātīn [معر.] (ا.) خراتین، نوعی کرم
دراز و سرخ که در جاهای نرم و مرطوب به هم
رسد. / چهار ۱۴

خرافت xorāfat [ع.] (ا.) خرافه، سخن بیهوده.
/ دره ۵۶۳

خراید xarāyed [ع.] (ا.) ۱- ج خرید، لؤلؤ
ناسفته. / خاقانی ۱۴۲: ۲- ج خرید، زن
دوشیزه. / سند ۲۶ / لباب ۵۹ / وصاف ۱۳۵
/ مصباح ۸ / دره ۵۶-۶۰۰

خرائق xarā'eq [ع.] (ا.) ج خریق، زمین پست
علفناک، آبراهه. / دره ۱۱۷

خراب xarb [ع.] (مص.) خراب کردن، ویران
کردن، و در اصطلاح عروض از زحافات
مفاعیلن که به جای فاعیل «مفعول» نهند. /
المعجم ۴۸-۵۰-۵۱-۱۲۱-۱۲۶-۱۴۸
خربت xorbat [ع.] (ا.) سوراخ پهن. / المعجم
۵۱

خربط xar - bat [ف.] (امر.) بط بزرگ، غاز. /
نفته ۱۸

خربنده xar - banda(e) [ف.] (امر.) خرکچی،
مُکاری، کرایه دهنده الاغ. / چهار ۴۲

خریه xerba(e) [ع.] (ا.) نوعی خرابی، و هیأت
آن. / عتبه ۹۸

خرخشه xarxaša(e) [ف.] (ا.) نزاع، مجادله،
آشوب. / وصاف ۳۸۷

خراندنگارش xord - engār - eā [ف.]
(ص.مر.) سختگیر در امور جزئی یا کوتاه نظر و
کوتاه همت. / کلیله ۳۴

خرزات xarazāt [ع.] (ا.) ۱- ج خرزه، مهره و
آنچه در رشته کشیده شود. / وصاف ۹۸ / دره

دختران و زنان در گوشه خانه زنند. / چهار ۴
/ رشید ۹۱ / بختیار ۱۱۵ / خاقانی ۱۲۲ /
برید ۳۵۲ / المعجم ۴ / معجم ۱۴-۱۸۴ /
سمط ۴۵-۷۰ / دره ۵۰

خدرنق xadarnaq [ع.] (ا.) عنکبوت نر،
عنکبوت کلان. / نفته ۷۴

خدشات xadašāt [ع.] (مص.ا.) ج خدشه،
یکبار روی خراشیدن. / نفته ۳۲

خدعت xod'at [ع.] (ا.) خدعه، مکر، فریب. /
یمینی ۳۱۳

خدو xadū [ف.] (ا.) خبو، آب دهان، بزاق. /
اخلاق ۲۳۲

خدود xodūd [ع.] (ا.) ج خذ، رخسار، روی. /
بختیار ۳۰۲ / یمینی ۲۳۸-۲۹۱-۳۶۵-
۴۴۸ / نفته ۱۹ / روضه ۱۱۳ / معجم ۱۵۳-
۱۶۷ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۱۸ / وصاف
۱۳۲-۱۸۹ / نسایم ۷-۴۹ / دره ۲۵۹-
۳۸۴-۴۷۸-۶۴۳ / تجربه ج ۱ ص ۱۰۶-
۴۸۲-ج ۲ ص ۲۱۵

خدور xodūr [ع.] (ا.) ج خدر، چادر. /
اغراض ۲۹۰-۳۷۳ / وصاف ۳۸

خدیش xodīs [ف.] (ا.) کدبانوی خانه. / المعجم
۴۳۸

خدیعت xadī'at [ع.] (ا.) فریب، حيله، مکر. /
کلیله ۵۶-۲۵۷ / سند ۱۲۸-۲۳۵ / اغراض
۴۰-۵۵ / عقول ۵۲ / دستور ۵۲ / یمینی
۱۷۵-۳۳۳ / مرزبان ۵۵۵ / وصاف ۴۸ /
گیتی ۵۸

خذم xazm [ع.] (مص.) بریدن. / دره ۴۷۷
خر xar [ف.] (ا.) گِل تیره و چسبنده. / دره ۲۳۰-
۶۱۵

خراطیم xarātīm [ع.] (ا.) ۱- ج خرطوم. /

/المعجم ۵۰-۵۱-۱۲۱-۱۴۸/
 خرنوب نبطی xarnūb - e - nabatī [ف.]
 (امر.) بوته‌ای مرتفع و خاردار دارای شاخهای
 متفرق و گل‌های زرد رنگ. / توسل ۳۳۸
 خروس xorūs [ع.] (ا.) ج. خُرس و خُرس، خُم.
 / دره ۷۰۲
 خروش xorūš [ع.] (ا.) ج. خُرش، متاع فرومایه
 خانه. / دره ۲۳۲
 خریده xarīda(e) [ع.] (ص.) ۱- دانه مروارید
 ناسفته. / لباب ۲۰ / وصاف ۱۵۷: ۲- زن
 دوشیزه. / رشید ۴۹-۵۸ / سند ۳۰ / مرزبان
 ۹۱ / سبط ۴۵ / دره ۲۶-۶۶۱ / تجربه ج ۲
 ص ۴۹
 خریص xarīs [ع.] (ا.) آب سرد. / دره ۶۴۴
 خریطه xarīta(e) [ع.] (ا.) کیسه چرمی یا
 پوستین. / وصاف ۱۴۳ / تجربه ج ۱ ص
 ۱۳۵-۱۹۷
 خریطه کشی xarīta(e) - kaš - ī [ع.] (ف.)
 (حاصص.) لوازم کار و کتابت قضات و منشیان و
 مترسلان را در خریطه نهادن و به دنبال آن حمل
 کردن. / اغراض ۶ / نقشه ۷۶
 خَزازی xazzāz - ī [ع.] (ف.) (حاصص.) خز
 فروشی، پوستین ساختن و فروختن. / مرزبان
 ۵۶۰
 خزامه xezāma(e) [ع.] (ا.) حلقه‌ای پشمین که
 در بینی شتر کنند تا مهار در وی بندند. /
 المعجم ۶۵
 خزایت xazāyat [ع.] (امص.) خواری، رسوایی.
 / بختیار ۴۵ / برید ۱۸۰
 خزعبلات xoza'bal - āt [ع.] (ا.) ج.
 خزعبل، باطل، بیهوده. / دره ۲۷
 خزم xazm [ع.] (مص.) حلقه در بینی شتر و غیره

۴۷: ۲- ج. خرزه، جواهر تاج. / دره ۴۷-
 ۵۰۲-۱۰۹
 خرزه xaraza(e) [ع.] (ا.) مهره و آنچه در رشته
 کشیده شود. / رشف ۳۸۷
 خرس xers [ع.] (ا.) خُم. / دره ۱۱۱
 خرساء xarsā' [ع.] (ص.) آرمیده بی آواز. / دره
 ۲۰۴
 خرسان xorsān [ع.] (ص.) ج. اُخرس، گنگ.
 ل. / دره ۲۵۲
 خرسفچه xar - safča(e) [ف.] (امر.) خرزۀ
 نارسیده بزرگ. / بختیار ۹۸
 خرشوم xoršūm [ع.] (ا.) بینی کوه بر وادی یا بر
 زمین هموار. / دره ۳۸۴
 خرص xars [ع.] (مص.) تخمین زدن. / وصاف
 ۱۶۲
 خرط xart [ع.] (مص.) ۱- تراشیدن. / اخلاق
 ۱۸۰ / وصاف ۴۴۹: ۲- دست مالیدن بر
 درخت تا برگ آن بریزد. / دره ۲۷۵: ۳-
 (امص.) انحراف، انتظام. / دستور ۹۳
 خرطنبور xar - e - tanbūr [ف.] (امر.)
 خرك طنبور و آن چوبکی باشد که در زیر
 تارهای ساز گذارند. / دره ۶۱۵
 خرق xorq [ع.] (ا.) سستی اندیشه، ضعف رای،
 نادانی. / مرزبان ۵۲ / اخلاق ۱۲۱
 خرقاء xarqā' [ع.] (ا.) زمین فراخ. / دره ۱۲۰
 خرك xar - ak [ف.] (ا.) چیزی که بدان دیوارها
 را رخنه کنند. / ظفر ج ۱ ص ۲۸۴
 خرم xarm [ع.] (مص.) ۱- بریدن، شکافتن. /
 اغراض ۲۹۸: ۲- پاره‌ای از دیوارک بینی
 بریدن. / المعجم ۵۱: ۳- در اصطلاح عروض
 از زحافهای مفاعیلن است و آن انداختن میم
 مفاعیلن است که به جای آن «مفعولن» بنهند.

روژه ۲ / سیرت ۱۴۶ / وصاف ۲۰۲-۲۵۴ /

مسامره ۴۴-۷۲-۱۰۵-۳۲۰ / رشف ۸۳-

۱۶۲-۲۳۹-۲۵۹-۳۱۲ / ظفر ج ۲ ص

۳۴۰ / دره ۲۱۷-۶۴۱

خساس xesās [ع.] (ص.) ج خسیس، فرومایه.

/ دره ۳۷۲-۲۷۰

خساست xasāsāt [ع.] (امص.) فرومایگی.

پستی. / یمنی ۱۹۴ / دستور ۳۲

خسایس xasāy(')es [ع.] (ص.) ج خسیسه.

فرومایه، پست. / مرزبان ۵۹۶ / دره ۹۶-۶۴۶

خسانل xasā'el [ع.] (ص.) ج خسیل، دون.

فرومایه. / دره ۶۴۶

خستو xastū [ف.] (ص.) معترف، مقر. / اغراض

۱۳۳

خسر xa(o)sr [ع.] (ا.) زیان، ضرر. / وصاف ۳۷۳

خسر xosor [ف.] (ا.) عموم اقوام شوهر، در اصل

پدر و مادر عروس یا داماد. / کلیله ۲۱۸

خسرت xasrat [ع.] (ا.) زیان. / دره ۶۸۶

خسرو xosro [ف.] (ا.) خُسر، پدر زن. / سند

۲۱۴ / راه ۵ / دره ۴۸۳

خسف xasf [ع.] (مص.) فرو رفتن در زمین. /

دستور ۳۹

خشاش xešāš [ع.] (ا.) چوب که در بینی شتر

کند. / دره ۵۵۵

خُشاف xoššāf [ع.] (ا.) شب پره. / سند ۳۴۳

خشام xošām [ع.] (ا.) کوه بلند که بینی آن ستبر

باشد. / دره ۳۸۴

خشب xašab [ع.] (ا.) چوب. / دره ۱۸۸

خشب xašab [ع.] (ص.) لاغر. / دره ۶۱۹

خشب xašeb [ع.] (ص.) عیش ناخوش آینده

نابند. / وصاف ۳۳۴-۴۸۲

خشبات xašab - āt [ع.] (ا.) ج خُشب،

کردن و در اصطلاح عروض خزم زیادت حرفی

است یا دو که در اول مصراع متقدّمان شعراء

عرب استعمال کرده‌اند تمام معنی را از وزن و

تقطیع ساقط داشته و بیشتر آن حروف عطف

بوده است. / المعجم ۶۴

خزنه xazana(e) [ع.] (ص. ا.) ج خازن.

گنجور. / راه ۱۲۳ / عقول ۱۷ / مرزبان ۵

وصاف ۱۱۰

خزو xazv [ع.] (مص.) قهر و سیاست کردن. /

وصاف ۴۳۰

خزوم xozūm [ع.] (ا.) ج خُزم، ر.ك. خزم. /

المعجم ۶۴

خزی xezy [ع.] (مص. امص.) خوار شدن، رسوا

شدن. خواری، رسوایی. / خاقانی ۳۰۹ / سند

۲۹۲ / اغراض ۶۷-۱۲۴-۴۲۱ / راه

۱۶۱-۳۸۶-۳۹۷ / عقول ۶۰ / یمنی ۲۲-

۱۰۸-۱۵۸ / برید ۶۷-۱۷۷-۱۸۰ /

مرزبان ۵۵۳-۶۴۲ / معجم ۶۳-۹۳-۱۶۶-

۱۸۵ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۳۳ / سیرت

۱۱۰-۱۴۶ / وصاف ۲۴۲ / سبط ۸۵ /

مسامره ۴۴-۷۲-۱۰۵-۲۷۰

خزبان xazyān [ع.] (ص.) شرمنده، شرمگین. /

وصاف ۲۱۰

خزیه xezya(e) [ع.] (امص.) رسوایی، افتضاح.

/ جهانگشا ج ۳ ص ۱۴۲

خسأت xasā'at [ع.] (امص.) دوری از

خداوند. / اخلاق ۱۴۲

خسار xasār [ع.] (امص.) تباهی، نیستی.

گمراهی. / بیهق ۶۵ / رشید ۴۷ / یمنی ۵-

۲۲-۲۶-۱۰۸-۱۳۲-۱۹۰-۲۰۹-

۳۱۴-۳۷۵ / دستور ۹۶ / مرزبان ۲۷۳-

۳۰۳-۵۵۳-۶۴۲ / نقشه ۲۳ / معجم ۱۵۴ /

خصب xesb [ع.] (ا.) فراخی نعمت و فراخی سال
و فراوانی گیاه. فراخی، فراوانی. / کلیله ۸۲-
۸۴-۸۶-۱۰۷-۱۱۱-۱۶۹-۱۷۲-۲۴۷ /
/ بختیار ۹۵ / عقد ۶۴-۸۲-۱۴۸ / سند
۳۱-۴۰-۱۶۲-۱۶۵ / راحه ۱۱۵-۱۴۹-
۳۳۲ / عقول ۱۵-۲۳ / یمنی ۲۶-۷۶-
۱۱۰-۱۲۰-۳۱۴-۳۶۶-۳۸۵-۴۳۵ /
برید ۳۹ / سرزبان ۴۴۳ / المعجم ۳-۱۹-۲۱ /
/ معجم ۱۸-۹۳-۱۴۷ / اخلاق ۲۹۸ /
روژه ۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۱-۱۳۱ /
وصاف ۲۶-۷۸-۱۷۳-۲۱۷ / سبط ۴۱ /
نسایم ۱۰ / دره ۱۳۹-۳۰۹
خصل xasl [ع.] (ا.) آنچه که بر سر آن قمار کنند،
شرط و گرویندی در قمار، گرو. / عتبه ۸۱ /
اغراض ۳۹۱ / سند ۴۹ / اغراض ۴۱۹ /
بختیار ۱۹۴ / یمنی ۲۷۳ / مرزبان ۷۲۹ /
وصاف ۱۵۲-۳۲۲-۵۸۴-۶۵۷ / مسامره
۱۴۲ / دره ۳۳۹ / تجربه ج ۲ ص ۲۴
خصله xasla(e) [ع.] (ا.) خصلت، خوی، صفت.
/ المعجم ۲۲۴
خصماء xosmā' [ع.] (ا.) ج خصیم، دشمن،
بیکارجو. / اخبار ۳۲ / تجربه ج ۲ ص ۲۲۶
خصوص xosūs [ع.] (ا.) ج خص، خانه‌ازی و
خانه‌ای که از چوب سقف بود. / دره ۵۵۷
خصوم xosūm [ع.] (ا.) ج خصم، دشمن،
منازع. / کلیله ۱۰۵-۲۸۲ / رشید ۷۵ /
عقول ۱۰-۱۵ / یمنی ۷۰-۴۴-۵۹-۹۵-
۱۰۲-۱۷۷-۳۵۹-۴۲۱-۴۲۷ / برید
۸۰-۱۴۱ / اخلاق ۳۳۷ / وصاف ۲۰۴-
۲۲۱-۵۸۵ / سبط ۵۱-۵۶-۱۰۱ / نسایم
۴۰-۵۸-۸۱ / دره ۲۰۹
خصی xasiyy [ع.] (ص.) ۱- مردی که

جوب. / جهانگشا ج ۱ ص ۳۷
خشییه xašab - iyya(e) [ع.] (ص.) منسوب
به خشب، چوبین. / دره ۳۰۳
خشته xašta(e) [ف.] (ص.) مفلس و بی‌برگ و
نوا، تهیدست. / دره ۳۱۱
خشخاش xašxāš [ع.] (ا.) مردم با سلاح و زره.
/ دره ۳۱۰-۵۵۵
خشخشه xašxaša(e) [ع.] (ا.) صدا و آواز
شکستن چیزی. / معجم ۸۹
خشکار xošk - ār [ف.] (امر.) آردی باشد که
نخاله آن را جدا نکرده باشند. / دره ۶۶۴
خشك ریشه xošk - riša(e) [ف.] (امر.)
بها، عذر. / توسل ۳۵
خشم xašm [ع.] (مص.) شکستن. / دره ۶۵۲
خشنات xašen - āt [ع.] (ص.) ج خُشن،
درشت از هر چیزی. / جهانگشا ج ۱ ص ۳۷
خشیب xašīb [ع.] (ا.) شمشیر که هنوز سوهان و
صیقل نشده باشد. / دره ۱۸۸
خشیت xašyat [ع.] (مص.) ترسیدن، بیم
داشتن، بیم، ترس. / کلیله ۲۹۶-۳۱۵ / عتبه
۱۱-۱۹-۷۲ / بختیار ۲۷۹ / توسل ۱۷ /
راحه ۲۷۱ / مرزبان ۳۵۲-۶۰۳ / وصاف ۱۳۴ /
/ مسامره ۱۲۵-۱۴۲-۱۹۵-۲۰۶ / رشف
۲۱۶-۲۵۳-۲۵۷ / تجربه ج ۲ ص ۱۲۵
خصاصة xasāsat [ع.] (امص.) درویشی،
حاجت. / دره ۵۴۳
خصال xesāl [ع.] (مص.) به تیراندازی بر کسی
غلبه کردن. نشانه‌زنی. / دره ۳۳۹
خصام xesām [ع.] (مص.) دشمنی کردن،
نزاع کردن، دشمنی، نزاع. / مقامات ۹۵ /
یمنی ۳۳۲ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۲۹ / وصاف
۹۶-۱۹۴-۲۳۹

خواندن، وعظ کردن. سخنرانی، خطیبی. /

رشید ۳۷-۳۸

خطارات xatārat [ع.] (امص.) بزرگی، اهمیت.

/ عقول ۱۸-۲۸ / برید ۱۴۷-۱۹۳-۲۱۲-

۲۲۴-۲۴۸-۲۶۷-۳۳۷-۲۹۲-۲۹۷-

۳۱۷-۳۵۹

خطاطیف xatātīf [ع.] (ا.) ج خطاف، جنگال و

نیز آهن سر کج و تیز. / دره ۳۱۴

خطاف xo(a)ttāf [ع.] (ص.) ۱- بسیار رباينده.

/ و صاف ۶- ۶۱: ۲- (ا.) پرستو، چلچله. /

دستور ۱۰۳ / اخلاق ۹۳

خطام xetām [ع.] (ا.) مهار. / مرزبان ۵۳۹ /

گلستان ۲۹۷

خطب xatb [ع.] (ا.) کار بزرگ. / مرزبان ۴۸۶

/ نفثه ۲۳

خطبت xetbat [ع.] (مص. امص.) خواستگاری

کردن. خواستگاری. / چهار ۳۲ / دستور ۹۴

/ مرزبان ۱۵۲-۱۸۱-۳۹۵ / و صاف ۵۲۸-

۵۶۲

خطبه xetba(e) [ع.] (مص. امص.) ر.ك.

خطبت. / یمنی ۲۴۹ / جهانگشا ج ۲ ص ۷۶

/ دره ۲۵۷

خطره xatra(e) [ع.] (مص.) گذشتن اندیشه به

خاطر. / برید ۱۱۴ / مصباح ۳

خطط xetat [ع.] (ا.) ج خطه، زمین که در آن

فرود آیند و پیش از آن کسی فرود نیامده باشد.

/ دره ۱۸۲-۲۲۱

خطف xatf [ع.] (مص.) خیره کردن برق چشم

را. / یمنی ۳۶۵

خطفات xatafāt [ع.] (ا.) ج خطف، استراق

سمع کردن، ربودن. / رشف ۳۱۷

خطفه xatfa(e) [ع.] (ص.) ۱- ربوده. / سیرت

بیضه‌اش را کشیده باشند، اخته. / اغراض

۲۹۴ / روضه ۶۸: ۲- در اصطلاح ادب

مصراع سوم رباعی که قافیه ندارد. / المعجم

۱۲۱

خصی xosā [ع.] (ا.) ج خصیه، خایه. / رشید

۶۳

خصیب xasīb [ع.] (ص.) دارای خصب و

نعمت، فراخ گیاه. / توسل ۱۱۴ / یمنی ۱۱-

۲۹۴ / معجم ۱۱۸-۱۷۸-۲۰۸-۲۳۸ /

روضه ۳۶

خصین xasīn [ع.] (ا.) تبر خرد. / دره ۳۵۵

خصیه xosya(e) [ع.] (ا.) خایه، بیضه. / رشید

۶۳

خضراء الدمن xazrā' - od - deman [ع.]

(امر.) زنی بود جمیله از اصلی بد و او را

مشابهت کرده‌اند به سبزه مزابل، زیباروی

بدنهاد. / اخلاق ۲۲۱

خضرت xozrat [ع.] (امص.) سبزی، سبزه. /

مقامات ۱۴۲-۱۶۷ / بختیار ۹۱ / سند ۵۳ /

اغراض ۹۵ / راحه ۴۲۴ / دستور ۶۷ / برید

۷۹-۳۰۶ / لباب ۱۰۰ / مرزبان ۸۴ / روضه

۱۵۷ / معجم ۵۶-۱۴۷ / جهانگشا ج ۱ ص

۱۱۵ / و صاف ۳-۳۰ / گیتی ۲۶۰

خضم xazm [ع.] (مص.) خاییدن به انتهای

دندانها. / دره ۳۱۱

خضم xezzam [ع.] (ا. ص.) دریا، اقیانوس،

مراد بزرگی و پهناوری است. عمیق. / یمنی

۳۴۷ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۸ / و صاف ۳۶-

۲۸۶ / دره ۵۸۵

خطا xotā [ع.] (ا.) ج خطوه، و خطوه، گام، قدم.

/ نفثه ۱۰۸

خطابت xatābat [ع.] (مص. امص.) خطبه

دره ۶۱ /
 خفارت xafārat [ع.] (مص. امص.) ۱- حمایت
 کردن. راهبری، نگهداری. / راحه ۱۳۱ / یمنی
 ۳۱- ۵۹- ۱۲۱- ۱۸۵- ۳۰۷- ۳۵۲ / برید
 ۱ / سیرت ۲۳۹ / وصاف ۴۰۵: ۲- (ا.) پناه.
 دره ۶۸۰ /

خفاف xefāf [ع.] (ص.) سبکبار. / دره ۲۰۴
 خفانیدن xafānīdan [ف.] (مص.) خفه کردن.
 / سیرت ۶۰ /
 خفایا xafāyā [ع.] (ا.) چ خفی و خفیه، نهفته،
 نهان. / راحه ۱۵۹ / یمنی ۴۷۱ / دستور ۹۴
 / برید ۱۰۳- ۲۸۶ / سیرت ۲۵۶ / وصاف
 ۱۲۵ / رشف ۱۶۸ / دره ۱۰

خفت xoft [ف.] (ا.) پنهان، و شاید خواب. /
 معجم ۲۲۱ /
 خفض xafz [ع.] (مص.) ۱- فرود آوردن، پست
 کردن، فرو داشتن، پست و خوار داشتن. /
 عتبه ۱۹ / توسل ۸- ۱۶- ۳۲ / سند ۴۴ /
 مرزبان ۳۳۳- ۵۴۹- ۶۷۹ / المعجم ۱۱۳ /
 وصاف ۲۹۰- ۳۲۵ / دره ۱۰۷- ۲۶۶: ۲-
 (امص.) فراخی عیش، خوشگذرانی، خوشی.
 / عتبه ۷۹ / توسل ۹۸ / مرزبان ۴۵۱ /
 جهانگشا ج ۳ ص ۱۰۵ / وصاف ۲۶- ۲۹۱ /
 دره ۱۰۷

خفق xafq [ع.] (مص.) جنبیدن غلم. / المعجم
 ۴۳۸ /
 خفقان xafaqān [ع.] (امص.) جنبش. / دره
 ۲۱۶

خفیر xafīr [ع.] (ص.) راهبر، نگهدار، حامی. /
 یمنی ۱۰۳ / نشه ۳ / وصاف ۱۷۱- ۳۳۰ /
 خفیف xafīf [ع.] (ص.) در اصطلاح عروض نام
 یکی از بحرهای سبک وزن بر وزن فاعلاتن

۱۳ / دره ۳۳۴: ۲- (مص.) ربودن. / سند
 ۳۳۳: ۳- (مص.) خیره گردانیدن چشم و تباہ
 کردن بینایی. / مرزبان ۶۸۶ /
 خطل xatal [ع.] ۱- (امص.) سستی، سبکی،
 خطا، سبکساری. / عتبه ۶۵ / اغراض ۲۳۳ /
 یمنی ۳۴۷ / مرزبان ۲۶۸ / روضه ۷۱- ۱۲۹ /
 / وصاف ۱۵۴- ۱۹۸: ۲- (ا.) سخن بسیار
 سست و تباہ. / دره ۶۹

خطل xatel [ع.] (ص.) مضطرب. / دره ۲۱۲
 خطو xatv [ع.] (مص.) گام زدن. / عتبه ۱۳۱-
 ۱۶۳ / توسل ۱۸۲ /
 خطوات xotovāt [ع.] (ا.) ج خطوه، گام، قدم.
 / بیهق ۸ / رشید ۳۸ / توسل ۸۷ / سند ۲ /
 اغراض ۱۲۰ / دستور ۵۴ / وصاف ۱۶۶-
 ۱۷۱ / رشف ۲۱۱ / دره ۴۶۶

خطوب xotūb [ع.] (ا.) ج خطب، کار بزرگ،
 کار سخت. / عتبه ۴۳ / عقد ۹۳ / سند ۲۵۶
 / اغراض ۳۰۴- ۳۶۷- ۳۷۸ / یمنی ۲۹۳ /
 معجم ۲۴۳ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۲۷ / سیرت
 ۱۱۸- ۱۶۸ / وصاف ۲۰۴- ۲۲۹- ۲۸۱-
 ۵۱۸ / رشف ۵۶ / دره ۶۷۶

خطوت xotvat [ع.] (ا.) خطوه، گام، قدم. /
 جهانگشا ج ۳ ص ۱۱۹ / وصاف ۵۷۴
 خطوه xotva(e) [ع.] (ا.) گام، قدم. / توسل ۹-
 ۲۲۱ / مرزبان ۷۳ / وصاف ۳۸۵ / مسامره
 ۲۲۲ / تجربه ج ۲ ص ۱۳۷- ۱۶۷

خطیئت xatī'at [ع.] (ا.) گناه، خطا. / مرزبان
 ۲۸۸- ۳۲۴

خف xaf [ف.] (ا.) پاره کرباس و پنبه یا گیاه خشک
 که بدان جرعه را از سنگ چخماق گیرند و آتش
 افروزند، آتشگیره. / کلیله ۲۹۵
 خف xoff [ع.] (ا.) موزه. سهل شتر، سم شتر مرغ.

۷۸ / دره ۶۷۹
 خلال xelāl [ع.] (ا.) جِ خَلَه، خصلت، خوی،
 منش. / کلیله ۱۳ / توسل ۱۸ / دستور ۳۵ -
 ۱۲۰ / برید ۲۶۴ / مرزبان ۱۵۸ - ۳۲۴ -
 ۶۴۰ / روزه ۴۶ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۶۴
 خلال xelāl [ع.] (امص.) دوستی. / دره ۱۹۳
 خلالات xolālāt [ع.] (ا.) جِ خُلَلاه، آنچه از
 طعام که در میان دندانها ماند. / نقشه ۶۱
 خَلان xollān [ع.] (ا.) جِ خلیل، دوست. /
 خاقانی ۲۵۵ / معجم ۶۰ / روزه ۱۶ /
 گلستان ۲۸۴ / مصباح ۲۶۳ / رشف ۳۶۲ -
 ۳۶۷ / ظفر ج ۲ ص ۷۵
 خَلانف xalā'ef [ع.] (ا.) جِ خلیفه، نایب. /
 اخبار ۷۶
 خَلَب xollab [ع.] (ص.) بی باران. / عقول ۲۷ /
 برید ۲۵ - ۲۲۳ - ۲۹۳ - ۳۸۱
 خَلت xallat [ع.] (ا.) صفت، خصلت. / اخلاق
 ۳۲۳
 خَلت xollat [ع.] (امص.) دوستی. / مقامات
 ۲۰۰ / خاقانی ۳ - ۱۸۰ / یمنی ۱۴۳ /
 مرزبان ۳۸۱ - ۷۱۶ / وصال ۳۶ / رشف
 ۳۰۹ - ۳۱۱
 خَلج xalaj [ع.] (امص.) تباہی. / دره ۱۹۲
 خلد xalad [ع.] (ا.) دل. / دره ۴۳ - ۱۵۱ -
 ۲۴۹ - ۶۸۸
 خَلده xalada(e) [ع.] (ا.) گوشواره. / دره ۲۴۹
 خلس xolas [ع.] (ا.) جِ خُلسته، فرصت مناسب.
 / اغراض ۳۲۴
 خَلصاء xolasā' [ع.] (ا.) جِ خُلص، دوست. /
 مرزبان ۷۲۱
 خَلطت xoltat [ع.] (امص.) آمیزش، معاشرت،
 اختلاط. / مرزبان ۶۳۹

مستمعلن فاعلاتن که از آن وزن فاعلاتن مفاعلتن
 فعلن از اوزان مشهور است. / المعجم ۶۸ -
 ۷۲ - ۷۳ - ۹۱ - ۹۵ - ۱۷۰
 خَل xall [ع.] (ا.) سرکه. / مقامات ۴۵ / عتبہ
 ۱۸ / دره ۱۶۵
 خَل xell [ع.] (ا.) دوست. / مقامات ۱۶۶
 خَلاه xalā' [ع.] (مص.) ۱ - خالی بودن، فارغ
 بودن، مقابل ملاء. / رشید ۳۸ - ۹۵ : ۲ - خالی
 گردیدن. / جهانگشا ج ۱ ص ۶۸
 خلاہت xelābat [ع.] (مص.) فریفتن. / برید
 ۱۵۴ - ۲۱۴
 خلاہیس xalābīs [ع.] (ا.) پراکندگان به هر
 سوی. / دره ۲۹۲
 خلاخیل xalāxīl [ع.] (ا.) جِ خلخال، حلقه‌ای
 فلزی که زنان به میج پای اندازند، پای برنجن.
 در اینجا زنجیر. / دره ۵۹۲
 خلاص xelās [ع.] (ا.) ہوتہ زرگری. / دستور
 ۳۴ / دره ۳۴۷
 خَلاع xelā' [ع.] (ا.) جِ خلعت، جامہ دوخته که
 بزرگی به کسی بخشد. / اخبار ۳۷ / دره
 ۴۸۸ - ۵۱۱ / گیتی ۱۶ - ۴۲ - ۵۴ - ۶۳ -
 ۱۲۰ - ۱۶۶
 خلاعت xelā'at [ع.] (مص. امص.) انصار
 گسیختن. پریشانی، هرزگی. / مقامات ۳۴ -
 ۵۳ - ۶۳ - ۱۵۰ / اخلاق ۱۴۳ - ۱۵۶ /
 وصال ۵۷۶ / تجربه ج ۱ ص ۱۳۲
 خَلاف xelāf [ع.] (ا.) آستین پیراهن. / دره ۱۲۵
 خلافت xalāfat [ع.] (مص.) احمق شدن. گولی.
 / گلستان ۴۲۹ / دره ۶۷۹
 خَلاق xalāq [ع.] (ا.) بهره‌ای از خیر. / دره ۶۷۷
 خلاقت xalāqat [ع.] (امص.) فرسودگی. /
 یمنی ۳۹۶ / سبط ۷۲ - ۱۰۰ / نسایم ۲۱ -

خودرای. / خاقانی ۶۶-۹۱ / سند ۵۴-
 ۱۲۴ / مرزبان ۱۹۷-۶۵۷ / نفثه ۷۶ / وصاف
 ۴۸-۲۲۹-۴۹۷ / مصباح ۲۵۹ / سبط ۱۵
 / رشف ۱۷۰

خلیقت xaliqat [ع.] [ا.] خوی، عادت، سرشت،
 نهاد. / مرزبان ۴۶ / رشف ۱۱۵-۴۰۴

خلیقه xaliqa(e) [ع.] [ا.] طبیعت و مخلوقات.
 / دره ۱۹۴

خلیه xaliyya(e) [ع.] [ا.] کندوی عسل، خانه
 زنبور عسل. / بیهق ۲۸۰ / مرزبان ۱۷

خمار xamār [ع.] [ا.] جماعت مردم، انبوهی
 مردم. / دره ۱۵۵-۱۵۶

خمار xemār [ع.] [ا.] روپند، روسری. /
 جهانگشا ج ۱ ص ۶۵-۷۷ / معجم ۱۵۹

خماسی xomāsi [ع.] [ص.] پنج جزوی، آنچه
 دارای پنج جزو باشد. / المعجم ۶۹-۷۵-
 ۸۴-۸۶-۸۷

خمال xomāl [ع.] [ا.] دردی که در قوائم حیوان
 به هم رسد و از آن می‌لنگد. / دره ۶۱۴

خمایل xamāyel [ع.] [ا.] چ خمیله، درختان
 انبوه. / وصاف ۱۶ / دره ۷

خمیره xom - para(e) [ف.] [ا.] (امر.) خمپاره،
 گلوله‌ای که جهت آتشبازی سازند و آن در هوا
 منفجر گردد و به چند رنگ درآید. / دره
 ۳۵۸-۴۲۰

خمیره xamra(e) [ع.] [ا.] شراب انگور. / دره
 ۳۷۶

خمیره xomra(e) [ع.] [ا.] سجاده از برگ خرما
 بافته. / دستور ۶۸ / دره ۲۱

خمت‌الامواج xamet - ol - amvāj [ع.]
 (ص.مر.) موج‌زن. / دره ۵۸۳

خمود xomūd [ع.] [ص.مر.] خاموش

خلع xela' [ع.] [ا.] چ خلعت، جامه دوخته که
 بزرگی به کسی بخشد. / جهانگشا ج ۳ ص
 ۲۴۵ / وصاف ۱۰۷-۱۷۲-۵۸۱-۵۸۴-
 ۶۱۳

خلع xol' [ع.] [ص.] طلاق گرفتن زن از شوهر با
 بخشیدن مهر خود یا با دادن مال. / وصاف ۲۸۸

خلق xaleq [ع.] [ص.] خوشخوی. / دره ۱۱۹
 خلل xalal [ع.] [ص.] (امر.) تهامی. / جهانگشا

ج ۲ ص ۱۱۰:۲- (ا.) رخنه. / دره ۱۲۵
 خلل xolal [ع.] [ا.] چ حُله، دوستی خالص. /
 دره ۱۲۵

خلو xolovv [ع.] [ص.] خالی شدن، تهی
 گشتن. / اغراض ۳۹۸ / یمنی ۶۷-۹۴-
 ۲۲۷ / برید ۹۶ / جهانگشا ج ۲ ص ۵۱- ج

۳ ص ۲۲۰ / سیرت ۱۶۴-۲۲۸ / وصاف
 ۴۶۹ / مصباح ۶۱ / رشف ۴۹

خلوات xalavāt [ع.] [ا.] ۱- چ خلوت، جای
 خالی از غیر، تنهایی، انزوا. / کلیله ۳۲۰ /
 مقامات ۱۰۲ / توسل ۲۲۹ / برید ۳۹:۲- ج

خلوت، پنهانی. / دره ۱۴
 خلوب xalūb [ع.] [ص.] فریبنده. / وصاف ۱۸۰

خلوصیت xolūsiyyat [ع.] [ص.] (امر.) اخلاص،
 صداقت. / گیتی ۹۵

خلوف xolūf [ع.] [ص.] بوی بد دادن دهن. /
 یمنی ۳۱۴

خلوق xalūq [ع.] [ا.] نوعی از بوی خوش. /
 وصاف ۲۹

خله xalla(e) [ع.] [ص.] سوراخ. / یمنی ۴۹۴
 خلیطه xalīta(e) [ع.] [ص.] مؤنث خلیط،
 آمیخته. / وصاف ۴۶۵

خلیع‌العدار xalī' - ol - 'ezār [ع.]
 (ص.مر.) افسار گسیخته، به کنایه خودسر،

- شدن. خاموشی. / یمنی ۱۰۶-۱۱۷-۱۶۵-
 ۳۶۴ / اخلاق ۱۲۰-۱۲۳-۱۴۶-۱۶۹ /
 رشف ۴۵-۳۱۵ / دره ۱۶
- خمور xomūr [ع.] (ا.) ج خُمُر، باده، می. /
 یمنی ۳۳۰ / روضه ۹۲ / جهانگشا ج ۱ ص
 ۱۴۸ / و صاف ۷-۱۸۳-۲۳۲
- خמוש xamūš [ف.] (ص.) دواب رام شده، ستور
 رام. / دره ۳۷
- خمول xomūl [ع.] (مص. امص.) گمنام شدن،
 بی نام گردیدن. بی نشانی، گمنامی. /
 ۶۳-۶۴-۶۹ / دستور ۲۴-۱۲۴ / یمنی
 ۴۴۶ / برید ۵۰-۹۷ / لیاب ۲۹۸ / مرزبان
 ۲۰ / نقشه ۷۱ / روضه ۷-۴۹ / و صاف ۷ /
 مصباح ۲۶۶ / رشف ۷۴ / ظفر ج ۱ ص ۴۰۴
 / دره ۵۶۱ / گیتی ۲۵۵ / تجربه ج ۱ ص ۱۸۲
- خمیر xemmīr [ع.] (ص.) دائم الخمر، کسی که
 همیشه شراب خورد. / نسایم ۵۲
- خمیس xamīs [ع.] (ا.) لشکر. / دره ۳۲۸
- خمیله xamīla(e) [ع.] (ا.) درختان انبوه. / دره
 ۳۸۲
- خنا xanā [ع.] (ا.) آفات. / برید ۵۸
- خناجر xanājer [ع.] (ا.) ج خنجر، دشنه،
 سلاحی به اندازه کارد. / اغراض ۴۰۶ / یمنی
 ۳۱۳-۳۶۵ / نقشه ۲ / معجم ۱۸۶ / و صاف
 ۱۷۶-۳۱۵ / تجربه ج ۲ ص ۳۳
- خنادق xanādeq [ع.] (ا.) ج خندق. / یمنی
 ۳۱۳ / و صاف ۳۵۱
- خناسر xanāser [ع.] (ا.) اهل خیانت. / دره ۷۰۴
- خناسر xanāser [ع.] (ا.) ج خنصر، انگشت
 کوچک. / و صاف ۲۱-۲۰۱-۲۵۶ / اخبار ۸۹
- خناس xanāfes [ع.] (ا.) ج خُنْفَساء، حشره ای
 است بدبو کوچکتر از جُعَل به رنگ سیاه. /
- اخلاق ۷۲
- خنجیر xenjīr [ف.] (ا.) هر چیز تند و تیز. / دره
 ۲۱۳
- خندریس xandarīs [ع.] (ا.) شراب کهنه، باده
 کهن. / و صاف ۴۱۹ / دره ۱۴۱
- خنده ریش xanda(e) - rīš [ف.] (امر.)
 ریشخند، خنده ای که از روی هزل و استهزاء و
 ظرافت بر کسی کنند. / و صاف ۴۱۹ / دره ۱۴۱
- خنذیز xenzīz [ع.] (ا.) شاعر خوشگوی مفلک،
 دلاور که کسی بروی دست نیابد. / دره ۸۳
- خنس xonnas [ع.] (ا.) ستاره ها، ستاره های
 بسیار. / خاقانی ۱۵۵
- خنضر xenser [ع.] (ا.) انگشت کوچک. /
 خاقانی ۱۵۱-۱۷۷-۳۰۶ / دستور ۵۰ /
 معجم ۱۶۸
- خنق xaneq [ع.] (ص.) خفه کرده شده. /
 مقامات ۲۱۳
- خنور xan - ūr [ف.] (ا.) آلات و لوازم خانه از
 ظرف و کاسه و کوزه و خم و غیره. / مقامات
 ۶۹-۷۲
- خنوس xonūs [ع.] (مص.) پنهان شدن. /
 مقامات ۱۶۷
- خنوف xonūf [ع.] (ا.) ج خَنَف، درآمدگی يك
 جانب سینه و درآمدگی پشت. / رشف ۳۵۲
- خوا xavā [ع.] (مص.) پیایی شدن، بر کسی
 گرسنگی. / و صاف ۲۲۳
- خوابی xavābī [ع.] (ا.) ج خابیه، خم، سبوی
 بزرگ. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۹۳
- خواتم xavātem [ع.] (ا.) ج خاتمه، پایان،
 انجام. / کلیله ۲۱۰ / عقول ۲۰-۲۴-۴۴ /
 یمنی ۱۶۶
- خواتیم xavātīm [ع.] (ا.) ج خاتمه، پایان

خَوَان xavvān [ع.] [ص.] دغل، ناراست، خائن،

خیانتکار. / وصاف ۵۵۸ / تجربه ج ۱ ص ۳۶

خَوَان xovvān [ع.] [ص.] ج خائن. / دره

۳۴۵-۷۰۸ / تجربه ج ۱ ص ۹۹-۱۹۶

خَوَانِیق xavāneq [ع.] [ا.] ج خانقاه. / مسامره

۶۴ / گیتی ۱۷۳

خَوَانِیق xavāniq [ع.] [ا.] ج خانقاه. / مسامره

۱۳۶

خَوَانِین xavvān - īn [ع.] [ص.] ج خَوَان،

خیانت کار. / دره ۱۳۷

خود xōd [ع.] [ا.] زن جوان نیک خلقت نازک

اندام. / دره ۳۸-۱۴۷

خور xavar [ع.] [مص.] سستی، ضعف. / یمنی

۸۱-۱۱۸-۱۵۸ / اخلاق ۱۶۹-۲۲۵ /

جهانگشا ج ۲ ص ۶۲ / سیرت ۱۵۵-۲۷۲

خَوُورَت xo'ūrat [ع.] [مص.] سستی. / عقول

۱۰ / برید ۱۵۵-۳۸۳

خَوَرِه(xorra(e) [ع.] [ا.] بخشی از ولایت، ناحیه.

/ عقول ۵۶

خوشانیدن xūšānīdan [ف.] [مص.]

خشکانیدن، خشک کردن. / گلستان ۳۷۱

خوشیده xūšīda(e) [ف.] [ص.] خشکیده. /

راحه ۷۷-۷۸ / گلستان ۱۹۷ / دره ۶۷۸

خوص xūs [ع.] [ا.] برگ خرما. / وصاف ۱۷۰

خوط xūt [ع.] [ا.] شاخه. / وصاف ۸۴

خوطه xūta(e) [ع.] [ا.] يك شاخه. / وصاف ۸۴

خوف xōf [ع.] [مص.] قتل. / دره ۴۳۱

خوق xōq [ع.] [ا.] حلقه گوسواره. / معجم ۱۰۹

خول xaval [ع.] [ا.] خدمتکاران و بندگان و

چارابایان شخص. / توسل ۷-۱۱۶ / سند

۳۱۷ / اغراض ۴۰-۴۰۱ / برید ۳۷۵ /

مرزبان ۶۸ / اخلاق ۲۳۷-۳۰۱ / جهانگشا

انجام. / سند ۲۴۵ / اغراض ۹۹-۳۹۸ /

یمنی ۱۷ / معجم ۱۲۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۳

/ رشف ۲۹۸ / دره ۱۶۲

خواجه تاش tāš - xāja(e) [ف.] [تر.] (ص.مر.)

غلامان و نوکران يك شخص نسبت به هم. /

گلستان ۲۲۳

خوادع xavāde' [ع.] [ص.] ظاهراً ج خادع،

خدعه کننده. / یمنی ۱۳۱-۲۷۸

خوار xovār [ع.] [ا.] بانگ گاو و گوسفند. /

جهانگشا ج ۱ ص ۴۵ / دره ۱۰

خواس xavās [ف.] [ا.] بیم و هراس. / دره ۴۳۱

خواضع xavāze' [ع.] [ص.] ج خاضع،

فروتن. / مرزبان ۶۱۰

خواطف xavātef [ع.] [ص.] ج خاطف،

رباینده. / وصاف ۲۶۰-۶۲۴

خواطیء xavāti' [ع.] [ا.] ج خاطئه و خاطیء،

تیری که خطا رود و به نشانه نرسد. / مرزبان

۶۷۲

خوافی xavāfi' [ع.] [ا.] ۱- ج خافیه، برهای

بال مرغ که چون باز و منضم گرداند پنهان

شوند، برهای خرد مرغان، مقابل قوادم. /

اغراض ۱-۲۹-۳۲ / برید ۱۲-۸۱-۳۵۴

/ لباب ۴۹۶ / مرزبان ۴۲۱-۶۷۹-۷۰۰ /

رشف ۲۹۷ / دره ۲۳۵: ۲- ج خافیه، پنهان،

نهان. / یمنی ۱۸۶-۳۵۵ / مسامره ۱۷۸

خوالستان xāl - estān [ف.] [امر.] دوات،

ظرف کوچکی که در آن مرکب سیاه کنند. / دره

۱۱۴

خوامس xavāmes [ع.] [ا.] ج خامس، پنجم. /

سند ۶۴

خوامش xavāmeš [ع.] [ا.] ج خامشه، آبراهه

خرد. / دره ۲۸۲

- سیاه. / دره ۲۲۲
- خیر $xa(e)yr$ [ع.] (ا.) اسبان. / دره ۲۲۷
- خیرآمود $xa(e)yr - \bar{a}m\bar{u}d$ [ع. - ف.]
(ص. مر.) آمیخته به خیر، آراسته به خیر. /
تجربه ج ۱ ص ۱۵۱
- خیرت $xa(e)yrat$ [ع.] (امص.) نیکویی،
برگزیدگی، خیر. / کلیله ۶۷
- خیسه $x\bar{i}sa(e)$ [ع.] (ا.) بیشه شیر، خوابگاه شیر.
/ دره ۵۱۳
- خیش $x\bar{i}š$ [معر.] (ا.) نوعی از پارچه و بافته کتان.
/ دره ۶۷۹
- خیش خانه $x\bar{i}š - x\bar{a}na(e)$ [ف.] (امر.)
خیمه‌ای که برای رفع هوای گرم از کتان سازند و
درون آن برگ بید گسترانند و بر اطراف آن آب
باشند. / اغراض ۳۸۸ / مرزبان ۲۸۷
- خیشوم $xa(e)yš\bar{u}m$ [ع.] (ا.) بینی، اندرون بینی.
/ مرزبان ۴۸۱
- خیط $xa(e)yt$ [ع.] (ا.) رشته نخ، سلك. / و صاف
۲۲۵-۲۰۸ / دره ۱۲۰
- خیطالکتن $xa(e)yt - ol - katt\bar{a}n$ [ع.]
(امر.) سمکه، حوت، برج دوازدهم و آن همچو
دو ماهی است دنبال یکی از دنبال دیگری
آویخته به رشته دراز. / دره ۲۶۷
- خیف $xa(e)yf$ [ع.] (ا.) ۱- دامنه. / دره ۲۵۴؛
۲- کرانه، جانب. / دره ۳۳۲
- خیف $x\bar{i}f$ [ع.] (ا.) ج خیفه، بیم و ترس. / دره
۶۷۱
- خیفه $xa(e)yf\bar{a}$ [ع.] (ا.) نام صنعتی است در
عبارت که يك كلمه آن منقوط و دیگر كلمه غیر
منقوط باشد. / دره ۲۷۳
- خیفه $xa(e)f\bar{a}'$ [ع.] (ا.) اسبی ماده که يك چشم
سیاه و دیگر سفید دارد. / سبط ۱۰۵
- ج ۱ ص ۴۱ / سیرت ۱۴۱ / و صاف ۳۰-
۱۳۴-۲۳۴-۲۵۳-۲۷۶ / دره ۲۱۲-۲۲۸
/ تجربه ج ۱ ص ۱۲۱-۱۹۶
- خون $x\bar{o}n$ [ع.] (امص.) ناراستی. / دره ۵۲۴
- خوون $xa'ün$ [ع.] (ص.) خیانتکار. / مرزبان
۱۵۴
- خه خه $xah - xah$ [ف.] (صو.) کلمه تحسین،
خهی، خوشا، مرحبا. / مقامات ۶۹
- خیار $xiy\bar{a}r$ [ع.] (ص.) گرین، برگزیده، منتخب.
/ چهار ۵۱ / دره ۶۵۴
- خیاشیم $xay\bar{a}š\bar{i}m$ [ع.] (ا.) ج خیشوم، بینی،
اندرون بینی. / بیهق ۹ / دره ۲۱۶
- خیاطت $xiy\bar{a}tat$ [ع.] (امص.) خیاطی،
دوزندگی. / اغراض ۱۸-۲۴ / دستور ۹۵ /
معجم ۱۱۳ / اخلاق ۶۴ / تجربه ج ۱ ص ۲۴۰
- خیاله $xayy\bar{a}la(e)$ [ع.] (ص.) صاحب اسب،
مقابل رجاله. / مسامره ۱۷۴-۲۱۹
- خیبت $xa(e)ybat$ [ع.] (مص. امص.) ناامید
گردیدن. ناامیدی، ناکامی. / توسل ۲۱۷-
۲۸۸-۲۹۵-۳۱۰-۳۴۶ / خاقانی ۹۴-
۱۱۱-۱۳۸-۱۵۳-۲۳۲ / یمنی ۶۱-۷۵ /
/ برید ۳۱۸ / مرزبان ۱۶۸-۲۷۳-۳۰۷-
۵۵۳ / نقشه ۲۲ / معجم ۱۶۲ / اخلاق ۴۸-
۱۸۱ / روضه ۳۱-۱۲۶ / جهانگشا ج ۱ ص
۱۰۰- ج ۲ ص ۱۸۳ / سیرت ۳۲-۹۶-
۱۳۵-۱۳۶ / و صاف ۱۳۴-۱۴۳ / سبط ۵۰
/ مسامره ۱۹۹-۲۰۶-۲۴۲-۲۵۵ / رشف
۸۳-۸۵-۱۰۷-۱۲۳-۱۴۴-۲۴۷-
۲۵۹-۲۸۵-۳۸۶-۳۹۸ / ظفر ج ۲ ص
۲۴۰ / دره ۵۲۶ / تجربه ج ۱ ص ۱- ج ۲ ص
۱۶۸
- خیبری $xa(e)ybar - iyy$ [ع.] (ص.) مار

خیفَت xīfat [ع.] (ا.) بیم، ترس. / نوسل ۱۷
 خیلاء xoyalā' [ع.] (امص.) خودبینی، بزرگ
 منشی، کبر، تکبر. / مقامات ۶۳ / خاقانی
 ۹۶ - ۳۳۸ / اغراض ۳۰۵ - ۳۲۴ / مرزبان
 ۳۷۲ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲ - ۱۷ - ج ۲ ص
 ۱۸۹ / وصال ۲۶ - ۱۷۵ - ۲۴۹ - ۳۴۳ / دره
 ۲۱۲ - ۵۹۲ - ۶۸۶

خیلان xīlān [ع.] (ا.) ج خال، علم لشکر. / دره
 ۲۱۲

خیلتاش xā(e)yl - tāš [ع.] - تر. [امر.]
 سباهیانی که از يك خیل و يك واحد نظامی
 باشند. / گلستان ۲۹۸

خیل خانه xā(e)yl - xāna(e) [ع.] - ف. [امر.]
 خاندان، دودمان، طایفه. / گلستان ۳۳۴

خیم xīm [ف.] (ا.) خوی، طبیعت. / عقد ۹۴
 دستور ۶۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۶۲ / دره ۶۸۶
 خیو xayū [ف.] (ا.) خدو، آب دهان، تف. /
 یعنی ۲۳۶

خیور xoyūr [ع.] (ا.) ج خیر، خوی، نیکویی.
 / دره ۱۸۳

خیوط xoyūt [ع.] (ا.) ج خیط، رشته، نخ. /
 بیہق ۱۳

خیول xoyūl [ع.] (ا.) ۱ - ج خیل، گروه اسبان.
 / اغراض ۳۹۶ / یعنی ۲۱۱ - ۳۷۵ - ۳۷۹ /
 معجم ۱۴۸ - ۲۰۵ / جهانگشا ج ۱ ص ۴۵ -
 ۱۲۶ - ج ۳ ص ۸۲ / وصال ۳۰ - ۱۶۰ -
 ۱۶۲ - ۳۵۱ - ۳۷۸ / سمط ۳۴ / ظفر ج ۱
 ص ۲۶۰ / دره ۹ - ۱۶۵ - ۴۳۰ - ۵۱۳ /
 تجربه ج ۱ ص ۶۱ - ج ۲ ص ۲۰۵ : ۲ - ج
 خیل، گروه سواران، لشکر، سپاه. / عتبہ ۷۶ /
 یعنی ۱۳۹ / سیرت ۸۹ / تجربه ج ۲ ص ۲۳

«د»

داه dā' [ع.] (ا.) بیماری، مرض. / رشید ۱۳۶ /

اغراض ۲۶۹ / مرزبان ۳۸۰ - ۵۹۱

داه الثعلب dā' - os - sa'lab [ع.] (امر.)

عارضه ریزش موهای سراسر یا قسمتی از بدن که معمولاً در دنباله مرضی عفونی رخ می دهد.

/ عقول ۵۱ / مرزبان ۱۵۱

دأب da'b [ع.] (ا.) عادت، خوی، شأن. / مرزبان

۳۴۵ / وصاف ۱۸ - ۲۳ - ۹۱ - ۹۲ / سبط

۹۰ / رشف ۳۹۳ / دره ۷۵ - ۱۲۵ - ۴۸۰ -

۴۸۳ - ۵۹۹

دابر dāber [ع.] (ا.) ۱ - تیری که درگذرد از

نشانه. / ۴۴۲: ۲ - (ص.) گذشته. / سند

۲۵۰ - ۲۸۳

دابوق dābūq [ع.] (ا.) سریشم، سریشم که بدان

مرغان را شکار کنند. / دره ۶۶۵ / تجربه ج ۱

ص ۴۷۰

دائر dāser [ع.] (ص.) ۱ - محو شده، کهنه،

مدرس. / روضه ۱۸: ۲ - زنگ زده. / دره ۴۴۳

داج dāj [ع.] (ص.) تاریک. / مقامات ۶۸ / عقد

۹۸ / تجربه ج ۲ ص ۱۷۷

داحض dāhez [ع.] (ص.) باطل. / رشف ۴۱۳

داحضه dāheza(e) [ع.] (ص.) باطله. / دره

۶۵۰ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۷

داحقون dāheq - ūn [ع.] (ص.) ج داجق.

خشمناك و گول. / تجربه ج ۲ ص ۲۵۳

داحول dāhūl [معر.] (ا.) داهول، داخل، آنچه از

چوب و غیره که صیاد آهوان برای به دام

انداختن آنها آماده سازد. / یمنی ۴۵۸

داحول dāxūl [ف.] (ا.) درگاه پادشاهان. سکویی

که بر درگاه بزرگان است نشستن را. / دره ۱۴

داحیلون dāxīlūn [معر.] (ا.) دیاخیلون،

داحیلون، داحلون، لعابات. / خاقانی ۲۹۶

دادبکی dād - bak - ī [ف.] (تر. - ف.)

(حامص.) تصدی عدلیه، ریاست قضات،

میردادی. / عقد ۷۱

دادك dādok [ف.] (ا.) پیر غلام قدیمی. / مرزبان

۱۲۱

دار dārr [ع.] (ص.) روشن. / وصاف ۴۷۹

دارا dārā [ف.] (ا.) لای و دُردی که در ته خم

نشیند. / دره ۳۴

دارات dārāt [؟.] (ا.) نوعی مالیات. / وصاف

۱۶۱ - ۱۶۲

دارالقمامه dār - ol - qomāma(e) [ع.]

(امر.) عبادتخانه ترسایان. محل اجتماع زنان

فاسقه. / تجربه ج ۲ ص ۴۴

داربازی dār - bāz - ī [ف.] (حامص.) کار و

عمل مردان دارباز یعنی کسانی که بر روی

طناب و بندی که دو سرش به بالای دوتیر (یا

دأماء da'mā' [ع.] (ا.) دریا. / تجربه ج ۱ ص

۴۸۷

دامغ dāmeγ [ع.] (ص.) سر شکننده. / خاقانی

۱۴۸

دامغه dāmeγa(e) [ع.] (ص.) شکسته. / دره

۲۹۳

دانشق dānešaq [تر.] (ا.) اجتماع برای

مشورت، مجلس مشورت. / راحه ۲۵۵-۲۷۵

دانشك dānešak [تر.] (ا.) ظاهراً دانشق،

گفتگو، مشورت. / یمنی ۱۰۳

دائق dāna(e)q [معر.] (ا.) دانگ، شش يك

درهم. / دره ۸۶

دانی dānī [ع.] (ص.) نزدیک. / چهار ۱۷ /

عتبه ۱۰۶ / توسل ۹۶ / یمنی ۱۷۲ / نفثه

۱۰۴ / معجم ۱۵۹ / وصاف ۱۰۷ / دره ۶۹۰

داودی dāvūd - ī [ع.] (ص.) نوعی زره، زره

داودی. / مقامات ۴۰

داه dāh [ف.] (ا.) خدمتکار، نوکر، خادم، پرستار.

/ وصاف ۱۸۳

داهر dāher [ع.] (ص.) سخت. / خاقانی ۲۷

داهیه dāhiya(e) [ع.] (ا.) مصیبت، امر منکر. /

چهار ۲۳-۵۷ / خاقانی ۲۷-۵۸ / سند

۲۲۸ / اغراض ۱۷۹-۳۸۶ / یمنی ۳۱۷-

۴۹۵ / مرزبان ۸۳-۱۸۹-۶۳۳ / معجم

۱۱۱-۱۱۷-۱۸۹ / سیرت ۱۵-۸۰ /

وصاف ۵۳-۱۴۲ / سمط ۷۶ / رشف ۲۳۵ /

دره ۲۴۳-۴۲۴-۶۷۵-۶۹۸ / تجربه ج ۱

ص ۴۷۲-ج ۲ ص ۲۲۶-۲۳۰

دائب dā'eb [ع.] (ص.) سخت کوشنده. / دره

۵۵۲

دبایج dabābīj [ع.] (ا.) ج دبیا، دیبا. / دره

۴۶۲

دار) بلند بسته بازها می کنند. / کلیله ۲۴۷

دارس dāres [ع.] (ص.) کهنه سازنده، ناپدید

کننده. / برید ۲۲۱

دارف dāref [ع.] (ص.) سایه افکننده. / دره

۵۴۶

داروغا dārūγā [تر. مغ.] (ا.) داروغه، محافظ

قریه یا شهر. / ظفر ج ۱ ص ۶۷

داره dāra(e) [ف.] (ا.) وظیفه، راتبه. / المعجم ۱۶

داری dārī [ع.] (ص.) فریبنده. / دره ۶۹۰

داری dārī [ع.] (ص.) خوشبو فروش، عطار

منسوب به دارین بندری در بحرین که از هند

بدانجا مشک آرند. / دره ۶۹۷

داش dāš [ف.] (ا.) کوره‌ای که خشت و خم و

کاسه و کوزه و غیره در آن پزند. / بیهق ۲۸۸

داغصه dāγesa(e) [ع.] (ا.) آینه زانو، سر زانو.

/ دره ۶۶۸

داغینه dāγ - ina(e) [ف.] (ص.) کهنه،

مستعمل. / دره ۲۴۴

دافّة dāffat [ع.] (ا.) لشکر که به سوی دشمن رو

کند. / دره ۴۵۷

دافق dāfeq [ع.] (ص.) جهنده. / توسل ۱۷۳-

۲۱۳

دال dāl [ف.] (ا.) عقاب سیاه بزرگ. / وصاف

۱۲۸ / دره ۲۲۴-۵۳۶

دالت dāllat [ع.] (ا.) وسیله، واسطه، راهنما. /

کلیله ۶۵-۹۷-۱۰۴-۱۲۰-۱۷۰-۱۹۷-

۲۷۰-۲۸۵-۳۴۲-۳۶۵-۴۰۱-۴۱۱ /

عتبه ۲-۱۸-۱۲۶ / توسل ۲۳ / خاقانی

۱۶۵ / سند ۱۷۶ / یمنی ۸۱ / وصاف ۲۷۰-

۲۹۴-۴۳۴-۵۲۹

دالف dālef [ع.] (ا.) تیری که نزدیک نشانه رسد

وا از جایی که افتاده دور شود. / دره ۳۲۰

دثار *desār* [ع.ا.] جامه‌ای که بر روی پوشند
مثل قبا و عبا، کنایه از ظاهر، مقابل شیعار. /
کلیله ۵۲-۳۰۱ / رشید ۳۸-۷۵ / توسل ۱۷ /
سند ۱۲۸-۱۶۳ / عقول ۳۱-۳۲ / برید
۹۰-۲۲۶-۲۸۳ / مرزبان ۳۳۵ / معجم ۶۸ /
اخلاق ۱۱۶ / سبط ۳۷ / رشف ۱۶۵ / دره

۴۶۱-۵۰۰ / تجربه ج ۲ ص ۲۴۹

دثر *dasr* [ع.ا.] مال بسیار. / دره ۵۰۰
دثور *dosūr* [ع.ا.] کهنه گردیدن، ناپدید
شدن. / رشف ۴۱۷

دجاج *da(o)jāz* [ع.ا.] ماکیان، و در اصطلاح
نجوم دجاجة نام صورت فلکی است یا هفده
ستاره. / مرزبان ۲۷۸

دجاجة *dajāja(e)* [ع.ا.] ماکیان. / دره ۶۹-
۲۳۷

دجاجی *dojājiyy* [ع.ا.] نیک سیاه. / دره
۲۳۷

دجوجی *dajūjiyy* [ع.ا.] تاریک، سخت
سیاه. / دره ۵۲۳

دخل *daxl* [ع.ا.] (امص.) در اصطلاح شعرا
اعتراض را گویند بجا و بیجا. نقدهایی که

شعرا از یکدیگر می‌کرده‌اند. / مقامات ۵۷
دخلت *de(a)xlat* [ع.ا.] تبت، باطن. / کلیله
۲۲۹ / یمنی ۹۵-۲۷۸ / مرزبان ۳۸۳-
۳۸۷ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۰۳ /
وصاف ۴۲۶-۴۵۳

دخله *dexla(e)* [ع.ا.] دخلت، باطن. / کلیله
۲۰۸

در *darr* [ع.ا.] شیر (خوراکی). / دره ۶۸۰
دراب *derāb* [ع.ا.] جِ دَرَب، دروازه. / دره
۳۶۵-۵۵۴

درابت *dorābat* [ع.ا.] (امص.) دلیری بر حرب.

دب‌ادب *dabādeb* [ع.ا.] جِ دب‌دبه، هر آوازی
مانند آواز افتادن و برخورد سم چاربا بر زمین
سخت. آواز دهل و نقاره و جز آن. / یمنی
۳۲۲ / سیرت ۳۳-۸۱ / وصاف ۴۲۱-۵۳۵
دباغه *debāya(e)* [ع.ا.] (مص. ص.) دباغی
کردن. مدبوغ. / دره ۶۶۵

دب‌دبه *dabdaba(e)* [ع.ا.] قسمی طبل در
قدیم، دهل و نقاره. / سیرت ۳۳

دبر *dabar* [ع.ا.] ده. / رشف ۳۵۴
دبراء *dabrā'* [ع.ا.] (ص.) پشت ریش. / دره ۶۲۱
دبران *dabarān* [ع.ا.] نام ستاره‌ای بزرگ و
روشن و سرخگون بر آن چشم گاو که سوی
مشرق نهاده. / یمنی ۲۰۹ / سبط ۶۷ / دره
۱۰۲

دبور *dabūr* [ع.ا.] بادی که از مغرب وزد، باد
غربی، مقابل صبا. / مرزبان ۳۳ / دره ۶۱۵
دبور *dabūr* [ع.ا.] دابر؟ تیری که درگذرد از
نشانه. / دره ۳۲۰

دبوس *dabbūs* [مع.ا.] عمود آهنین، گرز
آهنی، چوبدستی کلفت که سر آن گره‌دار باشد.
/ راحه ۳۸۶ / اخلاق ۶۱-۳۱۲

دبیب *dabīb* [ع.ا.] (مص.) خزیدن، به نرمی رفتن.
/ بیهق ۵ / یمنی ۷۸-۲۲۴-۳۹۹ / معجم
۱۵ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۸ / سیرت ۱۱۶ /
وصاف ۱۶۸-۲۷۵ / سبط ۶۷ / رشف ۷۳-
۱۳۳-۲۲۳ / تجربه ج ۲ ص ۲۱۳

دبیر *dabīr* [ع.ا.] هر آنچه از رشته که ریسنده
در پس روی برآرد، مقابل قبیل. / خاقانی ۱۷۴
دبیقی *dabīq* - ī [ع.ا.] (ص.) پارچه‌ای لطیف از
نوع حریر نازک که در مصر می‌بافته‌اند منسوب
به شهر دبیق. / خاقانی ۴۰-۳۰۴ / گلستان
۲۳۰ / دره ۶۶۵

دره ۵۹۶ /

درادر darāder [ع.] [ا.] ج دُرْدُر، لُتَه كودك. /

وصاف ۲۷۸

دراز دنبال darāz - donbāl [ف.] [ا.] (امر.) گاو،

گاومیش. / جهانگشا ج ۲ ص ۲۷۹

دراری darārī [ع.] [ا.] ج دُرّی، درخشنده،

کوکب چون درّ در صفا و درخشندگی. / عقد

۱۶۴ / خاقانی ۵۳ - ۱۰۰ - ۱۱۷ - ۱۴۲ -

۲۲۱ - ۲۶۳ / یمنی ۳۵۲ / لباب ۱۲۲ /

مرزبان ۲۶۵ / معجم ۷ / وصاف ۲ - ۱۶ -

۳۱ - ۱۳۲ - ۱۷۳ - ۴۷۹ / ظفر ج ۲ ص

۱۴۰ - ۱۹۱ / دره ۲۶۱ / تجربه ج ۲ ص ۱۹۰

دراست derāsat [ع.] [ا.] (مص.) ۱ - خواندن،

آموختن. / توسل ۶۳ / یمنی ۳۳۱ / معجم

۱۱۳: ۲ - (امص.) دانایی. / برید ۱۷۴ - ۲۹۰

وصاف ۸ /

درّاعه dorrā'a(e) [ع.] [ا.] جامه دراز که زاهدان

و شیوخ پوشند، جبهه، بالاپوش فراخ. / مقامات

۹۶ / دره ۲۶۵

درّاك darrāk [ع.] [ا.] (ص.) کسی که امور را

دریابد، نیک دریابنده. / راحه ۲۰۴

دربت dorbat [ع.] [ا.] (مص. امص.) آزمودن.

کارآزمودگی، خبرگی، خوگرفتگی. / توسل

۲۵ - ۵۰ - ۱۳۴ / یمنی ۷۱ / دستور ۹۷ /

مرزبان ۱۳۷ / المعجم ۴۶۲ / وصاف ۱۸۲ -

۱۸۷ - ۴۲۶ - ۴۳۶ - ۴۶۹ - ۴۹۳ - ۵۰۱ -

۵۳۱ - ۵۶۰ / سبط ۶۰ / تجربه ج ۱ ص

۶۷ - ج ۲ ص ۲۰۱

در بسته dar - basta(e) [ف.] [ا.] (ق.مر.)

مجموعاً، یکجا. / دره ۴۵۹

دردار dardār [ع.] [ا.] آواز دهل. / دره ۴۳۹

دردر dordor [ع.] [ا.] نشستگاه دندان، لُتَه. /

دره ۶۵۹

دردور dordūr [ع.] [ا.] گرداب غرق کننده و

مهلك. / اغراض ۲۰۵ / دره ۱

درز اكلیلی darz - e - eklīl - ī [ف.]

- [ع.] (امر.) درزی است که از اتصال استخوان

کنار قدامی و استخوان پیشانی تشکیل شود. /

دره ۳۹

درز سهمی darz - e - sahm - ī [ف.]

- [ع.] (امر.) درزی در تحدّب پیشانی میانی در

قسمت سطح برون سری کاسه سر. / دره ۸۷

درز لامی darz - e - lām - ī [ف.] - [ع.]

(امر.) درزی است از پس سر و اندر نوشتن

تازیان به حرف دال ماند و اندر حرف یونانیان به

شکل لام. / دره ۸۷ - ۲۲۴

درس dars [ع.] [ا.] (مص.) حیض شدن. / دره ۶۶۸

درست dorost [ف.] [ا.] سیم و زر مسكوك، سَكَّة

تمام عیار. / سند ۲۹۶ / اغراض ۲۳ / مرزبان

۴۰۰

درغم dar - ʾyam [ف.] - [ع.] (امر.) نام نغمه‌ای

باشد از موسیقی که شنیدن آن غم و الم از دل

بیرون کند. / دره ۳۷۷

درغمی darʾyam - ī [ف.] [ا.] (ص.ا.) درغم نام

موضعی است از محال سمرقند که آنجا شراب

خوب می‌شود و شراب درغمی منسوب

بدانجاست. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۰۱ /

وصاف ۵۴۰ / دره ۳۷۷

درق darq [ع.] [ا.] گاو سهر، سهر چرمین، سهر

از پوست گاو. / نفثه ۴۴

درمان daramān [ع.] [ا.] (مص.) گام نزدیک

برداشتن در شتاب روی، آهسته و نرم رفتن. /

دره ۹۶

درمنه da(e)ramna(e) [ف.] [ا.] گیاهی است از

دربار darīr [ع.] (ص.) ریزان. / دره ۵
 در آهنگ dōž - āhang [ف.] (ص.مر.)
 خشمناک، غضبناک. / دره ۳۱۴
 درمان dōž - mǎn [ف.] (ص.مر.) متأسف.
 اندوهگین. / دره ۲۹۳
 درند and - dōž [ف.] (ص.مر.) خشم آلود و
 قهرناک. / دره ۲۹۳
 دساگر dasāker [ع.] (ا.) چ دشکره، مطلق
 شهر، ده. / سسط ۱۴ - ۲۹ / دره ۱۳۱
 دست dast [ف.] (ا.) مسند. / دره ۱۴۵
 دستاب dast - āb [ف.] (امر.) آبدستان، آفتابه،
 ابرق. / خاقانی ۱۰۲
 دست جنگی dast - jang - ī [ف.]
 (حامص.) دست به گریبان شدن، با دست به
 ستیزه رفتن. / مرزبان ۲۰۳
 دستخوش dast - xoš [ف.] (ص.) کنایه از
 عاجز و زیون. / دره ۱۸۱
 دستره dast - ara(e) [ف.] (امر.) داس کوچک
 دنداندار. / بیهق ۲۳۸
 دستکاری dast - kār - ī [ف.] (جامص.)
 هنر دست، صنع دست، مرمّت. / مرزبان ۱۳۸
 / معجم ۹۵ / وصف ۵۲۷ - ۵۵۲
 دست گرای dast - gerāy [ف.] (ص.مر.)
 زیون، مغلوب. / کلیله ۲۰۴
 دست موزه dast - mūza(e) [ف.] (امر.) دست
 آویز، آلت، وسیله. / کلیله ۹۳ - ۱۳۲ / توسل
 ۲۵۳
 دسوم dosūm [ع.] (ا.) چ دسوم، چربی. /
 گیتی ۲۰۶
 دسومت dosūmat [ع.] (امص. ا.) چربناکی،
 چربی. / سند ۱۶۴ / اخلاق ۶۷ - ۲۳۳ /
 وصف ۲۳۳ / مصباح ۱۴۹

نیره مرکبات جزو دسته آفتابیان. / عقد ۱۳۵
 مرزبان ۴۱۶ / معجم ۸۵ - ۲۵۸ / وصف ۳۰۰
 درن daran [ع.] (ا.) چرك، شوخ، ریم. / عقول
 ۴۲ / برید ۴۱ - ۴۵ - ۸۱ - ۹۳ - ۱۲۴ -
 ۱۵۴ - ۱۶۳ - ۲۵۴ - ۲۶۶ - ۳۰۱ - ۳۲۷ -
 ۳۲۸ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۷۵ - ۳۸۷ / مرزبان
 ۳۸۳ / روضه ۹۵ / معجم ۲۰ / دره ۱۳۹
 دروا dar - vā [ف.] (ص.مر.) اندروا، سرگردان،
 سرگشته، حیران. / وصف ۱۹۶
 دروب dorūb [ع.] (ا.) چ دُرَب، دروازه. / عقد
 ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۳۰ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۰۰
 / وصف ۳۰ - ۳۵ - ۴۲ - ۶۲ - ۱۹۹ - ۵۳۴ /
 دره ۶۷۳ / گیتی ۲۱۷ - ۲۴۲
 دروج dorūj [ع.] (ا.) چ درج، کاغذ و طومار. /
 ظفر ج ۱ ص ۱۵
 دروج dorūj [ع.] (ا.) چ دُرُج، صندوقچه
 جواهر. / اخبار ۱۰۳
 دروج dorūj [ع.] (ص.) تند و تیز، سریع (باد).
 / دره ۶۳۵
 درور dorūr [ع.] (ص. ا.) ناقه بسیار شیر. /
 وصف ۴۳۰
 دروع dorū' [ع.] (ا.) چ دُرُع، زره. / یمنی
 ۲۹۱ - ۴۷۷ / دره ۳۳۷ - ۶۶۳
 درونج darūnaz [مع.] (ا.) درونه، گیاهی است
 دارای ساقه بلند که بر زمین می خوابد و
 ریشه اش گره دار به شکل عقرب و تلخ است و
 مصرف پزشکی دارد. / دره ۹۸
 درّه derra(e) [ع.] (ا.) تازیانه. / اغراض ۲۳ /
 راحه ۷۱ - ۷۲ / یمنی ۴۶۴ / رشف ۲۶۱ /
 دره ۴۷۰
 درّی dorr - ī [ع.] (ص.) روشن و درخشان
 مانند درّ، مجازاً ستاره. / دره ۲۸۱ - ۴۵۹

۴۹۳ / معجم ۹۳ / افلاق ۱۱۴ / جهانگشا ج

۱ ص ۵۸-۲۰۳ / وصاف ۲۸-۲۲۱

دعجا [ع.] da'jā [ص.] زن نيك سياه چشم. /

تجربه ج ۲ ص ۴۷

دعّی [ع.] da'iyy [ص.] پسر خواننده. / خاقانی

۲۶۴-۳۲۳

دعیمه [ع.] de'īma(e) [ص.] دامه، ستون، پایه.

/ برید ۴-۱۰۶-۲۷۴

دق [ع.] daqq [مص.] ریختن. / اغراض ۳۰۷

دقّنی [ع.] dafaniyy [ص.] نوعی از جامه‌های

خط‌دار. / دره ۶۸۴

دقّ [ع.] daqq [مص.] خرده گیری. / المعجم

۲۵۹-۳۱۲

دقّ [ع.] daqq [ص.] نوعی پارچه قیمتی که مصری

و رومی آن مشهور بود. / راحه ۳۰۲ / مرزبان

۶۰۰

دقاق [ع.] deqāq [ص.] ج دقیق، باریک. /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۷

دقاقه [ع.] daqqāqa(e) [ص.] از پنجاه تا شصت

سال. / وصاف ۲۳

دك [ع.] dakk [مص.] کوفتن. / دره ۵۲۶

دكّك [ع.] dakkāk [ص.] کوبنده. / دره ۶۴۹

دكن [ف.] dakan [ص.] قلّه کوه. / دره ۴۲۹

دگله [ع.] dagla(e) [ص.] قباى سباهیان. / ظفر ج

۱ ص ۲۳۰-۲۶۷

دگنك [تر.] daganak [ص.] عصا، چماق کلفت. /

دره ۲۶۵

دلا [مف.] dalā [ص.] دلاى، دالای، املاك و زمینهای

شخصی خان، اموال دولتی. / وصاف ۲۶۸-

۳۶۳

دلاشوب [ف.] del - āšūb [ص.مر.] به هم

زننده دل. و نام پنج انگشت گیاهی که برگش

دسیس [ع.] dasīs [ص.] کسی که او را پنهان به

جایی فرستند تا خبر بیاورد. / یمنی ۱۸۷

دشمنانگی [ف.] došman - ānag - ī [ص.]

(حامص.) دشمنانگی، دشمنی، عداوت،

خصومت. / مرزبان ۱۲۳-۳۲۷-۴۶۵

دشمنانگی [ف.] došman - āyag - ī [ص.]

(حامص.) دشمنی، عداوت، خصومت. / کلیله

۱۲۷-۱۳۱-۱۶۳-۱۶۸-۱۷۵-۱۸۳-

۱۹۱-۲۰۱-۲۱۱-۲۴۷-۲۶۶-۳۵۲ /

نفته ۸۵

دشمن روی [ف.] došman - rūy [ص.مر.]

دشمن داشته، آنکه وی را دشمن شمارند، ضد،

مقابل دوست روی. / مرزبان ۱۶۲

دعابت [ع.] do'ābat [مص. امص.] شوخی

کردن، مزاح کردن. مداعبت، شوخی، مزاح. /

نسایم ۷۱ / تجربه ج ۱ ص ۱۳۳- ج ۲ ص

۱۶۹

دعارت [ع.] da(e)'ārat [مص.] خبت، پلیدی،

فسق. / یمنی ۳۳۱

دعامه [ع.] de'āma(e) [ص.] پایه، ستون. / توسل

۱۳۲ / وصاف ۴۵۷ / اخبار ۱۰۹

دعایم [ع.] da'āyem [ص.] ج دعام و دعامه،

ستون، پایه، و گاهی مجازاً بزرگان قوم، سروران.

/ رشید ۱۸ / توسل ۳۰-۶۸-۱۱۶-۱۵۶ /

عقول ۱۶ / یمنی ۱۷۹ / دستور ۱۸-۳۰-

۷۶-۱۲۱ / برید ۶۵-۱۰۰-۳۴۴-۲۶۷-

۲۷۰-۲۷۷-۳۰۶ / مرزبان ۴۱۰-۵۴۷ /

معجم ۹۴ / سیرت ۱۹۹ / وصاف ۱۵۵-

۲۴۰-۳۵۱-۵۵۵ / سبط ۳۳ / رشف ۷۹-

۱۶۸-۲۰۲

دعت [ع.] da'at [ص.] راحت، سکینه، خفض

عشی. / کلیله ۳۱۵ / سند ۱۶۳ / مرزبان

دلّه dalla(e) [ع.] (ا.) نام زن حيله گر مشهوری

است. / یمنی ۴۵۳ - ۴۷۳

دلّیص dalīs [ع.] (ص.) درخشان. / دره ۴۲۹

دماء demā' [ع.] (ا.) چ دم، خون. / کلیله

۲۰۵ - ۳۴۸ / عتبه ۲۵ / رشید ۱۹ / توسل

۲۵ / سند ۱۴۸ - ۲۶۴ / اغراض ۲۷۱ /

یمنی ۳۳۳ - ۳۴۷ / برید ۷۲ / معجم ۸۸ /

روژه ۳۹ / سمط ۹۹ / ظفر ج ۱ ص ۲۳۶ /

دره ۲۲۳

دمائت damāsat [ع.] (مص. امص.) نرم شدن،

نرمخو شدن، نرمخویی. / مرزبان ۶۷۸ /

اخلاق ۱۱۴

دمادم damādem [ع.] (ا.) پشته‌های نرم

خاکین. / دره ۳۰۱

دمار damār [ف.] (ا.) ریشه‌های گوشت. /

معجم ۱۱۵

دماع demā' [ع.] (ا.) اثر آب چشم بر رخسار تا

بینی، داغ. / و صاف ۶۴۱

دم‌الاخوین dam - ol - axava(e)yn [ع.]

(امر.) خون سیاوشان، صفی است سرخ مایل

به بنفش و گویند عصاره گیاه سرخی است. /

دره ۲۷۶

دمامت damāmat [ع.] (امص.) زشتی، بدگلی.

/ مرزبان ۵۶۶ / و صاف ۹۳ - ۲۷۱

دمامه damāma(e) [ف.] (ا.) کوس، نقاره. /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۶ / نسایم ۱ - ۶۱ / دره

۲۳۶ - ۴۳۹

دمامیل damāmīl [ع.] (ا.) ج دُمَل، زخمی که

روی پوست بدن پدید شود و از آن خونابه و

چرك آید. / دره ۱۸۵

دمدمه damdama(e) [ع.] (ا.) ۱ - آواز، صدا.

/ سمط ۶۹ / دره ۴۳۹: ۲ - افسون، مکر.

پنج شاخه است. / دره ۹۸

دلاص delās [ع.] (ص.) تابان. / دره ۴۲۹

دلال dalāl [ع.] (ا.) ناز، کرشمه، غمزه. / مرزبان

۱۲۷

دلای dalāy [مذ.] (ا.) دلا، دالای، املاک و

زمینهای شخصی خان، اموال دولتی. / سمط

۶۱ - ۶۴ / و صاف ۳۴۰

دلب dolb [ع.] (ا.) درخت چنار. / دره ۸

دلّال deldāl [ع.] (امص.) اضطراب. / دره ۱۱۶

دلّدل doldol [ع.] (ا.) نام ماده استر سید به

سیاهی مایل که حاکم اسکندریه به حضرت

رسول (ص) فرستاده بود، آن حضرت به

امیرالمؤمنین علی (ع) بخشیده برای سواری. /

خاقانی ۴۷ - ۴۸

دلّدل doldol [ع.] (ا.) خاریشت. / دره ۴۴۲

دلّله daldala(e) [ع.] (امص.) اضطراب. / دره

۱۱۶

دلفین dolfīn [معر.] (ا.) نام صورت هفدهم است

از صورتهای فلکی شمالی، صلیب. / دره

۱۰۵ - ۲۶۵

دلك dalk [ع.] (مص.) به دست مالیدن، مالش

دادن. / و صاف ۴۱ - ۱۶۸

دل نمودگی del - nemūda(e)gī [ف.]

(حامص.) مردمی کردن، مهربانی و دلسوزی

نمودن. / کلیله ۲۵۶ / یمنی ۷۶ - ۱۱۰ -

۱۳۰ / و صاف ۱۳۹ - ۴۵۲ - ۴۷۲ - ۵۰۴ -

۵۰۶ - ۵۴۲ - ۶۲۰ / تجربه ج ۱ ص ۱۴۴ -

ج ۲ ص ۱۳۹ - ۱۹۴

دلو dalv [ع.] (مص.) دلو از چاه برکشیدن. / دره

۴۴

دلوك dolūk [ع.] (مص.) فرو شدن آفتاب، گشتن

آفتاب وقت زوال. / مقامات ۸۹ - ۱۱۳ - ۱۵۵

- سپو باشد. / اغراض ۲۳۶ / وصاف ۱۸۳-
۵۲۱-۲۰۷
- دنانیر danānīr [ع.ا.] چ دینار، سکه طلا. /
اغراض ۲۷۸-۴۱۲ / زاحه ۲۳۸ / سیرت
۲۰۴ / سمط ۲۹ / سامره ۳۷ / نسایم ۹۴ /
ظفر چ ۱ ص ۲۵۷- چ ۲ ص ۱۹ / گینی ۱۶-
۱۶۶
- دندنه dandana(e) [ع.ا.] سخن آهسته زیر
لیبی که فهمیده نشود. / دره ۶۵۲
- دنس danas [ع.ا.] چرک، ریم. / اخلاق ۵۵ /
سیرت ۲۵-۱۸۷ / وصاف ۲۲۳-۵۲۹
- دنف danaf [ع.ا.] بیماری دانی. / عقول ۵۱
دونو donovv [ع.ا.] (مص.) نزدیک شدن، نزدیک
بودن. / عقول ۱۰ / برید ۱۲۲-۲۶۸-
۳۵۸-۳۶۳ / جهانگشا چ ۱ ص ۲۶ / وصاف
۲۲۳ / سمط ۲۷ / مصباح ۲۱۷
- دنی dan - iyy [ع.ا.] (ص.) منسوب به دَن
(خمره). / دره ۸۵
- دواج davāj [ع.ا.] (ا.) ۱- نوعی جامه، روانداز.
/ مقامات ۵۰-۵۵-۲۰۶-۱۲۲ / بختیار
۳۰۶ / اغراض ۳-۱۵-۹۷-۹۸-۱۸۵-
۲۹۰-۳۹۵ / دره ۶۳۲ / تجربه چ ۲ ص ۷۸؛
۲- لحاف، فرش که بر روی تخت اندازند. /
دره ۳۷۰-۶۰۱
- دواجن davājen [ع.ا.] (ص.ا.) چ داجن،
دست آموز (کبوتر). / عقد ۱۴۳
- دواخل davāxel [ع.ا.] (ا.) چ داخله، نهانی. /
رشف ۱۴۲
- دوار do(a)vār [ع.ا.] سرگیجه، گردش سر.
/ سیرت ۲۷۵ / دره ۸۹
- دوارج davārej [ع.ا.] (ا.) دوارج الدابة، پاهای
ستور. / دره ۶۳۵
- فرب. / کلیله ۹۸-۱۰۸-۲۰۸-۲۵۷-
۳۴۲ / توسل ۳۴۲ / عقول ۵۲ / سند ۲۶-
۲۲۳-۲۳۹ / اغراض ۶۹-۹۸-۳۴۶ /
مرزبان ۷۱-۱۵۱ / نقشه ۸۵ / معجم ۱۵۹ /
جهانگشا چ ۱ ص ۸۶- چ ۲ ص ۹۱ / تجربه
چ ۲ ص ۲۴۱
- دمدمه damdama(e) [ع.ا.] (امص.) هلاکت. /
دره ۲۳۹
- دمشق الیدین damšaq - ol - yad -
a(e)yn [ع.ا.] (ص.مر.) شتابکار چابکدست.
/ دره ۳۰۴
- دمع dam' [ع.ا.] (ا.) اشک، سرشک. / مقامات ۷۷
/ معجم ۱۱۷ / دره ۲۲۵-۶۵۲
- دمق damaq [ع.ا.] (مص.) شکستن دندان. / دره
۶۵۲
- دمن deman [ع.ا.] (ا.) چ دمنه، آثار خانه و حیات
مردم در زمینی، مزبله، خاکروبه دان. / رشید
۱۴۰ / وصاف ۵۶۸
- دموع domū' [ع.ا.] (ا.) چ دَمْع، اشک. / عقد
۱۶۱ / یمنی ۴۹۰ / نقشه ۱۲۴ / معجم ۳۶ /
سیرت ۱۷۹ / دره ۶۳۱ / تجربه چ ۱ ص ۹۷-
۱۰۹-۱۸۱- چ ۲ ص ۹-۲۱
- دمیاطی demyāt - ī [ع.ا.] (ص.ا.) نام جامه
گرانیهایی است که در شهر دمیاط مصر که بر
ساحل نیل واقع است بافته می شد. / گلستان
۲۷۷
- دمیم damīm [ع.ا.] (ص.) زشت و حقیر. /
مرزبان ۳۸۷ / دره ۵۵۴
- دمیمه damīma(e) [ع.ا.] (ص.) مؤنث دمیم،
زشت، حقیر. / اغراض ۲۰۰ / مصباح ۷۲-
۴۳۱
- دن dan(n) [ع.ا.] (ا.) خم قیراندود که بزرگتر از

- دواریس davāres [ع.] [ص.] ج داریس، کهنه،
فرسوده، متروک. / مرزبان ۹۲ / وصاف ۱۷۰
دوایی davā'ī [ع.] [ا.] ج داعیه، انگیزه، سبب.
/ کلیله ۱۳۳ - ۲۷۳ - ۲۷۹ - ۲۸۰ / توسل ۴
/ عقول ۲۱ / سند ۱۱۸ - ۲۰۸ / یمنی ۳۵۴
/ مرزبان ۳۳۰ / معجم ۱۴ / رشف ۲۲۰
دواغل davāyel [ع.] [ا.] ج داغله، کینه نهانی.
/ دره ۱۶۱
دوالک باز davāl - ak - bāz [ف.] [ص.مر.]
دوال باز، شخصی که دوالی و حلقه ای و قلابی
دارد و به نوعی مردم را فریب دهد و از ایشان
بول ستاند، مجازاً حیل باز، مکار. / راحه ۳۰۲
دوالیب davālīb [ع.] [ا.] ج دولاب، چرخ آب.
/ وصاف ۱۶۲ - ۲۲۸
دوانی davānī [ع.] [ص.ا.] ج دانیه، نزدیک.
/ مرزبان ۲۷۸
دوانیق davānīq [ع.] [ا.] ج دائق، معرب
دانگ، يك ششم درهم. / جهانگشا ج ۲ ص
۲۶۶ / وصاف ۲۲۴
دواهی davāhī [ع.] [ا.] ج داهی، حادثه،
سختی زمانه. / سند ۳۰۷ / عقول ۴۸ / یمنی
۴۵۶ / مرزبان ۲۹۹ / تجربه ج ۲ ص ۲۱
دوچارزدن do - čahār - zadan [ف.]
(مص.مر.) پیش باز آمدن، ملاقات کردن،
برخوردن. / دستور ۵۵ / وصاف ۵۸۲
دوچه dōha(e) [ع.] [ا.] درخت بزرگ پر شاخه،
درخت تناور. / عتبه ۳۴ / رشید ۶۴ / توسل
۷ - ۳۹ / خاقانی ۲۵ / سند ۳۷ / اغراض
۱۸۲ - ۳۲۵ / عقول ۲۷ - ۳۰ - ۴۴ / یمنی
۲۶۵ - ۳۷۳ / دستور ۷۶ / برید ۳۶۴ / لباب
۳ - ۶۵ / مرزبان ۶۲۳ / روضه ۲۲ / وصاف
۱۶۳ - ۱۶۴ / رشف ۲۲۰ / ظفر ج ۱ ص ۲۴۲
- دره ۲۰ - ۵۹۷ - ۶۹۲ /
دود dūd [ف.] [ا.] کنایه از غم و اندوه. / دره ۴۷۲
دودآهنگ dūd - āhang [ف.] [ا.] (امر.)
دودکش، تنوره. / مرزبان ۱۴۴
دوده dūda(e) [ف.] [ا.] خانواده، دودمان. / سند
۱۴۶
دودی dūd - ī [ف.] [ص.] از حرکات نبض. /
دره ۲۱۶
دور dūr [ع.] [ا.] ج دار، خانه، سرای. / وصاف
۴۲ - ۲۳۶ - ۲۴۲ - ۳۱۰ - ۳۸۸ - ۳۸۴ / دره
۳۵۸ - ۶۶۵
دور dūr [ع.] [ا.] ج دارة، هر چیز که محیط
چیزی باشد، دیوار قلعه. / دره ۶۲۴
دورباش dūr - bāš [ف.] [ا.] (امر.) نیزه دو شاخه
دارای چوبی مرصع که در قدیم پیشاپیش شاهان
می برده اند تا مردم بدانند که پادشاه می آید و
خود را به کنار کشند. نیزه کوچک. / وصاف
۴۶۸ - ۵۳۵
دورق dōraq [معر.] [ا.] پیمانه شراب و آن سه
رطل یا چهار رطل بغدادی است. / دره ۳۴۷
دورمه dūrma [تر.] [ا.] باجی که از قافله حاج
گرفته شود. / دره ۵۹۹
دوستکام dūst - kām [ف.] [ا.] (امر.) امری که به
کام و مراد دل دوست باشد، مقابل دشمن کام.
/ کلیله ۳۷ - ۲۲۷ / ظفر ج ۱ ص ۴۶۸
دوستکامی dūst - kām - ī [ف.] [ا.] (حامص.)
۱- به کام دوستان زیستن، دارای عزّ و جاه
بودن، بختیاری، مقابل دشمن کامی. / کلیله
۲۸ - ۴۷ - ۲۸۱ - ۴۱۱ / راحه ۴۷ - ۵۹ /
لباب ۴۲۳ / وصاف ۱۴۷ / ظفر ج ۱ ص ۷۶ -
۴۱۵ - ج ۲ ص ۴۲: ۲ - شراب خوردن
دوستان. / دره ۳۷۶: ۳ - (ا.) شرابی که با

است، و در اینجا ظاهراً کنایه است از زیر حدّ و

پست. / وصف ۸- ۵۶- ۲۹۷

دوهوایی do - havā - yī [ف.] [حامص.]

دو دستگی، دو گروهی، اختلاف، خصومت. /

معجم ۸۰

دوی davi [ف.] [ا.] مکر، حيله. / وصف ۱۳۶ /

دره ۵۱۰

دوی الریح daviyy - or - rih [ع.] [ا.] (امر.)

وزش باد و بانگ آن. / خاقانی ۱۸۷

دوینجات dovaynaj - āt [ا.] چ دَوَیج،

نوعی از کشنی. / وصف ۱۹۵- ۲۹۶- ۲۹۸

دهات dohāt [ع.] [ص.] چ داهی، زیرک،

هوشمند. / کلیله ۲۰۳ / توسل ۲۷ / سند

۲۶۵- ۲۹۳- ۳۰۰ / اغراض ۹۷- ۱۳۴-

۱۳۸- ۲۱۹ / یمنی ۱۱۷- ۱۳۳- ۳۳۷ /

دستور ۲۶- ۲۹- ۷۴- ۸۱- ۱۲۲ / برید

۱۵۲- ۱۶۲ / مرزبان ۴۴ / معجم ۱۲۰ /

روضه ۱۲۲ / سیرت ۲۰۸ / نسایم ۸۰- ۱۱۶

/ رشف ۶۱ / دره ۳۶۹

دهاریر dahārīr [ع.] [ا.] اوّل زمانه گذشته. /

دره ۴۱۰

دهچه deh - ča(e) [ف.] [ا.] (امر.) دهقان،

روستایی. / ظفر ج ۱ ص ۲۴

دهدله dah - dela(e) [ف.] [ص. مر.] شجاع. /

دره ۳۲۵

دهدهی dah - dah - ī [ف.] [ص.] زر و سیم

تمام عیار، مسکوکى که ده دهم آن فلز اصیل

باشد و مخلوط به فلزی دیگر نباشد. / مرزبان

۳۶۳ / دره ۴۷۰

دهرالداهرين dahr - ad - dāher

īn [ع.] [ق. مر.] همیشه، هموار، پیوسته. تا

روزگار دراز و بی پایان و جاودان. / مرزبان ۱۲۲

دوستان یا به یاد آنان نوشند. / جهانگشا ج ۲

ص ۱۸۷

دوستکائی dūst - kān - i [ف.] [ص. ا.]

پیاله شراب که کسی در نوبت خود از روی

محبت و صفا به دیگری دهد. / یمنی ۱۳۰-

۱۶۷- ۳۲۱ / نفه ۴۰ / جهانگشا ج ۲ ص

۲۶

دوستگائی dūst - gān - ī [ف.] [ص. ا.]

دوستکائی، پیاله بزرگ شراب. / خاقانی ۶۵-

۲۰۶ / وصف ۱۴۷- ۱۵۰ / سبط ۱۸- ۷۰ /

دره ۳۷۶

دوسر do- sar [ف.] [ا.] گیاهی که در میان

زراعت گندم و جو روید. / دره ۶۴۲

دوسیدن dūsīdan [ف.] [مص.] چسیدن. /

راحه ۱۷ / اخلاق ۱۹۱

دو کمانه do - kamāna(e) [ف.] [ا.] (امر.) تیری

که بر زمین خورد سپس برخاسته به هدف

نشیند. به ته خوردن تیر. / دره ۳۱۹

دول dūl [ف.] [ا.] تیر کشنی. / وصف ۱۷۱

دولات dovalāt [ع.] [ا.] چ دَوْلَة، حادثه، بلا. /

وصف ۲۲۳

دولت dōlat [ع.] [مص.] واگردیدن زمانه. / دره

۷۰۹- ۱۷۰

دولت dovalat [ع.] [ا.] دَوْلَة، سختی و بلا،

حادثه. / دره ۷۰۹

دولچه dūl - ča(e) [ف.] [ا.] دول، کوچک، ظرف

آب، پارچ. / دستور ۸۸

دوله باد dōla(e) - bād [ف.] [ا.] (امر.) گردباد. /

جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۷

دون القلتین dūn - ol - qollat

a(e)yn [ع.] [ا.] (امر. ص. مر.) پایین دو قلّه

(سبوی بزرگ)، در اصطلاح فقه حدّ آب کُر

دره ۱۰۳ /

دهره dahra(e) [ف.] [ا.] نوعی حربۀ دسته‌دار که

دسته‌اش آهنین و سرش مانند داس است. /

وصاف ۴۲۰-۴۲۴ / دره ۶۴۲

دهش dhaš [ع.] (امص.) تحیر، حیرت. / عقد

۷۹ / مصباح ۴۱۰

دهقنت dahqanat [ع.] (امص.) دهقانی،

کشاورزی، زراعت. / عتبه ۱۴۴ / توسل ۱۱۰

/ وصاف ۶۲-۲۰۵-۵۷۲ / سبط ۵۸ /

نسایم ۶۴

دهما dahmā(?) [ع.] (ص.) ۱- مؤنث ادهم،

سیاه، تیره. / سیرت ۱۶ / وصاف ۳۲-۱۳۳ /

دره ۲۴۳-۶۹۸ / تجربه ج ۱ ص ۴۸۷: ۲-

عدد بسیار. / دره ۳۶۲

دهمت dohmat [ع.] (امص.) سیاهی. / یعنی

۳۴۲

دهنیت dohniyyat [ع.] [ا.] چربی، چربش. /

بی‌هق ۲۷۳-۳۳

ده‌هزاری dah - hezār - ī [ف.] [ا.] (امر.) بازی

چهارم از هفت بازی نرد. / چهار ۷۰

دهیاء dahyā' [ع.] (ص.) سخت، شدید. /

یعنی ۳۱۷ / مرزبان ۵۹۷-۶۳۳ / معجم

۱۱۱ / سیرت ۱۵-۸۰ / وصاف ۳۲ / سبط

۷۶ / شف ۲۳۵ / دره ۲۴۳

دیابیج dayābīj [ع.] [ا.] ج دیباج، دیبا. /

وصاف ۲۸

دیابیج dayābīj [ع.] [ا.] ج دیباج، شتر ماده

جوان. / دره ۴۶۲

دیاجر dayājer [ع.] [ا.] ج دیجور، شب بسیار

سیاه. / تجربه ج ۱ ص ۵۹

دیاجیر dayājīr [ع.] (ص.) ج دیجور، سیاه،

تاریک. (شب) بسیار تاریک. / مقامات ۱۴۹ /

دره ۲۱۴

دیامیم dayāmīm [ع.] [ا.] ج دیمومه و دیموم،

بیابان فراخ بی‌آب. / دره ۳۴۳-۵۰۶

دیآن dayyān [ع.] (ص.) به حساب رسنده،

محاسب، قاضی. / تجربه ج ۱ ص ۸۱

دیجور da(e)yjūr [ع.] (ص.) سخت سیاه و

تاریک. / مقامات ۶۳-۱۷۵ / نفثه ۷-۹۵ /

معجم ۱۱۸-۱۵۹ / رشف ۱۴۹-۲۷۹ / دره

۳۰۰

دیجور da(e)yūr [ع.] (ص.) سخت سیاه و

تاریک. / مقامات ۶۳-۱۷۵ / نفثه ۷-۹۵ /

معجم ۱۱۸-۱۵۹ / رشف ۱۴۹-۲۷۹ / دره

۳۰۰

دیدان dīdān [ع.] [ا.] ج دوده، کرم. / اخلاق

۷۲

دیدن daydan [ع.] [ا.] عادت، خو. / دره ۴۸۳

دیرسون dirsūn [تر.] (ص.) بسیار، انبوه. /

وصاف ۶۶

دیزه dīza(e) [ف.] [ا.] اسبی که از کاکل تا

دمش خط سیاهی کشیده باشد. / دره ۳۴۷-

۴۱۸

دیک dik [ع.] [ا.] خروس. / برید ۱۳۷

دیللم da(e)ylam [ع.] [ا.] سختی، بلا. / دره

۱۶۷

دیمومت da(e)ymūmat [ع.] (امص.)

همیشگی، دوام. / تجربه ج ۱ ص ۵

دیمومه da(e)ymūma(e) [ع.] (امص.) ر.ک.

دیمومت. / دره ۶۷۱

دیمومه da(e)ymūma(e) [ع.] [ا.] مؤنث

دیموم، بیابان فراخ بی‌آب. / دره ۶۷۱

دیمه dīma(e) [ع.] [ا.] باران پیوسته بی‌باد و

بی‌رعد و برق، بارانی که یک روز و یک شب دوام

کد. / عتبه ۹۶

دین dayyen [ع.] (ص.) سرپرست امور دینی،

دیندار، متدین. / برید ۳۲۲

دینار dīnār [سر.] (ا.) تخم کشت (افتیمون). /

دره ۹۴

دینه dī - na(e) [ف.] (ص.) دیروزی، دیروزین.

/ مقامات ۱۳۷ / سند ۶۶ / اغراض ۳۷۰

دیوانگانه dīvāna(e)g - āna(e) [ف.]

(ق.مر.) مانند دیوانگان، همچون مجنونان. /

ظفر ج ۲ ص ۲۶۲

دیور dīvar [هندی.] (ا.) خداوند دولت، عنوان

پادشاه در یکی از نقاط هندوستان. / و صاف

۳۰۱-۳۰۲

* * *

«ذ»

آنچه در تصرف کسی باشد، خواسته. / مرزبان

۳۳۲

ذائقه zāqena(e) [ع.] (ا.) آنچه زیر زنج است یا

سر حلقوم یا بند حلقوم یا چنبر گردن. / دره ۸۳

ذاهب zāheb [ع.] (ص.) رونده، گذرنده. /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۰۴ / دره ۱۵۰-۵۳۸

ذاهل zāhel [ع.] (ص.) فراموشکار، غافل. /

مرزبان ۵۰۰ / جهانگشا ج ۲ ص ۵۹-۱۰۱ /

سیرت ۹۳ / وصال ۲۰۰ / نسایم ۵۵ / ظفر ج

۱ ص ۱۸-۲۹-۶۲-۴۶۹-ج ۲ ص ۳۳۹ /

رشف ۱۵۶-۲۰۱-۲۵۹-۲۷۸-۳۴۷-

۳۵۲ / دره ۳۴۰-۵۹۱-۷۰۲ / تجربه ج ۱

ص ۴۹۰

ذایع zāye' [ع.] (ص.) آشکار، فاش. / وصال

۳۲-۲۵۷

ذائل zā'el [ع.] (ص.) دراز. / دره ۲۸۳

ذَبّ zabb [ع.] (مص. امص.) منع کردن،

بازداشتن، دور کردن، راندن، منع، دفع. / برید

۳۸۶ / اخلاق ۱۱۳-۱۲۷-۱۳۸-۲۸۷ /

جهانگشا ج ۳ ص ۱۶۷ / سیرت ۲۸۳ /

وصال ۱۶۱-۳۷۳-۳۹۷ / رشف ۱۰۵

ذباب zobāb [ع.] (ا.) مگس. / سند ۳۴۲ /

اغراض ۴۱۵ / راحه ۷۸ / نفثه ۶۱ / معجم

۱۵۳ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۴۰ / سیرت ۲۶۸

ذایح zābeh [ع.] (ص.) ر.ك. سعد ذایح. /

وصاف ۴۰۰ / گیتی ۲۲۷

ذایل zābel [ع.] (ص.) پژمرده، پلاسیده. / عتبہ

۱۱۴

ذات البین zāt - ol - ba(e)yn [ع.] (امر.)

میانۀ دو کس یا جماعت، دو جانب، و گاه مجازاً

حالت پراکندگی و دشمنی یا تفرقه و خصومت

است. / عقول ۳۷ / یمنی ۴۹-۶۳-۷۴-

۱۵۸-۱۶۳-۲۰۲-۲۴۹ / مرزبان ۱۷۴-

۲۸۱-۲۳۴-۳۸۲-۵۱۷-۵۹۴-۷۲۲ /

معجم ۱۴۰ / اخلاق ۳۳۵ / جهانگشا ج ۱ ص

۶۰-ج ۲ ص ۵۴ / سیرت ۱۱۶ / وصال ۱۱۳

ذات الجنب zāt - ol - janb [ع.] (امر.)

آماس پرده جنب. / روضه ۱۵۶

ذات الحلق zāt - ol - halq [ع.] (امر.)

مجموعه‌ای است از حلقه‌های چوبین یا فلزین

یا مقوایی که آسمان و حرکات کواکب را نشان

دهد و در مرکز حلقه‌ها کره‌ای است کوچک

نمایندۀ زمین. / جهانگشا ج ۳ ص ۲۷۰

ذات الكرسيّ zāt - ol - korsiiy [ع.]

(امر.) خداوند کرسی، صورت دهم از صور

فلکی شمالی و آن شکل زنی است نشسته بر

تختی بر کردار منبر. / دره ۱۰۵-۲۶۷

ذات الید zāt - ol - yad [ع.] (امر.) مایملک،

ذخر zoxr [ع.] (ا.) ذخیره، پس انداز. / کلیله
۲۹۵ / عتبه ۱۶۵ / رشید ۴۹ - ۸۹ - ۱۰۵ /
توسل ۲۴۸ / ظفر ج ۱ ص ۳۱۱

ذَرّ zarr [ع.] (ا.) ۱ - مورچه، مورریز. / معجم
۱۶۵: ۲ - ذره، اجسام ریز متفرق در هوا که در
شمار آفتاب دیده شود. / خاقانی ۱۸
ذرابت zarābat [ع.] (امص.) حدت و تندى. /
یمینی ۲۴۵

ذراع zerā [ع.] (ا.) بازو. / مقامات ۱۱۹
ذراری zarārī [ع.] (ا.) ۱ - ج ذرتیه، نسل،
اولاد، فرزندان. / یمینی ۳۰ - ۳۱ - ۲۰۹ - ۳۶۶
/ جهانگشا ج ۳ ص ۱۵۳ / دره ۲۶۱: ۲ -
زنان. / معجم ۴۳ / وصف ۱۳۲ - ۱۷۳ / ظفر
ج ۲ ص ۲۶۷ - ۲۷۰ - ۲۸۵ - ۳۶۱ - ۴۴۲

ذرائع zarārīh [ع.] (ا.) ج ذراح و ذروح،
نوعی حشره بالدار به رنگ آبی یا سبز دارای
دو شاخک و شش دست و پا و مفاصل متعدد
است و سم شدیدی دارد. / خاقانی ۱۸۷
ذرایر zarāyer [ع.] (ا.) ۱ - ظاهراً ج ذریره باید
باشد به معنی بوی خوش. / مقامات ۸۸: ۲ -
ظاهراً ج ذریره و مفهوم «ذرات پراکنده» از آن
استنباط می شود. / بختیار ۲۳۹ / اغراض
۳۴۱ / دستور ۲۸ - ۱۰۲

ذرایع zarāye [ع.] (ا.) ج ذریعه، وسیله، دست
آویز، واسطه. / عتبه ۱۰ - ۷۴ / بیهق ۳ /
رشید ۳۸ / توسل ۵۱ - ۹۷ - ۱۱۸ - ۱۶۷ -
۱۹۴ / یمینی ۶۶ - ۸۶ - ۳۵۱ - ۳۹۳ /
مرزبان ۵۶۵ / روضه ۶۱ / جهانگشا ج ۳ ص
۷۴ - ج ۲ ص ۲۱۳ / وصف ۳۷ - ۱۲۰ -
۱۷۵ - ۲۳۲ - ۳۰۲ - ۳۵۶ - ۵۱۶ / سبط ۸۳
/ رشف ۸۹ - ۱۳۵ - ۱۳۷ - ۱۷۴ / گیتی ۲۰۵
ذرب zerb [ع.] (ا.) بیماری جگر. / توسل

/ رشف ۲۵۳ / دره ۱۱ - ۳۷ - ۱۹۸ - ۳۲۲:
۲ - تیزی شمشیر و کناره آن که تیز و برنده
است. / برید ۱۹۴ / دره ۷۰۰ - ۷۱۷

ذبابی ā - zobāb [ع.] (ص.) نوعی زمرد است
سبز رنگ آبدار و شفاف در غایت طراوت و
خوش رنگی بی آنکه مایل به رنگی دیگر بود
شبهه ره رنگ مگس سبز که گاهگاه در میان
گیاهان بود. / دره ۴

ذباله zobāla(e) [ع.] (ا.) فتیله چراغ. / اغراض
۳۵۱

ذبابیح zabāyeh [ع.] (ا.) ج ذبیحه، سر بریده،
قربانی. / کلیله ۲۸۶ / سند ۹۹ / راحه ۱۲۴
/ جهانگشا ج ۸ ص ۱۱۵ - ج ۳ ص ۱۱۲ /
وصاف ۱۰۸ - ۲۱۸ - ۲۴۲

ذذبذب zabzab [ع.] (ا.) نره، آلت رجولیت. /
وصاف ۵۳۰

ذبول zobūl [ع.] (امص.) پژمردگی، کاهش. /
کلیله ۲۳۹ / توسل ۸ / سند ۱۸۹ - ۳۳۸ /
اغراض ۲۸ - ۲۰۴ / عقول ۶ - ۲۵ - ۵۷ /
یمینی ۶۵ - ۱۴۳ / راحه ۳۴ - ۲۷۱ / دستور
۲۴ / برید ۴۳ - ۹۷ - ۲۳۲ - ۲۴۸ - ۲۶۷ -
۲۸۲ - ۲۹۲ - ۳۰۳ - ۳۱۵ - ۳۴۴ - ۳۶۹ /
لباب ۴۷ / مرزبان ۹۰ - ۲۰۴ - ۲۱۸ / معجم
۲۳۰ / اخلاق ۱۲۹ / روضه ۸۶ - ۱۱۹ - ۱۵۷
/ جهانگشا ج ۱ ص ۱۴۸ / وصف ۴۰ - ۹۱ -
۱۶۶ - ۴۹۰ / سبط ۱۰۴ / مسامره ۲۳۴ -
۲۹۲ - ۳۰۳ / مصباح ۲۷۶ / رشف ۷۰ - ۱۶۳
/ ظفر ج ۱ ص ۳

ذبیحه zabiha(e) [ع.] (ص.) حیوانی که قربانی
کند. / یمینی ۳۱۵

ذحول zohūl [ع.] (امص.) کینه، دشمنی. / دره
۶۷۶

ذكر zakar [ع.] (ا.) آهن و پولاد. / دره ۵۷۵

ذكراره zekr - e - arra(e) [ع.] - ف. [ع.] (امر.)

نوعی از ذکر درویشان که تلفظ آن به شرکت

زبان و سینه باشد به وجهی که صدای آره و

اندازه کشیدن آره بدان مفهوم شود، یعنی لفظ

الله را به سوی دماغ کشند و لفظ هو را به

جانب قلب و سینه و این کشیدن و فرو بردن هر

دو لفظ مذکور به زور و شدت باشد لیکن به

آواز متوسط و صوت حزین. / دره ۶۷۸

ذکور zakūr [ع.] (ص.) نیک یاد گیرنده. /

وصاف ۲۷۵

ذکورت zokūrat [ع.] (مص.) مذکر بودن، مرد

بودن، مقابل انونت. / سند ۲۵۱ - ۲۵۳ - ۲۵۴

/ مصباح ۹۵ - ۹۶ / رشف ۲۰۳ - ۴۰۸ - ۴۲۵

ذکوریت zokūriyyat [ع.] (امص.) مردی،

مردانگی. / جهانگشا ج ۳ ص ۲۵۶

ذکوه zakva(e) [ع.] (ا.) فروزیه که بدان آتش را

برافروزند. / دره ۵۲

ذلازل zalāzel [ع.] (ا.) جِ دُلْزَل و دُلْزِل و دُلْزِلَه،

عطف دامن، عطف دامن دراز. / اغراض ۳۱۳

ذلاقت zalāqat [ع.] (امص.) تیز زبانی، گشاده

زبانی، چیره زبانی، فصاحت. / توسل ۹۲ /

یمینی ۸۰ - ۲۴۵ - ۲۷۳ - ۳۴۲ - ۳۹۸ - ۴۹۰

/ برید ۱۶ - ۱۷۱ - ۱۸۶ / مرزبان ۶۵ - ۴۲۸

/ المعجم ۱۱۳ / معجم ۱۹۱ - ۲۱۱ / روضه

۳۸ / سیرت ۳۰ / وصاف ۷۸ - ۸۱ - ۱۱۱ -

۲۳۱ - ۲۴۷ - ۴۹۲ / مسامره ۱۲۱ / نسایم

۱۴ / دره ۷۵ / تجربه ج ۲ ص ۴۱ - ۱۶۰ -

۲۳۵

ذلات zalālat [ع.] (امص.) خواری. / دره ۷۰۷

ذلزل zolzol [ع.] (ا.) کتاره دامن، عطف دامن. /

دره ۲۸۸

۲۳۱ - ۲۳۲

ذرع zar' [ع.] (ا.) طاقت، قوت. / برید ۲۵ / دره

۳۶۷

ذرور zarūr [ع.] (ا.) ۱ - داروی خشک سوده یا

کوفته، پراکندنی یا پاشیدنی در چشم و

جراحات، ذریه. / یمینی ۴۵۵ / معجم ۱۰۷ /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۱۳ / وصاف ۱۹ - ۱۶۰ /

رشف ۱۵۷؛ ۲ - ظاهراً ذرات پراکنده. / وصاف

۳۳۰ / مسامره ۱۹۴

ذری zarriyy [ع.] (ا.) شمشیر بسیار آب. / دره

۲۸۱

ذریع zari' [ع.] (ص.) سریع، مرگا مرگ. / دره

۵۱۸

ذریعت zari'at [ع.] (ا.) ذریعه، وسیله، دست

آویز، واسطه. / عتبه ۴ - ۳۴ - ۳۷ - ۴۲ -

۶۵ - ۷۵ - ۸۵ / توسل ۱۱ - ۱۴ - ۱۵ - ۲۰ -

۱۱۷ / عقول ۱۵ / اغراض ۲۰۱ / برید ۳۰ -

۷۷ - ۱۲۴ - ۱۸۴ - ۲۵۷ - ۲۶۶ - ۲۷۷ -

۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۶۵ - ۳۸۸ /

مرزبان ۱۱۱ - ۴۸۳ / معجم ۷۰ - ۱۵۸ - ۲۰۸

/ وصاف ۱۷۷ / سمط ۱۱ - ۸۰ / اخبار ۶

ذریعه zari'a(e) [ع.] (ا.) ذریعت، وسیله، دست

آویز. / عتبه ۴۰ / نفثه ۶۳ / وصاف ۴۸۵ /

رشف ۱۲۷ - ۱۸۵ - ۲۴۲ - ۲۷۹ - ۳۲۱ -

۳۴۰ / دره ۵۸۹ - ۶۰۳ / گیتی ۹۵ - ۲۰۴

ذعاذع za'āze' [ع.] (ص.) متفرق و پراکنده. /

دره ۳۲۳

ذعاف zo'āf [ع.] (ا.) زهر قاتل، زهر. / اغراض

۱۸۵ / وصاف ۱۹۰

ذعر zo'r [ع.] (ا.) ترس. / معجم ۸۸

ذکات zakāt [ع.] (مص.) سر بردن، ذبح. /

راحه ۴۳۳

ظفر ج ۲ ص ۵۰۶ / دره ۱۰۵ /
 ذنوب zanūb [ع.] (ا.) دلو پر آب. / مصباح ۳۶۶
 ذنوب zonūb [ع.] (ا.) ج ذنب، گناه. / مصباح
 ۳۶۶ / رشف ۱۶۹ - ۱۷۳ - ۲۵۱
 ذوابل zavābel [ع.] (ا.) ج ذابله، نیزه باریک
 چسبیده بوست. / یمنی ۲۳۸ / نشئه ۱۸
 ذوابه zo'āba(e) [ع.] (ا.) ۱ - گیسو، موی بالای
 پیشانی. / مقامات ۳۳ - ۶۳ - ۱۵۱ / بختیار
 ۲۱۰ / خاقانی ۴۷ / راحه ۲۰۸ - ۲۸۱ / دره
 ۶۴۱: ۲ - شریف از هر چیزی. / برید ۱۴۲ /
 سمط ۹۳
 ذوات الخدر zavāt - ol - xedr [ع.] (امر.)
 خداوندان پرده، صاحبان چادر، مستورگان، زنان
 حرم، پرده نشینان. / سیرت ۱۱۶
 ذواخر zavāxer [ع.] (ا.) ظاهراً ذخائر،
 اندوخته‌ها، ذخیره‌ها. / دره ۴۷۹
 ذوارف zavāref [ع.] (ا.) آبهای روان. / رشف
 ۱۶۶ - ۲۰۷ - ۲۳۰ - ۳۸۶ / دره ۵۴۶
 ذواق zavāq [ع.] (مص.) مزه کردن، چشیدن. /
 مرزبان ۵۳۵
 ذوالخمار zu - l - xomār [ع.] (ص. مر.)
 صاحب خمار و کسالت. / دره ۱۶۱
 ذوالذوابه zu - z - zo'āba(e) [ع.] (امر.)
 دارای گیسو، ستاره دنباله دار. / چهار ۹
 ذوالوجهین zu - l - vajh - a(e)yn [ع.]
 (امر.) دورو، منافق، در علم بدیع کلامی است
 مشتمل بر دو نوع معنی مدح و هجو یا محتمل
 الضدین و نیز صفت افعالی است که هم لازمند و
 هم متعدی. / دره ۸۱
 ذوائب zavā'eb [ع.] (ا.) ۱ - ج ذوابه، گیسو،
 مو. / بیهق ۲۸۸ / عقد ۶۲ / و صاف ۳۷۲ /
 تجربه ج ۱ ص ۳۰۷ - ج ۲ ص ۲۳ - ۲۴۲:

ذلق zaleq [ع.] (ص.) تیز. / دره ۱۱۹
 ذلول zalūl [ع.] (ص.) ۱ - رام، مطیع، منقاد. /
 راحه ۱۲۶ / مرزبان ۲۲۱ / معجم ۸۴ /
 جهانگشا ج ۲ ص ۷۴ / و صاف ۳۶۷ / مصباح
 ۳۶۴: ۲ - شتر رام. / و صاف ۴۰۹ / دره ۶۲۱
 ذمء zemā' [ع.] (ا.) قوت دل، باقی جان، رمق. /
 عتبه ۱۱۴ / عقول ۱۱ / یمنی ۳۴۷ - ۳۸۴ /
 و صاف ۶۱ / معجم ۱۹۱ - ۲۳۹
 ذمار zemār [ع.] (ا.) آنچه رعایتش بر انسان
 لازم است. / یمنی ۴۶۵
 ذمام zemām [ع.] (ا.) ۱ - حقی که میان دو کس
 ثابت شده باشد چنانکه رعایت نکردن آن زشت
 و مذموم باشد. / کليلة ۹۷ - ۲۸۵ / عقول ۵۳
 / برید ۱۴۰ / دره ۵۵۳: ۲ - آبرو، حرمت. /
 دره ۲۴۴
 ذمامة ze(a)māmat [ع.] (ا.) ذمه، امان، عهد،
 ضمانت، کفالت. / دره ۵۵۳
 ذمم zemam [ع.] (ا.) ج ذمه، عهد، پیمان،
 ضمان. / عتبه ۳۹ - ۴۶ - ۶۵ - ۷۴ / سیرت
 ۱۳۳
 ذمیم zamīm [ع.] (ص.) زشت، نکوهیده،
 مذموم. / اغراض ۹۲ - ۳۱۲ / عقول ۱۱
 ذنابه zonāba(e) [ع.] (ا.) ۱ - پایان هر چیز. /
 مقامات ۳۳: ۲ - دنباله چیزی، و گاهی به معنی
 تابع. / توسل ۲۳۳ / مرزبان ۳۳ / سمط ۷۴ -
 ۹۳ / نسایم ۳۸ - ۹۲ / و صاف ۸۹ - ۹۷ -
 ۱۴۱ - ۳۶۳ / دره ۶۴۱: ۳ - دم، دنب. /
 بختیار ۲۲۴: ۴ - خلاصه. / جهانگشا ج ۱ ص
 ۸۳
 ذنب zanab [ع.] (ا.) در اصطلاح نجوم رأس
 نقطه تقاطع شمالی فلک مایل است با سطح
 منطقه البروج و ذنب نقطه تقاطع جنوبی آن دو.

ص ۳۱ / دره ۱۹۸ - ۶۶۶ / تجربه ج ۲ ص

۲۱۶ - ۲۳

ذیال zayyāl [ع.] (ص.) دراز دم، دراز دنباله و

بلند. / یمنی ۱۰۴ / معجم ۸۷

ذی القریبی zi - l - qorbā [ع.] (امر.)

خویشاوندان، نزدیکان. / گلستان ۲۲۷

ذیع 'zay [ع.] (مص.) پراکندن. / دره ۳۷۳

۲ - پیشانی. / تجربه ج ۲ ص ۲۳

ذویان zavabān [ع.] (امص.) گدازش، گداز. /

وصاف ۱۶۸ / مصباح ۷۲ - ۲۶۰ - ۲۹۵

ذوبان zo'bān [ع.] (ا.) ج ذنب، دزد و راهزن. /

تجربه ج ۱ ص ۱۸۸ - ج ۲ ص ۲۰۶

ذو ذؤابه zū - zo'āba(e) [ع.] (امر.)

ذوالذؤابه. دارای گیسو، ستاره دنباله دار. /

ظفر ج ۲ ص ۲۸۴

ذوشجون zū - šojūn [ع.] (ص.مر.) دارای

فنون و اغراض و پیچ در پیچ و شاخه ها و

شعبه ها درهم آمده. / معجم ۱۱۰

ذوشقشقه zū - šeqšeqa(e) [ع.] (ص.مر.)

خطیب. / اغراض ۳۹۵

ذوکواکب zū - kavākeb [ع.] (ص.مر.) نیک

سخت (روز). / دره ۳۵۸

ذهاب zehāb [ع.] (مص.) رفتن. / معجم ۱۶۷ /

دره ۶۴۱

ذهاب zehāb [ع.] (ا.) ج ذهبه، باران بسیار. /

دره ۶۱۷

ذهالیل zahālīl [ع.] (ا.) ج ذهلؤل، اسب نیکو

رفتار. / دره ۶۳۵

ذهب zahab [ع.] (مص.) خیره شدن چشم از

دیدن زر. / دره ۴۶۴

ذهول zohūl [ع.] (امص.) فراموشی، غفلت. /

مرزبان ۳۲ - ۶۶۵ / معجم ۲۶ - ۶۵ - ۶۷ /

مسامره ۱۵۵ / رشف ۲۵۶

ذئاب ze'āb [ع.] (ا.) ج ذنب، گرگ. / اغراض

۴۵ / یمنی ۲۰۹ / لباب ۳۹ / مرزبان ۴۴۷ -

۵۵۲ / نفثه ۳۴ - ۶۱ / معجم ۸۲ - ۱۸۵ /

روضه ۲۲ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۰ - ۱۴۰ /

سیرت ۱۶ / وصاف ۱۲۵ / مسامره ۷۸ - ۳۲۵

/ رشف ۵۳ - ۱۱۲ - ۱۱۹ - ۳۲۸ / ظفر ج ۱

«ر»

۱ ص ۴۷۸
 رازیان rāziyān [ف.ا] رازیانه، گیاهی است از
 تیره چتریان برگهایش معطر و طعمش مطبوع و
 کمی شیرین است. / بیهق ۲۷۸
 رأس الغول ra's - ol - yūl [ع.ا] (امر).
 صورت فلکی یازدهم است از صور شمالی چون
 مردی است ایستاده بر پای و به دست او سری
 است بریده سخت زشت. / دره ۲۶۷
 راست خانگی rāst - xāna(e)gī [ف.ا]
 (حامص). کنایه از راستی و درستی و دیانت. /
 دره ۵۴
 راسن rāsan [ف.ا] (ا). سوسن کوهی. / مرزبان
 ۴۲۴
 راسی rāsī [ع.ا] (ص). محکم و استوار و ثابت. /
 عتبه ۳۲ / سند ۱۲۰ / راحه ۲۰۸ / یمنی
 ۱۵۸ / روضه ۴۲ / وصاف ۳۵۰-۴۳۶ / دره
 ۳۸۹
 راسیات rāsiyāt [ع.ا] (ص). ج. راسیه، مؤنث
 راسی، محکم و استوار. / معجم ۱۰۶-۲۰۸ /
 وصاف ۱۷۱ / رشف ۴۲۳ / دره ۳۸۷
 راشحه rāsheha(e) [ع.ا] (ص). مؤنث راشح، آبی
 که می تراود. / رشف ۸۲-۸۵-۱۷۳-
 ۲۱۷-۲۲۰-۲۲۵-۲۴۷-۲۵۹-۳۳۰-
 ۳۹۷-۳۷۶-۳۳۴

رابع rābeh [ع.ا] (ص). سود برنده از تجارت. /
 سیرت ۲۶۷
 رابعه rābeha(e) [ع.ا] (ص). سودمند، پر سود.
 / دره ۱۴
 رابط الجأش rābet - ol - ja'sh [ع.ا]
 (ص.مر). سخت دل و شجاع. / المعجم ۱۹
 رابع rābe' [ع.ا] (ص). بسیار فراخ با ارزانی
 (بهار). / دره ۲۵۳-۵۴۱
 رابغه rābeṡa(e) [ع.ا] (ص). مؤنث رابع، آنکه
 مقیم باشد بر امری که قدرت دارد بر آن،
 ممکن. / دره ۳۳
 راتق rāteq [ع.ا] (ص). آنکه می بندد. / توسل
 ۱۰۵ / مرزبان ۷۲ / وصاف ۳۱۰ / دره ۱۹۱
 راجل rējel [ع.ا] (ص). پیاده. / وصاف ۳۱۳ /
 دره ۱۸۷
 راجی rājī [ع.ا] (ص). امید دارنده، امیدوار. /
 اغراض ۲۰۲ / برید ۱۹۸ / وصاف ۵۳۵
 راحه rāhat [ع.ا] (ا). پنجه، کف دست. / دره ۱۰۹
 راخ rāx [ف.ا] (ا). غم و اندوه بسیار. / دره ۱۰۷-
 ۱۰۹
 راد ra'd [ع.ا] (ا). زن جوان نیکو. / وصاف ۴۶۵
 رادع rāde' [ع.ا] (ص). بازدارنده، مانع، جلوگیری.
 / جهانگشا ج ۱ ص ۲۱۶-ج ۲ ص ۲۷۶ /
 وصاف ۱۱-۱۸-۳۶۸ / دره ۱۸۵ / تجربه ج

راقصات rāqesāt [ع.] (ص.) ج راقصه.

راقص، رقصنده. / وصاف ۶۷

راقود rāqūd [ع.] (ا.) خم بزرگ، خم قیراندود

شکم. / دره ۱۶۵

راقی rāqī [ع.] (ص.) ۱- بالا رونده، برشونده.

/ مرزبان ۳۴۶ / تجربه ج ۲ ص ۱۶۳: ۲-

افسونگر. / معجم ۱۵۷ / دره ۴۶۹

راکب rākeb [ع.] (ا.) سرکوه. / دره ۲۱۱

راکدات rākedāt [ع.] (ص.) ج راکده، مؤنث

راکد، ایستاده که جاری و روان نباشد، ساکن و

بی حرکت. / جهانگشا ج ۲ ص ۷۷

راکع rāke' [ع.] (ص.) رکوع کننده، سر فرود

آورنده. / خاقانی ۹۳

رامح rāmeḥ [ع.] (ص.) (ا.) نیزه زن، نیزه دار، و

سماک رامح ستاره ای بزرگ است از صورت

فلکی عوا. / نسایم ۱۱۸ / اخبار ۱۱۸ / دره

۱۰۲-۶۶۳

راموز rāmūz [ع.] (ا.) دریا. / دره ۲۴

رامی rāmī [ع.] (ص.) تیرانداز، پرتاب کننده. /

راحه ۱۲۱ / مسامره ۲۵۸

رانین rān - a(e)yn [معر.] (ا.) شلوار

مخصوص که سواران می پوشیدند تا پا و

خصوصاً ران آنان به هنگام سواری آسیب نبیند.

/ چهار ۵۳ / وصاف ۷۹

راو rāv [هندی.] (ص.) بهادر. / ظفر ج ۲ ص ۵۶

راود rāvad [ف.] (ا.) زمین پست و بلند و پر آب

و علف. / سند ۲۶۵

راوق rāvoq [معر.] (ا.) ظرفی که در آن شراب و

شیر را صاف کنند، پالونه، راووق. / خاقانی ۴۶

راووق rāvūq [معر.] (ا.) ر.ک. راوق. / مرزبان

۱۶۲ / روضه ۱۳۳ / دره ۲۲

راهب rāheb [ع.] (ص.) خائف، ترسان. /

راضع rāze' [ع.] (ص.) سخت بخیل و ناکس که

شیر بغل از پستان مادر خورده. / خاقانی ۵۸

راضعه rāze'a(e) [ع.] (ص.) شیرده، دایه. /

مرزبان ۱۲۱

راعب ra'eb [ع.] (ص.) سیلابی که بر گرداند

رود را. / جهانگشا ج ۱ ص ۷۶ / دره ۴۷۷

راعفه rā'efa(e) [ع.] (ص.) خونین، خونریز. /

دره ۲۱۶

راعناگویی rā'enā - gūy - ī [ع. - ف.]

(حامص.) راعنا یعنی مراعات کن ما را، و

راعناگویی کنایه است از بزرگ منشی. / وصاف

۴۷۹

راعی rā'ī [ع.] (ص.) ۱- نگهبان، حامی. /

رشید ۱۲-۱۸-۲۳-۳۹-۵۳-۸۶-۹۱-

۱۰۳-۱۱۳-۱۲۷-۱۲۹-۱۳۴ / تجربه ج

۱ ص ۱۶۸: ۲- چراندۀ گلّه، چوپان، شبان. /

سمط ۲۲ / دره ۶۶۶: ۳- امیر، والی، آنکه

قومی را سرپرستی کند. / کلیله ۳۷۵ /

اغراض ۳۲ / راهه ۷۲ / لباب ۳۵ / مرزبان

۲۰۲

راف raf [ع.] (ا.) شراب. / دره ۵۱۲

رافخ rāfex [ع.] (ص.) فراخ. / دره ۶۲۲

رافعه rāfe'a(e) [ع.] (ص.) رافع، قریب

گرداننده. / دره ۳۳

رافغ rāfeḡ [ع.] (ص.) فراخ، وسیع. / دره ۱۵۸

رافغ الحال rāfeḡ - ol - hāl [ع.] (ص.مر.)

دارای حال و روز فراخ و خوش. / المعجم ۱۰

رافهیت rāfehiyyat [ع.] (امص.) آسایش و

فراخی. / خاقانی ۲۶۹

راقص rāqes [ع.] (ص.) رقص کننده، و نام

ستاره ای است که در دهان فلک تنین واقع شده

است. / دره ۱۰۲-۲۶۶

جهانگشا ج ۱ ص ۷۸

راهگو rāh - gū [ف.] [ص.مر.] رهگوی.

خواننده، مطرب. / دره ۳۷۷-۶۱۴

راهو rāhū [ف.] [ص.] صحیح آن کلمه راهوی

rāhovī است. ر.ک. راهوی. / دره ۶۱۴

راهوی rāhovī [ف.] [ص.] یکی از آهنگهای

موسیقی قدیم. / لباب ۱۱ / وصاف ۱۸۴-

۳۴۱-۴۶۹

رایجه rāyeja(e) [ع.] مؤنث رایج، روان.

متداول. / دره ۱۴

رایحه rāyeha(e) [ع.] [ص.] از رواح شبانگاه به

جایی شدن، اینجا ظاهراً شب یا شبانه. / دره

۱۴

راید rāy(ed) [ع.] [ص.] آنکه او را برای پیدا

کردن آب و علف فرستند، جوینده، خواهند.

پیام آور. / کلیله ۱۳۷-۳۶۳ / رشید ۷۲ /

توسل ۳-۱۱۰-۱۶۴-۱۶۹-۱۷۷-۲۸۰-

۳۰۲ / عقول ۱۴-۲۵ / دستور ۵۳-۱۱۴-

۱۲۰ / برید ۱۲-۱۷-۲۲-۲۸-۳۷-۵۲-

۱۱۴-۱۲۴-۱۵۶-۱۶۱-۱۶۵-۲۱۶-

۲۴۲-۲۸۴-۳۰۶ / مرزبان ۱۲۱ / المعجم ۱

/ معجم ۹۵ / روضه ۷-۱۳۹ / وصاف ۱۲۷ /

مصباح ۴۹

رایض rāyez [ع.] [ص.] رام کننده ستوران. /

سند ۵۴ / یمنی ۱۰۱ / نفثه ۴۹ / معجم ۸۸

/ اخلاق ۲۸۷ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۹۰ /

وصاف ۳۵-۱۳۲-۴۵۲ / دره ۲۱-۴۰-

۳۶۰-۷۱۵ / گیتی ۲۲-۹۷ / تجربه ج ۱

ص ۸۵-ج ۲ ص ۱۳

رایع rāy(e') [ع.] [ص.] بالنده، رسا.

شگفتی آور، زیبا. / چهار ۴۴ / عقد ۱۲۴ /

سند ۱۷۱ / عقول ۵-۵۷ / یمنی ۲۱۰ /

برید ۷۱-۱۵۲-۳۱۱ / لباب ۱۳۴ / المعجم

۲۵ / معجم ۹۲-۱۵۵ / وصاف ۲۵-۳۷-

۱۸۴-۲۳۲ / دره ۲۵۳-۵۴۱ / تجربه ج ۱

ص ۱۶۸

رایعه rāy(e') [ع.] [ص.] مؤنث رایع، ۱-

شگفت آور. / دره ۳۳؛ ۲- زیاد، پر برکت. /

دره ۳۳

رایق rāyeq [ع.] [ص.] ۱- شگفتی انگیز.

اعجاب آور، خوشایند، بسیار نیکو. / کلیله

۳۸۶ / توسل ۸۲-۱۰۵-۲۹۵ / عقد ۱۲۴ /

سند ۶۳-۲۵۰-۲۶۱ / یمنی ۲۵۸-۳۲۰-

۴۱۰ / دستور ۷۶ / برید ۴۶-۷۴-۱۰۰-

۱۰۷-۱۹۴-۲۵۱-۲۶۳-۲۸۰-۲۹۰-

۲۹۹ / لباب ۱۳۴-۱۶۱-۱۸۳-۲۷۶ /

مرزبان ۶۳۰ / المعجم ۴۰۷-۴۱۶ / جهانگشا

ج ۱ ص ۲۲۶ / وصاف ۲۴-۷۰-۱۵۸-

۱۷۵-۳۸۰-۴۲۳ / سبط ۳۶ / نسایم ۱۱ /

رشف ۵۳ / دره ۱۹۱-۳۷۹-۵۳۰-۷۰۳ /

تجربه ج ۱ ص ۱۸۲-۱۹۲؛ ۲- خالص و

بی آمیغ. / دره ۷۰۳

رایقات rāyeqāt [ع.] [ص.] ج رایقه، رایق.

خوشایند. / جهانگشا ج ۱ ص ۹۳

رایقه rāyeqa(e) [ع.] [ص.] مؤنث رایق، بسیار

نیکو، خوشایند، شگفتی انگیز. / تجربه ج ۱

ص ۷۰-۱۳۹-۱۷۸

رایم rāyem [ع.] [ص.] خواهند و جوینده.

خواستار. / برید ۲۶۸

رائی rā'ī [ع.] [ص.] ناظر، بیننده. / وصاف

۶۳۸-۶۴۰

رباب rabāb [ع.] [ص.] ابر سید. / دره ۵۶۰

رباب rebāb [ع.] [ص.] پرورده های شمشیر. / دره

۵۶۰

۵۰-۵۵-۱۳۱:۲- (ا.) فرود آمدنگاه. / دره

۴۰۴:۳- (ا.) بهارگاه، سیزمزار. / دره ۴۰۴

ربیع reb' [ع.] (ا.) نیمی که سه روز قطع شود و در

روز چهارم برگردد. / چهار ۱۰۷-۱۰۸

ربقه rebqa(e) [ع.] (ا.) رسن، حلقهٔ رسن یا

طناب. / مرزبان ۵۲۲ / دره ۱۶۳

ربوع robū' [ع.] (ا.) چِ رُبع، ر.ك. ربیع. / تجربه

ج ۱ ص ۱۰۱- ج ۲ ص ۷

ربی robiyy [ع.] (ا.) چِ رایبه، پشته، تپه،

بلندی. / سند ۱۳۵

ربیب rabib [ع.] (ص.) پرورده. / یمنی ۲۵۳-

۲۹۴-۴۲۷ / و صاف ۱۹۰-۲۷۷ / سبط

۲۰-۲۶ / مسامره ۲۵

ربیعہ rabī'a(e) [ع.] (ا.) خُود آهین. / دره ۲۷۴

رتاج retāj [ع.] (ا.) در بسته که بر آن در کوچک

باشد، درجه. / یمنی ۴۳ / دره ۵۵۴

رتب rotab [ع.] (ا.) چِ رُتبه، درجه، مرتبه. /

یمنی ۳۶۸

رتم ratm [ع.] (مص.) شکستن، ریزه گردانیدن.

/ دره ۴۷۷

رتوت rotūt [ع.] (ا.) ۱- چِ رُت، مهر، رئیس،

بزرگ. / و صاف ۳۱-۴۸ / دره ۱۰۹-۶۲۴:

۲- چِ رُت، خوک. / دره ۱۰۹

رتوق rotūq [ع.] (ص.) چِ رُتق، بسته. / بیهق

۱۰۲

رتیلا rota(e)ylā [ع.] (ا.) جانوری است

معروف، و گیاهی است که شکوفهٔ آن به شکوفهٔ

سوسن ماند. / ۹۸۰:د

رث rass [ع.] (ص.) کهنه، پوسیده. / عقد ۱۶۵

/ دره ۴۸-۶۸۳ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۴- ج ۲

ص ۲۰۹

رثاث resās [ع.] (ا.) چِ رُث و رثیث، کهنه از

رباب rebāb [ع.] (ا.) چِ رُبه، فراخی عیش. /

دره ۵۶۰

ربّات rabbāt [ع.] (ا.) چِ رُبه، سیده و خاتون،

زنی که مالک چیزی باشد. / سند ۷۰ / اغراض

۲۷۶ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۱۶-۱۸۷ /

سیرت ۱۱۸ / و صاف ۶۵-۷۸-۲۰۱-

۲۱۳-۲۶۴-۴۱۴-۵۰۶-۵۳۳ / دره ۲۷۲

رباع rebā' [ع.] (ا.) چِ رُبع، سرا، خانه، منزل،

محلّه. / مقامات ۱۶۶ / یمنی ۴۵۷ / نقشه

۲۵-۹۴ / المعجم ۳ / جهانگشا ج ۱ ص

۹۶- ج ۲ ص ۴۹-۵۱- ج ۳ ص ۱۰۱-

۱۰۷ / و صاف ۲۹-۴۳-۷۸-۱۷۰-۳۰۰-

۳۱۳-۴۲۳-۶۱۱ / سبط ۲-۱۴-۲۸-

۳۵-۶۱-۹۲ / رشف ۷۲-۷۴-۱۱۸-

۱۵۵-۳۱۶-۴۲۱ / دره ۴۰۳ / تجربه ج ۲

ص ۲۳

ربّان robbān [ع.] (ا.) مهر کشتی بانان. /

و صاف ۱۷۳

رباوه ra(o,e)bāva(e) [ع.] (ا.) بلندی، تپه. /

عقد ۶۰

ربایب rabāyeb [ع.] (ص.) چِ رُیب، پرورده.

/ اغراض ۲۹۰ / یمنی ۱۳۴ / مرزبان ۴۹۳

ربذات rabezāt [ع.] (ا.) ذوربذات، مرد بسیار

غلط گوی. / دره ۱۰۹

ربض rabaz [ع.] (ا.) حصار، قلعه، پیرامون

شهر. / عقد ۱۲۹-۱۳۰ / مرزبان ۷۲۶ /

و صاف ۲۲۹

ربط جاش rabat - e - ja's [ع.] (مص.)

دلآوری. / رشف ۴۹

ربیع rab' [ع.] (مص.) ۱- بازاستان، و در

اصطلاح عروض یکی از زحافات فاعلاتن است

که فعل بماند و به آن مربوع گویند. / المعجم

رجل قنطورس rejī - e - qantūres [ع.]

- معر. (امر.) نام ستاره‌ای در صورت فلکی

قنطورس. / رشف ۲۸۰

رجوع rojū' [ع.] (امص.) بازگشت، و در

اصطلاح نجوم بازگشت کوکب از سیر طبیعی

خود که از مغرب به سوی مشرق است. /

مرزبان ۲۵۷

رجوم rojūm [ع.] (ا.) ج رجُم، سنگ آسمانی،

سنگ شهابی. / سند ۲۴۷ / اغراض ۱-۲۲۸

/ یمینی ۱۷۹-۲۲۳-۳۱۱ / معجم ۹۳-

۱۵۲-۱۵۳ / و صاف ۷۲

رحا rahā [ع.] (ا.) رَحی، آسیا. / و صاف ۲۰۸ /

دره ۶۶۲ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۰-۴۸۷

رحاب rehāb [ع.] (ا.) ج رَحَبه، زمین فراخ.

بقعه وسیع. / تجربه ج ۲ ص ۴۴

رحابت rahābat [ع.] (امص.) فراخی و

گشادگی. / بیهق ۱۱

رجال rehāl [ع.] (ا.) ج رَحَل، بار. / یمینی

۷۶-۱۲۰ / روضه ۳۷ / دره ۱۳۲-۴۹۳

رحایق rahāyeq [ع.] (ا.) ج رَحِیق، شراب ناب.

/ گیتی ۵۸

رحب rahb [ع.] (ص.) فراخ، گشاده. / اغراض

۳۴۳ / لباب ۲۷۸ / دره ۲۵۶-۶۹۳

رحبه rahba(e) [ع.] (ا.) جای فراخ، گشادگی

جای وساحت آن. / دره ۱۸۳-۳۵۸-۴۷۱

رحراح rahrah [ع.] (ص.) فراخ پهناور. / دره

۷۰۳

رحمانی rahmān - ī [ع.] (ص.) نام قسمی

از کشتی. / دره ۵۷۹

رحموت rahamūt [ع.] (امص.) مهربانی. /

رشف ۴۲۴

رحوی rahaviyy [ع.] (ص.) آسیا سنگی،

رخت و متاع خانه. / و صاف ۹۸ / دره ۴۷۴

رثاث rasāsat [ع.] (امص.) کهنگی.

فرسودگی. / سیرت ۱۶۱ / و صاف ۷-۸

رثم rasm [ع.] (امص.) خون آلود گردانیدن. /

دره ۴۷۷

رجاحت rajāhat [ع.] (مص. امص.) فزون آمدن،

چربیدن. افزونی، برتری، فضیلت. / کلینه ۵۵

/ سند ۷ / اغراض ۱۶۴ / عقول ۴۰ / یمینی

۶۲-۸۰ / برید ۱۱۸-۶۳-۲۶۷ / مرزبان

۳۹-۴۱۹ / المعجم ۱۳ / معجم ۲۰-۹۶-

۹۸ / و صاف ۴-۳۴۸ / نسایم ۴۱-۱۰۲ /

رشف ۱۶۲ / دره ۲۱

رجال rojzāl [ع.] (ص.) ج راجل، پیاده. / دره

۲۱۳-۳۶۲

رجال (e) rajzāla [ع.] (ا.) ج راجل، پیاده. /

معجم ۱۴۸-۱۵۶: ۲- ج راجل، سفله،

فرومایه. / و صاف ۱۷۶

رجراج rajrāj [ع.] (امص.) جنبش، لرزش. /

و صاف ۴۰۹

رجرجه rajraja(e) [ع.] (مص.) جنبیدن،

لرزیدن. / معجم ۱۵۶

رجز rajaz [ع.] (ا.) اضطراب و سرعت، و در

اصطلاح عروض نام یکی از بحرهای شعر که از

تکرار «مستفعلن» سه یا چهار بار حاصل شود.

/ المعجم ۶۸-۷۰-۷۱-۹۰-۹۵-۱۲۷

رجز rejz [ع.] (ا.) بلیدی. / عقول ۶۲

رجس rejs [ع.] (ا.) بلیدی. / عقول ۶۲ / یمینی

۲۷۸ / برید ۲۵۴-۳۸۷ / جهانگشا ج ۱ ص

۲۷-۳۸-۱۴۱- ج ۲ ص ۲۶۳ / و صاف

۷۲-۱۲۳-۴۲۶-۴۳۳

رجل rajel [ع.] (ص.) پیاده. / جهانگشا ج ۳

ص ۴۵ / دره ۲۳۶-۲۴۸-۴۰۱

- دورانی. / دره ۱۴۰ / تجربه ج ۱ ص ۴۵۶
 رحیب rahīb [ع.] (ص.) فراخ، گشاده. /
 اغراض ۳۷۹ / یمنی ۲۹۴ / معجم ۱۷۸-
 ۲۰۸-۲۳۸ / تجربه ج ۱ ص ۱۳۱-۱۹۴
 رحیق rahīq [ع.] (ا.) ۱- می خالص، شراب
 ناب. / خاقانی ۳۱۰ / دستور ۷۷ / معجم ۹۶
 / وصاف ۱۸۵ / مصباح ۱۹۵-۲۹۷ / رشف
 ۲۵۸ / دره ۱۲-۷۰۲ / تجربه ج ۲ ص ۳۹:
 ۲- (ص.) خالص، بی آمیغ. / دره ۳۱
 رخا raxā [ع.] (امص.) ۱- فراخی روزی.
 فراوانی نعمت، آسانی زندگانی. / کلیله ۱۹۰
 / عتبه ۴۰-۹۴ / عقد ۶۱ / خاقانی ۹۴-
 ۱۱۱-۱۳۸-۱۵۳ / اغراض ۲۷۱-۴۰۲ /
 یمنی ۱۲۳ / مرزبان ۳۰۷-۷۰۰ / روضه
 ۳۱-۶۱ / معجم ۱۶۲ / اخلاق ۳۲۱ / وصاف
 ۹-۱۲۵ / مسامره ۱۶۳ / دره ۷۱۶ / تجربه
 ج ۱ ص ۴۷۰-ج ۲ ص ۲۴۰: ۲- سستی،
 نرمی. / دره ۶۶۲
 رخا roxā [ع.] (ا.) باد نرم و نسیم. / عقد ۶۱ /
 نفثه ۷۳
 رخاخ re(o)xāx [ع.] (ا.) ج رُخ از مهره‌های
 شطرنج. / تجربه ج ۲ ص ۱۹۰
 رخال rexāl [ع.] (ا.) ج رِخل، بره ماده. / دره
 ۲۱۳
 رخاوت raxāvat [ع.] (امص.) سستی و نرمی.
 / رشید ۶۲ / یمنی ۱۷۵ / روضه ۱۰۰ /
 سیرت ۱۲۱-۱۳۲
 رخص roxs [ع.] (امص.) ارزانی، کم‌بهای،
 مقابل غلا و گرانی. / المعجم ۱۹ / معجم
 ۱۷-۱۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۵ / وصاف
 ۲۷۳-۳۱۴ / مصباح ۲۸۰ / دره ۳۰۹
 رخص roxas [ع.] (ا.) ج رُخست، جواز، پروانه،
 اجازه، ادن. / مصباح ۵۹-۲۶۱
 رخمت raxmat [ع.] (مص.) مهربانی نمودن. /
 دره ۴۵۵
 رخوت roxūt [ع.] (ا.) ج رَخت، لباس، جامه،
 اسباب، کالا، متاع، باروبنه. / وصاف ۶۳۴ /
 ظفر ج ۱ ص ۱۷۵-۲۵۴-ج ۲ ص ۵۱-
 ۵۵-۹۵-۱۵۸-۱۶۹-۲۴۵-۳۵۷-
 ۳۷۰-۳۹۶-۴۹۲-۵۱۳
 رخیص raxīs [ع.] (ص.) ارزان، کم‌بها. / وصاف
 ۹۸-۱۷۱
 رخیم raxīm [ع.] (ص.) کلام نرم و آسان، نرم
 آواز. / روضه ۱۱۲
 رداء radā'at [ع.] (امص.) ردانت، تباهی،
 پستی، فساد. / مرزبان ۳۷۳ / المعجم ۴۶۳ /
 اخلاق ۷۵-۸۴-۱۳۶-۱۶۸-۱۶۹-
 ۱۷۲-۱۸۳-۱۹۳-۱۹۸-۲۷۲-۲۷۸ /
 وصاف ۱۵-۱۳۱-۲۷۲-۳۳۲ / دره ۱۳۹
 ردت reddat [ع.] (امص.) برگشتگی از دین و
 جز آن. / اغراض ۲۴۸
 ردع rad' [ع.] (مص.) بازداشتن، منع کردن، رد
 کردن. / عقول ۴۰ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۲۰
 / وصاف ۸۱-۱۲۰-۱۹۲-۳۱۴ / دره ۲۱۶
 ردم radm [ع.] (مص.) سد کردن، بند کردن
 رخنه. / یمنی ۲۱۲ / دره ۴۷۷
 ردوب rodūb [ع.] (ا.) ج رَدَب، راه سر بسته و
 بن‌بست. / دره ۶۷۳
 ردی radā [ع.] (امص.) تباهی، هلاک. / یمنی
 ۴۹۰
 ردی radiyy [ع.] (ص.) پست، تباه، بد. /
 مقامات ۶۹ / روضه ۷۲ / سیرت ۲۶۰ / اخبار
 ۳۳ / دره ۳۴۵
 ردی radi' [ع.] (ص.) تباه، پست. / اخلاق

۳۴۰ / دره ۴۶۷

ردیف [ع.] [radīf] (ص.) کسی که پشت سر دیگری بر مرکوب سوار شود، مجازاً دنباله‌رو،

متابع. / مرزبان ۶۸۹

ردیننی [ع.] [rodayniyy] (ص.) نیزه‌ای منسوب به رُذینه و او زنی بوده که نیزه‌های

خوب می‌ساخت. / مقامات ۴۱

ردیه [ع.] [radiyya(c)] (ص.) رُذینه، پست. /

اخلاق ۶۴ / دره ۱۶۱

رذاذات [ع.] [razāzāt] (ا.) چِ رذاذة. یاران نرم

ریز. / دره ۴۶۹

رذاله [ع.] [rozāla(e)] (ص.) بدترین هر چیز. /

یمینی ۳۱۲ / اخلاق ۳۰۶

رزادیق [ع.] [razādīq] (ا.) چِ رُزداق. رستاق.

روستا. / سند ۳۰۴ / دره ۱۳۱

رزانت [ع.] [razānat] (مص. امص.) با وقار

بودن، سنگین بودن. سنگینی، وقار، آهستگی.

گرانباری. / کلیله ۶۶ / عتبه ۱۱ / توسل

۶۴-۱۱۹ / عقد ۷۹ / سند ۱۳۵-۲۷۹ /

اغراض ۱۲۵ / یمینی ۱۷-۴۰-۷۴-۱۴۳-

۲۹۹-۳۴۷-۳۶۱-۳۸۷ / دستور ۸۱-۹۶-

/ مرزبان ۳۹-۸۰-۲۴۴-۳۲۷ / معجم

۵۱-۱۰۳-۱۸۴-۱۹۱-۱۹۹ / اخلاق

۲۱۰ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۵۵- ج ۳ ص ۱۲

/ و صاف ۱۲۳-۱۸۹-۱۹۵-۲۱۶-۲۴۸-

۶۵۵ / سبط ۱۰ / مسامره ۷۹-۹۷-۲۴۱ /

نسایم ۱۴ / رشف ۱۴۷-۱۶۲-۳۰۰-۳۱۸

/ دره ۳۲-۴۱۷-۵۲۹ / گیتی ۲۸ / تجربه

ج ۱ ص ۶۸

رزایا [ع.] [razāyā] (ا.) چِ رزیه، پیشامد ناگوار.

/ عتبه ۱۱۳ / یمینی ۱۵۱-۴۹۴ / روضه

۶۱-۶۵-۱۴۰ / سیرت ۱۱۱ / و صاف ۳۷۳

/ ظفر ج ۲ ص ۱۸۴

رزء [ع.] [roz] (ا.) مصیبت، آفت، آسیب. / و صاف

۲۵۴

رزم [ف.] [razm] (ا.) هیمه و هیزم. / دره ۵۱۹

رزم [ع.] [rozam] (ص.) ثابت و قائم بر زمین. /

دره ۲۰۵

رزمه [ع.] [rezma(e)] (ا.) ۱- بقعة رخت، بسته

لباس، پشتواره، لنگهٔ بار قماش و اثاثه. و ر.ک.

روی رزمه. / کلیله ۱۸۷ / بختیار ۵۷ / یمینی

۱۸۳ / مرزبان ۶۳۰-۶۸۵ / معجم ۱۵۷ /

جهانگشا ج ۲ ص ۵۲ / و صاف ۱۳۴-۵۸۴ /

سبط ۸-۳۱ / نسایم ۵-۳۵-۴۸-۱۰۱ /

اخبار ۲۹-۱۰۹ / ظفر ج ۱ ص ۴۹- ج ۲ ص

۷۴ / دره ۲۳۱-۴۶۳-۷۱۶: ۲- ضرب

شدید. / دره ۳۰۵

رزوح [ع.] [rozūh] (مص.) نیزه زدن و خسته

کردن. / عقول ۲۲

رزیات [ع.] [raziyyāt] (ا.) چِ رَزَتْ، مصیبت

عظیم، پیشامد ناگوار. / معجم ۲۶

رزیت [ع.] [raziyyat] (ا.) مصیبت عظیم، پیشامد

ناگوار. / عتبه ۱۱۲-۱۲۸ / یمینی ۶۲-

۱۹۹-۲۰۵-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۴ / معجم

۱۱۷-۱۲۹ / و صاف ۲۰۶-۴۵۹ / دره ۱۶۷

رزین [ع.] [razīn] (ص.) محکم، استوار، سنگین،

باوقار، گرانمایه. / بختیار ۱۷۰ / توسل ۲۷۱

/ اغراض ۳۶-۱۲۱ / عقول ۴۲ / راحه ۱۷ /

یمینی ۲۰-۲۰۹-۲۵۳-۳۲۰-۳۴۲-۴۳۵

/ دستور ۳۲-۴۶-۹۰ / برید ۱۶-۹۸-

۱۰۱-۱۶۶-۱۶۹-۱۷۱-۲۲۶-۳۶۰ /

معجم ۳۱-۳۲ / روضه ۵۸ / و صاف ۳۱-

۵۵-۱۰۳-۱۱۰ / سبط ۲۰-۵۸-۹۶ /

مسامره ۷۳ / نسایم ۸۵ / ظفر ج ۱ ص ۱۸-

۳۶۷-۴۰۰ / برید ۱- ۱۹۴- ۲۹۶ / روضه

۷۰ / معجم ۱۲۷ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۳ /

وصاف ۱۹۹- ۳۷۲ / مسامره ۱۵۱- ۲۲۳ /

مصباح ۱۷۹ / رشف ۲۶۳ / دره ۵۹۰

رشاش rašāš [ع.ا.] چکیده‌های خون و اشک و

آب و جز آن. / یعنی ۲۸۶ / معجم ۱۶۸ /

وصاف ۵۱۶- ۶۱۳- ۶۴۴ / رشف ۱۲۴ / دره

۳۶۵ / تجربه ج ۲ ص ۵

رشاشه rešāša(e) [ع.ا.] قطره‌های کوچک

باران و باران ریزه. / یعنی ۴۴۸- ۴۶۴ /

جهانگشا ج ۱ ص ۸۷

رشاقت rašāqat [ع.ا.] (مص. امص.) نیک قد و

قامت بودن، نیکو و باریک قد شدن. نیک

اندامی، خوش قامتی. / اغراض ۱۷۲- ۲۶۳ /

عقول ۵۱ / روضه ۶۶- ۷۶ / وصاف ۱۴۷ /

دره ۳۲ / تجربه ج ۲ ص ۱۳۳

رشت rašt [ف.ا.] لجن، خاک، خاکروبه. / دره

۱۶۶

رشته rešta(e) [ف.ا.] نام مرضی است و آن

چیزی باشد که از اعضای مردم به سان تار

ریسمان برمی آید، پیوک. / بیهق ۳۰ / دره ۳۹

رشتی ī - rašt [ف.ا.] منسوب به رشت

(خاک، گرد و غبار). / دره ۱۶۷

رشح rašh [ع.ا.] (مص. ا.) تراویدن آب. عرق،

تراوش. / خاقانی ۴۲- ۲۴۵ / اغراض ۳۰۷ /

لباب ۲۱۸ / نفثه ۳۲

رشد rašad [ع.ا.] (امص.) راستی و درستی. /

مرزبان ۸۸

رشف rašf [ع.ا.] (مص.) مکیدن آب یا مایعی

دیگر را، نوشیدن همه آبی را که در ظرف است.

/ یعنی ۴۷۹ / برید ۱۷۵ / معجم ۸۲

رشق rašq [ع.ا.] (مص. امص.) ۱- تیر انداختن.

۳۵- ۴۶ / رشف ۳۱۸ / دره ۱۱۵- ۳۲۱

رزته raziyya(e) [ع.ا.] رزیت، مصیبت عظیم.

/ تجربه ج ۱ ص ۱۵۹- ۲۱۶

رسم rass [ع.ا.] (مص.) ۱- ابتدا کردن چیزی

باشد بر سبیل پوشیدگی و آهستگی. / المعجم

۲۶۸: ۲- (ا.) در اصطلاح قافیه حرکت ماقبل

الف تأسیس است و آن الّا فتحه نتواند بود. /

المعجم ۲۶۸

رساتیق rasātiq [ع.ا.] (ا.) ج رستاق معرب

روستا. / سند ۳۰۴ / نفثه ۹۵ / وصاف ۲۰۲-

۲۰۳- ۲۴۶- ۲۹۵- ۳۸۹- ۴۲۳ / دره ۱۳۱

رسد rasad [ف.ا.] (ا.) حصه و بهره. / دره ۶۸۸

رسم rasm [ع.ا.] (ا.) اثر و بقیه خانه و جز آن. /

معجم ۲۲۹

رسوم rosūm [ع.ا.] (ا.) ج رسم، اثر و بقیه خانه و

جز آن. / مقامات ۱۷۱ / معجم ۱۰۱- ۲۳۱

رسیس rasīs [ع.ا.] (ص.) ثابت و استوار. / تجربه

ج ۱ ص ۱۳۱

رسیل rasīl [ع.ا.] (ص.) ۱- آنکه با دیگری

همصدا بخواند، هم آواز، ترتیب خوان. /

المعجم ۱۷۶ / وصاف ۴۶۹- ۴۷۴ / دره ۳۷۷:

۲- دمساز، موافق. / وصاف ۵۳۸- ۵۴۴

رش rašš [ع.ا.] (مص.) اندک و باریک باریدن. /

خاقانی ۴۲ / نفثه ۳۲ / وصاف ۳۵۸

رشا rošā [ع.ا.] (ا.) ج رشوة، رشوه. / دره ۱۴۹

رشاء rešā' [ع.ا.] (ا.) ریسمان، رسن. / مسامره

۲۶۱- ۲۲۱

رشاد rašād [ع.ا.] (امص.) هدایت، رستگاری،

راستی. / کلیله ۳۳۹ / عتبه ۱۷ / رشید ۳۸-

۴۱- ۷۴- ۱۳۹ / توسل ۱۵- ۵۱- ۶۱-

۱۴۷ / سند ۸۵- ۱۱۱- ۳۱۶ / اغراض ۸۱-

۱۳۱- ۱۸۲ / راحه ۴ / یعنی ۲۵- ۳۵۹-

دهن در دهن. / معجم ۳ / وصف ۵۹-۷۸-
 ۴۵۲ / رشف ۲۴۸ / تجربه ج ۲ ص ۴۴-۲۱۵
 رضاع re(a)zā' [ع.] (مص. امص.) شیر
 خوردن. شیرخوارگی. / کلیله ۵۵ / خاقانی
 ۱۵۵-۲۷۲ / دستور ۱۱۴ / برید ۳۸۱ /
 معجم ۳۹ / اخلاق ۲۲۲ / وصف ۹۳ / سبط
 ۴۶ / دره ۲۹۸
 رضاعت rezā'at [ع.] (مص.) شیر خوردن کودک
 از پستان مادر. / معجم ۱۳۰
 رضح razx [ع.] (مص.) عطای اندک دادن. /
 وصف ۱۷۳-۲۷۱
 رضراض razrāz [ع.] (ا.) سنگریزه‌ها که زیر پا
 کوفته گردند. / وصف ۸۴
 رضيع razī' [ع.] (ص. ا.) شیرخواره. / مقامات
 ۳۴ / بختیار ۷۲ / توسل ۱۹۳ / سند ۱۵۱ /
 یمنی ۲۹۴ / معجم ۹-۶۰ / جهانگشا ج ۱
 ص ۱۶۹ / وصف ۶۶-۱۸۶ / نسایم ۱۷ /
 دره ۶۴۷ / گینی ۱۰۷ / تجربه ج ۱ ص ۱۰۳
 رضيع اللبان razī' - ol - lebān [ع.]
 (ص. مر.) همشیر، توأمان. / خاقانی ۱۴۲ /
 رشف ۱۴۸
 رضیّه raziyya(e) [ع.] (ص.) پسندیده، خوش.
 / برید ۲۲-۱۲۸-۱۹۷-۲۱۳
 رطانات ra(e)tānāt [ع.] (ا.) ج رطانت، سخن
 جز به کلام عربی گفتن. / المعجم ۲۹۷
 رطانت re(a)tānat [ع.] (مص.) سخن جز به
 کلام عربی گفتن. / دره ۲۱
 رطب ratb [ع.] (ص.) تر، نمکین، مرطوب. /
 مرزبان ۲۶۲ / دره ۸
 رطب اللسان ratb - ol - lesān [ع.]
 (ص. مر.) شیرین و تازه زبان، ترزبان. / نفثه ۵۹
 / گینی ۴۱ / تجربه ج ۲ ص ۷۸

تیراندازی. / معجم ۹۰ / وصف ۳۵-۴۸-
 ۳۵۱ / دره ۲۲۶: ۲- (ا.) بانگ قلم، آواز
 کلک. / وصف ۸۹-۲۲۶ / دره ۲۲۶
 رشوات rešavāt [ع.] (ا.) ج رشوت، رشوه. /
 یمنی ۷۷
 رشیق rašīq [ع.] (ص.) خوش اندام، نیکو. /
 توسل ۱۱ / دستور ۱۸ / روضه ۶۴ / وصف
 ۱۵۶ / سبط ۹۷ / دره ۷۲
 رشيقه rašīqa(e) [ع.] (ص.) مؤنث رشیق،
 نیکو. / تجربه ج ۱ ص ۱۷۶
 رصاص rasās [ع.] (ا.) سرب، ارزیر. / وصف
 ۳۸ / دره ۳۱۲-۳۹۱
 رصاصی rasās - ī [ع.] (ص.) سربی. /
 مقامات ۱۸۴
 رصافت resāfat [ع.] (امص.) استواری. / دره
 ۳۲
 رصانت rasānat [ع.] (امص.) استواری، محکم.
 / یمنی ۳۸۷ / برید ۳۱۸-۳۳۸-۳۵۸ /
 معجم ۱۵۷-۲۴۲ / ساف ۵۸۶ / دره ۵۲۹ /
 تجربه ج ۱ ص ۶۸-ج ۲ ص ۲۴۰
 رصع ras' [ع.] (مص.) فرو بردن نیزه. / دره ۲۰۸
 رصیف rasīf [ع.] (ص.) استوار، محکم. / دره
 ۹۰
 رصین rasīn [ع.] (ص.) محکم و بر جای،
 استوار. / المعجم ۴۶۲ / معجم ۲۲۷-۲۴۷ /
 وصف ۲۳-۸۷-۴۲۷ / نسایم ۸۵ / رشف
 ۱۰۲-۳۱۸ / دره ۵۰۲
 رصینه rasīna(e) [ع.] (ص.) محکم، استوار. /
 دره ۳۹۰
 رض razz [ع.] (مص.) کوفتن و ریزه کردن. /
 وصف ۲۷۳
 رضاب rozāb [ع.] (ا.) آب دهن، پاره‌های آب

- رعات ro'āt [ع.] (ص. ۱) رعا، ج. راعی، جویان، چراتنده، نگاهدارنده، والی، امیر. / مرزبان ۷۳۰ / معجم ۱۳۲ - ۱۸۱ / وصف ۵۵ - ۴۳۱ / دره ۳۶۹ - ۶۶۴ - ۶۷۷
- رعات re'ās [ع.] (۱) ج. رَعْنَه، گوشواره. / دره ۴۷۴
- رعاده ra'āda(e) [ع.] (مص.) جنبیدن. / دره ۶۱۷
- رعاده ra'āda(e) [ع.] (ص.) ۱- بانگ کننده. / دره ۴۲۹: ۲- (۱) نوعی ماهی است که گویند هر که به آن دست بزند بدنش به لرزه درمی آید. / خاقانی ۱۱۷
- رعاع ra'ā' [ع.] (ص.) مردم پست و فرومایه. / یمنی ۱۶۶ / برید ۹۹ - ۱۶۷ - ۱۹۵ - ۲۱۷ - ۲۵۰ - ۳۷۰ / سمط ۸۶ / دره ۱۲۳ / تجربه ج ۲ ص ۱۹۷
- رعاع الناس ra'ā' - on - nās [ع.] (امر.) مردم پست و فرومایه. / عتبه ۱۰۸ / توسل ۲۰۲ / روضه ۹۱ / وصف ۴۱ - ۱۰۴ - ۱۶۰
- رعاف ro'āf [ع.] (مص. ۱) جاری شدن خون از بینی، خون بینی. / چهار ۱۲۵ / بیهق ۲۳۸ / راحه ۱۱۲ / وصف ۴۲۲ / ظفر ج ۱ ص ۴۳
- رعبوب ro'būb [ع.] (ص.) ترسنده، بد دل. / دره ۵۳
- رعد ra'd [ع.] (۱) نوعی سلاح آتشین نظیر خمپاره و زنبورک. / ظفر ج ۲ ص ۷۸ - ۲۱۹ - ۲۲۹ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۴۰۸
- رعه re'da(e) [ع.] (مص.) جنبش، تشنج. / مرزبان ۳۳۲
- رعراع ra'rā' [ع.] (ص.) راست قامت. / دره ۷۰۳
- رعشت re'shat [ع.] (مص.) لرزه، لرزش. /
- جهانگشا ج ۲ ص ۱۶۰
- رعود ro'ūd [ع.] (۱) ج. رعد. / دره ۶۱۷
- رعونات ro'ūnāt [ع.] (۱) ج. رعونت. ر.ك. رعونت. / مصباح ۲۶۵
- رعونت ro'ūnat [ع.] (امص.) ۱- خودبینی، خودخواهی، خودآرایی. / مقامات ۵۰ / بیهق ۴۴ / خاقانی ۱۱۷ - ۲۷۱ / مرزبان ۱۹۱ / وصف ۵۴۸ - ۶۰۸ / سمط ۲۷ / مسامره ۹۷ - ۲۱۳ / مصباح ۱۵۲ / نسایم ۲۸ / دره ۲۶۰: ۲- زیبایی، خوشگلی. / تجربه ج ۱ ص ۱۶۹
- رعی ra'y [ع.] (مص.) ۱- چرانیدن، چرا دادن. / اخلاق ۲۴۳: ۲- چریدن. / جهانگشا ج ۳ ص ۹۳
- رعیاء ro'yā' [ع.] (امص.) نگاهداشت و حفاظت، بازایستادن از چهل و بدی. / تجربه ج ۲ ص ۲۲۳
- رغاء ro'yā' [ع.] (۱) بانگ شتر و مانند آن. / جهانگشا ج ۱ ص ۴۵ / سیرت ۶۵
- رغادات ra'yādat [ع.] (امص.) فراوانی، خوشی. / عقول ۱۶ - ۵۴ / برید ۳۸۸ / مرزبان ۸۵ - ۳۹۶ - ۴۸۵
- رغام ra'yām [ع.] (۱) خاک، ریگ آمیخته به خاک. / رشید ۲۳ / سیرت ۵۲
- رغایب ra'yāy(')eb [ع.] (۱) ج. رَغْبِه، چیز مرغوب و پسندیده، عطا، دهش. / خاقانی ۶۹ - ۱۴۲ - ۱۶۷ - ۲۲۲ - ۲۹۷ / اغراض ۲۹۳ / یمنی ۱۸ - ۴۸ - ۵۲ - ۶۴ - ۷۷ - ۱۰۸ - ۲۰۴ - ۲۰۹ - ۲۴۹ - ۲۸۲ - ۲۹۳ - ۳۳۴ - ۳۵۱ - ۴۹۵ / دستور ۱۸ - ۳۷۵ / مرزبان ۲۰ / معجم ۹۱ / اخلاق ۷۲ - ۱۲۶ - ۱۸۱ - ۳۲۲ - ۳۳۶ / روضه ۳۹ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۴۹ - ۱۹۲ / وصف ۳۷ - ۶۵ - ۱۲۵

رفاغت rafāyat [ع.] (امص.) فراخی عیش،
تن آسانی. / برید ۲۴۸-۳۰۸ / و صاف ۲۸۹
/ مسامره ۳۲۴ / اخبار ۵۷

رفاق refāq [ع.] (امص.) ۱- همراهی، ملاطفت.
/ دره ۱۱۷: ۲- (ا.) ج رفقه، رفقه، گروه
همسران. / یمنی ۲۴۲

رفاهت rafāhat [ع.] (امص.) رفاه، تن آسانی،
آسودگی، آسایش. / عقول ۱۹-۲۵-۲۶
رفاهیت rafāhiyyat [ع.] (امص.) رفاه،
آسایش. / سند ۳۱

رفد refd [ع.] (ا.) کاسه بزرگ. / دره ۱۶۵
رفض rafz [ع.] (امص.) ترك، طرد، رد. / توسل
۵۹ / عقول ۴۹-۵۳-۶۶ / مصباح ۱۶۴

رفع raf' [ع.] (مص.) ۱- در اصطلاح عروض
یکی از زحافات، مستفعلن که اسقاط اولین هجا
از آن است و به جای آن «فاعلن» بنهند و آن را
مرفوع نامند. / المعجم ۵۰-۵۷-۱۳۸-
۱۵۵-۱۵۶: ۲- (امص.) عرض حال،
دادخواهی. / چهار ۳۰-۳۱-۱۲۲ / نسایم
۶۱-۷۰

رفو rafv [ع.] (مص.) ۱- دوختن پارگیها، رفو
کردن. / یمنی ۱۶۱-۱۹۴ / برید ۳۳۶ /
سیرت ۵۸ / و صاف ۳۹۹: ۲- تسکین و آرام
دادن از ترس. / دره ۵۸۹

رفقه ro(a)fqa(e) [ع.] (ا.) گروه همراه، جماعت
مرافق، همسفران. / مقامات ۲۵-۲۸-۶۸-
۹۵ / یمنی ۲۱۷ / مرزبان ۵۳۳ / معجم ۱۹۱
رفیعه rafi'a(e) [ع.] (ا.) قصه ای (عرض حال)
که برای دیگری گویند. / یمنی ۴۷۵

رفیف rafīf [ع.] (ا.) درخت ترجنیان و غیر آن.
/ تجربه ج ۲ ص ۷۱

رفیه rafīh [ع.] (ص.) فراخ عیش. / دره ۳۴۳

۱۷۳-۲۱۹-۶۰۳ / رشف ۳۷۲-۴۰۷ /

ظفر ج ۱ ص ۱۶۹ / دره ۳۶۷-۴۶۹

رغبات raḡabāt [ع.] (ا.) ج رغبت، میل،
خواهش. / عقد ۱۵۹

رغبوت raḡabūt [ع.] (امص.) میل و خواهش.
/ رشف ۴۲۴

رغد raḡad [ع.] (امص.) فراوانی، خوشی. /
سند ۱۶۵ / اغراض ۳۸۶

رغوه ra(ḡ,o)ḡva(e) [ع.] (ا.) کفی که روی شیر
بندد. / برید ۳۶۲

رغیبه raḡība(e) [ع.] (ا.) عطای کثیر، بخشش
بسیار. / یمنی ۷۸-۳۱۰ / و صاف ۴۹۵ /
رشف ۶۵

رغید raḡīd [ع.] (ص.) فراخ گوارا، بکام. / دره
۲۹۶

رغیف raḡīf [ع.] (ا.) نان گرده. / دره ۱۸۰
رفا refā [ع.] (امص.) رفاه، اتفاق، سازواری. /
دره ۱۱۷

رفات rofāt [ع.] (ا.) از هم پاشیده، ریزه ریزه
شده، ریزه و شکسته هر چیزی. / مقامات ۴۶ /
بختیار ۴۱ / اغراض ۳۹۳ / مرزبان ۷۴۲ /
نفته ۱-۵۵ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۸-ج ۲
ص ۱۱۷ / و صاف ۵۶ / سبط ۱۰-۱۲ /
رشف ۱۷۲-۲۳۱ / دره ۲۰

رفاده refāda(e) [ع.] (ا.) پارچه ای که بدان
جراحت یارگ را بندند، زخم بند. / مرزبان ۸۱
رفارف rafāref [ع.] (ا.) ج رُفرف، فرش و
گسترده، بالش. / و صاف ۴۸-۲۹۲-
۵۲۹-۵۷۹-۶۵۳

رفاغ rafāḡ [ع.] (امص.) فراخی عیش،
خوشگذرانی. / جهانگشا ج ۲ ص ۳ / و صاف
۲۱-۲۹-۵۲۳-۵۶۳-۶۰۴ / دره ۴۲۲

- رق reqq [ع.] (امص.) ۱- بندگی، بردگی، عبودیت. / مقامات ۹۹ / بختیار ۲۲۳ / اغراض ۱ / و صاف ۲۰۲ / دره ۵۰۳: ۲- (ا.) پوست آهو و جز آن که بر وی نویسند. / راحه ۴ / دره ۶۴۵
- رقاب reqāb [ع.] (ا.) چ رقبه، گردن. / یمنی ۳۱۳ / نفثه ۲ / المعجم ۴۵۳ / سیرت ۲۵۲- ۲۶۷ / رشف ۱۳۱ / دره ۲۷۶
- رقاد roqād [ع.] (ا.) خواب. / معجم ۲۴۷ / رشف ۲۱۴ / تجربه ج ۱ ص ۹۳
- رقاع reqā' [ع.] (ا.) ۱- چ رُقع، نامه، مکتوب، نوشته موجز. / عتبه ۵ / مرزبان ۱۷ / سبط ۶۵ / نسایم ۱۰۲ / دره ۱۳۳: ۲- نام یکی از خطوط معروف اسلامی. / راحه ۴۴۱ / و صاف ۲۹۲- ۶۱۳ / نسایم ۱۹
- رقاعت reqā'at [ع.] (امص.) حماقت، کم عقلی. / برید ۲۱۶- ۳۶۷
- رقاق ra(o)qāq [ع.] (ا.) چ رقه، هر زمین بر لب رود که آب درآید بروی در وقت مدّ سپس فرو رود. / دره ۵۵۵
- رقاق roqāq [ع.] (ا.) نان تنک، لواش. / مصباح ۲۳۰ / تجربه ج ۱ ص ۳۹۴- ج ۲ ص ۲۲
- رقبات raqabāt [ع.] (ا.) چ رقبه، زمین و ملکی که به کسی داده شود که مادام المعمر از آن بهره‌مند شود. / و صاف ۱۵۸ / تجربه ج ۱ ص ۲۶۸
- رقبه raqaba(e) [ع.] (ا.) گردن. / سند ۳۶- ۲۹۶ / اغراض ۲۵- ۲۹- ۴۰- ۱۱۱- ۱۹۱ / مرزبان ۴۵۸- ۵۲۲
- رقبه reqba(e) [ع.] (امص.) چشمداشت، انتظار. / دره ۱۶۳
- رقدات raqadāt [ع.] (ا.) چ رَقَدَت، خواب. /
- رشید ۸ / رشف ۱۱۹- ۲۹۷- ۳۶۳- ۳۶۵- ۳۸۷
- رقدت raqdat [ع.] (مص.) به خواب رفتن. / مقامات ۱۸۰ / معجم ۲۱۳ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۸ / و صاف ۳۳- ۱۷۴ / دره ۵۶۳
- رقده raqda(e) [ع.] (مص.) ر.ك. رقدت. / رشف ۳۵۷
- رقراق raqrāq [ع.] (ص.) موج زنده، براق. / یمنی ۴۵۴ / دره ۵۵۵
- رقوش roqūš [ع.] (مص.) (ا.) ۱- چ رَقَش، نگاشتن و نگارین کردن چیزی را. / دره ۵۵۵: ۲- (ا.) چ رَقَش، نقش، نگار. / دره ۵۱۷
- رقیت reqqiyyat [ع.] (امص.) عبودیت، بندگی، غلامی. / مرزبان ۱۲۶ / رشف ۱۶۸- ۲۵۶ / دره ۵۹۹
- رقیع raqī' [ع.] (ص.) ۱- احمق، نادان. / عقول ۳۸ / برید ۷۳- ۹۱- ۱۹۳- ۱۹۵- ۳۶۹: ۲- (ا.) آسمان. / دره ۱۸۱
- رقیق raqīq [ع.] (ص.) بنده، غلام. / جهانگشا ج ۳ ص ۱۴۰
- رقین raqīn [ع.] (ص.) مرقوم، خط‌دار، به قید عبارت درآمده. / دره ۲۹۶
- رقیه roqya(e) [ع.] (ا.) افسون، تعویذ. / برید ۱۴۳
- رقیه reqqiyya(e) [ع.] (امص.) رقبه، بندگی. / دره ۵۵۵
- رك rak [ف.] (ا.) رگ، رج، رسته، صف کشیده. / ظفر ج ۲ ص ۴۰۰
- ركاب rekāb [ع.] (ا.) پیاله‌ای باشد هشت پهلوی دراز. / دره ۱۵۹
- ركاز rekāz [ع.] (ا.) زرو سیم که در کانه‌ها بود. / دره ۲۴- ۳۸۸

رکضت rakzat [ع.] (مص. امص.) اسب تاختن

و دوانیدن، دویدن، جنبش، حرکت. / کلیله

۲۲۷ / یمنی ۱۴۲ - ۱۷۹ - ۲۹۱ - ۴۵۲ /

المعجم ۷ / المعجم ۸۹ - ۱۷۲ - ۱۸۵ /

جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۸ - ج ۳ ص ۱۰۸ -

۱۳۸ / و صاف ۷۹ - ۲۵۲ / سبط ۲ / دره

۲۴۱ / تجربه ج ۱ ص ۱۱۶ - ۱۷۳ - ۱۹۸ -

۲۰۵ - ج ۲ ص ۱۴

رکئی I - rokñ [ع.] (ص.) دینار رکئی، سکه

طلای منسوب به رکن الدولة دیلمی. /

جهانگشا ج ۲ ص ۲۵۶

رکو rokū [ف.] (ا.) جامه کهنه سوده شده، لته. /

المعجم ۴۵۸ - ۴۵۹

رکوب rakūb [ع.] (ص. ا.) مرکوب، شتر یا هر

چیز سواری. / المعجم ۲۷ / دره ۱۵۹ - ۵۱۰

رکوب rokūb [ع.] (مص.) ۱ - خود را به خطر

انداختن. / نفثه ۱۰۱: ۲ - (مص. امص.)

سوار شدن، سواری. / بیهق ۱۰۹ / سند ۵۷ /

اخلاق ۱۲۶ - ۲۲۵ / معجم ۹۸ - ۱۷۸ /

سیرت ۱۱۸ - ۲۶۵ / و صاف ۲۷ - ۶۸ - ۸۶ -

۱۱۱ - ۱۴۰ - ۱۶۸ - ۱۷۱ - ۲۳۲ - ۴۵۴ /

نسایم ۹۵ / رشف ۱۵۷ - ۲۳۳ - ۳۲۹ / ظفر

ج ۱ ص ۲۰ - ج ۲ ص ۳۰۲ / دره ۵۸۳ - ۶۱۹

/ تجربه ج ۲ ص ۲۱۹ - ۲۲۷

رکوح rokūh [ع.] (ا.) ج رکع، کرانه. / دره

۳۳۴

رکون rokūn [ع.] (مص.) آسودن، آسایش یافتن،

آرام گرفتن، آرام یافتن. / بختیار ۱۴۱ - ۲۴۷ -

۲۶۶ / اغراض ۲۵۵ / دستور ۱۰۷ / برید

۲۳۲ / مرزبان ۳۸۰ / و صاف ۱۸۰ - ۳۱۶ /

رشف ۶۰ - ۶۱ - ۷۳ - ۱۱۳ - ۱۸۶ - ۲۱۲ -

۲۲۳ - ۲۴۰ - ۳۸۶ - ۳۹۰ / دره ۶۰۲ /

رکانت rakānat [ع.] (امص.) استواری. / برید

۳۱۸ / دره ۴۱۷

رکایب rakāyeb [ع.] (ا.) ج رکاب، مرکوب،

شتر سواری. / یمنی ۴۴ - ۱۰۸ / معجم ۴۳ -

۸۷ - ۹۱ / و صاف ۱۳۴

رکب rakb [ع.] (امص.) ۱ - سوارکاری. /

و صاف ۷ / دره ۷۰: ۲ - (ا.) سواران (شتر،

اسب) / سبط ۱۰۳ - ۱۰۵

رکبان rokban [ع.] (ا.) ج راکب، سوار. /

یمنی ۴۹۱ / دره ۲۱۳ / تجربه ج ۲ ص ۱۶۳

رکبان سنبل rokban · e - sonbol [ع.]

(امر.) آنچه از غلاف گندم اول برآید و آن

ریشه است که بر خوشه باشد. / دره ۶۱۹

رکبه rokba(e) [ع.] (ا.) زانو. / سند ۳۶ - ۲۹۶

/ اغراض ۲۵ / دره ۱۲۰

رکت rekkat [ع.] (امص.) ضعف، سستی. /

کلیله ۸۰ - ۹۷ - ۲۳۷ - ۲۵۶ / یمنی ۴۴۶ /

لباب ۴۵۴ / مرزبان ۲۲۸ / المعجم ۴۵۹ /

معجم ۲۴۹ / دره ۸۵ - ۴۰۰ - ۵۳۴

رکز rakz [ع.] (مص.) نیزه زدن. / دره ۲۲۲

رکض rakz [ع.] (مص.) دویدن، تاختن. /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۷۰ - ۱۷۷ / و صاف ۱۹ -

۱۳۰ - ۳۹۶ / دره ۲۰۱ - ۲۲۳ / دره ۲۳۵ -

۲۴۷

رکضات rakazāt [ع.] (ا.) ج رکضت، یکبار

دویدن، حرکت، جنبش. / مرزبان ۵۵۲ /

سیرت ۱۴۶ / ظفر ج ۱ ص ۴۰۴ / رشف ۷۳ -

۸۹

رکض الخیل rakz - ol - xa(e)yl [ع.]

(مص. ا.) پای زدن و برانگیختن اسب، در

اصطلاح عروض بیت متدارك مثنی مخبون را

گویند. / المعجم ۱۸۰

رمس rams [ع.] (ا.) سنگ انداختن. / وصاف

۲۷۳

رمس rams [ع.] (ا.) گور، قبر. / دره ۶۸۳

رمص ramas [ع.] (ا.) چرك خشك كنج چشم. /

روضه ۱۰۱

رمض ramaz [ع.] (ا.) شدت حرارت، شدت

گرما. / عقول ۳۹ / برید ۲۹۷

رمضا ramzā [ع.] (ا.) شدت گرما. / رشف ۲۱۵

رمك ramak [ف.] (ا.) اسبان. / دره ۲۴۷

رمل ramal [ع.] (مص.) ۱- حصیر بافتن. /

المعجم ۷۱: ۲- در اصطلاح عروض نام یکی از

بحور عروضی است مبتنی بر تکرار شش یا

هشت بار «فاعلاتن». / المعجم ۶۸-۷۰-

۷۱- ۹۰- ۹۵- ۱۳۱: ۳- (ا.) ظاهراً نوعی

بافته نازک که از ملازمات قماط (قنداق کودک)

بوده است. / بختیار ۶۵-۱۱۵

رمله ramla(e) [ع.] (ا.) يك توده ریگ. / تجربه

ج ۱ ص ۱۷۲

رمم remam [ع.] (ا.) جِ رَمِه، استخوان پوسیده.

/ تجربه ج ۱ ص ۱۰۹

رموق romūq [ع.] (امص.) ظاهراً عنایت و

التفات و نگرش. / عقول ۱۴ / برید ۳۴۳

رمیم ramīm [ع.] (ص.) پوسیده، کهنه. /

بختیار ۴۱ / اغراض ۳۹۳ / مرزبان ۷۴۲ /

المعجم ۳۶۲ / معجم ۷۸ / سبط ۱۰-۱۲ /

مسامره ۲۸۵ / رشف ۱۰۲-۱۷۷ / دره ۲۸۴

رمیمه ramīma(e) [ع.] (ص.) مؤنث رمیم،

پوسیده. / تجربه ج ۱ ص ۲۱۰

رنات rannāt [ع.] (ا.) رَنَه، آواز، آواز گریه که در

حلق باز گردانیده شود. / وصاف ۶۵-۱۵۷-

۲۶۴-۲۸۰ / دره ۴۷۲

رنت rannat [ع.] (ا.) آواز گریه که در حلق باز

تجربه ج ۲ ص ۲۱۹

رکوه rakva(e) [ع.] (ا.) کوزه آبخوری. /

مقامات ۸۵ / سند ۱۹۱ / مصباح ۲۶۹

رکین rakīn [ع.] (ص.) استوار، محکم. /

جهانگشا ج ۱ ص ۱۳۵ / وصاف ۳۸۵

رَم ramm [ع.] (مص.) اصلاح کردن، نیکو کردن

چیز یا خلل را. / راحه ۱۸۳ / دره ۳۶۱

رَم remm [ع.] (ا.) ر.ك. طم ورم. / دستور ۱۲۴

رماة romāt [ع.] (ص.) جِ رامی، تیرانداز. /

سیرت ۱۴۳ / وصاف ۹۰-۲۰۳-۲۵۵ / دره

۲۲۶-۳۴۹

رماج ramāj [ع.] (ا.) گرهای نیزه و میان دو

پیوندهای آن. / دره ۶۳۶

رماح remāh [ع.] (ا.) جِ رُمَح، نیزه. / عقد ۹۸

/ اغراض ۲۱۷ / یمنی ۲۷۶ / معجم ۱۶۸ /

دره ۶۶۳

رماد ramād [ع.] (ا.) خاکستر. / رشف ۱۱۹-

۲۶۳-۴۰۷

رمارم ram - ā - ram [ف.] (ق.مر.) پی در

پی، پیوسته. / مقامات ۵۵

رماك remāk [ع.] (ا.) جِ رَمَكه، مادیان. /

جهانگشا ج ۲ ص ۵۶

رمايت remāyat [ع.] (مص. امص.) رمایه، تیر

انداختن. تیراندازی. / بیهق ۱۳۲ / مرزبان

۵۳۰ / معجم ۱۳۰ / وصاف ۳۷۶

رمد ramad [ع.] (ا.) درد چشم، ورمی که در

طبقه ملتحمه چشم پدید آید. / کلیله ۳۰۰ /

عقد ۱۲۵-۱۵۸ / المعجم ۳۸۰ / سیرت ۶۱

/ نسایم ۶۲ / اخبار ۱۲ / مصباح ۳۶۲ / ظفر

ج ۲ ص ۴۶ / تجربه ج ۲ ص ۲۳۰

رمداء ramdā' [ع.] (ص.) دردگین، دردناک. /

وصاف ۵۱۶

رواح ravāh [ع.] (ا.) شبانگاه، شام، شامگاه. /
 مقامات ۳۵-۴۰-۵۴-۱۵۰ / بختیار ۴۲-
 ۵۶ / خاقانی ۲۱۵ / سند ۳۶-۸۸-۹۴-
 ۱۸۸-۲۳۰-۳۲۸ / دستور ۱۸ / نفثه ۱۸ /
 معجم ۷۵-۸۱-۱۰۲ / جهانگشا ج ۱ ص
 ۱۵۶- ج ۲ ص ۵۷- ج ۳ ص ۴ / و صاف
 ۵۷۶ / دره ۱۰۸-۶۷۱-۷۰۳ / تجربه ج ۱
 ص ۳
 رواحل ravāhel [ع.] (ا.) ج راحله، ستور،
 بارکش، مرکب. / رشف ۱۶۱-۳۱۶-۳۳۹ /
 ظفر ج ۱ ص ۳۱۰
 رواد rovād [ع.] (ص.ا.) ج راند، آنکه او را
 برای پیدا کردن آب و علف فرستند، جوینده،
 پیغام‌آور. / برید ۲۰۷ / نسایم ۱۰۲
 روادع ravāde' [ع.] (ص.) ج رادعه،
 بازدارنده. / یمنی ۲۷۸
 روادف ravādef [ع.] (ا.) ج رادفه، دنباله. /
 و صاف ۶۱۷
 رواس ravv(ʿ)ās [ع.] (ص.ا.) کله فروش،
 فروشنده سر. / مسامره ۱۲۶
 رواسخ ravāsex [ع.] (ص.) ج راسخ، محکم و
 استوار. / و صاف ۱۲۵-۱۶۴ / ظفر ج ۲ ص
 ۱۳۲
 رواسی ravāsī [ع.] (ص.) ج راسیه، ثابت،
 راسخ، کوه سخت بنیاد. / و صاف ۲۰ / دره
 ۵۲۸
 رواشن ravāšen [مع.] (ا.) ج روشن، روزن،
 مقصود ستارگان است. / دره ۳۳۷
 رواصف ravāsef [ع.] (ص.ا.) ج راصفه، آنچه
 محکم و استوار باشد. / دره ۶۷۸
 رواصیر ravāsīr [ع.] (ا.) ج رصار معرب
 ریچار، مرتبا، مرتبایی که از دوشاب پخته باشد.

گردانیده شود. / جهانگشا ج ۳ ص ۵۲
 رند rand [ف.] (ا.) هر چیز خوشبو. / و صاف
 ۱۲۶ / ظفر ج ۱ ص ۳۰۱ / رشف ۱۰۶
 رنق raneq [ع.] (ص.) تیره. / دره ۱۱۹
 رنقات āt - rana(e)q [ع.] (ص.) ج رَنق و
 رَنق، آب کدر و تیره. / و صاف ۶۰۲
 رنگ rang [ف.] (ا.) ۱- شتر قوی که برای نتاج
 نگاه دارند. / راحه ۲۹۴: ۲- بز کوهی. گاو
 دشتی. نخجیر. / دره ۵۳۶: ۳- طرح بنا که
 معماران با گچ یا ماده دیگر بر زمین کشند تا پی
 آن بدان شکل کنده و برآورده شود. / دره ۵۳۰
 رنه ranna(e) [ع.] (ا.) آواز گریه که در حلق باز
 گردانیده شود. / نفثه ۲۵
 رواء revā' [ع.] (ا.) رسنی باشد که بدان بار بر
 شتر بندند. / المعجم ۲۰۴
 رواء rovāl' [ع.] (ا.) چهره، صورت، حسن
 منظر، جمال. / مقامات ۸۴-۱۲۸ / بیهق
 ۱۱۳ / خاقانی ۱۵۷ / سند ۷۹ / یمنی
 ۱۵۵-۲۹۱ / دستور ۲۷-۴۹-۷۱ / مرزبان
 ۳۳۹-۵۰۲ / المعجم ۲۰۸ / و صاف ۲۱۱ /
 سبط ۱۵ / نسایم ۴۰-۱۱۴ / تجربه ج ۲ ص
 ۲۲۳
 روابع ravābe' [ع.] (ص.ا.) ج رابع، چهارم. /
 سند ۶۴
 روات rovāt [ع.] (ص.ا.) ج راوی، روایت
 کننده. / سند ۳۱-۳۳۱ / مرزبان ۶۳۶
 رواتب ravāteb [ع.] (ا.) ج راتبه و راتب،
 وظیفه، مستمری، حقوق، مقرری. / بختیار
 ۱۸۰ / خاقانی ۴۵ / اغراض ۲۳۴-۲۷۳-
 ۴۱۶ / یمنی ۳۸۸ / مرزبان ۳۷۹-۴۳۷ /
 و صاف ۱۴۹ / مصباح ۲۱۷ / طفر ج ۱ ص
 ۳۰۹ / تجربه ج ۱ ص ۲۸

/ چهار ۱۳۱

رواعف ravā'ef [ع.] (ص.) رماح رواعف،

نیزه‌های خون چکان. / دره ۲۱۶

رواق revāq [ع.] (ا.) ابرو. / دره ۵۳۰

رواهص ravāhes [ع.] (ا.) سنگهای بر هم

نشسته استوار. / دره ۱۴۵

روایع ravāy('e) [ع.] (ص.) چ رانعه و رایع، به

شگفت آورنده کسی را از حسن و جمال، زیبا،

خوش منظر. / رشید ۴۱ - ۴۳ - ۴۹ - ۹۱ /

توسل ۱۰۳ / یمنی ۲۶۴ - ۲۷۸ / دستور ۹۱

/ لباب ۲۵ - ۲۷۰ - ۴۴۹ - ۴۷۱ / مرزبان ۱۰

/ جهانگشا ج ۱ ص ۱ - ج ۲ ص ۹۵ - ج ۳

ص ۱۳۴ / و صاف ۲۳ - ۵۵ - ۶۴ - ۱۵۶ -

۳۰۱ / سبط ۹ / رشف ۱۶۰ - ۱۹۱ - ۲۰۸ -

۲۱۹ - ۲۲۸ - ۲۳۰ - ۲۴۵ - ۲۵۸ - ۲۶۴ -

۲۹۹ - ۳۱۲ - ۳۷۳ / دره ۲۳ - ۵۵۶ / تجربه

ج ۲ ص ۱۴۵

روایق ravāyeq [ع.] (ص.) ج رائق، خوب. /

دره ۲۳

روباه زرد rūbāh - e - zard [ع.] (امر.)

کنایه از آفتاب. / دره ۵۴۹

روث rōs [ع.] (ا.) ۱ - سرگین، پلیدی. / مقامات

۱۵۱ / برید ۶۹ / اخلاق ۱۶۲ / جهانگشا ج

۳ ص ۱۱ / مصباح ۲۹۰ / دره ۱۶۷؛ ۲ - سر

قبضه شمشیر. / دره ۱۶۷

رود rūd [ع.] (امص.) آهستگی و نرمی. / دره

۴۹۳

روس rovas [ف.] (ا.) روباه. / دره ۱۶۷

روشن rōshan [ف.] (ا.) روزن. / دره ۱۳

روغ rō [ع.] (ا.) ترس، بیم، فزع. / عقول ۱۰

۲۸ - ۳۳ / مرزبان ۴۳۳ / و صاف ۲۴۱ -

۲۹۱ - ۳۵۲ / دره ۱۱۱ - ۲۴۳

روغ rū [ع.] (ا.) دل. / دره ۱۱۷

روغت rō'at [ع.] (ا.) ترس، بیم، خوف. / یمنی

۱۰۲ - ۱۳۵ - ۱۷۳ - ۳۴۴ / و صاف ۱۲ -

۵۲ - ۵۴ - ۷۴ - ۷۸ - ۱۸۶ - ۲۰۹ - ۲۱۰ -

۲۳۰ - ۲۵۰ - ۲۸۲ - ۳۴۳ - ۴۲۶ - ۴۳۲ -

۵۸۹ - ۶۱۹

روغان rovaγān [ع.] (امص.) روباه بازی،

حیله گری. / جهانگشا ج ۲ ص ۶۶

روق rōq [ع.] (ا.) عنفوان. / خاقانی ۱۶۶

روق rūq [ع.] (ص.) ج رائق، خوب، زیبا. / دره

۲۲

روم rōm [ع.] (امص. امص.) طلب کردن، جُستن.

طلب، جستجو. / عقول ۷ - ۲۶ / برید ۷۹ -

۹۸ - ۱۳۲ - ۱۸۳ - ۳۰۲ - ۳۱۸ - ۳۳۹ -

۳۴۵ - ۳۵۹ - ۳۷۹ - ۳۸۸ / و صاف ۲۶۲ /

دره ۵۵۷

روهینا rūhīnā [ف.] (ا.) فولاد و آهن جوهردار.

آنچه از فولاد و آهن جوهردار سازند مانند

شمشیر. / اغراض ۳۵ - ۱۰۸ - ۳۲۲

روی بازار rū - ye - bāzār [ف.] (ص مر.)

کنایه از بهترین و شریفترین. / کلیله ۱۲۴

رویت ravīyyat [ع.] (ا.) رویت، فکر، اندیشه در

امور، تأمل. / کلیله ۵ - ۳۱ - ۶۸ - ۱۴۸ -

۱۸۵ - ۲۲۲ - ۲۶۶ - ۲۷۴ - ۳۹۷ - ۴۱۷ /

چهار ۸۵ / بختیار ۶۲ / توسل ۴۹ - ۱۱۳ -

۲۰۴ - ۲۴۴ / خاقانی ۱۵۷ - ۲۶۴ / سند

۲۴ - ۴۵ - ۲۹۸ / اغراض ۴۰ - ۴۸ - ۶۱ -

۸۶ - ۱۲۱ - ۳۱۴ / راحه ۲۸۷ - ۳۳۱ / یمنی

۳ - ۶ - ۳۵ - ۲۲۶ - ۳۴۳ / دستور ۳۴ -

۳۵ - ۵۰ - ۱۲۳ / برید ۱۸۱ - ۲۱۶ / مرزبان

۸۹ - ۳۷۲ / المعجم ۲۳۳ / معجم ۲۷ - ۸۶ -

۱۶۷ / اخلاق ۵۸ - ۸۱ - ۱۰۱ - ۱۰۲ /

رهبت rahbat [ع.] [ا.] بیم، ترس، خوف. / عقد
۱۱۵ / خاقانی ۲۳۵-۲۴۶ / عقول ۲۸ /
یمینی ۴۷۳ / برید ۱۵۳-۲۲۵ / مرزبان ۵۲۰
/ مصباح ۳۹۵-۴۱۸

رهبةٔ - an rahbat [ع.] [ق.] رهبتاً، از روی
ترس. / توسل ۱۸-۱۶۲ / معجم ۱۸۳ /
سیرت ۵۰-۱۱۹

رهبوت rahabūt [ع.] [ا.] ترس. / جهانگشا ج
۳۱ ص ۲

رهج rahj [ع.] [ا.] گرد. / دره ۲۱۵
رهط raht [ع.] [ا.] گروه، طایفه، دسته. / بیهق
۵۴-۵۸-۶۰-۶۴-۱۱۹ / دره ۵۱۳

رهو rahv [ع.] [امص.] سستی، آهستگی. /
راحه ۳۶۴

رهوج rahūj [ع.] [امص.] ظاهراً تیز رفتاری. /
دره ۵۰۰

رهیبه rahība(e) [ع.] [ا.] ترس. / وصاف ۴۹۵
رهینه rahīna(e) [ع.] [ص.] رهین، مرهون،
گروی، گروگان. / کلیله ۸ / وصاف ۱۱۲ /
مسامره ۱۲۹

ریٔ ra(e)yy [ع.] [ا.] ۱- رفا، ناز و نعمت. /
برید ۳۵۵: ۲- تازگی. / وصاف ۲۶۶ /
مصباح ۱۳۷

ریآت rayyāt [ع.] [ص.] ج ریه، پر، سرشار. /
وصاف ۲۶۴

ریاح riyāh [ع.] [ا.] ج ریح، مهربانی. / دره
۵۰۳

ریاس الامر riyās - ol - amr [ع.] [امر.] آغاز
کار. / دره ۱۲۲

ریاش riyāš [ع.] [ا.] مال و معاش. / یمینی ۴۶۰
/ برید ۹۷

ریآن rayyān [ع.] [ص.] ۱- سیراب، تر و تازه،

جهانگشا ج ۱ ص ۷۷- ج ۲ ص ۱۰۲- ج ۳
ص ۴۲ / وصاف ۸-۱۸-۶۳-۱۵۹-۱۸۹
/ سمط ۹۶ / مسامره ۵ / نسایم ۱۰۸-۱۱۳
/ مصباح ۸۰-۸۱ / ظفر ج ۱ ص ۵۰۷ / دره
۵۰ / تجربه ج ۱ ص ۷

رویحه ravīha(e) [ع.] [ا.] سُرور. / دره ۲۱۹

روی رزمه rū - ye - rezma(e) [ف.] [ع.]
(امر. ص. مر.) کنایه از بهترین و گرامترین و
گرانقدرترین. / کلیله ۱۸۷ / یمینی ۱۸۳ /
جهانگشا ج ۲ ص ۵۲ / وصاف ۷۳-۱۲۱-
۱۲۵-۱۹۲-۲۹۴-۳۵۵-۵۱۰ / سمط ۸-
۳۱ / نسایم ۵-۳۵-۴۸-۱۰۱ / اخبار
۲۹-۱۰۹ / ظفر ج ۱ ص ۴۹- ج ۲ ص ۷۴
/ دره ۳۳۰

رویین تن rūy - in - tan [ف.] [ص. مر.] کنایه
از معزول. / دره ۳۵

رهابین rahābīn [ع.] [ا.] ج رُهبان، جج راهب،
زاهد ترسا. / سند ۱۲۰ / راحه ۱۱۴-۴۲۳ /
یمینی ۳۸۲ / جهانگشا ج ۳ ص ۷۷ / وصاف
۲۱-۲۶۳-۳۲۷ / مسامره ۱۸۵ / مصباح
۱۷۹ / رشف ۴۳-۴۴-۴۵

رهاط rehāt [ع.] [ا.] رخت خانه. / دره ۳۷۴
رهان rehān [ع.] [امص.] گرو بستن، شرط
بستن، به مسابقت گذاردن. / وصاف ۱۴۸-
۴۳۰ / دره ۴۳۴-۶۴۷

رهانت rahānat [ع.] [امص.] گرو دادن، رهن. /
وصاف ۳۸۸ / وصاف ۴۳۱ / گیتی ۱۷۶

رهاوی rahāvī [ف.] [ا.] راهوی، آوازی است که
در آخر افشاری نواخته می شود نصیحت آمیز و
حالتش برعکس افشاری است. / وصاف ۵۲۳
/ دره ۲۷۲-۶۱۵ / تجربه ج ۲ ص ۱۸۲

رهب rohḥ [ع.] [امص.] ترسیدن. / وصاف ۹۰

ریزیده [f] rīzīda(c) [ص.] پوسیده. / و صاف
۲۳۸ / ظفر ج ۱ ص ۵۶۱

ریش [ع.] rīš [ا.] جامه، مال، معاش. / دره ۶۶۰
ریش قاضی rīš - e - qāzī [ف.] - [ع.] (امر).
لتهای را گویند که بر شیشه یا کدوی شراب
بندند تا چون شراب در پیاله ریزند، صاف
ریخته شود. / دره ۱۴۹

ریش گاو rīš - e - gāv [ف.] (امر. ص. مر.).
کنایه از ابله، احمق. / دره ۲۰۰

ربع [ع.] ra(e)y' (مص. امص.) نمو کردن، بالا
آمدن، افزونی حاصل و محصول زراعت. /
کلیله ۱۰۶ - ۱۲۵ - ۱۴۳ - ۳۱۰ - ۳۳۷

۴۱۶ / بیهق ۱۲۹ / بختیار ۲۳۰ / خاقانی
۱۰۴ / سند ۶۲ - ۲۹۱ / اغراض ۴۰۴ /
عقول ۱۵ - ۱۸ - ۴۸ / راحه ۶۰ / یمنی ۳۱۸
/ برید ۳۷ - ۵۶ - ۶۷ - ۷۰ - ۱۵۵ - ۱۸۵ /
مرزبان ۷۲۵ / معجم ۶۵ - ۱۰۶ / و صاف ۱۳ -
۷۸ / سبط ۴۰ / رشف ۳۴۱ - ۳۸۴

ربع [ع.] ray' (امص.) روشنی، درخشندگی. /
دره ۴۰۴

ریعان raya'ān [ع.] [ا.] اوّل هر چیز و بهترین
آن، بهترین موسم. / عتبه ۱۰۶ / توسل ۵۰ -
۱۰۴ / عقول ۲۵ / یمنی ۱۸ - ۴۶۰ - ۴۴۶ /
دستور ۶۴ / برید ۲۱ - ۷۲ - ۱۷۶ / نفثه ۵۲
/ مرزبان ۲۶۴ / المعجم ۱۴ / معجم ۲۱ -
۳۰ - ۴۹ - ۱۳۱ / روضه ۴ / جهانگشا ج ۱
ص ۵ / سبط ۶۶ - ۷۴ - ۹۶ / نسایم ۹ -
۲۲ - ۵۹ - ۶۶ / اخبار ۱۱ - ۵۰ - ۱۰۷ /
رشف ۳۴ - ۵۰ / دره ۲۷۴ / تجربه ج ۱ ص
۴۵۵ - ج ۲ ص ۲۵۱

ریعان raya'ān [ع.] (مص.) رشد کردن، افزودن.
/ دره ۳۶۷

شاداب. / یمنی ۱۷ - ۲۶۳ / دستور ۲۴ - ۹۹
/ و صاف ۱۲۰ - ۳۳۸ - ۴۸۴ - ۶۱۸ / سبط
۳۳ - ۴۳ - ۸۷ / نسایم ۱۰۵ / رشف ۱۴۸ -
۲۵۸ / دره ۲۵۱: ۲ - در اصطلاح تصوّف، رتّان
واجبی بود که از غایت تمکّن و قوّت حال از
تواتر امداد وجد متغیّر و متأثر نگردد. /
مصبح ۱۳۷

ریب ra(e)yb [ع.] (امص.) دودلی، تردید،
شبهه. / کلیله ۲۷۸ - ۳۰۶ - ۳۱۴ / عقول ۷
/ سبرت ۲۸۰

ریباج rībāj [ف.] [ا.] ریاس، ریواس. / بیهق
۲۷۹

ریبال rībāl [ع.] [ا.] شیر بیشه. / دره ۳۲۱
ریبت ra(e)ybat [ع.] (امص. ا.) بدگمانی،
تهمت، اضطراب، قلق، شک، گمان. / کلیله ۵ -
۷۰ - ۸۹ - ۱۳۰ - ۱۳۵ - ۱۴۳ - ۱۵۰ -
۱۶۷ - ۲۴۲ - ۲۴۸ - ۲۷۸ - ۳۰۱ - ۳۲۴ -
۳۲۷ - ۳۶۶ / رشید ۳۰ / توسل ۶۱ / سند
۸۵ - ۱۰۰ - ۲۴۵ / اغراض ۶۷ - ۱۴۲ - ۲۱۸
/ یمنی ۲۵ - ۷۸ - ۱۱۰ - ۱۴۵ - ۱۸۰ -
۳۲۸ / دستور ۳۲ - ۴۹ - ۶۲ - ۸۱ / مرزبان
۶۳۲ / معجم ۱۰۹ / جهانگشا ج ۱ ص ۸ /
و صاف ۹۳ - ۲۷۰ / سبط ۱۰۲ / ظفر ج ۲ ص
۲۱ - ۴۸۲ / تجربه ج ۱ ص ۱۹۳

ریچار rīčār [ف.] [ا.] مربّا یا خوراکی که از چند
چیز سازند. / راحه ۴۲۴

ریحان الجمال ra(e)yhān-ol-jamāl [ع.]
(امر.) سلیخه، یوست درختی است دارویی و
بهترین آن سرخرنگ و سبزرنگ و مانند
دارچینی در هم پیچیده است. / دره ۹۳

ریحانی rī - i - ra(e)yhān [ع.] (ص. ا.) شراب
صاف شده، باده مصفی. / مرزبان ۲۳۲

ریغ rīy [ع.] (ا.) غبار، گرد خاك. / دره ۴۹۶

ریف rīf [ع.] (ا.) زمین با کشت و علف. / دره

۶۷۰ - ۲۵۴

رین ra(e)yn [ع.] (ا.) ۱- زنگ، زنگار. /

اخلاق ۱۴۳: ۲- در اصطلاح تصوف حجابی

است بر دل که کشف آن جز به ایمان نبود و آن

حجاب کفر و ضلالت است. / رشف ۱۹۹-

۳۹۰ - ۳۳۰ - ۲۲۹ - ۲۰۵

ریوع royū' [ع.] (ا.) ج زیع، بهره، سود. افزونی

حاصل و محصول زراعت. / یمینی ۳۱۵ /

وصاف ۲۳۷ / نسایم ۶۸

* * *

«ز»

- زاجر zājer [ع.] (ص.) منع کننده. بازدارنده. /
 کلیله ۱۲۲ / بختیار ۵۴ / توسل ۱۰۷ /
 اغراض ۲۶۳ / برید ۱۱۴ / جهانگشا ج ۳ ص
 ۲۵۰
- زاحف zāhef [ع.] (ص.) تیری را گویند که از
 نشانه به يك سو افتد، تیر غیزان رونده به سوی
 هدف. / المعجم ۴۷ / دره ۳۱۹
- زآخر zāxer [ع.] (ص.) ۱- بسیار آب، پر آب. /
 مقامات ۲۰-۱۲۵ / رشید ۱۴۳ / خاقانی
 ۳۳-۷۱-۱۳۱ / اغراض ۱۴ / برید ۱۲۷ /
 لیاب ۸۶-۲۱۴ / المعجم ۲۲ / سیرت ۱۱۳ /
 و صاف ۷۲-۱۴۹-۱۵۰ / مصباح ۴۰۱ /
 رشف ۵۳-۱۶۳-۱۶۴-۲۲۰ / دره ۷۱-
 ۵۱۰: ۲- انبوه، بسیار. / دره ۵۷۷
- زاستر zās - tar [ف.] (ق.مر.) مخفف از آن
 سوتر، آن طرفتر، دورتر. / خاقانی ۲۶۵ /
 المعجم ۲۸۵
- زاعب zā'eb [ع.] (ص.) سیلابی که دره را پر
 کند. / رشف ۱۶۷-۲۳۹ / دره ۴۷۷
- زاغ zāy [ف.] (ا.) نام آهنگی از موسیقی. / دره
 ۲۷۱
- زاغ پا zāy - pā [ف.] (امر.) طعنه و سرزنش. /
 دره ۲۲۸
- زاغه zāya(e) [ع.] (ص.) مانل از حق. / دره
- زاکیات zākiyāt [ع.] (ص.) ج زاکیه، پاکیزه
 و نیکو. / المعجم ۲ / رشف ۱۷۰-۲۵۱-
 ۳۲۷
- زامله zāmela(e) [ع.] (ا.) شتر که رخت و
 توشه‌دان بر روی نهند. / دره ۱۲۰
- زانات zān - āt [ف.] (ا.) ج زان، درختی
 است که از وی کمان سازند، نام درختی است
 باریک و دراز که از آن تیر و نیزه سازند. / دره
 ۶۶۳
- زاولانه zāvlāna(e) [ف.] (ا.) بندی آهنین که بر
 گردن و دست و پای ستوران یا زندانیان بندند،
 بخو. / ظفر ج ۲ ص ۳۹۴
- زاویه zāviya(e) [ع.] (ا.) جانماز، سجاده. /
 مقامات ۱۶۴
- زاهد zāhed [ع.] (ص.) تنگ‌خو، بی‌رغبت. /
 دره ۱۴۸
- زاهر zāher [ع.] (ص.) روشن و صاف، درخشان،
 نورانی، منور. / بختیار ۱۱۱ / توسل ۵۰ /
 عقد ۷۷ / خاقانی ۲۳۰ / اغراض ۱۴ / بمنی
 ۳۶۸ / برید ۸-۲۹-۴۱-۱۵۵ / مرزبان ۲۵
 / المعجم ۲۵ / و صاف ۱۱۲ / سبط ۳-۸۶ /
 نسایم ۱۰۵ / اخبار ۱۱۱ / رشف ۷۱ / دره
 ۵۴۱-۳۳۸-۲۱

زبانى zabānī [ع.] (ا.) مخفف زبانيه، ر.ك.
زبانيه. / مرزبان ۴۷۲

زبانيه zabāniya(e) [ع.] (ا.) ج زبنيه، وكيل
دوزخ، موكل آتش. / بختيار ۲۴۷ / سند ۱۰۹
/ يمينى ۲۷۷ / لباب ۴۶ / مرزبان ۴۸۳ /
جهانگشا ج ۳ ص ۶۱ / دره ۶۲۵

زبدالبحر zabad - ol - bahr [ع.] (امر.)
كف دريا، و نیز نام دارویی است كه آن را دار
افيون نامند. / دره ۵۸۴

زبر zabr [ع.] (ا.) عقل و رای. / دره ۳۹

زبرقان zebreqān [ع.] (ا.) ماه. / دره ۸۹

زیره zobra(e) [ع.] (ا.) نام دو ستاره روشن بر دو
دوش اسد و آن یکی از منازل قمر است. /
وصاف ۲۳

زبطانه zabatāna(e) [ع.] (ا.) لوله میان تهی که
بدان با گلوله گلین مرغان كوچك را شكار كنند.
/ راحه ۴۳۲

زبون zabūn [ف.] (ص.) راغب و حریص و
آزمند. / دره ۱۰۶

زبون zabūn [ع.] (ص.) جنگ انبوه. / دره ۴۵۱
زبيب zabīb [ع.] (ا.) مویز، کشمش. / راحه
۴۱۸ - ۴۲۱

زبيع zabi' [ع.] (ص.) عربده جو. / دره ۲۷۴

زج zōjj [ع.] (ا.) آهن بن نیزه. / دره ۵۴۵

زجاج zējā [ع.] (ا.) ج زج، بيكان تير، بن نیزه.
/ دره ۲۱۴ - ۶۳۶

زجل zājal [ع.] (ا.) صوت و آواز. / عقول ۲۲ /
معجم ۱۰۷ / وصاف ۵۴۴

زحاف zahhāf [ع.] (ص.) لشکر بسیار يورش
برنده. / وصاف ۳۰

زحاف zehāf [ع.] (مص.) ۱ - دور افتادن از
اصل. / وصاف ۸؛ ۲ - هر تغيير كه به اصول

زاهره zāhera(e) [ع.] (ص.) مؤنث زاهر. ر.ك.
زاهر. / عنبه ۸۳ / رشيد ۱۰ - ۲۰ - ۹۹ -

۱۰۲ - ۱۱۱ - ۱۴۴ / توسل ۱۵ - ۱۱۶ -
۱۱۹ - ۳۱۳ / خاقانی ۱۱ - ۳۷ - ۷۵ -
۱۳۸ - ۲۰۴ / يمينى ۲ / رشف ۵۶ - ۲۱۲

زاهق zāheq [ع.] (ص.) نیست شونده. / دره
۵۱۳

زاهل zāhel [ع.] (ص.) ثابت. / دره ۵۹۱

زاهی zāhī [ع.] (ص.) نازنده، نازان. / تجربه ج
۲ ص ۸۱

زائر zā'er [ع.] (ا.) شیر با غرش. / دره ۵۴۱

زايغ zāyeγ [ع.] (ص.) منحرف، كج. / رشف
۷۴ - ۱۵۲ - ۲۴۰ - ۲۸۲ - ۲۸۹ - ۲۹۴ -
۳۳۶ - ۳۴۷ - ۳۶۷ - ۳۹۹ - ۴۰۵

زايغه zāyeγa(e) [ع.] (ص.) مؤنث زايغ، ر.ك.
زايغ. / رشف ۱۲۴ - ۱۲۸ - ۲۶۲ - ۴۰۲ -
۴۱۱

زايغ zāyef [ع.] (ص.) ناسره. / رشف ۵۴ -
۱۰۲

زايغه zāyefa(e) [ع.] (ص.) مؤنث زايغ، ناسره.
/ رشف ۱۱۸ - ۲۶۱

زبآ zabbā' [ع.] (ص.) زن موی ابرو دراز. /
اغراض ۲۱۵

زبآ zabbā' [ع.] (ا.) بلای سخت. / يمينى ۲۱۱

زبانā zobānā [ع.] (ا.) نام منزل شانزدهم از منازل
قمر و آن دو ستاره اند كه از آن دو شاخ پيشين
برج عقرب است. / وصاف ۳۱۳ / دره ۱۰۳ -
۲۶۵ - ۳۱۱ - ۴۷۳ / تجربه ج ۱ ص ۱۲۶ -

ج ۲ ص ۸

زبان گیرى ī - zabān - gīr [ف.] (حامص.)
جاسوسى، تحقيق از افراد لشكر دشمن. / ظفر
ج ۲ ص ۲۹۹ - ۳۰۰

- ۱۴۰ - ۱۷۰ / افاعیل عروضی درآید آن را زحاف خوانند. /
 المعجم ۴۷ - ۵۰ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ -
 ۶۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۱۰۷ - ۱۷۰ / زحام zehām [ع.] (ا.) جماعت، انبوه. / اغراض
 ۱۶۳ / زحف zahf [ع.] (مص.) ۱ - دور شدن از اصل،
 دوری از اصل و تأخیر از مقصد و مقصود. /
 المعجم ۴۷: ۲ - در اصطلاح عروض، هر تغییر
 که در نفس کلام منظوم افتد. / مقامات ۲۱۴ /
 المعجم ۴۷ - ۱۰۸: ۳ - (ا.) حمله، یورش،
 هجوم. / سیرت ۹۴ - ۱۰۳ - ۱۱۸ - ۱۳۸ -
 ۱۵۴ - ۲۱۱ / و صاف ۴۱۱ - ۵۳۸ / دره ۲۹۲:
 ۴ - (ا.) لشکر رونده به سوی دشمن، لشکر
 گران. / و صاف ۵۳۴ / دره ۳۲۳ /
 زحمت zahmat [ع.] (امص.) ازدحام، انبوهی. /
 مقامات ۲۶ / راحه ۲۶۰ - ۲۶۸ /
 زحنه zohana(e) [ع.] (ا.) زن کوتاه‌بالا. /
 و صاف ۵۵۷ / زحوف zohūf [ع.] (ا.) ج زحُف، لشکر گران،
 لشکر رونده به سوی دشمن. / و صاف ۳۰ - ۸۹ /
 دره ۲۹۰ - ۴۳۱ / زحیر zahīr [ع.] (ا.) ۱ - پیچش شکم و درد
 شکم که خون برآرد. / راحه ۳۳۷ - ۳۵۹ -
 ۴۶۳: ۲ - مجازاً رنج و درد نفسانی و اندوه و
 غم. / کلیله ۳۰۹ / زخار zaxxār [ع.] (ص.) پر آب و مَوَاج. /
 خاقانی ۲۲۰ / یمنی ۳۳۶ / معجم ۱۱۸ -
 ۱۲۱ - ۱۴۷ / روضه ۹ / جهانگشا ج ۱ ص
 ۷۶ / و صاف ۱۸۷ - ۱۹۶ - ۴۲۸ - ۵۶۸ /
 سبط ۴۵ / نسایم ۱۰۲ / اخبار ۱۰۷ / رشف
 ۵۹ - ۸۵ - ۸۷ / ظفر ج ۱ ص ۴۲۲ / دره
 ۵۰۹ / گیتی ۱۶۲ - ۱۸۴ / تجربه ج ۱ ص
- زخارت zaxārat [ع.] (امص.) پر آبی و مَوَاجی.
 / رشف ۱۳۶ - ۴۱۲ / زخرف zoxrof [ع.] (ا.) زر. / دره ۶۸۳
 زرّ zarr [ع.] (مص.) نیزه زدن. / دره ۶۴۴
 زرابی zarābiyy [ع.] (ا.) ج زَرَبی و زُرَبی،
 بالشچه، گسترده، فرش. / مرزبان ۶۹۲ / دره
 ۴۷۳ / زراد zarrād [ع.] (ص.) زره ساز، زره‌گر. /
 مرزبان ۳۱۶ / زراع zorrā' [ع.] (ص.) ج زارع، کشاورز. /
 سند ۳۱۵ / اغراض ۳۷۷ - ۴۰۳ / جهانگشا
 ج ۱ ص ۱۱ - ۱۶ / و صاف ۶۲ - ۵۱۹ - ۵۳۴
 زراعۀ zarrā'a(e) [ع.] (ا.) مؤنث زراع، زمین
 کشاورزی. / سیرت ۶۵ / زرافات zarrāfāt [ع.] (ا.) ج زرافه، جماعت
 مردم. / دره ۶۵۹ / زراق zarrāq [ع.] (ص.) مکار، فریبنده، ریاکار.
 / خاقانی ۹ / سند ۳۰۳ / زراندون zarr - andūn [ف.] (ص.مر.)
 زراندود، مطلا. / راحه ۳۰۵ / زرب zarb [ع.] (ا.) آنچه صیادان در پس آن پنهان
 شوند. / دره ۲۴۷ / زردخانه zard - xāna(e) [معر. - ف.] (امر.)
 زرادخانه، جبهه‌خانه، قورخانه، اسلحه‌خانه. /
 سیرت ۱۱۳ / زردگوش zard - gūš [ف.] (ص.مر.) کنایه از
 منافق. / دره ۵۶۶ / زرده zarda(e) [ف.] (ا.) اسب زرد رنگ. /
 مرزبان ۱۲ - ۱۰۸ / دره ۳۸۷ - ۷۱۵ / زرزره zarzara(e) [ع.] (ا.) بانگ زرزور
 (ساری). / دره ۱۱

- زوزور [zorzur] [ع.] (ا.) برنده‌ای است بزرگتر از گنجشک و نوعی از آن سیاه و نوع دیگر سیاه با خالهای سپید، ساری. / مرزبان ۷۱۱ / دره ۱۱
 زرقاء [zarqā'] [ع.] (ص.) نابینا. / و صاف ۱۶۴ / دره ۱۲۰
 زرقا [zorqat] [ع.] (امص.) کبودی. / مقامات ۱۸۴ / مصباح ۱۵۲
 زروع [zorū'] [ع.] (ا.) چ زرع، کشت. / یمینی ۳۱۵ / و صاف ۲۱۷
 زره [zereh] [ف.] (ا.) دریا. / مسامره ۲۷
 زربیه [zarība(e)] [ع.] (ا.) جای باش ددگان، آغل گوسفندان، کازۀ صیادان. / و صاف ۳۷
 زرین شمس [zarr - īn - šams] [ف.] [ع.] (امر.) نوعی گلوند. / دره ۱۴۴
 زعارت [za'ārat] [ع.] (امص.) سوء خلق، تند مزاجی، بدخویی. / چهار ۲۴ - ۳۰ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۵۲ / سطر ۲۰ / نسایم ۶۱ - ۶۷ - ۸۳
 زعازع [zo'āze'] [ع.] (ص.) باد سخت جنباننده؛ اشیاء. / عقول ۶۷ / عقد ۶۸ / و صاف ۱۳۹ - ۱۶۳ - ۳۲۶
 زعاف [zo'āf] [ع.] (ص.) زود کُشنده، مهلك. / دره ۵۶۴
 زعاق [zo'āq] [ع.] (ا.) آب تلخ که نتوان خورد. / خاقانی ۲۷۰ / دره ۵۵
 زعامت [za'āmat] [ع.] (امص.) ریاست، سروری، پیشوایی. / یمینی ۴۷ - ۶۳ - ۶۵ - ۸۰ - ۱۱۱ / معجم ۱۲۲ / تجربه ج ۲ ص ۹۷
 زعائم [za'ā'em] [ع.] (ا.) ظاهراً چ زعیم، مهتر، رئیس. / تجربه ج ۲ ص ۲۰۶
 زعری [ze'ar - ī] [ع.] (امص.) سوء خلق، زعارت. / چهلو ۲۹
 زعزاعه [za'zā'a(e)] [ع.] (ا.) لشکر بسیار اسب. / دره ۲۴۳
 زعزعه [za'za'a(e)] [ع.] (امص.) هر جنبش سخت و شدید. / عقد ۱۳۲
 زعق [za'eq] [ع.] (ص.) ترسنده در حالت نشاط. / دره ۱۱۹
 زعقات [za'aqāt] [ع.] (ا.) چ زَعَقَه، بانگ و فریاد. / مصباح ۱۹۵ - ۱۹۸ - ۲۲۴
 زعقه [za'qa(e)] [ع.] (ا.) بانگ و فریاد. / مصباح ۱۹۸
 زغار کرمه [za'yār - kerma(e)] [ف.] (امر.) کرم خاکی، خراطین. / چهار ۱۴
 زف [zaff] [ع.] (مص.) نیک وزیدن باد. / دره ۱۳۹
 زفت [zoft] [ع.] (ص.) بخیل، ممسك، لثیم. / مقامات ۱۱۶
 زفرات [zafarāt] [ع.] (ا.) چ زَفَرَه، نالش، آه کشیدن، برآوردن نفس. / اغراض ۱۰۹ - ۱۱۶ / یمینی ۴۵۶ / برید ۳۴۷
 زفzf [zafzaf] [ع.] (ا.) باد تند پیوسته. / دره ۱۳۹
 زفیر [zafīr] [ع.] (مص.) بیرون آمدن هوا از ریه، دم برآوردن، مقابل شهیق. / سند ۱۹۸ - ۲۵۵ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۰ - ج ۲ ص ۱۱۷ - ۱۶۸ - ۱۷۴ - ۲۰۶ / دره ۵۵
 زق [zeqq] [ع.] (ا.) خيك. / دره ۶۴۵
 زقاق [zoqāq] [ع.] (ا.) کوچه و برزن، میدان، بازار، خیابان. / سند ۲۳۶ / تجربه ج ۱ ص ۱۲۹
 زقبه [zaqaba(e)] [ع.] (ا.) راه تنگ. / دره ۱۶۳
 زقفه [zoqfa(e)] [ع.] (ا.) لقمه، نواله. / دره ۱۶۶ - ۲۷۵
 زقوم [zaqqūm] [ع.] (ا.) درختی است در جهنم

زَلَحْلَحْلَه [e] zalahlaha [ع.ا.] کاسهٔ فراخ

نزدیک تک. / دره ۲۷

زَلَفَت [ع.] zolfat (امص.) نزدیکی، منزلت. /

بییق ۲۰ / خاقانی ۱۰۴ - ۱۴۲ - ۱۶۵ -

۲۳۴ - ۲۹۷ - ۳۰۹ / یمینی ۲۹۲ - ۳۱۱ /

مرزبان ۶۸۹ / وصاف ۴۸۷ / دره ۱۱۷

زَلَل [ع.] zalal (مص. امص.) لغزیدن، افتادن.

لغزش، گناه، خطا. / رشید ۵۹ / بختیار ۱۴۲

/ یمینی ۳۴۴ / دستور ۱۲۴ / مرزبان ۲۶۸ -

۴۹۵ / سیرت ۲۱۸ - ۲۶۳ / نسایم ۷۴ - ۹۸

/ مصباح ۲۴۱

زَلَل [ع.] zalal (مص.) ۱ - سبک شَرین گردیدن.

/ المعجم ۵۰: ۲ - در اصطلاح عروض یکی از

زحافات مفاعیلن است که «فاع» بماند و به آن

ازل گویند. / المعجم ۵۰ - ۵۲ - ۶۰ - ۱۱۵

زَلُوج [ع.] zalūj (ص.) تیز رفتار. / دره ۵۰۰

زَلَه [ع.] zalla(e) (ا.) ولیمه، طعمای که مردم از

جایی بردارند و با خود برند. / سند ۱۶۸ /

اغراض ۴۱۶ / راحه ۳۰۰ / یمینی ۳۴۷

زَمَانَت [ع.] zamānat (ا.) تعطیل قوی، آفت. /

خاقانی ۱۵۸ / رشف ۲۱۵

زَمَانَه [ع.] zamāna(e) (مص. ا.) بر جای

ماندن. بیماری. / دره ۱۹۱

زَمَجَرَه [ع.] zamjara(e) (ا.) غَرَش و بانگ و

فریاد. / مرزبان ۲۹۲ - ۵۰۴

زَمَر [ع.] zamr (مص.) نای زدن. / یمینی ۴۰۰

/ دره ۱۴۹

زَمَعَات [ع.] zama'āt (ا.) ج زَمْعَة، زمین پست.

/ یمینی ۳۸۶

زَمَن [ع.] zamen (ص.) بر جای مانده،

زمین گیر. / کلیله ۹۴ / مقامات ۱۰۵ - ۱۸۲ /

خاقانی ۳۱ / یمینی ۴۷۹

دارای میوه‌ای بسیار تلخ که دوزخیان از آن

خورند. / خاقانی ۳۴۳ / دره ۹۸

زَقَّه [ع.] zaqqa(e) (ا.) خورشی که برنده با نوک

به جوجگان خود دهد. / مرزبان ۲۹۶ /

المعجم ۳۶۷ / معجم ۱۵۷ / وصاف ۴۹۵ -

۵۵۷ / سبط ۱۹ - ۱۰۲ / دره ۶۹۹ / تجربه ج

۱ ص ۴۸۱

زَقَى - Ī [ع.] zeqq (ص.) منسوب به زَقْ

(خیک)، استسقاء زَقَى، استسقای است که

شکم بیمار به خیکی پر آب ماند و آواز آب از آن

آید گاه جنبش و یا انتقال از سویی به سویی. /

دره ۳۰۳

زَكَاء [ع.] zakā' (امص.) پاکی. / خاقانی ۱۲۰

/ دستور ۹۸ / رشف ۹۰

زَكَن [ع.] zakan (ا.) دانش. / دره ۵۲

زَكَوَات [ع.] zakavāt (ا.) ج زَكْوَة، زکات. /

سند ۱۱۶ / اخلاق ۲۱۴ / مصباح ۳۸۵

زَكَّه [ع.] zekka(e) (ا.) سلاح. / دره ۲۰۷

زَكَّه [ع.] zokka(e) (ا.) خشم و اندوه. / دره

۲۰۷

زَلَابِيَه [ع.] zalābiyya(e) (ا.) زلویا، زَلَبِیا،

زَلَبِیا، نوعی حلوا. / دره ۲۷

زَلَات [ع.] zallāt (ا.) ج زَلَّة، خطا، لغزش. /

جهانگشا ج ۲ ص ۵۰ / سبط ۳۳

زَلَالِي [ع.] zalāliyy (ا.) ج زَلِيَه، زیلو. / مرزبان

۶۹۲

زَلَايِف المُلُوك [ع.] zalāyef - ol - molūk

(امر.) زلف عروسان، همیشه بهار، حی العالم. /

دره ۹۱

زَلَّت [ع.] zallat (امص. ا.) لغزش، خطا. / چهار

۵۵ / یمینی ۳۴۹ / جهانگشا ج ۲ ص ۸۰ /

گلستان ۱۰۱

بیهوده گفتن. / مقامات ۲۱۴
 زند zand [ف.] (ا.) چوب یا آهن آتش‌زنه. /
 رشید ۱۱۷ / اغراض ۱۸۸ / دره ۵۹۳
 زندان zandān [ع.] (ا.) چوب یا آهن آتش‌زنه.
 / دره ۵۲
 زندپیچی zandapīč - ī [ف.] (ص. ا.)
 مصحف زندنیجی. ر.ك. زندنیجی. / جهانگشا
 ج ۱ ص ۶۰-۵۹
 زندنیجی zandanī - ī [ف.] (ص. ا.)
 منسوب به زندنه از قراء بخارا، نوعی جامه که
 در زندنه می‌بافتند. / خاقانی ۳۰۲ / راحه
 ۱۷۱ / لیاب ۲۳
 زنگل zang - ol [ف.] (امر.) زنگوله، زنگ.
 درای. / معجم ۲۱۳
 زنگی مزاج zang - ī - mezāj [ف-ع.]
 (ص. مر.) کسی که پیوسته خوشحال است. /
 دره ۳۲۲
 زنوج zonū [ع.] (ا.) ج زنج، زنگی، گروهی از
 سیاهان. / یمنی ۴۴۸
 زنیق zanīq [ع.] (ص.) استوار، محکم. / دره
 ۶۹۸
 زنیم zanīm [ع.] (ص.) فرومایه ناکس. /
 مقامات ۱۵۹ / عقول ۱۲-۳۹ / برید ۸۱-
 ۱۲۲-۱۲۳-۳۴۴-۳۴۶-۳۸۷ / دره ۳۲۶
 / تجربه ج ۱ ص ۱۳۰
 زواجر zavājer [ع.] (ص. ا.) ج زاجر،
 بازدارنده، منع کننده. / عتبه ۶ / سند ۱۱۴-
 ۲۱۵ / یمنی ۳۵-۳۰۹-۴۰۰-۴۵۱-۴۵۶
 / مرزبان ۵۷۲-۷۱۲ / اخلاق ۳۰۶ /
 جهانگشا ج ۲ ص ۸۰ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۲
 زواخر zavāxer [ع.] (ص. ا.) ج زاجر، بسیار
 آب، پر آب. / رشف ۱۷۶-۱۸۳-۲۱۹-

زموده zamūda(e) [ف.] (ص.) نقش و نگار
 کرده. / دره ۵۳۳
 زمه zama(e) [ف.] (ا.) زاج سفید. / بیهق ۳۳
 زناده zenād [ع.] (ا.) ج زند، چوب یا آهن
 آتش‌زنه. / مقامات ۲۸ / عقد ۱۲۳ /
 جهانگشا ج ۲ ص ۹۴ / وصال ۵۱۹ / رشف
 ۱۲۶ / دره ۳۶۹
 زنبق zanbaq [ع.] (ا.) مزمار، نای. / دره ۷۰۳
 زنبورك zambūr - ak [ف.] (ا.) نوعی توپ
 كوچك که آن را به شتر می‌بستند. / دره ۳۹۳ /
 گیتی ۱۷-۹۸-۱۱۸ / تجربه ج ۱ ص ۷۷-
 ۸۲
 زنبوركچی zambūr - ak - čī [ف. - تر.]
 (ص. مر.) کسی که سلاح زنبورك را در جنگ به
 کار می‌برده است. / دره ۲۰۸
 زنبوركخانه zambūr - ak - xāna(e) [ف.]
 (امر.) محلی که زنبوركها را در آن نگاهداری
 می‌کردند. / گیتی ۱۱-۱۲۳-۲۵۹
 زنبوركی zambūr - ak - ī [ف.] (ص. مر.)
 زنبوركچی. / تجربه ج ۱ ص ۷۷
 زنبوره zambūr - a(e) [ف.] (ا.) زنبورك، توپ
 كوچك که بر پشت شتر نهند، نوعی از اسلحه
 بغایت سرتیز. / دره ۴۳۹
 زنبوری zambūr - ī [ف.] (ا.) تفنگ. / دره
 ۴۳۹
 زنجبیل‌الکلاب zanjabīl-ol-kelāb [ف.]
 -ع. (امر.) گیاهی است بسیار تند و کشنده
 سگ و برگش مثل برگ بید و به زردی مایل و
 کم آب و شاخهای او سرخ است. / دره ۹۷
 زنخ zanax [ف.] (ا.) هرزه و لاطائل، سخن
 بیهوده. / دره ۴۰۸
 زنخ‌زدن zanax - zadan [ف.] (مص.) سخن

۲۹۹ - ۳۲۰ - ۳۲۴: ۲ - ج زاهر، فراوان.

بسیار. / وصاف ۱۰۷ - ۲۸۲

زواده zavāda(e) [ع.] (ا.) زاد و توشه سفر. /

نفته ۱۰۲ / رشف ۶۲ / ظفر ج ۱ ص ۵۳۰ -

ج ۲ ص ۴۵۶

زوارق zavāreq [ع.] (ا.) چ زورق، کشتی

بسیار کوچک. / تجربه ج ۱ ص ۱۵۱

زواهر zavāher [ع.] (ص.) چ زاهر، روشن. /

بختیار ۱۱۷ - ۱۸۶ / سند ۲۳ / اغراض ۱۵ /

راحه ۴۳ - ۶۰ / برید ۳۸۸ / یمنی ۲۰۹ -

۲۹۳ - ۲۹۹ - ۴۵۴ / دستور ۴۱ - ۴۷ - ۶۱ -

۷۷ - ۷۸ / لیاب ۱۹ - ۵۳۴ / المعجم ۱ /

روضه ۱۰ / سیرت ۹۰ / وصاف ۲ - ۹۸ - ۱۳۵

/ سبط ۶۲ / اخبار ۹۸ - ۱۰۳ / رشف ۵۹ -

۱۶۲ / ظفر ج ۱ ص ۱۶ - ۲۴۰ - ج ۲ ص ۱۰

/ دره ۴۷۹ / تجربه ج ۱ ص ۱۶۳ - ج ۲ ص

۱۳۲

زوایل zavāyel [ع.] (ا.) ج زائل، در اصطلاح

نجوم منطقة البروج را به دوازده بخش تقسیم

کنند که بخش سوم و ششم و دوازدهم را زائل

الاولاد گویند و این چهار خانه اضعف بیوتند و

آنان را بیت ادبار و مبدأ زوال گویند. / دره ۱۰۱

زود شعری zūd - šē'r - ī [ع.] (ف.) - ع.]

(حامص.) بدیهه گوئی. / چهار ۴۸

زور zūr [ع.] (ا.) دروغ، باطل، شرك. / کلیله

۱۲۵ - ۲۲۱ / سند ۸۵ - ۱۱۰ / اغراض ۵۵ /

عقول ۴۲ / یمنی ۶۷ - ۱۱۸ - ۲۸۱ - ۳۰۹ /

برید ۱۱۱ - ۲۹۳ - ۳۶۶ / المعجم ۱۹۹ /

روضه ۹۲ / جهانگشا ج ۳ ص ۴۵ - ۲۲۷ /

وصاف ۱۳۷ / اخبار ۱۹ / رشف ۱۲۸ - ۲۴۱ -

۳۳۵ - ۳۳۷ / دره ۴۷

زهاب zeh - āb [ف.] (امر.) تراویدن آب باشد

از کنار رودخانه و چشمه و تالاب. / دره ۶۴۱

زهادات zahādat [ع.] (امص.) برهیزگاری،

پارسایی، بی میلی به جهان. / برید ۱۰۷ -

۲۴۵ - ۲۴۶ - ۳۰۸ / وصاف ۱۵۸ - ۲۹۶ -

۳۳۴ - ۵۰۷ / مصباح ۲۵۶ / رشف ۳۲۸

زهرات zaharāt [ع.] (ا.) ۱ - چ زهره، شکوفه.

/ سند ۲۰۱ / لیاب ۵۳۵ / مرزبان ۴۳۳: ۲ -

ج زهره، خوبی، تازگی. / توسل ۱۷ - ۶۱ /

مرزبان ۲۰۳ / معجم ۱۱۳

زهروی zohravī [ع.] (ص.) منسوب به زهره،

زهره ای، زهره گونه. / وصاف ۵۴۶

زهق zaheq [ع.] (ص.) پیشی گیرنده، سبقت

گیرنده. / دره ۱۱۹

زهو zahv [ع.] (مص. امص.) نازیدن، تکبر

کردن. نازش، تکبر. / عقول ۱۴ - ۳۶ / برید

۳۰۴ - ۳۰۶

زهور zohūr [ع.] (مص.) درخشیدن. / نسایم

۱۱۴

زهوق zohūq [ع.] (مص.) نیست و نابود شدن،

هلاک شدن، رفتنی شدن. / عقول ۵۵ / برید

۳۶ - ۲۱۵ / وصاف ۸۳

زهومت zohūmat [ع.] (ا.) بوی نامطبوع، بوی

چربی، بوی گوشت چرب متعفن. / راحه ۱۶ /

لیاب ۱۸

زهی zeh - ī [ف.] (ص.) منسوب به زه، حیوان

آماده برای آبستنی، حیوان تازه زاییده. / چهار

۵۹

زی ziy [ع.] (ا.) هیأت، هیأت پوشش، شعار،

پوشش. / مقامات ۱۱۳ / خاقانی ۴۱ / سند

۷۱ - ۲۲۷ / اغراض ۲۲۶ / عقول ۶۲ /

دستور ۶۸ / یمنی ۳۹۳ - ۴۳۲ / برید ۱۵ -

۲۹ - ۲۹۶ / نفته ۹۲ / جهانگشا ج ۱ ص ۵۳

۶۴- ج ۳ ص ۱۲۸ / رشف ۳۷۱ / دره ۱۰

/ سیرت ۲۱- ۵۱- ۲۷۵ / و صاف ۸۵-

۱۵۸- ۵۸۱ / مصباح ۶ / نسایم ۳۷- ۵۹ /

اخبار ۱۸- ۳۳ / رشف ۸۱

زیبق za(e)ybaq [معر.] [ا.] ژبو، جیوه، سیماب.

/ گلستان ۱۸۰

زیج zīċ [ف.] [ص.] خوش طبع، ظریف. /

خاقانی ۹۱

زیر zīr [ف.] [ا.] یکی از آلات موسیقی بوده است.

/ و صاف ۱۸۲

زیغ za(e)yȳ [ع.] [مص.] امص. میل کردن به

پستی و شك، انحراف از راه راست. / عتبه ۱۲

/ یمنی ۳۴۴ / اخلاق ۱۴۳ / جهانگشا ج ۱

ص ۹۱ / و صاف ۱۳ / مصباح ۱۶۲- ۲۱۰ /

رشف ۷۱- ۷۴- ۷۵- ۱۰۰- ۱۶۸- ۲۴۰-

۳۰۰- ۳۲۳- ۳۴۷

زیغوغه za(e)yȳūȳa(e) [ع.] [امص.] میل به

باطل. / دره ۴۹۶

زیف za(e)yf [ع.] [ص.] ناسره، قلب. / اغراض

۱۷۱ / راحه ۳۵ / یمنی ۸ / برید ۲۷۳-

۲۷۴- ۲۸۸ / و صاف ۴۲۶ / سمط ۸۴ /

رشف ۱۱۹

زیلو zīlū [ف.] [ا.] نوعی گلیم کم بها. / ظفر ج ۱

ص ۴۷۸

زینی zīn - ī [ف.] [ص.] صفت خر مخصوص

سواری که به جای پالان روی آن زین

می گذاشتند. / مقامات ۹۶

زیوار zīvār [ف.] [امص.] مساوی بودن، برابری،

سویت. / دره ۴۶

زیوف zoyūf [ع.] [ص.] چ زیف، ناسره. / عتبه

۲۵

زئیر za'īr [ع.] [ا.] بانگ و غرش شیر. / یمنی

۴۵۲ / مرزبان ۵۰۴ / جهانگشا ج ۱ ص ۴۵-

«س»

- سأمت sa'āmat [ع.] (مص. امص.) سأمَت، ملول شدن، به ستوه آمدن. دلتنگی، ملالت. / مقامات ۱۲۷-۱۶۶ / بیهق ۸ / رشید ۱۲۳ / توسل ۱۹-۲۱۲-۲۳۰ / سند ۱۰۱ / اغراض ۳۶-۲۶۶ / راحه ۱۹۳ / یمنی ۲۷۵ / دستور ۹۳-۱۲۱ / برید ۲۷-۳۵-۵۰-۲۱۶-۲۵۲ / لباب ۱۸۴ / نفثه ۶۲ / اخلاق ۱۵۹-۳۰۲ / روضه ۵۹-۹۳-۱۵۷ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۵۷ / و صاف ۱۰-۸۶-۱۸۶-۲۷۵ / سمط ۱۰ / نسایم ۸۰ / مصباح ۱۶۶ / ظفر ج ۱ ص ۶۳-۲۴۴ / دره ۶۴۶ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۶
- ساباط sābāt [ع.] (ا.) راهرو سر پوشیده، سایبان، سایه گاه. / بیهق ۶۹ / مرزبان ۳۲۶ / نفثه ۲۵ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۷۲
- سابح sābeh [ع.] (ص.) شنا کننده، شناگر. / مقامات ۱۶۴
- سابحات sābehāt [ع.] (ا.) ۱- ج سابحه، کشتی، شناور روی آب. / دره ۴۹۲: ۲- ج سابحه، اسب، بدان جهت که در رفتار شنا می کند. / دره ۴۹۲
- سابغ sābey [ع.] (ص.) تمام و دراز. / سیرت ۹۸
- سابغه sābeyā(e) [ع.] (ص.) رسا، تمام. / دره ۲۷
- سابقات sābeqāt [ع.] (ص.) ج سابقه، اسب پیش افتاده. / دره ۴۱۴
- سابله sābela(e) [ع.] (ا.) مسافران آینده و رونده. / عتبه ۱۹-۲۵ / عقد ۱۰۲
- ساجق sāceq [تر.] (ا.) جامه ها، سبوجه های شیرینی و لوازم آرایش و غیره که يك روز پیش از جشن عروسی از طرف داماد به خانه عروس فرستند. / ظفر ج ۲ ص ۴۴۲
- ساجی sāčī [ف.] (ص.) سفید. / دره ۲۱۹
- ساحب sāheb [ع.] (ص.) کشنده، کسی که متکبرانه می رود و با دامن خود زمین را می روید. / توسل ۲۲۱ / لباب ۸۸-۱۴۱ / و صاف ۱۷۴-۳۶۶ / دره ۶۲۵
- ساحیه sāhiya(e) [ع.] (ا.) سیلی که زمین را بکاود و همه چیز را ببرد، باران سختی که زمین را راندند. / دره ۶۷۶
- ساختگی sāxta(e)gī [ف.] (حامص.) آمادگی. / چهار ۴۹ / سمط ۳۵
- سادم sādem [ع.] (ص.) اندوهگین، پشیمان. / دره ۲۴۳
- ساذجه sāzaja(e) [معر.] (ص.) ساده. / و صاف ۱۵۸ / تجربه ج ۲ ص ۲۰۳
- سار sār [ع.] (ص.) شادمان کننده. / رشید ۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۱۱۰-۱۱۷-۱۲۶

سَال sāl [ع.] (ص.) بیرون کشنده. / دره ۲۴۵
 سَالِب sāleb [ع.] (ص.) رباینده. / توسل ۲۹۲ /
 برید ۲۱۷ / سیرت ۱۳ - ۱۸ / وصاف ۱۷۴ -
 ۲۲۷ / تجربه ج ۱ ص ۳۳۳
 سَالِه sāla(e) [ف.] (ا.) لشکری که از پس مراقب
 قلب بود. / دره ۴۳۶
 سَالِیْخ sāliḫ [ف.] (ا.) نوعی سلاح، و آن چوبی
 باشد که بر سر آن چند زنجیر کوتاه تعبیه کنند و
 بر سر هر زنجیر گویی از فولاد نصب کنند. /
 راحه ۳۴۹
 سَالِیْق sāliq [معر.] (ا.) سالیخ. ر.ك. سالیخ. /
 ظفر ج ۱ ص ۳۸۹ - ۵۳۵ - ۵۳۶
 سَام sām [ع.] (ا.) زروسیم. / دره ۱۵۰
 سَام ابرص sām - e - abras [ع.] (امر.)
 چلیپاسه، مارمولک. / دره ۳۹
 سَامَات sāmāt [؟] (ا.) باران (؟) / دره ۲۱۵
 سَامَك sāmek [ع.] (ص.) بالا رونده، مرتفع. /
 دره ۴۸۸
 سَامِه sāma(e) [ف.] (ا.) پناهگاه و جای امن و
 امان. / کلیله ۹ - ۱۰۸ / اغراض ۱۳۰ - ۴۱۶
 / راحه ۲۴۸
 سَامِی sāmī [ع.] (ص.) بلند مرتبه، عالی. / عتبه
 ۹۳ - ۱۰۱ - ۱۳۳ / رشید ۵۳ - ۶۱ / توسل
 ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۷۱ / خاقانی ۱۸ - ۴۰ -
 ۸۷ - ۱۴۲ / برید ۲ / لباب ۱۳ - ۶۷ - ۱۱۰ -
 ۴۳۶ / سیرت ۱۹ / وصاف ۱۲۲ - ۲۵۹ /
 نسایم ۱۱۱ / اخبار ۱۱۶ / دره ۴۲ / تجربه ج
 ۱ ص ۷۲
 سَامِیَّه sāmiyya(e) [ع.] (ص.) مؤنث سامی،
 بلند مرتبه، عالی. / وصاف ۳۸۳
 سَانِح sāneh [ع.] (ص.) امری که برای انسان
 روی دهد، هر چیزی که بفتناً پدید آید و ظاهر

توسل ۱۳۸ - ۱۶۸ / وصاف ۴۷۹
 سَارِب sāreb [ع.] (ص.) ظاهر، آشکار. / دره ۶
 سَارِح sāreh [ع.] (ا.) ستور چرنده. / سند ۲۵۹
 سَارِخ sāraxk [ف.] (ا.) پیشه. / بیهق ۳۰
 سَارِع sāre' [ع.] (ص.) شتابنده. / وصاف ۵۸۹
 سَارَنَگ sārang [ف.] (ا.) سار، ساری، پرنده‌ای
 سیاهرنگ. / تجربه ج ۲ ص ۷۴
 سَارَه sārra(e) [ع.] (ص.) مؤنث سار، شادمان
 کننده. / وصاف ۸۲ / دره ۵۳
 سَارِی sārī [ع.] (ص.) نفوذ کننده و درآینده. /
 وصاف ۵۶۰
 سَاسَان sāsān [ع.] (ص.) گدا و گدایی کننده. /
 دره ۳۴
 سَاعِدَه sā'eda(e) [ع.] (ا.) شیر بیشه. / دره ۱۸۰
 سَاعُور sā'ūr [ع.] (ا.) ۱ - آتش. / دره ۲۱۲:
 ۲ - تنور. / دره ۲۱۲
 سَاعِی sā'ī [ع.] (ص.) سخن چین، سعایت کننده،
 جاسوس. / یمنی ۴۷۵ / دره ۲۹۹
 سَافَرَاتُ الْوُجُوه sāferāt - ol - vojūh [ع.]
 (ص.مر.) چهره‌ها گشاده، رویها گشاده. /
 جهانگشا ج ۲ ص ۲۷۸
 سَاقُور sāqūr [ع.] (ا.) نوعی زخم و جراحت. /
 بیهق ۳۱
 سَاكِب sākeb [ع.] (ص.) ریزنده. / دره ۲۲۵ -
 ۶۳۱
 سَاكِبُ الْمَاءِ sākeb - ol - mā' [ع.] (ص.مر.)
 امر.) ریزنده آب، نام صورتی است از صورتهای
 منطقه البروج که به زعم منجمان صورت مردی
 است که کوزه‌ای به يك دست دارد و آب از آن
 همی ریزد، برج دلو. دلو. / دره ۱۰۲
 سَاكِبَه sākeba(e) [ع.] (ص.) ساكب، ریزان. /
 تجربه ج ۲ ص ۷۲

- شود. / بیهق ۸ / توسل ۲۷ / دستور ۶۶ /
برید ۱۰۰-۱۶۱-۲۰۶
- سانح sāneh [ع.] (ا.) انسان یا جانوری که از
سمت راست شخص برآید، مقابل بارح. عرب،
سانح را به فال نیک می گرفت و بارح را به فال
بد. / سند ۲۵۹
- سان سیز sāl - siz [تر.] (ص. مر.) بی اعتبار،
غیر معروف، بی نام. / ظفر ج ۲ ص ۸۰
- ساو sāv [ف.] (ص.) خالص. / اغراض ۷۹ / دره
۶۹۸
- ساوری sāvarī [تر. مغ.] (ا.) انعامی که در ازای
خدمت دهند، هدیه، باج و خراج. / و صاف
۵۵۴ / ظفر ج ۱ ص ۲۸-۳۲۱-۵۵۸-
۵۶۵-۵۷۵-ج ۲ ص ۱۱-۱۲۷-۳۹۵
- ساوریات sāvari - āt [تر. مغ. - ع.] (ا.) ج
ساوری. رک. ساوری. / و صاف ۹۸-۳۷۳-
۵۱۹
- ساهره sāhera(e) [ع.] (ص. ا.) مؤنث ساهر،
روی زمین، زمین. / چهار ۴ / رشف ۱۳۷-
۲۴۳ / و صاف ۲۰-۵۰-۱۴۲-۱۵۴-
۲۵۳-۳۳۵-۳۸۲-۳۹۸-۶۰۹ / دره
۱۷۱-۲۰۶-۴۰۱-۴۲۷ / تجربه ج ۱ ص
۷۶-۲۰۱-ج ۲ ص ۱۸-۲۲۲-۲۴۱
- ساهر sālūr [ع.] (ا.) روی زمین. ماهتاب.
غلاف ماه. / دره ۴۲۷
- ساهی sāhī [ع.] (ص.) غافل، سهر کننده،
فراموشکار. / سند ۱۲۷ / مرزبان ۴۳۸ /
گلستان ۵۰۶ / و صاف ۲۹۳ / مصباح ۸۱ /
تجربه ج ۲ ص ۲۱۳
- ساهیة sāhiya(e) [ع.] (ص.) مؤنث ساهی،
غافل. / مصباح ۲۶۳
- ساید sāyed [ع.] (ص.) مهتر قوم، سرور. /
- وصاف ۶
- سایره sāyera(e) [ع.] (ص.) پیادگان رونده،
بی سرو پا، ولگرد. / دره ۴۶۶
- سایس sāyes [ع.] (ص.) تربیت کننده اسب. /
دره ۲۱۸
- سائسی sās - ī [ع. - ف.] (حاصص.) تربیت،
مهری. / دره ۶۱۷
- سایغ sāy(ʿ)e [ع.] (ص.) ۱- گوارا،
خوشگوار. / توسل ۱۸۹ / خاقانی ۲۵۶ /
رشف ۳۸۳ / دره ۲۰۵: ۲- جایز، روا. /
المعجم ۳۱۱ / و صاف ۱۶۱
- سایغه sāyeṭa(e) [ع.] (ص.) گوارنده. / دره ۲۷
- سایق sāy(ʿ)eq [ع.] (ص.) سوق دهنده، راننده،
ترغیب کننده، محرک. / مقامات ۸۰ / سند
۱۳۹-۱۴۰ / اغراض ۱۶۶ / برید ۱۲-
۲۰۷-۲۱۶-۲۴۷-۳۷۱ / دره ۳۶۱ /
- تجربه ج ۱ ص ۷۳
- سائمه sā'ema(e) [ع.] (ص.) مؤنث سائم، ستور
چرنده ای که خود بچرد. / سیرت ۱۴۲
- سبب sabb [ع.] (مص.) دشنام دادن، فحش دادن،
لعن کردن. / اخلاق ۱۸۳ / سمط ۱۴ /
مصباح ۱۵
- سبأ sabā [ع.] (مص.) سبأ، برده کردن. / دره
۴۶۸
- سبأ sabā [ع.] (ا.) مال بسیار (؟) / دره ۴۶۸
- سباب sebāb [ع.] (مص.) فحش و دشنام دادن.
/ و صاف ۲۲۱
- سباب العراقیب sabāb - ol - 'arāqīb [ع.]
(امر.) شمشیر. / دره ۵۲۴
- سباحات sebāhat [ع.] (مص. امص.) شنا کردن.
شناوری، شناگری. / مقامات ۲۵-۱۱۱ /
بختیار ۲۲۳ / توسل ۲ / یمنی ۳۹۱ / لباب ۷

وصاف ۱۷۲
 سبايا sabāyā [ع.] (ا.) ج سبّی، برده. / یمنی
 ۳۸۲ / نفثه ۶۰ / وصاف ۴۶ / سمط ۱۴
 سبايك sabāyek [ع.] (ا.) ج سبیکه، قطعه طلا
 یا نقره گذاخته و در قالب ریخته، شوشه زر و
 سیم. / دستور ۳۰
 سبب sabab [ع.] (ا.) طناب، رشته، رسن. /
 المعجم ۳۲-۴۳ / دره ۷۸-۱۶۳
 سبت sabbt [ع.] (امص.) ۱- بیهوشی. / دره
 ۳۲۸: ۲- (ا.) اسب نیکورو. / دره ۳۲۸
 سبت sobbat [ع.] (ا.) ننگ و عار. / مرزبان ۴۹۴
 سبحة (e) sobha [ع.] (ا.) ذکر، دعا. / خاقانی
 ۲۹۰ / وصاف ۱۰۳
 سبخ sebox [ف.] (ا.) نمک. / توسل ۲۹۹
 سبره sabra(e) [ع.] (ا.) بامداد خنک. / دره ۲۲۹
 سبزبال sabz - bāl [ف.] (امر.) نوعی انگور. /
 دره ۴۸۲
 سبزك sabz - ak [ف.] (ا.) ۱- سبزه، سبز
 چهره. / دره ۴۸۲: ۲- صراحی شراب. / دره
 ۴۸۲
 سبزگار sabz - gār [ف.] (ص.مر.) سبزگر،
 کسی که کردار و اعمالش نیکو باشد. / سند ۲
 سباسب sabsab [ع.] (ا.) بیابان وسیع. / سند ۵۸
 سبوغ sobū [ع.] (امص.) تمام و فراخ شدن. /
 عقد ۱۴۵ / برید ۳۲۵
 سبق sabaq [ع.] (ا.) مقداری از کتاب که همه روز
 آموخته شود. / چهار ۱۲۶ / تجربه ج ۲ ص
 ۶۲-۶۴
 سبك sabk [ع.] (امص.) به قالب ریختن و
 گذاختن، مجازاً آراستن سخن و شعر. طرز،
 شیوه، روش. / خاقانی ۱۷۴ / مرزبان ۷۴۴
 سبك‌سايه sabok - sāya(e) [ف.] (ص.مر.)

/ معجم ۱۵۷ / اخلاق ۱۲۸ / وصاف ۱۷۶-
 ۶۲۶ / نسایم ۸ / دره ۴۹۲
 سباحگاه sebahat - gāh [ع.] (ف.) (امر.)
 جای شنا کردن. / خاقانی ۵
 سباخ sebāx [ع.] (ا.) ج سبّخه، زمین شوره‌ناک.
 / اغراض ۱۶۵
 سباسب sabāseb [ع.] (ا.) ج سبّسب، بیابان
 وسیع. / وصاف ۵۹ / مسامره ۲۰۱-۲۴۵ /
 دره ۶۵۲ / تجربه ج ۱ ص ۱۰۹-۴۸۵
 سباسب sabāseb [ع.] (ص.) عید جاهلیت. /
 دره ۳۰۱
 سباط sabāt [ع.] (ا.) تب. / وصاف ۴۸۲
 سباطه (e) sobāta [ع.] (ا.) خاکروبه. / دره ۴۷۴
 سباعی ā - sobā' [ع.] (ص.) هفت تایی، کلمه
 هفت حرفی. / المعجم ۶۹-۷۵-۸۴-۸۵-
 ۸۷
 سباعیات sobā'īyyāt [ع.] (ص.) ج سباعیّه،
 سباعی، هفت تایی، کلمات هفت حرفی. /
 المعجم ۶۹-۷۰
 سباق sabbāq [ع.] (ص.) بسیار پیشی گیرنده،
 سبقت گیرنده. / سند ۴۹ / اغراض ۳۹۱ /
 وصاف ۵۴۳ / سمط ۴۶ / نسایم ۴-۳۲-۳۹
 / اخبار ۳ / دره ۴۱-۳۲۰
 سباق sebāq [ع.] (امص.) ۱- پیشروی، سبقت.
 / جهانگشا ج ۳ ص ۱۹ / وصاف ۱۳۶ / دره
 ۳۲۰: ۲- (ا.) پای بند باز که از چرم و جز آن
 باشد. / خاقانی ۲۲۷ / دره ۳۲۰
 سباقات sebāqat [ع.] (امص.) پیشی گرفتن،
 سبقت. / مصباح ۲۳۲
 سبّاك sabbāk [ع.] (ص.) گذانده طلا و نقره،
 ریخته‌گر، زرگر. / یمنی ۳۱۹ / دره ۳۸۰
 سبال sebāl [ع.] (ا.) سبیل، شارب، بروت. /

را از چیزی بپوشانند. / یمنی ۱۲۹-۱۷۸-

۱۸۶-۲۵۵ / سیرت ۲۷۷

ستنبه setanba(e) [ف.] [ص.] درشت جنبه کربه

المنظر. / کلیله ۳۸۶ / مرزبان ۵۹۲ / معجم

۹۳ / سبط ۶۷

ستنج setanj [ف.] [ا.] ذخیره، پس انداز. / دره

۷۲

ستور sotūr [ع.] [ا.] چ بستر، پرده، پوشش. /

دره ۶۰۸-۶۱۸

ستی setti [ع.] [ا.] بانو. / المعجم ۱۱۲

ستیره satīra(e) [ع.] [ص.] زن پوشیده و پارسا.

/ دستور ۵۰ / مسامره ۲۶۰

ستیم setīm [ف.] [ا.] خون و چرک و ریمی باشد

که در جراحت جمع شود. / دره ۶۴۲

سجاحت saajāhat [ع.] [امص.] نرمی، مدارا،

اعتدال. / یمنی ۱۷-۸۰-۱۸۱-۲۰۲-

۳۴۲-۳۴۳-۴۰۲ / دستور ۷۸-۱۰۱ /

مرزبان ۵۸-۹۵ / معجم ۹۸ / سیرت ۲۶۳ /

وصاف ۴-۱۹۲ / نسایم ۴۱

سجاف sejāf [ع.] [ا.] پرده، کرانه و جانب پرده.

/ دره ۵۸۹

سجال sejāl [ع.] [ا.] نهیب، بهره. / مرزبان

۷۱۵ / جهانگشا ج ۱ ص ۵۰-۱۵۵-ج ۲

ص ۲۴۵ / وصاف ۱۰۷-۲۶۳-۲۹۲-

۵۰۴-۵۰۷ / نسایم ۵۸ / اخبار ۵

سجعات saja' - āt [ع.] [ا.] چ سجم، بانگ

کردن کبوتر. / وصاف ۵۹

سجنجل sajanjal [ع.] [ا.] آینه. / سند ۳۶ /

اغراض ۳۲۰ / دره ۱۸۲-۳۳۱

سجوف sojūf [ع.] [ا.] چ سجنف و سجنف، پرده،

ستر. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۷۴

سجوم sojūm [ع.] [امص.] روان کردن ابر آب و آ.

نابایدار. / مرزبان ۳۰۳

سبیل sabal [ع.] [ا.] پرده ای در چشم که از روم

عروق آن در سطح ملتحمه پدید آید و پارگهای

سرخ که در چشم پدید آیند. / وصاف ۵۲۹

سبه soba(e) [تر.] [ص.] شبای، سواری که

مایحتاج خود را به فتراک بسته و مسلح و مکمل

پراق می راند، زنده سوار. / ظفر ج ۱ ص ۴۹۳

سبی saby [ع.] [امص.] پرده کردن، اسیر کردن.

/ اخلاق ۳۱۳ / معجم ۸۸ / جهانگشا ج ۱

ص ۱۰۱-ج ۳ ص ۱۵۳ / سیرت ۶۵-۱۹۲

/ وصاف ۲۶-۴۷-۳۵۲-۳۶۸-۴۱۸ / دره

۴۲۴-۴۹۹

سبیکه sabika(e) [ع.] [ا.] قطعه طلا یا نقره

گداخته و در قالب ریخته، شوشه زر و سیم. /

راحه ۳۶۷ / مرزبان ۳۴۰ / معجم ۱۲۶ /

وصاف ۲۷۲ / رشف ۱۰۶ / دره ۵۱

سبیل sabīl [ع.] [ا.] ۱- قربانی، نذر. / سیرت

۲۳۳: ۲- بدرقه (نگهبان) حاج که از طرف

دولت با امیری خاص و لوازم سفر می رفته اند.

/ جهانگشا ج ۳ ص ۲۴۴-۲۴۵

سپید نفت sepīd - naft [ف.] [ع.] (امر.)

خلط سپید، کنایه از منی، آب پشت. / یمنی

۴۶۹

ست sett [ع.] [ا.] بانو. / خاقانی ۱۲۲-۱۲۳

ستاره setāra(e) [ع.] [ا.] پوشش، آنچه که بدان

چیزی را بپوشانند، نوعی از چادر، شامیانه. /

نسایم ۶۰ / دره ۱۴۵

ستان setān [ف.] [ص.] بر پشت خوابیده. /

کلیله ۹۲ / راه ۱۹۷-۲۸۰

ستاه sa(e)tāva(e) [ف.] [ا.] مکر و فریب. /

دره ۵۵۴

ستره sotra(e) [ع.] [ا.] پوشش و آنچه بدان خود

سحبه [e]sohba [ع.ا] باقی آب در چاه. مانده

رطوبت. / دره ۶۸

سحج [e]sahj [ع.ا] نوعی از بیماری روده. /

اخبار ۴۲

سحر خوردن [e]sahar - xordan [ع.ف.]

(مص.مر.) در کار دشمن و دفع او هوشیار بودن

و در جنگ و حیلت بر وی پیشی گرفتن. / نفثه

۱۰۰

سحساح [e]sahsāh [ع.ا] باران سخت ریزان. /

دره ۶۷۶

سحسح [e]sahsah [ع.ا] ساحت خانه. / دره

۶۷۶

سحق [e]sahq [ع.ا] (مص.) در اصطلاح تصوف محو

اعیان صفات است، بیخودی بنده در مقابل

قهاریت حق. / مصباح ۱۴۴

سحنه [e]sahna [ع.ا] ۱- شکل و روی و

صورت مردم، رنگ و حال و هیأت بشره روی. /

چهار ۱۳۴ / دستور ۵۶ / وصاف ۲۱۸-

۳۱۸-۴۵۱: ۲- نرمی پوست. / دره ۶۰۴

سحور [e]sahūr [ع.ا] طعامی که در سحر جهت

روژه گرفتن خورند. / مصباح ۳۳۸

سحیق [e]sahīq [ع.ا] (ص.) ۱- سوده، ساییده. /

المعجم ۴۳۷ / دره ۳۱: ۲- جای دور. /

المعجم ۴۳۸

سختیان [e]sa(x)tiyān [ع.ا] پوست بز

دباغت شده. / سبط ۸۸

سختیت [e]sextīt [ع.ا] غبار بلند رفته. / دره

۶۷۰

سحف [e]soxf [ع.ا] (امص.) حماقت، سبکی عقل.

/ اخلاق ۷۴-۲۷۱

سخله [e]saxla [ع.ا] بره، بزغاله نوزاده. /

خاقانی ۱۷۸

/ یمنی ۳۹۹

سجّیت [e]sajjiyyat [ع.ا] خوی، طبیعت،

عادت، خلق. / عتبه ۷۴ / خاقانی ۳۴۵ /

عقول ۸ / یمنی ۲۴۲ / دستور ۴۴-۵۸-

۶۱-۶۳-۶۶ / مرزبان ۱۲۸-۳۰۶ / معجم

۱۲۷-۱۷۴ / وصاف ۱۰۸-۱۶۱-۵۸۰ /

سبط ۶۷

سجّیحه [e]sajīha [ع.ا] سرشت، طبیعت،

خو. / دره ۵۵۳-۶۸۶

سجّیس الیالی [e]sajīs - ol - layālī [ع.ا]

(ق.مر.) همیشه، همواره. / خاقانی ۲۵-۳۷-

۴۴-۶۳-۱۲۲-۱۳۲-۱۹۰ / نسایم ۵۰

سجّین [e]sejjīn [ع.ا] وادی در جهنم. / مصباح

۴۹

سجّیه [e]sajjiyya [ع.ا] سجّیت، خو،

طبیعت. / دره ۲۴-۵۵۳

سچقان نیل [e]sečqān - 'īl [تر.] (امر.) سال

موش، نخستین سال ازدور دوازده ساله ترکان.

/ ظفر ج ۱ ص ۸-۳۳-۱۷۵-۲۷۶-

۵۵۳-۵۶۴

سَحّ [e]sahh [ع.ا] (مص.) ریختن آب. / دره ۱۸۳

سحا [e]sehā [ع.ا] مُهر نامه، عنوان نامه. /

خاقانی ۳

سحابت [e]sahābat [ع.ا] (ا.) سحابه، سحاب، ابر.

/ رشید ۸

سحایب [e]sahāy(')eb [ع.ا] ج سحابه، ابر. /

بیهق ۱۱ / توسل ۱۰۹-۱۷۳-۱۹۸-۲۱۳

/ نفثه ۱ / سبط ۴۴-۸۹ / نسایم ۱۰-۱۰۲

/ رشف ۷۵-۸۷-۱۱۵-۱۲۴-۱۳۵-۲۵۲

/ دره ۶۱۱

سحب [e]sohob [ع.ا] ج سحاب، ابر. / وصاف

۱۹۶-۲۶۴ / دره ۶۱۰-۶۱۷

- سخنه soxna(e) [ع.] (ا.) گرمی، غم، خون. /
دره ۶۰۴
- سخونت soxūnat [ع.] (امص.) گرمی، حرارت.
/ معجم ۱۰۷
- سداب sodāb [ف.] (ا.) قوت و توانایی. / دره
۵۵۴
- سداد sadād [ع.] (مص. امص.) بر راه راست
بودن، استقامت داشتن، راستی، درستی،
استقامت. / کلیله ۹۵ - ۲۰۳ - ۲۴۸ - ۲۵۶ -
۳۲۰ - ۳۳۰ - ۳۳۲ - ۳۹۷ / عتبه ۸ - ۲۰ -
۲۴ - ۲۹ / رشید ۳۸ - ۷۴ - ۱۳۹ / توسل
۱۵ - ۵۱ - ۶۱ - ۱۰۸ - ۱۴۷ / سند ۸۵ -
۱۱۱ - ۲۱۷ - ۲۹۴ - ۳۰۲ - ۳۱۶ / اغراض
۸۱ - ۱۳۱ / یمنی ۲۵ - ۳۵۹ - ۳۶۷ / برید
۲ - ۱۰۶ - ۱۹۴ - ۲۹۶ / مرزبان ۲۰۸ / معجم
۱۰ - ۹۵ - ۱۴۷ / روضه ۷۰ / جهانگشا ج ۱
ص ۱۳ / وصال ۱۹۹ - ۳۸۷ / مسامره ۱۵۱ -
۲۲۳ / رشف ۱۴۴ / تجربه ج ۲ ص ۱۹۸
- سداسی sodāsī [ع.] (ص.) شش‌نایی، کلمه
شش حرفی. / المعجم ۸۵
- سدت soddat [ع.] (ا.) شده، آنچه که بر آن
نشینند، پیشگاه. / رشید ۳ / یمنی ۱۰ - ۱۸۲
- سده sedada(e) [ع.] (ا.) چ شده، سایه. /
وصاف ۳۶۷
- سدر sadar [ع.] (ا.) حیرت و عدم ثبات. /
جهانگشا ج ۲ ص ۶۲
- سدف sadaf [ع.] (ا.) سیاهی شب. / دره ۴۹۳
- سدم sadm [ع.] (مص.) بند کردن، آلودگی،
را. / وصال ۳۵۱
- سدم sadam [ع.] (ا.) اندوه، غم. / برید ۲۹۶
- سدنه sadana(e) [ع.] (ا.) چ سادین، پرده‌دار،
خدمتکار، تیماردار. / مرزبان ۵ / وصال
- ۱۱۰ - ۲۲۶
- سدود sodūd [ع.] (ا.) چ شده، بند. / دره
۱۶۴ - ۲۰۱
- سدول sodūl [ع.] (ا.) چ شده، رشته جواهر که
بر سینه افتد. / دره ۴۶۲
- سدول sodūl [ع.] (ا.) چ شده، پرده. / دره ۴۶۲
- سده sodda(e) [ع.] (ا.) سدت، آنچه بر آن
نشینند، پیشگاه، درگاه. / توسل ۳۱۱ / عقد
۶۴ - ۱۵۵ - ۱۶۰ / سند ۱۲ / اغراض ۲۷۸ /
راحه ۱۰۶ - ۲۵۷ - ۴۱۶ / برید ۲۶۸ -
۲۷۲ - ۳۰۵ / مرزبان ۲۶ - ۳۶۵ - ۷۰۰ -
۷۱۶ / روضه ۲۲ / وصال ۲۷ - ۱۱۹ - ۱۷۵ -
۲۸۸ / سبط ۳ / مسامره ۹۵ / نسایم ۱۰ /
رشف ۲۷۶ - ۳۶۲ / دره ۲۰۵ - ۴۰۰ - ۴۲۸ -
۵۱۱ - ۵۳۹ - ۵۴۶ - ۵۸۰ / گیتی ۴۸
- سده sodda(e) [ع.] (ا.) آنچه در مجرای اخلاط
عضو ماند در پهلو یا سینه یا موضع دیگر. /
خاقانی ۲ - ۵ - ۹۴ - ۱۱۲ / راه ۴۲۷ /
مصباح ۲۲۶ - ۲۲۹ / دره ۵۳۹
- سدی sadā [ع.] (ا.) تار جامه. / دره ۶۵۰
- سدیر sadīr [ع.] (ا.) ظاهراً نوعی بُرد (بارچه)
است که در سدیر یمن می‌بافتند. / خاقانی ۱۰
- سرآغوش sar - āyūš [ف.] (امر.) سرآغوش،
کیسه‌ای دراز که زنان گیسوی خود را در آن
نهند، گیسوبوش. / وصال ۲۸۳ - ۲۹۵ -
۵۰۳ - ۵۲۵ - ۵۵۷ - ۶۱۵
- سرا sarrā [ع.] (امص.) شادمانی، شادی،
مسرت، مقام ضحاک. / یمنی ۱۲۳ / برید ۳۸۷ /
مرزبان ۳۸۶ / معجم ۲۱۵ / جهانگشا ج ۲
ص ۱۲۰
- سراییل sarābīl [ع.] (ا.) چ سربال، جامه،
پوشاک. / مرزبان ۵۰۴

سرآت sarāt [ع.] (ا.) سراق، ج سرق، اشراف و اعیان. / برید ۶۶-۱۲۲-۲۳۲ / جهانگشا ج ۲ ص ۵۰-۶۷-۲۷۵
 سراح sa(e)rāh [ع.] (امص.) آسانی و روانی. / المعجم ۷۲
 سراحیب sarāhīb [ع.] (ا.) ج شروحوب، اسب بزرگ هیکل. / دره ۲۰۴ / تجربه ج ۲ ص ۱۹
 سراحین sarāhīn [ع.] (ا.) ج بیرحان، گرگ نر. / اغراض ۴۱۹ / دره ۲۰۴
 سرادق sorādeq [ع.] (ا.) ۱- سراپرده، خیمه. / بختیار ۲۷-۵۵-۲۳۷ / عقد ۶۲ / سند ۸-۲۰-۳۰-۴۱-۱۱۱-۲۶۱ / اغراض ۱-۱۷-۹۳ / راحه ۵۶ / عقول ۱۵-۶۷ / دستور ۱۷-۲۵-۶۳-۷۷-۱۰۲ / برید ۳۶۹ / المعجم ۱۱ / معجم ۵-۳۸ / سیرت ۴۴-۱۴۵ / وصاف ۱۳۸ / سبط ۲۶-۴۲ / مسامره ۱۱۶-۲۳۲ / مصباح ۱۵۱ / رشف ۹۱-۱۵۲-۱۸۲ / دره ۳۰۳-۴۳۸-۲- غبار بلند رفته. / دره ۴۳۸
 سرار serār [ع.] (ا.) شب آخر ماه، آخرین شب ماه. / راحه ۳۴ / برید ۸۵-۱۸۷-۲۶۷-۲۸۵-۲۹۳-۳۳۸ / وصاف ۱۵ / دره ۱۳۲
 سراری sarārī [ع.] (ا.) ج سرتیه، کنیزی که برای تمتع باشد. / یعنی ۸۵-۳۰۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۹ / وصاف ۳۸-۲۴۰-۲۸۷ / نسایم ۹۷ / ظفر ج ۱ ص ۳۹۸
 سراطی sorātiyy [ع.] (ص.) بران (شمشیر). / دره ۳۰۲
 سراق sorrāq [ع.] (ص.) ج سارق، دزد. / وصاف ۶۱-۶۴
 سراویل sarāvīl [ع.] (ا.) ج بیروال، معرب شلوار، زیرجامه. / مرزبان ۲۳۳ / وصاف ۴۶۳

سرایا sarāyā [ع.] (ا.) ج سرتیه، باره‌ای از لشکر. / دستور ۱۱۱ / مرزبان ۵۲۶ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۷۳ / سیرت ۱۵ / وصاف ۴۸ / دره ۳۱۵-۴۶۷
 سرایر sarāyer [ع.] (ا.) ج سرتیه، باطن، نیت، راز، سر. / مقامات ۶۸ / عتبه ۷۶-۱۵۴ / رشید ۱۳-۲۵-۹۴-۱۰۶-۱۱۷ / بختیار ۱۶۶ / توسل ۱۵۷-۱۸۷-۲۸۰ / سند ۳۷-۴۱-۲۲۹-۲۴۲ / اغراض ۳۰۹ / عقول ۳۶-۶۲ / یعنی ۶۲-۱۶۰-۲۱۱ / برید ۱۴-۷۰-۱۰۳-۱۵۵ / لباب ۵ / مرزبان ۷۰۱ / روضه ۳۵ / وصاف ۷-۲۴-۱۱۸-۱۲۵-۱۹۱ / مصباح ۳ / رشف ۱۹۷-۲۰۰ / ظفر ج ۱ ص ۵۰۶ / دره ۱۲۵-۶۴۷
 سرب sarab [ع.] (ا.) خانه کنده زیر زمین، قنات. / دره ۶
 سرب serb [ع.] (ا.) دسته حیوانات و پرندگان و غیره. / وصاف ۳۹۹
 سرباره sar - bār - a(e) [ف.] (امر.) بهترین قسمت از میوه و جنس که برای عرضه روی بار می گذارند. / مقامات ۱۱۲
 سرباری sar - bār - ī [ف.] (امر.) ۱- بعلاوه، افزون بر، علاوه بر. / مرزبان ۴۸۹: ۲- بار و بسته کوچکی را گویند که بر بالای بار و بسته بزرگ بندند. / نفثه ۱
 سربال serbāl [ع.] (ا.) جامه، پوشاک، پیراهن. / اغراض ۲۴۹ / وصاف ۴۶۳
 سربست sar - bast [ف.] (ق.مر.) به طور کلی، کلاً. / راحه ۳۷۵
 سربه serba(e) [ع.] (ا.) گله، گروه. / دره ۳۶۲

سرکار sar - kār [ف.] [ا.م.] (امر.) دستگاه اداری. /
گینی ۱۹۸-۲۰۶-۲۱۷

سرکه پیشانی serka(e) - pišānī [ف.] [ا.م.]
(ص.م.) ترشروی، اخمو. / تجربه ج ۱ ص ۹۶
سرگزیت sar - gazīt [ف.] [ا.م.] (امر.) بولی که
مسلمانان سرشمار از کافران می گرفتند، جزیه.
/ راحه ۲۷-۳۲

سرو sarv [ع.] [ا.م.] (امص.) سخاوت، کرم. / دره ۷
سرو sorū [ف.] [ا.م.] (ا.) شاخ جانوران. / کلمه ۷۵ /
مقامات ۱۹۱ / سند ۸۱-۸۲ / اغراض ۹۷ /
برید ۶۱-۶۲ / اخلاق ۶۱ / جهانگشا ج ۱
ص ۱۷۹ / وصال ۲۹۰

سروا sarvā [ف.] [ا.م.] (ا.) حدیث، افسانه. / نفثه ۴
سرواده sarvāda(e) [ف.] [ا.م.] (ا.) سرواد، سرود،
شعر. / مقامات ۱۲۴
سروال servāl [م.ع.] [ا.م.] (ا.) شلوار، زیرجامه. /
اغراض ۳۴۹

سروج sorūj [ع.] [ا.م.] (ا.) ج. سُرَج، زین. / یمنی
۴۹۲ / دره ۱۹۴
سرور sorūr [ع.] [ا.م.] (ا.) اطراف شاخه های ریاحین.
/ دره ۳۷۸

سروق sarūq [ع.] [ا.م.] (ص.) دزدی کننده، کسی که
دستش به اصطلاح کج است. / اخلاق ۲۲۳
سرومیشی mīšī - ? [م.ع.] [ف.] (ا.م.) (حامص.)
عمل نیزه را به آب رسانیدن مغولان. / وصال
۶۳۶

سرون sorūn [ف.] [ا.م.] (ا.) شاخ جانور، سُرو. /
اغراض ۳۳۰-۴۱۹

سروی sorūy [ف.] [ا.م.] (ا.) شاخ جانوران، سُرو. /
مرزبان ۳۵۱-۳۵۳

سره sorra(e) [ع.] [ا.م.] (ا.) ناف، وسط، میانه. /
نوسل ۱۸۸ / عقد ۱۳۱ / یمنی ۳۱ / دستور

سرج soroj [ع.] [ا.م.] (ا.) ج. سراج، چراغ. / تجربه
ج ۲ ص ۵۱

سرح sarh [ع.] [ا.م.] (ا.) گرداگرد خانه. / مقامات ۴۳
سرحان serhān [ع.] [ا.م.] (ا.) گرگ نر. شیر بیشه. /
سند ۶۷

سرخاب sorx - āb [ف.] [ا.م.] (امر.) ۱- نام مرغابی
باشد سرخرنگ. / دره ۵۳۶: ۲- شراب لعلی،
شراب سرخ. / دره ۱۵۷

سرد sard [ف.] [ا.م.] (ص.) بی اصل. / مقامات ۵۹
سرد sard [ع.] [ا.م.] (امص.) زرد بافتن. / دره ۵۵۱
سرد sard [ع.] [ا.م.] (ق.) بی در پی، مسلسل. / دره
۶۳-۳۱۶-۵۵۱

سردرو sar - derō [ف.] [ا.م.] (امر.) کنایه از نمونه.
/ نفثه ۱۰۹

سرده sarda(e) [ف.] [ا.م.] (ا.) ۱- قدحی که بدان
شراب خورند. / دره ۳۱۹: ۲- ساقی. / دره
۳۱۹

سرور soror [ع.] [ا.م.] (ا.) ج. سریر، تخت. / دره ۴۷۳
سر شیری sar - šīr - ī [ف.] [ا.م.] (ص.م.) (امر)
بایزه سرشیری، لوحه ای بوده است که بر آن
نقش سر شیر یا گربه نقش بسته بود همراه با
نام خان مغول. / وصال ۹۲

سرطان saratān [ع.] [ا.م.] (ا.) اسب تیزرو. نام برج
چهارم از بروج دوازده گانه است. / دره ۲۰۹
سرف saraf [ع.] [ا.م.] (امص.) ۱- افزونی کردن در
هزینه به ناروا. / اغراض ۴۰۷ / مرزبان ۵۸۱:
۲- (ا.) شرف، مرتبه، قدر. / عتبه ۱۱۱ /
وصاف ۵۲۹

سرق sarq [ع.] [ا.م.] (امص.) دزدی. / لباب ۵۴۹
سرقات sareqāt [ع.] [ا.م.] (ا.) ج. سرقت، دزدی، و
در اصطلاح ادبی سخن دیگران را به خود
نسبت دادن. / چهار ۴۸ / المعجم ۴۶۴

سَرَّه sariyya(e) [ع.] (ا.) باره‌ای از لشکر. /
دره ۳۶۲

سست پروت sost - borūt [ف.] (ص. مر.)
دارای ریش و سبیل نرم و انبوه، و کنایه از ابله و
پخمه و شاید سست‌رای. / کلیله ۳۹۹

سطام setām [ع.] (ا.) آتشگاه. / دره ۱۸۶

سطر satr [ع.] (مص.) بریدن. / دره ۶۸۵

سطوات satavāt [ع.] (ا.) ج سَطَوَة، حمله. /
دره ۱۶۴

سطور sotūr [ع.] (ا.) ج سطر، رسته از هر
چیزی. / دره ۶۸۵

سطوع sotū' [ع.] (مص. امص.) ۱- درخشیدن،
درخشش. / مصباح ۳۹۱ / رشف ۶۳-
۱۱۱-۱۲۷-۱۳۱-۱۵۱-۱۶۳-۲۴۹-

۲۶۳-۳۱۲-۳۴۷-۳۹۵ / گیتی ۲:۲۱۰-

(مص.) بلند گردیدن. / دره ۲۱۵ / گیتی ۲۰۴

سَعَاة so'āt [ع.] (ص.) ج ساعی، سعایت کننده.
سخن‌چین، نقام. / برید ۳۶۵ / و صاف ۲۲۴ /
دره ۱۹۴-۶۵۰

سعال so'āl [ع.] (ا.) سُرْفه. / خاقانی ۲۸۴

سعت se(a)'at [ع.] (امص.) ۱- گشادگی،
وسعت، فراخی. / یعنی ۲۲۳-۲۶۳ / مرزبان
۴۹۳: ۲- در اصطلاح تصوّف هرگاه که اخلاق
نفس مبذل شد و دیو طبیعت مسلمان گشت و
به جای متابعت هوا در او مطاوعت خدا پدید
آمد بعضی از حظوظ از حقوق گردد، پس آنگاه
او را از مضیق ضرورت به فضای سعت راه دهد
و متصوّفه این مرتبه را مقام سعت خوانند. /
مصباح ۷۳-۷۴-۱۴۲

سعتر sa'tar [ع.] (ا.) سوسنبر، سیسنبره نعناع
طبی. / مصباح ۱۹۳-۳۴۵

سعتری ī - sa'tar [ع.] (ص.) شوخ و بدکار. /

۲۹ / المعجم ۵ / و صاف ۵۰-۶۷-۱۵۵-

۱۷۳-۲۰۴ / سبط ۱۷-۳۹-۵۴ / تجربه

ج ۲ ص ۲۵۲

سره sara(e) [ف.] (ص.) خوب، نیکو. / چهار
۸۲-۶۷

سر هول sar - hōl [ف.] (ص. مر.) سر بلند، سر
راست. / بیهن ۱۲۷

سَرَّات sorriyyāt [ع.] (ا.) ج سَرَّه، کنیزی که
برای تمتع باشد. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۹

سریان sarayān [ع.] (مص.) رفتن چیزی در
اجزای چیزی. / روضه ۱۶-۱۰۹

سَرَّیت sorriyaat [ع.] (ا.) سَرَّه، کنیزی که برای
تمتع باشد. / دستور ۱۱۲ / جهانگشا ج ۲
ص ۲۳۲

سَرَّیتی ī - sorriyyat [ع.] (ف.) (حامص.)
کنیزی. / جهانگشا ج ۲ ص ۲۰۰

سریر sarīr [ف.] (ا.) قوس قزح. / دره ۳۷۳
سریر sarīr [ع.] (ا.) نعمت و فراخی زندگانی. /
دره ۳۷۳

سریرت sarīrat [ع.] (ا.) باطن، نیت. / کلیله
۱۶۳-۲۳۵-۲۷۰ / چهار ۱۳۵ / عتبه ۱۷ /
رشید ۱۱۳-۱۱۸ / بختیار ۱۲۹ / عقد ۱۵۵
/ خاقانی ۳۶-۲۱۲ / اغراض ۲۹-۴۰-
۸۱-۲۶۳ / راحه ۶۴ / یعنی ۱۴۲-۱۷۵-
۲۹۹-۳۳۳ / برید ۲۰-۲۲-۳۸-۹۰-
۱۵۳-۱۵۶ / مرزبان ۶۱۳ / اخلاق ۷۵ /
سبط ۹۸ / نسایم ۱۵ / دره ۶۵۰-۶۸۲

سریره sarīra(e) [ع.] (ا.) راز، سر. / دره ۱۲۴
سریع sarī' [ع.] (ص.) یکی از بحور عروضی
است بر وزن مفتعلن مفتعلن فاعلن از اصل
مستفعلن مستفعلن مفعولات. / المعجم ۶۸-

۷۲-۹۵-۱۶۳

سفار soffār [ع.ا.] ج. سافر، مسافر. / وصف

۲۱

سفاره sofāra(e) [ع.ا.] خانه روبه. / دره ۴۷۴

سفاطه sofāta(e) [ع.ا.] رختخانه. / دره ۴۷۳

سَفَاك saffāk [ع.ا.] بلیغ، توانا بر سخن. /

دره ۲۲

سفال sefāl [ع.ا.] ج. سفله، ناکس. / دره

۷۰۴ / تجربه ج ۲ ص ۲۲

سفالت safālat [ع.ا.] (امص.) حقارت،

فرومایگی. / مرزبان ۲۰۲ - ۳۴۶ - ۵۹۷

سفت soft [ف.ا.] دوش، کتف. / مرزبان ۴۱۹

سفته softa(e) [ع.ا.] تحفه، ارمغان. / مقامات

۱۲۲ / مرزبان ۵۱۱

سفچه safča(e) [ف.ا.] شراب مثلث. /

اغراض ۲۲

سفر safar [ع.ا.] سیدی. / دره ۶۲۳

سفرجل safarjal [ع.ا.] به (میوه)، آبی. /

تجربه ج ۲ ص ۲۵۳

سفرجلی safarjal - ī [ع.ا.] - ف.ا.] به

رنگ سفرجل (به، آبی)، زرد رنگ. / خاقانی

۱۵۶

سفساف safsāf [ع.ا.] حقیر، بلایه و هیچکاره

از هر چیزی. / کلیله ۳۸۹ / خاقانی ۲۳۳ -

۲۶۴ - ۳۰۹ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۵ /

وصاف ۸ - ۱۲۲ - ۲۰۶ - ۳۶۲ - ۴۲۴ / دره

۱۵۱

سفسف safsaf [ع.ا.] یونجه. / تجربه ج ۲

ص ۷۷

سفت safat [معر.ا.] سید، زنبیل. / کلیله ۵۱

سفک safk [ع.ا.] (مص.) ریختن آب و خون و

مانند آن. / رشید ۱۹ / یمینی ۳۳۳ / نفثه ۵۳

/ معجم ۸۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۰۱

المعجم ۸۰ - ۱۶۵

سعدا so'adā [ع.ا.] (ص.ا.) ج. سعید،

خوشبخت. / مقامات ۱۶۴

سعد ذابح sa'd - e - zābeh [ع.ا.] (امر.)

یکی از منازل قمر و آن دو ستاره است روشن و

مسافت میان آن دو به قدر يك گز در جای ذبح

یکی از آن دو، ستاره ای است کوچک. / وصف

۴۰۰ / گیتی ۲۲۷

سعر se'r [ع.ا.] (ا.) نرخ، قیمت. / لباب ۷ /

المعجم ۱۲ / معجم ۱۷ - ۹۲ / وصف ۴۱۵ -

۶۳۳

سعود so'ūd [ع.ا.] ج. سعد، خجسته، مبارک.

/ وصف ۳۲۵ / ظفر ج ۱ ص ۲۸۰

سعوٹ sa'ūt [ع.ا.] داروی عطسه آور. / یمینی

۳۲۲

سعید sa'id [ع.ا.] جوی، نهر. / دره ۵۳۶

سعیر sa'ir [ع.ا.] آتش افروخته، نام طبقه

چهارم از طبقات هفتگانه دوزخ. / عقول ۳۰ /

مرزبان ۱۴۴ / معجم ۴۳ / سبط ۵۷

سغب sa'yab [ع.ا.] (امص.) گرسنگی. / عقول ۲۱

سغبه so'yba(e) [ف.ا.] (ص.) فریفته، بازی داده

شده. موجب سخریه، مسخره. / عتبه ۱۷ /

توسل ۳۴۷ / راحه ۲۱ / یمینی ۴۰ / برید ۲۵

/ مرزبان ۲۵۱ / وصف ۶۴ - ۷۵ - ۱۲۵ -

۲۱۴ - ۲۵۵ - ۳۶۶ - ۳۷۳ - ۶۲۴ - ۵۶۴ /

تجربه ج ۱ ص ۹۹

سفا sefā [ع.ا.] (ا.) دوا. / خاقانی ۲۱۶

سَفَاح saffāh [ع.ا.] (ص.) خونریز. / وصف ۴۰

سفاح sefāh [ع.ا.] (امص.) ۱ - زناکاری. /

بختیار ۵۹: ۲ - خونریزی. / برید ۱۰۶

سفاذ sefād [ع.ا.] (امص.) جفت گیری. / مرزبان

۳۱۵ / اخلاق ۲۴۹

سقایات se(a)qāyāt [ع.] (ا.) ج سقایه، موضع

سقی، جای آب دادن. / وصاف ۱۶۱

سقراق saqrāq [تر.] (ا.) کاسه و کوزه لوله دار. /

یمینی ۴۵۴

سقر لاط saqerlāt [معر.] (ا.) سقلاطون، نوعی از

پارچه ابریشمی زردوزی شده. / ظفر ج ۱ ص

۲۳-۲۵۴-۴۲۴ / تجربه ج ۱ ص ۸۰

سقط اللسان saqat - ol - lesān [ع.] (امر.)

خطای زبان، غلط گفتار. / مسامره ۴۵-

۲۹۱-۳۰۵

سقطه saqta(e) [ع.] (ا.) لغزش. / عقد ۱۱۹ /

مرزبان ۲۰۴ / سیرت ۲۶۳ / وصاف ۷۵

سقطه saqata(e) [ع.] (ص.) ج ساقط، ساقط

شده، افتاده. / دره ۲۳۰

سقم saqam [ع.] (امص.) بیماری. / برید ۱۳۴

سقمونی saqmūniyā [معر.] (ا.) محمود،

گیاهی است از تیره پیچکها. / توسل ۳۳۸ /

دره ۸۹ / تجربه ج ۱ ص ۸۶

سقوف soqūf [ع.] (ا.) ج سقف. / عقد ۱۳۰ /

وصاف ۱۷۱-۱۸۶-۶۵۳

سقی saqy [ع.] (مص.) آب دادن. / رشف ۳۰۰

سقیفه saqīfa(e) [ع.] (ا.) صُفَة پوشیده. / راحه

۳۵۰

سکاته sokāta(e) [ع.] (ا.) آنچه خاموش سازد.

/ دره ۲۸۲

سگان sokkān [ع.] (ص.) ج ساکن، باشند.

/ توسل ۹۹-۱۱۷ / عقد ۶۵ / خاقانی ۱۵۵

/ اغراض ۱-۷۱-۴۱۶ / عقول ۳۴-۶۷ /

یمینی ۳۱۲-۳۶۹ / برید ۱۱۱-۱۶۵-

۲۷۵-۳۰۷-۳۶۳ / روضه ۱۳۴ / جهانگشا

ج ۱ ص ۷۵-ج ۲ ص ۶۳-۷۶-ج ۳ ص ۱۲

/ وصاف ۲۰-۲۹-۴۳-۴۶-۶۸-۷۸-

سفن safn [ع.] (مص.) پوست باز کردن از

درخت، تراشیدن. / دره ۵۰۹

سفن safan [ع.] (ا.) پوست درشت از ماهی یا

نهنگ و غیره که بر قبضه شمشیر وصل کنند تا

گرفت آن خوب شود. / خاقانی ۱۰۹-۱۸۵

سفن sofon [ع.] (ا.) ج سفینه، کشتی. / دره

۵۰۹

سفوف safūf [ع.] (ا.) آرد بیخته مطلقاً و

خصوصاً از ادویه. / چهار ۱۲۹ / توسل ۳۳۸

سفه safah [ع.] (امص.) نادانی، کم خردی. /

اغراض ۳۲-۱۳۱-۳۱۱ / مرزبان ۱۶۵-

۵۸۱-۷۰۵

سفید چشم sefid - čašm [ف.] (ص.مر.)

بی حیا. / دره ۵۶۶

سفیق safīq [ع.] (ص.) شوخ روی بی شرم. /

دره ۶۷۷

سفینه safīna(e) [ع.] (ا.) کشتی، و نام صورت

هشتم از صور فلکی جنوبی. / دره ۱۰۳-۲۶۶

سقاء seqā' [ع.] (ا.) مشک آب. / مرزبان ۷۱۱

سقات soqāt [ع.] (ص.) سقاء، ج ساقی،

شراب دهنده. / معجم ۱۰۲-۱۹۲ / جهانگشا

ج ۱ ص ۱۹۲-ج ۳ ص ۳۶ / وصاف ۵۲۴ /

دره ۱۵۷-۳۷۵

سقاط saqqāt [ع.] (ص.) شمشیر بران که

مضروب را به زمین افکند. / نفته ۲۵

سقاطه soqāta(e) [ع.] (ا.) آنچه برافتد از

چیزی. / سمط ۶۵ / دره ۴۷۳

سقام saqām [ع.] (امص.) بیماری، دردمندی،

مرض. / خاقانی ۵۳-۳۱۷ / تجربه ج ۲ ص

۵۹

سقام seqām [ع.] (ص.) ج سقیم، مریض. /

مسامره ۲۲۲

سَکین sekkīn [ع.] (ا.) کارد، چاقو. / خاقانی

۱۹۴ / دره ۹۸

سَل sall [ع.] (مص.) برکشیدن (شمشیر). / دره

۵۲۰

سلاحف salāhef [ع.] (ا.) جِ سُلخفا، لاک‌پشت،

سنگ‌پشت. / سبط ۸۷

سلاسل salāsel [ع.] (ا.) ۱- جِ سلسله، مجازاً

خاندان، اولاد، اعقاب. / دره ۵۴۰؛ ۲- جِ

سَلَسَل، آب شیرین و سرد خوشگوار. / دره

۵۴۰-۵۴۴

سلاطت salātat [ع.] (امص.) چیرگی، غلبه. /

عقول ۱۴ / دره ۱۶۵

سلاف solāf [ع.] (ا.) ۱- می، باده. / معجم ۸۲؛

۲- مقدمه لشکر. / دره ۴۳۰

سلاقه solāfa(e) [ع.] (ا.) مؤنث سلاف، می،

باده. / دره ۲۴

سَلّاق sallāq [ع.] (ص.) بلیغ. / دره ۲۴

سلاط solālāt [ع.] (ا.) جِ سَلاله، سُل. /

دستور ۹۴

سلاّلم salālīm [ع.] (ا.) جِ سَلْم، نردبان. / دره

۳۴۳

سلامیات solāmayāt [ع.] (ا.) جِ سَلامی،

استخوان انگشت دست. / دره ۲۴۷

سلاهب salāheb [ع.] (ا.) جِ سَلهَب، اسب دراز

ستبر استخوان. / و صاف ۱۸۳-۴۱۳ / دره

۴۱۴

سلاّیق salāyeq [ع.] (ا.) جِ سَلیق، نشان قدم و

رسم در راه. / دره ۴۵

سلاّئل salā'el [ع.] (ا.) جِ سَلیل، فرزند. / دره

۷۰۰

سلب salab [ع.] (ا.) رخت، سلاح. / مقامات ۳۱

دره ۶۲۷ /

۸۷- ۱۷۰- ۱۷۴- ۲۹۶ / مصباح ۴۲ / ظفر

ج ۱ ص ۳۶- ۲۴۱- ۲۳۵- ۳۲۳- ج ۲ ص

۱۸۴ / دره ۲۸۰ / گیتی ۴- ۴۸

سگان‌گیر sokkān - gīr [ع.] (ص.مر.)

کسی که مسؤول گرفتن سگان کشتی است. /

وصاف ۱۷۳

سکاهن sek - āhan [ف.] (امر.) سرکه آهن،

نوعی رنگ سیاه که از سرکه و آهن ترتیب دهند

و بدان جامه و اشیاء دیگر را رنگ کنند و بیشتر

کفش‌دوزان به جهت رنگ کردن چرم سازند. /

خاقانی ۲۰۸

سکب sakb [ع.] (ص.) ریزان. / خاقانی ۳۱۰

سکر sekr [ع.] (ا.) سَد و بند آب. / المعجم

۲۷- ۴۴۷

سکورچی sokor - čī [تر. مغ.] (ص.مر.)

سکورچی، شکورچی، چتردار،

چتردار سلطنتی. / و صاف ۴۶۷

سکّری sōkār - ā [معر.] (ص.) شکری،

شیرین. / راحه ۴۲۸

سکستن sokostan [ف.] (مص.) گستن،

گسیختن. / دره ۶۷۸

سکک sekak [ع.] (ا.) جِ سَکّه. / دره ۷۰۲

سکن sakn [ع.] (ا.) جِ ساکن، باشنده خانه و

سرای، اهل خانه. / سند ۱۶۲ / یمنی ۱۱۳

سکور sokūr [مغ.] (ا.) چتر. / سبط ۸۹

سکورچی sōkūr - āz [تر. مغ.] (ص.مر.)

سکورچی، چتردار. / سبط ۸۹

سکورچی sokūr - čī [تر. مغ.] (ص.مر.)

سکورچی، سکورچی، چتردار. / و صاف ۴۵۶-

۴۶۹- ۴۷۵

سَکّه sekka(e) [ع.] (ا.) راه، کوچه. / معجم

۱۸۹ / دره ۲۵۱

سَلَمَ sollam [ع.] (ا.) نردبان، پلکان. / راحه
/ ۴۶. / وصف ۲۵۴ / دره ۱۳ - ۵۶۳ - ۵۷۱ /

گیتی ۹ - ۱۴۱

سَلَمَك salm - ak [ف.] (ا.) نام آوازی است از
جمله شش آواز موسیقی قدیم (شهناز، کردانیه،

گوشت، مایه، نوروز و سَلَمَك). / دره ۲۷۳

سَلَوَان salvān [ع.] (امص.) خرسندی. / توسل

۲۹۸

سَلَوَت saivat [ع.] (امص.) شادی، خوش.

بیغمی. / کلیله ۲۴۴ - ۲۴۶ / عتبه ۱۱۴ -

۱۴۹ - ۱۵۱ / مقامات ۳۲ - ۸۷ / رشید ۱۰ -

۱۸ / توسل ۹۱ - ۲۷۹ / خاقانی ۵۷ / سند

۲۴۳ - ۲۴۷ / عقول ۲۷ / برید ۶۶ - ۱۶۲ -

۱۷۹ - ۳۳۹ / مرزبان ۵ - ۱۱۰ / معجم ۲۵ -

۳۵ / اخلاق ۱۹۸ - ۲۳۵ - ۳۲۸ / روضه ۲۱ /

وصاف ۱۴ / رشف ۴۲۲

سَلَوَك solūk [ع.] (ا.) ج سَلَك، رشته. / دره ۶۴۴

سَلَوَل salūl [ع.] (ص.) کشته (؟) / دره ۷۰۰

سَلَه salla(e) [ف.] (ا.) ۱ - سید و زنبیلی که طعام

و جامه و اشیاء دیگر در آن نهند. / کلیله ۱۷۰؛

۲ - سیدی که مارگیران مار در آن کنند. / کلیله

۱۰۴ - ۱۶۵ / یمینی ۴۵۳

سَلَهَب salhab [ع.] (ا.) اسب ستر دراز

استخوان. / تجربه ج ۲ ص ۱۹

سَلِيل salīl [ع.] (ا.) ۱ - فرزند، بچه. / وصف

۳۴۶ - ۴۷۲ - ۴۸۹ / اخبار ۹۳ / ظفر ج ۱

ص ۱۲ - ۲۱۵ - ج ۲ ص ۴۵۴ - ۵۲۲ / دره

۲۶۱؛ ۲ - شتر بچه نوزاده. / خاقانی ۱۷۷؛

۳ - شمشیر برکشیده. / معجم ۱۷۹

سَلِيلَه salīla(e) [ع.] (ا.) مؤنث سلیل، دختر. /

وصاف ۴۲۰ - ۶۱۹

سَلِيم salīm [ع.] (ص.) ۱ - مار گزیده. / روضه

سَلَخ salx [ع.] (مص.) ۱ - پوست باز کردن، و در

اصطلاح عروض یکی از زحافات فاعلاتن است

که «فاع» بماند. / المعجم ۵۰ - ۵۶ - ۶۰ -

۱۴۸؛ ۲ - در اصطلاح بدیع یکی از انواع

سرقات ادبی است و آن چنان است که شاعر

معنی و لفظ فرا گیرد و ترکیب الفاظ آن

بگرداند و بر وجهی دیگر ادا کند. / المعجم

۴۶۹ / وصف ۵۹۳

سَلَس sales [ع.] (ص.) روان. / المعجم ۲۹۸ /

سط ۴۳ - ۴۶

سَلَسَال salsāl [ع.] (ا.) آب شیرین و روشن و

گوارا. / مرزبان ۷۰۳ / دره ۱۲

سَلَس الْقِيَاد sales - ol - qiyād [ع.]

(ص. مر.) ستوری که آسان به بار کشیدن کردن

دهد، به کنایه رام و مطیع. / مرزبان ۶۳۵ /

مصباح ۲۵۷ - ۳۶۱

سَلَسَل salsal [ع.] (ا.) آب شیرین و روشن و سرد

و خوش. / دره ۲۴

سَلَطَات saletāt [ع.] (ص.) سَنَابَك سلطات،

شُمَهای تیز یا دراز. / دره ۱۶۵

سَلَعَت sel'at [ع.] (ا.) متاع و اسباب و کالا،

متاع تجارت. / وصف ۵۰۶ - ۵۹۰

سَلَعَه sal'a(e) [ع.] (ا.) آخ که بی درد بر اندام

پدید آید. / معجم ۱۱۶

سَلَعَه sel'a(e) [ع.] (ا.) سلعت، کالا، متاع. /

وصاف ۶۰۲

سَلَقْلَق salaqlaq [ع.] (ا.) زنی که از عقب وی

خون رود. / دره ۵۴

سَلَكِي solkā [ع.] (ا.) نیزه راست. / دره ۵۵

سَلَم selm [ع.] (ا.) آشتی، صلح، سازش. /

وصاف ۲۵۶ - ۲۸۷ - ۴۸۰ - ۵۳۱ / دره

۲۹۴ - ۵۶۳ - ۵۷۱ - ۶۲۴

سماسره samāsera(e) [ع.] (ا.) ج سمسار،
فروشنده اجناس مختلف مردم، دلال. / عتبه
۱۳۷

سماسیر samāsīr [ع.] (ا.) ج سمسار، فروشنده
اجناس مختلف مردم، دلال. / و صاف ۶۰۲
سماط semāt [ع.] (ا.) سفره، خوان. / مقامات
۵۴-۱۶۴ / یعنی ۳۱۹-۳۲۰ / مرزبان
۱۶۲-۶۹۲ / سیرت ۲۱۲ / گلستان ۲۶۰-
۳۱۱ / و صاف ۵۳۵ / ظفر ج ۲ ص ۳۶۴-
۵۰۶ / دره ۳۵-۵۳۷-۶۹۶

سماطین semāt - a(e)yn [ع.] (ا.) تشبیه
سماط، رده، ردیف، صف. / بختیار ۸۱-۸۳-
۱۳۵ / خاقانی ۱۱۹ / راحه ۸۷-۴۲۳

سم الخياط samm - ol - xiyāt [ع.] (امر.)
سوراخ سوزن. / مرزبان ۶۰۰
سمان sammān [ع.] (ص.) روغن فروش. /
و صاف ۴۳۲

سماوه samāva(e) [ع.] (ا.) پرده که از سقف
خانه در کشیده باشند، کالبد هر چیزی. / دره
۵۲۹

سمت semat [ع.] (ا.) نشان داغ، علامت، نشانه.
/ کلیله ۱۱۴-۱۲۷-۱۵۰-۱۷۶-۲۷۲-
۳۴۰ / عتبه ۱۱۷ / توسل ۶-۱۷۴-۱۹۰ /
سند ۵۳-۹۱-۲۹۴ / اغراض ۳۲-۹۲ /
یعنی ۲۵-۴۲-۸۰-۲۴۵ / دستور ۹۴-
۱۲۳ / مرزبان ۱۰۰-۱۳۴-۵۳۴-۶۸۷ /
معجم ۱۱۳-۱۱۶ / اخلاق ۳۳-۱۲۴-۱۹۷ /
جهانگشا ج ۳ ص ۴۵-۸۳ / سیرت ۲۲۴ /
سمط ۳-۴۰ / رشف ۴۵-۱۲۳-۴۰۱ / دره
۳۶۴-۴۸۷-۶۱۴ / گیتی ۱۸۷ / تجربه ج ۱
ص ۱۲۴

سمج samej [ع.] (ص.) زشت، ناپسند. /

۴۰۳ / دره ۷۳: ۲- در اصطلاح عروض از
بحور مستحدث ثقیل است بر وزن مستعلن
مفعولات مفعولات. / المعجم ۹۳-۱۸۱-
۱۸۷

سم samm [ع.] (ا.) صلح. / دره ۵۶۴
سم samm [ع.] (ا.) سوارخ (سوزن). / مقامات
۱۵۸ / یعنی ۳۲۳ / معجم ۱۱۲
سما samā [ع.] (ا.) سماء، باران نیکو. / دره ۶۱۰
سمات semāt [ع.] (ا.) ج سیمه، نشانه، علامت.
/ بیهق ۱۳۴ / عتبه ۴۳ / معجم ۵-۱۶۱ /
نسایم ۳۶ / ظفر ج ۱ ص ۴۴۴- ج ۲ ص
۱۱-۷۱ / دره ۵۲۹ / تجربه ج ۲ ص ۱۳۸-
۱۵۷-۱۹۱

سماجت samājat [ع.] (امص.) نازیبایی،
قباحت. / برید ۳۰۶

سماحت samāhat [ع.] (امص.) جوانمردی،
بخشش، مروت، نیکاندیشی. / بیهق ۱۶-
۱۷۴ / توسل ۱۰۳ / اغراض ۲۷۱-۲۹۵ /
عقول ۹ / یعنی ۶۰-۴۷۶-۴۹۲ / دستور
۷۸ / برید ۹۸-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۴-۱۲۷-
۲۱۶-۲۹۳-۳۰۹ / لباب ۶۲-۶۶-۱۲۲-
۳۲۱-۴۰۵-۵۵۴ / مرزبان ۹۵-۱۷۰-
۴۱۹ / المعجم ۱۳ / معجم ۲۰-۱۹۱ /
اخلاق ۱۱۵-۲۷۵ / سیرت ۳۵-۲۶۳ /
گلستان ۳۹۳ / و صاف ۹۳-۱۱۱-۱۷۶-
۲۷۱ / سمط ۳ / نسایم ۱۷-۲۲-۹۶-۱۰۹ /
ظفر ج ۱ ص ۲۵۶-۴۵۴ / دره ۵۰۶ /
تجربه ج ۲ ص ۶۷-۲۳۸

سمار sommār [ع.] (ص.) ج سایر، افسانه گو،
قصه گو. / و صاف ۴۳۲

سماری somārī [ف.] (ا.) کشتی، سفینه، جهاز.
/ بختیار ۱۸۹ / خاقانی ۱۶۰ /

۴۰۹ / روزه ۱۳۵ / معجم ۱۷۵ / جهانگشا

ج ۲ ص ۲۰۳ / سیرت ۸۶ / وصاف ۶۴-

۱۶۰-۶۴۴ / سبط ۴۴-۷۵ / نسایم ۶-

۲۲-۱۱۴ / اخبار ۴-۱۱۰ / دره ۴۸۸: ۲-

(ص.) بلند اساس. / دره ۵۲۹

سموت somūt [ع.] (ا.) ۱- ج سَمَت، هیأت. /

دره ۵۲۹: ۲- طرف، جانب. / گیتی ۲۶۹

سموط somūt [ع.] (ا.) ج سِط، رشته. / دره

۸۰

سموق somūq [ع.] (مص.) بلند شدن، دراز

گردیدن. / عقول ۱۴ / برید ۳۳۷-۳۴۳

سموک somūk [ع.] (امص.) ارتفاع. / دره ۴۸۸

سمهری samhariyy [ع.] (ص.) نیزه درشت

و راست منسوب به سهر که شخصی بوده

نیزه‌ساز. / یمنی ۳۹۰

سمیّت sammiyyat [ع.] (امص.) زهرناکی. /

گیتی ۸۳

سمیج samīj [ع.] (ص.) زشت. / سند ۹۳

سمیدع samayda' [ع.] (ص.) مهر بزرگ،

جوانمرد نرمخوی. / خاقانی ۱۹-۸۳-

۱۶۴-۱۶۹-۱۷۸-۲۹۷

سمیر samīr [ع.] (ص.) افسانه‌گو،

داستان‌گوی. / توسل ۴۲ / اغراض ۳۳۲ /

یمنی ۲۵-۳۹۰ / مرزبان ۶۸۵ / معجم ۶۳-

۱۶۹ / روزه ۲۹-۱۴۵ / وصاف ۹ / تجربه

ج ۱ ص ۲۸-۶۸-۴۵۵-ج ۲ ص ۱۸۸

سمین samīn [ع.] (ص.) فربه، چاق. / خاقانی

۳۰۱ / روزه ۵۳ / گلستان ۲۸۱ / مسامره

۱۵۹

سن sann [ع.] (مص.) تیز کردن. / دره ۳۳۹

سنا sanā' [ع.] (ا.) ۱- روشنایی، فروغ. /

رشید ۱۲۲ / برید ۴۶ / دره ۱-۹۳: ۲-

مرزبان ۳۵۱ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۵۴

سمع العنان samh - ol - 'enān [ع.]

(ص.مر.) سست عنان، عنان گشاده، رام. /

یمنی ۳۵۲

سمع القياد samh - ol - qiyād [ع.]

(ص.مر.) سست عنان، رام. / یمنی ۶۳

سمسول samsūl (ا.) گستاخی و بی‌حیایی و

شوخی. / راحه ۴۲۴

سمط semt [ع.] (ا.) رشته مروارید و جز آن. /

چهار ۶ / عتبه ۹۳-۱۳۲ / عقد ۸۹-۱۶۴ /

عقول ۹-۱۳-۴۳-۵۹-۶۲-۶۶ / وصاف

۲۴۹-۲۸۶ / دره ۴۳-۱۳۹-۵۱۳-۶۸۸

سمعت som'at [ع.] (ا.) شمع، ریا و دورنگی. /

مصبح ۹-۱۴۷-۱۶۴

سمعه som'a(e) [ع.] (ا.) ۱- شهرت، آوازه،

نیکنامی. / عقول ۱۷ / برید ۸۴-۱۲۴-

۱۲۷-۱۷۵-۱۹۸-۲۳۲-۲۴۶-۳۰۵-

۳۲۵-۳۵۰-۳۸۵: ۲- ریا، دورنگی. / کلیله

۳۱۴ / خاقانی ۱۶ / معجم ۱۱۸ / اخلاق

۱۳۰ / وصاف ۲۳۷

سمل saml [ع.] (مص.) کور کردن. / نسایم ۴۶

سمله somla(e) [ع.] (ا.) آب اندک، گل ولای و

بقیه آب در نه حوض. / برید ۲۴۶

سمن sman [ع.] (مص.) ۱- فربه شدن. / دره

۶۲۲: ۲- (ا.) چربی، پیه. / مرزبان ۵۰۳

سمو somovv [ع.] (مص. امص.) ۱- بلند

شدن. بلندی، رفعت. / عتبه ۱۲۰-۱۴۹ /

رشید ۲۷-۱۰۹ / توسل ۳۹-۱۲۰-۵۲۳ /

سند ۳۰-۱۸۴-۲۱۶-۳۴۵ / اغراض ۸۸-

۳۲۳ / عقول ۱۵ / راحه ۵۶ / برید ۱۷-

۴۹-۵۵-۹۸-۱۴۳-۱۶۹-۱۷۷-۱۹۰-

۲۱۸-۲۷۰-۳۲۶ / لباب ۵۱-۶۵ / مرزبان

سنایع sanāye' [ع.] (ص.) ج سنّیعه، زن، زن
خوپرو و نیکو، مقصود زیبایی است. / دره ۴۴
سنبک sonbok [ف.] (ا.) کشتی کوچک. / دره
۵۱۰

سنبک sonbok [ع.] (ا.) ۱- پیش سُم ستور. /
دره ۳۰۱- ۵۱۰: ۲- زمین درشت که
سنگریزه‌ها از وی درخشد و هیچ نروپاند. /
دره ۳۰۱

سنبه sonba(e) [ف.] (ص.) فریفته. شاید در
اصل محرف «سنبه» باشد. / دره ۱۴۷
سنّت sonnat [ع.] (ا.) سنّه، حرمایی است به
مدینه. / دره ۳۰۹

سنجد بش senjed - boš [ف.] (ص. مر.)
«بش» یال اسب است و سجد بش ظاهراً نوعی
است از اسب. / خاقانی ۴۸

سنجق sanjaq [تر.] (ا.) علم، بیرق، رایت. /
مرزبان ۱۰۶ / ظفر ج ۲ ص ۲۹۵
سند send [؟] (ا.) بادی که کس نداند از کدام
طرف می‌آید. / دره ۴۹۸

سن سن sansan [تر.] (ا.) تویی تویی، و به فارسی
سخن غیر فصیح است. / خاقانی ۹۰ / و صاف
۴۰۰ / دره ۲۱

سنقر sonqor [تر.] (ا.) شنقار، مرغی است از
گونه‌های باز. / توسل ۱۷۰

سنقره sonqora(e) [ف.] (ا.) کلاغ سبز، و به
شیرازی کاسه شکنک گویند. / دره ۴۳۶

سنقور sonqur [تر.] (ا.) سنقر، سنگار، پرندۀ ای
شکاری. / و صاف ۳۴۰-۳۹۸ / سبط ۵۹-
۷۹-۸۹

سنگار sangār [ف.] (ا.) کشتی‌ها که با هم به دریا
روند. / گیتی ۱۳۳-۱۶۵

سنن sanan [ع.] (ا.) راه و روش، طریقه. / کلیله

(امص.) بلندی، رفعت. / عقول ۱۵-۲۴-
۲۵ / برید ۲۱-۴۰-۴۸-۷۴-۷۸-۸۸-
۹۵-۱۰۱-۱۰۸-۱۴۰-۱۴۷-۱۵۴-
۱۵۶-۱۶۲-۱۶۶-۲۱۰-۲۱۴-۲۱۷-
۲۲۴-۲۶۷

سنا sanā [ع.] (ا.) گیاهی سه‌پل. / دره ۹۳
سنابک sanābek [ع.] (ا.) ج سُنْک، پیش سم
ستور. / خاقانی ۱۶۷ / اغراض ۱۰۸-۳۷۸-
۳۹۶-۴۰۶-۴۱۱ / معجم ۸۹-۱۱۸-۲۰۵-
/ و صاف ۱۳-۳۴-۴۷-۷۳-۲۳۲-۳۷۶-
۴۷۶-۶۴۴ / ظفر ج ۲ ص ۱۶۴-۱۸۴-
۲۴۳ / دره ۳۱۶-۳۶۰ / تجربه ج ۱ ص
۴۸۹-۴۸۷-۱۷۳

سناجق sanājeq [ع.] (ا.) ج سَنَجَق، علم،
درفش، رایت. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۷۸ /
و صاف ۴۶-۴۷-۵۳۵-۶۴۱

سناد senād [ع.] (امص.) اختلاف، و در اصطلاح
قافیه اختلاف حرف «رَدَف» از قافیه را گویند.
/ لباب ۲۱ / المعجم ۲۸۴-۲۸۵

سناعت sanā'at [ع.] (امص.) خوبی، نیکویی. /
دره ۹۰

سنام sanām [ع.] (ا.) کوهان شتر. / دره ۳۱۷:
۲- (امص.) بلندی و رفعت و شوکت مرد. /
مرزبان ۵۰۴ / سبط ۱۰-۴۳ / نسایم ۱۱۴

سنامه sanāma(e) [ع.] (ا.) سنام، شریف قوم،
رکن معظم هر چیزی. / سبط ۹۲

سنانیر sanānīr [ع.] (ا.) ج سَنُور، گربه. /
سیرت ۲۰۷

سنایا sanāyā [ع.] (ص.) ظاهراً ج سنّیه، با قدر
و گرانبها. / رشف ۴۹

سنایع sanāye' [ع.] (ا.) ج سنّیعه، راه در کوه،
راه. / دره ۴۴

سواخی savāhī [ع.] (ا.) ج ساجیه، باران سخت
که زمین را رندد. / دره ۴۹۳

سواخی savvāxā [ع.] (ا.) آب و گل. / دره ۴۹۳

سوار savvār [ع.] (ص.) ۱- مست. / دره
۴۵۱: ۲- عربده گر. / دره ۴۵۱: ۲- (ا.) شیر
بیشه. / دره ۴۵۱

سوار sevār [ع.] (ا.) دست بند، دستیار،
حلقه‌ای که زنان به مع دست بندند. / بختیار
۴۳ / توسل ۴۳ / اغراض ۱۵-۱۲۰-۱۸۵ /
دستور ۱۹ / برید ۱۰۸-۲۱۸ / لباب ۴۴۹ /
نفثه ۸۶ / المعجم ۳۳۹-۳۵۶-۴۳۶ / معجم
۴۴ / روضه ۴۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۵۸- ج
۲ ص ۵۰-۶۳ / وصال ۴۷-۴۱۲-۴۵۸ /
دره ۴۵۱-۴۶۹

سواری savārī [ع.] (ا.) ج ساریه، ابر شب. /
دره ۶۱۸

سواس sovvās [ع.] (ص.) ج سایس، نگهبان
اسب، تیماردار و مهتر اسب. / وصال ۲۲۹
سواطع savāte' [ع.] (ص.) ج ساطعه، تابان،
منور، نورانی. / عقول ۲۷

سواع sovā' [ع.] (ا.) نام بت قوم نوح (ع) که به
صورت زنی بوده. / نسایم ۱۲

سواعد savā'ed [ع.] (ا.) ۱- ج ساعد، بازو. /
برید ۱۰۸: ۲- مجازاً قوت، قدرت. / توسل
۱۰۲

سواقی savāqī [ع.] (ا.) ج ساقیه، جویبار، نهر،
برکه. / دستور ۸۱ / معجم ۳۶-۱۰۲ /
جهانگشا ج ۳ ص ۲۶ / وصال ۵۹ / مصباح
۶۱ / رشف ۲۰۲

سواکب savākeb [ع.] (ص.) ج ساکبه، آب
ریزان، ریزان. / برید ۳۴۷ / معجم ۳۶
سواکت savāket [ع.] (ص.) ج ساکته، ساکت،

۱۰ / توسل ۱۱۵ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۳ /
وصاف ۴۵۷ / مصباح ۱۴ / رشف ۱۶۳-۳۶۳
/ دره ۲۱۵

سنوح sonūh [ع.] (مص. امص.) ۱- پیدا شدن،
پدید آمدن، ایجاد شدن، ایجاد، حدوث. /
برید ۱۱۴-۱۶۱-۱۹۹-۲۸۵-۳۷۴ / دره
۳۴۶-۲۸۶-۵۰۸-۶۶۸ / گیتی ۳۹-
۲۱۹: ۲- (مص.) پا بر جا شدن. / دره ۶۶۸:
۳- در گناه افتادن. / دره ۵۹۱

سنور senūr [تر.] (ا.) حدود و سرحدات. / دره
۶۰۰-۶۰۸

سنور sennōr [ع.] (ا.) گربه. / وصال ۱۷۲
سنون se(o)nūn [ع.] (ا.) ج سَنه، سال. / سند
۵۶-۲۵۰

سنی saniyy [ع.] (ص.) رفیع، بلند، بلند مرتبه،
عالی رتبه. / عقبه ۵۰-۸۱ / رشید ۵۱-۵۸
/ توسل ۲۰ / سند ۲۷-۱۱۰ / راحه ۲۷۱ /
یمینی ۱۸۲-۲۹۰-۳۵۳-۳۸۵ / دستور
۲۵-۴۷-۹۵ / مرزبان ۱۲۳-۶۳۲ / وصال
۱۷۳-۴۴۰-۶۲۶ / دره ۱۰۷

سنیه saniyya(e) [ع.] (ص.) مؤنث سنی، رفیع،
بلند، بلند مرتبه. / سند ۳۱۵ / راحه ۴۰۳ /
دستور ۸۰ / برید ۱۴-۱۹۷ / معجم ۲۲۳ /
مصباح ۱۵۰ / ظفر ج ۱ ص ۳۵-۱۴۳-۳۸۶
/ رشف ۲۵۲-۲۵۳-۳۱۲ / ظفر ج ۲ ص
۱۶-۱۸۴ / دره ۵۳۹ / تجربه ج ۱ ص ۱۳۷

سوابح savābeh [ع.] (ا.) ج سابح، اسب. /
دره ۳۵۴

سوابغ savābey [ع.] (ص.) ج سابه، تمام،
کامل، فراخ. / رشف ۳۰۸ / رشف ۴۲۳
سواتر savāter [ع.] (ص.) ج ساتر، پوشاننده،
پنهان کننده، نهان کننده. / رشف ۶۴

خاموش. / عتبه ۱۵۶

سواکن savāken [ع.] (ص. ا.) ج ساکنه،

ساکن، بی حرکت، بدون حرکت (حرف). /

المعجم ۶۹-۸۷-۸۹

سؤال so"āl [ع.] (ص. ا.) ج سائل، پرسنده. /

یمینی ۳۴۳ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۶۰-۱۷۳

سوالف savālef [ع.] (ص. ا.) ج سالفه، سالف،

گذشته، پیشین. / کلیله ۳۳-۲۴۴-۲۷۱-

۲۷۸-۳۲۸-۳۴۳-۳۹۵ / عتبه ۱۱-۴۲ /

عقد ۱۰۴ / سند ۳۱-۱۷۳-۲۰۰-۲۱۸ /

یمینی ۱۰-۶۵-۸۵ / دستور ۲۶-۱۲۲ /

نفته ۶۹ / روضه ۱۴۶ / جهانگشا ج ۱ ص

۱۹۰ / و صاف ۱۴۷-۱۷۵-۴۰۱-۴۶۱ /

سمط ۳۳ / ظفر ج ۱ ص ۳۱-۲۲۱ / دره

۵۰۷ / تجربه ج ۱ ص ۱۲۸

سوالم savālem [ع.] (ص. ا.) ج سالمه،

بی عیب، و در اصطلاح عروض بی زحاف. /

المعجم ۹۰-۱۲۷

سوام savām [ع.] (ص. ا.) چرنده. / سیرت ۲۶۷

سوام savāmm [ع.] (ص. ا.) ج سائم، زهردار

(جانور). / بختیار ۷۲ / مرزبان ۸۵ / معجم

۴۴ / و صاف ۳-۶۲۸ / تجربه ج ۱ ص ۱۴۷-

ج ۲ ص ۱۹۹

سوانی savānī [ع.] (ا.) ج سانیه، شتر آبکش.

/ بختیار ۳۱۴

سواهم savāhem [ع.] (ا.) ج ساهمه، شتر لاغر

از سفر کردن. / دره ۵۵۸

سوایر savāyer [ع.] (ص. ا.) ج سایره، سایز،

صفت مثلی که در همه شهرها و همه زمانها

باشد. / یمینی ۳۴۶

سوایم savāyem [ع.] (ص. ا.) ج سانم و سانمه،

چرنده، ستور چرنده. / اغراض ۴۵-۲۵۴ /

مرزبان ۲۵۷ / و صاف ۴۷-۴۰۸ / دره ۵۵۸

سوه الحظ sū' - ol - hazz [ع.] (امر.) بد

افتاد. / نفته ۵

سوه القینه sū' - ol - qa(e)yna(e) [ع.]

(امر.) مرضی که در کفل و سرین باشد. /

سمط ۹۵

سوباشی sūbāšī [تر.] (ص. ا.) پیش جنگ. /

تجربه ج ۱ ص ۵۶

سوج sū [ع.] (ص. ا.) تیزرو. / دره ۵۰۰

سوچی sū - čī [تر.] (ص. مر.) آبدار، می فروش،

ساقی. / ظفر ج ۱ ص ۴۵۷-۵۶۹- ج ۲ ص

۱۲-۵۳۳

سوخته sūxta(e) [ف.] (ص. ا.) سنجیده (صحیح

سخته). / دره ۵۲-۷۰۶

سود sūd [ع.] (ص. ا.) چ اسود، سیاه. / دره ۳۷-

۵۷-۲۰۳-۲۵۲-۶۸۹ / تجربه ج ۱ ص

۱۰۶

سوڈة so'dat [ع.] (امص.) مهتری و بزرگی

(صحیح آن سوڈد و سود است). / دره ۳۷

سوڈد so'dad [ع.] (امص.) مهتری، سروری،

آقای. / تجربه ج ۱ ص ۴۸۵- ج ۲ ص ۹-

۲۲۲

سوراً sōr - an [ع.] (ق.) جهان، حمله کان. /

دره ۴۵۱

سورت sōrat [ع.] (امص.) تندی، تیزی، حدت،

سطوت، هیبت. / توسل ۱۷۰ / عقد ۹۵ /

خاقانی ۲۲۳ / سند ۷ / یمینی ۲۰۶-۲۴۳-

۲۷۸-۲۹۱-۳۸۳-۴۶۱ / دستور ۶۰-۸۳ /

/ مرزبان ۳۰-۳۳۷ / نفته ۶۱ / معجم ۴۳-

۶۴-۱۹۳ / روضه ۱۹-۲۹-۱۴۳ / اخلاق

۱۴۵-۱۶۴-۲۰۵ / جهانگشا ج ۲ ص ۴۶-

۵۱ / اخبار ۱۸ / رشف ۲۰۰ / ظفر ج ۱ ص

سولوق sūlūq [تر. مغ.] (ا.) خورجینی که سابقه
در سفر همراه می‌برده‌اند. / جهانگشا ج ۱ ص
۱۸۶

سونش sūn - eš [ف.] (ا.) ریزه‌های فلز که از د
سوهان ریزد، براده. / مقامات ۱۸۹

سوؤل sa'ūl [ع.] (ص.) بسیار درخواست کننده،
بسیار جستجو کننده، کنجکاو. / یمینی ۳۵۲
سوئی saviyy [ع.] (ص.) هموار، یکسان، تمام،
کامل. / وصاف ۵۰۶

سوئیت saviyyat [ع.] (امص.) برابری،
یکسانی. / مقامات ۳۵ / یمینی ۱۵۹ - ۴۰۰
۴۳۴ / دستور ۱۱۷ / اخلاق ۳۰۷ / جهانگشا
ج ۱ ص ۲۳ / گیتی ۱۳۳

سهاد sohād [ع.] (امص.) بیداری و درماندگی
از خواب. / سیرت ۱۳۵ / رشف ۲۱۴ / تجربه
ج ۱ ص ۹۳ - ج ۲ ص ۵۱
سهب sahb [ع.] (ا.) ۱ - دشت و زمین برابر و
فراخ. / دره ۳۰۰: ۲ - اسب توانا و فراخ‌دو. /
دره ۳۰۰

سه‌برگه sa(e) - barga(e) [ف.] (امر.) یونجه.
/ دره ۲۷۴

سهر sahar [ع.] (مص. امص.) بیدار ماندن به
شب. بیداری. / سند ۸۶ / دستور ۲۳ /
سیرت ۱۲۰ / مصباح ۱۶۷

سهرامیشی sohrāmīš - ī [مغ. - ف.]
(حامص.) تأدیب، عقوبت، سیاست، عذاب. /
وصاف ۵۱۶ - ۶۳۶ - ۶۵۴

سهل sahl [ع.] (ا.) زمین نرم و هموار، دشت،
مقابل جبَل. / عتبه ۱۵ / وصاف ۵۴ - ۱۲۹ -
۱۹۶ - ۲۷۶ - ۵۷۶ / سبط ۱۸ / نسایم ۱۶ -
۱۰۵ / دره ۲۴۸ / گیتی ۴۱ - ۴۶ - ۲۵۵

سهلی ī - sahl [ع.] (ص.) منسوب به سهل.

۱۸۸ / دره ۴۸۸ - ۵۷۷ / گیتی ۱۲۸ / تجربه
ج ۲ ص ۹

سورمدی [مغ.] (ا.) غریب و آواز. / وصاف ۵۵۵
سورمیشی ī - sūrmīš [مغ. - ف.] (حامص.)
ر.ك. سیورمیشی. / وصاف ۳۲۵ - ۵۸۸

سورن sūran [تر.] (ا.) الله اکبر یا مثل آن گفتن
لشکریان به آواز بلند هنگام تاختن بر خصم. /
ظفر ج ۱ ص ۱۴۹ - ۱۷۸ - ۲۱۶ - ۲۳۲ -
۲۵۶ - ۲۶۵ - ۲۸۱ - ۲۹۱ - ۳۳۳ - ۳۳۹ -
۳۷۰ - ۳۸۶ - ۴۳۲ - ۴۳۷ - ۴۶۰ - ۴۶۴ -
۴۸۰ - ۴۸۳ - ۴۹۰ - ۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۳۳ -
۵۶۱ - ج ۲ ص ۳۳۸ / دره ۳۹۴

سوزیان sū - ziyān [ف.] (امر.) مخفف سود و
زیان، نفع و ضرر. / دره ۶۶۵

سوسون sūsūn [مغ.] (ا.) شوسون، غذای سفر و
آذوقه برای ایلچیان کشوری و دیگر
خدمتگزاران که مردم می‌بایست آن را فراهم
کنند نه حکومت، مالیات. / سبط ۵۷ - ۵۹

سوسونچی sūsūn - čī [مغ. - تر.] (ص. مر.)
امر.) شوسونچی، مأمور رسیدگی به وضع
غذاها (سوسون). / وصاف ۴۵۶

سوط sōt [ع.] (ا.) تازیانه. / اغراض ۱۹۹ /
اخلاق ۱۸۲ / سیرت ۸۱ / مصباح ۱۰۶ / دره
۵۰۲

سوقه sūqa(e) [ع.] (ا.) رعیت، مردم فرومایه،
سفله. / کلیله ۳۰ / سیرت ۷۳ / وصاف ۱۶۰
سوقیان sūq - iy - ān [ع. - ف.] (ص. ا.) ج
سوقی، منسوب به سوق، بازاری. / تجربه ج ۱
ص ۴۸۵

سوؤل so'ī [ع.] (ا.) حاجت، نیاز، درخواست. /
سیرت ۲۸۳ / وصاف ۱۱۹

سول sūl [تر.] (ص.) چپ. / دره ۴۳۶

دشتی. / عتبه ۱۸ / بیهق ۳۶

سهم الغیب [ع.] sahm - ol - Ya(e)yb

(امر.) سهم نزد منجمان عبارت است از بخشی

معین از فلك البروج؛ اما سهم الغیب به روز از

قمر گیرند و به شب از شمس و درجه طالع

بیفزایند و از طالع سیگان افکنند و آنچه برآید

موضح سهم غیب بود. / چهار ۸۹-۹۴

سهوب [ع.] sohūb (ا.) ج. سَهَب، دشت و زمین

برابر و فراخ. / یمنی ۲۸۲-۳۳۴ / مسامره

۲۷۸

سهوکت [ع.] sohūkat (مص.) نرم و آهسته

رفتن. / روضه ۱۰۱

سهول [ع.] sohūl (ا.) ج. سَهْل، زمین نرم و

هموار، دشت، مقابل جبال. / رشید ۱۴۰ /

یمنی ۱۲۹-۲۸۲-۳۳۴ / معجم ۸۹ /

سیرت ۱۲۹ / و صاف ۴۷۶-۵۱۵ / مسامره

۱۳۱-۲۷۸ / رشف ۱۸۰ / دره ۵۰-۳۵۰-

۲۸۱

سهوه [ع.] sahva(e) (ا.) عمارتی مدور مانند

گنبد. / دره ۵۲۹

سیاب [ف.] siyāb (ا.) زندگانی، حیات. / دره

۲۱۸

سیاره [ع.] sayyāra(e) (ا.) کاروان. / دره ۶۲۳

سیاط [ع.] siyāt (ا.) ج. سَوَاط، تازیانه. / یمنی

۴۶۳-۴۷۴ / دستور ۸۷ / اخلاق ۱۲۶ /

وصاف ۸۸-۹۳-۲۳۵ / سبط ۳۶-۴۹-

۵۶-۱۰۰ / رشف ۲۶۵ / دره ۶۱-۵۷۶

سنامت [ع.] sa'āmat (مص. امر.) ر.ك.

سَامَت.

سیاوش [ف.] siyāva(o)š (ا.) برنده‌ای که آن را

سرخاب می‌گویند. / دره ۵۳۶

سیب [ع.] sa(e)yb (مص.) دهش، بخشش،

عطا. / دره ۱۸۹

سیب [ع.] sa(e)yb (مص. ا.) روش آب. /

رفتگاه آب. / دره ۲۸۲

سیبه [ع.] sība(e) (ا.) سیبا، دیواری از چوب و

علف دور قلعه و شهر، چهر. / دره ۶۳۰ /

تجربه ج ۱ ص ۶۹-۲۰۰

سیخ پر [ف.] six - par (ص. مر.) بخت جانوران

پرند را گویند که هنوز پر ایشان خوب برنیامده

باشد. / دره ۳۶۲

سیر [ع.] sa(e)yr (ا.) دوال. / دره ۶۲۸

سیران [ع.] sa(e)yrān (مص.) گردش برای

تفرج، تماشا، سیر. / و صاف ۴۹۷

سیران [ع.] sirān (ا.) ج. سُور، باره. / دره ۳۰۳

سیستن [ف.] sistān (مص.) بستن، جست و

خیز کردن، جهیدن. / دره ۳۳۲

سیغ [ع.] sayye (ص.) طعام و شراب که به

آسانی از گلو فرو رود. / دره ۲۷

سیغ [ف.] siy (ص.) خوب، نیکو. / دره ۲۷

سیف [ع.] sif (ا.) ساحل دریا. / دره ۶۷۰

سیلان [ع.] sayalān (مص. امر.) روان شدن

آب و خون و مانند آن. روانی، جریان. / چهار

۱۳۳ / عقول ۲۵ / روضه ۱۰۱

سیما [ع.] siyya - mā (ق. مر.) بویزه،

خصوصاً، علی‌الخصوص. / خاقانی ۲۹۷ /

دستور ۱۹-۴۰-۷۳-۱۰۱ / مرزبان ۲۲۱-

۳۵۷ / و صاف ۱۹۸-۶۰۱-۶۴۰ / مسامره

۲۸۵

سینجل [ف.] sayanjol (ا.) سَنَجَر، شراره، پاره

آتش، اخگر. / تجربه ج ۲ ص ۵

سینه [ف.] sina(e) (ا.) کایه از سرزنش و

نکوهش. / دره ۶۶۰

سینه باز [ف.] sina(e) - bāz (ص. مر.)

۵۰۶-۶۱۳ / سبط ۲۵-۲۸-۳۸-۴۷-

۴۹-۵۰-۵۷-۷۹-۸۵-۸۹-۱۰۲ /

نسایم ۹۷-۱۰۱-۱۰۵ / مسامره ۳۰۹ / ظفر

ج ۱ ص ۲۲۸

سیورمیشی ī - soyūrmīš [مذ. - ف.]

(حامص.) سررمیشی، شعف و شادی، سرور و

نشاط. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۶۲- ج ۳ ص

۹۸ / و صاف ۴۷۰-۴۹۹

سیوف soyūf [ع.] [ا.] ج سَیف، شمشیر. /

اغراض ۳۲۲ / یمنی ۲۹۱-۳۶۵-۴۹۴ /

لباب ۷۶ / المعجم ۴۲۸ / معجم ۱۶۸-۱۸۶

/ روضه ۴۰ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۰۳-۱۷۱

/ رشف ۱۵۰ / دره ۴۲۵-۵۵۸-۵۸۵

سیول soyūl [ع.] [ا.] ج سِیل. / اغراض ۳۹۸ /

یمنی ۲۷۹ / سیرت ۱۲۹ / و صاف ۲۴۹-

۳۷۴ / رشف ۲۳۹ / ظفر ج ۱ ص ۳۵۱ / دره

۶۱۰

دورنگ، منافق. / دره ۲۸

سیوب soyūb [ع.] [ا.] ج سَیب، دهش. / دره

۲۱۸

سیوح soyūh [ع.] [ا.] ج سَیح، آب روان روی

زمین. / و صاف ۲۲۸

سیور soyūr [ع.] [ا.] ج سَیر، دوال. / دره

۳۴۸-۳۶۶

سیورسات soyūrsāt [تر.] [ا.] زاد و توشه،

خواربار و علوفه. / تجربه ج ۱ ص ۶۹ / گیتی

۶۲-۶۳

سیورساتچی čī - soyūrsāt [تر.] [ص. مر.]

امر.) مسؤول جمع آوری سیورسات. / گیتی

۱۳۳

سیورغال soyūrγāl [تر. مذ.] [ا.] زمینی که

پادشاه جهت معیشت به ارباب استحقاق بخشد،

نیول. عواید زمین که به جای حقوق و مستمری

به اشخاص بخشد. / ظفر ج ۱ ص ۲۱۳-

۲۵۴-۲۷۸-۲۸۴-۳۲۰-۳۲۲-۴۶۹-

۴۸۸-۵۵۰- ج ۲ ص ۳۳۰-۴۰۶ / گیتی

۱۹۲ / تجربه ج ۱ ص ۱۹۷

سیورغامشی ī - soyūrγāmeš [مذ. - ف.]

(حامص.) ر.ك. سیورغامشی. / سبط ۵۹ /

ظفر ج ۱ ص ۴۶۸

سیورغامیش soyūrγāmīš [مذ.] [ا.] التفات،

عنایت. / مسامره ۳۰۲

سیورغامیشی ī - soyūrγāmīš [مذ. - ف.]

(حامص.) التفات کردن، عنایت فرمودن. /

جهانگشا ج ۱ ص ۳۴-۳۹-۱۶۳- ج ۲ ص

۲۱۶-۲۲۳-۲۴۵- ج ۳ ص ۷۰-۷۴ /

و صاف ۲۲-۳۶-۴۱-۴۲-۵۵-۷۰-۷۲-

۸۱-۱۰۹-۱۱۰-۱۲۰-۱۲۳-۱۳۹-

۱۵۶-۱۸۶-۲۰۷-۲۳۲-۲۶۲-۲۹۰-

«ش»

- شآیب ša'ābīb [ع.] (ا.) ج شُوب، باره‌ای از
ابر بزرگ قطره. / دره ۶۱۳
- شآمت ša'āmat [ع.] (امص.) شآمت، شومی،
نکبت، بدبختی، بدفالی. / جهانگشا ج ۲ ص
۲۸۰ / وصاف ۱۸۲-۱۹۸-۲۱۷ / نسایم ۳۸
/ ظفر ج ۱ ص ۵۱-۱۱۱-۱۸۱-۲۹۹ /
رشف ۱۲۴-۱۹۸-۳۳۴-۳۴۸-۴۰۶ /
ظفر ج ۱ ص ۳۹۰-ج ۲ ص ۱۸۴-۲۷۷-
۴۱۳ / دره ۴۶۵-۶۴۳-۶۴۶ / گیتی ۷۶ /
تجربه ج ۱ ص ۴۶۶-ج ۲ ص ۲۰۱
- شآة šāt [ع.] (ا.) گوسفند. / المعجم ۱۸۳ / دره
۶۶۶
- شآة المذبوح šāt - ol - mazbūh [ع.]
(امر.) گوسفند ذبح شده، ستاره‌ای است نزدیک
سعد ذابح که منزل بیست و دوم است از منازل
قمر و گویند سعد ذابح آن گوسفند را همی
کشد. / دره ۲۶۶
- شاحب šāheb [ع.] (ص.) اندوهگین. / یمنی
۴۹۵
- شاحب šāheb [ع.] (ص.) برگشته رنگ از
گرسنگی یا لاغری. / دره ۶۲۱
- شاحف šāhef [ع.] (ص.) خشک از لاغری. / دره
۶۲۱
- شاحن šāhen [ع.] (ص.) مشحون، پر. / وصاف
- ۱۷۴-۲۹۸
- شآخدار šāx - dār [ف.] (ص.مر.) نقره پاک و
بیفش. / دره ۳۸۰
- شآخشانه šāxšāna(e) [ف.] (امر.) ۱- ظاهراً
نوعی ساز است. / مرزبان ۷۱۱: ۲- کنایه از
تهدید کردن و ترسانیدن. / دره ۲۷۴
- شآخه šāxa(e) [ع.] (ا.) معتدل از هر چیزی. /
دره ۳۸۱
- شآدخ šādex [ع.] (ص.) تازه، جوان. / وصاف
۴۷۵
- شآدخه šādexa(e) [ع.] (ا.) کنایه از لگه، نشانی
کار زشت. / یمنی ۱۹۵ / مرزبان ۴۸۸-۶۹۰
/ وصاف ۲۳۷-۶۴۳
- شآدروان šādor - vān [ف.] (ا.) سرآورده که در
قدیم پیش در خانه و ایوان پادشاهان و امیران
می کشیدند، فرش منقش. / سند ۲۱-۲۵ /
اغراض ۱۰-۱۰۹-۱۹۰ / دره ۱۷۲-۲۷۲
- شآدروان مروارید šādorvān - e -
morvārīd [ف.] (امر.) نام لحن دوازدهم
است از سه لحن بارید. / دره ۲۷۲
- شآدورد šād - vard [ف.] (امر.) ۱- شایورد،
هاله ماه، خرمن ماه. / بیهق ۱۵: ۲- شاد آورد،
نام گنج هفتم است از هشت گنج خسرو پرویز.
/ دره ۳۸۱

پوشیده. / دره ۶۳۲
 شاکله [ē] šākela(e) [ع. (ا.) ۱ - کرانه، ناحیه،
 جانب. / دره ۲۴۶: ۲ - صورت. / دره ۵۴۰:
 ۳ - نیت. / دره ۲۴۶: ۴ - راه، روش، خرد. /
 دره ۲۴
 شالنگ [ē] šālang [ف. (ا.) نوعی از گلیم که زیر
 فرش دوزند. / دره ۶۸۳
 شامت [ē] šāmat [ع. (ا.) خال. / دره ۶۴۶
 شامت [ē] ša'mat [ع. (امص.) بدبختی، نکبت. /
 و صاف ۱۳۹ / رشف ۱۲۹ - ۳۸۲ / گیتی ۱۷۹
 شامیانه [ē] šām - iy - āna(e) [ف. (ص. مر.)
 امر. (سرپرده، خیمه. / ظفر ج ۲ ص ۲۹۴ /
 دره ۲۰۷
 شان [ē] šān [ع. (ا.) کند، خانه زنبور عسل. /
 خاقانی ۱۰۱ / دره ۴۴۰ - ۶۴۶
 شانکون ؟ [تر.] (امر.) به حساب ختانیان که
 سالها به دور شمسی شمرند و دورها به سه نام
 مقید گردانند اول را دور شانکون گویند. /
 و صاف ۵۵۹
 شانه [ē] šāna(e) [ف. (ا.) جست و خیز اسب. / دره
 ۴۳۶
 شانه کش [ē] šāna(e) - kaš [ف. (ص. مر.)
 مشاطه، آرایشگر. / دره ۲۵۸
 شانی [ē] šānī [ع. (ص.) دشمن. / و صاف ۱۹۷ /
 دره ۴۳۹ - ۵۷۵ - ۶۹۴
 شاه اندازی [ē] šāh - andāz - ī [ف. (حامص.)
 خودنمایی و لاف، زیاده‌سری. / دره ۳۲۱
 شاهر [ē] šāher [ع. (ص.) برکشنده. / تجربه ج ۱
 ص ۴۹۲
 شأو [ē] ša'v [ع. (مص.) پیشی گرفتن. / المعجم ۳
 شأو [ē] ša'v [ع. (ا.) نهایت و پایان، غایت. / توسل
 ۱۸۶ / سمط ۷۸

شارخ [ē] šārex [ع. (ص.) جوان. / و صاف ۱۳۸
 شارد [ē] šāred [ع. (ص.) رمنده. / دره ۱۵۳
 شارف [ē] šāref [ع. (ص.) عالی مرتبه. / دره ۵۴۶
 شارق [ē] šāreq [ع. (ص.) روشن و تابان. / خاقانی
 ۱۸ / رشف ۱۳۹
 شاره [ē] šāra(e) [ع. (ا.) هیأت، جمال. / دره ۵۳
 شاسع [ē] šāse' [ع. (ص.) دور و بعید. / اغراض
 ۴۰۰ / رشف ۳۶۲
 شاسعه [ē] šāse'a(e) [ع. (ص.) مؤنث شاسع، دور
 و بعید. / رشف ۱۹۴
 شاطح [ē] šāteh [ع. (ص.) ظاهراً متحیر. / رشف
 ۱۸۷
 شاطر [ē] šāter [ع. (ص.) چست و جالاک. /
 المعجم ۱۱۲ / گلستان ۱۴۸
 شاطّه [ē] šātta(e) [ع. (ص.) راست قامت. / دره
 ۵۵
 شاطی [ē] šātī [ع. (ا.) کرانه. / خاقانی ۱۴۳ / دره
 ۳۰۶
 شاعف [ē] šā'ef [ع. (ص.) خوشحال، شیفته. /
 عقول ۵۷
 شاعل [ē] šā'el [ع. (ص.) افروزنده. / دره ۵۲
 شاعی [ē] šā'ī [ع. (ص.) تابع، پیرو، شیعی، شیعه.
 / مقامات ۱۸۹
 شافت [ē] ša'fat [ع. (ا.) اصل و ریشه. / یمنی ۳۹۳
 شافی [ē] šāfī [ع. (ص.) راست، درست. / کلیله
 ۲۱۰ - ۲۱۵ - ۳۲۲ / رشید ۶۲ - ۶۴ - ۷۸ /
 خاقانی ۱۷۶ / روضه ۶ / گلستان ۶۱۰ /
 و صاف ۱۴۷ / رشف ۳۶۷ - ۳۹۷ / تجربه ج ۱
 ص ۱۹۲
 شاکار [ē] šā - kār [ف. (ا.) کار بی مزد که کسی
 را به زور بدان وادارند. / المعجم ۲۳۳
 شاکّه [ē] šākkat - an [ع. (ق.) تمام سلاح

- شَبَاك šohbāk [ع.ا] (۱) شبکه، پنجره و روزنه
سوراخ سوراخ. / وصف ۲۳-۳۵۱-۶۱۲
شَبَان šobbān [ع.ا] (۱) چ شات، جوان. /
مقامات ۳۹ / خاقانی ۲۸۷ / معجم ۱۷۲ /
جهانگشا ج ۱ ص ۶-۷۷-ج ۳ ص ۱۲۷ /
سیرت ۲۶۶ / وصف ۲۴۶-۲۵۰-۵۶۸ /
سطح ۱۰۳ / نسایم ۹ / اخبار ۱۱۵ / دره ۶۷۸
/ تجربه ج ۲ ص ۱۹۹
شب انگیز šab - angīz [ف.ا] (ص.مر.امر.)
بیخ درخت بذراالبنج است و برگ آن را «شبی»
گویند و تخم آن را «مَنگ». / دره ۹۰
شَبَايَك šabāy(ek) [ع.ا] (۱) (۱) - ج شَبَاك،
پنجره سوراخ سوراخ. / دستور ۳۰: ۲-ج
شَبَاك، سوراخ. / دره ۶۶۳: ۳-ج شَبَاك، دام.
/ جهانگشا ج ۱ ص ۲۶ / وصف ۲۰۸-۲۳۰
/ رشف ۱۰۶
شبر šabr [ع.ا] (۱) وجب. / برید ۳۴۳ /
جهانگشا ج ۱ ص ۲۱۳ / وصف ۴۰۹
شبرق šebreq [ع.ا] (۱) نام گیاهی است که شتر
آن را نمی خورد. / خاقانی ۳۱۰
شبرم šc(a)bram [ف.ا] (۱) گیاهی است شیردار
که در صحراها و کنار جویها روید، نوعی
فرفیون. / خاقانی ۳۱۰
شبع šab' [ع.ا] (امص.) سیری، مقابل گرسنگی.
/ اخبار ۱۳
شبعث šob'at [ع.ا] (۱) مقدار يك وعده سیری از
طعام. / برید ۳۵۵
شبق šabaq [ع.ا] (امص.) شهوت تیز و آرزوی
شدید به هم خوابگی و همبستر شدن. / کلیله
۲۵۶ / سند ۲۰۶-۲۸۵ / اغراض ۱۸۲ /
دستور ۵۲ / مرزبان ۴۶۰ / وصف ۱۱-
۲۲۳-۴۹۷-۶۲۰
- شاهرخ šāh - rox [ف.ا] (امر.) در اصطلاح
شطرنج کشت (کیش) دادن شاه و زدن رخ. /
راحه ۴۰۹
شاهق šāheq [ع.ا] (ص.) بلند، مرتفع. / خاقانی
۷۱ / مرزبان ۷۰۸ / سیرت ۲۴۸ / رشف ۶۵-
۲۲۰-۲۴۴
شاهقات šāheqāt [ع.ا] (ص.) چ شاهقه، بلند.
/ مرزبان ۲۱۵
شاهقه šāheqa(e) [ع.ا] (ص.) مؤنث شاهق،
بلند. / دره ۵۲۸
شاهکار šāh - kār [ف.ا] (امر.) شاکار، کار
بی مزد و مواجب، بیگار. / توسل ۱۱۷
شایع šāye' [ع.ا] (ص.) مورد قبول همگی. /
کلیله ۳۸۶
شائک šā'ek [ع.ا] (ص.) خاردار، مجروح،
دردمند. / دره ۱۲۳
شایگان šāy - gān [ف.ا] (امر.) در اصطلاح
قافیه یکی از عیوب قافیه است. / لباب ۶-
۳۷۵-۵۱۱ / المعجم ۱۶۱-۲۳۷-۲۸۸-
۲۸۹
شایم šāy(ʿ)em [ع.ا] (ص.) از دور نگرنده به برق
و مانند آن. / بیهق ۱ / تجربه ج ۲ ص ۱۸۹
شَب šabb [ع.ا] (مص.) ۱- افروختن. / دره
۳۰۵: ۲- جنگ افروختن. / دره ۴۷۶
شباب šebāb [ع.ا] (امص.) نشاط. / دره ۱۵۵
شباط šobāt [ع.ا] (۱) پنجمین ماه سال سریانی
(رومی). / وصف ۴۰۳ / دره ۲۷۵-۵۷۶ /
گیتی ۲۰-۳۱-۴۲-۱۱۷-۱۸۶
شباطی šobāt - ī [ع.ا] (ص.) منسوب به شباط،
زمستانی. / گیتی ۴۱
شَبَاك šebāk [ع.ا] (۱) چ شبکه، دام. / مرزبان
۸۶ / مسامره ۱۹۵-۳۲۲ / دره ۳۸۰

- شبق šabeq [ع.] (ص.) دارای شهوت تیز و
آرزوی شدید به هم خوابگی و همبستر شدن. /
کلیده ۱۸۱ / وصاف ۵۲۱ / تجربه ج ۲ ص ۴۷
شبك šabak [ع.] (ا.) دام صیاد. / برید ۳۵۷ /
جهانگشا ج ۲ ص ۱۹۰
شبكات šabakāt [ع.] (ا.) ج شبکه، هر چیز
سوراخ سوراخ. / سند ۸۸ - ۹۶
شبل šabl [ع.] (ا.) بچه شیر. / روضه ۱۴۶
شبنم šab - nam [ف.] (ا.) نوعی پارچه بسیار
نازک، نازک. / دره ۲۲۰
شبیبت šabībiyyat [ع.] (امص.) جوانی. /
جهانگشا ج ۱ ص ۶
شبیع العقل šabī' - ol - 'aql [ع.] (ص. مر.)
بسیار عقل. / دره ۱۰۹
شئات šatāt [ع.] (امص. ص.) پراکندگی، تفرق.
پراکنده، متفرق. / راحه ۱۷۴ - ۱۸۳ / مرزبان
۳۶۶ / وصاف ۵۰ - ۵۶ - ۲۳۶ - ۲۳۸ - ۳۲۵
/ سطر ۳۰ - ۸۹ / نسایم ۱۰۳
شئاتم šatāmat [ع.] (مص.) زشت روی
گردیدن. / دره ۲۴۶ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۵
شتر šatr [ع.] (ا.) ۱ - عیب و نقصان. / المعجم
۵۱: ۲ - در اصطلاح عروض یکی از زحافات
مفاعیلن است که با انداختن میم و یاء، فاعلن
بماند و آن را اشتر نامند. / المعجم ۵۰ - ۵۱ -
۱۲۶
شتر گربه šotor - gorba(e) [ف.] (ص. مر.)
نامتناسب و نامتجانس. / دره ۱۹۹
شترنج šatranj [ف.] (ا.) اقسام غله را گویند که
به هم آمیخته باشند. / دره ۳۱۰
شتم šatm [ع.] (مص.) دشنام دادن، ناسزا گفتن.
/ خاقانی ۳۱۰ / اخلاق ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۲۳۱ /
جهانگشا ج ۲ ص ۱۷۵ / سطر ۶۷ / نسایم
- ۶۲ / دره ۶۷۹
شتمات šatamāt [ع.] (مص. ا.) ج شتم، فحش
دادن. / سطر ۶۱
شتیم šatīm [ع.] (ص.) ناخوش روی. /
جهانگشا ج ۲ ص ۲۶۴ / دره ۶۴۲
شتیمت šatīmat [ع.] (ا.) دشنام. / سیرت ۱۳۸
/ مصباح ۳۸۵
شتیمه šatīma(e) [ع.] (ا.) دشنام. / دره ۵۹۱
شجا šajā [ع.] (ا.) حزن و اندوه. / دره ۴۱۹
شجاع šojā [ع.] (ا.) نوعی از مار باریک. /
جهانگشا ج ۲ ص ۱۵۵ - ج ۳ ص ۱۳۵ / دره
۱۹۷
شجره رستم šajara(e) - ye - rostam [ع.]
- ف. (ا. ر.) بیخی است به ستیری انگشتی و
زیاده از آن و درار و ظاهرش تیره مایل به سرخی
و باطنش سرخ مایل به زردی و طعمش تلخ. /
دره ۹۲
شجعان še(o)jān [ع.] (ص.) ج شجاع، دلآور.
/ معجم ۸۹ - ۱۸۵ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۵۴
/ سیرت ۱۱۰ / وصاف ۴۹ / رشف ۱۱۶ /
ظفر ج ۱ ص ۲۳ - ۲۴۰ - ۳۵۴ - ۳۶۰ / دره
۲۸۹ - ۳۱۵
شجن šajan [ع.] (ا.) اندوه، غم. / وصاف ۵۶ /
دره ۵۲
شجون šojūn [ع.] (ا.) ۱ - ج شجن، کار پیچیده
و مبهم، امر پر از غم و اندوه. / عقول ۵۵: ۲ -
انواع. / وصاف ۵۴۹ / دره ۴۶۹
شجیر šajīr [ع.] (ا.) شمشیر. / دره ۶۰۸
شج šohh [ع.] (امص.) زفتی و آزمندی. /
مقامات ۵۷ - ۱۲۹ - ۱۷۳ / سند ۱۶۸ - ۳۳۹
/ اغراض ۲۰۷ - ۳۱۱ / برید ۱۹۴ / وصاف
۲۲۵ / مصباح ۲۴۴ / رشف ۹۹

شَدَّ šadd [ع.] (مص.) ۱- بستن. / رشف ۸۳:
۲- استوار کردن. / دره ۱۹۴

شَدَّ šadd [ع.] (مص.) به اصطلاح لاهل طرب نغمه
را بلند و پست کردن تا آنکه موافق مدعا راست
شود، كوك كردن. / دره ۲۷۲-۷۱۳

شَدَاة šodāt [ع.] (ص.) ج شادی، شعر خواننده،
سرودگوی. / دره ۳۷۵

شَدَات šoddāt [ع.] (ا.) ج شَدَّ، به اصطلاح
نغمه‌وران و مطربان آن است که نغمه را بلند
کنند و پست کنند تا وقتی که موافق مدعا
راست شود. / دره ۳۷۵

شَدَالارز šadd - ol - arz [ع.] (امر.)
محکمی پشت. / دره ۲۹۲

شَدْرغُو šadrayū [ف.] (ا.) نام يك نوع ساز
است. / ظفر ج ۱ ص ۴۴۵- ج ۲ ص ۱۲
شَدُو šadv [ع.] (مص.) خواندن، سراییدن. /
مرزبان ۵۱۱

شَدَاذ šozzāz [ع.] (ص. ا.) اندك و عدد كم از
مردم. / جهانگشا ج ۱ ص ۸۴- ج ۲ ص
۱۴۴-۱۶۸-۲۰۲

شَرَّ šorr [ع.] (ص.) مکروه و ناخوش. / دره ۳۴۵
شَرَابْ بَهَا šarāb - bahā [ع.-ف.] (امر.) پول
شراب، و آن پولی است که مأموران دولت به جبر
از مردم می‌گرفتند به اسم بهای شراب و آن را
حق می‌شمردند. / راحه ۳۳

شَرَاخِي šorāh - ī [ع.] (ص.) نوعی کباب که از
گوشت شرحه شرحه (تکه تکه) می‌پختند و در
سطل می‌نهادند. / دره ۳۷۴

شَرَار šerār [ع.] (ا.) ج شرّ، بدی. / دره ۱۸۴
شَرَاست šarāsat [ع.] (مص. امص.) بدخویی
کردن. بدخویی، بدخلقی، خلاف. / دستور ۲۲
/ یمنی ۴۸-۶۷-۱۷۳ / مرزبان ۳۵۱ /

شَخَاذ šahhāz [ع.] (ص.) سنیهنده، الحاح
کننده. / مقامات ۳۳

شَحْرِي ī - šehr [ع.] (ص.) نوعی عنبر منسوب
به «شحر» موضعی بین عدن و عَمَان. / دره
۵۵۸

شَحْط šaht [ع.] (مص.) دور شدن. / عقول ۲۲
/ برید ۵۲-۵۴-۹۲-۳۶۴

شَحْم šahm [ع.] (ا.) پیه، چربی. / مقامات ۱۰۱
/ بیهق ۷۶ / سند ۱۴۱ / مرزبان ۵۰۳

شَحْن šehan [ع.] (ا.) ج شِحنه، داروغه، عسس.
/ و صاف ۲۴۰

شَحْنَه šehna(e) [ع.] (امص.) دشمنی. / دره
۶۰۴

شَحُوم šohūm [ع.] (ا.) ج شُخم، چربی، پیه. /
یمنی ۳۱۵ / معجم ۱۸۵ / گیتی ۲۰۶

شَحِیح šahīh [ع.] (ص.) حریص، بخیل /
اغراض ۲۶۵

شَحِیحَه šahīha(e) [ع.] (ص.) مؤنث شَحِیح،
بخیل. / دره ۶۸۶

شَخ šax [ف.] (ا.) ۱- زمین سخت و ناهموار در
کوه و جز آن. / معجم ۱۶۵: ۲- هر چیز محکم
و استوار. / دره ۴۰۸

شَخْت šaxt [ع.] (ص.) باریک از هر چیزی. / دره
۵۴۶

شَخْ سَرِي ī - sar - xas [ف.] (حامص.)
سخت سری. / دره ۴۶۵-۶۴۰

شَخْشِيدَن šaxšīdan [ف.] (مص.) لغزیدن، لیز
خوردن. / مقامات ۷۴

شَخْن šaxan [ف.] (ص.) خَلنده، خراشنده،
مجروح کننده. / عقد ۹۷

شَخْصُوس šoxūs [ع.] (مص.) باز ماندن چشم. /
دره ۴۶۴

- ۹۰-۹۸ / مسامره ۲۸۰ / نسایم ۱۰۸ /
 شرس šares [ع.] (ص.) بد خو. / دره ۷۱۷ /
 شرطه šorta(e) [معر.] (ا.) باد موافق. / گلستان
 ۲۷۶ / وصاف ۱۰۷-۱۶۵ / دره ۵۸۱ /
 شرع šar' [ع.] (مص.) شروع و آغاز کردن. /
 کلیله ۱۰-۵۲-۲۱۰-۳۵۴-۳۶۴-۳۸۴-
 ۳۹۳-۴۰۲ /
 شریعت šer'at [ع.] (ا.) شریعت، آیین. / مرزبان
 ۴۶-۲۱۴ / معجم ۱۷۵ / وصاف ۳۹۷ /
 شرعه šer'a(e) [ع.] (ا.) مجرای آب، آبراهه. /
 عقول ۱۶-۵۰ / یمنی ۶-۱۹۴-۳۶۹ /
 شرفه šarafa(e) [ع.] (ا.) کنگره، هر یک از مثلثها
 یا مربعهایی که نزدیک به هم در بالای قصر یا
 دیوار گرد قلعه و شهر بنا کنند. / خاقانی ۳۲۵ /
 / رشف ۴۵ /
 شرك šarak [ع.] (ا.) دام، صید. / یمنی ۲ /
 برید ۸۶-۳۷۳-۳۸۰ / جهانگشا ج ۲ ص
 ۱۶۲ / وصاف ۱۷۸ / دره ۱۶۶ /
 شرکه šaraka(e) [ع.] (ا.) دام. / دره ۳۵۱ /
 شرم šarm [ع.] (مص.) شکافتن، بریدن. / دره
 ۴۷۱ /
 شرم šarm [ع.] (ا.) درختی است. / دره ۷۰۰ /
 شروود šarūd [ع.] (ص.) رمنده، رم کننده. /
 مقامات ۵۸ /
 شروود šorūd [ع.] (مص.) ۱- رمیدن. / دره
 ۶۶۸: ۲- در اصطلاح تصوّف طلب حق باشد
 به خلاص از آفات و حجاب و بی قراری اندر آن
 که همه بلاهای طالب از حجاب افتد پس حیل
 طلب را اندر کشف حجاب و اسفار ایشان و
 تعلق ایشان را به هر چیزی شروود خوانند. /
 مصباح ۳۶۴ /
 شرور šorūr [ع.] (ا.) ج شرّ، بدی. / اخلاق
- معجم ۴۴-۱۷۸ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۵۲ /
 وصاف ۱۲-۱۶۳-۱۷۰ / مصباح ۲۵۷ / دره
 ۳۴۶ / تجربه ج ۱ ص ۲۰۷ /
 شرع šerā' [ع.] (ا.) بادیان کشتی. / دره ۵۴۱ /
 شرعای šorā'iyy [ع.] (ص.) دراز و راست. /
 دره ۵۴۱ /
 شرافتی šarāfiyy [ع.] (ا.) جامه های سید یا
 جامه هایی که از زمین عجم که متصل عرب
 است خریده شود. / دره ۴۸۳ /
 شراك šerāk [ع.] (ا.) بند کفش از دوال. / عقد
 ۵۹ /
 شرایف šarāy(')ef [ع.] (ص.) ج شریفه، بلند
 قدر، بزرگوار. / دستور ۳۰ / وصاف ۱۷۲-
 ۱۷۸ / دره ۴۸۳-۵۴۶ /
 شرت šerrat [ع.] (امص.) شرتّه، شرارت،
 سرکشی. / برید ۱۸۱-۲۹۵ /
 شرث šares [ع.] (ص.) تیز و تند. / دره ۳۱۸ /
 شرح šaraj [ع.] (ا.) فاصله میان دامنهای
 سرابرده. / راحه ۱۴۶ / المعجم ۳۲ /
 شرحگاه šaraj - gāh [ع.] (ف.) (امر.) شرح،
 فاصله میان دامنهای سرابرده، شکاف خیمه. /
 دستور ۶۹ /
 شرح šarx [ع.] (ا.) ۱- اوّل جوانی، آغاز شباب.
 / مرزبان ۶۷۴ / وصاف ۴۱۶ / مصباح ۱۶۱-
 ۲۵۵ / نسایم ۵۹ / تجربه ج ۲ ص ۳۴: ۲-
 کرانه سو فار تیر، مجازاً تیر. / تجربه ج ۲ ص
 ۳۴ /
 شرح الامر šarx - ol - ainr [ع.] (امر.) آغاز
 کار. / دره ۶۲۸ /
 شرذمه šerzema(e) [ع.] (ا.) گروه اندک از مردم.
 / عقد ۱۲۳ / معجم ۱۲۲ / وصاف ۱۲۵-
 ۲۰۹-۳۶۹-۵۵۹ / سبط ۱۳-۶۲-۸۸-

زرنگی، ترك موافقت مردمان از جهت ثامت و

خباثت. / یمنی ۳۲۷ - ۳۳۰ - ۴۳۲ - ۴۳۴ -

۴۵۹ / برید ۲۵۱ / المعجم ۱۱۲ / اخلاق

۱۹۷ / وصاف ۳۸۱ - ۴۳۳ - ۵۱۱ - ۵۱۹ /

مسامره ۱۰۴ / دره ۳۰۳ - ۳۴۶

شطر šatr [ع.] (ا.) جزو، پاره، بخش، نیمه

چیزی. / عتبه ۹ - ۱۶۷ / رشید ۳۷ - ۱۳۹ /

توسل ۲۶۰ - ۳۳۰ / خاقانی ۲۳۵ / یمنی

۳۲۷ / دستور ۲۵ - ۴۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۱۰۱ /

برید ۹۵ - ۲۱۶ / نفثه ۳ / المعجم ۴۴۶ /

معجم ۲۰ / اخلاق ۲۱۳ / جهانگشا ج ۳ ص

۱۱۵ / وصاف ۱۸ - ۹۴ - ۱۷۴ - ۵۹۱ - ۶۳۴

/ مصباح ۳۲۷ / رشف ۱۰۹ - ۱۲۶ - ۲۰۷ -

۲۲۳ - ۲۸۸ / دره ۵۵ - ۵۶۹ / گیتی ۱۲

شطر الغب šatr - ol - yebb [ع.] (امر.)

قسمی از تب نوبه که يك روز شديد باشد و يك

روز خفیف. / چهار ۱۰۷ - ۱۰۸

شطط šatat [ع.] (مص. امص.) تجاوز کردن از

حدّ، دور شدن از حدّ، دور شدن از حق، جور

کردن، ستم کردن. دوری از حق، ظلم و ستم. /

عتبه ۷۹ / یمنی ۹۷ - ۱۶۱ - ۱۶۸ - ۱۸۹ -

۲۲۳ - ۳۱۹ - ۳۵۹ - ۳۷۱ - ۴۰۰ - ۴۳۵ /

معجم ۱۳۲ - ۱۴۰ - ۱۸۴ / اخلاق ۱۸۳ /

جهانگشا ج ۱ ص ۱۳ - ۵۳ - ۲۰۶ / وصاف

۳۳ - ۲۴ - ۷۰ - ۴۰۸ - ۵۱۱ - ۵۷۶ / دره

۳۰۳ - ۶۷۰ / دره ۳۰۳ - ۶۷۰ / تجربه ج ۲

ص ۲۵۰

شطن šatan [ع.] (ا.) رسن دراز. / سیرت ۲۴۷

شطور šotūr [ع.] (ا.) ج شطر، نیمه چیزی و

پاره‌ای از آن. / دره ۲۶

شظایا šazāyā [ع.] (ا.) ج شظیه، استخوان

ساق. / رشف ۱۲۶

۲۷۸ - ۲۸۰ / وصاف ۲۱۷ - ۲۲۹ - ۲۸۱ /

رشف ۲۳۳

شروق šorūq [ع.] (مص.) برآمدن آفتاب و مانند

آن، طلوع. / اغراض ۶۱ / یمنی ۳۲۲ /

رشف ۱۵۱ - ۱۸۰ - ۱۹۶ - ۲۳۴

شره šarah [ع.] (ا.) حرص، آز، طمع. / کلیله

۲۳۹ - ۳۱۳ - ۳۲۰ / عقول ۱۹ / گلستان

۴۹۳ / مرزبان ۷۰۵ / جهانگشا ج ۲ ص ۴۸

شره šerra(e) [ع.] (امص.) شرارت، سرکشی. /

جهانگشا ج ۲ ص ۵۱

شری šary [ع.] (ا.) حنظل. / سمط ۵۰

شری šariyy [ع.] (ص.) اسب به نهایت رسیده

در رفتار. / دره ۵۰۱

شریب šerrīb [ع.] (ص.) آزمند شراب، بسیار

شرابخوار. / نسایم ۵۲

شریر šarīr [ع.] (ا.) جانب دریا. / دره ۵۷۹

شریف šarīf [ع.] (ص. ا.) بزرگ قدر، لقبی بوده

است برای فرزندان علی و فاطمه و حسن و

حسین. / گلستان ۱۲۸

شزر šazr [ع.] (مص.) به دنبال چشم نگریستن از

غضب. / دره ۶۰۵

شست šast [ف.] (ا.) نیشتر. / دره ۶۸۱

شش پر ša(e)š - par [ف.] (امر.) نوعی از گرز

آهنینی که دارای شش پهلوی باشد. / دره ۳۶ -

۲۷۴

شصائب šasā'eb [ع.] (ا.) ج شصیه، سختی و

سختی زندگانی. / دره ۱۵۲

شصوص šosūs [ع.] (ا.) ج شص، شست

ماهی، دام. / دره ۱۵۲

شط šatt [ع.] (ا.) کرانه کوهان یا نصف آن. / دره

۳۰۷

شطارت šatārat [ع.] (امص.) شوخی، بیباکی،

معجم ۱۷۵
 شعث ša'as [ع.] (ا.) پراکندگی، پراکنده. / راحه
 ۱۸۳ / وصاف ۳۲ / دره ۳۶۱-۴۲۲ / تجربه
 ج ۲ ص ۲۰۹
 شعر ša'r [ع.] (ا.) موی. / دره ۸۱
 شعراء ša'rā' [ع.] (ص.) زن درشت و زشت. موی
 زهار. / دره ۸۱
 شعرات ša'arāt [ع.] (ا.) ج. شِعْرَة، موی زهار. /
 اغراض ۲۱۵
 شعریان ša'rayān [ع.] (ا.) تشبیه شعری، نام دو
 ستاره است شعرای یمانی و شعرای شامی. /
 خاقانی ۲۷۴
 شعیشاع ša'sā' [ع.] (ص.) دراز. / دره ۱۵
 شعف ša'af [ع.] (ا.) ج. شَعْفَة، سر کوه. / دره
 ۳۳۵
 شعلات šo'alāt [ع.] (ا.) ج. شعله. / وصاف
 ۱۵۳-۵۵۶
 شعواء ša'vā' [ع.] (ص.) متفرق و پریشان و
 مبتد. / المعجم ۹ / معجم ۸۸ / وصاف ۱۵۲
 شعوب ša'ūb [ع.] (ا.) مرگ. / یمینی ۴۹۱
 شعیرات ša'īrāt [ع.] (ا.) ج. شعيرة، واحد
 شعیر، يك دانه جو. / جهانگشا ج ۲ ص ۲۶۶
 شفا ša'yā [ف.] (ا.) ترکش و تیردان. / دره ۲۲۷
 شفاف še'yāf [ع.] (ا.) غلاف، پرده. / خاقانی
 ۳۳۸ / اغراض ۱۱۲-۳۲۲-۳۵۸
 شغال مستی šo'yāl - mast - ī [ف.]
 (حامص.) ظاهراً ترسانیدن، تهدید کردن. /
 دره ۱۹۹ / تجربه ج ۱ ص ۹۸
 شغف ša'yf [ع.] (مص.) رسیدن. / سیرت ۱۲۱
 شفا šafā [ع.] (ا.) کرانه هر چیزی، لبه کارد. /
 دره ۹۸
 شفاة šofāt [ع.] (ص.) ج. شافی، شفا دهنده. /

شظیّه šaziyya(e) [ع.] (ا.) استخوان ساق. /
 رشف ۱۹۰-۳۱۳
 شعاب še'āb [ع.] (ا.) ج. شِعب، شکاف کوه.
 شکاف دره. / اغراض ۱۷-۳۳۲ / یمینی
 ۲۸۲-۲۹۲-۳۲۸ / نفثه ۶۵ / المعجم ۱۲-
 ۲۱۹ / معجم ۱۷-۳۰-۸۹ / جهانگشا ج ۳
 ص ۱۲۱ / وصاف ۲۴۹ / سبط ۱۳ / رشف
 ۵۷۳ / دره ۶۶
 شعار še'ār [ع.] (ا.) جامه اندرونی، جامه زیرین،
 مقابل دثار، و نیز رنگ و نشان خاصی که از
 برای مشخص بودن اختیار کنند، علامت،
 نشانه. / کلیله ۱۳-۵۲-۱۳۸-۳۰۱ / بیهق
 ۹ / رشید ۳۸-۷۵ / توسل ۱۷ / سند ۱۲۸-
 ۱۶۳ / عقول ۳۱-۳۲ / برید ۹۰-۲۴۶-
 ۲۸۳ / مرزبان ۳۳۵ / اخلاق ۱۱۶ / معجم ۶۸
 / سبط ۳۷ / رشف ۱۶۵
 شعار عسلی še'ār - e - 'asal - ī [ع.]
 (امر.) پارچه زردی که اهل ذمه جهت امتیاز بر
 دوش جامه می دوختند. / رشف ۸۳
 شعاریر ša'ārīr [ع.] (ق.) پریشان و متفرق. /
 دره ۳۲۳
 شعاف še'āf [ع.] (ا.) ج. شَعْفَة، سر کوه. /
 المعجم ۱۲ / معجم ۱۷-۳۰ / دره ۳۳۵
 شعالیل ša'alīl [ع.] (ق.) پریشان و متفرق. / دره
 ۳۲۳
 شعب ša'b [ع.] (ا.) ۱- قبیله بزرگ، لشکر. /
 دره ۴۲۲: ۲- کوه. / دره ۴۲۲
 شعب ša'b [ع.] (مص.) فراهم آوردن. / دره ۴۲۲
 شعب še'b [ع.] (ا.) راهی در کوه، دره، ناحیه. /
 عقد ۱۲۳ / سند ۱۲۰ / یمینی ۲۲۹-۲۴۹-
 ۳۹۵ / دره ۴۲۲-۵۰۶
 شعب šo'ab [ع.] (ا.) ج. شعبه، شاخه درخت. /

- دره ۳۷۵
شفاجرف šafā - jorof [ع.] [امر.] کناره
آبکند. / دره ۸۵
شفار šefār [ع.] [ا.] ج. شَفَرَه، تیزی شمشیر. /
دره ۲۱۱
شفاق šefāq [ع.] [امص.] مهربانی. / برید ۶۹
شفاه šefāh [ع.] [ا.] ج. شَفَه و شِفَه، لب. /
مقامات ۲۰۵ / سند ۷۴ / معجم ۱۴۶ /
جهانگشا ج ۲ ص ۵۴ / دره ۱۴۵ - ۱۵۷ -
۳۲۱ - ۳۷۵ - ۴۷۸ / تجربه ج ۱ ص ۲۱۰
شفرات šafarāt [ع.] [ا.] ج. شَفَرَه، کارد بزرگ.
/ یمنی ۴۴۸
شفشه šafša(e) [ف.] [ا.] شوشه، شمش. /
مقامات ۱۴۲ / یمنی ۲۴۹ - ۳۲۰ - ۳۸۷ /
وصاف ۳۸۲
شفع šaf' [ع.] [ا.] جفت، مقابل و تر به معنی فرد.
/ مصباح ۳۱۱ / تجربه ج ۲ ص ۱۶۳
شفق šafaq [ع.] [ا.] بیم. / دره ۳۹
شفیر šafīr [ع.] [ا.] کرانه هر چیزی. / رشف
۴۱۸
شقاقت šaqāhat [ع.] [امص.] زشتی. / دره
۳۴۶
شقاشق šaqāšeq [ع.] [ا.] ج. شِقِشِقَه، ربه
مانندی که شتر به وقت بانگ و مستی از دهان
بیرون آورد، کنایه از سخن شیوا و رسا. /
مقامات ۸۹ - ۱۷۷ - ۱۸۷ / مرزبان ۶۳۸
شقاع šaqā' [امر.] [ا.] شگاه، شگا، تیردان،
ترکش. / وصاف ۱۲۸
شقاق šeqāq [ع.] [امص.] ناسازگاری، دشمنی،
نفاق، ستیزه. / یمنی ۲۸۴ / برید ۱۶۷ /
مرزبان ۱۷۴ - ۳۸۲ / وصاف ۶۹ /
مسامره ۸۴ / مصباح ۱۶۰ / دره ۶۴ -
- ۳۴۵
شفاقلوس šaqāqlūs [امر.] [ا.] مصحف
سفاقلوس، مرض قانقرا یا. / تجربه ج ۱ ص
۴۰۲
شقایق šaqāyeq [ع.] [ا.] ج. شَقِیْقَه، شکاف
میان دو کوه. / دره ۲۱۱
شقرق še(a)qrāq [ع.] [ا.] پرنده سبزه قبا، و
مجازاً به علت رنگهای مختلف بال این حیوان به
معنی تلون نیز استعمال شده. / سمط ۹۱
شقشقه šaqšaq(e) [ع.] [ا.] آواز گنجشک. /
اغراض ۱۱۱ / دره ۱۱
شقوت ša(e)qvat [ع.] [امص.] بدبختی، تنگی.
/ عقول ۳۶ / برید ۱۹۵ / رشف ۲۵۹ -
۲۶۲ - ۳۴۶
شقوق šoquq [ع.] [ا.] ج. شِقْ، پاره ای از چیزی.
/ دره ۵۷ - ۶۴ - ۳۴۵ / گیتی ۱۸۱
شقه šo(e)qqa(e) [ع.] [ا.] سفر دور و دراز و راه
سخت. / توسل ۱۰۱
شقه šoqqa(e) [ع.] [ا.] ۱ - پاره ای از چیزی
(کاغذ، پارچه) / دستور ۴۶: ۲ - پارچه ای که
بر سر علم بندند. / دره ۵۷ - ۲۷۵
شقیح šaqīh [ع.] [ص.] ناتوان از بیماری. / دره
۳۴۵
شقیق šaqīq [ع.] [ص.] برادر. / توسل ۳۳۳ /
دستور ۷۹ / دره ۱۱۶ - ۶۷۷ - ۶۹۳ / تجربه
ج ۱ ص ۱۹۵ - ۴۴۰
شك šakk [ع.] [امص.] ۱ - شکافتن با نیزه و جز
آن. / یمنی ۲۰۸: ۲ - لنگیدن. / دره ۶۱۳
شك šok [ف.] [ا.] ریشه دوی که به تازی اصل
السوس گویند. / دره ۹۳
شکاست šakāsat [ع.] [امص.] بدخوبی و
دشوارخوبی. / وصاف ۷۱ - ۱۷۰ / دره ۳۴۶

خوردن. / دره ۳۲۳
 شکول šokūl [ع.] (ا.) ظاهراً به معنی شکال یعنی
 پای بند ستور است. / وصاف ۸۰-۳۰۲-۴۱۶
 شکوه šokūh [ف.] (ا.) ده کوچک. / دره ۳۷
 شکوهیدن šokūhīdan [ف.] (مص.) ترسیدن.
 / مرزبان ۴۴۵
 شکوهیده šokūhīda(e) [ف.] (ص.) ترسیده. /
 دره ۳۲۳
 شکیمت šakīmat [ع.] (امص.) تکبر، مناعت
 طبع و تسلیم ظلم نشدن. / یمینی ۱۰۱ /
 وصاف ۱۷۴-۲۰۴-۲۸۵
 شکیمه šakīma(e) [ع.] (امص.) سرکشی. /
 دره ۵۹۱
 شل šall [ع.] (مص.) راندن، دفع کردن. / وصاف
 ۳۲۶
 شل šel [ف.] (ا.) نیزه کوچکی که آن را گاهی دو
 پره و سه پره سازند و پنج و ده آن را بر دست
 گیرند و یک یک را به جانب دشمن اندازند. /
 دره ۴۳۵
 شلتاق šaltāq [تر.] (ا.) تعدی، تجاوز. / وصاف
 ۵۰۰ / گیتی ۷۹ / تجربه ج ۲ ص ۲۰۹
 شلهاء šalhā' [ع.] (ا.) تیغ تیز. / دره ۴۳۵
 شلشل šošol [ع.] (ص.) مرد سبک در حاجت. /
 دره ۴۳۵
 شلو šelv [ع.] (ا.) جسد. / نسایم ۹۲
 شم šam [ف.] (ا.) ناخن دست و پا. / دره ۴۲۶
 شماء šammā' [ع.] (ص.) بلند. / خاقانی ۲۰-
 ۵۳-۹۷-۱۲۶ / وصاف ۱۲۵-۱۶۴-
 ۴۰۹-۵۴۳
 شماخ šammāx [ع.] (ص.) (کوه) بلند به آسمان
 کشیده شده. / یمینی ۳۳۶ / گیتی ۵۵-
 ۱۱۵-۱۱۹

شکال šekāl [ع.] (ا.) پای بند ستور، ریسمانی که
 به دست و پای ستوران بندند. / یمینی ۴۶ /
 مرزبان ۸۶ / جهانگشا ج ۳ ص ۳۲
 شکایک šakāy(')ek [ع.] (ا.) ج شکیمه،
 گروهی از مردم. / دره ۱۲۳-۶۱۹-۶۶۳
 شکایم šakāyem [ع.] (ا.) ج شکیمه، دهانه
 لگام. / دستور ۳۳
 شکت šekkat [ع.] (ا.) سلاح. / جهانگشا ج ۲
 ص ۱۵۸ / وصاف ۳۹۸
 شکرخانه šekar - xāna(e) [ف.] (امر.) محل
 نگهداری حیوانات شکاری چون شیر و یوز و
 غیره، شکارخانه. / خاقانی ۳۲۴-۳۲۵
 شکردن šekardan [ف.] (مص.) شکستن. / دره
 ۷۶-۹۰
 شکره šekara(e) [ف.] (ص.) شکار کننده،
 شکرنده. / المعجم ۴۷۷
 شکره‌دار šekara(e) - dār [ف.] (ص.مر.)
 نگهبان و مرتی مرغان شکاری، صیاد. /
 جهانگشا ج ۲ ص ۴۴
 شکل šaki [ع.] (مص.) شکال بستن چارپای، و
 در اصطلاح عروض یکی از زحافات فاعلاتن و
 آن افتادن الف و نون است که فعلات همانند و آن
 را مشکول خوانند. / المعجم ۵۰-۵۳-
 ۱۳۱-۱۵۶
 شکل šeki [ع.] (ا.) ناز، دلال. / دره ۵۶
 شکنجیده šekanjīda(e) [ف.] (ص.) در قید
 نهاده، معذب. / دره ۱۴۳
 شکوت šakvat [ع.] (امص.) شکوه، شکایت،
 گله. / وصاف ۱۷۴
 شکوخیده šokūxīda(e) [ف.] (ص.) به سر
 درآمده. / دره ۳۲۱
 شکوفیدن šokūfīdan [ف.] (مص.) شکست

- شمار šomār [ف.] [ا.] زخم کاری. / دره ۵۸۵
- شمارِیخ šamārīx [ع.] [ا.] جِ شِمارِخ، سر کوه. / دره ۴۹۵
- شماطِیط šamātīt [ع.] [ص.] متفرّق. / دره ۳۲۳
- شمال šemāl [ف.] [ا.] سرست نیکو. / دره ۴۱۶
- شمالِیل šamālīl [ع.] [ق.] متفرّق و پریشان. / دره ۳۲۳
- شمایم šamāyem [ع.] [ص.] جِ شمیمه، به بوی خوش آمیخته و معطر. / رشف ۱۷۳
- شمراخ šemrāx [ع.] [ا.] سر کوه. / دره ۳۳۸
- شمرِی šemmariyy [ع.] [ص.] چابک. / دره ۴۳۱
- شمس šams [ع.] [ا.] نوعی زردآلو. / دره ۴۰۸
- شمشاد šemšād [ف.] [ا.] ظاهراً نام آلت موسیقی است. / دره ۲۷۰
- شمشار šemšār [ف.] [ا.] شاخه های کوچک شمشاد. / دره ۷
- شمط šamat [ع.] [ا.] سیدی موی به سیاهی درآمیخته، سید سیاه. / دره ۵۳۱
- شمعه šam'a(e) [ع.] [ا.] واحد شمع. / و صاف ۳۲۴
- شمل šaml [ع.] [ا.] از اعداد است، اجتماع و گروه، پراکندگی و پریشانی. / عتبه ۱۴ - ۲۰ - ۳۳ - ۳۷ - ۷۲ - ۱۳۰ - ۱۴۷ - ۱۵۴ / توسل ۳۴۳ / خاقانی ۲۶۹ / سند ۹ - ۳۳۹ / اغراض ۳۶۸ / راحه ۲۱۶ / یمینی ۳۰۹ / دستور ۴۹ / برید ۳۴۷ / مرزبان ۳۶۶ - ۷۴۱ / روضه ۲۱ - ۳۱ - ۷۶ / سیرت ۵۶ - ۱۰۲ - ۲۳۹ / مسامره ۱۴۵ - ۱۹۵ / دره ۴۶۸ - ۷۰۸
- شموس šamūs [معر.] [ص.] ۱ - چموش، توسن، سرکش. / مقامات ۵۸ / اغراض ۳۷ - ۴۳ - ۲۱۵ / معجم ۲۲۸ / رشف ۲۳۵ / دره ۱۴۴ / گیتی ۱۱۰: ۲ - [ا.] شراب. / دره ۱۴۴
- شموس šomūs [ع.] [ا.] جِ شمس، خورشید. / سند ۸ / اغراض ۲۳۰ / رشف ۲۳۹ - ۳۱۳ - ۳۹۵ - ۴۰۷ / ظفر ج ۱ ص ۱۵ / تجربه ج ۱ ص ۴۰۰
- شموع šamū' [ع.] [ص.] خندنده، خندان. / دره ۴۸۲
- شموع šomū' [ع.] [ا.] جِ شمع، قندیل، چراغ. / بیهق ۱۵۳ / معجم ۱۶۸ / سیرت ۲۰۲ / و صاف ۲۰۲ - ۲۴۶ - ۵۲۴ / نسایم ۶۰ / رشف ۱۹۸ - ۴۲۱ / دره ۴۸۲ / گیتی ۲ - ۲۵۳ / تجربه ج ۲ ص ۵۲
- شمیده šamīda(e) [ف.] [ص.] رمیده، آشفته. / خاقانی ۲۹
- شنات šan'at [ع.] [امص.] اعتراف. / عقول ۴۰
- شناخ šenāx [ع.] [ا.] بینی کوه. / دره ۳۴۸
- شناخِیب šanāxīb [ع.] [ا.] جِ شَنخوب، سر کوه بلند. / دره ۳۴۸
- شنار šanār [ع.] [ا.] عار، ننگ، فضاحت، رسوایی، عیب. / المعجم ۷ / و صاف ۴۶ - ۱۱۲ - ۲۳۷ - ۴۷۲ - ۵۷۳ / سمط ۸۵ / دره ۲۷۴ - ۴۲۱
- شناظ šenāz [ع.] [ا.] سر کوه و کرانه آب. / دره ۳۴۸
- شناعیب šanā'īb [ع.] [ا.] جِ شِنعاب، مرد دراز بالا. / دره ۳۴۸
- شناقص šanāqes [ع.] [ا.] جِ شَنقَصه، جور، تعدّی بیحد بر رعایا. / و صاف ۶۳۳
- شنایع šanāye' [ع.] [ا.] جِ شنیعه، بدی، زشتی. / اخلاق ۱۲۵
- شنبه šanba(e) [ف.] [ا.] شیبه لصب، مصحف

۱۰۳ - ۱۷۱ - ۲۰۶ - ۲۲۳ - ۲۶۱ / عقد
 ۶۹ - ۱۴۸ / عقول ۵۵ / یمنی ۳۴۶ / مرزبان
 ۳۸۲ - ۵۲۰ - ۵۶۸ - ۷۳۶ / المعجم ۱۳ /
 معجم ۲۰ / روضه ۸۳ - ۱۵۵ / جهانگشا ج ۱
 ص ۱۵۹ / سیرت ۱۷۱ / وصاف ۳۲ - ۲۳۸ /
 مسامره ۱۳۱ / رشف ۱۳۵ / دره ۴۷۴
 شوارع šavāre' [ع.] (ا.) ج شاره، (نیزه)
 راست به سوی کسی. / یمنی ۲۷۶
 شوارف šavāref [ع.] (ا.) ج شارف، خم می و
 مانند آن. / دره ۴۸۹ - ۵۴۶
 شوارق šavāreq [ع.] (ص.) ج شارقه، روشن و
 تابان. / رشف ۱۲۲
 شواعل šavā'el [ع.] (ا.) ج شعله. / دره ۳۰۵
 شواغل šavā'el [ع.] (ا.) ج شاغله، مانع. /
 خاقانی ۲۳ / سند ۲۸۰ / معجم ۳۸ / وصاف
 ۱۱۱
 شوافع šavāfe' [ع.] (ا.) ج شافعه، وسیله،
 واسطه. / رشید ۳۸ / توسل ۵۱ - ۹۷ -
 ۱۱۸ - ۱۴۷ / یمنی ۸۱ - ۸۵ - ۸۶ - ۱۸۱ -
 ۳۹۶ / دستور ۵۹ - ۱۰۳ / نفه ۶۸ / معجم
 ۹۹
 شواق šovvāq [ع.] (ص.) ج شائق، مشتاق،
 خاطرخواه، آرزومند. / عقول ۵۵
 شوامت šavāmet [ع.] (ا.) پایهای ستور. / دره
 ۵۱۵
 شوامخ šavāmex [ع.] (ص.) ج شامخه، بلند.
 / وصاف ۱۲۵ / معجم ۳۰ / دره ۵۴۵ - ۶۱۷
 / گیتی ۴۴
 شواهد šavāheq [ع.] (ص.) ج شاهقه،
 بلندی. / چهار ۲۲ / بختیار ۱۲۴ / عقد ۱۴۵
 / مرزبان ۴۹۲ / نفه ۳۲ - ۶۵ / معجم ۱۵ /
 سیرت ۱۱۱ / وصاف ۱۹۶ - ۴۹۷ / دره ۶۱۷

شنه است. / دره ۳۲۸
 شنخوب šonxūb [ع.] (ا.) سر کوه بلند. / دره
 ۲۸۷
 شینشه šenšena(e) [ع.] (ا.) خوی، طبیعت. /
 دره ۴۸۶
 شنعا šan'ā [ع.] (ص.) زشت. / یمنی ۳۱۷ /
 وصاف ۱۵۲ - ۲۱۷ / دره ۱۴۶ - ۶۶۹
 شنت šon'at [ع.] (امص.) زشتی، بدی،
 رسوایی. / گلستان ۴۲۹ - ۴۷۵
 شنف šanf [ع.] (ا.) گوشواره بالاین یا آویزه
 بالای گوش. / وصاف ۱۰۰ / دره ۳۹۶
 شنقار šonqār [تر.] (ا.) سنقر، یکی از گونه های
 باز است. / ظفر ج ۱ ص ۳۰۶ - ۳۳۰ -
 ۳۵۰ - ج ۲ ص ۳۲۶ / دره ۶۸۴
 شنقصه šanqasa(e) [ع.] (امص.) جور، تعدی
 بیحد بر رعایا. / راحه ۳۸۸ / وصاف ۲۲۴
 شنوات ša(o)nū'at [ع.] (امص.) پاکی از
 آایش. / برید ۳۶۱
 شنوف šonūf [ع.] (ا.) ج شنف، گوشواره
 بالاین و آویزه بالای گوش. / یمنی ۲۹۱ /
 روضه ۱۴۴ / وصاف ۱۳۲ - ۲۸۰
 شنه šanna(e) [ع.] (ا.) آواز سیم و بهایم و
 وحوش و طیور و مانند آن. / خاقانی ۳۲۵
 شواهی šavāhī [ع.] (ص.) ج شاهی، اسب
 دهان گشاده. / دره ۴۹۳
 شواخ šovāx [ع.] (ا.) گل بسیار. / تجربه ج ۲
 ص ۱۹۰
 شواذ šavāzz [ع.] (ص.) ج شاذ، نادر، کمیاب.
 / خاقانی ۱۷۴ - ۱۷۵ / نسایم ۱۱۶
 شوارد šavāred [ع.] (ص.) ج شارده، شارد،
 سرکش و نافرمان، رمنده، مجازاً نادر و کمیاب.
 / مقامات ۵۳ / عتبه ۱۵۱ / توسل ۸۰ -

- شونقار šunqār [ع.] (ا.) ر.ك. شنفار، سنقر. /
ظفر ج ۲ ص ۴۲۱
- شوها [šōhāl'] [ع.] (ص.) زن زشت ترشروی. /
مرزبان ۲۰۷ / دره ۵۴ - ۲۶۲
- شه šoh [ف.] (ص.) کلمه‌ای است دالّ بر نفرت و
کراهت. / مرزبان ۴۲۷ / سیرت ۳۶
- شهب šohob [ع.] (ا.) ۱ - ج شهاب، ستاره،
ستاره روشن. / مصباح ۶۲ / دره ۳۰۰ - ۶۶۹:
۲ - ج شهاب، مرد رسای در کارها. / رشید
۱۲۳
- شهبā šahbā [ع.] (ص.) ۱ - سیاه سپید. / دره
۶۶۹: ۲ - گران سلاح. / دره ۲۳۵
- شهبان šo(e)hbān [ع.] (ا.) ج شهاب، درخش
آتش، باره‌ای از آتش، شعله افروخته. / اغراض
۱۰۲ / دره ۶۶۹
- شهدر šahdar [ع.] (ص.) دولتمند. / دره ۶۹۷
- شهر šahr [ع.] (مص.) از غلاف برکشیدن. / دره
۲۴۸
- شهرها šah - ravā [ف.] (امر.) بول یا سکه‌ای
که اعتبار آن فقط در يك شهر یا منطقه
بخصوصی است. / دره ۱۷۱
- شهقات šahaqāt [ع.] (ا.) ج شهقه، نعره،
فریاد. / مصباح ۱۹۵
- شهقه šahqa(e) [ع.] (ا.) نعره، فریاد. / رشف
۳۷۱
- شهم šahm [ع.] (ص.) چالاک، جلو، تیز خاطر.
/ چهار ۶۷ / عتبه ۵۶ - ۶۶ / بیهق ۹۱ -
۱۰۸ / عقد ۱۴۳ / لباب ۷۷
- شهوق šohūq [ع.] (مص.) بلند گردیدن. /
وصاف ۹۳
- شهی šahiyy [ع.] (امص.) آزمندی. / دره ۱۲۷
- شهی šahiyy [ع.] (ص.) مطلوب، مرغوب، هر
- شواذب šavā'(y)eb [ع.] (ا.) ج شایبه، عیب،
آلودگی. / بیهق ۴ / رشید ۳۳ - ۵۷ / توسل
۲۴۳ / عقد ۱۰۲ / سند ۸۷ / عقول ۲۶ /
یمینی ۶ - ۲۵ - ۶۷ - ۱۴۳ - ۲۰۲ - ۲۸۳ /
دستور ۳۵ / برید ۱۱۰ - ۱۴۱ - ۱۴۶ - ۲۸۵
/ مرزبان ۱۵۶ / معجم ۱۴۶ / جهانگشا ج ۱
ص ۱۴۶
- شوابع šavāy(')e' [ع.] (ص.) ج شایعه،
پراکنده، متفرق. / یمینی ۴۹۴ / دره ۳۲۳
- شوب šōb [ع.] (مص. امص.) آمیختن. آمیختگی. /
عتبه ۱۳۱ / وصاف ۱۸۸ - ۱۹۳ / دره ۵۹۷
- شوخن šūx - gen [ف.] (ص. مر.) چرکین،
چرک آلود. / مرزبان ۳۵۱
- شور šūr [ف.] (ص.) شوم و نحس و نامبارک. /
دره ۳۴۵
- شوره šūra(e) [ع.] (ا.) شتر ماده فربه. / دره ۳۲۷
- شوشه šūša(e) [ف.] (ا.) شفشه، شمش. / چهار
۲۵
- شوط šōt [ع.] (امص.) تك و تاز تا نهایت، گشت.
/ رشف ۶۱
- شوقب šōqab [ع.] (ص.) دراز بالا. / دره ۱۱۸
- شوك šōk [ع.] (ا.) خار، هر چیز نوك تیز. / عقول
۶ / برید ۲۸ - ۶۹ - ۱۸۰ - ۲۱۵ - ۲۱۸ -
۳۰۱ / ظفر ج ۲ ص ۳۱۵ / دره ۱۲۳ - ۲۷۵ -
۲۹۳ - ۶۴۱ - ۶۴۲ / تجربه ج ۲ ص ۱۷۷
- شوكت šōkat [ع.] (ا.) شوكة، يك خار. / دره
۱۴۵ - ۱۱۴
- شوگاز šo - gaz [ف.] (ص. مر. امر.) شب گز،
نوعی حشره گزنده. / بیهق ۳۰
- شول šūl [ف.] (ا.) نام طایفه‌ای از لرها و محل و
قریه‌ای از بلاد فارس. / وصاف ۱۷۸ - ۱۸۳ -
۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۹۹ - ۳۶۲ - ۶۳۳

است و گل‌های برجسته به رنگ زرد پررنگ بر
آن بافته است و حاجیان از آن پارچه عمامه
می‌بستند، و آن عمامه را عمامه شیر و شکری
می‌گفتند. / دره ۲۵۸

شیشه‌کتابی šīsa(e)-ye-ketāb [ف.ع.]
(امر.) نوعی شیشه مکعب مستطیل به شکل
کتاب که آن را در جیب بغل پنهان می‌کردند. /
دره ۲۱

شیشه گردن šīša(e) - gardan [ف.]
(ص.مر.) احمق و بیخرد. / دره ۱۵۵
شیطان šayzān [ع.] (ص.) بدخوی سخت‌دل.
/ دره ۵۵۳

شیظم šayzam [ع.] (ا.) سخت دراز تناور جوان
از شتر و از اسب و از مردم. / تجربه ج ۲ ص
۱۹

شیق šīq [ع.] (ا.) سر کوه و سخت‌ترین جایها در
آن. / دره ۳۳۸

شیم ša(e)ym [ع.] (مص.) نگرستن به ابر تا
کجا بارد. / نفثه ۳۰

شیم ša(e)ym [ع.] (ا.) شمشیر. / برید ۳۸-
۲۷۵

شیم šīm [ف.] (ا.) سیم، ماهی سیم. / مرزبان
۳۶۳ / معجم ۷۸

شیم šiyam [ع.] (ا.) چ شیمه، خصلت، خوی،
عادت، طبیعت. / عتبه ۱۴-۷۶-۹۱-۹۴-
۱۲۷ / رشید ۸۷ / توسل ۲۵۸ / سند ۳۱-
۶۱ / اغراض ۳۹-۱۶۴-۲۷۳ / یمینی ۱۷-
۸۰-۲۳۹-۲۹۴-۳۴۳ / دستور ۸۸-۹۱-
۹۲ / لهاب ۶۲ / مرزبان ۳۰۸-۵۰۵-۵۷۴ /
نفثه ۲۸ / اخلاق ۳۳۷ / روضه ۵۸ / سیرت
۲۷۹ / وصال ۱۸-۱۷۶ / سبط ۳۰-۹۰ /
نسایم ۴۱ / اخبار ۴۶ / دره ۱۷۱-۲۲۳-

چیز شیرین. / اخلاق ۷۲-۲۵۸ / وصال
۲۲۳-۲۸۰

شهیق šahīq [ع.] (ا.) بانگ حیوانات. /
جهانگشا ج ۱ ص ۴۵-ج ۲ ص ۱۷۴
شیاع šiyā' [ع.] (ا.) هیزم ریزه که بدان آتش
افروزند. / دره ۳۶۴

شیاعت šiyā'at [ع.] (مص.) آشکار شدن. /
کلیله ۲۳ / برید ۲۵۳

شیاق šiyāq [ع.] (ا.) چیزی که بدان دو چیز را به
یکدیگر بندند. / دره ۳۲۰

شیبب sa(e)ybat [ع.] (ا.) ریش، لحيه. / توسل
۵ / یمینی ۱۳۱-۲۱۲ / وصال ۶۶

شيبه‌العجوز ša(e)ybat - ol - 'ajūz [ع.]
(امر.) اشنه، دواله، و آن چیزی است شبیه به
رسمانهای باریک بهن به هم پیچیده و بر
شاخهای درخت صنوبر و بلوط و سایر نباتات
به هم می‌رسد. / دره ۹۱

شیح šīh [ع.] (ا.) گیاهی است که به فارسی درمنه
گویند. / خاقانی ۴۹

شیخ ša(e)yx [ع.] (ا.) باران بزرگ قطره. / دره
۶۱۰

شید ša(e)yed [ع.] (ا.) مکر، حيله، ریا، تزویر. /
ظفر ج ۲ ص ۵۴

شیر šayyer [ع.] (ص.) نیکوکار، نیکو رای. /
دره ۱۷۸

شیراز šīrāz [ف.] (ا.) خوراکی است که از ماست
تهیه کنند، شیر ماست شده آب چکیده، قسمی
بنیر. / بهیق ۲۷۸

شیر مگس šīr - magas [ف.] (امر.)
عنکبوت. / دره ۳۷

شیر و شکر šīr - o - šekar [ف.] (امر.)
پارچه‌ای است که زمینه آن به رنگ زرد کم‌رنگ

۶۷۹-۷۱۱

شیمت šīmat [ع.ا] (ا). خوی، خصلت، طبیعت.

عادت. / عتبه ۱۱- ۱۵- ۱۳۱- ۱۶۵ /

خاقانی ۲۵۰- ۳۳۳ / برید ۱۲- ۲۳۳-

۲۴۶- ۲۸۸ / مرزبان ۲۵۲- ۳۹۲ / روضه

۱۵۵ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۵۶ / وصال ۳۹-

۱۳۳ / مسامره ۳۰۰ / نسایم ۱ / دره ۳۴۴

شیمه šīma(e) [ع.ا] (ا). رك. شیمت. / عقد ۸۷

/ معجم ۱۳۴ / ظفر ج ۱ ص ۱۲- ۲۲-

۲۹۹- ۳۲۲- ۳۴۴- ۴۲۷- ۵۰۹ / دره

۵۲۵- ۵۹۱ / گینی ۲

شین ša(e)yn [ع.ا] (ا). عیب، زشتی، مقابل زین.

/ بختیار ۱۶۱ / توسل ۶۶ / سند ۷۹- ۹۴-

۱۱۳- ۲۴۸ / اغراض ۲۴۶- ۲۸۰- ۳۵۶-

۳۶۲ / یمینی ۴۵۱ / برید ۱۱۲- ۱۹۷- ۲۲۰

/ مرزبان ۷۵- ۶۱۳ / جهانگشا ج ۱ ص

۱۹۸- ج ۲ ص ۲۶۳ / وصال ۴۶- ۱۱۳ /

رشف ۷۰- ۳۷۶ / ظفر ج ۲ ص ۱۹ / دره

۵۸۸- ۵۹۶

شیه šiya(e) [ع.ا] (ا). شیة، نشان. / دره ۵۲۴

* * *

«ص»

صاع sā' [ع.] (ا.) واحد وزن، پیمانه‌ای است
مساوی هشت رطل و برابر چهار من. / مقامات
۴۶ / یمنی ۱۱۸ / مرزبان ۳۳۷ - ۷۵۰ /
سیرت ۷۱

صاغ و صول sāl - o - sūl [تر.] (امر.)
راست و چپ یا میمنه و میسرۀ لشکر. / گیتی
۱۶ - ۲۳

صافن sāfen [ع.] (ا.) یکی از دو رگ درشت
ساق پا. / دره ۲۸۲

صافنات sāfenāt [ع.] (ص.ا.) ج صافنه، اسب
بر سه پا ایستاده و سر سم چهارم بر زمین نهاده.
/ خاقانی ۴۸ - ۹۵ - ۲۷۶ / مصباح ۴۱۵ /
دره ۶۳۴ / تجربه ج ۱ ص ۱۱۶

صاقور sāqūr [ع.] (ا.) تیر بزرگ، کلنگ. / دره
۶۳۰

صاقوره sāqūra(e) [ع.] (ا.) باطن استخوان
کاسۀ سر که مشرف بر دماغ است. / دره ۶۳۰
صامت sāmet [ع.] (ا.) کنایه از زرو سیم و جامه
و خانه و غیره، در برابر ناطق. / چهار ۷۳ /
مرزبان ۶۰ / جهانگشا ج ۱ ص ۳۸ - ۸۴ - ج
۲ ص ۶۷

صاهل sāhel [ع.] (ا.) شتری که دست و پا را
بسیار بر زمین زند و بگرد و از جهت عزت

صاب sāb [ع.] (ا.) درختی تلخ، و عصیر درخت
تلخ. / جهانگشا ج ۱ ص ۵۴ / و صاف ۳۶۱
صابونی sābūn - ī [معر. - ف.] (ص.) نوعی
شیرینی است که از شکر سفید سازند،
مخلوطی از بادام و عسل و روغن کنجد. /
مقامات ۶۷

صابی sābī [ع.] (ص.) آنکه از دین خود به دین
دیگر درآید. / و صاف ۶۰۲

صاحب‌فراش sāheb - ferāš [ع.] (ص.مر.)
بستری، بیمار در بستر. / جهانگشا ج ۳ ص
۲۵۸

صاحی sāhī [ع.] (ص.) هوشیار، در صحو و
هوشیاری. / مصباح ۱۳۷

صاخه sāxxa(e) [ع.] (ا.) بلا و سختی. / نفثه
۶۴

صاد sād [ع.] (ص.) مخفف صادی، تشنه. / دره
۲۲۴

صادع sāde' [ع.] (ص.) روشن. / و صاف ۴۸۳
/ دره ۵۰۲

صارف sāref [ع.] (ص.) منصرف کننده،
برگرداننده. / عتبه ۱۳۳

صارم sārem [ع.] (ص.) شمشیر بران. / خاقانی
۱۷۸ - ۲۲۰ / سیرت ۱۲۸ / و صاف ۵۳ / دره
۳۵۳ - ۵۷۵ / تجربه ج ۱ ص ۹۲ - ج ۲ ص

صباحی sobāhiyy [ع.] (ص.) دم صباحی، خون

بسیار سرخ. / دره ۴۶۸

صباغ sabbāy [ع.] (ص.) رنگ ساز، رنگرز. /

اخلاق ۶۷ / معجم ۸

صبایا sabāyā [ع.] (ا.) ج صبیّه، دختر. /

وصاف ۴۶ - ۵۶۸ - ۵۶۹

صبت sobbat [ع.] (ا.) آنچه ریخته شود از طعام

و جز آن، هر چه بر آن طعام نهند از خوان و

مانند آن. / خاقانی ۸۹

صبر sobr [ع.] (ا.) زمین سنگریزه ناک. / دره ۶۷۶

صبغت sebyat [ع.] (ا.) رنگ. / کلیله ۴۲۱ /

رشید ۴۹ / خاقانی ۲۲۳

صبوة sabvat [ع.] (امص.) صبوت، جوانی و

کودکی. / بختیار ۳۱۰ / خاقانی ۲۷۰ / سند

۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۳۲

صبوی sabavī [ع.] (ص.) منسوب به صبا (باد

شمال شرقی)، شرق شمالی. / وصاف ۲۵

صبی sabiyy [ع.] (ا.) کودک، طفل. / وصاف

۶۰۲

صبی sebā [ع.] (امص.) کودکی، بچگی. /

جهانگشا ج ۲ ص ۲۴۲

صبیان sebyān [ع.] (ا.) ج صبی، طفل، کودک.

/ مرزبان ۵۳۹

صبیح sabīh [ع.] (ص.) جمیل، خوشگل. /

مرزبان ۴۴۳ / وصاف ۱۸۶ / تجربه ج ۱ ص

۳۸۴

صبیح الوجه sabīh - ol - vajh [ع.]

(ص. مر.) زیبارو. / مرزبان ۷۲۰

صحب sahb [ع.] (امص.) ملازمت. / وصاف

۴۸۵

صحرا sahrā [ع.] (ص.) مؤنث اصحر، مادیان

سرخ به سیدی آمیخته. / دره ۵۸۲

نفس خود بانگ نکند و در اندرون وی بانگی

باشد مانند باد. / وصاف ۹۸ / سیرت ۴۱

صائبات sā'ebāt [ع.] (ص.) ج صائبه، رسنده به

نشانه. / وصاف ۳۸۱

صایغ sāyeγ [ع.] (ص.) زرگر، ریخته گر. /

خاقانی ۲۱۵

صایل sāyel [ع.] (ص.) حمله برنده. / بختیار

۵۰ / لباب ۴۱ / وصاف ۶۷ / ظفر ج ۱ ص

۱۲۷ - ۱۴۴ - ۲۸۶ - ۲۹۹

صائم sā'em [ع.] (ص.) روزه دار، روزه گیر. / دره

۶۷۳

صاین sāyen [ع.] (ص.) پرهیزگار. / سند ۱۹۶

صب sabb [ع.] (امص.) ریزش. / مرزبان ۵۲۰

صبايات sobābāt [ع.] (ا.) ج صبابه، باقی آب و

شراب در ظرف. / مصباح ۱۳۰

صبايت sabābat [ع.] (امص.) آرزومندی.

شوق. / رشف ۳۸۱

صبابه sabāba(e) [ع.] (ا.) عشق، شوق. /

خاقانی ۱۹۳ - ۲۴۵ - ۲۵۵ / دره ۶۴۵

صبابه sobāba(e) [ع.] (ا.) باقی آب و شراب در

ظرف. / وصاف ۴۲۷ / مصباح ۴۰۵ / رشف

۱۶۳ - ۲۵۰

صباح sebāh [ع.] (ص.) ج صبیحه، صاحب

جمال، خورو. / لباب ۴۸۷ / وصاف ۱۶۸ -

۵۳۰ / دره ۷۰۳

صباح sobāh [ع.] (ص.) صاحب جمال. / دره

۲۵۶

صباحات sabāhat [ع.] (امص.) زیبایی، جمال،

خوبرویی. / بیهق ۷۵ - ۹۶ / بختیار ۲۴۴ /

یمینی ۶۰ / مرزبان ۱۷۰ - ۴۲۰ / معجم ۱۲۹

/ روزه ۲۰ / گلستان ۳۷۱ - ۴۹۶ / وصاف

۴۲۱ / تجربه ج ۲ ص ۲۳۸

شده و رو به ازدیاد می‌رود تا ارتفاع آفتاب و
 نزدیک غروب زائل می‌شود. / دره ۹۰
 صداق se(a)dāq [ع.] (ا.) مهر و کابین زن. /
 بختیار ۲۰۹
 صدره sodra(e) [ع.] (ا.) جامه‌ای بی‌آستین که
 سینه را بپوشاند، سینه‌بند. / عقد ۱۵۶ /
 مرزبان ۷۱۱ / سیرت ۲۸۲ / دره ۶۶۰
 صدقه sadafa(e) [ع.] (ا.) يك عدد صدف. /
 و صاف ۱۹۴
 صدقه sadafa(e) [ع.] (ا.) گوشت پاره که در
 شجۀ سر نزدیک کاسه سر روید، و در اینجا
 استخوان گوش. / دره ۲۳۹
 صدق sedq [ع.] (امص.) سختی. / مقامات ۱۷۳
 صدق‌بند sadaq - band [تر. - ف.] (ص. مر.)
 صدق در فرهنگها با سین ضبط شده است،
 ترکش‌بند. / تجربه ج ۱ ص ۲۷۲
 صدود sodūd [ع.] (امص.) برگشتن، روی
 برگرداندن، اعراض. / برید ۱۹۴
 صدید sadīd [ع.] (ا.) ۱ - چرك و زرداب. /
 مصباح ۲: ۹۹ - فریاد. / یمنی ۴۸۱
 صرّات sorrāt [ع.] (ا.) ج. صُره، کیسه سیم و زر.
 / و صاف ۵۴۲
 صراح sorāh [ع.] (ص.) محض، خالص. /
 مرزبان ۸۹ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۵۲ / و صاف
 ۱۰۲ - ۱۶۸ - ۲۴۶ - ۲۷۸
 صراخ sorāx [ع.] (ا.) فریاد و آواز. / برید ۲۳۶
 / جهانگشا ج ۲ ص ۱۷۴
 صرافت sarāfat [ع.] (امص.) خالص بودن و
 گردانیدن. / روضه ۳۴
 صرام sorām [ع.] (ا.) جنگ. / دره ۳۵۳
 صرامت sorāmat [ع.] (امص.) دلیری، جرأت،
 مردانگی، برندگی. / توسل ۶۱ - ۸۱ - ۱۴۶

صحصح sahsah [ع.] (ا.) زمین گشاده هموار. /
 دره ۵۰۲ / تجربه ج ۲ ص ۷۷
 صحن sahn [ع.] (ا.) قدح بزرگ. / دره ۴۵۰
 صحنات sahnāt [ع.] (ا.) قسمی از نانخورش که
 از ماهی ترتیب می‌دهند و به آن مهیاوه (ماهیا به)
 نیز می‌گویند. / خاقانی ۱۰۱
 صحو sahv [ع.] (امص.) هوشیاری، مقابل سکر
 و مستی، و در اصطلاح تصوف بازگشت عارف
 به احساس پس از غیبت و زوال احساس وی. /
 سیرت ۵۹ - ۲۷۹ / و صاف ۴۶۳ / مصباح
 ۱۳۶ / رشف ۳۳۳ / دره ۱۵۴
 صحنون sohūn [ع.] (ا.) ج. صحن، میان سرای و
 ساحت آن. / عقد ۱۳۰
 صحنی sahi [ع.] (ص.) گشاده. / خاقانی ۳ -
 ۲۵۱
 صحیفه sahiḥfa(e) [ع.] (ا.) کاسه‌ای که به اندازه
 خوراك يك نفر مرد ظرفیت داشته باشد. / دره
 ۲۷
 صخاب saxxāb [ع.] (ص.) با بانگ و فریاد. /
 یمنی ۳۳۶
 صخرالجن saxr - ol - jenn [ع.] (امر.) نام
 یکی از دیوان است که به زشتی دهمدار شهرت
 دارد و به صورت صخره در لفت ضبط شده و هم
 او بود که انگشتی سلیمان را برپود. / گلستان
 ۱۳۷
 صخور soxūr [ع.] (ا.) ج. صخرة، سنگ بزرگ.
 / دره ۲۱۴
 صدا sadā [ع.] (ا.) صدی، بوم نر. / دره ۱۳۵
 صدا' sada' [ع.] (ا.) صدا، زنگ آهن. / اغراض
 ۲۰۵ - ۳۱۹
 صداع شمسی sodā' - e - šams - ī [ع.]
 (امر.) قسمی سر درد که از طلوع آفتاب پیدا

- / اغراض ۱۹۴-۲۱۹ / یمنی ۱۴۴-۲۳۴ /
 دستور ۹۵-۹۶ / مرزبان ۴۴۹ / معجم ۵۸-
 ۸۴-۸۵-۱۰۱-۱۷۸-۲۰۳ / جهانگشا ج
 ۱ ص ۴-۲۶-۱۴۲-۱۴۳- ج ۲ ص ۳-
 ۱۲۶- ج ۳ ص ۱۹ / وصف ۶۵-۳۱۰-
 ۳۵۶-۲۱۱ / سبط ۲۰-۳۱-۵۸-۸۴-
 ۹۰ / نسایم ۵۲-۶۶-۱۱۱ / ظفر ج ۱ ص
 ۱۹-۴۵-۴۶-۱۳۲-۲۵۴- ج ۲ ص ۶۶-
 ۱۱۳-۲۷۷-۳۲۱ / دره ۲۲۵ / تجربه ج ۱
 ص ۱۹۸-۲۰۷
 صرح sarh [ع.] (ا.) کوشک، قصر بلند، کاخ. /
 مقامات ۲۱ / عقد ۱۳۰-۱۳۱ / خاقانی ۳۰۲
 / سند ۱۲۱ / معجم ۲۴۱ / وصف ۴۷۷-
 ۵۱۲-۵۴۷ / تجربه ج ۱ ص ۱۲۷
 صرر sorar [ع.] (ا.) جِ صُرّه، کیسهٔ سیم و زر. /
 اغراض ۲۸۴
 صرصر sarsar [ع.] (ا.) شتر میانِ بختی و عربی،
 یا شتر دو کوهانه. / دره ۳۰۷
 صرف sarf [ع.] (مص.) عزل، برداشتن. / کلیله
 ۳۹۵
 صرف serf [ع.] (ص.) خالص. / دره ۷۰۵
 صرفان serf - ān [ع.] (ا.) شب و روز. / دره ۵
 صرفه sarfa(e) [ع.] (ا.) منزل دوازدهم قمر و آن
 يك ستاره است روشن. / مرزبان ۲۳۲
 صرماء sarmā' [ع.] (ا.) دشت بی آب. / دره ۳۱۵
 سرود sorūd [ع.] (ا.) جِ صُرْدِ معرَبِ سرد،
 سردسیر، مقابل جروم. / عقد ۷۵-۱۲۶ /
 سبط ۲۹-۵۸-۸۳
 صروف sorūf [ع.] (ا.) جِ صرف، حوادث و
 شدايد زمانه. / بیهق ۹ / عقول ۲۵ / دره ۲۵۱
 صرّه sorra(e) [ع.] (ا.) کیسهٔ زر و سیم، همیان. /
 وصف ۴۲۱ / دره ۷۱۳
- صریح sarīh [ع.] (ص.) خالص. / برید ۳۶۲
 صریخ sarīx [ع.] (ص.) فریادرس. / دره ۱۴
 صریر sarīr [ع.] (ا.) هر آوازی عموماً، مثلاً
 صدای قلم به هنگام نوشتن یا صدای آب. /
 مقامات ۷۲ / یمنی ۳۹۹-۴۳۱
 صریع sari' [ع.] (ص.) افکنده، افتاده. /
 جهانگشا ج ۲ ص ۱۹۱ / سبط ۲۷
 صریف sarīf [ع.] (ا.) سیم خالص. / دره ۵
 صریم sarīm [ع.] (ص.) بریده از هر چیزی، و
 در اصطلاح عروض نام یکی از بحور مستحدث
 ثقیل که وزن آن دوبار مفاعیلین فاعلاتن فاعلاتن
 است. / المعجم ۹۳-۱۸۱-۱۸۳
 صریمت sarīmat [ع.] (مص. امص.) عزیمت
 بر کاری و نیک دل نهادن بر آن. عزیمت. /
 مرزبان ۳۷۱-۵۴۳ / جهانگشا ج ۳ ص ۲
 صعب se'āb [ع.] (ص.) جِ صعب، مشکل. /
 جهانگشا ج ۱ ص ۱۵۹-۲۰۶- ج ۳ ص
 ۱۹-۷۱ / رشف ۲۲۰
 صعاد se'ād [ع.] (ا.) جِ صَعْدَه، نیزهٔ راست. /
 یمنی ۲۳۸
 صعالیک sa'ālīk [ع.] (ص. ا.) جِ صُعْلُوك، دزد.
 درویش. / یمنی ۸۳ / نفته ۱۱-۶۶ / وصف
 ۱۰۴ / تجربه ج ۱ ص ۷۱-۱۸۶-۱۸۸- ج
 ۲ ص ۲۰۶
 صعتری sa'tariyy [ع.] (ص.) دلآور، چابک. /
 دره ۲۲۳
 صعدا so'adā' [ع.] (ا.) دم سرد دراز. /
 خاقانی ۲۷-۱۱۲-۱۴۲ / اغراض ۱۱۶ /
 مرزبان ۱۴۸ / سیرت ۲۷۸
 صعقات sa'aqāt [ع.] (ا.) جِ صَعْقَه، آواز
 سخت. / مسامره ۲۶۷
 صعقه sa'qa(e) [ع.] (امص.) بیهوشی، و در

- اصطلاح تصوّف تجلی سه قسم است یکی تجلی ذات و علامتش اگر از بقایای وجود سالک چیزی مانده بود فای ذات و تلاشی صفات است در سطوات انور آن و آن را صفة خوانند.
/ مصباح ۱۳۰
- صعلوك so'lūk [ع.] (ص. ا.) دزد، درویش. /
سند ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ / اغراض ۳۴۵ /
وصاف ۳۶۳
- صعوب so'ūh [ع.] (ص.) سخت و دشوار و مشکل. / وصاف ۵۱۸
- صعود sa'ūd [ع.] (ا.) جای بلند. / دره ۴۲۲
- صعيد sa'id [ع.] (ا.) روی زمین خواه خاک باشد و خواه جز آن، خاک پاك و طاهر، خاک. / یمنی ۴۹۰
- صغار sa'yār [ع.] (امص.) خواری. / سیرت ۱۵
/ دره ۶۵۵
- صغارت sa'yārat [ع.] (مص.) خوار شدن. /
برید ۵۴ - ۲۶۳
- صغایر sa'yāyer [ع.] (ا.) ج. صغیره، گناه خرد و صغیر. / مرزبان ۳۱۲
- صغو sa'yv [ع.] (امص.) میل و رغبت. / عقول ۵۴
/ برید ۷۳ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۱۰۰ - ۱۲۴ - ۱۵۸ - ۲۴۲ - ۲۵۲ - ۲۶۳ - ۲۶۷ - ۲۷۱ - ۲۹۰ - ۲۹۹ - ۳۰۶ - ۳۱۱ / مرزبان ۷۰۶
- صغیر sa'yīr [ع.] (ص.) در اصطلاح عروض از بحور مستحدث ثقیل که وزن آن دوبار مستفعلن فاعلاتن مستفعلن است. / المعجم ۱۸۱ - ۱۸۲
- صفات safāt [ع.] (ا.) سنگ سخت تابان که هیچ نرویانند. / دره ۶
- صفاح sefāh [ع.] (ا.) ج. صَفَح و صُفَح، پهنای شمشیر، روی شمشیر. / عقد ۹۸ / یمنی
- ۲۷۶ / سیرت ۱۰۸ - ۱۳۱
- صفاد sefād [ع.] (ا.) دوال و پابند و یازنجیر که بدان اسیر را بندند. / عقد ۸۳
- صفار sofār [ع.] (امص.) زردی رنگ. / خاقانی ۲۹۴
- صفاق sefāq [ع.] (ا.) پوست تنک زیر پوستی که بروی موی روید، پوست زیر مراق. / خاقانی ۱۷۴ / وصاف ۱۵۷
- صفاقت safāqat [ع.] (امص.) شوخ روی. /
عتبه ۱۱۳
- صف النعال saff - on - ne'āl [ع.] (امر.)
کفش کن، آخرین صف. / مرزبان ۲۵۷
- صفاوت sofāvat [ع.] (امص.) صفا، صفوت، مقابل کدورت. / خاقانی ۷۹ - ۸۸ - ۱۰۹ - ۱۶۰ - ۳۲۶
- صفاهه sofāva(e) [ع.] (امص.) صفاوه، صفا، صفوت، مقابل کدورت. / معجم ۴ - ۱۳۸ /
وصاف ۲۱۴ - ۲۹۸ - ۳۴۶ - ۴۱۶ - ۵۰۷ - ۵۷۳ / مصباح ۱۱۱ - ۱۱۷ - ۳۰۱
- صفایا safāyā [ع.] (ص.) ج. صَفِیه، گزیده از غنیمت، صفی، برگزیده. / دستور ۱۱۰ - ۱۱۱
- صفائح safā'(y)eh [ع.] (ا.) ۱ - ج. صَفِیحه، شمشیر پهناور. / نفته ۸۷ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۶ / وصاف ۵۱ - ۲۳۹ - ۴۲۹ / دره ۵۹۶ - ۶۴۲: ۲ - ج. صَفِیحه، روی پهن از هر چیزی. /
برید ۳۸۱ / دره ۵۹۶ - ۶۴۲
- صفائق safā'eq [ع.] (ا.) ج. صَفِیقه، حادثه. /
دره ۶۴۲
- صفح safh [ع.] (مص.) ۱ - درگذشتن، بخشودن. / خاقانی ۴۸ - ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۵۹ - ۲۶۹ - ۶۱۳ / معجم ۷۱ - ۱۳۸ /
جهانگشا ج ۲ ص ۲۴ - ۷۲ - ج ۳ ص ۲۱۹ -

۲۲۴ / مرزبان ۱۳ - ۳۱۳ - ۶۵۶ / وصاف

۴۱۹ - ۵۰۰ / رشف ۱۰۱ - ۱۱۳ - ۲۰۵

۲۱۱ - ۳۵۳

صفن safn [ع.] (مص.) يك پای برداشتن. /

مصباح ۳۰۴

صفو safv [ع.] (مص.) ۱ - صاف و خالص

کردن. / وصاف ۳۹۹: ۲ - (امص.) روشنی،

پاکی خلوص. / عتبه ۱۶۳ - ۱۶۵ / رشید

۱۰۹ / توسل ۱۸۶ / خاقانی ۹۹ - ۲۰۳ -

۲۰۶ - ۳۰۱ / اغراض ۲۴۲ - ۲۶۸ / عقول

۳۸ / برید ۶ - ۱۵ - ۲۷ - ۸۱ - ۱۵۰ - ۱۵۵ -

۱۸۴ - ۲۲۸ - ۲۷۳ / رشف ۲۷۳ - ۳۵۹ / دره

۵۸۹: ۳ - (ص.) خالص، پاك. / مرزبان ۶۸ /

رشف ۱۹۰

صفوت safvat [ع.] (امص.) خلوص، پاکی،

ویزگی. / کلیله ۲۴۴ - ۲۹۵ - ۴۱۹ / توسل ۱

/ سند ۵۲ - ۶۲ - ۱۹۵ - ۲۲۹ - ۲۳۵ /

اغراض ۵۷ - ۱۷۲ - ۲۲۰ - ۲۳۴ - ۳۱۳ /

برید ۳۷۶ / معجم ۱۲ / وصاف ۵۲۹ / رشف

۷۱ - ۸۴ - ۲۴۸ / تجربه ج ۲ ص ۵۱

صفوه safva(e) [ع.] (امص.) روشنی. / وصاف

۴۵۱ / نسایم ۱۲

صقاع seqā' [ع.] (ا.) جِ صُقْع، ر.ك. صقع. /

سط ۱۳ - ۲۸ - ۹۳

صقال seqāl [ع.] (امص.) زدودگی. / چهار ۲۲

صقالت seqālat [ع.] (امص.) زدودگی. / سند

۵۲ / اغراض ۲۵۶

صقبات saqab - āt [ع.] (ص.) جِ صَقْب،

نزدیک. / دره ۴۲۱

صقر saqr [معر.] (ا.) چرخ، مرغ شکاری،

شاهین. / معجم ۹۹

صقع soq' [ع.] (ا.) ناحیه، محله. / خاقانی ۹ -

۲۲۱ / سبط ۶۳ / رشف ۱۶۹ - ۲۱۱ / دره

۴۵۶ - ۵۸۹: ۲ - رد کردن. / دره ۱۶: ۳ - زدن

به پهنای شمشیر. / دره ۴۵۶

صفحه safha(e) [ع.] (ا.) رخسار. / دره ۱۷۲

صفد safd [ع.] (مص.) هر دو قدم به هم پیوستن.

/ مصباح ۳۰۴

صفر sofr [ع.] (ا.) ۱ - مس (فلز). / دره ۵: ۲ -

روی (فلز). / دره ۷۰۵

صفرات sofrat [ع.] (مص. امص.) زرد شدن.

زردی. / مقامات ۱۸۴ / سند ۱۸۹ / روضه

۱۵۷ / اخبار ۱۳ / تجربه ج ۲ ص ۵۱

صصاف safsāf [ع.] (ا.) ظاهراً صصاف. ر.ك.

صصاف. / خاقانی ۳۰۹

صصاف safsaf [ع.] (ا.) ۱ - زمین هموار، زمین

هامون و نرم. / اغراض ۴۰۰: ۲ - پست و

هموار، بی گیاه. / خاقانی ۱۱۳ / یمنی ۳۳۰ /

جهانگشا ج ۱ ص ۸۳ - ۱۴۰ / وصاف ۲۳۲ /

سبط ۱۸ - ۸۷ / ظفر ج ۱ ص ۳۵ / دره

۱۳۹ - ۴۳۵

صفع saf' [ع.] (مص.) سیلی زدن، پس گردنی

زدن. / بیهق ۱۵۳ / خاقانی ۳۱۱ / برید ۳۴ -

۳۰۱ - ۳۰۳ / جهانگشا ج ۱ ص ۵ / نسایم

۲۸

صفعان saf'ān [ع.] (ق.) سیلی زنان، در حال

پس گردنی زدن. / برید ۳۶

صفق safq [ع.] (مص.) دست بر هم زدن. / دره

۳۸۱

صفت safqat [ع.] (مص.) یکبار دست زدن در

خرید و فروخت. بیع. / برید ۲۱۲ - ۲۳۷ -

۲۴۵ - ۲۸۸

صفقه safqa(e) [ع.] (مص.) ر.ك. صفت. /

کلیله ۳۳۹ / توسل ۳۳۶ / عقد ۱۶۵ / یمنی

بی مویی بیش سر. / مصباح ۲۹۲
 صلف salaf [ع.] (امص.) تکبر، خود پسندی. /
 سند ۲۶ / یمنی ۳۷۱ / مرزبان ۴۳ / اخلاق
 ۲۰۲ / و صاف ۴۹۲-۵۹۷
 صلم salm [ع.] (مص.) ۱- از بن بریدن. / دره
 ۶۵۲: ۲- در اصطلاح عروض یکی از زحافات
 فاعلاتن است که به جای فاعِل «فعلن» بیاورند
 و آن را اصلم گویند. / المعجم ۵۰-۵۳-۵۵-
 ۱۳۱-۱۵۶-۱۷۰: ۳- یکی از زحافات
 مفعولات که به جای مفعو «فعلن» بیاورند و آن
 را اصلم گویند. / المعجم ۵۹
 صلی sali [ع.] (مص.) در آتش رفتن. / مصباح
 ۲۹۵
 صلیب salīb [معر.] (ا.) صورت فلکی بزرگی از
 نیم کره جنوبی که از چهار ستاره بسیار درخشان
 که به طور منظم قرار گرفته اند ترکیب شده و
 هفت ستاره دیگر که نوری اندک دارند، دلفین.
 / دره ۱۰۳-۲۶۷
 صلیل salīl [ع.] (ا.) آواز ضرب شمشیر. / یمنی
 ۳۲۲ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۰۳ / و صاف ۵۰-
 ۱۲۸-۲۸۰
 صم somm [ع.] (ص.) ج. صماء، سخت. /
 و صاف ۷۲-۴۷۲
 صمّا sammā' [ع.] (ص.) سخت، محکم. /
 سند ۲۵۴ / یمنی ۳۸۰ / معجم ۱۱۷ / و صاف
 ۱۲۵-۱۶۴-۵۰۷ / رشف ۱۳۳
 صماته somāta(e) [ع.] (ا.) آنچه خاموش
 سازد؛ لیکن بدین معنی «صمات» است. / دره
 ۲۸۲
 صماخ semāx [ع.] (ا.) داخل گوش، سوراخ
 گوش. / چهار ۱۲
 صمام semām [ع.] (ا.) سر بند قاروره. / دره

۴۴-۵۳-۸۲-۹۶-۱۰۰-۱۲۴-۲۱۲ /
 دستور ۹۴-۹۶ / و صاف ۴۱۴
 صقعا saq'ā [ع.] (ا.) صقعه، آفتاب، شمس. /
 دره ۶۴۳
 صقور soqūr [ع.] (ا.) ج. صقر، معرب جرج،
 شاهین. / جهانگشا ج ۲ ص ۳۰-۸۰
 صك sakk [ع.] (مص.) سخت زدن. / یمنی ۲۰۸
 صكوك sokūk [ع.] (ا.) ج. صك معرب چك،
 نامه، قبالة. / عتبه ۱۲ / و صاف ۳۸۹ / دره
 ۷۰۲
 صلاب selāb [ع.] (ص.) سخت. / و صاف ۷۲-
 ۴۷۲ / دره ۲۱۴
 صلاه salāt [ع.] (ا.) کنیسه یهود. / دره ۱۴۸
 صلاقت salāqat [ع.] (امص.) سستی (؟) / دره
 ۳۳۲
 صلال selāl [ع.] (ا.) ج. صِل، قسمی مار که
 افسون ناپذیر است. / جهانگشا ج ۲ ص
 ۱۶۲-ج ۳ ص ۱۳۵-۲۷۳
 صلايه salāya(e) [ع.] (ا.) سنگ پهن و هموار و
 سخت که در روی آن چیزی را بسایند. / و صاف
 ۴۳۰-۵۲۶-۶۱۶
 صلب salb [ع.] (مص.) دار زدن. / دره ۶۵۲
 صلبان solbān [ع.] (ا.) ج. صلیب، چلیپای
 ترسایان. / سیرت ۱۵۰
 صلت salt [ع.] (ص.) بران. / دره ۴۱۷
 صلتان salatān [ع.] (ا.) اسب تیز با نشاط
 هشیار. / دره ۴۰
 صلصال salsāl [ع.] (ا.) گِل خشك. / مرزبان
 ۷۰۳
 صلصه salsala(e) [ع.] (ا.) بانگ و فریاد. /
 مرزبان ۴۳ / دره ۲۱۵
 صلع sal' [ع.] (امص.) موی رفتگی بیش سر.

۴۱۲

صمت samt [ع.] (امص.) خاموش بودن. / دره

۶۵۱

صمد samd [ع.] (ا.) زمین بلند درشت. / دره

۶۰۸

صمصام samsām [ع.] (ا.) تیغ برنده. / سیرت

۱۳

صمم samam [ع.] (امص.) کری و گران گویی.

/ دستور ۱۲۲ / لباب ۷۶

صموت samūt [ع.] (ص.) خاموش، ساکت. /

مرزبان ۵۲۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۶۲

صموت somūt [ع.] (امص.) خاموشی، سکوت.

/ سند ۷۴ / مصباح ۱۶۸ - ۲۱۲ / رشف

۲۱۰ - ۲۷۰ / تجربه ج ۲ ص ۲۰۳

صمیم samīm [ع.] (ا.) وسط، میانه. / چهار

۴ - ۵۲ - ۸۶ / عقول ۱۰ / معجم ۸۸ - ۲۵۹

صنابیر sanābīr [ع.] (ا.) ج صنوبر، خرما بن

کم بار برهنه شاخ باریک ساق. / دره ۲۵۴

صنابیرالشتاء sanābīr - oš - šetā' [ع.]

(امر.) سختی سرما. / دره ۲۵۴

صنادید sanādīd [ع.] (ا.) ج صندید، مهر،

بزرگ، سرور. دلاور. / خاقانی ۱۰ - ۶۰ /

یمینی ۲۴۴ - ۳۵۸ - ۳۷۹ - ۴۲۹ / برید ۶۶ /

عقد ۱۳۴ / جهانگشا ج ۱ ص ۴ - ج ۲ ص

۱۸۰ / وصاف ۲۷ - ۵۵ - ۱۴۳ - ۵۲۰ - ۶۰۲ /

/ سمط ۱۹ - ۲۶ - ۴۱ - ۴۵ / مسامره ۲۱ /

نسایم ۱۵ - ۵۵ - ۱۱۲ / اخبار ۳ - ۲۷ - ۱۰۳ /

/ دره ۲۳۴ / تجربه ج ۱ ص ۵۶ - ج ۲ ص

۱۳ - ۹

صنادیق sanādīq [ع.] (ا.) ج صندوق، جعبه. /

جهانگشا ج ۱ ص ۸۰ / وصاف ۱۴۳ - ۲۲۴ -

۵۴۳ - ۵۶۵ / گیتی ۱۰ - ۴۷ - ۱۰۰ - ۲۶۲ /

تجربه ج ۱ ص ۲۱۰

صناع sonnā' [ع.] (ا.) ج صانع، صنعتگر. /

یمینی ۳۷ / وصاف ۴۷۷

صنایه senāya(e) [ع.] (ص.) همه. / دره ۶۴۵

صنجات sanjāt [ع.] (ا.) ج صنجة، سنگ

ترازو. / وصاف ۳۸۸

صندل sandal [ع.] (ص.) شتر سر سخت و

قوی. / دره ۹۵ - ۶۱۶

صنو senv [ع.] (ا.) هر واحد از چند تنه درخت

که همه از يك پیخ رسته باشند. / معجم ۲۵۵ /

وصاف ۲۳۱ - ۴۶۵

صنیع sanī' [ع.] (ص.) ۱ - مصنوع، ساخته

شده. / سیرت ۱۶۸ : ۲ - پرورش داده شده. /

وصاف ۱۰۴ - ۲۷۷ / نسایم ۳۷ : ۳ - شمشیر

جلا داده، شمشیر زدوده. / دره ۲۳۹ : ۴ - (ا.)

صنعت، کار، عمل. / نسایم ۴۳

صنیعت sanī'at [ع.] (ا.) ۱ - کار، عمل، فعل. /

سیرت ۱۱۷ : ۲ - کار نو برآورده. / دره ۶۴۵ :

۳ - کار نیکو، احسان. / کلیله ۳۲۸ / عتبه ۱۴

/ مقامات ۱۱۴

صنیعه sanī'a(e) [ع.] (ا.) ۱ - پرورش داده شده.

/ عتبه ۹ / یمینی ۲۵۳ - ۴۲۷ : ۲ - احسان،

کار نیکو. / یمینی ۲۱۲

صنیعی sanī'ī [ع.] (ص.) منسوب به صنعت به

معنی خلقت و آفرینش. / سند ۱۱۶ - ۱۶۷ -

۲۰۲

صواحب savāheb [ع.] (ا.) ج صاحبه، صاحب،

یار. / المعجم ۲۶۸

صوادر savāder [ع.] (ا.) ج صادره، رویداد، هر

چیز واقع شده و حادث. / مرزبان ۴۹۲ -

۶۰۲ - ۷۳۷ / تجربه ج ۱ ص ۲۰۸ - ج ۲ ص

۱۶۹ - ۶۱

صوان sevān [ع.] [ا.] مایه نگهداری. / مرزبان
۱۸۱-۳۶۱

صوانب savā'eb [ع.] [ا.] ج صائب، تیررسنده
به نشانه. / مرزبان ۶۷۲ / دره ۴۱۴

صوانق savā'eq [ع.] [ص.] ج صائق، چسبنده.
/ رشید ۱۳۳

صوبه دار dār - sōba(e) [ع.] [ف.] [ص.مر.]
دارنده صوبه (کشور، ولایت). فرمانروا، حاکم.
/ دره ۴۲۲-۴۲۷-۴۲۸

صوغ sōy [ع.] [مص.] آراستن، زیور قرار دادن.
/ مصباح ۱۷۷

صوف sōf [ع.] [مص.] به يك سو شدن، میل
کردن. / دره ۳۴۱

صول sūl [تر.] [ا.] رك. صاغ و صول. / گیتی
۱۶-۲۳

صولات sōlāt [ع.] [ا.] ج صولت، حمله. /
جهانگشا ج ۱ ص ۹۱ / و صاف ۷۴-۱۷۲
صولت sōlat [ع.] [امص.] حمله، هیبت،
سطوت. / عقول ۱۰ / جهانگشا ج ۱ ص ۳۰ /
رشف ۲۱۷

صولج sōlaj [ع.] [ا.] [سیم.] / دره ۲۹۶
صولجان sōlajān [معر.] [ا.] چوگان. / معجم
۲۰۴ / مسامره ۲۸۲ / دره ۲۹۶
صولجانی sōlajān - ī [معر.] [ف.] [ص.]
چوگانی، خمیده. / و صاف ۶۱۲

صوله sōla(e) [ع.] [امص.] صولت، هیبت، قهر،
سطوت. / یمنی ۳۳۵

صوم sōm [ع.] [ا.] کلیسای ترسایان. / دره ۱۴۸
صون sōn [ع.] [مص. امص.] نگهداشتن، حفظ
کردن. نگهداری، حفظ. / سند ۷۰-۷۲-
۷۷-۲۶۵ / اغراض ۲۴۲-۳۹۴ / عقول ۱۷
/ یمنی ۳۸۴ / برید ۱۰۳-۱۷۷-۲۳۳-

صوادم savādem [ع.] [ا.] ظاهراً ج صادمه،
مصیبت، آسیب. / عقول ۵۱

صوادی savādī [ع.] [ا.] ج صادیه، خرما بن
دراز بیابان مانده. / و صاف ۳۰۸

صوارف savāref [ع.] [ا.] ج صارفه، داهیه،
حادثه. / رشید ۱۲۸ / سند ۱۷۱ / یمنی
۴۴۸ / و صاف ۶۵۳ / ظفر ج ۱ ص ۳۰۸ / دره
۳۶۲-۳۷۵ / تجربه ج ۱ ص ۴۵۸

صوارم savārem [ع.] [ا.] ج صارم، شمشیر
برآن. / مرزبان ۵۲۳ / معجم ۱۸۶ / دره ۴۷۵-
۵۷۰

صواع sovā' [ع.] [ا.] جام بزرگ که در وی آب
خورند. / تجربه ج ۱ ص ۳۹۵

صواعد savā'ed [ع.] [ص.] ج صاعد، بالا
برآینده. / برید ۳۴۷

صواعق savā'eq [ع.] [ا.] ج صاعقه. / کلیله
۵۵ / رشید ۳۹ / خاقانی ۱۰-۵۷-۳۱۰ /
اغراض ۲۹۷ / یمنی ۲۳۸-۲۷۶-۳۵۰-
۳۵۳ / مرزبان ۴۱۵ / معجم ۱۶۸ / اخلاق
۱۲۸ / و صاف ۴۹

صواغ savvāy [ع.] [ص.] زرگر ریخته گر،
صباغ. / معجم ۸

صوالج savālej [ع.] [ا.] ج صولجان معرب
چوگان. / تجربه ج ۱ ص ۱۰۶

صوالج savāleh [ع.] [ص.] ج صالحه، نیک،
شایسته. / اخلاق ۳۳ / روضه ۱۰۱ / مصباح
۱۱۵-۲۰۴ / ظفر ج ۲ ص ۲۹۵

صوامت savāmet [ع.] [ا.] ج صامته، صامت،
نقود و جواهر و زرو سیم. / و صاف ۴۷

صوامع savāme' [ع.] [ا.] ج صومعه، دیر. /
لباب ۲۴ / مصباح ۱۶۰ / دره ۱۰ / تجربه ج
۲ ص ۴۵

صیاغت siyāyat [ع.] (امص.) زرگری.

ریخته‌گری. / لباب ۳۲۵-۵۳۵ / مرزبان

۱۹-۷۴۴ / و صاف ۲۱-۶۰۲

صیاقل sayāqel [ع.] (ا.) ج صیقل، نیز کننده

شمشیر و زداینده آن. / روضه ۴۹

صیال siyāl [ع.] (مص.) حمله آوردن. / و صاف

۱۳۲-۲۴۹ / دره ۳۳۲

صیانت siyānat [ع.] (امص.) حفظ، نگهداری.

خوشتن داری. / سند ۳۰۲ / مرزبان ۴۷۱

صیانه siyāna(e) [ع.] (امص.) صیانت.

نگهداری. / دره ۶۴۵

صیب sayyeb [ع.] (ا.) باران، ابر باران. / و صاف

۱۵۵

صیدا sa(e)ydā [ع.] (ا.) صیداء، زمین درشت.

/ دره ۵۳۷

صیدانه sa(e)ydāna(e) [ع.] (ا.) غول، زن

بدخوی و بسیارگوی. / دره ۴۶

صیر sayyer [ع.] (ص.) خوب صورت. / دره

۱۷۸

صیفت siyat [ع.] (امص.) زرگری، ریخته‌گری.

/ و صاف ۱۱۱ / دره ۳۸۰

صنی sa'iyy [ع.] (ا.) آواز عقرب. / دره ۱۱

۲۳۰-۳۷۸ / مرزبان ۱۸۵

صَوّه sovva(e) [ع.] (ا.) زمین بلند و درشت. /

دره ۳۳۸

صهال sohāl [ع.] (ا.) بانگ و فریاد اسب. /

تجربه ج ۱ ص ۷۶

صهر sehr [ع.] (ا.) داماد. / راحه ۴۳۶ /

جهانگشا ج ۱ ص ۵۷

صهوات sahavāt [ع.] (ا.) ۱- ج صهوة، میان

پشت اسب، جای برنشستن سوار. / یمنی

۳۹۰ / مرزبان ۵۷۲ / نفثه ۱۹ / و صاف ۴۷۷:

۲- ج صهوة، سر کوه، بالای هر چیز. / سبط

۳- ۹۵ / نسایم ۵-۱۶ / اخبار ۱۰۵

صهوه sahva(e) [ع.] (ا.) میان پشت اسب یا

اندک فروتر بر دو جانب از اعلای پشت. / دره

۳۲۱

صهیل sahīl [ع.] (ا.) آواز و بانگ اسب. /

اغراض ۲۱۶-۳۹۶ / یمنی ۴۴۸ / جهانگشا

ج ۱ ص ۴۵- ج ۲ ص ۱۰۳-۱۷۴- ج ۳ ص

۱۲۲ / و صاف ۳-۵۰-۱۶۰ / دره ۹-۳۰۵

/ تجربه ج ۱ ص ۱۷۳- ج ۲ ص ۲۵-۲۰۵

صیابه soyyāba(e) [ع.] (ص.) خالص و

برگزیده و بی آمیغ، برگزیده از هر چیزی. / دره

۶۴۵

صیاح siyāh [ع.] (ا.) آواز بلند، بانگ. / سند

۳۲۸ / اغراض ۱۸۸ / برید ۱۳۷ / جهانگشا

ج ۳ ص ۱۲۸ / و صاف ۳-۶۷-۹۳ / دره

۱۰-۴۶۸-۶۷۱

صیاصی sayāsī [ع.] (ا.) صیضة، حصار. /

یمنی ۲۴۴-۳۷۱ / معجم ۹۶-۱۲۲ / سبط

۱۳ / دره ۱۲۵

صیاغ sayyāy [ع.] (ص.) زرگر، ریخته‌گر.

صَوّاغ. / تجربه ج ۱ ص ۱۳۱

«ض»

رشف ۲۶۰-۳۲۲ / تجربه ج ۲ ص ۲۳
 ضبابات zabābāt [ع.] (ا.) ج ضبابه، ضباب،
 بخار، مه. / رشف ۱۵۲
 ضبابه zabāba(e) [ع.] (ا.) ضباب، میغ نرم، مه.
 / دره ۶۴۵

ضباح zobāh [ع.] (ا.) بانگ روباه. / دره ۱۰
 ضباع zebā' [ع.] (ا.) ج ضبع و ضبع، کفتار. /
 یعنی ۱۰۰-۱۲۹-۳۶۶-۴۳۲ / برید ۳۱۷
 / نقشه ۵۴ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۰-۱۳۳ /
 معجم ۸۲-۱۸۵ / سیرت ۶۵-۱۲۵ / و صاف
 ۱۳۵-۲۳۳-۵۷۹ / سبط ۸۷ / دره ۳۴۲

تجربه ج ۲ ص ۲۳
 ضبع zabh [ع.] (ا.) آواز نفس اسب وقت
 دودن. / دره ۳۰۵

ضجور zajūr [ع.] (ص.) ملول، تیان، غمگین،
 تنگدل، بهار بهرار. / گلستان ۵۰۴

ضجیع zajī [ع.] (ا.) فریاد، ناله. / دره ۶۷۱
 ضجیع zajī' [ع.] (ص.) همخواه، همبستر،
 زوج. / عقول ۵۳ / یعنی ۲۳۸ / معجم ۱۵۴
 / و صاف ۲۲۲-۵۳۱-۵۸۵ / تجربه ج ۱ ص
 ۵۸-۴۸۲-ج ۲ ص ۶۱

ضجیعه zajī'a(e) [ع.] (ص.) همخواه، زوجه.
 / دره ۱۴۲

ضحك zahk [ع.] (ا.) برف. / دره ۶۲۰

ضاد zād [ع.] (ص.) مخفف ضادی، خشنک. /
 دره ۲۲۴

ضار zārr [ع.] (ص.) ضرر رساننده، مضر،
 زیانکار. / اخلاق ۱۹۹

ضاری zārī [ع.] (ص.) حریص به شکار، در پی
 شکار دونده. / جهانگشا ج ۱ ص ۲۲ / معجم
 ۲۴۵ / و صاف ۵۶۰ / مصباح ۲۳۶

ضاریه zāriya(e) [ع.] (ص.) مؤنث ضاری،
 حریص به شکار. / المعجم ۹ / رشف ۸۲-
 ۱۱۲

ضافی zāfī [ع.] (ص.) تمام و کامل، بلند. /
 توسل ۴۷ / روضه ۱۵ / سیرت ۹۸ / و صاف
 ۴۶۳-۶۰۳ / رشف ۳۴۰ / دره ۵۰۶

ضامر zāmer [ع.] (ص.) شتر لاغر، شتر بارک
 میان. / دره ۲۹۶

ضاهر zāher [ع.] (ا.) سر کوه. / دره ۳۳۸
 ضائر zā'er [ع.] (ص.) گزند رسان. / مرزبان ۶۷۰
 ضایم zāyem [ع.] (ص.) ظالم، ستمگر. / برید
 ۳۹-۱۰۸

ضباب zabāb [ع.] (ا.) بخاری دود مانند که در
 زمستان در هوا پدید گردد، مه. / مرزبان ۵۹-
 ۲۱۷ / نقشه ۴۲ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۰-ج
 ۲ ص ۹۴-ج ۳ ص ۲۹ / و صاف ۴۰۲-
 ۲۳۰-۲۸۷-۵۶۱-۶۳۸ / نسایم ۱۰۵ /

ضحکه zahka(e) [ع.] (امص.) خنده، یکبار خنده. / مرزبان ۲۸۲

ضحوة النهار zahvat - on - nahār [ع.] (امر.) پس از طلوع آفتاب. / نفثه ۱۰۴

ضخم zaxm [ع.] (ص.) ستر و کلان، تاور، فربه. / کلیله ۷۱ / بیهق ۲۱-۱۶۵

ضخمی zaxm - ī [ع.] (امص.) کلفتی، ستبری، ضخامت، فربهی. / راحه ۱۲۵

ضرّ za(o)rr [ع.] (ا.) ۱- زیان، ضرر، مضرت، گزند. / سیرت ۱۵۴؛ ۲- سختی، تنگی، بدحالی. / و صاف ۱۷۲

ضرّا zarrāl' [ع.] (ا.) سختی، بدحالی، بدبختی، تنگدستی، مقابل سزا. / یمنی ۱۲۳ / برید ۳۵۵-۳۸۷ / مرزبان ۳۸۶ / معجم ۲۱۵ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۲۰

ضراب zerāb [ع.] (مص.) شمشیر زدن با کسی. / عقد ۹۳ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۰ / سیرت ۸۶ / و صاف ۸۹

ضرّات zarrāt [ع.] (ا.) جِ ضَرَّة، پستان. / و صاف ۵۴۲

ضراح zorāh [ع.] (ا.) نام بیت المعمور که خانه‌ای است در آسمان چهارم مقابل کعبه. / دره ۱۴

ضراحت zorāhāt [ع.] (ا.) جِ ضَرَاة، آنچه به سبب ناچیزی و حقارت به دور افکنند. / نفثه ۶۱

ضرار zerār [ع.] (مص.) گزند رساندن یکدیگر را، مضاره. / عقول ۴۹ / برید ۸۲-۱۰۷

ضرارت zarārat [ع.] (مص.) گزند رسانیدن. / سبط ۷

ضراط zorāt [ع.] (ا.) تیز، گوز. / جهانگشا ج ۲ ص ۲۳۹

ضراعت zarā'at [ع.] (مص. امص.) فروتنی

کردن، خواری نمودن، تضرّع کردن. فروتنی،

خواری، تضرّع. / خاقانی ۱۶۹ / عقول ۳۳ /

یمینی ۳۲۲-۴۶۸ / دستور ۸۶ / برید ۶-

۱۲۹-۱۹۸-۲۰۳-۲۰۷-۲۴۱-۲۴۶-

۲۴۸-۲۵۴-۲۷۴ / مرزبان ۲۸۹ / جهانگشا

ج ۱ ص ۲۰- ج ۲ ص ۵۰ / معجم ۹۶-۱۴۶

/ سیرت ۴-۱۰۰ / و صاف ۱۳۳-۱۴۳-

۱۵۶-۲۱۹-۲۵۱-۲۷۸-۳۳۰-۳۷۶-

۵۵۶-۵۶۷ / سبط ۱۹-۶۱-۶۹-۸۲ /

مصباح ۱۶۵-۲۵۹ / رشف ۱۹۸-۲۱۳-

۲۵۹-۳۳۶-۴۰۷ / ظفر ج ۱ ص ۱۸۰-

۱۸۴-۲۴۷-۲۵۰-۲۵۴-۴۱۲- ج ۲ ص

۲۲۲-۲۷۴-۳۴۲-۴۹۴ / دره ۳۹۹-

۴۷۸-۵۲۳-۵۸۹ / گینی ۱۲۷-۱۳۵-

۱۳۹-۱۹۵-۲۰۴-۲۰۵ / تجربه ج ۲ ص

۱۴۳-۲۴۷

ضراغم zarāyem [ع.] (ا.) جِ ضَرغام، شیر

بیشه. / مرزبان ۵۲۴ / سیرت ۹۲

ضرام zerām [ع.] (ا.) هیزم افروخته، آتش. /

برید ۱۳۳ / جهانگشا ج ۲ ص ۵۸ / سیرت

۳۷ / رشف ۳۰۶ / ظفر ج ۱ ص ۵۲۸ / دره

۳۶۴

ضراوت zarāvat [ع.] (مص.) آزمند و حرصی

شدن. / یمنی ۳۲۹-۳۳۳-۳۵۸

ضرائب zarā'(y)eb [ع.] (ا.) ۱- جِ ضَرِیبه،

سرشت، خوی. / تجربه ج ۲ ص ۶۳-۲۴۹؛

۲- جِ ضَرِیبه، عایدی ضرابخانه، دخل

دارالضرب. خراج زمین و مانند آن. / عتبه

۴۷-۵۶-۷۲؛ ۳- جِ ضَرِیبه، زننده. /

مسامره ۱۶۳

ضرایح zarāyeh [ع.] (ا.) جِ ضَرِیح، اتاقلک

دوم را گویند. / المعجم ۶۰ - ۱۱۲ - ۱۲۹ -
 ۴۲۲: ۳ - ج. ضرب، سکه. / و صاف ۲۸۵
 ضروب zorūb [ع.] (ا.) ۱ - ج. ضرب، دسته. /
 دره ۳۲۰: ۲ - ج. ضرب، نوع، قسم. / عتبه ۳۳
 / توسل ۱۷۹ / یمنی ۴۴ / دستور ۹۶ - ۹۷
 / لباب ۳۹۷ / اخلاق ۲۷۰ - ۳۲۵ / و صاف
 ۴۱ / دره ۷۱۱: ۳ - ج. ضرب، مرد رسا و
 چست و چالاک. / دره ۵۵۶
 ضرور zorūr [ع.] (ا.) ج. ضرر و زیان. / برید
 ۲۰۹
 ضربه zarība(e) [ع.] (ا.) ۱ - خراج و مانند
 آن. / راحه ۱۷۱: ۲ - شمشیر. / دره ۳۳
 ضریر zarīr [ع.] (ص.) کور، نابینا. / یمنی
 ۴۵۵ / گلستان ۲۳۰
 ضمیم zarīm [ع.] (ص.) زمین سیاه سوخته که
 هیچ نرویانند. / دره ۶۶۷
 ضعاف ze'āf [ع.] (ص.) ج. ضعیف، ناتوان. /
 مرزبان ۲۷۷ / دره ۱۷۸
 ضعت za'at [ع.] (امص.) فرومایگی، خست،
 ناکسی. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۵ / مصباح
 ۲۵۴
 ضعف za'f [ع.] (مص.) دو چندان شدن. / دره
 ۶۱۶
 ضعف ze'f [ع.] (ص.) دو برابر، دو چندان. /
 جهانگشا ج ۱ ص ۱۶۸ - ج ۳ ص ۲۱۸
 ضغائن zaṡā'(y)en [ع.] (ا.) ج. ضغینه، کینه،
 خصومت، تنفر. / کلیله ۲۹۱ / المعجم ۴۵۳
 اخلاق ۳۲۲ / جهانگشا ج ۲ ص ۵۰ / و صاف
 ۲۰ - ۲۳۹ / مصباح ۴۷
 ضغطه zaṡta(e) [ع.] (مص.) یکبار تنگ گرفتن
 و فشار دادن. / توسل ۲۲۱
 ضغطه zoṡta(e) [ع.] (امص.) تنگی، فشار. /

مشبك كه از چوب یا مس و نقره و جز آن
 سازنده بر سر قهر امامی یا امامزاده‌ای. / تجربه
 ج ۱ ص ۲۱۰
 ضرایر zarāyer [ع.] (ا.) ج. ضره، هور. /
 مرزبان ۱۵۴ - ۴۴۴ / و صاف ۱۳۵ - ۲۶۰
 ضرب الخشب zarb - ol - xašb [ع.]
 (مص.) چوب زدن. / جهانگشا ج ۲ ص ۲۷۰
 ضرب زن zarb - zan [ع.] - ف. (ص. مر.)
 نوعی توپ. / دره ۲۱۴
 ضرب مضفی zarb - e - mozaṡfā [ع.]
 (امر.) ۱ - ضرب تمام کرده. / المعجم ۵۵: ۲ -
 در اصطلاح عروض به «فاعلیاتان» گویند. /
 المعجم ۵۵
 ضرب مطول zarb - e - motavval [ع.]
 (امر.) در اصطلاح عروض به «مستفعلاتان»
 گویند. / المعجم ۵۷
 شرط zart [ع.] (مص.) تیز دادن. / جهانگشا ج
 ۱ ص ۵
 ضرع zar' [ع.] (مص.) رام گشتن، فرمان بردن،
 فروتنی کردن. / بختیار ۱۰۰ - ۱۴۹ / سند
 ۱۷۰
 ضرع zar' [ع.] (ا.) پستان. / مقامات ۷۰ /
 اغراض ۳۹۸ / برید ۹۶ - ۳۱۹
 ضرغمت zarṡamat [ع.] (مص.) شیری کردن.
 / دره ۱۸۰
 ضرم zaram [ع.] (ا.) ج. ضرمه، آتش، اخگر. /
 برید ۲۶ - ۵۰ / و صاف ۳۵
 ضرمه zarama(e) [ع.] (ا.) نیم سوخته، خدرک
 آتش. / دره ۶۳۶ - ۷۱۶
 ضروب zorūb [ع.] (ا.) ۱ - ج. ضرب، ضربت،
 زدن، کوفتن. / و صاف ۳ / دره ۳۲۰: ۲ - ج
 ضرب، در اصطلاح عروض جزو آخر مصراع

ضمـر zomr [ع.] (امص.) لاغری. / دره ۶۱۳
 ضمـین zamīn [ع.] (ص.) ۱- مضمون، در میان
 گرفته، مدفون. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۳۳ /
 و صاف ۱۱۹-۲۲۵-۳۰۱ / دره ۳۵۴: ۲-
 کفیل، ضامن. / گلستان ۲۷۱
 ضنّت ze(a)nnat [ع.] (امص.) امساک، بخل،
 بخیلی. / مقامات ۲۰-۸۵ / مرزبان ۲۲۸-
 ۵۷۸ / اخلاق ۱۰۵-۲۷۴ / و صاف ۴۹-
 ۲۷۱-۵۴۲ / نسایم ۷۹ / مصباح ۱۳۲ / دره
 ۱۵۳ / تجربه ج ۲ ص ۱۹۱
 ضنک zank [ع.] (امص.) تنگی. / بیهق ۱۵۶ /
 خاقانی ۲۵۸
 ضنکت zonkat [ع.] (امص.) تنگی. / و صاف
 ۲۱۸
 ضنـین zanīn [ع.] (ص.) بخیل، ممسک. /
 مقامات ۱۷۹ / اغراض ۲۶۵
 ضو zō [ع.] (ا.) نور، روشنائی. / معجم ۱۰۸
 ضواجع zavāje' [ع.] (ا.) ج ضاجع، وادی،
 جای خم وادی. / دره ۶۱۱
 ضواحک zavāhek [ع.] (ا.) ج ضاحکه،
 دندانهای جلو دهان که هنگام خنده نمایان
 شود. / دره ۸۳ / تجربه ج ۱ ص ۳۸
 ضواحی zavāhī [ع.] (ا.) ج ضاحیه، ظاهر
 شهر، نواحی و آبادانی خارج شهر، ناحیه. /
 برید ۱۶۵-۲۲۷-۳۶۴-۳۷۲ / دره ۴۲۸
 ضوارب zavāreb [ع.] (ا.) ج ضارب، زمین
 پست و هموار درختناک. / روضه ۹۹ / و صاف
 ۳۵۴-۴۶۹ / رشف ۴۱۶
 ضوارب zavāreb [ع.] (ا.) ج ضارب، مرغ
 طلبکار رزق. / دره ۵۳۷
 ضواری zavārī [ع.] (ص.) ج ضاری، درنده،
 وحشی. / مرزبان ۲۷۷-۳۶۱-۶۵۸-۷۰۱

دره ۲۲۱
 ضغن zaḡan [ع.] (امص.) آرامیدن. / و صاف
 ۲۵۶
 ضغینت zaḡīnat [ع.] (امص.) تنفر، خصومت.
 کینه. / مرزبان ۵۱۳
 ضغینه zaḡīna(e) [ع.] (امص.) ضغینت،
 خصومت، کینه. / مرزبان ۳۸۴
 ضفادع zafāde' [ع.] (ا.) ج ضَفَدَع و ضِفَدِغ.
 قورباغه. / دره ۱۱
 ضفائر zafā'er [ع.] (ا.) ج ضَفیره، موی بافته. /
 و صاف ۱۷۲
 ضفدع za(e)fda(e)' [ع.] (ا.) قورباغه. /
 خاقانی ۱۸۰
 ضفو zafv [ع.] (امص.) تمام شدن. / المعجم
 ۵۵-۱۳۶
 ضلّات zellāt [ع.] (ا.) ج ضِلّه، گمراهی. /
 رشف ۲۲۱
 ضلاعت zalā'at [ع.] (امص.) توانایی و سخت
 استخوانی. / دره ۳۹۹
 ضلال zollāl [ع.] (ص.) ج ضَلیل، گمراه،
 منحرف از راه. / مقامات ۱۰۲ / جهانگشا ج ۳
 ص ۱۳۵-۲۲۷-۲۲۹ / و صاف ۴۲۷
 ضلوع zolū' [ع.] (ا.) ج ضِلْع، استخوان پهلوی. /
 توسل ۱۹۸-۳۱۲ / نفثه ۴ / روضه ۱۱۳-
 ۱۱۹
 ضلیع zalī' [ع.] (ص.) ۱- کلان جَنّه بزرگ
 سینه. / مرزبان ۵۰۳ / و صاف ۳۰۲: ۲- اسب
 تمام خلقت بزرگ و فراخ میان درشت
 استخوان. / دره ۳۹۹
 ضمام ze(o)mām [ع.] (ا.) آنچه بدان چیزی را
 فراهم آورند، آلت فراهم آوردن چیزی. / و صاف
 ۳۲۹

/ نفثه ۶۱ / سیرت ۸ / سمط ۱۴ / مسامره
۱۶۶ - ۲۲۲ - ۲۸۸ / رشف ۲۲۰ - ۲۷۸ -

۳۲۸

ضوامر zavāmer [ع.] [ص.] ج ضامر، باریک
اندام لاغر. / دره ۵۵۸

ضوانع zavā'e' [ع.] [ا.] شتران لاغر اندام کم
گوشت. / دره ۵۵۶

ضور zōr [ع.] [امص.] گرسنگی، گزند. / عقول
۲۹ - ۳۴ / برید ۲۷۴ - ۳۰۲ - ۳۶۷

ضوضاء zōzā' [ع.] [ا.] هیاهو، بانگ، شور و
غوغا. / تجربه ج ۱ ص ۲۱۴

ضوع zō' [ع.] [مص.] بردمیدن. / دره ۳۷۳
ضیاع zayā' [ع.] [مص.] [امص.] تباه شدن، تلف
گردیدن، هلاک گشتن. / تباهی. / کلیله ۱۹۸ /
توسل ۵۷ / یمنی ۵ / مرزبان ۲۰۵ / نفثه ۷ /
روضه ۵ / سیرت ۶۵ / و صاف ۸۳ - ۱۹۰ /
دره ۳۴۲

ضیر za(e)yr [ع.] [ا.] ضرر، زیان. / دره ۵۲۶
ضیعت za(e)y'at [ع.] [مص.] [امص.] تباه شدن، ضایع
شدن، تلف گشتن. / معجم ۱۷۶ / و صاف ۱۸۱
/ دره ۵۱۶

ضیغم za(e)yḡam [ع.] [ا.] شیر درنده، شیر
بیشه. / گلستان ۳۹۹ / دره ۳۴ - ۳۶۴ - ۶۶۲
ضمیم za(e)ym [ع.] [امص.] [ا.] بیدادگری، ستم،
ظلم. / سند ۴۰ - ۱۷۰ / عقول ۱۶ - ۲۶ /
برید ۳۸ - ۳۹ - ۴۱ - ۸۸ - ۱۰۸ - ۱۱۲ -
۱۳۰ - ۱۶۵ - ۱۸۰ - ۱۸۲ - ۲۴۰ - ۲۷۴ -
۲۷۵ - ۲۸۵ - ۲۹۳ - ۳۰۱ - ۳۸۲ / نفثه ۳۲
/ اخلاق ۱۷۶ - ۱۸۰ - ۳۳۶ / جهانگشا ج ۲
ص ۱۹ - ۵۸

ضئیل za'il [ع.] [ص.] نزار، لاغر، خرد، باریک،
حقیر. / رشف ۶۵ - ۱۵۵ - ۴۰۶ / دره ۳۳۹

«ط»

- طاب tāb [ع.] (امص.) ۱- پاکی. / دره ۱۱۷:
 ۲- خوشی. / دره ۱۱۷
 طابخ tābex [ع.] (ص.) طبخ کنند، پزند. /
 رشید ۱۴۰
 طابع tabe' [ع.] (ص.) مهرزن. / مصباح ۴۳۱
 طاحنه tāhena(e) [ع.] (ا.) مؤنث طاحن، دندان
 بزرگ، آرد کننده. / یمنی ۱۶۲
 طادی tādi [ع.] (ص.) ثابت. / دره ۲۱۰
 طارف tāref [ع.] (ص.) مال نو، مقابل تلید و
 تالد. / توسل ۳۴۶ / اغراض ۳۸۴ /
 دستور ۶۹ / برید ۱۹۳-۲۲۶-۳۴۴ /
 سیرت ۶۶ / و صاف ۲۲-۱۰۷-۵۷۲ /
 دره ۲۱۷
 طارق tāreq [ع.] (ص.) به شب آینده، آنکه به
 شب راه رود، هر چیز که به شب ظاهر
 شود. / مقامات ۱۴۵ / خاقانی ۲۸-۲۴۸
 طاری tāri [ع.] (ص.) ۱- آینده، پدیدار،
 عارض. / خاقانی ۲۴-۱۰۹ / اغراض
 ۵۱ / معجم ۶-۹۵ / اخلاق ۵۱-۷۵-
 ۹۲-۹۴-۱۱۲-۱۵۸-۳۲۸ / روضه
 ۱۲۷ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۷۴ / سبط
 ۴۹-۸۸ / مسامره ۸۲-۱۰۱ / نسایم
 ۱۸-۲۵ / اخبار ۱۲-۳۲-۴۱-۴۲-
 ۱۰۴ / مصباح ۱۸۲ / رشف ۷۳-۱۲۳-
 ۲۱۸-۳۳۲ / ظفر ج ۱ ص ۷۲-۲۴۲-
 ۲۵۲-۲۷۶-۳۵۶-۴۰۶-۴۱۶- ج ۲
 ص ۴۶۳ / دره ۳۹-۴۶۴-۵۵۳-
 ۶۴۵-۶۷۶ / تجربه ج ۲ ص ۲۲۱: ۲-
 گذرنده، مقابل مقیم. / مقامات ۱۳۳ /
 توسل ۲۴-۵۵ / المعجم ۱۶ / معجم
 ۲۳-۲۰۸ / تجربه ج ۱ ص ۱۹۵- ج ۲
 ص ۶۴
 طاریات tāriyāt [ع.] (ا.) ج طاریه، طاری.
 پدیدار، آینده. / و صاف ۱۲۵-۴۴۶
 طاعن tā'en [ع.] (ص.) طعنه زننده. / رشید ۷۵
 / اغراض ۲۰۴-۳۳۱
 طافح tāfeh [ع.] (ص.) ۱- پُر، ممتلی. /
 مصباح ۴۵-۴۶-۶۱-۱۶۰ / رشف
 ۱۸۷: ۲- سیاه مست. / مرزبان ۱۹۶ /
 و صاف ۱۶۷ / مسامره ۸۶-۱۱۱
 طافیات tāfiyāt [ع.] (ص.) ج طافیه، طافی.
 ظاهراً میرنده و مرده. / و صاف ۴۴۶
 طال بقا tāla- baqā [ع.] (جه-امر.) طال بقا،
 زندگانی او دراز باد، درود، ثنا، آفرین. /
 سند ۳۵-۱۴۰
 طالع tāleh [ع.] (ص.) فاسد، بدکار، مقابل
 صالح. / خاقانی ۲۷۵ / مرزبان ۳۶۲-
 ۶۹۱ / المعجم ۱۱۴ / جهانگشا ج ۳ ص

طبایخ tabāyex [ع.ا.] ج. طبیخ، هر چیز
بخته شده، مطبوخ. / یمنی ۴۷۸

طبرخون tabarxūn [معر.ا.] تهرخون، غناب،
بید سرخ. / معجم ۱۸۸

طبطاب tabtāb [ع.ا.] ج. چوب چوگان. /
جهانگشا ج ۲ ص ۲۶۹ / وصف ۵۵۲ /
دره ۷۳ / تجربه ج ۲ ص ۴۱ - ۲۲۶

طبع taba' [ع.ا.] (ا.) زنگ. / مصباح ۱۰۷ / دره
۵۱

طبع tabe' [ع.ا.] (ص.) زنگ خورده، دون،
فرومایه. / وصف ۲۴۲

طبل tabl [ع.ا.] (ا.) مردم، خلق. / دره ۶۸۰
طبول tobūl [ع.ا.] ج. طبل، دهل، کوس. /
وصف ۲۱۶ / سبط ۶۹ / دره ۴۳۹

طبول tobūl [ع.ا.] ج. طبل، مردم، خلق. /
دره ۳۳۹

طحن tahn [ع.ا.] (مص.) آرد کردن. / اخلاق
۶۳ - ۱۹۲ - ۲۵۰

طرّ tarr [ع.ا.] (مص.) تیز کردن. / دره ۳۳۹
طرا tarā [ع.ا.] (مص.) اقبال کردن و پیش آمدن. /
مسامره ۲۷۰

طرّاء tarrā' [ع.ا.] (ص.) بسیار تر و تازه. /
اغراض ۳۸۵

طراوات tarā'at [ع.ا.] (امص.) طراوت، تازگی. /
یمنی ۳۳۷

طراد terād [ع.ا.] (مص.) مُطارده، حمله آوردن بر
یکدیگر. / جهانگشا ج ۲ ص ۷۶ /
وصف ۱۳ - ۷۱ - ۱۷۲ - ۵۴۲

طراد terād [ع.ا.] (ا.) نیزه کوتاه. / دره ۲۰۸
طرّاده tarrāda(e) [ع.ا.] (ا.) علم، درفش، رایت.
/ بختیار ۱۳۸

طراف terāf [ع.ا.] (مص.) کریم بودن. / برید

۱۳۹ / سیرت ۲۶۷ / وصف ۲۴۶ /

تجربه ج ۲ ص ۳۱

طالحه tāleha(e) [ع.ا.] (ص.) مؤنث طالع،
بدکار، فاسد. / وصف ۲۰۵

طالع tāle' [ع.ا.] (ص.) ۱- طلوع کننده. / دره
۱۷۳ / ۲- (ا.) تیری که پس نشانه افتد. /
دره ۳۱۹

طامح tāmech [ع.ا.] (ص.) درگرفتارنده لُز حد. /
سیرت ۱۰

طامحه tāmecha(e) [ع.ا.] (ص.) مؤنث طامح،
درگرفتارنده لُز حد. / دره ۲۴۲

طامعه tāme'a(e) [ع.ا.] (ص.) مؤنث طامع، طمع
دلرنده. / سبط ۴۰

طاقه tāmma(e) [ع.ا.] (ا.) بلای بزرگ، حادثه
عظیم. / عتبه ۱۱۳ / یمنی ۱۶۵ / نفثه
۶۴ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۳۳ / سیرت ۶
/ وصف ۱۳۴ / سبط ۵۶ - ۷۶ - ۹۶ -
۹۸ / وصف ۱۱ - ۲۲۹ / تجربه ج ۱ ص
۷۶ - ۲۰۱ - ج ۲ ص ۲۰۰

طامی tāmi [ع.ا.] (ص.) پر، منتلی، جوشان و
خروشان. / برید ۲ / لباب ۱۹۲ / وصف
۶۰۱ / دره ۱۸۶ - ۳۱۷

طائشه tā'cā(e) [ع.ا.] (ص.) بیعقل. / دره ۲۰۸
طایع tāy(')e [ع.ا.] (ص.) فرمانبردار، مطیع. /
رشید ۱۰ / خاقانی ۵۲ - ۳۲۰ - ۳۲۹ -

۳۳۷ / سند ۱۱۷ / راحه ۲۷۲ / برید
۲۴۶ / وصف ۳۷ - ۲۲۱ / دره ۲۶۹

طایل tāy(')el [ع.ا.] (ا.) سود، فایده، بهره. /
جهانگشا ج ۲ ص ۲۷ / وصف ۳۹۹ /
سبط ۳ - ۵ - ۷۲ / نسایم ۸۲ / دره ۵۹۶

طبانان tabānat [ع.ا.] (امص.) زیرکی، فطانت. /
عقول ۲۵ / برید ۱۸۶ - ۲۱۰

۳۷۰

طراف terāf [ع.] (۱) آنچه از اطراف کشت و نواحی آن گیرند. / جهانگشا ج ۱ ص ۹۶ / و صاف ۳۸۷

طربال terbāl [ع.] (۱) هر پاره از کوه و دیوار دراز در هوا. / دره ۳۹۵

طرد tard [ع.] (امص.) شکار، صید. / جهانگشا ج ۱ ص ۲۹ / سیرت ۱۲۸ / و صاف ۳۱۵ / دره ۷۰

طرد و عکس tard - o - 'aks [ع.] (امر.) در اصطلاح بدیع آن است که سخنی را به ترتیبی برانند و آنگاه آن را معکوس سازند. / مرزبان ۵۳ / دره ۷۹

طرغان terγān [تر.] (۱) ظاهراً لشکر. / راحه ۳۴۷

طرغو tarγū [تر.] (۱) پیشکش و نزل و علوفه. / سیرت ۴۹

طرف tarf [ع.] (مص.) ۱- چشم بر هم زدن. / مقامات ۵۴ / دره ۶۲۸: ۲- (۱) نهایت، بنهایت. / دره ۶۲۸: ۳- (۱) طرف و طرفه، دو ستاره‌اند از برج اسد. / دره ۱۵
طرف taraf [ع.] (۱) مقدار، حصه، پاره‌ای از چیزی. / چهار ۳ / لباب ۱۴۸ - ۴۴۱ / المعجم ۸۹ - ۲۹۸ / گلستان ۱۷۶ - ۲۵۸ - ۴۴۱

طرف terf [ع.] (ص.) ۱- اسب گرامی نژاد. / دره ۳۳۴: ۲- مال نو. / دره ۴۵۰

طرفا tarfā [ع.] (۱) درخت گز. / معجم ۸۵ / رشف ۲۵۸ / تجربه ج ۱ ص ۲۸ - ۱۲۰

طرفان taraf - ān [ع.] (۱) در اصطلاح عروض از زحافات فاعلاتن است و آن انداختن الف و نون است. / المعجم ۵۰ -

۶۴ - ۶۵ - ۱۳۱

طرفه tarfa(e) [ع.] (۱) نام منزل نهم است از منازل قمر و نام ستاره‌ای از برج اسد. / و صاف ۲۳ / دره ۱۵ - ۶۳۷ / تجربه ج ۱ ص ۱۸۱

طرقاق torqāq [تر.] (ص.) ترغاق، ترقاق، نگهبان، قراول، محافظ، پاسدار. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۸۲ - ۱۹۲

طرقوا زنان tarraqū - zan - ān [ع.] (ف.) (ق.مر.) طرقوا به معنی راه بدهید و راه باز کنید است، در حال طرقوا زدن برای باز کردن راه به جهت عبور اشخاص بزرگ. / دستور ۱۰۳

طرمساء termesā' [ع.] (۱) تاریکی و تراکم آن. / دره ۲۲۸

طروب tarūb [ع.] (ص.) بسیار طرب، آنکه پیوسته شاد باشد. / راحه ۲۲۵

طروس torūs [ع.] (۱) ج طرس، نامه. / دره ۲۰ / تجربه ج ۱ ص ۲۱۲

طروق torūq [ع.] (مص.) به شب فرود آمدن، وارد شدن به شب. / روضه ۱۸ - ۲۳ / مصباح ۱۲۶ / رشف ۱۶۸ - ۲۵۶ - ۳۱۶ - ۳۳۱

طرّه torra(e) [ع.] (۱) نقش مهر که به شکل گیسوی کشیده شده باشد. / سیرت ۳۷

طرّه torra(e) [ع.] (۱) کرانه. / دره ۳۱۲
طری tarī [ع.] (ص.) ظاهراً خوراک تازه پخته. / مقامات ۶۶

طریان tarayān [ع.] (مص.) حادث شدن. / اخلاق ۵۲ - ۹۷ - ۱۷۰ / و صاف ۸۰ - ۱۵۵ / سمط ۹۴ / دره ۱۶۱ - ۱۶۴ - ۲۱۵

اندکی آتش در زیر تشت افروزند، چون
تشت گرم شود تخم مرغ به جانب هوا پَران
گردد. / راحه ۳۰۲

طعان te'ān [ع.] (مص.) نیزه زدن با یکدیگر. /
جهانگشا ۲ ص ۲۰-۷۶ / سیرت ۸۶ /
وصاف ۸۹

طعم to'm [ع.] (ا.) خوردنی، طعام. / خاقانی
۲۲۷-۲۹۱

طعنات ta'anāt [ع.] (ا.) ج طعنه واحد طعن،
زدن کسی به وسیله نیزه. / دره ۵۵

طغات toḡāt [ع.] (ص.) طغاة، ج طاغی،
سرکش. / راحه ۳۵۵ / معجم ۸۰ / روضه
۳۹ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۹ / سیرت ۸۶
/ وصاف ۱۵۰ / سمط ۳ / دره ۱۸۲-
۱۹۲-۲۲۴

طغام taḡām [ع.] (ص.) رذل، سفله، فرومایه. /
عقول ۴۰-۶۶ / برید ۱۳۷ / جهانگشا
ج ۲ ص ۶۹ / رشف ۱۱۷

طغرل toḡre(o) [تر.] (ا.) مرغی است شکاری،
قوش. / ظفر ج ۱ ص ۵۳۱ / دره ۵۰۹

طغیه taḡya(e) [ع.] (ا.) مکان بلند. / دره ۶۳۸
طفر tafr [ع.] (مص.) برجستن به سوی بالا. /
دره ۳۴۸

طفره taḡra(e) [ع.] (مص.) برجستن. /
جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۴ / وصاف ۲۲۵
طفل tafal [ع.] (مص.) ۱- میل کردن آفتاب به
غروب. / یمنی ۳۱۷؛ ۲- (امص.)
تاریکی. / یمنی ۴۷۸

طفل tefl [ع.] (ا.) آفتاب قریب غروب. / دره
۶۸۲

طفیف taḡīf [ع.] (ص.) اندک، ناقص، ناتمام. /
راحه ۷۰

طریح tarīh [ع.] (ص.) افتاده، افکنده. / روضه
۳۶-۲۷-۵۵ / سیرت ۱۵۵

طرید tarīd [ع.] (ص.) رانده شده، تبعید شده،
نفی کرده. / سیرت ۴
طریر tarīr [ع.] (ص.) سنان طریر، نیزه نیز. /
دره ۲۶

طریف tarīf [ع.] (ص.) ۱- (مال) نو، تازه،
طُرفه، مقابل تلید. / رشید ۷۴ / اغراض
۱۶۶ / وصاف ۲۵-۶۳۵؛ ۲- نادر،
کمیاب. / دره ۴۵۰

طریفه terrīfa(e) [ع.] (مص.) فرمانبردار شدن.
/ دره ۱۱۵

طسوق tosūq [ع.] (ا.) ج طُسق، مقداری از
خراج که به حسب سر جریب بر زمین
زراعت و جز آن گیرند. سهمیه مالیاتی که
به حبوبات تعلق می گرفت. / وصاف ۴۴۲
طشت خانه tašt - xāna(e) [ف.] (امر.)
شریخانه. اتاقی که تشت و آفتابه در آن
گذارند. / جهانگشا ج ۲ ص ۲ / وصاف
۱۶۰

طشت دار tašt - dār [ف.] (ص.مر.) خادمی که
جهت شستن دستها آب می ریزد، نگهبان
و متصدی طشت خانه. / راحه ۱۴۸ /
سیرت ۱۷۶ / سمط ۴ / نسایم ۹۴

طشت داری tašt - dār - ī [ف.] (حامص.)
عمل و شغل طشت دار. / جهانگشا ج ۲
ص ۲ / وصاف ۵۸۰

طشت و خابه tašt - o - xāya(e) [ف.]
(امر.) نوعی بازی و آن چنان است که تخم
مرغی را خالی کنند و از شبنم پر سازند و
راه آن را محکم کنند و در هوای گرم در
تشتی می گذارند و اگر هوا گرم نباشد

مقطعه taqtaqa(e) [ع.] (ا.) آواز سنگریزه. آواز

سم اسب بر جای سخت. / دره ۲۵

طل tall [ع.] (مص.) باریدن باران ریزه. / خاقانی

۲۹۸ / اغراض ۳۶۲ / وصف ۴۷۷

طلا talā [ع.] (ا.) بجه گاو و گوسفند، بجه آهو

وقت زاییدن. / دره ۲۷۶ - ۵۳۷ - ۶۵۹

طلا telā [ع.] (ا.) طلا، می، شراب. / دره ۳۷۲

طلا tolā [ع.] (ا.) چ طلیه، گردن و بیخ آن. / دره

۲۷۶

طالسه tallāsa(e) [ع.] (ا.) لتهای جهت پاک

کردن لوح. / برید ۲۲

طالاع tallā' [ع.] (ص.) نیک آگاه، نیک آزماینده.

/ وصف ۹۴ / دره ۶۵۸

طالاع telā' [ع.] (ا.) هر چه آفتاب بر آن تابد. /

دره ۴۰۳ - ۴۳۲

طلاقت talāqat [ع.] (مص. امص.) ۱ -

گشاده رو شدن، خندان گشتن. گشاده

روی. / عتبه ۴ / توسل ۹۲ / یمنی ۴۴۹

/ اخلاق ۱۵۶ / روضه ۹ - ۲۰ / سیرت

۳۰ / وصف ۷۸ - ۱۱۱ - ۱۷۹ - ۲۴۷ -

۲۷۶ / نسایم ۱۴ - ۵۴ / اخبار ۵۰ -

۹۳ - ۱۱۵ / مصباح ۱۵۶ / تجربه ج ۲

ص ۱۶۰؛ ۲ - گشاده زبان شدن. گشاده

زبانی، فصاحت. / عقد ۸۸ / یمنی ۴۹۰

/ مرزبان ۶۵ / دره ۷۵ - ۱۱۲ / تجربه ج

۱ ص ۱۳۴ - ۱۶۰ - ۱۷۷ - ج ۲ ص

۲۳۵ - ۴۱

طلاله talāla(e) [ع.] (امص.) خرم، شادمانی.

فرح، نیکویی. / برید ۵

طلاوت ta(o)lāvat [ع.] (امص.) طلاوة، خوبی.

شادمانی، حُسن. / چهار ۵۴ / وصف

۱۲. - ۳۰۰ - ۵۰۴ / دره ۴۰۴ / تجربه ج

۱ ص ۹۲ - ج ۲ ص ۱۳۳

طلاوه ta(o)lāva(e) [ع.] (امص.) ۱ - حسن،

خوبی، شادمانی. / دستور ۱۳۸ / وصف

۳۲۶ - ۶۰۲؛ ۲ - پذیرایی دل، دلپذیری. /

دره ۷۵

طلایح talāyeh [ع.] (ا.) چ طلیح،

شکوفه. افاقیا. / وصف ۵۹

طلایح talāye' [ع.] (ا.) ۱ - چ طلیحه، پشرد

لشکر، قراول. / وصف ۱۹۹؛ ۲ - ج

طلیحه، آغاز. / رشف ۲۲۷ - ۲۵۸

طلب telb [ع.] (ص.) طالب، خواستار. / مقامات

۱۶۵

طلب tol b [ع.] (ا.) گروه. / نفثه ۳۲ / سیرت

۱۵۸

طلبت telbat [ع.] (امص.) طلب، جستجو. /

یمنی ۲۵۲

طلب طلب tol b - tol b [ع.] (قمر.) دسته

دسته، گروه گروه. / راحه ۲۱۹ / سیرت

۱۵۸

طلبه telba(e) [ع.] (ص.) ۱ - مطلوب. / توسل

۱۸۲؛ ۲ - (امص.) جستجو. / یمنی

۱۲۲ - ۱۲۹

طلح talh [ع.] (ا.) شکوفه. / خاقانی ۲۷۵

طلح tal' [ع.] (ا.) آنچه از خرما بن برآید مانند دو

نعل بر هم نهاده تیز اطراف و میان وی بار

آن نهاده باشد، شکوفه نخستین خرما بن.

/ رشف ۳۱۶

طلعه tal'a(e) [ع.] (ا.) واحد طلح، شکوفه خرما

بن. / خاقانی ۲۷۵

طلعه tel'a(e) [ع.] (ا.) واحد طلح، زمین پست و

هموار یا پشته ناک. / دره ۱۲۰

طلغم tal'vam [ع.] (ا.) ظاهراً قسمی سکه نقره

طمر tamr [ع.] (مص.) برجستن، جستن به بالا

و باین. / دره ۲۱۰-۳۲۸

طمس tams [ع.] (مص.) ۱- ناپدید شدن، و در

اصطلاح تصوّف محو صفات و ذات است.

/ مصباح ۱۴۴ / رشف ۳۱۲: ۲- در

اصطلاح عروض یکی از زحافات فاعلاتن

که «فا» بماند و به جای آن «فع» بنهند و

آن را مطموس نامند. / المعجم ۵۰-۵۶-

۶۰-۱۲۸

طمطام tamtām [ع.] (ا.) میانه دریا و معظم آن

/ دره ۱۰۹-۵۷۹

طمع tama' [ع.] (ا.) مرسوم لشکر. / دره ۱۳۴

طموح tamūh [ع.] (ص.) توسن، سرکش. /

تجربه ج ۲ ص ۱۹

طموم tomūm [ع.] (مص.) بریدن مو، تراشیدن.

/ دره ۳۲۲

طمی tamī [ع.] (ص.) مستقیم الخلق و مستعد

برای دودن. / تجربه ج ۲ ص ۱۹

طمیم tamīm [ع.] (ا.) پارچه سفیدی که از

عتبات آورند و مقدّسان برای کفن

تخصیص دهند. / چهار ۳۳

طنان tannān [ع.] (ص.) بلند آواز. / یمنی ۴۶۹

طنبی ī - te(a)nab [ع.] - ف. (ا.) طنابی،

تالار، اتاقی وسیع و مجلّل نظیر شاه نشین.

/ گیتی ۱۵۷

طنطنه tantana(e) [ع.] (ا.) آوازه. / ظفر ج ۱

ص ۲۶۲

طواء tavā' [ع.] (ا.) ظاهراً درون، باطن. / و صاف

۵۶۲

طواحن tavāhen [ع.] (ا.) ج طاحنه، دندان

بزرگ. / مرزبان ۵۰۲

طواحين tavāhīn [ع.] (ا.) ج طاحونه، آسیا. /

بوده است. / و صاف ۳۲۹-۳۶۳

طلق talq [ع.] (ا.) درد، درد زادن. / سند ۱۲۹

/ عقول ۲۳ / معجم ۴۰ / و صاف ۳۶۳-

۵۵۷

طلق taleq [ع.] (ص.) ۱- نیز. / دره ۱۱۹: ۲-

بی بند، رها. / و صاف ۳۹۸: ۳- گشاده. /

سط ۸۲

طلق telq [ع.] (ص.) حلال و متصرفی شخص. /

و صاف ۶۵۳

طلل talal [ع.] (ا.) ۱- اثر سرای خراب شده،

نشان خانه ویران، خرابه، ویرانه. / بیهق

۱۴۹ / دستور ۲۸ / معجم ۲۲۹ /

جهانگشا ج ۲ ص ۲۲۱: ۲- کالبد هر

چیزی. / سند ۵۷

طلل telal [ع.] (ا.) ج طلّ، باران ریزه. / و صاف

۳۷۷

طلول tolūl [ع.] (ا.) ج طلّل، اثر خانه و سرای

خراب شده. / و صاف ۵۶۸ / دره ۱۸۳

طلی taliyy [ع.] (ا.) ضداد، مرهم. / سند ۲۰۹

طلی talī [ع.] (ص.) زد ویزه اندودن و مراد زر

خالص و تمام عیار. / گلستان ۲۸۷

طم و رمّ temm - o - remm [ع.] (امر.)

برّی و بحری، خشک و تر، کم و زیاد. /

خاقانی ۱۷۴ / دستور ۱۲۴

طماع tommā' [ع.] (ص.) ج طامع، حریص،

آزمند. / و صاف ۱۹۰

طماعت tammā'iyyat [ع.] (امص.) آزمندی،

طمع. / و صاف ۶۱۴

طمانت tam'anat [ع.] (مص.) آرامیدن. /

رشف ۴۵

طمحات tamahāt [ع.] (ا.) سختیها. / دره

۶۷۰-۷۷

طوالع 'tavāle' [ع.] [ص.ا.] ج طالع و طالعه،
در اصطلاح تصوف اول چیزی که پیدا شود
از تجلیات اسماء الهیه بر باطن بنده و
آراسته گرداند اخلاق او را به نور. طلوع
انوار معارف بردل. / رشف ۱۳۹-۲۱۴

طوامی 'tavāmī' [ع.] [ص.ا.] ج طامیه، طامی،
برآمده. / خاقانی ۴۵-۷۶

طوامیر 'tavāmīr' [ع.] [ص.ا.] ج طومار، نامه،
دفتر، مکتوب، لوله کاغذ. / خاقانی ۱۷۰
/ یمنی ۷۲ / نشه ۱۳ / روضه ۱۵۷ /
جهانگشا ج ۱ ص ۱۷- ج ۳ ص ۲۵۱ /
وصاف ۵۹۱ / سسط ۱۸ / رشف ۲۳۲

طواویس 'tavāvīs' [ع.] [ص.ا.] ج طاووس. /
وصاف ۴۵۸

طوانح 'tavā'(y)eh [ع.] [ص.ا.] مهلکات، حوادث،
آفات. / دره ۶۶۲ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۰

طود 'tōd' [ع.] [ص.ا.] کوه، کوه بزرگ. / یمنی
۲۸۰-۳۴۷ / معجم ۸۷ / مرزبان ۵۴۳ / دره

۲۱۰

طوس 'tōs' [ع.] [ص.ا.] ماه. / دره ۱۸۷

طوشقان نیل 'tūšqān - 'īl' [تر.] [امر.] رک.
توشقان نیل. / ظفر ج ۱ ص ۲۱

طوطک 'tūtak' [ف.] [ص.ا.] ۱- طوطی. / وصاف
۴۵۱: ۲- نام سازی است، نیلک،
نی توتک. / دره ۲۷۰

طوفان 'tavafān' [ع.] [مص.] گرد گردیدن. /
دره ۱۰۶

طول 'tōl' [ع.] [مص.] ۱- فزونی. / رشف ۲۳۰:
۲- توانایی، قدرت. / رشید ۱۱۳

طوی 'toy' [تر.] [ص.ا.] جشن، شادی، مهمانی،
ضیافت. / جهانگشا ج ۲ ص ۲۲۲- ج ۳
ص ۱۷- ۴۰- ۹۵- ۲۷۷ / وصاف ۱۷-

جهانگشا ج ۱ ص ۹۷ / وصاف ۱۶۲-

۱۵۱- ۲۰۵- ۲۲۸- ۲۳۱- ۳۴۱ / ظفر

ج ۲ ص ۲۸۳ / دره ۶۵۹-۶۶۲ / گیتی

۱۷۳ / تجربه ج ۱ ص ۴۵۶-۴۶۹

طوارف 'tavāref' [ع.] [ص.ا.] ج طارف، مال نو. /
وصاف ۹۸

طوارف 'tavāref' [ع.] [ص.ا.] ددی که بر باید شکار
را. / دره ۴۷۵

طوارق 'tavāreq' [ع.] [ص.ا.] ج طارقه، داهیه،

حادنه، مصیبت. / عقول ۲۹-۴۵-۴۹-

۶۵ / یمنی ۳۴۴-۳۵۴ / برید ۳۶-

۶۶- ۷۱- ۷۷- ۱۰۶- ۱۴۰- ۱۵۱-

۲۹۳ / روضه ۱۸ / جهانگشا ج ۱ ص

۷۱- ج ۲ ص ۱۸۰ / وصاف ۱۸۰-۲۲۳

/ مسامره ۱۳۱-۱۴۵ / مصباح ۲۶۷ /

رشف ۱۴۲ / دره ۱۶۴-۴۷۵-۵۲۸

طواری 'tavārī' [ع.] [ص.ا.] ج طاریه، آفت، بلا،

داهیه، مصیبت. / وصاف ۲۱-۴۱ / دره

۴۸۰-۱۶۴

طواعیت 'tavā'iyat' [ع.] [مص.] طاعت،

بندگی، خدمت. / عتبہ ۸۰ / جهانگشا ج

۱ ص ۱۸-۱۹۱- ج ۲ ص ۷۴- ج ۳ ص

۵۱- ۱۰۶- ۱۱۶ / وصاف ۲۰-۱۳۷-

۱۹۰- ۲۰۴- ۲۱۹- ۲۸۱- ۲۹۴- ۵۵۹

/ رشف ۲۷۰-۳۰۹-۳۳۹ / دره ۵۱۲ /

تجربه ج ۲ ص ۳۹

طواغی 'tavāyī' [ع.] [ص.ا.] ج طاغیه، طغیان

کننده، سرکش، گستاخ. / مرزبان ۲۱۵

طواغیت 'tavāyīt' [ع.] [ص.ا.] ج طاغوت،

سرکش. / یمنی ۴ / مرزبان ۲۱۵

طوال 'tevāl' [ع.] [ص.ا.] ج طویل، دراز. / رشف

۲۷۹

رشف ۳۱۲

طهره [e] tohra [ع.] (امص.) پاکیزگی، پاکی. /

یمینی ۳۸۲

طی [e] ta [ع.] (مص.) ۱- در نوردیدن و

پیچیدن، و در اصطلاح عروض یکی از

زحافات مستفعلن است که مستعلن بماند

و به جای آن «مفتعلن» بنهند و به آن

مطوی گویند. / المعجم ۵۰-۵۶-

۱۲۷-۱۲۸-۱۳۸-۱۵۵-۱۶۳: ۲-

یکی از زحافات مفعولات که مفعلات بماند

و به جای آن فاعلات بنهند و به آن مطوی

گویند. / المعجم ۵۸-۱۳۸-۱۵۵

طیارات [e] tayyārāt [ع.] (ا.) ج طیار، حقی که

سلطان در تصاحب اموال بی صاحب و

فراریان و غایبان و مالهای گمشده داشت؛

درآمد تصادفی. / عتبه ۵۶-۷۲ /

المعجم ۱۵ / معجم ۲۱ / و صاف ۱۶۱-

۱۶۲

طیارات [e] tayyārāt [ع.] (ص.) ۱- ج طیاره،

تیزرو. / دره ۵۸۰: ۲- ج طیاره، کشتی

سریع تیزرو. / دره ۵۸۰

طیاری [e] tayyārī [ع.] (امص.) آمادگی. / دره

۵۸۰

طیاش [e] tayyāš [ع.] (ص.) سبك، سبكر، آنكه

اراده ثابت ندارد و سرگردان باشد. /

و صاف ۵۸ / مصباح ۸۹-۲۵۵

طیان [e] tayyān [ع.] (ص.) بنا، گلکار. / و صاف

۴۷۸

طیانی [e] tayyān - ī [ع.] (حامص.) بنایی،

گلکاری. / معجم ۲۴۱

طیت [e] tiyyat [ع.] (ا.) طیه، قصد و نیت.

المعجم ۱۸

۶۹-۹۶-۲۶۴-۳۱۸-۳۸۰ / سبط

۶۹ / ماسره ۸۶ / نسایم ۷۱ / ظفر ج ۱

ص ۳۸-۳۹-۴۰-۷۴-۱۲۰-۱۶۴-

۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۹۰-۲۰۳-

۲۷۵-۲۷۷-۳۳۰-۳۴۹-۳۶۰-

۴۰۱-۴۴۰-۴۷۲-۴۹۸-۵۱۲-

۵۱۵-۵۴۰-۵۵۸-۵۷۳- ج ۲ ص

۱۰-۱۶-۵۱-۱۴۰-۵۳۳

طوی [e] taviyy [ع.] (ص.) دوتا کرده شده. /

المعجم ۲۵۰

طویت [e] taviyyat [ع.] (ا.) نیت، اندیشه، ضمیر،

دل، درون، قصد، راز. / عتبه ۱۲۶ /

رشید ۱۵-۱۰۷ / بختیار ۶۲ / توسل

۲۱-۵۳-۱۰۷-۱۱۱-۱۱۶-۱۷۴-

۱۹۰-۲۴۸-۲۸۹ / خاقانی ۲۷۴-

۳۳۸ / سند ۴۱-۱۰۴ / اغراض ۴۰۲-

۴۱۵ / عقول ۱۲-۳۸ / عقول ۵۸ /

یمینی ۶۵-۲۵۱ / برید ۶-۶۷-۷۲-

۷۴-۱۵۵-۱۵۶-۲۳۱-۲۳۹-۳۲۷

/ مرزبان ۴۱۹-۵۱۴-۵۲۶-۶۱۱-

۷۴۰ / معجم ۹۷-۱۶۶ / روضه ۷۵ /

جهانگشا ج ۲ ص ۲۷۴- ج ۳ ص ۲۲۰ /

و صاف ۸۳-۱۵۸-۶۱۷ / سبط ۳۸-

۹۴ / نسایم ۱۵-۱۱۶ / رشف ۵۵-

۶۲-۲۷۱ / ظفر ج ۱ ص ۱۴۶-۲۲۸-

۳۱۰ / دره ۱۳۹ / تجربه ج ۱ ص ۶۴-

۱۷۵-۱۹۳- ج ۲ ص ۲۰۳-۲۲۹

طویل [e] tavīl [ع.] (ص.) در اصطلاح عروض یکی

از بحور شعر عرب و وزن آن چهار بار

فعولن مفاعیلن است. / المعجم ۶۸-

۷۸-۸۴

طویه [e] taviyya [ع.] (ا.) رك. طویت. /

طیرورت ta(e)yrūrat [ع.] (امص.) شرمندگی،

خجالت، خشم. / خاقانی ۱۰۵

طیره گر ta(e)yra(e) - gar [ع. - ف.]

(ص. مر.) خشم آلود، غضبناک. / روضه ۴۶

طیریت ta(e)yriyyat [ع.] (امص.) پرندگی. /

مصباح ۱۰۹

طیش ta(e)yš [ع.] (امص.) سبکی، سبکسری،

خفت عقل. خشم و غضب، تند مزاجی. /

مقامات ۲۵-۱۰۶ / اغراض ۳۲ / برید

۹۸-۲۱۶-۲۴۸ / معجم ۱۸۴ / اخلاق

۲۲۵-۲۳۲ / روضه ۹۶ / جهانگشا ج ۲

ص ۶۲- ج ۳ ص ۱۶۶ / وصال ۷-

۶۹-۹۵-۱۳۲-۱۸۵-۲۴۱-۲۸۹ /

سط ۹۹ / مصباح ۸۹-۲۶۶ / ظفر ج ۲

ص ۴۳۸ / دره ۶۲۶ / تجربه ج ۱ ص

۷۰- ج ۲ ص ۳۳

طیف ta(e)yf [ع.] (ا.) خشم، جنون، خیال،

وسوسه. / برید ۳۸-۲۷۵

طینه tīna(e) [ع.] (ا.) طینت، سرشت، طبیعت.

/ بختیار ۸۳-۱۵۲-۲۷۹

طیه tiyya(e) [ع.] (ا.) طیت، نیت، قصد. / دره

۴۸۸

* * *

«ظ»

/ یمنی ۲۸۲
ظراف zerāf [ع.] (ص.) ج ظریف، هوشیار،
باکیاست، بافراست، خوش طبع. / و صاف
۳۶۷-۲۷۴

ظرف zorar [ع.] (ا.) سنگ گرد تیز. / دره ۲۶
ظرف zarf [ع.] (امص.) زیرکی، بلاغت و حسن
عبارت. / دستور ۶۵

ظرف zorof [ع.] (ص.ا.) ج ظریف، مطلب و
نکته ظریف. / راحه ۴۳

ظریر zarīr [ع.] (ص.) زمین سنگناک درشت. /
دره ۲۶

ظعن za'n [ع.] (مص.) کوچ کردن و رفتن. /
عتبه ۱۰۷ / و صاف ۳۲۶-۴۵۴-۵۶۰

ظفر zofr [ع.] (ا.) ناخن. / دره ۱۲۳
ظفرالنسر zofr - on - nasr [ع.] (امر.)
قاطانیقی، گیاهی است که برگ آن مانند مورد و
زیتون و میوه اش شبیه به سیب کوچکی و تخم
آن مانند نخود می باشد. / دره ۹۴

ظفرة العجوز 'ajūz - ol - zofrat [ع.]
(امر.) ناخن پیرزن، بار مغیلان، خار خسک. /
دره ۹۴

ظفره zofra(e) [ع.] (ا.) ناخن چشم. / دره ۵۲۷
ظلال zelāl [ع.] (ا.) ج ظل، سایه. / و صاف
۴۸۴ / رشف ۳۹۸ / دره ۵۰۸

ظاب zāb [ع.] (ا.) ظأب، بانگ، فریاد. / دره
۱۱۷

ظاعن zā'en [ع.] (ص.) کوچ کننده، رونده. /
اغراض ۲۰۴-۴۰۳

ظافر zāfer [ع.] (ص.) مظفر، غالب، ظفر یابنده،
فیروزمند. / و صاف ۱۳۶-۱۷۴-۳۳۹ /
اخبار ۳۲

ظالع zāle' [ع.] (ص.) گنهکار، تهمت زده، لنگ.
/ و صاف ۳۰۲

ظالف zālef [ع.] (ص.) پاک و مخلص، پارسا. /
عقول ۳۹

ظالم zālem [ع.] (ص.) کسی که شیر را قبل از
گرفتن سرشیر بیاشامد. / دره ۶۴۴

ظامی zāmi [ع.] (ص.) تشنه. / دره ۳۱۷
ظبا zobā [ع.] (ا.) ج ظنه، دم شمشیر و طرف تیز
آن. / سیرت ۱۲۸

ظباء zebā' [ع.] (ا.) ج ظبی و ظبیه، آهو. /
مقامات ۱۷۶ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۲۵ /

و صاف ۱۳۵ / سبط ۸۷ / تجربه ج ۱ ص ۱۱۶
ظبات zobāt [ع.] (ا.) ج ظبة، دم شمشیر و طرف
تیز آن. / یمنی ۳۶۵

ظبی zaby [ع.] (ا.) آهوی نر. / راحه ۴۳۳ / دره
۱۰

ظراب zerāb [ع.] (ا.) ج ظرب، کوه خرد، پشته.

بیرون شهر. / دره ۵۹۱

* * *

ظلامه zolāma(e) [ع.] (امص.) ۱- مظلّمه،

دادخواهی. / دستور ۱۲۲-۱۲۳ / مرزبان

۲۷۴ / سیرت ۲۶۰: ۲- (ا.) ظلم و ستم. /

وصاف ۲۰۴

ظلّظل zolzol [ع.] (ا.) کشتیها. / دره ۵۸۴

ظلف zalaf [ع.] (امص.) بازداشت نفس،

خویشتن داری و تقوا. / توسل ۶۷-۱۰۳ /

عقول ۸- ۲۰- ۵۲ / یمنی ۳۹۴-۴۳۵ /

برید ۲۴۰-۲۴۵-۲۷۵ / روضه ۲۵

ظلومیت zalūmiyyat [ع.] (امص.) ستمکاری،

جفاکاری. / رشف ۲۰۷

ظلیل zalīl [ع.] (ص.) ظلّ ظلیل، سایه دائم،

سایه تامّ و کامل. / اغراض ۱۳۰ / یمنی ۱۷-

۱۹ / برید ۲۶۹ / روضه ۷-۲۰-۷۰-۸۶ /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۵۴ / وصاف ۱۳۱ /

مسامره ۳۸ / رشف ۱۶۳-۳۳۷-۴۰۴ / ظفر

ج ۲ ص ۴۴۳ / گیتی ۱ / تجربه ج ۱ ص ۹۲

ظمّان zam'ān [ع.] (ص.) تشنه. / مقامات ۱۷۳

ظماً zama' [ع.] (مص. امص.) تشنه گردیدن.

تشنگی. / برید ۲۵-۷۹-۱۵۵-۳۵۵ /

رشف ۶۶

ظهاره zehāra(e) [ع.] (ا.) رویه جامه، ابره،

مقابل بطانه. / خاقانی ۱۳-۳۰۱ / یمنی

۲۸۶ / معجم ۱۶۸ / جهانگشا ج ۱ ص

۱۲۱-۱۵۲

ظهایر zahāyer [ع.] (ا.) جّ ظهیره، گرمگاه و

نیمروز گرما. / یمنی ۱۷-۳۸۹ / وصاف

۴۱-۱۳۱-۲۴۱

ظهر zahr [ع.] (ا.) پشت، مقابل رو. / یمنی

۲۸۷ / دستور ۱۱۳ / مرزبان ۵۴۲ / نسایم ۶۳

/ گیتی ۲۱۲

ظهراَن zohrān [ع.] (ا.) جّ ظهَر، ظهَرالْبَلَد،

«ع»

- عابث 'ābes [ع.] (ص.) بازی کننده، کننده کاری
که فایده و سودی در آن نباشد. / جهانگشا ج
۲ ص ۱۲۷
- عابد 'ābed [ع.] (ص.) ننگ دارنده، عار دارنده،
باننگ و عار. / دره ۱۴۸
- عابس 'ābes [ع.] (ص.) ترشرو. / دره ۱۷۲ -
۲۵۶ - ۳۹۹
- عاتب 'āteb [ع.] (ص.) عتاب کننده، خشمگین.
/ و صاف ۶۲ - ۴۵۲
- عاتی 'āti [ع.] (ص.) درگذرنده از حد، متکبر. /
راحه ۱۵۳
- عائور 'āsūr [ع.] (ا.) گوی (گودالی) که جهت
شکار شیر و جز آن کنند. / دره ۳۴۵
- عاج 'ā [ع.] (ص.) (راه) پر از روندگان. / دره
۶۱۶
- عاجن 'ājen [ع.] (ص.) عجین کننده، خمیر
کننده. / رشید ۱۴۰
- عادم 'ādem [ع.] (ص.) نادار، ندارنده. / اخلاق
۷۷ / و صاف ۳۲۸
- عادی 'ādī [ع.] (ص.) (ا.) مغفرو خود عادی
منسوب به عادیه که موضعی است در دیار
کلب بن ویره. / مقامات ۴۰
- عادی 'ādī [ع.] (ص.) ستمکار. / دره ۲۸۳
- عادیت 'ādiyat [ع.] (ا.) ظلم و ستم. / عتبه ۸۱
- / توسل ۶۵
- عادیه 'ādiya(e) [ع.] (ص.) سرایت کننده. /
مرزبان ۱۳۳
- عادیه 'ādiya(e) [ع.] (ا.) مؤنت عادی، ظلم و
ستم. / المعجم ۸ - ۳۶۹ / رشف ۱۱۲ - ۱۱۹
- عاذل 'āzel [ع.] (ص.) نکوهش کننده، ملامتگر.
/ سند ۱۰۱
- عارج 'ārej [ع.] (ص.) عروج کننده، بالا برآینده.
/ گیتی ۹۲ - ۱۲۵ / تجربه ج ۲ ص ۱۹۶
- عارفت 'ārefat [ع.] (امص.) نیکویی. / عتبه
۱۲ / المعجم ۱۹ - ۱۲۶ - ۱۵۵ - ۲۴۴ -
۳۳۵ - ۳۴۰
- عارفه 'ārefa(e) [ع.] (امص.) نیکویی. / یمنی
۷۷ / معجم ۹۷ / اخبار ۴ / رشف ۱۴۶
- عازب 'āzeb [ع.] (ص.) پنهان، غایب. / یمنی
۴۹۵ / روضه ۲
- عاصف 'āsef [ع.] (ص.) سخت، تند، شدید. /
خاقانی ۱۲۰ / یمنی ۲۸۲ / برید ۸۶ / معجم
۸۹ / و صاف ۴۶ - ۱۷۳ - ۳۵۵ / دره ۲۰۰ /
گیتی ۱۰۹ - ۱۱۵ - ۲۴۶
- عاصفات 'āsefāt [ع.] (ص.) ج عاصفه،
عاصف، شدید، سخت. / جهانگشا ج ۱ ص
۹۹
- عاصفه 'āsefa(e) [ع.] (ص.) عاصف، شدید.

عامرات 'āmerāt [ع.] (ص. ۱) ج. عامره.

آبادانی. / دره ۶۱۰

عاند 'āned [ع.] (ص. ۱) رد کننده حق، ستیزنده.

/ دره ۲۵۲ / تجربه ج ۱ ص ۱۱۳

عانس 'ānes [ع.] (ص. ۱) دختر که بی شوی تا دیر

زمان در خانه مانده باشد، دختر به خانه مانده.

/ خاقانی ۱۶۰

عاهات 'āhāt [ع.] (۱) ج. عاهة، آفت، سختی. /

رشید ۶۲ / خاقانی ۶۱ / سند ۲۷۱ / دستور

۶۲ / برید ۷۰ - ۲۱۹ - ۲۲۲ - ۳۷۳ / اخلاق

۱۶۱

عاهت 'āhat [ع.] (۱) بلا، سختی، آفت. / سند

۲۵ / برید ۲۲۸ - ۲۲۹

عائب 'ā'eb [ع.] (ص. ۱) عیب گیرنده. / رشید ۷۵

عایث 'āyes [ع.] (ص. ۱) تباہ کننده. / دره ۳۹۹

عائده 'ā'eda(e) [ع.] (امص.) نیکی، عطا و

بخشش. / وصاف ۳۳۲

عایر 'āyer [ع.] (ص. ۱) آنکه حس بینایی را از

دست داده باشد. / یمینی ۱۹۰

عایق 'āy(')eq [ع.] (ص. ۱) بازدارنده، منع کننده.

/ مرزبان ۳۱۴ / وصاف ۱۹۸

عباب 'obāb [ع.] (۱) موج سیل، پری آب و

بسیاری آن. / المعجم ۳۳۱ / وصاف ۴۲۷ /

رشف ۳۸۳ / تجربه ج ۲ ص ۲۴۰

عباد 'ebād [ع.] (۱) طوایف مختلفی از عرب که

نصرانی شده و در حیره گرد آمدند. / نسایم

۹۰ - ۹۷

عبادله 'abādela(e) [ع.] (۱) ج. عبدالله،

بندگان خدا. / راحه ۸

عبادید 'abādīd [ع.] (ص. ۱) پریشان و متفرق. /

دره ۳۸۷

عبّاره 'abbāra(e) [ع.] (ص. ۱) ظاهراً اشکبار و

سخت. / عقد ۱۴۲ / دره ۶۱۷

عاطب 'āteb [ع.] (ص. ۱) هلاک کننده، شکنده. /

تجربه ج ۱ ص ۲۸۵

عاطر 'āter [ع.] (ص. ۱) خوشبوی، دوستدار بوی

خوش. صفتی است برای خاطر. / بیهق ۹۸ /

توسل ۳۹ / عقد ۹۶ / سند ۳۸ - ۵۲ - ۱۳۲ -

۲۷۵ / اغراض ۶۵ / عقول ۳۳ / راحه ۲۲ -

۲۴ - ۲۱۵ - ۳۴۰ - ۴۰۳ / یمینی ۱۷ /

دستور ۲۸ - ۷۹ - ۹۸ / برید ۱۵۷ - ۲۱۱ /

لباب ۳۷۵ / المعجم ۲۵ / وصاف ۴ - ۵۶ -

۱۶۰ / سمط ۱۰۴ / ظفر ج ۱ ص ۲۰ - ۵۰ -

ج ۲ ص ۳۴۹ / تجربه ج ۲ ص ۲۰۴

عاطل 'ātel [ع.] (ص. ۱) زنی بی گردنبد و

بی پیرایه. / روضه ۱۲۴

عافطه 'āfeta(e) [ع.] (۱) میش ماده. / دره ۳۴۲

عاقده 'āqed [ع.] (ص. ۱) گره زننده، استوار کننده.

/ اغراض ۱۶۳

عافر 'āqer [ع.] (ص. ۱) نازا. / لباب ۸۵

عافل 'āqel [ع.] (۱) آهو، و نام کوهی است. /

دره ۱۱۰

عاقله 'āqela(e) [ع.] (ص. ۱) مشاطه، زن

آرایشگر. / دره ۱۲

عاقول 'āqūl [ع.] (۱) معظم دریا یا موج آن. /

دره ۱

عاکف 'ākef [ع.] (ص. ۱) معتکف، گوشه گیرنده

برای طاعت و عبادت. / یمینی ۴۸۹ / گلستان

۱۰

عام 'ām [ع.] (۱) سال. / دره ۶۷۵

عامد 'āmed [ع.] (ص. ۱) قصد کننده، آهنگ

کننده. / سیرت ۹۵

عامر 'amer [ع.] (ص. ۱) معمور، آباد. / کلیله

۱۰۶

عتات 'otāt [ع.] (ص.) ج عانی، تجاوز کننده.

متجاوز، سرکش. / دره ۱۸۲ - ۴۷۸ - ۵۲۶ -

۵۷۷

عتاد 'atād [ع.] (ا.) زاد و توشه، آنچه برای سفر

و جز آن آماده سازند. / عتبه ۱۶۵ / رشید

۴۰ - ۷۵ / توسل ۱۶ / یمنی ۳۳ - ۱۷۲ /

معجم ۹ / جهانگشا ج ۲ ص ۵۸ - ۵۹ - ۱۸۱

/ سیرت ۶۴ - ۸۶ / و صاف ۱۳ - ۱۷۹ -

۲۵۲ - ۴۲۶ / دره ۵۸۸

عتاق 'atāq [ع.] (مص.) آزاد کردن. / ظفر ج ۱

ص ۱۹۹

عتاق 'etāq [ع.] (ا.) ج عتیق، اسب نجیب

خوش منظر و برگزیده. / نفته ۱۹ / جهانگشا

ج ۲ ص ۱۸۷ / و صاف ۱۶۹ - ۱۳۲ / سبط

۲۴ / دره ۶۲۸

عتاق الطیر 'etāq - ot - ta(e)yr [ع.]

(امر.) مرغان شکاری. / دره ۳۸۷

عتب 'atb [ع.] (مص.) خشم گرفتن، ملامت

کردن. / خاقانی ۳۰۴ / و صاف ۹۴

عتب 'atab [ع.] (ا.) ۱ - خشم. / جهانگشا ج ۲

ص ۲۳۶: ۲ - سختی. / دره ۴۸۶ / تجربه ج ۱

ص ۴۷۵

عتبه 'ataba(e) [ع.] (ا.) درگاه، آستانه در. /

رشید ۵۱ / عقول ۳۴ - ۲۸ / مرزبان ۴۵۱ /

سیرت ۲۰۲ / دره ۳۵ - ۶۹۷

عترت 'etrat [ع.] (ا.) گردنبد که به مشک و

عنبر و مانند آن معجون کرده ساخته باشند. /

دره ۱۶

عتق 'etq [ع.] (مص.) آزادی. / دره ۵۰۳

عتقا 'otaqā [ع.] (ص.) ج عتیق، بنده آزاد

کرده. / و صاف ۲۲۳

عتو 'otovv [ع.] (مص.) تکبر، سرکشی. /

غبار. / و صاف ۵۰۷

عبده 'abada(e) [ع.] (ص.) ج عابد، پرستنده.

/ مقامات ۹۹ / مرزبان ۲۵۲ / نسایم ۱۲

عبدی آ - 'abd [ع.] - ف. (ا.) نوعی مبهوه است.

/ ظفر ج ۲ ص ۱۴

عبرات 'abarāt [ع.] (ا.) ج غبره، اندوه. / یمنی

۲

عبرت 'abrat [ع.] (مص.) عبور. / یمنی ۳۵ -

۲۴

عبره 'abra(e) [ع.] (مص.) ۱ - اشک ریختن. /

مقامات ۱۱۳: ۲ - (ا.) سرشک، اشک. / دره

۲۹۴

عبره 'ebra(e) [ع.] (ا.) عبرت. / کلبله ۲۷۹

عبق 'abeq [ع.] (ص.) خوشبو. / دره ۱۱۹

عبقره 'abqara(e) [ع.] (ا.) زن پر گوشت نازک

زیبا. / دره ۲۵

عبقری 'abqāriyy [ع.] (ص.) نیکو و نفیس.

جامه نیکو و نفیس. / مقامات ۱۳۳ / خاقانی

۴۸ - ۱۰۱ - ۳۰۴ / و صاف ۹۸ - ۱۹۹ / ظفر

ج ۲ ص ۲۲۴ / دره ۲۲۳

عبوس 'abūs [ع.] (مص.) سختی، ترشروی. /

یمنی ۴۴۹

عبر 'abhar [ع.] (ص.) آکنده گوش، پر

گوشت، گوشتالو. / دره ۶۱۹

عبره 'abhara(e) [ع.] (ص.) زن تنک پوست

سخت سپید آکنده گوشت نیکوروی. / دره ۳۸

عتاب 'etāb [ع.] (ا.) ج عتبه، درگاه. / دره ۳۴۹

عتابی 'attābī [ع.] (ص.) نوعی پارچه تافتة

موجدار و مخطط و با الوان مختلف، خارا،

منسوب است به عتابه از محلات بغداد که این

پارچه را می بافتند. / خاقانی ۳۰۴ / راحه

۱۷۱ / مرزبان ۷۱۳

عشرت 'asrat [ع.] (امص.) لغزش، خطا، زلت. /

عتبه ۱۶۳ / مقامات ۹۶ / توسل ۱۸۲ -

۲۱۳ - ۲۹۹ / اغراض ۱۶۹ - ۲۸۶ - ۳۴۰ -

۳۸۱ / یمنی ۲۴۲ - ۳۲۸ / دستور ۶۴ / برید

۹۹ / مرزبان ۴۳۰ / اخلاق ۱۸۲ - ۳۲۰ /

روژه ۶۹ / جهانگشا ج ۲ ص ۸۰ - ۲۷۳ - ج

۳ ص ۶۳ / وصال ۹۴ / اخبار ۱۵

عشره 'asra(e) [ع.] (امص.) عشرت، لغزش. /

دستور ۵۵ / مرزبان ۲۰۴ / سیرت ۸۲ / تجربه

ج ۲ ص ۳۷

عشور 'asūr [ع.] (ص.) بسیار به سر درآینده،

بسیار اشتباه کننده. / دره ۳۵۳

عشور 'osūr [ع.] (مص. امص.) اطلاع یافتن،

آگاه و دیده‌ور شدن. اطلاع، آگاهی. / توسل

۶۵ - ۲۱۳ / عقول ۳۴ / برید ۵۷ - ۶۴ -

۸۲ - ۸۵ - ۹۹ - ۱۲۰ - ۱۵۴ - ۱۷۰ - ۱۷۲ -

۱۷۷ - ۱۹۱ - ۲۳۹ - ۲۵۴ - ۳۳۲ - ۳۳۵ -

۳۴۲ - ۳۷۷ - ۲۹۳ / مرزبان ۴۳۰ - ۴۷۶ /

وصاف ۵۶ - ۱۲۳ - ۲۰۰ - ۲۴۱ - ۳۲۹ -

۵۱۱ - ۵۸۹ / نسایم ۵ - ۹۷ - ۱۰۷ / رشف

۲۷۴ - ۲۷۹ - ۲۹۹ - ۳۰۶ - ۳۳۰ - ۳۶۵ -

۳۹۹ - ۴۱۲ / ظفر ج ۲ ص ۳۷۴ / دره ۳۴۵ -

۳۵۳

عشیر 'esyar [ع.] (ا.) خاك و گرد و غبار و گل. /

دره ۳۸۸

عجباب 'ozzāb [ع.] (ص.) کار نيك شگفت،

درگذرنده از حد در شگفتی. / وصال ۲۰ -

۲۴۵

عجاج 'ajzā [ع.] (ص.) بانگ و فریاد. / توسل

۱۹۸ / عقد ۹۸ / رشف ۷۳ / دره ۲۲۹

عجاجات 'ajzāt [ع.] (ا.) چر عجاجه، غبار،

دود. / رشف ۷۵ - ۱۳۶ - ۱۵۰ - ۲۱۳ - ۲۲۱

سیرت ۱۰ - ۲۶۶ / دره ۶۳۸

عته 'atah [ع.] (امص.) دلشدگی، بیعقلی. /

چهار ۸۹ - ۱۱۱ / رشید ۱۴۳ / مرزبان ۱۶۵

/ نسایم ۵۶

عتید 'atīd [ع.] (ص.) ۱ - آماده، مهیا، حاضر. /

عتبه ۷۸ / رشف ۱۶۹ - ۴۲۳ / دره ۵۸۸ - ۲ -

جسیم، تناور، بزرگ. / توسل ۸۶ - ۱۱۱ -

۲۵۵ / مصباح ۲۵۱ / تجربه ج ۲ ص ۱۱ - ۳ -

(ا.) غتاد، زاد و توشه. / وصال ۱۳ - ۲۵۲

عتیده 'atīda(e) [ع.] (ص.) مؤنث عتید، بزرگ،

جسیم، آماده. / توسل ۱۰۶

عتیق 'atīq [ع.] (ص.) ۱ - آزاد. / دره ۳۷۷؛

۲ - (ا.) شراب کهنه. / دره ۷۰۲؛ ۳ - (ا.)

غذاهایی از نوع قورمه. / مقامات ۶۶

عثار 'esār [ع.] (مص. امص.) لغزیدن و سقوط

کردن، به سر درآمدن. لغزش. / یمنی ۴۵۲ /

برید ۱۹۱ - ۲۳۷ - ۲۵۴ - ۲۹۳ - ۳۳۵ /

مرزبان ۶۶۸ / وصال ۱۴۰ - ۶۲۱ / سبط ۴۶

/ رشف ۲۶۸ / دره ۳۴۵

عثر 'asar [ع.] (امص.) لغزش. / وصال ۵۶۵ -

۵۸۷

عشرات 'asarāt [ع.] (امص. ا.) چر غسرت،

لغزش، خطا، سهو. / عتبه ۱۲ - ۱۸ - ۱۴۲ /

مقامات ۶۹ / توسل ۱۲۷ - ۳۳۰ / عقد ۶۳ /

خاقانی ۲۵۹ / سند ۴۴ / راحه ۱۳۳ - ۱۳۴ /

یمنی ۱۱ - ۷۲ - ۹۹ - ۱۲۵ - ۳۴۷ - ۴۵۲ /

برید ۱۰۶ - ۱۹۱ / مرزبان ۷۸ - ۳۰۸ -

۵۷۴ - ۷۵۲ / معجم ۸۵ - ۱۳۴ / اخلاق ۳۳۷

/ روزه ۶۹ / جهانگشا ج ۲ ص ۵۰ - ۶۶ -

۷۲ - ج ۳ ص ۲۶۹ / وصال ۱۸ - ۷۳ - ۵۸۲

/ سبط ۳۳ - ۷۳ - ۹۴ / نسایم ۴۲ - ۱۰۴ /

رشف ۱۱۹

عجافه 'ajāja(e) [ع.] (ا.) گله بزرگ از شتران.
 دره ۳۴۲ /
 عجاف 'ejāf [ع.] (ص.) چ عَجَفَاء، لاغر. / دره
 ۵۵۸
 عجاله 'o(e)jāla(e) [ع.] (ا.) ماحضر، و هر چه
 سر دست میسر آید و هر چه زودتر مهیا و
 حاضر گردد. / توسل ۲۹۶ / یمنی ۲۱۵
 عجایز 'ajāyez [ع.] (ص.) چ عجوز، پیر،
 کلانسال. / عتبہ ۱۳۶ / بیہق ۱۰۶ / بختیار
 ۱۳۲ / عقد ۱۵۷ / یمنی ۱۸۵ / معجم ۱۲ /
 اخلاق ۲۲۱ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۶۸ /
 و صاف ۵۶۸ / مصباح ۳۶۲ / تجربہ ج ۲ ص
 ۳۴
 عجایز 'ajāyez [ع.] (ا.) چ عجوز، گاو نر. /
 و صاف ۷۱ / دره ۳۴۹
 عجر و ہجر o - bojar - ojar [ع.] (امر.)
 تمام جزئیات، ظاهر و باطن، و نیز ر.ک. ہجر. /
 رشید ۱۱۸ - ۱۲۲ / توسل ۱۸۹ - ۲۱۱ /
 خاقانی ۱۷۲ / ہرید ۱۳ - ۶۸ - ۱۰۰ - ۱۷۱ -
 ۱۷۸ - ۲۲۳ - ۲۳۹ - ۲۸۶ - ۳۸۶ / روضہ ۵
 / جهانگشا ج ۳ ص ۶۰ / و صاف ۱۷۸ /
 نسایم ۵ - ۲۵
 عجز 'ajoz [ع.] (ا.) سُرین و ہن ہر چیزی. / دره
 ۸۳
 عجز 'ojoz [ع.] (ا.) ۱ - چ عجوز، لشکر. / دره
 ۶۳۱: ۲ - چ عجوز، راہ. / دره ۶۳۱: ۳ - چ
 عجوز، اسب مادیان. / دره ۶۳۱: ۴ - چ
 عجوز، شیر بیشہ. / دره ۶۳۱
 عجزہ 'ajaza(e) [ع.] (ص.) چ عاجز، ناتوان،
 ضعیف. / و صاف ۲۸۵ / ظفر ج ۱ ص ۲۷ /
 تجربہ ج ۱ ص ۵۹
 عجماج 'ajā [ع.] (ص.) با بانگ و فریاد. / دره

۲۲۹
 عجفاء 'ajfā [ع.] (ص.) لاغر. / دره ۶۲۱
 عجل 'ajal [ع.] (ا.) عجلہ، شتاب. / مرزبان ۶۶۸
 عجلت 'ajalat [ع.] (ا.) عجلہ، شتاب. / مرزبان
 ۱۷۰
 عجم 'ojm [ع.] (ص.) چ اَعْجَم، گنگ، لال،
 بی زبان. / مرزبان ۲۰ / و صاف ۵۱۱
 عجماء 'ajmā [ع.] (ا.) بہیمہ. / دره ۳۴۹
 عجماءات 'ajmāvāt [ع.] (ص.) چ عجماء،
 گنگ، بی زبان. / رشف ۵۲ - ۲۱۰ - ۲۲۲ -
 ۲۷۲ - ۳۴۶
 عجمت 'ojmat [ع.] (امص.) لکنت زبان، کند
 زبانی، عدم فصاحت. / راحہ ۷
 عجمہ 'ojma(e) [ع.] (امص.) ۱ - گنگی. / دره
 ۱۱۰: ۲ - عدم فصاحت. / و صاف ۵۸ / تجربہ
 ج ۱ ص ۳۲۸: ۳ - فارسی دانی. / یمنی ۱۰
 عجن 'ajn [ع.] (مص.) خمیر کردن. / اخلاق
 ۶۳ - ۲۵۰
 عجوز 'ajūz [ع.] (ا.) گاو مادہ. / دره ۳۴۹
 عجومہ 'ajūma(e) [ع.] (ا.) مادہ شتر توانا بر
 سفر. / دره ۳۴۹
 عدّ 'add [ع.] (مص.) شمردن. / سیرت ۲۶۰ -
 ۲۶۷
 عداة 'odāt [ع.] (ص.) چ عادی، دشمن، ظالم،
 ستمگر. / جهانگشا ج ۱ ص ۶۷ / و صاف
 ۲۵۷ - ۵۶۸ / دره ۱۸۲ - ۵۷۷
 عدد 'odad [ع.] (ا.) چ عُدَّة، ساز و برگ. /
 اغراض ۲۱۳ / یمنی ۲۱ - ۴۶۴ - ۴۷۶ /
 جهانگشا ج ۱ ص ۱۷ - ۲۲۴ - ج ۲ ص ۲۲۲
 / دره ۲۹۰
 عدل 'edl [ع.] (ا.) يك لنگہ بار. / دره ۶۵۶
 عدوا 'advā [ع.] (امص.) غدوی، سرایت

بیماری. / یمنی ۱۶۲ / مرزبان ۳۰۱
 عدوا 'odvā [ع.] (ا.) جایی که نشینند در آن
 جنبان و بی آرام باشد. / یمنی ۲۷۴
 عدوه 'odva(e) [ع.] (ا.) جای بلند. / دره ۶۳۸
 عده 'odda(e) [ع.] (ا.) عُدَت، ساز و برگ. /
 رشف ۱۷۳
 عذاری 'azārī [ع.] (ص.) جِ عَذْرَا، دوشیزه،
 بکر. / سند ۲۵ / اغراض ۱۷
 عذال 'ozzāl [ع.] (ص.) جِ عاذل، ملامتگر. /
 یمنی ۳۷۳
 عذائر 'azā'er [ع.] (ا.) ظاهراً جِ عِذار، چهره. /
 دره ۵۶
 عذبات 'azabāt [ع.] (ا.) ۱- جِ عَذْبَة، پارچه
 بیرق و لوا. / جهانگشا ج ۲ ص ۹۵ / معجم
 ۱۱۸: ۲- جِ عَذْبَة، تازیانه. / دره ۶۵۳
 عذبه 'azaba(e) [ع.] (ا.) ۱- تیزی. / بختیار
 ۱۴۸ / برید ۲۶۲ / مرزبان ۷۸ / معجم ۱۰۶:
 ۲- تازیانه. / یمنی ۳۷۰
 عذرا 'azrā [ع.] (ا.) دوشیزه بکر. و نام برج
 سنبله است و آن را خوشه، خوشه سپهر، خوشه
 جرخ نیز گویند. / دره ۱۰۱
 عذرت 'ozrat [ع.] (امص.) بکارت، دوشیزگی.
 / مرزبان ۲۱- ۱۸۰- ۳۹۴
 عذره 'ezra(e) [ع.] (امص.) عذرخواهی، پوزش.
 / دره ۶۰۲
 عذل 'azl [ع.] (امص.) نکوهش کردن، ملامت
 کردن. / عتبه ۱۳۶ / یمنی ۳۷۳ / وصف
 ۶۱۵
 عذول 'azūl [ع.] (ص.) بسیار ملامتگر، بسیار
 سرزنش کننده. / وصف ۳۸۸
 عرا 'erā [ع.] (ا.) خانه‌ای از شطرنج که مابین رخ
 و شاه باشد. / راحه ۴۰۹ / وصف ۲۵۵- ۵۷۳

عرا 'orā [ع.] (امص.) غری، برهنگی. / دره ۶۶۶
 عراء 'arā [ع.] (ا.) جای و میدان که در آن چیزی
 پوشیده شود. / عقد ۱۵۹ / دره ۶۶۶
 عراب 'erāb [ع.] (ص.) اسبان تازی اصیل، اسبان
 تازی نژاده. / دره ۲۰۴- ۳۴۹
 عرار 'arār [ع.] (امص.) ۱- بلندی، مهتری. /
 یمنی ۴۸۶: ۲- (ا.) درختی است خوشبوی.
 / ظفر ج ۱ ص ۳۰۱ / دره ۳۷۱
 عراض 'arrās [ع.] (ص.) نیزه لرزان، شمشیر
 لرزان. / دره ۱۸۳
 عراض 'erās [ع.] (ا.) جِ غَرَصه، میدان، صحرا.
 / بیهق ۴۴ / توسل ۵۴- ۱۷۳ / نقشه ۲۶-
 ۲۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۸۵- ج ۲ ص ۷۶ /
 وصف ۵- ۲۱- ۳۰- ۴۷- ۷۸- ۸۳- ۸۷-
 ۱۶۲- ۲۹۱- ۳۲۰- ۳۵۸- ۵۵۴ / اخبار
 ۱۱۳ / دره ۱۸۳- ۲۰۳- ۳۶۳ / تجربه ج ۱
 ص ۱۲۸
 عراض 'erāz [ع.] (امص.) معارضه. / دره ۳۲۰
 عراضات 'orāzāt [ع.] (ا.) جِ عُرَاضه، ره آورد.
 / وصف ۲۲- ۱۵۶- ۱۹۷- ۲۱۹- ۲۶۸-
 ۴۷۷
 عراضه 'orāza(e) [ع.] (ا.) رهاورد. / عتبه ۱۳۹
 / خاقانی ۱۲۷- ۱۶۷ / دستور ۵۵- ۸۴-
 ۹۲ / برید ۳۴۴ / المعجم ۳۶۷ / جهانگشا ج
 ۲ ص ۱۰۳ / وصف ۴۷- ۹۶- ۱۵۷- ۱۷۴-
 ۱۷۸- ۳۷۴- ۵۱۵- ۵۴۶- ۶۲۱ / مصباح
 ۱۵۵ / دره ۴۵۴- ۴۵۹- ۴۸۴ / تجربه ج ۱
 ص ۱۳۱
 عراعر 'arā'er [ع.] (ا.) جِ عَرَعَر، درخت سرو
 کوهی. / وصف ۲۸۳
 عراعر 'arā'er [ع.] (ص.) جِ عُرَاعِر، بزرگ قدر
 و شریف. / دره ۳۷۱

عدوا 'odvā [ع.] (ا.) جایی که نشینند در آن
 جنبان و بی آرام باشد. / یمنی ۲۷۴
 عدوه 'odva(e) [ع.] (ا.) جای بلند. / دره ۶۳۸
 عده 'odda(e) [ع.] (ا.) عُدَت، ساز و برگ. /
 رشف ۱۷۳
 عذاری 'azārī [ع.] (ص.) جِ عَذْرَا، دوشیزه،
 بکر. / سند ۲۵ / اغراض ۱۷
 عذال 'ozzāl [ع.] (ص.) جِ عاذل، ملامتگر. /
 یمنی ۳۷۳
 عذائر 'azā'er [ع.] (ا.) ظاهراً جِ عِذار، چهره. /
 دره ۵۶
 عذبات 'azabāt [ع.] (ا.) ۱- جِ عَذْبَة، پارچه
 بیرق و لوا. / جهانگشا ج ۲ ص ۹۵ / معجم
 ۱۱۸: ۲- جِ عَذْبَة، تازیانه. / دره ۶۵۳
 عذبه 'azaba(e) [ع.] (ا.) ۱- تیزی. / بختیار
 ۱۴۸ / برید ۲۶۲ / مرزبان ۷۸ / معجم ۱۰۶:
 ۲- تازیانه. / یمنی ۳۷۰
 عذرا 'azrā [ع.] (ا.) دوشیزه بکر. و نام برج
 سنبله است و آن را خوشه، خوشه سپهر، خوشه
 جرخ نیز گویند. / دره ۱۰۱
 عذرت 'ozrat [ع.] (امص.) بکارت، دوشیزگی.
 / مرزبان ۲۱- ۱۸۰- ۳۹۴
 عذره 'ezra(e) [ع.] (امص.) عذرخواهی، پوزش.
 / دره ۶۰۲
 عذل 'azl [ع.] (امص.) نکوهش کردن، ملامت
 کردن. / عتبه ۱۳۶ / یمنی ۳۷۳ / وصف
 ۶۱۵
 عذول 'azūl [ع.] (ص.) بسیار ملامتگر، بسیار
 سرزنش کننده. / وصف ۳۸۸
 عرا 'erā [ع.] (ا.) خانه‌ای از شطرنج که مابین رخ
 و شاه باشد. / راحه ۴۰۹ / وصف ۲۵۵- ۵۷۳

عرض 'orZ [ع.] (ا.) ۱- جانب، طرف. /
جهانگشا ج ۲ ص ۱۰۴: ۲- بیت المال، مال
ملت. / المعجم ۱۷

عرضه 'orza(e) [ع.] (ا.) آنچه پیش کشیده شود.
سهر. / عتبه ۷۰ / یمنی ۴۸-۱۷۴-۲۸۳ /
سیرت ۹-۱۲۱-۱۸۵ / وصال ۴۸-۷۵-
۱۱۰-۲۶۷

عروعه 'or'ora(e) [ع.] (ا.) سرکوه. / دره ۳۳۸
عرف 'orf [ع.] (ا.) بوی خوش. / بیهق ۹-۳۹
/ دره ۳۴۴

عرف 'orf [ع.] (امص.) نیکویی، جوانمردی. /
دره ۳۴۴

عرق 'erq [ع.] (ا.) ۱- رگ. / یمنی ۱۳۳-
۲۷۵ / دره ۶۸۱: ۲- اصل و نسب. / بیهق
۱۰۹-۲۳۶

عرق القربه 'araq - ol - qerba(e) [ع.]
(امص.) سختی، کوشش، مشقت. / دره ۳۰۴
عرقوب 'orqūb [ع.] (ا.) ۱- پی ستبر پاشنه
مردم. / دره ۹۶: ۲- نام مردی که به دروغ و
خلف وعده مشهور شد و وعده دروغ به نام او
آورده‌اند. / عتبه ۱۵۷ / یمنی ۹۶ / برید ۲۴
/ معجم ۲۴۵ / نسایم ۶۲

عرقوبی 'orqūb - ī [ع.] (ص.) منسوب به
عرقوب. ر.ک. عرقوب معنی دوم. / جهانگشا
ج ۲ ص ۱۶۰-۲۲۰ / وصال ۲۹۳ / دره ۴۹۹
عرك 'ark [ع.] (مص.) گوشمالی دادن. / مصباح
۳۸۳

عرم 'arem [ع.] (ص.) سخت، سیلی که دفع آن
ممکن نباشد. / سیرت ۶۴ / دره ۴۶۹

عمرم 'aramram [ع.] (ص.) ۱- هر چیز
سخت. / معجم ۱۵۶ / وصال ۴۶: ۲- لشکر
بسیار. / سمط ۲ / نسایم ۲۰-۳۴ / رشف

عَرَّاف 'arrāf [ع.] (ا.) کاهن. / خاقانی ۲۳۴
عراق 'erāq [ع.] (ا.) کرانه دریا به درازا. / دره
۱۶۷

عراقیل 'arāqīl [ع.] (ا.) سختی و دشواری. /
دره ۶۲۷

عَرَّاک 'arrāk [ع.] (ص.) جنگجو، کارزار کننده.
/ دره ۶۳۴

عرام 'orām [ع.] (امص.) شادی، شادمانی. /
وصاف ۴۱۶ / دره ۲۳۰

عران 'erān [ع.] (مص.) کارزار کردن، جنگ
کردن. / دره ۳۲۸

عرانین 'arānīn [ع.] (ص.) ج. عرنین، اول هر
چیز و بهترین آن، سردار و شریف قوم. / برید
۴۹-۵۲-۵۶-۶۴-۷۲-۱۳۰-۱۸۲-
۲۱۶-۲۵۴-۳۱۹-۳۵۸-۳۶۳

عرانس 'arā'(y)es [ع.] (ا.) ج. عروس. / رشید
۵۸ / دستور ۷۷-۸۲ / لباب ۸-۲۴۶ /
رشف ۲۱۹ / ظفر ج ۱ ص ۷۶ / دره ۳۷۹

عرب 'arab [ع.] (ص.) آب صافی بسیار. / دره
۲۳۹

عرب 'orob [ع.] (ص.) ج. غروب، زن صاحب
جمال. / دره ۳۴۹-۵۰۶

عربا 'arbā [ع.] (ص.) عرب عربا، تازی خالص.
/ برید ۳-۵

عرجا 'arjā [ع.] (ص.) مؤنث اعرج، لنگ. /
وصاف ۱۷۳

عرس 'ors [ع.] (مص.) عروسی، جشن عروسی،
میهمانی عروسی. / مقامات ۸۳ / مرزبان ۴۳۸
/ جهانگشا ج ۲ ص ۱۲۴ / دره ۲۵۵

عرض 'arz [ع.] (ا.) لشکر. / دره ۵۸۳
عرض 'araz [ع.] (ا.) علت، بیماری. / دستور
۱۱۱

۳۱۴

عربی 'ernīn [ع.] (ا.) اول هر چیزی. / خاقانی

۴۱۷ / ۲۹۹

عروسك 'arūs - ak [ع. - ف.] (ا.) ۱ - منجنیق

كوجك كه در قلمه‌ها آماده دارند و بدان سنگ و

آتش و خاکستر به جانب دشمن اندازند. /

وصاف ۵۵۵: ۲ - نام پرنده‌ای است که شبها

بیدار باشد و بانگ کند. / دره ۲۷۱

عروش 'orūš [ع.] (ا.) ج غرش، سقف خانه. /

بیمینی ۴۹۲ / دره ۳۵۸

عروض 'arūz [ع.] (ا.) ۱ - راه در کوه. / دره

۲۱۱: ۲ - مضمون کلام. / دره ۲۱۱

عروض 'orūz [ع.] (مص.) پیدا شدن، آشکار

شدن. / روضه ۱۵۱ / دره ۴ - ۸۴ / تجربه ج

۱ ص ۱۶۸

عروض 'orūz [ع.] (ا.) ج غرض، متاع، کالا،

رخت. / دستور ۶۳ - ۷۷

عروق اشعریه 'orūq-e-šā'riyya(e) [ع.]

(امر.) عروق (رگها) بسیار نازکی هستند به

نازکی مو و کمتر از آن و آخرین انشعابات

شراین را به ابتدای آورده مربوط می‌سازند،

موی رگها. / دره ۸۸

عروه 'orva(e) [ع.] (ا.) دستگیره، دستاویز. /

مرزبان ۷۷ - ۳۵۷

عری 'arī [ع.] (ص.) عاری، برهنه، بی عیب. /

بختیار ۸۶ - ۲۵۵ / مرزبان ۲۵۹

عری 'erā [ع.] (ا.) عرا، خانه‌ای از شطرنج که

مابین رخ و شاه باشد. / خاقانی ۹

عریس 'errīs [ع.] (ا.) خوابگاه شیر. / دره ۲۰۳

عریف 'errīf [ع.] (ص.) بسیار شناسنده، رئیس

و سردار قوم. / وصاف ۳۸۹

عریق 'arīq [ع.] (ص.) صاحب عرق و اصل. /

عتبه ۶۵ / رشید ۱۴ / نسایم ۸۷

عریکت 'arīkat [ع.] (ا.) خوی، خلق، سرشت.

/ دره ۳۶۵

عربین 'arīn [ع.] (ا.) بیشه، نیزار. / مقامات ۹۵ /

بختیار ۷۴ - ۱۴۹ - ۲۹۷ / اغراض ۱۱ -

۱۹۰ - ۳۱۷ - ۳۲۹ / برید ۳۱۷ / نفثه ۵۰ /

وصاف ۶۱ - ۱۷۲ / سبط ۳ - ۵ - ۸۹ / ظفر

ج ۱ ص ۱۲۳ - ۱۴۸ - ۳۴۰ / دره ۳۷ -

۳۲۸ - ۵۵۱ - ۶۳۴ / گینی ۲۰۹

عزازت 'azāzat [ع.] (امص.) عز، ارجمندی. /

خاقانی ۵۳

عزالی 'azālī [ع.] (ا.) ج غزلاء، جای ریزش آب

از مشك و مانند آن. / عقد ۱۴۹

عزایم 'azāy(ē)em [ع.] (ا.) ج عزیمت، قصد و

تصمیم و اراده. / عتبه ۱۱۵ / رشید ۳۹ /

توسل ۲۷ - ۱۱۶ / معجم ۵۲ - ۱۰۷ / سیرت

۹۵ / وصاف ۲۸۴ / ظفر ج ۱ ص ۵۰۹

عزم 'azm [ع.] (ا.) صبر. / دره ۲۰۵

عزمات 'azamāt [ع.] (ا.) ج غزمت، عزم، قصد،

تصمیم. / عتبه ۹ / مرزبان ۴۸۵

عزوبت 'ozūbat [ع.] (امص.) بی‌زنی، تجرد،

مجردی. / مصباح ۲۵۶

عزیف 'azīf [ع.] (ا.) آواز خفی. / جهانگشا ج

۲ ص ۷۸

عزیق 'azīq [ع.] (ا.) زمین نرم و هموار و پست یا

ممکن است وصف از عزق باشد یعنی ملازم. /

دره ۴۳

عزیم 'azīm [ع.] (ا.) دشمن سخت و قوی. / دره

۶۲۷

عسالیج 'asālīj [ع.] (ا.) ج عسلوچه، شاخ نرم

خمیده و سبز. / دره ۳۷۹

عسجدیه 'asjad - iyya(e) [ع.] (ص.)

جزء. / وصاف ۹۹-۱۶۱-۵۳۳-۶۲۳
 عَشْعَش 'o(a)š'o(a)š [ع.] (ا.) آشیانه مرغ زیر
 یکدیگر. / دره ۲۳۴
 عَشْوَا 'ašvā [ع.] (ص.) شبکور، ضعیف البصر،
 آنکه شب نمی بیند و دست بر هر چیزی گذارد.
 / برید ۱۸۹ / مرزبان ۵۹۷ / جهانگشا ج ۳
 ص ۲۵۲ / مسامره ۲۲۹-۲۳۷-۲۵۳-۳۰۰
 / نسایم ۴۴ / رشف ۶۹-۱۰۵-۱۱۳-
 ۱۱۹-۱۸۶-۱۹۹-۲۹۸-۳۴۸
 عَشَوَات 'ašavāt [ع.] (ا.) عَشْوَه، شام. / مرزبان
 ۳۸۶
 عَشُور 'ošūr [ع.] (ا.) جِ عَشْر، ده، عدد ده. /
 وصاف ۱۶۲
 عَشِيَّات 'ašiyyāt [ع.] (ا.) جِ عَشِيَّه، آخر روز،
 شام. / معجم ۲۴۶
 عَشِيرَان 'ašīrān [ع.] (ا.) نام شعبه‌ای از بوسلیک
 که یکی از پرده‌های موسیقی است. / دره ۲۷۳
 عَصَابَات 'esābāt [ع.] (ا.) جِ عَصَابَه، دستار،
 عمامه، سربند. / یمنی ۳۲۰
 عَصَابَه (e) 'esāba [ع.] (ا.) ۱- دستار، عمامه،
 سربند. / عتبه ۷۰ / اغراض ۳۹۵ / یمنی
 ۲۱۱-۲۹۳-۳۲۸-۳۹۶ / المعجم ۸۲ /
 وصاف ۱۶۷-۳۲۵ / ظفر ج ۲ ص ۲۵۸-
 ۳۸۲-۴۹۹ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۳- ج ۲ ص
 ۱۷۵: ۲- گروه مردم. / خاقانی ۱۶۹ / یمنی
 ۲۷۷-۴۴۷ / وصاف ۸۳-۱۰۲-۱۰۵
 عَصَاة 'osāt [ع.] (ص.) جِ عَاصِي، نافرمان،
 سرکش. / معجم ۸۰ / سبط ۳-۱۰۲ /
 نسایم ۲۰ / مصباح ۲۱۱ / رشف ۲۰۱ / دره
 ۱۸۲-۶۴۲
 عَصَافَه (e) 'osāfa [ع.] (ا.) آنچه برافتد از خوشه
 از برگ کاه. / دره ۶۶۷

عسجدی، منسوب به طلا و زر، ظاهراً زرددیزی
 شده. / تجربه ج ۲ ص ۱۶۸
 عسر 'aser [ع.] (ص.) سخت، مشکل، دشوار. /
 بیهق ۱۶ / وصاف ۲۸۹
 عسَعاس 'asās [ع.] (ا.) گرگ. / دره ۱۰
 عسْكَرَه (e) 'askara [ع.] (امص.) سختی. / دره
 ۳۰۱
 عسل 'asl [ع.] (مص.) جنبیدن، دویدن، پویه. /
 دره ۳۳-۳۲۲
 عسل 'asel [ع.] (ص.) سخت زننده. / دره ۴۳۹
 عسلی I - 'asal [ع.] (ص.) پارچه زردی که
 یهودان جهت امتیاز بر دوش جامه می دوختند.
 / وصاف ۵۶۵
 عسُوج 'asūj [ع.] (ص.) تیزرو. / دره ۵۰۰
 عسیر 'asīr [ع.] (ص.) سخت، دشوار، مشکل. /
 عتبه ۱۵۹ / توسل ۳۶۱ / راحه ۲۰۶ / روضه
 ۲۲ / دره ۶۵۷ / تجربه ج ۲ ص ۱۳۸
 عَشْ 'ošš [ع.] (ا.) آشیانه، لانه. / خاقانی ۱۱۰ /
 معجم ۸۱ / دره ۳۶
 عَشَاش 'ešāš [ع.] (ا.) جِ عَشْ، آشیانه مرغ. /
 دره ۱۰
 عَشَاير 'ašāyer [ع.] (ا.) جِ عَشیره، خانواده، قوم
 و خویش. / عقول ۲۰ / وصاف ۹۹
 عَشَب 'ošb [ع.] (ا.) گیاه، گیاه تر. / معجم ۴۳
 عَشْر عَشِير 'ašīr - e - 'ošr [ع.] (امر.) ده
 يك ده يك، يك دهم يك دهم، يك جزء از صد
 جزء. / راحه ۴۴۷ / المعجم ۲۰ / روضه ۱۰۲
 / جهانگشا ج ۳ ص ۲۵۱ / مسامره ۶۷ /
 نسایم ۱۱۷ / ظفر ج ۱ ص ۱۸-۲۴۳- ج ۲
 ص ۵۱۶-۵۱۹ / دره ۲۷۳-۳۳۴-۶۵۶
 عَشْر مَعْشَار 'ošr - e - me'sār [ع.] (امر.)
 ده يك ده يك، يك دهم يك دهم، يك جزء از صد

- عصافیر 'asāfīr [ع.ا.] ج عُصفور، گنجشک.
/ یمنی ۲۵۸-۴۷۷
- عصام 'esām [ع.ا.] بند، رسن. / سیرت ۱۳۶
/ نسایم ۱۱۶
- عصامی - ī 'esām [ع.ص.] اشاره به ضرب
المثل عربی «کُنْ عَصَامِیَا وَ لَا تُکُنْ عَظَامِیَا»
یعنی باید تو دارای مجد و حسب سیادت باشی
نه آنکه به عظام پوسیده آبا و اجداد خود مفاخره
نمایی. / اغراض ۲۵۵ / برید ۱۸۰
- عصامیه 'esāmiyya(e) [ع.ا.] (ص.) ر.ك.
عصامی. / سمط ۶۴ / نسایم ۶
- عصب 'asb [ع.ا.] (مص.) ۱- بستن. / المعجم
۸۲: ۲- در اصطلاح عروض ساکن کردن لام
مفاعلتن است که مفاعیلن به جای آن بنهند و
آن را معصوب گویند. / المعجم ۸۱
- عصبات 'asabāt [ع.ا.] ج عَصَبَة، آنان که
وارث شوند شخصی را از خویشان بعید النسب
از غیر پدری و پسری. / بیهق ۱۳۰
- عصبت 'osbat [ع.ا.] (امص.) خویشاوندی. /
مرزبان ۴۱۴
- عصبه 'asaba(e) [ع.ا.] (ا.) خویشاوندان پدری.
/ اغراض ۳۰۸
- عصبه 'esba(e) [ع.ا.] (ا.) ظاهراً عصابه است.
ر.ك. عصابه. / عقول ۲۹
- عصبه 'osba(e) [ع.ا.] (ا.) گروه مردم. / برید ۱-
۱۰- ۳۹- ۶۵- ۱۳۷- ۱۴۳- ۲۳۱- ۲۳۷-
۲۹۹- ۳۴۵ / و صاف ۶۴۳ / سمط ۹- ۱۰۴
- عصر 'asr [ع.ا.] (مص.) زیر فشار، شکنجه قرار
دادن. / نفقه ۱۰۴
- عصمت 'esmat [ع.ا.] (ا.) گردنبد، حمایل. /
دره ۴۷۱
- عصوف 'asūf [ع.ا.] (ص.) تند، باد تند. /
- اغراض ۱۹۲ / روضه ۶۴
- عصی 'e(o)siyy [ع.ا.] (ا.) در اصطلاح نجوم
ذوذنهبایی به شکل عصا و مستقیم به خلاف
ذوذنهبایی که ذنب آنها مایل است. / چهار ۹
- عصیده 'asīda(e) [ع.ا.] (ا.) نوعی از حلوا که از
آرد و روغن تهیه کنند. / اخبار ۵۵
- عصیر 'asīr [ع.ا.] (ا.) شیر، شراب. / چهار ۵۰
- عض 'azz [ع.ا.] (مص.) گاز گرفتن. / تجربه ج ۲
ص ۴۷
- عضادات 'ezādāt [ع.ا.] (ا.) ج عَضَادَة، چوبهای
دو طرف در. / یمنی ۳۲۰
- عضاده 'ezāda(e) [ع.ا.] (ا.) معاون، یار، یاور. /
مسامره ۲۷۱
- عضاضت 'azāzat [ع.ا.] (مص.) سخت گرفتن. /
توسل ۲۷-۶۵
- عضال 'ozāl [ع.ا.] (ص.) داء عضال، بیماری
سخت که اطباء را عاجز کند و بر تدابیر آنان
غالب آید. / بختیار ۱۹۱- ۳۰۸ / و صاف
۴۲۸ / رشف ۱۰۲
- عضاه 'ezāh [ع.ا.] (ا.) ج عِضَاهَة، هر درخت
بزرگ خاردار. / دره ۶۴۲
- عضب 'azb [ع.ا.] (ا.) شمشیر بران. / خاقانی ۷۵
/ عقول ۶۶ / نفقه ۱
- عطایل 'atābel [ع.ا.] (ص.) ج عَطَائِل، زن جوان
خوب صورت. / دره ۴۷۱
- عطاس 'otās [ع.ا.] (ا.) عطسه. / المعجم ۴۴۰
- عطاف 'etāf [ع.ا.] (ا.) چادر. / دستور ۵۹ / دره
۱۸۹
- عطب 'atab [ع.ا.] (امص.) ۱- شدت خشم. /
اخلاق ۲۱۶: ۲- هلاکی، هلاکت. / جهانگشا
ج ۲ ص ۱۶۲ / و صاف ۳۵ / دره ۶۹۷ / تجربه
ج ۱ ص ۴۷۶

عظام 'ozzām [ع.] (ص.) کلان، بزرگ. / وصف
۴۸۳ - ۵۳۸

عظام سمسمانیه - e - 'ezām
semsemāniyya(e) [ع.] (امر.)
استخوانهای کنجی، در ناحیه پا، ریز و مدور
یا بیضی شکل اند و در کف پا مجاور با
مفصلهای استخوانهای کف پا با اولین بند
انگشتان قرار دارند. / دره ۸۸

عظامی ī - 'ezām [ع.] (ص.) منسوب به
عظام، استخوانی. ر.ك. عصامی. / اغراض
۳۵۵

عظامیه 'ezāmiyya(e) [ع.] (ص.) ر.ك.
عصامی. / نسایم ۶

عظام 'azā(y)em [ع.] (ص.) ج عظیمه مؤنث
عظیم، بزرگ. / رشید ۱۳۶ / برید ۱ - ۱۴۳ /
وصف ۲۳۸ / رشف ۱۵۶

عظت 'ezat [ع.] (ا.) نصیحت، پند. / کلیله
۶۰ - ۸۴ - ۱۱۷ / سند ۱۲۵ / مرزبان ۲۰ -
۲۸۵

عظم 'azm [ع.] (ا.) استخوان. / دره ۲۸۴
عظم 'ezam [ع.] (امص.) بزرگی، عظمت. /
یمینی ۲۵ - ۳۵۸ / روضه ۲۷ / سیرت ۱۲۱
عظماء 'ozamā' [ع.] (ص.) ج عظیم، بزرگ.
/ رشید ۱۴۰

عظم الطخال 'ozm - ot - tahhāl [ع.]
(امر.) بزرگی طخال و سپرز. / بیهق ۳۰
عظم زورقی ī - 'azm - e - zōraq [ع.]
(امر.) استخوانی است شبیه به زورق که در
طرف داخل پا و در داخل استخوان تاسی قرار
دارد. / دره ۸۸

عفات 'ofāt [ع.] (ص.) ج عافی، خواهنده روزی
و احسان و فضل. / یمینی ۴۸۶ / لباب ۱۱۳

عطمه 'at'ata(e) [ع.] (مص.) پی در پی آواز
کردن. / نفثه ۴۰

عطف 'atf [ع.] (امص.) مهربانی، میل. / رشید
۱۱۷

عطفات āt - 'etf [ع.] (ا.) ج عطف، کرانه و
جانب. / رشف ۶۹

عطفه 'atfa(e) [ع.] (امص.) ۱ - میل. / دستور
۱۰۲ / دره ۱۲۳: ۲ - گشت برگشت. / بختیار
۱۸۰ / سند ۵۷ / یمینی ۵۱ - ۲۰۶ - ۳۱۳ /
وصف ۴۸ - ۲۹۷ - ۳۲۱ - ۴۱۲ - ۵۱۰ /
رشف ۱۳۳: ۳ - پیچ و خم. / مرزبان
۴۲۷ - ۶۲۸

عطل 'atal [ع.] (ص.) بی نقطه. / المعجم
۴۳۲ - ۴۳۶ - ۴۳۷

عطلت 'otlat [ع.] (امص.) بیکاری، تعطیل. /
عقول ۴۵

عطن 'atan [ع.] (ا.) خوابگاه، آرامگاه. / سند
۵۷ - ۵۸ / عقول ۶۲ / برید ۳۵ / جهانگشا
ج ۱ ص ۱۳۱ / وصف ۴۴۶ / مسامره ۲۶۳

عطوس 'atūs [ع.] (ا.) مرگ. / تجربه ج ۱ ص
۴۰۰

عطوف 'atūf [ع.] (ص.) مهربان، مشفق. /
عقول ۳۱ / مرزبان ۷۰۳ / روضه ۲ / وصف
۴۹ - ۲۶۹

عطیف 'atīf [ع.] (ص.) نرمخوی. / عقول ۲۷
عظام 'ezām [ع.] (ا.) ج عظم، استخوان. /
مقامات ۴۶ / توسل ۳۱۶ / یمینی ۴۸۱ /
المعجم ۳۶۲ / معجم ۷۸ / روضه ۳۵ - ۴۸ /
جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۸ - ج ۲ ص ۱۱۷ /
مسامره ۲۸۵ / نسایم ۱۱۶ / رشف ۱۰۲ -
۲۰۲ - ۱۷۲ - ۱۷۷ / دره ۱۴۰ / تجربه ج ۱
ص ۲۱۰

مرزبان ۵۱۶

عفار 'afār [ع.] [ا.] مرخ و عفار و چوب آتش‌زنه است؛ مرخ چوب پایین و عفار چوب بالایی. /

یمنی ۴۸۶ / دره ۱۸۴

عفاریت 'afārīt [ع.] [ا.] ج عفریت، دیو. /

سند ۳۱۷ / یمنی ۴ - ۱۷۹ - ۲۱۲ - ۳۳۳

۲۴۳ - ۲۷۴ / مرزبان ۲۱۵ - ۲۵۲ / نفثه ۴۳

/ روزه ۱۳ / سیرت ۲۶۶ / وصاف ۳۵ - ۴۶

/ مسامره ۱۷۳ / دره ۱۴۲ / گیتی ۱۲۴

عفایف 'afāyef [ع.] [ص.] ج عفیفه، زن

پاکدامن. / وصاف ۴۶ - ۳۷۳ - ۵۲۵ / سبط

۴۰

عفرانة 'afarnāt [ع.] [ا.] غول. / دره ۱۴۲

عفو 'afovv [ع.] [ص.] بسیار عفو کننده. / دره

۶۹۳

عفوصت 'ofūsāt [ع.] [امص.] تلخی. / برید

۵۶

عقاب 'eqāb [ع.] [ا.] ج عَقَبَه، راه دشوار در

کوه، گردند. / نفثه ۶۵

عقاب 'oqāb [ع.] [ا.] عَلم بزرگ. / دره ۲۳۵

عقاب شدن 'oqāb - šodan [ع.] [ف.]

(مص.مر.) طالب شدن به چیزی. / دره ۵۳۵

عقابیل 'aqābīl [ع.] [ا.] ج عَقْبُولَه، باقیمانده

بیماری. / راحه ۳۰۱ / مرزبان ۶۵۹ / نسایم

۶۰

عقابین 'oqāb - a(e)yn [ع.] [ا.] دو عقاب،

دو چوب که مقصر را بر آنها بسته چوب

می‌زدند. / اغراض ۷۳ / دستور ۶۳ / معجم

۱۴۲ - ۱۸۸ - ۱۹۶ / مسامره ۱۷۳

عقافه 'oqqāfa(e) [ع.] [ا.] چوبی سر کج که

بدان چیزی را پیش کشند، چوگان. / دره ۱۰۳

عقاقیر 'aqāqīr [ع.] [ا.] ج عَقَار، دواى نباتی،

گیاه دارویی. / عقد ۱۲۷ / مرزبان ۲۴ - ۶۵۲

/ روزه ۳۱ / وصاف ۳۰۰ / ظفر ج ۲ ص ۹۵

عقال 'eqāl [ع.] [ا.] پابند. / مقامات ۱۷۹ /

یمنی ۳۵۶ / مرزبان ۷۹ / مسامره ۱۹۵ / دره

۶۴۸

عقائل 'aqā'(y)el [ع.] [ص.] ج عقيله، هر

چیز گرامی و ارجمند، نفیس، بزرگ. / رشید

۹۱ / سند ۱۱۹ - ۳۱۴ / اغراض ۱۴ / یمنی

۲۸۳ - ۲۴۹ - ۳۱۹ - ۳۶۸ - ۴۸۹ / وصاف

۳۱۸ - ۵۴۲ / سبط ۴۰ - ۵۰ - ۹۷

عقب 'aqab [ع.] [ا.] نسل، فرزند. / بیهق ۶۸

عقبان 'e(o)qbān [ع.] [ا.] ج عَقَاب. / اغراض

۱۰۲ - ۴۰۶ / مرزبان ۶۵۳ / سیرت ۱۶ - ۹۵

/ دره ۴۲۹

عقبه 'oqba(e) [ع.] [ا.] نوبت، مسافت ارتفاع و

انحطاط پرنده. / مرزبان ۱۲۷

عقده 'oqda(e) [ع.] [ا.] در اصطلاح نجوم محل

تقاطع فلك حامل و مایل قمر است؛ این تقاطع یا

در سر دایره مفروضه است یا در آخر دایره،

صورت اول را رأس و صورت دوم را ذنب

خوانند. / بیهق ۹۷ / خاقانی ۳۲۳ / نفثه ۷۳

/ مسامره ۱۲۴ - ۱۸۵ / سبط ۳۷ / دره ۱۰۵

عقر 'aqr [ع.] [امص.] ا. جراحت، زخم. / راحه

۴۳۳ / لباب ۸۵

عققق 'aq'aa [ع.] [ا.] عَکَّه، زاغ دشتی،

کشکرك. / مرزبان ۷۱۲ / دره ۱۱

عقققه 'aq'aa(e) [ع.] [ا.] آواز عققق. / دره

۱۱

عقل 'aqī [ع.] [مص.] بستن، و در اصطلاح

عروض سقوط لام مفاعلتن باشد مفاعتن بماند

«مفاعلتن» به جان آن بنهند و آن را معقول نامند.

/ المعجم ۱۸۴

چیزی، نفیس. / یعنی ۲۸۳ / دره ۱ - ۶۴۷:

۲- زن بزرگوار، مخدّر، کریمه، بانو. / یعنی

۳۶۷ / نفثه ۱۲ / وصاف ۲۲۲ - ۲۸۸ - ۴۹۸ -

۶۱۹ / سبط ۴۵ - ۷۰

عقیله 'aqīla(e) [ع.] [ا.] در معنی عقال است

یعنی پای بند. / مسامره ۲۱۶ / رشف ۱۵۳ -

۱۶۲ - ۲۱۵

عقیلی ī - 'aqīl [ع.] [ص.] ظاهرأ شتر یا

اسب منسوب به عقیله که مشهور بوده است. /

مقامات ۴۰ - ۴۱

عقیمه 'aqīma(e) [ع.] [ص.] در هر شکلی از

اشکال لازمه قیاس شرایطی است که باید

رعایت شود هر جا که این شرایط رعایت نشود

آن را عقیم گویند و اتصاف قضیه به عقیم از راه

مجاز است. / تجربه ج ۱ ص ۳۰

عکازه 'okkāza(e) [ع.] [ا.] عصا. / مقامات

۶۹ / توسل ۸۳ / مسامره ۹۲

عکوس 'okūs [ع.] [ا.] ج عکس، تابش. /

تجربه ج ۱ ص ۴۰۰ - ج ۲ ص ۵۲

عکوف 'okūf [ع.] [امص.] گوشه گیری،

اعتکاف. / برید ۹۸ - ۳۷۸ / رشف ۲۱۸

علاّت 'ellāt [ع.] [ا.] حالات مختلف و شوون

متنوع. / جهانگشا ج ۱ ص ۲۲ - ج ۳ ص

۱۲۵

علاقه 'elāqa(e) [ع.] [ا.] آویزه. / دره ۲۶۵

علاله 'olāla(e) [ع.] [ا.] ۱ - آنچه به وی عذر

آرند. / دره ۴۸۴: ۲ - باقیمانده هر چیز، شیء

اندک. / توسل ۲۹۶ / یعنی ۴۶۶ / نفثه ۲۱ /

سیرت ۱۲۶ / وصاف ۶۵ - ۴۸۴ / تجربه ج ۲

ص ۲۰۰

علام 'ollām [ع.] [ا.] حنا. / دره ۱۵۹

علاوه 'elāva(e) [ع.] [ا.] سرباری، مازاد، اضافه.

عقله 'oqla(e) [ع.] [ا.] بندی است از بندهای

کشتی. آنچه بدان بندند. / دره ۳۴۱ - ۴۹۳

عقوب 'aqūb [ع.] [ص.] بسیار عذاب. / معجم

۱۷۹

عقود 'oqūd [ع.] [ا.] ج عقد، گردن بند. / دره

۴۰۹

عقور 'aqūr [ع.] [ص.] گزنده، گاز گیرنده،

دیوانه. / مقامات ۱۳۵ / مرزبان ۳۷۵ / روضه

۱۲۵ / سبط ۳ / دره ۳۴۲

عقوق 'aqūq [ع.] [ص.] اسب ماده باردار و یا

ناباردار، از لغات اضداد است. / دره ۳۶۰

عقوق 'oqūq [ع.] [امص.] نافرمانی، عصیان. /

کلیله ۳۰۲ / مقامات ۱۷۵ / بختیار ۶۴ / عقد

۶۶ / توسل ۲۳ - ۹۶ - ۱۱۸ - ۲۳۸ / خاقانی

۲۱۷ / سند ۷۰ / اغراض ۲۹ - ۳۵۴ - ۴۰۸ /

عقول ۴۸ / راحه ۱۱۷ / یعنی ۸۰ - ۲۳۸ -

۳۲۸ - ۳۵۸ - ۴۵۳ - ۴۶۰ - ۴۵۶ / مرزبان

۶۴۲ / نفثه ۸۴ / معجم ۸۰ - ۱۳۷ / اخلاق

۲۳۷ - ۲۳۹ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۵۱ /

سیرت ۵۶ - ۹۵ / وصاف ۷۲ - ۱۹۰ - ۲۸۵ /

مصباح ۲۱۸ / رشف ۱۲۰ - ۳۵۵ / دره ۲۸۷ -

۳۴۶

عقول 'oqūl [ع.] [مص.] بالا رفتن گوزن و غیره

است در کوه. / جهانگشا ج ۳ ص ۱۱۹

عقوه 'aqva(e) [ع.] [ا.] پیرامون و گرداگرد

سرای، منزل و فرود آمدنگاه. / مرزبان ۷۱۶

عقیب 'aqīb [ع.] [ا.] دنبال، دنباله. / خاقانی

۱۱۰ - ۱۴۳ - ۲۲۴ - ۲۷۶ / نفثه ۱۷ / وصاف

۲۴۱ - ۳۲۵ / نسایم ۵۱

عقیره 'aqīra(e) [ع.] [ا.] آواز بلند، آواز سرود.

/ وصاف ۵۴۴ / دره ۶۰۹

عقیله 'aqīla(e) [ع.] [ص.] ۱ - گرامی از هر

- دره ۱۳۴ /
علاوه 'olāva(e) [ع.] (ا.) بهترین و بلندترین چیزی. / برید ۵
عَلَّة الضَّمّ 'ellat - oz - zamm [ع.] (امص.) سبب پیوستگی. / مرزبان ۳۵۸
علث 'alas [ع.] (امص.) سختی کارزار. / دره ۵۹۶
علج 'elz [ع.] (ص.) کافر، بیدین بدخواه. / سمط ۸۱ / نسایم ۶۲
علق 'elq [ع.] (ا.) هر چیز گرانبها. / رشید ۷۶ /
خاقانی ۴۳-۱۴۳ / مرزبان ۵۰ / اخلاق ۱۸۰ /
وصاف ۱۸۸ / اخبار ۷۴ / رشف ۱۴۵
علقم 'alqam [ع.] (ا.) حنظل، هر چیز تلخ. /
نفثه ۲۸ / وصاف ۲۱۸-۳۶۱ / دره ۶۴۵ /
تجربه ج ۲ ص ۲۲۹
علقه 'olqa(e) [ع.] (ا.) قوت روز. / دره ۳۱۰
علك 'elk [ع.] (ا.) هر صمغی که جویده شود، سقز. / مقامات ۱۲۲ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۲۷
علل 'alal [ع.] (مص.) شرب ثانی، بار دوم آب خوردن. / دره ۳۴۵-۳۷۶
علوج 'olū [ع.] (ص.) جِ عَلْج، کافر و بیدین بدخواه. / یمنی ۴۴۸-۴۶۶ / نفثه ۶۶
علوج 'olū [ع.] (ص.) ظاهرأ جِ عَلْج، مرد سخت و درشت. / جهانگشا ج ۳ ص ۱۲۷
علیا 'alyā [ع.] (ص.) بلند. / دره ۷۰۲
علی الدور 'ala - n - nodūr [ع.] (قمر.) بندرت، گهگاه. / مصباح ۴۷-۸۹
علی علاّته 'alā - 'ellāte - hī [ع.] (قمر.) علی کلّ حال، به هر حال، به هر جهت. / دره ۱۶۱
علیق 'alīq [ع.] (ا.) خوراک ستوران از کاه و یونجه و علف و غیره. / سیرت ۸۷-۱۶۰
- ۲۴۲ / مسامره ۱۱۵ / دره ۶۱۴
عمّ 'amm [ع.] (ص.) ۱- عام، کامل. / دره ۶۸۰: ۲- عام، فراوان. / دره ۷۰۰
عماعم 'amā'em [ع.] (ا.) جِ عَمّ، گروه متفرق و پراکنده. / دره ۳۶۱
عماقرب 'ammā - qarīb [ع.] (قمر.) به زودی، پس از اندکی مدت. / نفثه ۳۳-۶۷-۷۳
عماهج 'amāhej [ع.] (ا.) جِ عَمْهَج، گیاه سبز درهم پیچیده. / دره ۵۳۳
عمایت 'amāyat [ع.] (امص.) گمراهی، ضلالت. / مقامات ۱۵۵ / یمنی ۹۷-۳۹۵ /
وصاف ۳۶۴
عمائر 'amā'er [ع.] (ا.) جِ عِمارة و عِمارة، قبیله بزرگ. / وصاف ۱۷۹
عمائم 'amā'em [ع.] (ا.) جِ عَمَامه. / وصاف ۲۴۴ / سمط ۶۵-۷۳ / نسایم ۶۷ / ظفر ج ۱ ص ۱۹
عمد 'amad [ع.] (ا.) نوعی قایق که از تنه درخت و ریسمان می ساختند. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۲
عمد 'omod [ع.] (ا.) جِ عمود. / وصاف ۲۸۳
عمدات 'omadāt [ع.] (ص.) جِ عمده، مهم، برجسته. / اغراض ۳۰۵
عمدان 'omdān [ع.] (ا.) ظاهرأ جِ عماد، تکیه گاه. / رشف ۳۱۶
عمده 'omda(e) [ع.] (ا.) ۱- تکیه گاه. / مرزبان ۶۵۶: ۲- رسیل لشکر. / دره ۳۹۶
عمش 'amaš [ع.] (امص.) سستی بینایی با جریان اشك همواره. / مقامات ۳۲
عمه 'amah [ع.] (امص.) سرگشتگی در گمراهی. / وصاف ۳۲۴

بازدارد، کنایه از مهمان نواز. / مرزبان ۲۲۴
 عنایت 'enāyat [ع.] (مص.) رنج دیدن. / دره
 ۶۹۶
 عنبرة الشتاء 'anbarat - oš - šetā [ع.]
 (امر.) سختی سرمای زمستان. / دره ۵۵۸
 عنبرچه 'anbar - ča(e) [ع. - ف.] (امر.)
 نوعی از زیور است که بر عنبر کنند و بر گردن
 اندازند. / دره ۲۶۲
 عنث 'anat [ع.] (امص.) ۱ - فسق و فجور و
 زناکاری. / مصباح ۲۵۵: ۲ - سختی. / دره
 ۶۸۶ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۵
 عنذله 'andala(e) [ع.] (ا.) بانگ عنذلیب. /
 دره ۲۷۱
 عنذلیل 'andalīl [ع.] (ا.) نوعی از گنجشک. /
 دره ۲۸۱
 عنده 'anada(e) [ع.] (ص. ا.) ج عاند، عناد
 کننده، ستیزه گر. / یمنی ۳۸۵ / نسایم ۱۲
 عنديات 'end - iyyāt [ع.] (ا.) ج عنديته، در
 اصطلاح تصوف افکاری که در دل قرار گیرد. /
 مصباح ۸
 عنز 'anz [ع.] (ا.) بز ماده. / دره ۱۰
 عنعنه 'an'ana(e) [ع.] (مص.) عن غن، تکرار
 کردن «عن فلان» در روایت، نقل کردن سخن از
 چند تن به ترتیب از پایین به بالا. / و صاف
 ۱۰۴ - ۴۰۴ - ۶۰۶
 عنق 'onoq [ع.] (ا.) گردن. / دره ۵۰۳
 عنقا 'anqā [ع.] (ا.) سختی و بلا. / دره ۱۳۶
 عنقود 'onqūd [ع.] (ا.) خوشه انگور و جز آن. /
 خاقانی ۱۵۷ - ۲۲۱ - ۳۰۸ / و صاف ۲۶۱ /
 دره ۴۰۹ - ۴۵۸ / مسامره ۱۶۰
 عنكبوت 'ankabūt [ع.] (ا.) طبقه ای از طبقات
 اسطرب که مشبك است. / رشف ۳۵۳

عمهاء 'amhā [ع.] (ص.) ارض عمهاء، زمینی
 که در روی نشان نباشد. / دره ۶۸۰
 عمیا 'amyā [ع.] (امص.) کوری، پوشیدگی. /
 المعجم ۹۳ / رشف ۱۳۰ - ۲۲۴
 عمیم 'amīm [ع.] (ص.) تآم، تمام، کامل. /
 گلستان ۲۴۴
 عمیمه 'amīma(e) [ع.] (ص.) مؤنث عمیم، تآم
 و تمام. / و صاف ۲۳۵ - ۲۶۶ - ۳۸۹
 عمین 'amīn [ع.] (ص.) ج غمی، کور. / دره
 ۶۸۰
 عناة 'onāt [ع.] (ص.) ج عانی، اسیر. / دره
 ۳۴۹ - ۵۲۶
 عناجیج 'anājīj [ع.] (ا.) ج غنجوج، اسب
 جواد. / دره ۶۳۵
 عناق 'anāq [ع.] (ا.) ۱ - بلا و سختی. / دره
 ۳۶۶: ۲ - نام ستاره میانه دب اکبر. / و صاف
 ۲۵۵
 عناق 'enāq [ع.] (مص.) معانقه، دست به گردن
 همدیگر در آوردن. / مرزبان ۶۳۹
 عناقید 'anāqīd [ع.] (ا.) ج غنقود، خوشه
 انگور و جز آن. / یمنی ۳۲۰
 عناکب 'anākeb [ع.] (ا.) ج عنكبوت. /
 بختیار ۷۴ / سبط ۸۷ / رشف ۱۲۸
 عنان 'enān [ع.] (ا.) ج عنانة، ابر. / دره ۵۴۷
 عنان 'enān [ع.] (مص.) معارضه کردن. / دره
 ۶۲۷
 عنان ریز 'enān - rīz [ع. - ف.] (قمر.) جلد و
 باشتاب، بتاخت. / و صاف ۱۵۳ - ۲۰۰
 ۳۱۱ - ۳۷۷ - ۵۱۷ - ۵۸۴ - ۶۴۴ / ظفر ج ۱
 ص ۲۶۷ / دره ۲۳۹
 عنان گیر 'enān - gīr [ع. - ف.] (صمر.) آنکه
 لگام مرکب مسافر را بگیرد و او را از رفتن

عنود 'anūd [ع.] (ص.) ستیزه کار، لجباز. / برید

۲۵۵ / دره ۶۳۳

عنوس 'onūs [ع.] (مص.) تا دیرسال دختر در

خانه پدری شوهر ماندن. / برید ۱۷۵

عنون 'anūn [ع.] (ا.) ستور پیشی گیرنده در سیر.

پیشاهنگ. / دره ۳۲۲

عنید 'anīd [ع.] (ص.) ستیزه کننده، سرکش. /

دره ۵۸۸ / تجربه ج ۲ ص ۱۹۹

عنیف 'anīf [ع.] (ص.) درشت، سخت. / عقد

۹۷ - ۱۱۶ / سند ۱۹۶ / خاقانی ۲۲۴ /

یمینی ۴۵ - ۸۲ - ۳۳۳ - ۳۴۷ / جهانگشا ج

۱ ص ۲۲ / وصاف ۱۶۳ - ۱۹۳ / سمط ۳۵ /

مسامره ۴۳ / نسایم ۵۹ / تجربه ج ۱ ص ۱۴۷

عنیفه 'anīfa(e) [ع.] (ص.) عنیف، درشت.

سخت. / سمط ۱۶ / نسایم ۶۱

عنین 'ennīn [ع.] (ص.) مردی که بر جماع قادر

نباشد. / مرزبان ۲۱ / وصاف ۱۲۰

عواء 'avvā' [ع.] (ا.) نام صورت پنجم از صور

فلکی شمالی و آن را به شکل مردی تصور

کرده اند که گویا به آواز بلند شخصی را

می طلبد. / یمینی ۱۶۴ - ۲۰۹ / مرزبان ۲۳۲

/ دره ۲۶۵ / تجربه ج ۱ ص ۱۸۱

عوا 'ovā' [ع.] (مص.) بانگ کردن و زوزه

سگ. بانگ سگ و گرگ. / یمینی ۱۶۴ -

۲۰۹ / دره ۱۰

عواتق 'avāteq [ع.] (ص.) ج عاتق، دختر

نوجوان. یا دختر نوبالغ. / وصاف ۲۶ - ۷۷ -

۱۳۲ - ۱۸۳ - ۲۱۱ - ۲۲۳ - ۲۴۶ - ۲۵۴ -

۵۶۹ / دره ۱۱۹

عوادی 'avādī [ع.] (ص.) ج عادی، جاری و

رونده. / دستور ۲۲

عوادی 'avādī [ع.] (ص.) ۱ - ج عادی،

مانع، بازدارنده. / برید ۹۳ / دره ۶: ۲ - ج

عادی، ظلم، ستم، بدی. / یمینی ۱۹۶ - ۲۳۷ -

۳۲۹ - ۳۴۹ - ۴۰۱ / برید ۱۲ - ۷۵ - ۱۲۶ -

۱۶۹ - ۲۵۱ / وصاف ۶۲۴ / سمط ۴۰ /

مسامره ۶ - ۳۲۴

عوار 'o(a)vār [ع.] (ا.) عیب، خلل. / اغراض

۱۳۱ / یمینی ۱۰ - ۱۷۸ - ۱۹۵ / برید ۱۷۰

/ مرزبان ۴۸۸ / جهانگشا ج ۲ ص ۳۷ /

وصاف ۳۸۷ - ۶۲۸ / مسامره ۱۶۱ / مصباح

۵۴ / رشف ۵۷ - ۹۳ - ۱۱۶ - ۱۵۰ - ۱۹۷ -

۴۰۲

عوارف 'avāref [ع.] (ا.) ج عارفه، نیکویی،

خیر. / کلیله ۱۹۰ - ۲۳۴ / عتبه ۱۶ - ۲۶ -

۴۲ - ۱۴۰ / رشید ۱۰ - ۸۹ - ۱۰۴ / توسل

۲۱ / یمینی ۱۰ - ۷۷ - ۷۸ - ۲۲۵ - ۳۹۷ /

دستور ۲۰ - ۳۷ - ۹۰ - ۹۲ / برید ۱۷ /

المعجم ۱۰ / معجم ۲۷ - ۹۷ - ۱۵۵ - ۱۶۷ -

۱۷۰ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۹۶ / وصاف ۹۶ -

۳۲۵ / مسامره ۲۹۴ / نسایم ۱۱۰ / ظفر ج ۱

ص ۵۵۶ / دره ۵۴۶ - ۶۲۴

عواصر 'avāser [ع.] (ص.) ج عاصره،

فشارنده، و شاید ج عاصر، نوعی باد

گردانگیز. / وصاف ۷۸ - ۱۵۳ - ۱۷۸ -

۱۸۶ - ۳۱۶ - ۶۳۸ / دره ۶۷۰

عواصف 'avāsef [ع.] (ا.) ج عاصفه، باد

سخت و تند. / بختیار ۱۸۲ / توسل ۱۹۷ /

عقد ۶۸ - ۷۹ / خاقانی ۲۰۵ - ۲۸۱ / سند

۱۷۱ - ۱۸۸ - ۳۴۳ / یمینی ۲۲۶ - ۲۳۸ -

۳۵۵ - ۴۴۵ - ۴۶۲ / دستور ۲۹ / برید ۸۲ -

۱۹۳ - ۲۷۶ - ۲۸۵ / مرزبان ۵۲۱ / نفثه ۲ -

۵۴ / المعجم ۱۲ / معجم ۱۷ / جهانگشا ج ۲

ص ۱۷۷ - ج ۳ ص ۲۱۸ / سیرت ۶ / وصاف

- ۹۹ / رشف ۳۹-۵۶-۶۵-۱۶۶-۲۰۱-
 ۲۲۰-۲۳۰ / ظفر ج ۲ ص ۳۸۰ / دره ۶۳۹-
 ۶۴۶ / تجربه ج ۲ ص ۲۰۰
 عواصم 'avāsem [ع.] (ص.) ج عاصمه و
 عاصم، بازدارنده، نگاهدارنده. / مرزبان ۱۰۳
 عواطر 'avāter [ع.] (ص.) ج عاطر، بوی
 خوش دوست، بوی خوش دهنده. / رشف
 ۶۴-۲۱۱-۲۷۴-۳۹۸
 عواطل 'avātel [ع.] (ص.) ۱- ج عاطل،
 بیکار، بیهود، باطل. / یمنی ۴۵۸ / وصاف
 ۱۴۹: ۲- ج عاطل، زن بی‌گردنبد و
 بی‌پیرایه. / مرزبان ۷۴۲
 عوافی 'avāfī [ع.] (امص. ا.) ج عافیت،
 صحت، سلامت، تندرستی. / خاقانی ۲۵-
 ۳۵-۲۶۱-۲۶۶-۲۸۷-۲۹۶
 عواقل 'avāqil [ع.] (ا.) ج عاقل، کارپوشیده
 و درهم. / دره ۶۴۷
 عواکب 'avākeb [ع.] (ا.) ظاهرأ ج عاکب،
 جمعیت بسیار و انبوه. / وصاف ۲۰۸
 عوالی 'avālī [ع.] (ص.) ۱- ج عالی، بلند از
 هر چیز. / مرزبان ۵۹۶ / رشف ۱۸۱: ۲- (ا.)
 ج عالی، نوك نیزه. / یمنی ۲۹۱ / معجم ۱۱۸
 / سیرت ۵۲ / وصاف ۱۳۲ / دره ۱۵-۴۲۶
 عوامل 'avāmel [ع.] (ا.) ج عامله، خاک و آب و
 بذر و گاو و کار که در عقد مزارعه منظور شود.
 / دستور ۱۲۲
 عوان 'avān [ع.] (ا.) آنچه میانه باشد به سال و
 جنگ. / دره ۷۰۸
 عوانس 'avānes [ع.] (ص. ا.) ج عانس، دختر
 که بی‌شوی تا دیر سال در خانه پدر مانده باشد.
 / خاقانی ۳۰۹
 عواید 'avāyed [ع.] (ص.) ج عائد،
- بازگردنده. / دره ۱۵۴
 عوایص 'avāyes [ع.] (ا.) شدايد، سختیها،
 مشکلات. / عقول ۶۵ / برید ۶۲-۳۴۹
 عوایق 'avāyeq [ع.] (ص. ا.) ج عایقه، مانع،
 عارضه، آسیب، بدبختی. / مقامات ۱۰۶ /
 رشید ۱۸ / سند ۲۸۰ / یمنی ۲۲۶ / برید
 ۸۰-۱۷۴ / معجم ۱۰ / وصاف ۱۱۱ / اخبار
 ۴۰
 عوایل 'avāyel [ع.] (ا.) ج عایله، زن و فرزند،
 خانواده، عائله. / برید ۲۷۸
 عود 'ōd [ع.] (ا.) شتر کلانسال. / دره ۹۵-۶۱۶
 عودالصليب 'ūd - os - salīb [ع.] (امر.)
 گیاه فاوانیا که آن را بر رشته می‌کشیدند و
 تعویذ کودکان می‌کردند. / وصاف ۳۲۴
 عوذه 'ūza(e) [ع.] (ا.) افسون، تعویذ، دعای ضد
 چشم زخم. / خاقانی ۲۹۰-۳۴۰ / وصاف
 ۴۸۰
 عور 'avar [ع.] (ا.) فساد. / وصاف ۳۸۷
 عورا 'ōrā [ع.] (ص.) مؤنث أعور، يك چشم. /
 رشف ۱۵۷-۳۴۸
 عورات 'ōrāt [ع.] (ا.) ج عوْرة، شکاف کوه. /
 دره ۵۷۵
 عورت 'ōrat [ع.] (ا.) اصل معنی اندام نهان و
 جای شرم آدمی، مجازاً جایی در منزلگاه و در
 صف لشکر و در سر حد و در حصار که دزد یا
 دشمن از آن راه تواند یافت، رخنه، جای با
 خلل، محل موجب ترس و بیم. / کلیله ۱۹۳
 عورتینه 'ōrat - ina(e) [ع. - ف.]
 (ص مر. امر.) جنس زن و دختر، مقابل مردبند و
 پسربند. / جهانگشا ج ۱ ص ۸۵
 عوز 'ōz [ع.] (امص. ا.) بی‌چیزی، درویشی،
 تهیدستی، حاجت. / برید ۲۵-۲۰۴-۳۸۳

۲۸-۴۴-۷۹ / اغراض ۱۶۵ / یعنی ۴-
 ۸۳-۱۴۱-۲۱۰-۳۰۷-۳۱۲-۳۵۹
 ۴۳۲-۴۳۵ / مرزبان ۴۹ / نفثه ۳۲ / المعجم
 ۸ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۴۳ / وصف ۷۳-
 ۱۹۲-۶۱۰

عیشام 'a(e)ysām [ع.ا.] درخت چنار. /
 وصف ۱۸۰-۲۲۸

عیدان 'īdān [ع.ا.] ج عود، چوب، و عیدان
 آتش افروز، مرغ و عفارند، دو چوب آتش‌زنه.
 / دره ۴۶۵

عیدیّه 'īdiyya(e) [ع.ا.] ناقه عیدیّه، شتر
 نجیب. / دره ۲۹۶

عقیق 'ayyeq [ع.ا.] تنگ، در ضیق لبق عیق
 از اتباع است. / دره ۲۱۰

عقیقه 'a(e)yqa(e) [ع.ا.] کنار دریا. / دره ۵۸۱
 عیمان 'a(e)ymān [ع.ا.] تشنه. / دره ۳۱۷
 عین 'a(e)yn [ع.ا.] ۱- طلا، زر. / دره ۲۴۰-
 ۴۶۴-۶۵۴: ۲- آفتاب. / دره ۲۲۹

عینا 'a(e)ynā [ع.ا.] مؤنث آغین، زن فراخ
 چشم. / سند ۹۴

عین الثور 'a(e)yn - os - sōr [ع.ا.] (امر).
 چشم گاو، نام ستاره دبران است. / مرزبان ۴۹۸
 / دره ۳۱۵

عین الرضا 'a(e)yn - or - rezā [ع.ا.] (امر).
 چشم خوشنودی و رضایت. / مرزبان ۳۲۷ /
 سمط ۹۷

عین القطر 'a(e)yn - ol - qatr [ع.ا.] (امر).
 چشمه قطران، و قطران ماده‌ای است سیاه و
 بدبو که از سرو کوهی گرفته می‌شد. / گلستان
 ۱۳۷

عین الکمال 'a(e)yn - ol - kamāl [ع.ا.]
 (امر). چشم زخم. / عتبه ۱۳۱ / بختیار ۱۶۶

عوض العائضین 'ā'ezīn - ol - 'ōz [ع.ا.]
 (ق.مر). همیشه، پیوسته، دائماً. / دره ۱۰۳
 عوک و بوک 'ōk - o - bōk [ع.ا.] (امر). اول
 عوک و بوک، اول چیزی، نخستین مرتبه‌ای و
 دفعه‌ای. / دره ۶۹۹

عول 'ōl [ع.ا.] (مص). چیره شدن. / یعنی ۴۷۳
 عون 'ūn [ع.ا.] ج غوان، زن میانه سال. / نفثه
 ۱۹

عویص 'avis [ع.ا.] (ص). سخت و دشوار، غریب.
 / وصف ۱۹۳ / تجربه ج ۲ ص ۱۳۸
 عویصات 'avisāt [ع.ا.] (ص.ا.) ج عویصه، کار
 دشوار. / وصف ۱۵۸-۴۲۷ / رشف ۱۷۵ /
 دره ۶۴۸

عویل 'avīl [ع.ا.] (مص. امص.). بلند کردن آواز به
 گریه و ناله. بلند آوازی در گریه و ناله، گریه و
 فریاد. / مقامات ۱۹۹ / راحه ۲۸۹ / یعنی
 ۴۹۰ / مرزبان ۳۵۶ / نفثه ۲۵-۴۸ /
 جهانگشا ج ۲ ص ۱۱۷-۲۰۶ / وصف ۹۳-
 ۱۰۰-۳۲۲-۵۰۲-۵۵۶-۶۳۶ / دره
 ۱۳۸-۲۵۱

عهد 'ehād [ع.ا.] ج عَهْدَة و عَهْدَة، باران
 نخستین بهار. / توسل ۱۴۷-۱۶۸ / سمط ۲
 عهد 'ehn [ع.ا.] (ا.) پشم، پشم گوسفند. / یعنی
 ۳۲۲

عقی 'ayy [ع.ا.] (ص). درمانده در کار و در سخن.
 / وصف ۲۶۲-۵۳۸-۶۰۲

عیافت 'iyāfat [ع.ا.] (امص.). کراحت و ناپسندی.
 / مرزبان ۵۱۳

عیبه 'a(e)yba(e) [ع.ا.] (ا.) کیسه از چرم و مانند
 آن، جامه‌دان. / سند ۱۰۰ / اغراض ۴۰۵ /
 راحه ۳۹۱ / مرزبان ۸۹ / دره ۹۶

عیث 'a(e)ys [ع.ا.] (امص.). تباهی، زیان. / عتبه

- / توسل ۲۵۹ / خاقانی ۱۹-۵۲-۵۳-۶۲-
 ۷۴-۱۲۸ / یسینی ۴۱ / دستور ۱۹ / لباب
 ۱۰-۲۶۶-۵۵۹ / مرزبان ۱۷۵ / المعجم
 ۱۹-۲۵ / معجم ۱۹-۳۸ / روضه ۵۴-۱۵۵
 / جهانگشا ج ۱ ص ۷ / مسامره ۹۹ / رشف
 ۱۱۲-۳۰۸ / ظفر ج ۱ ص ۸-۷۲-۱۸۷-
 ج ۲ ص ۸۹-۱۳۸-۴۲۰ / دره ۲۶۷-۴۲۱-
 / گینی ۱۹۱-۲۱۵ / تجربه ج ۱ ص ۶۵-
 ۲۷۰-ج ۲ ص ۱۶۳

عیون 'oyūn |ع.ا| (ص.) ج غنن، بهترین از هر
 چیزی. / راحه ۲۳-۲۵

«غ»

- غاب yāb [ع.] (ا.) بیشه، جنگل، نیزار. / نفته
 ۴۲ / المعجم ۳۳۱ / معجم ۸۹ / و صاف ۳۴۰
 / تجربه ج ۲ ص ۲۲۴
- غابات yābāt [ع.] (ا.) ج غابة، مؤنث غاب،
 جنگل، بیشه. / دره ۶۶۴
- غابر yāber [ع.] (ص.) گذشته، درگذشته. /
 سند ۵۶-۱۳۴-۲۵۰-۲۸۳ / دستور ۲۰-
 ۲۶-۵۸ / لباب ۱۷-۴۳ / اخبار ۱۰۹
- غادر yāder [ع.] (ص.) غدر کننده، بیوفا. /
 کلیله ۲۸۵-۳۹۶ / یمنی ۳۷۶ / مرزبان
 ۳۱۰-۶۴۶ / جهانگشا ج ۱ ص ۵ / سیرت
 ۱۵۲ / و صاف ۲۳۳ / دره ۱۲۷
- غادی yādī [ع.] (ص.) در بامداد رونده، سیر
 کننده در بامداد. / سبط ۴۳-۱۰۲
- غادیه yādiya(e) [ع.] (ص.) بامدادی. / و صاف
 ۳۶۷ / دره ۱۴-۳۸۱
- غار yār [ع.] (ا.) لشکر. / ظفر ج ۲ ص ۳۴۳ /
 دره ۲۱۰-۲۴۶-۳۳۹-۵۵۱
- غارب yāreb [ع.] (ص.) ۱- غروب کننده. /
 یمنی ۴۹۵ / مرزبان ۳۵۴ / و صاف ۱۱۱-
 ۲۳۲:۲- (ا.) دوش. / دره ۳۳۳-۳۳۴-۴۹۲
- غارث yārat [ع.] (ص.) تاراج کننده. / دره ۳۳۴
 غاز yāz [ف.] (ص.) شکافته، چاک چاک، چاک
 خورده. / دره ۳۸
- غازه yāza(e) [ف.] (ا.) گلگونه، سرخاب. /
 گیتی ۴۲
- غازی yāzī [ف.] (ا.) فاحشه. / دره ۱۵۰
- غاسق yāseq [ع.] (ص.) تاریک. / مقامات ۳۵-
 ۱۴۹ / بختیار ۲۷۰
- غاسل yāsel [ع.] (ص.) شوینده، غسل دهنده. /
 رشف ۴۱۸
- غاش yāšš [ع.] (ص.) خائن کینه‌ور، فریبکار. /
 مرزبان ۱۴ / سبط ۹۸ / اخبار ۱۱۳
- غاشم yāšem [ع.] (ص.) ستمکار، ظلم کننده. /
 برید ۳۹-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۳-۱۳۰-۱۸۷
 / مرزبان ۴۱۳
- غاصّ yāss [ع.] (ص.) پر، مملو. / کلیله ۲۲۳ /
 بیهق ۱۱۰ / یمنی ۳۷۱-۳۹۶ / مرزبان ۶۳۷
 / نسایم ۷۰ / اخبار ۲۴ / دره ۵۷۹
- غاضی yāzī [ع.] (ص.) ۱- فروزان. / و صاف
 ۳۷۶:۲- خاموش و در دل دارنده. / دره ۲۴۴
- غافر yāfer [ع.] (ص.) آمرزنده. / برید ۲۸ /
 مسامره ۳
- غال yāll [ع.] (ص.) تشنه (شتر). / و صاف ۹۸
- غالط yālet [ع.] (ص.) در غلط، خطا کار. /
 مصباح ۲۸۰
- غالی yālī [ع.] (ص.) ۱- غلو کننده، از حد
 درگذرنده. / کلیله ۲۹۴ / عقد ۶۹ / یمنی

غَبّ Yebb [ع.] (ا.) تَبّی که يك روز در میان
عارض شود. / چهار ۱۰۷ / سند ۱۶۴

غَباش Yebāš [ع.] (ا.) تاریکی آخر شب، مقابل
غشاش. / تجربه ج ۲ ص ۲۲۱

غَباوت Yabāvat [ع.] (مص. امص.) ابله شدن.

ابلهی، احمقی، سفاقت، گولی. / کلیله ۱۱۵ /

عقول ۵۱ / یمنی ۱۷۲ / برید ۱ - ۱۰۶ -

۱۶۲ - ۱۶۸ - ۲۴۶ - ۳۲۳ - ۳۶۱ - ۳۸۲ /

مرزبان ۱۶۵ - ۵۱۹ / اخلاق ۱۴۲ / روضه

۲۲ - ۲۵ / سیرت ۲۵۰ / وصاف ۳۴ - ۲۵۲ -

۳۴۶ - ۴۳۲ - ۶۴۳ / مسامره ۱۲۳ / نسایم

۵۶ - ۸۳ / مصباح ۲۵۱ / دره ۱۴۷ - ۵۶۳

غَبرت Yobrat [ع.] (امص. ا.) تیرگی، گرد و

غبار. / گیتی ۲۷۲

غَبش Yabaš [ع.] (ا.) تاریکی آخر شب. / دره
۳۳۸

غَبوق Yabūq [ع.] (ا.) شراب شبانگاهی، مقابل

صبوح. / مقامات ۱۸۰ / خاقانی ۲۵۶ /

اغراض ۱۵۶ - ۳۳۳ / لباب ۴۹۴ / نفثه ۱۸ /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۰ - ج ۳ ص ۴ / وصاف

۹ - ۳۲۹ - ۴۸۵ - ۶۰۹ - ۶۴۵ / سبط ۱۸ /

ظفر ج ۲ ص ۱۵ / دره ۱۵۸ / تجربه ج ۲ ص

۵۱

غَبی Yabiyy [ع.] (ص.) کند ذهن، کم فهم. /

وصاف ۵۹۱

غَشاء Yosa' [ع.] (ا.) آب آورد، کف، کفک، آنچه

سیل آورد از کف و جز آن. / خاقانی ۱۸۶ /

اغراض ۳۷۶ / برید ۹۰ - ۹۶ - ۱۵۹ / دره

۶۷۹

غَث و نَث Yass - o - nass [ع.] (امر.) تباہ.

نَث از اتباع است. / دره ۴۸

غَثه Yossa(e) [ع.] (ا.) قَوْتُ روز گذار. / دره

۳۳۵ - ۳۷۰ / دستور ۱۰۰ / جهانگشا ج ۲

ص ۲۴۰ - ۲ - گرانبها. / دره ۲۰ / تجربه ج ۱

ص ۱۹۴

غامر Yāmer [ع.] (ص.) خراب، ویران، مقابل

عامر. / اغراض ۲۵۲ / مسامره ۱۳۰

غامرات Yāmerāt [ع.] (ص. ا.) ج غامره.

ویران، خراب. / وصاف ۴۴۶ / دره ۶۱۰

غامره Yāmera(e) [ع.] (ص.) غامر، ویرانه،

خراب. / تجربه ج ۱ ص ۴۸۴

غانم Yānem [ع.] (ص.) سالم و غانم، تندرست و

سالم. / سیرت ۶۵ / ظفر ج ۱ ص ۳۴۱ - ج ۲

ص ۱۸۵ - ۱۹۶ - ۲۲۵ - ۳۷۲

غانیات Yāniyāt [ع.] (ا.) ج غانیه، زنی که به

سبب حسن خویش بی نیاز از زیور باشد. /

خاقانی ۱۶۶ - ۳۱۶ / وصاف ۵۹ - ۶۷ - ۷۸ -

۱۲۰ - ۱۳۷ - ۵۰۹ / دره ۳۸۳

غانیه Yāniya(e) [ع.] (ا.) زنی که به سبب حسن

خویش بی نیاز از زیور باشد. / دره ۷۰۳

غاوی Yāvī [ع.] (ص.) گمراه. / برید ۷۲

غایت الغَبّ Yāyat - ol - jobb [ع.] (امر.)

تاریکی چاه. / معجم ۱۸۹

غایر Yāyer [ع.] (ص.) ۱ - فرو شونده. / رشف

۱۸۷ - ۲ - نهان در زمین، مقابل ظاهر. / یمنی

۴۸۶ / روضه ۱۱۹

غایرات Yāyerāt [ع.] (ص. ا.) ج غایر، زمین

پست و گود. / مرزبان ۲۵۶ - ۲۷۳ / مسامره

۱۴۷

غایص Yāyes [ع.] (ص.) فرو رونده در دریا،

غواص. / وصاف ۴۱۲ / دره ۲۱

غائض Yā'ez [ع.] (ص.) فرو شونده. / وصاف

۳۵۱

غایل Yāyel [ع.] (ص.) هالك. / برید ۳۲

۶۸۴

غشیان Yasayān [ع.] [مص.] شوریدن دل، دل به هم خوردن، استغراغ کردن. / کلیله ۹۸

عجرجی jī - Yajar [تر.] (ص.مر.) دلیل، بلد، راهنما. / ظفر ج ۱ ص ۳۶ - ۸۳ - ۲۰۸ - ۲۲۶ - ۳۴۲ - ۳۷۱ - ۴۱۲ - ۴۱۹ - ۴۷۱

۴۸۶ - ۵۴۳ - ج ۲ ص ۲۷

عجرجی گری ī - gar - jī - Yajar [تر.] - ف. [حامص.] راهنمایی، دلیلی. / ظفر ج ۲ ص ۲۷۸

عجرجی čī - Yajar [تر.] (ص.مر.) ر.ك. عجرجی. / ظفر ج ۱ ص ۱۷۶

غدا Yadā [ع.] (ا.) بامداد. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۵۶ / و صاف ۴۰۰

غدافی Yodāf - iyy [ع.] (ص.) زاغ مانند، همچون زاغ سیاه، سیاه، تاریک. / مقامات ۱۴۹ / و صاف ۳۱۵ - ۴۱۶ / دره ۲۲۸

غداير Yadāyer [ع.] (ا.) ج غدیره، گیسوی بافته. / عقد ۶۶ / یمینی ۴۹۰ / مرزبان ۳۱۶ / دره ۵۶

غدرافه Yadrāf [ع.] (ا.) تاریکی، سیاه. / دره ۵۶
غدرفی ī - Yedref [ع.] (ص.ا.) غطریفی، سکه‌ای از آهن و روی و جز آن که در بخارا رایج بوده است. / مقامات ۱۷۶

غدو Yodovv [ع.] (ا.) ج غدا، بامداد. / مقامات ۴۰ / معجم ۷۵ - ۱۰۲ / و صاف ۹
غدوات Yadavāt [ع.] (ا.) ج غدا، بامداد. / مرزبان ۲۸۶ / معجم ۲۴۶

غدير Yadir [ع.] (ا.) شمشیر. / دره ۳۰۶
غذوان Yazavān [ع.] (ا.) اسب شادمان شتاب‌رو. / دره ۲۹۱

غذی Yaziiy [ع.] (ص.) پرورش داده، پرورده. /

وصاف ۱۹۰

غر Yerr [ع.] [ص.] کسی که فریب خورد چون او را فریب دهند، جوان نآزموده کار. / عقول ۴۲ - ۵۳ - ۶۲ / برید ۷۹ - ۸۰ - ۲۸۲ - ۲۸۳

غر Yorr [ع.] [ص.] ج غراء، کره اسب که در پیشانی وی غره (سفیدی) باشد. / و صاف ۶۲۶

غرا Yarrā [ع.] [ص.] روشن، سفید. / جهانگشا ج ۳ ص ۶۰

غراب Yorāb [ع.] (ا.) ۱ - کلاغ، صورت دهم است از صور فلکی جنوبی. / دره ۲۶۶؛ ۲ - نوعی از کشتی بادی قدیم که به شکل غراب (کلاغ) ساخته می‌شده است. / دره ۴۹۲ - ۵۰۹ - ۵۸۰ / گینی ۱۹۹

غراب‌البین Yorāb - ol - ba(e)yn [ع.] (امر.) زاغ سرخ پا و سرخ منقار، عرب مشاهده این پرند را شوم و موجب جدایی یاران و خویشاوندان می‌دانسته. / بختیار ۹۷ / و صاف ۱۰۵ / مسامره ۲۷۰ / دره ۱۳۵

غرابان Yorāb - ān [ع.] (ا.) دو استخوان باریک پایین استخوان تنک سرین. / دره ۳۹۵

غرار Yarrār [ع.] [ص.] مکار، بسیار فریبنده. / مرزبان ۱۴ / سمط ۹۸ / اخبار ۱۱۳

غرار Yerār [ع.] (ا.) ۱ - دم تیز شمشیر و نیزه. / یمینی ۴۸۶ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۲۹ / دره ۲۱۱؛ ۲ - اندک از خواب. / یمینی ۳۹۰ - ۴۸۵ / و صاف ۳۱۳

غراره Yerāra(e) [ع.] (ا.) نوعی از سلاح جنگ، پیراهن که در زیر زره پوشند. / المعجم ۲۵۳
غراره Yerāra(e) [ع.] (ا.) جوالی که آن را مانند دام از ریسمان بافته باشند و پنبه و پشم و گاه و سرگین و مانند آن در وی کنند و از جایی به جایی برند. / بختیار ۱۹۵ / خاقانی ۱۹۴ /

غرلتای Yoreltāy [مز.ا] [ر.ك. قوريلتای. /

ظفر ج ۱ ص ۲۲۳

غرم Yarm [ع.ا] [م.ص.] ادا کردن ديه. / مقامات

۱۲۵

غرم Yarm [ع.ا] [خشم.ا] / دره ۲۷۵

غرمā Yoramā [ع.ا] [ص.ا] ج غريم، وامدار،

بدهكار. / مقامات ۲۰۰ / عتبه ۱۱۶ /

جهانگشا ج ۱ ص ۱۶۷ / و صاف ۱۶۹ /

نسايم ۸۶

غرنوق Yornūq [ع.ا] [ا.ا] مرغ آبی و گردن دراز،

كلنگ. / يمينی ۴۷۹

غريب Yariḅ [ع.ا] [ص.ا] در اصطلاح عروض از

بحور مستحدث ثقیل که وزن آن فاعلاتن

فاعلاتن مستفعلن است. / المعجم ۹۴-۹۵-

۱۶۵

غریر Yariḅ [ع.ا] [ا.ا] زندگانی با فراغ خاطر. /

دره ۲۱۹

غریر Yariḅ [ع.ا] [ص.ا] فریفته. / دره ۶۴۵

غریضه Yariḅ(e) [ع.ا] [ص.ا] تازه، با آب، با

طراوت. / دره ۲۹۷

غریف Yariḅ [ع.ا] [ا.ا] نیستان، درخت انبوه در

هم. / دره ۱۰-۱۸۰

غريم Yariḅ [ع.ا] [ص.ا] وامدار، بدهكار،

مقروض. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۶۸

غزات Yozāt [ع.ا] [ص.ا] غزاة، ج غازی، غزو

کننده، جنگنده در راه دین. / يمينی ۳۰-

۳۳۲-۳۶۵-۳۸۰ / معجم ۱۴۶-۱۵۳ /

سیرت ۸۶

غزارت Yazārat [ع.ا] [ام.ص.] پُری، فراوانی،

بسیاری، کثرت، و گاه مجازاً تبخر. / کلیله

۹۵-۲۰۳ / چهار ۱۹-۸۷ / عتبه ۸-۳۲-

۳۴-۳۸ / رشف ۳۷-۹۲ / توسل ۱۹۲ /

مرزبان ۵۰۴

غرام Yārām [ع.ا] [ام.ص.] شیفتگی، عشق. /

خاقانی ۱۲ / دره ۴۳۰ / تجربه ج ۱ ص

۲۰۴-۲۴۲

غراورنگ Yār - ōrang [ف.ا] [امر.ا] ۱- تخت

بزرگ، سریر پادشاهی. / دره ۱۵: ۲- (ص.)

بزرگتر. / دره ۱۵

غرایس Yārāy(ʿ)es [ع.ا] [ا.ا] ج غریسه، نهال

نشانه تا که جای گیرد. / دره ۳۷۹-۵۰۶

غرائض Yārāʿez [ع.ا] [ا.ا] ج غریض، شکوفه. /

دره ۴۹۶

غرب Yarb [ع.ا] [ا.ا] ۱- تیزی هر چیزی. / دره

۷۰۰: ۲- تیزی تیغ. / دره ۲۷۹: ۳- می روان.

/ دره ۴۸۹: ۴- (ص.) اسب تیزرو. / دره ۴۱۶

غریب Yerbīb [ع.ا] [ص.ا] سخت سیاه. / يمينی

۱۲۹-۳۳۶

غَرَت Yerrat [ع.ا] [ام.ص.] فریفتگی، غرور. /

رشید ۱۱۷ / خاقانی ۶۳-۱۹۹-۲۹۹ /

گلستان ۴۸۸ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۱۷

غرچه Yār - ča(e) [ف.ا] [ص.مر.] ابله، نادان،

جاهل. / کلیله ۳۳۸

غرر Yarar [ع.ا] [ام.ص.] ۱- هلاکت. / دره

۲۱۰: ۲- (م.ص.) فریب خوردن. / يمينی ۳۳۴

/ سیرت ۲۶۵

غرزن Yār - zan [ف.ا] [ص.مر.] مرد دیوث،

قلتهان. / نسايم ۶۲

غرشیده Yāršīda(e) [ف.ا] [ص.ا] خشمگین،

خشم آلود. / دره ۲۹۳

غرفه Yorfa(e) [ع.ا] [ا.ا] يك مشت آب. / دره

۶۲۶

غرق Yoraq [ع.ا] [ا.ا] ج غُرَقَه، يك شربت از شیر

و جز آن. / يمينی ۴۷۸

عقد ۱۴۵ / خاقانی ۱۷۷ / عقول ۲۶ / راحه
۲۳۹ / یمنی ۱۶ - ۶۲ - ۱۱۱ - ۱۷۳ -
۲۱۳ - ۲۵۰ - ۲۶۳ - ۳۵۳ - ۳۹۰ - ۴۴۶ /
دستور ۸۰ - ۸۱ / برید ۲۳۱ / لباب ۷۴ -
۱۲۲ / مرزبان ۷۸ - ۲۳۴ - ۳۶۰ / المعجم
۴۵۱ / معجم ۱۲۱ - ۱۴۵ - ۱۵۲ / جهانگشا
ج ۱ ص ۱۴۸ / وصاف ۲۱ - ۸۸ / سبط ۱۸ -
۳۱ - ۷۱ / نسایم ۶ - ۱۵ / اخبار ۴ - ۱۱۰ /
رشف ۲۳۰ - ۲۸۵

غزاله Yazāla(e) [ع.] (ا.) آفتاب. / دره ۸۳
غزل Yazl [ع.] (مص.) ۱ - رشتن، رسیدن. /
اخلاق ۶۴ - ۲۵۰؛ ۲ - (ا.) رشته بشم. /
خاقانی ۳۰۴
غزیر Yazīr [ع.] (ص.) بسیار از هر چیز، وافر. /
معجم ۶۰ / نسایم ۸۷ / دره ۲۱۹ / تجربه ج ۲
ص ۸۲
غزیره Yazīra(e) [ع.] (ص.) بسیار آب از جاه.
بسیار شیر از شتر و جز آن. / دره ۸۹
غسق Yasaq [ع.] (ا.) تاریکی اول شب، ظلمت
پس از غروب. / مقامات ۱۹۷ / سند ۱۸۸ /
دره ۳۹ - ۱۸۰

غسلین Yeslīn [ع.] (ا.) نام درختی در دوزخ،
آنچه از پوست و گوشت دورخیان روان گردد. /
وصاف ۶۳۲
غشاش Yešāš [ع.] (ا.) اول تاریکی. / تجربه ج
۲ ص ۲۲۱
غشاوت Yešāvat [ع.] (ا.) پرده، پوشش. /
اخلاق ۱۴۳ / مصباح ۲۵۱ / رشتن ۲۱۸۰
غشاوه Yešāva(e) [ع.] (ا.) پرده، پوشش. /
مرزبان ۵۱۹ / مسامره ۸۶ - ۱۲۳ / رشف
۱۶۴ - ۲۶۰ - ۲۹۹ / تجربه ج ۱ ص ۱۹۸
غشم Yašm [ع.] (ا.) ظلم و ستم. / جهانگشا ج

۲ ص ۳۶ - ج ۳ ص ۱۴ - ۱۷۲ / وصاف ۴۹۲
/ دره ۶۵۲
غشمشم Yašamšam [ع.] (ص.) دلیر و
خودرأی. / دره ۲۲۳

غشوش Yošūš [ع.] (ا.) ج غش، تقلب، تزویر،
خیانت. / مصباح ۴۷ - ۱۵۹

غشوم Yašūm [ع.] (ص.) ستمکار. / جهانگشا
ج ۱ ص ۵۶ - ج ۲ ص ۱۱۰ / وصاف ۳۷ -
۱۰۹ - ۴۶۸ - ۵۹۰ / مسامره ۱۹۹ - ۳۲۵ /
دره ۱۵۱ - ۲۲۳ - ۶۹۶ / تجربه ج ۱ ص
۱۸۲ - ۴۷۵

غشوه Yo(e,a)šva(e) [ع.] (ا.) پرده و پوشش.
/ دره ۴۷۱

غشیات Yašiyyāt [ع.] (ا.) ج غشیة، بیهوشی.
/ رشف ۳۰۰

غشیت Yašyat [ع.] (امص.) بیهوشی. / وصاف
۱۰۵

غصت Yossat [ع.] (ا.) غصه، اندوه. / یمنی
۱۰۱

غصص Yosas [ع.] (ا.) ج غصه. / دستور ۶۳ /
سبط ۵۴

غصن Yosn [ع.] (ا.) شاخه درخت، شاخ. /
مقامات ۶۳ / توسل ۷ / سند ۳۷ / اغراض
۴۰۲ / عقول ۴۴ / برید ۷ - ۲۳۲ / لباب
۶۵ - ۲۲۰ / مرزبان ۶۲۲ / وصاف ۵ - ۱۹۱ /
سبط ۲۵ - ۹۴ / نسایم ۷۶ / دره ۳۸۲ - ۴۵۶
/ تجربه ج ۲ ص ۷۱

غصون Yosūn [ع.] (ا.) ج غصن، شاخ درخت،
شاخه درخت. / اغراض ۳۲۵ / دره ۷ -
۵۰۶ - ۵۷۶

غض Yazz [ع.] (مص.) ۱ - فرو خوابانیدن
چشم. / سبط ۹۴؛ ۲ - فرو داشتن آواز. /

غضن Yosn [ع.] (ا.) شاخه درخت، شاخ.
مقامات ۶۳ / توسل ۷ / سند ۳۷ / اغراض
۴۰۲ / عقول ۴۴ / برید ۷ - ۲۳۲ / لباب
۶۵ - ۲۲۰ / مرزبان ۶۲۲ / وصاف ۵ - ۱۹۱ /
سبط ۲۵ - ۹۴ / نسایم ۷۶ / دره ۳۸۲ - ۴۵۶
/ تجربه ج ۲ ص ۷۱

غصون Yosūn [ع.] (ا.) ج غصن، شاخ درخت،
شاخه درخت. / اغراض ۳۲۵ / دره ۷ -
۵۰۶ - ۵۷۶

غض Yazz [ع.] (مص.) ۱ - فرو خوابانیدن
چشم. / سبط ۹۴؛ ۲ - فرو داشتن آواز. /

غضن Yosn [ع.] (ا.) شاخه درخت، شاخ.
مقامات ۶۳ / توسل ۷ / سند ۳۷ / اغراض
۴۰۲ / عقول ۴۴ / برید ۷ - ۲۳۲ / لباب
۶۵ - ۲۲۰ / مرزبان ۶۲۲ / وصاف ۵ - ۱۹۱ /
سبط ۲۵ - ۹۴ / نسایم ۷۶ / دره ۳۸۲ - ۴۵۶
/ تجربه ج ۲ ص ۷۱

غصون Yosūn [ع.] (ا.) ج غصن، شاخ درخت،
شاخه درخت. / اغراض ۳۲۵ / دره ۷ -
۵۰۶ - ۵۷۶

۲۳۳ / مصباح ۳۹۸
 غفر [Yafīr] [ع.ا.] یکی از منازل قمر و آن سه
 ستاره است خرد در برج میزان. / دره ۱۷۲
 غفصت [Yafsat] [ع.ا.] حادثه، اتفاق ناگهانی.
 / و صاف ۲۳۲
 غفل [Yofl] [ع.ا.] ۱- بی علامت و نشان از تیر
 قمار و راه و جز آن. / مقامات ۸۵: ۲- زمین
 مانده که در آن نشان عمارت نباشد. / دره ۵۴۶
 غفلات [Yafalāt] [ع.ا.] (امص.) ج غفلت،
 فراموشی، نادانی. / رشف ۲۱۳
 غقول [Yofūl] [ع.ا.] (امص.) غفلت، بیخبری،
 فراموشی. / عقول ۳۵-۵۱ / برید ۲۵۴-
 ۳۶۴
 غفوه [Yafva(e)] [ع.ا.] خواب سبک. / مصباح
 ۱۶۶
 غفیر [Yafīr] [ع.ا.] (ص.) بسیار، فراوان. / یمنی
 ۳۷۸ / نفثه ۲۷ / و صاف ۲۴۰ / رشف ۳۶۲ /
 دره ۱۲۹ / گیتی ۲۶-۳۷-۲۰۲
 غلّ [Yell] [ع.ا.] (ا.) کینه، حسد. / کلیله ۳۲۸ /
 دره ۱۲۴-۱۶۱
 غلا [Yalāl'] [ع.ا.] (امص.) گرانی. / کلیله ۴۱۲ /
 عقول ۳۵ / المعجم ۱۲ / جهانگشا ج ۱ ص
 ۵۹-۲۰۶ / سیرت ۲۰۷ / دره ۱۳۴
 غلال [Yelāl] [ع.ا.] (ا.) ج غلّه. / جهانگشا ج ۱
 ص ۱۰۳
 غلاله [Yelāla(e)] [ع.ا.] (ا.) لباس نیم تنه‌ای که زیر
 جامه و زره می‌پوشیدند. / بیهق ۱۵۷ / دره
 ۶۰۵ / خاقانی ۸۶-۳۰۳ / و صاف ۲۷-۱۰۶
 / دره ۶۰۵
 غلب [Yolb] [ع.ا.] (ص.) ۱- ج غلب، چیره و
 سبتر گردن. / دره ۱۷۸: ۲- ج غلباء، مرغزار
 بسیار و درهم درخت. / معجم ۳۲ / دره ۵۵۶

مصباح ۲۲۳: ۳- (ص.) تازه. / مقامات ۱۳۳
 / دره ۳۸۲
 غضارت [Yazārat] [ع.ا.] (امص.) فراخی، نعمت،
 خوشی. / توسل ۱۷۲ / جهانگشا ج ۱ ص
 ۳- ج ۲ ص ۴۷- ج ۳ ص ۲۵ / و صاف ۵۴-
 ۱۲۱-۱۳۸ / دره ۴۰۰ / تجربه ج ۲ ص ۲۵۲
 غضاره [Yazāra(e)] [ع.ا.] (ا.) کاسه بزرگ. / سند
 ۲۹۰
 غضاریف [Yazārīf] [ع.ا.] (ا.) ج غضروف. /
 رشف ۷۹
 غضاظت [Yazāzat] [ع.ا.] (امص.) نقصان،
 منقصت، خواری، ذلت. / یمنی ۶۳-۱۳۶-
 ۱۶۰
 غضب [Yazb] [ع.ا.] (ا.) ۱- شیر بیشه. / دره
 ۴۴۱: ۲- شمشیر بران. / دره ۴۴۱: ۳-
 (ص.) سخت سرخ. / دره ۴۴۱
 غضوب [Yazūb] [ع.ا.] (ص.) ۱- خشنناک، بسیار
 خشنناک. / اغراض ۱۴۶ / اخلاق ۸۴ / سبط
 ۳۶: ۲- (ص.) مار خبیث. / معجم ۱۷۹
 غضیض الطرف [Yazīz - ot - tarf] [ع.ا.]
 (ص. مر.) سست چشم (آهو). / تجربه ج ۲ ص
 ۴۴
 غضیضه [Yazīza(e)] [ع.ا.] (ص.) تازه. / دره ۵۳۳
 غطا [Yetā] [ع.ا.] (ا.) ۱- پوشش، پرده. / برید
 ۲۹-۱۰۰-۱۴۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۸- ج
 ۲ ص ۹۴ / سیرت ۲۸۳ / سبط ۱۲ / دره
 ۴۷۱: ۲- سربوش. / دره ۴۸۸
 غطریف [Yetrīf] [ع.ا.] (ص.) مهتر بزرگ،
 جوانمرد سخی جوان. / تجربه ج ۲ ص ۲۲۲
 غطّه [Yetta(e)] [ع.ا.] (مص.) فشار دادن. / رشف
 ۶۴
 غطیط [Yatīt] [ع.ا.] (مص.) خرخر کردن. / اخلاق

- غلباء *Yalbā'* [ع.] (ص.) ۱- مرغزار بسیار و درهم. / دره ۴۵۲: ۲- قبیله گرامی و بزرگ. / دره ۳۲۲
- غلبه *Yalaba(e)* [ع.] (ص.) ج. غالب، قدرتمند چیره دست. / دستور ۱۲۱
- غلت *Yollat* [ع.] (امص.) شدت عطش، سوز تشنگی. / برید ۱۱۲-۲۳۶ / نفثه ۱۱ / مصباح ۳۹۵-۴۳۱
- غَلَّةُ الْفَوَاد *Yollat - ol - fo'ād* [ع.] (امص.) شدت تشنگی قلب. / رشف ۳۲۸
- غلث *Yalas* [ع.] (امص.) سختی کارزار. / دره ۵۹۶
- غلج *Yalaz* [ع.] (مص.) هموار و یکسان رفتن. / دره ۳۹۶
- غلس *Yalas* [ع.] (ا.) تاریکی آخر شب، نزدیک صبح. / مقامات ۶۴ / یمنی ۴۷۷
- غلظ *Yelaz* [ع.] (امص.) ۱- ستبری، درشتی. / رشف ۲۸۱: ۲- درشتخویی، خشونت طبع. / اخلاق ۲۰۲-۲۹۸
- غلل *Yalal* [ع.] (امص.) سوزش تشنگی. / دره ۳۷۶
- غلوا *Yol(la)vā'* [ع.] (مص.) ۱- از حد گذشتن. اول و آغاز. / مقامات ۴۳-۶۳-۷۲-۷۷ / توسل ۱۸-۴۷-۶۰-۸۵-۲۰۲-۲۱۸ / عقد ۱۲۵ / خاقانی ۳۰۶-۳۴۶ / اغراض ۳۲۴ / راحه ۱۷۲ / دستور ۱۲۲ / روضه ۱۴۳ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۴۳-۲۴۴ ج ۳ ص ۴ / و صاف ۱۳۶-۱۴۰-۱۶۶-۱۹۸-۲۱۴-۳۲۱ / مسامره ۱۱۶-۱۵۱-۱۸۳-۲۵۳-۳۱۸ / نسایم ۴۹-۸۹-۱۱۷ / اخبار ۱۰۶ / رشف ۹۰-۱۰۵-۱۶۷-۲۲۸-۲۵۸-۳۶۲ / ظفر ج ۱ ص
- ۳۵۶- ج ۲ ص ۲۲۸-۲۳۴ غلوات *Yalavāt* [ع.] (ا.) ج. غلاء، سختی. / عقد ۶۹
- غلول *Yolul* [ع.] (امص.) ج. غُل، کینه، دشمنی. / مصباح ۴۷-۱۵۹
- غلوه *Yalva(e)* [ع.] (ا.) يك تیر پرتاب مسافت. / اغراض ۳۲۳
- غله *Yolla(e)* [ع.] (امص.) تشنگی و سوزش و سختی آن. / دره ۲۹۹-۳۱۷
- غلیل *Yalil* [ع.] (ص.) تشنه. / مرزبان ۹۰ / سیرت ۱۸ / دره ۴۷۰
- غم آگنج *Yam - āganj* [ف.] (ص. مر.) آکنده و ملو از غم. / دره ۷۲
- غماء *Yammā'* [ع.] (امص.) تیرگی، تاریکی، سختی. / دره ۱۰۶
- غمار *Yamār* [ع.] (ا.) گروه مردم، جماعت مردم. / دستور ۶۹-۹۱
- غمار *Yemār* [ع.] (ا.) ج. غمر و غمره، شدت و سختی. / خاقانی ۴۲ / عقول ۷ / یمنی ۳۷۱ / المعجم ۶ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۳
- غمام *Yamām* [ع.] (ا.) ج. غمامه، ابر، سحاب، ابر سفید. / مقامات ۱۲۵ / بختیار ۱۹۵ / عقد ۱۵۰ / سند ۱۵-۶۲ / اغراض ۳۱-۱۸۷ / دستور ۲۴-۳۷-۵۶ / برید ۷۹-۱۳۲-۲۹۳-۳۲۱ / نفثه ۱-۷۳ / جهانگشا ج ۲ ص ۷۸ / سیرت ۸۶ / و صاف ۶-۱۰۳-۱۸۷ / مسامره ۱۸۵-۱۹۶ / رشف ۵۰-۶۰-۱۲۱-۱۳۹-۱۶۹-۲۱۳-۲۲۵-۳۱۵ / ظفر ج ۱ ص ۱۵۹ / دره ۱۰۶-۴۲۵-۶۲۰
- غمامه *Yamāma(e)* [ع.] (ا.) ابر، سحاب، ابر سفید. / تجربه ج ۲ ص ۸
- غمائم *Yamā'em* [ع.] (ا.) ج. غمامه، ابر. /

غمین Yamīn [ع.] (ص.) پوست نرم که پشم آن
ریخته باشد. / دره ۶۶۰

غناج Yannāj [ع.] (ص.) ناز کننده با کرشمه.
تجربه ج ۲ ص ۱۶۹

غنجان ān - Yanz [ع.] (ص.) ج غنّج،
نیکو. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۰

غنجان ān - Yanz [ع.] (ق.) از مصدر غنجیدن،
در حال کرشمه و ناز. / و صاف ۲۳۱

غنجه Yaneja(e) [ع.] (ص.) با کرشمه. / دره
۳۸۲

غنظ Yanz [ع.] (مص.) رنجانیدن. / دره ۶۷۵

غنم Yonm [ع.] (ا.) غنیمت. / دره ۲۴۷

غنوج Yonūj [ع.] (ص.) ج غنّج، نیکو، خوش.
تجربه ج ۲ ص ۴۳

غنّه Yonna(e) [ع.] (ا.) تحریری است از
موسیقی که در هنگام غنا و سراییدن به خیشوم

بینی ادا کنند. / المعجم ۴۲۰ / معجم ۸

غنیت Yonyat [ع.] (مص.) توانگری، مالداري.
/ کلیله ۹۳ / سند ۱۵۵ - ۲۰۶ - ۲۵۶ - ۳۱۳

/ اغراض ۲۶۷

غنیه Yonya(e) [ع.] (مص.) بی نیازی،
توانگری. / مرزبان ۱۰

غوابر Yavāber [ع.] (ص.) ج غابر، گذشته.
/ دستور ۲۶ - ۳۵ - ۸۱ - ۱۲۲

غوات Yovāt [ع.] (ص.) ج غاوی، گمراه.
/ یمنی ۳۳۵ - ۳۶۵

غوادى Yavādī [ع.] (ا.) ج غادیه، باران
بامدادی، ابر بامدادی. / بیهق ۲۸۹ / مسامره
۲۰۰ / دره ۶

غواذی Yavāzī [ع.] (ا.) ج غاذیه، دایه. / دره ۶
غوارب Yavāreb [ع.] (ص.) ج غارب، پنهان و
پوشیده. / مرزبان ۴۰۴

تجربه ج ۲ ص ۱۹۰

غمد Yemd [ع.] (ا.) نیام شمشیر و کارد و جز
آن. / تجربه ج ۱ ص ۱۹۸

غمر Yamr [ع.] (ا.) اسب تندرو و نیکو. / دره
۷۱۷

غمر Yomr [ع.] (ص.) مرد ناشی و بی تجربه،
احمق. / توسل ۲۰۶ / خاقانی ۴۲ - ۱۳۷ -

۳۸۶ / عقول ۶۲ / برید ۱۸۷ / سیرت ۱۲۵

غمرات Yamarāt [ع.] (ا.) ۱ - ج غمره،
گرداب، بسیاری آب. / توسل ۲ - ۸۵ - ۳۳۱

/ دستور ۸۷ / معجم ۳۸ / و صاف ۳۴ / رشف

۲۹۹ / دره ۴۳ - ۲۳۱ - ۲۹۵: ۲ - ج غمره،

سختی. / بیهق ۴ - ۲۷۵ / توسل ۲۷ / یمنی

۳۷۸ / روضه ۱۳۶ / سیرت ۳۷ / رشف

۱۲۱ - ۲۳۵ - ۲۶۰ / ظفر ج ۲ ص ۷۱ / دره

۴۳ - ۷۱۸

غمره Yamra(e) [ع.] (ا.) انبوهی و بسیاری،
گرداب. / مرزبان ۱۰۵ / رشف ۱۲۴ - ۲۰۷ -

۳۹۶

غمری Yomr - ī [ع.] (ف.) (حاصص.)
بی تجربگی، خامی، ناآزمودگی. / اخلاق ۹۴

غمغمه YamYama(e) [ع.] (ا.) بانگ و خروش
دلیران در کارزار. / معجم ۹۰

غموض Yomūz [ع.] (مص.) پوشیدگی،
اشکال. / مصباح ۲۲۶

غموم Yomūm [ع.] (ا.) ج غم، اندوه. / رشید
۱۴۰ / بختیار ۱۰۶ - ۲۵۲ / خاقانی ۶۴ /

سند ۳۸ - ۱۶۴ / اغراض ۳۷۹ / یمنی ۴ /

دستوی ۲۲ / برید ۷۹ - ۳۲۱ / و صاف ۱۰۳ /

مسامره ۳۵ - ۱۸۵ - ۳۰۱ / رشف ۱۶۷ / دره

۱۶ - ۷۷ - ۱۰۶ - ۶۱۷ - ۶۲۰ - ۶۶۸ /

تجربه ج ۱ ص ۱۱۹ - ۱۷۶

غوارب Yavāreb [ع.] (ا.) ج غارب، دوش از
بن سر تا بن گردن. / مرزبان ۲۳۹ / وصاف ۶۴
/ اخبار ۷۸-۹۷ / دره ۲۸۳

غواشی Yavāši [ع.] (ا.) ج غاشیه، پوشش.
یمینی ۲۲۰ / وصاف ۳۲۹ / مصباح ۱۷۱ /
رشف ۶۱-۲۱۸-۳۱۶-۳۲۲-۳۳۷-۳۸۱
غوالی Yavālī [ع.] (ص.) ۱- ج غالی، گران
قیمت. / سیرت ۵۲: ۲- ج غالی، غلو کننده.
از حد درگذرنده. / دره ۴۲۶: ۳- ج غالیه، زن
یا دختر غلو کننده. / وصاف ۱۳۲ / یمینی
۲۹۱

غوانی Yavānī [ع.] (ص.) ج غانیه، زنی که به
سبب جمال خود از زیور بی نیاز باشد، جمیله.
/ رشید ۱۳۹ / خاقانی ۱۰۸-۱۶۵ / مرزبان
۱۰-۲۴۶ / روضه ۱۰۹ / جهانگشا ج ۱ ص
۱۵۸ / وصاف ۱۴۷ / سبط ۸۷ / مسامره ۳۰۱
/ دره ۲۸-۲۶۱-۷۰۳ / تجربه ج ۱ ص
۱۸۵- ج ۲ ص ۵۸
غوانی Yavānī [ع.] (ص.) زن سرودگوی و
خواننده. / لباب ۲۷۷ / وصاف ۵-۱۳۸ /
اخبار ۳۸

غوایت Yavāyat [ع.] (مص. امص.) گمراه
شدن، بیراه گشتن. گمراهی، بیراهی. / مقامات
۱۵۵ / عتبه ۱۷ / بیهق ۶۵-۲۵۳ / رشید
۹-۷۵ / توسل ۶۴-۱۰۶ / خاقانی ۱۶۱-
۲۱۷ / سند ۱۴۳ / عقول ۵۱ / یمینی ۹۷-
۱۶۶-۳۳۴ / برید ۱-۱۶۲ / المعجم ۲ /
اخلاق ۱۵۵ / جهانگشا ج ۱ ص ۲-۵۱- ج
۳ ص ۲۳۱ / وصاف ۱۲۶ / رشف ۴۰-۶۶-
۸۷-۱۲۴-۱۴۹-۲۲۸-۲۶۳-۳۰۹ /
ظفر ج ۱ ص ۳۰۵- ج ۲ ص ۱۹-۱۱۱-
۱۷۴ / دره ۳۴۴-۴۹۸-۶۹۶ / تجربه ج ۲

ص ۱۹۸

غوائل Yavā'(y)el [ع.] (ا.) ج غائله و غایله،
سختی، بلا، فساد، شر. / رشید ۱۲۸ / عقول
۶۰ / یمینی ۲۳۷-۲۴۹ / برید ۲۰-۷۵-
۸۲-۸۶-۹۸-۱۰۶-۱۳۱-۱۵۰-۱۷۴-
۱۸۷-۲۷۶-۳۳۷ / مرزبان ۲۳۴-۲۷۳-
۷۰۴ / اخلاق ۱۸۵-۳۲۹ / جهانگشا ج ۲
ص ۱۹۰- ج ۳ ص ۶۸ / وصاف ۲۹ / سبط
۱۴ / اخبار ۶۱ / دره ۴۲۶

غوج Yōj [ع.] (ص.) اسب فراخ سینه. / دره ۵۰۰
غوغه Yū Ya(e) [ف.] (ا.) قوقه، تکمه کلاه و
پیراهن و امثال آن، و غوغه مغربی، کنایه از
آفتاب. / دستور ۱۰۵

غول Yūl [ع.] (ا.) غار. / دره ۳۸۸
غی Yā(e)yy [ع.] (امص.) گمراهی، بیراهی،
فساد. / مقامات ۶۳ / برید ۱۵۷ / جهانگشا
ج ۲ ص ۵۶ / وصاف ۴۱-۲۷۰-۵۳۸-
۵۷۸ / مصباح ۳۶۷

غیابات Yāyābāt [ع.] (ا.) ج غیابة، زمین گود،
تهدیه. / معجم ۴۳

غیابت الجب Yāyābat - ol - jobb [ع.]
(امر.) تك جاه، عمق، نهایت. / دره ۶۹۶
غیاث Yiyās [ع.] (امص.) فریادخواهی، فریاد.
/ مرزبان ۷۰۵

غیار Yiyār [ع.] (امص.) تغییر. / دره ۵۹۲
غیار Yiyār [ع.] (ا.) پاره ای باشد به رنگی جز
رنگ جامه که جهودان در قدیم بر کتف
می دوختند تا از مسلمانان تشخیص داده شوند،
پاره زرد، عسلی. / عتبه ۸۳ / مسامره ۳۲۷ /
نسایم ۲۸ / وصاف ۲۸۵ / دره ۵۹۲

غیاض Yiyāz [ع.] (ا.) ج غیضه، بیشه، جنگل.
/ بختیار ۱۴۸-۱۹۵ / سند ۳۸-۱۲۱-

غیطان Yītān [ع.] (ا.) ج غوط، زمین پست
فراخ. / و صاف ۳۹۰ / دره ۵۳۳

غیلان Yīlān [ع.] (ا.) ج غول. / دره ۷۰۲
غیلت Yīlat [ع.] (امص.) مکر، فرب، حیله. /
یعنی ۱۸۴ - ۳۷۵

غیله Yīla(e) [ع.] (ا.) بیته شیر. / و صاف ۳۷۴
غیم Ya(e)ym [ع.] (ا.) ابر، ابر ریزنده. / برید
۳۰۱ / نفثه ۳۲ / سسط ۳۱ / مصباح ۷۵ -
۴۲۵ / دره ۴۲۴

غیمان Ya(e)ymān [ع.] (ص.) تشنه. / دره ۳۱۷
غین Ya(e)yn [ع.] (مص.) شوریدن دل، پراکنده
دل گردیدن، فرا پوشیدن چیزی ذهن را. /
خاقانی ۱۱۳ / و صاف ۶ / رشف ۱۳۹ -
۲۰۵ - ۳۲۲

غین Ya(e)yn [ع.] (ا.) ابر. / دره ۲۲۵
غیناء Ya(e)ynā' [ع.] (ص.) درخت سبز بسیار
برگ. / دره ۴۵۲

غیوب Yoyūb [ع.] (ا.) ج غیب. / رشف ۱۵۸ -
۲۸۶ - ۳۶۴ - ۳۶۹

غیوٹ Yoyūs [ع.] (ا.) ج غیٹ، باران. / عقول ۵
غیوم Yoyūm [ع.] (ا.) ج غیم، ابر. / دستور ۲۲
/ مصباح ۱۲۹ / دره ۵۰ - ۶۲۰

۲۰۱ / اغراض ۱۷۶ / یعنی ۲۷۷ / دستور
۳۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۲۵ / و صاف ۲۴۹ /
سط ۲۲ / تجربه ج ۲ ص ۷۱
غیاهب Yayāheb [ع.] (ا.) ج غَهب، تاریکی،
شب سخت سیاه. / اغراض ۱۹۹ / برید ۲۶۴
/ معجم ۲۳ / رشف ۴۰ - ۱۰۵ - ۲۳۶ -
۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۶۴ - ۲۹۹ / تجربه ج ۱ ص
۲۰۴ - ۴۸۵ - ج ۲ ص ۹

غیبه Ya(e)yba(e) [ف.] (ا.) هر يك از آهنگهای
کوچک که برای ساختن جوشن بر هم نهند. /
یعنی ۱۶۴

غیث Ya(e)ys [ع.] (ا.) باران. / بختیار ۵۰ /
لباب ۴۱ - ۲۴۱ / نفثه ۳۲ / دره ۶۱۱

غید Yayad [ع.] (مص. امص.) مایل شدن، نرم
شدن. نرمی، تمایل. / و صاف ۱۳۷ - ۳۵۵ -
۳۹۶

غید Yīd [ع.] (ص.) ج اَغید و غَید، نرم و نازک.
/ جهانگشا ج ۱ ص ۱۴۰ / دره ۲۵۶ / تجربه
ج ۱ ص ۳۷۳

غیداق Ya(e)ydāq [ع.] (ص.) مرد جوان. / دره
۵۷۵

غیر Yiyar [ع.] (امص.) تغییر، دگرگونی. /
المعجم ۲۲

غیش Yīš [ف.] (ا.) غم و اندوه بسیار، اصل کلمه
«و غیش» است فرهنگ نویسان به خطا
خوانده اند. / دره ۱۳ - ۱۰۷ - ۱۵۸

غیض Ya(e)yz [ع.] (ص.) کم، اندک، غیضی از
فیض، کمی از بسیاری. / رشید ۱۲۰ / لباب
۳۱ / و صاف ۹۴ - ۱۷۳ / مصباح ۶۲ / تجربه
ج ۱ ص ۱۶۲

غیضه Ya(e)yza(e) [ع.] (ا.) بیشه، جنگل. /
یعنی ۲۷۷

«ف»

فارس fāres [ع.] (ا.) شیر بیشه. / دستور ۶۹ /
دره ۲۲۲

فارغ fāre' [ع.] (ص.) برشونده. / نسایم ۷۷ /
اخبار ۱۰۳

فارعه fāre'a(e) [ع.] (ص.) مؤنث فارغ، بلند،
بالا بلند از جهت شرف. / سیرت ۳۷ / دره
۵۹۸-۵۲۸

فارغ الاکناف fāre' - ol - aknāf [ع.]
(ص.مر.) خالی کنار، خلوت. / مرزبان ۸۵

فارق fāreq [ع.] (ص.) جدا کننده و باز شناسنده
حق از باطل. / مرزبان ۱۲۴

فاروق fārūq [ع.] (ا.) بهترین نوع تریاک
که بیماری و تندرستی را از هم جدا می سازد. /
یمینی ۱۸

فاره fāreh [ع.] (ص.) راهوار. / عقد ۱۴۰ /
اخلاق ۱۸۱ / و صاف ۱۹۶

فازه fāza(e) [ع.] (ا.) سایبان. / عقد ۶۲
فاس fās [ع.] (ا.) فأس، تیر. / تجربه ج ۲ ص
۲۲۷

فاصد fāsed [ع.] (ص.) فصد کننده، رگزن. /
گلستان ۵۲۹

فاضح fāzeh [ع.] (ص.) رسوا کننده. / برید
۳۶۴ / مرزبان ۲۲۲

فاضل fāzel [ع.] (ص.) باقیمانده از هر چیز.

فاتر fāter [ع.] (ص.) ۱- سست، ناتوان. / عقد
۱۵۹ / عقول ۱۰ / مرزبان ۴۹۴ / سیرت

۲:۲۰۸- نیم گرم. / چهار ۱۱۶

فاتق fāteq [ع.] (ص.) شکافنده، مقابل راتق. /
بیهق ۱۰۲ / مرزبان ۷۲ / و صاف ۳۱۰ / دره
۱۹۱

فاتک fātek [ع.] (ص.) بناگاه گیرنده، کُشنده. /
جهانگشا ج ۲ ص ۲۶۵

فاجع fāje' [ع.] (ص.) سخت. / اغراض ۳۷۸
فاختی fāxetiyy [ع.] (ا.) هر چیزی که به
رنگ فاخته باشد، قسمی خزا است که در شوش
سازند. / دره ۲۷۰

فادح fādeh [ع.] (ص.) دشوار، گران، سخت. /
اغراض ۳۷۸ / دستور ۱۱۸ / سبط ۸۱
فادحات fādehāt [ع.] (ص.) ج فادحه، فادح،
مشکل. / عتبه ۵۱

فادیه fādiya(e) [ع.] (ص.) قربانی، فدوی. /
خاقانی ۳۵

فارات fārāt [ع.] (ا.) ج فارة، موش. /
جهانگشا ج ۱ ص ۱۵

فارجه fāreja(e) [ع.] (ص.) ظاهراً مصحف
مازحه است یعنی شوخ طبع. / گلستان ۲۱۸

فارد fāred [ع.] (ص.) تنها، یگانه. / و صاف
۳۲۲-۵۱۹ / مسامره ۲۰۰

فتات fotāt [ع.] (ا.) ریزه و شکسته از هر چیزی.

/ دره ۲۴۲

فتّاك fattāk [ع.] (ص.) ناگاه کُشنده. / دره ۶۷۰

فتّاك fottāk [ع.] (ص.) ج. فاتك، دلیر. /

خاقانی ۱۷ / جهانگشا ج ۱ ص ۹۹ / سیرت

۱۰۸ / و صاف ۳۰-۲۵۵ / دره ۵۷۲

فتّال fattāl [ع.] (ص.) بیچنده. / دره ۳۳۱

فتحشاهی fath - šāh [ع.] (ص.) ف. ا. (ص.) مر.

امر. (نام قسمی از کشتی بوده است. / دره ۵۷۹

فتر fctr [ع.] (ا.) فاصله میان دو انگشت سیاه و

ابهام چون آنها را از هم بگشایند. / برید ۳۴۳

فتش fatš [ع.] (مص.) کاویدن، جستجو کردن.

/ و صاف ۹۹-۱۵۳-۲۲۵-۳۶۲ / تجربه ج

۱ ص ۲۱۰-ج ۲ ص ۲۱۵

فتك fatk [ع.] (مص.) بناگاه گرفتن، ناگاه کشتن.

/ کلیله ۵۵ / عقد ۸۸ / نفثه ۵۳ / جهانگشا

ج ۱ ص ۱۰۱ / سبط ۱۷

فتكات fatakāt [ع.] (مص.) (ا.) ج. فتك، بناگاه

گرفتن و بناگاه کشتن. / و صاف ۱۵۲

فتوح fotūh [ع.] (امص.) در اصطلاح تصوف

گشایشی که در حال و باطن سالک ایجاد شود.

/ مصباح ۲۵۰

فتوحات fotūh - āt [ع.] (امص.) ج. فتوح،

ر.ك. فتوح. / مصباح ۸

فتون fotūn [ع.] (مص.) در فتنه افتادن. / یمنی

۹۸ / مرزبان ۵۸۳

فتیات fatayāt [ع.] (ص.) ج. فتاة، دختر جوان.

/ دره ۲۳۰

فتیل fatīl [ع.] (ا.) رشته دانه خرما، آنچه در

شکاف هسته خرما بود. / خاقانی ۱۷۴

فجّ fajj [ع.] (ا.) راه گشاده میان دو کوه. / یمنی

۴۸۶ / تجربه ج ۱ ص ۱۴۲

باقی. / مرزبان ۳۵۶

فاقت fāqat [ع.] (امص.) فاقه، درویشی،

نیازمندی، احتیاج. / عقد ۹۴

فاقره fāqera(e) [ع.] (ص.) سخت. / رشف ۱۰۱

فاکره fākera(e) [ع.] (ص.) ۱- فاکر، فکر

کننده، اندیشه کننده. / دره ۱۱۲: ۲- (ا.) قوه

فکر و نطق. / و صاف ۴- دره ۴۳-۱۱۲

فاکبه fākeha(e) [ع.] (ا.) میوه. نوعی حلوا. /

خاقانی ۳۸ / برید ۴۱-۱۶۴-۳۵۰ / و صاف

۱۵۲

فانیات fāniyāt [ع.] (ص.) ج. فانیه، فانی، فنا

شونده. / و صاف ۱۲۴

فاوا fāvā [ف.] (ق.) خلاف. / نفثه ۳

فاوایی fāvā - yī [ف.] (حامص.) اختلاف. /

خاقانی ۳۱۱

فایت fāyet [ع.] (ص.) فوت شده، از میان رفته.

/ کلیله ۹۶-۲۱۳-۲۸۱-۳۶۵ / مرزبان

۲۷۰

فایته fāyeta(e) [ع.] (ص.) مؤنث فایت، فوت

شده، از میان رفته. / مصباح ۳۱۱

فایجه fāyeja(e) [ع.] (ص.) ۱- وسیع، فراخی

میان دو کوه. / دره ۱۴: ۲- (ا.) گروه. / دره ۱۴

فایح fā'y(e)h [ع.] (ص.) دمنده، بوی خوش

دهنده. / رشید ۱۴۳ / خاقانی ۲۰-۱۶۴-

۲۳۰ / برید ۹۳ / لباب ۴۸۰ / مرزبان ۱۵۹ /

روژه ۲-۹-۱۳۴ / و صاف ۲۷۴ / دره ۲۲۳

فایحه fāyeha(e) [ع.] (امص.) خوش بویی. /

دره ۱۴

فائزه fā'eza(e) [ع.] (ا.) آستانه زیرین. / دره

۵۱۱

فایق fāyeq [ع.] (ص.) برگزیده. / توسل ۱۰۵

/ یمنی ۳۲۰

دره ۱۴۱
 فخامت faxāmat [ع.] (امص.) بزرگ قدری،
 بزرگواری. / رشف ۳۰۰
 فخت faxt [ع.] (ا.) اول ماهتاب که نمایان شود.
 / دره ۶۴۳
 فخذ fa(e)xz [ع.] (ا.) مابین ورك و ساق یعنی
 ران. / رشف ۳۱۹
 فخذ faxez [ع.] (ا.) قبیله، بطن. / بیهق ۶۰
 فدام fa(e)dām [ع.] (ا.) دستار. / معجم ۱۳۰ -
 ۲۳۴
 فدامت fadāmat [ع.] (امص.) کم فهمی،
 درشتخویی، کند ذهنی. / اخلاق ۱۵۶
 فدان faddān [ع.] (ا.) مزرعه. / و صاف ۳۴۹ /
 تجربه ج ۲ ص ۲۱
 فدغد fadfad [ع.] (ا.) دشت، زمین هموار و
 برابر. / المعجم ۳۶۳ / و صاف ۳۹۰ / تجربه
 ج ۲ ص ۷۷
 فدم fadm [ع.] (ص.) سست، کم فهم، لثیم. /
 برید ۲۹۹ - ۳۳۸ - ۳۴۵
 فدویت fadaviyyat [ع.] (امص.) چاکری، جان
 نثاری. / تجربه ج ۱ ص ۵۵
 فذلك fazālek [ع.] (ا.) پایان حساب، مختومه،
 خلاصه و مجمل. / بختیار ۲۶۱ / اغراض
 ۱۱۶ - ۳۴۳ / مرزبان ۲۰۸ - ۴۷۵ - ۵۵۰ /
 جهانگشا ج ۲ ص ۲۵۷ / و صاف ۳۹ - ۸۶ -
 ۱۲۳ - ۳۷۱ - ۴۰۵ - ۴۱۵ - ۶۳۱
 فذلکه fazlaka(e) [ع.] (مص.) به پایان
 رساندن حساب و فارغ شدن از آن. به اجمال
 آوردن مطلبی که تفصیل یابد. مجمل کلام. /
 و صاف ۳۴۶ - ۶۰۶ - ۶۱۶
 فراخ ferāx [ع.] (ا.) ج فرخ، جوجه، بچه طيور.
 / معجم ۲۱۳ / دره ۲۷۶

فَجَار fojjār [ع.] (ص.) ج فاجر، گناهکار،
 تبهکار. / و صاف ۵۶۳
 فجانت fojā'at [ع.] (مص. ص.) ناگاه درآمدن.
 ناگهان. / مسامره ۱۰۱
 فجره fajara(e) [ع.] (ص.) ج فاجر، بدکار،
 زناکار. / اغراض ۲۶۳ / برید ۹۲ - ۱۰۶ -
 ۲۴۵ / مرزبان ۲۱۵ - ۴۹۴ / مسامره ۲۶۶
 فجع faj' [ع.] (امص.) دردمندی، مصیبت. /
 یمینی ۴۹۲
 فجوه fajva(e) [ع.] (ا.) زمین فراخ، گشادگی
 میان سرای. / دره ۶۳۹
 فجیعت fajī'at [ع.] (ا.) سختی، اندوه دردناک.
 / خاقانی ۶۰ / سسط ۹۵
 فجیعه fajī'a(e) [ع.] (ا.) ر.ك. فجیعت. /
 و صاف ۴۵۹ / رشف ۱۱۰
 فحام fahhām [ع.] (ص.) زغال فروش. / دره
 ۱۴۱
 فحای fahāvī [ع.] (ا.) ج فحوی، معنی سخن،
 مضمون. / توسل ۱۵۳ / عقد ۱۱۲ / اخبار ۶
 / رشف ۲۴۳ / ظفر ج ۱ ص ۴۰۵ / دره ۳۹۳
 فحم fahm [ع.] (ا.) زغال. / و صاف ۶۵۲
 فح faxx [معر.] (ا.) دام شکاری، تله. / سند ۳۳۵
 / برید ۷۶ - ۸۵ - ۲۵۴ - ۳۳۹ - ۳۴۱ -
 ۳۴۹ - ۳۸۰ / و صاف ۵۷۴
 فخاخ fexāx [ع.] (ا.) ج فحّ، دام. / تجربه ج ۲
 ص ۱۹۰
 فخار fexār [ع.] (مص.) ۱ - برابری نمودن در
 فخر. / برید ۲۳۱ / تجربه ج ۱ ص ۱۹۴ - ۲ -
 ظاهراً ج فخیر، فخر کننده. / دره ۱۴۱
 فخّار faxxār [ع.] (ص.) کوزه گر و کوزه فروش.
 / دره ۱۴۱
 فخم fexām [ع.] (ص.) ج فخم، بزرگ قدر. /

۱۸۰: ۲- رهواری و نشاط اسب. / اخلاق

۱۷۸ / وصاف ۲۷۴-۲۹۸-۲۵۱ / تجربه ج

۶ ص ۲

فراید farāyed [ع.] [ص.ا.] ج. فریده، فرید،

یگانه، نفیس. / خاقانی ۱۴۲ / اغراض ۳۷۰

/ عقول ۱۸-۴۷ / دستور ۳۴-۷۷-۹۸-

۱۱۵ / مرزبان ۱۰-۷۴۷ / روضه ۵-۲۰-

۳۸-۱۲۴ / وصاف ۵۹۶ / معجم ۴۷

فرایس farāyes [ع.] [ص.ا.] ج. فریسه، شکار. /

وصاف ۱۲۵ / دره ۲۲۲-۴۲۷

فرایص farāyes [ع.] [ص.ا.] ج. فریصه، رگ گردن

که بر گلو باشد. / سمط ۷۹

فرث fars [ع.] [ص.ا.] سرگین که در شکنجه باشد. /

مقامات ۱۵۱ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۱

فرجیه farajiyya(e) [ف.] [ص.ا.] فرجی، جامه

بی بند گشاده پیش که بیشتر بر فراز جامه دیگر

پوشند. / سیرت ۱۶۵

فرحت farhat [ع.] (امص.) شادی، شادمانی،

مسرت، لذت. / خاقانی ۱۲۴ / ظفر ج ۲ ص

۳۳۰

فرخ farx [ع.] [ص.ا.] جوجه. / کلیله ۲۸۳ / بختیار

۷۶-۲۹۵ / سند ۳۷-۱۲۵ / اغراض ۷۴-

۱۱۴-۱۶۹-۲۸۴-۳۴۲ / اخلاق ۱۵۰ /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۹ / وصاف ۴۹۷ / دره

۷۱۰

فرزین بند farzīn - band [ف.] (امر.) گویا

مراد در حصار بودن وزیر شطرنج است یعنی

وضع مهره‌های پیرامون وزیر چنان باشد که

حریف نتواند بر وزیر حمله کند. / مرزبان ۵۳۸

فرسان forsān [ع.] [ص.ا.] ج. فارس، سوار، اسب

سوار. / معجم ۸۹-۱۵۶ / سیرت ۲۶۶ / دره

۲۹۱

فراخ شاخ fārāx - šāx [ف.] (ص.مر. امر.)

گاویا گاو میش. / جهانگشا ج ۳ ص ۲۸

فرادیس farādīs [ع.] [ص.ا.] ج. فردوس معرب

بردیس، باغ و بوستان، بهشت. / سند ۹۴ /

وصاف ۵۰۳-۶۴

فرار forār [ع.] [ص.ا.] بره میش و بزغاله و گوساله

وحشی. / دره ۵۳۷

فراست farāsat [ع.] (مص.) نیک ماهر گردیدن

در سواری. / دره ۲۲۲

فراسخ farāsex [معر.] [ص.ا.] ج. فرسخ، فرسنگ.

/ وصاف ۱۹۰

فراسیاب farāsiyāb [ف.] (امر.) حباب روی

آب، مخفف افراسیاب یعنی سواران روی آب. /

دره ۳۴

فراش farāš [ع.] [ص.ا.] ج. فراشه، پروانه. / دره

۱۱-۵۴۰

فراش ferāš [ع.] [ص.ا.] بستر، جامه خواب. /

مرزبان ۳۷۶ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۷۹ / معجم

۱۰۸ / دره ۵۴۰

فراغ ferāy [ع.] [ص.ا.] ۱- اسب نیکو گشاده

رفتار. / دره ۳۲۲: ۲- باد سرد تابستان. / دره

۳۲۲

فراغت farāyat [ع.] (امص.) ناشکیبایی و

بی آرامی. / دره ۱۰۷

فرانس farānes [ع.] [ص.ا.] ج. فرناس، شیر ستبر

گردن. / دره ۴۲۷

فراونق farāvanaq [معر.] [ص.ا.] معرب فراونک و

آن محلی است که آب کاریز بر روی زمین نمایان

و جاری می شود. / بیهق ۲۷۷

فراحت farāhat [ع.] (امص.) ۱- زیرکی. /

برید ۱۱۶-۱۴۷-۱۶۲-۱۶۶-۲۹۸-۳۱۵

/ المعجم ۴۶۱ / دره ۲۸۵ / تجربه ج ۲ ص

فرقهه [e] farqa'a [ع.] (مص.) درهم خمانیدن
انگشتان را تا بانگ برآورد از آنها. / تجربه ج

۲ ص ۱۸۹

فرناس [ع.] farnās (ا.) خواب اندك. / المعجم
۴۴۲

فرنجمشك faranj - mošk [ف.] (امر.) قرنفل
صحرايي. / دره ۹۳

فرند farand [معر.] (ا.) پرند، جوهر تیغ. / دره
۳۳۱ / تجربه ج ۲ ص ۲۴۴

فرو farv [ع.] (ا.) پوستین. / دره ۵۵۹

فرواریه [e] farvār - iyya [ع.] (ص. ا.)
منسوب به فروار، و فروار در اصطلاح نجوم آن
است که هر سالی چند به کوبی یا برجی یا
رأس و ذنب نسبت کنند. / وصاف ۵۱

فروج forūj [ع.] (ا.) ۱ - ج فرج، اندام شرم
جای. / خاقانی ۱۱۰: ۲ - ج فرج، سر حد
ملك كفار. / دره ۵۷۵

فروجه [e] forūja [ع.] (ا.) جوجه ماده ماکیان. /
رشف ۳۹۸

فروخ forūx [ع.] (ا.) ج فرخ، جوجه. / خاقانی
۱۱۰

فروسیّت forūsiyyat [ع.] (مص.) زیرکی و
مهارت در سواری، شناخت سوارکاری. /
اخلاق ۲۱۲ - ۲۸۷ - ۲۸۸ / جهانگشا ج ۲
ص ۱۶ / معجم ۱۳۰ / وصاف ۴۹ - ۹۳ -
۱۸۷ - ۲۰۳ - ۳۰۲ - ۴۳۰ - ۵۶۰ / تجربه ج
۱ ص ۱۱۴

فروقه [e] farūqa [ع.] (ص.) بغایت ترسنده،
ترسو. / توسل ۱۷۵ / المعجم ۷

فرومولیدن forū - mūlīdan [ف.] (مص.)
بیرون خزیدن و لغزیدن، واپس خزیدن و به در
رفتن. / کلیله ۲۲۶

فرسخه farsaxa(e) [ع.] (ا.) سعة، وسعت،
قدرت. / دره ۶۳۴

فرش foroš [ع.] (ا.) ج فراش، گستردنی. /
وصاف ۹۸

فرص foras [ع.] (ا.) ج فرصت، مجال، وقت. /
وصاف ۳۰۳

فرصه forsa(e) [ع.] (ا.) فرصت. / خاقانی ۱۱۲
فرض farz [ع.] (ا.) نوعی از خرما. / دره ۳۰۹
فرض foraz [ع.] (ا.) ج فرضه، گمرک. / وصاف
۱۷۰

فرضه forza(e) [ع.] (ا.) ۱ - محل عرضه کالا.
/ یمنی ۳۱۵ / وصاف ۱۷۹: ۲ - لنگرگاه،
اسکله، بندر. / عقد ۱۲۷ - ۱۲۸ / خاقانی
۱۱۹ - ۳۴۰ / راحه ۳۳ - ۲۷۹ / یمنی ۳۱ -
۶۵ - ۲۳۸ / سیرت ۱۶ / وصاف ۱۷۰ -
۱۷۲ - ۱۷۷ - ۲۰۱ / ظفر ج ۲ ص ۳۳۱ / دره
۵۸۰ / تجربه ج ۱ ص ۱۳۱

فرطات faratāt [ع.] (ا.) ج فرطه، يك بار
برآمدن از حد و درگذشتن از آن. / رشید ۱۳۸
فرعت far'anat [ع.] (مص.) زیرکی. / سیرت
۸ - ۹۸ - ۲۶۳

فرفخ farfax [معر.] (ا.) پر بهن، خرفه (گیاه). /
توسل ۲۹۹
فرقد farqad [ع.] (ا.) گوساله یا گوساله دشتی.
/ دره ۵۲۹

فرقدان farqad - ān [ع.] (ا.) نام دو ستاره در
پیشانی دب اصغر. / خاقانی ۲۷۴ / نفثه ۱۵ /
دره ۵۲۹

فرقدین farqad - a(e)yn [ع.] (ا.) رك.
فرقدان. / مرزبان ۱۸۹ / نفثه ۹۷ / سمط ۷۵
فرفر farfar [ف.] (ق.) بتندی، بشتاب. / وصاف
۶۲۹

ج ۲ ص ۲۶۳ / مسامره ۱۶۴
 فسان *fasān* [ف.] [ا.] سنگی که با آن کارد تیز
 کنند. / مرزبان ۳۵۲
 فستقی *fostoq - ī* [معر.] [ص.] پسته‌ای، سبز
 پسته‌ای. / مرزبان ۳۹۸ - ۷۱۱
 فسحت *foshat* [ع.] [امص.] فراخی، گشادگی.
 / سند ۲۵ - ۲۶ / اغراض ۱۲ / یمینی ۲۲ -
 ۶۶ / دستور ۱۲۱ / برید ۱۰ / راحه ۱۲۹ /
 اخلاق ۲۲۸ / گلستان ۱۶۶ / نسایم ۶۶ / دره
 ۳۹۷
 فسحه *fosha(e)* [ع.] [امص.] فسحت، فراخی.
 / دره ۴۲۳
 فسطاط *fo(e)stāt* [معر.] [ا.] خیمه و خرگاه
 بزرگ. / دره ۴۲۳
 فسقه *fasaqa(e)* [ع.] [ص.] ج فاسق. / رشید
 ۱۹ / اغراض ۲۶۳ / برید ۲۴۵ / سمط ۲
 فسوق *fosūq* [ع.] [امص.] خروج از راه حق و
 صواب. / توسل ۲۴ / یمینی ۴۵۹ - ۴۷۰ /
 گلستان ۴۵۹ / رشف ۹۱ / تجربه ج ۱ ص
 ۱۹۹ - ج ۲ ص ۴۴
 فسیح *fasīh* [ع.] [ص.] بهناور، وسیع، فراخ. /
 بییق ۸۲ / رشید ۴۳ / بختیار ۱۷۸ / توسل
 ۲۷۶ / عقد ۱۲۹ / راحه ۸۷ / یمینی ۳۲ -
 ۴۵ - ۱۱۹ - ۳۸۹ / مرزبان ۴۴۳ / نفثه ۳۰ /
 المعجم ۱۴ / معجم ۱۵ / جهانگشا ج ۱ ص
 ۳۱ - ج ۲ ص ۱۵۲ / رشف ۱۵۱ / دره ۲۴ /
 گیتی ۱۵۵ / تجربه ج ۱ ص ۲۶۹
 فسیط *fasīt* [ع.] [ا.] بشیزه سر خرما، دمچه
 خرما. / خاقانی ۱۷۴ / وصاف ۱۵۷
 فسیل *fasīl* [ع.] [ا.] ۱ - نهال یا درخت نورسته و
 نونشانده. / مرزبان ۱۱۸ : ۲ - خرما بن ریزه. /
 وصاف ۱۵۷

فروه *farva(e)* [ع.] [ا.] پوستین، کیسه و انبانی
 که گدا در آن صدقه نهد. / وصاف ۶۱۵
 فرویات *farviyyāt* [ع.] [ا.] ج فرویه منسوب به
 فرو و فروه به معنی پوست، ظاهراً انواع
 پوستهای حیوانات است. / جهانگشا ج ۳ ص
 ۸۸
 فره *fa(e)reh* [ف.] [ص.] ۱ - بسیار زیاد، افزون.
 / لباب ۲۲۶ : ۲ - خوب، پسندیده. / وصاف
 ۳۰۲
 فرهانه *fa(e)reh - āna(e)* [ف.] [ق.] سود در
 قمار و جز آن، در اینجا در حال اندیشه ناک و
 متفکر مشغول بازی نرد بودن است. / وصاف
 ۴۶
 فریت *feryat* [ع.] [ا.] دروغ، افترا. / رشف ۱۵۰
 فریخته *farīxta(e)* [ف.] [ص.] ظاهراً فریفته
 (؟). / یمینی ۴۵۱
 فریسه *farīsa(e)* [ع.] [ص.] شکار، جانوری که
 حیوانی درنده آن را صید کرده از هم دریده
 باشد، شکاری که شیر آن را افکنده باشد. /
 بختیار ۲۹۷ / مرزبان ۵۴۰ / اخلاق ۱۲۷ -
 ۳۲۴ / وصاف ۵۲۶ / سمط ۳۸ / رشف ۲۷۸
 / دره ۶۱۵
 فریغ *farīy* [ع.] [ص.] اسب نیکو گشاده گام. /
 دره ۳۲۲
 فزاعت *fazā'at* [ع.] [امص.] ترس و واهمه. /
 گیتی ۱۳۴
 فزولیده *fežūlīda(e)* [ف.] [ص.] بزمرد. / دره
 ۲۹۳
 فساحت *fasāhat* [ع.] [امص.] فراخی. / سند
 ۳۱۴ / اغراض ۳۰۰ / لباب ۶۶ - ۳۲۱ - ۵۴۵
 / گیتی ۱۵۳
 فساق *fossāq* [ع.] [ص.] ج فاسق. / جهانگشا

- فسیلات fasīlāt [ع.] (ا.) ج فسیله، خرما بن ریزه. / و صاف ۲۲۸
- فسیله fasīla(e) [ف.] (ا.) گله اسب و استر و خر، رمه. / چهار ۶۴
- فسیله fasīla(e) [ع.] (ا.) خرما بن ریزه. / دره ۵۹۷
- فشفش fašfaš [ع.] (صو.) آواز گشودن بند ازار و شلوار. / نفته ۴۰
- فشل fašal [ع.] (امص.) ۱- کاهلی، سستی. / اغراض ۲۵۴ / سیرت ۶۵: ۲- بددلی، ترس. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۰- ج ۲ ص ۱۰۴- ۱۷۴ / و صاف ۸۸- ۲۰۳- ۲۵۹- ۵۸۸ / مسامره ۱۹۵
- فصّ fass [ع.] (ا.) نگینه، نگین انگشتر. / معجم ۱۰۵- ۱۰۹ / دره ۳۹ / تجربه ج ۲ ص ۴۷
- فصال fassāl [ع.] (ص.) مذاح مردم به امید صله. / مقامات ۲۰۲ / و صاف ۴۹۸
- فصال fesāl [ع.] (امص.) ۱- از شیر باز گرفتگی. / خاقانی ۱۶۸: ۲- جدایی. / و صاف ۵۹۸- ۵۴۷
- فصم fasm [ع.] (مص.) شکستن بی آنکه جدا شود. / دره ۴۴۱
- فصوص fosūs [ع.] (ا.) ج فصّ، پیوند استخوان. / مرزبان ۱۴۸
- فصوص کاری fosūs - kār - ī [ع.] (ف.) (حامص.) خاتم کاری، نگین تراشی، ظاهراً ریزه کاری هنرمندانه در بنای ساختمان است. / ظفر ج ۲ ص ۴۲۲
- فصیل fasīl [ع.] (ا.) دیوار کوچک درون حصار و یا درون باره شهر. / عقد ۱۳۰ / جهانگشا ج ۱ ص ۶۴- ج ۲ ص ۵۲- ج ۳ ص ۱۰۸ / و صاف ۵۶۷ / سبط ۷۱ / ظفر ج ۱ ص ۱۷۷-
- ۲۳- ۲۳۱ / دره ۴۹۳
- فصّ fazz [ع.] (مص.) سوراخ کردن. / تجربه ج ۲ ص ۴۷
- فضاحت fazāhat [ع.] (امص.) رسوایی، بی آبرویی. / و صاف ۱۹۴
- فضاضی fazzāz - ī [ع.] (ف.) (حامص.) ریزندگی، ترشح. / خاقانی ۷
- فضال fezāl [ع.] (ا.) می، شراب. / و صاف ۹۱
- فضالات fozālāt [ع.] (ا.) ج فضاله، باقی، باقیمانده از چیزی. / مرزبان ۱۱
- فضاله fozāla(e) [ع.] (ا.) بازمانده از چیزی، باقیمانده. / گلستان ۱۶۵ / مصباح ۴۰۵ / دره ۲۳
- فضفاض fazfāz [ع.] (ص.) بسیار بخشنده. / مقامات ۲۸
- فضفاض fazfāz [ع.] (ص.) جامه فراخ، زره فراخ، فراخ. / خاقانی ۴۰- ۲۲۱- ۲۷۴- ۳۰۱- ۳۲۳ / اغراض ۴۰۶
- فضلات fazalāt [ع.] (ا.) ج فضله، چیز زاید، نفل. / مرزبان ۱۴۹
- فضل الید fozl - ol - yad [ع.] (امر.) احسان. / دستور ۳۹
- فضوح fozūh [ع.] (امص.) رسوایی، فضحیت. / یمینی ۴۷۴
- فضّه fezza(e) [ع.] (ا.) سیم، نقره. / دره ۷۰۵
- فضیضه fazīza(e) [ع.] (ا.) فضیض، آب خوش و روان. / دره ۵۳۳
- فطام fetām [ع.] (مص.) از شیر باز کردن کودک. / عتبه ۱۷- ۱۰۴ / توسل ۳۱۰ / خاقانی ۱۵۵- ۲۷۲ / یمینی ۴۶۰ / پرید ۳۸۱ / لباب ۳۰۱ / مرزبان ۴۰- ۵۷۵ / معجم ۱۳۰ / اخلاق ۱۵۲ / و صاف ۵۹۸ / مصباح ۱۴۸

جهانگشا ج ۱ ص ۶۲ - ج ۲ ص ۱۲۳ /
وصاف ۲۳۷ / نسایم ۶۷-۸۳
فطاعت [ع.] fazā'at (مص. امص.) از حد
تجاوز کردن در شناعت و بدی. شناعت، بدی.
/ المعجم ۱۷۵ / وصاف ۱۳۴-۱۹۴
فطایع [ع.] fazāye' (مص. ا.) ج فطیعت، از
حد تجاوز کردن در شناعت و بدی. / بیهق ۹
فطیع [ع.] fazi' (ص.) کار زشت و سخت. /
یمینی ۳۷۵ / نفته ۵۳ / المعجم ۹-۱۷۴
روضه ۶۱ / وصاف ۴۹-۱۲۸-۳۱۲-۴۱۳ /
سط ۱۸
فطیعه [ع.] fazi'a(e) (ص.) مؤنث فطیع، زشت،
سخت. / وصاف ۴۵۹ / تجربه ج ۱ ص ۲۰۱
فغ [ف.] faγ (ا.) ۱- معشوق و یار و دوست. /
دره ۲۳۲: ۲- جوان خوش صورت. / دره ۳۷۸
فقاع گشودن - gošūdan - foqā' [معر. - ف.]
(مص. مر.) آروغ زدن، و مجازاً تفاخر کردن.
لاف زدن. / مرزبان ۲۳۱
فقر [ع.] feqar (ا.) ج فقره، جمله یا عبارت. /
خاقانی ۲۸۶
فقرات [ع.] feqarāt (ا.) ج فقره، سه بیت از
قصیده یا بهترین بیت از قصیده. / دره ۲۷
فقیر [ع.] faqīr (ا.) دهانه کاریز، آبراهه کاریز. /
دره ۲۵۰
فقیر نقیر - naqīr - faqīr [ع.] (ص. مر.) از
اتباع است، نیک درویش و تنگدست. / دره
۱۸۰
فک [ع.] fakk (مص.) ۱- گشادن، جدا کردن. /
المعجم ۱۸۹ / دره ۵۲۶: ۲- در اصطلاح
عروض آن است که اجزاء بحری از بحری بیرون
آرند و جدا کنند. / المعجم ۲۶-۹۱-۱۸۹
فکاهت [ع.] fakāhat (مص. امص.) شوخ

فطانت [ع.] fa(e)tānat (مص. امص.) درك
کردن، دریافتن. دریافت، زیرکی، هوشیاری. /
اغراض ۲۱۹ / عقول ۲۵ / برید ۱۱-۱۶-
۴۲-۱۶۸-۱۷۹-۱۸۶-۲۵۰-۲۸۰-
۲۸۳ / مرزبان ۳۲۷ / معجم ۵۱-۱۳۱ /
وصاف ۱۲۳-۱۸۹-۲۱۶ / نسایم ۵۴ /
رشف ۲۱۵
فطن [ع.] faten (ص.) زیرك، باهوش، دانا. /
اغراض ۱۰۱
فطنت [ع.] fetnat (مص.) زیرکی، هوشیاری،
نیز خاطری، دانایی. / کلیله ۱۸۴-۲۸۱ /
عتبه ۸-۱۳ / سند ۳۰۰-۳۳۲ / اغراض
۶۱-۷۶-۲۲۷ / عقول ۵-۴۱-۴۴-۵۱-
۵۶ / دستور ۸۸ / برید ۵-۱۳۴-۲۹۸ /
لباب ۳۰-۱۹۵ / مرزبان ۴۱ / معجم ۱۵ /
جهانگشا ج ۲ ص ۶۸ / وصاف ۱۸-۲۰-
۱۰۵-۱۲۵-۱۸۱ / اخبار ۲۹ / رشف ۲۱۷
/ دره ۶۴۷
فطنه [ع.] fetna(e) (مص.) ر.ك. فطنت. / دره
۲۷
فطور [ع.] fatūr (ا.) ۱- آنچه بدان افطار کرده
روزه گشایند. / مصباح ۱۶۶: ۲- (مص.)
افطار، روزه گشایی. / مصباح ۳۳۸
فطیر [ع.] fatīr (ص.) هر چیزی که در آن عجله
و شتابی کنند از وقت ادراك آن. / مسامره ۳۱۲
فطیم [ع.] fatīm (ص.) کودک از شیر گرفته
شده. / وصاف ۱۸۶
فظ [ع.] fazz (مص.) درشتی، غلظت. / عقول
۱۰
فظاظت [ع.] fazāzat (مص.) درشت خویی،
بدزبانی. / کلیله ۱۱۶ / بیهق ۸۱ / توسل ۲۴
/ اغراض ۹۳ / عقول ۱۳ / مرزبان ۵۲۷ /

فلوری *florī* [ایتالیایی] (ا.) فلورن، قطعه‌ای
مسکوک از طلا و نقره که امروز واحد پول کشور
هلند است. / ظفر ج ۲ ص ۳۳۱

فلوع *falū'* [ع.] (ص.) بران. / دره ۲۳۰
فلول *falūl* [ع.] (ص.) رخنه‌دار. / دره ۲۷۹
فلول *folūl* [ع.] (امص.) شکست و هزیمت،
رخنگی. / یمنی ۱۹۸

فلیل *falīl* [ع.] (ص.) رخنه‌دار. / دره ۳۴۹
فناء *fenā'* [ع.] (ا.) پیشگاه فراخ سرای، عرصه،
فضا. / یمنی ۳۸۷ / دستور ۱۰۲ / برید ۱۶
/ روزه ۶۱ / دره ۱۴۳

فنادق *fanādeq* [ع.] (ا.) ج فندق، مهمانسرای،
کاروانسرا. / دره ۱۴۲

فنداق *fondāq* [ع.] (ا.) نامه حساب. / دره ۴۶۴
فنداوه *fendāva(e)* [ع.] (ص.) قدم فنداوه،
تیشه تیز. / دره ۳۵۵

فنتاس *fentās* [ع.] (ا.) آوندی ساخته از چوب
که آب مشروب را بدان حمل کنند. / و صاف
۱۷۲

فناک *fanak* [ف.] (ا.) نوعی روباه کوچک اندام.
دارای پوست گران قیمت. / و صاف ۳۹۹
فنان *fanān* [ف.] (ا.) روش. / دره ۲۱۵

فتون *fonūn* [ع.] (ا.) ج فن، شاخ درخت. /
یمنی ۴۴۹

فوات *favāt* [ع.] (مص. امص.) ۱- مردن،
درگذشتن. مرگ، درگذشت، نیستی. /
خاقانی ۱۱۰ / سند ۲۵۳ / عقول ۵۸ / یمنی
۲۵۰ / مرزبان ۵۲: ۲- از دست رفتن، گذشتن
وقت، گذشتن وقت کاری. / مرزبان ۲۰۵ /
جهانگشا ج ۱ ص ۱۹۶ / مسامره ۳۵

فواحش *favāheš* [ع.] (ص.) ج فاحشه، زشت
کاره. بدکردار. / راحه ۲۰۸

بودن. خوش طبعی، مزاج، ظرافت. / خاقانی
۱۶۵ / دستور ۸۰ / وصال ۱۵۲ - ۲۷۶ -
۵۹۶

فکّه *fakka(e)* [ع.] (ا.) صورت ششم از صور
فلکی شمالی است و آن را اکیلی خوانند و عامه
مردم کاسه یتیمان نامند. / دره ۱۰۱
فلاح *fallāh* [ع.] (ص.) ۱- برزگر، کشاورز. /
عقول ۱۰ - ۱۱: ۲- کرایه دهنده ستور. / دره
۶۶۷

فلال *felāl* [ع.] (ص.) ج فل، هزیمت یافته. /
دره ۴۴۸

فلتات *falatāt* [ع.] (ا.) ج فلتّه، لغزش، خطا. /
عقول ۱۶ - ۵۴ / برید ۲۶۲ - ۲۸۵ / و صاف
۴۴۰

فلج *folj* [ع.] (امص.) پیروزی. / یمنی ۲۷۳ /
و صاف ۲۵۰ / دره ۱۳۷

فلح *falah* [ع.] (امص.) رستگاری، پیروزی. /
خاقانی ۵۲

فلذه *felza(e)* [ع.] (ا.) پاره‌ای از جگر و گوشت
و مال و سیم و زر. / یمنی ۱۶۱ / معجم ۲۱۵
فلقلمویه *felfel - mūya(e)* [ف.] (امر.) بیخ
درخت فلفل. / دره ۹۲

فلک *folk* [ع.] (ا.) کشتی. / مقامات ۱۸۶ /
رشف ۳۷۵ / دره ۱۳۹ - ۱۵۱ - ۵۷۹ - ۵۸۱
فلکه *falaka(e)* [ع.] (ا.) بادریسه، چرخه
ریسمان. / دره ۱۰۴

فلوات *falavāt* [ع.] (ا.) ج فلات، بیابان پهناور،
نجد، دشت بی آب و گیاه. / عقد ۱۵۰ /
اغراض ۱۶۵ - ۳۶۸ - ۳۸۵ / مرزبان ۷۰۰ /
و صاف ۴۶۲ - ۶۳۲ / مسامره ۳۲۷ / مصباح
۱۷۴ - ۳۹۷ / رشف ۱۸۱ / دره ۶۲ - ۲۸۱ /
تجربه ج ۱ ص ۲۰۰ - ۲۸۶

فواقع favāqe' [ع.] [ا.] ج. فُقاغ، حباب. /
اغراض ۷۶

فواکه favākeh [ع.] [ا.] ج. فاکهه، میوه. /
مرزبان ۲۳۲ / دره ۵۰۴

فوایت favāyet [ع.] [ص.] [ا.] ج. فایت، فوت
شده، گم شده از کف رفته. / کلیله ۱۴۹ - ۲۵۴
/ یمنی ۳۴۷

فوایع favāyeh [ع.] [ص.] [ا.] ج. فایحه، پراکنده
کننده بوی. / مرزبان ۳ - ۴۰۸

فوح fōh [ع.] [مص.] [م.] [ا.] ج. بیهق ۳۹ / دره
۳۸۴

فوحات fōhāt [ع.] [مص.] [ا.] ج. فوَحَة، دمیدن
بوی خوش و پراکنده شدن آن. / عقول ۶ /
برید ۳۲۸ / مرزبان ۶۵۲

فود fōd [ع.] [ا.] [ا.] ۱ - کرانه سر از سوی دو
گوش. / دره ۲۴۹: ۲ - گروه. / دره ۴۰۱

فورت fōrat [ع.] [مص.] [مص.] [ا.] به سر بر
جوشیدن دیگ و خشم و آب چشمه و آنچه بدان
ماند. منتهای شدت و جوشش، غلیان و فوران.
/ کلیله ۱۲۳ - ۱۴۱ - ۲۹۵ - ۳۲۸ / عقد ۹۵
/ خاقانی ۱۲۴ - ۱۳۱ / سند ۷۹ - ۱۲۶ /
اغراض ۱۷۸ / یمنی ۲۹۰

فورة الجبل fōrat - ol - jabal [ع.] [ا.] (امر).
روی کوه و پشت آن. / دره ۳۴۸

فوطه fūta(e) [مع.] [ا.] [ا.] فوته، دستار، لُنگ. /
عقد ۱۲۷ / مرزبان ۴۰۱ / دره ۲۰۰

فوطه کردن fūta(e) - kardan [مع.] [ف.]
(مص. مر.) چاک کردن، مانند خرقة کردن و
دریدن جامه از بی صبری در سوک و جز آن. /
مقامات ۱۹۸

فوقیت fōqiyyat [ع.] [مص.] [ا.] رجحان، برتری،
فضیلت. / مصباح ۹۰

فواخت favāxet [ع.] [ا.] ج. فاخته، قمری. /
وصاف ۵۹ - ۲۰۳ / دره ۱۳۵

فواخر favāxer [ع.] [ص.] [ا.] ج. فاخره، فاخر،
نفیس، گرانبها. / مرزبان ۶۳۰ / وصاف ۲۲ -
۱۰۷ - ۱۷۲ - ۲۲۳ - ۲۶۴ - ۶۱۳ / دره
۴۵۸ - ۴۷۹ - ۴۸۸

فوادح favādeh [ع.] [ص.] [ا.] ج. فادح، دشوار،
گران. / عتبه ۲۳ / یمنی ۳۵۴ / دره ۶۶۸
فوار favvār [ع.] [ص.] [ا.] جوشنده، فوران کننده.
/ خاقانی ۱۱۹

فوارس favāres [ع.] [ا.] [ا.] ج. فارس، سوار. /
المعجم ۲۲ / دره ۲۰۴

فوارض favārez [ع.] [ص.] [ا.] ج. فارضه و
فارض، انبوه، ستبر. / توسل ۳۳

فوارع favāre' [ع.] [ا.] [ا.] پشته‌ای که آبراهه آن
بلند باشد. / دره ۶۱۱

فواشی favāšī [ع.] [ا.] [ا.] ج. فاشیه، ستور پراکنده
در چراگاه. / دره ۱۵۳

فواصل favāsel [ع.] [ا.] [ا.] ج. فاصله، جایی بین
دو دامن خیمه، و در اصطلاح عروض از ارکان
عروضی است و بر دو نوع است فاصله صغری
و فاصله کبری. / دستور ۷۷

فواضل favāzel [ع.] [ا.] [ا.] ج. فاضله، بخشش
بزرگ، عطای نیکو. / رشید ۲ / عقد ۶۹ -
۱۴۴ / خاقانی ۲۹۸ / عقول ۷ - ۶۱ / برید
۴۷ - ۲۶۸ / مرزبان ۶۹۸ / معجم ۵۹ / وصاف
۲۴۳ - ۵۰۷ / سبط ۲۴ - ۸۱ / نسایم ۲۰ -
۳۲ - ۷۷ - ۱۰۹

فواق fovāq [ع.] [ا.] [ا.] سبکیکه. / چهار ۱۲۹ /
خاقانی ۵ - ۱۱۷ / ظفر ج ۲ ص ۴۶۸

فواقر favāqer [ع.] [ا.] [ا.] ج. فاقره، بلا و سختی.
/ یمنی ۳۳۸

فید fa(e)y d [ع.] (مص.) خرامیدن، تبختر. /

خاقانی ۱۱۵

فیض الید fa(e)yz - ol - yad [ع.] (امر.)

احسان. / وصاف ۵۰۸

فیفاء fa(e)yfā' [ع.] (ا.) بیابان فراخ بی آب. /

دره ۵۱۳ / تجربه ج ۲ ص ۷۷

فیل بند fīl - band [ف.] (امر.) قسمی بازی

شطرنج که با یک پیل و دو پیل بازی شود و آن

تدبیری است در شطرنج. / دستور ۴۶ - ۵۱

فیلوله fa(e)ylūla(e) [ع.] (امص.) خطای رأی.

دره ۶۲ /

فیله fīla(e) [ع.] (ا.) مرد فرومایه گران و ثقیل. /

مرزبان ۵۴۷

فیوج foyūz [ع.] (ا.) ج. فیج، گروه از مردم. /

وصاف ۲۸۶ / دره ۴۹۱ / تجربه ج ۲ ص ۴۳

فیول foyūl [ع.] (ا.) ج. فیل. / یمنی ۲۱۱ -

۳۱۹ - ۳۷۵ - ۳۷۹ / معجم ۱۴۸ / جهانگشا

ج ۱ ص ۹۳ - ج ۲ ص ۵۶ / وصاف ۳۷۸

فیولت foyūlat [ع.] (امص.) سست عقلی. /

دره ۳۴۵ - ۴۶۷

فئه fe'a(e) [ع.] (ا.) گروه، دسته. / توسل ۱۷۵

/ جهانگشا ج ۳ ص ۱۳۹ / وصاف ۴۶۴ / دره

۲۲۷ - ۵۱۳ - ۶۹۵ / تجربه ج ۲ ص ۱۰

فیئت fa(e)y'at [ع.] (امص.) بازگشت. / دره

۵۱۳

فَوَاهات fovvahāt [ع.] (ا.) چ. فوّه، دهان. /

مرزبان ۱۴۹

فَهَاد fahhād [ع.] (ص.) یوزبنده و کسی که

شکار به یوز می آموزاند. / لباب ۴۵

فِهود fohūd [ع.] (ا.) چ. فُهد، یوز، یوزبندگ. /

اغراض ۴۶ - ۲۲۹ - ۴۱۹ / جهانگشا ج ۱

ص ۱۹۱ - ج ۲ ص ۳۰

فی fa(e)y [ع.] (ا.) سایه هر چیز پس از زوال. /

رشف ۳۱۹ - ۳۸۷

فَنات fe'āt [ع.] (ا.) چ. فئه، گروه. / دره ۲۴۲

فِیافِی fayāfī [ع.] (ا.) چ. فیفاء، بیابان فراخ

بی آب، زمین مستوی و هموار. / بختیار ۴۱ /

یمنی ۱۸۶ / مرزبان ۷۰۰ / جهانگشا ج ۲

ص ۵۶ / وصاف ۵۹ - ۱۳۴ / مسامره ۱۷۸ /

نسایم ۹۰ / رشف ۲۹۷ - ۳۴۲ / ظفر ج ۲ ص

۱۵۲ / دره ۴۹۳ / گیتی ۱۱ - ۱۵ - ۱۹ -

۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۴۵ - ۲۰۵ - ۲۰۶ / تجربه ج

۱ ص ۱۰۹ - ۱۶۱ - ۲۰۱

فِیَال fayyāl [ع.] (ص.) پیلان، صاحب پیل. /

یمنی ۳۳۶ - ۳۸۹

فِیَالَت fayālat [ع.] (امص.) ضعف و سستی. /

وصاف ۳۳ - ۳۱۹

فِیَالِق fayāleq [ع.] (ا.) ج. فِیَلِق، لشکر بزرگ.

/ دره ۴۴۸ / تجربه ج ۲ ص ۲۵۱

فِیَام fe'ām [ع.] (ا.) گروه مردم. / دره ۲۱۵

فِیَتین fe'at - a(e)yn [ع.] (ا.) دو گروه، دو

دسته. / گیتی ۱۶۹

فِیَح fayh [ع.] (ص.) بوی، خوش، دمیدن، بوی

خوش. / دره ۲۲۳

فِیَحَاء fa(e)yhā' [ع.] (ص.) فراخ و وسیع. /

اغراض ۳۲۳

فِیَحَان fayahān [ع.] (مص.) دمیدن. / دره ۵۵۳

«ق»

قابس qābes [ع.] (ص.) سوزنده، درخشان. /
لباب ۳۰
قابله qābela(e) [ع.] (ص.) زنی که بچه را
پرورش دهد، دایه. / مرزبان ۶۲۸
قابودان qāpūdān [معر.] (ا.) کاپیتان، فرمانده.
دره ۵۸۰ /
قاتر الرّحال qāter - or - rahāl [ع.]
(ص.مر.) نیکوپالان. / دره ۶۱۵
قاتل ابیه qātelō - abīh [ع.] (امر.) کشنده
بدر خود، نام گیاهی است که آن را قطلب
گویند. / دره ۹۷
قاده qādeh [ع.] (ص.) برآورنده آتش. /
مقامات ۲۸ / توسل ۲۳ - ۶۱ - ۱۸۵ / اغراض
۲۰۴ - ۲۸۵ - ۳۳۱ / لباب ۲۸۲ / روضه ۵ /
سیرت ۲۵۶ / و صاف ۲۷۱ / مصباح ۱۴۵ -
۱۵۳ - ۳۹۷ / رشف ۳۳۰ - ۴۰۳ / تجربه ج ۲
ص ۲۲
قادرانداز qāder - andāz [ع. - ف.]
(ص.مر.) قدرانداز، تیرانداز و کمانداری که تیر
او خطا نکند. / دره ۲۲۷
قادراندازی qāder - andāz [ع. - ف.]
(حامص.) قدراندازی، تیراندازی با مهارت. /
دره ۵۸۵
قادم qādem [ع.] (ص.) آینده، از سفر بازآینده.

/ مرزبان ۲۶۳ / مصباح ۱۵۹
قاده qāda(e) [ع.] (ص.) ۱ - کشنده ستور و جز
آن. / مسامره ۸۹؛ ۲ - ج. قائد (قاید)، پیشرو،
سردار. / بختیار ۸۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۹۹
/ و صاف ۵۳۳ - ۵۶۷
قاذورات qāzūrāt [ع.] (ا.) ج. قاذوره، پلیدی،
نجاست. / عقد ۱۳۲ / یمنی ۲۹ - ۳۱۵ -
۴۴۹ / مرزبان ۳۳۸ - ۴۹۷ - ۶۹۰ / معجم
۳۰ - ۸۵ / اخلاق ۷۲ / جهانگشا ج ۱ ص
۸۱ - ج ۲ ص ۲۹ - ۲۶۲ / و صاف ۵۶۵ /
سمط ۱۷ - ۲۸ - ۶۲ - ۹۳ / مسامره ۶۶ /
نسایم ۱۰۹ / اخبار ۹۱ / رشف ۹۲ - ۲۳۵ -
۲۵۴ - ۳۹۶ / ظفر ج ۲ ص ۳۰۲ - ۴۰۸
قاذوره qāzūra(e) [ع.] (ا.) پلیدی، نجاست. /
مرزبان ۱۶۲
قار qārr [ع.] (ص.) خنک. / دره ۵۵۱
قاراً qār - an [ع.] (ق.) همگی، کلاً. / دره ۵۵۱
قارات qārāt [ع.] (ا.) ج. قارة، زمین که در آن
سنگ ریزه‌های سیاه باشد. / دره ۵۵۱
قارب qāreb [ع.] (ا.) کشتی خرد که در جنب
کشتی بزرگ دارند. / دره ۵۰۹
قارس qāres [ع.] (ص.) سخت سرد. / دره
۲۲۲ - ۳۶۰
قارض qārez [ع.] (ص.) قرض دهنده، وام

- دهنده. / تجربه ج ۲ ص ۳۲
 قارظین qārez - a(e)yn [ع.ا.] دو قارظ.
 ظلم دو نفر که به سفر رفتند و برنگشتند. /
 یمنی ۳۵۳
 قارضیه qārez - ayh [ع.ا.] ر.ك. قارظین.
 / و صاف ۲۸۹
 قارع qāre' [ع.ا.] کوبنده. / و صاف ۲۷۷
 دره ۱۱۳ - ۲۰۵ - ۲۴۳
 قارعه qāre'a(e) [ع.ا.] قیامت. / دره ۴۱۹
 قارورات qārūrāt [ع.ا.] ج قاروره، شیشه. /
 جهانگشا ج ۱ ص ۸۲ / و صاف ۱۸۶
 قاروره qārūra(e) [ع.ا.] ۱ - شیشه. / توسل
 ۳۳۷ / یمنی ۳۳۲ - ۴۶۹ / مرزبان ۱۶۲ -
 ۳۳۲ / معجم ۱۷۹ / و صاف ۹۳ / مسامره ۱۹۵
 / ظفر ج ۲ ص ۲۳۹ / تجربه ج ۱ ص ۱۶۳:
 ۲ - نوعی از پیکان تیر. / ظفر ج ۲ ص ۳۳۸
 قاروره انداز qārūra(e) - andāz [ع.ف.]
 (ص.مر.) کسی که در جنگ مأمور انداختن
 قاروره (کوکتل مولوتف) بود. / راحه ۳۴۵
 قارون qārūn [ع.ا.] فریز، گیاهی خوشبو است
 و در تدای به کار برند. / دره ۹۴
 قاس qās [ع.ا.] (ص.) سخت. / دره ۱۶۹
 قاسح qāseh [ع.ا.] (ص.) سخت، درشت. / دره
 ۵۰۸
 قاسی qāsi [ع.ا.] (ص.) سخت. / دره ۵۱۳
 قاسیات qāsiyāt [ع.ا.] ج قاسیه، سخت.
 / دره ۳۸۷ - ۴۷۴
 قاسیه qāsiya(e) [ع.ا.] مؤنث قاسی،
 سخت. / مصباح ۲۶۳
 قاصد qāsed [ع.ا.] (ص.) قصد کننده، آهنگ
 کننده. / و صاف ۴۲۱
 قاصف qāsef [ع.ا.] (ص.) سخت شکننده. /
 بختیار ۲۲۴ / دره ۲۰۰
 قاصم qāsem [ع.ا.] (ص.) درهم شکننده. /
 خاقانی ۱۴۸ / سند ۱۶۴ / روضه ۱۲۰
 قاصمة الظهر qāsema - oz - zahr [ع.ا.]
 (ص.مر.) درهم شکننده پشت. / رشف ۱۶۷
 قاصی qāsi [ع.ا.] (ص.) دور، مقابل دانی. /
 چهار ۱۷ - ۲۳ / عتبه ۱۰۶ / توسل ۹۶ /
 یمنی ۱۷۲ / نفثه ۱۰۴ / معجم ۱۵۹ / و صاف
 ۱۰۷ / دره ۶۹۰
 قاصیه qāsiya(e) [ع.ا.] (ا.) کرانه، ناحیه. / دره
 ۵۷۰
 قاضی qāzi [ع.ا.] (ص.) پرداخت کننده وام، ادا
 کننده. / دره ۵۴۱
 قاطبه qāteba(e) [ع.ا.] (ا.) همه. / تجربه ج ۱
 ص ۴۶۵
 قاطر qāter [ع.ا.] (ص.) قطره بار، قطره چکان. /
 دره ۶۱۵
 قاطع qāte' [ع.ا.] (ص.ا.) ۱ - در اصطلاح
 عروض نام یکی از بحور مستحدث ثقیل است
 بر وزن مستفعِلن مفعولات مستفعِلن. / المعجم
 ۱۸۱ - ۱۸۲: ۲ - آن ستاره باشد که در
 استخراج کمیت عمر دلیل بر قطع عمر بود. /
 دره ۷۰۱
 قاطن qāten [ع.ا.] (ص.) جای گیرنده، ساکن. /
 رشید ۱۴۰ - ۱۴۱ / اغراض ۴۰۳ / دره
 ۶۲۶ - ۶۴۰
 قاع qā' [ع.ا.] (ا.) هامون، زمین و بیابان صاف. /
 خاقانی ۱۱۳ / یمنی ۳۳۰ / گلستان ۲۶۵ /
 جهانگشا ج ۱ ص ۸۳ - ۱۴۰ / و صاف ۲۳۲ /
 سبط ۱۸ - ۸۷ / ظفر ج ۱ ص ۳۵ / دره
 ۱۳۹ - ۴۳۵ - ۵۰۲ - ۶۷۰ / تجربه ج ۱ ص
 ۳۸۵ - ج ۲ ص ۹

قباء qabbā' [ع.] (ص.) مؤنث اقب، زن باریک و
لاغر میان. / دره ۲۸۱

قیاب qebāb [ع.] (ا.) ۱- ج قُبه، گنبد، بارگاهی
که بر فراز آن گنبدی باشد. / خاقانی ۶۱-
۲۶۲ / المعجم ۳۳۱ / وصف ۲۳-۲۷ /
مصباح ۱۱۵-۱۱۹-۳۹۷ / رشف ۵۹ / ظفر
ج ۱ ص ۱۲۵- ج ۲ ص ۱۳ / دره ۳۴-
۱۰۶-۱۹۷-۳۰۳-۳۰۷-۶۲۴ / گیتی
۳۱-۱۸۴ / تجربه ج ۱ ص ۱۹۸: ۲- ج قُبه،
خرگاه. / تجربه ج ۱ ص ۸۰

قباطی qab(bb)ātiyy [ع.] (ص.) ج قِبَطی،
جامه کتان سفید. / خاقانی ۳۰۶

قبایع qabāye' [ع.] (ا.) ج قَبِیعَه، بند شمشیر و
کارد و جز آن. / وصف ۲۷۶

قبجور qobjūr [مف.] (ا.) قوبجور، قیجور،
مالیات، باج، مالیات متعلق به مواشی و
حیوانات در عصر ایلخانی. / وصف ۳۶۲-
۳۴۷

قبز qoboz [تر.] (ا.) ر.ك. قبوز. / ظفر ج ۲ ص
۴۴۰

قبس qabas [ع.] (ا.) شعله، باره آتش. / اغراض
۳۵۱ / ظفر ج ۲ ص ۴۴۴ / گیتی ۹۳ / تجربه
ج ۲ ص ۴۵

قبص qebs [ع.] (ا.) عدد بسیار از مردم. / دره
۵۳۷

قبصه qobsa(e) [ع.] (ا.) مقدار پُری کف دست
از گندم. / دره ۱۸۱

قبض qabz [ع.] (مص.) ۱- در اصطلاح عروض
یکی از زحافات مفاعیلن است و آن اسقاط
حرف پنجم است که «مفاعِلن» بماند و به آن
مقبوض گویند. / المعجم ۵۰-۱۰۲-۱۴۸؛
۲- یکی از زحافات فعولن است که «فعول»

قاف qāf [ع.] (ا.) موی آویزان در پشت گردن. /
دره ۲۲۵

قافل qāfel [ع.] (ص.) باز گردنده از سفر، مقابل
راحل. / برید ۱۹۸-۲۲۲-۲۴۴-۲۶۸

قافی qāfī [ع.] (ص.) از پی رونده، پیرو. /
دستور ۸۰

قالب qāleb [ع.] (ا.) غوره خرمای سرخ. / دره
۳۰۹

قالت qālet [ع.] (ا.) گفتار، سخن. / خاقانی
۱۷۹

قالع qāle' [ع.] (ص.) برکننده. / اغراض ۴۱۳

قالی qālī [ع.] (ص.) دشمن. / دره ۲۴۵

قام qām [تر. مف.] (ص. ا.) کشیش مغولی،
ساحر، جادوگر. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۴۷-
۲۰۶ / وصف ۲۵-۵۳-۲۴۴-۲۶۷-۵۰۲

قامع qāme' [ع.] (ص.) شکننده، کوبنده. /
چهار ۲ / اغراض ۴۱۳ / سبط ۱۳ / نسایم
۱۲ / گیتی ۲۵۵

قانتات qānetāt [ع.] (ص.) ج قَانِتَه، زن
فرمانبردار. / وصف ۶۷

قانتین qānet - īn [ع.] (ص.) ج قَانِت،
قنوت خوان، نماز گزارنده. / دره ۱۴۸

قانی qānī [ع.] (ص.) سخت سرخ. / دره ۲۱۷-
۲۲۳-۲۴۷-۶۴۵

قایم qāyem [ع.] (ا.) خانه تحصّن شاه شطرنج
است چون شاه وقت مغلوبیت بدان خانه رود؛ به
قایم ریختن، کتابه از عاجز آمدن. / مرزبان ۵۳۷
قایمه qāyema(e) [ع.] (ا.) ۱- پایه. / یمنی
۲۹۳: ۲- (ص.) قائم، سخت، پایدار، باقی. /
اغراض ۲۰۰

قاین qāyen [تر. مف.] (ا.) برادر شوهر، برادر زن.
/ سبط ۵۲

قتلی qatlā [ع.] (ص.) ج قتیل، کشته. / دره
۶۲۵

قثات qosāt [ع.] (ا.) متاع و رخت. / دره ۲۴۲
قحاب qehāb [ع.] (ص.) ج قحبه، روسپی،
فاحشه. / و صاف ۱۸۳ - ۵۳۰ / تجربه ج ۲
ص ۴۴

قحاف qehāf [ع.] (ا.) مص. (ا.) کاسه. و نیز سخت
می نوشیدن. / دره ۶۶۳

قحبه qahba(e) [ع.] (ا.) گل دوروی، گل رعنا و
آن گلی است که بیرون آن زرد و درون آن سرخ
می باشد. / دره ۷۰۷

قحت qa(e)hat [ع.] (امص.) وقاحت،
زشتکاری. / برید ۱۳۸

قحف qehf [ع.] (ا.) ۱ - کاسه سر و آنچه
شکسته گردد و جدا گردد از کاسه سر. /
یمینی ۴۵۲ / دره ۸۷؛ ۲ - قدح. / مقامات
۱۱۳ / راحه ۳۰۹ / لباب ۲

قحمه qohma(e) [ع.] (ا.) هلاکت جای، مهلکه.
/ و صاف ۲۹۸ - ۴۸۱

قحوف qohūf [ع.] (ا.) ج قحف کاسه سر. /
دره ۶۶۳

قحول qohūl [ع.] (مص.) خشک شدن. / برید
۴۳ - ۳۶۹

قذ qedd [ع.] (ا.) دوال از پوست دباغت نشده که
اسیر را بدان بندند. / دره ۷۰۸

قذاح qedāh [ع.] (ا.) ج قذح، تیر پیکان
ناهناده. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۱۰ / سبط
۱۳ - ۹۶

قذاحه qaddāha(e) [ع.] (ا.) سنگ و یا چوب
آتش زنه. / سند ۱۹۹ / و صاف ۳۲ / تجربه ج
۱ ص ۶۱ - ۴۸۹ - ج ۲ ص ۱۹۸

قذام qoddām [ع.] (ق.) پیش، جلو. / سیرت

بماند و به آن مقبوض گویند. / المعجم ۵۰ -
۶۰ - ۱۷۷

قبضه qobza(e) [ع.] (ا.) به مشت گرفته، به ملک
درآمده. / دره ۱۸۱

قبق qabaq [تر.] (ا.) قباق، قابوق، چوبی بلند و
عظیم که در میان میدانها نصب کنند و بر فراز
آن حلقه ای از طلا یا نقره قرار دهند و سواران از
یک جانب میدان اسب دوانیده به پای قباق که
رسند همچنان که اسب در دویدن است تیر در
کمان نهاده حواله حلقه کنند و هر کس که آن
حلقه را بهتر زند حلقه از آن او باشد. / و صاف
۲۵۵

قبوچی qobū - čī [تر.] (ص. مر.) قابوچی،
حاجب، دربان. / ظفر ج ۱ ص ۴۹۱

قبوز qoboz [تر.] (ا.) قهوز، قوبوز، آلتی موسیقی
از ذوات الاوتار و آن سازی بود مرکب از یک
قطعه چوب مجوف بر شکل عودی کوچک
دارای پنج وتر. / ظفر ج ۱ ص ۴۴۵

قبوزچی qoboz - čī [تر.] (ص. مر.) نوازنده
قبوز. / ظفر ج ۱ ص ۵۶۹

قبول qabūl [ع.] (ا.) باد صبا یا بادی که مقابل
در کعبه می وزد، مقابل دبور. / و صاف ۵۱۵ /
دره ۱۴

قبیل qabīl [ع.] (ا.) آنچه در پیش روی فرود آرد
ریسنده از ریسمان، رشته ای که به سوی سینه
پیش آرند وقت تافتن، مقابل دبیر. / خاقانی
۱۷۴

قتاد qatād [ع.] (ا.) درختی است سخت خارناک.
/ دره ۲۷۵ / تجربه ج ۲ ص ۵۶

قتام qatām [ع.] (ا.) گرد و غبار سیاه. / یمینی
۹۳ - ۱۲۱ / معجم ۱۸۶ / جهانگشا ج ۲ ص
۷۸ / و صاف ۱۸۷ - ۴۵۰ / دره ۲۱۵

قذارت qazārat [ع.] (مص.) پلید گردیدن. /

توسل ۶۰ / یمنی ۴۴۹

قذایف qazāyef [ع.] (ص.) ج. قذیفه، هر چیز

انداخته و پرتاب کرده. / اغراض ۳۶۸

قذر qazar [ع.] (امص. ا.) پلیدی، چرک. / برید

۱۹۶ / مرزبان ۳۴۴

قذر qazer [ع.] (ص.) چرکین، پلید. / برید

۱۵۰

قذع qaz' [ع.] (مص.) دشنام دادن، سقط گفتن.

/ برید ۲۹۶

قذف qazf [ع.] (مص.) ۱- سنگ انداختن. /

مصبح ۵۳-۶۶: ۲- پرتاب کردن، انداختن.

/ و صاف ۲۲۱-۳۵۱-۵۶۸ / مصبح ۷۹:

۳- فرود آمدن، وارد کردن ضربت. / اخلاق

۱۷۶: ۴- قی کردن. / کلیله ۹۸ / مرزبان ۲۰۳

/ جهانگشا ج ۱ ص ۲۷ / و صاف ۲۴: ۵-

دشنام دادن، به بدی نسبت کردن. / عقول ۱۷

/ برید ۲۷۰-۲۹۶-۳۱۳-۳۳۲ / اخلاق

۱۸۵ / سمط ۱۴-۶۷ / نسایم ۶۲

قذی qazā [ع.] (ا.) خاشاک. / برید ۱۹۰-

۲۱۴-۲۵۲ / سیرت ۴۸ / تجربه ج ۲ ص

۲۲۴

قذیات qazayāt [ع.] (ا.) ج. قذی، خاشاک. /

مرزبان ۴۹۷

قر qorr [ع.] (ا.) سرما. / تجربه ج ۲ ص ۸

قرا qarā [ع.] (امص.) میزبانی. / سیرت ۱۲۸

قراپ qerāb [ع.] (ا.) نیام، غلاف شمشیر. /

یمنی ۳۱۳ / لباب ۶۴ / نفثه ۲ / المعجم ۳۳۱

/ معجم ۳۹-۸۴-۱۸۶ / جهانگشا ج ۲ ص

۳۶ / و صاف ۷۲ / نسایم ۱۰۵ / دره ۲۰۳ /

بجربه ج ۱ ص ۹۱

قرا بغرا qarā - boyrā [تر.] (امر.) منجنیقی که

۹۲

قدح qadh [ع.] (مص. امص.) طعن کردن، عیب

کردن. طعن، سرزنش. / خاقانی ۳۱۰ / عقول

۱۷-۲۴ / برید ۶۸-۷۴ / جهانگشا ج ۱

ص ۱۲۲ / دره ۶۰۳

قدح qedh [ع.] (ا.) تیر قمار، سهم قمار. /

و صاف ۴۵۰ / دره ۶۰۳

قدد qedad [ع.] (ا.) ج. قذّه، گروهی از مردم. /

دره ۲۰ / تجربه ج ۲ ص ۹

قدر qedr [ع.] (ا.) دیک. / اغراض ۳۴۲ / دره

۱۰۸-۳۱۱

قدرا اندازی qadar - andāz - ī [ع. - ف.]

(حامص.) ر. ک. قادرا اندازی. / دره ۱۲۹ /

گیتی ۲۷۲

قدم qadam [ع.] (امص.) پیشی در کار. / دره

۶۹۹

قدم qodom [ع.] (امص.) پیش رفتگی. / دره

۶۹۹

قدود qodūd [ع.] (ا.) ج. قذّ، قامت، اندام. /

بختیار ۳۰۲ / یمنی ۳۸۷-۴۴۸ / و صاف

۱۸۹ / دره ۲۰

قدور qodūr [ع.] (ا.) ج. قدر، دیک. / مقامات

۷۲

قدوه qodva(e) [ع.] (ص.) پیشوا، امام، مقتدا.

/ مقامات ۷۸ / برید ۱۰۱-۱۰۸-۱۲۹ /

مرزبان ۳۷۴-۷۱۴ / سمط ۶۶

قذا qazā [ع.] (ا.) قذی، خاشاک. / برید ۲۸۳ /

نسایم ۵۸

قذات qazāt [ع.] (ا.) واحد قذی، خاشاک. /

مقامات ۱۰۶

قذاذة qozāzat [ع.] (ا.) تراشه زر و سیم و جز

آن. / دره ۴۷۴

۳۹۶
 قراطغان qarā - toṃān [تر.] (امر.) شاهین
 سیاه. / خاقانی ۸۹
 قراطیس qarātīs [ع.] (ا.) ج. قِراطس، کاغذ. /
 سیرت ۳۷
 قراطین qerāt - īn [ع.] (ا.) ج. قِراط، قِراط.
 واحد وزن. / دره ۴۶۲
 قِراع qarrā' [ع.] (ص.) سخت و صلب از هر
 چیزی، سفت. / نفثه ۳۷ / دره ۲۳۰
 قِراع qerā' [ع.] (مص.) کوفتن یکدیگر را در
 جنگ. / جهانگشا ج ۱ ص ۹۹ / سیرت ۱۱۸
 / و صاف ۲۱ - ۸۰ - ۳۶۹ - ۳۷۸ - ۴۲۹ -
 ۵۱۵ / دره ۲۳۰ - ۳۲۱ - ۴۱۸
 قراغلام qarā - ṃolām [تر-ع.] (امر.) غلام
 سیاه. / راحه ۳۷۷
 قراقمیز qarā - qemīz [تر.] (امر.) ظاهراً
 خورشتی که از نوعی شیر ترش درست
 می‌کرده‌اند (?) / و صاف ۴۷۶
 قراقیز qarā - qīz [تر.] (امر.) دختر سیاه
 چرده. / خاقانی ۹۰
 قران مسترقه qerān - e -
 mostareqa(e) [ع.] (امر.) قران دهم از
 قرانات مثلثه هوایی که در برج عقرب واقع شد
 و منجمان آن را قران مسترقه خوانند. / ظفر ج
 ۱ ص ۸۲
 قرانیطس qarānītos [معر.] (ا.) ورم و آماس
 حجاب و ورم دماغ. / دره ۹۶
 قرا یا qarāyā [ع.] (ا.) ظاهراً ج. قریه. / ظفر ج
 ۱ ص ۵۳
 قرایع qarāyeh [ع.] (ا.) ج. قریحه، طبیعت
 مردم. / عقول ۱۰ - ۱۳ / برید ۲۱ - ۱۹۴ -
 ۲۶۰

در جنگ به کار می‌بردند. / سیرت ۱۹۹
 قرآبه qar(rr)āba(e) [ع.] (ا.) شیشه شراب،
 صراحی، ظرف شیشه‌ای. / دستور ۵۲ - ۶۴ /
 جهانگشا ج ۱ ص ۱۹۰ / مرزبان ۱۹۶ /
 و صاف ۱۴ - ۱۲۲ - ۶۳۴ / ظفر ج ۱ ص ۱۸۵
 قرابین qarābīn [ع.] (ا.) ج. قربان، جلیس و
 همنشین مخصوص سلطان. / المعجم ۴۵۲
 قراتار qarā - tār [تر.] (امر.) ظاهراً کلاغ سیاه،
 زاغ. و شاید قارتال یعنی شاهین، قره سنقر. /
 و صاف ۱۰۵
 قراتکینیات qarā - takīn - iyy - āt [تر.]
 -ف. -ع. (ا.) ج. قراتکینی، عمودی است
 منسوب به قراتکین. / و صاف ۴۲۹ - ۴۵۰
 قراتمغا qarā - tamṃā [تر.] (امر.) مَهر خان
 که با مرکب سیاه به پای فرمانها و احکام
 می‌نهادند. / و صاف ۲۳۹ - ۳۳۲ - ۳۳۷ /
 سمط ۸۴
 قراچولی qarāčūlī [تر.] (ا.) شمشیر دراز. /
 سیرت ۲۰۴
 قراح qarāh [ع.] (ا.) ۱ - آب صاف پاکیزه که
 چیزی با وی نیامیخته باشد. / و صاف ۳۹ -
 ۲۲۳ - ۲۲۶ - ۵۲۹ - ۲ - زمین بی آب و گیاه. /
 اغراض ۱۶۵ - ۳۰۱ / لباب ۶
 قرآد qarrād [ع.] (ص.) نگاهدارنده میمون. /
 لباب ۴۵
 قراره qarāra(e) [ع.] (ا.) ۱ - زمین پست هموار.
 / و صاف ۴۳۳ - ۲ - آرامگاه. / و صاف ۳۵۰
 قرا ریط qarārīt [ع.] (ا.) ج. قِراط، واحد وزن.
 / و صاف ۲۲۴ - ۳۸۸
 قراضه qorāza(e) [ع.] (ا.) ریزه‌های زر و سیم و
 جز آن. / گلستان ۲۹۴
 قراط qerāt [ع.] (ا.) چراغ یا بینی آن. / دره

نیم تنه. / کلیله ۳۷۳ / یمنی ۱۶۴ - ۳۲۹ /

وصاف ۲۰۱ / ظفر ج ۲ ص ۳۶۲ / دره ۷ -

۴۰۷

قرطه qorta(e) [ع.] (ا.) يك قرط. گوشواره. /

وصاف ۲۳۶ / دره ۲۴۹ - ۳۹۶

قرطه qerata(e) [ع.] (ا.) ج قرط. گوشواره. /

دره ۷ - ۵۰۶ - ۷۱۸

قرع qar' [ع.] (مص.) ۱ - کوفتن، زدن. / برید

۳۶۱ / سیرت ۲۶۵ / رشف ۶۲ - ۱۳۷ -

۱۸۶ - ۲۰۱ - ۲۱۳ - ۲۱۸ / دره ۲۳۰: ۲ -

(مص.) کجلی، بی‌مویی. / لباب ۳۷

قرقه qerfa(e) [ع.] (مص.) (ا.) تهمت، ناکسی،

فرومایگی. نوعی از دارچین. / دره ۹۷

قرقچی qoroq - čī [تر.] (ص. مر. امر.)

قراقچی، مأثور قرق و خلوت ساختن راه یا

محلی. / گیتی ۱۰۱

قرقف qarqaf [ع.] (ا.) می، شراب. / دره ۳۷۶

قرقوف qorqūf [ع.] (ص.) گردنده، درهم. /

دره ۳۷۶

قرلتای qoreltāy [مذ.] (ا.) ر.ك. قوریلتای. /

ظفر ج ۱ ص ۷۳ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ج ۲ ص

۴۲۳ - ۴۷۸

قرم qaram [ع.] (مص.) شدت خواهش و آرزو.

/ برید ۱۷۵

قرم qarm [ع.] (ص.) آقا، بزرگ، بزرگوار، مهتر

قوم. / سمط ۱۷ - ۲۹ - ۳۰ - ۷۴ / نسایم

۴۵ - ۴۹ - ۶۱

قرن qarn [ع.] (ا.) ۱ - شاخ. / اغراض ۹۷: ۲ -

آنچه از دشت که نخست پیش آید. / راحه ۱۷۳

قرناء qoranā' [ع.] (ص.) ج قرین، همنشین،

نزدیک. / جهانگشا ج ۳ ص ۱۱۱ / وصاف

۲۵۳

قربات qoro(a)bāt [ع.] (مص.) (ا.) ج قُربت،

خویشی، نزدیکی، تقرب. / یمنی ۳ - ۳۵ /

سمط ۳۹

قربوس qarpūs [از ع.] (ا.) قربوس، کوهه زین.

/ وصاف ۳۷۷

قَرَت qorrat [ع.] (مص.) (ا.) خنکی، قَرَت عین یا

چشم، آنچه بدان خنکی چشم دست دهد،

فرزند. / خاقانی ۱۳۴ / اغراض ۱۲ / برید

۲۹۸ / اخلاقی ۶۸

قرجه qorja(e) [مذ.] (ا.) نوعی صعوه، طائری

سرخرنگ. / وصاف ۴۵۳

قرچی qor - čī [تر. مذ.] (امر.) قورچی، رئیس

جبهه خانه، جبهه پوش، سلاحدار. / جهانگشا ج

۱ ص ۲۲۸ / وصاف ۵۲۱

قرح qorah [ع.] (ا.) ج قُرحه، زخم، جراحت. /

سیرت ۲۰

قرده qerda(e) [ع.] (ا.) میمون. / دره ۱۰ /

مصباح ۳۴۲ / تجربه ج ۱ ص ۷۱

قرشی qaršī [مذ.] (ا.) قصر خان مغول، کاخ و

بارگاه سلطنت. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۷۵ /

وصاف ۲۳ - ۴۹۸ - ۵۰۱ - ۵۰۳ / ظفر ج ۱

ص ۸۵

قرضاب qerzāb [ع.] (ا.) تیغ بران. / دره ۳۱۸

قراضب qarāzeb [ع.] (ا.) ج قِرَضاب، شمشیر

برنده. / وصاف ۳۱ / مسامره ۲۰۱

قرط qort [ع.] (ا.) گوشواره، آویزه گوش. /

اغراض ۷۲ / دره ۹۱ - ۴۲۷

قرطاط qortāt [ع.] (ا.) عرق گیر زین یا جل

شتر که پالان بر زیر آن نهند. / دره ۴۲۷

قرطبان qarta - bān [ف.] (ا.) قلتبان، قرتبان،

قلته بان، دیوث، قواد، قمرساق. / کلیله ۱۵۰

قرطه qorta(e) [معر.] (ا.) کرت، پیراهن، جامه

وصاف ۲۰۵
 قریه qarya(e) [ع.] (ا.) قرية النمل، جای فراهم
 آمدن خاک‌مور. / دره ۶۷۱
 قزازی qazzāz - ī [ع. - ف.] (حامص.) ابریشم
 فروشی. / مرزبان ۵۶۰
 قزاگند qaz - āgand [معر. - ف.] (امر.)
 کزاکند، جامه‌ای که در حشو آن ابریشم خام و
 پنبه نهند و آجیده کنند و به هنگام جنگ
 پوشند. / عقد ۱۰۴ / مرزبان ۷۱۰ / سیرت
 ۱۶۸
 قزاونه qazāvena(e) [معر.] (ا.) ج. قزوینی، از
 اهل قزوین. / وصاف ۲۴۲
 قزغان qazyān [تر.] (ا.) قزقان، قازقان، دیگ
 بزرگ که در آن چیزی طبخ کنند، پاتیل. /
 وصاف ۵۶۰
 قزل بیلکا qezel - bīlkā [ع.] (امر.) نوعی از
 یارلیغات (فرمانها) خوانین مغول است که
 طغرای آن به سرخ رقم شود. / وصاف ۲۷۱
 قزلجه qezel - ja(e) [تر.] (ا.) سرخاب که زنان
 بر روی مالند، غازه، گلگونه. / وصاف ۶۱۵
 قزوم qozūm [ع.] (ص.) ج. قِزَم، مرد فرومایه. /
 دره ۳۷۰
 قسائی qosās - ī [معر. - ع.] (ص.) منسوب به
 قُساس معدن آهن ارمینه، شمشیر منسوب به
 کان آهن قساس. / دره ۷۱۷
 قسر qasr [ع.] (مص. امص.) کسی را به ستم بر
 کاری داشتن، جبراً وادار کردن کسی، جبر،
 زور. / اغراض ۲۲۰ / عقول ۱۷ / یمینی ۳۶۲
 / برید ۲۵۲ / معجم ۲۱۴ / جهانگشا ج ۱
 ص ۵۷ - ۶۷ - ۹۵ - ج ۳ ص ۲۰۴ / سیرت
 ۲۸ / وصاف ۵۶۸ / نسایم ۹۸
 قسری qasr - ī [ع.] (ص.) جبری، قهری،

قرن‌الثور qarn - os - sōr [ع.] (امر.) شاخ
 گاو، و ثور نام برج دوم از بروج دوازده گانه
 است. / دره ۱۰۳
 قرن‌الغزاله qarn - ol - yazāla(e) [ع.]
 (امر.) آغاز طلوع آفتاب. / دره ۵۳۵
 قرو qarv [ع.] (ا.) قدح چوبین. / دره ۵۵۹
 قروود qorūd [ع.] (ا.) ج. قِرْد، میمون، بوزینه. /
 یمینی ۴۷۳
 قروم qorūm [ع.] (ا.) ج. قِزَم، مهتر، مهتر قوم،
 بزرگ. / یمینی ۳۷۹ - ۴۸۷ / جهانگشا ج ۲
 ص ۱۸۰ / وصاف ۵۶ - ۱۴۳ - ۴۲۱ / سبط
 ۶۵ - ۹۲ / اخبار ۲۹ / نسایم ۵۸ - ۸۰ - ۱۱۶
 / دره ۱۵۱ - ۲۳۴ - ۳۷۰
 قرون‌السنبیل qorūn - os - sonbol [ع.]
 (امر.) گیاهی است سستی. / خاقانی ۱۴
 قرّه qorra(e) [ع.] (ا.) خنکی، سرما. / تجربه ج
 ۱ ص ۹۵
 قریب qarīb [ع.] (ص. ا.) در اصطلاح عروض
 نام یکی از محور مستحدث است و وزن آن
 مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن. / المعجم ۹۴ -
 ۱۶۶ - ۹۵
 قریح qarīh [ع.] (ص.) زخم‌دار، خسته، زخمی.
 / دره ۳۴۵ - ۵۸۵
 قریحه qarīha(e) [ع.] (ا.) اول آبی که از چاه
 برآید. / دره ۳۴۵
 قریر qarīr [ع.] (ص.) خنک، سرد. / توسل
 ۲۷۴ - ۲۸۸ / برید ۴۶ - ۳۰۹ / لباب ۴ /
 المعجم ۳۲۲
 قریض qarīz [ع.] (ا.) شعر. / مقامات ۷۸ / دره
 ۲۵۴
 قریع qarī' [ع.] (ص.) مهتر، سرور، برگزیده. /
 برید ۲۴ - ۱۹۳ - ۱۹۵ - ۲۳۲ - ۳۶۹ /

زوری. / مرزبان ۲۵۹

قسطاس qo(e)stās [ع.] (ا.) ترازو. / چهار
۱۱۱ / خاقانی ۱۱۸ / اغراض ۳۸۰ / وصاف
۱۲۰ / دره ۶۵۷

قسم qasm [ع.] (امص.) سرشماری و قسط بندی
مالیات. / عقد ۷۲

قسمات qesmāt [ع.] (ا.) ج قسمت، عوارضی
که برای مصارف فوق العاده یا برای تأمین
مخارج دیوان و غیره وصول می شده است. /
وصاف ۲۰۵ / مسامره ۲۲۴ - ۲۲۷ - ۲۴۰ -
۲۵۷ - ۲۸۳ / سبط ۶۳

قسوط qosūt [ع.] (امص.) جور و بیدادگری. /
دره ۶۴۰

قسوق ؟ [تر.] (ا.) درختی است به شکل ناژ در
زمستان برگهای آن چون برگ سرو و بار آن
شکل و طعم جلفوزه دارد. / جهانگشا ج ۱ ص
۱۵ - ۴۰

قسّی qo(e)siyy [ع.] (ا.) ج قوس، کمان. /
وصاف ۲۹ - ۲۴۳ / دره ۱۲۹ - ۳۵۰

قسّی ī - qoss [ع.] (ص.) منسوب به قسّ ()
قسّین ساعده) حکیمی بلیغ و فصیح معاصر با
حضرت رسول (ص.) / وصاف ۵۰۸

قسیم qasīm [ع.] (ص.) شریک و هم بخش. /
چهار ۱۰۲

قسیمه qasīma(e) [ع.] (ص.) زن صاحب جمال
و خو بروی. / دره ۵۳

قشعیره qoša'rīra(e) [ع.] (امص.) لرزش،
لرزه، لرز. / دره ۵۴۹

قشف qašaf [ع.] (امص.) بدی، تنگی. / روضه
۹۵

قشلامشی ī - qešlāmeš [تر.] (ف.) (حامص.)
حرکت به سرزمین گرم در زمستان. / وصاف

۵۱۰

قشلامیشی qešlāmīš - ī [تر.] (ف.)
(حامص.) ر.ك. قشلامشی. / سبط ۵۴

قشور qošūr [ع.] (ا.) ج قشّر، پوست. / وصاف
۳۰۰

قشیب qašīb [ع.] (ص.) تازه و نو. / عقد ۱۴۹
قصاد qossād [ع.] (ص.) ج قاصد، پیک. /
خاقانی ۲۳۶ - ۳۰۹ - ۳۲۶ / دستور ۸۲ /
برید ۸۰ - ۳۲۶ / نفثه ۱۲۱ / معجم ۳۵ -
۱۳۴ - ۱۹۲ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۵۴ /
سیرت ۹۸ - ۱۲۱ / وصاف ۸۲ / مسامره ۳۹ -
۶۸ - ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۱۱ - ۱۵۶ - ۲۶۲

قصار qassār [ع.] (ص.) گازر، کسی که جامه را
شوید و سفید کند. / خاقانی ۱۰۸ - ۱۱۸ /
مرزبان ۳۱۶

قصار qesār [ع.] (ا.) داغی است در بن گردن. /
دره ۲۵۱

قصارا qosārā [ع.] (ا.) قصاری، انتها، دورترین
نقطه، پایان، غایت کار. / کلیله ۱۴ / بیهق ۸۲
/ توسل ۴۴ - ۱۰۶ - ۲۱۱ - ۳۰۵ / خاقانی
۱۸۷ - ۳۰۸ / سند ۵۱ - ۲۲۸ - ۳۰۷ /
اغراض ۵۵ - ۲۰۰ - ۳۵۴ - ۳۹۲ / راحه ۲۸۰
/ دستور ۲۸ / نفثه ۷۱ - ۱۱۷ / معجم ۴۹ -
۸۲ - ۱۹۴ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۰۳ / وصاف
۲۴۸ / رشف ۲۴۸ / دره ۴۲۵ - ۶۴۵

قصاره qosāra(e) [ع.] (ا.) آنچه در پرویزن
(غریال) بماند پس از بیختن، آنچه برآید از
اسهست به اول کوفتن. / دره ۶۶۷

قصاری qosārā [ع.] (ا.) ر.ك. قصارا. / رشید
۴۵ - ۹۳ / رشف ۱۱۷

قصاع qesā' [ع.] (ا.) ج قصعه، کاسه بزرگ. /
مصباح ۲۷۴

- قصاله qosāla(e) [ع.] (۱) دانه‌ها که از گندم جدا کنند در هنگام پاك کردن آن. / دره ۲۳
- قصامه qosāma(e) [ع.] (۱) ظاهراً قَصَمَه، باره و شکسته از چیزی، يك قطعه شکسته از چیزی. / دره ۶۶۷
- قصایا qasāyā [ع.] (ص) جِ قَصِيَه، دور. / دره ۴۲۵
- قصب qasab [ع.] (۱) هر چیز که میان کاواک (تهی) باشد. / دره ۷
- قصباء qasbā' [ع.] (۱) نیزار. / مرزبان ۵۶۰
- قصبات qasabāt [ع.] (۱) جِ قَصْبَة، واحد قصب، نی. / دره ۶۳۶
- قصب السبق qasab - os - sabaq [ع.] (امر) نی پیشی، در روزگاران گذشته نیزه‌ای در میدان اسب دوانی به زمین فرو می‌بردند و هر سواری که در مسابقه زودتر از دیگران به آن می‌رسید، سابق و پیشرو و برنده شناخته می‌شد. / دستور ۶۳ / مرزبان ۱۶ / المعجم ۳ / رشف ۴۰
- قصر qasr [ع.] (مص) کوتاه کردن، و در اصطلاح عروض انداختن نون فاعلاتن و مفاعیلین و فاعولن است و ساکن کردن حرف آخر و آن را مقصور خوانند. / المعجم ۳۲ - ۵۰ - ۵۲ - ۵۳ - ۶۰ - ۱۳۱ - ۱۴۸ - ۱۵۶ - ۱۷۰ - ۱۷۷
- قصعة المساكين qas'at-ol-masākīn [ع.] (امر) کاسه درویشان، و در اصطلاح نجوم ستارگان گرد آمده سپس سماک راعم باشد. / خاقانی ۴۹ / دره ۲۶۶
- قصل qasl [ع.] (مص) بریدن. / دره ۴۷۶
- قسم qasm [ع.] (مص) شکستن، بریدن. / و صاف ۳۳۷ / دره ۴۴۱
- قصوا qosvā [ع.] (ص) ر.ك. قصوی. / رشف
- ۱۴۳
- قصوی qosvā [ع.] (ص) مؤنث اقصی، دورترین، دور. / خاقانی ۳۰۸ / اخلاق ۹۲ - ۲۸۵ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۱۸ / و صاف ۲۴۸ / ظفر ج ۲ ص ۵۱۸
- قَصَه qessa(e) [ع.] (۱) بهره، حصه (؟) / دره ۶۸۴
- قصیرالباع qasīr - ol - bā' [ع.] (ص مر) کوتاه دست، عاجز، بخیل. / مصباح ۷
- قضاير qazāyer [ع.] (۱) کاسه‌های چینی (؟) / دره ۱۷۲
- قضب qozob [ع.] (۱) جِ قَضِيب، شاخه جوان. / اغراض ۳۲۵
- قضم qazm [ع.] (مص) ۱ - خوردن ستور علف را. / نسایم ۶۸: ۲ - خوردن چیزی را به کرانه دندان. / دره ۳۱۱
- قَضَه qazza(e) [ع.] (۱) آنچه شکسته و ریزه گردد از سنگریزه. / دره ۷۰۵
- قَضِيب qazīb [ع.] (۱) ۱ - چوبدستی، چوب تازمانه. / دستور ۹۴ / المعجم ۷۴: ۲ - نره. / مرزبان ۴۰۵
- قَضِیم qazīm [ع.] (۱) علف و جو ستور. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۶ / و صاف ۳۰۲ / سبط ۳۰
- قَطَّ qatt [ع.] (مص) بریدن چیزی به عرض (مانند بریدن سر قلم نی به پهنای). / اغراض ۵ / راحه ۴۳۹ / لباب ۱۵ / اخلاق ۱۸۳
- قَطَّ qatt [ع.] (۱) (موی) پیچیده، مرغول. / دره ۳۱۲
- قَطَا qatā [ع.] (۱) مرغ سنگخوار، سنگخوارك. / دره ۱۱
- قطاب qetāb [ع.] (۱) مجمع، گریبان. / دره ۳۱۲

قطع qat' [ع.] (مص.) ۱- در اصطلاح عروض یکی از زحافات مستفعلن است که مستفعل بماند و به جان آن مفعول نهند و به آن مقطوع گویند. / المعجم ۵۰-۵۶-۱۲۷-۱۳۸-۱۵۵-۱۶۳: ۲- یکی از زحافات متفاعلن که متفاعل بماند و به جای آن فعلاتن نهند و به آن مقطوع گویند. / المعجم ۸۳

قطف qatf [ع.] (مص.) ۱- میوه چیدن. / المعجم ۸۱: ۲- در اصطلاح عروض یکی از زحافات مفاعلتن است، ابتدا ساکن کردن لام و سپس حذف لام و نون که به جای آن «فعلولن» نهند و به آن مقطوف گویند. / المعجم ۸۱
قطقطه qatqata(e) [ع.] (ا.) بانگ مرغ سنگخوار. / دره ۱۱

قطمیر qetmīr [ع.] (ا.) ر.ك. نقیر و قطمیر
قطن qotn [ع.] (ا.) پنبه. / رشف ۳۳۱ / ظفر ج ۲ ص ۴۳۱

قطنی qotn - ī [ع.] (ص. ا.) پنبه‌ای، اینجا نوعی از قماش ابریشمین. / خاقانی ۳۰۳
قطوب qatūb [ع.] (ص.) نیک ترشروی که در ابرو چین اندازد. / اغراض ۳۶۷
قطور qatūr [ع.] (ا.) هر داروی مایعی که در گوش و بینی و چشم چکانند. / معجم ۱۰۷
قطوط qotūt [ع.] (ا.) ج. قَطْ، نامه و دفتر. / دره ۲۰

قظوف qotūf [ع.] (ا.) ج. قِظَف، میوه چیده شده، خوشه انگور. / رشف ۲۵۳ / دره ۲۷
قظوف qotūf [ع.] (ا.) خراش. / عقد ۶۲
قطیع qatī' [ع.] (ا.) تازیانه. / دره ۲۳۷
قطیعت qatī'at [ع.] (امص.) جدایی. / کلیله ۳۲۵ / مقامات ۱۱۴-۱۹۸ / یمنی ۶۵ / معجم ۱۴۷ / وصاف ۴۳۷

قطات qatāt [ع.] (ا.) قطا، سنگخوارك. / خاقانی ۱۰

قطار qetār [ع.] (ا.) يك رسته شتر. / دره ۶۱۳
قطار qetār [ع.] (ا.) ج. قَطَر، باران. و شاید قُطار، باران بزرگ قطره. / دره ۶۱۳
قطاع qetā' [ع.] (ا.) ج. قطعه. / سمط ۶۵
قطاع qottā' [ع.] (ص.) ج. قاطع، برنده. قطاع طریق، راهزن. / بیهق ۶۱ / المعجم ۱۱ / وصاف ۸۱

قُطان qottān [ع.] (ص. ا.) ج. قاطن، ساکن، متوطن. / المعجم ۲۰ / جهانگشا ج ۱ ص ۷۵-۷۵ ج ۳ ص ۱۲ / وصاف ۴۶-۴۷-۷۵-۱۷۰-۱۷۴-۱۷۴ / ۳۲۹ / اخبار ۱ / مصباح ۴۲-۱۱۵-۲۹۷ / ظفر ج ۱ ص ۲۴۱-ج ۲ ص ۱۸۴ / دره ۳۵۱

قطایف qatāyef [ع.] (ا.) لوزینه، نوعی حلوا. / مقامات ۷۳ / دستور ۲۴ / دره ۲۷

قطر qatr [ع.] (مص.) ۱- باریدن، چکیدن. / اغراض ۳۲۵: ۲- (ا.) قطره. / رشید ۱۲۰: ۳- (ا.) باران. / جهانگشا ج ۲ ص ۴۷

قطر qetr [ع.] (ا.) مس، مس گداخته. نوعی چادر و جامه. / مقامات ۳۳

قطر qotr [ع.] (ا.) عود، جوی که بدان بخور کنند. / دره ۵۶

قطرب qotrob [ع.] (ص.) مصروع، صرعی. / جهانگشا ج ۲ ص ۲۵۸

قطره زدن qatra(e) - zadan [ع.] (ف.) (مص. مر.) تند و تیز به راه رفتن، پویه کردن. / دره ۶۰۱-۶۱۵

قطره زن qatra(e) - zan [ع.] (ف.) (ص. مر.) راهرو، دهنده، تیز رفتار. / دره ۳۶۸-۳۵۱-۶۱۳ / تجربه ج ۱ ص ۳۹۲

قطیعه qatī'a(e) [ع.] (امص.) قطیعت، جدایی،

بریدگی. / وصاف ۴۵۹-۵۹۶

قطیفه qatīfa(e) [ع.] (ا.) قدیفه، جامهٔ پرزدار

خوابناک. / وصاف ۱۹۹

قعبره qa'bara(e) [ع.] (ا.) ظاهراً مکر، حيله،

حقه بازی، زرق و شعوه. / کلیله ۲۲۱-۳۴۹

/ وصاف ۲۷۲-۶۴۵

قعهده qo'da(e) [ع.] (ا.) آنچه بر روی آن نشینند

از قبیل زین و غیره. خر و اسب که بر آن سوار

شوند. / خاقانی ۸۵

قعط qa't [ع.] (مص.) تنگ کردن، بستن. / دره

۲۹۱

قعقاع qa'qā' [ع.] (ا.) راه دشوار. / دره ۵۰۲

قعقع qa'qa' [ع.] (ا.) ظاهراً قعقاع یا قعقعه به

معنی بانگ سلاح. / نثفه ۲۰

قعقعه qa'qa'a(e) [ع.] (ا.) آواز سلاح و مانند

آن. / نثفه ۴۰ / معجم ۹۰

قعیر qa'īr [ع.] (ص.) دور تك، گود. / مرزبان

۱۴۴

قفاخری qofāxeriyy [ع.] (ص.) بزرگ اندام.

/ دره ۵۳۵

قفار qefār [ع.] (ا.) چ قفر، بیابان بی آب و گیاه.

/ رشید ۱۴۰ / عقد ۱۵۹ / سند ۳۱۸ /

اغراض ۲۶-۱۶۵-۴۱۹ / یعنی ۴۶۸ /

معجم ۲۳۴ / مسامره ۲۰۱-۲۴۵-۳۲۷

قفال qefāl [ع.] (ا.) ۱- ظاهراً چ قفل. / گیتی

۵۸: ۲- چ قفل، درفش. / وصاف ۳۳

قفجور qofjūr [تر. مف.] (ا.) رك. قبجور. /

وصاف ۱۶۱-۲۷۲

قفر qafr [ع.] (ا.) بیابان بی آب و گیاه. / دره ۶۶۶

قفول qofūl [ع.] (امص.) بازگشت، برگشت از

سفر. / عتبه ۳۶ / خاقانی ۱۲۵ / وصاف ۴۲۳

/ دره ۶۷۵

قفیز qafīz [معر.] (ا.) کویژ، واحد وزن که در

اعصار و ازمهٔ مختلف متغیر بود. / وصاف ۴۴۲

قل qoll [ع.] (امص.) کمی، تنگدستی. / برید

۵۴-۱۵۹

قلاب qallāb [ع.] (ص.) قلب زن، آنکه سکهٔ

قلب (تقلبی) زند. / مقامات ۳۳-۴۸

قلاج qollāj [تر.] (ا.) واحد طول معادل فاصلهٔ

میان دو دست، باز، باع. / وصاف ۴۹

قلاس qallās [ع.] (ص.) بسیار آب کفك انداز.

/ دره ۲۳

قلاع qolā'a(e) [ع.] (ا.) سنگ بزرگ در دشت،

کلوخ. سنگ برکنده که آن را به دست به فلاخن

اندازند. / دره ۵۳۲

قلال qelāl [ع.] (ا.) چ قله، سر کوه. / سند

۵۸-۱۲۰-۱۲۳-۱۲۵ / اغراض ۴۸-

۱۵۱-۱۸۶ / یعنی ۳۱۳-۳۲۲-۳۳۴-

۳۸۹ / مرزبان ۴۳۳ / نثفه ۶۵ / روضه ۶۳ /

جهانگشا چ ۳ ص ۱۲۱ / وصاف ۲۰-۳۴-

۲۵۲ / مسامره ۱۷۴-۲۲۰-۲۷۸

قلامه qolāma(e) [ع.] (ا.) تراشهٔ ناخن و جز

آن، تراشهٔ قلم. / دره ۲۳

قلانات qa(e)lān - āt [مف. - ع.] (ا.) چ

قلان، مالیات گله در عصر ایلخانان. / وصاف

۵۶۰-۲۱

قلاوز qalāvuz [تر.] (ا.) مقدمهٔ لشکر، راهبر،

بلد، دلیل راه، قراول، مستحفظ اردو. /

جهانگشا چ ۲ ص ۱۱۴ / وصاف ۱۷۰-

۴۶۷-۵۱۵ / ظفر چ ۱ ص ۳۴۲-۵۴۱

قلاوزی qalāvuz - ī [تر. - ف.] (حامص.)

عمل قلاوز، قراولی، راهبری. / یعنی ۳۷۸ /

دره ۵۸۸

قلق qalaq [ع.] (امص.) بی آرامی، بیقراری،
اضطراب، پریشانی. / کلیله ۳۹۰ / دستور ۵۸
/ مرزبان ۱۱۲ - ۴۶۸ / جهانگشا ج ۲ ص
۱۱۶ - ج ۳ ص ۴

قلم qalm [ع.] (مص.) تراشیدن. / دره ۴۵
قلماش qalmāš [تر.] (ص.) هرزه، بیهوده، یاهو،
نامعقول. / وصاف ۲۱۵

قلماش درایی qalmāš - darāy - ī [تر.]
-ف. [حامص.] بیهوده‌گویی، یاهو‌گویی. /
وصاف ۴۰۸

قله qolla(e) [ع.] (ا.) اسبی که رنگش به زردی
مایل باشد. / خاقانی ۴۸

قلیب qalīb [ع.] (ا.) چاه. / وصاف ۴۳۷ / دره
۴۴ - ۳۴۵ / تجربه ج ۲ ص ۱۱

قلیب qalīb [ع.] (ا.) در اصطلاح عروض نام
یکی از بحور مستحدث ثقیل بر وزن فاعلاتن
فاعلاتن مفاعیلن. / المعجم ۱۸۱ - ۱۸۴

قلیت qeliyyat [ع.] (مص.) دشمن داشتن. /
دره ۳۴۵

قلیق qalīq [ع.] (ص.) مضطرب، آشفته، بی آرام.
/ المعجم ۳۳۸

قَم qamm [ع.] (مص.) جارو کردن، غارت کردن.
/ دره ۷۱۵

قمارمشی qomārmešī [تر.] (حامص.) ظاهراً
محاصره کردن، دور کردن، گرد گرفتن. / ظفر
ج ۱ ص ۷۲ - ۳۶۱ - ج ۲ ص ۴۰۱

قماری qamāriyy [ع.] (ا.) چ قمری، قمری،
مرغی از جنس فاخته. / جهانگشا ج ۱ ص
۱۰۹ / وصاف ۵۹ - ۱۲۰ - ۱۳۸ / دره ۲۷۱

تجربه ج ۱ ص ۲۴۲

قماط qemāt [ع.] (ا.) پارچه‌ای که بدان دست و
بای کودک را پیچند، قنّاق. / مقامات ۱۳۳ -

قلاوز qalāvūz [تر.] (ا.) ر.ك. قلاوز. /
جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۳ - ۱۲۰

قلايد qalāy(ed) [ع.] (ا.) ج قلاده، گردنبد.
/ کلیله ۱۲۴ / بختیار ۳۹ / اغراض ۳۷۰ /
دستور ۷۶ - ۹۷ / لباب ۷ - ۵۹ - ۲۴۶ -
۳۱۶ - ۳۲۹ - ۳۸۹ - ۴۱۶ / مرزبان ۱۰ /
روضه ۱۴۴ / وصاف ۲۲۸ - ۵۷۸ / دره ۶۹ -
۱۸۲ - ۴۸۹

قلب qalb [ع.] (ا.) دل، و منزل هجدهم است از
منازل قمر و آن ستاره‌ای است سرخ و جنّان و
منجمان او را سرشت مریخ اندر عقرب نام کنند.
/ دره ۱۰۵

قلب qolb [ع.] (ا.) دستیانه، دست‌بند، دست
ابرنگن. / مقامات ۱۶۵

قلب qolob [ع.] (ا.) ج قلیب، چاه. / دره ۷۱۰
قلب qollab [ع.] (ص.) دگرگون شونده، بسیار
غلتنده، ناپایدار. / عقول ۲۷ / برید ۲۲۳ -
۳۸۱

قلب الاسد qalb - ol - asad [ع.] (امر.) نام
ستاره‌ای است در برج اسد. / مرزبان ۴۹۸ -
۵۴۹

قلب المجنّ qalb - ol - mejann [ع.]
(امص.) برگرداندن سهر، و مجازاً نیرنگ بازی
و حيله گری و وازگون کاری. / مرزبان ۴۷۲

قلت qalat [ع.] (مص.) هلاك شدن. / دره ۴۷۳
قَلَّت qollat [ع.] (ا.) گروه مردم، لشکر. / دره
۳۰۴

قلعه qofa(e) [ع.] (ا.) ۱ - مال رعیت. / دره
۳۹۶ - ۲ - برکنده. / دره ۳۹۶

قلعه qola'a(e) [ع.] (ا.) سنگ بزرگ از کوه
برکنده برون جسته دشوار گذار صعب المرام. /
دره ۵۷۲

قَمَه qemma(e) [ع.] (ا.) جماعت مردم، گروه. /

خاقانی ۶۸

قَمَه qemma(e) [ع.] (ا.) بالای هر چیز، سر هر

چیز. / مقامات ۱۶۴ / خاقانی ۲۷-۸۷-

۱۶۴-۲۳۸-۳۱۸ / برید ۲۱۲ / معجم ۴۴-

۹۰-۱۲۱ / و صاف ۱۵-۱۲۵-۱۵۴-۳۳۷

/ رشف ۷۰-۲۷۸ / ظفر ج ۱ ص ۵۷۲- ج ۲

ص ۱۸ / دره ۲۱۱ / تجربه ج ۲ ص ۸-۱۳۸

قَمِيز qemīz [تر.] (ا.) شیر ترش شده اسب،

نوعی شیر ترش که به جای مسکر

می خورده اند. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۶۵-

۲۰۷- ج ۳ ص ۳۶-۳۸-۹۴ / و صاف ۱۷-

۱۱۰-۲۸۳-۳۹۹-۴۷۶-۵۰۳

قَمِیص qamīs [ع.] (ا.) ۱- پیراهن که از پنبه

باشد. / مصباح ۱۵۰ / دره ۶۱۸ / تجربه ج ۱

ص ۲۱۱: ۲- ستور که صاحب خود را بجنابند

و حرکت دهد. / دره ۶۱۸

قَمِین qamīn [ع.] (ص.) سزاوار، لایق. / دره

۶۶۰

قَمِیناً qamīn - an [ع.] (ق.) سزاوارانه. /

تجربه ج ۱ ص ۱۸۷

قَنَابِل qanābel [ع.] (ا.) چ قنبل، گروه مردم. /

دره ۲۵۳ / تجربه ج ۲ ص ۳۸

قَنَات qanāt [ع.] (ا.) نیزه. / مقامات ۴۰ / دره

۲۵۰

قَنَات qonnāt [ع.] (ا.) چ قنه، قلّه کوه. / دره

۶۲۴

قَنَاتِ qanāt - ī [ع.] (ص.) مانند نیزه راست.

/ مقامات ۱۹۰

قَنَاحَه qonnāha(e) [ع.] (ا.) نوعی کلید کج و

دراز. / دره ۵۲۶

قَنَازَع qanāze' [ع.] (ا.) سخن زشت و فحش. /

۱۶۵ / بیهق ۷۹ / بختیار ۶۵-۱۱۵-۲۹۷ /

خاقانی ۱۱۷-۱۶۷ / یمنی ۳۲۳ / برید

۱۷۵-۱۹۳ / معجم ۴۲-۲۳۶ / و صاف ۲۱

/ رشف ۳۰۸ / گینی ۸۳-۱۳۱ / تجربه ج ۱

ص ۱۷۴

قَمَاطَر qamāter [ع.] (ا.) چ قَمَطَر، کتاب دان و

آنچه در وی کتابها را حفظ می کنند. / یمنی

۱۸ / و صاف ۴۲۷

قَمَاقَم qamāqem [ع.] (ص.) چ قَمَاقَم، بزرگ

بسیار عطا. / دره ۷۱۴

قَمَامَه qomāma(e) [ع.] (ا.) خاکروبه. / دره

۷۱۵

قَمَهَارَه qompāra(e) [ف.] (ا.) خمپاره. / دره

۶۲۵

قَمَر qamar [ع.] (مص.) خیره شدن چشم. / دره

۱۴۴

قَمَز qemez [تر.] (ا.) شیر مادبان تخمیر شده.

نوعی شیر ترش که به جای مسکر

می خورده اند. / ظفر ج ۱ ص ۳۹۵-۴۴۶-

ج ۲ ص ۴۳۶

قَمَزَك ؟ (ا.) نوعی میوه بوده است. / ظفر ج ۲ ص

۱۴

قَمَطَرَه qematra(e) [ع.] (ا.) مؤنث قَمَطَر، آوند

شکر و نبات. / خاقانی ۱۰۸

قَمَع qam' [ع.] (مص.) سرکوب کردن. / کلیله

۲۹ / عقول ۳۸ / سبط ۱۵

قَمَقَام qamqām [ع.] (ص.) ۱- مهتر. / دره

۱۰۹: ۲- (ص.) ژرف (دریا). / خاقانی ۱-

۱۳۸-۱۶۴-۱۷۸: ۳- (ا.) نوعی شمش. /

دره ۱۰۹

قَمَم qemam [ع.] (ا.) چ قَمَه، جماعت مردم،

گروه. / مسامره ۶

قندز qondoz [تر.] (ا.) بیدستر، سگ آبی که از

بوستش استفاده می‌شده است. / خاقانی ۱۱۱

/ دستور ۴۰ / دره ۱۹۸

قندس qondos [تر.] (ا.) ر.ك. قندز. / نفثه ۲۰

قندغای؟ [مذ.] (ا.) نوعی آهواز گاومیش بزرگتر

در آسیای مرکزی. / ظفر ج ۱ ص ۳۶۲

قنص qanas [ع.] (ا.) شکار. / دره ۵۳۷

قنطار qentār [ع.] (ا.) واحد وزن است. / یمنی

۴۷۶ / جهانگشا ج ۱ ص ۶۱ / وصال ۵۶۳

ظفر ج ۲ ص ۵۱۶ / دره ۶۴۱

قنطر qenter [ع.] (ا.) ظلم و ستم، سختی. / دره

۶۴۱

قنطره qantara(e) [ع.] (ا.) بل و هر بنایی که به

روی آب سازند تا از آن عبور کنند، بل بزرگ. /

یمنی ۱۸۵ / مرزبان ۱۰۷ / المعجم ۳۲۰ /

معجم ۲۵۹ / ظفر ج ۱ ص ۶۱ - ۲۹۰ - ۴۲۲

/ گیتی ۱۸۵

قنطورس qantūres [معر.] (ا.) به نظر یونانیان

باستان موجودی که سر آن انسان و بدنش اسب

است و نام یکی از صور فلکی. / رشف ۲۸۰

قنقذ qonfoz [ع.] (ا.) خاربشت. / دره ۵۶۱

قنن qonan [ع.] (ا.) ج. قنّه، کوه دراز، سر کوه. /

دره ۵۲۸ - ۶۳۹

قنو qenv [ع.] (ا.) خوشه خرما. / معجم ۱۸۵ /

وصاف ۲۳۱

قنوات qanavāt [ع.] (ا.) ج. قنّاء، نیزه. / دره

۵۲۰

قنوط qonūt [ع.] (امض.) ناامیدی، یأس. /

بختیار ۲۲۶ / برید ۱۹۵ / روضه ۹۴ / مصباح

۳۹۵

قنوع qanū' [ع.] (ص.) قانع، خرسند. / مقامات

۱۷۶ / عقول ۲۲

دره ۱۱۶

قنازع qanāze' [ع.] (ا.) ج. قنّزعه، موی

گرداگرد سر. بلا. / دره ۱۱۶

قناطر qanāter [ع.] (ا.) ج. قنطره، بل و هر بنایی

که بر روی آب سازند تا از آن عبور کنند. / راحه

۶۶ / یمنی ۳ / المعجم ۱۵ / معجم ۲۲ /

نسایم ۶۸

قناطیر qanātīr [ع.] (ا.) ج. قنطره، بل. ر.ك.

قناطر / سبط ۳۹ / ظفر ج ۲ ص ۵۲۱

قناطیر qanātīr [ع.] (ا.) ۱ - ج. قنطار، بوست

گاوی که درون آن را پر زر کرده باشند. / ظفر

ج ۱ ص ۲۵۴: ۲ - ج. قنطار، مقدار چهل اوقیه

از زر یا هزار اوقیه از آن یا دو صد دینار یا هزار

و دو صد اوقیه. / دره ۴۶۲ - ۷۰۶

قناع qenā' [ع.] (ا.) پرده و پوششی که بر بالای

مقنعه پوشند. / عتبه ۱۱۵ / جهانگشا ج ۲

ص ۲۵۷ / سیرت ۱۱۸ / وصال ۱۷۰ / رشف

۳۳۳

قنافذ qanāfez [ع.] (ا.) ج. قنّذ، خاربشت،

جوجه تیغی. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۵۲ /

وصاف ۴۲۳ / تجربه ج ۱ ص ۹۸

قنان qenān [ع.] (ا.) ۱ - ج. قنّه، سر کوه. / دره

۴۲۳: ۲ - ج. قن، کوه خرد. / دره ۳۸۱

قنبل qonbol [ع.] (ا.) مرد درشت، و ظاهراً

سرکرده گروهی از سپاه یا سردار و سردسته

معنی می‌دهد. / ظفر ج ۱ ص ۷۷ - ۷۹ -

۲۶۵ - ۳۸۲ - ۳۸۸ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۵۲۷ -

۵۳۴ - ج ۲ ص ۲۵ - ۳۰۳ - ۳۰۴

قنتره کردن qantara(e) - kardan [ع.] (ف.)

(مض. مر.) کبابه از دهنه گرفتن (؟) / دره ۵۱۲

قنداره qendā(a')va(e) [ع.] (ص.) درشت

کوتاه بالا، بزرگ سرسخت. / دره ۳۵۵

۹۷ / لباب ۴۹۶ / مرزبان ۴۲۱ - ۶۷۹ - ۷۰۰

/ و صاف ۲۰ - ۸۷ - ۴۵۲ / رشف ۲۹۷

قوارص qavāres [ع.] (ا.) ج قارصه، سخنان
زیان آور و آزارنده. / یمنی ۲۰۴

قوارع qavāre' [ع.] (ا.) ج قارعة، آیه‌ای که به
وقت مهمات خواننده آن از شر دیو و پری
محفوظ باشد. / مقامات ۴۰ / خاقانی ۲۰ -
۵۳ - ۱۴۷ - ۱۷۹ - ۲۳۲ - ۳۳۰ / و صاف
۶۲۸ / تجربه ج ۲ ص ۱۷۵

قوارع qavāre' [ع.] (ص.) ۱ - ج قارعة،
کوبنده. / دره ۴۲۹: ۲ - (ا.) ج قارعة، توپ
قلمه کوب. / دره ۵۸۴: ۳ - ج قارعة، سختی
روزگار، بلا و نکبت. / دره ۴۱۹: ۴ - ج
قارعة، زیان. / دره ۲۷۸

قواریر qavārīr [ع.] (ا.) ج قاروره، شیشه. /
مقامات ۱۹۲ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۰۰ /
و صاف ۳۵ - ۱۹۶ - ۳۵۱ / مسامره ۱۴۶
قوآس qavvās [ع.] (ص.) کمان ساز، کماندار. /
سند ۱۸۹

قواصف qavāsef [ع.] (ا.) ج قاصف، باد
سخت. / بختیار ۱۸۲ / یمنی ۳۵۵ / برید
۸۲ / مرزبان ۶۹۸

قواصی qavāsī [ع.] (ا.) ج قاصیه، ناحیه،
کرانه. / برید ۲۴۶ / مرزبان ۲۷۸ / دره
۵۱۳ - ۱۲۵

قواضب qavāzeb [ع.] (ص.) ج قاضب،
شمشیر بران. / بهق ۱۴ / یمنی ۲۹۱ / سیرت
۱۱۰ / و صاف ۱۹۱ - ۲۵۴ - ۳۸۱ / دره
۲۸۷ - ۴۱۴ / تجربه ج ۲ ص ۲۵۳

قواطع qavāte' [ع.] (ص.) ج قاطع، برنده،
بران. / رشف ۱۱۰ - ۱۱۸ - ۱۵۰
قواعل qavā'el [ع.] (ا.) ۱ - ج قاعله، کوه دراز

قنوع qonū' [ع.] (ص.) خواستن، نیازمندی
نمودن در سؤال. / دره ۵۰

قنوه qenva(e) [ع.] (ا.) ص ۱۰ ورزش. کسب شده.
/ دره ۲۵۰

قنه qonna(e) [ع.] (ا.) کوه خرد. / دره ۳۳۳
قنیات qanyāt [ع.] (ا.) ج قنیة، زن کم خوراک.
/ دره ۲۳۰

قنیات qe(o)nyāt [ع.] (ص.) ج قنیة و قنیة،
ذخیره. / و صاف ۵۲۹

قنیت qe(o)nyat [ع.] (ا.) ذخیره. گوسفند فراهم
آورده جهت خوردن. / و صاف ۱۷۳

قنیصه qanīsa(e) [ع.] (ا.) شکار، صید. / نفشه
۶۱

قنینه qen(nn)īna(e) [ع.] (ا.) آوندی که شراب
در آن بر کند مانند شیشه و صراحی. / بختیار
۲۱۰ / عقد ۱۰۷ / و صاف ۱۹۶ - ۵۷۹ - ۶۱۵
/ دره ۳۷۵ / تجربه ج ۱ ص ۲۱۰ - ج ۲ ص
۵۱

قنیه qonya(e) [ع.] (ص.) ذخیره. / مرزبان ۶۳۲
قوابل qavābel [ع.] (ا.) ج قابله، ظرفی که در
آن مایع مقطر جمع می گردد. / ظفر ج ۱ ص
۵۰۷

قواد qovvād [ع.] (ص.) ج قائد، سرهنگ،
سردار، پیشوا. / اغراض ۲۸۴ / یمنی ۳۵ -
۹۳ - ۱۸۴ - ۲۱۱ - ۲۲۹ - ۲۴۳ - ۲۸۴
۳۵۳ / معجم ۳۱ - ۱۵۹ - ۲۴۶ / جهانگشا ج
۱ ص ۸۳ - ج ۲ ص ۴۲ / و صاف ۱۹۲
قوادح qavādeh [ع.] (ا.) ج قادیحه، نکوهش.
/ مرزبان ۳۰۷

قوادم qavādem [ع.] (ا.) ج قادمه، بر دراز بال
مرغ، مقابل خوانی، و گاهی مجازاً بزرگان. /
اغراض ۱ - ۲۹ - ۳۲ / برید ۱۱ - ۵۳ - ۸۱

قورلتای qoreltāy [مذ.] [ا.] ر.ك. قوريلتای. /
ظفر ج ۱ ص ۳۴۲ - ۳۵۲ - ۴۷۹ - ج ۲ ص
۳۸۰ - ۴۰۲ - ۵۲۰

قورولتای qoroltāy [مذ.] [ا.] ر.ك. قوريلتای.
/ ظفر ج ۱ ص ۳۶۰

قوریا qūryā [تر.] [ا.] قور، چینه دیوار، اساس و
بنیاد. / ظفر ج ۲ ص ۱۶ - ۲۷۳ - ۳۹۵ - ۴۵۲
قوريلتا qoriltā [مذ.] [ا.] ر.ك. قوريلتای. /
وصاف ۵۷۴

قوريلتای qoriltāy [مذ.] [ا.] اجتماعي عظيم از
عموم شاهزادگان و ارکان مملکت که در موقع
تعيين و نصب یکی از اعضای خاندان سلطنتی
یا امری مهم منعقد می کرده اند، شورای بزرگ.
/ جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۱ - ۱۴۴ - ۱۹۶ -
۲۲۴ - ج ۳ ص ۶ - ۲۷ - ۷۳ / وصاف ۱۶ -
۷۲ - ۱۰۵ - ۱۲۰ - ۱۲۶ - ۱۳۹ - ۵۰۳

قوش qūš [ع.] [ص.] خرد اندام. / دره ۵۳۵
قوشچی qūš - čī [تر.] [ص.مر. امر.] نگهبان
قوشهای شکاری، آنکه مأمور حفاظت پرندگان
شکاری است، بازدار. / وصاف ۱۳۴ - ۴۱۴ -
۴۵۶ / ظفر ج ۱ ص ۳۵۰

قوشلامیشی qošlāmiš - i [تر. مذ.]
[حامص.] رفتن به قشلاق زمستانی. / ظفر ج
۱ ص ۳۴۹

قوف qōf [ع.] [مص.] پیروی کردن. / دره ۳۶۱
قوق qūq [ع.] [ص.] گردن دراز، گول، احمق. /
وصاف ۵۳۵

قوقو ؟ [تر.] [ا.] ظاهراً قرقو، یعنی قرقی، پرندۀ
شکاری، و یا قوقی یعنی بیدستر، سگ آبی. /
جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۱ / وصاف ۵۶۹

قوکه qūqa(e) [ع.] [ا.] تکه کلاه و گریبان و
مانند آن. / خاقانی ۲۰۳ / مرزبان ۴۴۵

بلند. / دره ۴۴: ۲ - رؤسای عشایر. / دره ۳۶۹
قواقیز qavāqīz [ع.] [ا.] ج قاقوزه، پیاله. / دره
۱۰۹

قوالیب qavālīb [ع.] [ا.] ج قالب، شکل و
هیأت، پیکر، اندازه. / وصاف ۴ - ۶۴ - ۱۴۷ -
۴۳۷

قوایم qavāy(')em [ع.] [ا.] ج قائمه، یکی از
چهار دست و پای ستور و دست و پای آدمی و
پایه های تخت. / اغراض ۳۱۴ / عقول ۱۶ /
دستور ۱۲۰ / برید ۱۳ / مرزبان ۸۴ / معجم
۴۵ - ۱۴۶ / جهانگشا ج ۱ ص ۸۱ / وصاف
۱۵ / ظفر ج ۱ ص ۴۰۸ - ۴۹۰ - ج ۲ ص
۳۷۹ / دره ۲۱۶ - ۲۲۵ - ۴۲۷

قوبجور qobjūr [مذ.] [ا.] قوبجور، قهجور.
ر.ك. قوبجور. / جهانگشا ج ۱ ص ۲۲ - ۲۵ -
ج ۲ ص ۲۵۴ - ۲۵۶ - ج ۳ ص ۶ - ۷۹

قوبوزچی qoboz - čī [تر.] [ص.مر.] ر.ك.
قبوزچی. / ظفر ج ۲ ص ۹۳

قوچین qūčīn [تر.] [ا.] طبقه لشکری مرد
کاشفر. / ظفر ج ۱ ص ۳۵۴ - ج ۲ ص ۴۷۴
قود qōd [ع.] [مص.] کشیدن اسب پشت سر
خود. / دستور ۳۶

قوراء qōrā' [ع.] [ص.] وسیع، فراخ. / دره ۵۵۱
/ تجربه ج ۲ ص ۹

قورچی qūr - čī [تر.] [ص.مر. امر.] ر.ك.
قورچی. / سبط ۳۲ - ۳۳

قورچی qūr - čī [تر.] [ص.مر. امر.] کسی که
در زرآدخانه کار کند، اسلحه ساز. رئیس اسلحه
خانه، رئیس جبهه خانه. / وصاف ۱۶ - ۷۲ -
۷۳ - ۱۰۲ - ۳۳۵ - ۴۵۶

قورغان qūryān [تر.] [ا.] سنگر، قلعه. / دره
۴۳۵

- قول qūl [تر.] (ا.) غول، انبوه سپاه، قلب لشکر در میدان کارزار. / وصاف ۶۴۳ / ظفر ج ۱ ص ۱۴۴ / دره ۴۳۵ / گیتی ۲۳
- قوم qōm [ع.] (ا.) زوجة، همسر. / کلیله ۴۹ - ۷۶ - ۲۱۸ - ۳۵۰ - ۳۷۲ - ۳۷۳
- قوما qūmā [تر.] (ا.) همخوابه. / سمط ۳۱
- قومه qavama(e) [ع.] (ص. ا.) ج. قائم، نگاهبان، مستحفظ. / المعجم ۶
- قوول qa'ul [ع.] (ص.) قائل، گوینده. / وصاف ۲۷۵
- قوی الجاش qaviyy - ol - ja'sh [ع.] (ص. مر.) دارای قلب سالم و قوی. / تجربه ج ۱ ص ۱۰۹
- قوی نیل qūy - 'īl [تر.] (امر.) سال گوسفند، یکی از دوازده سال دوره سنوات ترکان. / ظفر ج ۱ ص ۲۱۶ - ۲۲۱ - ۲۳۶ - ۳۸۱ - ۴۳۳ - ۴۴۹ - ۴۶۶ - ۴۷۴ / ج ۲ ص ۳۵۱ - ۵۰۵
- قهارمه qahārema(e) [ع.] (ص. ا.) ج. قهرمان. / المعجم ۳۵۹ / نسایم ۳۵ - ۳۶ - ۴۹ - ۱۰۱
- قهره qohra(e) [ع.] (ص.) مقهور. / دره ۱۸۱
- قهقزات qahqazāt [ع.] (ا.) ج. قَهْقَرَة، شتر بزرگ گرامی نژاد. / دره ۷۰۴
- قهوه qahva(e) [ع.] (ا.) شراب. / نفثه ۱۸
- قیاد qiyād [ع.] (ا.) لگام، مهار. / نفثه ۸۵
- قیادت qiyādat [ع.] (مص. امص.) ۱ - راهنمایی کردن. / راهنمایی. / سند ۱۹۷ / تجربه ج ۲ ص ۳۳ - ۴۱ : ۲ - رهبری کردن. / رهبری. / مقامات ۱۶۲ / یمنی ۴۵ - ۶۵ - ۸۶ - ۱۰۸ - ۱۶۵ / معجم ۹۱ : ۳ - (امص.) دلالتی محبت، قمرساقی، قوادی، جاکشی. / سند ۱۵۷ - ۲۳۸ / اخلاق ۱۲۵ - ۱۳۶ - ۱۹۷
- قیاس qiyās [ع.] (ا.) ج. قوس، کمان. / دره ۵۱۹
- قیاسره qayāsera(e) [ع.] (ا.) ج. قیسری، شتر کلان و سالخورده. / دره ۴۱
- قیاطین qayātīn [ع.] (ا.) ج. قیطون، گنجینه به لغت مردم مصر. / دره ۴۵۸
- قیاقی qayāqī [ع.] (ا.) ج. قیقاء، زمین درشت ناهموار. / دره ۴۹۳
- قیان qiyān [ع.] (ا.) ج. قَبْنَة، کنیز سرودگوی. / دره ۳۸۱
- قیتول؟ [تر. مغ.] (ا.) محلی برای استراحت اردو، لشکرگاه، اردو. / ظفر ج ۱ ص ۱۰۳ - ۴۴۱ - ج ۲ ص ۴۹۳
- قیح qayh [ع.] (ا.) چرك و ریم، زرداب. / مصباح ۹۹
- قیروان qa(e)yraṭān [ع.] (ا.) لشکر. / دره ۴۱۶
- قیروان qīrvān [از ع.] (ا.) اطراف مجموعه عالم. / دره ۴۱۶
- قیصوم qa(e)ysūm [ع.] (ا.) گیاهی است، نوعی از بومادران. / خاقانی ۴۹ / وصاف ۵۹
- قیظ qa(e)yz [ع.] (مص.) سخت گرم شدن. / برید ۸۸ - ۲۹۶
- قیعان qī'ān [ع.] (ا.) ج. قاع، زمین پست هموار دور از کوه و از پشته. / اغراض ۴۰۰ / رشف ۵۹
- قیفال qīfāl [معر.] (ا.) یکی از رگهای بازو. / مقامات ۱۸۲
- قیقاوس qīfāvos [معر.] (ا.) صورت چهارم از صور فلکی شمالی چون مردی با کلاه، و مصحف آن قیقاوس هم آمده است. / دره ۲۶۵
- قیقاء qa(e)yqā' [ع.] (ا.) زمین سنگستان درشت ناهموار. / تجربه ج ۲ ص ۹

قیقب qayqab [ع.ا] (ا.) دهنه لگام و زین. /
وصاف ۵۳۰

قیل qa(e)yl [ع.ا] (ا.) پادشاه، سردار. پادشاه یمن
را قیل می گفتند. / دره ۱۱۰

قیم qayyem [ع.ا] (ص.) حافظ، نگهبان، حامی.
/ وصاف ۸۷

قینات qa(e)ynāt [ع.ا] (ا.) ج. قینة، کنیزك
آوازه خوان. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۸۵ / دره
۲۳۰

قینه qa(e)yna(e) [ع.ا] (ا.) کنیز آوازه خوان و یا
کنیز مطلقاً. / دره ۱۵۹

* * *

«ک»

وقت فرود آمدن پرها را فراهم آورد. / عقد ۱۰۲
کاسف kāsēf [ع.ا] (ص.) بیمناک و سخت بد. /
تجربه ج ۲ ص ۲۱۱

کاسه داشتن kāsa(e) - dāštan [ع.ا-ف.ا]
(مص.مر.) شراب نوشیدن. / جهانگشا ج ۱
ص ۱۴۷ / مسامره ۴۳

کاسه درویشان kāsa(e)-ye-darvīš-ān [ع.ا]
-ف.ا] (امر.) صورت فلکی اکیلی شمالی را
گویند و آن هشت ستاره است مانند تاجی بر
دست و کواکبش در میزان و عقربند، کاسه
یتیمان. / دره ۱۰۲

کاسه گرداندن kāsa(e) - gardāndan [ع.ا]
-ف.ا] (مص.مر.) گدایی کردن. / جهانگشا ج
۲ ص ۲۷۹

کاسه گرفتن kāsa(e) - gereftan [ع.ا-ف.ا]
(مص.مر.) شراب خوردن. / جهانگشا ج ۱ ص
۲۰۷

کاسی kāsī [ع.ا] (ص.) جامه پوشیده، بالباس. /
تجربه ج ۱ ص ۶۷

کاشع kāšeh [ع.ا] (ص.) دشمنی پنهان دارنده و
دور از دوستی. / راحه ۱۴۵ / برید ۳۶۴ / دره
۵۴۶

کاغذ kāyaz [معر.] (ا.) عزت تمام (?) / دره ۴۲
کافر kāfer [ع.ا] (ا.) ۱ - شب تاریک. / دره

کآبت ka'ābat [ع.ا] (مص.) کثابت، بدحال شدن
از غم، اندوهگین گردیدن. / برید ۳۸۴ /
تجربه ج ۲ ص ۲۳۲

کآبت kābat [ع.ا] (ا.) کآبة، اندوه، غم، بدحالی.
/ و صاف ۵۰۹

کآتب kāteb [ع.ا] (ص.) دوزنده مشک. / دره
۶۴۵

کاخ kāk [ف.ا] (ا.) باران. / دره ۱۰۶
کارکیایی kār - kiyā - yī [ف.ا] (حامص.)
پادشاهی، کارفرمایی، امارت. / مرزبان ۱۰۷

کارنوشته kār - navašta(c) [ف.ا] (ص.مر.)
کار آزموده، کار درنوردیده، مجرب. / دره ۵۶۸
کار و کیا kār - o - kiyā [ف.ا] (امر.) کار و
عمل، امیری. / مسامره ۵۹

کاره kāreh [ع.ا] (ص.) کراهت، دارنده، ناپسند
دارنده. / کلیله ۹۸ - ۳۱۳ / اخلاق ۲۲۰ -
۲۳۱ - ۳۲۰ / سیرت ۱۴۰ / مسامره ۱۹۹ /

نسایم ۳۱ / اخبار ۲۳ / مصباح ۲۲۱ - ۳۱۴
کاز دیده kāz - dīda(e) [ف.ا] (ص.مر.) احوال،
دوبین، لوچ. / تجربه ج ۱ ص ۹۴

کاژ kāž [ف.ا] (ص.) کج بین، دوبین، احوال، لوچ.
/ کلیله ۴۰ / لباب ۱۵۳

کاسر kāser [ع.ا] (ص.) ۱ - شکنده. / و صاف
۳۷۷ / دره ۴۱۹: ۲ - عقاب کاسر، عقابی که

ج ۲ ص ۳۳۲-۴۷۴ / دره ۳-۵۷۷: ۲- نام
 دو ماه از ماههای سریانی مشهور به ماههای
 رومی. / دره ۵۷۷

کاواک kāvāk [ف.ا] (.ا) شکاف میان درخت،
 شکاف. / سند ۲۲۳
 کاهل kāhel [ع.ا] (.ا) میان دو شانه، پشت کردن.
 / مقامات ۴۳-۹۴ / رشف ۷۷-۱۱۸-۱۳۲
 / دره ۱۱۴

کاهو kāhū [ف.ا] (.ا) جنازه، تابوتی که گیران مرده
 را در آن گذارند. / دره ۱۷۲
 کاین kāyen [ع.ا] (ص.) باشنده، موجود. /
 رشف ۱۶۸

کَب kab [ع.ا] (مص.) به رو درافتادن. / دره
 ۶۱۵

کباء kebā' [ع.ا] (.ا) چوب بخور. / یمنی ۴۹۱
 کبار kabār [؟] (ص.) پست و حقیر (؟) / دره
 ۱۰۷

کبار kebār [ع.ا] (.ا) ج کبر، طبل. / دره ۴۳۹
 کَبَّار kebbār [ع.ا] (مص.) الله اکبر گفتن. /
 خاقانی ۱۷۹

کباش kebāš [ع.ا] (.ا) ج کَبَش، مهر و سردار
 قوم. / سیرت ۱۳۶

کبائس kabā'es [ع.ا] (.ا) ج کیسه. / وصاف
 ۴۰۳

کبح kabh [ع.ا] (مص.) ۱- لگام باز کشیدن. /
 برید ۳۴۸: ۲- زدن. / وصاف ۴۲۹

کبر kabr [ف.ا] (.ا) خفتان. / نفثه ۳۲
 کبس kabs [ع.ا] (مص.) ۱- حمله کردن، به
 فشار انداختن کسی را. / برید ۸۲-۱۲۰-
 ۲۶۴ / سیرت ۵-۲۵-۴۰-۶۸-۹۳-
 ۱۳۹-۱۵۲-۱۶۱-۱۹۵-۲۴۳: ۲- به خاک
 انباشتن چاه و جوی و غیره را. / جهانگشا ج ۱

۱۹۷: ۲- دریا. / دره ۱۹۷: ۳- زارع. / دره
 ۶۶۷

کافل kāfel [ع.ا] (ص.) متکفل، پذیرنده تعهد و
 تیمار کسی، پذیرفتار، ضامن. / رشید ۳۷ /
 خاقانی ۲۰-۲۳۰ / برید ۳۶۴ / یمنی
 ۱۷۲-۳۸۹-۴۲۲-۴۹۵ / وصاف ۴۸۸-
 ۶۰۶ / ظفر ج ۲ ص ۳۳۰

کافله kāfela(e) [ع.ا] (ص.) مؤنث کافل، ر.ک.
 کافل. / یمنی ۷۲-۳۵۸-۴۲۶ / وصاف
 ۲۲۲-۲۹۱-۶۲۳ / سبط ۴۰-۷۰

کافور kāfūr [معر.ا] (.ا) ۱- شکوفه خرما یا
 غلاف آن. / دره ۳۸۱: ۲- گیاهی است خوشبو
 که گلش مانند گل اقحوان باشد. / دره ۳۸۱:
 ۳- چشمه‌ای است در بهشت. / دره ۳۸۱

کاکل kākol [ع.ا] (.ا) گلهایی که در میان آب
 روید. / دره ۱۴۳

کالیده kālīda(e) [ف.ا] (ص.) درهم شده،
 آشفته، ژولیده. / دستور ۵۵ / جهانگشا ج ۱
 ص ۱۳۴

کام انجامی kām - anjām - ī [ف.ا]
 (حاصص.) کامروایی، به کام رسیدن. / چهار
 ۱۰۹

کامل kāmel [ع.ا] (ص.) در اصطلاح عروض نام
 یکی از بحور عروضی است که وزن آن از تکرار
 متفاعلن به دست آید. / المعجم ۶۸-۶۹-۷۸
 / دره ۸۳

کامن kāmen [ع.ا] (ص.) پنهان شونده، پوشیده
 شونده. / عقد ۱۵۹ / یمنی ۱۶۰ / برید
 ۱۶۸-۳۳۶ / مرزبان ۶۷۱ / روضه ۱۱۳-
 ۱۱۹ / اخلاق ۱۷۹ / گیتی ۱۰

کانا kānā [ف.ا] (ص.) نادان، ابله. / دره ۱۵
 کانون kānūn [ع.سر.ا] (.ا) ۱- آتشدان. / ظفر

۶۲۵ کتابه ketāba(e) [ع.] (ا.) ۱ - کتاب، آنچه در آن نویسند. خطی که آن را به قلم جلی در روی کاغذ یا پارچه باریک نوشته باشند. / دره ۶۲۵: ۲ - کتیبه. / دره ۱۴

کتاره katāra(e) [ف.] (ا.) قذاره، شمشیر کوتاه یا تیغه پهن. / جهانگشا ج ۳ ص ۱۲۴ / دره ۳۳۵

کتایب katāy(')eb [ع.] (ا.) ج کتیبه، لشکر. / بیهق ۱۴ / عقد ۱۰۳ / یمنی ۲۸۳ / لباب ۷۶ / مرزبان ۵۲۲ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۵۰ - ج ۳ ص ۲۸ - ۱۲۰ / وصال ۳۷۵ / سبط ۹ - ۴۹ - ۶۹ - ۹۵ / نسایم ۱ / دره ۲۰۴ - ۴۱۴ - ۵۶۸ - ۶۰۷ - ۶۳۳ / تجربه ج ۱ ص ۲۸

کتبت ketbat [ع.] (مص.) نوشتن. / یمنی ۲۱۴

کتبه kataba(e) [ع.] (ص.) ج کاتب. / مرزبان ۱۶ / وصال ۳۲۶

کتل kotal [تر. مغ.] (ا.) اسبی که زین کرده پیشاپیش شاهان و امرا برند، اسب جنیبت. / ظفر ج ۱ ص ۲۸۹

کتتم katm [ع.] (امص.) پوشیدگی، اختفاء. / مرزبان ۷۴۹

کتیبه katība(e) [ع.] (ا.) لشکر. / سیرت ۲۶۶ / دره ۳۴۸

کثایف kasāyef [ع.] (ص.) ج کثیف. / رشف ۱۵۵ - ۱۶۸

کثع kash [ع.] (مص.) بردن از مال. / دره ۴۷۶

کشم kasam [ع.] (امص.) نزدیکی. / گیتی ۵

کثه kassa(e) [ع.] (ص.) انبوه. / دره ۱۴۱

کثیب kasīb [ع.] (ا.) توده ریگ. / تجربه ج ۱ ص ۳۸۵

کثیث kasīs [ع.] (ص.) انبوه و ستبر. / دره ۵۵۶

کج آگند kaj - āgand [ف.] (امر.) جامه‌ای که

ص ۶۹: ۳ - ظاهراً محاسبه کردن کیسه در سال و تقویم است. / وصال ۴۰۳

کبش kabš [ف.] (ا.) گوسفند نر شاخدار، قوچ. / اغراض ۷ - ۳۶ - ۳۹۴ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۱۸ / وصال ۲۴۲ - ۴۶۵

کبش kabš [ع.] (ا.) مهتر قوم و سردار قوم. / سیرت ۱۷۱

کبک kabk [ف.] (ا.) دست، شاید مصحف کفک باشد. / دره ۵۳۶

کبک انجیر kabkanjīr [ف.] (ا.) مرغی که در زمین و زیر بوته‌ها آشیانه می‌سازد. / کلیله ۲۰۵ - ۲۰۶

کبکبه kobkoba(e) [ع.] (ا.) گروه درهم پیوسته. / دره ۶۲۳ - ۶۲۶

کبوت kabvat [ع.] (مص. امص.) بر روی درافتادن. بر روی افتادگی. / عقول ۵۱ / برید ۱۴۸ - ۱۸۸ - ۱۹۱ - ۲۴۲ - ۲۴۸ - ۲۶۰ / سبط ۴۷

کبوه kabva(e) [ع.] (امص.) بر روی افتادگی. / سبط ۴۶

کبیر kabīr [ع.] (ص.) در اصطلاح عروض نام یکی از بحور مستحدث ثقیل است بر وزن مفعولات مفعولات مستفعلن. / المعجم ۱۸۱ - ۱۸۳

کپکی kapekī (ص.) نوعی دینار و تومان که در عهد مغول و تیموریان و صفویان متداول بود. / ظفر ج ۱ ص ۳۵۶ - ۳۶۱ - ۴۵۹ - ۴۷۰ - ج ۲ ص ۱۶۷ - ۴۱۸

کپی kappī [ف.] (ا.) میمون، بوزینه. / برید ۳۱۰

کت kat [ف.] (ا.) تخت. / کلیله ۲۱۹ - ۲۲۰ / ظفر ج ۱ ص ۱۸۴

کتاب ketāb [ع.] (ا.) نوشته، مکتوب. / دره

- ۱۲۸
کذبذب *kozobzob* [ع.] (ص.) دروغگو. / دره
- ۱۵۳
کذوب *kazūb* [ع.] (ص.) دروغگو. / اخلاق
- ۲۲۳
کرادیس *karādīs* [ع.] (ا.) چ کُرْدُس، گله
بزرگ از اسبان، لشکر. / دره ۵۶۸
- کراره *karrāra(e)* [ع.] (ص.) کرار، بسیار
ناخت و تاز کننده. / مسامره ۵-۳۲۵
- کراس *korras* [ع.] (ا.) چ کُرَاسَه، جزوی از
اجزای کتاب. / وصاف ۵۶۵ / دره ۵۶۸
- کراسه *korrasa(e)* [ع.] (ا.) جزوی از اجزای
کتاب، مجموعه کوچک، دفتر. / بختیار ۲۶۹
- کراسی *karāsī* [ع.] (ا.) چ کُرَسی، آلتی است
مرتفع در اسطراب که عروۀ اسطراب بدو
بسته باشد. / جهانگشا ج ۳ ص ۲۷۰
- کراشیده *karāšīda(e)* [ف.] (ص.) آشفته،
پُریشان. / لباب ۴۸۸
- کراع *korā'* [ع.] (ا.) گروهی از اسبان. / راحه
۱۲۶
- کراکش *kerā - kaš* [ع.-ف.] (ص.مر.) آنکه
ستوران را کرایه دهد، مکاری. / چهار ۱۵
- کرامت *karāmat* [ع.] (ا.) سربوش. / دره ۴۸۸
- کرامند *kerā - mand* [ع.-ف.] (ص.مر.)
باقدر و قیمت. / وصاف ۱۳۷ / سمط ۶۱-
- ۷۳-۷۴ / نسایم ۹۸
- کرایم *karāyem* [ع.] (ص.ا.) ۱- چ کریمه،
مؤنث کریم، زن بامروت، خاتون. / رشید ۹۱ /
یمینی ۵-۲۴۹-۲۹۴-۳۵۲ / مرزبان ۷۳۸
/ ظفر ج ۱ ص ۳۳۱-۴۰۱: ۲- چ کریمه،
ارجمند، بزرگ قدر. / یمینی ۳ / برید ۱-
۳۶۷ / لباب ۱۱۳ / معجم ۱۹ / وصاف ۱۷۳-
- درون آن را به جای پنبه از ابریشم پر کرده باشند
و آن را در روز جنگ می پوشیدند. کج آغند،
قزآگند، قزآگند، قزآغند. / راحه ۴۵۹
- کجامیشی ؟ [تر.] (حامص.) اظهار حسن خدمت
و بندگی ورزیدن. / سمط ۴۷-۱۰۱
- کجیم *kajīm* [ف.] (ا.) کجین، برگستان،
پوشش اسب روز جنگ. / ظفر ج ۱ ص
۴۳۴- ج ۲ ص ۷۸-۲۹۵-۳۰۵
- کچول *kačūl* [ف.] (ا.) جنبانیدن سرین به وقت
رقص و مسخرگی. / راحه ۴۲۴
- کحل الجواهر *kohl - ol - javāher* [ع.]
(امر.) سرمه آمیخته به مروارید سوده که برای
روشنایی دیده به چشم کشند. / رشف ۳۲۱
- کد *kadd* [ع.] (مص.) کوشش و سعی کردن. /
رشید ۴۶ / عقد ۱۶۱ / یمینی ۴۶۰ / وصاف
۴۹۳ / سمط ۳ / نسایم ۱۶ / دره ۳۵۳
- کدح *kadh* [ع.] (مص.) کوشش کردن. / دره
۳۵۳
- کدخدا *kad - xodā* [ف.] (امر.) هیلاج و
کدخدا در اصطلاح علم احکام نجوم دو دلیل
است برای عمر مولود. / چهار ۱۰۰ / دره ۲۶۰
- کدخده *kad - xodāh* [ف.] (امر.) رک.
کدخدا. / بیهق ۲۳۳
- کدر *kadar* [ع.] (مص.) تیره شدن، تاریک
گردیدن. / وصاف ۳۹۹
- کدرت *kodrat* [ع.] (امص.) تیرگی. / برید
۲۹۸-۲۰۶
- کدود *kadūd* [ع.] (ص.) کوشا، ساعی. / بیهق
۲۵۱-۲۵۲
- کدیه *kodya(e)* [ع.] (امص.) ۱- سختی
روزگار. / برید ۳۵۵: ۲- گدایی. / برید ۳۲۰
- کذاب *kezāb* [ع.] (مص.) دروغ گفتن. / سند

کرك يراق kerak - yarāq [تر.] [امر.]

مساعده‌ای که برای کمک به لشکر از مواجب و مقرری صاحبان مشاغل دیگر دولتی کم می‌شد.

/ و صاف ۴۱۴ - ۶۱۴ - ۶۲۰ - ۶۵۳ /

کرم karm [ع.] [ا.] انگور، درخت انگور. /

مقامات ۵۵

کرماء koramā' [ع.] [ص. ا.] ج. کریم،

جوانمرد. / خاقانی ۶۰

کرنج koranj [ف.] [ا.] برنج. / سند ۱۳۱ /

دستور ۶۸

کرن کرن koran - koran [از مغ.] [ق. مر.]

گروه گروه. / ظفر ج ۲ ص ۳۵۹

کرننگ korang [ف.] [ص. ا.] اسبی که رنگ او

میان زرد و بور باشد. / ظفر ج ۱ ص ۲۶۷

کرو kerō [ف.] [ا.] کشتی کوچک. / گلستان

۴۰۴

کروب korūb [ع.] [م. ص.] نزدیک شدن به

غروب. / دره ۶۶۷

کروب korūb [ع.] [ا.] ج. کُرب، اندوه، حزن. /

اغراض ۳۶۷ - ۳۹۸ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۱۴

/ و صاف ۱۱۱ - ۱۶۸ - ۲۳۵ / دره ۷۹ -

۲۵۳ - ۶۶۷ / تجربه ج ۲ ص ۷۲

کرور korūr [ع.] [م. ص.] بازگشتن، گذشتن بی

در پی. / سند ۳۴۳ / اغراض ۲۹۸ / روضه

۶۱ / نسایم ۵۳ / دره ۴۷۵

کروکر karūkar [ف.] [ا.] مصحف گرگر و

گرورگر، یکی از نامهای خدا. / دره ۳۸

کروم korūm [ع.] [ا.] ج. کُرم، انگور. / یمنی

۴۵۴ / روضه ۱۱۳ / و صاف ۳۰۱ / تجربه ج ۲

ص ۷۲ - ۲۵۲

کروه korū(δ)h [ف.] [ا.] واحد مسافت، يك سوم

فرسخ. / ظفر ج ۲ ص ۶۲ - ۹۹ - ۱۰۶ / دره

۲۴۹ / ظفر ج ۱ ص ۵۵ - ج ۲ ص ۳۳

کرب karb [ع.] [م. ص.] ۱ - دشوار و سخت

گردیدن. / مسامره ۲۲۱: ۲ - شیار کردن، تخم

باشیدن. / مصباح ۲۸۴: ۳ - (ا.) اندوه،

اضطراب. / و صاف ۱۵۵

کربات korobāt [ع.] [ا.] ج. کُربه، اندوه، حزن.

/ برید ۲۴۰

کرباسو karbāsū [ف.] [ا.] کربسو، چلباسه،

مارمولک. / یمنی ۴۵۳ - ۴۷۸

کربت korbat [ع.] [ا.] اندوه، حزن، دلگیری. /

مقامات ۲۹ - ۴۵ - ۵۴ - ۱۳۷ / بختیار ۹۹ -

۱۰۳ - ۱۵۹ / عقد ۶۱ - ۱۵۴ - ۱۶۱ / سند

۲۲ / یمنی ۲۱ - ۷۸ - ۱۹۰ - ۳۹۳ - ۴۹۱ -

۴۹۲ / دستور ۵۵ - ۵۶ - ۷۱ / برید ۸۰ -

۱۱۸ - ۳۴۱ - ۳۵۶ / لباب ۱۷۵ / مرزبان

۲۱۶ / معجم ۳۰ - ۱۲۴ / روضه ۱۶ - ۴۸ -

۱۱۰ / گلستان ۶۹ / سیرت ۱۳۰ / و صاف

۱۴ - ۳۵ - ۲۹۱ / مسامره ۲۲۹ - ۳۲۱ /

رشف ۶۲ / ظفر ج ۱ ص ۴۷ - ج ۲ ص ۳۶۴

/ گیتی ۵ / تجربه ج ۱ ص ۱۲۶ - ج ۲ ص

۶۶ - ۲۴۰

کرته korta(e) [ف.] [ا.] قرطه، پیراهن، نیم تنه.

/ نفثه ۴۱ / و صاف ۲۷۹

کرد kard [ع.] [ا.] گردن یا بن آن. / دره ۶۸۹

کردر kardar [ف.] [ا.] زمین پشته پشته، زمین

سخت. / سند ۲۶۵ / معجم ۴۵

کرزین karzīn [ع.] [ا.] تبر، تبر بزرگ. / دره

۳۶۲

کرش kerš. [ع.] [ا.] شبکه ستور نشخوار کننده.

/ و صاف ۶۲

کرك kork [ف.] [ص. ا.] مرغ خانگی، ماکیان. /

دره ۵۰۹

کسف kasf [ع.] (مص.) ۱- پی پاشنه بریدن. /

المعجم ۵۸: ۲- در اصطلاح عروض یکی از زحافات مفعولات است یعنی افکندن حرف متحرکی را که در آخر جزو باشد و به جای آن مفعولن بنهند. / المعجم ۵۸

کسکسه kaskasa(e) [ع.] (مص.) سخت کوبیدن. / تجربه ج ۲ ص ۱

کسل kasal [ع.] (امص.) سستی، کاهلی، ناتوانی، فتور. / خاقانی ۲۷۰ / اغراض ۳۶۵ / راحه ۴۱ / مرزبان ۲۴۱

کسمه kasma(e) [ف.] (ا.) مویی چند که زنان از سر زلف خود پیچ و خم داده به رخسار گذارند. / معجم ۸

کسوب kasūb [ع.] (ص.) بسیار کسب کننده، بسیار فرا گیرنده. / چهار ۲۹ / اغراض ۱۹۲ / اخلاق ۱۴۴-۲۳۳

کسور kosūr [ع.] (ا.) ۱- ج کُسر، شکست. / دره ۴۹۱: ۲- ج کسر، شکستگی. / دره ۱۲۵ کسور kosūr [ع.] (ا.) ج کسری، خسرو. / دره ۴۹۱

کسور kosūr [ع.] (ا.) ج کُسر، ناحیه. / دره ۴۹۱

کسیب kasīb [تر.] (ا.) غارت و چاول. / دره ۱۹۵-۳۹۶

کسیر kasīr [ع.] (ص.) شکسته، شکسته شده، شکست خورده. / یعنی ۲۹۴ / مرزبان ۶۵۵ / و صاف ۳۳۰ / دره ۶۳۷

کشخور kešxvar [ف.] (ا.) کشور. / سند ۲۱۸

کشط kašt [ع.] (مص.) برداشتن. / و صاف ۴۲

کشف kašf [ع.] (مص.) ۱- برهنه کردن اندام. / المعجم ۵۸: ۲- در اصطلاح عروض یکی از زحافات مفعولات باشد و آن اسقاط تاء

۳۳۰

کره kora(e) [ف.] (ا.) گیاهی است، تلخه. / اخلاق ۲۹۹

کریاس keryās [ع.] (ا.) دربار شاهان و امرا و اعیان. / و صاف ۲۲۹ / دره ۶۸۴

کریان karyān [ع.] (ص.) خوابنده، چرت زننده. / دره ۲۵۰

کریج karij [ف.] (ا.) خانه کوچک. / روضه ۴۹ کریچه kariča(e) [ف.] (ا.) کریج، خانه کوچک. / دستور ۵۵ / مرزبان ۱۹۰

کریز korīz [ف.] (ا.) تولاک و پر ریختن پرندگان خصوصاً باز و شاهین. / خاقانی ۳۲۴

کریزی - ī korīz [ف.] (ص.) پرنده ای که بر آن بریزد و تولاک کند. / خاقانی ۳۲۴

کریهت karihat [ع.] (ا.) جنگ سخت، کراهیت. / دره ۵۱۸

کرکیان kezekbiyān [مف.] (ص.) کرکیان، کشیکتان، گروه نگهبانان. / و صاف ۲۰۶-۳۷۹ کرک تنان kezektenān [مف.] (ص.) کرکیان، کرکیان، کشیکتان، گروه نگهبانان. / و صاف ۴۶۲

کرکتیان kezektiyān [مف.] (ص.) کرکتان، کرکیان، کشیکتان، گروه نگهبانان. / و صاف ۴۵۶

کرکچی ķī - kezek [تر.] (ص. مر.) نگهبان، کشیک. / و صاف ۶۴۵

کساء kesā' [ع.] (ا.) ج کِسْوَة، جامه پوشیدنی، لباس، عبا. / دره ۵۱۵

کساحه kosāha(e) [ع.] (ا.) خاکروبه. / دره ۶۷۰ / تجربه ج ۱ ص ۲۷۱

کُشع kash [ع.] (مص.) روفتن، رویدن. / دره ۳۷۶

مفعولات باشد و به جای آن مفعولن بنهند. /

المعجم ۵۰-۵۸-۱۳۸-۱۶۳-۱۸۷

کشف kašaf [ف.ا] (ا) لاک پشت، کاسه پشت. /

مرزبان ۱۵۱

کشک انجر košk - anjer [ف.ا] (امر.) نوعی

از آلات قلعه گشایی که بدان سنگهای کلان یا

تیرهای بزرگ و ستبر به دیوار قلعه یا باروی

شهر پرتاب می کرده اند و از ضربت آن دیوار

سوراخ و خراب می شده است. / وصاف ۵۵۳-

۵۵۴

کشکشه kaškaša(e) [ع.ا] (ا) ۱- گریز،

گریختن. / دره ۳۶۲: ۲- آواز پوست مار. /

دره ۳۶۲

کشم kašm [ع.ا] (مص.) از بن بینی بردن. / دره

۶۵۲

کشوفتن kašūftan [ف.ا] (مص.) کُشفتن،

براکنده کردن، پریشان ساختن، نابود کردن. /

دستور ۱۰۴

کش و فش kašš - o - faš [ف.ا] (امر.) کزو

فر، شان و شوکت، ناز و غمزه. / تجربه ج ۲

ص ۱۸۸

کشیش kašiš [ع.ا] (ا) آواز پوست افعی. / دره

۱۱

کشیک تان kešīktanān [م.ا] (ص.ا)

کشیکتان، کریکتان، گروه نگهبانان. / وصاف

۵۰۰

کشیک کش kaš - kešīk [تر.ف.ا] (ص.مر.)

امر.) نگهبان، پاسدار. / سمط ۵۱

کظم kazm [ع.ا] (مص.) فرو خوردن (خشم). /

برید ۲۲۶-۲۹۶ / معجم ۱۳۷

کعب الغزال ka'b - ol - yazāl [ع.ا] (امر.)

حلوایی است به شکل جای سم آهو. / لباب

۲۹۴-۳۶۲

کعک ka'k [م.ا] (ا) کاک، نان خشک و نانی که

از آرد خشکه بی شیر و روغن پخته باشد. /

توسل ۳۳۸

کعبیت ko'a(e)yt [ع.ا] (ا) بلبل. / دره ۴۵

کف kaff [ع.ا] (مص.) ۱- باز داشتن، باز

ایستادن. / وصاف ۱۰۷ / دره ۱۸۲: ۲- در

اصطلاح عروض از زحافات فاعلاتن و مفاعیلن

و آن اسقاط حرف هفتم است که فاعلات و

مفاعیل بماند. / المعجم ۵۰-۵۳-۱۳۸-

۱۴۸

کف آدم kaff - e - 'ādam [ع.ا] (امر.) نباتی

است به قدر يك ذرع و بزرگش مستدیر و به قدر

برگ مورد و بیخش مایل به سیاهی و زردی. /

دره ۹۲

کفآت kafā'at [ع.ا] (مص. امر.) همسر و هم

مرتبه بودن، کفو بودن. برابری. / کلیله ۷۲-

۳۴۵ / یمنی ۳۶۸-۴۵۵ / مرزبان ۱۸۲-

۱۸۳ / معجم ۳۱ / وصاف ۳۳۶

کفات kofāt [ع.ا] (ص.) کُفاة، ج کافی،

باکفایت، کاردان، کارگزار. / کلیله ۳۰۷ /

توسل ۸۰ / سند ۲۱۱-۲۹۳-۳۰۰ /

اغراض ۱۳۸-۲۱۹ / یمنی ۸۵-۱۱۷-

۱۳۳-۱۴۴۰-۳۳۷-۳۴۳ / دستور ۲۶-

۲۹-۷۴-۸۱ / برید ۱۵۲-۱۶۲ / لباب ۹-

۱۱۳ / مرزبان ۷۳۰ / روضه ۱۲۲ / سیرت

۲۰۸ / معجم ۱۲۰ / اخبار ۲۹ / دره ۳۶۹

کفاح kefāh [ع.ا] (مص.) با کسی به جنگ

برابری کردن، با کسی رویاروی جنگ کردن،

جنگ کردن. / نفثه ۴۰ / جهانگشا ج ۱ ص

۱۹- ج ۲ ص ۵۵-۱۷۱ / سیرت ۱۳۱ /

وصاف ۱۲۰-۴۲۹ / دره ۳۲۰ / تجربه ج ۲

کلاب kelāb [ع.] (ا.) ج کَلَب، سگ. / اغراض

۱۹۵ - ۲۲۹ - ۴۱۹ / یمنی ۲۰۱ / نفثه ۳۴ -

۴۲ / مرزبان ۵۵۲ / روضه ۲۲ / جهانگشا ج

۲ ص ۱۷۴ / سیرت ۲۰۷ / وصاف ۱۲۵ /

مسامره ۸۲

کلاته kalāta(e) [ف.] (ا.) ۱ - خانه محقر. /

مرزبان ۱۸۹؛ ۲ - قلمه یا دهی کوچک که بر

بلندی ساخته باشند. / نفثه ۹۲

کلاکل kalākel [ع.] (ا.) گروههای مردم. / دره

۴۲۴ / گیتی ۱۲۷

کلاکل kalākel [ع.] (ا.) ج کَلْکَل، سینه. / دره

۴۲۴

کلال kalāl [ع.] (مص. امص.) مانده شدن.

ماندگی، خستگی. / توسل ۲۰۵ - ۳۰۰ /

عقد ۶۲ / خاقانی ۱۷ - ۲۶۴ - ۳۰۵ / برید

۲۰۱ / روضه ۱ - ۳۴ / اخلاق ۲۴۱ / وصاف

۴۹۲ / مصباح ۲۳۳ - ۳۲۳ / رشف ۳۴۴ /

ظفر ج ۲ ص ۳۹۶ / دره ۵۱ - ۱۵۴ - ۴۲۴

کالات kalālat [ع.] (امص.) کلال، ماندگی.

خستگی، تعب. / بیهق ۱۷ / بختیار ۱۵۶ /

لباب ۳۵۹ / اخلاق ۱۲۱ - ۱۲۳ / جهانگشا ج

۲ ص ۲۶۷ - ۲۷۳ / وصاف ۶ - ۳۲۹ /

مصباح ۷۱ - ۱۶۶ - ۲۸۱ - ۳۱۵ / رشف ۴۱۷

کلاله kalāla(e) [ع.] (ا.) ۱ - پسر عمو. / دره

۶۹۹؛ ۲ - هر وارثی که سوای فرزند میت باشد

و سوای پدر او. / تجربه ج ۱ ص ۴۸۲

کلالیب kalālīb [ع.] (ا.) جنگال باز، خار

درخت. / دره ۴۱۹

کلام kelām [ع.] (ا.) ج کَلَم، خستگی.

جراحت. / دره ۱۱۰

کلام kolām [ع.] (ا.) زمین درشت ستبر. / دره

۲۶

ص ۳۳

کفّار koffār [ع.] (ص.) ج کافر، کشاورز. /

دره ۶۶۶

کفّ الاسد kaff - ol - asad [ع.] (امر.)

بنجۀ شیر، عرطنیثا، آذربو، بیخی سیاه رنگ

شبیه به شلغم. / دره ۹۴

کفّ الخضیب kaff - ol - xazīb [ع.]

(امر.) کف دست رنگ شده، نام ستاره‌ای است

روشن در صورت فلکی ذات الکرسی. / روضه

۴۱ / وصاف ۲۲۲ - ۴۰۰ - ۶۱۶ / دره ۲۵۹ -

۲۶۲ / تجربه ج ۲ ص ۱۶۵

کفّ kef' [ع.] (ا.) کرانه وادی. / دره ۳۴۰

کفّ القميص koffat - ol - qamis [ع.]

(امر.) نورد دامن جامه که در دوزند. / المعجم

۵۱

کفور kafūr [ع.] (ص.) ناسپاس، حق ناشناس.

/ مرزبان ۶۴۶ / اخلاق ۳۲۴ - ۳۲۵ / گلستان

۵۰۴

کفور kofūr [ع.] (ا.) ج کُفَر، ده. / دره ۶۶۷

کفیت kafīt [ع.] (ص.) سریع. / دره ۳۱

کفیده kafīda(e) [ف.] (ص.) شکافته، ترکیده.

/ دره ۱۴۴

کفیه kofya(e) [ع.] (ا.) روز گذار از قوت،

نوشه. / دره ۴۹

کلا' kala' [ع.] (ا.) گیاه سبز و یا خشک. / معجم

۳۳ / جهانگشا ج ۱ ص ۲

کلات kelā'at [ع.] (مص. امص.) کالات،

نگهبانی کردن. حفظ، نگهبانی، حمایت. /

عتبه ۱۲۲ / خاقانی ۲۰ - ۵۳ - ۲۳۲ / یمنی

۲۹۸ - ۴۳۰ / مرزبان ۱۲۱ - ۳۵۸ / معجم

۱۲۳ / وصاف ۱۰۳ - ۱۳۰ - ۳۳۵ - ۳۷۶ /

رشف ۱۸۲ - ۳۹۰ - ۴۲۳

تداول، حيله. / دره ۳۱۰
 کلکل *kalkal* [ع.ا.] (ا.) مرد سبک گوشت، مرد
 پست بالای درشت اندام. / و صاف ۲۹۶
 کلکل *kalkal* [ع.ا.] (ا.) سینه. / مرزبان ۵۰۳ /
 دره ۵۲ / تجربه ج ۲ ص ۲۳
 کلل *kalal* [ع.ا.] (ا.) حال، حالت، شأن. / دره ۴۲۴
 کلل *kalal* [ف.ا.] (ا.) پری که پادشاهان و دلیران در
 رزم و جوانان زیبا در بزم بر سر دستار و کلاه
 می زدند، جقه. / و صاف ۵۲ / دره ۲۶۲
 کلل *kelal* [ع.ا.] (ا.) چ کله، پرده تنگ و لطیف. /
 دره ۴۶۱
 کلم *ka(e)lam* [ع.ا.] (ا.) چ کلمه. / رشید ۴۴ -
 ۴۹ - ۷۹
 کلنجری *kalenjar - i* [ف.ا.] (ص.ا.) منسوب
 به کلنجر، نوعی از انگور سیاه بغایت شیرین و
 نازک پوست. / چهار ۵۰
 کلنگ *kolang* [ف.ا.] (ا.) پرنده ای است کبود
 رنگ و دراز گردن بزرگتر از لک لک، دُرنا. /
 کلیله ۳۸۴ / اغراض ۴۵
 کلو *kolū* [ف.ا.] (ا.) رئیس هر صنف از کسبه. /
 رئیس محلات. / ظفر ج ۱ ص ۴۳۸
 کلوخان *kolū - xān* [تر.] (ص.مر. امر.)
 دادگر، نیکام. / و صاف ۵۰۲
 کلول *kalūl* [ع.ا.] (ص.) مانده، خسته. / تجربه
 ج ۲ ص ۲۳
 کلول *kolūl* [ع.ا.] (مص.) کد شدن بینایی. /
 خاقانی ۳۰۵
 کله *kala(e)* [ف.ا.] (ا.) گوی که در وقت خندیدن
 بر دو طرف روی پیدا شود. / راحه ۱۵۱
 کلیط ؟ (ا.) ظاهراً نوعی کشتی یا قایق بوده است.
 / گیتی ۱۳۲ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۸ - ۱۷۷ -
 ۱۹۳ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۱۳

کلاتر *kalān - tar* [ف.ا.] (ص.ا.) سرپرست
 اصناف. رئیس یکی از دسته های ایل. / ظفر ج
 ۱ ص ۴۳۸ - ج ۲ ص ۵۷
 کلب *kalb* [ع.ا.] (ا.) میخ قبضه شمشیر، گیسوی
 شمشیر و بند آن. / دره ۵۶۲
 کلب *kaleb* [ع.ا.] (ص.) دیوانه. / دره ۳۴۶
 کلب اکبر *kalb - e - akbar* [ع.ا.] (امر.)
 سگ بزرگتر، نام یکی از صور فلکی است. /
 مرزبان ۵۶۷
 کلب الجبار *kalb - ol - jabbār* [ع.ا.]
 (امر.) کلب اکبر، از صورتهای فلکی جنوبی
 است. / دره ۱۰۵
 کلبتین *kalbat - a(e)yn* [ع.ا.] (ا.) کلبتان،
 آلتی است که آهنگران و جز آنان آهن تفته را
 بدان برگیرند، انبر. / مرزبان ۴۹۹
 کلبه *kolba(e)* [ع.ا.] (امص.) سختی، سختی
 سرما. / دره ۵۵۷
 کلبتان *kalta - bān* [ف.ا.] (ص.مر.) قلتبان،
 دیوث، قمرساق. / توسل ۳۴۶
 کلف *kalaf* [ع.ا.] (ا.) لکه. / لباب ۱۵۴ / مرزبان
 ۴۸۸ / دره ۴۷۲
 کلف *kolaf* [ع.ا.] (ا.) چ کُلفت، سختی، رنج،
 مشقت. / توسل ۱۶۰ / سند ۳۸ / یعنی
 ۳۳۸ - ۴۶۲ / برید ۲۶ - ۵۲ - ۸۳ - ۲۹۵ /
 و صاف ۱۲۱
 کلفت *kolfat* [ع.ا.] (ا.) سختی، رنج، مشقت. /
 بیهق ۱۰ / یعنی ۱۰۲ - ۱۱۲ - ۲۰۳ / مرزبان
 ۸۴ - ۴۶۳ - ۵۶۹ - ۶۸۶ / معجم ۹۲ / اخلاق
 ۶۵ / سیرت ۱۷ / و صاف ۳۱ - ۱۷۷ / مسامره
 ۳۱۳ / مصباح ۱۹۷ / رشف ۱۵۸
 کلك *kalak* [ف.ا.] (ا.) مشکهای به هم بسته که
 چوب و نی بر آن بندند و بدان از آب گذرند؛ در

کمایم kamāyem [ع.] (ا.) ظاهراً ج. کماة،
غلاف شکوفه. شاید «کمام» در معنی کماة
بوده است. / خاقانی ۳۳۹

کمتره kamtara(e) [ع.] (مص.) نوعی از رفتار
که در آن گام نزدیک گذارند، دویدن کوتاه بالا.
/ دره ۱۹۳

کمتری kommasrā [ع.] (ا.) امرو، گلابی. /
تجربه ج ۲ ص ۲۵۳

کمخا kam - xā [ف.] (امر.) کمخواب، پارچه
منقش و رنگارنگ که خواب اندک دارد. / ظفر
ج ۱ ص ۹-۱۱۵ / گیتی ۲۹

کمخاب kam - xāb [ف.] (امر.) رک. کمخا.
/ دره ۶۶۰ / گیتی ۴۶

کمخواب kam - xāb [ف.] (امر.) رک. کمخا.
/ گیتی ۹۲

کمد kamad [ع.] (ا.) اندوه سخت، اندوه نهانی،
دردمندی دل از اندوه. / سیرت ۶۴-۱۳۵-
۱۸۶-۱۶۶

کمزن kam - zan [ف.] (ص.مر.) ۱- مدبر و
صاحب تدبیر و رای. / راحه ۳۰۲: ۲- کسی
که پیوسته در قمار نقش کم زند. / راحه ۳۱۴
/ مرزبان ۲۵۴

کمست kamast [ف.] (ا.) نوعی از جواهر زینون
کم قیمت و ارزان، صحیح «گست» است. /
دره ۴۹۴

کم کاست kam - kāst [ف.] (ص.مر.) ناقابل،
بی ارزش، ناقص. / خاقانی ۱۵

کمکام kamkām [ع.] (ا.) انجمن. / دره ۴۸۱
کمل kommal [ع.] (ص.) کامل، بزرگ. /
تجربه ج ۱ ص ۱۳۸

کمودت komūdat [ع.] (امص.) برگشتگی
رنگ و تیرگی رنگ. / و صاف ۴۵۱

کلیل kalīl [ع.] (ص.) کد، سست، مانده. /
نوسل ۱۴۹ / روضه ۸۹ / سیرت ۶-۷۰-
۱۸۱ / مصباح ۲۶۱-۴۱۰ / رشف ۶۵-۱۲۳
/ دره ۱۵-۵۱-۷۰

کلیم kalīm [ع.] (ص.) همسخن، همکلام. /
عقول ۳۳

کم kōmm [ع.] (ا.) آستین. / و صاف ۷۲ / دره
۳۰۵

کماات komāt [ع.] (ص.) کماة، ج. کمی، مرد
باسلاح، دلاور مسلح، دلاور. / یعنی ۳۲-
۱۶۳-۲۷۵-۲۸۱-۳۳۲-۳۶۵-۳۸۳ /
معجم ۸۹-۹۴-۱۴۶-۱۵۳-۱۶۶-۱۸۵-
۱۹۶ / جهانگشا ج ۳ ص ۴۴ / سیرت ۱۲۰-
۱۳۳ / و صاف ۴۸-۸۸-۲۱۵-۲۵۵-۵۸۶
/ ظفر ج ۱ ص ۳۴۰ / دره ۳۰۵-۳۶۳-۵۴۸
/ تجربه ج ۲ ص ۲۳

کماج komāj [ف.] (ا.) تخته‌ای باشد گرد و میان
سوارخ که بر سر ستون خیمه محکم کنند و
چادر خیمه را بر روی آن کشند. / جهانگشا ج
۳ ص ۱۰۴

کماخ komāx [ع.] (امص.) بزرگ منشی. / دره
۶۲۴

کماادات kemādāt [ع.] (ا.) ج. کماة، کما،
پارچه‌ای که گرم کنند و بر عضو دردناک نهند.
/ دره ۱۸۵

کماادت kemādat [ع.] (مص.) اندوهگین
شدن، دردمند گردیدن. / عقول ۷ / برید
۳۵-۷۷-۱۰۶-۲۴۹-۳۸۴

کمان رستم kamān - e - rostem [ف.]
(امر.) قوس قزح، رنگین کمان. / دره ۵۴۷

کماهی ka - mā - hī [ع.] (ق.مر.) همچنان
که هست، همگی، کل. / و صاف ۲۹۶

کندلان kandolān [تر.] (ا.) خیمهٔ بزرگ که در
پیش درگاه ملوک برپای دارند. / ظفر ج ۱ ص
۵۷۱-۱۸۴

کندوری I - kandūr [ف.] (ا.) پارچه‌ای که بر
روی سفره و زانو اندازند، دستارخوان. /
مقامات ۲۰۴

کنس kans [ع.] (مص.) روفتن. / و صاف ۳۸-
۹۹-۲۱۵-۲۲۵

کنکلك konkalak [مغ.] (ا.) پیراهن، قمیص. /
وصاف ۱۰۵

کنگر kongor [ف.] (ا.) جغد، بوم. / دره ۱۳۵-
۵۷۲

کننده kananda(e) [ف.] (ا.) کند، بیل سرکج،
افزاری که چاه‌کنان و گلکاران بدان زمین کنند.
/ چهار ۹۲

کنود kanūd [ع.] (ص.) ناسپاس، کافر نعمت،
حق ناشناس. / یمنی ۲۸۵ / مرزبان ۶۴۶ /
روژه ۳۹ / دره ۶۳۳

کنود konūd [ع.] (مص. امص.) ناسپاسی
کردن، ناسپاس بودن. ناسپاسی، حق ناشناسی.
/ یمنی ۲۷۷-۲۳۵-۳۹۰ / و صاف ۴۶۵

کنوس konūs [ع.] (مص.) پنهان شدن. /
مقامات ۱۶۷ / معجم ۱۲

کنیز kanīz [ف.] (ا.) خرما که جهت زمستان در
زنبیل و جز آن ذخیره سازند. / دره ۳۰۷

کواذب kavāzeb [ع.] (ص.) چ کاذب، باطل،
ناحق. / سیرت ۱۲-۱۷۸-۲۶۹

کوارث kavāres [ع.] (ا.) چ کارث و کارته.
مستیات اندوه سخت. / خاقانی ۱۰۰ / مرزبان
۶۶۰ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۴ / و صاف

۱۲۵-۲۹۳ / سبط ۶ / مسامره ۳۵-۲۹۱

کواسر kavāser [ع.] (ص.) چ کاسره، شکننده.

کَمُون kammūn [معر.] (ا.) زیره. / عنبه ۱۱۲

کمون komūn [ع.] (امص.) پوشیدگی، خفاء،
نهفتگی. / اغراض ۲۳-۱۱۶ / مرزبان ۶۸۸
/ رشف ۲۷۸ / تجربه ج ۱ ص ۸۶

کمی kamiyy [ع.] (ص.) دلاور مسلح، دلاور.
/ دره ۳۰۵

کمیت koma(e)yt [ع.] (ا.) شراب لعل انگوری
که به سیاهی زند. / دره ۱۵۹

کمیش kamiš [ع.] (ص.) تیزرو. / دره ۲۷۷

کن kenn [ع.] (ا.) پوشش، پرده. / معجم ۲۱۱-
۲۳۴ / دره ۵۷۷

کئات kannāt [ع.] (ا.) چ کَته، زن پسر. زن
برادر، عروس. / و صاف ۱۰۷

کناره گرد kenāra(e) - gard [ف.] (ص. مر.)
آنکه در اطراف کار می‌ماند و داخل در آن
نمی‌شود. بی‌انصاف. / دره ۱۱۲

کناس kannās [ع.] (ص.) کسی که چاه مستراح
(و نظایر آن) را پاک و پلیدیهای آن را حمل
کنند. / یمنی ۳۳۵ / مرزبان ۱۴۸

کناس kenās [ع.] (ا.) خواب جای آهو. / دره ۱۰
کناسی I - kannās [ع. - ف.] (حامص.)
رفتگری، زباله کشی. / اخلاق ۲۱۲

کنانت kenānat [ع.] (ا.) تیردان چرمین. / دره
۶۰۷

کنانه kanāna(e) [ف.] (ص.) کهنه، فرسوده. /
اغراض ۱۷۳

کنانه kenāna(e) [ع.] (ا.) کنانت، تیردان
چرمین. / بیهق ۱۱ / دستور ۳۹ / مرزبان ۸۸

کنایس kanāy(ʿ)es [ع.] (ا.) چ کَیسه، کلیسا،
دیر. / و صاف ۵-۲۴۶-۳۰۲ / سبط ۴

کنب kanab [ف.] (ا.) ریسمانی که از پوست و
ریشهٔ کتان سازند. / بختیار ۲۴۸

۵۱۳-۵۲۳-۵۲۸-۵۳۳-۵۶۱- ج ۲ ص

۱۰۶-۲۰۴-۳۳۸

کورن kūran [مغ.] (ا.) حلقه، وقتی مغولان در جایی فرود می آمدند به صورت دایره بزرگ قوم خود را در میان می گرفتند. / ظفر ج ۱ ص

۱۸۹-۳۴۱-۵۲۰

کوره kūra(e) [ف.] (ا.) شهرستان، ناحیه. / عقول ۷-۵۶-۵۸ / یمینی ۱۲۷ / وصاف

۲۴۴-۴۲۲-۶۲۰ / دره ۳۵۲

کوری kūrī (ا.) ظاهراً محرف کرور است، واحد شمار نزد هندوان و آن ده میلیون است که معادل صد لك باشد و هر لك برابر صد هزار است. / وصاف ۵۲۹

کوسج kūsa [معر.] (ا.) کوسه. / دره ۵۱۵

کوسج kūsa [ع.] (ا.) ستور آهسته رو، اسب تاناری. / دره ۵۱۵

کوشی kūšī [تر. مغ.] (ا.) آذوقه، علوفه، سیورسات. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۱

کوف kūf [ف.] (ا.) بوف، بوم، جغد. / یمینی ۴۵۸

کوفه kūfa(e) [ع.] (ا.) ریگ توده سرخ. / دره ۳۰۴

کوکب kūkab [ع.] (ا.) ۱- کودك نزدیک به بلوغ رسیده. / دره ۷۰۱: ۲- تیغ. / دره ۷۰۱

کونپوش kūn - pūš [ف.] (ص. مر. امر.) کفل پوش، ظاهراً قسمی پوشش جنگی بوده که کفل و پشت اسب را می پوشانده است. / سیرت ۲۰۴

کئوس ko'ūs [ع.] (ا.) چ کأس، کاسه، پیاله. / مقامات ۲۰-۳۱-۵۵-۱۵۵-۱۷۰ / عقد

۱۵۴ / معجم ۸۱-۱۰۲ / جهانگشا ج ۱ ص

۳۷-۹۵- ج ۲ ص ۲۵-۱۸۶ / سیرت ۱۹۸

شکاری. / مرزبان ۴۱۳-۶۵۳ / وصاف ۴۲۹

کواعب kavā'eb [ع.] (ص.) ج کاعب و کاعبه،

دختر و زن نارستان. / یمینی ۲۹۱ / لباب

۱۰۶ / مرزبان ۲۷۹ / وصاف ۳۱-۱۸۳-

۲۱۱-۲۵۲-۲۷۳-۴۱۳-۵۲۲ / دره ۲۵۸

/ گینی ۹۹ / تجربه ج ۲ ص ۲۴۲

کواکب kavākeb [ع.] (ا.) ج کوکب، مرد باسلاح، دلاور. / دره ۲۳۵

کوامخ kavāmex [معر.] (ا.) ج کامخ، کامه،

دوغ جوشیده خیک زده. نانخورش که از فودنج

و شیر و ادویه حاره سازند. / چهار ۱۳۱

کوپ kūp [ف.] (ا.) کوه، از کوپ پهلوی. / دره ۳۹۳

کوتالچی kūtāl - čī [تر. مغ.] (ص. مر. امر.)

مهرتر اسب، خادم اسب. / وصاف ۱۳۴-

۱۳۶-۲۰۱-۲۱۳-۵۳۵-۵۸۶

کوثر kōsar [ع.] (ا.) غبار بسیار بر هم نشسته. / دره ۵۴۰

کوچ kūč [ف.] (ا.) جغد، بوم. / دره ۱۳۶

کودن kōdan [ع.] (ا.) ستور غیر اصیل کندرو و بالانی. / یمینی ۱۰

کور kovar [ع.] (ا.) ج کوره، قریه، قصبه. / وصاف ۴۲۲ / سبط ۴۱

کورکا kūrkā [تر.] (ا.) کورکای، کورکه، طبل بزرگ. / وصاف ۶۴۱ / دره ۴۳۹

کورکای kūrkāy [تر.] (ا.) رک. کورکا. / وصاف ۲۶۵-۴۵۰-۶۱۷

کورکه kūrka(e) [تر.] (ا.) رک. کورکا. / ظفر

ج ۱ ص ۶۱-۷۰-۷۸-۱۴۹-۱۶۵-

۱۷۸-۱۸۹-۲۱۶-۲۲۸-۲۳۲-۲۶۵-

۲۹۱-۳۶۰-۳۷۰-۴۱۲-۴۳۰-۴۳۲-

۴۶۰-۴۶۴-۴۸۰-۴۸۳-۴۹۰-۴۹۳-

- وصاف ۷۴ - ۲۸۹ - ۴۴۹ / رشف ۱۱۱ -
 ۱۱۶ - ۱۴۳ - ۱۸۹ - ۳۲۸ / ظفر ج ۱ ص ۷۶
 / تجربه ج ۱ ص ۴۰۲
 کوه [ع.] kovva(e) [ا.] روزن. / دره ۳۳۸
 کوه بر کوه küh - bar - küh [ف.] [ا.مر.]
 عنبر مطلق را گویند و آن نوعی از عنبر است که
 طبق بر طبق بر روی هم نشسته است. / دره
 ۳۸۴
 کوهه kūha(e) [ف.] [ا.] حمله، نهیب. / دره
 ۳۹۴
 کهام kahām [ع.] [ص.] کند (شمشیر). /
 سند ۶۲ / اغراض ۳۲۵
 کهانت kahānat [ع.] [امص.] کاهنی، فالگویی،
 پیشگویی. / چهار ۸۹ / خاقانی ۱۶۱ / اخلاق
 ۱۶۸
 کهبدان kahbadān [ع.] [مص.] شتافتن
 دراز گوش. / دره ۳۲۲
 کهوف kohūf [ع.] [ا.] چ. کهف، غار. /
 اغراض ۱۷ / دره ۶۶۸ / تجربه ج ۱ ص ۱۲۰
 کهول kohūl [ع.] [ا.] چ. کهول، مردی که سنش
 بین سی تا پنجاه سالگی باشد، دوما. / عتبه
 ۷۶ / یمنی ۳۴۲ / جهانگشا ج ۱ ص ۸۳ - ج
 ۳ ص ۴۰ / وصاف ۲۴۶
 کی ka(e)yy [ع.] [مص.] ۱ - داغ کردن. /
 اخلاق ۱۷۰ - ۲۰۸ : ۲ - (ا.) داغ، نشان
 سوختگی در پوست. / مقامات ۱۱۴ / دره
 ۲۴۴ - ۳۴
 کیان koyān [ف.] [ا.] خیده، گرد، ع. بود. /
 دره ۳۴
 کیة القفا kayyat - ol - qafā [ع.]
 (ص.مر.) زنی بود غیر عقیقه که شوهر او از هر
 محفل که غایب شود مردمان به ذکر او داغی بر
- قفای آن مرد نهند. / اخلاق ۲۲۱
 کیت و کیت kayta - va - kayta [ع.]
 (ق.مر.) چنین و چنین، چنین و چنان. / خاقانی
 ۱۵۶ - ۳۱۵
 کیتول kītūl [م.ا.] (ا.) کبتول، کبتاول، کیتاول
 نگهبان شب. / جهانگشا ج ۱ ص ۲۲۸
 کیس kīs [ع.] [ا.] کیسه. / یمنی ۴۶۹ / وصاف
 ۴۱
 کیس kayyes [ع.] [ص.] زیرک، باکیاست. /
 سند ۱۵۴ - ۲۶۲
 کیسه پرداز kīsa(e) - pardāz [ع.] [ف.]
 (ص.مر.) باسغاوت، سخی، بخشنده. / مرزبان
 ۲۲۵
 کیک ka(e)yk [ف.] [ا.] کک. / وصاف ۲۸۹ /
 سند ۳۰۹ - ۳۱۲
 کیمخت kīmox̄t [ف.] [ا.] پوست دهاغت شده،
 ساغری. / دستور ۱۱۴
 کیموس kīmūs [م.ع.] (ا.) مواد غذایی موجود
 در معده که با ترشحات و عصیر معده آغشته
 شده. / توسل ۳۳۸ / اخلاق ۱۹۴ / معجم ۱۳۲
 کیموسات kīmūs - āt [م.ع.] [ا.] ج
 کیموس. / وصاف ۲۵۹
 کیونکلامیشی kiyūnkelāmišī [تر.]
 (حامص.) کونینکلامیشی، جشن سال
 نومغولان. / وصاف ۲۳۲ - ۳۹۹
 کئیب ka'ib [ع.] [ص.] اندوهگین، بدحال،
 شکسته دل از اندوه. / بختیار ۲۲۲ / وصاف
 ۶۲۵

«گ»

درآوردن. / ظفر ج ۱ ص ۴۲۰
گردونیه [ف.] [ا.] gardūniyya(e) [ف.] [ا.] چنین است
در نسخ [دره] و صحیح آن گردانیه است و آن
نام آهنگی است. / دره ۲۷۳

گوزین [ف.] [ا.] garzīn [ف.] [ا.] گَرزن، تاج. / دره ۳۶۲
گوزین [ف.] [ا.] garz - īn [ف.] [ا.] تیر پیکان دار. /
دره ۳۶۲

گرگ آشتی [ف.] [ا.] gorg - āštī [ف.] [ا.] (حامص.)
صلح به نفاق. / نسایم ۷۵ / دره ۵۶۱

گرگر [ف.] [ا.] gargar [ف.] [ا.] تخت پادشاهان، سریر.
/ دره ۳۸

گرنج [ف.] [ا.] gora(e)nj [ف.] [ا.] برنج. / سند ۲۹۰
گروگر [ف.] [ا.] garū - gar [ف.] [ا.] از نامهای خدای
تعالی است به معنی معبود و قابل ستایش. /
دره ۳۸

گری [ف.] [ا.] garī [ف.] [ا.] گریب، جریب، واحد مسافت
زمین. / اغراض ۱۸۳

گریوه [ف.] [ا.] garīva(e) [ف.] [ا.] کوه پست، پشته
بلند. / گلستان ۴۲۱ / دره ۱۸۹

گزارش [ف.] [ا.] gozār - eš [ف.] [ا.] طرح (نقاشی).
/ المعجم ۴۶۲

گزک [ف.] [ا.] gazak [ف.] [ا.] هر چیز که بدان تغییر ذائقه
کنند از قبیل میوه و آجیل و مانند و آن. /
مسامره ۶۸ / دره ۴۲۰

گاو [ف.] [ا.] gāv [ف.] [ا.] گرد، مبارز، دلیر. / دره ۲۱۵
گاو تازی [ف.] [ا.] gāv - tāz - ī [ف.] [ا.] (حامص.)
سخنان تهدیدآمیز گفتن، اشتلم نمودن،
ترسانیدن. / دره ۱۹۹ - ۲۴۷ - ۵۱۴
گاوریش [ف.] [ا.] gāv - riš [ف.] [ا.] (ص. مر.) احمق، ابله،
بیخرد. / نفته ۸۵

گاو عنبر [ف.] [ا.] gāv - e - 'anbar [ف.] [ا.] (امر.)
جانور دریایی بسیار بزرگ، وال، بالن. در اینجا
کایه از مالدار و پولدار. / گلستان ۴۸۹

گراز کردن [ف.] [ا.] gorāz - kardan [ف.] [ا.] (مص. مر.)
خرامان کردن، روانه ساختن. / دره ۵۶۱
گرامی زادگان [ف.] [ا.] gerāmī-zāda(e)g-ān [ف.] [ا.]
(ص. مر. امر.) زادگان خاک کایه از زر و سیم،
جواهر. / دره ۲۱۷

گربه بید [ف.] [ا.] gorba(e) - bīd [ف.] [ا.] (امر.) یکی از
گونه‌های بید است، بید مشک. / دره ۲۷۵ /
تجربه ج ۲ ص ۱۶۵

گربه‌شانی [ف.] [ا.] gorba(e) - šān - ī [ف.] [ا.]
(حامص.) میانه را گرفتن، اصلاح ذات‌البین. /
کلیله ۱۶۳

گرد [ف.] [ا.] gard [ف.] [ا.] سود، نفع، فایده. /
جهانگشا ج ۲ ص ۵۹ - ۱۹۲

گردپیچ کردن [ف.] [ا.] gerd - pīč - kardan [ف.] [ا.]
(مص. مر.) جمع کردن و در قبض و تصرف خود

گنجه ganja(e) [ف.] (ا.) الاغ دم بریده، ابتر. /

دره ۳۶۴

گندنا gand - nā [ف.] (ا.) تره. / معجم ۱۵۴

گودرز gūdarz [ف.] (ا.) نام مرغی که بیشتر بر

کناره‌های آب نشیند، گودره. / دره ۵۳۶

گوزینه gōz - īna(e) [ف.] (امر.) حلوایی که از

مغز گردو سازند، چهار مغز. / راحه ۲۳۴

گوگردان gō - gardān [ف.] (امر.) سرگین

غلطانك، جُغل. / دره ۵۵۳

گول gū [تر.] (ا.) حوض، استخر، تالاب،

دریاچه. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۹۳ - ۲۲۷ /

ظفر ج ۱ ص ۳۴۹ - ۳۷۲ - ج ۲ ص ۴۷ -

۴۸ - ۵۵

گوناب gūn - āb [ف.] (امر.) گلگونه،

سرخاب، غازه. / ظفر ج ۱ ص ۳۲۲

گوهر آمود gōhar - āmūd [ف.] (ص.مر.)

گوهرآموده، گوهرآگین، گوهرنشان، مرصع. /

تجربه ج ۲ ص ۶۲

گوی انگله gūy - angala(e) [ف.] (امر.)

تکمه و حلقه‌ای که بر گریبان پیراهن و جامه

دوزند. / خاقانی ۲۱۵

گزکچی ġ - gezek [تر.] (ص.مر.) کشیکچی،

نگهبان، نویسی. / دره ۲۷۹

گزک یراق gezak - yarāq [تر.] (امر.)

مصحف كرك یراق. ر.ك. كرك یراق. / گیتی ۲۹

گزلك ga(e)zlek [ف.] (ا.) كارد كوچك دسته

دراز، گزلك. / سیرت ۶۹ / دره ۶۴۲

گشادنامه gošād - nāma(e) [ف.] (امر.) نامه

سر گشاده، مشور. / کلیله ۱۷۸

گشن gašn [ف.] (ص.) دارای شاخها و برگهای

بسیار و انبوه. / کلیله ۱۵۸

گل gol [ف.] (ا.) سو، جانب، کنج، پشته، تپه. /

دره ۱۴۵ - ۱۶۱

گلبندي ġ - gol - band [ف.] (ص.) نوعی

بارچه‌ابریشمین رنگین. / دره ۸

گل پیاده gol - e - piyāda(e) [ف.] (امر.)

هر گلی را گویند که آن را درخت و بوته بزرگ

نباشد همچو نرگس و سوسن و بنفشه و لاله. /

دره ۶۱۹

گل زمین gol - e - zamīn [ف.] (امر.) قطعه

زمین خوب، مکان مشخص در محلات و قراء و

قصبات که مردم در آن جمع می‌شوند، در

بعضی لهجه‌ها گله زمین، قطعه زمین. / دره

۶۱۹

گله gola(e) [ف.] (ا.) موی مجعد و پیچیده چون

موی زنگی. / کلیله ۱۳۸

گلین galīn [تر.] (ا.) عروس. / ظفر ج ۲ ص

۴۳۵

گماریدن gomārīdan [ف.] (مص.) تبسم

کردن، خندیدن. / بیهق ۲۰۳ / جهانگشا ج ۲

ص ۲۹ - ۱۳۶ - ج ۳ ص ۱۰۸

گنبد gonbad [ف.] (ا.) نوعی جست و خیز

(آهو، اسب)، طاق بست. / دره ۵۳۹

«ل»

لَام la'm [ع.] (ص.) تیر پره‌ای راست و موافق
یکدیگر چسبانیده. / دره ۲۲۴

لامح lāmeh [ع.] (ص.) درخشنده، تابان. / سند
۷۹-۲۴۵-۲۵۰ / اغراض ۳۹۰

لامساس lā - mesās(sa) [ع.] (جم.) لمس
کردنی نیست، اشاره است به آیه ۹۷ سوره طه
(۲۰). / جهانگشا ج ۲ ص ۱۱۹ / وصاف ۳۷۶

لَاو la'vā [ع.] (ا.) شدت، سختی. / سیرت ۶۵
/ وصاف ۲۱۸

لاهی lāhī [ع.] (ص.) فراموشکار، غافل، بازی
کننده. / مصباح ۸۱

لاهییه lāhiya(e) [ع.] (ص.) غافل، مشغول به
باطل. / مصباح ۲۶۳

لای la'y [ع.] (امص.) سختی. / دره ۲۳۰

لایم lāy(')em [ع.] (ص.) سرزنتش کننده
نکوهنده، ملامتگر. / سند ۱۰۱ / دستور ۸۰
/ گلستان ۵۴۴ / وصاف ۲۷۱-۳۳۲-۳۸۸

۴۱۷

لائمات lā'emāt [ع.] (ص.) ج. لایمه، نکوهش
کننده. / لباب ۹۰

لائمت lā'emat [ع.] (ا.) لایمه، نکوهش،
ملامت. / رشید ۱۲۰

لائمه lā'(y)ema(e) [ع.] (ا.) نکوهش، ملامت
/ مقامات ۸۹ / عتبه ۷۳-۸۰ / اغراض ۳۳۳ /

لَال la'āl [ع.] (ا.) مخفف لالی، ج. لؤلؤ،
مروارید. / دره ۱۱۲

لا اسم له lā - esma - la - hū (جم. امر.)
غضروف دوم از سه غضروف حنجره و آن به
گردن باز نهاده است برابر درقی و به گردن باز
پیوسته است و این را نام نیست و او را به تازی
«لا اسم له» گویند. / دره ۹۶

لا به lāba(e) [ع.] (ا.) سنگلاخ. / دره ۱۱۶

لاحق lāheq [ع.] (ا.) نام چند اسب. / سند ۲۵۱

لا دغ lādeγ [ع.] (ا.) گزنده. / دره ۵۴۸

لا ذع lāze' [ع.] (ص.) سوزنده. / دره ۵۴۸

لا زب lāzeb [ع.] (ص.) ثابت. / عتبه ۴۳

لا سیما lā - siyya - mā [ع.] (ق.) بویژه،
بخصوص، علی‌الخصوص. / یمنی ۴۷۷ /

مرزبان ۲۵ / المعجم ۱۸ / معجم ۲۴ / سمط
۹۶ / مسامره ۳۶

لا عب lā'eb [ع.] (ص.) بازی کننده. / دره ۶۶۳

لا قیس lāqīs [ع.] (ا.) لافیس، دیوی که در نماز
مردم را وسوسه کند. / نفته ۶۲

لال lāl [ف.] (ا.) لعل، جوهر گرانمایه. / دره ۴۷

لا لا lālā [ف.] (ا.) لایله، خدمتکار، مربی بزرگ
زادگان. / مسامره ۳۹

لام lām [ع.] (ا.) زره، درع. / خاقانی ۱۲

لام lām [ع.] (ا.) کالبد مردم، قامت. / دره ۲۲۴

لبق labeq [ع.] (ص.) ۱- زیرک و ماهر در کار. /
 دره ۱۱۹: ۲- نیکو کرشمه، جامه بر اندام
 چسبیده. / و صاف ۵۲۱ / تجربه ج ۲ ص ۴۷
 لبلاب lablāb [ف.] (ا.) گیاه پیچک، عشقه. و نیز
 افسونگر و عزایم خوان. / دره ۹۱
 لبلبه lablaba(e) [ع.] (مص.) مهربانی کردن. /
 دره ۱۱۵
 لبنه labena(e) [ع.] (ا.) شتر پر شیر. / دره ۹۵
 لبوب lobūb [ع.] (ا.) ۱- ج لب، مغز. / رشف
 ۴۲۴ / دره ۳۵۵: ۲- دانه، مغز. / بختیار ۱۰۱
 / سند ۱۲۲
 لبوس labūs [ع.] (ا.) جامه، پوشاک، پوشش. /
 جهانگشا ج ۲ ص ۳۱-۸۴ / و صاف ۲۰۱ /
 دره ۱۹۴ / تجربه ج ۱ ص ۳۹۹
 لبیب labīb [ع.] (ص.) عاقل، خردمند. /
 اغراض ۲۱۵-۳۶۷ / لباب ۲۰۶ / مسامره
 ۱۲۱ / ظفر ج ۱ ص ۴۲۲ / دره ۹۱
 لبيخه labīxa(e) [ع.] (ا.) نافه مشک. / دره ۳۷۳
 لبید labīd [ع.] (ا.) توبره خرد، جوال خرد. /
 مقامات ۸۵
 لت lat [ف.] (ا.) باره، تگه. / دره ۶۴۷
 لت lat(tt) [ع.] (مص.) زدن، کتک، کوفتن. / دره
 ۱۴۵-۵۸۶
 لثم latm [ع.] (مص.) تیر انداختن. / دره ۴۷۷
 لتوت lotūt [ع.] (ا.) ج لت، گرز. / و صاف ۴۸
 / دره ۳۲۸-۵۷۰
 لثام lesām [ع.] (ا.) نقاب، روپند. / مقامات
 ۱۶۴-۱۶۷-۱۹۴ / یمنی ۳۹۶
 لثم lasm [ع.] (مص.) بوسه دادن. / روضه ۲۲ /
 معجم ۱۱۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۶۳-ج ۳ ص
 ۱۱۸ / دره ۶۰۳
 لچ lozz [ع.] (ا.) ۱- گروه بسیار. / دره ۲۳۲: ۲-

المعجم ۱۷
 لاییدن lāyīdan [ف.] (مص.) عوعو کردن. /
 گلستان ۳۹۹
 لثیم ظفر la'im - zofor [ع.] (ص. مر.) پست
 ناخن، کنایه از پست فطرت. / کلیله ۸۴-۹۳
 لثیم ظفري I - la'im - zofor [ع.] (ف.)
 (حامص.) پست فطرتی، بد طینتی. / کلیله
 ۲۵۷
 لب lab [ف.] (ا.) سیلی، تهاجم، گردنی. / دره
 ۱۴۵
 لب lobb [ع.] (ا.) دل، قلب. / سیرت ۹۶
 لباب lobāb [ع.] (ص.) گزیده. / دره ۵۱۱
 لباجه labāja(e) [ف.] (ا.) لباجه، نوعی بالابوش.
 / سیرت ۲۸۳ / مسامره ۱۰۲
 لباد labād [ف.] (ا.) بارانی نم‌دین. / و صاف ۲۰۱
 لباقت labāqat [ع.] (امص.) ۱- زیرکی،
 هوشیاری. / کلیله ۴۰۹ / و صاف ۱۲: ۲-
 چرب زبانی. / و صاف ۷۸-۱۴۱-۲۳۱: ۳-
 زیبایی. / لباب ۳۶۴ / المعجم ۱۱۳ / و صاف
 ۴۳۸
 لبالب labāleb [ع.] (ا.) بانگ و آواز. / دره ۲۷۷
 لبان lebān [ع.] (مص.) شیر مکیدن، شیر
 نوشیدن. / اغراض ۳۳۰-۳۶۰ / و صاف ۲۱۷
 / دره ۶-۶۴۷ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۶
 لبانت lobānat [ع.] (ا.) حاجت، نیاز. / برید
 ۱۳۶
 لبب labat [ع.] (ا.) شیر ماده. / خاقانی ۱۷۳
 لبث labs [ع.] (مص. امص.) درنگ کردن، مکث
 کردن. درنگ، مکث. / دستور ۴۵ / معجم
 ۱۳۵-۱۶۹ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۷-ج ۲
 ص ۱۶۹ / و صاف ۶۳۷
 لبس lobs [ع.] (مص.) پوشیدن. / رشید ۳۸

۶۵۰
لحمی lahmi - i [ع.] (ص.ا.) نوعی از یاقوت.
/ دره ۵۹۳
لحن lahn [ع.] (مص.) خطا کردن در اعراب
کلمه. / مقامات ۲۱۴ / دستور ۱۰۰
لحوق lohūq [ع.] (مص. امص.) پیوستن، به هم
رسیدن. پیوستگی. / برید ۱۵۱ / مرزبان ۶۴۲
/ روزه ۸۷ / وصاف ۱۸۸ - ۲۲۳ / سسط ۲۳
/ رشف ۲۰۸ - ۲۵۵
لحوم lohūm [ع.] (ا.) ج. لُحْم، گوشت. / یمنی
۳۱۵ / معجم ۱۱۵ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۵ -
۱۴۰ / وصاف ۲۳۳ / دره ۶۲۲
لحومیت lohūm - iyyat [ع.] (امص.)
خویشاوندی، قرابت، همخونی. / وصاف ۲۸۷
لحیم lahīm [ع.] (ص.) گوشتالو، فربه، پر
گوشت. / سند ۱۷۳
لحیة البقر lehyat - ol - baqar [ع.]
(ص.مر.) ریش گاو، احق، طامع. / دره ۵۱۴
لحیة التیس lehyat - ot - tīs [ع.] (امر.)
ریش بز، نباتی است که در او قبضی است،
شنگ. / دره ۹۱
لحیه lehya(e) [ع.] (ا.) ریش. / مصباح ۲۹۲ /
دره ۶۳ - ۱۴۱ - ۵۱۵
لدات ledāt [ع.] (ا.) ج. لَدَّة، همزاد، همسن،
بجز برادر و خواهر که با شخص در يك زمان
زاده شده و در يك مسکن بزرگ گردیده. /
کلیله ۳۹۱ / خاقانی ۱۵۵ / جهانگشا ج ۲
ص ۲۴۷
لدغه lodya(e) [ع.] (ا.) نیش، گزیدگی. /
گلستان ۵۰۳ / مسامره ۲۳۸
لدونت lodūnat [ع.] (امص.) نرمی. / برید
۲۵۹

شمشیر. / دره ۲۳۲
لجام lajjām [ع.] (ص.) لگام گر، سراج. /
اخلاق ۲۸۸
لجام ریز lejām - rīz [مر. - ف.] (امص.) ۱ -
شتاب، تعجیل، عجله. / روزه ۱۰۸ - ۱۱۹
۲ - (ق.مر.) به شتاب، به تعجیل. / ظفر ج ۲
ص ۲۱۷ - ۳۱۱
لجج loja [ع.] (ا.) ج. لُجَّة، میانه آب دریا،
عمیق ترین موضع دریا. / اغراض ۲۷۵ /
وصاف ۱۷۷ / مصباح ۳۸۴ / اخبار ۸۹ /
رشف ۷۸ - ۲۶۵ - ۲۸۶ / دره ۵۱
لجلج lajlaj [ع.] (ص.) در هم آمیخته، مشتبه،
مردود، ناروا. / رشف ۱۱۶ - ۲۷۸ - ۳۸۷
لجلجه lajlaja(e) [ع.] (مص.) در دهان
گردانیدن سخن. / وصاف ۲۲۱
لجه lajja(e) [ع.] (ا.) آواز و بانگ و فریاد. /
دره ۵۸۳
لجّه lojja(e) [ع.] (ا.) میانه آب دریا، عمیق ترین
موضع دریا. / عقول ۶ - ۱۹ - ۲۰ - ۵۲ /
مرزبان ۲۶۶ / نقشه ۹۵ / روزه ۲۲ / سیرت
۳۷ / مسامره ۲۲۱ / مصباح ۱۱۴ / رشف
۱۴۹ / دره ۵۸۳ / گیتی ۵
لجین loja(e)yn [ع.] (ا.) نقره، سیم. / دره ۶۵۹
لحج lahej [غ.] (ص.) تنگ و ضیق. / دره ۲۱۰
لحمانی lohman - ī [ع.] (ص.) منسوب به
لحمان، پاره و شرحه گوشت، و یا ج. لُحْم،
گوشت. / مقامات ۱۸۲
لحمت lohmat [ع.] (امص.) قرابت، خویشی. /
یمنی ۲۹۵ - ۲۹۹ - ۳۶۱
لحمه lohma(e) [ع.] (امص.) خویشی، قرابت.
/ مقامات ۱۰۷ / یمنی ۳۵۲
لحمه lohma(e) [ع.] (ا.) بود کرباس. / دره

لطیمه [e] latīma [ع.ا.] مشک، طبله مشک. /
وصاف ۱۷۹-۴۱۴ / رشف ۶۸-۲۹۹ / دره

۵۵۳ / تجربه ج ۲ ص ۱۴۳

لقاب [a''āb] [ع.ا.] (ص.) بازیگر، بازیکن،
لعبت باز. / اغراض ۲۷۲ / جهانگشا ج ۱ ص
۱۶۳

لعاب گوزن lo'āb - e - gavazn [ع.ف.]
(امر.) کنایه از روشنی و سفیدی صبح. / دره
۱۹۷

لعبه بربریه lo'ba(e) - ye - barbar - iyya
(e) [ع.ا.] (امر.) لعبت بربری، بیخی است شبیه
سورنجان و باهکتر و مانند سر پستان و تلخ و
تند و در مصر معروف به تریاق است. / دره ۹۲
لعمری I - 'amr - la (جه.) سوگند به جانم،
به جان من. / خاقانی ۱۶۵

لعین [a'in] [ع.ا.] (ص.ا.) مَترس، خوسه که به
پالیزها به شکل مردم برپا سازند به جهت
گریختن سباع و وحش، مترسک. / دره ۵۸۶
لفظ la'at [ع.ا.] (ا.) بانگ و خروش و جار و
جنجال. / یمنی ۳۱۹ / مصباح ۳۳۷-۳۸۵
لفیذا lo'yayzā [ع.ا.] (ا.) سوراخ موش دشتی. /
المعجم ۴۳۰

لفاظه [e] lofāza [ع.ا.] آنچه از دهان بیرون
اندازند. / دره ۲۳

لفحات [a'fahāt] [ع.ا.] ج لَفَح، باد گرم،
سوزش. / رشف ۱۲۰-۳۳۷

لفق [a'f] [ع.ا.] (مص.) رسیدن به چیزی و گرفتن
آن را. / وصاف ۳۳۰

لفوف [a'fūf] [ع.ا.] ج لِف، قوم گرد آمده از هر
جای. / دره ۱۳۰-۴۳۶

لفیف [a'fīf] [ع.ا.] (ص.ا.) گروه مردم پراکنده از هر
جای، آمیخته به یکدیگر، و در اصطلاح علم

لذاذات lazāzāt (مص.ا.) ج لَذَاذَة، مزه دار
گردیدن. / دره ۴۶۹

لذات lazāzat [ع.ا.] (مص.) خوشی و خرمی.
/ مرزبان ۸۵ / رشف ۸۱

لذع' [a'z] [ع.ا.] (مص.) سوختن، داغ کردن، به
درد آوردن. / برید ۲۹۶-۳۸۸ / مرزبان ۶۳۴

لر lor [ف.ا.] (ا.) مراد، مطلب، کام. / دره ۱۹۲
لزاز [a'z] [ع.ا.] (ا.) نام اسبی که مقوقس پادشاه
مصر جهت حضرت رسول (ص) هدیه فرستاده
بود. / خاقانی ۴۸

لسان العصافیر 'asāfir - ol - lesān [ع.ا.]
(امر.) زبان گنجشک، درختی است بزرگ
برگش شبیه برگ بادام. / دره ۹۲

لسع [a's] [ع.ا.] (مص.) گزیدن، نیش زدن. / عقول
۱۱ / برید ۳۸۸ / اخلاق ۲۴۸

لصاب [a'sāb] [ع.ا.] (ا.) ج لَصِب، شکاف خرد در
کوه تنگ تر از لهب و گشاده تر از شعب. / دره
۲۱۰

لصوص [a'sūs] [ع.ا.] (ص.ا.) ج لَص و لَص و
لُص، دزد، سارق. / عتبه ۱۹-۴۳-۴۴-۷۹
/ ظفر ج ۲ ص ۴۴۶ / تجربه ج ۱ ص ۱۳۰

لصوصیت [a'sūsīyyat] [ع.ا.] (مص.) دزدی. /
اخلاق ۲۹۰

لطاط [a'tāt] [ع.ا.] (ا.) کرانه برآمده سر کوه. / دره
۴۲۳-۵۰

لطایم [a'tāyem] [ع.ا.] ج لَطِیمه، مشک و طبله
مشک. / مرزبان ۷۳۸

طف [a'taf] [ع.ا.] (مص.) نرمی، توفیق خدای. /
سند ۲۳۵ / وصاف ۲۳۴

لطم [a'tm] [ع.ا.] (مص.) سیلی زدن. / دره ۴۷۷
لطیم [a'tīm] [ع.ا.] (ا.) هر خوش بوی که مابین
چشم و گوش مالند. / دره ۵۵۳

۸۶-۸۱
 لم lamm [ع.] (مص.) فراهم آوردن، گرد کردن.
 / وصاف ۳۲-۵۰ / دره ۳۶۱ / تجربه ج ۲
 ص ۲۰۹
 لَمَات lammāt [ع.] (ا.) ج لَمَة، مَس، دیوانگی.
 / رشف ۲۷۴
 لِمَاظِه lomāza(e) [ع.] (ا.) آنچه از طعام در
 گوشه‌های دهان ماند. / دره ۳۰۸
 لَمَاع lammā' [ع.] (ص.) درخشان. / وصاف
 ۶۳۸
 لَمَعَان lama'ān [ع.] (مص. امص.) درخشیدن،
 تابیدن. درخشش، تابندگی. / بختیار ۱۰۶ /
 برید ۷۶ / روضه ۵۲-۶۲ / المعجم ۳۵۶ /
 معجم ۱۰۶ / وصاف ۳۷-۹۰-۱۳۵-۱۴۰ /
 مصباح ۱۲۶-۱۳۶-۴۲۴ / رشف ۱۰۹ /
 ظفر ج ۲ ص ۲۴۲ / تجربه ج ۱ ص ۱۲۲
 لَمَم lamam [ع.] (ا.) نوعی دیوانگی. / دره ۶۴۸
 لَمَم lemmam [ع.] (ا.) ج لَمَة، موی پیچه و تار بر
 نرمه گوش فرو آویخته. / دره ۶۴۸
 لَمَه lamma(e) [ع.] (ا.) مَس، دیوانگی، خطر.
 / مصباح ۱۰۴-۱۰۶
 لَمَى ĩ - lemm [ع.] (ص.) برهان لَمَى، استدلال
 از علت به معلول و از مؤثر به اثر مقابل برهان
 انی. / رشف ۱۸۴
 لَمِیَا lamyā [ع.] (ا.) مؤنث المی، زن گندمگون
 لب و یا سیاه لب. / تجربه ج ۲ ص ۴۷
 لَمَیَّت lemm - iyyat [ع.] (امص.) جرایبی،
 کیفیت. / اخلاق ۱۰۱
 لَنگ leng [ف.] (ا.) فرد، طاق، تَک. / وصاف ۵۳۴
 لَنگَر langar [از یو.] (ا.) خانقاه. / ظفر ج ۲ ص
 ۴۱۸
 لَوَاحِس lavāhes [ع.] (ص.) ج لَاحِس،

صرف کلمه‌ای است که دو حرف اصلی آن از
 حروف عله بود. / دره ۶۴
 لَقَات loqātāt [ع.] (ا.) ج لُقْطه، شکسته و
 ریزه هر چیز بی بها. / یمنی ۸۰ / مرزبان ۱۰۲
 / نفثه ۸۰ / معجم ۱۱۵ / جهانگشا ج ۳ ص
 ۲۶۹ / سیرت ۶۰-۸۹-۲۳۷ / مسامره ۲۲۳
 لَقَاطِه loqāta(e) [ع.] (ا.) شکسته و ریزه هر
 چیز بی بها. / سبط ۶۵ / دره ۲۳
 لَقَاعِه loqqā'a(e) [ع.] (ص.) مرد نیک زیرک
 سخن ساز حاضر جواب. / دره ۷۵
 لَقْطِه loqta(e) [ع.] (ا.) آنچه در راه افتاده باشد
 از نقدینه و جز آن. / دره ۳۰۷
 لَقْفِه loqfa(e) [ع.] (ا.) آنچه یکمرتبه بلمیده
 شود. / دره ۱۶۶
 لَقْلَق laqlaq [معر.] (ا.) لك لك. / دره ۱۱
 لَقْلَقِه laqlaqa(e) [ع.] (ا.) آواز لك لك. / دره ۱۱
 لَقِیْت loqyat [ع.] (ا.) دیدار، ملاقات. / لباب ۶۵
 لَقِیْه loqya(e) [ع.] (ا.) دیدار، ملاقات. / برید
 ۲۹۹ / مرزبان ۶۳-۶۸۴ / وصاف ۵۱۱-
 ۵۶۷-۵۷۶
 لَك lak [هندی] (ا.) صد هزار. / لباب ۱۰۳-
 ۱۰۴ / وصاف ۵۲۷-۵۲۹ / دره ۴۶۳-
 ۴۷۵-۶۰۱-۶۴۹ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۶
 لَكَام lokām [ف.] (ا.) بی ادب و بی شرم و بی حیا.
 / دره ۷۰۷
 لَكَز lakz [ع.] (مص. ا.) لَگْد زدن. لَگْد. / دره
 ۵۷۴
 لَك لَك laklak [ع.] (ا.) فریاد. / دره ۲۷۱
 لَكَم lakm [ع.] (مص.) مَشْت زدن یا لَگْد زدن. /
 دره ۴۷۷
 لَگَام گیر logām - gīr [ف.] (ص. مر. امر.)
 جایی که لگام را بگیرند، توقفگاه. / دستور

خورنده، آکل. / یمنی ۴۹۳

لواحق lavāhez [ع.] [ا.] ج لاحظہ، دنبالہ

چشم. / توسل ۱۰۳-۱۷۹ / معجم ۱۹۳

لواحق lavāheq [ع.] [ا.] ص. ۱-۱ ج لاحق و

لاحقه، متعلقات، منضات، از عقب آئنده، پس

آئنده، مقابل سوابق. / کلیله ۱۱-۹۳-۱۶۳

/ اغراض ۲۹-۵۲ / یمنی ۲۷۵ / دستور ۲۲

/ و صاف ۹۴: ۲- تابع ناحیه ای، اعمال. / ظفر

ج ۲ ص ۳۹۹

لواذع lavāze' [ع.] [ا.] کلماتی که شخص را

بسوزاند و دل را به درد آورد، سخنان طنزآمیز.

/ برید ۱

لواذب lavāzeb [ع.] [ا.] حوادث، نوایب. /

و صاف ۱۲۴

لواسه lovāsa(e) [ع.] [ا.] لقمه. / دره ۳۵۰

لواطف lavātef [ع.] [ا.] نرمیها، مروتها،

مهربانیها، نوازشها. / سند ۹-۲۶-۳۷-

۶۱-۶۳ / اغراض ۱۹۹-۴۱۵ / المعجم ۴۱۰

لواعج lavā'ej [ع.] [ا.] ص. ۱ ج لاجع و لاجعه،

سوزنده پوست و به درد آورنده بدن. / بیهق

۹۷ / رشید ۴۹ / توسل ۲۶۲ / یمنی ۶۲-

۷۸ / برید ۱ / و صاف ۳۶۷ / رشف ۱۴۰-

۳۴۵-۳۶۲-۳۶۸ / دره ۶۱۳

لواف lavvāf [ع.] [ا.] ص. ۱ زیلوباف، جوالباف،

سازنده لوازم چادر و خیمه. / ظفر ج ۲ ص

۴۳۱-۴۳۰

لوافح lavāfeh [ع.] [ا.] ص. ۱ ج لافح و لافحه،

سوزنده. / یمنی ۳۲۱-۴۳۷ / و صاف ۲۰۳

لواقع lavāqeh [ع.] [ا.] ص. ۱ ج لاقح و لاقحه،

آبستن کننده (باد و جز آن). / بیهق ۲۸۹ /

توسل ۱-۱۵۲-۱۹۷ / خاقانی ۱۲۰-۳۱۱

/ اغراض ۴۱۵ / لباب ۴۱ / روضه ۱۹-۷۰ /

و صاف ۲۰۳-۵۰۳ / تجربه ج ۲ ص ۱۲

لوالوا lavālavā [ف.] [ا.] ص. ۱ سبک، بی وقار،

جلف. / دستور ۲۱

لوايم lavāy(')em [ع.] [ا.] ص. ۱ ج لاتمه،

سرزنش کننده. / مرزبان ۴۵ / معجم ۵۸

لوته lōsa(e) [ع.] [ا.] ص. ۱ حماقت. / یمنی ۳۲۷

لور lūr [ف.] [ا.] شوخی، بی حیایی. / راحه ۴۲۴

لور lūr [ف.] [ا.] ماده پنیری که از شیر بریده

حاصل شود. / تجربه ج ۲ ص ۲۴۳

لوری Ā - lūr [ف.] [ا.] ص. ۱ کولی، غریبی. /

خاقانی ۲۹۵

لوس lūs [ف.] [ا.] روپاه، به زبان بیهقیان قرن

ششم. / بیهق ۴۷

لوش lūš [ف.] [ا.] لجن، گل تیره، خلاب. / بیهق

۳۳

لوع lō' [ع.] [ا.] سوزش، اندوه. / دره ۱۱۷-

۶۷۳

لوعت lō'at [ع.] [ا.] ص. ۱ حرقت، سوزش. /

توسل ۱۶۳-۱۹۱ / خاقانی ۷۲-۱۱۰ /

مرزبان ۳۶۳ / اخلاق ۳۲۲ / روضه ۷ / و صاف

۳۶۱

لوعه lō'a(e) [ع.] [ا.] ص. ۱ لوعت، سوزش. /

خاقانی ۲۲۰ / روضه ۱۲۷

لوی lavā [ع.] [ا.] ص. ۱ درد شکم، پیچش شکم.

کجی. / بختیار ۵۶-۳۱۰ / دره ۲۱۶

لوید lavīd [ف.] [ا.] دیگ بزرگ سر گشاده

مسین. / بیهق ۴۷

لوی نیل lūy - 'il [تر.] [ا.] ص. ۱ سال نهنگ، سال

پنجم از دوره دوازده ساله سالهای ترکان. / ظفر

ج ۱ ص ۴۴-۷۲-۱۹۴-۲۰۱-۲۰۶-

۳۲۲-۳۳۲-ج ۲ ص ۱۷۰ / گیتی ۵۴

لهاب lehāb [ع.] [ا.] ج لهب، گشادگی میان دو

لیٲ layyeq [ع.] (ص.) ٲٲك. / دره ۲۱۰
 لیل la(e)yl [ع.] (ا.) شوات، پرنده‌ای است از
 جنس مرغابی، سرخاب. / دره ۵۳۵
 لیلā laylā [ع.] (ص.) شب دراز سخت یا شب
 سخت تاریك از ماه. / دره ۲۵۸
 لین līn [ع.] (امص.) نرمی، لیٲت، مقابل خشونت
 و زبری. / خاقانی ۳۳۰ / یمینی ۲۰۲ / برید
 ۱۵۵ / مرزبان ۵۲۰ / جهانگشا ج ۲ ص ۶۲ /
 مصباح ۲۶۳
 لیوٲ loyūs [ع.] (ا.) ج لیٲ، شیر. / عقول ۵ /
 دره ۳۲۸-۳۶۴-۶۶۴

* * *

کوه، یا شکاف کوه. / دره ۳۳۵
 لهاب lohāb [ع.] (ا.) شعله آتش، لهیب. / دره
 ۳۳۵
 لهآ lahāt [ع.] (ا.) زبان كوچك، ملازه / تجربه
 ج ۲ ص ۲۱۰
 لهاسه lohāsa(e) [ع.] (ا.) طعام اندك. / دره
 ۳۵۰
 لهب lahab [ع.] (ا.) گرد و غبار بالا برآمده. /
 دره ۳۳۵
 لهبات lahabāt [ع.] (ا.) ج لهب، زبانه آتش. /
 مرزبان ۲۱۷ / سبط ۸۲ / نسایم ۱۸ / دره
 ۲۱۴-۳۵۸-۴۴۲ / تجربه ج ۲ ص ۲۱۰
 لهبان lahbān [ع.] (ص.) تشنه. / دره ۳۱۷-
 ۶۷۳
 لهٲان lahsān [ع.] (ص.) تشنه. / دره ۶۷۳
 لهف lahf [ع.] (ا.) حسرت، حزن و اندوه. /
 سیرت ۲۷۱
 لهفان lahfān [ع.] (ص.) سوخته دل. / دره ۳۱۷
 لهق laheq [ع.] (ص.) سخت سپید. / دره ۱۱۹
 لهنه lohna(e) [ع.] (ا.) طعام اندك. / کلیله ۱۷۲
 / مرزبان ۷۲ / نفته ۳۴ / وصاف ۶۱۳
 لهوات lahavāt [ع.] (ا.) ج لهٲه، عطا، دهش.
 / برید ۲۷-۴۶
 لهیات lahayāt [ع.] (ا.) ج لهآ، کام. / دره
 ۶۵۴
 لیاٲ leyāq [ع.] (ا.) آب دوات (؟) / دره ۵۸
 لیاٲٲ layāqat [ع.] (امص.) زیبایی در شمایل.
 / دره ۵۸
 لیانت layānat [ع.] (امص.) نرمی. / برید ۲۶۰
 لیرد līrd [ف.] (ا.) لیرت، غراره (نوعی از سلاح).
 / المعجم ۲۵۳
 لیس līs [ع.] (ا.) ج الیس، شیر بیشه. / دره ۵۱۴

«م»

مأنس ma'ānes [ع.] (ا.) ظاهراً جِ مأنس، جای
انس و الفت. / عقول ۲۴ / برید ۱۲۹ -
۲۸۷ - ۳۳۲

مآود ma'āved [ع.] (ا.) بلاها، بدبختیها. / دره
۷۱۵

ماء اللحم mā' - ol - lahm [ع.] (امر.) به
اصطلاح اطبا آبی باشد که بعضی داروها و
گوشت حیوان در آن انداخته به طریق عرق
کشند، و به اصطلاح لوطیان آب منی بود. /
توسل ۳۳۸

ماتح māteh [ع.] (ص.) آب کشنده از چاه. / دره
۴۳

ماتع māte' [ع.] (ص.) نبیذ ماتع، نبیذ سخت
سرخ. / دره ۱۶۰

ماجد mājed [ع.] (ص.) بزرگوار، دارای مجد.
/ تجربه ج ۱ ص ۴۵۳

ماجن mājen [ع.] (ا.) مرد شوخ چشم و بیباک در
قول و فعل. / اخبار ۴۸

ماحل māhel [ع.] (ص.) سعایت کننده، سخن
چین. / برید ۱۸۷

ماحی māhī [ع.] (ص.) محو کننده، نابود کننده.
/ توسل ۳۲ / خاقانی ۴۳ - ۳۱۷ / سند ۱۰۲
/ برید ۱۲۶ - ۱۶۱ - ۲۳۳ - ۳۴۶ / لباب ۳ /
معجم ۲۶ / جهانگشا ج ۱ ص ۳ / وصاف

مآت me'āt [ع.] (عد.) مئات، جِ مانه، صد. /
راحه ۴۳۸ / معجم ۲۳۶ / گیتی ۱۰۵

مآتم ma'ātem [ع.] (ا.) جِ مآتم، مجمع و انجمن
مردم در اندوه. / یمنی ۱۰۰

مآثم ma'āsem [ع.] (ا.) جِ مآثم و مآثمه، خطا،
بزهکاری، ظلم. / یمنی ۴۵۱ - ۴۵۹ - ۴۷۷ /
مرزبان ۶۷۷ / نسایم ۹

مآرب ma'āreb [ع.] (ا.) جِ مآرب و مآربه،
حاجت، نیاز، ضرورت. / رشید ۱۴۴ / توسل
۱۹۱ / دستور ۳۷ - ۶۶ - ۱۲۰ / برید ۱۹۸ -
۲۴۶ - ۲۷۰ - ۳۰۱ / نفثه ۹۸ / معجم ۷۰ /
روضه ۲۲ - ۱۴۳ / وصاف ۱۷۸ - ۲۳۹ - ۴۴۵

/ تجربه ج ۱ ص ۶۹ - ج ۲ ص ۱۳۰
مآزر ma'āzer [ع.] (ا.) جِ میژر، پارچه‌ای که به
کمر بندند، ازار. / وصاف ۴۱۴

مآزق ma'āzeq [ع.] (ا.) جِ مآزق، تنگ گاه. /
دره ۶۱۷

مآقط ma'āqet [ع.] (ا.) جِ مآقط، رزمگاه،
تنگ گاه. / یمنی ۳۶۵ / دره ۵۱۶

مآکل ma'ākel [ع.] (ا.) جِ مآکل، خوردنی،
خوراک. / یمنی ۳۸۶ / اخلاق ۲۲۵ - ۲۲۹ /
مصباح ۱۵۲

مآکم ma'ākem [ع.] (ا.) جِ مآکمه، پشته و تل.
/ یمنی ۳۱۳

ماطره mātera(e) [ع.] (ص.) بارنده. / دره ۶۱۳
 ماعدا mā - 'adā [ع.] (ا.) ماسوا، بجز، نظیر.

/ مرزبان ۲۰

مال الخف māl - ol - xeff [ع.] (امر.) /
 دستور ۹۲

مالك mālek [ع.] (ا.) نام خازن دوزخ. / عقول
 ۳۹

مالی māli [ف.] (ص.) بسیار و فراوان (?) / دره
 ۴۵۰

ماوراءالنهر mā - varā' - on - nahr

[ع.] (امر.) نام آهنگی است. / دره
 ۲۷۱

ماه māh [معر.] (ا.) شهر، ناحیه. / دره ۱۳۲ -
 ۵۳۹

ماه māh [از ع.] (ا.) ماء، آب. / دره ۳۱۷

ماه پروین māh - parvīn [ف.] (امر.) گیاهی
 است از تیره زنجبیلها خاص مناطق هند و
 مالزی است، جدوار. / دره ۹۳

ماهجه māh - ča(e) [ف.] (ا.) شکل هلالی بود
 که بر سر علمها و چترها و تاج پادشاهان نصب
 می کردند. / مرزبان ۱۰۶ / دره ۱۳۱

ماهوشان māhū - šān [ف. - ع.] (ص. مر.)
 درخور زینت، سزاوار آرایش. / دره ۱۴۴

ماهی māh - ī [ف.] (ص. ا.) پرچم که ماهجه بر
 فراز آن بود. / دره ۴۸۸

ماهیه māh - ī - ča(e) [ف.] (ا.) ماهجه و
 مهجه. / دره ۱۸۰

مایت māyet [ع.] (ص.) میرا، میرنده، موت
 کننده. / اخلاق ۱۸۸

مایتبیع mā - yotba' [ع.] (جم. ا.) ضروریات،
 لوازم. / دستور ۶۵

مایج māy(')ej [ع.] (ص.) موج زننده. / یمنی

۱۸ - ۹۴ - ۳۴۳ - ۴۹۰ - ۶۴۵ / سبط ۴۱ -

۶۷ - ۹۱ - ۹۸

مازی māzi [ع.] (ا.) سلاح آهنی هر چه باشد. /
 دره ۶۳۵

مار mār [ف.] (ص.) محاسب، حساب کننده. /
 دره ۶۴۵

مارد māred [ع.] (ص.) سرکش، عاصی، تمرد
 کننده. / مرزبان ۶۳۵ / دره ۱۵۳

مارستان mār - estān [ف.] (امر.) بیمارستان.
 / عقد ۱۵۴ - ۱۵۷

مارق māreq [ع.] (ص.) مرتد، خارج شده از
 دین. / یمنی ۴۶۷ / برید ۷۷ - ۷۸ / اخلاق
 ۳۰۰

مازو māzū [ف.] (ا.) مازه، ستون فقرات، ناحیه
 پشت. / سند ۳۲۸

ماسک māsek [ع.] (ص.) نگاهدارنده. / مرزبان
 ۲۸۳

ماسکه māseka(e) [ع.] (ص.) مؤنث ماسک،
 نگاهدارنده. / چهار ۹ / معجم ۱۸۶ /
 جهانگشاج ۲ ص ۲۰۳ / و صاف ۲۸۸ - ۴۵۶
 ماسه māssa(e) [ع.] (ا.) حاجت سخت و مهم. /
 توسل ۱۱۳

ماشطه māšeta(e) [ع.] (ص.) زن شانه کننده،
 زن آرایشگر. / بختیار ۱۷۶ / یمنی ۴۶۰ /
 و صاف ۵۶ / دره ۵۲ - ۱۸۴

ماشوب māšūb [ف.] (ا.) غربال، آردبیز. / دره
 ۱۵۴

ماشی māšī [ع.] (ص.) ۱ - رونده. / و صاف
 ۲۷۹ / دره ۸۸ / تجربه ج ۲ ص ۱۹۰ : ۲ -
 پیاده. / دره ۳۰۹

ماشیه māšiya(e) [ع.] (ص. ا.) ستور. / بختیار
 ۱۷۷

شخصی دیگر رسیده باشد. / وصف ۱۰۳ /
 اخبار ۱۰۰ / مصباح ۹۱-۲۹۱-۳۲۱ /
 تجربه ج ۱ ص ۴۹۳
 مأجور ma'jūr [ع.] (ص.) اجرت گرفته، مزد گرفته. / معجم ۱۱۸
 مأدبه ma'daba(e) [ع.] (ا.) طعام مهمانی. /
 وصف ۶۲۱ / دره ۶۲
 مأذون ma'zūn [ع.] (ص.) اذن داده شده، اجازت داده، دستوری داده. / راحه ۳۸۴ / مصباح ۹۴-۱۱۰-۱۱۴ / گیتی ۲۰۶
 مأرب ma'rab [ع.] (ا.) حاجت، نیاز. / عقول ۲۴-۵۲ / مسامره ۲۷۵
 مأسور ma'sūr [ع.] (ص.) اسیر، گرفتار. /
 یمنی ۳۶۰ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۷۷ / سیرت ۱۸۸ / وصف ۲۸-۷۳-۱۳۶-۱۵۰-
 ۲۹۶-۳۲۲-۴۲۷ / سبط ۷۴-۸۵ / دره ۳۳۲-۶۲۸
 مأسوری I - ma'sūri [ع. - ف.] (حامص.) اسیر شدگی. / دره ۳۶۶
 مأکل ma'kal [ع.] (ا.) طعام و خوردنی. / دره ۱۳۴
 مآلف ma'laf [ع.] (ا.) جایگاهی که بدان آدمی خو گیرد و دوست بدارد، مأنس. / مرزبان ۲۳۹
 مأمول ma'mūl [ع.] (ص.) ۱- آرزو شده، امید داشته شده. / رشید ۱۲۲ / اغراض ۳۰۷ /
 راحه ۲۳۵-۲۵۲ / برید ۲۲۵ / معجم ۱۹۲ /
 مسامره ۱۴۸ / رشف ۶۸: ۲- متوقع، امیدوار. /
 خاقانی ۱۹۱ / مرزبان ۴۲۹ / مسامره ۳۲۹: ۳- (ا.) آرزو، امید. / چهار ۱۷ / یمنی ۱۹۴-۳۵۲ / گلستان ۱۲۹ / سیرت ۱۹۸
 مأمون ma'mūn [ع.] (ص.) امن داده شده، محفوظ، در امن و امان. / مصباح ۷۰-۱۱۴-

۲۷۶-۳۶۶ / مرزبان ۵۴۳ / جهانگشا ج ۱
 ص ۱۰۰ / سیرت ۲۵۵ / وصف ۱۲۰-
 ۱۹۲-۵۱۵ / دره ۱۵۱
 مائع mā'eh [ع.] (ص.) آنکه در تك چاه شود تا دلورا آب کند. / دره ۴۳
 مایس māyes [ع.] (ص.) خرامنده. / دره ۲۵۳
 مایل الاوتاد māyel - ol - ötād [ع.] (ص. مر. امر.) در اصطلاح نجوم هر يك از تقسیمات منطقه البروج را بیت گویند و بینهای دوم و پنجم و هشتم را مایل الاوتاد خوانند از جهت میل هر يك به وتد مجاور خود. / دره ۱۰۱
 مائن mā'en [ع.] (ص.) دروغگو. / دره ۱۵۲
 مائیت mā'iyyat [ع.] (ا.) ماهیت، حقیقت، جیستی. / دره ۵۸۵
 مائل ma'sel [ع.] (ص.) به خدمت ایستاده. /
 وصف ۲۶۲
 مأثور ma'sūr [ع.] (ص.) ۱- نقل شده، منقول. /
 عتبه ۸ / توسل ۱۱۵-۱۹۴ / عقد ۱۰۳ /
 یمنی ۶۰-۳۹۹ / دستور ۴۱-۱۰۴-۱۰۷-
 ۱۱۵ / وصف ۸۱-۴۹۲ / رشف ۶۸-۲۱۱:
 ۲- دعایا حدیثی که از زمانهای دیرین از شخصی به شخصی دیگر رسیده باشد. / رشف ۱۴۶-۱۴۷ / یمنی ۳۷۰-۴۵۹: ۳- سیف مأثور، تیغی که بر متن آن نشان باشد یا تیغی که متن آن از آهن نرم و دم آن از آهن سخت باشد. /
 دره ۶۲۸
 مأثورات ma'sūrāt [ع.] (ص.) ج. مأثور، مأثور، منقول. / وصف ۷
 مأثوره ma'sūra(e) [ع.] (ص.) ۱- مؤنث مأثور، منقول. / عقد ۱۳۱: ۲- حدیث، یا دعایی که از زمانهای دیرین از شخصی به

مبارات mobārāt [ع.] (مص.) دعوی برابری
کردن، همچشمی کردن، آشکارا نبرد کردن. /
مقامات ۳۲-۴۸-۵۶-۱۲۰-۱۲۲ / توسل
۷ / اغراض ۳۳۱ / یمنی ۱۳۲-۲۷۳-۴۰۱
/ معجم ۱۲۱-۱۲۴ / روضه ۲۴ / جهانگشا
ج ۱ ص ۱۱۹-۱۸۴ / وصال ۳۴-۴۶-
۶۱-۶۶-۷۴-۱۵۲-۴۲۹ / سبط ۳-
۴۵-۴۶ / نسایم ۱۱۲ / دره ۲۰۹-۴۵۵-
۴۵۶

مبارز mobārez [ع.] (ا.) چ مَبْرَز، مبال.
مستراح. / دره ۱۴۷

مبارعت mobāra'at [ع.] (مص.) ظاهراً برتری
کردن با یکدیگر. / دره ۳۳۸

مبارک mabārek [ع.] (ا.) چ مَبْرُک، جای خواب
شتر. / یمنی ۳۶۵

مبارّة mobārrat [ع.] (مص.) نیکویی کردن، با
هم مهربانی کردن. / دره ۴۵۶

مباری mobārī [ع.] (ص.) نبرد کننده. / وصال
۶۳۵ / دره ۱۸۵

مباسطات mobāsatāt [ع.] (ا.) چ مَبَاسَطَت،
گشاده رویی. / یمنی ۱۱۸

مباسطت mobāsatat [ع.] (امص.) گشاده
روی. عشرت، مسرت. / کلیله ۳۳-۲۷۴ /

مقامات ۱۶۳ / سند ۶۹-۲۴۳-۳۳۸ /

اغراض ۸۸-۲۷۳-۳۴۰ / عقول ۳۰ / یمنی
۹۲-۱۸۱ / دستور ۵۳-۹۱-۱۰۴ / معجم

۲۲۱ / اخلاق ۱۶۵-۲۳۶ / مصباح ۲۲۳

مباسلت mobāsalat [ع.] (مص.) حمله کردن
در جنگ. / دره ۶۲۷

مباسم mabāsem [ع.] (ا.) چ مَبَسِم، دندان
پیشین. / مرزبان ۵۸۱ / وصال ۱۳۵

مباضعت mobāza'at [ع.] (مص.) جماع

۱۱۶-۲۳۹ / سبط ۱ / رشف ۱۱۶ / گیتی

۲۳۹-۲۶۷

مأمونی ma'mūn - ī [ع.] (ص.) مأمونیه،

نوعی از نان شکری. / مقامات ۷۳

مانس ma'nas [ع.] (ا.) جای انس، مائف. /

وصاف ۴۹-۵۱۹-۵۵۳ / دره ۲۵۳ / تجربه

ج ۲ ص ۵۷-۱۶۲

مانوف ma'nūf [ع.] (ص.) همان وقت حادث

شده، تازه رسیده. / وصال ۳۶۸

ماؤد mo'avvad [ع.] (ص.) کج شده. / دره

۷۱۵

ماهول ma'hūl [ع.] (ص.) مکانی که اهل آن در

آن باشند. / المعجم ۳-۲۱-۲۱۹ / معجم

۱۷ / وصال ۴۴۵-۶۵۳

مایوف ma'yūf [ع.] (ص.) آفت رسیده. /

وصاف ۳۳۵

مبائت mobāssat [ع.] (مص.) سَر خویشت را

فاش کردن نزد کسی، کسی را بر باطن کار

خود آگاه ساختن، اندوه گساری کردن و از

کسی غمخواری و اندوه گساری طلبیدن. /

کلیله ۳۱

مبادر mobāder [ع.] (ص.) پیشی جوینده، آنکه

تعجیل کند. / مرزبان ۳۱۰ / وصال ۳۶۹-

۵۸۶

مبازلت mobāzalat [ع.] (مص.) ظاهراً

بخشیدن و عطا کردن با یکدیگر. / تجربه ج ۲

ص ۲۱۶

مبار mabārr [ع.] (ا.) چ مَبْرَر، عطا، بخشش،

عمل خیر. / بهق ۱۷۵ / رشید ۱۳۴ / یمنی

۱۴۲-۱۸۷-۲۰۷-۲۴۵-۳۱۱-۳۱۲

۲۵۱ / جهانگشا ج ۲ ص ۶۵ / وصال ۱۴۲-

۲۴۳

کلیله ۳۲۴ / اخبار ۹
 مبیایه mobāya'a(e) [ع.] (مص.) مبیعت،
 خرید و فروخت کردن. / مسامره ۲۳۴
 مبیانت mobāyanat [ع.] (مص.) از یکدیگر
 جدا شدن. / کلیله ۱۲۵ / توسل ۱۵۶ /
 مرزبان ۱۴۵
 مبتجع mobtajeh [ع.] (ص.) خوشحال،
 مسرور. / وصاف ۵۸۶
 مبتتر mobattar [ع.] (ص.) بریده، دم بریده،
 ناتمام. / کلیله ۲۵ / راحه ۳۱۶
 مبتسم mobtasem [ع.] (ص.) تبسم کننده، زیر
 لب خنده کننده. / توسل ۱۷۸
 مبتغا mobtaḡā [ع.] (ص.) مبتغی، خواسته
 شده، درخواست شده. / مقامات ۱۰۷ / توسل
 ۱۹۱ / خاقانی ۳۴
 مبتغی mobtaḡā [ع.] (ص.) ر.ك. مبتغا. /
 وصاف ۳۶۸ / اخبار ۱۳
 مبتور mabtūr [ع.] (ص.) بریده دم، ابتر شده. /
 دره ۲۹۳
 مبتهج mobtahej [ع.] (ص.) شادمان، مسرور،
 خوشحال. / عتبه ۹ / سند ۲۲۴ / اغراض
 ۲۴۳ / المعجم ۱۹ / اخلاق ۸۸ - ۳۲۸ /
 وصاف ۵۸۶ / گیتی ۶۷
 مبتهج mobtahaj [ع.] (ص.) شاد شده. / دره
 ۲۶۴
 مبثر mobassar [ع.] (ص.) آبله دار، ریش شده.
 / معجم ۱۱۶
 مبثوث mabsūs [ع.] (ص.) پراکنده، گسترده. /
 یمنی ۳۲۲ - ۲۵۵ / مرزبان ۶۹۲ / رشف ۳۳۳
 مبثوئه mabsūsa(e) [ع.] (ص.) گسترده،
 عریض. / دره ۴۷۳
 مبخل mobajjal [ع.] (ص.) تعظیم کرده شده.

کردن، آرمیدن. / اغراض ۳۰۷ / تجربه ج ۲
 ص ۲۱۶
 مباطشت mobāšatat [ع.] (مص.) با یکدیگر
 حمله آوردن. / دره ۲۱۲
 مباحث mobā'adat [ع.] (امص.) مفارقت،
 جدایی، دوری. / خاقانی ۱۱۲ / سند ۱۶۷ /
 یمنی ۱۲۶ / برید ۲۰۷ - ۲۱۶ / دره ۷۰۷ /
 تجربه ج ۲ ص ۲۲۹
 مباحث mobāḡāt [ع.] (مص.) زنا کردن. /
 رشف ۲۳۹
 مباحضت mobāḡazat [ع.] (مص.) دشمنی
 کردن با یکدیگر. / یمنی ۶۵ - ۲۱۱ / مرزبان
 ۶۸۳
 مباغی mobāḡī [ع.] (ص.) ج. مَبغی، مطلوب.
 / رشید ۱۱ - ۱۸ - ۲۱ - ۵۱ / یمنی ۳۵ -
 ۱۸۱ - ۱۹۵ - ۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۵۱ / دستور
 ۳۷ / روضه ۸۳ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۸ - ۸۲
 مبالات mobālāt [ع.] (مص. امص.) التفات
 کردن، توجه کردن. التفات، توجه. / بیهق ۱۶
 / راحه ۱۰۲ - ۴۶۴ / یمنی ۲۲۸ / مرزبان ۷۳
 / اخلاق ۱۱۳ - ۳۱۹ / جهانگشا ج ۲ ص
 ۱۵۴ / سبط ۲۱ / نسایم ۵۶ / مصباح ۱۳۶ -
 ۲۸۸
 مبالدت mobāladat [ع.] (مص.) به شمشیر و
 چویدستی زدن یکدیگر را. / دره ۴۳۸
 مبالطت mobālatat [ع.] (مص.) به شمشیر
 زدن یکدیگر را. / دره ۲۱۲ - ۴۵۶
 مباحج mabāhej [ع.] (ا.) شاید ج. مَبهَج، زمینی
 که صاحب نبات زیبا باشد. / دره ۶۲۱
 مبیاع mobāye' [ع.] (ص.) خریدار، خرید
 کننده. / سبط ۲
 مبیاعت mobāya'at [ع.] (مص.) بیعت کردن.

مبارقش mobarqaš [ع.] (ص.) ۱- رنگارنگ،
لکهدار. / مرزبان ۴۴۶-۶۸۸: ۲- مخلوط،
آمیخته. / دره ۵۱۷-۵۵۵

مبروح mabrūh [ع.] (ص.) زایل شده. / سمط
۷۷

مبرود mabrūd [ع.] (ص.) سرد شده. / تجربه
ج ۱ ص ۴۰۶

مبرور mabrūr [ع.] (ص.) خوبی دیده، نیکویی
کرده شده، مقبول. / مرزبان ۱۰۵ / رشف ۲۳۷
میره mabarra(e) [ع.] (مص.) فرمان بردن. /
دره ۷۱۶

مبسم mabsem [ع.] (ا.) دندان پیشین، مجازاً
دهان. / مرزبان ۶۹۶ / دره ۵۳

مبسم mebsam [ع.] (ا.) خوبی، زیبایی، جمال.
/ دره ۵۳

مبضع mebzā' [ع.] (ا.) نشتر، چاقو. / راحه
۱۶۰ / مرزبان ۵۳۴ / وصاف ۴۸ / دره ۵۲۵

مبضوع mabzū' [ع.] (ص.) شکافته. / دره
۲۸۲

مبطل mobtel [ع.] (ص.) باطل کننده. / کلیله
۵۶

مبطن mobattan [ع.] (ا.) جامه ظریف آستر.
/ سیرت ۲۰۴

مبطنات mobattanāt [ع.] (ص.) جِ مُبْطَنه، زن
میان باریک. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۶

مبغض mobayyaz [ع.] (ص.) مورد بغض و
کینه و نفرت، دشمن داشته شده. / کلیله ۱۷۷
/ اغراض ۳۰۷ / مصباح ۱۶۰

مبغضت mabyazat [ع.] (امص.) دشمنی،
بغض و کینه. / اخلاق ۲۶۰-۲۶۹ / نسایم
۶۲ / دره ۲۸۴-۶۷۷

مبقی mobqī [ع.] (ص.) باقی دارنده، برپا

/ رشید ۵۱ / خاقانی ۱۳۴-۱۴۶-۲۲۰-

۲۳۸ / دستور ۳۰ / برید ۳۲۲-۳۴۷-

۳۶۳-۳۶۶ / ۳۸۲ / روزه ۹۱ / وصاف ۹۷-

۱۸۲ / ظفر ج ۱ ص ۳۴۱

مبخر mobaxxar [ع.] (ص.) بخاردار، خوشبو.

/ سند ۴۵-۱۸۰ / اغراض ۱۴۲-۲۴۵ /

برید ۱۴۹ / روزه ۸۷ / سمط ۱۰۵

مبدد mobaddad [ع.] (ص.) پراکنده، پریشان،

متفرق. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۲۸ / سیرت

۱۰۶-۱۰۲

مبددات mobaddadāt [ع.] (ص.) جِ مُبْدَدَه،

متفرق، پراکنده. / وصاف ۱۳۸ / دره ۶۴۲

مبدرق mobdareq [ع.] (ص.) رهبر. / ظفر ج

۱ ص ۱۸۳

مبذر mobazzar [ع.] (ص.) اسراف شده، صرف

شده. / دره ۷۰۴

مبذر mobazzer [ع.] (ص.) تبذیر کننده،

اسراف کننده، مسرف. / گلستان ۸۴

مبذل mebzal [ع.] (ا.) جامه کهنه. / تجربه ج ۲

ص ۴۴

مبرز mobarraž [ع.] (ص.) ظاهر آجایی که

در آن برج بنا شده است. / وصاف ۸۷

مبرزه mobarraja(e) [ع.] (ا.) ظاهر آئبرج،

محلّی که برجها (رخها) قرار گرفته است. /

وصاف ۵۸۲

مبرز mobarreh [ع.] (ص.) شدید و سخت،

جانگداز. / خاقانی ۷۰-۱۴۶-۳۴۵ /

مرزبان ۳۳۹ / وصاف ۲۴۳

مبرز mabraž [ع.] (ا.) مبال، مستراح، آبریز،

طهارت جای. / دستور ۶۹

مبرسم mobarsam [ع.] (ص.) مبتلا به بیماری

برسام. / رشف ۱۱۳

نوبه. / مرزبان ۶۷۵
 متاجر matājer [ع.] (ا.) ج. مَتَجَر، تجارت.
 دادوستد، سوداگری. ج. مَتَجَرَه، محل تجارت.
 / عتبه ۸۱ / دره ۲۱۳
 متاجرت motājarat [ع.] (مص.) بازرگانی
 کردن با هم. / سند ۲۹۳ / یمنی ۲۵۵ /
 و صاف ۵۰-۲۰۶-۳۰۳
 متاجره motājara(e) [ع.] (مص.) بازرگانی
 کردن با هم. / اخلاق ۷۲-۲۹۵ / مصباح
 ۱۴۳-۳۴۶
 متاع matā' [ع.] (ص.) زیون، آنچه انتفاع بدان
 اندک باشد. / دره ۶۵۰
 متاعب matā'eb [ع.] (ا.) ۱- ج. مَتَعِب، تعب.
 رنج. / رشید ۱۳۸-۱۴۰ / یمنی ۲۵ /
 و صاف ۴۶۶ / دره ۶۱۹-۶۴۹: ۲- مَتَعِب،
 جای تعب، محل رنج. / دره ۶۲۲
 متاعت matā'at [ع.] (امص.) زیرکی و ظرافت.
 / برید ۱۲۵
 متالف matālef [ع.] (ا.) ج. مَتَلَف، جای هلاک.
 محل خوفناک، بیابان. / عتبه ۱۱۴ / و صاف
 ۱۹۰-۳۰۲-۴۸۰-۵۰۶ / دره ۲۸۵
 متائی mota'abbi [ع.] (ص.) سر باز زننده
 نافرمان، سرکش. / و صاف ۱۲۶-۱۷۸
 / دره ۲۹۸
 متائی mota'atti [ع.] (ص.) آماده، ممکن.
 حاصل. / دستور ۶۲
 متائل mota'assel [ع.] (ص.) محکم و استوار.
 / عتبه ۸۹ / دستور ۴۹-۶۶
 متأذب mota'addeb [ع.] (ص.) ادب آموخته،
 ادب گرفته. / اغراض ۲۵۸ / و صاف ۱۳۶-
 ۲۳۰ / اخبار ۱۹ / مصباح ۲۳۶ / تجزیه ج ۲
 ص ۱۶۲

دارنده چیزی. / سند ۲۸-۱۴۶ / اخلاق ۲۷۰
 مبکی mobki [ع.] (ص.) گریاننده. / مقامات
 ۱۴۴
 مبلول mablūl [ع.] (ص.) نمدار، نمناک. /
 یمنی ۴۸۰ / و صاف ۲۱۷
 مبوب mobavvab [ع.] (ص.) باب باب کرده
 شده، تبویب شده. / بختیار ۷۹
 مبوبقات mobavvaqāt [ع.] (ا.) ج. مَبُوقَه، کلام
 باطل. / دره ۵۶۲
 مبهج mobahhej [ع.] (ص.) شاد سازنده،
 مسرور کننده. / خاقانی ۶۹-۱۴۲-۱۶۶-
 ۲۳۲ / معجم ۵۷
 مبهم mobham [ع.] (ص. ا.) در اصطلاح
 عروض از بحور مستحدث ثقیل و وزن آن
 مستفعلن فاعلاتن مفعولات است. / المعجم
 ۱۸۱-۱۸۲
 مبيت mabit [ع.] (مص.) ۱- بیتونه کردن، شب
 گذراندن. / گلستان ۲۸ / معجم ۴۳: ۲- (ا.)
 جای خوابیدن، خوابگاه، مسکن. / مقامات
 ۱۶۷ / سند ۱۲۱ / راحه ۳۵۹ / و صاف ۱۷۰-
 ۴۵۶ / تجربه ج ۲ ص ۲۱۶
 مبيت mobayyat [ع.] (ص.) تصمیم گرفته به
 شب، اراده کرده و گفتگو کرده به شب. / یمنی
 ۲۶-۳۴۸-۳۷۷
 مبيد mobid [ع.] (ص.) هلاک کننده، تها کننده.
 / عقول ۷-۱۹ / برید ۶۸-۱۹۲-۲۵۸
 مبيض mobayyez [ع.] (ص.) جلا دهنده. /
 رشف ۲۶۳
 مبيع mobi' [ع.] (ص.) فروخته. / دره ۶۶۱
 متألف mota'ālef [ع.] (ص.) مجتمع، هم آواز
 / دره ۶۲۱
 متاب matāb [ع.] (امص.) بازگشت از گناه.

عقول ۲۲-۳۴-۳۸ / برید ۲۸-۳۰-۶۴-۶۶-۹۹-۱۰۴-۱۱۴-۱۲۷-۱۳۰-۱۵۹-۱۶۱-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۸-۱۸۷-۲۱۴-۲۱۹-۲۴۴-۲۴۷-۲۵۱-۲۵۵-۲۵۷-۲۶۴-۲۶۵-۳۰۴-۳۵۲ / مصباح ۳۲۳ / دره ۱۹۷
 متاید mota'ayyed [ع.] (ص.) قوی، توانا. /
 و صاف ۴۸۰
 متبادر motabāder [ع.] (ص.) پیشی گیرنده،
 شتابنده. / و صاف ۷۶-۲۲۲
 متباسق motabāseq [ع.] (ص.) بالنده. /
 و صاف ۲۰ / دره ۳۸۱
 متباعد motabā'ed [ع.] (ص.) دور، بعید،
 غایب. / رشید ۵۳ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۰
 / رشف ۸۸
 متباعدۀ motaba'eda(e) [ع.] (ص.) مؤنث
 متباعد، دور، بعید. / سیرت ۲۰
 متبتل motabattel [ع.] (ص.) برنده و منقطع از
 ماسوای خدا، گوشه نشین. / خاقانی ۱-۵۰-
 ۹۲ / رشف ۳۱۰
 متبتله motabattela(e) [ع.] (ص.) مؤنث
 متبتل. / خاقانی ۱۲۲-۲۷۸
 متبجح motabajzeh [ع.] (ص.) شادمان،
 خوشحال. / خاقانی ۹۵ / سند ۲۷۳-۳۱۱ /
 اغراض ۲۵-۸۴-۱۰۴ / برید ۳۷۹
 متبدد motabadded [ع.] (ص.) متفرق،
 پریشان. / توسل ۵۷ / جهانگشا ج ۱ ص
 ۱۱۰ / و صاف ۱۹۴-۵۷۰ / سبط ۸۹ /
 مسامره ۴۰ / دره ۵۸۲
 متبذدات motabaddedāt [ع.] (ص.) ج
 متبذده، پریشان، متفرق. / و صاف ۴۲۶
 متبر motabbar [ع.] (ص.) شکسته، خراب

متادی mota'addi [ع.] (ص.) رساننده. / چهار
 ۱۲ / دستور ۶۱
 متآذی mota'azzi [ع.] (ص.) آزرده شوند،
 اذیت بایند، اذیت دیده، رنجیده. / عقد ۱۱۵
 / خاقانی ۲۷۵ / یمینی ۹۸-۱۱۳-۱۴۳-
 ۴۰۱ / برید ۱۳۷-۳۶۵-۳۷۷ / مرزبان
 ۶۳۴ / اخلاق ۲۷۲
 متأصل mota'assel [ع.] (ص.) ریشه دار،
 استوار گشته، ریشه دوانیده. / کلیله ۱۶۳ /
 دستور ۴۹ / مصباح ۴۷-۱۰۰-۱۶۲
 متآکد mota'akked [ع.] (ص.) تأکید شده،
 محکم، استوار. / کلیله ۱۲۸ / یمینی ۳۱۱-
 ۳۵۲ / مرزبان ۲۹۹-۷۲۲ / دره ۴۹۴
 متآکل mota'akkel [ع.] (ص.) خورده شده،
 خورده، تلف شده. / یمینی ۱۶۲
 متالف mota'allef [ع.] (ص.) سازوار، همساز.
 / عقول ۳۸ / رشف ۳۶۸
 متأمل mota'ammel [ع.] (ص.) ژرف نگر،
 درنگ کننده در کار. / عتبہ ۲-۱۱-۴۵-
 ۷۸ / برید ۱۳۸ / مرزبان ۷۳۵ / سیرت ۵۹ /
 و صاف ۹۷ / ظفر ج ۱ ص ۳۸۹
 متائف mota'annef [ع.] (ص.) ناپسند
 شمارنده. / یمینی ۳۱۲
 متآنی mota'anni [ع.] (ص.) درنگ کننده. /
 مقامات ۱۵۰ / و صاف ۵۸۹ / دره ۴۹۸
 متآوب mota'avveb [ع.] (ص.) بازگردنده. /
 برید ۲۸-۶۶-۹۹-۱۶۸-۲۱۹-۲۴۷-
 ۲۵۵
 متآود mota'avved [ع.] (ص.) منعطف،
 متمایل، خمیده. / و صاف ۱۹۴ / دره ۷۱۵
 متآهب mota'ahheb [ع.] (ص.) حاضر، آماده،
 مستعد، ساخته برای کار. / توسل ۱۸۵ /

کرده. / دره ۴۰۲

متبرج motabarrej [ع.] (ص.) زینت کرده.

ظریف و لطیف. / عتبه ۳۵ / یمنی ۴۴۸

متبرجات motabarrejāt [ع.] (ص.) ج

متبرجه. زینت کرده. / یمنی ۲

متبرع motabarre' [ع.] (ص.) نیکویی کننده

برای رضای خدا. / وصاف ۴۲۶ / سبط ۶۸

متبرم motabarrem [ع.] (ص.) به ستوه آمده.

ملول، آزرده. / یمنی ۳۵ - ۸۱ - ۱۹۸ /

مرزبان ۳۷۱ / المعجم ۹ / جهانگشا ج ۲ ص

۷۵ / وصاف ۱۵۴ / مصباح ۱۲۴

متبسل motabassel [ع.] (ص.) ترشرو. / دره

۴۳۵

متبصر motabasser [ع.] (ص.) هوشمند و با

تدبیر، با بصیرت. / مرزبان ۴۳۸

متبطل motabattel [ع.] (ص.) دلیر، شجاع.

/ مسامره ۹۰ - ۱۳۱ - ۳۰۴

متبطن motabatten [ع.] (ص.) فراگیرنده.

دربرگیرنده. / وصاف ۱۳۸

متبع mottaba' [ع.] (ص.) پیروی کرده، کسی

یا چیزی که از وی پیروی کنند. / مرزبان ۳۳۴ -

۵۶۵ / مصباح ۱۴۷

متبع mottabe' [ع.] (ص.) پیرو، در پی رونده.

/ جهانگشا ج ۱ ص ۸۷

متبقر motabaqquer [ع.] (ص.) متبحر در علم.

دانای متبحر. / خاقانی ۲۸۶

متبلج motaballej [ع.] (ص.) خنده کننده.

صبح روشن. / یمنی ۴۴۸ / سرت ۱۰۷

متبلد motaballed [ع.] (ص.) سرگشته، آشفته

و حیران. / خاقانی ۱۷۱ / یمنی ۹۵ / مصباح

۲۶۱

متبور matbūr [ع.] (ص.) هلاک شده. / دره

۲۹۳

متباهج motabahhej [ع.] (ص.) شاد و خرم.

خرسند. / اغراض ۵۲

متثاقل motasāqel [ع.] (ص.) سنگین، گران.

سست، کاهل. / مصباح ۳۳۴

متجاسر motajāser [ع.] (ص.) کسی که

جسارت ورزد، عاصی. / یمنی ۸۴

متجافی motajāfī [ع.] (ص.) جدا، دور.

متفرق. / توسل ۱۷ / وصاف ۱۳۹

متجانف motajānef [ع.] (ص.) مایل، میل

کننده. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۰ / وصاف

۴۳۶ - ۴۶۱ - ۴۸۴ - ۵۱۰ - ۵۸۲

متجاوب motajāveb [ع.] (ص.) پاسخ دهنده

یکدیگر را. / وصاف ۱۸۲

متجبر motajabber [ع.] (ص.) متکبر و دارای

جبروت، آنکه ستم می کند و جبر می نماید. /

یمنی ۳۳۶ - ۳۳۰

متجدات motajaddedāt [ع.] (ص.) ج

متجدده، نو، تازه. / مرزبان ۱۴۰

مئجر mottajar [ع.] (ص.) محل تجارت، جای

معامله و داد و ستد. / عقد ۱۳۶

متجرّد motajarred [ع.] (ص.) پرداخته از

تعلق. / مرزبان ۲۵۵

متجرع motajarre' [ع.] (ص.) جرعه نوش. /

معجم ۱۲۰

متجشم motajaššem [ع.] (ص.) رنج کشنده.

به تکلف کاری کننده. / وصاف ۶۱۴

متحصص motaiasses [ع.] (ص.) گنج کاری

شده. / دره ۳۹۷

متجلبب motajalbeb [ع.] (ص.) جلباب

پوشنده، پوشنده. / جهانگشا ج ۱ ص ۴

متجلد motajalled [ع.] (ص.) به تکلف

چابکی کننده. / و صاف ۹۶ / دره ۵۵۹
 متجنب motajanneb [ع.] (ص.) دوری کننده.
 احتراز کننده. / سبط ۴۶ / دستور ۴۱
 متجند motajanneda(e) [ع.] (ا.) لشکریان.
 سباهیان. / عتبه ۳۱-۳۲-۴۱-۴۴-۷۳ /
 بیهق ۲۷۲ / توسل ۲۱-۲۲-۱۲۷ / مرزبان
 ۵۱۳ / المعجم ۱۴ / معجم ۲۱ / جهانگشاج
 ۱ ص ۱۲۰-۱۲۱- ج ۳ ص ۱۱۲-۱۲۸-
 ۱۳۵ / و صاف ۳۵-۱۰۷-۱۵۷-۱۹۹-
 ۲۹۷-۳۴۱-۵۱۴-۵۷۲ / مسامره ۹۷-
 ۱۳۰-۱۶۸ / دره ۶۲۰ / تجربه ج ۲ ص ۲۱۱
 متجوّه motajavveh [ع.] (ص.) خداوند جاه.
 بزرگ. / و صاف ۹۱ / دره ۳۷۳
 متجوهر motajöher [ع.] (ص.) ظاهراً
 جوهری، ذاتی. / مصباح ۱۷۰-۳۷۶
 متجهز motajahhez [ع.] (ص.) آماده، آراسته
 شده. / سیرت ۱۱۹
 متحائبین motahābb - a(e)yn [ع.] (ص.)
 تشییه متحاب، یکدیگر را دوست دارند. /
 مرزبان ۷۲۲
 متحاشی motahāši [ع.] (ص.) به یکسو
 شوند، دور شوند، کناره گیر. / جهانگشاج ۲
 ص ۵۴ / و صاف ۳۷۰ / دره ۳۱۰ / گیتی ۱۸۲
 متحاکم motahākem [ع.] (ص.) با طرف
 دعوی نزد حاکم رونده. / عتبه ۱۱ / مرزبان
 ۳۷۴
 متحالف motahālef [ع.] (ص.) هم سوگند،
 هم پیمان. / سیرت ۱۰
 متحتم motahattam [ع.] (ص.) لازم، واجب،
 ضرور. / دستور ۳۷ / سبط ۱۷-۹۵ / رشف
 ۸۴-۱۰۵-۱۱۰-۱۱۲ / گیتی ۷۷
 متحذر motahadder [ع.] (ص.) فرود شوند.

/ و صاف ۱۶۴
 متحذر motahazzer [ع.] (ص.) ترسان.
 ترسنده. / مرزبان ۳۹۰
 متحرّج motaharrej [ع.] (ص.) کسی که از
 کار بد و گناه پرهیز می کند. / بیهق ۲۵۱
 متحرّز motaharrez [ع.] (ص.) خوشتن دار.
 / مرزبان ۲۷۷
 متحرّم motaharrem [ع.] (ص.) حرمت به
 دست آورنده. / کلیله ۶۵
 متحرّی motaharri [ع.] (ص.) جوینده، قصد
 کننده. / توسل ۸۹
 متحزّم motahazzem [ع.] (ص.) میان بر بسته
 و سلاح پوشیده، کمر بسته، مسلّح. / کلیله
 ۳۰۷
 متحزّن motahazzen [ع.] (ص.) اندوهگین،
 دلتنگ، غمگین. / مصباح ۲۷۴
 متحسّر motahasser [ع.] (ص.) آنکه افسوس
 خورد، دریغ خورنده. / خاقانی ۶-۲۶۰
 متحصب motahasseb [ع.] (ص.) ظاهراً به
 معنی سنگریزه شده. / یمنی ۴۸۶
 متحظّی motahazzi [ع.] (ص.) محظوظ،
 بهره ور. / یمنی ۱۱-۱۴۵-۲۲۵
 متحفظ motahaffez [ع.] (ص.) پرهیز کننده.
 / مرزبان ۵۰۱ / مصباح ۱۵۵
 متحکم motahakkem [ع.] (ص.) حکم کننده.
 پادشاه. / سیرت ۲۰-۲۵۲
 متحلق motahalleq [ع.] (ص.) حلقه حلقه
 نشسته. / یمنی ۲۶۳
 متحلّل motahallel [ع.] (ص.) تحلیل شونده.
 / چهار ۱۲ / مصباح ۲۷۰
 متحلی motahalli [ع.] (ص.) آراسته، زینت
 کرده شده، با زیور. / کلیله ۳۲-۵۲-۱۹۹ /

متخلّق motaxalleq [ع.] (ص.) آنکه خوبی

پذیرد. / عتبه ۱۴ - ۱۸ - ۸۱ / اغراض ۳۵۸

/ یمنی ۳۹۸ / مرزبان ۴۶ / اخبار ۲۰ - ۵۷ /

مصبح ۲۵ - ۲۰۳ - ۲۴۲

متخلّی motaxallī [ع.] (ص.) آزاد، خالی. /

برید ۱۷۰ / نسایم ۳۶

متخوّف motaxavvef [ع.] (ص.) ترسیده،

متأثر شده از ترس. / برید ۵۴

متدارك motadārek [ع.] (ص.) ۱ - دریابنده

چیزی که از دست رفته باشد. / المعجم ۷۵:

۲ - در اصطلاح عروض نام بحر است که

تقطیع آن هشت بار «فاعلن» است. / المعجم

۷۵ - ۹۵ - ۱۷۷ - ۱۸۰: ۳ - در اصطلاح

قافیه، از حدود قافیه است و آن نام قافیه‌ای

است که در متحرّک و يك ساکن داشته باشد. /

المعجم ۲۷۴ / دره ۷۷

متداعی motadā'ī [ع.] (ص.) شکسته، ویران،

کج. / یمنی ۴۱ - ۸۴ / دستور ۳۴ - ۵۲ -

۵۳ / و صاف ۴۸۵ / رشف ۱۳۰ - ۱۶۷

متداکس motadākes [ع.] (ص.) بسیار،

فراوان. / دره ۲۱۲

متدانی motadānī [ع.] (ص.) ۱ - نزدیک و

پهلوی یکدیگر. / اغراض ۳۹۱ / و صاف ۲۵۴

/ رشف ۷۲: ۲ - در اصطلاح عروض نام دیگر

بحر متدارك و مُسق است و وزن آن هشت بار

«فاعلن». / المعجم ۷۵

متدبّر motadabber [ع.] (ص.) اندیشه کرده،

حقیقت چیزی را دریابنده. / مقامات ۱۶۸ /

رشف ۱۸۹

متدحرج motadahrej [ع.] (ص.) غلتیده،

چرخیده. / و صاف ۱۹۴

متدرب motadarreb [ع.] (ص.) تمرین داده.

رشید ۷۰ - ۷۸ / سند ۲۱۷ / اغراض ۲۴۸ /

عقول ۵۱ - ۶۲ / دستور ۱۹ - ۲۶ - ۳۰ -

۳۲ - ۴۹ - ۷۵ - ۱۲۰ / رشف ۱۳۴ / دره ۱۳

متحنّفه motahannefa(e) [ع.] (ص.) حنفی

مذهب، پیروان طریقه ابوحنیفه. / یمنی ۲۰۲

متحنن motahannen [ع.] (ص.) مهربانی

کننده، مهربان و با رحم و شفقت بسیار. /

مقامات ۱۷۹

متحوّل motahavval [ع.] (ا.) جایگاه

بازگشت. / مرزبان ۷۰۲

متحیّز motahayyez [ع.] (ص.) ۱ -

جایگزین. / دستور ۸۲ - ۱۲۲ / و صاف ۴۹۲

/ دره ۲۳۴: ۲ - مجتمع گشته، جمع شده. /

و صاف ۶۰۰

متخاذل motaxāzel [ع.] (ص.) سست پای،

کسی که از اعانت دیگری کراهت داشته باشد.

/ رشف ۱۲۵

متختم motaxattem [ع.] (ص.) خاتم بر

انگشت کننده، انگشتی بر دست کننده. /

دستور ۵۰

متخرّج motaxarrej [ع.] (ص.) فرا گرفته علم

و ادب و بر ساخته شده در آن. / عتبه ۵۹

متخشّع motaxašše' [ع.] (ص.) فروتن،

مغلوب. / و صاف ۲۷

متخشّعانه motaxašše' - āna(e) [ع.] (ف.)

(ق.) فروتنانه، خاضعانه. / و صاف ۳۱۲

متخضع motaxazze' [ع.] (ص.) فروتنی کرده.

/ رشف ۲۵۵

متخطّی motaxatti [ع.] (ص.) گذرنده. / دره

۴۶۶

متخلّع motaxalle' [ع.] (ص.) جدا، متفرّق. /

رشف ۲۴۷

مترَب matrāb [ع.ا] جای بر خاک نهادن. /
دره ۴۷۸

مترَبَت matrābat [ع.ا] (امص.) درویشی،
تنگدستی. / خاقانی ۱۵۲

مترَبَص matrābbes [ع.ا] (ص.) ۱- چشم
دارنده، منتظر. / مسامره ۱۴۳-۱۹۷ /
مصباح ۲۸۶: ۲- بند کننده غله به انتظار
گرانی. / عتبه ۲۵ / مرزبان ۵۲۸

مترَبَبِ matrābbī [ع.ا] (ص.) پرورده شده،
تربیت شده. / یمنی ۳۳۵ / وصاف ۴۶۶

مترَب motarāteb [ع.ا] (ص.) نتیجه، حاصل.
/ ظفر ج ۱ ص ۱۷

مترَجِ matrāzjī [ع.ا] (ص.) امیدوار، چشم
دارنده، متوقع. / دره ۶۷۶ / تجربه ج ۱ ص
۴۷۲- ج ۲ ص ۱۳

مترَدِ matrāddī [ع.ا] (ص.) در چادر
افکنده، پوشیده. / عتبه ۳۲ / راحه ۴۲-۵۴-
۵۶ / سند ۷۷-۲۱۶-۳۴۲ / اغراض ۲۰۹-
۲۴۸-۲۶۲

مترَس ma - tars [ف.ا] ظاهراً به معنی
پیکره‌هایی است که به صورت سپاهیان آراسته
بر بالای قلعه راست می‌کرده‌اند تا محاصران
گمان کنند مستحفظان و نگهبانان قلعه‌اند. /
سیرت ۸۱-۱۲۳ / دره ۶۹۸

مترَس motarras [ع.ا] (ص.) ترسی، سهری،
واژگون. / دره ۱۷۴

مترَسَخ matrāssex [ع.ا] (ص.) ظاهراً به معنی
ثابت، پابرجا. / عقول ۶۶ / یمنی ۴۲۲

مترَسَم matrāassem [ع.ا] (ص.) ظاهراً آنکه
آداب و رسوم بداند. / خاقانی ۲۶۰ / مصباح

۱۵۶

مترَشَح matrāššeh [ع.ا] (ص.) ۱- ترشح

/ مصباح ۲۸۳ / تجربه ج ۲ ص ۱۳۴
مترَع motadarre [ع.ا] (ص.) زره پوشنده،
زره پوش. / رشید ۴۶-۷۸ / توسل ۷۰ / سند
۲۵۰-۲۵۸ / عقول ۳۱ / یمنی ۴۱ / مرزبان
۵۵۹ / وصاف ۱۸۴-۱۹۱-۴۲۶

مترَدَك motadakdek [ع.ا] (ص.) ظاهراً
ویران و هموار. / مصباح ۱۳۰ / تجربه ج ۲
ص ۲۳۹

مترَدَلَه motadalleh [ع.ا] (ص.) بیخود، دل
ربوده، عقل رفته. / رشف ۳۴۵

مترَدَه دم motadahdem [ع.ا] (ص.) افتاده،
ویران شده. / دره ۳۹۷

مترَزَع motazarre [ع.ا] (ص.) متوسل، تمسک
جوینده. / یمنی ۴۱-۱۸۸

مترَزَلَل motazallel [ع.ا] (ص.) فروتن. /
مصباح ۲۰۹

مترَاجِع motarāje [ع.ا] (ص.) برگردیده،
بازگشته. / وصاف ۴۹۰

مترَاحِم motarāhem [ع.ا] (ص.) مهربانی
کننده. / روضه ۵۴

مترَاخِ motarāxi [ع.ا] (ص.) دیر، با درنگ.
/ عقد ۷۳

مترَادِف motarādef [ع.ا] (ص.) پی در پی، و
در اصطلاح قافیه از حدود قافیه است یعنی
قافیه‌ای که در آخر آن دو ساکن است. /
المعجم ۲۷۵ / دره ۷۷

مترَاكِب motarākeb [ع.ا] (ص.) بر هم نشسته،
و در اصطلاح قافیه، از حدود قافیه است، یعنی
قافیه‌ای که در آخر آن سه متحرک و يك ساکن با
هم آید. / المعجم ۲۷۳ / دره ۷۷

مترَانِ motarā'i [ع.ا] (ص.) آنکه در جلو آینه
می‌ایستد تا خود را ببیند. / رشف ۳۲۲-۳۵۴

وصاف ۳۲۶-۴۲۶ / دره ۲۴۳
 متزلزل motazalzel [ع.] (ص.) آنکه در سخن
 خطا کند، و در محسنات شعر صنعت تزلزل آن
 است که دبیر یا شاعر در نظم یا نثر الفاظی
 آورد که اگر حرکتی از آن الفاظ بگردانی سخن
 از مدح به هجو مبدل شود. / دره ۸۱
 متزهّد motazahhed [ع.] (ص.) زهد ورزنده،
 عبادت کننده. / مصباح ۱۹۵ / رشف ۳۲۹
 متزین motazayyen [ع.] (ص.) زینت یابنده،
 آراسته. / عتبه ۱۴-۳۴ / المعجم ۱۶
 متزّی motazayyi [ع.] (ص.) لباس پوشیده،
 جامه پوشیده. / خاقانی ۲۴۰ / وصاف ۳۴۴-
 ۶۰۲-۶۳۶
 متسابق motasābeq [ع.] (ص.) بر یکدیگر
 پیشی گیرنده. / توسل ۱۵۲ / مرزبان ۴۱۸ /
 وصاف ۵۷۶
 متساجم motasājem [ع.] (ص.) روان، رونده،
 متقاطر. / وصاف ۵۷۴
 متسارع motasāre' [ع.] (ص.) با هم شتاب
 کننده، شتابان. / وصاف ۱۲-۴۲۲ / دره ۴۳۱
 متساکر motasāker [ع.] (ص.) در اصطلاح
 تصوف صادق واجدی که هنوز به مقام سکر
 نرسیده باشد، اهل ذوق. / مصباح ۱۳۷
 متسالم motasālem [ع.] (ص.) با یکدیگر
 سازگار. / اخلاق ۱۰۹
 متسبّب motasabbeb [ع.] (ص.) ۱- متوسل
 به اسباب. / وصاف ۱۶۲: ۲- در اصطلاح
 تصوف کسی که به جهت ضعف حال یا صلاح
 وقت در طلب رزق توسل به اسباب کند بعضی
 به کسب تسبّب کنند و بعضی به حکم صلاح
 وقت، گاه به کسب و گاه به سؤال. / مصباح
 ۲۴۸

کننده، تراونده. / مرزبان ۵۵۹ / ظفر ج ۱ ص
 ۳۰۹: ۲- تربیت شده، مرتبی، مرشح. / عتبه
 ۷۵-۹۷ / سند ۸ / یمنی ۲۰-۶۷ / نسایم
 ۳۸-۸۰-۹۴-۹۸
 مترشش motaraššeš [ع.] (ص.) چکنده، مایع
 ریزنده. / وصاف ۴۸۳
 مترفل motaraffel [ع.] (ص.) بزرگ داشته. /
 برید ۱۱۶-۱۷۰-۳۴۶
 مترقه motaraffeh [ع.] (ص.) برآسوده،
 تن آسای. / برید ۱۷۱
 مترقب motaraqqeb [ع.] (ص.) چشم دارنده،
 منتظر. / یمنی ۲۵۳ / گلستان ۳۷۱ / معجم
 ۲۱۳
 مترقبات motaraqqabāt [ع.] (ص.) ج
 مترقبه، چشم داشته، مورد انتظار. / مرزبان
 ۱۰۵
 مترقی motaraqqi [ع.] (ص.) بالا رونده. /
 سند ۱۷۷-۲۱۶
 مترکب motarakkeb [ع.] (ص.) بر هم
 نشیننده. / برید ۳۰۹
 مترمل motarammel [ع.] (ص.) آلوده به
 خون، آلوده. / خاقانی ۱۸۷
 متروّح motaravveh [ع.] (ص.) خوشبو
 کننده. / خاقانی ۹۵ / برید ۲۹۸ / مصباح ۷۴
 متروّی motaravvi [ع.] (ص.) سیراب. / دره
 ۵۴۶
 متزاید motazāyed [ع.] (ص.) افزون شونده. /
 مصباح ۲۸۵
 متزایل motazāyel [ع.] (ص.) جدا شونده،
 جدا. / روضه ۱۰۱
 متزعزع motaza'ze' [ع.] (ص.) جنبنده،
 لرزنده. / عقول ۱۳ / برید ۸۰-۹۳-۳۲۳ /

داخل یکدیگر. / توسل ۳۱۲ / مرزبان ۵۴۵
 متشاعر motašā'er [ع.] (ص.) آنکه خود را
 شاعر پندارد، خود را شاعر نمایند. / خاقانی
 ۲۵۶ / دره ۸۰
 متشاغل motašā'el [ع.] (ص.) کسی که از
 کاری روی برتابد و خود را به کار دیگری
 مشغول سازد. / نفثه ۱۸ / سبط ۴۹
 متشاکل motašākel [ع.] (ص.) چیزی که
 مانند و موافق چیزی دیگر باشد، مناسب،
 موافق. / عتبه ۸۹ / وصاف ۲۱
 متشبث motašabbes [ع.] (ص.) منوئل،
 جنگ زده، درآویزنده. / توسل ۳۰ / مرزبان
 ۲۵۹
 متشدّد motašadded [ع.] (ص.) سخت و تند.
 / جهانگشا ج ۳ ص ۲۲۴
 متشذّر motašazzer [ع.] (ص.) پراکنده. / دره
 ۲۹۲
 متشرّد motašarred [ع.] (ص.) پراکنده،
 گریزان. / راحه ۱۷۳ - ۱۸۴ - ۳۶۱ / یمنی
 ۴۳۵ / وصاف ۱۳۰ - ۳۲۶ - ۶۳۹ / سبط ۸۹
 / دره ۴۱۹ / تجربه ج ۲ ص ۶۱
 متشرّم motašarrem [ع.] (ص.) مجروح،
 دریده. / دره ۴۱۹
 متشعب motaša"eb [ع.] (ص.) منقسم، شاخه
 شاخه شده. / رشف ۳۰۶
 متشعث motaša"es [ع.] (ص.) متفرّق،
 پراکنده، پریشان. / المعجم ۶
 متشفی motašaffī [ع.] (ص.) تسکین داده
 شده، تسلی داده شده. / سیرت ۱۸۹
 متشگی motašakki [ع.] (ص.) گله کننده،
 شکایت کننده. / عتبه ۱۶۱ / اخلاق ۲۶۷ /
 سیرت ۶۶ / وصاف ۱۲ - ۱۹

متسرّیل motasarbel [ع.] (ص.) پیراهن
 پوشیده. / توسل ۱۳۷ / وصاف ۴۶۳
 متسع mottasa' [ع.] (ص.) جای فراخ و گشاد.
 / سند ۱۷۹ / مرزبان ۳۳۵ / نفثه ۵۵ /
 گلستان ۱۲۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۰۳ /
 سیرت ۵ - ۷ - ۵۹ / وصاف ۱۳۰
 متسقر motasa"er [ع.] (ص.) مشتعل و
 برافروخته. / وصاف ۷۲
 متسّق mottaseq [ع.] (ص.) ۱- دارای نظم و
 ترتیب. / توسل ۱۰۰ - ۱۰۳ / عقد ۱۲۹ /
 یمنی ۱۸۲ - ۳۴۴ / المعجم ۳۲۹ / وصاف
 ۴۵۷: ۲- در اصطلاح عروض نام دیگر بحر
 متدارك است. / المعجم ۷۵
 متسلّح motasalleh [ع.] (ص.) سلاح پوشنده.
 / یمنی ۸۳ / وصاف ۳۷۰
 متسلّس motasalles [ع.] (ص.) سالوس وار و
 بیعقل. / وصاف ۱۵۸ - ۳۴۵
 متسلسله motasalsela(e) [ع.] (ص.)
 متسلسل، پیوسته، متصل. / اخبار ۵۸
 متسلّط motasallet [ع.] (ص.) غلبه کننده،
 مسلّط، خودسر. / المعجم ۱۲ / معجم ۱۸ /
 مصباح ۲۵۵
 متسلّم motasallem [ع.] (ص.) پذیرنده
 چیزی. / سیرت ۱۵۱
 متسلّی motasallī [ع.] (ص.) تسلی داده شده،
 دلنواخته. / مصباح ۱۶۰
 متسّم mottasem [ع.] (ص.) نشاندار، مهر
 کرده، داغدار. / عتبه ۷۵ / رشید ۲ / نسایم
 ۱۱۱
 متسوّقه motasavveqa(e) [ع.] (ص.)
 بازرگانان، دادوستد کنندگان. / یمنی ۴۰۱
 متشابك motašābek [ع.] (ص.) مختلط،

- متشمر motašammer [ع.] (ص.) دامن به کمر
زده، آماده، مهیا. / کلیله ۹۹ / عتبه ۱۹ - ۲۹ -
۷۸ - ۸۷ / توسل ۸۱ - ۱۴۹ - ۱۸۰ - ۲۸۹ /
اغراض ۲۷۵ / عقول ۲۲ / یمنی ۱۸۵ -
۲۴۱ - ۳۶۹ / مرزبان ۳۹۲ - ۵۶۵ / معجم
۱۵۶ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۷ - ج ۲ ص ۶۶ -
۱۳۲ - ۱۶۸ - ج ۳ ص ۴۱ / وصال ۳۵ -
۷۲ - ۱۲۵ / سبط ۳۴ - ۷۳ - ۸۰ - ۸۶ - ۹۹
/ نسایم ۳۰ - ۵۴ - ۱۰۴ - ۱۰۵ / اخبار ۶ /
تجربه ج ۲ ص ۲۴۲
- متشور motašavver [ع.] (ص.) شرمنده،
خجل. / دستور ۴۵ - ۸۳ - ۱۰۳ / برید
۲۵۴ - ۳۲۶ - ۳۶۵
- متشوش motašavveš [ع.] (ص.) آشفته،
مضطرب، پریشان. / خاقانی ۱۹۹
- متشوق motašavveq [ع.] (ص.) آرزومند،
مشتاق. / خاقانی ۱۸۰
- متصابی motasābī [ع.] (ص.) مایل به
عشق‌بازی. / خاقانی ۱۴۲
- متصاقب motasāqeb [ع.] (ص.) نزدیک
یکدیگر. / وصال ۱۵۵
- متصدر motasadder [ع.] (ص.) در صدر
مجلس نشیننده، صدر قرار گیرنده. / خاقانی
۲۹۷ / سبط ۶۷
- متصلق motasaddeq [ع.] (ص.) صدقه
دهنده. / خاقانی ۲۹۷
- متصعصع motasa'se' [ع.] (ص.) پراکنده،
متفرق. / دره ۲۴۳
- متصف mottasef [ع.] (ص.) ستوده. / مرزبان
۲۳۰
- متصفح motasaffeh [ع.] (ص.) ملاحظه
کننده، تأمل کننده، نظر کننده. / سند ۲۴ /
- راحه ۶۳
- متصون motasavven [ع.] (ص.) نگاهدارنده
نفس خود، آگاه از خود. / سبط ۵۲ / نسایم
۶۰
- متصید motasayyad [ع.] (ا.) شکارگاه. /
کلیله ۱۵۸ / یمنی ۳۷ / دستور ۸۸ / مرزبان
۳۶۳ - ۴۹۹
- متصیدات motasayyedāt [ع.] (ص.) ج
متصیده، شکار، صید. / جهانگشا ج ۲ ص ۳۰
/ وصال ۲۶۱ - ۴۵۳ - ۶۱۱
- متضاعف motazā'ef [ع.] (ص.) دوچندان
شونده. / رشید ۷ - ۱۱ - ۱۶ / عقول ۱۹ /
یمنی ۶۳ / مرزبان ۳۸۹ / جهانگشا ج ۲ ص
۵۵
- متضایق motazāyeq [ع.] (ص.) تنگ در
جای. / وصال ۳۰
- متضرم motazarrem [ع.] (ص.) خشمگین. /
برید ۵۳ - ۶۱ - ۲۵۴ - ۲۹۸ - ۳۸۱
- متضع motaza'ze' [ع.] (ص.) ۱ -
سرنگون شده، جنبیده. / برید ۹۳ - ۳۲۳ /
وصال ۳۲۶ - ۴۱۱: ۲ - عاجز، نیازمند. / دره
۲۴۳
- متصور motazavver [ع.] (ص.) آنکه از اندوه
و رنج بر خود می‌پیچد. / عقول ۳۴ / برید
۱۳۴ - ۲۰۷ - ۲۵۴ - ۳۲۶ - ۳۷۲
- متطاول motatāvel [ع.] (ص.) بلند، دراز،
طویل. / رشید ۱۵ - ۵۷ - ۷۱ - ۹۹ / روضه
۳۸
- متطاوله motatāvela(e) [ع.] (ص.) دراز
شده. / دره ۲۴۲
- متطایر motatāyer [ع.] (ص.) پراکنده شده،
پرواز کننده از اینجا و آنجا، پراکنده. / روضه

مصباح ۲۳۷-۲۶۰-۳۰۰ / رشف ۷۳ / ظفر
ج ۱ ص ۱۰
متعاقد mota'āqed [ع.] (ص.) بسته. / وصاف
۱۵۴
متعاقل mota'āqel [ع.] (ص.) خود را عاقل
نمایند. / خاقانی ۲۵۶
متعاکس mota'ākes [ع.] (ص.) تابش گیرنده.
/ مصباح ۱۵۴
متعائق mota'āneq [ع.] (ص.) دست در گردن
افکنده. یکدیگر را در آغوش گیرنده. / رشف
۳۶۸ / دره ۵۲۸-۶۴۱
متععب mat'ab [ع.] (ا.) تعب، رنج. / عقول ۳۰
متعبده mota'abbeda(e) [ع.] (ص.) مؤنث
متعبد، بسیار عبادت کننده. / سبط ۳۱
متعبه mat'aba(e) [ع.] (ا.) کار خسته کننده و
زحمت دار. / اخبار ۱۰۱
متعثر mota'asser [ع.] (ص.) لغزنده، لغزش
یابنده. / مرزبان ۱۷۰-۷۱۳ / مصباح ۷۳-
۱۱۵ / رشف ۲۴۰-۳۰۷
متعذی mota'addī [ع.] (ص.) از حد
درگذرنده. / مرزبان ۲۲۵
متعرف mota'arref [ع.] (ص.) ۱- جستجو
کننده گم شده، طلب کننده چیزی به جهت
شناختن آن. / برید ۱۸۰-۲۱۰؛ ۲- در
اصطلاح تصوف، سالک که به اول وهله از
شناخت خدا غافل بود و بزودی حاضر گردد و
فاعل مطلق را در صور وسایط و روابط باز
شناسد. / مصباح ۸۰
متعزز mota'azzez [ع.] (ص.) گامی،
ارجمند. / مقامات ۲۵
متعسر mota'asser [ع.] (ص.) مشکل، سخت،
دشوار. / مصباح ۷۱-۱۸۸

۴۱-۱۳۷ / معجم ۱۷۹ / وصاف ۵۵-۵۸۶
/ مسامره ۲۳۱-۲۸۳ / نسایم ۴۹ / مصباح
۱۳۶ / رشف ۲۰۰-۲۳۱ / ظفر ج ۱ ص ۴۵۶
/ دره ۱۳۶-۳۱۴
متطبب motatabbeb [ع.] (ص.) نرآموز در
پزشکی، آنکه نیک پزشکی نداند. / وصاف
۲۳۵ / دره ۹۶
متطببع motatabbe' [ع.] (ص.) خوگیر، متأثر
شده از طبیعت. / عنبه ۸۸
متطرق motatarreq [ع.] (ص.) راه جوینده، راه
یابنده. / یمنی ۱۶۰ / مرزبان ۱۷۱ / اخلاق
۴۱-۱۶۱-۲۶۳-۲۷۶ / وصاف ۱۳-
۱۳۰-۵۱۹-۶۲۳ / سبط ۶-۵۹-۸۵-
۸۸-۹۱ / مسامره ۱۹۷ / نسایم ۹۵ / اخبار
۳۷ / مصباح ۱۴۰-۱۵۳-۲۳۶ / رشف
۶۰-۲۴۰-۲۸۵-۳۲۴-۳۸۰
متطلّس motatalles [ع.] (ص.) ظاهراً پوشیده
و ملبس به طیلسان. / مقامات ۱۰۶-۱۶۳
متطلّع motatalle' [ع.] (ص.) پیوسته در
چیزی نگرند، انتظار کشنده. / رشید ۱۱۴ /
توسل ۲۷۴ / مصباح ۱۱۵-۱۲۰
متطوّه motatavvela(e) [ع.] (ص.) فضل
نمایند، نعمت دهند، بخشند. / دره ۲۴۲
متظاهر motazāher [ع.] (ص.) یکدیگر را
معاونت و یاری کرده، پشت به پشت پیوسته. /
وصاف ۳۰۳
متظلل motazallel [ع.] (ص.) سایه دار، سایه
گسترده. / گیتی ۱۳
متعاشی mota'āšī [ع.] (ص.) کسی که خود را
کور و نابینا می نمایاند. / مصباح ۲۳۰
متعاضد mota'āzed [ع.] (ص.) یکدیگر را
یاری کننده. / وصاف ۳۰۳ / سبط ۱۶ /

متعسف mota'assef [ع.] (ص.) آنکه از طریق

صواب عدول کند. / المعجم ۳۴۶

متعش mota'atteš [ع.] (ص.) آرزومند،

مشتاق، طالب، راغب. / عقد ۱۱۶ / خاقانی

۲۰- ۳۷- ۵۳- ۶۳- ۱۰۶- ۱۲۳- ۱۴۲-

۱۶۵- ۲۳۰- ۲۶۳ / لباب ۱۴۳ / سیرت ۲۳۸

/ مصباح ۱۰۴- ۳۱۳

متعطف mota'attef [ع.] (ص.) مهربانی

نمایند، مشفق و مهربان، مایل. / خاقانی ۱۴۰

/ عقول ۳۸ / و صاف ۶۴۵

متعظ motta'ez [ع.] (ص.) بند پذیر. / دستور

۱۲۳ / مرزبان ۴۶۸- ۶۹۱ / و صاف ۲۲۷

متعفف mota'affef [ع.] (ص.) پارسا،

پاکدامن، پرهیزگار. / کلیله ۳۴۰ / سند ۲۱۲

متعقب mota'aqkeb [ع.] (ص.) دنبال کننده.

/ گیتی ۲۶۷

متعتم mota'ammem [ع.] (ص.) آنکه عمامه

بر سر خود دارد، عمامه بر سر بسته. / سبط

۶۷- ۸۵- ۹۳ / نسایم ۱۵

متعنت mota'annet [ع.] (ص.) عیب گیرنده،

سرزنش کننده. / المعجم ۱۰۲ / گلستان ۹۴

متعند mota'anned [ع.] (ص.) آنکه عناد

ورزد، لجاج کننده، ستیزه کار. / گلستان ۴۰۴

متعود mota'avved [ع.] (ص.) عادت کننده،

خوگر، خو گرفته. / توسل ۱۷۰ / خاقانی ۴۹

/ عقول ۵۴ / یمینی ۴۵۳ / دستور ۴۹ / برید

۱۵۹ / گلستان ۱۳۹ / و صاف ۱۹۶- ۲۲۱

متعوذ mota'avvez [ع.] (ص.) پناه گیرنده،

پناهنده. / یمینی ۴۷۶

متعین mota'ayyen [ع.] (ص.) ظاهر شوند،

آشکار. / کلیله ۳۳۲ / یمینی ۳۴۹

متغابی mota'yābī [ع.] (ص.) غافل، بیخبر. /

وصاف ۱۲۶

متغالب mota'yāleb [ع.] (ص.) مظفر، فیروز

در تعاقب. / مصباح ۲۲۱

— متغالی mota'yālī [ع.] (ص.) بلند و گوالیده و

در هم و انبوه شده (گیاه). / یمینی ۳۳۵

متغلب mota'yalleb [ع.] (ص.) ۱- غلبه

کننده. / مقامات ۱۱۴ / مرزبان ۱۹۳ / سیرت

۹۱: ۲- چیره دست. / دره ۵۷۸

متغنی mota'yannī [ع.] (ص.) سرود گوینده،

سراینده. / و صاف ۸۹

متفادی motafādī [ع.] (ص.) یکسو شوند،

دور شوند، کنار روند. / یمینی ۸۰ / مرزبان

۵۴۷ / و صاف ۹۵- ۲۸۵- ۴۵۲

متفاهم motafāqem [ع.] (ص.) بزرگ و عظیم

و شدید (کار). / دستور ۵۶

متفقت motafattet [ع.] (ص.) ریز ریز شده به

انگشت، شکسته به انگشت. / رشف ۳۳۶

متفجع motafajze' [ع.] (ص.) دردمند از

سختی و بلا و اندوه. / سیرت ۱۷۴

متفرج motafarrej [ع.] (ا.) جای گشایش دل

و کاستن اندوه، تفرجگاه. / دستور ۸۸ /

مرزبان ۵۶۱

متفرجات motafarrajāt [ع.] (ا.) ج متفرج،

تفرجگاه. / و صاف ۶۴

متفرد motafarred [ع.] (ص.) یگانه، تنها. /

عتبه ۸۶- ۱۰۸ / دستور ۳۲ / یمینی ۲۸۵ /

مصباح ۳۵- ۲۸۴

متفارس motafarres [ع.] (ص.) ۱- داننده

چیزی به وسیله علامت و نشانه. / بیهق ۳۱:

۲- مشاهده شده، پدید آمده. / و صاف ۲۷۷ /

دره ۶۳۷

متفرع motafarre' [ع.] (ص.) فرع چیزی

دره ۷۵ /
 متقادِم motaqādem [ع.] (ص.) گذشته،
 دیرینه. / توسل ۶-۳۱ / مرزبان ۲۱۳-۷۴۱
 / معجم ۲۵ / وصاف ۶
 متقادِف motaqāzef [ع.] (ص.) شتابنده در
 ناخت. / دره ۲۲۸
 متقارب motaqāreb [ع.] (ص.) ۱- نزدیک
 شونده، همگرایی. / بختیار ۱۲۷ / یمنی ۳۸۷
 / المعجم ۷۵ / دره ۸۳: ۲- در اصطلاح
 عروض نام بحر که وزن آن تکرار هشت بار
 «فعولن» است. / المعجم ۶۸-۷۵-۹۵-
 ۱۷۷
 متقارعین motaqāre' - a(e)yn [ع.] (ص.)
 دو جسم بر هم کوفته. / چهار ۱۲
 متقاصر motaqāser [ع.] (ص.) باز ایستنده از
 کاری. / عتبه ۴۶-۶۷ / توسل ۲۴۷ / یمنی
 ۲۹ / برید ۳۰۶ / وصاف ۴۲۷
 متقاطر motaqāter [ع.] (ص.) پیاپی آینده. /
 بیهق ۲۷۱ / رشید ۱۱۹-۱۲۲ / عقد ۸۸ /
 دره ۶۷۶
 متقاعس motaqā'es [ع.] (ص.) برگشته، پشت
 داده. / وصاف ۴۶۷
 متقد mottaqed [ع.] (ص.) افروخته. / عتبه ۳
 متقدحه motaqaddeha(e) [ع.] (ا.) آهن
 چخماق. / وصاف ۳۲
 متقزز motaqazzez [ع.] (ص.) پاك از آرایش و
 ناپاکی. / مقامات ۳۵
 متقاسم motaqassem [ع.] (ص.) پراکنده،
 مشوش، متفرق. / کلیله ۷۱
 متقشف motaqasšef [ع.] (ص.) مرد تنگ
 زیست. / مصباح ۲۷۸ / رشف ۳۲۹ / تجربه
 ج ۱ ص ۱۹۴

شونده. / رشف ۳۷۹
 متفزَع motafazze' [ع.] (ص.) ترسان، ترسناک.
 / عقول ۶۳ / دره ۲۳۳
 متفَسَح motafasseh [ع.] (ص.) وسیع، فراخ،
 گشاد. / روزه ۱۱۷
 متفَضِّل motafazzel [ع.] (ص.) نیکویی
 کننده، بزرگوار. / اخلاق ۲۶۸
 متفَضِّلَه motafazzela(e) [ع.] (ص.) زن
 بزرگوار و فاضل و نیکویی کننده. / سبط ۶-
 ۳۱-۴۰-۴۳-۵۶-۷۰
 متفَطَن motafatten [ع.] (ص.) ۱- دریابنده.
 / برید ۲۸۶ / تجربه ج ۱ ص ۱۶۳: ۲- زیرک
 و باهوش. / برید ۱۷۱ / مصباح ۸۷
 متفَطَّع motafazze' [ع.] (ص.) زشت و شنیع
 . / پینده. / وصاف ۴۴۶
 متفَقَّد motafaqqed [ع.] (ص.) باز جوینده. /
 مصباح ۲۰۳-۲۲۲-۳۶۸
 متفَقَّه motafaqqeh [ع.] (ص.) عالم به علم
 رفته. / توسل ۱۰۹ / برید ۱۲۰
 متفَقِّهه motafaqqeha(e) [ع.] (ص.) فقیهان،
 دانشمندان. / یمنی ۴۰۲
 متفلسف motafalsef [ع.] (ص.) فیلسوف نما،
 کسی که وانمود کند فلسفه می داند. / اخبار
 ۲۳-۷۶ / رشف ۳۵۴-۴۱۲
 متفَوِّح motafavveh [ع.] (ص.) منتشر کننده.
 / برید ۲۹۸
 متفَوِّق motafavveq [ع.] (ص.) دارای تفوق و
 برتری. / جهانگشا ج ۳ ص ۲۲۳ / وصاف
 ۵۹۰
 متفَوَّه motafavveh [ع.] (ص.) سخنگو. / دره
 ۳۷۳
 متفیهِق motafayheq [ع.] (ص.) فراخ سخن.

متقلّد motaqalled [ع.] (ص.) قلاده بر گردن
 نهاده. کسی که امری را به عهده گرفته.
 عهده‌دار. / مقامات ۱۶۳ / عتبه ۳-۱۲-
 ۳۲-۳۳-۴۱-۶۳ / رشید ۷۸ / توسل ۱۱۴ /
 عقول ۲۲-۴۴ / یمنی ۱۸۷ / برید ۲۹۹-
 ۳۱۰-۳۱۴-۳۱۶-۳۸۷ / لباب ۹۶-
 ۱۷۴-۱۸۴-۲۰۲ / مرزبان ۴۰۱ / روضه
 ۱۲۷ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۲۴ / سیرت
 ۱۳۵-۱۴۰ / وصاف ۲۳-۷۵-۱۹۹-۲۴۷
 / سبط ۳-۴۶ / مسامره ۷۸ / نسایم ۴۵-
 ۶۰-۱۰۷ / اخبار ۸-۳۳ / مصباح ۸۴ /
 رشف ۲۵۵ / ظفر ج ۲ ص ۳۷۹ / دره ۱۴۰-
 ۷۱۰ / گیتی ۷۳

متقلّس motaqalles [ع.] (ص.) کلاه پوشنده.
 وصاف ۳۴۴
 متقلّص motaqalles [ع.] (ص.) درهم کشیده.
 ترنجیده. / یمنی ۳۱۴
 متقلقل motaqalqel [ع.] (ص.) تکان خورنده.
 / خاقانی ۱۶۶ / وصاف ۴۹
 متقلنس motaqalnes [ع.] (ص.) کلاه‌دار.
 معجم ۱۵۹ / جهانگشا ج ۱ ص ۵۳-۶۵
 متقوم motaqavvem [ع.] (ص.) قیمتی.
 گرانها. / المعجم ۱۵-۴۶۲
 متقوی motaqavvi [ع.] (ص.) توانا، قادر.
 / یمنی ۲۲۷

متقیل motaqayyel [ع.] (ص.) متشبه، مانند.
 هسان. / المعجم ۱۷۵
 متکائر motakāser [ع.] (ص.) ۱- افزون.
 متزاید، افزوده. / عقول ۱۵-۴۱-۶۰ / برید
 ۲۵-۲۲۶-۲۳۲ / سیرت ۹۲ / وصاف ۷۵-
 ۴۲۱ / سبط ۲-۵۸-۶۸-۹۶ / مسامره
 ۲۲۱ / نسایم ۴۱-۴۸-۶۰-۶۴-۱۱۴ /

اخبار ۱۸ / ظفر ج ۲ ص ۱۹-۴۰۱-۴۴۳:
 ۲- آنکه بر دیگری در کثرت مال غلبه کند و بر
 او بنازد. / وصاف ۱۷۴
 متکائره motakāsera(e) [ع.] (ص.) مؤنث
 متکائر، افزون. / تجربه ج ۱ ص ۵
 متکائفه motakāsefa(e) [ع.] (ص.) مؤنث
 متکائف، ستبر، کثیف، غلیظ. / تجربه ج ۲ ص
 ۲۱۱

متکاسل motakāsel [ع.] (ص.) سست، کاهل.
 تنبل. / وصاف ۳۲
 متکافی motakāfi [ع.] (ص.) برابر، هسان.
 / اخلاق ۱۳۳-۱۴۶-۳۰۵ / وصاف ۳۹۵-
 ۴۷۱-۵۶۴

متکاوس motakāves [ع.] (ص.) ۱- بر هم
 نشیننده و تو بر تو شونده. / دره ۷۷-۲۱۲:
 ۲- در اصطلاح قافیه، از حدود قافیه است و آن
 قافیه‌ای است که در آخر چهار متحرک و ساکنی
 داشته باشد. / المعجم ۲۷۳ / دره ۷۷
 متکاسر motakasser [ع.] (ص.) بسیار، متعدد.
 / اغراض ۲۷۸

متکاهل motakahhel [ع.] (ص.) سرمه
 کشنده. / مرزبان ۸۰
 متکادر motakadder [ع.] (ص.) کدر، تیره.
 آلوده. / یمنی ۲۰۴ / نسایم ۴۲-۱۰۵
 متکائر motakarrer [ع.] (ص.) دوبار کرده یا
 گفته شده. / المعجم ۲۷ / سیرت ۲۰
 متکایف motakayyef [ع.] (ص.) پذیرنده
 کیفیت. / اخلاق ۵۲ / وصاف ۶۳۷ / مصباح
 ۳۶۴

متلاحق motalāheq [ع.] (ص.) متوالی، پی در
 پی، مسلسل. / مصباح ۱۳۷ / وصاف ۲۸۰-
 ۳۹۱-۶۰۱ / دره ۶۴۱ / تجربه ج ۲ ص ۱۸۹

مِتلَقی motalaqqī [ع.] (ص.) ملاقات کننده. /
توسل ۱۸۷ - ۲۴۱ / رشف ۵۵ - ۸۲ - ۱۱۹ -
۴۰۲

مِتلَمَز motalammez [ع.] (ص.) شاگرد. /
تجربه ج ۱ ص ۱۵۸

مِتلَمَس motalammes [ع.] (ا.خ.) نام شاعری
است که بدو مثل زنند؛ وقتی که کسی در هلاک
خود کوشد و خود را بفربید و نوشته قتل یا
آزاد خود را آورد گویند چون صحیفه متلمس.
/ یمنی ۱۳۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۲

مِتلَو matlovv [ع.] (ص.) خوانده شده، تلاوت
شده. / برید ۱۱۱ / رشف ۱۳۴
مِتلَهَب motalahheb [ع.] (ص.) افروخته،
شعله زننده. / اخلاق ۱۸۵

مِتلَهَف motalahhef [ع.] (ص.) آنکه افسوس
خورد. دریغ خورنده، اندوهناک. / کلیله ۲۴۳
/ خاقانی ۱۹۰ / اغراض ۲۰۰ - ۳۹۳ / عقول
۱۱ / یمنی ۸۰ - ۳۶۴ - ۴۹۲ / برید ۶۴ -
۸۹ / معجم ۱۷۹ - ۱۹۲ / نسایم ۶۰

مِتمائل motamāsel [ع.] (ص.) مانند هم
باشنده، مانند، همانند. / عتبه ۸۹ / مقامات
۱۸۷ / مصباح ۲۵۴ / رشف ۱۳۱

مِتمادی motamādi [ع.] (ص.) درنگ کننده و
ستیهنده. / مرزبان ۴۸۸
مِتمازج motamāzej [ع.] (ص.) به هم آمیخته.
/ اخلاق ۱۰۹

مِتماسل motamassel [ع.] (ص.) مثل آورنده،
شیبه، مانند، شبیه شونده. / مقامات ۱۶۲ /
مرزبان ۷۱۵

مِتمجد motamajjed [ع.] (ص.) ستوده. /
رشف ۴۰۲

مِتمرن motamarren [ع.] (ص.) خوی گرفته،

مِتلاحقه motalāheqa(e) [ع.] (ص.) مؤنث
متلاحق، بی دری. / اغراض ۳۶۸

مِتلاحمه motalāhema(e) [ع.] (ص.)
شکستگی که به گوشت رسیده باشد. / دره
۳۲۰

مِتلَازم motalāzem [ع.] (ص.) همراه. / چهار
۷۵

مِتلَاصِق motalāseq [ع.] (ص.) به هم
چسبیده، متصل. / عتبه ۱۸ / وصاف ۱۵۵

مِتلَاصِقَه motalāseqa(e) [ع.] (ص.) مؤنث
متلاصق، به هم چسبیده، متصل. / اغراض ۳۶۸
مِتلَاطِس motalātes [ع.] (ص.) طیانچه زن پی
در پی (موج). / دره ۵۸۳

مِتلَاقِی motalāqi [ع.] (ص.) روبرو شونده. /
اغراض ۲۵۱ - ۳۹۱ / رشف ۴۷ - ۷۲

مِتلَبَس motalabbes [ع.] (ص.) لباس پوشنده.
/ اغراض ۲۴۸ / وصاف ۶۹ - ۴۴۲ / مصباح
۶

مِتلَجَلج motalajlez [ع.] (ص.) زبان گرفته. /
وصاف ۱۹۴

مِتلَصَص motalasses [ع.] (ص.) دزد و راهزن.
/ مسامره ۱۳۶ - ۲۷۱

مِتلَظِی motalazzi [ع.] (ص.) برافروخته،
شعله زن. / توسل ۱۸۷

مِتلَف motlaf [ع.] (ص.) هلاک شده، تلف شده.
/ وصاف ۲۲۶

مِتلَف motlef [ع.] (ص.) هلاک کننده، تلف
کننده. / اغراض ۳۰۱

مِتلَفَع motalaffe' [ع.] (ص.) پوشیده، جامه در
خود پیچیده. / عقول ۳۱

مِتلَقَقَه motalaqqeh [ع.] (ص.) بار گیرنده. /
مصباح ۳۶۴

ممتاوم motanāvem [ع.] (ص.) کسی که

خویشان را خوابیده می نمایاند. / مرزبان ۶۱۸

ممتنبی motanabbī [ع.] (ص.) مردی که ادعای

پیغمبری کند، مدعی نبوت. / مصباح ۱۲۰

ممتنجس motanajjes [ع.] (ص.) نجس شونده،

ناپاک. / مصباح ۲۸۹ / رشف ۷۴

ممتنجم motanajjem [ع.] (ص.) آنکه خود را

منجم نمایاند. / دره ۱۰۴

ممتزه motanazzah [ع.] (ص.) تفریحگاه،

تفرجگاه، گردشگاه. / رشید ۴۰۷ / توسل

۲۷۵ / سند ۱۶۶ / یمنی ۳۷ / لباب ۲۷۸ /

مرزبان ۸۴ / معجم ۱۹۲ / وصال ۱۵۸ / دره

۵۳۵

ممتزه motanazzeah [ع.] (ص.) خویشاوند،

دلپسند. / راحه ۴۳۴ / لباب ۵۱۱

ممتزهاات motanazzahāt [ع.] (ا.) ج. ممتزها،

گردشگاه، تفرجگاه. / یمنی ۲-۲۵-۸۵ /

المعجم ۱۱۲-۱۹۸ / وصال ۶۴-۷۹-۱۴۷ /

ظفر ج ۱ ص ۳۰ / تجربه ج ۲ ص ۲۴۲

ممتنسك motanassek [ع.] (ص.) ناسك، عابد و

پارسا. / چهار ۲۸ / رشید ۳۸ / برید ۱۶۳

ممتنسم motanassem [ع.] (ص.) دم زننده،

بورنده. / رشید ۹۵ / توسل ۳۲-۱۵۳ / لباب

۳۲۳ / سمط ۳۱-۸۴

ممتنصل motanassel [ع.] (ص.) معاف شده،

بخشیده شده، عفو شده. / وصال ۲۰۹

ممتنفس motanaffes [ع.] (ص.) نفس کشنده،

نفس دار. / خاقانی ۵۴ / برید ۳۷ / مصباح

۷۴ / رشف ۳۸۶ / ظفر ج ۱ ص ۲۷۴- ج ۲

ص ۶۷

ممتنكر motanakker [ع.] (ص.) ناشناس،

ناشناخته. / عتبہ ۹۷ / خاقانی ۶ / اغراض

معمول. / دستور ۱۱۶ / وصال ۱۰۹

متمزق motamazzeq [ع.] (ص.) باره باره،

پراکنده، متفرق. / مقامات ۴۶ / یمنی ۱۷۹

متمشی motamaššī [ع.] (ص.) مشی کننده،

راه رونده، راه یابنده، دونده، جاری شونده. /

عتبه ۲۲-۴۱ / توسل ۸۶-۲۰۷-۲۵۴ /

یمنی ۳۰۸-۴۰۰ / برید ۳۷۰ / مرزبان ۵۲ /

معجم ۱۰۹ / اخلاق ۱۲۲-۱۳۰-۱۵۶ /

جهانگشا ج ۲ ص ۲۴-۲۴۷- ج ۳ ص ۱۵۴

/ رشف ۱۰۳-۲۷۳ / ظفر ج ۱ ص ۲۴۴-

۴۰۴-۵۵۰- ج ۲ ص ۱۶۱

متملل motamallel [ع.] (ص.) مضطرب،

بی آرام. / وصال ۷۶

متمهد motamahhed [ع.] (ص.) جایگیر،

متمکن و قادر. / یمنی ۶۶

متمیز motamayyez [ع.] (ص.) جدا، ممتاز.

/ جهانگشا ج ۱ ص ۱۸۷

متناثر motanāser [ع.] (ص.) پراکنده، اینجا و

آنجا افتاده. / سمط ۹۳ / رشف ۱۹۲

متناسق motanāseq [ع.] (ص.) آراسته، ترتیب

داده. / توسل ۱۰۳ / اغراض ۱۹۵ / وصال

۲۰-۱۶۵ / دره ۳۸۱

متناسقات motanāseqāt [ع.] (ص.) ج.

متناسقه، متناسق، آراسته. / وصال ۳۰۰

متناسقه motanāseqa(e) [ع.] (ص.) مؤنث

متناسق، آراسته، ترتیب داده. / وصال ۲۱۱

متناصر motanāser [ع.] (ص.) یاور، یاور کننده. /

مصباح ۲۳۷-۲۶۰-۳۰۰

متناقل motanāqel [ع.] (ص.) نقل شونده. /

وصال ۴۵۳

متناولات motanāvelāt [ع.] (ص.) ج.

متناوله، گیرنده چیزی. / وصال ۱۴۷

سیرت ۹۳ / سسط ۴۴
 متواطس motavātes [ع.] (ص.) موج زن،
 متلاطم. / دره ۵۸۳
 متوافد motavāfed [ع.] (ص.) وارد شونده. /
 عقد ۱۰۰
 متوافر motavāfer [ع.] (ص.) بسیار، فراوان،
 وافر. / برید ۴۷ - ۳۰۰
 متوافق motavāfeq [ع.] (ص.) موافق،
 سازوار، سازگار. / مرزبان ۳۰۶
 متوئب motavasseb [ع.] (ص.) برجهنده. /
 برید ۱۲۷ - ۲۴۴ - ۲۶۴ - ۳۶۳
 متوَج motavvaj [ع.] (ص.) تاجدار، تاج بر سر
 گذاشته. / مقامات ۱۰۸ / خاقانی ۳۱۱ /
 سیرت ۲۶ / وصاف ۳۴۴ / دره ۳۷۰
 متوَجِد motavajjed [ع.] (ص.) ناخوش،
 ملول، محزون. / برید ۲۶۱
 متوَجِع motavajze' [ع.] (ص.) دردمند،
 رنجور. / سند ۲۲۵
 متوَحِد motavahhed [ع.] (ص.) فرد، یگانه.
 / رشف ۱۸۵
 متوَدَد motavadded [ع.] (ص.) مهربان، با
 محبت. / بیهق ۲۳۰
 متوَرَد motavarred [ع.] (ص.) سرخگون
 شده. / توسل ۱۹۲
 متوَرَط motavarret [ع.] (ص.) به ورطه افتاده،
 فرو رونده، به دشواری افتاده. / مرزبان ۱۴۷ -
 ۵۵۱
 متوَرَع motavarre' [ع.] (ص.) پرهیزگار،
 پارسا. / رشید ۴۶ / توسل ۷۰ / سند ۱۲۹ /
 تجربه ج ۱ ص ۱۸۴
 متوَزَع motavazze' [ع.] (ص.) پراکنده،
 پریشان. / عتبه ۱۰۳ / اخلاق ۲۸۸ /

۲۲۵ / یمنی ۲۰۴ / برید ۱۳۵ - ۱۵۵ -
 ۱۸۷ - ۲۰۷ / مرزبان ۳۳۲ / مسامره ۶۸ /
 اخبار ۱۸
 متَنگروار motanakker - vār [ع.] - [ف.]
 (ق.مر.) به طور ناشناس. / بختیار ۱۹۳ - ۲۳۹
 / خاقانی ۳۰ / سند ۷۳ - ۱۱۲ - ۲۶۰ - ۳۰۸
 / اغراض ۹۸ / یمنی ۹۵ / دستور ۵۳ - ۷۰
 / برید ۲۲۵ / مرزبان ۶۰ - ۲۴۷ / نقشه ۶۵ /
 اخبار ۱۸
 متَنگس سار motanakkessār [ع.] - [ف.]
 (ق.مر.) سرنگون. / خاقانی ۳۰
 متَنَمَر motanammer [ع.] (ق.) غرّنده، غرّش
 کان. / مرزبان ۳۹۲
 متَنَوَر motanavver [ع.] (ص.) ظاهراً بر
 شکوفه و پر گل. / برید ۲۹۸
 متَنَوِق motanavveq [ع.] (ص.) پاک و پاکیزه،
 خوش وضع. / وصاف ۴۴۹
 متَنَوَه motanavveh [ع.] (ص.) بلند نام،
 بزرگوار شونده. / برید ۱۷۲
 متَوَاتِر motavāter [ع.] (ص.) بیابی، و در
 اصطلاح قافیه، از حدود قافیه است یعنی
 قافیه‌ای که آخر آن متحرک و ساکنی باشد. /
 المعجم ۲۷۴
 متَوَاجِد motavājed [ع.] (ص.) اظهار وجد و
 شادی کننده. / مصباح ۱۹۶
 متَوَارِد motavāred [ع.] (ص.) متوالی،
 پیوسته، پی در پی، متعاقب. / توسل ۲۰۰ /
 عقد ۱۰۰ / وصاف ۸۰ - ۳۰۳
 متَوَاصِل motavāsel [ع.] (ص.) به هم رسنده،
 پیوسته، متوالی. / رشید ۶ / عقد ۱۰۰ /
 خاقانی ۹۹ - ۳۲۰ - ۳۲۹ / راحه ۲۲۱ /
 مرزبان ۵۲۶ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۵۳ /

متوقی motavaqqi [ع.] (ص.) پرهیز کننده. /
توسل ۱۵۸ / مرزبان ۵۰۱

متهالك motahālek [ع.] (ص.) توانا، قوی. /
رشف ۴۰

متهاون motahāven [ع.] (ص.) غافل، بیخبر. /
سستی کننده در کار، سهل انگار. / کلیله ۲۲۹
/ گلستان ۱۱۷ - ۵۷۶ / نسایم ۵۲

متهاك motahattek [ع.] (ص.) بی پروایی که
از رسوایی باك ندارد، رسوا کننده، مفتضح. /
رشید ۳۸ / برید ۳۱ / جهانگشا ج ۳ ص ۹ /
نسایم ۵۲ / اخبار ۱۰۲

متهاجد motahajjed [ع.] (ص.) شب زنده دار. /
مرزبان ۲۵۵. / تجربه ج ۱ ص ۱۹۴

متهاذی motahaddi [ع.] (ص.) راه یابنده،
هدایت پذیر، راهنمایی شده. / کلیله ۱۷ /
عتبه ۲۳ - ۵۶ - ۱۴۹ / توسل ۹۳ / راحه ۴۰۷
/ دستور ۴۹

متهاوك mathūk [ع.] (ص.) افتاده در اشکالات،
آشفته. / وصاف ۳۶۳

متهاهی motahayye' [ع.] (ص.) آماده، مهیا. /
یمینی ۲۷۱ / دستور ۷۰ / وصاف ۵۰۵ /
رشف ۱۲۴ - ۲۵۷

متیاسر motayasser [ع.] (ص.) آسان، سهل،
آماده، مهیا. / وصاف ۱۹

متیقظ motayaqqez [ع.] (ص.) هوشیار،
بیدار، آگاه. / کلیله ۱۰۵ / عتبه ۲۰ - ۴۴ -
۴۵ - ۵۱ / اغراض ۲۶۹ / دستور ۱۲۴ /
برید ۹۴ - ۲۱۴ - ۲۱۶ - ۳۱۱ / مرزبان

۲۹۶ - ۳۴۶ - ۴۰۶ - ۳۳۸ / جهانگشا ج ۱
ص ۱۳ / وصاف ۱۵۷ / مصباح ۱۵۵ /
سامره ۴ - ۸۴ - ۲۳۳ / رشف ۶۰ - ۲۵۴ -

جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۳ / وصاف ۲۹۹ - ۵۷۰
/ دره ۲۴۳

متوسد motavassed [ع.] (ص.) کسی که
چیزی را مانند بالش در زیر سر خود قرار
می دهد، تکیه کننده. / وصاف ۲۹

متوسط motavasset [ع.] (ص.) میانجی
کننده، میانه گیرنده. / عتبه ۲۳ - ۲۷

متوسع motavasse' [ع.] (ص.) فراخ، وسیع. /
مرزبان ۳۳

متوسم motavassem [ع.] (ص.) نشاندار،
داغدار. / توسل ۳۲ / اخبار ۳۲

متوشع motavaššeh [ع.] (ص.) پوشنده جامه،
حمایل درافکننده. / عتبه ۶۵ / توسل ۱۹۱ /
مرزبان ۵۵۹ / وصاف ۴۳۰

متوصی motavassi [ع.] (ص.) ظاهراً وصیت
شده، اندرز شده. / توسل ۵۵

متوصی motavazzi [ع.] (ص.) متوظی، کسی
که قبل از نماز شست و شو کند و وضو گیرد. /
وصاف ۶۲۶

متوغل motavaγγel [ع.] (ص.) کسی که سفر
دور و دراز می کند. / وصاف ۳۰۳ / رشف ۲۲۹

متوفر motavaffer [ع.] (ص.) کسی که همت
خود را صرف امری کند. حرمت نگاهدارنده. /

عتبه ۸ - ۲۳ - ۴۱ - ۴۳ - ۴۵ - ۵۹ / رشید
۳۶ / توسل ۱۵ - ۱۸ - ۵۴ - ۱۰۶ - ۱۷۸ /

سند ۴۴ - ۶۲ / دستور ۴۸ / مرزبان ۹۲ -
۱۵۲ - ۱۷۱ - ۲۴۵ / اخلاق ۱۵۵ - ۱۷۴ /

سمط ۸۷

متوقد motavaqqed [ع.] (ص.) افروزنده،
فروزان، نورانی. / مرزبان ۴۸۱ / اخلاق ۱۸۵

متوقل motavaqqel [ع.] (ص.) برآینده بر کوه.
/ برید ۱۷۰ / وصاف ۸۴

/ و صاف ۱۳۶ - ۱۶۰ - ۴۷۵ - ۵۱۶ / مصباح

۱۵۹ - ۱۹۱ - ۱۹۸ - ۲۳۹ - ۲۶۳ - ۴۲۴ : ۲ -

(۱) جای برخاستن گردد. / دره ۴۱۸

مشافن mosāfen [ع.] (ص.) نشیننده، هم نشین،

همدم. / برید ۲۹۷ / سبط ۶۵

مشافنت mosāfanat [ع.] (مص.) مجالست

کردن، همزانو نشستن. / خاقانی ۷۶ - ۱۶۵ /

عقول ۴۲ / دستور ۲۶ / برید ۲۳۳ / المعجم

۱۳ / و صاف ۵۰۹ / نسایم ۱۰۲

مشافنه mosāfana(e) [ع.] (مص.) رك.

مشافنت. / اخبار ۱۸

مشافیل masāqīl [ع.] (۱) ج مقال. / یعنی

۳۱۱

مثالب masāleb [ع.] (۱) ج مثلبه و مثلبه.

عیب، زیونی، ملامت. / توسل ۱۱ / خاقانی

۳۱۰ / اغراض ۲۶۶ - ۲۵۶ / عقول ۴۲ /

یعنی ۱۷۳ - ۴۵۴ - ۴۶۹ / برید ۵۲ - ۵۳ -

۱۶۲ - ۱۷۷ - ۳۰۹ / لباب ۳۴۳ / مرزبان

۲۲۳ / اخلاق ۳۳۷ / جهانگشا ج ۱ ص ۸ -

ج ۳ ص ۲۵۷ / و صاف ۷ - ۱۹۷ / سبط ۶۷ -

۹۸ / مسامره ۳۱۵ / نسایم ۵ / تجربه ج ۱ ص

۲۵

مثالث masāles [ع.] (۱) ج مثلیث، تار سوم از

تارهای عود (بربط). / مرزبان ۴۳۹ / نفثه ۱۸

/ و صاف ۱۵۷ - ۳۲۴

مثانی masānī [ع.] (۱) ج مثنی، تار دوم از

تارهای عود (بربط). / مرزبان ۴۳۹ / نفثه ۱۸

/ و صاف ۶۵ - ۱۵۷ - ۳۲۴

مثبوت masbūt [ع.] (ص.) ثابت شده، پابرجا.

/ رشف ۳۰۵

مشبور masbūr [ع.] (ص.) نادان، احمق. / برید

۹۵

متیقن motayaqqen [ع.] (ص.) بی گمان.

یقین، بی شبهه، یقین دانسته. / کلیله ۱۵۴ -

۲۷۵ - ۲۹۸ - ۳۲۳ - ۳۳۷ / توسل ۱۳۰ /

اغراض ۱۵ / دستور ۱۲۳ / اخلاق ۳۳۹ -

۳۴۱ / مسامره ۶۷ / رشف ۲۰۷ - ۳۷۴

متیمنه motayammena(e) [ع.] (ص.) مؤث

متیقن، متبرک، مبارک. / و صاف ۹۰ - ۵۲۷

متین matīn [ع.] (ص.) درشت. / دره ۱۴۵

متینه matīna(e) [ع.] (ص.) محکم. / دره ۳۹۰

مثاب masāb [ع.] (۱) جای باز آمدن، اجتماع

مردم. / رشف ۴۱

مثاب mosāb [ع.] (ص.) پاداش داده شده، جزا

داده. / عتبه ۱۱ - ۲۷ - ۴۴ - ۵۴ - ۷۸ /

مصباح ۳۱۰

مثابت masābat [ع.] (۱) درجه، رتبه. / عتبه

۲۲ - ۳۱ / اغراض ۹۶ / ظفر ج ۱ ص ۱۰

مثابر masāber [ع.] (۱) ج مشبر، مجلس. / دره

۶۷۹

مثابر mosāber [ع.] (ص.) پایدار، استقامت

کننده، ذارای پشت کار. / عتبه ۷ / سبط ۹۰ /

رشف ۱۰۲

مثابرت mosābarat [ع.] (مص. امص.) پیوسته

در کاری بودن، مداومت کردن، تحمل کردن.

مداومت در کاری، تحمل. / عقول ۴۱ / یعنی

۲۲ - ۲۷ / مرزبان ۱۱۴ - ۴۷۰ / جهانگشا ج

۲ ص ۱۷۸ / و صاف ۷۴ - ۸۳ - ۹۶ - ۳۲۱ -

۳۵۱ - ۶۱۰ / نسایم ۱۶ / رشف ۱۸۶ / دره

۶۷۶

مشابه masāba(e) [ع.] (۱) منزل و جایی که مردم

بس از رفتن بدان بازگردند، جایی که مردم جمع

شوند. / یعنی ۳۲۷

مثار masār [ع.] (امص.) ۱ - انگیزش، هیجان.

مشرود masrūd [مع.] (ا.) مخفف مشرود بطرس.

ر.ك. مشرود بطوس. / تجربه ج ۱ ص ۴۰۶

مشرود بطوس masrūdītūs [مع.] (ا.) معرب

مبتدرات یا مهرداد، معجون ضد سستی که تهیه شدن آن را اول دفعه به مهرداد پادشاه پنتوس از خاندان پارت می‌دانند. / بیهق ۱۳۳ / اخبار

۴۲

مشری mosrā [ع.] (ص.) بسیار مال، باثروت. /

وصاف ۵۷۸ / دره ۱۶۱

مثنقب mesqab [ع.] (ا.) هر چیزی که سوراخ کند.

/ مقامات ۵۹ / تجربه ج ۲ ص ۲۳۵

مثنقف mosaqqaf [ع.] (ص.) نیزه‌ای که با ثنقف

(وسیله راست کردن نیزه و تیر) راست شده

است. / اغراض ۲۲۹

مثنقل mosaqqal [ع.] (ص.) ۱- گرانسنگ. /

راحه ۲۸۲: ۲- مظلوم، ستم دیده. / سند ۲۰۲

مثنقله mosqala(e) [ع.] (ص.) بار سنگین،

گرانبار. / مقامات ۸۸-۹۴-۱۴۶ / وصاف

۱۱۸-۳۵۶-۵۰۸ / دره ۲۱۱

مثنقوب masqūb [ع.] (ص.) سوراخ شده. /

وصاف ۳۰۰

مثنث mosallas [ع.] (ا.) نام خوشبویی که

قرصهای آن را سه گوشه می‌سازند از مشک و

سندل و کافور. / مقامات ۲۱ / لباب ۴۸۰

مثنثه آتشی mosallas(e)-ye-ātš-ī [ع.]

-ف. (امر.) مثنثه ناری در اصطلاح منجمان،

حمل و اسد و قوس است و نیز سه پایه‌ای است

مثل منقل که در خانه‌ها آتش بدان کنند. / دره

۳۵۸

مثلوم maslūm [ع.] (ص.) شکافته. /

۴۴۸

مشموره masmūra(e) [ع.] (ص.) پر ثمر، بسیار

میوه. / دره ۵۳۳

مثنی mosnī [ع.] (ص.) ثناگوی، ستایشگر. /

عتبه ۶ / راحه ۹۸ / ظفر ج ۲ ص ۴۰۱

مثنی mosannā [ع.] (ص.) مکرر، دوباره آورده.

/ مسامره ۲۶۲-۲۶۳

مثوا masvā [ع.] (ا.) مثنوی، منزل، مکان. / برید

۸۸ / سیرت ۱۸۷

مثنوبات masūbāt [ع.] (ا.) ج مثنویه، اعمال

نیکی که موجب پاداش نیک اخروی گردد،

جزای کار خوب. / کلیله ۱۳-۴۶-۱۰۹

۳۱۰-۳۷۵ / عقول ۱۸ / دستور ۴۸ /

المعجم ۱۳ / معجم ۲۰-۲۱-۳۷-۷۱ /

وضاف ۲۰۲-۲۲۲ / رشف ۵۵-۲۲۱-۲۷۳

/ ظفر ج ۱ ص ۴۵۹-ج ۲ ص ۷۵-۱۷۶

مثنوبت masūbat [ع.] (ا.) پاداش نیک، جزای

کار خوب. / عتبه ۱۴۹ / توسل ۲۸-۲۵۵ /

اغراض ۹۲-۱۱۹-۱۳۱-۱۳۷-۲۰۲ /

راحه ۱۰۶ / یمنی ۳۲-۴۳۶ / مرزبان ۶۷۷ /

وصاف ۷۱

مثنور mosavver [ع.] (ص.) آنکه هنگامه و

غوغا برانگیزد و جنگ کند. / برید ۲۴۸

مثنول mosūl [ع.] (مص.) به خدمت ایستادن، به

حضور آمدن. / عقول ۶ / عتبه ۱۲۵ / رشید

۱۲۵ / خاقانی ۵۵-۱۵۲ / عقول ۳۴ / راحه

۴۶۴ / یمنی ۱۴۴-۲۱۱ / برید ۱۰۲-

۲۶۹-۳۰۵-۳۱۳-۳۲۶-۳۴۳-۳۶۳-

۳۸۷ / مرزبان ۳۴۰-۴۲۰-۶۳۲ / جهانگشا

ج ۱ ص ۱۲۰-ج ۳ ص ۲۶۷ / سیرت ۲۵۰ /

وصاف ۱۴-۲۲-۷۹-۹۶-۱۷۱-۲۹۰-

۳۷۳-۵۴۴-۵۵۷ / سبط ۴۹ / مسامره ۲۴۴

/ دره ۵۶۵

مثنوی masvā [ع.] (ا.) ۱- منزل، مکان. /

۴۸ - ۵۶ - ۱۲۰ - ۱۲۲ / اغراض ۳۳۱ /

یمین ۲۷۳ - ۳۱۹ - ۳۵۷ - ۳۶۰ - ۴۸۸ /

اخلاق ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۳۱۱ / روضه ۱۸ /

جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۹ - ۱۸۴ / وصال ۳۳ -

۶۶ - ۳۰۲ - ۵۳۵ - ۵۷۶ / سطر ۳ - ۴۵ -

۴۶ / نسایم ۱۱۲ / مصباح ۴۳۱

مجارف majāref [ع.] (ا.) ج مجرفه، بیل /

سیرت ۸۲

مجاره mojār(e) [ع.] (مص.) گناه جستن. /

دره ۴۵۵

مجارى mojārī [ع.] (ص.) موافق، سازوار. /

دره ۱۸۵

مجاز majāz [ع.] (ا.) طریق. / دره ۶۶۸

مجازفات mojāzafāt [ع.] (ا.) ج مجازفة، به

گراف فرا گرفتن. / وصال ۴۱۶

مجازفة - an mojāzafat [ع.] (ق.) از روی

گراف. / وصال ۲۰۵

مجازى mojāzī [ع.] (ص.) پاداش دهنده. /

عتبه ۷۸ / راحه ۱۲۳

مجاسده mojāsada(e) [ع.] (ا.) اجتماع دو

کوکب در يك برج. / دره ۴۴۰

مجاسرت mojāsarat [ع.] (مص.) جسارت

ورزیدن. / یمین ۱۱۷ - ۴۸۹ / دره ۵۱۰

مجاغت majā'at [ع.] (مص.) گرسنگی. /

مقامات ۶۴ - ۱۷۴ - ۱۷۶ / سند ۴۹ - ۱۶۴ -

۲۲۰ - ۲۶۸ / اغراض ۸۴ - ۲۳۴ - ۲۹۶ -

۲۹۷ / یمین ۲۳۸ / برید ۳۵۵ / معجم ۹۲ -

۱۰۷ / وصال ۴۱۷ / تجربه ج ۲ ص ۲۲

مجاافة mojāfāt [ع.] (مص.) از جای برداشتن،

دور داشتن. / وصال ۲۰۸

مجلات mojālāt [ع.] (مص.) مبارزه. / دره

۲۱۲

مقامات ۱۶۲ / توسل ۱۸۸ / یمین ۴۹۳: ۲ -

میهمان. / سیرت ۹۴

مشیب mosīb [ع.] (ص.) عطا کننده، جزای نیک

دهنده. / عتبه ۲۳

مجابات mojābāt [ع.] (مص.) گفتگو و

مباحثه. / مقامات ۳۲

مجاجات mojājāt [ع.] (ا.) ج مجاجه، شهد و

عسل، آنچه از دهن بیرون ریزند. / مرزبان ۱۶

/ رشف ۲۴۸

مجاجه mojāja(e) [ع.] (ا.) شهد، عسل. /

یمین ۱۳۱

مجاجر majāher [ع.] (ا.) ج مجحر، پناه و

نهانجای. / دره ۲۱۳

مجاجشت mojāhašat [ع.] (مص.) مدافعه. /

دره ۴۲۲

مجادات majādat [ع.] (مص. امص.) بزرگوار

گردیدن. بزرگی، بزرگواری. / دره ۱۷۷

مجادح majādeh [ع.] (ا.) ج مجداح، کناره

دریا. / دره ۵۸۰

مجادعة mojāda'at [ع.] (مص.) خصومت. /

دره ۵۵۷

مجادیع majādīh [ع.] (ا.) ج مجذح، ستاره

مایل به غروب. / یمین ۳۰۱ - ۳۹۹ / وصال

۴۳۴

مجاذبت mojāzabat [ع.] (مص.) یکدیگر را

کشیدن، نزاع و کشمکش کردن. / کلیله

۱۳۳ - ۳۲۲ / عقد ۱۰۳ / جهانگشا ج ۱ ص

۲۰۴ - ۲۱۹ - ج ۲ ص ۸۹ / سیرت ۱۶۸

مجارا mojārā [ع.] (مص.) مجارة، با یکدیگر

سخن گفتن، با هم رفتن. / گلستان ۵۱۰

مجارات mojārāt [ع.] (مص.) رقابت و برابری

کردن، با یکدیگر سخن گفتن. / مقامات ۳۲ -

برسشهای یکدیگر. / مرزبان ۴۰۶
 مجاوبت *mojāvabat* [ع.] [م.ص.] با هم سخن
 گفتن، پاسخ رد کردن، یکدیگر را جواب دادن.
 / دره ۴۱۲
 مجاوبه *mojāvaba(e)* [ع.] [م.ص.] ر.ك.
 مجاوبت. / دره ۶۰۳
 مجاوزت *mojāvazat* [ع.] [م.ص.] سیر کردن و
 گذشتن، پی سهر کردن. / سیرت ۱۴۴ /
 و صاف ۲۵۳ - ۲۹۸ - ۵۳۶
 مجاولت *mojāvalat* [ع.] [م.ص.] با هم جولان
 کردن، با دیگر گشتن در نبرد. / مرزبان ۴۸۰ -
 / دره ۵۴۷ / ۳۶۰
 مجاهر *mojāher* [ع.] [ص.] با کسی روبرو
 جنگ کننده. / رشف ۱۰۲
 مجاهرت *mojāharat* [ع.] [م.ص.] با کسی
 روبرو جنگ کردن، دشمنی آشکار کردن،
 آشکار کردن. / عتبه ۸۳ / نوسل ۱۳۵ - ۱۴۲
 / یمنی ۴۵ - ۶۴ - ۱۴۱ - ۲۲۳ - ۲۸۱ -
 ۲۹۳ - ۳۲۸ - ۳۲۸ / مرزبان ۳۱۴ - ۴۷۹ /
 نفته ۵۸ / سیرت ۹۶ - ۲۴۸
 مجاهرة *mojāharat - an* [ع.] [ق.] آشکار،
 روبرو. / و صاف ۲۰۵
 مجاهره *mojāhara(e)* [ع.] [م.ص.] ر.ك.
 مجاهرت. / یمنی ۳۶۱ / اخلاق ۲۸۹ /
 و صاف ۱۲ - ۱۳۴ - ۱۸۶ - ۱۹۰ - ۲۳۲ -
 ۲۵۱ - ۳۸۷ - ۶۰۹
 مجاهر *mojāhez* [ع.] [ص.] ۱ - فراهم کننده
 اسباب و وسایل کاری. / معجم ۱۴۸: ۲ - تاجر
 مالدار و غنی. / معجم ۱۶۲ / و صاف ۴۵۴:
 ۳ - خزانده دار، مستوفی. / راحه ۲۱۳: ۴ -
 حریف قمار در نرد و شطرنج. / کلیله ۲۹۲ /
 و صاف ۴۹۶

مجالح *mojāleh* [ع.] [ا.] شیر بیشه. / دره ۳۲۰
 مجالحت *mojālahat* [ع.] [م.ص.] جنگ
 رویاروی کردن. / دره ۳۲۰
 مجالدت *mojāladat* [ع.] [م.ص.] با شمشیر
 یکدیگر را زدن. / دره ۳۴۰
 مجالده *mojālada(e)* [ع.] [م.ص.] ر.ك.
 مجالدت. / جهانگشا ج ۲ ص ۲۱۷
 مجامر *majāmer* [ع.] [ا.] ج میختر، عود سوز.
 / یمنی ۴۹۱
 مجانب *mojāneb* [ع.] [ص.] دوری گزین. /
 مرزبان ۴۵۰ / تجربه ج ۱ ص ۱۹۵
 مجانبیت *mojānabat* [ع.] [م.ص.] از یکدیگر
 دور شدن، دوری گزیدن. / کلیله ۲۷۴ - ۲۷۸
 / معجم ۱۴۷
 مجانس *mojānes* [ع.] [ص.] مانا به چیزی،
 مانند چیزی. / عقد ۹۴
 مجانست *mojānasat* [ع.] [م.ص.] همجنس
 بودند، به هم مانند بودن، مانده شدن. / کلیله
 ۲۵۲ / مقامات ۵۳ / عقول ۳۷ - ۴۱ /
 جهانگشا ج ۳ ص ۲۵۷ / رشف ۲۰۲
 مجانق *majāneq* [ع.] [ا.] ج منجیق / دره
 ۳۵۸
 مجانی *majānī* [ع.] [ا.] ج منجی، جای میوه
 چیدن، درخت. / مرزبان ۲۷۹
 مجانیق *majāniq* [ع.] [ا.] ج منجیق. / یمنی
 ۳۲۹ / نفته ۹۵ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۳۸ - ج
 ۳ ص ۲۶۹ - ۲۸۶ / و صاف ۱۹۹ - ۳۱۲ -
 ۵۵۳
 مجاوب *mojāveb* [ع.] [ص.] جواب دهنده. /
 عتبه ۳
 مجاوبات *mojāvabāt* [ع.] [م.ص.] ا. ج
 مُجاوَبَة، یکدیگر را جواب دادن، پاسخ دادن به

عابر، راهگذر. / مقامات ۲۶-۱۳۳-۱۵۷ /
عتبه ۱۹-۲۵-۲۸-۴۱-۴۴-۶۱-۷۹-
۱۱۵ / توسل ۱۷۷-۱۹۸ / دستور ۹۸ / نفثه
۲۵ / معجم ۲۲۴ / و صاف ۱۲-۱۸-۱۹-
۵۱-۲۷۳-۳۰۱-۳۶۲-۴۷۲-۶۴۱ / دره

۲۹۹ / تجربه ج ۲ ص ۱۶۳-۲۳۰

مجتث mojṭass [ع.] (ص.) ۱- از بینج برکنده.
/ دره ۲۹۳: ۲- در اصطلاح عروض نام بحر
است که اجزای آن از اصل مستفعلن فاعلان
چهار بار مفاعیلن فسلان آید. / المعجم ۴۹-
۶۸-۷۱-۷۴-۹۵-۱۵۶

مجتدی mojṭadī [ع.] (ص.) طلب عطا کننده.
خواهنده عطا. / بیهق ۱۴۹ / دستور ۴۴
مجتذب mojṭazeb [ع.] (ص.) جذب کننده. /
خاقانی ۳۷

مجتری mojṭarī [ع.] (ص.) مُجْتَرِی، دلیر، با
جرات. / مرزبان ۳۳۷

مجتلب mojṭaleb [ع.] (ص.) جلب کننده.
کشنده. / خاقانی ۳۷ / المعجم ۷۰

مجتلبه mojṭaleba(e) [ع.] (ص.) نام یکی از
دوایر عروضی است که بعضی منتزعه هم
گویند، شامل پنج بحر سریع، غریب، قریب
خفیف و مشاکل. / المعجم ۷۰-۹۰-۱۶۲

مجتنب mojṭaneb [ع.] (ص.) احتراز کننده.
دوری کننده. آنکه از چیزی اجتناب کند. /
راحه ۶۹ / المعجم ۴۴۶ / سبط ۴۴-۵۲ /
نسایم ۲۸-۳۹-۸۹-۱۱۶

مجتنی mojṭanā [ع.] (ص.) چیده شده. /
بختیار ۷۱

مجتنی mojṭanī [ع.] (ص.) چیننده، میوه چین.
/ عتبه ۱۰۸

مجثم majsam [ع.] (ا.) محل خوابیدن یا دراز

مجاهزی mojāhez [ع.] (حاضر.) ۱-
بازرگانی، تجارت. / خاقانی ۱۸۶: ۲-
قماربازی، حریف بودن در قمار. / و صاف ۶۵۷
مجاهل majāhel [ع.] (ا.) چ مجهل، زمین
بی کوه و نشان که در آن کسی راه نیابد. /
دستور ۷۸

مجاهیل majāhīl [ع.] (ص.) چ مجهول،
ناشناس، ناشناخته. / و صاف ۱۰۲-۳۲۵-
۴۳۳

محبوب majbūb [ع.] (ص.) ۱- خصی کرده،
خایه کشیده. / توسل ۲۱۶ / سند ۲۳۳ /
المعجم ۵۲: ۲- در اصطلاح عروض به «فعل»
که از مفاعیلن به دست آید محبوب گویند.
چون از زحاف «جب» «مفا» بماند و به جای آن
فعل بنهند. / المعجم ۵۲-۶۲-۱۰۳-
۱۱۵-۱۲۵

مجبول majbūl [ع.] (ص.) آفریده شده، فطری
قرار داده شده، سرشته. / عتبه ۱۸-۸۷-
۹۴-۱۱۴-۱۲۵ / بیهق ۹ / توسل ۹۸-
۱۰۲ / سند ۱۲۹-۲۷۷ / اغراض ۴۶-۱۸۲ /
/ یعنی ۲۱۲ / دستور ۵۸ / مرزبان ۲۵۹-
۴۲۲-۵۸۶ / روضه ۳-۴۱-۱۲۰-۱۵۵ /
جهانگشا ج ۲ ص ۲۷۴ / سیرت ۲۲۴ /
و صاف ۱۸-۶۱-۱۰۸-۱۶۱-۱۷۴-
۲۱۱-۲۶۲ / سبط ۲۰-۳۸-۵۳-۱۰۵ /
مسامره ۱۶۰ / مصباح ۱۴-۱۶۹ / رشف
۹۶-۱۳۹ / ظفر ج ۱ ص ۴۸-۳۲۳-ج ۲
ص ۶۵ / دره ۵۶۳-۶۳۸ / گیتی ۱۷۰ /
تجربه ج ۱ ص ۴۶۳-ج ۲ ص ۲۲

مجتاح mojṭāh [ع.] (ص.) از بینج برکنده. / دره
۵۳۳

مجتاز mojṭāz [ع.] (ص.) گذرنده، رهسپار،

جذع «لات» و به جای آن «فاع» به سکون عین

بنهند. / المعجم ۵۹-۶۳-۱۳۸-۱۴۰-

۱۴۱

مجدود majzūz [ع.] (ص.) قطع شده، بریده

شده، شکسته. / دره ۱۳

مجدوم majzūm [ع.] (ص.) گرفتار خوره، مبتلا

به جذام. / اخبار ۸۳

مجر majr [ع.] (ا.) لشکر گران. / دره ۳۰۱

مجرد mojarrad [ع.] (ص.) ۱- برهنه. / دره

۳۲۱: ۲- تجربه کار. / دره ۳۲۱

مجره majarra(e) [ع.] (ا.) کهکشان. / نفثه

۴۱ / تجربه ج ۱ ص ۱۷۴

مجری majrā [ع.] (ا.) در اصطلاح قافیه، نام

حرکت روی را گویند. / المعجم ۲۷۱

مجزو majzovv [ع.] (ص.) ر.ك. مجزوه. /

المعجم ۱۲۷

مجزوه majzū' [ع.] (ص.) قسمت شده، و در

اصطلاح عروض بینی باشد که از اصل دایره آن

جزوی از عروض و جزوی از ضرب کم کرده

باشد؛ چون بحری در اصل دایره مشتمل الاجزاء

باشد مستس آن را مجزوه خوانند. / المعجم

۶۴-۶۷-۸۴-۹۱

مجس majass [ع.] (ا.) محل نبض. / خاقانی

۶۵-۱۱

مجسد mojassad [ع.] (ص.) دارای جسد. /

رشف ۳۴۶

مجسه majassa(e) [ع.] (ا.) محل نبض. / سند

۱۸۴

مجبصص mojassas [ع.] (ص.) گچ اندود، گچ

کاری شده. / چهار ۳۴ / بیهق ۴۶ / المعجم

۱۹۹ / معجم ۲۴۳ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۷۲

/ و صاف ۳۵۱-۴۶۳

کشیدن. / روضه ۱۰۹

مجهف mojhef [ع.] (ص.) مضرت رساننده. /

یمینی ۲۴۲ / سبط ۶۳

مجهوف majhūf [ع.] (ص.) پاک بیرده، و در

اصطلاح عروض نام «فع» از فاعلاتن است که با

زحاف «جحف» به دست آید. / المعجم ۵۴-

۵۵-۶۲-۱۳۲-۱۳۵-۱۳۶-۱۵۷-

۱۵۹-۱۶۰-۱۷۰-۱۷۱-۱۸۳

مجداف mejdāf [ع.] (ا.) بیل کشتی، پارو. /

وصاف ۵۲۴

مجدافی mejdāf - ī [ع.] (ص.) باروزن

کشتی. / و صاف ۱۷۳

مجدت majdat [ع.] (امص.) ظاهراً بزرگی،

عزت، مجد. / یمینی ۴۸۶-۴۸۷ / تجربه ج

۱ ص ۲۰۱

مجدّر mojaddar [ع.] (ص.) ۱- آبله دار، به

شکل صورت آبله دار. / خاقانی ۱۸۶ / معجم

۱۴۶ / جهانگشا ج ۲ ص ۵۴ / و صاف ۳۱۲-

۵۷۷ / دره ۲: ۲- سوراخ سوراخ. / دره ۳۵۵:

۳- به گل و گچ اندود شده. / دره ۳۵۵

مجدفه mejdafa(e) [ع.] (ا.) پاروی کشتی. /

مرزبان ۳۱۵

مجدل mejdal [ع.] (ص.) مرد سخت خصومت.

/ خاقانی ۱۴

مجدّل mojaddel [ع.] (ص.) بر زمین افکنده. /

عقد ۹۸

مجدود majdūd [ع.] (ص.) صاحب بخت،

بختیار، بختمند، کامروا. / عتبه ۳۵-۱۶۲ /

راحه ۲۰۶ / معجم ۹۷ / و صاف ۸۰ / دره ۱۳

مجدوع majdū' [ع.] (ص.) ۱- بینی بریده. /

یمینی ۴۷۷ / المعجم ۵۹: ۲- در اصطلاح

عروض نام «فاع» از مفعولات که از زحاف

دره ۲۶۶ /
 مجتمز mojammez [ع.] (ص.) جتازه سوار.
 شتر سوار. / اغراض ۸۶ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۶
 مجتمع mojamma' [ع.] (ص.) چون مطلع
 شعری موهم باشد به تصریح و مقفی آید آن را
 تجميع خوانند و بیت را مجتمع گویند. / المعجم
 ۴۲۵
 مجن mejan(nn) [ع.] (ا.) سهر. / کلیله ۳۶۱ /
 اغراض ۲۲۹ / عقول ۵۸ / راحه ۳۱۲ /
 و صاف ۱۰۲ / دره ۶۶۳
 مجنب mojannab [ع.] (ا.) اسب کتل. / دره
 ۳۳۹
 مجنب mojannab [ع.] (ص.) دور کرده. /
 مصباح ۱۶۴
 مجنبه mojannaba(e) [ع.] (ص.) یدک شده. /
 دره ۴۱۴
 مجنده mojannada(e) [ع.] (ا.) لشکر جمع
 شده. / عتبه ۹۳ / و صاف ۳۱ - ۳۴ - ۸۹
 ۳۷۰ - ۵۵۶ / دره ۴۱۴
 مجنس mojannas [ع.] (ص.) همانند. / دره ۶۱
 مجنوب majnūb [ع.] (ص.) دور شده. / و صاف
 ۲۷۹
 مجنوز majnūz [ع.] (ص.) جنازه مرده. /
 برید ۲۳۳
 مجنی majniyy [ع.] (ص.) آنکه مورد جنایت
 واقع شده. / مصباح ۱۵۹
 مجون mojūn [ع.] (مص.) لالهاگیری و هرزه
 گوئی. / اخلاق ۱۲۴ - ۱۵۶ - ۱۷۹ / و صاف
 ۱ / تجربه ج ۱ ص ۱۳۲
 مجهر الصوت mojher - os - sōt [ع.]
 (ص. مر.) درشت آواز. / دره ۱۷۸

مجبیه moja"aba(e) [ع.] (ص.) در جمبه
 نهاده. / دره ۴۱۴
 مجلبه majlaba(e) [ع.] (ا.) سبب و انگیزه
 کشیدن و جلب، وسیله جلب. / مرزبان ۹۷ /
 و صاف ۴۹۵
 مجلجل mojaljal [ع.] (ص.) غرنده، بلند آواز.
 / دره ۶۰۱
 مجلج mojalleh [ع.] (ص.) حمله ور، پیش
 آینده و به قوت گذرنده از کاری. / یمنی ۸۳ -
 ۳۸۳
 مجلوب majlūb [ع.] (ص.) جمع شده. / دره
 ۲۹۰
 مجلوبات majlūbāt [ع.] (ص.) ج مجلوبه،
 فراهم آمده، کسب شده، و ظاهراً در معنی و
 مفهوم کالاها و طرایف است. / یمنی ۷۷ -
 ۱۰۳ - ۱۴۲ - ۲۵۰ / سیرت ۴۹ / و صاف
 ۱۷ - ۳۸ - ۱۶۹ - ۱۷۳ - ۵۶۳ / دره ۴۶۱
 مجلود majlūd [ع.] (مص.) چابک و جالاک
 گردیدن. / رشید ۱۴۴
 مجله majalla(e) [ع.] (ا.) ۱ - محل عرض و
 جلوه. / و صاف ۵۲۷: ۲ - کتاب حکمت و ادب
 و هر چه باشد از کتاب بزرگ. / یمنی ۱۱ /
 و صاف ۶۰۴
 مجلی mojallā [ع.] (ص.) روشن، منور. / دره
 ۱۰۸
 مجلی mojallī [ع.] (ص.) جلا دهند، آشکار
 کننده. / توسل ۷۶ / خاقانی ۱۴۲ - ۲۹۸ -
 ۳۴۶ / و صاف ۶۰۳
 مجمجه majmaja(e) [ع.] (مص.) ناپیدا گفتن
 خبر و بیان نکردن آن، پیچیده. / المعجم ۴
 مجمره mejmara(e) [ع.] (ا.) صورت سیزدهم
 از صور فلکی جنوبی که چون عودسوزی است.

مجهل majhal [ع.] (ا.) زمین بی کوه و نشان که

در آن کسی راه نیابد. / دره ۵۴۶

مجهود majhūd [ع.] (ا.) کوشش، طاقت. /

چهار ۱۰۵-۱۱۶ / رشید ۱۴۴ / توسل ۳۰۷

/ مرزبان ۳۶۰

مجهور majhūr [ع.] (ص.) آشکار، پیدا،

علنی. / نفثه ۶۲

مجهوره majhūra(e) [ع.] (ص.) حروف نوزده

گانه که با صدای آشکار است و مجموع در این

قول: ظل قوربض اذغزا جند مطیع. / المعجم

۳۸

مجید mojīd [ع.] (ص.) نیکو آورنده، شاعری

که اشعار نیکو می گوید. / المعجم ۳۰۷-

۴۰۹-۴۶۲

مجیر mojīr [ع.] (ص.) پناه دهنده، فریادرس،

دستگیر. / عقول ۲۶

مجیی majjī [ع.] (مص.) آمدن. / دره ۴۵۳

مچلکا močalkā [م.] (ا.) مچلکا، سندی که

به موجب آن شخص تعهدی را می پذیرد، وثیقه

محضری، سند، حجت. / ظفر ج ۱ ص ۲۷۹-

۳۶۱

مچلکات močalkāt [م.] (ا.) سند، حجت.

ر.ك. مچلکا. / ظفر ج ۱ ص ۴۳۸

مچلکاچی močalkā - čī [م.] (تر.) (ص. مر.)

امر.) کسی که کارش گرفتن سند و نوشتن

محضر و صورت مجلس بوده است. / ظفر ج ۱

ص ۴۶۳

مچلکاه močalkāh [م.] (ا.) ر.ك. مچلکا. /

وصاف ۲۸۲

محاب mahābb [ع.] (ص. ا.) دوست داشتنیها،

مورد علاقه ها. / مصباح ۲۰۸-۲۶۵-۳۷۹

محابات mohābāt [ع.] (مص.) احتیاط کردن،

ملاحظه کردن. / عمد ۸۱ / رشف ۸۸

محابر mahāber [ع.] (ا.) ج. بخیره، جای

مرگب تحریر، دوات. / یمنی ۴۸۸ / روضه ۲۵

محاجر mahājer [ع.] (ا.) ۱- ج. بخیره، چشم

خانه، حدقه چشم. / دستور ۹۲ / مرزبان

۵۰۷: ۲- گرداگرد. / وصاف ۲۷ / دره ۲۱۳

محاچه mohāzja(e) [ع.] (مص.) حجت آوردن،

دلیل آوردن. / رشف ۴۱۱ / دره ۲۲۶-۶۰۳

محادث mohādes [ع.] (ص.) همکلام،

همسخن. / عقول ۱۳

محادثت mohādasat [ع.] (مص.) با هم سخن

گفتن، گفتگو کردن. / خاقانی ۱۴۳ / اخلاق

۳۱۱ / مصباح ۱۶۹ / وصاف ۲۴۳ / رشف

۱۹۳ / دره ۴۵۶

محادثت mohādasat [ع.] (مص.) صیقل کردن

شمشیر و کارد و جز آن. / نفثه ۳۷ / دره ۴۵۶

محادثه mohādas(e) [ع.] (مص.) با هم سخن

گفتن. / وصاف ۴۰۲ / رشف ۴۴

محاذات mohāzāt [ع.] (ق.) مقابل، روبرو. /

وصاف ۱۹ / رشف ۱۴۸

محاذیر mahāzīr [ع.] (ص. ا.) ج. محذور،

آنچه از آن پرهیز کنند، دور شده، پرهیز شده. /

عتبه ۱۱۱ / دره ۶۰۰

محارب mohāreb [ع.] (ص.) جنگجو، نبرد

کننده. / نفثه ۷۲

محارز mahārez [ع.] (ا.) ج. مخرز، ظاهراً

جایی که از اموال نگهبانی و محافظت می شود.

/ وصاف ۱۶۴-۲۱۵-۳۳۸-۵۶۵-۶۳۱-

۶۳۲

محارست mohārasat [ع.] (امص.) نگاهبانی.

/ دره ۲۸۰-۶۲۴ / گینی ۵۶

محارفت mohārafat [ع.] (مص.) پاداش دادن.

/ نسایم ۶۵

محارّه mohārra(e) [ع.] (مص.) ظاهراً بسیار

شدن کشتار. / دره ۴۵۵

محاریب mahārīb [ع.] (ا.) جِ محراب. /

وصاف ۴۴۹

محاسنه mohāsana(e) [ع.] (مص.) فخر کردن

با کسی در نیکویی و زیبایی. / وصاف ۶۱۵

محاصر mahāser [ع.] (ا.) جِ محضّر، حصار

جای. / وصاف ۱۶۳ / دره ۵۶۴

محاصر mohāsar [ع.] (ص.) تنگ پیرامون

گرفته. / مرزبان ۴۹۷

محاصرات mohāsarāt [ع.] (مص.) جِ

محاصره. / نفثه ۹۵

محاصن mahāsen [ع.] (ا.) جِ محضّن، پناه

جای. / وصاف ۱۶۳ / دره ۵۶۴

منعاضر mahāzer [ع.] (ا.) جِ محضّر،

نوشته‌ای که برای اثبات به مهر مطلقان رسانند.

/ سبط ۳۵

محاضرات mohāzarāt [ع.] (مص.) جِ

محاضره، عبارت از به کار بردن سخن بلفاسط

در اثتای سخن به طریقی که در جایی مناسب بر

سیل حکایت ایراد گردد. / نفثه ۹۵

محاضره mohāzara(e) [ع.] (مص.) تجاوز

کردن. / دره ۴۲۰

محاضره mohāzara(e) [ع.] (مص.) در

اصطلاح تصوّف شهود تجلّی افعال را خوانند.

/ مصباح ۱۳۱ - ۳۲۳

محافر mahāfer [ع.] (ا.) جِ مِخْفَر، آلت کردن.

/ دره ۳۵۵

محاقت mohāqqat [ع.] (مص.) خصومت.

کردن. / اغراض ۳۷۷ / دره ۲۵۶

محاقل mahāqel [ع.] (ا.) جِ مَحْقَلَه، کشتزار.

/ دره ۳۶۹

محاَقّه mohāqqa(e) [ع.] (امص.) دعوای حق

خصومت. / دره ۲۸۵

محاكا mohākā [ع.] (امص.) محاكاة، گفتگو.

/ یمنی ۱۶۷

محاكات mohākāt [ع.] (مص.) حکایت کردن

با یکدیگر، با هم سخن گفتن. / عتبه ۱۳۷ /

المعجم ۴۵۲ / سیرت ۲۱۳ / مصباح ۳۶۳ /

رشف ۲۳۶ - ۴۰۴ / دره ۴۱۱

محاكه mahāka(e) [ع.] (ا.) جای بافتن جامه.

/ دره ۵۲

محاكّه mohākka(e) [ع.] (مص.) برابری

کردن، با هم پهلوسودن، برخورد با یکدیگر. /

دره ۵۲

محاکی mohākī [ع.] (ص.) مشابه. / سند ۵۲

/ راحه ۱۴۹ / رشف ۲۲۰ - ۲۵۸

محال mahāl [ع.] (ا.) جِ مَحَلّه، جایگاه فرود

آمدن. / دره ۵۱۵

محال mehāl [ع.] (ا.) مکر و فریب. / دره ۵۷۴

محالت mohāllat [ع.] (مص.) هم منزل شدن. /

دره ۴۵۵

محالف mohālef [ع.] (ص.) هم عهد، هم

سوگند، هم قسم. / برید ۲۴۰ - ۲۴۷ - ۲۵۵ /

سبط ۵۵

مخالفت mohālafat [ع.] (مص.) معاهده

کردن. / یمنی ۳۷۵ / سیرت ۱۳۹ - ۲۲۰ /

وصاف ۱۱۲ / دره ۱۹۴

مخالق mahāleq [ع.] (ا.) جِ مِخْلَقَه، استره، تیغ

سر تراشی. / دره ۳۱۷

محامات mohāmāt [ع.] (مص.) نگاه داشتن.

حمایت کردن. / یمنی ۶۶ - ۹۶ - ۴۸۸ /

مرزبان ۳۷۶ / نفثه ۴۵ - ۸۷ / المعجم ۷ /

- معجم ۱۲۸ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۶
 محاملت mohāmalat [ع.] (مص.) با هم برداشتن. در اینجا به معنی به یکدیگر حمله بردن. / دره ۴۵۶
- مَحَامَلَه mohāmala(e) [ع.] (ص.) ۱- در اینجا به یکدیگر حمله بردن. / وصاف ۷۳- ۱۸۷: ۲- (امص.) برابری. / دره ۲۴۴
- مَحَامَه mohamma(e) [ع.] (مص.) نزدیک کسی بودن و با هم بودن. / توسل ۳۹
- مَحَاوَتَه mohāvata(e) [ع.] (مص.) مدافعه کردن، کنکاش نمودن با یکدیگر، با هم سخن گفتن به وعده. / دره ۶۰۳
- مَحَاوَلَات mohāvalāt [ع.] (مص. ا.) ج. محاوله، جستن و خواستن. / اخلاق ۱۴۱- ۱۴۹ / وصاف ۵۱- ۶۹- ۲۷۲- ۴۰۰ / سبط ۳۲ / نسایم ۸۸
- مَحَاوَلَت mohāvalat [ع.] (مص.) آهنگ کردن، قصد کردن. / دره ۳۴۰
- مَحَاوَلَه mohāvala(e) [ع.] (مص. امص.) زرف نگریستن، تیز نگریستن، زرف نگری، تیزبینی. / مرزبان ۵۳ / مصباح ۱۷ / رشف ۶۵
- مَحَاوِیَج mahāvīj [ع.] (ص. ا.) محتاجان، نیازمندان. / بیهق ۸۸- ۱۷۷- ۲۸۷
- مَحَبَّات mohebbāt [ع.] (ص. ا.) ج. مُحِبَّة، زن دوست‌دار شوهر. / دره ۵۳
- مَحَبَّر mohabbar [ع.] (ص.) منقش. / وصاف ۱۵۶
- مَحَبَّر mohabber [ع.] (ص.) آراینده سخن و شعر. / المعجم ۲
- مَحَبْرَه ma(e)hbara(e) [ع.] (ا.) دوات، مرکب‌دان. / تجربه ج ۱ ص ۳۴
- مَحْبُور mahbūr [ع.] (ص.) شاد شده. / دره ۲۷۱
- مَحْبُول mahbūl [ع.] (ص.) آهستن شده. / دره ۵۶۳
- مَحْتَال mohtāl [ع.] (ص.) حيله گر، مکار. / کلیله ۱۱۸ / سند ۳۰۳ / یمنی ۱۴۷- ۴۶۷- ۴۷۵ / وصاف ۱۴۰ / دره ۱۲۷- ۷۱۲
- مَحْتَالَه mohtāla(e) [ع.] (ص.) مؤنث محتال، ۱- زن حيله گر. / معجم ۲۲۷: ۲- متکبر. / دره ۱۷۰
- مَحْتَبَس mohtabas [ع.] (ص.) ۱- حبس شده، محبوس. / اغراض ۵۲- ۴۰۰: ۲- آنچه از ادرار (مقرری) که در توقف دارند و ضبط کنند و به ارباب آن باز ندهند. / نفثه ۸۱
- مَحْتَجِب mohtajeb [ع.] (ص.) پنهان شونده، پوشیده، پنهان. / عتبه ۷۰- ۱۰۹ / یمنی ۱۸۶
- مَحْتَد mahted [ع.] (ا.) اصل، نسب، نژاد، اقامتگاه. / عتبه ۵۹ / یمنی ۱۲۵- ۱۹۴- ۲۶۶- ۳۶۸ / دستور ۳۹- ۴۰- ۴۶- ۵۶- ۶۸- ۹۸- ۱۲۱ / مرزبان ۴۹- ۴۶۴- ۶۸۷ / وصاف ۸۵- ۹۱- ۱۲۲- ۱۷۱- ۱۹۱- ۳۰۲- ۳۳۹- ۶۰۳ / سبط ۲۸ / مصباح ۱۰۶
- مَحْتَدَم mohtadem [ع.] (ص.) بسیار گرم. / یمنی ۲۸۲
- مَحْتَرَس mohtares [ع.] (ص.) حراست شده، محفوظ، نگهداشته شده. / یمنی ۱۶۵ / برید ۵۳
- مَحْتَشَد mohtašad [ع.] (ا.) جای گرد آمدن، جای فراهم آمدن. / دره ۲۳۴- ۳۶۰
- مَحْتَشَد mohtašed [ع.] (ص.) آماده، مهیا. / یمنی ۲۰۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۹۳- ج ۲ ص ۲۱- ۵۱- ۲۱۳ / وصاف ۱۳- ۸۰
- مَحْتَضَى mohtazī [ع.] (ص.) بهره‌مند، حظ

محبجوج mahjūj [ع.] (ص.) مغلوب به حجت،

شکست یافته به برهان. / مرزبان ۲۵۷

محبجور mahjūr [ع.] (ص.) آنکه به سبب

بیخردی و ابله‌ی از تصرف در اموال خویش

منوع باشد، ممنوع. / یمینی ۴۵۶ / مرزبان

۱۵۳ / وصاف ۲۸۴-۳۵۲ / دره ۴

محبجه mahajja(e) [ع.] (ا.) محبت، میانه‌راه،

وسط راه، طریق، راه. / سند ۱۰-۳۱۶ /

اغراض ۱۳۰-۱۷۳-۳۱۷-۳۵۸-۳۸۶ /

راحه ۲۷۹ / دستور ۷۸ / مرزبان ۶۱۲ / معجم

۶-۱۱-۴۹-۱۴۲ / وصاف ۳۹۶ / رشف

۲۴۱

محدث mohdes [ع.] (ص.) حَدَث کننده،

مدفوع کننده. / مصباح ۲۸۹

محدّد mohadded [ع.] (ص.) تعیین کننده حَدّ

و کرانه چیزی. / وصاف ۲۳۵ / تجربه ج ۱ ص

۱۳۷

محدّق mohaddeq [ع.] (ص.) تیز نگرنده. /

خاقانی ۱۷۶

محدّز mohazzer [ع.] (ص.) تحذیر کننده،

ترساننده. / مرزبان ۴۸۷

محدّوف mahzūf [ع.] (ص.) ۱- در اصطلاح

عروض، نام «فاعلن» از فاعلاتن است که با

زحاف «حذف» به دست آمده است. / المعجم

۵۳-۶۲-۷۹-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۷-۱۴۸-

۱۵۰-۱۵۱-۱۵۷-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۹-

۱۷۱-۱۷۲-۱۸۵: ۲- نام «فعولن» است از

مفاعیلن. / المعجم ۵۲-۶۲-۱۰۳-۱۰۴-

۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۲۳-۱۲۴-

۱۴۸-۱۴۹-۱۸۶: ۳- نام «فَعْلُ» است از

فعولن. / المعجم ۶۰-۶۴-۱۷۷-۱۷۸

محراب mehrāb [ع.] (ص.) بسیار جنگ آور،

برنده، دولتمند. / توسل ۲۱-۱۰۳-۱۸۷ /

سند ۴۴ / اغراض ۳۲۳ / معجم ۷۳ / وصاف

۲۲۷ / سبط ۳ / نسایم ۱۶ / مصباح ۲۹۷ /

رشف ۲۷۱

محتفد mohtafed [ع.] (ص.) تیز زود بُرنده

(شمشیر). / دره ۷۰۰

محتقن mohtaqen [ع.] (ص.) جمع شونده، بند

شونده. / اغراض ۵۲

مَحَثّات mohessāt [ع.] (ص.) جِ مُحَثُّه،

برانگیزنده. / دره ۵۰۷

مَحَبَّت mahajzat [ع.] (ا.) میانه‌راه، وسط راه.

/ خاقانی ۱۰۸-۱۶۸ / یمینی ۳۰۴-۴۵۲ /

برید ۲۳۳ / مرزبان ۱۲۴

محرّج mehjar [ع.] (ا.) کاسه چشم، چشم خانه.

/ نفثه ۴۲

محرّج mohajjar [ع.] (ص.) سنگ چین شده،

با سنگ برآورده. / وصاف ۳۸۲

مَحْجَل mohajjal [ع.] (ص.) ۱- سفید

پیشانی. / خاقانی ۲۲۰: ۲- پیشانی سپید و

هر چهار دست و پای سپید (اسب). / سند

۲۵۱ / سبط ۴۷ / اغراض ۲۲۴ / دستور

۱۱۱ / وصاف ۶۲۶

مَحْجَل mohajjal [ع.] (ص.) مقید، دریند. /

نفثه ۲۳ / وصاف ۳۴

مَحْجَلَات mohajjalāt [ع.] (ص.) ۱- جِ

مُحْجَلَه، سفید روی. / وصاف ۴۶: ۲- جِ

مَحْجَلَه، اسب دست و پا سفید. / دره ۲۱

مَحْجَلَه mahajjala(e) [ع.] (ص.) هر چهار

دست و پای سفید (اسب). / دره ۴۱۴

محبوب mahjūb [ع.] (ص.) بینی که دارای

حجاب (ردیف ماقبل قافیه) باشد. / المعجم

۲۵۱

محسن mohsan [ع.] (ص.) پارسا، پرهیزگار،

مرد زن دار. / مرزبان ۵۴۶

محسنات mohsanāt [ع.] (ص.) ج. مُحْصَنَه،

زن پارسا، زن شوهردار. / خاقانی ۶۸ / دره

۴۷۱

محسنه mohsana(e) [ع.] (ص.) مؤنث

محسن، زن شوهردار پارسا، پرهیزکار. /

خاقانی ۱۶۰

محسود mahsūd [ع.] (ص.) درویده، درو شده.

/ دره ۳۵۴-۶۶۷ / تجربه ج ۲ ص ۱۷۷

محصوص mahsūs [ع.] (ص.) حصه و بهره

داده شده. / برید ۱۰۵-۳۶۶

محصون mahsūn [ع.] (ص.) استوار شده،

محفوظ. / برید ۱۶۶ / وصاف ۳۷-۳۸۱

محصى mahsī [ع.] (ص.) محاسب، احصا

کننده، شمارنده. / توسل ۱۷۴

محضات mohezzāt [ع.] (ص.) ج. مُحْضَه،

انگیزنده. / دره ۵۰۷

محضير mehziir [ع.] (ص.) اسب دونده. / دره

۲۰۵

محط mahatt [ع.] (ا.) محل فرود آمدن، موضع،

منزل. / مقامات ۲۰۶-۲۱۳ / خاقانی ۵۴ /

سند ۴۲ / عقول ۲۸ / برید ۱۷۷-۲۴۰ /

نفته ۷۱-۹۵ / معجم ۹۳ / وصاف ۸۶-۴۶۳

/ سبط ۱۶-۴۴-۹۳ / مسامره ۵ / رشف

۱۶۲-۲۰۰ / دره ۱۳۲ / تجربه ج ۱ ص ۳۳

محفد mahfed [ع.] (ا.) قصر سلطان. / دره

۴۸۲-۷۰۰

محفوری mahfūrī [ع.] (ا.) نوعی قالی بوده

است که بهترین آن را در ارمیه می‌یافتند. /

راحه ۳۶-۳۷

محفوف mahfūf [ع.] (ص.) گرداگرد فرا

دلیر. / دره ۳۹۳-۵۴۳

محراث mehrās [ع.] (ا.) آتش کار، انیر. /

بختیار ۱۴۹

محراف mehrāf [ع.] (ا.) میل که به جراحت فرو

برند تا غور آن معلوم شود. / دره ۴۱۱

محرِب mehreb [ع.] (ص.) بسیار جنگ‌آور و

دلیر. / سند ۳۲۰

محرز mahraz [ع.] (ا.) ظاهراً جای انبار و

نگهداری اموال. / رشید ۱۴۳

محرض moharraz [ع.] (ص.) تحريك کننده،

مشوق. / خاقانی ۱۱۷ / عقول ۹ / یمنی

۳۷۸ / برید ۳۷۳ / مرزبان ۸۷-۲۹۱ /

جهانگشا ج ۳ ص ۲۵۰

محروز mahrūz [ع.] (ص.) محکم باز داشته،

حفظ شده. / برید ۱۴۶ / وصاف ۱۵۹-

۱۶۴-۲۲۹

محزوم mahzūm [ع.] (ص.) تنگ بسته شده. /

وصاف ۱۳۳

محسّ mohess [ع.] (ص.) حسّ کننده،

دریابنده. / وصاف ۲۲۳

محسر mahsar [ع.] (ا.) درون، مقابل منظر.

دره ۵۴۰

محش mahš [ع.] (مص.) سوختن. پوست

برکندن. / دره ۴۷۶

محشو mahšovv [ع.] (ص.) پر کرده، انباشته،

آکنده. / یمنی ۴۷۷ / مرزبان ۲۰ / وصاف

۱۷۳-۲۳۸

محشی mohaššā [ع.] (ص.) حاشیه نوشته

شده، دارای حاشیه. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۰

محصد mehsad [ع.] (ا.) داس. / دره ۳۵۴

محصّص mohassas [ع.] (ص.) مبین و آشکار،

ظاهر. / وصاف ۴۱۴-۴۶۳-۶۵۲

/وصاف ۳۷/ مسامره ۲۸۲
 محکمی mohkiyy [ع.] (ص.) نقل شده، گفته
 شده. / عقد ۱۴۶
 محل mahl [ع.] (امص.) قحط، خشکسالی،
 گرسنگی سخت. / برید ۳۹ / وصاف ۲۵۹ /
 دره ۶۱۴
 محلل mehlāl [ع.] (ا.) فرود آمدنگاه، جای
 فرود آمدن. / دره ۳۴۰
 محله mahlat [ع.] (ا.) مَخل، مکر. / دره ۶۵۴
 محلّج mohallej [ع.] (ص.) ظاهراً حلاجی
 کننده، حلاج. / یمنی ۲۸۳
 محلف mohlef [ع.] (ص.) سرخ. / تجربه ج ۱
 ص ۶۳
 محلّق mohallaq [ع.] (ا.) محلّ پرواز به بالا و
 دور زدن. / مرزبان ۵۶۷ / وصاف ۴۷۲
 محلوب mahlūb [ع.] (ص.) دوشیده شده. /
 المعجم ۲۷
 محلوبه mahlūba(e) [ع.] (ص. ا.) مؤنث
 محلوب، زن دوشیده شده. / یمنی ۴۶۶
 محلّوج mahlūj [ع.] (ص.) پنبه زده شده،
 حلاجی کرده شده. / ظفر ج ۲ ص ۴۳۱
 محلول mahlūq [ع.] (ص.) تراشیده شده، موی
 سترده. / یمنی ۴۹۰
 محلی mohallā [ع.] (ص.) آراسته شده، زینت
 داده شده، زیور داده، مزین. / عتبه ۹۳ /
 خاقانی ۳۴۶ / سند ۲۵۰ - ۳۱۳ - ۳۱۵ /
 اغراض ۳۶ - ۱۷۲ - ۲۲۴ - ۲۵۵ / راه
 ۴۰۳ - ۴۰۵ / یمنی ۴۸۹ / سیرت ۲۰۴ /
 سبط ۴۵ / رشف ۱۷۲ / ظفر ج ۲ ص ۸۵ /
 دره ۱۰۸
 محموده mahmūda(e) [ع.] (ا.) دارویی مهمل
 که سقمونیا نیز گویند، سم قاتل. / برید ۲۸۰

گرفته، محاط شده، احاطه کرده شده. / عتبه
 ۱۳۹ / توسل ۴۱ - ۴۸ - ۱۹۴ - ۲۵۵ -
 ۲۷۵ - ۳۱۲ / خاقانی ۱۸ - ۷۳ - ۱۳۹ -
 ۲۰۳ - ۲۴۹ - ۳۰۶ / راه ۲۲۱ / دستور
 ۴۵ - ۴۹ - ۸۹ - ۹۰ - ۱۰۴ - ۱۱۶ - ۱۲۰ /
 معجم ۱۵۶ / روضه ۱۴ / سیرت ۱۴۳ / وصاف
 ۸۹ - ۲۴۰ / سبط ۱۰۲ / مصباح ۱۲۵ - ۱۶۰
 / رشف ۶۰ - ۷۰ - ۲۵۵ - ۳۱۷ / ظفر ج ۱
 ص ۲۱۱ - ۲۳۱ - ۲۶۳ - ۲۸۴ - ۳۲۳ -
 ۳۵۱ - ۳۵۸ - ۳۶۵ - ۳۹۷ - ۵۲۷ - ۵۶۲ - ج
 ۲ ص ۱۸ - ۱۳۲ - ۱۸۲ - ۳۳۵ - ۴۳۵ -
 ۴۷۸ - ۵۰۵ / دره ۳۶۶
 محفّه ma(e)haffa(e) [ع.] (ا.) هودج ماندی
 که بر دوش حمل کنند، نوعی کجاوه. / عتبه ۴
 / راه ۲۲۸ - ۲۷۰ / لباب ۲ / جهانگشا ج ۲
 ص ۱۸ - ج ۳ ص ۲۰۴ / سیرت ۱۰۹ /
 وصاف ۷۵ - ۱۵۹ / سبط ۷ - ۶۹ / مسامره
 ۸۷ / نسایم ۲۷ - ۳۸ / اخبار ۶ / ظفر ج ۱
 ص ۴۵۰ - ج ۲ ص ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۴۷۴ /
 تجربه ج ۲ ص ۲۲۲
 محق mahq [ع.] (مص.) کاستن، و در اصطلاح
 تصوف یکی از مراتب فنا که فنای ذات و وجود
 است در وجود خدا. / مصباح ۱۴۴
 محقق mohaqqaq [ع.] (ا.) نوعی خط از شعب
 خطوط عربی است که در عهد بنی عباس پدید
 آمد. / راه ۴۴۱ / وصاف ۲۹۲
 محقور mahqūr [ع.] (ص.) حقیر شمرده شده،
 کوچک شمرده شده. / گیتی ۸
 محقوق mahqūq [ع.] (ص.) سزاوار، لایق. /
 جهانگشا ج ۲ ص ۲۶۵ / دره ۱۷
 محقون mahqūn [ع.] (ص.) نگهداشته شده،
 از ریختن خون جلوگیری شده. / سیرت ۲۵۲

محيّاء mohayyā' [ع.] (ا.) چهرهٔ انسان و جز

آن، روی، رخسار. / روضه ۱۱۴ / وصاف

۴۱۴ - ۵۲۵ / سمط ۷ - ۱۷ - ۷۳ - ۹۲ /

نسايم ۱۴ - ۳۳ - ۹۶ / اخبار ۱۰۳ / دره ۵۳

محيّير mohayyer [ع.] (ص.) سرگشته و حيران

کننده. / تجربه ج ۲ ص ۱۳۱

محيّيز mohayyez [ع.] (ص.) ر.ك. موشح. /

المعجم ۳۹۳

محيص mahīs [ع.] (ا.) جای گریز و جای

برگردیدن، گریزگاه. / المعجم ۹ / دره ۵۵۷

مخ maxx [ع.] (امص.) نرمی. / خاقانی ۱۰۸

مخ moxx [ع.] (ا.) خالص و برگزیده، مغز. /

توسل ۱۴۸ / عقد ۱۴۹ / جهانگشا ج ۱ ص

۱۹

مخابز maxābez [ع.] (ا.) ج. مخبّز، نانوايي،

نان‌پزخانه. / سیرت ۱۶۰ - ۱۹۰ - ۱۹۱

مخابط maxābet [ع.] (ا.) ج. مخبّط، راه

گمراهی و ضلالت، مهلكه. / يمینی ۲۸۰

مخاتلت moxālatat [ع.] (مص.) خدعه کردن،

فریفتن. / مرزبان ۶۲۰

مخادشه moxādaša(e) [ع.] (مص.) یکدیگر

را خراشیدن، یکدیگر را خدشه‌دار ساختن، به

یکدیگر نسبت ناروا دادن. / برید ۲۷۵

مخادع maxāde' [ع.] (ا.) ج. میخدع و مخدع،

نهانگاه، صندوقچه. / دستور ۵۸ / رشف

۳۶۷ - ۴۱۵ / دره ۵۵۴

مخادع moxāde' [ع.] (ص.) خدعه‌گر، مکر

کننده. / اغراض ۱۰۱ / مرزبان ۵۸۰

مخادعت moxāda'at [ع.] (مص. امص.)

فریب دادن، حيله کردن، فریب، نیرنگ. /

کلیله ۲۰۴ - ۲۸۱ - ۳۰۲ / اغراض ۲۱۹ /

يمینی ۳۱۶ / مرزبان ۵۴ / معجم ۱۳۴

محمول mahmūl [ع.] (ص.) بار برداشته، بار

کرده. / گیتی ۱۰۲

محموم mahmūm [ع.] (ص.) تب کرده،

تب‌دار. / مقامات ۱۷۳ - ۱۷۶ / بیهق ۳۱ /

نفثه ۱۴ / سیرت ۱۲۶ - ۱۴۹ / وصاف ۲۴۳ -

۳۶۱ - ۵۵۶

محّمه ma(o)ha(e)mma(e) [ع.] (ص. ا.)

بسیار تب (زمین)، (زمینی) که تب آورد. /

سمط ۸۶

محمی mahmiyy [ع.] (ص.) حمایت شده،

نگاهداشته شده. / دستور ۹۸ / مرزبان ۵۲۲ /

وصاف ۳۱۲ - ۴۷۰ / سمط ۱۰۶ / رشف

۲۵۶ - ۳۵۶

محميّة mahmiyyat - an [ع.] (ق.) در حال

نگهداری و حفاظت، محفوظ. / نسايم ۱۰۲

محنّب mohannab [ع.] (ص.) اسب کوز پشت،

یا کوز دست یا اسب که میان دو پای آن دور

باشد. / دره ۳۳۹

محنك mohnak [ع.] (ص.) مرد استوار به

تجربه‌ها. / عتبه ۲۱ - ۶۶ / معجم ۲۱۳ /

وصاف ۶ / تجربه ج ۲ ص ۲۳۴

محوّط mohavvat [ع.] (ص. ا.) دیوار کشیده،

محصور شده. / راحه ۲۵۸ / يمینی ۳۴۴ -

۳۸۹ / وصاف ۸۸ / نسايم ۱۷

محوك mahūk [ع.] (ص.) بافته شده. / يمینی

۲۴۸

محول mahūl [ع.] (ص.) قحط رسیده (زمین).

/ دره ۵۱۵

محول mohvel [ع.] (ا.) کودک یکساله. /

خاقانی ۱۷۷ / وصاف ۲۳۳

محوّی mahviyy [ع.] (ص.) فراهم شده، جمع

شده، دربر گرفته. / مصباح ۹۰ / دره ۲۸

باعث خواری و ذلت گردد، بدبختی، رسوایی،

خواری. / یمنی ۴۵۵ - ۴۶۰ - ۴۷۱ / برید

۵۲ - ۵۸ - ۸۳ - ۱۷۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۱ /

مرزبان ۸۱ - ۶۱۵ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۶۴ -

ج ۳ ص ۱۶۷ - ۲۵۷ / سبط ۶۷ - ۹۸ /

نسایم ۶۳ / دره ۱۸۵

مخاشات *moxāšāt* [ع.] (مص.) نبرد کردن با

کسی به ترسیدن. / دره ۴۵۵

مخاشنت *moxāšanat* [ع.] (مص. امص.)

درشتی کردن با کسی. درشتی. / سیرت ۱۵ /

وصاف ۵۰ - ۱۱۲ - ۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۶۷ -

۳۳۰ - ۵۱۸ / رشف ۱۱۲ / دره ۱۱۶

مخاشنه *moxāšana(e)* [ع.] (مص. امص.)

ر.ك. مخاشنت. / سیرت ۲۳۲ / وصاف ۲۲۸ -

۶۱۵

مخاشی *maxāši* [ع.] (ا.) جِ مَخْشِ، ترس

جای. / دره ۵۱۵

مخاصرت *moxāsarāt* [ع.] (مص.) رفتن به

طرف یکدیگر، پهلوی به پهلوی رفتن. / برید ۳۷۶

مخاصره *moxāsara(e)* [ع.] (مص.) ر.ك.

مخاصرت. / دره ۴۲۰

مخاض *ma(e)xāz* [ع.] (مص.) درد زایمان

گرفتن. / وصاف ۵۵۷

مخاض *maxāz* [ع.] (ا.) جِ مَخَاضَة، آبراهه. /

وصاف ۳۴ / دره ۳۶۴

مخاضات *maxāzāt* [ع.] (ا.) جِ مَخَاضَة،

آبراهه. / یمنی ۸۱

مخاضعت *moxāza'at* [ع.] (مص.) نرمی و

فروتنی کردن. / وصاف ۴۹

مخافت *maxāfat* [ع.] (مص. امص.) ترسیدن،

خوف داشتن، ترس، خوف. / کلیله ۳۳ - ۴۰ -

۱۰۷ - ۲۸۲

مخادنت *moxādanat* [ع.] (مص.) دوست

صادقانه کردن. / برید ۱۹۳ / تجربه ج ۱ ص

۱۹۵

مخادیم *maxādīm* [ع.] (ص.) جِ مَخْدُوم،

صاحب، خداوند، بزرگ. / سبط ۶ - ۸۹ -

۹۸ - ۱۰۱ / وصاف ۳۶۴ - ۵۳۸ / تجربه ج ۲

ص ۷۱ - ۱۶۹ - ۱۸۷

مخاذیل *maxāzīl* [ع.] (ص.) جِ مَخْذُول، خوار

شده، ذلیل شده، فرومایه. / کلیله ۳۶۵ / توسل

۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۵۹ / اغراض ۱۷۰ /

راحه ۱۳۵ - ۱۴۳ - ۱۶۲ - ۲۲۸ - ۲۸۹ /

یمنی ۳۲ - ۲۰۸ - ۲۷۶ - ۲۹۲ - ۳۱۱ -

۳۱۳ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۸۰ - ۳۸۵ / معجم

۴۵ - ۸۸ / جهانگشا ج ۲ ص ۴ / جهانگشا

ج ۳ ص ۱۳۹ - ۲۲۱ - ۲۳۸ - ۲۵۳ / وصاف

۴۱۸ / سبط ۳۵ / مسامره ۴۷ - ۱۰۵ -

۱۲۴ - ۱۷۳ / نسایم ۳۲ - ۵۴ - ۶۸ / رشف

۱۵۰ / ظفر ج ۱ ص ۵۵۶

مخارف *maxāref* [ع.] (ا.) جِ مَخْرَف، زنبیل

خرد. / دره ۹۳ - ۱۵۳

مخارق *maxāreq* [ع.] (ا.) جِ مَخْرَقه، دروغ،

کذب، نیرنگ. / یمنی ۱۸۴ - ۴۵۳

مخارقه *moxāraqa(e)* [ع.] (مص.) نیزه زدن.

/ یمنی ۲۸۳

مخارم *maxārem* [ع.] (ا.) جِ مَخْرَم، بریدگی

بینی کوه، دهانه راه کوه. / یمنی ۱۲۹ - ۱۶۵ -

۲۷۷ - ۲۸۳ - ۳۱۳ - ۳۲۳ - ۳۲۸ - ۳۳۶ /

نفته ۶۵ / مسامره ۱۳۱

مخاریق *maxāriq* [ع.] (ا.) جِ مَخْرَاق، حبله،

تزویر، نیرنگ. / یمنی ۴۶۸ / مرزبان ۵۹۰ /

جهانگشا ج ۳ ص ۲۲۹

مخازی *maxāzī* [ع.] (ا.) جِ مَخْزَات، آنچه

مخال *moxāl* [ع.] (ص.) مردی که عموها و

داییهای وی کریم باشند. / دره ۵۹۴

مخالب *maxāleb* [ع.] (ا.) ج. مِخْلَب، جنگال.

/ عتبه ۱۴ / بختیار ۱۴۸ / عقد ۶۲ / سند

۱۲۳ / یمنی ۳۳۳ / نفثه ۷۲ / معجم ۱۱۸ -

۱۸۳ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۹۷ - ج ۲ ص ۸۰

مخالبت *moxālabat* [ع.] (مص.) فریفتن. /

عقد ۹۷

مخالّت *moxāllat* [ع.] (مص. امص.) دوستی

کردن. دوستی. / المعجم ۱۹ / دره ۴۵۶

مخالست *moxālasat* [ع.] (مص.) درربودن

چیزی. / مرزبان ۶۱۴ / دره ۷۱۶

مخالص *moxāles* [ع.] (ص.) باصفا، بی ریا. /

مرزبان ۱۵۹ - ۶۴۰

مخالصه *moxālasa(e)* [ع.] (امص.) دوستی

خالص و بی ریا. / خاقانی ۲۵۶

مخالعه *moxāla'a(e)* [ع.] (مص.) در اصطلاح

تصوّف روی آوردن سالک به قبله محبت محبوب

واقعی و جدایی از محبت محبوب خارجی. /

مصباح ۴۱۷

مخالب *maxālīb* [ع.] (ا.) ج. مِخْلَب، جنگال.

/ توسل ۱۲۹ - ۱۳۳ / اغراض ۱۰۲

مخامر *moxāmer* [ع.] (ص.) مقیم. / عتبه

۸۹ - ۱۳۲

مخامرت *moxāmarat* [ع.] (مص.) ۱ - پنهان

شدن. / یمنی ۲۷۷: ۲ - آمیختن با هم،

مخالطت، نزدیک شدن با یکدیگر. / نفثه ۵۸

/ رشف ۲۷۳ - ۳۲۹

مخامره *moxāmara(e)* [ع.] (مص.) مخامرت،

آمیختن با هم، مخالطت، نزدیک شدن با

یکدیگر. / رشف ۲۷۳ - ۳۲۹

مخامل *maxāmel* [ع.] (ا.) ظاهراً ج. مَخِيل،

جای پنهان شدن، پنهان جای. / دره ۳۶۴

مخانیث *maxānīs* [ع.] (ا.) ج. مَخْنَث، امرد،

مفعول، مأبون. / یمنی ۷۵ / وصاف ۱۸۳ /

رشف ۲۴۱ / تجربه ج ۲ ص ۴۴

مخاوف *maxāvef* [ع.] (ا.) ج. مَخَوْف، جای

ترسناک و هولناک. / کلیله ۴۸ - ۳۰۰ / اغراض

۱۴۴ - ۳۷۷ / یمنی ۳۳۶ - ۳۷۸ / رشف

۲۱۸ - ۳۵۳

مخایض *maxāyez* [ع.] (ا.) ظاهراً ج. مخاضة،

جای فرو رفتن در آب. / یمنی ۴۳ - ۵۲ -

۲۳۸ - ۳۹۰

مخایل *maxāyel* [ع.] (ا.) ۱ - ج. مَخِيلَة، نشانه

و علامت. / کلیله ۱۴ - ۲۲۸ - ۲۴۰ - ۲۴۸ -

۲۸۴ - ۳۵۵ - ۳۶۸ - ۳۹۲ / مقامات ۵۳ -

۱۰۰ - ۱۰۱ / عتبه ۱۷ - ۲۲ - ۷۶ / بختیار

۷۲ - ۱۸۰ / توسل ۱۶ - ۴۰ / خاقانی ۵۹ /

سند ۴۲ - ۷۹ - ۱۱۹ / اغراض ۲۹ / عقول

۲۵ / راحه ۲۸۰ / یمنی ۲۳ - ۴۰ - ۱۸۰ -

۳۰۸ / دستور ۲۷ - ۷۰ - ۸۵ / برید ۲۳۰ /

مرزبان ۱۱۱ - ۳۵۷ - ۴۲۱ - ۵۳۲ / معجم

۳۱ - ۶۷ - ۱۱۶ - ۱۳۰ - ۱۶۸ / روضه ۵۶ /

جهانگشا ج ۳ ص ۳۹ / وصاف ۱۴ - ۱۸ -

۵۳ - ۸۱ - ۱۵۰ - ۱۶۰ - ۱۷۶ / سمط ۲۱ -

۵۳ / مسامره ۱۴۲ - ۲۰۶: ۲ - ج. مَخِيلَة، ابر

که آن را بارنده پندارند. / دره ۵۹۲

مخبات *moxabba'āt* [ع.] (ص.) ج. مَخْبَثَة، زن

بسیار پنهان کرده شده. و ممکن است مخبات به

تخفیف خوانند. ج. مَخْبَثَة، دختر منذره که

هنوز متزوج نشده. / دره ۵۳

مخبط *moxabbat* [ع.] (ص.) ۱ - آشفته، در

هم آمیخته. / مرزبان ۴۶۴ / مسامره ۱۵۳: ۲ -

بریشان عقل، دارای خبط دماغ. / گلستان

وصاف. ۵۷۴: ۲- سبزه موی نودمیده. / دستور

۶۴

مختطف moxtataf [ع.] (ص.) ربوده. /

مصباح ۱۳۶

مختطف moxtatef [ع.] (ص.) ربایند. /

سیرت ۱۸۵ / مصباح ۵۳

مختطی moxtati [ع.] (ص.) گام زننده، خطوه

بردارنده، در گذرنده. / وصاف ۸۵

مختلج moxtalaj [ع.] (ص.) بیرون کشیده،

کشیده. / مصباح ۳۹۸

مختلس moxtalas [ع.] (ص.) ۱- ربوده. /

دره ۶۷۲: ۲- حرکتی که به حرفی ساکن دهند

برای تنمیز وزن و تقطیع، مختلسه، مجهوله. /

المعجم ۱۰۰

مختمر moxtamer [ع.] (ص.) تخمیر شده،

شراب رسیده جوش زده. / وصاف ۵۲۱

مختنق moxtanaq [ع.] (ا.) جای تنگ. /

یمینی ۱۲۱

مخجل moxajjal [ع.] (ص.) خجلت زده،

شرمسار. / وصاف ۶۲۶

مخدد moxaddad [ع.] (ص.) لاغر و کم

گوشت. / خاقانی ۱۶

مخدر moxder [ع.] (ص.) اسد مخدر، شیر که

بیشه را لازم گرفته است. / دره ۳۳۲

مخدوع maxdū' [ع.] (ص.) کسی که رگ

آخده وی بریده شده باشد. / یمینی ۴۷۶

مخذول maxxūl [ع.] (ص.) خوار کرده شده،

زبون گردیده، فرومایه. / عتبه ۱۷- ۱۸ /

اغراض ۳۰۷- ۴۱۱ / عقول ۴۷ / یمینی ۹۷-

۴۵۴- ۴۶۹ / معجم ۴۶ / وصاف ۳۱۸ /

سمط ۲ / مسامره ۱۶۳- ۱۷۶ / نسایم ۱۰۸ /

رشف ۱۲۷- ۱۵۲- ۱۵۳- ۲۶۵- ۳۵۴-

۴۱۳ / ظفر ج ۲ ص ۵۱۶

مخبو maxbovv [ع.] (ص.) پنهان شده. / دره

۵۰۳

مخبوات maxbovvāt [ع.] (ص.) ج

مخبو، پنهان شده، پنهانی، نهانی. / وصاف

۲۴- ۲۲۱- ۳۱۹- ۵۵۶

مخبوء maxbū' [ع.] (ص.) پنهان کرده شده. /

برید ۲۲۵

مخبول maxbūl [ع.] (ص.) دارای فساد عقل و

تباهی عضو، و در اصطلاح عروض نام «فعلتن»

از مستفعلن است که از زحاف «خبل» به دست

آید. / المعجم ۵۷- ۶۳- ۸۰- ۱۶۳

مخبون maxbūn [ع.] (ص.) ۱- پنهان کرده. /

دره ۵۰۳: ۲- در اصطلاح عروض نام

«مفاعلن» است که از مستفعلن با زحاف

«خبن» به دست آید. / المعجم ۵۶- ۶۳-

۸۵- ۸۶- ۹۵- ۱۲۷- ۱۲۸- ۱۲۹- ۱۳۸-

۱۵۶- ۱۶۱- ۱۶۳- ۱۶۴- ۱۷۰- ۱۷۱-

۱۸۴- ۱۸۶- ۱۸۸: ۳- نام «فعلاتن» که از

فاعلاتن با زحاف «خبن» به دست آید. /

المعجم ۵۳- ۶۲- ۸۰- ۹۰- ۱۳۲- ۱۳۳-

۱۳۴- ۱۳۵- ۱۳۷- ۱۵۷- ۱۶۵- ۱۷۰-

۱۸۰- ۱۸۷: ۴- نام «مفاعیل» که از مفعولات

با زحاف «خبن» به دست آید. / المعجم ۵۸-

۶۳- ۱۳۸

مختال moxtāl [ع.] (ص.) تکثر، خودپسند. /

وصاف ۳۱۲ / دره ۱۲۷

مخترق moxtaraq [ع.] (ا.) جای حرکت و

سیر. / یمینی ۱۲۷

مخترم moxtaram [ع.] (ص.) از بیخ برکنده و

بریده و شکافته. / دستور ۸۱

مختط moxtatt [ع.] (ص.) ۱- خطدار. /

- مخصل mexsal [ع.] (ص.) برآن (شمشیر). /
دره ۳۳۹-۶۴۲
- مخضر moxzar [ع.] (ص.) سبز خرم. / سمط
۱۵ / دره ۲۱۹
- مخضر moxazzar [ع.] (ص.) سبز. / نسایم
۱۰۵
- مخضرم moxazram [ع.] (ص.) ۱- آنکه پدر
او ناشناس باشد. آنکه دعوی نسبی کند و
نداشته باشد. / دره ۶۸؛ ۲- شاعری که
جاهلیت و اسلام را دریافته باشد. / دره ۶۸
- مخضل mexzal [ع.] (ص.) شمشیر برآن. /
تجربه ج ۱ ص ۴۸۲
- مخضل moxzal [ع.] (ص.) خوش و خرم. /
دره ۲۱۹ / تجربه ج ۲ ص ۲۴
- مخضوب maxzūb [ع.] (ص.) خضاب کرده
شده، رنگ شده. / مقامات ۸۴-۱۵۱ / وصاف
۷۲ / تجربه ج ۱ ص ۱۴۴
- مخضوبه maxzūba(e) [ع.] (ص.) مؤنث
مخضوب، رنگ شده. / تجربه ج ۲ ص ۱۸۳
- مخضود maxzūd [ع.] (ص.) درخت پاك کرده
شده از خار. / خاقانی ۲۷۵ / یمنی ۴۹۲
- مخطّ maxatt [ع.] (ا.) منزل، فرود آمد نگاه. /
وصاف ۲۹۲-۵۲۷ / دره ۱۳۲-۱۲۸
- مخطر moxter [ع.] (ص.) به خطر افتاده. /
رشف ۳۲۹
- مخطوبه maxtūba(e) [ع.] (ص.) خواستگاری
شده. / دره ۲۵۴ / گیتی ۲۱۸
- مخطور maxtūr [ع.] (ص.) اندیشه و آنچه در
دل گذرد. / دره ۴۹۷
- مخطوف maxtūf [ع.] (ص.) ربوده، خیره شده.
/ یمنی ۴۹۰
- مخطوم maxtūm [ع.] (ص.) افسار زده. /
- مخرج moxraj [ع.] (مص.) بیرون کردن از ملک
خود، خرج کردن. / کلیله ۴۱۶
- مخرّج moxarraaj [ع.] (ص.) بیرون آمده،
استخراج شده. / المعجم ۵۶-۱۸۹
- مخرّق moxarraaq [ع.] (ص.) پاره پاره کرده،
دریده. / مرزبان ۵۵۱-۷۴۲
- مخرقه maxraqa(e) [ع.] (امص.) نرنگ و
فریب، دروغ و کذب. / یمنی ۳۸۳ / مرزبان
۵۷ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۲۷ / وصاف ۴۹۲-
۵۸۳
- مخرقه moxreqa(e) [ع.] (ص.) شکنده،
شکافنده. / دره ۵۷۰
- مخرم maxrem [ع.] (ا.) پشته و کوهی که منفرد
باشد، بینی کوه. / یمنی ۳۳۲
- مخروم maxrūm [ع.] (ص.) شعری که در وی
تصرف «خرم» کرده باشند. ر.ک. خرم و اخرم.
/ وصاف ۱۷۷
- مخزول maxzūl [ع.] (ص.) شکسته پشت. /
دره ۵۸۵
- مخزون maxzūn [ع.] (ص.) در خزانه نهاده
شده، ذخیره شده. / عنید ۲۴ / رشید ۴۵-۶۲
/ توسل ۲۹۲ / عقول ۳۶ / یمنی ۲۱۴-
۳۲۱ / معجم ۱۱۷
- مخزّی moxzi [ع.] (ص.) ذلیل و خوار کننده،
رسوایی آور. / توسل ۶۱
- مخشوب maxšūb [ع.] (ص.) خشک شده. /
وصاف ۱۰۰
- مخصال mexsāl [ع.] (ا.) داس. / دره ۶۴۲

دره ۶۲۵ / تجربه ج ۱ ص ۱۳۲: ۲- رها شده.

رها. / اخلاق ۳۹۶ / جهانگشا ج ۱ ص

۱۸۷- ج ۲ ص ۳۷ / وصال ۱۰۵- ۱۲۴-

۲۰۸: ۳- فارغ از غم. / دره ۱۰۸

مخمصت maxmasat [ع.] (امص.) گرسنگی

مفرط، سوزش و رنجی که از گرسنگی در شکم

پیدا شود. / اغراض ۲۹۶

مخمصه maxmasa(e) [ع.] (امص.) ۱-

گرسنگی. / مرزبان ۵۶۵: ۲- پیچیدگی کار،

اشکال. / تجربه ج ۱ ص ۱۷۴

مخنق moxannaq [ع.] (ص.) خفه شده، و در

اصطلاح عروض «مفعولن» چون در حشویت

افتد و از مفاعیلن منشعب باشد آن را مخنق

خوانند. / المعجم ۵۱- ۱۰۳- ۱۵۲- ۱۵۳-

۱۸۷

مخنقه mexnaqa(e) [ع.] (ا.) آلت خفه کردن.

/ مرزبان ۲۳۳

مخنوق maxnūq [ع.] (ص.) خفه کرده شده،

گلو افشرد. / نفه ۶۴ / رشف ۱۹۳

مخوّل moxavval [ع.] (ص.) مال داده، ملک

داده. / دره ۴۲۸

مخیب moxayyeb [ع.] (ص.) ناامید گرداننده.

/ نفه ۱۲

مخیم moxayyam [ع.] (ا.) جایی که در آن

خیمه زنند، خیمه گاه. / رشید ۲۶- ۱۱۶-

۱۲۵ / عقد ۹۸- ۱۰۰- ۱۴۳ / خاقانی ۷۶-

۱۱۹- ۱۶۸ / راحه ۱۲۴ / یمینی ۲۹- ۷۵ /

معجم ۸۲- ۱۱۸- ۱۲۰- ۱۸۴- ۱۸۷ /

روضه ۱۰۹ / جهانگشا ج ۱ ص ۹۲- ۱۴۲-

۱۵۷- ج ۲ ص ۲۲۴- ج ۳ ص ۲۱ / سیرت

۱۷- ۲۵- ۱۰۱- ۱۰۹- ۱۳۸- ۲۴۴ /

وصاف ۱۳- ۴۷- ۷۶- ۸۵- ۱۴۱- ۱۷۰-

وصاف ۵۲۸

مخطی moxtī [ع.] (ص.) خطا کننده، خطا کار،

گناهکار. / کلیله ۴۸ / معجم ۱۵۹

مخفر moxfer [ع.] (ص.) شکنده عهد و پیمان.

/ عقول ۵۳

مخفوض maxfūz [ع.] (ص.) پایین آورده. /

یمینی ۴۸۷ / وصال ۱۶۳

مخل moxell [ع.] (ص.) وفا نکننده، مزاحم. /

دره ۳۹۸

مخلات mexlāt [ع.] (ا.) توبره، علف دان. / دره

۱۱۳

مخلخل moxalxal [ع.] (ص.) ظاهراً متخلخل.

خلخال بر نهاده. / دره ۵۹۲

مخلط moxallat [ع.] (ص.) فاسد شده. / برید

۱۳۸- ۱۵۷- ۲۰۳

مخلط moxallet [ع.] (ص.) تخلیط کننده، دو

به هم زن، فساد کننده. / اغراض ۹۸

مخلع moxalla' [ع.] (ص.) خلعت داده شده. /

دره ۵۱۱

مخلع moxalla' [ع.] (ص.) ۱- سست و

ناتوان. / خاقانی ۶۸: ۲- در اصطلاح عروض

نام «مفعولن» است که از مستفعلن به دست آید.

/ المعجم ۵۶- ۶۳

مخلف moxallaf [ع.] (ص.) جانشین، خلیفه

گردانیده. / یمینی ۳۴- ۴۵ / مرزبان ۷۳۹ /

مصباح ۹۵

مخلفه moxallafa(e) [ع.] (ص.) مؤنث

مخلف، جانشین. / سبط ۴۰

مخلوق moxleq [ع.] (ص.) کهنه. / برید ۳۵۱

مخلوجه maxlūja(e) [ع.] (ا.) نیزه زنی چپ و

راست. / دره ۵۵

مخلی moxallā [ع.] (ص.) ۱- تهی، خالی. /

مدارست modārasat [ع.] (مص.) در درس و کتاب مذاکره کردن، سبق گفتن. / توسل ۶۳ /
 یمنی ۷۸-۳۴۵ / معجم ۱۹۶

مدارع madāre' [ع.] (ا.) ج. مَدْرَعَة، جامهٔ پشمینه. / رشید ۴۶ / وصاف ۳۸۸

مدارع madāre' [ع.] (ا.) ج. مَدْرِع، آبی که گیاه اطراف آن را چرانیده و چراگاه دور شده باشد. /
 وصاف ۵۱۵-۶۰۳

مداعات modā'āt [ع.] (مص.) ستیزه کردن با هم. / معجم ۱۷۵

مداعبت modā'abat [ع.] (مص.) مزاح و شوخی کردن. / دستور ۵۲ / مرزبان ۳۸۹-۶۲۳ / اخلاق ۳۲۲ / مصباح ۳۶۱-۳۶۳

مداعبه modā'aba(e) [ع.] (مص.) ر.ك. مداعبت. / بیهق ۲۰۲ / رشید ۷۰ / توسل ۲۱۶-۲۳۱ / دستور ۹۰

مدافع madāfe' [ع.] (ا.) ج. مَدْفَع، توپ. / دره ۲۷۸-۳۵۸

مدافعت modāfa'at [ع.] (مص.) عذر آوردن از قبول کار، دفع کردن و رد کردن پیشنهادی که می‌شود. / کلیله ۳۱۳

مدالست modālasat [ع.] (مص.) فریفتن و ستم کردن. / مرزبان ۳۹۲-۵۸۵ / دره ۷۱۶

مدامع madāme' [ع.] (ا.) ج. مَدْمَع، محل اشک، مجرای اشک. / عقد ۸۸ / سند ۱۹۲ /
 اغراض ۱۰۹ / مرزبان ۲۳۰

مدانات modānāt [ع.] (مص.) قرین یکدیگر گردانیدن. / یمنی ۴۹۳

مداولت modāvalat [ع.] (مص.) مداومهٔ دور زدن. / مرزبان ۴۷۸ / وصاف ۴۸

مداوی modāvi [ع.] (ص.) درمان کننده، تیمار کننده. / مرزبان ۱۴۹

۵۷۹ / سبط ۴۷ / مسامره ۱۵-۷۰-۸۶

۱۰۶-۱۹۳ / نسایم ۲۵-۱۰۷ / رشف ۶۶ /

ظفر ج ۱ ص ۲۹-۴۵-۸۳-۴۸۴-۵۵۸

ج ۲ ص ۴۰۵ / دره ۲۴۸-۴۳۴-۳۰۹

مَد madd [ع.] (ا.) هدیه، ارمغان، پیشکش. /

جهانگشا ج ۲ ص ۲۳۲-۲۴۵ / سیرت ۱۸۰

/ وصاف ۹۷-۱۹۷-۲۸۴-۲۹۲-۳۳۱

۳۷۴-۳۸۰

مدابرت modābarat [ع.] (مص.) دشمنی کردن. / وصاف ۵۸۵

مدابیر madābīr [ع.] (ص. ا.) ج. مَدْبُور، بدبخت. / مقامات ۴۹-۶۹ / توسل ۱۲۷-

۱۳۷ / یمنی ۲۱-۲۷-۲۹-۲۲۳-۳۱۱

۳۱۳-۳۹۰ / معجم ۴۵ / جهانگشا ج ۲ ص

۷۸-۱۷۴- ج ۳ ص ۱۲۵-۱۲۷-۲۳۸ /

مسامره ۱۷۶ / نسایم ۹۵ / ظفر ج ۱ ص ۵۵۶

مداجات modājāt [ع.] (مص.) مدارا کردن با دشمن، پوشانیدن دشمنی را. / عقد ۹۷ /

دستور ۷۳ / یمنی ۱۲۶-۲۰۳ / برید ۱۹-

۹۰-۲۴۱-۲۴۷-۲۶۰ / مرزبان ۴۲۳-

۵۷۰ / وصاف ۴۲۶-۴۸۰

مداحلت modāhalat [ع.] (مص.) فریب دادن. / دره ۴۹۹

مداخل madāxel [ع.] (ا.) ج. مَدْخَل، راهرو. / دره ۴۹۹

مداد medād [ع.] (ا.) مرکب. / وصاف ۲۹۹

مدارج madārej [ع.] (ا.) ج. مَدْرَج، راه، جای رفتن و گذشتن. / دره ۵۳۵

مدارج madārej [ع.] (ا.) ج. مَدْرَج، رقعهٔ پیچیده که گم شده باشد. / دره ۲۴۰

مدارات modāra'at [ع.] (مص.) یکدیگر را دفع کردن، خلاف نمودن. / دره ۴۵۵

مدخ [ع.] madx (امص.) بزرگی، عظمت. / دره

۴۱

مدخر [ع.] moddaxar (ص.) آنچه ذخیره کرده

می‌شود، پس انداز شده. / کلیله ۱۳ - ۳۶

۴۴ - ۱۸۱ - ۲۰۷ / مقامات ۴۳ / رشید ۲۲ /

سند ۵۱ / عقول ۲۷ - ۴۸ / مرزبان ۳۷۶ -

۷۱۷ / سمط ۲۳ / مسامره ۲۵۵ / نسایم ۲۵ /

ظفر ج ۲ ص ۳۸۱

مدخول [ع.] madxūl (ص.) تباہ و فاسد. /

اغراض ۶۵ / یمنی ۴۶۳ / دره ۷۷

مدر [ع.] madar (ا.) ۱ - کلوخ. / مقامات ۱۷۰

/ سند ۲۵۴ - ۲۸۶ / برید ۲۰۹ / رشف

۲۳۳ - ۳۵۴: ۲ - روستا، ده، قریه. / رشید

۱۴۰ / توسل ۲۹

مدرار [ع.] medrār (ص.) ریزنده، بسیار

بارنده. / عتبه ۹۶ / جهانگشا ج ۱ ص ۱ /

سیرت ۲۶۲ / وصاف ۵۴ - ۲۹۲ - ۳۵۶ /

مسامره ۴۸ - ۲۶۹ / نسایم ۱۰ - ۸۵ / رشف

۷۹ / ظفر ج ۲ ص ۱۵۴ / دره ۵۶ / تجربه ج

۱ ص ۱۷۰

مدرّپ [ع.] modarrab (ص.) کارآزموده،

ورزیده. / دره ۳۶۴

مدرجه [ع.] madraja(e) (ا.) جای رفتن و

گذشتن، راه. / یمنی ۲۴۲ - ۳۳۳ / دره ۵۳۵

مدرهمه [ع.] modarhama(e) (ص.) فراوان

انباشته. / دره ۷۰۶

مدعم [ع.] modda'em (ص.) تکیه کرده بر

ستون. / دره ۳۸۹ - ۵۵۷

مدغم [ع.] modγam (ص.) ادغام شده،

پوشیده، مضمّر. / روضه ۱۱۵ / معجم ۱۰۵ -

۱۳۴

مدقع [ع.] modqe' (ص.) خاک‌نشین، خوار. /

مداهن [ع.] modāhen (ص.) دروغگو، منافق،

مکار. / مقامات ۷۸

مداهنت [ع.] modāhanat (مص.) اظهار کردن

چیزی را برخلاف باطن، چرب زبانی کردن. /

کلیله ۲۳۰ / رشید ۷۷ / توسل ۵۸ - ۱۴۳ /

خاقانی ۲۳۳ / برید ۳۷ / مرزبان ۳۲۵ - ۵۲۴

/ روضه ۸۱ / جهانگشا ج ۳ ص ۷۹ / وصاف

۱۲۶ - ۱۹۲ / سمط ۴ / مسامره ۹۷ / رشف

۹۹ / ظفر ج ۱ ص ۱۹ - ۱۰۳ / دره ۴۱۳

مداهنه [ع.] modāhana(e) (مص.) ر.ك.

مداهنت. / عتبه ۲۰ / یمنی ۶۴ - ۱۲۶ /

برید ۲۳۳ / مصباح ۲۴۲ / ظفر ج ۱ ص ۱۵۹

/ دره ۱۱۸ / گیتی ۱۴۶

مداید [ع.] madāyed (ص.) ج مدیده،

طولانی، مستند، دراز. / دره ۱۵۳

مدبّج [ع.] modabbaj (ص.) آراسته به دیباج،

منقوش، زینت شده. / دره ۱ - ۴۶۲

مدبّجات [ع.] modabbajāt (ص.) ج مدبّج،

آراسته به دیباج. / دره ۴۶۱

مدبغه [ع.] ma(o)dbaya(e) (ا.) جای دباغت.

/ سیرت ۲۰۹

مدبور [ع.] madbūr (ص.) پشت داده. / دره

۳۵۴

مدبوغ [ع.] madbūγ (ص.) دباغی شده. /

مقامات ۶۴

مدبوغه [ع.] madbūya(e) (ص.) مؤنث

مدبوغ، دباغی شده. / مصباح ۸۹

مدحرج [ع.] modahraj (ص.) گرد و مدوّر. /

بیهق ۴۸

مدحض [ع.] madhaz (ا.) لغزشگاه. / توسل ۶۶

مدحور [ع.] madhūr (ص.) رانده، دور کرده

شده. / برید ۲۹۱ / دره ۳۵۴

معجم ۱۲۹

مدقق modaqqaq [ع.] (ص.) دقیق شده. /

خاقانی ۲۲۰ / روضه ۱۲۴

مدقق modaqqueq [ع.] (ص.) آنکه در معرفت و

وقوف بر چیزی دقت می‌کند. / خاقانی ۱۷۶

/ تجربه ج ۲ ص ۱۸۷

مدقوق madqūq [ع.] (ص.) کوفته. / دره

۲۱۶-۴۹۲

مدقه medaqq(e) [ع.] (ا.) کوبه، آلت کوبیدن.

/ و صاف ۳۸

مدگه medakka(e) [ع.] (ا.) ابزار کوبیدن. /

دره ۴۷۰

مدلهم modlahemm [ع.] (ص.) تاريك، سپاه.

/ مرزبان ۱۴۴ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۵ /

رشف ۴۰

مدلهمه modlahemma(e) [ع.] (ص.) مؤنث

مدلهمه، سپاه. / تجربه ج ۱ ص ۶۳

مدمر modammar [ع.] (ص.) هلاك شده. /

وصاف ۲۲-۳۰-۱۶۳-۵۶۰-۶۴۵ / دره

۴۰۲ / تجربه ج ۱ ص ۵۸-ج ۲ ص ۱۵

مدمع madma' [ع.] (ا.) گنج چشم. / تجربه ج

۲ ص ۵۶

مدمن modmen [ع.] (ص.) فراوان، همیشه،

همواره، دائم. / مصباح ۱۳۷

مدموم madmūm [ع.] (ص.) سخت فربه

پیه‌ناك، سرخرنگ. / دره ۱۴۱

مدنر modannar [ع.] (ص.) اسب خالدار. /

خاقانی ۴۸

مدنره modannara(e) [ع.] (ص.) سگه زده. /

دره ۷۰۶

مدنس modannas [ع.] (ص.) آلوده، ناپاك،

ملوث، چركين. / رشف ۱۳۲-۱۳۶-۱۷۷-

۲۴۷

مدنف modnef [ع.] (ص.) سخت. / عقول ۱۹

مدنق modanneq [ع.] (ص.) ضعيف، لاغر. /

بريد ۳۰۶

مدوَج modavvaj [ع.] (ص.) دارای دواج

(بالابوش). / مقامات ۱۰۸

مدهن modahhan [ع.] (ص.) چرب کرده.

چرب. / مقامات ۶۴

مدهون madhūn [ع.] (ص.) ۱- کشتزاری که

از باران اندکی تر شده باشد. / خاقانی ۸۸:

۲- رنگ و روغن دار. / راحه ۱۸۰

مدید madīd [ع.] (ص.) طولانی، و در اصطلاح

عروض نام بحری است از بحور عروضی که

اجزاء آن چهار بار فاعلاتن فاعلن است. /

المعجم ۶۸-۶۹-۷۸-۸۵

مدیر modayyer [ع.] (ص.) گرداننده. /

وصاف ۲۰۸

مدین madīn [ع.] (ص.) مرد وامدار. / یمنی

۴۶۷

مذابب moza"ab [ع.] (ص.) گیسودار. / دره

۱۵۹

مذارع mazāre' [ع.] (ا.) ۱- جِ مِذراع، ده

میان زراعت و دشت. / دره ۵۷۴؛ ۲- جِ

مِذراع، دست و پای ستور. / دره ۲۴۷-۵۷۴

مذال mozāl [ع.] (ص.) ۱- دامن فروهشته. /

المعجم ۵۷؛ ۲- در اصطلاح عروض نام

«مستفعلان» از مستفعلن که با زحاف اذالت به

دست آید. / المعجم ۵۷-۶۳-۱۲۷-۱۳۰-

۱۸۴

مذام mazāmm [ع.] (ا.) جِ مذمت، نکوهش. /

مرزبان ۲۶۹-۴۵۳

مذبذب mozabzeb [ع.] (ص.) دودله، مردد.

- مرآ merā [ع.] (مص. امص.) پیکار کردن، جدال
کردن. ستیزه‌گری، لجاج. / چهار ۴۶ / اخلاق
۱۲۴ - ۱۸۵ - ۱۷۶ - ۲۱۴ - ۳۲۹ - ۳۴۴ /
وصاف ۱۳۶ / رشف ۲۸۰ / دره ۶۳۲
- مرآت morā'āt [ع.] (مص.) به رخ کسی
کشیدن، ریا کردن. / اخلاق ۳۳۹
- مرابع marābeh [ع.] (ا.) ج. مربع، سود،
منفعت. / وصاف ۱۵۵ - ۱۷۰
- مرابض marābez [ع.] (ا.) ۱ - ج. مریض،
مأوی سباع مانند گرگ و شیر. / رشید ۱۴۰
/ مرزبان ۵۹۶ / نقشه ۳۳ - ۹۴ : ۲ - ج.
مریض، آغل گوسفندان، / سیرت ۲۷۲ / دره ۹
/ تجربه ج ۲ ص ۱۹۶ - ۲۰۳
- مرابط morābet [ع.] (ص.) ج. مَرَبَط، محل
بستن چاربايان، جای بستن. / یمنی ۱۰۶ -
۲۷۷ - ۳۳۶ - ۳۸۵ - ۳۹۱ / جهانگشا ج ۱
ص ۲۱۳ - ج ۲ ص ۱۸۵ / وصاف ۱۶۰ / دره
۹ - ۴۴۸ / تجربه ج ۲ ص ۲۰۵
- مرباط morābet [ع.] (ص.) مواظب و ملازم
سرحد مسلمانان مرزدار، مروج ایمان. /
خاقانی ۱۹ ۱۴۳ / یمنی ۳ - ۱۳۴ - ۴۳۰ /
وصاف ۸۴ / تجربه ج ۱ ص ۵۷ - ج ۲ ص
۱۹۸
- مرابع marābe' [ع.] (ا.) ج. مَرَبَع، جای اقامت در
ایام بهار. / خاقانی ۱۵۲ / مرزبان ۶۵۱ /
وصاف ۲۳ - ۱۹۰ - ۳۱۳ / دره ۱۳۲ / تجربه
ج ۲ ص ۲۵۱
- مرابع marābi' [ع.] (ا.) ج. مَرَبَاع، جایی که
گیاه آن در اوّل بهار بروید. / سند ۱۲۲ / یمنی
۳۰۱
- مراتب marātej [ع.] (ا.) ج. مَرَتَاج، راه تنگ. /
دره ۵۴۶
- مذبح mazbah [ع.] (ا.) جای ذبح و قربانی
کردن، گلوگاه. / مرزبان ۴۴۷
- مذخور mazxūr [ع.] (ص.) ذخیره شده،
اندوخته، گرد کرده. / یمنی ۳۵۱
- مذرب mozarrab [ع.] (ص.) زهر داده
(شمشیر). / دره ۳۶۴
- مذری mezrā [ع.] (ا.) شانه، افشون. / نقشه ۹۳
- مذعان mez'ān [ع.] (ص.) منقاد، مطیع. /
جهانگشا ج ۱ ص ۱۴۲ - ۱۹۶ - ج ۳ ص
۵۱ - ۵۵ / وصاف ۶۱ - ۱۲۷ - ۲۳۷ - ۴۵۴ -
۴۵۷
- مذعن moz'an [ع.] (ص.) فرمانبردار، مطیع. /
برید ۲۴ - ۲۰۲
- مذقه mazqa(e) [ع.] (ا.) شیر و شراب به آب
آمیخته. / مصباح ۱۳۷ - ۱۹۵
- مذکر mozakkar [ع.] (ص.) یوم مذکر، روز
سخت. / دره ۵۷۵
- مذلل mozell [ع.] (ص.) خوار دارنده، ذلیل
کننده. / وصاف ۱۳۱
- مذلل mozallal [ع.] (ص.) رام، مطیع. / عتبه
۱۶ - ۶۴ / راحه ۴۵۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۳۰
/ وصاف ۴۵۲ / رشف ۴۰۳
- مذنب mozneb [ع.] (ص.) گناهکار. / دره ۵۸۸
- مذهوب mazhūb [ع.] (ص.) رفته، از دست
رفته. / توسل ۲۱ - ۶۷
- مذهول mazhūl [ع.] (ص.) غافل شده. / برید
۱۱۶
- مذیر mozīr [ع.] (ص.) مُذِير، دلیر گرداننده،
برآغالنده. / اغراض ۲۲۸
- مذیل mozayyal [ع.] (ص.) دامن دراز. / دره
۷۹

مراعی marā'ī [ع.] (ا.) ج مرعی، سیزه زار،
چمنزار، چراگاه. / بیهق ۴ / راحه ۸۸-۱۸۲
/ یمنی ۱۹۷-۴۵۷ / ظفر ج ۲ ص ۱۱۹ /
دره ۶۶۶

مراعی morā'ī [ع.] (ص.) رعایت کننده،
حارس، بیننده، ناظر. / لباب ۲۷ / مرزبان
۲۰۲-۳۸۳ / دره ۶۶۶ / تجربه ج ۱ ص ۱۹۸
مراغب marā'eb [ع.] (ا.) ج مرغب، مورد
رغبت. / برید ۸۳

مراغم morā'gam [ع.] (ا.) ۱- قلعه. / دره
۳۸۹: ۲- رفتن جای، گریز جای. / رشف ۳۵۲
مراغم morā'gem [ع.] (ص.) ناراضی، کراحت
دارنده. / و صاف ۴۲۱

مراغمت morā'gamat [ع.] (مص.) آشکارا
جنگ کردن، عداوت کردن، دوری و خشم
کردن با هم. / مصباح ۲۵۵-۲۷۷ / رشف ۵۶
مراغمه morā'gama(e) [ع.] (مص.) ر.ك.
مراغمت. / جهانگشا ج ۳ ص ۲۲۸ / و صاف
۵۷۱

مراغه marā'ga(e) [ع.] (مص.) به خاک غلتیدن.
/ چهار ۳۰ / سند ۲۱۹ / دره ۱۶۶
مراغد morā'fed [ع.] (ص.) یاری دهنده به
همدیگر. / عقول ۲۶ / برید ۱۲

مراغدات morā'fadat [ع.] (مص.) همدیگر را
یاری کردن، معاونت کردن. / عقول ۶۲-۶۵
/ برید ۷-۷۴-۱۹۵-۲۱۰-۳۵۴-۱۷۷-
۳۸۶ / و صاف ۹۹

مرافق marā'feq [ع.] (ا.) ۱- ج مرفق، چیزی
که از آن سود برند، وسیله آسایش. / عقد
۱۱۳-۱۴۵-۱۶۰ / دستور ۶۲ / اخلاق
۲۱۰ / سبط ۶۰-۱۰۳ / نسایم ۱۱۰ / دره
۵۳۷: ۲- ج مرفقه، نازبالش. / دره ۵۳۷

مراحل marā'hel [ع.] (ا.) ج مَرَحَل، شتر قوی.
/ دره ۶۱۶

مراد marād [ع.] (ا.) گردن و گلو. / دره ۳۸۶
مراذ marādd [ع.] (ا.) ج مَرَد، محل بازگشت.
/ مرزبان ۴۴۳

مَرَاد morrād [ع.] (ص.) ج مَارِد، سرکش
نافرمان. / دره ۶۰۹
مرادات morādāt [ع.] (مص.) مدارا نمودن. /
دره ۴۵۶

مرادی marādiyy [ع.] (ا.) ج مُرَدی، چوبی که
بدان کشتی رانند. / دره ۳۸۸

مراره marāra(e) [ع.] (ا.) زهره. / دره ۶۷۶
مراری marārī [ع.] (ا.) ج مَرَوَرَة، بیابان و زمین
که چیزی نرویانند. / دره ۶۷۵

مراس merās [ع.] (ا.) سختی و شدت. / یمنی
۲۸۶

مراسم marāsem [ع.] (ا.) نشانها و علامتها و
اثرها. / یمنی ۱۷۹

مراسیل marāsīl [ع.] (ا.) ج مَرَسَال، تیر کوتاه.
/ دره ۶۲۹

مراشفه morāšafa(e) [ع.] (مص.) مکیدن،
نوشیدن. / و صاف ۱۳۲

مراصد marāsed [ع.] (ا.) ج مرصاد، کمینگاه.
/ عتبه ۱۰ / معجم ۶۲ / سیرت ۴۵

مراض marāz [ع.] (ص.) ج مَرِض، بیمار. /
و صاف ۲۶۷

مراضی marāzī [ع.] (ا.) ج مَرَضَة، خشنودی،
رضوان، رضایت. / رشید ۱۱-۷۴-۱۳۵ /
توسل ۱۱۰ / یمنی ۳۵-۸۰-۱۴۳-۱۹۵-
۲۵۱ / مرزبان ۵۶۹ / معجم ۳۲-۱۳۴ /
جهانگشا ج ۲ ص ۱۵۴ / و صاف ۱۷۵ / رشف
۱۳۷-۲۵۵ / مسامره ۶۶

مرامات marāmāt [ع.] (ا.) ج مَرام، مقصود. /
دره ۲۵۶

مرامات morāmāt [ع.] (مص.) همدیگر را تیر
انداختن. / نفثه ۴۵ / دره ۴۵۶

مرامحه morāmaha(e) [ع.] (مص.) یکدیگر
را نیزه زدن. / نسایم ۶۸

مرامی marāmī [ع.] (ا.) ج مَرَمی، آنچه
اندازند از آلت، آنچه پرتاب کنند. / دره ۳۱۹

مراوغت morāvaṭat [ع.] (مص.) فریب دادن
همدیگر را. / مرزبان ۳۲۵ - ۴۷۷ - ۵۴۷

مراوغه morāvaṭa(e) [ع.] (مص.) با همدیگر
کشتی گرفتن. / دره ۱۶۶

مراهق morāheq [ع.] (ا.) کودک نزدیک به بلوغ
رسیده. / دره ۷۰۳ / تجربه ج ۲ ص ۷۲

مراهنه morāhana(e) [ع.] (مص.) گرو
گذاشتن و شرط بستن. / وصاف ۹۲ - ۱۳۶

مرایا marāyā [ع.] (ا.) ۱ - ج مَرات، آینه. /
دره ۱۳۳ - ۱۹۳ - ۴۸۸ : ۲ - ج مَرئی، منظره.

/ اخلاق ۳۹ : ۳ - ج مَرئی، منظر، مجازاً
صورت. / دره ۶۳۲

مرایات morāyāt [ع.] (مص.) مرایاة، خویشتن
را به نیکی به خلق نمودن، ریا. / وصاف ۲۳۷

/ مصباح ۸۷ - ۲۲۲

مرایر marāy(er) [ع.] (ا.) ج مَریر و مَریره،
رسن سخت تافته، ریسمان دراز باریک. / توسل

۵۱ - ۱۷۱ - ۱۹۱ / اغراض ۱۲۳ / یمینی
۱۴۳ - ۱۸۳ - ۲۸۱ - ۳۵۲ - ۳۷۰ / مرزبان

۵۱۳ / معجم ۱۶۵ / روضه ۶۱ / جهانگشا ج
۲ ص ۵۸ - ۱۵۱ / وصاف ۳۰ - ۱۵۴ - ۲۴۰ -

۲۸۰ - ۴۷۶ / سمط ۴۸ - ۵۵ - ۸۴ / نسایم ۳
/ دره ۳۱۸ - ۶۲۳ / تجربه ج ۲ ص ۲۱۳

مرانی marāī [ع.] (ا.) ج مَرات، آینه. / رشف

مرافق morāfeq [ع.] (ص.) همراه و موافق. /
یمینی ۲۵۲ / برید ۲۵

مرافقه morāfaqa(e) [ع.] (مص.) با کسی
ملاطفت کردن، همراهی کردن. / رشف ۸۴

مراق marāqq [ع.] (ا.) پرده و غشایی است که
زیر جلد محسوس شکم است و زیر آن صفاق

است. ر.ك. صفاق و مراق. / خاقانی ۱۷۴ /
وصاف ۱۵۷

مراقبت morāqabat [ع.] (امص.) نگهبانی، و
در اصطلاح عروض یکی از زحافات بیست و

دو گانه اشعار عرب است که در اشعار فارسی
نیز مستعمل است و آن است که سقوط یکی از

دو حرف با ثبوت دیگری متلازمان باشند یعنی
دو حرف نه با هم ساقط شوند و نه با هم ثابت

باشند. / المعجم ۵۰ - ۵۲ - ۶۴ - ۶۶ -
۱۴۸ - ۱۵۲

مراقد marāqed [ع.] (ا.) ج مَرَقَد، آرامگاه،
قبر. / توسل ۲۶۴ / عقد ۱۲۷ / دستور ۹۸ /

مرزبان ۶۴۷ / وصاف ۱۴۳

مراقی marāqī [ع.] (ا.) ج مِرَقاة، درجه، پله
نردبان، پایه نردبان. / اغراض ۲۸۶ / یمینی

۲۲۴ / مرزبان ۱۰ - ۳۶ - ۳۴۶ - ۵۱۵ - ۷۰۸ /
روضه ۶۲ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۲۵ - ۲۷۲

/ وصاف ۱۸۲ / سمط ۶۵ / مصباح ۲۹۶ /
رشف ۷۱ - ۱۳۶ - ۱۵۸ - ۱۶۸ - ۴۲۱ / دره

۱۳ - ۱۷۶

مراکب marākeb [ع.] (ا.) ج مَرَكَب، کشتی. /
دره ۵۰۰

مراکضت morākazat [ع.] (مص.) اسب
دوانیدن. / وصاف ۴۳۰

مرام marām [ع.] (ا.) مراد، خواهش، مقصود.
/ دستور ۸۸ / وصاف ۱۳۲

۱۷۳-۱۸۹ / دره ۶۳۲

مرآة المسلسله mar'at - ol -

mosalsala(e) [ع.] (امر.) زن به زنجیر

بسته، صورت بیستم است از صور فلکی شمالی.

/ دره ۲۶۷

مرتب morabbā [ع.] (ص.) مُرتبی، پرورده شده،

پرورش یافته. / مسامره ۱۸۲-۲۳۲ / نسایم

۳۷

مربع morbeh [ع.] (ص.) سودمند، نفع دهنده.

/ کلیله ۲۳۷-۲۷۳ / بختیار ۹۱-۱۳۱ /

عقد ۱۶۵ / سند ۷۹-۸۶-۱۱۹-۱۲۶-

۱۴۸-۲۰۵-۲۰۶-۲۱۸-۲۸۱-۳۳۴ /

اغراض ۸۷-۳۱۲ / عقول ۱۴-۱۹-۵۲ /

برید ۱۷۲-۲۰۷-۲۱۲-۲۱۴-۲۵۱-

۲۸۸-۳۰۳-۳۷۰ / لباب ۸ / جهانگشا ج ۱

ص ۶ / و صاف ۱۲۹

مربط marbat [ع.] (ا.) ۱- محل بستن

چهاربایان، جای بستن. / توسل ۲۳۳ /

خاقانی ۴۸-۲۲۷ / اغراض ۱۵۴ / مرزبان

۸۰ / اخلاق ۷۸ / دره ۵۰۰: ۲- واحد

شمارش فیل. / یمنی ۲۹-۱۰۴-۳۱۲-

۳۲۲ / معجم ۸۷ / و صاف ۵۶۶-۵۸۱ / دره

۴۸۳

مربع marba' [ع.] (ا.) جای توقف در فصل بهار،

بهارگاه. / مقامات ۱۵۶ / خاقانی ۳۳-۲۶۹

/ سند ۹۴-۲۰۸ / اغراض ۳۳۴ / یمنی

۱۱-۱۷-۲۹۴-۳۸۵ / المعجم ۳ / معجم

۴۳ / جهانگشا ج ۱ ص ۴-۲۰۶-۲۲۶ /

و صاف ۱۸-۱۴۷-۱۷۴ / دره ۶۲۱

مربعه morabba(e) [ع.] (ص.) چهار گوشه. /

و صاف ۱۵۵

مربوب marbūb [ع.] (ص.) پرورده پرورش

یافته. / و صاف ۹۶ / رشف ۲۴۲ / دره ۶۲۴

مربوع marbū' [ع.] (ص.) در اصطلاح عروض

نام «فعل» از فاعلاتن است که با زحاف «ربع»

به دست آید. / المعجم ۵۵-۶۲-۱۳۲-۱۳۷

مرتاج mortāh [ع.] (ص.) راحت و با نشاط،

آسوده، مسرور، شادمان. / یمنی ۱۰۲ / برید

۲۵

مرتاد mortād [ع.] (ص. ا.) خواسته شده،

مقصود، مطلوب. / یمنی ۳۷-۶۱-۲۵۲ /

برید ۲۳۰ / جهانگشا ج ۲ ص ۹۴ / و صاف

۱۶۸-۱۸۷-۱۹۱-۲۱۲-۴۳۹-۵۱۹

مرتاض mortāz [ع.] (ص.) ۱- رام شده، تعلیم

کرده شده، تابع شونده. / سند ۴۵-۴۶-۵۴

/ اغراض ۱۰۲-۱۳۶-۲۹۵ / یمنی ۱۷-

۳۶۸ / دستور ۲۶ / لباب ۴۲ / اخلاق ۹۴-

۲۴۳-۲۷۲ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۹ / و صاف

۱۷۶-۱۹۹: ۲- آنکه ریاضت کشد برای

تهدیب نفس. / معجم ۱۰۳

مرتاع mortā' [ع.] (ص.) ظاهراً غیبت کرده

شده. / سیرت ۴

مرتبع mortaba' [ع.] (ا.) فرودآمدنگاه در

بهاران. / و صاف ۱۷۴

مرتج mortajz [ع.] (ص.) لرزان، مضطرب. /

سط ۹۸

مرتجل mortajal [ع.] (ص.) هر دو پای بسته،

پای بند شده. / دره ۶۹

مرتجی mortajī [ع.] (ص.) امید دارنده، پر

امید. / عتبه ۱۶۲ / توسل ۱۹۹ / خاقانی

۱۶۴-۱۶۹-۱۷۸ / راحه ۲۰۶ / یمنی ۳۱۰

/ و صاف ۳۱۵

مرتحل mortahel [ع.] (ص.) کوچ کننده. /

و صاف ۲۹۲ / دره ۴۹۳

۱۱۳
 مرج marj [ع.ا] چراگاه، هر زمینی که دارای
 چراگاه و گیاه باشد که ستور در آن بچرد. /
 اغراض ۳۹۳ / سیرت ۶۷-۲۴۱ / تجربه ج ۲
 ص ۲۳۴
 مرجاس merjās [ع.ا] سنگی که در چاه
 اندازند تا به آواز آن عمق چاه معلوم شود. /
 دره ۴۱۱
 مرجان marjān [ع.ا] تراهی است بهاری. /
 دره ۶۵۹
 مرتجب morajjab [ع.ص] ۱- بزرگ، با
 هیبت، با مهابت، مهیب. / وصاف ۱۳۲: ۲-
 تعظیم داشته شده، معظم. / وصاف ۱۸۹
 مرجف morjef [ع.ص] کسی که خبرهای
 فتنه انگیز و گفتارهای دروغ درآورد و مردمان
 را مضطرب و پریشان کند. / سیرت ۲۷۸
 مرجو marjovv [ع.ص] مورد امیدواری،
 امید داشته شده، متوقع و منتظر. / رشید
 ۱۲۲-۱۳۵ / توسل ۱۳۸ / اغراض ۳۱۲ /
 اخلاق ۷۵-۳۳۵ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۸۳ /
 وصاف ۳۹۱ / مصباح ۱۶۳-۲۳۹-۲۴۶-
 ۳۹۴
 مرجوح marjūh [ع.ص] فروتر. / مرزبان
 ۲۵۷-۳۲۰
 مرجوع marjū' [ع.ص] بازگشت شده،
 رجوع شده. / گیتی ۲۲۸
 مرجوف marjūf [ع.ص] لرزان. / دره ۴۳۱
 مرجول marjūl [ع.ص] پای بسته، مقید، در
 دام. / دره ۱۰۷-۵۰۹
 مرجوم marjūm [ع.ص] رانده، سنگسار
 شده. / عقد ۱۰۰ / مرزبان ۶۴۱
 مرح marah [ع.امص] شادمانی، شادی،

مرتدع mortade' [ع.ص] باز ایستنده از
 کاری، باز گردنده. / سیرت ۱۳۵ / معجم ۱۵۷
 / وصاف ۶۱-۱۷۸-۲۵۹-۴۵۷ / دره ۲۱۶
 مرتدی mortadī [ع.ص] ردا پوشیده، چادر
 برافکننده. / توسل ۳۹-۸۱-۱۱۲ / رشف
 ۴۱۷
 مرتزقه mortazeqa(e) [ع.ص] وظیفه
 داران، کسانی که وجه ارتزاق دریافت دارند. /
 دستور ۱۰۷
 مرتعد morta'ed [ع.ص] لرزان، مضطرب،
 بی آرام. / تجربه ج ۲ ص ۲۱۰
 مرتفع mortafa' [ع.ص] قیمتی، گرانبها. /
 عقد ۱۲۸
 مرتقا mortaqa [ع.ا] مرقی، محل عروج و
 جای بالا. / توسل ۲۷۵
 مرتقب mortaqeb [ع.ص] نگاهبان، مراقب،
 چشم دارنده. / توسل ۸۲-۱۴۶ / مرزبان
 ۵۰۰ / معجم ۳۴
 مرتقی mortaqa [ع.ا] ۱- جای بالا رفتن،
 محل عروج و جای بالا. / توسل ۹۱ /
 جهانگشا ج ۳ ص ۳۴: ۲- وسیله بالا رفتن،
 نردبان. / راحه ۴۶۰
 مرتقی mortaqī [ع.ص] بالا رونده. / برید
 ۱۳۳ / سبط ۳-۶۵ / نسایم ۶۵-۹۴ /
 رشف ۲۵۷-۲۳۹-۴۱۸-۴۲۱
 مرتوت martūt [ع.ص] کند زبان. / دره ۶۲۴
 مرتوی mortavī [ع.ص] سیراب شده، تر
 کرده. / برید ۳-۴۳-۵۶-۹۳-۲۵۳-
 ۲۶۴-۲۶۸-۳۲۱-۳۶۴ / وصاف ۴۷۱ /
 مصباح ۶۱
 مرتهن mortahan [ع.ص] گروگان، چیزی
 که به گرو گرفته شود. / راحه ۳۰۹ / گلستان

مردی mordiy [ع.] (ا.) چوبی که بدان کشتی

رانند. / دره ۵۸۰

مرذول marzūl [ع.] (ص.) ناکس، سفله،

فرومایه، پست. / برید ۲۱۰-۳۰۸-۳۶۹

مرزاب merz - āb [ف.] (ا.) کشتی بزرگ.

کشتی دراز. / دره ۱۶۶

مرزاً morazza' [ع.] (ص.) مرزه، جوانمرد. /

دره ۳۹۹

مرز morazzaz [ع.] (ص.) آهار و مهر یافته

(کاغذ). / معجم ۱۹۶

مرزمین merzam - ayn [ع.] (ا.) مرزمان، دو

مرزم، مراد دو ستاره شعرای یمانی و شامی

است. / مرزبان ۱۸۹ / وصاف ۱۵۵

مرزوق marzūq [ع.] (ص.) روزی داده،

بهره‌مند، متمتع. / چهار ۶۷-۶۹

مرس maras [ع.] ۱- (ا.) ج مرسه، طناب،

ریسمان. / دره ۳۴۶: ۲- (مص.) از مجری به

درافتادن ریسمان. از حد خارج شدن. / دره

۳۴۶

مرسس morassas [ع.] (ص.) مضبوط گذاشته

شده، محکم و استوار. / وصاف ۴۳۳ / دره

۳۶۶-۵۶۸

مرسع morassa' [ع.] (ص.) برهم چسبیده. /

دره ۲۹۱

مرسول marsūl [ع.] (ص.) فرستاده شده. /

گیتی ۱۹۵-۲۰۴-۲۱۲

مرسی morsi [ع.] (ص.) بر جای ثابت کننده. /

رشف ۲۱۹

مرشح moraššah [ع.] (ص.) تربیت شده،

بتدریج پرورده شده. / کلیله ۲۹-۶۳-۱۳۹

/ رشید ۵۴ / عقول ۵ / برید ۱۶-۴۲

مرشش moraššaš [ع.] (ص.) تراویده و چکیده،

خرمی. / مرزبان ۶۲۸ / دره ۱۵۴

مرحل marhal [ع.] (ا.) آنجا که کوچ کنند،

مسکن. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۷

مرخ marx [ع.] (ا.) مرخ و عفار دو چوب

آتش‌زنه است، مرخ چوب پایین و عفار چوب

بالایی. / یمینی ۴۸۶ / دره ۱۸۴

مرخص moraxxes [ع.] (ص.) رخصت دهنده

در کاری. / مقامات ۸۸

مرخی‌الازار marxiyy - ol - 'ezār [ع.]

(ص.مر.) سست شلوار. / تجربه ج ۲ ص ۴۸

مرد mard [ع.] (مص.) به دست مالیدن و

خیسانیدن. / دره ۹۵

مرد maradd [ع.] (مص. امص.) باز گردانیدن،

باز گشتن. رد، بازگشت. / خاقانی ۱۲ / سند

۲۷۷ / اغراض ۱۰۳ / مرزبان ۴۷ / وصاف ۱۴

/ دره ۳۵۲

مرد mord [ع.] (ص.ا.) ج امرد، ساده زنخ. /

دره ۱۵۴-۱۵۰

مردار mordār [ف.] (ا.) منظور شراب است. /

راحه ۴۲۲-۴۲۳

مرداس merdās [ع.] (ا.) سنگی که در چاه

اندازند تا بدانند که در او آب است یا نه. / دره

۴۱۱

مردان mordān [ع.] (ص.ا.) ج امرد، ساده

صورت. / سیرت ۲۶۶

مردم moraddam [ع.] (ص.) کهنه. / دره ۶۶۵

مردن morden [ع.] (ص.) تاریک. / دره ۲۷۹

مرده marada(e) [ع.] (ص.) ج مارد، سرکش،

طاغی. / سند ۳۱۷ / یمینی ۲۱-۲۲۳-۳۶۶

/ مرزبان ۲۱۵-۲۵۲-۴۸۳ / روضه ۷-

۴۲۷-۵۵۸ / سبط ۳ / مسامره ۱۳۱-

۱۷۳-۲۴۶-۲۶۶ / مصباح ۵۳

گیتی ۱۰۷

مرضی marziyy [ع.] (ص.) آنچه مورد پسند و رضایت واقع شده، کارهای پسندیده. / کلیله ۱۲۸ - ۱۹۰ / خاقانی ۲۴۵ / رشید ۲۹ / سند ۶۱۲ - ۵۶۴ - ۴۸۳ / مرزبان ۱۱۱ / دستور ۷ / معجم ۹۶ / اخلاق ۳۵ - ۷۷ - ۱۹۸ - ۳۰۱ / روضه ۱۵۱ / سیرت ۱۳۸ / مرطب morattab [ع.] (ص.) تر و تازه، تر شده، تر کرده شده. / و صاف ۱۸۵ / مرطب moratteb [ع.] (ص.) تر کننده. / جهانگشا ج ۳ ص ۲۰۵ / مرع mar' [ع.] (ا.) گیاه. / دره ۱۵۳ / مرعا mar'ā [ع.] (ا.) چراگاه. / دره ۴۱ / مرعی mar'ā [ع.] (ا.) چراگاه. / مرزبان ۴۳۳ / معجم ۱۸۴ - ۱۸۷ / و صاف ۲۷۹ / دره ۲۵۳ - ۳۶۷ / مرعی mar'iyy [ع.] (ص.) مراعات شده، پاس داشته. / رشید ۲۹ / توسل ۲۰ / سند ۱۲۴ / دستور ۶۵ / مرزبان ۶۶ / المعجم ۳۴ - ۳۲۹ / و صاف ۲۸۷ / مسامره ۸۱ - ۱۵۱ / رشف ۲۵۶ / مرغب maryab [ع.] (ا.) مورد رغبت و میل. / و صاف ۴۰۴ / مرغب mora'yeb [ع.] (ص.) آنکه ترغیب می‌کند و خواهان می‌گرداند، ترغیب کننده، مشوق. / رشید ۲۳ / مرزبان ۲۹ / مرغبه maryaba(e) [ع.] (ا.) مؤنث مرغب. / ر.ك. مرغب. / و صاف ۴۹۵ / مرغم maryam [ع.] (ا.) جای به خاک مالیدن. / دره ۴۷۸ / مرغم mor'yem [ع.] (ص.) بینی به خاک مالنده. / دره ۳۸۹ / مرغوس maryūs [ع.] (ص.) مبارک، بسیار خیر،

افشاند. / و صاف ۵۰۱ / دره ۳۶۶

مرصد marsad [ع.] (ا.) جای نگاهداشت، جایی که در آن انتظار می‌کشند. / عقول ۷ - ۱۶ - ۵۶ / مرزبان ۱۳۹ / و صاف ۴۸ / تجربه ج ۱ ص ۶۰ - ۱۷۳ / مرصص morassas [ع.] (ص.) استوار، محکم. / جهانگشا ج ۳ ص ۲۷۲ / مرصص morasses [ع.] (ص.) برآورنده با رصاص (ارزیز). / سبط ۱۳ / مرضع morasse' [ع.] (ص.) منظم کننده، تربیت کننده، ترصیع کننده و جواهرنشان کننده. / عقول ۶۶ / مرصود marsūd [ع.] (ص.) چشم داشته شده. / و صاف ۴۰۳ / مرصوده marsūda(e) [ع.] (ص.) رصد شده. / تجربه ج ۱ ص ۴۵۶ / مرصوص marsūs [ع.] (ص.) محکم و استوار. / عقول ۲۱ - ۴۸ / برید ۴۹ - ۱۹۸ - ۲۱۹ - ۲۴۰ - ۲۷۷ - ۳۰۰ - ۳۷۵ / لباب ۹۵ / مرزبان ۴۵۱ / و صاف ۸۲ - ۱۷۱ - ۲۹۰ / دره ۱۴۶ - ۳۳۴ / تجربه ج ۲ ص ۲۱۳ / مرصوف marsūf [ع.] (ص.) برهم نهاده، برهم چیده، مرتب. / دره ۱۴۶ - ۳۴۱ / مرضات marzāt [ع.] (امص.) مرضا، خشنودی، رضایت. / عتبه ۷ - ۳۵ - ۳۷ - ۴۰ - ۸۰ / رشید ۱۷ / توسل ۵۳ - ۷۵ - ۱۹۵ / برید ۲۱۹ - ۳۲۴ - ۳۷۵ / جهانگشا ج ۱ ص ۷۶ / ظفر ج ۱ ص ۴۴۸ - ۵۷۵ / مرضع morze' [ع.] (ص.) شیر دهنده، زنی که بچه شیر دهد. / بیهق ۴ / مرضعه morze'a(e) [ع.] (ص.) مؤنث مرضع، شیر دهنده. / سند ۱۵۱ / مصباح ۳۴۰ /

میمون. / دره ۷۱۱

۵۲۵-۳۴۱

مرقات merqāt [ع.] [ا.] مرقاة، پلکان، پایه
نردبان. / عتبه ۷۵ / سند ۲۷۱ / اغراض
۹۰-۱۹۶-۳۷۷ / جهانگشاج ۲ ص ۱۲۶ /
رشف ۲۱۵-۳۹۹ / تجربه ج ۱ ص ۱۲۱

مرقبه marqaba(e) [ع.] [ا.] جای دیده بان بر
بلندی، جایی که دیده بانی کنند. / نفثه ۳۰ /
رشف ۱۵۴

مرقش moraqqāš [ع.] [ص.] آراسته. / عقد
۱۳۰ / دره ۵۱۷

مرقشیشا marqašīšā [معر.] [ا.] سنگ سخت،
سولفور طبیعی سفید رنگ آهن است که معتقد
بوده اند برای تقویت بصارت چشم بغایت نافع و
مفید بوده است. / وصاف ۴۲۴

مرقم moraqqam [ع.] [ص.] رقم شده،
نگاشته. / مرزبان ۵۸۸
مرقن moraqqan [ع.] [ص.] مرقوم، زینت شده،
آراسته. / دره ۵۲۷

مرقوم marqūm [ع.] [ا.] برات. / دره ۵۲۷
مرقون marqūn [ع.] [ص.] مرقوم، رقم شده،
نگاشته. / دره ۵۲۷

مرقه maraqa(e) [ع.] [ص.] جِ مارِق، مرتد،
خارج شده از دین. / سبط ۲-۳
مرکن merkan [ع.] [ا.] ظرف غذا. / گلستان
۵۶۶

مرکوات markovvāt [ع.] [ص.] جِ مَرَكْوُ،
آماده شده. / دره ۴۶۱

مرکوز markūz [ع.] [ص.] محکم نشانده،
محکم فرو برده، جای گرفته، ثابت، برقرار. /
عقول ۱۷-۳۵-۵۴ / برید ۲۰-۵۹-
۱۴۵-۱۵۷-۱۸۳-۲۰۰-۲۰۹-۲۱۸-
۲۳۹-۳۲۱-۳۶۹ / مرزبان ۲۵۸-۴۸۹-

مرغول marvūl [ف.] [ص.] ۱- پیچیده، مجعد.
/ وصاف ۴۳-۵۰۳ / ظفر ج ۲ ص ۴۴۰ /
دره ۵۶ / تجربه ج ۲ ص ۱۴۸؛ ۲- آواز
مطربان و مرغان. / وصاف ۲۹۹

مرغوله marvūla(e) [ف.] [ص.] مرغول، زلف
پیچ و تاب خورده. / دره ۴۰۵
مرفق morfaq [ع.] [ص.] سود رسیده. / گیتی
۲۷۳

مرفق morfeq [ع.] [ص.] سود رساننده. /
عقول ۶۱ / برید ۱۳۲

مرفقه merfaqa(e) [ع.] [ا.] هر چه بدان تکیه
کنند، نازبالش، وساده و مخذه. / دستور ۸۰
مرفل moraffal [ع.] [ص.] دامن دراز کرده، و
در اصطلاح عروض نام «مستفعلن» است از
مستفعلن که از زحاف ترفیل به دست آید. /
المعجم ۵۷-۶۳-۸۴-۱۲۷-۱۳۰-۱۴۱

مرفوض marfūz [ع.] [ص.] متروک، مانده شده.
/ توسل ۶۲ / برید ۱۹۵

مرفوع marfū' [ع.] [ص.] ۱- بلند کرده شده.
/ وصاف ۶۱۱؛ ۲- رفع شده، و در اصطلاح
عروض نام «فاعلن» است از مستفعلن که با
زحاف «رفع» به دست آید. / المعجم ۵۷-
۶۳-۱۳۸-۱۴۴-۱۵۶-۱۶۲؛ ۳- در
اصطلاح عروض نام «مفعول» از مفعولات
است. / المعجم ۶۳-۱۳۸-۱۴۵-۱۵۵

مرفوع القلم marfū' - ol - qalam [ع.]
[ص. مر.] رفع قلم شده، نابالغ. / معجم ۱۹۳
مرق maraq [ع.] [ا.] شوربا. / توسل ۳۳۸ /
یمینی ۴۷۶-۴۷۸

مرق moraqq [ع.] [ص.] نرم و ملایم (سرود،
آواز). سرود کنیزکان. / المعجم ۱۷۳ / وصاف

- ۱۸۵
 مرو marv [ع.] (ا.) سنگ آتش‌زنه. / دره ۱۸۴
 مروّات morovvāt [ع.] (ا.) ج مروّت،
 مردانگی. / یمنی ۳۵۸ / جهانگشا ج ۳ ص
 ۱۶۸
 مرواح mervāh [ع.] (ا.) وسیله شادمانی و
 خوشی. / وصاف ۲۰۳-۳۲۹
 مروّات morū'at [ع.] (امص.) مروّت. / عقد
 ۷۱-۱۱۵-۱۳۳
 مروت morūt [ع.] (ا.) ج مروت، دشت بی‌علف
 و بی‌گیاه. / دره ۶۷۵
 مروج morūj [ع.] (ا.) ج مَرَج، چمنزار، چراگاه.
 / نشه ۲۰-۹۴ / سمط ۱۳ / مصباح ۹۸-
 ۱۳۶
 مروّح moravvah [ع.] (ص.) راحت داده،
 خوشی داده‌شده. / وصاف ۸۲
 مروّح moravveh [ع.] (ص.) راحت دهنده،
 خوشی آورنده. / رشید ۱۲۶ / دستور ۹۸ /
 یمنی ۴۶۰
 مروحه mervaha(e) [ع.] (ا.) بادبزن. / یمنی
 ۴۶۰ / مرزبان ۴۱۸-۲۸۷-۷۱۰ / مصباح
 ۳۹۳
 مرودك mervad - ak [ع. - ف.] (ا.) مرود
 كوچك، مرود میله‌ای است که باز بر آن نشیند و
 زنجیری دارد که پای باز را بر آن بندند. شاید
 متن «بمردگی» بوده باشد. / مرزبان ۸۲
 مروّض moravvaz [ع.] (ص.) ریاضت داده
 شده. / خاقانی ۲۴۵
 مروّق moravvaq [ع.] (ص.) ۱- صاف کرده
 شده، ساده. / المعجم ۴۱۶: ۲- پالوده شده
 (شراب)، بی‌درد، روشن شده. / سند ۹۱ /
 اغراض ۲۵ / یمنی ۳۲۱ / وصاف ۲۳۷-
 ۶۵۴ / معجم ۵۹۰-۱۳۴-۱۶۰ / اخلاق
 ۶۴-۱۰۳ / روضه ۲۷-۴۱ / وصاف ۲۱۱-
 ۴۸۶ / سمط ۶۷-۷۱-۹۴ / مسامره ۹۴-
 ۱۴۷-۱۵۶-۲۷۲ / نسایم ۶۹-۷۳ / رشف
 ۱۴-۱۶۴-۳۳۵ / ظفر ج ۱ ص ۷۱-ج ۲
 ص ۷۸-۴۸۲ / دره ۲۴-۱۲۷-۲۸۷-۵۰۲
 / گیتی ۲۱۴
 مرکوس markūs [ع.] (ص.) باز گردیده. / دره
 ۴۰۱
 مرما marmā [ع.] (ا.) مَرَمی، آماجگاه. / مرزبان
 ۴۷۶
 مرقات moremmāt [ع.] (ا.) بلاها. / دره ۶۶۴
 مرمریس marmarīs [ع.] (ا.) ۱- بلا و سختی.
 / دره ۶۷۶: ۲- لغزان، تابان از هر چیزی. /
 دره ۵۳۳
 مرمقل morammal [ع.] (ص.) به خون آلوده. /
 عقد ۹۸
 مرمورات marmūrāt [ع.] (ص.) ج مَرْمُورَه،
 دختر نرم و نازک و لرزان اندام از نشاط. / دره
 ۲۸
 مرموق marmūq [ع.] (ص.) نگریسته شده،
 مورد نظر، منظور. / عتبه ۶۵-۶۶ / توسل
 ۴-۹۷-۱۰۳-۱۱۰ / اغراض ۱۶۰-۱۷۷ /
 / یمنی ۲۴-۱۲۷-۳۵۵ / مرزبان ۶۲۱ /
 المعجم ۱۰ / معجم ۱۰۱-۱۹۳ / روضه ۲۲-
 ۳۲-۴۴-۷۴-۱۲۲ / وصاف ۶۲۱ / سمط
 ۹۶ / مسامره ۴ / نسایم ۸۰ / اخبار ۸ / دره
 ۳۱
 مرمّه maramma(e) [ع.] (امص.) مرمت،
 اصلاح. / یمنی ۳۸۷
 مرمی marmā [ع.] (ا.) مقصد. / خاقانی ۱۳۳
 مرو marv [ف.] (ا.) نوعی گیاه خوشبو. / دره

مزاح العله mozāh - ol - 'ella(e) [ع.]
(ص. مر.) علت برطرف شده، آنکه رنج و علت
ازو دور شده باشد، آنکه حاجتش برآورده شده
باشد. / یمنی ۲۴۲ - ۳۵۱ / اخلاق ۶۳ - ۷۸
/ و صاف ۲۳۸ - ۴۰۳

مزاحف mozāhaf [ع.] (ص.) مقاتله شده، و در
اصطلاح عروض بحر یا رکنی که در آن حرفی
کم یا زیاد شده باشد. / المعجم ۴۷ - ۸۲ -
۹۰ - ۱۰۸ - ۱۳۳ - ۴۲۴ / و صاف ۳۳۸ / دره
۲۹۲

مزاد mazād [ع.] (مص. امص.) زیاد کردن
قیمت. نوعی از خرید و فروش است که هر که
بها بیشتر دهه کالا بدو دهند، عملی که در
حراجیها صورت می‌گیرد. / اخبار ۳۱ /
مصبح ۲۰۱

مزار mazār [ع.] (ا.) جای زیارت، زیارتگاه. /
برید ۲۳۲ / ظفر ج ۲ ص ۴۱۸
مزارعات mozāra'āt [ع.] (مص. ا.) ج
مزارعه، معامله کشاورزی. / اخلاق ۱۴۱
مزاریق mazāriq [ع.] (ا.) ج مزارق، نیزه خرد.
/ دره ۶۶۳

مزال mazāl [ع.] (ا.) ج مزله، لغزشگاه، جای
لغزیدن. / اخلاق ۳۳۷
مزالیق mazāleq [ع.] (ا.) ج مزالق و مزالقه،
لغزشگاه. / دره ۶۱۷
مزامر mazāmer [ع.] (ا.) ج مزامر، نای. / دره
۱۴۹

مزاوجت mozāvajāt [ع.] (مص.) جفت و قرین
شدن. / و صاف ۱۳۹
مزاود mazāved [ع.] (ا.) ج مزود، مزواد،
توشه‌دان. / برید ۲۴۴ - ۲۵۲
مزاوالت mozāvalat [ع.] (مص. امص.) اشتغال

۲۷۷ / دره ۷۰۲؛ ۳ - رواق دار (خانه). /
مرزبان ۶۹۶ / دره ۷۰۲
مروئی marviyy [ع.] (ص.) نقل شده، روایت
کرده شده. / دره ۱۸۵
مروی morvī [ع.] (ص.) سیراب کننده. / برید
۱۲۵ - ۳۸۸

مرویه marviyya(e) [ع.] (ص.) مؤنث مروئ،
روایت شده. / مصباح ۳۲۱
مرهفات morhafāt [ع.] (ا.) ۱ - ج مرفقه،
اسب لاغر میان. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۷؛
۲ - ج مرفف، شمشیر تیز و نیک. / نفته ۱۹ /
و صاف ۷۲ - ۷۴ - ۹۰ - ۱۳۲ - ۲۴۲ - ۲۸۰ -
۴۶۸ - ۴۷۶ / رشف ۱۱۰ - ۱۱۷ / دره ۳۳۹ -
۵۵۱

مرهوم marhūm [ع.] (ص.) باران نرم رسیده. /
روضه ۸۶ - ۱۱۳
مریح morīh [ع.] (ص.) راحت رسان. / برید
۲۳۶
مربخ merrīx [ع.] (ا.) تیر دراز چهار پره. / دره
۳۸

مرید marīd [ع.] (ص.) سرکش، نافرمان. /
سند ۱۴۳ / معجم ۴۶ / رشف ۳۳۷ - ۳۴۶
مریر marīr [ع.] (ا.) آهنگ و عزم. / دره ۶۲۳
مریع mari' [ع.] (ص.) بسیار آب و فراخ علف
(چراگاه). / توسل ۱۷۸ / عقد ۱۵۵ / روضه
۳۶ / و صاف ۵۵ - ۲۱۷ - ۴۱۵ / دره ۶۲۱ /
تجربه ج ۲ ص ۲۳ - ۷۱

مزابر mazāber [ع.] (ا.) ج مبر، تلم. / دره
۴۱ - ۱۴۹
مزابیل mazābel [ع.] (ا.) ج مزله، جای ریختن
سرگین و خاکروبه. / یمنی ۳۱۵ / اخلاق
۲۲۱ / و صاف ۱۶۰ / تجربه ج ۲ ص ۲۰۵

دره ۴۸۲

مزرد mozarrad [ع.] (ص.) حلقه حلقه (زره).

/ مقامات ۲۱ / سند ۱۲۱

مززعج moz'aj [ع.] (ص.) برانگیخته. / یمنی

۸۱

مززعج moz'ej [ع.] (ص.) از جای برانگیزاننده،

راننده. / عتبه ۹۵ - ۱۰۳ - ۱۲۲ / توسل

/ ۲۵۳ - ۲۸۷ / برید ۲۸۶ / یمنی ۴۲۸ /

سیرت ۹۲ - ۲۴۱

مززعجه moz'eja(e) [ع.] (ص.) مؤنث مزعج،

برانگیزاننده. / اخبار ۱۰۱

مزعفر moza'far [ع.] (ا.) شیر سرخ. / دره

۳۰۹

مزغل mazyal (ا.) سوراخ که بر دیوار برج کنند

و هنگام تیراندازی سر تفنگ را در آن سوراخ

نهند و به خارج برج تیراندازی کنند. / دره

۶۳۰

مزگا mozakkā [ع.] (ص.) مزگی، پاك کرده

شده. / گلستان ۴۷۹ / مصباح ۶۱

مزگی mozakkā [ع.] (ص.) رك. مزگا. /

مصباح ۷۲

مزگی mozakki [ع.] (ص.) آنکه شاهدان عادل

را تزکیه و آنها را به پاکی و پارسایی توصیف

کند. / توسل ۶۷ / وصاف ۳۸۹ / اخبار ۷۵

مزلات mazallāt [ع.] (ا.) جِ مَزَلَتْ، جای

لغزیدن، لغزشگاه. / وصاف ۴۳

مزَلَتْ mazallat [ع.] (ا. امص.) جای لغزیدن،

لغزشگاه. لغزش. / مصباح ۷۳ - ۲۷۹

مززل mozalzal [ع.] (ص.) لرزیده، ترسانده

شده. / چهار ۳۱ / یمنی ۴ / عتبه ۱۰۷ /

جهانگشا ج ۱ ص ۱۳۳ - ج ۳ ص ۲۰۶

مزلقه mazlaqa(e) [ع.] (ا.) جای لغزیدن، مکان

داشتن، ممارست کردن. کوشش در چیزی.

رسیدگی به کار، ممارست. / توسل ۱۴۷ -

/ ۲۵۲ - ۲۰۴ / المعجم ۳۲۸ - ۴۵۵ - ۴۶۲ /

اخلاق ۳۷ - ۱۱۲ - ۲۲۸ / روضه ۳۰ / وصاف

/ ۱۴۳ - ۱۹۳ - ۱۹۸ - ۴۴۰ - ۵۲۱ - ۶۳۴ /

رشف ۲۵۰ - ۲۵۲ - ۳۸۲

مزاوله mozāvala(e) [ع.] (مص.) رك.

مزاوالت. / وصاف ۶۱۶

مزاهمت mozāhamat [ع.] (مص.) با هم

دشمنی نمودن. / دره ۶۷۵

مزاین mazāyen [ع.] (ا.) جِ مَزَان، آراسته. /

عقد ۱۳۲

مزابق moz'abaq [ع.] (ص.) اندود شده از

جیوه. / دره ۶۹۸

مزبر mezbar [ع.] (ا.) قلم. / دره ۱۱۸

مزجات mozjāt [ع.] (ا.) مزجاة، مؤنث مزجی،

اندك و بی اعتبار، كم و پست. / توسل ۵ -

۲۰۸ / یمنی ۱۰۳ / برید ۴۶ / روضه ۶ - ۸۱

/ سیرت ۶ / وصاف ۱۷۳ / رشف ۲۸۹ - ۳۸۲

مزجور mazjūr [ع.] (ص.) زجر شده، رانده

شده. / عتبه ۶۳ - ۷۹ - ۸۲ / معجم ۶۲

مزحوف mazhūf [ع.] (ص.) دارای زحاف. /

مقامات ۲۱۴ / المعجم ۴۷

مزدحم mozdahem [ع.] (ص.) ازدحام کننده،

انبوه شده. / دستور ۱۱۵ / سیرت ۱۲۴ -

۱۵۰ - ۲۵۵ - ۲۵۷ - ۲۸۰

مزدري mozdarā [ع.] (ص.) حقیر، خوار. /

وصاف ۳۳۲

مزدهر mozdaher [ع.] (ص.) نگهدارنده

چیزی. / اغراض ۴۱۳

مزرآق mezrāq [ع.] (ا.) نیزه خرد. / بیهق ۹۳

مزرَج mozarraj [ع.] (ص.) مست شراب. /

مزهد mozhed [ع.] (ص.) درویش. / خاقانی

۵۰

مزهَر mezhar [ع.] (ا.) نوعی آلت موسیقی.

عود. / وصاف ۱۳۲ - ۲۶۸ - ۶۱۲

مزهَر mozher [ع.] (ص.) گل دهند، گل کننده.

/ عقد ۸۹ / دستور ۷۶ - ۱۰۸

مزِیج mezīj [ع.] (ا.) مُمالِ مزاج، طبع. / بختیار

۳۱۶

مزیر mazīr [ع.] (ص.) توانا در کار. / دره ۱۱۸

مزیتف mozayyaf [ع.] (ص.) ناسره، نپهره.

ناخالص. / توسل ۱۴۷ - ۲۹۶ / برید ۱۱۹ -

۲۳۴ / نفه ۳۱ - ۴۹ - ۱۰۳ / جهانگشا ج ۳

ص ۲۰۴ - ۲۳۹ / وصاف ۹۲ - ۱۰۲ - ۱۵۹ -

۲۱۹ - ۳۳۶ / مصباح ۲۵۱ / تجربه ج ۲ ص

۲۰۴

مزیل mozīl [ع.] (ص.) زایل کننده، پاک کننده. /

برید ۱۶۱ / اخلاق ۳۱۸ / سیرت ۲۵۳ /

مصباح ۲۹۰ / رشف ۳۲۷ / تجربه ج ۲ ص ۷۲

مسّ mass [ع.] (مص. امص.) ۱ - لمس کردن.

مالش. / مصباح ۲۹۱ / دره ۶۴۸: ۲ -

(امص.) دیوانگی. / دره ۶۴۸

مَسَائِت masā'āt [ع.] (ا.) ج مَسَاءَة، بدی، سوء.

/ مرزبان ۴۶۲ / دره ۴۵۵

مَسَاءَت masā'at [ع.] (مص.) ۱ - کسی را

اندوهگین کردن و به رفتار و گفتار ناپسند

متنفر ساختن. / مصباح ۲۰۳ / ۲ - (امص.)

بدی. / مرزبان ۶۰۳ / رشف ۱۷۶

مَسَابِیْح mosābeh [ع.] (ص.) شناور. / برید

۳۸۲

مَسَاجِرَت mosājarat [ع.] (مص.) با همدیگر

دوستی کردن. / وصاف ۱۷۴ / دره ۶۰۸

مَسَاجِلَت mosājalat [ع.] (مص.) مفاخرت

لغزش. / مرزبان ۳۹۳

مَزْلَه mazalla(e) [ع.] (امص. ا.) جای لغزیدن،

محل لغزش. لغزش. / توسل ۶۶ / یعنی ۳ -

۲۷۹ - ۳۹۵ - ۲۵۴ / مرزبان ۳۹۹ - ۵۳۰ /

معجم ۱۵۵ / سمط ۱۰۲ / نسایم ۹ / اخبار

۱۱۵ / رشف ۲۷۷

مَزْلَة الاقدام mazallat - ol - 'aqdām [ع.]

(امر.) لغزشگاه قدمها. / مرزبان ۲۸۴

مَزْمُوم mazmūm [ع.] (ص.) مهار کرده شده. /

وصاف ۴۳ - ۵۲۸

مَزْمَهَر mazmaherr [ع.] (ص.) سنت خشم

(مرد) / دره ۴۹۵

مَزْن mozn [ع.] (ا.) ۱ - ابر یا ابر سید یا ابر پر

آب و باران. / دره ۱۵۴: ۲ - باران. / خاقانی

۱۷۹ / برید ۳

مَزْنَرَه mozannara(e) [ع.] (ص.) بزرگ، دراز

بالا، تن دار. / دره ۷۰۶

مَزَوَّر mozavvar [ع.] (ص.) ۱ - تزویر شده،

ساختگی، مصنوع. / عقول ۳۷ / مرزبان

۶۶۱: ۲ - آتش نرم، آنچه از قسم غذا برای

تسلّی بیمار بزند، طعام نرم که مریض را دهند،

مَزَوَّرَه / دستور ۸۲

مَزَوَّرَه mozavvara(e) [ع.] (ص.) ۱ - به دروغ

آراسته. / روضه ۳۹ / دره ۴۹۸: ۲ - نوعی آش

که به بیماران دهند، مَزَوَّر. / روضه ۴۸: ۳ -

مؤنث مَزَوَّر، گرامی دارنده زائر. / عقد ۱۳۱

مَزَوَّق mozavvaq [ع.] (ص.) هر چیز آراسته و

زینت کرده شده، منقش. / برید ۱۱۸ - ۱۵۶ -

۱۵۷ - ۲۲۲ - ۲۴۱ - ۲۶۴ - ۲۸۷ - ۳۶۲ -

۳۸۷ / دره ۷۰۲

مَزّه mazza(e) [ع.] (ا.) می خوشمزه. / دره ۷۰۴

مَزّه mozza(e) [ع.] (ا.) می ترش. / دره ۷۰۴

۱۱۳ / رشید ۲۰-۲۲ / بختیار ۲۵۸ /

اغراض ۱۲۴-۱۸۶ / توسل ۱۸-۷۴-۹۹-

۱۸۵-۲۸۷ / برید ۳۲-۱۵۲-۲۴۶ /

اخلاق ۱۹۹ / جهانگشا ج ۳ ص ۴۵-۲۲۴ /

وصاف ۹۲-۱۰۴-۳۷۶ / رشف ۵۲-۱۱۸ /

دره ۳۳۸

مسارقه mosāraqa(e) [ع.] [م.ص.] دزدیده

نگریستن. / رشف ۱۴۲

مساره mosarra(e) [ع.] [م.ص. امص.] سر

گوشی سخن گفتن. نجوی. / سند ۹۲ / دره

۳۴۰

مساری masārī [ع.] [ا.] ج مَسْرَى، گذرگاه.

آبرو. / مرزبان ۱۱۸

مساس mesās [ع.] [م.ص. امص.] مس کردن.

دست مالیدن، سودن، سایش، مس. / اغراض

۴۶ / وصاف ۱۷۷-۵۵۴

مساطح masāteh [ع.] [ا.] ج مِسْطَح، ستون

خرگاه. / دره ۳۵۵

مساطر masāter [ع.] [ا.] ج مِسْطَر، سطرآرای.

خطکش. / توسل ۲۷۰ / رشید ۹۶ / دره ۲۲

مساطیر masātīr [ع.] [ص.] ج مِسْطُور، نوشته

شده. / وصاف ۸۸

مساعد masā'ed [ع.] [ا.] ج مِسْعَد، درجه و

رتبه سعادت و اقبال. / وصاف ۳۹۱

مساعیر masā'ir [ع.] [ص.] ج مِسْعَار،

برانگیزنده و روشن کننده آتش جنگ. / یمنی

۲۹۳-۳۳۳ / سیرت ۱۰۸ / وصاف ۴۳۰-

۶۴۰

مساغ masāγ [ع.] [ا.] ۱- جای روان شدن،

محل فرو رفتن شراب و مانند آن به گلو بآسانی.

/ یمنی ۱۰۱ / مرزبان ۶۲۹: ۲- جای روان

شدن و جایز بودن چیزی. / مصباح ۱۴: ۳-

کردن با هم. / وصاف ۵۰-۱۲۷-۳۷۶-۴۳۲

/ دره ۴۵۸

مساجله mosājala(e) [ع.] [م.ص.] ر.ك.

مساجلت. / عقد ۱۵۵

مساحب masāheb [ع.] [ا.] ظاهرأ ج مَسْحَب،

محل کشیده شدن دامن. / سمط ۹۶ / نسایم

۲۰

مساحت mosāhanat [ع.] [م.ص.] آمیزش

نیکو کردن. / دره ۱۹۴

مساخط mosāxet [ع.] [م.ص. ا.] ج مَسْخَط،

خشم گرفتن، ناخشنود شدن. / مرزبان ۵۷۴ /

وصاف ۱۶ / مصباح ۲۰۸ / دره ۵۱۶-۶۳۹ /

تجربه ج ۱ ص ۴۶۴

مسار masār [ع.] [ا.] ج مَسْرَت، شادی.

شادمانی، سرور. / برید ۸۳ / مرزبان ۶۳۴ /

جهانگشا ج ۲ ص ۲۲۷ / دره ۱۵۲

مسارات mosārrāt [ع.] [م.ص.] ۱- در گوشی

سخن گفتن، نجوا کردن، به راز سخن گفتن. /

وصاف ۲۵-۹۱-۱۲۹-۲۳۸-۴۱۹-

۴۸۰-۵۹۴ / دره ۳۲۴: ۲- (ص. ا.) ج

مُساَر، راز گوینده. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۲

مسارب masāreb [ع.] [ا.] ۱- ج مَسْرَب، راه.

مجرای آب. / یمنی ۱۱۸-۱۴۲-۲۲۳-

۳۸۶-۴۲۰ / معجم ۱۱۵: ۲- ج مَسْرَبه،

چراگاه. / دره ۱۳۲-۲۵۳

مسارح masāreh [ع.] [ا.] ج مَسْرَح، چراگاه.

منظره. / بیهق ۴-۵ / برید ۳۸۲ / وصاف

۳۰۲ / مصباح ۳۶۱ / رشف ۱۴۶-۱۴۸-

۳۱۶-۳۶۴-۳۷۵-۴۱۵-۴۲۱ / دره ۴۹۶

مسارعت mosāra'at [ع.] [م.ص. امص.] شتاب

کردن، شتافتن، پیشی گرفتن. شتاب، تعجیل.

سبقت. / کلیله ۳۵-۷۳-۳۷۵ / مقامات

کردن. / اغراض ۲۸۸-۳۹۷ / وصاف ۱۵۴-

۳۸۳-۴۳۳

مسامحت *mosāmahat* [ع.] (مص.) آسان

گرفتن، آسانی کردن. / مرزبان ۷۳-۳۰۳ /

گلستان ۲۹۶ / سیرت ۱۰۳ / دره ۱۱۹

مسامر *mosāmer* [ع.] (ص.) شب نشین،

قصدگو. / عتبه ۸۹-۱۳۲ / یمنی ۷۷ /

معجم ۱۵۳

مسامرات *mosāmarāt* [ع.] (مص.) ج

مسامرة، شب را با افسانه سرایی با هم

گذراندن. / مصباح ۳۹۷

مسامرت *mosāmarat* [ع.] (مص.) ر.ك.

مسامره. / مرزبان ۱۴۰

مسامره *mosāmara(e)* [ع.] (مص.) گذرانیدن

با هم شب را با افسانه سرایی، افسانه گفتن. /

مصباح ۲۰۹-۴۱۵ / رشف ۲۱۳ / تجربه ج

۲ ص ۱۸۸

مسامع *masāme'* [ع.] (ا.) ج مَسْمَع و مَسْمَعَه،

گوش. / کلیله ۱۲۳ / رشید ۱۱-۶۳ / یمنی

۷۴-۳۳۵-۳۶۱-۴۶۲ / دستور ۹۴-۱۰۱

/ مرزبان ۳۲۲ / نقشه ۱۲۵ / معجم ۴۸-

۱۱۵-۱۳۶-۱۵۳ / سیرت ۴۲ / وصاف ۲۹

/ مصباح ۱۶۹ / رشف ۲۱۳

مسامیر *masāmīr* [ع.] (ا.) ج مِسْمَار، میخ. /

بختیار ۵۹ / یمنی ۳۱۱-۳۲۰-۳۸۱ /

مرزبان ۲۳۱ / روضه ۱۸-۴۹ / مسامره ۱۹۴

مساند *masāned* [ع.] (ا.) ج مَسْنَد، / رشف

۲۹۸

مسانهات *mosānahāt* [ع.] (مص.) ج

مُسَانَهَة، سالاسال دادن چیزی، مقرری سالانه.

/ یمنی ۳۸۸

مسانهت *mosānahat* [ع.] (مص.) مسانهَة، به

(ا. ص.) شراب، گوارنده. (امص.) گوارایی. /

دره ۳۲

مسافع *masāfe'* [ع.] (ا.) ج مَسْفَع، جای زدن و

حمله بردن. / دره ۳۹۹

مسافعت *mosāfa'at* [ع.] (مص.) -حمله کردن،

شمشیر زدن. / دره ۳۹۹

مساق *masāq* [ع.] (مص.) (ا.) راندن. روش،

طریقه، جای راندن. در مساق: در خلال، در

اثناي. / کلیله ۲۳ / چهار ۲۰ / عتبه ۴۲-

۷۵-۹۶-۱۰۸ / توسل ۱۰-۸۰-۱۸۹ /

خاقانی ۶۴ / اغراض ۳۶-۶۷-۳۵۱-۳۵۸

/ مرزبان ۷۳۵ / جهانگشا ج ۳ ص ۸۱ /

وصاف ۳۶-۱۰۰-۱۰۷-۱۲۵-۲۶۲ /

نسایم ۷۱ / دره ۳۲-۳۶۷

مساقات *mosāqāt* [ع.] (مص.) ۱- با همدیگر

نوشاندن. / یمنی ۲۳۸: ۲- (امص.) آبیاری.

/ دره ۳۶۷

مساقت *masāqet* [ع.] (ا.) ج مَسْقَط و مَسْقِط،

جای افتادن، محل سقوط. / رشید ۱۸ / یمنی

۳۱۵-۳۶۵-۳۸۵ / دره ۲۳۰-۵۱۶

مساكنت *mosākanat* [ع.] (مص.) با هم ساکن

بودن. / مصباح ۱۵۳-۱۵۴

مسالبت *mosālabat* [ع.] (مص.) سلب کردن،

به قهر گرفتن. / سیرت ۱۳۴

مسالبح *masāleh* [ع.] (ص.) ۱- ج مَسْلَحَة،

سلاح ور، نگهبان. / دره ۴۲۹: ۲- (ا.) ج

مَسْلَحَة، جای دیده بان. / دره ۴۲۹

مسامات *masāmāt* [ع.] (ا.) ج مَسَام، جج

مَسَم، سوزاخ. / اغراض ۳۴۱ / دره ۲۱۵

مسامت *mosāmet* [ع.] (ص.) مقابله کننده. /

وصاف ۶۳۷

مسامته *mosāmata(e)* [ع.] (مص.) مقابله

آسان گیری، سهل انگاری. / رشید ۷۶ /
 بختیار ۲۴۰-۲۸۵ / توسل ۲۵-۱۴۳ / راحه
 ۳۰ / یمنی ۵۲-۳۴۸ / مرزبان ۷۷-۳۶۲-
 ۵۹۳ / نسایم ۷۱ / مصباح ۱۰۷ / دره ۶۰۴
 مساهله mosāhala(e) [ع.] (مص. امص.) ر.ك.
 مساهلت. / رشف ۱۶۸ / ظفر ج ۱ ص ۱۴۲-
 ۱۷۱- ج ۲ ص ۲۹۶ / گیتی ۲۶۳
 مساهم mosāhem [ع.] (ص.) انباز شوند،
 شريك، سهیم. / عتبه ۸۱-۱۱۲ / توسل ۲۹۴
 / عقول ۲۷ / یمنی ۸-۲۲-۳۳۵-۳۵۵ /
 المعجم ۳۷۵ / اخلاق ۷۰-۷۳-۷۸-۲۳۸-
 ۲۴۲-۳۱۸ / روضه ۱۶-۶۱ / وصال ۱۰۲-
 ۱۲۴ / مصباح ۸۸-۱۹۹ / دره ۳۱۲
 مساهمت mosāhamat [ع.] (مص.) انبازی
 کردن، شريك شدن. / رشید ۱۶ / توسل
 ۱۶۱-۱۷۶-۱۷۸-۳۳۱ / سند ۲۳۰ /
 یمنی ۳۵ / اخلاق ۶۶-۱۶۲-۳۲۸ / وصال
 ۱۳۱ / مسامره ۷۳ / مصباح ۱۹۹
 مسایح masāyeh [ع.] (ص.) چ مسیح، بسیار
 به سیر و سفر رونده. / یمنی ۲۷۹
 مسایر masāyer [ع.] (ا.) چ مسیر، رفتگاه،
 گذشتن گاه. / دره ۴۹۶
 مسایرت mosāyarat [ع.] (مص.) حرکت
 کردن. / معجم ۹۲ / دره ۱۳۳
 مسایفت mosāyafat [ع.] (مص.) با هم شمشیر
 زدن. / دره ۶۰۸
 مسایل masāy(')el [ع.] (ا.) چ مسیل، آبرو،
 رهگذر سیل. / یمنی ۲۷۹ / دره ۵۹۸
 مسایله mosāy(')ala(e) [ع.] (مص.) پرسش و
 پاسخ کردن با یکدیگر. / بیهق ۲۰۳ / مرزبان
 ۲۵۷
 مسبار mesbār [ع.] (ا.) میل جراحی. / مرزبان

طور سالانه دادن. / یمنی ۳۵۹ / وصال ۵۱۳
 مسانید masānīd [ع.] (ا.) چ مُسند، حدیثی که
 آن را به گوینده وی برداشته باشند. / دستور ۸۱
 مساور mosāver [ع.] (ص.) حمله کننده. /
 یمنی ۷۷ / معجم ۱۵۳
 مساورت mosāvarat [ع.] (مص.) حمله
 آوردن، کوشش و شتاب کردن. / یمنی ۲۱ /
 رشید ۲۴ / مرزبان ۳۸۸-۴۸۸ / نفثه ۳۷ /
 وصال ۲۴۳ / دره ۳۲۴-۳۶۶
 مساومت mosāvamat [ع.] (مص.) دقت
 نمودن در خرید و فروش، درنگ کردن در بیع
 برای گران فروختن. / وصال ۳۱۸-۶۳۷
 مساومه mosāvama(e) [ع.] (مص.) ر.ك.
 مساومت. / اخلاق ۱۸۲
 مساوی masāvī [ع.] (ا.) چ مَسَاءَت و سُوء،
 بدی، عیب، کردار زشت. / اغراض ۸۶ / راحه
 ۶۹-۱۳۳-۴۰۵ / یمنی ۴۵۴-۴۶۹ /
 دستور ۲۷ / برید ۳۰۸-۳۱۱ / مرزبان ۶۱۵
 / نفثه ۶۲ / اخلاق ۳۱۹ / جهانگشا ج ۱ ص
 ۸- ج ۳ ص ۲۳۰-۲۵۷ / وصال ۷-۱۴۱ /
 سبط ۹۸ / نسایم ۶۳ / اخبار ۴۷ / دره ۱۴۹
 / تجربه ج ۱ ص ۲۵
 مساهرت mosāharat [ع.] (مص.) با یکدیگر
 بیدار ماندن، با هم شب زنده داری کردن. /
 مرزبان ۱۴۰
 مساهل mosāhel [ع.] (ص.) سهل انگار، آسان
 گیر. / راحه ۲۸۲ / سبط ۲۹
 مساهلات mosāhalāt [ع.] (مص. ا.) ج
 مساهلت، به نرمی و آسانی رفتار کردن، سهل
 انگاری کردن. / مصباح ۱۵۵
 مساهلت mosāhalat [ع.] (مص. امص.) به
 نرمی و آسانی رفتار کردن، سهل انگاری کردن

۸/ دره ۴۱۱

مسبت masbat [ع.] (ا.) خوابگاه. در اینجا
آشیانه. / سطر ۸۷

مسبعه masba'a(e) [ع.] (ا.) محلی که در آن
جانوران درنده بسیار باشد. / یمنی ۱۷۵ /
وصاف ۳۵۹/ دره ۳۴۱

مسیغ mosbaʔ [ع.] (ص) ۱- تمام کرده. /
المعجم ۵۴: ۲- در اصطلاح عروض، اسبغ
زیادت کردن حرفی ساکن است به هجای آخر
جزو، مثلاً فاعلیان از فاعلاتن به جای
فاعلاتن، آن را مسیغ هم گویند. / المعجم ۵۴-
۱۰۰- ۱۰۳- ۱۲۴- ۱۲۵- ۱۳۴- ۱۳۶-
۱۳۷- ۱۴۳- ۱۴۴- ۱۴۸- ۱۵۰- ۱۵۱-
۱۵۲- ۱۵۹- ۱۷۱- ۱۸۳- ۱۸۴- ۱۸۵

مسیغ mosabbaʔ [ع.] (ص) ۱- تمام کرده
شده. / وصاف ۲۳۷: ۲- در اصطلاح عروض
مترادف مُسْبِغ آمده است، ر.ك. مُسْبِغ. /
المعجم ۵۵- ۶۲- ۱۱۰

مسیغ mosabbeʔ [ع.] (ص) فراخ کننده، فراخ
دارنده. / رشف ۱۶۷

مسیلات mosabbalāt [ع.] (ص) ج. مُسْبَلَه،
مُسْبَل، چیزی که در راه خدا داده می شود، در
راه خدا داده شده. / توسل ۵۲- ۵۴- ۷۲ /
المعجم ۱۶ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۱ / سیرت
۶۲ / مسامره ۱۳۷ / نسایم ۵۰

مسیوت masbūt [ع.] (ص) به خواب رفته. /
دره ۸۰

مسیوک masbūk [ع.] (ص) در قالب ریخته
شده. / یمنی ۲۴۸ / وصاف ۱۷۱- ۳۶۳
مستائر mosta'ser [ع.] (ص) مختص به خود.
/ مصباح ۲۴- ۲۸۴
مستاخر mosta'xer [ع.] (ص) آنکه پس

می ماند، درنگ کننده. / رشف ۱۷۵

مستاکله mosta'kela(e) [ع.] (ص) کسانی که
اموال ضعیف را غصب کنند. / عتبه ۵۵- ۵۹ /
توسل ۵۴- ۷۲ / اغراض ۲۹۰- ۲۹۱ /
یمنی ۴۷- ۳۰۷- ۳۹۹- ۴۷۵ / المعجم ۱۶
/ معجم ۲۲ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۳۰ /
وصاف ۱۹۳- ۲۳۸- ۲۶۸- ۲۸۱- ۶۲۵ /
سطر ۴۰

مستانس mosta'nes [ع.] (ص) انس گیرنده.
/ توسل ۱۰۱ / خاقانی ۷۰- ۲۳۱ / یمنی
۱۴۶- ۲۱۴ / دستور ۲۹- ۷۱ / لباب ۲۰۶ /
مرزبان ۹۰- ۳۳۹ / معجم ۹۹ / اخلاق ۱۸۹ /
جهانگشا ج ۱ ص ۲۰ / سیرت ۱۹۹ / وصاف
۱۱۱ / نسایم ۱۷

مستانف mosta'naf [ع.] (ص) از سر گرفته،
آغاز کرده، تازه. / عتبه ۱۱۴- ۱۱۹ / توسل
۲۸- ۱۰۴- ۱۷۶ / عقد ۶۲ / مرزبان ۴۹۰-
۶۶۳ / المعجم ۳۴۲ / دره ۷۰۰

مستانفاً - an mosta'naf [ع.] (ق) دوباره، از
نو. / دره ۲۰۵

مستانفات mosta'naf - āt [ع.] (ص) ج.
مستانف، تازه، آغاز کرده، آغاز. / دره ۶۴۲ /
تجربه ج ۱ ص ۴۶۵

مستأهل mosta'hel [ع.] (ص) سزاوار، لایق،
مستحق، دارای اهلیت. / عتبه ۶۶- ۸۰ /
توسل ۴۰- ۲۹۱ / دستور ۹۰- ۱۱۸ / وصاف
۱۵۴- ۱۸۸- ۲۰۶- ۳۲۱- ۴۹۲- ۵۳۴ /

نسایم ۱۵- ۹۴ / تجربه ج ۱ ص ۷۴
مستباح mostabāh [ع.] (ص) روا شده، مباح
شده، جایز دانسته شده. / وصاف ۸
مستبجح mostabjah [ع.] (ص) شادمان شده.
/ وصاف ۷۹

مستتبِع mostatbe' [ع.] (ص.) موجب پی
 بردن، در پی خود آورنده. / اخلاق ۱۶۶-
 ۱۹۵-۲۲۲-۲۶۷ / وصاف ۲۴۱-۵۹۸ /
 دره ۶۴۱

مستتر mostatar [ع.] (ا.) محل استتار، جای
 امن، پناهگاه، پناه جای. / یمنی ۹۵-۱۴۵
 مستثقل mostasqal [ع.] (ص.) سنگین و
 سست از بیماری. / المعجم ۵۷-۸۲-۸۹-
 ۹۲

مستجار mostajār [ع.] (ص.) به اجرت و به
 مزد خواسته، اجازه شده. / مرزبان ۲۰۸ / دره
 ۵۳۸

مستجلب mostajleb [ع.] (ص.) جلب کننده،
 کشنده. / عتبه ۱۳۹ / معجم ۱۳۷ / اخلاق
 ۲۷۳-۳۲۷ / سیرت ۱۷۹ / وصاف ۱۸ /
 مصباح ۲۱۸-۲۹۸ / رشف ۲۵۰-۳۱۶-
 ۴۲۳ / دره ۶۸۰ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۳
 مستجلس mostajles [ع.] (ص.) نشیننده. /
 وصاف ۴۳۳

مستجمر mostajmer [ع.] (ص.) استنجا
 کننده، مخصوص استنجا. / وصاف ۴۲
 مستجیر mostajīr [ع.] (ص.) زنهار خواه، پناه
 برنده. / عقول ۲۸-۱۴۳ / برید ۱۸۱-
 ۲۱۰-۲۸۸ / سیرت ۱۱۷ / وصاف ۳۳۵

مستحاضه mostahāza(e) [ع.] (ص.) زنی که
 دچار استحاضه شده باشد. / برید ۲۴۸ /
 المعجم ۴۵۹

مستحث mostahess [ع.] (ص.) برانگیزنده،
 ترغیب کننده، مشوق. / کلیله ۱۷۹ / اغراض
 ۲۵۸ / عقول ۹-۱۹-۵۳ / دستور ۱۱۵ /
 برید ۵۵-۶۱-۱۰۴-۱۵۲-۱۶۴-۱۶۸-
 ۱۹۵-۲۲۲-۲۷۰-۲۸۸ / وصاف ۴۸۷

مستبدع mostabda' [ع.] (ص.) عجیب
 شمرده، بدیع دانسته. عجیب، شگفت،
 نوظهور. / کلیله ۳۳۲ / خاقانی ۲۲۶ / یمنی
 ۲۶۳ / دستور ۶۸-۸۰-۱۰۸-۱۱۳ /
 مرزبان ۲۸۹-۳۸۹ / المعجم ۸۹-۹۳ /
 اخلاق ۱۸۷ / وصاف ۴۱ / دره ۴۹۴

مستبدعات mostabda'āt [ع.] (ص.) ج
 مستبدعه، مستبدع. ر.ك. مستبدع. / توسل
 ۱۶۹ / معجم ۱۵۹

مستبسل mostabsel [ع.] (ص.) دل بر جنگ
 نهنده. / دره ۴۳۵

مستبشر mostabšer [ع.] (ص.) شاد شونده از
 خبرهای خوش، شادمان. / توسل ۱۲۱-۱۸۳ /
 سیرت ۸۵-۱۰۶ / وصاف ۱۸۴ / مسامره
 ۱۱

مستبشع mostabša' [ع.] (ص.) بیمزه و
 ناخوش شمرده، ناپسند شمرده، زشت شمرده.
 / مرزبان ۳۸۹

مستبصر mostabser [ع.] (ص.) صاحب
 بصیرت، بینادل شونده. / توسل ۵۳ / یمنی
 ۳۶۹ / ظفر ج ۱ ص ۴۲۲

مستبضعات mostabza'āt [ع.] (ص.) ج
 مُستَبْضَعه، مستبضع، کالای آماده شده برای
 فروش. / وصاف ۱۹۷

مستبعد mostab'ad [ع.] (ص.) بعید شمرده
 شده، آنچه بعید به نظر آید. / دستور ۶۸ /
 رشف ۳۲۲

مستبقي mostabqī [ع.] (ص.) زنده و باقی
 گذارنده، زنده خواهند. / وصاف ۲۹۱
 مستبین mostabīn [ع.] (ص.) واضح و آشکار،
 هویدا، روشن. / توسل ۶۳-۷۶ / یمنی ۲۱۰
 / ظفر ج ۱ ص ۱۵۶-ج ۲ ص ۱۰۵

برقرار، پاینده. / اغراض ۱۵۶ / دستور ۳۸
مستدفع mostadfa' [ع.] (ص.) دفع شده. /
جهانگشا ج ۲ ص ۲۶۹

مستدیر mostadīr [ع.] (ص.) مدور، دایره‌ای،
گرد. / اغراض ۱۲۰ / اخلاق ۶۳ / وصاف
۱۳۰.

مستدیم mostadīm [ع.] (ق.) پایدار، برقرار،
همیشه. / اغراض ۴۲ - ۱۳۱ / یعنی ۲۵ -
۳۵ - ۱۶۰ - ۴۲۱

مستذل mostazall [ع.] (ص.) ذلیل شمرده،
خوار داشته. زیون، خوار. / کلیله ۵۶ / عقول
۱۵ / برید ۱۳۱ - ۱۴۷ - ۲۴۷ / وصاف
۱۹۰ - ۲۴۶ - ۵۶۲.

مستّر mosattar [ع.] (ص.) پوشیده، پنهان.
/ بختیار ۶۲؛ ۲ - از بحور مستحدث ثقیل که
اجزاء آن عبارت است از مستفعلن مفاعیلن
فاعلاتن. / المعجم ۱۸۱ - ۱۸۲

مستربد mostarbad [ع.] (ص.) ظاهراً غضبناك
و عصبانی. / وصاف ۵۳۳ - ۵۵۳

مسترخص mostarxas [ع.] (ص.) ارزان
شمرده، ارزان خواسته. / یعنی ۳۸۱

مسترخي mostarxi [ع.] (ص.) سست و نرم
شونده. سست و نرم. / خاقانی ۱۸۷ / وصاف
۲۱۱ - ۲۴۷ - ۲۸۸ - ۳۶۸ - ۵۵۵

مستردف mostardef [ع.] (ص.) ردیف
خواسته. / دره ۶۴۱

مسترسل mostarsel [ع.] (ص.) ۱ - نرم
شونده، در اینجا سست. / مقامات ۱۸۵؛ ۲ -
مأنوس شونده، انس گیرنده، رام شونده. /
مرزبان ۲۲۱ / وصاف ۳۶۶ / مصباح ۱۵۵

مسترشد mostaršed [ع.] (ص.) راه یابنده، راه
راست جوینده، هدایت طلبنده. / وصاف ۵۹۷

مستحدث mostahdas [ع.] (ص.) تازه پدید
آمده، نو، جدید. / المعجم ۲۸ - ۷۵ - ۱۰۴ -
۱۶۵ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۸۱

مستحسن mostahsan [ع.] (ص.) پسندیده،
ستوده، شایسته تحسین. / رشف ۳۴۱

مستحصد mostahsad [ع.] (ص.) محکم تافته
شده. / یعنی ۱۴۳

مستحصل mostahsal [ع.] (ص.) حاصل شده.
/ دره ۹

مستحصن mostahsan [ع.] (ص.) در حصن
شده، پناه برده به قلعه. / وصاف ۴۲۳

مستحلب mostahleb [ع.] (ص.) دوشنده. /
دره ۶۸۰ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۳

مستحيل mostahil [ع.] (ص.) ۱ - امری که
محال و ناممکن باشد. / چهار ۱۰۰ / سند
۴۵ - ۷۰ / برید ۲۲۱ / معجم ۹۵ - ۹۸ /
روضه ۸۷ - ۱۳۰ / وصاف ۲۵۹؛ ۲ - مستهلك.
/ اغراض ۷۷ / راحه ۳۴؛ ۳ - مکار، محیل،
حیله گر. / یعنی ۴۷۵

مستحيلات mostahilāt [ع.] (ص.) ج
مستحیل، ناممکن، محال. / وصاف ۸۸ / رشف
۱۵۴

مستخبر mostaxber [ع.] (ص.) خبر خواهند.
/ دستور ۱۱۵ - ۱۲۳ / وصاف ۲۹۶

مستخف mostaxaff [ع.] (ص.) سبک شمرده،
خوار داشته. خوار، زیون. / راحه ۲۹۳ / برید
۱۳۱ - ۱۴۷ - ۱۸۲ - ۲۴۷ / المعجم ۴۵۵

مستخلف mostaxlaf [ع.] (ص.) جانشین قرار
داده. / عتبه ۳۸

مستخمر mostaxmer [ع.] (ص.) نیک
شرابخوار. / دره ۱۵۵

مستدام mostadām [ع.] (ق.) همیشه، دائم.

/ رشید ۱۰۵-۱۳۱ / توسل ۴ / عقد ۶۱ /
 خاقانی ۹۷-۱۴۳ / اغراض ۳ / یمنی ۴۲-
 ۳۷۹ / برید ۶۶-۲۰۴-۳۶۰ / لباب ۱۳۱-
 ۱۳۳ / مرزبان ۴۲۰ / المعجم ۲ / اخلاق ۷۱ /
 روضه ۳۸ / جهانگشا ج ۳ ص ۹۰ / وصاف
 ۵۱۲ / نسایم ۱ / ظفر ج ۱ ص ۶۷-۱۰۶-
 ۱۱۰-۳۰۵- ج ۲ ص ۴۶۱ / گیتی ۴۸-
 ۱۲۱-۱۷۵ / تجربه ج ۱ ص ۱۹۶
 مستسقی mostasqī [ع.] (ص.) آب خواهند.. /
 یمنی ۱۶۷ / معجم ۱۲۱-۱۲۸
 مستسلف mostaslef [ع.] (ص.) قرض
 خواهند.. / وصاف ۲۲۶
 مستسلم mostaslem [ع.] (ص.) گردن نهند،
 مطیع، منقاد. / مصباح ۵۷-۷۴-۱۰۵-
 ۱۰۹-۲۵۷-۴۰۸
 مستشط mostašett [ع.] (ص.) برافروخته از
 غضب. / دره ۶۰۴
 مستشعر mostaš'er [ع.] (ص.) پوشاننده
 پیراهن، پنهان دارنده ترس و بیم در دل، بیمناک،
 نگران، مضطرب. / توسل ۱۰۷ / عقد ۱۰۵ /
 سند ۱۱۵ / اغراض ۹۸-۳۸۸ / راحه ۱۴۰-
 ۲۳۴-۲۴۳ / یمنی ۴۸-۵۹-۱۳۶-
 ۱۹۰-۲۳۸-۳۵۵ / مرزبان ۶۱۱ / اخلاق
 ۱۱۶-۱۸۲-۲۱۷ / جهانگشا ج ۱ ص
 ۱۲۹-۲۱۸- ج ۲ ص ۱۰-۴۲ / سیرت ۳۵
 / وصاف ۶۶-۱۵۸-۲۸۵ / سمط ۲۴-
 ۷۳-۷۵ / مسامره ۱۲-۱۹۹ / نسایم ۲۶-
 ۸۵-۱۰۶ / اخبار ۱۱
 مستشفع mostašfe' [ع.] (ص.) شفاعت خواه.
 / مصباح ۳۴۷
 مستشنع mostašna' [ع.] (ص.) زشت شمرد
 شده، شنیع دانسته شده. / وصاف ۶۳-۲۵۱

/ مصباح ۲۲۷ / رشف ۱۷۴-۳۶۲
 مسترفد mostarfed [ع.] (ص.) یاری خواهند،
 درخواست کننده مددکاری. / برید ۹۸
 مسترفع mostarfe' [ع.] (ص.) آنکه رفع و
 برداشتن خواهد، بردارنده و خواهان برداشتن.
 / توسل ۵۲-۵۴ / وصاف ۳۶۲
 مسترکب mostarkeb [ع.] (ص.) دارای رکاب
 شونده، سوار شونده. / وصاف ۵۰
 مستروح mostarvah [ع.] (ا.) محلی که دارای
 آرامش و نشاط است. / دستور ۶۵-۱۰۱-
 ۱۲۱
 مستروح mostarveh [ع.] (ص.) آنکه بوی
 خوش می‌بوید، آنکه برمی‌آساید و آسایش
 می‌یابد. / دستور ۷۱-۹۱ / وصاف ۷۹
 مستریح mostarih [ع.] (ص.) طالب
 استراحت، خواستار راحت. / برید ۱۳۵-
 ۲۴۴ / وصاف ۲۳۸-۲۶۸
 مستزاد mostazād [ع.] (مص.) ۱- به مزایده
 فروختن. / اخلاق ۱۸۲: ۲- (ص.) زیاده کرده
 شده، افزون شده، افزوده. / وصاف ۱۹۳ /
 سمط ۸۰ / دره ۷۹
 مستزید mostazīd [ع.] (ص.) ۱- زیاده طلب،
 زیادت خواه. / اخلاق ۱۹۲ / وصاف ۱۹۳-
 ۲۴۸-۳۳۲: ۲- گله‌مند، شاکي، رنجیده. /
 کلیله ۸۰-۱۵۷-۲۸۲-۲۹۵-۳۳۰ /
 اغراض ۱۹۹ / یمنی ۱۷۳-۳۹۸ / برید
 ۳۷۸ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۵۹
 مستسر mostaserr [ع.] (ص.) پنهان شونده. /
 نسایم ۲۲
 مستسعد mostas'e(a)d [ع.] (ص.) نیکبختی
 جوینده، سعادت خواهند، سعادت یافته،
 نیکبخت گردیده، نیکبخت. / عتبه ۹۹-۱۳۸

- مستشعنه mostašna'a(e) [ع.] (ص.) مؤنث
مستشع، زشت و ناپسندیده. / تجربه ج ۲ ص ۱۲۷
- مستشهدات mostašhadāt [ع.] (ص.) ج
مستشهد، مستشهد، به استشهد آورده شده،
به شاهد گرفته شده. / توسل ۳۶۳
- مستشیر mostašīr [ع.] (ص.) مشورت کننده،
رای جوینده. / برید ۱۰۲ - ۱۹۹ - ۲۰۰
- مستصبح mostasbeh [ع.] (ص.) روشنایی
خواهنده. / دستور ۳۳
- مستصحب mostasheb [ع.] (ص.) همراه
دارنده، همراه، یاور، یار. / مرزبان ۳۴۴ /
المعجم ۲۲ / وصف ۱۲ - ۲۳۸ - ۳۶۱ -
۵۰۶ - ۵۳۳ - ۵۶۳ / دره ۳۴۳ - ۵۱۷ - ۶۰۳
- مستصغر mostasḡar [ع.] (ص.) کوچک به
نظر آمده، حقیر. / اخلاق ۲۱۸
- مستصفی mostasfā [ع.] (ص.) پاکیزه شده،
صفا یافته، پاک شده. / یمنی ۳۱ - ۷۰ - ۱۱۲ /
/ لباب ۶۳ / معجم ۱۴۶ / سیرت ۳۰ - ۳۲ -
۲۷۴ / وصف ۱۹۶ - ۲۹۶ / رشف ۱۰۲ -
۱۰۶ - ۱۱۰ - ۳۹۶
- مستصوب mostasveb [ع.] (ص.) صواب
شمرنده. / وصف ۵۱ - ۲۸۷
- مستضاع mostazā' [ع.] (ص.) هلاک شده، تباه
خواسته. / وصف ۸
- مستضی ['] mostazīl [ع.] (ص.) روشن. / عتبه ۱۰
/ توسل ۶۲ / برید ۱۷۲ - ۲۵۰ / جهانگشا
ج ۱ ص ۵۴ - ج ۳ ص ۲۹ / وصف ۳۲۹
- مستضیم mostazim [ع.] (ص.) مظلوم. / دره
۶۷۹
- مستطاب mostatāb [ع.] (ص.) ۱ - پاک،
پاکیزه. / رشف ۲۹۹: ۲ - خوشایند. / اخلاق
- ۱۵۶
مستطاع mostatā' [ع.] (ص.) چیزی که به
دست آید و در ید قدرت شخص باشد. / رشف
۳۲۲
- مستطرف mostatraf [ع.] (ص.) تازه، نو،
شگفت، عجیب، طرفه. / عتبه ۱۱۴ / توسل
۱۷۶ / دستور ۴۴ / وصف ۷۹ - ۲۵۴ / دره
۶۲۸ - ۶۴۲
- مستطرف mostatref [ع.] (ص.) نو پدید
آورنده، نوآور. / چهار ۴۷ / المعجم ۴۷۷ /
وصف ۸
- مستطرفات mostatrafāt [ع.] (ص.) ج
مستطرفه، مستطرف، تازه، نو. / دره ۴۷۵ /
تجربه ج ۱ ص ۴۶۵ - ج ۲ ص ۷۹
- مستطلع mostatle' [ع.] (ص.) روشنایی
خواهنده. / وصف ۴۸۴
- مستطیر mostatīr [ع.] (ص.) ۱ - منتشر. /
جهانگشا ج ۱ ص ۵۷ / وصف ۸۴: ۲ -
نوشته. / دره ۲۲
- مستطیل mostatīl [ع.] (ص.) طولانی، دراز. /
عتبه ۹۸
- مستظرف mostazraf [ع.] (ص.) ظریف، زیبا.
/ اخلاق ۲۲۸
- مستظلّ mostazell [ع.] (ص.) سایه خواهنده،
سایه طلبنده. / عتبه ۵۸ / دره ۱۰۶ - ۵۴۶
- مستعان mosta'ān [ع.] (ص.) یاری جسته. /
اغراض ۲۹۴
- مستعجل mosta'jel [ع.] (ص.) ۱ - عجله
کننده. / گلستان ۵۴۲: ۲ - زودگذر. / تجربه
ج ۱ ص ۲۴
- مستعجم mosta'jam [ع.] (ص.) نامفهوم،
میهم. / مصباح ۱۰۲

مستغرب mosta'rab [ع.] (ص.) غریب
شمرده، شگفت دانسته. / بختیار ۲۸۹ /
یمینی ۳۶۲ / معجم ۹۹ / و صاف ۴۱ - ۶۵ -
۲۹۹ / دره ۴۸۹

مستغرس mosta'ras [ع.] (ص.) کاشته شده.
/ و صاف ۱۵۷

مستغیث mosta'yis [ع.] (ص.) استغاثه کننده،
آنکه فریادرسی و دادخواهی کند. / اغراض
۳۳۶

مستفرغ mosta'fre' [ع.] (ص.) قی کننده. /
و صاف ۵۹۱

مستفسح mostaf'sah [ع.] (ص.) ظاهراً زمان یا
مکان فراخی و گشایش. / دستور ۶۱ - ۶۵ -
۱۰۲ - ۱۲۲

مستفید mostaf'id [ع.] (ص.) فایده گیرنده،
سود خواهند، بهره‌مند. / یمینی ۲۷۳

مستفیض mostaf'iz [ع.] (ص.) فیض برنده،
طالب فیض. / مرزبان ۴۲۲

مستقیح mostaqbah [ع.] (ص.) زشت شمرده،
قیبح دانسته شده. / سیرت ۲۶۳ / سمط ۴۲

مستقدح mostaqdeh [ع.] (ص.) افروزنده. /
دره ۳۶۹

مستقدم mostaqdem [ع.] (ص.) آنکه پیش
آید، آنکه در پیش آمدن خواهد. / رشف ۱۷۵

مستقذر mostaqzar [ع.] (ص.) پلید شمرده
شده، کراهت داشته شده. / و صاف ۴۲

مستقذرات mostaqzarāt [ع.] (ص.) ج
مستقذره، مستقذر، پلیدی. / رشف ۱۶۶

مستقرضات mostaqrazāt [ع.] (ص.) ج
مستقرضه، مستقرض، وام خواسته شده. /
و صاف ۹۷

مستقصی mostaqsa [ع.] (ص.) به حد نهایت

مستعذب mosta'zab [ع.] (ص.) ۱ - گوارا. /
دره ۴۸۹: ۲ - خوشایند، مطبوع، دلپذیر. /
مرزبان ۸ / المعجم ۴۳ - ۴۷ - ۸۸ - ۴۱۵ /
اخلاق ۱۵۶ / سمط ۷ - ۹۷ / اخبار ۷

مستعر mosta'er [ع.] (ص.) افروزنده. /
جهانگشا ج ۲ ص ۱۴۰

مستعرب mosta'reb [ع.] (ص.) هر عجمی که
داخل عرب شود. / گلستان ۳۶۰

مستعربه (e) mosta'reba [ع.] (ص.) مؤنث
مستعرب، عجمیانی که داخل عرب شوند. /
المعجم ۱۱۵ - ۱۶۶ - ۲۹۷

مستعصی mosta'si [ع.] (ص.) گناه جوینده بر
کسی. / سمط ۷

مستعقب mosta'qeb [ع.] (ص.) پیرو،
دنبال‌رو. / عتبه ۳۱ - ۳۵ / مرزبان ۳۳۶ -
۳۶۷ / مصباح ۱۶۸

مستعلی mosta'li [ع.] (ص.) بلند برآمده،
بلند، برتر، غلبه کننده، قهر کننده. / برید ۱۵۴
/ جهانگشا ج ۱ ص ۲۸ - ۷۶ - ج ۲ ص ۲۲
/ سیرت ۹۵ / و صاف ۱۲۵ - ۶۰۴ / رشف
۹۱ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۴۰ - ۳۵۵ - ۳۶۸

مستعمل mosta'mal [ع.] (ص.) یکی از بحور
مستحدث ثقیل که اجزاء آن عبارت است از
مفعولات مستفعلن فاعلاتن. / المعجم ۱۸۱ -
۱۸۲

مستعیر mosta'ir [ع.] (ص.) آنکه چیزی به
عاری گیرد، عاریت خواه. / مقامات ۱۲۵
مستعین mosta'in [ع.] (ص.) استعانت کننده،
یاری خواهند. / اغراض ۲۱۳

مستغاث mosta'yās [ع.] (ص.) آنکه از او
دادخواهی و فریادرسی خواهند. / سند ۱۱۲ /
اغراض ۳۷۲ / یمینی ۲۱ - ۸۲ - ۳۲۸

- رسیده، به حد کمال رسیده، تحقیق و بررسی شده. / اخلاق ۱۱۷ / مصباح ۲۵۹
- مستقصی mostaqsi [ع.] (ص.) تفحص و تحقیق کننده. / توسل ۵۴ / اخلاق ۳۳۶
- مستقل mostaqell [ع.] (ص.) بردارنده، گیرنده. / دستور ۱۱۸
- مستقلع mostaqle' [ع.] (ص.) از بن برکننده، قلع خواهند. / و صاف ۵۱۹
- مستقیل mostaqil [ع.] (ص.) خواهند گذشتن از گناه. / و صاف ۱۸ / دره ۵۸۸
- مستکراه mostakrah [ع.] (ص.) زشت دانسته، ناخوش سرده، کراحت داشته. / چهار ۱۱۴ / سند ۷۴ / المعجم ۳۲۲ - ۴۰۵ / اخلاق ۹۸ / و صاف ۲۴۲ / مصباح ۴۸
- مستکشف mostakšef [ع.] (ص.) استکشاف کننده، کشف کننده. / یمنی ۳۶۹
- مستکفی mostakfi [ع.] (ص.) کفایت خواهند، آنکه طلب کفایت کند تا کاری به انجام رساند. / و صاف ۳۷
- مستکین mostakīn [ع.] (ص.) خوار. / دره ۱۶۱
- مستلذ mostalazz [ع.] (ص.) دارای لذت و مزه، مطبوع. / المعجم ۱۱۲
- مستلذ mostalez [ع.] (ص.) لذت گیرنده، مزه یاب، تمتع برنده. / المعجم ۹
- مستلذات mostalazzāt [ع.] (ص.) (ا.) ج. مستلذه، مستلذ، هر چیز لذیذ و مطبوع و دارای لذت. / رشف ۶۹ - ۷۳ - ۲۳۸ - ۲۷۴ / ظفر ج ۲ ص ۴۴۳
- مستمال mostamāl [ع.] (ص.) استعمال کرده، دل به دست آمده، راضی کرده. / و صاف ۱۳۹ - ۲۸۵ - ۳۷۶ / دره ۵۱۲
- مستمع mostamte' [ع.] (ص.) برخوردار. / اغراض ۲۹۹
- مستمد mostamedd [ع.] (ص.) استمداد خواهند، طالب یاری. / عنبه ۲۱ - ۱۵۱
- مستمطر mostamter [ع.] (ص.) نیازمند باران، طالب نیکویی و خیر. / دره ۳۶۵
- مستملم mostamleh [ع.] (ص.) نمکین. / تجربه ج ۲ ص ۱۲۷
- مستتاب mostanāb [ع.] (ص.) نیابت خواسته، وکیل خواسته. / عنبه ۳۸ / سبط ۹۹ / نسایم ۱۳
- مستنبط mostanbat [ع.] (ص.) بیرون آورده، خارج. / دره ۳۴۵
- مستنتج mostantej [ع.] (ص.) نتیجه دهنده. / و صاف ۳۷۲
- مستنجع mostanjeh [ع.] (ص.) خواهند پیروزی و کامیابی، موجب پیروزی و کامیابی. / و صاف ۳۱۵
- مستنجد mostanjed [ع.] (ص.) یاری خواهند. / برید ۹۸ / و صاف ۳۷
- مستند mostaned [ع.] (ص.) استاد کننده، آنکه پشت باز می نهد بر چیزی. / و صاف ۳۳۰
- مستنزع mostanze' [ع.] (ص.) دست بردارنده، جدا شونده. / و صاف ۲۰۴
- مستنزل mostanzel [ع.] (ص.) محل نزول، منزل، خانه. / عنبه ۲۱ / و صاف ۳۹۱
- مستنسرات mostanserāt [ع.] (ص.) ج. مستنسر، مستنسر، در نیرو به نسر (کرکس) مانسته، کرکسی کننده. / مرزبان ۷۰۵
- مستنسق mostansaq [ع.] (ص.) مرتب، منظم. / و صاف ۲۶۵ / دره ۴۵۳
- مستنشط mostanšet [ع.] (ص.) نشاط دارنده،

مستوحش mostōheš [ع.] (ص.) وحشت

دارنده، ترسنده، وحشتناک. / کلیله ۲۸۷ /

اغراض ۱۹۹ / دستور ۱۱۵ / مرزبان ۲۲۷ /

وصاف ۸۱ / مصباح ۴۲۲ / دره ۶۴۱

مستودع mostōda' [ع.] (ص.ا.) به امانت

گذاشته شده، محل حفظ امانت. / رشید ۷۵ /

بختیار ۶۲ / توسل ۱۳۴ / دستور ۲۹-۹۵ /

لباب ۲۶۹ / اخلاق ۲۲۸-۲۶۳ / جهانگشاج

۲ ص ۲۶۲- ج ۳ ص ۱۴۹ / وصاف ۸-

۳۳۲- ۳۵۰- ۴۶۳- ۵۶۶ / مصباح ۲۱۲-

۲۳۵ / رشف ۱۷۹- ۳۶۶- ۴۰۹ / دره ۱۲

مستودعات mostōda'āt [ع.] (ا.) ج

مستودعه، مستودع، ذخیره، امانت. / توسل

۱۶۹ / المعجم ۲۸ / اخلاق ۱۵۷ / تجربه ج ۱

ص ۲۱

مستوسق mostōsaq [ع.] (ص.) راست و

درست و آراسته و منظم. / مرزبان ۱۳۷

مستوضح mostōzah [ع.] (ص.) آشکار،

واضح. / دستور ۸۹

مستوعب mostō'eb [ع.] (ص.) گیرنده همه

چیز را، همه را فرا گیرنده. / عتبه ۱۸ / توسل

۱۳- ۷۰- ۸۷- ۱۲۰ / عقد ۱۵۶ / روضه ۸

/ وصاف ۴۷۱ / رشف ۱۸۹ / دره ۳۹۹

مستوفز mostōfez [ع.] (ص.) بر سر پا نشیننده

چنانکه مہتای برخاستن باشد. / عتبه ۱۶۳ /

عقد ۱۵۹ / خاقانی ۱۶۶ / وصاف ۳۳۶- ۵۱۳

مستوکر mostōkar [ع.] (ا.) جای آشیانه

گرفتن. / وصاف ۳

مستوکر mostōker [ع.] (ص.) آشیانه گیر. /

دره ۱۳۶

مسته mosta(e) [ف.] (ا.) طعمه مرغان شکاری

که به وقت حاجت بدیشان دهند. / المعجم

خرم. / دره ۶۰۴

مستنشق mostanšeq [ع.] (ص.) استنشاق

کننده، بو کننده. / وصاف ۴- ۶۵ / ظفر ج ۲

ص ۷۵ / تجربه ج ۲ ص ۱۹۸

مستنصر mostanser [ع.] (ص.) یاری

خواهنده، نصرت جوینده. / مرزبان ۵۲۶

مستنضر mostanzer [ع.] (ص.) تر و تازه

شونده. / تجربه ج ۲ ص ۱۳۰

مستنفر mostanfer [ع.] (ص.) رم کننده، رمنده.

/ عقول ۱۳

مستنقع mostanqa' [ع.] (ا.) جای گرد آمدن

آب. / اغراض ۳۰۷

مستنکر mostankar [ع.] (ص.) مکروه،

ناپسند، زشت. / کلیله ۳۳۲ / چهار ۲۹ /

عتبه ۶۵ / توسل ۱۱ / برید ۲۲۷- ۲۵۱ /

معجم ۱۳۸ / مصباح ۲۳۱

مستنکف mostankef [ع.] (ص.) خجل و

شرمنده، خشنماک. / وصاف ۲۷- ۲۱۳ / اخبار

۴۰- ۴۷ / رشف ۱۳۲- ۱۶۶

مستنیب mostanīb [ع.] (ص.) نیابت شونده. /

نسایم ۲۹

مستنیر mostanīr [ع.] (ص.) نور جوینده،

روشن. / سند ۱۲ / وصاف ۱۹- ۳۳۵ / رشف

۳۶۴ / ظفر ج ۱ ص ۱۲- ۲۵

مستنیم mostanīm [ع.] (ص.) آرامنده، قرار

گیرنده، خوابنده. / برید ۳۲۱

مستوبق mostōbeq [ع.] (ص.) هلاک شونده. /

دره ۶۶۶

مستوثق mostōseq [ع.] (ص.) وثوق دارنده،

مطمئن، آرام خاطر. / وصاف ۲۰۴ / سیرت

۲۵۷ / دره ۴۵۳- ۶۶۶ / گیتی ۲۶۸- ۲۷۳ /

تجربه ج ۱ ص ۴۷۰

۴۷۷

مستهام mostahām [ع.] (ص.) سرگشته،

حیران. / تجربه ج ۱ ص ۱۳۴ - ۱۶۸ - ۱۸۱ -

۲۸۴ - ج ۲ ص ۱۴۰

مستهان mostahān [ع.] (ص.) ذلیل شده،

خوار. / نسایم ۵۱

مستهذر mostahzar [ع.] (ص.) بیهوده،

دانسته، هذیان شمرده. / وصاف ۴۲

مستهزی mostahze' [ع.] (ص.) استهزا کننده،

فسوس کننده، ریشخند کننده. / اغراض ۱۷۵ /

اخبار ۲۴

مستهل mostahell [ع.] (ص.) ۱ - ماه نو

برآینده. / دره ۸۰: ۲ - (۱) اوّل ماه. / وصاف

۸۴ - ۱۸۱ - ۵۱۱ - ۵۷۳ / دره ۲۸۸: ۳ -

(ص.) متکلمی که بلند کند یا پست نماید آواز

را. / وصاف ۱۸ - ۲۴۱ - ۲۶۱ - ۴۷۹

مستهلکه mostahleka(e) [ع.] (ص.) گروه

پایمال کننده و تلف کننده. / توسل ۵۴

مستیقظ mostayqez [ع.] (ص.) بیدار،

هوشیار، آگاه. / عتبه ۵۹

مسجر mosajzar [ع.] (ص.) فروهشته. / دره

۸۱

مسجر mosajzer [ع.] (ص.) افروزنده. / دره

۲۳۶

مسجور masjūr [ع.] (ص.) افروخته. / تجربه

ج ۲ ص ۲۳۳

مسجون masjūn [ع.] (ص.) محبوس، زندانی.

/ نسایم ۳۰

مسجهره mosjaherra(e) [ع.] (ص.) درخشان

آب (ابر). / دره ۶۱۱

مسحاة meshāt [ع.] (۱) بیل و کلند آهنی. /

تجربه ج ۲ ص ۲۲۷

مسحوق mashūq [ع.] (ص.) کوفته شده، آرد

شده، سوده شده. / وصاف ۳۸۴

مسخی mashi [ع.] (۱) نوعی از موزه که صلحا و

امرا در پامی کردند. / گلستان ۱۷۱

مسخ masx [ع.] (مص.) دگرگون کردن، و در

اصطلاح عروض یکی از زحافات فاعلاتن است

که «فاع» بماند و به آن مسلوخ گویند، نام

مشهور این زحاف سلخ است. / المعجم ۵۶

مسدّ masadd [ع.] (ص.) جایگزین. / اغراض

۱۰۳ / دره ۲۱۲

مسدّد mosaddad [ع.] (ص.) استوار شده،

محکم گردیده. / دره ۴۴

مسدول masdūl [ع.] (ص.) فروهشته، آویخته.

/ روضه ۶۹

مسدی mosdī [ع.] (ص.) اهدا کننده، اعطا

کننده. / دستور ۹۰

مسرب masrab [ع.] (۱) مجرای آب. / خاقانی

۱۶۷ / وصاف ۱۸۵

مسرج mosraj [ع.] (ص.) زین نهاده. / دره ۶۲۲

مسرّج mosarraḡ [ع.] (ض.) زیبا و نیکو شده.

/ دره ۶۲۲

مسرح masrah [ع.] (۱) گردشگاه، چراگاه. /

عقول ۲۸ / توسل ۸۸ - ۱۰۳ - ۲۸۴ / مرزبان

۴۵۹ - ۷۴۹ / وصاف ۹۱ - ۵۳۶ / نسایم ۱۰

/ مصباح ۹۸ / ظفر ج ۲ ص ۷۵ - ۱۶۲

مسرد mesrad [ع.] (۱) درفش، آنچه بدان

دوزند. / معجم ۴۶

مسرّس mosarras [ع.] (ص.) شیرازه بسته. /

دره ۵۶۸

مسرّرات mosarsarāt [ع.] (۱) ظاهراً

متسرّرات، تسرّس، تنك باقی جامه. / دره

۴۶۱

مسفوك masfūk [ع.] (ص.) ریخته شده. /
یمینی ۴۹۰

مسقط masqat [ع.] (ا.) محل سقوط، جای
افتادن چیزی. / اغراض ۱۰۴

مسقط mosqat [ع.] (ص.) ساقط کرده، حذف
کرده شده. / وصاف ۱۱۰ - ۱۷۲ - ۵۲۱

مسقطات mosqatāt [ع.] (ص.ا.) ج. مُسْقَطه،
مُسْقَط، ساقط شده. / وصاف ۴۷۲

مسقط الرأس masqat - or - ra's [ع.]
(امر.) مسقط رأس، محل تولد، زادگاه. /

مرزبان ۶۵۸ / رشید ۷۴ / نفثه ۱۱۹ / المعجم
۵ / وصاف ۲۸۹

مسقط الهام masqat - ol - hāmm [ع.]
(امر.) مسقط الرأس، زادگاه. / مقامات ۳۹ -

۱۰۵

مسكك mosakkak [ع.] (ص.) سکه زده،
مسكوك شده. / وصاف ۵۷۶

مسكنت maskanat [ع.] (امص.) تهیدستی،
بی چیزی، بی نوایی، درویشی. / برید ۵۴ /

مرزبان ۲۳۸ / گلستان ۲۴۲ / وصاف ۱۰ /
مسامره ۴۴

مسكه moska(e) [ع.] (ا.) هر آنچه بدان چیزی
را نگاه دارند، نگاه دارند، هر خوردنی و

آشامیدنی که مایه زندگی بدن باشد، نیرو. /
اغراض ۳۵۰ / یمینی ۲۱ - ۲۹۳ - ۳۱۵ /

جهانگشا ج ۳ ص ۱۲۹ / وصاف ۱۹۹ -
۲۱۸ - ۳۵۹ - ۴۹۴ - ۶۱۳ - ۶۵۴ / رشف

۱۲۷ / دره ۳۱۰

مسلاق meslāq [ع.] (ص.) بلیغ بلند آواز. /
دره ۴۵

مسلحه maslaha(e) [ع.] (ا.) جایی که در آن
خوف باشد که سلاح باید پوشید. / مقامات

مسرع mosre' [ع.] (ص.) شتاب کننده، شتابنده،
تندرو، پیک تندرو. / چهار ۲۷ / عتبه ۱۲۲ /

رشید ۱۸ - ۲۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ / سند ۴۲ /
اغراض ۱۲ - ۵۰ - ۶۳ - ۸۶ - ۳۸۲ / یمینی

۲۸۲ / دستور ۱۲۳ / معجم ۴ - ۸۳ /
جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۳ - ج ۲ ص ۳۰ / روضه

۶۲ / وصاف ۴۸۶ - ۶۲۱ / دره ۲۰۵ / گیتی
۱۰۴

مسروج masrūj [ع.] (ص.) زین شده. / وصاف
۱۳۳ - ۳۸۶

مسروق masrūq [ع.] (ص.) به سرقت رفته،
دزدیده شده. / روضه ۱۱۵

مسره masarra(e) [ع.] (ا.) رازنامه، آنچه در آن
پیام محرمانه نویسند. / دره ۴۱۰

مسطار mestār [ع.] (ا.) نوعی از می که خورنده
را بر زمین افکند. / دره ۲۲

مسطر mosattar [ع.] (ص.) نوشته شده، خط
کشی شده. / خاقانی ۴

مسعد mos'ed [ع.] (ص.) یار و کمک. / برید
۶۵

مسقر mosa"ar [ع.] (ص.) قیمت کرده شده، بها
کرده شده. / وصاف ۶۳۳

مسقر mosa"ar [ع.] (ص.) افروخته، خشمگین.
/ برید ۲۴۸

مسقر mosa"er [ع.] (ص.) آتش افروزنده. /
دره ۴۳۶

مسف mosaff [ع.] (ا.) محل پریدن مرغ. /
مرزبان ۷۱۵

مسفر mosfer [ع.] (ص.) روشن، تابان. / عقد
۸۹

مسفوح masfūh [ع.] (ص.) ریخته شده. /
یمینی ۴۸۷

نامزد، معین. / جهانگشا ج ۲ ص ۲۷۴-
 ۲۷۵-۲۷۶
 مسنّاه mosannāh [ع.] (ا.) بند آب، سد. / دره
 ۲۵۳
 مسنبیل mosanbal [ع.] (ص.) خوشه برآورده. /
 دره ۱۵۴
 مسنح masnah [ع.] (ا.) مکان رخ دادن، محل
 انجام شدن. / عقول ۴۲
 مسنن mosannan [ع.] (ص.) روشن شده،
 آراسته، نیکو. / دره ۵۹۸
 مسنون masnūn [ع.] (ص.) وارد شده در سنت،
 سنت شده، جایز (شرعاً). / عتبه ۲۸-۵۸-
 ۸۳ / توسل ۱۰۵-۱۷۶
 مسنون masnūn [ع.] (ص.) بدبو، متعفن. /
 راحه ۳۰۵ / یمنی ۴۵۴
 مسنونات masnūnāt [ع.] (ص.) ج مسنونه،
 مسنون، سنت شده، جایز. / مصباح ۳۱۰
 مسوآة mosavvāt [ع.] (ص.) تسویه شده،
 درست شده، معتدل شده. / مصباح ۶۶
 مسوَجَر mosōjar [ع.] (ص.) ساجور بسته،
 قلاده برگردن. / مرزبان ۴۹۸
 مسود masūd [ع.] (ص.) بزرگ گردیده شده. /
 و صاف ۶
 مسوَر mosavvar [ع.] (ص.) دارای سوار،
 دارنده دستبند، زینت شده با دستبند. / یمنی
 ۳۲۰ / مرزبان ۵۳۹ / و صاف ۳۴۳ / دره ۳۶۶
 مسوس masūs [ع.] (ص.) تحت سیاست،
 سیاست شده، در مقابل ساییس. / دستور ۱۰۶
 مسوَغ mosavvaγ [ع.] (ص.) ۱- گوار شده،
 گوارا. / و صاف ۲۳۷: ۲- روا، جایز شده. /
 کلیله ۱۵۵ / مقامات ۲۰۸ / نسایم ۹۸-۱۱۰
 / اخبار ۱۵

۱۷۴
 مسلفه meslafa(e) [ع.] (ا.) ماله. / تجربه ج ۱
 ص ۱۲۸
 مسلّله mosallala(e) [ع.] (ص.) کشیده شده.
 / دره ۲۸۱
 مسلوب maslūb [ع.] (ص.) سلب شده، ربوده
 شده. / سیرت ۱۸ / مصباح ۱۳۷
 مسلوخ maslūx [ع.] (ص.) ۱- پوست بیرون
 کشیده، پوست کنده. / دستور ۹۴ / المعجم
 ۵۶: ۲- در اصطلاح عروض نام «فاع» از
 فاعلاتن است که با زحاف سلخ به دست آید. /
 المعجم ۵۶-۶۲-۱۴۸-۱۵۱-۱۶۶-۱۶۹
 مسلوك maslūk [ع.] (ص.) سلوك شده، راه
 رفته. / بیهق ۴۶-۳۶۰ / المعجم ۱۲ / معجم
 ۱۳۴-۱۹۲ / جهانگشا ج ۱ ص ۷ / رشف
 ۲۳۷-۲۴۲
 مسلول maslūl [ع.] (ص.) برکشیده. / یمنی
 ۱۶۷ / معجم ۸۴-۱۲۱ / دره ۲۱۶-۷۰۰ /
 تجربه ج ۱ ص ۱۱۶
 مسلّی mosallī [ع.] (ص.) تسلی دهند،
 خرسندی دهند. / خاقانی ۱۱۰-۱۴۲-۲۶۱
 مسَمَر mosammar [ع.] (ص.) میخ زده، میخ
 کرده، محکم و استوار. / مقامات ۱۴۲ / یمنی
 ۳-۶ / روضه ۱۸-۵۸ / دره ۳۹۹
 مسمسه masmasa(e) [ع.] (مص.) شوریده
 شدن کار. / دره ۶۴۸
 مسَمَط mosammat [ع.] (ص.) به رشته
 کشیده. / راحه ۲۷ / المعجم ۳۹۰
 مسمول masmul [ع.] (ص.) کور کرده، چشم
 بیرون آورده. / یمنی ۲۰۱ / روضه ۱۴ / سبط
 ۱۸
 مسمّی mosammā [ع.] (ص.) نامیده شده.

کردن. / و صاف ۱۲۰
 مشاحنت mošāhanat [ع.] (مص.) دشمنی
 ورزیدن با یکدیگر. / یمنی ۶۵ - ۱۵۷
 ۲۰۳ - ۳۶۲ / مرزبان ۳۲۵ / روزه ۸۱ /
 و صاف ۲۰۸ - ۲۶۷ - ۴۳۰ / دره ۱۱۶ - ۱۹۴
 مشاحنه mošāhana(e) [ع.] (مص.) ر.ك.
 مشاحنت. / نسایم ۳۷
 مشارات mošārāt [ع.] (مص.) خصومت کردن.
 / دره ۳۲۴
 مشارب mašāreb [ع.] (ا.) جِ مَشْرَبَة، زمین نرم
 همیشه گیاه، آبخور بر جوی. / مقامات ۹۴ /
 یمنی ۲۲۴ / نفثه ۲۳ / روزه ۳۹ / دره ۱۳۲
 مشارزات mošārazāt [ع.] (امص.) ا. جِ
 مشارزه، نزارع، ستیز. / دره ۲۲۲
 مشارزات mošārezāt [ع.] (ا.) جِ مُشارزه،
 آهن سخت که بر هر چیزی که گذرد ببرد آن را.
 / دره ۲۲۲
 مشارطت mošāratat [ع.] (مص.) با همدیگر
 شرط کردن. / یمنی ۹۹ / و صاف ۴۸۶
 مشارع mašāre' [ع.] (ا.) ۱ - جِ مَشْرَعه، جای
 به آب درآمدن، جایی که ستوران آب می‌خورند.
 / سند ۱۲۱ - ۳۰۴ / دستور ۲۴ / مرزبان
 ۱۵۶ / روزه ۳۱ / رشف ۱۴۹: ۲ - جِ
 مَشْرَعه، راه. / سند ۳۱۸
 مشارف mašāref [ع.] (ا.) جِ مُشْرِف، جای
 بلند. / و صاف ۳۹۷
 مشارفت mošārafat [ع.] (مص.) سمت اشراف
 و مفتشی و بازرسی بر کسی داشتن. / کلیله
 ۲۰۳ / یمنی ۳۸۷ / و صاف ۲۶۵ - ۵۱۹
 مشاطرت mošātarat [ع.] (مص.) دو نیم کردن
 مال، قسمت کردن مال. / یمنی ۹۹ - ۴۹۴ /
 و صاف ۴۸۶

مَسَوَف mosavvef [ع.] (ص.) به درنگ و
 تأخیر اندازنده، خیره‌سر، خودرای. / مرزبان
 ۷۳۹ / مصباح ۸۹
 مَسَوَل mosavvel [ع.] (ص.) فریبنده، اغوا
 کننده. / سند ۱۰۰ / اغراض ۳۰۵ - ۳۱۱ /
 مرزبان ۳۸۹ / و صاف ۳۴
 مَسَوَم mosavvam [ع.] (ص.) نشان نهاده. /
 دره ۳۴۴
 مَسَهَل mosahhal [ع.] (ص.) سبک کرده شده،
 آسان کرده شده. / رشید ۱۲۲
 مَسَهَل mosahhel [ع.] (ص.) آسان کننده، نرم
 کننده. / و صاف ۲۶۱
 مَسِء mosī' [ع.] (ص.) بدی کننده، بدکردار،
 گناهکار. / توسل ۶۲ / اغراض ۷۳ - ۱۹۵ -
 ۲۶۸ / رشف ۲۲۷
 مَسِیخ masīx [ع.] (ص.) زشت خلقت. / دره
 ۱۰۹
 مَسِیر mosīr [ع.] (ص.) راه برنده. / یمنی ۲۵
 مَسِیر mosayyar [ع.] (ا.) جامه خط‌دار. / دره
 ۴۶۱
 مَسِیس masīs [ع.] (مص.) لمس کردن، مَسْ
 کردن. / و صاف ۵۲۵
 مَسَابَکَت mošābakat [ع.] (مص. امص.)
 داخل شدن در یکدیگر. ائتلاف، همکاری. /
 توسل ۱۷۲ / یمنی ۶ - ۴۱ - ۱۰۸ - ۲۵۰ /
 و صاف ۱۱۲ - ۱۲۴ - ۲۹۱ / دره ۴۵۳
 مَسَاتَمَت mošātamāt [ع.] (مص.) یکدیگر را
 دشنام دادن. / برید ۳۷۱ / جهانگشا ج ۱ ص
 ۵ / و صاف ۲۷۹ / دره ۲۵۱
 مَسَاتَمَه mošātama(e) [ع.] (مص.) ر.ك.
 مساتمت. / و صاف ۲۲۱
 مَسَاخَت mošāhhat [ع.] (مص.) خصومت

مشاکهت mošākahat [ع.] (مص.) همانندی.

/ دره ۴۸

مشاقمة mošāmmat [ع.] (مص.) نزدیکی شدن.

/ دره ۲۲۹

مشامتت mošāmatat [ع.] (مص.) شامت

کردن. / دره ۲۵۱

مشامیم mašāmīm [ع.] (ا.) چِ مشوم، مُشك.

/ دره ۲۲۹

مشاولت mošāvalat [ع.] (مص.) به نیزه به

سوی یکدیگر حمله کردن. / دره ۱۹۶

مشاهد mašāhed [ع.] (ا.) چِ مشهد، جای

حاضر آمدن مردم، شهادتگاه، مقبره شهید،

زیارتگاه، بقعه و بارگاه. / رشید ۱۴۰ / بختیار

۲۷۹ / یمنی ۲۱-۳۷-۲۸۸ / دستور ۹۸ /

معجم ۱۳۶ / وصاف ۱۴۳ / دره ۳۰۴

مشاهد mošāhad [ع.] (ص.) مشاهده شده،

دیده شده. / مصباح ۷۵-۳۵

مشاهد mošāhed [ع.] (ص.) مشاهده کننده،

بیننده. / سبط ۱۷ / مصباح ۷۵

مشاهرات mošāharāt [ع.] (ا.) چِ مشاهره،

أجرت. / رشید ۴۲

مشاهره mošāhara(e) [ع.] (ا.) اجرت شهریه،

ماهانه. / یمنی ۱۴۴ / گلستان ۳۲۹

مشاهلت mošāhalat [ع.] (مص.) سخن

گردانیدن با هم و دشنام دادن. / دره ۶۰۴

مشانن mašā'en [ع.] (ا.) چِ مشان، عیب. / دره

۴۲۱

مشامه mašāma(e) [ع.] (ا.) ۱- سوی دست

چپ. / نفثه ۴۳: ۲- شوم، بدبختی. / دره

۲۲۹-۲۶۵

مشبع mošba' [ع.] (ص.) سیر شده، و در

اصطلاح عروض مترادف با مُسَبَّغ و مُسَبَّغ

مشاع mošā' [ع.] (ص.) ۱- پراکنده. / مقامات

۱۳۳: ۲- آنچه مشترك و تقسیم ناکرده باشد.

/ دستور ۳۷

مشاعب mašā'eb [ع.] (ا.) چِ مَشْعَب، راهی که

حق را از باطل جدا سازد. / خاقانی ۱۶۴

مشاعر mašā'er [ع.] (ا.) چِ مَشْعَر، جای

عبادت حاجیان، جای قربانی کردن. / خاقانی

۱۳۳ / وصاف ۳۹۱-۶۰۳ / رشف ۱۹۴

مشافر mašāfer [ع.] (ا.) چِ مَشْفَر و مَشْفَر، لب

شتر و مجازاً دهان. / مرزبان ۴۳۳-۵۵۲

مشافهه mošāfaha(e) [ع.] (مص.) روبرو

گفتگو کردن. / راحه ۱۳۱-۳۵۷ / مرزبان

۶۱۱

مشاق mašāqq [ع.] (ا.) چِ مَشَقَّت، سختی. /

عتبه ۴۳ / توسل ۲۲-۹۹-۲۴۱ / عقد ۷۵

/ سند ۱۸۸ / اغراض ۲۶۷ / راحه ۵۸-۲۶۰

/ مرزبان ۱۱۳-۴۶۷ / وصاف ۶۷ / سبط

۶۶-۱۰۵ / مسامره ۲۳۵-۲۶۲ / مصباح

۲۶۷ / رشف ۷۳-۲۳۸ / دره ۳۲-۳۶۷

مشاکل mošākel [ع.] (ص.) ۱- مانند شونده،

مشابه، مانند. / مقامات ۱۸۷ / بختیار ۲۶۵ /

اخلاق ۱۵۵ / وصاف ۶۰۰ / گیتی ۴۸ / تجربه

ج ۱ ص ۶۹-۱۲۷: ۲- در اصطلاح عروض

نام یکی از بحور مستحدث است که بحر اخیر

نیز گویند و اجزاء آن فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن

می باشد. / المعجم ۲۸-۹۴-۹۵-۱۰۴-

۱۷۲-۱۰۵

مشاکلت mošākalat [ع.] (مص.) مشابهت،

شدن، موافقت کردن با هم. مشابهت. / اخلاق

۲۱۶ / مصباح ۱۷ / دره ۵۴۰

مشاکله mošākala(e) [ع.] (مص.) مشابهت.

/ عتبه ۱۹ / اغراض ۲۶۳

۱۳۷-۱۸۳-۲۴۴ / مصباح ۲۴۹ / رشف ۹۶
 مشتہیات *moštahiyāt* [ع.] (ص. ۱) ج
 مُشْتَهِيَة، مشتہی، آنچه اشتہا و رغبت
 برمی‌انگیزد. / مرزبان ۶۵۹ / اخلاق ۷۴-
 ۱۲۴ / و صاف ۵۲۹ / مصباح ۸۵-۲۶۷ /
 رشف ۲۳۲ / ظفر ج ۲ ص ۳۲۹-۴۲۲-۴۴۳
 مشج *mašj* [ع.] (مص.) آمیختن و امتزاج. /
 مصباح ۳۹۳
 مشجر *moša'jzar* [ع.] (ص. ۱) در اصطلاح
 بدیع نوعی موشع است که بر صورت درختی
 نهند. / المعجم ۳۹۷ / دره ۸۱
 مشجرج *mašjūj* [ع.] (ص.) شکسته سر (میخ).
 / دستور ۷۷
 مشدود *mašdūd* [ع.] (ص.) بسته شده، بند
 شده، محکم. / عتبہ ۱۴۱ / توسل ۱۷۷ / عقد
 ۶۲ / ظفر ج ۲ ص ۴۱ / دره ۴۱۷
 مشذب *mošazzab* [ع.] (ص.) پوست باز کرده.
 / جهانگشا ج ۲ ص ۵۰-ج ۳ ص ۶۴
 مشراط *mešrāt* [ع.] (۱) نشتر. / دره ۲۸۲
 مشرّح *mošarrah* [ع.] (ص.) تشریح کرده شده.
 / توسل ۹۵
 مشرّد *mošarrad* [ع.] (ص.) متفرّق، پراکنده. /
 سیرت ۱۰۲
 مشرّادات *mošarradāt* [ع.] (ص.) ج مشرّده،
 پراکنده شده. / دره ۶۴۳
 مشرّز *mošarraz* [ع.] (ص.) آنچه اطرافش
 سخت و محکم بسته شده باشد، شیرازه زده. /
 دره ۵۶۸
 مشرّط *mošarrat* [ع.] (ص.) بسته شده. /
 مصباح ۳۳۹
 مشرع *mašra'* [ع.] (۱) جای ورود آب، جای
 نوشیدن آب. / سند ۴۲-۳۴۵ / سیرت ۸۹

است. ر.ک. مسیغ. / المعجم ۵۵
 مشبوب *mašbūb* [ع.] (ص.) نیکو، جمیل،
 خوبری. / رشف ۲۶۴
 مشتّا *maštā* [ع.] (۱) مشتّاء، سردسیر، سرما
 جای. / و صاف ۶۱۴ / نسایم ۲۱-۳۴
 مشتّاء *maštāt* [ع.] (۱) جای خنک، سرما جای،
 قشلاق، مقابل مصیف. / جهانگشا ج ۳ ص
 ۲۷۳ / و صاف ۱۴-۵۰-۲۶۱-۳۲۵-
 ۳۹۷-۵۱۰-۵۵۳ / دره ۲۵۳ / تجربه ج ۲
 ص ۲۴۵
 مشتبک *moštābak* [ع.] (ص.) آمیخته و درهم
 درآمده. / بعینی ۲۹۵
 مشتّات *mošattatāt* [ع.] (ص.) ج مُشْتَتَة،
 پراکنده شده. / دره ۶۴۲
 مشتّد *moštadd* [ع.] (ص.) زورآور، سخت قوی
 و دانا. / عقد ۱۳۰ / سیرت ۸۴-۲۰۷
 مشتّده *moštadda(e)* [ع.] (ص.) مؤنث مشتّد،
 سخت. / دره ۲۹۰
 مشترک *moštarek* [ع.] (ص.) در اصطلاح
 عروض نام یکی از بحور مستحدث ثقیل که
 اجزاء آن فاعلاتن مستفعلن مفاعیلن است. /
 المعجم ۱۸۱-۱۸۲
 مشغفل *moštāyel* [ع.] (ص.) مشغول شونده،
 سرگرم. / رشف ۵۶-۷۴
 مشتکی *moštakī* [ع.] (ص.) شکایت کننده،
 گله کننده. / مقامات ۷۷-۱۲۰-۱۲۷-۱۴۹
 / تجربه ج ۱ ص ۱۳۱
 مشتہا *moštahā* [ع.] (ص.) ر.ک. مشتہی. /
 سند ۲۰۶ / مرزبان ۶۹۱
 مشتہی *moštahā* [ع.] (ص.) خواسته شده،
 آنچه اشتہا برمی‌انگیزد، آنچه میل و رغبت
 برمی‌انگیزد، مورد شهوت. / اخلاق ۱۰۳-

مشرفه mošarrafa(e) [ع.] (ا.) نامه، مکتوب،

مراسله. / روضه ۵۹

مشرقی mašrafiyy [ع.] (ا.) نوعی شمشیر

منسوب به قریه مشارف الشام از ارض العرب یا

جایی در یمن. / یمنی ۳۹۰

مشرق mošreq [ع.] (ص.) تابنده، روشن. /

عقول ۴۴

مشرقة mašraqat [ع.] (ا.) مؤنث مشرق،

آفتاب‌گاه. / دره ۲۵۳

مشروف mašrūf [ع.] (ص.) وضع، مقابل

شریف. / یمنی ۳۴۴ - ۴۰۰ / و صاف ۴۳۱

مشطبی mošattab - ī [ع.] (ص.ا.) خط‌دار

(جامه). / خاقانی ۳۰۲

مشطور maštūr [ع.] (ص.) دو نیمه شده، و در

اصطلاح عروض شعری که يك نیمه از اجزاء آن

کم کرده باشند مثلاً در بحر مثنی الاجزاء مرتب

است. / المعجم ۶۴ - ۶۷ - ۹۱ - ۱۲۷

مشعب maš'ab [ع.] (ا.) راه. / دره ۵۹۸

مشعث moša'as [ع.] (ص.) ۱- ژولیده و آشفته

گردانیده. / المعجم ۵۴: ۲- در اصطلاح

عروض نام «مفعولن» است که از فاعلاتن

منشعب گردد. / المعجم ۵۴ - ۶۲ - ۱۰۷ -

۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۵۷ - ۱۵۸ -

۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۸۷

مشعر maš'ar [ع.] (ا.) جای شعر خواندن. / دره

۷۱

مشعر moš'er [ع.] (ص.) إشعار کننده، آگاه

کننده. / معجم ۱۶۶ / نسایم ۳۹ / مصباح

۴۰ - ۹۳ - ۱۱۵ / رشف ۱۴۷ - ۱۶۱ - ۲۵۰

/ دره ۴۹۱ - ۶۲۸

مشعله moš'ela(e) [ع.] (ص.) پراکنده به هر

جهتی. / دره ۲۲۰

مشغوف mašyūf [ع.] (ص.) شیفته، مفتون. /

برید ۸۵ / عقد ۶۸ / سیرت ۳۵

مشفتر mošfaterr [ع.] (ص.) دامن به کمر زده.

/ دره ۴۹۵

مشفع mošaffa' [ع.] (ص.) کسی که شفاعتش

قبول شده یا می‌شود. / عقد ۹۹

مشفوع mašfū' [ع.] (ص.) قرین، جفت

ساخته، جفت شده. / عتبه ۶۷ - ۸۴ / توسل

۹۷ - ۱۰۵ - ۳۴۲ / خاقانی ۲۳ - ۱۶۲ - ۲۳۵

/ مرزبان ۳۱۳ / روضه ۵۹ / سیرت ۱۷۹ /

وصاف ۸۴ - ۲۵۲ / سبط ۲۰ - ۲۴ - ۵۵ - ۶۲

/ مسامره ۲۰۷ / نسایم ۳۰ - ۱۱۵ / دره ۴۵۲

مشق mašq [ع.] (مص.) به شتاب نیزه زدن. /

معجم ۹۰ / دره ۲۲۶

مشقوق mašqūq [ع.] (ص.) دریده، چاک زده. /

یمنی ۴۹۰

مشکول maškūl [ع.] (ص.) ۱- شکال

(بای‌بند) بر نهاده. / المعجم ۵۳ / و صاف

۱۸۶ - ۴۰۹ - ۴۳۳ / دره ۲۴۶: ۲- در

اصطلاح عروض نام «مفعلات» از فاعلاتن است

که با زحاف «شکل» به دست آید. / المعجم

۵۳ - ۶۲ - ۸۰ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۷ - ۱۵۷:

۳- نام «مفاعله» از مستفعلن است. / المعجم

۶۳ - ۱۶۰ - ۱۵۶

مشکوی moškūy [ف.] (ا.) حرمرای

پادشاهان. / دره ۵۸

مشلشل mošalšal [ع.] (ص.) پریشان شده. /

دره ۵۱۹

مشمخر mošmaxerr [ع.] (ا.) کوه بلند. / دره

۴۹۵

مشمر mošammar [ع.] (ص.) ۱- تیز رفتار و

مستعد دوییدن. / راحه ۲۹۲ / و صاف ۴۸ -

مشوم mašūm [ع.] (ص.) مشؤوم، بدفال. / دره
۱۵۱

مشؤوم maš'ūm [ع.] (ص.) مشؤوم، بدیمن،
نامبارك. / جهانگشا ج ۲ ص ۲۶۴
مشؤه mošavvah [ع.] (ص.) زشت گردانیده،
عیب کرده شده. / دستور ۱۱۴ / مرزبان
۶۹۰ - ۲۵۱

مشؤه الخلق mošavvah - ol - xalq [ع.]
(ص.مر.) زشت روی، دارای ظاهر معیوب و
زشت. / تجربه ج ۲ ص ۱۳۶

مشؤه الخلقه mošavvah-ol-xelqa(e) [ع.]
(ص.مر.) رك. مشؤه الخلق. / سیرت ۶۱
مشهر mošahher [ع.] (ا.) كودك يكماهه. /
خاقانی ۱۷۷

مشهر mošahhar [ع.] (ص.) نگارین. / یمینی
۳۲۰ / مرزبان ۷۱۲

مشیب mašīb [ع.] (امص.) پیری. / یمینی
۴۵۲ - ۴۵۹ - ۴۶۹

مشید mošayyad [ع.] (ص.) ۱- برافراشته،
مرتفع، افراخته. / توسل ۱۱۰ - ۱۲۶ / سند
۲ - ۱۰ / عقول ۲۲ / لباب ۶۴ - ۲۶۴ / معجم
۲۴ - ۱۰۹ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۴۲ - ج ۳
ص ۱۳۵ / مسامره ۳۸ / نسایم ۲ / دره ۱۸۱؛
۲- محکم، استوار. / مقامات ۱۰۱ / توسل
۱۰۲ - ۱۷۷ / عقد ۱۳۰ / دستور ۱۸ - ۱۹ -
۲۹ - ۳۸ - ۴۰ - ۹۴ - ۱۲۰ / معجم ۴۹ -
۱۰۱ / جهانگشا ج ۳ ص ۶۸ / رشف ۸۳ /
ظفر ج ۲ ص ۲۰۴ / گیتی ۱۶ / تجربه ج ۲
ص ۲۰۹

مشید mošayyed [ع.] (ص.) ۱- برافرازنده. /

۳۷۷: ۲- جامه برداشته، دامن به کمر زده،
کنایه از چالاک و آماده. / جهانگشا ج ۱ ص
۹۸ / دره ۲۳۰ - ۳۹۹ - ۶۳۱: ۳- رها شده،
یله شده. / و صاف ۱۳۴ - ۴۰۱ - ۵۳۳

مشمس mošammes [ع.] (ص.) خورشید
پرست، مهرپرست. / و صاف ۳۲۴
مشمشی I - mešmeš [ع.] (ص.) منسوب به
مشمش (زردآلو)، به گونه زردآلو. / و صاف
۵۲۳

مشمعل mošma'e! [ع.] (ص.) متفرق. / دره
۳۸۷

مشمعه mošma'a(e) [ع.] (مص.) بازی کردن.
/ دره ۴۹۹

مشمعل mešmal [ع.] (ا.) شمشر کوتاه که به
جامه پوشند آن را. / دره ۷۰۹
مشمول mašmūl [ع.] (ا.) مرد خوشخوی و
خوشنود. / دره ۷۰۹

مشموم mašmūm [ع.] (ص.ا.) هر چیز بوییده
شده، مُشك. / چهار ۴۹ / گلستان ۲۰۹ / دره
۹۴

مشنف mošannaf [ع.] (ص.) گوشوار بسته،
گوشوار نهاده. / خاقانی ۷۵ / مرزبان ۳۵ /
روضه ۳۷ / جهانگشا ج ۱ ص ۲ - ۶۵ /
و صاف ۲۹ - ۷۵ - ۸۲ - ۹۲ - ۱۰۰ - ۵۰۴ /
سط ۱۰۵ / دره ۷ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۰ - ج
۲ ص ۲۵۲

مشنق mošannaq [ع.] (ص.) آراسته. / دره
۷۰۲

مشوب mašūb [ع.] (ص.) آمیخته، آلوده. /
مقامات ۵۰ / مرزبان ۳۰۸

مشوف mošavvaf [ع.] (ص.) مزین، آراسته. /
دره ۸

مصاحف masāhef [ع.] [ا.] ج مصحف، قرآن.
/ و صاف ۱۸۷-۵۸۹

مصاخبت mosāxabat [ع.] (مص.) بانگ
کردن. / دره ۱۱۷

مصاخف masāxef [ع.] [ص.] ج مصخفه، بیل
و کلند آهنی. / دره ۶۳۰

مصاد masād [ع.] [ا.] پشته بلند و بالای کوه. /
دره ۴۳۵-۵۳۷

مصادق mosādeq [ع.] [ص.] براستی دوست
ورزنده. / مرزبان ۱۵۹

مصارحت mosārahat [ع.] (مص.) رویاروی
دشنام دادن کسی را، پیدا و آشکارا کردن چیزی
را که در دل است. / برید ۲۵۱-۳۷۷

مصارع masāre' [ع.] [ا.] ج مضرع، افکندن
جای. / عتبه ۴۲ / یمنی ۲۰۷ / برید ۱۴۴ /
مرزبان ۱۲۹ / سبط ۴۶ / رشف ۳۵۲

مصارعات mosāra'āt [ع.] (مص.) ج
مصارعه، کشتی گرفتن با هم. / سبط ۳۲

مصارعت mosāra'at [ع.] (مص.) با هم کشتی
گرفتن، همدیگر را بر زمین افکندن. / برید
۳۷۱ / اخلاق ۳۰۳ / مرزبان ۳۹۱-۴۷۵ /
معجم ۱۷۹ / جهانگشا ج ۱ ص ۹۹ / گلستان
۱۲۰ / و صاف ۲۱-۱۹۵ / مسامره ۱۹۲ / دره
۲۱۳

مصارعه mosāra'a(e) [ع.] (مص.) رك.
مصارعت. / یمنی ۱۷۵-۲۲۶ / و صاف ۱۸۷

مصارفه mosārafa(e) [ع.] (مص.) مبادله
کردن. / و صاف ۱۲۰

مصارمت mosāramat [ع.] (مص.) بریدن و
ترك کردن، جدا کردن. / سند ۱۲۰

مصاريع masāri' [ع.] [ا.] ج مصراع، نیمی از
يك بیت. / المعجم ۱۱۵-۱۲۸-۲۹۶

رشف ۳۰۷: ۲- محکم و استوار کننده. /
خاقانی ۱۰۴-۲۲۰ / روضه ۸۳-۱۴۷

و صاف ۲۳۲

مشیده mošayyada(e) [ع.] [ص.] ۱- مؤنث
مشید، مرتفع، پرافراخته. / و صاف ۳۵۱: ۲-
محکم و استوار. / گیتی ۱۸۵

مشیر mošayyar [ع.] [ص.] خط‌دار سرخ. /
دره ۴۶۱

مشثوم maš'ūm [ع.] [ص.] مشثوم، بدفال،
بدیمن، نامبارك. / مقامات ۶۹ / مسامره
۱۲۶-۳۲۵

مشیه mešya(e) [ع.] (امص.) رفتار. / دره ۲۰۹

مصائب masābb [ع.] [ا.] ج مَصَب، موضع
ریختن آب یا مایع دیگر. / رشید ۴۱-۷۷ /
یمنی ۳۶-۲۹۹ / و صاف ۲۴۸ / سبط ۴۰

مصاب mosāb [ع.] [ص.] صواب داشته شده،
راست و درست. / سند ۱۲۷

مصابت mosābarat [ع.] (مص.) (امص.)
شکیبایی کردن، به صبر بر کسی غالب آمدن.

شکیبایی. / کلیله ۱۷۸ / توسل ۱۷۷ / یمنی

۲۱-۲۷-۵۱-۲۲۵ / مرزبان ۲۶۹-۴۷۰ /

نفثه ۵-۳۷ / معجم ۱۰۷-۱۲۷-۱۳۴-

۱۴۳ / روضه ۵۳ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۷۸ /

و صاف ۹۶-۱۳۸-۲۳۰-۲۸۹ / سبط ۲۷ /

مسامره ۲۶۲ / ظفر ج ۱ ص ۴۷-ج ۲ ص ۳۰

/ دره ۶۷۶ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۲

مصایيح masābih [ع.] [ا.] ج مصباح، چراغ.

/ عتبه ۷ / بختیار ۱۷۹-۱۸۶ / سند ۱۶۰ /

یمنی ۲-۳۰۱-۳۹۹ / برید ۲۱۲ / مصباح

۶۱ / تجربه ج ۲ ص ۱۹۰

مصاحرت mosāharat [ع.] (مص.) آشکارا

حرب کردن. / دره ۴۸۳

گیرنده از روی دوستی، روی یکدیگر را

بوسنده. / سیرت ۱۳۲ / و صاف ۵۸۹

مصافحت mosāfahat [ع.] (مص.) دست

یکدیگر را گرفتن، روی یکدیگر را بوسیدن. /

خاقانی ۹۸ / عقول ۵۳ / دستور ۱۱۰ / برید

۳۷۳ / و صاف ۳۲۵ / مصباح ۱۵۵

مصافحه mosāfaha(e) [ع.] (مص.) ر.ك.

مصافحت. / مرزبان ۶۷۷ / دره ۴۵۶

مصاقب mosāqeb [ع.] (ص.) روبرو شونده،

نزدیک شونده، نزدیک. / و صاف ۲۵۰

مصاقبات mosāqabāt [ع.] (ا.) سرزمینهای

نزدیک و مجاور. / و صاف ۱۰ - ۴۲۳ / دره

۱۲۳

مصاقبت mosāqabat [ع.] (مص.) روی با روی

شدن، نزدیک شدن. / خاقانی ۱۴۳ - ۳۲۲ /

یمینی ۳۱۳ / و صاف ۳۰

مصاقع masāqe' [ع.] (ص.) ج. مَصْقَع، خطیب،

بلیغ و یا بلند آواز. / و صاف ۴۷۹ / نسایم ۴۶

مصاقع masāqe' [ع.] (ا.) گوشه‌ها، ناحیتها. /

دره ۶۴۳

مصال masāqel [ع.] (ا.) ج. مِصْقَل، آلتی

است که به وسیله آن چیزی را صیقل و جلا

دهند، آلت زدودن. / رشف ۱۳۶ - ۳۲۳ -

۳۶۹ - ۳۳۷

مصانع masāne' [ع.] (ا.) ۱ - ج. مَصْنَع و

مَصْنَعَه، جایی که آب باران در آن جمع شود،

آبگیر، آب انبار. / عتبه ۴۲ / عقول ۱۵ /

دستور ۸۴ / المعجم ۱۵ / معجم ۲۲ / و صاف

۴۲۴ / نسایم ۶۸ / دره ۳۷۲؛ ۲ - ج. مَصْنَعَه،

هر بنای محکم و استوار از قصر و قلعه و مانند

آن. / دره ۳۹۰

مصانعت mosāna'at [ع.] (مص.) رشوت

مصاصه mosāsa(e) [ع.] (ص.) خالص. /

مرزبان ۱۷

مضاع massā' [ع.] (ص.) مرد سخت شمشیر

زننده. / نفثه ۳۷

مصاع mesā' [ع.] (مص.) به یکدیگر شمشیر

زدن، جنگ کردن. / نفثه ۸۱ / و صاف ۳۷۸ -

۵۱۵ / دره ۳۶۳

مصاعب masā'eb [ع.] (ا.) ۱ - سختیها،

دشوارها. / رشید ۱۷ / یمینی ۴۵ / سیرت

۲۶۵ / و صاف ۱۲ / دره ۶۴۹ / گیتی ۵۵؛ ۲ -

سخت جایها. / سیرت ۱۳۱ / دره ۶۲۲

مصاعد masā'ed [ع.] (ا.) ج. مَصْعَد، محلّ

صعود، محلّ برآمدن، جای بلند. / عتبه ۸۹ /

توسل ۱۹۸ / یمینی ۳۲۲ - ۳۸۹ / دستور

۳۹ - ۴۰ / روضه ۶۲ / مرزبان ۲۶۳ - ۴۳۳ -

۷۰۸ / و صاف ۵۵۵ / مسامره ۲۲۰ / رشف

۱۸۹ - ۳۶۳ / ظفر ج ۲ ص ۲۰۴ - ۲۸۸ / دره

۶۲۲

مصاعیب masā'ib [ع.] (ا.) ج. مِصْعَب، اسب

که بر او سوار نشده و طناب به گردن او نیفکند

باشند چندان که سرکش شود. / دره ۲۰۴

مصافات mosāfāt [ع.] (مص. امص.) دوستی

پاك و خالص داشتن با کسی، دوستی کردن،

دوستی پاك. / کلیله ۱۶۲ / رشید ۱۶ - ۱۱۰ -

۱۱۷ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۲۶ - ۱۲۹ / بختیار

۱۰۴ / توسل ۱۸۹ - ۲۱۵ - ۲۳۹ / عقد ۹۷ /

خاقانی ۳۴۴ / عقول ۴۹ - ۵۰ / یمینی ۱۴۳ -

۳۶۱ / برید ۱۵ - ۳۱ - ۴۹ - ۲۷۱ / مرزبان

۵۹۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۵۶ - ج ۲ ص ۱۱ -

۱۲ - ۲۵۹ - ج ۳ ص ۲۶۰ / سبط ۸۵ / دره

۴۵۵ - ۵۱۱

مصافع mosāfeh [ع.] (ص.) دست یکدیگر را

دادن، نرمی کردن. / یمنی ۳۱۶ / و صاف ۳۰
 مصاولت mosāvalat [ع.] (مص. امص.) حمله آوردن بر کسی برای جنگیدن، حمله بردن. حمله. / یمنی ۲۰۸ / مرزبان ۳۷۷-۴۸۰ / نفثه ۳۷ / سیرت ۴۳-۱۴۳ / و صاف ۷۲-۷۴-۸۹ / دره ۱۹۶-۴۳۶-۶۲۷
 مصاهرت mosāharat [ع.] (مص. امص.) داماد شدن، با کسی خویشی کردن، دامادی، نسبت سببی پیدا کردن. / بیهق ۹۳-۱۰۱ / بختیار ۱۸۳ / خاقانی ۲۲۴ / سند ۱۷۳-۲۵۰ / اغراض ۲۱۷-۲۱۹-۲۵۶ / یمنی ۶-۱۴۳-۲۵۰-۳۱۱-۳۷۲-۴۵۵ / معجم ۱۶۰ / سیرت ۱۲۸ / و صاف ۳۷-۷۲-۱۲۴-۱۵۴-۲۸۵-۲۹۱ / ظفر ج ۱ ص ۱۰۰-۲۰۳-۲۵۵-۲۷۰-۳۲۴-۳۵۰ / ج ۲ ص ۴۴۸ / دره ۴۸۳ / گیتی ۱۴۹ / تجربه ج ۱ ص ۵۶-۴۴۷-۴۵۳- / ج ۲ ص ۲۵۰
 مصاهره mosāhara(e) [ع.] (مص. امص.) ر.ك. مصاهرت. / یمنی ۳۶۱ / لباب ۴۹۰
 مصاید masāy(ed) [ع.] (ا.) ۱- ج مَصْیْدَه، مَصْیْدَه، دام، آلت صید و شکار. / رشید ۴۶ / توسل ۸۳ / یمنی ۴۵۸-۴۸۱ / برید ۹۷ / مرزبان ۷۱۶ / نفثه ۶۵ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۰۴-۲۱۳ / دره ۴۱۹: ۲- ج مَصْیْد، شکارگاه، صیدگاه. / مرزبان ۶۹۸ / معجم ۸۲ / تجربه ج ۱ ص ۶۰
 مصایر masāyer [ع.] (ا.) ج مَصْیْر، بازگشتنگاه، عاقبت. / یمنی ۲۵۳-۲۷۷-۳۴۷
 مصب masabb [ع.] (ا.) جای ریزش. / عقد ۱۲۷ / مرزبان ۱۵۹ / و صاف ۱۱۰ / دره ۴۲۰
 مصبغه masbaṭa(e) [ع.] (ا.) کارگاه رنگرزی،

رنگرزشخانه. / مرزبان ۳۹۸
 مصبوغ masbūṭ [ع.] (ص.) رنگ کرده شده. / یمنی ۳۲۰
 مصحوب mashūb [ع.] (ص.) همراه شده، یار، رفیق، همراه، مقرون. / عقد ۸۰ / خاقانی ۲۷۲-۳۴۴ / راحه ۶۵-۳۰۰۰-۳۶۷ / مرزبان ۵۱۴ / و صاف ۳۰-۹۶-۱۰۳-۱۲۳-۱۷۵-۲۱۱-۳۶۳-۳۹۰-۴۷۲ / سط ۵۸-۵۹-۷۷ / ظفر ج ۱ ص ۱۷۶-۱۸۳-۲۵۵ / ج ۲ ص ۱۶۱-۲۵۰-۳۴۴-۳۷۰-۴۴۸-۴۷۳-۴۷۸ / دره ۲۹۴-۴۱۱ / گیتی ۷۰-۱۲۶-۲۰۶ / تجربه ج ۲ ص ۳
 مصدر mosder [ع.] (ص.) صادر کننده، کسی که چیزی ازو بروز کند. / اخلاق ۱۰۷
 مصدر mosaddar [ع.] (ص.) در صدر واقع شده، مقدم داشته. / عتبه ۹۳ / توسل ۱۸۵-۲۲۵ / مصباح ۲۹۸ / دره ۶۲۸
 مصدر masdūr [ع.] (ص.) دردمند سینه، آنکه گرفتار سینه درد است. / سیرت ۱۱۷
 مصدوقه masdūqa(e) [ع.] (ا.) صدق، راستی، حقیقت. مصداق. / یمنی ۴۷۴ / مرزبان ۱۷۳-۶۱۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۳۶-۱۲۳ / ج ۲ ص ۱۶۱ / سیرت ۵۰ / و صاف ۲۶-۷۰ / رشف ۳۱۸-۳۴۳ / ظفر ج ۱ ص ۱۹۸-۲۲۰-۲۲۸-۲۵۴-۳۲۵-۵۱۹-۵۴۴ / ج ۲ ص ۲۱ / دره ۱۲۲-۵۵۵-۵۶۴
 مصر mesr [ع.] (ا.) حاجز، مانع. / دره ۳۰۴
 مصر moserr [ع.] (ق.) دائم، مداوم. / دره ۶۲۰
 مصرح mosarrah [ع.] (ص.) تصریح کرده شده، به صراحت بیان شده. / اخلاق ۲۸۷ / و صاف ۴۹۳
 مصرح mosarreh [ع.] (ص.) با صراحت سخن

۳۳- ۵۷- ۶۰- ۷۳- ۱۲۴ / و صاف ۴۰-

۲۱۹ / سبط ۷۱ / مصباح ۱۰۰

مصغه mosya(e) [ع.] (ا.) شنوایی، گوش. /

معجم ۲۱۴

مصغی mosyī [ع.] (ص.) اصفا کننده، گوش

کننده. / و صاف ۲۵۴

مصفاة mesfāt [ع.] (ا.) آنچه که به وسیله آن

چیزی را صاف کنند، کفگیر. / خاقانی ۴۶ /

و صاف ۴۳۷

مصفع mosaffah [ع.] (ص.) پهن و عریض. /

سیرت ۱۶۱ / مصباح ۹۹-۱۰۱

مصفحة mosaffaha(e) [ع.] (ص.) مؤنث

مصفع، پهن و عریض (شمشیر). / دره ۱۷۲-

۴۵۶

مصفد mosaffad [ع.] (ص.) مغلول، در

زنجر. / عقد ۸۳

مصفف mosaffaf [ع.] (ص.) به صف کشیده

شده. / یمنی ۳۳۶ / و صاف ۱۵۵-۱۷۰

مصفق mosaffaq [ع.] (ص.) صاف شده. / دره

۷۰۲

مصفوفه masfūfa(e) [ع.] (ص.) نهاده بر هم.

/ دره ۲۷۳

مصقع mesqa' [ع.] (ص.) سخنگوی بلند آواز،

فصیح، بلیغ. / خاقانی ۵۳-۱۰۰-۱۴۱ /

تجربه ج ۱ ص ۱۸۰

مصقله mesqala(e) [ع.] (ا.) آلتی است که به

وسیله آن چیزی را صقل و جلا دهند، آلت

زدودن. / اغراض ۲۵۶ / لباب ۲۲۱ / مصباح

۶۵-۱۰۷

مصلب mosallab [ع.] (ص.) دارای نقش

چلیپا. / خاقانی ۸۹

مصلی mosallī [ع.] (ا.) دومین اسب رهان. /

گوینده، سخن صریح گوینده، کسی که آشکارا

سخن می گوید. / جهانگشا ج ۳ ص ۲۴۰

مصرع mosarra' [ع.] (ص.) بیتی که هر دو

مصرعش قافیه دار باشد (مثلاً بیت اول غزل و

قصیده). / المعجم ۲۰۱-۱۲۱-۳۲۸-

۴۱۸-۴۱۹

مصطاد mostād [ع.] (ا.) شکارگاه، صیدگاه. /

و صاف ۱۹-۹۸-۲۲۵-۳۲۲-۵۶۲ / دره

۵۳۷-۵۳۵

مصطاف mostāf [ع.] (ا.) جای تابستانی،

بیلاق. / دره ۲۵۳

مصطبح mostabeh [ع.] (ص.) صبحی کننده

و برافروزنده. / و صاف ۵۵ / دره ۴۴

مصطبه mestaba(e) [ع.] (ا.) ۱- دکان (سکو)

مانندی که برای نشستن سازند. / دره ۴۴: ۲-

جایگاه مردم، محل اجتماع مردمان. / و صاف

۵۳۰: ۳- جای غریبان، جایگاه گدایان. / نفته

۹۳: ۴- میخانه، میکده. / و صاف ۵۲۱

مصطر mostarr [ع.] (ص.) ترنجیده. / دره

۴۰۰

مصطفه mostaffa(e) [ع.] (ص.) صف بسته،

در پی یکدیگر. / دره ۵۳۳

مصطلی mostalī [ع.] (ص.) گرم کننده، بریان

کننده. / و صاف ۳۲۶

مصطنع mostana' [ع.] (ص.) برگزیده، اختیار

شده. / خاقانی ۱۲۷

مصطنع mostane' [ع.] (ص.) نیکی کننده،

خوبی کننده. / سبط ۹۰

مصع mas' [ع.] (مص.) شمشیر زدن. / دره ۲۰۸

مصعد mas'ad [ع.] (ا.) محل صعود، محل

برآمدن. / خاقانی ۲۶۹-۳۳۸ / سند ۱۷۷ /

اغراض ۵۰-۱۰۹-۱۱۶-۲۳۴ / دستور

ظفر ج ۱ ص ۱۹۶ - ۲۷۴ - ۳۴۹ - ۴۰۵

۵۱۴ / دره ۴۸۸

مصیف masīf [ع.] (ا.) جای تابستانی، جایی که

تابستان در آن اقامت می‌کند، بیلاق، مقابل

مشتاة. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۹۴ - ۲۲۶ /

وصاف ۱۴ - ۱۲۱ - ۶۱۴ / تجربه ج ۲ ص

۲۴۵

مصیقل mosayqal [ع.] (ص.) صیقل زده. /

دره ۳۱۶

مضاء mazā' [ع.] (امص.) ۱ - برندگی، روانی،

نفوذ. / کلیله ۲۳۴ - ۳۵۰ / اخلاق ۶۵ /

معجم ۳۱ - ۱۱۲ / سیرت ۴ / وصاف ۸۵ -

۲۱۰ - ۴۹۳ / رشف ۳۲۳ / ظفر ج ۲ ص

۳۳۹: ۲ - (مص.) گذشتن، روانه شدن. /

خاقانی ۱۶۴

مضابث mazābes [ع.] (ا.) ناخنهای شیر. /

دره ۶۷۲

مضاجع mazāje' [ع.] (ا.) ۱ - ج مَضْجَع،

خوابگاه، بستر. / یمنی ۳۱۳ / مرزبان ۵۹۶ /

اخلاق ۲۲۱ / دره ۶۱۱ / تجربه ج ۲ ص ۱۷۸:

۲ - ج مَضْجَع، مقبره، آرامگاه. / تجربه ج ۱

ص ۲۱۰ - ج ۲ ص ۱۹۶

مضاجع mozāje' [ع.] (ص.) همخوابه،

همبستر. / وصاف ۳۷ / دره ۲۳۱ / تجربه ج ۱

ص ۹۷

مضاجعت mozāja'at [ع.] (مص. امص.) با هم

خوابیدن، همبستر گردیدن. همخوابگی،

همبستری. / نسایم ۱۸ / مصباح ۲۶۰ /

تجربه ج ۲ ص ۶۰ - ۲۰۶

مضاد mozādd [ع.] (ص.) مخالف. / اغراض

۲۴

مضادات mozāddat [ع.] (مص. امص.)

دره ۱۴۸

مصلیات mosalliyāt [ع.] (ا.) ج مصلی،

نمازگاه. / اخلاق ۱۴۰

مصمت mosmat [ع.] (ص.) درسته. / وصاف

۳۲۹ / دره ۴۱۳

مصمت mosammat [ع.] (ص.) خاموش شده.

/ دره ۴۱۳

مصمم mosammam [ع.] (ص.) شمشیر

درگذرنده از استخوان و آهن و جز آن. / دره

۳۶۰

مصنع masna' [ع.] (ا.) جای جمع شدن آب،

حوض، آب انبار. / معجم ۲۳۴ / وصاف ۳۹ -

۵۵ / دره ۲۳۹ / تجربه ج ۱ ص ۱۹۱

مصنع mosanna' [ع.] (ص.) ۱ - اسب کُندرو.

/ دره ۴۶: ۲ - آراسته، زیبا. / دره ۲۳۹

مصنعه masno'a(e) [ع.] (ا.) مصنع، جای گرد

آمدن آب. / وصاف ۳۲۰

مصنوع masnū' [ع.] (ص.) یکی از بحور

مستحدث ثقیل که اجزاء آن مفاعیلن مستفعلن

فاعلاتن می‌باشد. / المعجم ۱۸۱ - ۱۸۲

مصوب mosavvab [ع.] (ص.) سرازیر،

منحدر. / مصباح ۸۹

مصوغ masūγ [ع.] (ص.) ریخته شده. / یمنی

۳۲۰

مصیب mosīb [ع.] (ص.) ۱ - صواب یابنده،

اصابت کننده، نیک رسنده به حقیقت امری،

درست عمل. / کلیله ۴۸ - ۷۱ - ۱۲۳ -

۳۷۴ - ۳۹۲ / مقامات ۱۶۳ / چهار ۵۴ - ۱۰۷

/ معجم ۱۵۹: ۲ - درست، راست. / کلیله ۱۹۳

مصیده ma(e)sy(ī)da(e) [ع.] (ا.) آلت صید

جانوارن، دام. / سیرت ۱۴۲ / دره ۵۳۷

مصیر masīr [ع.] (ا.) بازگشت جای، عاقبت. /

مخالفت کردن با یکدیگر. ضدیت. خلاف. /
 یمنی ۶۴- / ۱۷۳ / مرزبان ۱۵۵- / ۳۲۵ /
 اخلاق ۲۹۲ / گلستان ۳۵۰ / سیرت ۱۰۰ /
 رشف ۳۹۳
 مضار mazārr [ع.] (ا.) جای گزند و زیان. /
 عقول ۲۹-۳۰
 مضارب mazāreb [ع.] (ا.) ۱- ج. مضرب،
 جای زدن. / یمنی ۱۱۸ / معجم ۱۱۵ /
 مسامره ۱۳۰: ۲- ج. مضرب، خیمه گاه، خرگاه.
 / یمنی ۸۳-۱۹۸- / ۳۴۸ / سیرت ۱۵۹ /
 و صاف ۴۸-۴۲۸- / ۶۳۶ / سمط ۱۷-۴۳:
 ۳- ج. مضرب، شمشیر. / بیهق ۷ / دره ۲۷۶
 مضاربت mozārabat [ع.] (مص.) نبرد کردن،
 همدیگر را با شمشیر زدن. / معجم ۲۳۵
 مضاربه mozāraba(e) [ع.] (مص.) ر.ك.
 مضاربت. / دره ۶۴۴
 مضاربه mozāraba(e) [ع.] (ا.) مالی است که
 به کسی دهند تا بدان بازرگانی و در سود آن با
 خداوند مال شریک باشد. / دره ۶۴۴
 مضارع mozāre' [ع.] (ص.) همانند، مشابه؛ و
 در اصطلاح عروض نام یکی از بحور است که
 اجزاء آن دوبار مفاعیلن فاعلاتن می باشد. /
 المعجم ۶۸-۷۲-۷۴-۸۶-۹۵
 مضارعت mozāra'at [ع.] (امص.) مشابهت و
 مقابلهت. / المعجم ۷۴ / دره ۲۱۳
 مضاضت mazāzat [ع.] (مص.) رنجیدن،
 سوختن از مصیبت. / رشف ۹۵-۳۴۳
 مضاغه mozāya(e) [ع.] (ص.) خاییده شده،
 جویده شده. / دره ۴۷۴
 مضاف mozāf [ع.] (ص.) منسوب، اضافه شده،
 نسبت داده شده. / مقامات ۱۸۲
 مضافرت mozāfarat [ع.] (مص.) همدیگر را

یاری کردن. / یمنی ۵۰-۹۶-۱۱۹-۲۰۳
 / برید ۳۱۲-۳۵۲-۳۵۴-۳۵۵-۳۷۵-
 ۳۸۱ / معجم ۸۱-۱۱۷
 مضامّت mozāmmat [ع.] (مص.) فراهم
 آوردن. / یمنی ۱۱۸-۲۳۷
 مضامیر mazāmīr [ع.] (ا.) ج. مضمور، ملحق.
 / دره ۱۶
 مضامین mazāmīn [ع.] (ا.) ج. مضمون، نطفه
 که در پشت نران باشد. / دره ۲۵
 مضاهات mozāhāt [ع.] (مص.) مانند گشتن.
 / یمنی ۲۷۳ / دره ۲۱۴
 مضاهی mozāhī [ع.] (ص.) مشابه. / دره ۴۸
 مضایر mazāyer [ع.] (ا.) ظاهراً گزندها و
 آسیبها. / یمنی ۳۷۸
 مضائق mazā'eq [ع.] (ا.) ج. مضیق، تنگنا. /
 دره ۶۲۲
 مضجع mazja' [ع.] (ا.) ۱- خوابگاه، بستر. /
 سند ۱۲۱ / عقول ۲۹ / مرزبان ۴۳۳ / و صاف
 ۵۲-۱۳۲-۱۳۳-۲۰۱ / تجربه ج ۱ ص
 ۳۴-۱۲۳: ۲- قبر، آرامگاه. / و صاف ۳۵۹ /
 سمط ۲۷
 مضحات mazhāt [ع.] (ا.) مضحاة، زمینی که بر
 آن همواره آفتاب باشد. / دره ۲۵۳
 مضحك mozhek [ع.] (ص.) آنکه باعث خنده
 می شود، خنده آور. / نفثه ۴۵
 مضراب mezrāb [ع.] (ا.) نوعی آلت صید مرغ
 و ماهی و آن کیسه مانندی از تور است. / کلیله
 ۳۶۹ / مرزبان ۲۵۳ / مسامره ۲۴۱
 مضرب mazrab [ع.] (ا.) ۱- شمشیر. / دره
 ۵۰۹: ۲- استخوان. / مرزبان ۵۰۹
 مضرب mazreb [ع.] (ا.) مکان زدن، جایی که
 در آن خیمه برپا کنند. / و صاف ۴۹ / ظفر ج ۱

مصباح ۹۸ / رشف ۶۴-۷۹
 مضافی mozaffā [ع.] (ص.) تمام کرده. کامل
 شده. / المعجم ۱۳۶-۱۵۹
 ماض mazall [ع.] (ا.) جایی که انسان در آن راه
 را گم کند. / عقول ۵۰
 ماضع mozalla' [ع.] (ص.) منقش به شکل
 دنده‌ها، مخطط. / سیرت ۲۰۴
 ماضع mozalla' [ع.] (ص.) در اصطلاح بدیع از
 انواع توشیح است آنچه بر اضلاع شکلی نهند.
 / المعجم ۴۰۰
 ماضله ma(e)zalla(e) [ع.] (ا.) زمینی که در آن
 راه گم شود. / عتبه ۱
 ماضم māzamm [ع.] (ا.) جای فراهم آمدن. /
 یمنی ۳۲۳
 مضمار mezmār [ع.] (ا.) جای ریاضت و تمرین
 دادن اسب، میدان اسب دوانی. / عتبه ۱۲۰ /
 توسل ۱۰-۳۴۷ / سند ۱۶-۳۰۴ / اغراض
 ۱۸۰ / عقول ۵۱ / دستور ۱۸-۱۹ / برید
 ۲۷۶ / لباب ۸۸-۱۹۵ / مرزبان ۱۰۸ /
 المعجم ۳ / معجم ۵-۱۳-۴۱-۵۹-۱۵۸-
 ۱۹۹ / سبط ۳-۷-۱۲-۴۵-۵۸ / نسایم
 ۵-۱۶-۱۱۲ / اخبار ۳ / رشف ۱۱۶ / ظفر
 ج ۱ ص ۶۱ / گیتی ۳۸-۱۰۲ / تجربه ج ۱
 ص ۵۶-۱۱۴-ج ۲ ص ۲۵-۳۲-۲۳۳
 مضمر mozmar [ع.] (ص.) پوشیده. و در
 اصطلاح عروض نام «مستغفلن» است از
 متفاعلن که با زحاف «اضمار» به دست آید. /
 المعجم ۸۳

مضمّن mozamman [ع.] (ص.) در ضمن آمده.
 و در اصطلاح بدیع به پیتی گفته می‌شود که
 تمام معنی آن مندرج در بیت دوم باشد و بر آن
 موقوف، و به هر دو یا چند پیتی که چنین باشند

ص ۸۵-۱۳۳-۲۹۳ / دره ۲۴۱-۶۳۳ /
 گیتی ۷۶
 مضرب mezrab [ع.] (ا.) خرگاه کلان. / دره
 ۲۴۱
 مضرب mozarreb [ع.] (ص.) دو بهم زن، نقام.
 سخن چین. / کلیله ۴۲ / اغراض ۹۸
 مضرج mozarraj [ع.] (ص.) ۱- جا. سرخ
 شده. / دره ۴۸۳: ۲- خون آلود. / تجربه ج ۱
 ص ۴۸۲
 مضرم mozram [ع.] (ص.) افروخته. / دره ۱۸۶
 مضروب mazrūb [ع.] (ص.) ۱- زده شده. /
 رشف ۲۳۷: ۲- کوفته شده، کتک خورده. /
 یمنی ۴۶۹: ۳- سگ زده، مسکوک. / معجم
 ۲۱۰
 مضض mazaz [ع.] (ا.) سوزش، درد. / عقول
 ۳۹
 مضطرم moztarem [ع.] (ص.) افروخته،
 برافروخته، شعله‌ور. / برید ۱۹-۳۳-۴۲ /
 وصاف ۹۶ / دره ۴۰۰-۵۷۴
 مضطرم البال moztarem - ol - bāl [ع.]
 (ص. مر.) دلسوخته، افروخته خاطر. / برید
 ۱۲۰-۲۳۶
 مضطلع moztale' [ع.] (ص.) لایق، توانا به
 کار. / توسل ۷۱
 مضقف moza"af [ع.] (ص.) مضاعف، دو
 چندان. / وصاف ۶۲
 مضغوط mazṭūt [ع.] (ص.) فشرده شده. /
 جهانگشا ج ۱ ص ۹۷ / وصاف ۲۰۵
 مضغه mozṭa(e) [ع.] (ا.) ۱- قطعه‌ای از
 گوشت که قابل جویدن باشد. / مرزبان ۶۱۸ /
 روضه ۱۳۸ / سیرت ۱۶ / نسایم ۸۰ / دره
 ۴۷۴: ۲- نطفه بسته. / اغراض ۳۶۵ /

مطارب matāreb [ع.] (ا.) ج. مطرب، راه تنگ،

تنگنا. / دره ۳۳

مطاربه matāreba(e) [ع.] (ا.) گروه مطربان و

آوازخوانان و مغنیان. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۱۱ /
وصاف ۱۸۷ - ۲۱۱ - ۵۰۱ - ۵۲۰ - ۵۲۴ -

۵۶۵

مطارح matāreh [ع.] (ا.) ۱ - ج. مطرح، جای

انداختن به چیزی. / عقد ۱۳۶ / خاقانی
۱۶۴ - ۱۵۸ - ۱۹۵ / برید ۱۳۴ - ۳۸۸ /

وصاف ۳۰۲ / رشف ۳۹۲ / دره ۴۸۰: ۲ - ج.

مطرح، افکندنی. / مرزبان ۱۱۸

مطارحات motārahāt [ع.] (مص. ا.) ج.

مطارحه، مناظره کردن با کسی و جواب گفتن.

/ وصاف ۲۹۹ / تجربه ج ۱ ص ۶۳ - ج ۲ ص

۷۷

مطارحه motāraha(e) [ع.] (مص. ا.) رك.

مطارحات. / سند ۶۴ / وصاف ۸۹ - ۲۹۸ -

۵۹۴ / سبط ۳۲ - ۶۰ / نسایم ۶۶ / دره ۲۹۴

مطارد matāred [ع.] (ا.) ج. مطرد، نیزه خرد

که بدان شکار کنند. / لباب ۱۳۱ / دره ۲۹۲

مطاردت motāradat [ع.] (مص. امص.) حمله

کردن به یکدیگر، حمله ور شدن. حمله. /

یمینی ۱۹۸ / مرزبان ۵۰۰ - ۵۲۰ / جهانگشا

ج ۲ ص ۷۲ / معجم ۱۷۲ - ۲۰۹ / وصاف

۸۱ - ۱۵۳ - ۴۱۸ - ۵۷۲ - ۵۸۶ / دره ۲۹۲ -

۴۳۶ / تجربه ج ۱ ص ۱۱۴ - ۱۹۹

مطارده motārada(e) [ع.] (مص. امص.) ۱ -

رك. مطاردت. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۵ -

۱۳۴ - ۱۷۲ - ۲۱۷ / وصاف ۱۳ - ۳۴ -

۲۱۵ - ۳۷۰ - ۵۱۱ / دره ۳۴: ۲ - راندن. /

دره ۳۸۷

مطارف matāref [ع.] (ا.) ج. مطرف، چهار

«موقوف المعانی» گفته می شود. / المعجم

۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۴

مضنت mazannat [ع.] (ا.) آنچه بدان بخل

ورزند. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۶۸

مضنون maznūn [ع.] (ص.) چیزی نفیس که

مورد بخل قرار گیرد. / دستور ۲۴ - ۱۱۸

مضی moziyy [ع.] (مص.) گذشتن، رفتن. /

دره ۳۰۴

مضی mozi' [ع.] (ص.) درخشنده، روشن. /

خاقانی ۳۰۰ / لباب ۱۵۷ / وصاف ۲۷۵ / دره

۵۲

مضیع mozayya' [ع.] (ص.) ضایع کرده شده،

تباه شده. / وصاف ۳۹

مضیع mozayye' [ع.] (ص.) ضایع کننده، تباه

سازنده، اهمال کار. / کلیله ۳۸۲ / گیتی ۷۶

مُضیف mozīf [ع.] (ص.) مهمانی دهنده،

میزبان. / مقامات ۱۶۶ / دستور ۸۹ / مرزبان

۴۴۰ / مصباح ۱۸۹

مضیق mozayyaq [ع.] (ص.) تنگ کرده، تنگ

گرفته. / مصباح ۳۲۵

مضیق mozayyeq [ع.] (ص.) تضییق کننده،

تنگ گیرنده. / اغراض ۲۰۷

مضینه mozi'a(e) [ع.] (ص.) مؤنث مضی،

درخشان، روشن. / خاقانی ۵۳ - ۶۷ - ۱۵۷ -

۱۸۱ - ۳۱۶

مطابخ matābex [ع.] (ا.) ج. مطبخ، آشپزخانه.

/ سیرت ۱۶۰ - ۱۹۰

مطار matār [ع.] (مص. ا.) ۱ - پرش، پرواز. /

لباب ۴۱ / معجم ۸ / وصاف ۲۴۹: ۲ -

پروازگاه، محل پریدن. / مرزبان ۷۱۶ / سیرت

۹۵ / وصاف ۳۴۰ / دره ۲۷۶ / گیتی ۴۷ -

۱۱۹

گوشه. / برید ۳۲۵

یمینی ۳۱۲ / اخلاق ۵۹ / و صاف ۱۱۲ / سبط

۸۹

مطاوحت motāva'at [ع.] [مصر. امص.]

فرمانبرداری کردن، اطاعت کردن، موافقت

کردن. اطاعت، موافقت. / کلیله ۴ - ۱۵۹ /

رشید ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۱۱ / سند ۳۱ - ۶۹ -

۳۲۴ / اغراض ۳ - ۱۳۰ / برید ۱۴ / نفثه ۳۱

/ معجم ۷۲ - ۹۸

مطاول matāvel [ع.] [ا.] ج. مطول، ریمان،

رسن. / دره ۵۰۷

مطاولات motāvalāt [ع.] [مصر. ا.] ج.

مطاوله، نبرد کردن به توانایی. / و صاف ۶۹ /

دره ۵۹۵

مطاولت motāvalat [ع.] [مصر. ا.] - کاری را

به ثانی و درنگ انجام دادن، به درازا کشیدن

کار. / کلیله ۳۱۹ / یمینی ۶۱ - ۲۰۸ - ۳۳۳

/ نفثه ۳۷ / سیرت ۱۶۸؛ ۲ - نبرد کردن به

توانایی، با هم نبرد کردن. / مرزبان ۲۴۱ /

و صاف ۵۰ - ۷۲ - ۴۳۱ / دره ۴۳۶ - ۵۰۷

مطاوی matāvi [ع.] [ا.] ج. مطوی، پیچیده،

پیچیدگی، پیچ و خم. / عتبه ۸۰ - ۱۳۰ - ۱۳۹

/ رشید ۱۲ - ۲۸ - ۱۰۹ / توسل ۱۰ - ۱۵۷ -

۱۶۹ - ۱۸۳ / عقد ۶۱ / یمینی ۴۷۱ / لباب ۴

/ اخلاق ۹۳ / روضه ۲۹ - ۳۵ - ۷۵ / و صاف

۲۸ - ۹۵ - ۱۱۹ / مصباح ۷۰ - ۲۱۱ - ۳۸۰

/ ظفر ج ۲ ص ۲۸۳ / دره ۴۸۰ / تجربه ج ۱

ص ۲۱۲ - ج ۲ ص ۱۷۰

مطایا matāyā [ع.] [ا.] ج. مطیه، حیوان سواری

مانند شتر و اسب و جز آنها. / بختیار ۲۰۵ /

یمینی ۲۸۲ / نفثه ۶ / جهانگشا ج ۳ ص ۸۲

/ و صاف ۱۹۹ / رشف ۴۹ - ۲۳۳ - ۳۹۵ / دره

۱۵۳ - ۲۹۴ - ۴۵۰ - ۴۹۱ - ۵۷۱ - ۶۱۷ /

مطاعم matā'em [ع.] [ا.] ج. مطعم، خوردنی،

غذا. / بیهق ۳ / رشید ۷۶ / توسل ۲۰ /

اغراض ۱۷ / یمینی ۳۸۶ - ۳۹۴ - ۴۵۸ /

دستور ۵۸ / مرزبان ۵۷۵ / اخلاق ۷۲ / اخبار

۱۰۴

مطاعن matā'en [ع.] [ص.] ج. مطعن، بسیار

طعن زننده. / رشف ۱۰۵

مطاعنت motā'anat [ع.] [مصر.] با سر نیزه به

هم زدن، طعن زدن با نیزه. / تجربه ج ۱ ص

۱۱۴

مطاعه motā'a(e) [ع.] [ص.] مؤنث مطاع،

اطاعت شده. / گیتی ۱۱۱ - ۱۳۳ - ۱۴۱

مطال metāl [ع.] [مصر.] پس افکندن کار، تأخیر

کردن در کاری، درنگ کردن در امری. / یمینی

۲۴۲ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۹ / و صاف ۳۱۸

مطال motāl [ع.] [ص.] ظاهراً دور و دراز. /

یمینی ۲۴۲

مطالب motālab [ع.] [ص.] باز خواسته. /

مرزبان ۳۲۴ / سیرت ۱۹۰

مطالع motāle' [ع.] [ص.] مطالعه کننده،

خواننده. / بختیار ۴۲

مطامح matāmeh [ع.] [ا.] ج. مطمح، جای

نظر افکندن، نظرگاه، محل نظر. / عتبه ۷۰ /

توسل ۶۱ / اغراض ۱۹۵ / دستور ۳۷ /

مرزبان ۳۵۷

مطاوح matāveh [ع.] [ا.] جایهای انداختن و

جایهای هلاک. / دره ۲۹۲

مطاوحت motāvahat [ع.] [مصر.] همدیگر را

انداختن. / دره ۲۹۲

مطاوع motāve' [ع.] [ص.] فرمانبردار، مطیع،

موافق، سازگار. / رشید ۱۱۵ / سند ۳۱ /

مطری motrī [ع.] (ص.) آنکه بسیار مدح و ستایش می‌کند. / وصاف ۳۰۰

مطعم mat'am [ع.] (ا.) خوردنی، غذا. / سند

۳۳۶ / مرزبان ۴۳۲ / اخلاق ۷۱ / دره ۱۳۴

مطعم mot'em [ع.] (ص.) اطماع کننده، آنکه طعام می‌دهد. / خاقانی ۱۳۵

مطعن mot'en [ع.] (ص.) نیزه‌زن. / معجم ۱۸۵

مطعوم mat'um [ع.] (ا.) خوردنی، خوراک. /

مقامات ۶۷ / بیهق ۱۶۱ / یمنی ۲ - ۳۱۵ /

مرزبان ۱۱۸ - ۱۸۸ - ۵۶۴ / اخلاق ۷۳

مطعون mat'un [ع.] (ص.) طعنه زده شده،

سرزنش شده. / کلیله ۶۹ - ۸۵ / اغراض ۶۵

/ راحه ۳۰۵ / برید ۱۲۳ - ۳۷۱ / المعجم ۲۲

/ سمط ۱۷ / رشف ۱۲۷ / ظفر ج ۱ ص ۲ /

گیتی ۱۶

مطفی motfī [ع.] (ص.) مطفی، خاموش

کننده. / برید ۱۴۴ - ۳۰۱ / وصاف ۱۹۴ /

رشف ۱۴۰

مطفیات motfiyāt [ع.] (ص.) چ مُطفیه،

خاموش کننده، آرامبخش. / اخلاق ۱۹۵

مطل matl [ع.] (مص. امص.) مسامحه و تأخیر

کردن یا انجام دادن کاری. مسامحه، مباطله. /

خاقانی ۲۵۳ / یمنی ۴۶۴ / جهانگشا ج ۳

ص ۱۸۴ / وصاف ۱۶۸ - ۱۹۸ / مسامره ۲۴۴

مطلّس motallas [ع.] (ص.) نوشته محو شده،

سکه بی نقش. / خاقانی ۴ / المعجم ۴۰۵

مطلق motlaq [ع.] (ص.) پول اطلاق داده

شده برای خانقاهها. / دستور ۶۸

مطلوع matlū' [ع.] (ص.) رسیده، دریافت شده.

/ راحه ۶

مطلول matlūl [ع.] (ص.) باران رسیده. / سمط

۴۴ / نسایم ۱۰۲ / رشف ۶۸ - ۱۶۹

گیتی ۶۵ - ۲۰۵ / تجربه ج ۱ ص ۱۴۳ - ۱۷۲

مطایب matāyeb [ع.] (ا.) گزیده و بهترین از

هر چیز. / دره ۱۵۳

مطبق motbeq [ع.] (ا.) زندان زیرزمینی، جای

پوشیده شده. / بیهق ۶۷

مطبق motbeq [ع.] (ص.) تب مطبقة، تبی که

دربرگیرنده تمام اندام است. / سند ۱۸۹

مطبقة motbeqa(e) [ع.] (ص.) مؤت مطبق،

تبّی که دربرگیرنده تمام اندام است. / چهار

۱۰۸

مطحر methar [ع.] (ا.) کمان تیر دور انداز، و

تیر که دور رود. / دره ۶۰۵

مطحون mathūn [ع.] (ص.) آسیاب شده، آرد

شده. / وصاف ۲۰۶ - ۵۱۹

مطر motr [ع.] (ا.) خوشه ارزان، در اینجا نوعی

سبزی. / ظفر ج ۱ ص ۳۶۱

مطراگری motarrā - gar - ī [ع.] (ف.)

(حامص.) ترو تازہ سازی. / مرزبان ۳۹۸

مطرد mottared [ع.] (ص.) روان، جاری،

شامل، فراگیر، راست و مستقیم. / عتبه ۲ -

۱۷ / عقد ۱۲۹ / مرزبان ۳۶۹ / اخلاق ۳۲۹

/ سیرت ۶۲ - ۸۲ / وصاف ۸۵ - ۱۶۶ -

۱۷۹ - ۴۵۳ - ۴۵۷ / سمط ۲۱ - ۷۲ /

مسامره ۹۲ - ۲۲۳ - ۳۴۶ / نسایم ۲۱ - ۵۱ /

مصباح ۷۲

مطرّز motarrez [ع.] (ص.) زینت دهند، نقش

و نگار دهند. / عقد ۶۰

مطرقه metraqa(e) [ع.] (ا.) پتک آهنگری. /

مصباح ۱۷۳

مطروف matrūf [ع.] (ص.) عین مطروفه،

چشمی که از رسیدن زخم (آسیب) آب از آن

روان باشد. / راحه ۲۲۱

کرده، طناب کشیده. / توسل ۱۷۹ - ۲۰۰ /
سند ۸ / روضه ۳۷ / وصاف ۸۹ - ۱۰۶ - ۵۳۵
/ دره ۲۰۰

مطَنّ motannan [ع.] (ص.) به بانگ درآمده،
پر آواز. / وصاف ۲۶۲ - ۲۹۱ - ۵۰۴ / دره ۸۶
مطوآع meivā' [ع.] (ص.) فرمانبردار، مطیع. /
عنبه ۷ - ۲۱ - ۳۲ / توسل ۲۲ / مرزبان
۳۶۱ - ۷۲۳ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۱ - ۱۲۱ /
وصاف ۸۵ - ۲۳۷

مطوّر motavvar [ع.] (ص.) ظاهراً حالت داده،
حالت دار. / دره ۵۳۰

مطوّس motavvas [ع.] (ص.) نیک و زیبا از هر
چیزی، مزین. / دره ۱۸۷ - ۵۳۰

مطوّعه mottavve'a(e) [ع.] (ا.) کسانی که
داوطلبانه به جهاد می‌روند. / یمنی ۲۷۹ -
۳۶۵ - ۳۷۷ / اخلاق ۳۰۵

مطوّق motavvaq [ع.] (ص.) دارای طوق،
طوقدار، دارنده گردن‌بند. / اغراض ۱۰۴ /
برید ۷۸ - ۱۱۸ - ۲۸۷ - ۳۱۱ - ۳۶۲ - ۳۸۷
/ لباب ۵۴۴ / وصاف ۲۷ - ۸۶ - ۹۵ - ۱۱۸ -
۲۸۱ / سبط ۱۰۲

مطوّقات motavvaqāt [ع.] (ا.) ج مطوّقه.
رك. مطوّقه. / جهانگشا ج ۱ ص ۲۰۴

مطوّقه motavvaqa(e) [ع.] (ا.) کبوتری که در
گردن او طوقی باشد، طوقی. / کلیله ۱۵۸

مطوّل motavval [ع.] (ص.) دراز و طولانی،
در اصطلاح عروض نام «مستفعلاتان» است از
مستفعلن که با زحاف «تطویل» به دست آید.
/ المعجم ۱۳۱

مطویّ matviyy [ع.] (ص.) ۱ - درنور دیده،
طی شده، پیچیده شده. / برید ۲۷۸ / المعجم
۵۶ / وصاف ۴۵۵ / دره ۲۹۴: ۲ - پوشیده. /

مطمح matmah [ع.] (ا.) جای نظر افکندن،
نظرگاه، نظرگاه بلند. / کلیله ۳۱۱ / بیهق ۸۲
/ سند ۲۵۳ / اغراض ۲۲۹ / راحه ۵۹ - ۲۲۱
/ یمنی ۳۷۰ - ۳۸۸ / دستور ۴۵ / معجم ۱۵
/ روضه ۲۲ / گلستان ۳۳۸ / تجربه ج ۲ ص
۲۰

مطمّرات motmerāt [ع.] (ص.) ج مطمّرة،
هلاک کننده. / دره ۷۱۸

مطمع matma' [ع.] (ا.) هر چیز که در آن طمع
کنند. / مرزبان ۱۶۶ - ۴۳۲

مطموره matmūra(e) [ع.] (ا.) سرداب،
نہانخانه، زیرزمین، زندان. / عقد ۷۰ /
اغراض ۳۷۷ / عقول ۵۶ / یمنی ۸۰ - ۱۲۵ -
۲۱۱ - ۲۴۷ - ۳۷۶ / برید ۱۴۶ / مرزبان
۶۶۹ / معجم ۸۳ - ۱۹۳ / وصاف ۴۰ - ۶۱ -
۶۰۷ / سبط ۴۳ - ۸۵ / نسایم ۷۲ / رشف
۱۲۸ - ۱۶۳ - ۱۷۷ - ۲۲۹ - ۳۳۶ - ۳۶۷ /
دره ۳۸۸ / تجربه ج ۲ ص ۲ - ۲۲۲ / دره ۷۱۸
مطموس matmūs [ع.] (ص.) ۱ - ناپدید کرده
شده، محو شده. / یمنی ۸۱ - ۲۸۲ - ۳۳۲ /
برید ۲۶۴ / المعجم ۵۶ / معجم ۷۲ - ۱۵۰ -
۲۰۲ / وصاف ۷۷ - ۱۰۰ - ۱۳۰ / رشف
۲۶۳ - ۴۲۶ / تجربه ج ۱ ص ۴۸۳: ۲ - در
اصطلاح عروض نام «فع» از فاعلاتن است که با
زحاف «طمس» حاصل شود. / المعجم ۵۶ -
۶۲ - ۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳

مطموع matmū' [ع.] (ص.) مورد طمع شده،
مورد طمع و آرزو. / اغراض ۳۰۷ / وصاف
۴۳۷

مطموم matmūm [ع.] (ص.) کور شده و
پوشیده سر. / یمنی ۲۸۲
مطنب motannab [ع.] (ص.) به طناب استوار

۲۴۵ / ظفر ج ۲ ص ۳۲۹

مطیه [e] matiyya [ع.ا.] حیوان سواری چون
اسب و استر و شتر. / مقامات ۵۶-۸۳-۹۴-
۹۹ / عتبه ۳ / توسل ۱۰۵ / عقد ۱۵۸ /
خاقانی ۳۰-۵۵-۲۵۷ / سند ۲۱-۲۶۵ /
اغراض ۲۷۵-۳۸۵ / عقول ۶۱ / برید ۳۷۰
/ مرزبان ۵۶۲ / نقشه ۷ / وصاف ۹۲ / سبط
۳۴ / مسامره ۲۹۷ / ظفر ج ۱ ص ۵۸ / دره
۱۲۰-۱۵۱-۳۳۹ / تجربه ج ۱ ص ۸۴-ج

۲۰۸ ص ۲

مظافرت [e] mozāfarat [ع.ا.] بر یکدیگر
ظفر جستن. / خاقانی ۱۶۵-۳۵۴ / عقول

۳۷ / وصاف ۱۳۴ / مسامره ۱۴۱ / دره ۹۴

مظاهرت [e] mozāharat [ع.ا.] (مص. امص.) یاری
دادن کسی را، پشتیبانی کردن، هم‌پشتی کردن.
پشتیبانی، حمایت. / عقد ۶۵ / یمینی ۶-
۵۰-۹۶-۱۱۹-۲۰۳-۳۲۸ / دستور ۳۲ /
مرزبان ۳۵۹ / نقشه ۵۸ / معجم ۱۱۷ / وصاف
۷۲-۲۸۵ / مسامره ۱۱ / رشف ۳۶۵ / دره
۷۱۴

مظلول [e] mazlūl [ع.ا.] (ص.) در سایه قرار گرفته.

/ سبط ۸۹

مظله [e] me(a)zalla [ع.ا.] (ا.) سایه بان، چادر،
چتر. / عتبه ۱۱۰ / بختیار ۳۸ / عقول ۱۴ /
برید ۸-۳۶۹ / وصاف ۱۷۰-۴۶۹ / سبط
۱۷ / رشف ۲۲۷ / دره ۶۱۲

معاتب [e] ma'āteb [ع.ا.] (ا.) ج. مَعْتَبَه، خشم،
ملامت. / دره ۵۲۴

معاتب [e] mo'ātab [ع.ا.] (ص.) عتاب شده،
سرزنش شده. / کلیله ۳۸۲ / مقامات ۹۹ /
عتبه ۷۸-۹۸ / سند ۷۹-۲۹۲ / اغراض ۵۲
/ دستور ۶۲ / مرزبان ۳۶۹-۵۳۰

کلیله ۳۶۲ / وصاف ۲۹۰ / رشف ۳۱۲: ۳-
در اصطلاح عروض نام «مفتعلن» است از
مستفعلن که با زحاف «طی» حاصل شود. /
المعجم ۵۶-۶۳-۸۶-۹۰-۱۲۷-۱۲۸-
۱۲۹-۱۳۰-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۱-۱۴۲-
۱۵۵-۱۵۶-۱۶۳-۱۶۴-۱۸۷-۱۸۸ /
وصاف ۲۹۰: ۴- نام «فاعلات» از مفعولات
است که با زحاف «طی» به دست آید. /
المعجم ۵۸-۶۳-۹۵-۱۳۸-۱۴۵-۱۵۵-
۱۸۳-۱۸۵

مطویات [e] matviyyāt [ع.ا.] ج. مَطْوِيَه،
مطوی، پوشیده. / وصاف ۲۴

مطهم [e] motahham [ع.ا.] (ص.) اسب نیک فربه،
اسب لاغر، این کلمه از اضداد است. / تجربه
ج ۲ ص ۱۹

مطهمه [e] motahhama [ع.ا.] (ص.) مؤنث
مطهم، تمام اندام. / وصاف ۱۸۳

مطیب [e] motayyab [ع.ا.] (ص.) معطر شده. /
لباب ۱۶۸ / روضه ۳۷ / وصاف ۳۴۷

مطیر [e] matīr [ع.ا.] (ص.) بارنده، بارانی. /
المعجم ۳۹۳ / رشف ۵۱-۵۹-۲۲۷-۳۳۴
/ ظفر ج ۱ ص ۲۳۰-۴۷۷

مطیر [e] motayyar [ع.ا.] (ص.) ۱- نوعی چادر یا
پارچه که ظاهراً به نقش طیور منقش بود. /
خاقانی ۳۰۴ / مرزبان ۵۶۱ / وصاف ۵۲۴-
۵۴۱: ۲- در اصطلاح بدیع نوعی توشیح است
که به شکل مرغی نهند. / المعجم ۳۹۸

مطیطا [e] matitā [ع.ا.] (مص.) خرامیدن، خرام. /
دره ۴۹۱

مطیف [e] motif [ع.ا.] (ص.) آنکه احاطه می کند و
گرداگرد چیزی را می گیرد، ظاهراً خادم، ندیم.
/ وصاف ۱۰۴-۱۱۱-۱۶۸-۱۶۹-۲۳۸-

۳ ص ۱۲۵-۲۷۲ / وصف ۳ / اخبار ۲۱ /
 مصباح ۲۹۶ / رشف ۱۴۸-۳۲۰-۳۲۱ /
 ظفر ج ۲ ص ۲۸۸ / دره ۲۰۳
 معارزت mo'ārazat [ع.] (مص.) همدیگر را
 ستهیدن، خلاف کردن. / دره ۲۱۳
 معارصت mo'ārasat [ع.] (مص.) معارصه،
 برابری کردن. / دره ۲۱۳
 معارصه mo'ārasa(e) [ع.] (مص.) معارصت.
 / دره ۳۳۵
 معارض ma'ārez [ع.] (ا.) ۱- ج مِعْرَض،
 جامه و پیراهن. / مرزبان ۳۰۶ / سبط ۷۹: ۲-
 ج مِعْرَض، محل، محل وقوع، محل عرضه. /
 یمنی ۴۹۴
 معارك ma'ārek [ع.] (ا.) ج معركة، میدان
 جنگ، جنگ گاه، رزمگاه. / اغراض ۳۹۷-
 ۳۹۸ / یمنی ۴۲-۳۶۵-۴۴۸ / نفثه ۹۴ /
 روضه ۴۰ / جهانگشا ج ۳ ص ۶۴ / وصف
 ۱۲ / ظفر ج ۱ ص ۲۳۴-ج ۲ ص ۷۱-۵۱۹ /
 دره ۲۹۲-۳۰۷-۶۴۴ / تجربه ج ۱ ص
 ۶۰-ج ۲ ص ۲۷-۲۲۴
 معارکت mo'ārakat [ع.] (مص. ا.) کارزار کردن
 جنگ کردن. جنگ. / دره ۲۹۲-۶۳۴
 معاری ma'ārī [ع.] (ا.) ج مَعْرِی، آنچه نمایان
 باشد از دست و پا و رخسار، ظاهر. / دره ۳۱۲
 معاریج ma'ārīj [ع.] (ا.) ج مِعْرَاج. / مصباح
 ۲۹۶
 معاریض ma'ārīz [ع.] (ا.) ج مِعْرَاض، مضمون
 کلام. سخن و اندیشه. / دره ۶۰۴
 معازف ma'āzef [ع.] (ا.) ج مِعْزَف و مِعْزَفَه،
 وسیله طرب، آلت موسیقی، آلت لهو و بازی.
 یمنی ۷۵-۱۳۰-۱۳۴-۲۴۵-۲۹۲ /
 المعجم ۱۴ / المعجم ۲۱-۱۴۹ / جهانگشا ج

معاتب mo'āteb [ع.] (مص.) عتاب کننده.
 سرزنش کننده، ملامت کننده. / سیرت ۲۲۶
 معاتبات mo'ātabāt [ع.] (مص. ا.) ج مُعَاتِبَه،
 با یکدیگر عتاب و سرزنش کردن. / سیرت ۱۱
 معاتب mo'ātabat [ع.] (مص. امص.) عتاب
 کردن یکدیگر، سرزنش کردن هم. عتاب،
 سرزنش. / عتبه ۱۱۷ / رشید ۱۲۰-۱۳۶ /
 یمنی ۸۵ / گلستان ۱۲۷-۴۴۹
 معاتبه mo'ātaba(e) [ع.] (مص. امص.) ر.ك.
 معاتب. / مقامات ۴۲ / توسل ۲۳۹
 معاجر ma'ājer [ع.] (ا.) ج مِعْجَر، روسری،
 چارقد. / عقد ۱۲۴ / وصف ۵۳۳
 معاجین ma'ājīn [ع.] (ا.) ج مِعْجُون، دارویی
 مرکب از چند دوا که با هم مخلوط کرده باشند.
 / یمنی ۱۸ / وصف ۱۵۷-۳۰۰
 معادات mo'ādāt [ع.] (مص. امص.) دشمنی
 کردن با یکدیگر. دشمنی، عداوت. / کلیله
 ۲۷۹-۳۱۴ / اغراض ۱۴۳ / عقول ۲۳ /
 یمنی ۶۴ / معجم ۴۸ / نسایم ۸-۲۷-۳۷ /
 رشف ۱۱۶ / دره ۱۲۴
 معاذ ma'āz [ع.] (ا.) پناهگاه، مأمن. / مقامات
 ۳۳ / رشید ۱۰
 معاذیر ma'āzīr [ع.] (ا.) ۱- ج مِعْذَار، بوزش،
 دلیلی که وسیله عذر قرار داده شود. / کلیله
 ۱۵۱ / عقد ۱۶۰ / یمنی ۷۲-۱۱۸-۳۰۹-
 ۳۲۷-۳۵۵ / معجم ۷۱ / جهانگشا ج ۳ ص
 ۱۰۸ / وصف ۱۸۵-۶۵۴ / مصباح ۲۴۲ /
 دره ۶۰۴: ۲- ج مِعْذَار، پرد. / دره ۶۰۴
 معارج ma'ārej [ع.] (ا.) ج مِعْرَج و مِعْرَاج،
 پلکان، نردبان، وسیله بالا رفتن. / عتبه ۶-
 ۱۳-۱۸-۷۰-۷۴ / توسل ۵۲ / سند ۲۱۶
 / دستور ۲۷-۷۰-۹۶-۱۲۰ / جهانگشا ج

۳۶۱ / دره ۴۰۲ - ۴۸۳ : ۲ - ج معطف.

برگشتگاه. / دره ۱۲۳

معاقرت mo'āfarat [ع.] (امص.) نرم رفتاری.

/ دره ۴۵۶

معاقب mo'āqab [ع.] (ص.) عقوبت کرده شده.

عذاب کرده شده. / عتبه ۱۱ - ۵۴ / سند ۷۹ -

۱۶۰ / اغراض ۵۲ / دستور ۶۲ / مرزبان

۵۵ - ۳۲۴ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۵۳ / نسایم

۳۰

معاقبت mo'āqabat [ع.] (مص.) ۱ - عقاب

دادن، سزای عمل بد کسی را دادن. / رشید

۱۳۶ / گلستان ۱۲۹ : ۲ - در پی درآمدن. /

المعجم ۶۵ : ۳ - در اصطلاح عروض آن است

که سقوط دو حرف از وزنی بر سبیل مناوبت

باشد اگر یکی بیفتد البته دیگری برقرار باشد و

آن را در عربیت معاقبت خوانند مثلاً در

مفاعیلن میان باء و نون معاقبت است. / المعجم

۵۰ - ۵۲ - ۶۴ - ۶۵ - ۱۱۱ - ۱۳۱

معاقبه mo'āqaba(e) [ع.] (مص.) سزای عمل

بد کسی را دادن، عقاب کردن. / نسایم ۴۰

معاقد ma'āqed [ع.] (ا.) ج مفید، جایی که

گره بسته می شود، بستگاه گره و جای ضمان و

عهد کردن. / عتبه ۷۴ / رشید ۱۰۷ / توسل

۱۷۷ / عقد ۶۰ - ۷۰ / یمینی ۳ - ۱۰۴ -

۱۶۰ - ۱۸۳ - ۲۵۰ - ۳۵۲ - ۳۷۰ - ۳۹۵ -

۴۲۶ / مرزبان ۷۴۱ / معجم ۱۶۵ - ۱۸۱ /

وصاف ۱۱۲ - ۱۴۰ - ۲۸۵ / سبط ۳۹ /

نسایم ۱۱۵ / اخبار ۴ / تجربه ج ۱ ص ۹۴

معاقرت mo'āqarat [ع.] (مص.) ۱ - فخر

کردن. / تجربه ج ۱ ص ۱۷۱ : ۲ - از همدیگر

رمیدن. / دره ۴۵۶ : ۳ - دشنام دادن و هجا

گفتن. / دره ۴۵۶ : ۴ - پیوسته ماندن به شراب.

۲ ص ۷۹ / وصاف ۱۳۲ - ۳۲۵ / دره ۱۴۹

معازلت mo'āzalat [ع.] (مص.) کناره گیری و

غزلت گزیدن. / دره ۸۳

معازم ma'āzem [ع.] (امص. ا.) ج مقزم و

مقزم، عزم، اراده. / یمینی ۴۳۴

معاشرت mo'āsharat [ع.] (امص.) دشواری. /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۱۸ / دره ۳۰۹

معاشره mo'āshara(e) [ع.] (امص.) رك.

معاشرت. / تجربه ج ۱ ص ۵۷

معاشر ma'āsher [ع.] (ا.) ج معشر، گروه،

جماعت. / سبط ۲ / نسایم ۴۱ - ۴۵ - ۴۹

معاشره mo'āshara(e) [ع.] (مص.) آشامیدن. /

یمینی ۴۷۹

معاصات mo'āsāt [ع.] (مص.) نافرمانی کردن.

/ دره ۱۶۳

معاصی mo'āsī [ع.] (ص.) عصیان کننده.

گردنکش، نافرمان. / عقد ۱۳۲

معاضد mo'āzed [ع.] (ص.) یاری کننده، کمک

کننده. / رشید ۱۴ - ۱۱۳ / بختیار ۱۱۷ /

سند ۱۲۶ / دستور ۹۶ / سیرت ۸

معاطات mo'ātāt [ع.] (مص.) چیزی را دست

به دست دادن. / عقد ۱۰۳ / خاقانی ۲۸۰ /

جهانگشا ج ۱ ص ۲۰۹ - ج ۲ ص ۱۸۶ - ج ۳

ص ۴ / وصاف ۲۶۲ - ۴۷۶ / تجربه ج ۲ ص

۴۰ - ۸۶

معاطب ma'āteb [ع.] (ا.) ج معطب، جای

هلاك. / وصاف ۳۷ - ۴۸ / دره ۳۵۱ - ۴۲۰

معاطر ma'āter [ع.] (ا.) ظاهراً بوهای خوش و

عطرها. / وصاف ۵۳۹ / سبط ۴۱

معاطف ma'ātef [ع.] (ا.) ۱ - ج معطف، چین

و لایه، کرانه، جانب، عطف. / یمینی ۳۲۸ /

مرزبان ۲۹۱ / وصاف ۱۴۰ - ۱۹۰ / رشف

معان mo'ān [ع.] (ص.) یاری شده. / اغراض

۲۹۴ / برید ۲۰۳

معانات mo'ānāt [ع.] (مص.) رنج و عنا دیدن.

رنج کشیدن. / رشید ۴۷ / یمنی ۱۳۶ -

۱۹۸ - ۳۱۴ / برید ۱۶۲ / مرزبان ۷۲ - ۳۵۷

/ جهانگشا ج ۱ ص ۳۲ - ۲۰۹ / وصاف

۲۳۵ - ۳۶۹ / سبط ۵۷ - ۶۸ - ۸۸

معانق mo'āneq [ع.] (ص.) در آغوش گیرنده.

معانقه کننده. دست به گردن. / عتبه ۱۱ /

برید ۱۷ - ۱۰۶ / وصاف ۳۸۷ / نسایم ۴۰ /

دره ۱۷۰ / تجربه ج ۱ ص ۹۷

معانقت mo'ānaqat [ع.] (مص.) دست به

گردن هم انداختن، یکدیگر را در آغوش

گرفتن. / عقد ۱۰۴ / خاقانی ۴۱ - ۲۷۹ /

عقول ۵۴ / برید ۳۱ / نسایم ۴۷ / مصباح

۱۵۵

معانقه mo'ānaqa(e) [ع.] (مص.) ر.ك.

معانقت. / چهار ۳۶ / خاقانی ۲ - ۱۶۵ /

سیرت ۱۹۹

معانیق ma'āniq [ع.] (ا.) ج معناق، اسب نیکو

گردن. / دره ۴۲۲

معاورت mo'āvarat [ع.] (مص.) هر چه

دیگری کند با او همان کردن. / وصاف ۴۳۲

معاوز ma'āvez [ع.] (ا.) ج میغوز و میغوزه، جامه

کهنه و مستعمل. / یمنی ۴۴۷

معاوک ma'āvek [ع.] (ا.) ج مَعَوَكَة، جنگ و

قتال. / دره ۲۹۲

معاول ma'āvel [ع.] (ا.) ج میغول، ابزار آهین

که بدان کوه کنند. / مرزبان ۵۵۰ / دره ۶۲۹

معاهد ma'āhed [ع.] (ا.) ج مَعْهَد، محضر

مردم، مجلس، محل بازگشت. / عتبه ۶ /

رشید ۲۳ - ۵۷ - ۱۴۰ / یمنی ۲۰ - ۳۷ /

/ یمنی ۲۰۶ - ۳۵۶ / لباب ۶۷ - ۸۵ /

مرزبان ۲۳۶ / معجم ۱۹۲ / وصاف ۴۶ -

۱۲۹ - ۱۵۴ / نسایم ۶۴ / تجربه ج ۱ ص ۱۳۲

معاقره mo'āqara(e) [ع.] (مص.) معاقرت،

پیوسته ماندن به شزاب. / یمنی ۴۷۹

معاقل ma'āqel [ع.] (ا.) ج مَعْقِل، محل

پناه، پناهگاه. / عتبه ۱۸ / یمنی ۲۷ - ۳۱۳ -

۳۷۹ - ۳۸۴ / المعجم ۱۲ - ۲۰ / معجم ۱۷ /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۱۳ - ۱۸۰ / وصاف

۱۶۴ - ۲۴۹ - ۵۸۵ / دره ۳۴۲ - ۳۶۹ /

تجربه ج ۱ ص ۹۴ - ج ۲ ص ۲۰۹: ۲ - ج

مَعْقِل، کوه بلند. / یمنی ۳۲۲ - ۳۸۹ / برید

۳۲۱ / وصاف ۲۰ - ۲۹۰ / مسامره ۲۲۰

معاکرت mo'ākarat [ع.] (امص.) مشاجرت در

دشمنی. / دره ۲۹۲

معالات mo'ālāt [ع.] (مص. امص.) معارضه

کردن در بلندی. ستیزه در بلندی. / نفثه ۸۱ /

دره ۶۲۷

معالف ma'ālef [ع.] (ا.) ج مَعْلَف و مَعْلَف،

آخور، علف دان ستور. / دره ۲۵۳

معالفه mo'ālaqa(e) [ع.] (مص.) از یکدیگر

آویختن. / خاقانی ۱۵۲ - ۱۶۵ / وصاف

۱۰۰ - ۲۸۳

معالم ma'ālem [ع.] (ا.) ج مَعْلَم، علامت،

نشانه، نشانه راه. / عتبه ۳ - ۶ - ۳۳ / رشید

۳۷ - ۵۱ - ۹۳ - ۱۳۸ / توسل ۴۸ / اغراض

۳۵۴ / راحه ۹۸ / دستور ۷۸ / برید ۱۳ -

۱۷ - ۲۸۱ - ۳۶۱ / مرزبان ۹۱ / معجم ۱۶۵

/ اخبار ۲ / مصباح ۴ - ۱۷۷

معالیق ma'ālīq [ع.] (ا.) ج میغلاق، آونگ، هر

چه چیزی بدان آویزند مانند قلاب. / یمنی

۳۲۰ / وصاف ۵۵۵ - ۶۴۵

- سمط ۱۴ / مصباح ۴۶ / رشف ۴۲۶
 معاهد mo'āhed [ع.] (ص.) هم عهد، هم پیمان.
 / سمط ۵۵
 معايات mo'āyāt [ع.] (مص.) سخن و جز آن
 دشوار آوردن. / المعجم ۱۸۹
 معائر ma'ā'er [ع.] (ا.) عیبه‌ها. / دره ۳۵۱
 معايرت mo'āyarat [ع.] (مص. امص.) راست
 کردن ترازو و پیمانه، کنایه از راستی و درستی.
 / دره ۴۵۶
 معایش ma'āyeš [ع.] (ا.) چ معاش، معیشت،
 آنچه به وسیله آن زندگی کنند. / رشید ۷۹ /
 عقد ۱۵۴ / یمینی ۲۳۸ / معجم ۷۳
 معاین mo'āyan [ع.] (ص.) به چشم دیده شده.
 / سمط ۱۷ / مصباح ۳۵-۷۵ / دره ۷۰۸
 معاین mo'āyen [ع.] (ص.) به چشم بیننده،
 معاینه کننده. / مصباح ۷۵
 معاير ma'āyīr [ع.] (ا.) چ معیار، عیار، اندازه.
 / یمینی ۳۸۱ / المعجم ۳-۲۲
 معبّا mo'abbā [ع.] (ص.) ر.ك. معبّی. / وصاف
 ۵۴۸
 معبّی mo'abbā [ع.] (ص.) تعبیه شده، آماده
 شده. / وصاف ۵۲۷-۵۷۷ / دره ۲۸
 معتدّ mo'tadd [ع.] (ص.) شمرده شده، به
 حساب آمده. / یمینی ۲۰۶
 معتدل mo'tadel [ع.] (ص.) در اصطلاح
 عروض بینی باشد که عروض و ضرب آن در
 وزن یکسان باشند یعنی اگر عروض مستفعلن
 باشد ضرب هم مستفعلن باشد. / المعجم ۶۴-
 ۶۷
 معتدّه mo'tadda(e) [ع.] (ص.) آماده. / دره
 ۲۹۰
 معتدی mo'tadī [ع.] (ص.) از حد درگذرنده
- بیداد کننده، متعذّی. / کلیله ۲۹۹
 معتّر mo'tarr [ع.] (ص.) نیازمند و محتاج که
 پیش آید و از کسی چیزی خواهد، سائل پیش
 آينده. / برید ۹۱-۲۲۶ / سمط ۵۵
 معترك mo'tarak [ع.] (ا.) میدان جنگ، معركة.
 / اغراض ۶۴
 معتزّی mo'tazī [ع.] (ص.) منتسب به راست یا
 دروغ، منسوب به کسی. / وصاف ۴۲۱-۶۰۲
 معتسف mo'tasef [ع.] (ص.) میل کننده به
 بیراهه و باطل، بیراهه رونده. / جهانگشا ج ۳
 ص ۲۲۶
 معتضد mo'tazed [ع.] (ص.) یاری گیرنده. /
 عقول ۳۶ / یمینی ۳۵۷
 معتق mo'taq [ع.] (ص.) مختار از هر چیز. /
 وصاف ۳۸
 معتق mo'ttaq [ع.] (ص.) کهنه. / دره ۷۰۲
 معتقل mo'taqal [ع.] (ا.) ۱- بازداشتگاه،
 محبس، زندان. / یمینی ۳۰۶؛ ۲- (ص.) پناه
 گرفته. / دستور ۸۵
 معتلی mo'talī [ع.] (ص.) بالا رونده. / نسایم
 ۱۶ / اخبار ۹۷
 معتنق mo'taneq [ع.] (ص.) به گردن گیرنده.
 / عتبه ۴۶ / رشف ۲۳۶-۳۵۶
 معتنی mo'tanā [ع.] (ص.) درخور توجه، باور
 داشتنی. / دره ۴۳۲
 معتنی mo'tanī [ع.] (ص.) اعتنا کننده، اهتمام
 کننده، تیمار دارنده. / نفقه ۶۴ / سمط ۶۰
 معتوه ma'tūh [ع.] (ص.) ناقص عقل، بیخرد.
 / چهار ۹۶-۱۱۰ / یمینی ۴۶۲ / برید
 ۱۲۲-۱۹۵-۳۰۲ / وصاف ۸۵
 معجب mo'jab [ع.] (ص.) کسی که کسی یا
 چیزی را پسندیده و از کسی یا چیزی او را

خوش آمده باشد، کسی که اعجاب کند. /
کلیله ۶۸

معجل mo'ajjal [ع.] (ص.) شتاب کرده، امری
که در آن شتاب شده. / سیرت ۸۰-۱۱۹ /
مصباح ۱۵۹-۳۵۶-۳۹۹

معجله mo'ajjala(e) [ع.] (ص.) ماده شتری که
چون بر وی سوار شوند برجهد. / دره ۴۱۴
معجون عطا ma'jūn - e - 'atā [ع.] (امر.)
معجونی است جهت تقطیر بول. / دره ۹۴

معذ mo'add [ع.] (ص.) آماده، مهیا. / توسل
۱۰ / خاقانی ۹۵ / راحه ۱۳۱-۳۴۱ / یمنی
۴۳۶ / برید ۱۱-۴۸ / مرزبان ۱۸۸ / معجم
۸۷ / اخلاق ۶۱-۲۰۹ / روضه ۸۳ /
جهانگشا ج ۱ ص ۷۱-۸۷-۱۶۸-۱۸۰ /
سیرت ۱۸۱ / وصاف ۲۳۸ / مسامره ۱۲ /
رشف ۳۴-۷۷-۱۱۷ / دره ۴۲۲

معذات mo'addāt [ع.] (ا.) ج معذّه، معذّه،
آماده، مهیا. / رشف ۱۷۷ / ظفر ج ۱ ص ۳۵۶
معذل mo'addal [ع.] (ص.) عادل شمرده شده.
/ دستور ۷۹

معذّه mo'adda(e) [ع.] (ص.) مؤنث معذّه، مهیا،
آماده. / دره ۶۷۳
معدی mo'dī [ع.] (ص.) مسری، سرایت کننده.
/ سند ۷۸

معذار me'zār [ع.] (ا.) پرده. / دره ۱۱۹
معذب mo'azzab [ع.] (ص.) عذاب دهنده،
شکنجه کننده. / رشید ۲۲

معرا mo'arrā [ع.] (ص.) معری، برهنه، عریان.
/ بختیار ۸۴-۱۲۳ / خاقانی ۱۵۷ / سند ۷۷
/ اغراض ۳۹۴ / یمنی ۱۴۳-۴۶۳ / اخلاق
۸۴-۲۸۲ / وصاف ۷۹-۱۸۸-۴۰۶ /
مصباح ۱۵ / رشف ۶۴ / ظفر ج ۱ ص ۸۸-

ج ۲ ص ۵۲۶ / دره ۱۳ / گیتی ۱
معرات ma'arrāt [ع.] (ا.) ج مَعْرَت، بدی،
زشتی، عیب. / برید ۳۸

معرت ma'arrat [ع.] (ا.) بدی، زشتی، عیب،
سختی، آزار. / کلیله ۶۶-۲۱۰ / مقامات
۱۳۷ / عتبه ۶۰-۸۱ / رشید ۹-۴۶ /
بختیار ۳۰۲ / توسل ۷۱ / خاقانی ۳۶-۱۵۶
/ سند ۲۰۳-۲۷۷-۳۲۸ / اغراض ۱۶۵-
۳۸۱ / عقول ۳۰ / یمنی ۶۴-۱۰۲-۱۹۵-
۲۷۹-۳۴۹-۳۹۸ / برید ۳۹-۱۱۸-۳۳۲
/ مرزبان ۱۳۳-۲۰۴-۲۸۵-۵۸۶ / المعجم
۲۱ / معجم ۲۴ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۱-ج
۲ ص ۹۵-۱۰۳-ج ۳ ص ۴۲ / سمط ۶۴-
۶۷ / مسامره ۲۲۹ / رشف ۸۹-۱۶۴ / دره
۵۹۳-۶۹

معرج mo'arraj [ع.] (ص.) خطدار در
پیچیدگی (جامه). / خاقانی ۳۰۴
معرس mo'r(arr)as [ع.] (ا.) محل استراحت
مسافران در آخر شب، فرود آمدنگاه آخر شب.
/ خاقانی ۵۴-۱۶۸-۲۳۴-۲۸۱-۲۹۸ /
دستور ۷۰ / برید ۳۸-۱۲۲-۱۹۴-۲۷۲ /
وصاف ۱۰۰-۲۰۲-۶۱۱ / سمط ۸۷ / دره
۴۸۳

معرض mo'arraz [ع.] (ص.) پهن شده. /
جهانگشا ج ۱ ص ۳
معرض mo'rez [ع.] (ص.) اغراض کننده، روی
گرداننده. / کلیله ۱۹۶ / جهانگشا ج ۳ ص
۲۴۹ / وصاف ۲۹۳

معروشات ma'rūshāt [ع.] (ا.) ج معروشه،
سایه گیر از درخت و مانند آن. / دره ۶۶۵ /
تجربه ج ۱ ص ۴۷۰
معره ma'arra(e) [ع.] (ا.) ر.ك. معرت. /

مفاعلتن است که با زحاف «عصب» حاصل

شود. / المعجم ۸۱-۸۲

معطله mo'attala(e) [ع.] (ص.) کسانی که

وجود باری تعالی را انکار کنند و شرایع را باطل

پندارند. / مصباح ۲۵

معطون ma'tūn [ع.] (ص.) نرم کرده جهت

دباغت، گنده تباہ. / یمنی ۴۵۴

معطی mo'tā [ع.] (ص.) عطا داده شده. / برید

۱۲۴

معطی mo'tī [ع.] (ص.) عطا کننده. / خاقانی

۳۴۱ / روضه ۱۳۳ / وصاف ۶۰۵

معظظاً an - mo'az'az [ع.] (ق.) در حال

پیچیدن در رفتن. / دره ۳۸

معفر ma'far [ع.] (ا.) جای به خاک مالیدن. /

دره ۴۷۸

معفر mo'affar [ع.] (ص.) ۱- خاک آلوده. /

جهانگشا ج ۲ ص ۵۴ / وصاف ۶۳-۳۹۸-

۶۱۳ / دره ۲۸۰: ۲- (ا.) جای به خاک مالیدن.

/ سند ۷۴ / لباب ۳۴ / جهانگشا ج ۱ ص ۲

معفو ma'fov [ع.] (ص.) عفو کرده شده.

بخشوده. / خاقانی ۳۱۵ / سند ۲۳۳ / روضه

۷۰ / وصاف ۴۳۸

معفی mo'affā [ع.] (ص.) بهبود یافته، اصلاح

شده. / دستور ۹۸

معقب mo'qab [ع.] (ص.) پاداش نیکو داده

شده، پاداش داده شده. / عتبه ۳۸-۱۰۸ /

توسل ۲۳۰

معقب mo'aqqeb [ع.] (ص.) پس آینده. /

سیرت ۲۷۵

معقبات mo'aqqebāt [ع.] (ا.) ج معقبه.

فرشتگان شب و روز که گروهی پس از گروه

دیگر آید. / مقامات ۲۵

وصاف ۴۱۰ / رشف ۱۷۵-۲۵۸

معری mo'arrā [ع.] (ص.) ۱- معرّا، برهنه.

عریان. / عقد ۱۱۷ / یمنی ۲۵ / برید ۱۷۰

/ جهانگشا ج ۲ ص ۲۶۶ / وصاف ۷-۶۰۴

/ دره ۶۹-۶۵۶: ۲- در اصطلاح عروض،

ضربی باشد که هیچ بر اصل آن زیادت نکرده

باشند. / المعجم ۶۴-۶۷

معزل mo'zal [ع.] (ص.) معزول. / خاقانی ۳۱۶

معزم mo'azzem [ع.] (ص.) افسونگر.

مارافسای. / خاقانی ۴۶ / روضه ۷ / مرزبان

۱۴۵

معزی ma'zī [ع.] (ص.) منسوب. / دره ۶۹

معزی mo'azzā [ع.] (ص.) تعزیت کرده شده.

تسلیت داده شده، عزادار. / وصاف ۷

معسر mo'ser [ع.] (ص.) تنگدست. / رشید ۷۵

/ برید ۱۹۸ / مرزبان ۳۵۹ / دره ۱۶۱

معسل mo'assal [ع.] (ص.) با غسل سرشته، با

غسل پرورده. / مقامات ۶۶ / وصاف ۴۲۴-

۵۹۴

معسور ma'sūr [ع.] (ص.) تنگدست. / مسامره

۱۶۱ / تجربه ج ۱ ص ۴۸۰

معسول ma'sūl [ع.] (ص.) نیک ستوده و شیرین.

عسلی. / لباب ۲۲۹-۴۴۱-۴۶۵ / مرزبان

۷۳۵

معشش mo'aššaš [ع.] (ا.) جایی که مرغ در آن

آشیانه می سازد، جای خانه مرغان. / وصاف

۲۶۲-۴۵۶-۴۹۷-۶۴۱ / رشف ۶۷-۱۹۴

معصم me'sam [ع.] (ا.) جایی از دست که

دستبند را بندند، مع دست. / مرزبان ۷۱۹ /

روضه ۴۱ / گلستان ۴۹۵

معصوب ma'sūb [ع.] (ص.) عصابه (سریند)

بسته، و در اصطلاح عروض نام «مفاعیلن» از

معقد mo'aqqad [ع.] (ص.) ۱- گره بسته. /

المعجم ۱۱۰: ۲- دارای تعقید و پیچیدگی. /

دره ۸۰: ۳- غلیظ و ستبر. / چهار ۱۳۱: ۴-

در اصطلاح بدیع نوعی توضیح است که به شکل گرهی از اشکال هندسی نهند. / المعجم

۳۹۹

معقل ma'qel [ع.] (ا.) پناهگاه، پناه جای. در،

قاعه. / بیهق ۱۵ / رشید ۱۰ / جهانگشا ج ۳

ص ۲۶۶ / سیرت ۱۳۰ / وصاف ۱۶۴-

۲۰۰- ۲۵۰- ۲۵۶ / دره ۲۸۵- ۳۱۲-

۴۲۹- ۴۵۱- ۵۵۷

معقوبه ma'quba(e) [ع.] (ا.) کمان پی بر

پیچیده. / دره ۳۷

معقود ma'qūd [ع.] (ص.) ۱- بسته شده، گره

بسته. / خاقانی ۲۹۳: ۲- ثابت، استوار،

محکم گردیده. / عنیه ۱۴۱ / توسل ۲۶۰ /

بینی ۴۹۴ / جهانگشا ج ۱ ص ۲

معقول ma'qūl [ع.] (ص.) در اصطلاح عروض

نام «مفاعلتن» است از مفاعلتن که با زحاف

«عقل» به دست آید. / المعجم ۱۸۴

معك ma'k [ع.] (مص.) نشان گرفتن در جنگ،

در خاک مالیدن. / دره ۲۰۸

معكر ma'kar [ع.] (ا.) محل بازگشت سپاه از

جنگ. / وصاف ۵۶۴

معكوس ma'kūs [ع.] (ص.) در اصطلاح

عروض نام یکی از بحور مستحدث ثقیل است

با اجزای فاعلاتن مفعولات مستفعلن. /

المعجم ۱۸۱- ۱۸۲

معكوم ma'kūm [ع.] (ص.) بسته. / دره ۶۰۵

معلق me'lāq [ع.] (ص.) هر چه از آن چیزی

آویزند، قلاب. / وصاف ۶۲- ۶۳- ۶۴۵

معلف ma(e)'laf [ع.] (ا.) آخور، غلف دان

ستور. / مرزبان ۴۳۳

معلل mo'allal [ع.] (ص.) باز بسته، منوط. /

مرزبان ۱۶۹

معلل mo'allal [ع.] (ص.) ۱- بیان کننده علت،

آورنده دلیل. / مقامات ۱۵۰: ۲- مداوا کننده،

عالجه کننده. / خاقانی ۲۶۱

معلم mo'lam [ع.] (ص.) نشاندار، منقش و

مخطوط. / مقامات ۸۶ / رشید ۱۳۹ / توسل

۱۸۳ / خاقانی ۴۷ / سند ۲ / اغراض ۱۳-

۸۱ / یعنی ۳۶ / دستور ۱۷- ۶۵ / معجم

۱۵۱ / گلستان ۲۸۱ / وصاف ۱۶۳ / سده

۱۰۵

معلم mo'allam [ع.] (ص.) تعلیم یافته، آموخته

شده. / راحه ۴۳۱ / اخلاق ۶۲ / وصاف

۲۲۵- ۲۵۲- ۴۹۷

معلم mo'lem [ع.] (ص.) اعلام دهنده، اطلاع

دهنده، آگاه کننده. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۲۴-

۲۱۲ / وصاف ۷۲- ۱۱۹ / سبط ۷۷

معلن mo'len [ع.] (ص.) اعلان دهنده، فاش

کننده، آشکار سازنده. / رشف ۱۰۲ / دره ۴۲۸

معلوم ma'lūm [ع.] (ا.) مال، وجه، پول. /

دستور ۶۸ / گلستان ۱۷۲- ۳۸۱- ۵۶۸

معلی mo'allā [ع.] (ص.) ۱- عالی شده، بلند.

/ دره ۶۰۳: ۲- بلند، بزرگ. / دره ۵۵۲: ۳-

بلند مقام، والا. / ظفر ج ۲ ص ۸۵ / دره ۵۸۲

معمعان ma'ma'an [ع.] (ا.) سختی گرما. / دره

۳۱۷

معتم mo'amm [ع.] (ص.) کریم اعمام. / دره

۵۹۴

معتم mo'ammam [ع.] (ص.) عمامه پوشیده،

و در اصطلاح عروض نام یکی از بحور

مستحدث ثقیل با اجزاء مفعولات فاعلاتن

معول me'val [ع.] (ا.) ابزاری آهنین که بدان کوه
و زمین کنند، کلند، کلنگ. / خاقانی ۲۰۵ /
یمینی ۲۱۱ / دستور ۱۰۶ / مرزبان ۶۴۵ /
جهانگشا ج ۳ ص ۲۷۳ / وصاف ۳۲۳-
۳۸۲-۵۵۷

معول mo'avval [ع.] (ص. ا.) اعتماد کرده،
معتد، استوار، نکیه‌گاه، اعتماد. / کلیله
۲۴۹-۲۹۷ / مقامات ۲۲ / عنبه ۱۱-۳۹-
۴۸-۶۷-۷۳-۹۰-۹۴-۱۱۴-۱۳۱-
۱۳۳ / بیهقی ۱۰ / توسل ۲۹۹ / خاقانی ۲۰۵ /
اغراض ۱۴۱-۲۱۸ / مرزبان ۶۴۵ / نقشه
۵۸ / المعجم ۲۸-۳۵۹ / جهانگشا ج ۱ ص
۱۲۵- / ج ۳ ص ۱۱۹-۲۷۳ / وصاف ۱۷۴-
۳۲۳-۵۵۷

معهد ma'had [ع.] (ا.) ۱- محلی که در آن
قراری گذاشته شد، جای عهد بستن، عهد‌گاه.
/ مرزبان ۱۵۷؛ ۲- محضر مردم، مجلس. /
مقامات ۹۵

معهده mo'ahhada(e) [ع.] (ص.) زمین که بر
آن جا به جا باران رسیده باشد. / دره ۶۳۳
معیر mo'ir [ع.] (ص.) عاریت دهنده. / مقامات
۱۲۵ / اخلاق ۱۹۹

معیر mo'ayyar [ع.] (ص.) مسکوک پر عیار،
عیاردار. / دستور ۳۴

معیر mo'ayyar [ع.] (ا.) قسمی از جامه
ابریشمن منقش که در آن خالهایی باشد شبیه
چشم گورخر. / خاقانی ۳۰۴ / وصاف ۲۲
معیق ma'i'iq [ع.] (ص.) دور تك، ژرف. / دره
۴۲۷

معیل mo'il [ع.] (ص.) بسیار عیال و عیالوار،
عایله‌دار. / خاقانی ۲۹۹
معین ma'in [ع.] (ص.) روان روشن و پاک. /

مستغفلن. / المعجم ۱۸۱-۱۸۲
معمود ma'mūd [ع.] (ص.) عمود (گرز)،
خورده. / وصاف ۳۳۸ / دره ۱۳۱
معن ma'n [ع.] (ص.) سهل و آسان، در حاجت
(مرد). / خاقانی ۱۸۱
معناق me'nāq [ع.] (ا.) است تکر کردن. / دره
۳۲۱

معنعن mo'an'an [ع.] (ص.) حدیثی که در سند
آن گفته شود فلان عن فلان (فلان از فلان) /
وصاف ۴۳۹-۶۳۴ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۸ /
دره ۶۵۴
معنقات mo'annaqāt [ع.] (ا.) کوههای دراز.
/ دره ۴۲۲

معنون mo'anvan [ع.] (ص.) عنوان کرده شده.
/ اغراض ۸۱ / نسایم ۱۱ / رشف ۴۶ / ظفر
ج ۱ ص ۱۰۷ / دره ۱۹ / تجربه ج ۱ ص ۱۷۴
معوج mo'avva [ع.] (ص.) کج، ناراست،
خمیده. / برید ۲۷۵ / لباب ۱۴ / جهانگشا ج
۳ ص ۷۱ / دره ۶۴۵

معود mo'avvad [ع.] (ص.) عادت داده شده. /
وصاف ۳۳۲ / ظفر ج ۲ ص ۱۳۴
معوذتین mo'avvezat - a(e)yn [ع.] (ا.)
معوذتان، دو سوره آخر از قرآن مجید یعنی قل
اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس. /
خاقانی ۳۰۸ / المعجم ۱۱۳ / معجم ۱۸۴ /
مصباح ۳۲۴

معور mo'ver [ع.] (ا.) جای با ترس از دزد و
فطاع الطريق. / وصاف ۵۰۷-۶۵۴
معوق mo'avveq [ع.] (ص.) درنگ کننده،
عقب اندازنده. / اغراض ۲۰۷
معوکه ma'vaka(e) [ع.] (ا.) جای و مکان
جنگ. / دره ۴۲۵

سند ۸۷-۲۴۵-۲۸۰ / اغراض ۲۶

معین mo'ayyan [ع.] (ص.) در اصطلاح

عروض از بحور مستحدث ثقیل است با اجزاء

فاعلاتن مستفعلن مفعولات. / المعجم ۱۸۱-

۱۸۲

مغایبه moyābana(e) [ع.] (مص.) کلاه گذاری

کردن، فریب در معامله. / وصاف ۳۵۹

مغادات moyādāt [ع.] (مص.) بامداد کردن

نزد کسی. / دره ۴۵۳

مغار mayār [ع.] (ا.) ۱- جای فرو رفتن. /

مرزبان ۶۵: ۲- غار، کهف. / نفثه ۵۷ / دره

۳۶۴

مغارات mayārāt [ع.] (ا.) ج. مغاره، غار. /

جهانگشا ج ۱ ص ۹۴

مغایبه mayāreba(e) [ع.] (ص.) ج. مغربی،

سرزمینهای غربی. / وصاف ۵۶۱

مغارس mayāres [ع.] (ا.) ج. مغرس، جایی که

در آن نهال کارند، محل نشاندن درخت. /

توسل ۳۹ / دستور ۶۶-۶۸ / مرزبان ۶۵۸ /

المعجم ۲۳۹

مغارم mayārem [ع.] (ا.) ج. مغرم، غرامت،

تاوان، وام، دین. / عتبه ۳۴ / مرزبان ۶۷۶ /

سیرت ۱۰۴ / وصاف ۶۰۲

مغاره mayāra(e) [ع.] (ا.) غار. / ظفر ج ۲ ص

۲۸۰

مغازل mayāzel [ع.] (ا.) ج. مغزل و میغزل،

دوک. / یمنی ۴۳۱ / وصاف ۴۱۹

مغازی mayāzī [ع.] (ا.) ۱- ج. مغزی، جنگ،

حرب. / بیهق ۱۹ / لباب ۱۹ / وصاف ۱۷۵:

۲- ج. مغزی، موضع غزو، میدان جنگ. /

یمنی ۱۷-۴۰۱

مغاص mayās [ع.] (ا.) جای فرو رفتن در آب.

/ وصاف ۱۴۰-۴۱۲ / دره ۱-۵۷۹

مغاصات mayās - āt [ع.] (ا.) ج. مغاص،

جای فرو شدن در آب. / وصاف ۴۱۲

مغافر mayāfer [ع.] (ا.) ج. مغفر، زهری که زیر

کلاهخود بر سر می گذاشته اند، کلاهخود. /

یمنی ۳۹۱-۴۸۸ / وصاف ۵۱۸-۵۳۳ / دره

۱۴۷

مغافضت moyāfasat [ع.] (مص.) بناگاه

گرفتن. / مرزبان ۴۸۳

مغافضة moyāfasat - an [ع.] (ق.) بناگاه،

ناگهانی، ناگهان. / عتبه ۱۳۸ / معجم ۱۱۲ /

جهانگشا ج ۱ ص ۷۶- ج ۲ ص ۴- ج ۳ ص

۴۰- ۱۸۱- ۲۲۰ / وصاف ۷۴- ۱۲۵-

۱۵۴- ۱۹۵ / سبط ۲۷- ۶۱ / نسایم ۵۸ /

اخبار ۱۰۷

مغافصه moyāfasa(e) [ع.] (مص.) رك.

مغافضت. / خاقانی ۲۹۹- ۱۹ / اغراض

۶۱- ۲۲۱- ۳۵۲ / دستور ۸۶ / برید ۵۷ /

مرزبان ۶۵۵

مغالات moyālāt [ع.] (مص.) ۱- از حد

درگذشتن. / دره ۶۲۷: ۲- گران فروختن. /

مرزبان ۶۲۵

مغالb moyāleb [ع.] (ص.) غلبه کننده. /

یمنی ۳۸۳

مغالظت moyālazat [ع.] (ا.) درشتی،

خشونت. / دره ۲۰۰

مغالق mayāleq [ع.] (ا.) ج. میلق، آنچه بدان

دریغند و با کلید باز کنند، قفل. / یمنی ۲۱-

۴۶- ۷۱- ۲۷۶ / وصاف ۳۵۱

مغالیب mayālīb [ع.] (ا.) ظاهراً ج. مغلوب،

موارد مغلوب شدن. / برید ۳۷۸

مغالیق mayālīq [ع.] (ا.) ج. میلاق و مغلوق،

انجام. / مرزبان ۳۶۵
 مغبَّت moṡabbat [ع.ا] (ا.) پایان کار، انجام. /
 اغراض ۳۳۰
 مغبَر moṡabbar [ع.ا] (ص.) غبار آلود، تیره
 رنگ. / دستور ۲۱
 مغبوط maṡbūt [ع.ا] (ص.) آنچه یا آنکه بر او
 غبطه برند، رشك برده. خجسته. / عتبه ۱۰۸
 / توسل ۹۸ - ۲۴۵ - ۲۷۸ - ۲۹۰ / خاقانی
 ۲۹۸ / دستور ۳۹ - ۹۹ / برید ۳۷۰ / مرزبان
 ۱۱۱ / المعجم ۱۰ / اخلاق ۹۵ - ۲۹۰ /
 سیرت ۲۳۷ - ۲۴۸ / وصاف ۹۵ / سبط ۲۶
 مغبَه maṡabba(e) [ع.ا] (ا.) عاقبت، پایان کار،
 انجام. / توسل ۱۴۰ - ۱۹۷ - ۲۴۵ / مرزبان
 ۵۸۶ / المعجم ۱۷
 مغتال moṡtāl [ع.ا] (ص.) بناگاه کُشند، بناگاه
 هلاک کننده. / یمنی ۱۴۷ / سند ۳۰۳ /
 وصاف ۳۲۹ / دره ۱۲۷
 مغتبط moṡtabet [ع.ا] (ص.) بر او غبطه برده
 شده، مورد رشك. نیکو حال و شادمان. /
 اخلاق ۲۰۱ - ۳۲۳
 مفتذی moṡtazī [ع.ا] (ص.) غذا خورنده،
 خورنده. / مصباح ۵۸
 مفتَر moṡtarr [ع.ا] (ص.) فریفته شده. / عقول
 ۲۴ - ۵۲ / برید ۸۰
 مغترف moṡtaref [ع.ا] (ص.) به مشت آب
 بردارنده. / عتبه ۲۴ / رشید ۷۴ / یمنی ۲۰
 / لباب ۱۸۴ / معجم ۱۳۱ / جهانگشا ج ۳
 ص ۶۹ / وصاف ۴۳۶ / سبط ۴۵ / رشف
 ۲۶۷ - ۴۰۷
 مفتسل moṡtasal [ع.ا] (ا.) جای غسل. /
 وصاف ۳۲۴
 مفتفره moṡtafara(e) [ع.ا] (ص.) بخشوده

کلیدان، قفل. / معجم ۱۳۱ - ۱۶۲ / جهانگشا
 ج ۳ ص ۱۳۹
 مغمَد maṡāmed [ع.ا] (ا.) جِ مَغْد، غلاف
 شمشیر. / یمنی ۳۹۰
 مغمَر maṡāmer [ع.ا] (ا.) جای نهان شدن. /
 دره ۳۶۴
 مغمارت moṡāmarat [ع.ا] (مص.) حمله
 کردن، پیکار نمودن. / وصاف ۴۶
 مغمَز maṡāmez [ع.ا] (ا.) جِ مَغَز و مَغِيز،
 عیب. / لباب ۱۵۱
 مغماست moṡāmasat [ع.ا] (مص.) خود را در
 میان جنگ افکندن، ناگهان درآمدن در جنگ.
 / یمنی ۳۱۳
 مغانب maṡāneb [ع.ا] (ا.) غنائم بسیار. /
 وصاف ۴۱۱
 مغانم maṡānem [ع.ا] (ا.) جِ مَغْنَم، مالی که از
 جنگ کَفار به دست آید. / عتبه ۳۴ / توسل
 ۱۷۷ / معجم ۱۵۵ / رشف ۱۵۷
 مغانی maṡānī [ع.ا] (ا.) جِ مَغْنی، جای، منزل،
 دولت سرا. / یمنی ۳۸۱ / مرزبان ۴۵۸ /
 جهانگشا ج ۱ ص ۹۶ / دره ۳۱
 مغانی maṡānī [ع.ا] (ا.) جِ مَغْنیه، زن سرود
 گوی. / نفثه ۱۸
 مغاوَل maṡāvel [ع.ا] (ا.) جِ مِغُول، شمشیری
 باریک گردن و دراز. / دره ۶۲۹
 مغاویر maṡāvīr [ع.ا] (ص.) جِ مِغوار، سخت
 غارتگر، حمله کننده. / یمنی ۲۹۳
 مغازِظت moṡāyazat [ع.ا] (مص.) به خشم
 آوردن. / یمنی ۱۵۷ / وصاف ۹۹ / دره ۲۰۰
 مغانیل maṡā'īl [ع.ا] (ا.) جِ مِغیال، درخت در
 هم پیچیده شاخ برگ دار سایه افکن. / دره ۵۵۶
 مغبَّات moṡabbāt [ع.ا] (ا.) جِ مَغْبَه، پایان کار،

مغزار [ع.] ma(y)zār (ص.) بسیار زیاد. / اخبار

۱۰۷

مغزل [ع.] ma(e)yzal (ص.) دره. / دره ۸۱

مغزوره [ع.] ma(y)zūra (ص.) بسیار باران

رسیده (زمین). / دره ۴۹۳

مغسول [ع.] ma(y)sul (ص.) پاک غسل کرده. /

وصاف ۶۵۶ / رشف ۱۶۹

مغشم [ع.] me(y)sam (ص.) دلبز، خودرای. /

دره ۲۲۳ - ۲۲۴

مغشی [ع.] ma(y)šiyy (ص.) سراسیمه و حیران.

/ و صاف ۷

مغصوب [ع.] ma(y)süb (ص.) به ستم ستاده

شده. / سسط ۸۹

مغضور [ع.] ma(y)zūr (ص.) مبارک قال. / دره

۳۵۲

مغطی [ع.] ma(y)tiyy (ص.) پوشیده شده. /

جهانگشا ج ۲ ص ۲۶۶

مغفر [ع.] mo(y)affar (ص.) پوشانده شده. /

بینی ۳۳۲

مغفل [ع.] mo(y)affal (ص.) ساده لوح، ساده

دل. / کلیله ۱۱۷ - ۱۱۸

مغفل [ع.] mo(y)affal (ص.) در اصطلاح بدیع

شعری است که متعرض معشوقی معین نیست

در غزل و متعلق مدوحی مفرد نیست در مدح

و این معنی تازیان راست نه پارسیان را. /

مقامات ۵۷ - ۵۹

مغل [ع.] mo(y)ell (ص.) حاصل دهنده غله. /

المعجم ۱۵

مغلظ [ع.] mo(y)allaz (ص.) شدید. / مرزبان

۱۳ - ۳۶۳

مغلظات [ع.] mo(y)allazāt (ص.) ج مغلظه.

قسم شدید و سخت. / جهانگشا ج ۲ ص ۲۰۶

شدگان، آموزیده شدگان. / راحه ۸

مفتل [ع.] mo(y)tall (ص.) غله خیز و

محصول دار. / معجم ۲۲

مفتلف [ع.] mo(y)talaḥ (ص.) غلاف بافته. /

دره ۶۶۳

مغدر [ع.] ma(y)da(e)r (ص.) بیوفا، خائن. /

بختیار ۶۸

مغدق [ع.] mo(y)deq (ص.) بر آب، بیهق ۵

مغربل [ع.] mo(y)arbal (ص.) بیخته. / دره ۱۵۴

مغربل [ع.] mo(y)arbal (ص.) فرومایه، ناکس.

/ دره ۱۵۴

مغرس [ع.] ma(y)res (ص.) جایی که در آن نهال

کارند، محل نشاندن درخت. / عتبه ۸۶

رسید ۱۲۵ / توصل ۱۴ / خاقانی ۲۸۱ /

عقول ۴۹ - ۵۳ - ۶۰ - ۶۴ - ۶۵ / دستور ۵۹

/ برید ۳۸ - ۱۹۴ - ۲۹۸ / مرزبان ۴۲۴ /

وصاف ۲۰۲ - ۵۳۱ / سسط ۷ - ۸۷

مغرفه [ع.] me(y)rafa(e) (ص.) کفگیر. / عقول

۲۲ / و صاف ۱۸۱

مغرق [ع.] mo(y)arraḡ (ص.) غرق کرده شده

(به نقره یا گوهر آراسته). / خاقانی ۲۱۸

راحه ۱۷۳ / مرزبان ۱۰۸ / سیرت ۱۶۷ - ۲۰۴

/ و صاف ۷۳ - ۲۳۷ - ۲۹۸ - ۴۵۱ - ۴۶۳

۵۰۳ - ۵۴۲ / ظفر ج ۱ ص ۱۸۶ - ۲۳۷ - ج

۲ ص ۴۵

مغروره [ع.] ma(y)rūra(e) (ص.) آب فرو رفته.

/ دره ۴۹۳

مغروس [ع.] ma(y)rūs (ص.) کاشته شده، کشته.

/ عقول ۳۵ / برید ۱ - ۲۰۹

مغروشات [ع.] ma(y)rūšāt (ص.) غرش، بار

درختی است لیکن مغروشات دیده نشده. / دره

۶۶۵ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۰

- مغتم *maynam* [ع.] (ا.) غنیمت. / دره ۲۲۰
 مغنی *maynā* [ع.] (ص.) بی نیاز کننده. /
 خاقانی ۱۴۳ / مرزبان ۱۰ / نفثه ۱۰۵ / دره ۲۸
- مغوات *mayavvāt* [ع.] (ا.) مفاکی که جهت
 گرفتن جانوران وحشی می کنند. جایی که در آن
 راه گم می کنند. / رشف ۱۰۷-۱۰۹
 مغوی *mayvī* [ع.] (ص.) اغوا کننده. گمراه
 کننده. / توسل ۶۱
- مغیبات *mayayyabāt* [ع.] (ص.) ج مغیبه،
 نهان داشته، پوشیده، غایب گردانیده. / مرزبان
 ۲۶۵ / معجم ۱۵ / اخلاق ۳۲۳ / رشف
 ۲۸۵-۳۲۳
- مغیث *mayīs* [ع.] (ص.) فریادرس، یاری کننده.
 / مقامات ۱۱۳ / اغراض ۴۱۳ / دره ۱۸۳ /
 تجربه ج ۱ ص ۱۵۹
- مغیره *mayayyera(e)* [ع.] (ص.) قوه ای که
 غذا را تغییر می دهد و به صورتی درمی آورد که
 قابل جذب بدن باشد. / اخلاق ۵۶
- مفاتح *mafāteh* [ع.] (ا.) ج مفتاح، کلید. /
 دره ۱۴۹
- مفاجر *mafājer* [ع.] (ا.) ج مَفَجَرَة، موضعی که
 از آن آب می زهد. / یمنی ۱-۴۸۸
- مفاحص *mafāhes* [ع.] (ا.) ج مَفْحَص، لانه
 مرغ سنگخوار. / دره ۱۰
- مفادات *mofādāt* [ع.] (مص.) سر بها دادن،
 سر خریدن. / مرزبان ۳۷۷
- مفارده *mafāreda(e)* [ع.] (ا.) ج مفردی. /
 سیرت ۲۲۲ / مسامره ۱۲۶
- مفارش *mafāreš* [ع.] (ا.) ج مَفْرَش، هر چیز
 گسترده. / مرزبان ۱۱۸-۱۹۱
- مفارق *mafāreq* [ع.] (ا.) ج مَفْرَق، تارک، فرق
 مغلفله *mayalyala(e)* [ع.] (ا.) نامه، مکتوب،
 پیغام. / وصاف ۳۱۶ / دره ۶۰۷
- مغلف *mayallaf* [ع.] (ص.) در غلاف کرده،
 پوشیده. / مقامات ۶۵
- مغلول *maylūl* [ع.] (ص.) نادرست، ناروا. /
 مرزبان ۹۰
- مغلول *maylūl* [ع.] (ص.) کسی که غل و زنجیر
 به گردن و دستش بسته شده. / جهانگشا ج ۲
 ص ۲۶ / وصاف ۴۳۳ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۸
- مغلی *mayallā* [ع.] (ص.) در جوش، جوشان،
 جوشیده. / دره ۱۰۸
- مغمز *maymaz* [ع.] (ا.) جای طعن، محل و
 موردی برای عیب گیری و بدگویی. / کلیله
 ۳۳۱
- مغمز *mayamez* [ع.] (ص.) غمازی کننده،
 سخن چین. / عنبه ۵۵-۶۶ / رشید ۷۵
- مغمزه *mayammeza(e)* [ع.] (ص.) مؤث
 مغمز، سخن چین. / خاقانی ۲۸۵
- مغمود *maymūd* [ع.] (ص.) در نیام کرده، در
 غلاف. / سیرت ۱۳۲ / وصاف ۳۳۸ / دره ۱۳۱
- مغمور *maymūr* [ع.] (ص.) فرو گرفته، غرقه.
 / یمنی ۲۲-۲۲۵ / دستور ۳۵-۵۹-
 ۱۰۸-۱۱۱ / برید ۲۴۴-۲۶۴ / لباب ۱۴۷
 / مرزبان ۶۷-۴۸۶ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۴۶
 / وصاف ۴۱۲-۵۰۴ / نسایم ۶۶ / تجربه ج
 ۲ ص ۲۰۸
- مغموره *maymūra(e)* [ع.] (ا.) محل فرو گرفته
 و غرق. / دره ۷۱۸
- مغموم *maymūm* [ع.] (ص.) در ابر فرو گرفته.
 / عقول ۱۳
- مفناج *maynāj* [ع.] (ص.) زن با کرشمه و ناز.
 / دره ۷

مفائق mofāneq [ع.] (ص.) خوش با ناز و
نعمت. / دره ۵۰۸

مفاوز mafāvez [ع.] (ا.) ج. مَفازه. دشت
بی آب، جای هلاک، بیابان. / سند ۲۹۹-۲۱ /
مرزبان ۷۴۶ / معجم ۱۳-۱۲۷ / مسامره ۱۹۰ /
/ مصباح ۱۰۸-۱۷۴-۳۹۷ / رشف ۱۸۱ /
دره ۴۱

مفاوصت mofāvasat [ع.] (مص.) بیان کردن
سخن. / دره ۱۱۸

مفاوضت mofāvazat [ع.] (مص.) با کسی
سخن پیوستن و در کار شدن. / کلیله ۱۷-
۶۲-۱۰۲-۱۱۳-۱۵۶-۲۰۹-۲۵۴ /
سند ۳۸-۵۰ / معجم ۱۰۸ / و صاف ۵۲ / دره
۱۱۸

مفاوضه mofāvaza(e) [ع.] (مص.) ر.ك.
مفاوضت. / مرزبان ۲۴۹ / گلستان ۱۳۹ /
نسایم ۷۸

مفتتن moftatan [ع.] (ص.) در فتنه افتاده. /
و صاف ۲۲۸

مفتارس moftaras [ع.] (ص.) شکسته. / یمنی
۴۹۳ / دره ۶۷۲ / تجربه ج ۱ ص ۱۴۳-۴۷۱ /
مفتارس moftares [ع.] (ص.) شکارافکن. /
دره ۲۲۲-۶۳۷

مفتارش moftaraš [ع.] (ا.) جای گسترده شده.
/ مسامره ۲۸۸

مفتارش moftareš [ع.] (ص.) بر زمین افکننده.
به ستم گیرنده، چیره شونده. / یمنی ۴۷۱

مفتارض moftaraz [ع.] (ص.) واجب، لازم. /
دستور ۲۶

مفتراضات moftarazāt [ع.] (ص.) ج.
مفترضه، واجب، لازم. / خاقانی ۲۳۱ / نفثه

سر. / یمنی ۲۵ / مرزبان ۱۱-۳۳۲ / نفثه ۶
/ دره ۲

مفازات mafāzāt [ع.] (ا.) ج. مَفازه، محل
رستگاری، مجازاً بیابان. / چهار ۴۶ / معجم
۱۳-۲۵ / دره ۶۳۰

مفازع mafāze' [ع.] (ا.) ج. مَفَزَعَة، آنچه از وی
ترسیده شود. / دره ۲۴۳

مفازه mafāza(e) [ع.] (ا.) محل رستگاری،
مجازاً بیابان بی آب و علف. / مقامات ۱۶۱ /
بختیار ۴۰-۲۷۷

مفاصات mofāsāt [ع.] (مص.) جدا کردن
چیزی از چیزی، تصفیه حساب کردن. / و صاف
۶۹-۳۱۹-۳۴۰-۴۳۸

مفاصلت mofāsalat [ع.] (مص.) جدایی
کردن. / سند ۲۷۳

مفاضع mafāzeh [ع.] (ا.) ج. مَفْضَعَة،
فضیحت، رسوایی. / مرزبان ۳۸۷

مفاکهاث mofākahāt [ع.] (مص.) ج.
مفاکته، مزاح کردن، شوخی کردن. / مرزبان
۲۳۲

مفاکهاث mofākahat [ع.] (مص.) (مص.)
شوخی کردن، مزاح کردن، شوخی، مزاح،
خوش صحبتی. / دستور ۱۰۸ / برید ۱۰-۲۱ /
مفاکهاث mofākaha(e) [ع.] (مص.) (مص.)
ر.ك. مفاکته. / مقامات ۷۰-۲۰۵ / خاقانی
۲۰-۱۴۲ / برید ۴۱-۱۶۴-۲۵۰ / روضه
۱۰۶

مفالیس mafālīs [ع.] (ص.) ج. مُفْلِس،
درویش، تهیدست. / مقامات ۴۹-۶۹-۸۷

مفالیک mafālīk [ع.] (ص.) ج. مَفْلُوك، فلک
زده، مفلس. / تجربه ج ۱ ص ۸۳-۱۸۶

منحّم mofham [ع.] (ص.) درمانده در سخن،
کسی که زبانش را بسته باشند، خاموش
گردانیده. / کلیله ۱۷۵ / توسل ۸۵ - ۹۰ /
سط ۲۵ / رشف ۹۸ - ۱۰۵ - ۲۶۸

مفخرت mafxa(o)rat [ع.] (ا.) آنچه بدان فخر
کنند، مایه نازیدن. / رشف ۳۶۶

مفرّ mefarr [ع.] (ص.) اسبی که خوب گریزد و
نیکو فرار کند و اسبی که صلاحیت فرار داشته
باشد. / دوره ۴۱۹

مفرسخه mofarsaxa(e) [ع.] (ص.) فراخ. /
دوره ۶۳۴

مفرغ mofraʔ [ع.] (ص.) ریخته شده. / توسل
۲۷۷

مفرفر mofarfer [ع.] (ص.) چالاک. / دوره ۴۱۹
مفرق mafra(c)q [ع.] (ا.) فرق سر، تارک سر. /
بختیار ۵۹ - ۲۹۳ / دوره ۷۶

مفرّق mofarraʔ [ع.] (ص.) پراکنده، متفرّق. /
کلیله ۳۵۰ / سیرت ۱۰۲

مفرّق mofarreq [ع.] (ص.) پراکنده گرداننده،
جدا سازنده. / یعنی ۲۹۹

مفروز mafrūz [ع.] (ص.) ۱ - جدا کرده، علی
حدّه شده. / عتبه ۴۷ - ۱۴۹ / توسل ۱۷ -
۱۴۳ - ۱۹۵ - ۳۴۷ / اخلاق ۲۰۹ / جهانگشا
ج ۲ ص ۸۶ / وصال ۱۹۷ - ۲۳۱ - ۳۸۴ /
اخبار ۴: ۲ - حاشیه دار. / مرزبان ۷۳۸ /
سط ۷

مفروغ mafrūʔ [ع.] (ص.) ۱ - جدا شده. /
مقامات ۶۴: ۲ - فارغ شده از حساب. /
جهانگشا ج ۲ ص ۲۳۶ - ۲۷۱ / رشف ۱۴۷:
۳ - به قالب ریخته شده. / اخلاق ۲۸۱

مفریه mofriya(e) [ع.] (ص.) بُرنده. / دوره ۴۱۴
مفرع mafza' [ع.] (ا.) پناهگاه، پناه جای، ملجأ.

مفترع' moftare' [ع.] (ص.) آنکه دوشیزگی
می‌ریاید، ازاله بکارت کننده. / وصال ۲۰۶

مفترعات moftara'āt [ع.] (ص.) ج. مُفْتَرَعَة،
دوشیزگی رُبوده، بسوده، مقابل بکر. / دره ۸۱
مفترعات moftara'āt [ع.] (ص.) ج. مفترعه.
مفترعات، منشعبات. / المعجم ۹۵ - ۱۱۳

مفتری moftari [ع.] (ص.) افترا زتنده، تهمت
زننده. / وصال ۲۸۹ / دره ۶۵۱

مفتریات moftarayāt [ع.] (ص.) دروغهای
برپافته، آنچه افترا نهاده‌اند. / بیهق ۱۶ /
معجم ۸۵ / دره ۶۵۱

مفتقر moftaqar [ع.] (ص.) نیازمند، محتاج،
درویش. / چهار ۱۰۷ / رشید ۷۴ / دستور
۳۲ - ۴۶ - ۶۶ - ۸۲ - ۱۱۷ / برید ۳۱۳ /
اخلاق ۲۷۶ / گلستان ۱۱۴ / وصال ۴۲۶ -
۴۹۰ / رشف ۵۵ - ۷۸ - ۱۱۵ - ۱۷۴ - ۲۱۰

مفتّن mofatten [ع.] (ص.) برانگیزاننده فتنه،
فتنه برانگیز. / دره ۶۰۳

مفتور maftūr [ع.] (ص.) آرمیده، سست. /
یعنی ۴۹۰

مفتول maftūl [ع.] (ص.) تافته شده. /
جهانگشا ج ۲ ص ۵۸ / وصال ۲۴۰
مفجع' mofje' [ع.] (ص.) مصیبت وارد کننده. /
معجم ۱۲۹

مفجوع mafjū' [ع.] (ص.) ستم رسیده، مصیبت
رسیده. / عتبه ۱۲۸ / وصال ۳۵۹ - ۴۳۱ /
یعنی ۲۵۶

مفحش mofheš [ع.] (ص.) سخت قبیح،
درگذرنده از حدّ زشتی. / عقد ۱۱۷ / مرزبان
۵۲۸

مفحص mafhas [ع.] (ا.) خانه مرغ سنگخوار،
آشیانه. / خاقانی ۵۸ / وصال ۷۸ / دره ۷۱۰

سخن شگفت آرد، مبدع، شاعری که شعرهای

نغز و طرفه سراید. / چهار ۴۵ / عتبه ۱ /

عقد ۱۴۵ / خاقانی ۱۴۱ / المعجم ۱۸۹ -

۲۱۶ - ۲۹۸ - ۴۱۳ - ۴۴۵ / نسایم ۴۱ / دره

۷۵ / تجربه ج ۱ ص ۱۸۰ - ح ۲ ص ۷۸

مفلّک mofallak [ع.] (ص.) مستدیر، گرد. /

دره ۵۸۱

مفلوّذ maflūz [ع.] (ص.) از بولاد (شمشیر). /

دره ۳۲۲

مفلول maflūl [ع.] (ص.) بارخته، رخنه دار

(شمشیر). / دره ۳۲۲ / تجربه ج ۱ ص ۴۸۶

مفن mefann [ع.] (ص.) (مردی) که شگفتها

آورد. / خاقانی ۴۳ - ۷۳ - ۱۴۱ - ۱۷۲ - ۱۸۱

مفّن mofannan [ع.] (ص.) ۱ - شاخه بر آورده.

/ دره ۵۹۷: ۲ - گوناگون. / دره ۸۶

مفنی mofni [ع.] (ص.) فانی کننده. / خاقانی

۷۹ - ۱۴۳ - ۱۷۳ - ۲۶۲

مفوّف mofavvaf [ع.] (ص.) چادر تنک که در

وی خطهای سید باشد. / یعنی ۱۰ / المعجم

۳۳۵ / وصاف ۱۷ / دره ۷۵

مفوّفات āt - mofavvaf [ع.] (ص.) ج

مفوّف، بُرد مفوّف، چادر تنک که در وی خطهای

سید باشد یا عام است. / دره ۴۶۱

مفوّق mofavvaq [ع.] (ا.) ۱ - چله و زه کمان

که تیر در آن گذاشته شود. / یعنی ۴ / وصاف

۴۶۳ - ۵۷۸: ۲ - سواردار (تیر). / توسل

۱۱۹ / دره ۲۳۰ - ۳۲۰

مفیّاة mafyāt [ع.] (ا.) جایی که آفتاب برسد. /

دره ۲۵۳

مفیض mofīz [ع.] (ص.) فیض بخش، بخشنده،

دهنده. / اخلاق ۳۴۱ / خاقانی ۲۹۹

مفیق mofīq [ع.] (ص.) بیدار شونده. / المعجم

/ کلیله ۲۸۲ / رشید ۵۳ / المعجم ۲۵ /

وصاف ۵۵

مفشی mofšā [ع.] (ص.) فاش شده، بخش شده،

افشا شده. / اغراض ۳۶۸

مفضل mofazzal [ع.] (ص.) ۱ - برتری داده

شده. / سیرت ۲۰۳: ۲ - مردی که برتری و

فضیلت او بر دیگران محرز باشد. / وصاف

۵۰۸

مفضول mafzūl [ع.] (ص.) کسی یا چیزی که

دیگری بر او فضیلت دارد. / یعنی ۳۴۵ /

اخلاق ۱۴۶ / وصاف ۶ / مسامره ۲۳۹ /

مصبح ۴۲

مفضی mofzi [ع.] (ص.) رسنده، منجر، منتهی،

رساننده. / توسل ۲۰ / برید ۱۵۸ - ۲۳۸ /

مرزبان ۵۵ - ۳۷۳ - ۵۷۰ / معجم ۹۶ / اخلاق

۱۰۲ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۰۳ / سیرت ۱۸۴

/ وصاف ۱۹ - ۱۴۳ - ۱۶۱ - ۲۸۰ / سبط

۱۴ - ۲۵ - ۸۵ - ۹۹ - ۱۰۱ / اخبار ۱۱ - ۲۷

/ رشف ۹۸ - ۱۰۸ - ۱۳۰ - ۲۱۲ - ۲۱۵ -

۲۳۸ - ۲۸۱ - ۳۲۸ / ظفر ج ۱ ص ۲۸۹ - ج

۲ ص ۲۴۳

مفطور maftūr [ع.] (ص.) خلق شده، آفریده

شده. / اخلاق ۶۲ - ۱۵۲ - ۱۵۶ - ۲۲۸ -

۲۶۰ / روضه ۳ - ۱۵۵ / وصاف ۱۶۱ - ۵۱۱

/ سبط ۳۸ - ۵۱ - ۱۰۵ / مصباح ۱۶۹ /

رشف ۹۶ - ۱۳۹ / ظفر ج ۱ ص ۷ - ۹۳ /

گیتی ۱۱۱ - ۱۸۲ / تجربه ج ۲ ص ۲۲

مفکوک mafkūk [ع.] (ص.) جدا کرده شده. /

المعجم ۷۴ - ۷۸ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۴

مفلل mofalfal [ع.] (ص.) تاب خورده،

پیچیده. / دره ۹۲

مفلق mofleq [ع.] (ص.) آنکه کلام عجیب و

۲۵۰ - ۲۷۸ - ۳۲۶: ۲ - همدیگر را قرعه

انداختن. / دره ۳۲۶

مقاسات moqāsāt [ع.] (مص. امص.) رنج

چیز را کشیدن، سختی کشیدن، تحمل رنج.

/ کلیله ۱۸۷ / رسید ۹ - ۴۷ / بختیار ۴۴ /

توسل ۴۱ - ۳۵۲ / عقد ۹۷ - ۱۵۹ / سند

۵۲ - ۵۵ - ۶۵ - ۱۵۰ - ۲۱۶ / اغراض

۱۳۷ - ۳۴۵ / یعنی ۲۱ - ۴۴ - ۱۱۲ -

۱۳۶ - ۱۴۶ - ۲۳۸ - ۳۰۸ - ۳۱۴ - ۳۹۰ /

مرزبان ۷۲ - ۱۰۳ - ۳۰۰ - ۳۵۵ / نفقه ۱۲۰

/ معجم ۸۳ - ۹۲ - ۱۰۷ - ۱۲۴ - ۱۲۷ - ۱۷۹ /

اخلاق ۷۲ - ۹۳ - ۱۲۹ - ۱۵۸ / روضه

۲۰ - ۷۴ - ۸۳ - ۹۳ - ۱۵۱ / جهانگشا ج ۳

ص ۲۰۰ - ۲۵۷ / سیرت ۱۲۶ - ۱۵۰ /

وصاف ۸۶ - ۱۰۰ / سبط ۶۸ - ۸۸ / مسامره

۱۷۸ / اخبار ۴۷ - ۵۰ - ۸۲ / رشف ۲۳۸ /

ظفر ج ۱ ص ۴۰۳ - ج ۲ ص ۱۸۰ / تجربه ج

۲ ص ۵۶

مقاسم moqāsem [ع.] (ص.) بخش بخش

کننده، قسمت کننده. / عتبه ۸۱

مقاسمت moqāsamat [ع.] (مص.) چیزی را با

یکدیگر تقسیم کردن. / توسل ۱۷۶ / اغراض

۳۹۵ / اخلاق ۳۲۸ / وصاف ۱۳۱

مقاسمه moqāsama(e) [ع.] (مص.) ر.ك.

مقاسمت. / وصاف ۱۶۱ - ۱۶۲

مقاصیر maqāsīr [ع.] (ا.) کرانه‌ها، نواحی. /

سند ۱۱۱

مقاطر maqāter [ع.] (ا.) ج. مِقَطَر، عودسوز،

بخوردان. / رشید ۹۶ / وصاف ۵۳۹ / سبط

۴۲ - ۸۷ - ۹۳

مقاطعت moqāta'at [ع.] (مص.) بریدن. / دره

۶۳۶

۴۳۷

مقابض maqābez [ع.] (ا.) ج. مِقْبَض، قبضة

شمشیر. / دره ۱۴۷ - ۲۸۷

مقاتت maqātat [ع.] (امص.) بنض، عداوت. /

اغراض ۲۶۶ / برید ۱۳۶

مقائب maqāseb [ع.] (ا.) بخششها، عطاها. /

دره ۴۸۹

مقاهم maqāhem [ع.] (ا.) ج. قُحْمَة، مهلکه،

ورطه، جای بیمناک. / یعنی ۲۷۶ - ۳۶۵ -

۴۹۴ / دستور ۱۰۱ / برید ۳۳ - ۳۵۱

مقاهیم maqāhīm [ع.] (ص.) ج. مِقْهَام، کسی

که بی‌پروا به کارهای سخت دست می‌زند،

کسی که همه جا دل به دریا می‌زند. / وصاف

۴۵۰

مقادات moqādat [ع.] (ا.) مهار، لگام، قیاد. /

یعنی ۲۰۲

مقادح maqādeh [ع.] (ا.) ج. مِقْدَح، چقماق.

آتش‌زنه. / دره ۲۸۴

مقاذف maqāzef [ع.] (ا.) ج. مِقْدَف، جای

افکندن. / دره ۵۱۶

مقارر maqārr [ع.] (ا.) ج. مَقَرَّ، جا، مکان. /

توسل ۵۱ - ۸۸ - ۳۵۶ / سیرت ۱۷۰ / وصاف

۴۲۱ - ۶۱۱ / رشف ۱۳۹ / دره ۱۵۳

مقارب moqāreb [ع.] (ص.) نزدیک شوند.

نزدیک. / وصاف ۵۶۱

مقارعات moqāra'āt [ع.] (مص.) ج.

مقارعة، واكوفتن دلیران همدیگر را. / عتبه ۴

/ یعنی ۷۴ / معجم ۱۱۵ / نسایم ۱۰۵

مقارعت moqāra'at [ع.] (مص.) ۱ - واكوفتن

دلیران یکدیگر را. / عقد ۹۳ - ۱۰۳ / اغراض

۵۰ / یعنی ۲۳۸ / مرزبان ۴۷۵ - ۵۴۴ /

وصاف ۱۸۴ - ۱۹۲ - ۳۷۶ / سبط ۱۰۱ / دره

مقاود [ع.] [ا.] ج مقود، رسن، مهار.
/ بیهق ۱ / مرزبان ۲۲۰

مقاول [ع.] [ا.] ج مقول، زبان، گفتار،
سخن نیکو. / رشف ۱۰۳ / دره ۴۶-۶۲۹

مقاولات [ع.] [ا.] (مص.) ج
مقاوله، گفت و شنید کردن، قول و قرار
گذاشتن. / یمنی ۸۵ / مرزبان ۶۴۴

مقاوله [ع.] [ا.] (مص.) ر.ك.
مقاولت. / مرزبان ۳۳۶ / وصاف ۵۵۱ / رشف
۲۳۶

مقاییس [ع.] [ا.] ج مقیاس، اندازه.
/ سند ۵۰ / اغراض ۳۹-۶۷ / دستور ۷۹-
۸۰ / المعجم ۲۹۷

مقباس [ع.] [ا.] شعله، پاره آتش. / دره
۶۶۲ / تجربه ج ۱ ص ۱۳۹

مقبیل [ع.] [ا.] بوسه گاه. / دره ۴۷۸
مقبیل [ع.] [ا.] (ص.) مقبول، قبول شده،
پذیرفته شده. / یمنی ۱۷ / روضه ۹۰

مقبیل [ع.] [ا.] بوسه گاه. / سند ۷۴
مقبیل [ع.] [ا.] (ص.) بوسنده. / دره
۳۲۱

مقبوب [ع.] [ا.] بنا شده. / تجربه
ج ۲ ص ۱۹۰

مقبور [ع.] [ا.] (ص.) مدفون. / دره ۲۸۴
مقبوض [ع.] [ا.] (ص.) ۱- گرفته شده،
به چنگ گرفته. / وصاف ۲۴۴: ۲- در
اصطلاح عروض نام «مفاعیلن» است از
مفاعیلن که با زحاف «قبض» حاصل شود. /
المعجم ۵۰-۶۲-۷۸-۷۹-۸۵-۱۰۳-
۱۰۹-۱۱۰-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-
۱۴۵-۱۴۸-۱۵۳-۱۶۶-۱۶۹-۱۸۳-
۱۸۴-۱۸۶-۱۸۸: ۳- نام «فعولن» از فعولن

مقاطب [ع.] [ا.] ج مقطف، محل
چیدن میوه. / مرزبان ۲۷۸

مقالم [ع.] [ا.] ج مقلم، تندی نیزه.
/ دره ۲۲۵

مقالید [ع.] [ا.] ج مقلاذ و مقلاذ،
کلید، مفتاح. / رشید ۶-۱۶-۷۳-۸۶-
۹۵-۱۰۳-۱۳۳ / بختیار ۷۹ / توسل ۱۳-
۵۱-۸۲-۱۳۶ / عقد ۵۹-۱۰۵-۱۳۸ /
اغراض ۲۶ / عقول ۴۵ / راحه ۲۲۱ / یمنی
۲۱۰-۲۴۹ / برید ۷۵-۱۰۵-۱۷۴-

۱۹۴-۲۲۳-۳۴۳ / لباب ۱۲ / مرزبان ۲۲۰
/ معجم ۱۱۳-۱۳۲ / جهانگشا ج ۱ ص
۱۴۳ / وصاف ۴۱-۱۵۰-۴۹۳ / سمط ۱۹-
۲۳-۸۴ / نسایم ۱۱۱ / اخبار ۴ / مصباح
۹۴ / رشف ۱۵۴-۱۷۳-۱۹۴-۲۱۹-
۲۷۵-۳۲۷ / ظفر ج ۱ ص ۳- ج ۲ ص ۵۰۴
/ دره ۴۲۱-۵۸۶-۶۴۹ / گیتی ۱۴۷-۱۸۰
/ تجربه ج ۱ ص ۴۶۶

مقانة [ع.] [ا.] (مص.) موافقت کردن و
سازواری نمودن. / دره ۵۴

مقانب [ع.] [ا.] ۱- ج مقنب،
جماعتی سوار که به طمع غارت همراه لشکر
شوند. / یمن ۳۸۳ / جهانگشا ج ۱ ص
۱۴۹-۱۵۹- ج ۳ ص ۲۸-۱۲۰ / وصاف
۵۳۵-۵۶۴-۵۸۴-۶۴۱ / سمط ۲: ۲- ج
مقنب، توشه دان، توپره. / دره ۴۸۹: ۳- ج
مقنب، گله اسبان از سی تا چهل. / دره ۴۱۴

مقانع [ع.] [ا.] ج مقنعه، مقنعه،
پارچه ای که زنان سر خود را بدان پوشانند. /
عقد ۱۲۴ / دستور ۸۴ / وصاف ۵۸۷

مقاوات [ع.] [ا.] (مص.) نبرد کردن. /
دره ۲۱۲

تشبیب و تغزل نباشد محدود یا مقتضب نامند.

/ المعجم ۴۱۵: ۳- در اصطلاح عروض نام

یکی از بحور عروضی است که اجزاء آن از اصل

مفعولات مستفعلن دوبار فاعلات مستفعلن آید.

/ المعجم ۶۸- ۷۲- ۷۴- ۱۵۴- ۹۵

مقتفی moqtafī [ع.] (ص.) پیروی کننده، در پی

آینده. / و صاف ۳۷

مقتنا moqtanā [ع.] (ص.) مقتنی، ذخیره کرده

شده، کسب شده. / اغراض ۱۸۲

مقتنص moqtanas [ع.] (ص.) شکار شده،

صید شده. / نفثه ۶۱

مقتنص moqtanes [ع.] (ص.) صید کننده. /

برید ۲۷۶

مقتنی moqtanā [ع.] (ص.) اندوخته و فراهم

کرده. / مرزبان ۱۲۶

مقتنیات moqtanayāt [ع.] (ص.) چ

مقتنیه، ذخیره کرده، کسب شده. / اخلاق

۱۱۴- ۱۵۹- ۱۹۶ / و صاف ۳۸- ۱۲۴-

۲۰۱- ۲۶۶ / دره ۲۱۹ / تجربه ج ۱ ص ۵-

۴۳- ج ۲ ص ۱۶۳

مقدام meqdām [ع.] (ص.) بسیار اقدام کننده،

پیش رونده، بسیار دلیر. صاحب منصب لشکر.

/ مرزبان ۴۷۵- ۴۸۷ / معجم ۱۸۵ / و صاف

۱۳ / دره ۳۹۴

مقدحه meqdaha(e) [ع.] (ص.) آهن چخماق. /

اغراض ۱۸۸ / دره ۱۸۴- ۵۹۳

مقدّد moqaddad [ع.] (ص.) بریده شده. /

خاقانی ۱۶

مقدرت maqda(o,e)rat [ع.] (امص.)

توانایی، قدرت، توانگری. / کلیله ۱۴-

۳۶۳- ۳۹۰ / بختیار ۷۱ / برید ۵۹- ۲۱۳ /

معجم ۷۳- ۱۲۳ / و صاف ۳۱- ۲۹۲ / و صاف

است. / المعجم ۶۰- ۶۴- ۱۷۷

مقبیه moqabbaya(e) [ع.] (ص.) آراسته. /

دره ۵۳۰

مقت maqt [ع.] (مص. امص.) نفرت داشتن،

دشمن داشتن. بغض، عداوت، دشمنی. / برید

۵۲- ۱۲۸- ۱۶۷- ۲۲۵- ۲۹۹ / اخلاق

۶۸- ۱۲۷- ۱۴۲- ۱۷۷- ۳۲۷ / و صاف

۳۳۲ / مصباح ۲۱۲ / دره ۴۵۵- ۵۱۲

مقتبل moqtabal [ع.] (ا.) آغاز. / یمنی ۱۸-

۳۴- ۱۵۵- ۳۳۷ / معجم ۱۳۱ / سبط ۹۴ /

نسایم ۷۶ / اخبار ۱۱۲

مقتن moqtatenn [ع.] (ص.) راست و

ایستاده. / تجربه ج ۲ ص ۵

مقتحم moqtahem [ع.] (ص.) کسی که

بی‌اندیشه خود را در کاری افکند و از خطر

نترسد، بی‌پروا. / کلیله ۱۰۵- ۲۸۶- ۳۱۳-

۲۸۶ / جهانگشا ج ۱ ص ۵۷- ۱۲۵ / دره

۳۹۳

مبقر moqter [ع.] (ص.) نیازمند، فقیر. / دره

۱۶۱

مقترح moqtarah [ع.] (ص.) خواسته، مراد. /

عقول ۴۲ / دستور ۶۶ / برید ۲۲۷- ۲۹۳ /

و صاف ۱۲۶ / سبط ۷۵ / تجربه ج ۲ ص ۱۳۸

مقترحات moqtarahāt [ع.] (ص.) چ

مقترح، خواسته، مقصود. / عتبه ۱۶۳- ۹۷ /

دستور ۴۹ / برید ۹۲ / و صاف ۱۱۹- ۱۸۳-

۲۴۱

مقتصر moqtasar [ع.] (ص.) کوتاه، مختصر،

مجمل. / سیرت ۲۰۶- ۲۶۵

مقتضب moqtazab [ع.] (ص.) ۱- باز بریده،

باز بریده از نسب. / المعجم ۴۱۵: ۲- در

اصطلاح ادب، قصیده‌ای که دارای نسیب و

۵۳۲ / سطر ۱۹

مقدوح maqdūh [ع.] (ص.) افروخته شده. /

رشید ۱۱۷

مقدوح maqdūh [ع.] (ص.) برآورده شده از ته

دیگ با کوشش، و مقصود قدح شده یا به قدح

درآمده است. / دره ۲۴

مقدوح maqdūh [ع.] (ص.) رسوا شده،

بی آبرو. / جهانگشا ج ۳ ص ۱۵۹

مقدوم maqdūm [ع.] (ص.) پیش گرفته شده.

/ برید ۲۴۷

مقراضی I - meqrāz [ع.] (ص.) نوعی پارچه

گرانها. / چهار ۳۳

مقرب moqrab [ع.] (ص.) در نیام کرده. / دره

۶۶۳

مقرّبه moqarreba(e) [ع.] (ص.) به تقریب

رونده. / دره ۴۱۴

مقرّط moqarrat [ع.] (ص.) آراسته به

گوشواره. / مرزبان ۳۵ / و صاف ۵۴۴

مقرطس moqartas [ع.] (ص.) ۱- به نشانه

رسیده. / دره ۶۰۵: ۲- سوراخ شده به سبب

رسیدن تیر بدان. / و صاف ۹۲: ۳- محل

سوراخ شدن به وسیله تیر، هدف. / و صاف ۵۳۹

مقرع moqre' [ع.] (ص.) کوبنده. / و صاف ۵۵

مقرعه meqra'a(e) [ع.] (ا.) تازیانه، کوبه. /

خاقانی ۶ / روضه ۷ / و صاف ۴۰ / دره ۲۱

مقرنس moqarnas [ع.] (ص.) بنای بلند مدور

و ایوان آراسته و مزین با صورتها و نقوش. /

دره ۲- ۵۳۰

مقروء maqrū' [ع.] (ص.) خوانده شده، قرائت

شده. / چهار ۴۷ / رشف ۶۴

مقروح maqrūh [ع.] (ص.) آبله رسیده، دارای

زخم. / تجربه ج ۲ ص ۲۲۴

مقروحه maqrūha(e) [ع.] (ص.) مؤنث

مقروح. / تجربه ج ۱ ص ۱۴۴

مقروع maqrū' [ع.] (ص.) کوبیده شده، کوفته.

/ و صاف ۲۷۷ / گیتی ۵۹

مقسم maqsem [ع.] (ا.) جای قسمت کردن. /

یمینی ۱۱۱

مقشّر moqaššar [ع.] (ص.) پوست کنده. /

مقامات ۸۷ / سند ۱۸ / راحه ۲۱۴

مقشوب maqšūb [ع.] (ص.) زهر داده. / یمینی

۴۵۴

مقصل meqsal [ع.] (ص.) بران (تیغ). / دره

۳۳۱

مقصور maqsūr [ع.] (ص.) ۱- کوتاه کرده. /

المعجم ۵۲: ۲- در اصطلاح عروض نام

«فاعلان» است از فاعلاتن که با زحاف «قصر»

حاصل شود. / المعجم ۵۳- ۶۲- ۶۳-

۱۳۲- ۱۳۳- ۱۳۴- ۱۳۷- ۱۴۸- ۱۵۰-

۱۵۳- ۱۵۸- ۱۶۶- ۱۶۷- ۱۶۸- ۱۸۷- ۳-

نام «مفاعیل» از مفاعیلن است. / المعجم ۵۲-

۶۲- ۸۵- ۱۰۳- ۱۰۴- ۱۰۸- ۱۰۹-

۱۲۳- ۱۴۹- ۱۷۲: ۴- نام «مفعول» از مفعولن

است. / المعجم ۶۰- ۶۴- ۱۷۷- ۱۷۸: ۵-

نام «مفعولن» است از منشعبات مس تفعّلن. /

المعجم ۶۳

مقصوص maqsūs [ع.] (ص.) بریده، کوتاه. /

دره ۴۷۷

مقصوص الجناح maqsūs-ol-janāh [ع.]

(ص. مر.) بریده بال. / مرزبان ۴۷۳ / دره ۴۱

مقضى maqziyy [ع.] (ص.) روا شده، برآورده.

/ راحه ۳۹۶

مقضى الوطر maqziyy - ol - vatar [ع.]

(ص. مر.) آرزو برآورده. / مرزبان ۷۲۰

مقل moqell [ع.] (ص.) تهیدست، نیازمند،
درویش. / خاقانی ۱۷۴ / وصاف ۱۹ - ۲۴۸ -
۲۶۸ / تجربه ج ۲ ص ۳۲

مقلاد meqlād [ع.] (ا.) کلید، مفتاح. / سند
۲۲۸ / گیتی ۵۸

مقلّ حال hāl - moqell [ع.] (ص.مر.) آنکه
بریشان حال و تهیدست باشد. / مرزبان ۳۷۵ -
۴۷۴ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۹۵ / نسایم ۲۶

مقلق moqleq [ع.] (ص.) اضطراب آور. /
بینی ۶۲

مقلقل moqalqal [ع.] (ص.) جنبانیده، لرزان.
/ دره ۶۰۷

مقلقه moqleqa(e) [ع.] (ص.) مؤنث مُقْلِق،
اضطراب آور. / رشید ۱۶

مقلمه meqlama(e) [ع.] (ا.) قلمدان. / وصاف
۶۵۵ / دره ۱۱۳ / تجربه ج ۱ ص ۳۴

مقله moqla(e) [ع.] (ا.) چشم، تخم چشم. /
لباب ۴۵ / المعجم ۲۵ / معجم ۲۷ / وصاف
۱۴۸

مقمر moqmer [ع.] (ص.) جایی که قمر در آن
می تابد و آن را روشن می کند، ماهتابی، روشن
به ماهتاب. / کلیله ۴۹ / عقد ۸۹

مقمره moqmera(e) [ع.] (ص.) مؤنث مُقْمِر،
مهتابی. / تجربه ج ۲ ص ۱۸۸

مقمّص moqammas [ع.] (ص.) جامه پوشیده،
قمیص دربر کرده. / دره ۷

مقمع meqma' [ع.] (ص.) گرز. / دره ۵۷۵
مقمعه meqma'a(e) [ع.] (ا.) گرز آهنین. /
مصباح ۳۷۳

مقمور maqmūr [ع.] (ص.) مغلوب شده در
قمار. / چهار ۷۰

مقمووع maqmū' [ع.] (ص.) کوفته، مقهور. /

مقطووع maqtū' [ع.] (ص.) ۱- بریده شده، و
در اصطلاح عروض نام «مفعولن» است از
مستعملن که با زحاف «قطع» به دست آید. /
المعجم ۵۶ - ۶۳ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ -
۱۳۸ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۴ - ۱۵۵ - ۱۶۳ -
۱۶۴ - ۱۸۸ : ۲- نام «فعلاتن» است از
متفاعلن. / المعجم ۸۳ : ۳- نام «فعلن» است
از فاعلن. / المعجم ۱۸۰ - ۱۸۱

مقطوف maqtūf [ع.] (ص.) جیده شده، و در
اصطلاح عروض نام «فعلولن» است از مفاعلتن
که با زحاف «قطف» به دست آید. / المعجم ۸۱
مقطول maqtūl [ع.] (ص.) بریده. / دره ۳۶۴

مقعد moq'ad [ع.] (ص.) ۱- بر جای مانده. /
خاقانی ۲۸۵ / سیرت ۱۴۲ : ۲- زمین گیر. /
کلیله ۲۸۹ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۴۸ / رشف
۲۳۷

مقعر moq'er [ع.] (ص.) به ته رسیده. / دره ۲۴۳
مقفّل moqaffal [ع.] (ص.) ۱- قفل شده،
بسته شده. / وصاف ۳۴۳ - ۴۸۸ : ۲- در

اصطلاح بدیع شعری است که بی مفتاح
نگشاید و تا خواننده شرط آن نداند سرّ این
صنعت ادراک نتواند کرد یکی از آن جمله آن
است که بینی به نازی بنویسی بی غُجْم و اعراب
و دیگری به بهلوی آن، هم بر آن وزن و بر آن
میزان و چون بر خوانی هر دو یکی باشد از
نازی، پارسی و از پارسی، نازی بر توان خواند و
هم از جنس مقفلّات نوعی دیگر است که
مقلوب خوانند و این ترکیب دشوار است و این
ترتیب سخن صعب کار است. / مقامات ۵۷ -

۵۸

مقفّی moqaffā [ع.] (ص.) در پی داشته. /

عتبه ۹۳ / توسل ۲۲۹

دره ۷۱۷

مقناة maqnāt [ع.] (ا.) جایی که آفتاب نرسد. /

دره ۲۵۳

مقناع meqnā' [ع.] (ا.) مقنعه، روسری. / دستور

۱۰۲

مقنبه moqannaba(e) [ع.] (ص.) اسبان به

چهل رسیده. / دره ۴۱۴

مقنطرات moqantarāt [ع.] (ا.) ج. مقنطره،

دایره‌های متوازی با سطح افق. / و صاف ۹۱ /

رشف ۳۵۳

مقنطره moqantara(e) [ع.] (ص.) ۱- کامل

شده، مکمل. / ظفر ج ۱ ص ۲۵۴ / دره ۷۰۶:

۲- دایره موازی با سطح افق. / و صاف ۵۱۱-

۶۰۶

مقنع moqanna' [ع.] (ص.) پوشیده به مقنعه. /

معجم ۱۵۴ / و صاف ۱۷۰

مقنن moqannan [ع.] (ص.) مرتب شده با

قانون، آراسته شده. / عتبه ۲۰ / رشید ۸۲ /

دستور ۴۷-۷۴ / و صاف ۴۰۴-۶۳۰ / دره

۸۷

مقنی moqni' [ع.] (ص.) صاحب نیزه. / خاقانی

۲۶۲

مقود meqvad [ع.] (ا.) رسن و لگام و مهار و جز

آن که بدان چیزی یا ستوری را کشند. /

مقامات ۱۵۰ / اغراض ۲۰۷ / یمنی ۳۶-

۳۷۶-۳۸۳-۳۹۱-۳۹۴ / گلستان ۲۹۸ /

سیرت ۲۰۴

مقور moqavvar [ع.] (ص.) هر چیز گردد

بریده. / و صاف ۵۵۷

مقوس moqavvas [ع.] (ص.) قوسی، کمانی،

خمیده. / یمنی ۱۷ / مرزبان ۵۰۳ / دره ۳۹

مقوض moqavvaz [ع.] (ص.) چوب و طناب

برآورده، ویران شده. / دره ۲۰۲

مقوم moqavvam [ع.] (ص.) راست کرده شده،

قایم شده. / اغراض ۹۳

مقوم moqavvem [ع.] (ص.) ۱- راست کننده،

قایم کننده. / سبط ۱۲: ۲- تقویم نویس،

تقویمی. / سند ۳۳۱

مقومات moqavvamāt [ع.] (ص.) ج. مقومه،

تقویم شده، راست شده. / بیهق ۲۴۰

مقومی I - moqavvam [ع.] (ف.) (حامص.)

استخراج تقویم. / چهار ۹۶

مقوی moqavvi' [ع.] (ص.) تقویت کننده. /

بختیار ۳۱۶ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۱ / و صاف

۱۹۱ / نسایم ۱۰۹

مقیر moqayyar [ع.] (ص.) قبراندود. /

مقامات ۶۶

مقیل maqīl [ع.] (ا.) جایی که در آن بیاسایند،

خوابگاه. / مقامات ۱۶۷ / سند ۱۲۱ / عقد

۱۵۵ / روضه ۲۰

مکابدت mokābadat [ع.] (مص.) رنج و

مشقت بردن، سختی دیدن، رنج کشیدن. /

یعنی ۲۷-۴۸۹ / مرزبان ۲۳۹ / جهانگشا ج

۱ ص ۳۷-۱۵۷-۱۶۰- ج ۲ ص ۸۶-۱۳۷

/ سیرت ۱۲۰ / و صاف ۹۶-۱۷۷-۲۹۴ /

مصباح ۱۱۰ / دره ۳۴۶

مکابده mokābada(e) [ع.] (مص.) ر.ك.

مکابدت. / روضه ۱۴۰-۱۵۳ / و صاف ۸۹

مکابرت mokābarat [ع.] (مص.) ستیزه

کردن، عناد ورزیدن، معارضه کردن. / یمنی

۴۵۰ / مرزبان ۶۱۵ / و صاف ۵۱-۸۳ / دره

۶۳۳

مکابره mokābara(e) [ع.] (مص.) ر.ك.

مکابرت. / کلیله ۹۹-۲۱۱-۲۳۳ / توسل

مکاشحت mokāšahat [ع.] (مص.) دشمنی
کردن. / توسل ۲۲ / مرزبان ۷۸-۳۲۷-۳۳۳
/ روزه ۸۱ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۵۶ / دره
۴۲۹

مکاشحه mokāšaha(e) [ع.] (مص.) ر.ك.
مکاشحت. / عقد ۹۶

مکاشرت mokāšarat [ع.] (مص.) ۱-
خندیدن و دندان نشان دادن، تبسم کردن و پیدا
نمودن دندان. / برید ۱۴-۱۱۶؛ ۲- دندان
نشان دادن، ترسانیدن. / یمنی ۸۵-۲۸۱ /
وصاف ۱۳۱-۱۴۲-۱۹۰

مکاشره mokāšara(e) [ع.] (مص.) دندان
نمودن، ترسانیدن. / یمنی ۳۱۲

مکاشفت mokāšafat [ع.] (مص.) آشکارا با
هم جنگ کردن. / مسامره ۳۱۳ / دره ۴۲۹
مکافح mokāfeh [ع.] (ص.) روبرو جنگنده.
وصاف ۲۵۴

مکافحت mokāfahat [ع.] (مص.) روبرو شدن
با دشمن در جنگ، جنگ کردن. / بیهق ۲۷۳
/ یمنی ۲۷-۲۰۳ / برید ۱۱۹ / لباب ۴۴ /
مرزبان ۷۸-۴۹۴ / وصاف ۴۹-۷۲-۳۹۶ /
دره ۴۲۹

مکافی mokāfī [ع.] (ص.) مکافات کننده،
پاداش دهنده. / عتبه ۳۹ / توسل ۱۴۹ / راحه
۱۲۳ / مرزبان ۴۳۸-۷۲۱

مکالبه mokālaba(e) [ع.] (مص.) خصومت
نمودن. / دره ۳۴۶

مکالحت mokālaha(e) [ع.] (مص.) سختی
کردن با هم. / دره ۳۲۰-۴۲۹

مکالحه mokālaha(e) [ع.] (مص.) ر.ك.
مکالحت. / دره ۲۹۴

مکامن makāmen [ع.] (ا.) چ مکن، کمینگاه.

۱۳۵ / عقد ۱۰۱ / سند ۸۹-۱۰۸ / اغراض
۱۶۶-۳۴۵ / المعجم ۳۹-۴۲-۴۶۴ /
معجم ۱۳۴ / اخلاق ۲۸۹ / جهانگشا ج ۳ ص
۲۳۴

مکاتمت mokātamāt [ع.] (مص.) راز نمان
داشتن. / مرزبان ۴۳۱-۵۹۹

مکاثرت mokāsarāt [ع.] (مص.) به بسیاری
مال و خواسته نبرد کردن. / خاقانی ۲۴-۲۳۶
/ مرزبان ۲۳۰ / دره ۶۳۳

مکاثره mokāsara(e) [ع.] (مص.) چیرگی
نمودن و نبرد کردن با کسی در بسیاری.
وصاف ۵۸۸

مکادحت mokādahat [ع.] (مص.) ظاهراً با
یکدیگر کوشیدن. / تجربه ج ۲ ص ۲۵۴
مکاذب makāzeb [ع.] (ا.) چ مَکذَبَة، دروغ.
/ یمنی ۲۸۱

مکاره makāreh [ع.] (ا.) چ مِکْرَه، ناپسند،
دارای کراهت، سختی. / کلیله ۲۹۸ / عتبه
۱۱۱ / رشید ۱۱ / یمنی ۴۶ / دستور ۱۰۴ /
لباب ۶ / مرزبان ۲۲۷-۷۱۵ / اخلاق ۱۵۸-
۲۶۹ / گلستان ۵۰۳ / وصاف ۲۹۳ / مصباح
۱۰۴-۲۶۶-۲۶۷-۳۳۷-۳۷۹ / ظفر ج ۱
ص ۷۶

مکاری mokārī [ع.] (ص.) آن کس که خرو
اسب و شتر و جز آنها را کرایه دهد، خربنده.
کلیله ۳۹ / عقد ۱۶۰ / مرزبان ۶۶۷

مکاس mekās [ع.] (مص.) بخیلی کردن. / سند
۲۹۰

مکاسب makāseb [ع.] (ا.) چ مَکْسَب و
مَکْسِب، کسب، پیشه. / اخلاق ۱۱۴-۱۶۲

مکاسر makāser [ع.] (ا.) چ مَکْسِر، جای
شکستگی. / مرزبان ۵۵۲

جهانگشا ج ۲ ص ۱۳۷ / دره ۳۴۶ /
 مکایده mokāyada(e) [ع.] (مص.) ر.ك.
 مکایدت. / جهانگشا ج ۳ ص ۲۴۲
 مکاییل makāyīl [ع.] (ا.) ج. مکیال، پیمانہ،
 مقیاس. / عتبہ ۲۵ - ۲۸ - ۴۴ - ۵۲ - ۸۳ /
 یمنی ۴۰۰ / و صاف ۲۸۸
 مکبب mokabbab [ع.] (ص.) کباب شدہ. /
 دره ۱۸۹
 مکبب mokabbat [ع.] (ص.) هلاك، به خاك
 افتاده. / دره ۱۸۹
 مكببر mokabber [ع.] (ص.) تكبير گوینده در
 نماز جماعت، اذان گوینده. / عتبہ ۸۳
 مكببل mokabbal [ع.] (ص.) بند نهاده، بند
 شدہ، مقید. / دره ۳۵۱ - ۵۰۲ - ۶۵۱ - ۶۵۹
 / تجربه ج ۱ ص ۴۶۷
 مكبول makbūl [ع.] (ص.) دریند، مقید،
 محبوس. / عقول ۴۷ / برید ۳۰ - ۲۸۸
 مكبت makt [ع.] (امص.) اقامت. / دره ۴۳۱
 مكتب mokattab [ع.] (ص.) نوشته شدہ. /
 دره ۱۸۹
 مكتبہ mokattaba(e) [ع.] (ص.) آمادہ کردہ.
 / دره ۴۱۴
 مكتحل moktahel [ع.] (ص.) سرمه کشیدہ،
 سرمه به چشم کشیدہ. / توسل ۱۰۴ - ۱۱۶ -
 ۱۵۴ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۷ - ۲۰۳ /
 مصباح ۱۷ - ۱۳۲ / رشف ۲۲۳ - ۲۳۲ / دره
 ۷۰۸
 مكتنسی moktasi [ع.] (ص.) پوشندہ، كسوت
 پوش. / مرزبان ۲۰۱ - ۲۶۷ / جهانگشا ج ۱
 ص ۴۹ / نسایم ۱۵ - ۵۲ / اخبار ۱۸ / دره
 ۱۷۵ - ۴۱۷
 مكتنب moktaneb [ع.] (ص.) ظاهراً درماندہ.

/ کلیله ۲۳۷ / عتبہ ۱ / سند ۸۸ / راحه ۱۸۲
 / دستور ۸۰ - ۹۴ - ۱۰۸ / نفثه ۱۱ / معجم
 ۱۳ / جهانگشا ج ۳ ص ۴۱ / و صاف ۳۸
 ۱۸۴ / رشف ۱۵۸ - ۲۴۳ / دره ۴۹۵ - ۶۴۴
 مکاوحت mokāvahāt [ع.] (مص.) (ا.) ج
 مکاوحت. ر.ك. مکاوحت. / یمنی ۲۹ - ۳۹۷ -
 ۴۳۲
 مکاوحت mokāvahat [ع.] (مص.) (امص.) با
 هم جنگ کردن، ستیزه کردن، دشنام دادن
 یکدیگر را. محاربه، ستیزه. / مقامات ۷۹ /
 بختیار ۱۹۳ / توسل ۲۲ - ۲۷۶ / سند ۲۴۱ /
 اغراض ۱۲۷ / یمنی ۲۸ - ۴۹ - ۲۰۳ / معجم
 ۱۷۲ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۵ - ۵۲ - ۷۳ - ج
 ۳ ص ۳۱ - ۱۲۸ / سیرت ۱۴ / و صاف ۱۳ -
 ۳۵ - ۴۶ - ۷۲ - ۸۹ - ۹۸ - ۱۲۹ - ۳۲۵ -
 ۴۹۱ / سبط ۸۱ - ۸۴ / مسامره ۲۳۷ /
 مصباح ۲۵۵ / دره ۴۲۹ / تجربه ج ۱ ص
 ۷۳ - ۸۵ - ج ۲ ص ۱
 مکاوحه mokāvaha(e) [ع.] (مص.) ر.ك.
 مکاوحت. / عقد ۹۶
 مکاید makāyed [ع.] (ا.) ج. مکیدت، مکر،
 خدعه، بدسگالیدن. / کلیله ۹۲ - ۲۱۳ - ۲۳۷
 / رشید ۴۶ / توسل ۳۳۱ / سند ۱۴۴ -
 ۲۱۶ - ۳۲۹ / اغراض ۶۴ - ۳۴۵ / یمنی
 ۵۹ - ۳۳۷ - ۳۹۵ - ۴۲۱ - ۴۵۳ - ۴۶۶ -
 ۴۵۶ - ۴۵۸ / دستور ۴۱ / گلستان ۶۹ /
 جهانگشا ج ۲ ص ۴ / و صاف ۱۰۷ - ۱۷۷ /
 مسامره ۱۶۱ / رشف ۱۱۳ - ۳۶۵ / دره ۵۵۴
 مکاید mokāyed [ع.] (ص.) مکار، حيله گر. /
 و صاف ۳۳۶
 مکایدت mokāyadat [ع.] (مص.) حيلت
 کردن، مکر کردن. / یمنی ۶۵ / مرزبان ۵۱۲

عتبه ۱۲۸ /

مکتوبه (e) maktūba [ع.] [ص.] (صلوات)

مکتوبه، نمازهای واجب. / دره ۵۹۸

مکتوف maktūf [ع.] [ص.] دستها به پشت

بسته. / یمنی ۱۴۵

مکشب mokta'eb [ع.] [ص.] اندوهگین، بد

حال از اندوه و غم. / عقول ۴۵

مکشار meksār [ع.] [ص.] پرگو، بسیارگو.

برحرف. / چهار ۲۱ / عقول ۱۰ / برید ۱۳۸

/ مرزبان ۳۴۴ / و صاف ۸۵

مکشاری ī - meksār [ع.] [ف.] (حامص.)

پرگویی، برحرفی. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۴۲

مکشر mokser [ع.] [ص.] بنسیر مال. / مرزبان

۳۶۷

مکشر mokasser [ع.] [ص.] افزاینده. /

جهانگشا ج ۱ ص ۶۳

مکحل makhal [ع.] [ا.] سرمه گاه. / دره ۴۷۸

مکخل mokahhal [ع.] [ص.] سرمه کشیده. /

سند ۳۶ / برید ۱۳۷ / و صاف ۲۴۰

مکحله (e) mekhala [ع.] [ا.] میل سرمه کشی.

/ دره ۳۳۶

مکحول makhūl [ع.] [ص.] ۱- سرمه کشیده.

سیاه چشم. / تجربه ج ۲ ص ۴۴: ۲- کور

شده. / یمنی ۱۸۴-۲۰۱

مکذوب makzūb [ع.] [ص.] کذب، دروغ. /

یمنی ۹۶-۱۱۸ / معجم ۲۴۵

مکّر makarr [ع.] [ا.] میدان جنگ، جای

کارزار. / دره ۵۱۳

مکراف mekrāf [ع.] [ص.] حمار مکراف، خر

که گمیز ماده را ببود و سر به بالا کند. / دره

۳۴۴

مکرع makra' [ع.] [ا.] جای نوشیدن آب. /

و صاف ۲۴

مکروب makrūb [ع.] [ص.] اندوهگین.

غمگین، اندوهناک. / عقول ۴۵ / یمنی ۳۱۰

/ برید ۵۳-۲۵۵-۲۸۴ / مسامره ۲۳۱-

۲۸۸ / راحه ۱۳۱

مکشحه (e) meksaha [ع.] [ا.] جاروب. / دره

۶۷۰

مکشوات maksovvāt [ع.] [ص.] ا. ج

مکسو، جام پوشیده. / دره ۴۶۱

مکشوب maksūb [ع.] [ص.] کسب شده.

حاصل شده. / مصباح ۲۸۲

مکشور maksūr [ع.] [ص.] شکسته شده. /

و صاف ۴۲۷-۴۵۳-۵۱۰

مکشوف makšūf [ع.] [ص.] در اصطلاح

عروض نام «مفعولن» است از مفعولات که با

زحاف «کشف» حاصل شود. / المعجم ۵۸-

۶۳-۱۶۳

مکفت mokaffat [ع.] [ص.] گرفته شده، قبضه

شده. / و صاف ۵۲

مکفتات mokaffatāt [ع.] [ص.] ا. ج

مکفت، قبضه شده، گرفته شده. / و صاف ۹۸-

۲۷۲

مکفر mokaffar [ع.] [ص.] کفار خوانده شده.

/ و صاف ۴۱۲ / مصباح ۲۷۹

مکفن mokaffan [ع.] [ص.] پوشیده (در شیره

یا خمیر). / مقامات ۶۴

مکفور makfūr [ع.] [ص.] پوشیده شده. /

رشف ۱۷۱

مکفوف makfūf [ع.] [ص.] ۱- کور، نابینا. /

مقامات ۱۶۶ / بیهق ۱۶۳ / لباب ۲۴۵ /

مرزبان ۲۶۶ / روضه ۱۴-۳۰-۵۰ / اخبار

۱۴ / رشف ۲۰۱-۲۶۲-۳۵۲ / تجربه ج ۱

ص ۹۲: ۲- بازداشته، ممنوع. / توسل ۴۱-
 ۱۰۲- ۲۵۹ / دستور ۱۹ / لباب ۱۰ / وصاف
 ۲۷۹: ۳- در اصطلاح عروض نام «مفاعیل» از
 مفاعیلن است که با زحاف «کف» حاصل شود.
 / المعجم ۵۱- ۶۲- ۸۵- ۹۰- ۹۱- ۹۲-
 ۹۵- ۱۰۳- ۱۰۸- ۱۰۹- ۱۱۰- ۱۲۳-
 ۱۲۴- ۱۴۵- ۱۴۸- ۱۴۹- ۱۶۶- ۱۶۷-
 ۱۶۸- ۱۶۹- ۱۸۴- ۱۸۶- ۱۸۸: ۴- نام
 «فاعلات» از فاعلاتن است. / المعجم ۵۳-
 ۶۲- ۱۳۲- ۱۳۷- ۱۴۸- ۱۴۹- ۱۵۰-
 ۱۵۱- ۱۵۳- ۱۷۲- ۱۸۳- ۱۸۵: ۵- نام
 «مستفعل» است از مستفعلن. / المعجم ۶۳-
 مکفهز mokfaherr [ع.] (ص.) تیره، ترش. /
 دره ۴۹۵
 مکفی makfiyy [ع.] (ص.) از میان رفته. /
 سند ۱۴۲ / مرزبان ۴۸۳
 مکفی mokaffiyy [ع.] (ص.) کفایت شده، به
 انجام رسیده. / جهانگشا ج ۳ ص ۲۸
 مکلس mokallas [ع.] (ص.) هر چیزی که به
 واسطه حرارت شدید مانند آهک شده باشد. /
 المعجم ۴۰۵ / وصاف ۴۴۶
 مکلل mokallal [ع.] (ص.) اکیلل نهاده، تاج بر
 سر گذاشته، زیور داده. / کلیله ۱۱۸ / رشید
 ۱۱۵ / راحه ۲۸۶ / دره ۴۶۲- ۵۱۱
 مکلمیت mokallem - iyyat [ع.] (حامص.)
 مکلم بودن. / مصباح ۲۱۶
 مکلوم maklūm [ع.] (ص.) خسته شده،
 مجروح گشته. / یمنی ۴۴۸- ۴۹۰
 مکنسه meknasa(e) [ع.] (ا.) جاروب. /
 وصاف ۳۸ / ظفر ج ۲ ص ۳۲۵ / دره ۶۷۰ /
 تجربه ج ۲ ص ۱۵۹
 مکنوز maknūz [ع.] (ص.) در گنجینه نهاده،

در خاک نهفته. / مرزبان ۷۱۷ / دره ۲۱۷-
 ۵۰۲ / گیتی ۲۶۲
 مکنوس maknūs [ع.] (ص.) خاک رفته، جاروب
 شده. / روضه ۱۸
 مکنوف maknūf [ع.] (ص.) نگاه داشته. /
 وصاف ۱۲۶- ۱۴۰- ۵۱۴ / دره ۳۶۶
 مکور mekvar [ع.] (ا.) عمامه، دستار. / بیهق
 ۲۱۰
 مکوک makūk [ع.] (ا.) پیمانه‌ای که در آن یک
 صاع و نیم گنجد. / سیرت ۱۶۰
 مکوکب mokōkab [ع.] (ص.) ستاره‌دار،
 منقوش به نقش ستاره. به وسیله میخهای زر و
 سیم میخکوب شده. / خاقانی ۷- ۲۰۶ /
 مرزبان ۱۰۸- ۷۱۰ / وصاف ۲۸۱- ۴۵۸ /
 اخبار ۶۵ / دره ۲۵۸
 مکیال mekyāl [ع.] (ا.) پیمانه، مقیاس. /
 چهار ۱۱۱ / یمنی ۱۱۸
 مکیدت makīdat [ع.] (مص. امص.) حیل
 کردن. حیل‌گری، مکر، چاره‌گری. / کلیله
 ۸۹- ۱۹۷- ۲۴۹ / توسل ۲۴۴- ۲۴۶ / سند
 ۲۷۴ / اغراض ۵۵- ۲۲۱- ۲۳۵ / یمنی
 ۴۸- ۶۵- ۸۶- ۲۴۱- ۳۴۸- ۳۶۰- ۳۹۰ /
 دستور ۵۱ / مرزبان ۱۷۲ / نفثه ۱۳ / معجم
 ۶۲- ۱۳۲ / جهانگشا ج ۱ ص ۳۸- ۲۰۳-
 ج ۲ ص ۴۲- ج ۳ ص ۵۳- ۱۱۱ / وصاف
 ۹۱- ۱۰۸- ۱۲۵ / سبط ۲۵- ۸۲ / مسامره
 ۱۲۱- ۱۶۳- ۲۲۳ / رشف ۱۱۰- ۱۱۹-
 ۳۱۸ / دره ۱۲۴- ۲۸۴ / تجربه ج ۱ ص
 ۱۷۳- ج ۲ ص ۲۱
 مکیده makīda(e) [ع.] (مص. امص.) رک.
 مکیدت. / راحه ۲۶۵- ۳۸۰- ۳۹۰ / مرزبان
 ۷۳۷

ملاح mollāh [ع.] (ص.) نمکین و خوب
صورت. / دره ۵۸۱

ملاحات molāhāt [ع.] (مص.) با هم خصومت و
نزاع کردن. / دره ۲۱۲
ملاحظ molāhez [ع.] (ص.) نگرند، مراقب. /
مصباح ۷۰

ملاحم malāhem [ع.] (ا.) ۱- جِ مَلَحَمَه، فتنه.
/ جهانگشا ج ۳ ص ۱۶۰: ۲- جِ مَلَحَمَه،
جنگ بزرگ. / بیهق ۵۱ / یمنی ۱۰۰-
۲۷۶-۳۶۵-۴۹۴ / جهانگشا ج ۳ ص ۶۴ /
وصاف ۴۳۰-۴۴۹-۴۸۱

ملاحی mollāhiyy [ع.] (ا.) نوعی از انگور
سپید دراز. / خاقانی ۱۰۱

ملاذ malāz [ع.] (ا.) پناهگاه، جای پناه، قلعه.
/ رشید ۱۰ / عقول ۷ / روضه ۲۹ / معجم ۵۶ /
رشف ۱۷۴ / دره ۶۴۵ / گیتی ۷۷

ملاذ malazz [ع.] (ا.) خوشبها و لذتها. / اخلاق
۵۸ / مصباح ۲۶۵-۲۶۷-۳۷۹

ملاذ mallāz [ع.] (ص.) دروغگو. / دره ۶۴۵
ملازق malāzeq [ع.] (ا.) جِ مَلَزَق،
چسبیدن گاه. / دره ۶۱۷

ملاست malāsat [ع.] (امص.) نرمی، همواری.
/ مصباح ۱۳۹ / وصاف ۴۴۹

ملاصق molāseq [ع.] (ص.) چسبیده، متصل.
/ عقد ۱۰۱ / دستور ۵۰ / مرزبان ۲۵۳ /
اخلاق ۲۳۷ / نسایم ۱۰۷ / گیتی ۲۶۸ /
تجربه ج ۱ ص ۳۳- ج ۲ ص ۲۰۲

ملاصقت molāsaqat [ع.] (مص.) به هم
چسبیدن. / وصاف ۳۰

ملاطفات molātafāt [ع.] (ا.) جِ مَلَاطَفَه،
نامه‌ای کوچک که به طریق ایجاز حاوی خلاصه
مطالب باشد. / رشید ۲۶ / اغراض ۲۱۷

مگرمج magarmaj [ف.] (ا.) تمساح. / دره
۴۹۲

ملآن mel'ān [ع.] (ص.) پُر، مملو. / وصاف
۱۶۷-۲۲۲-۲۶۰-۴۷۵-۵۶۵ / دره ۶۶۸
ملابس malābes [ع.] (ا.) جِ مَلْبَس، جامه،
پوشش، لباس. / رشید ۳۸-۴۳ / عقد ۱۴۵
/ اغراض ۱۷-۴۰۵ / یمنی ۲۴۹ / مرزبان
۷۵-۱۹۱-۳۰۶ / اخلاق ۲۲۵-۲۲۹ /
وصاف ۱۷۳ / سبط ۴۳-۷۹ / اخبار ۱۰۴ /
مصباح ۳-۱۵۲ / رشف ۲۵۸-۳۳۱-۳۴۶
/ دره ۸

ملابس malābes [ع.] (ص.) پردازنده، به عهده
گیرنده، در کاری شونده. / عتبه ۱۱-۴۰ /
رشید ۷۸ / یمنی ۲۷۳ / مرزبان ۵۷۲ /
اخلاق ۵۲

ملاست molābasat [ع.] (مص.) به عهده
گرفتن، در کاری داخل شدن، پرداختن. / عتبه
۸-۱۰-۳۲-۴۰-۶۰-۱۲۶ / توسل ۵۳-
۶۳-۱۰۸ / عقد ۱۵۴ / اغراض ۷۱ / یمنی
۳۴۲-۴۶۲ / معجم ۸۰-۱۶۹ / اخلاق ۵۲-
۳۲۳ / وصاف ۱۶۳-۵۰۹

ملاسه molābasa(e) [ع.] (مص.) ر.ك.
ملاست. / مصباح ۱۷

ملاجت molājzat [ع.] (مص.) دراز کشیدن
خصومت، اجابت. / یمنی ۱۷۳
ملاجه molājja(e) [ع.] (مص.) ر.ك. ملاجت.
/ دره ۶۰۳

ملاح melāh [ع.] (ص.) جِ مَلِیح و مَلِیحه،
بانمک، خوشگل، خویروی. / لباب ۴۸۷ /
معجم ۱۰۲-۱۱۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۶۳-
ج ۲ ص ۱۱۸ / وصاف ۱۶۸-۲۶۷-۵۳۰ /
تجربه ج ۲ ص ۶۰

ملاك mollāk [ع.] [ص.] ج مالک. / دره ۶۶۷
ملاکره molākaza(e) [ع.] [مص.] به یکدیگر
مشت زدن. / نسایم ۶۸

ملاکمت molākamat [ع.] [مص.] به یکدیگر
مشت زدن. / بیهق ۲۷۴ / برید ۱۲۸
ملال melāl [ع.] [ص.] ظاهرأ مهمل لال است. /
دره ۱۵۴

ملام malām [ع.] [مص.] سرزنش کردن.
سرزنش. / مقامات ۱۸۲ / جهانگشا ج ۲ ص
۱۱۰ - ۱۳۰

ملامست molāmasat [ع.] [مص.] بسودن و
لمس کردن، مجازاً مجامعت کردن. / مرزبان
۳۱۵

ملامسه molāmasa(e) [ع.] [مص.] لمس
کردن. / وصاف ۵۲۵

ملائم molā'(y)em [ع.] [ص.] موافق، مناسب.
/ چهار ۱۱ - ۲۱ / مرزبان ۲۲۱

ملائمه molā'ema(e) [ع.] [ص.] مؤنث ملانم،
موافق، مناسب. / چهار ۱۳۴

ملاینت molāyanat [ع.] [مص.] نرمی کردن با
هم، نرم شدن. / خاقانی ۲۷۸ / مرزبان ۵۴ /
رشف ۳۷۱

مله الأهاب mel' - ol - 'ehāb [ع.]
(ص. مر.) آکنده پوست، سرشار. / مرزبان ۱۱

ملبس malbas [ع.] [ص.] پوشیدنی، پوشاک. /
رشد ۱۴۰ / وصاف ۲۲۳

ملبئی molabbī [ع.] [ص.] اجابت کننده، جواب
مثبت دهنده. / برید ۲۶۸

ملتجی moltajī [ع.] [ص.] پنا چوینده، پناه
برنده. / عتبه ۵۸ / توسل ۱۹۹ / راحه ۲۰۶ /

یمینی ۳۱۰ / دستور ۳۶ / نفثه ۶۷ / وصاف
۵۶۲ / رشد ۱۴۰ / گیتی ۱۸۲

ملاطفه molātafa(e) [ع.] [ص.] نامه‌ای کوچک
که به طریق ایجاز حاوی خلاصه مطالب باشد،
ملطفه. / رشید ۱۵ - ۲۶ - ۲۸ / راحه ۳۴۹ -
۳۵۰ - ۳۵۲ - ۳۵۷ - ۳۷۰ - ۳۸۹

ملاطعات molātamāt [ع.] [مص.] ج
ملاطمه، به یکدیگر لطمه و سیلی زدن. /
مرزبان ۶۵۸

ملاطمت molātamāt [ع.] [مص.] به یکدیگر
لطمه و سیلی زدن. / رشید ۶۳ / مرزبان ۷۴

ملاع malā' [ع.] [ص.] دشت بی گیاه. / دره ۲۲۹
ملاعبت molā'abat [ع.] [مص.] شوخی کردن
بازی کردن. / عقول ۱۹

ملاعنه malā'ena(e) [ع.] [ص.] ملعونان. /
گیتی ۵

ملاعین malā'in [ع.] [ص.] ج ملعون. / کلیله
۳۶۴ - ۳۶۸ / رشید ۱۲۶ / اغراض ۱۷۰ /

راحه ۱۵۳ / یمینی ۲۱ - ۲۷ - ۲۰۸ - ۲۷۶ -
۳۳۲ - ۳۹۱ / نفثه ۳۲ / معجم ۴۵ /

جهانگشا ج ۳ ص ۱۱۲ / سمط ۱۷ / مسامره
۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۲۳ / نسایم ۳۲ - ۵۸ / ظفر

ج ۱ ص ۲۵۹ - ۲۹۴ - ج ۲ ص ۲۴

ملاغف molāyef [ع.] [ص.] رسنده. / دره ۳۱۴
ملاظفت molāfazat [ع.] [مص.] گفتگو. /

برید ۲۱ - ۱۷۱

ملاظفه molāfaza(e) [ع.] [مص.] رک.
ملاظفت. / مقامات ۷۹

ملاقى molāqī [ع.] [ص.] روبرو شونده، دیدار
کننده. / سند ۳۲۰ / راحه ۴۱۲ / اخلاق ۵۴ /

وصاف ۸ - ۱۶۵ / رشد ۱۲۹ - ۳۵۰ - ۳۵۶ /
دره ۸۵ - ۳۱۴

ملاقیح malāqīh [ع.] [ص.] ج مَلْقُوحه، مادر با
جنین. / دره ۲۵

ملجأ' molja' [ع.] (ص.) ناچار و مضطر و ناگزیر
 ساخته، مجبور. / مرزبان ۳۹۵ / سیرت ۱۲۱
 ملجاء' maljā' [ع.] (ا.) لشکر گران. / دره ۳۲۲
 ملجم moljam [ع.] (ص.) لجام کرده شده،
 افسار زده، لگام زده. / برید ۲۵۸ / مرزبان
 ۳۹۵ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۷ - ج ۳ ص ۱۳
 / و صاف ۱۲۳ - ۳۱۹ - ۳۲۱ - ۳۸۶ / دره
 ۱۸۶ - ۴۲۶
 ملجور moljūr [مغ.] (ا.) ملجاور، ملجار،
 - بولجار، مورجل، محلی معتین برای اجتماع
 لشکر. / ظفر ج ۱ ص ۴۹۴ - ج ۲ ص ۱۵۹ -
 ۱۹۴ - ۲۳۹ - ۲۶۱ - ۲۶۳ - ۳۷۴ - ۳۷۸
 ملح melah [ع.] (ا.) ج ملح، نمک. / دره ۴۸
 ملح molah [ع.] (ا.) ج ملح، سخن نیکو. /
 رشید ۱۳۶ / روضه ۴ / دره ۴۸
 ملح molehh [ع.] (ص.) الحاح کننده، اصرار
 ورزنده. / اخلاق ۳۴۰ / و صاف ۹۷
 ملحمه malhama(e) [ع.] (ا.) جنگ بزرگ. /
 اغراض ۶۴ / دستور ۱۷ - ۷۸ - ۸۵ / یمینی
 ۱۲۱ / و صاف ۳۹۸ - ۴۴۹ - ۵۱۶ - ۵۱۸ /
 دره ۳۲۰
 ملحود malhūd [ع.] (ا.) شکاف در پهنای گور.
 / مصباح ۲۸۲
 ملحیات melh - iyyāt [ع.] (ا.) ج ملحیه،
 ملحی، نمکی. / اغراض ۳۴۱
 ملذ molazz [ع.] (ص.) لذت یافته. / اخلاق
 ۳۰۳
 ملسا malsā [ع.] (ص.) تابان، صیقلی. / دره
 ۵۲۹
 ملسن molassan [ع.] (ص.) آنچه سرش را
 مانند زبان ساخته باشد. / دره ۲۲۶
 ملسون malsūn [ع.] (ص.) دروغگوی زلف

ملتحم moltahem [ع.] (ص.) چسبیده، به هم
 پیوسته. / سیرت ۲۵۲
 ملتحمه moltahema(e) [ع.] (ا.) طبقه اول
 بیرونی که مماس هواست از هفت طبقات چشم
 که عکس صور و اشکال که دیده می شود اول در
 آن می افتد. / و صاف ۲۱
 ملتحمی moltaḥī [ع.] (ص.) ریش برآورده. /
 یمینی ۴۶۹ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۵۶
 ملتخ moltaxx [ع.] (ص.) نیک مست در هم
 شده عقل و بیهوش. / بیهق ۲۱۲
 ملتذ moltazz [ع.] (ص.) مزه یافته، لذت یافته،
 بهره ور. / دستور ۱۱۷
 ملتطم moltatem [ع.] (ص.) متلاطم، مواج،
 خروشان. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۵
 ملتف moltaff [ع.] (ص.) پیچیده، در هم
 پیچیده. / اغراض ۴۱۳ / جهانگشا ج ۱ ص
 ۲۲۵
 ملتفه moltaffa(e) [ع.] (ص.) مؤنث ملتف، در
 هم پیچیده. / دره ۵۳۳
 ملتقا moltaqā [ع.] (ا.) جای دیدار، محل
 تلاقی. / مصباح ۹۸
 ملتعم moltame' [ع.] (ص.) درخشنده. / دره
 ۲۹۱
 ملتوی moltavī [ع.] (ص.) پیچیده، خمیده و
 کج. / جهانگشا ج ۳ ص ۱۲۱ - ۱۲۳
 ملتئم molta'em [ع.] (ص.) به هم پیوسته. /
 عتبہ ۵۵ / بختیار ۳۰۳ / اغراض ۳۲ /
 المعجم ۳ / معجم ۱۶۰ / ظفر ج ۱ ص ۴۱۷
 ملثم malsam [ع.] (ا.) بوسه گاه. / دره ۴۷۸ -
 ۵۶۵ / تجربه ج ۱ ص ۲۱۰
 ملثوم malsūm [ع.] (ص.) بوسیده شده. /
 عقول ۳۸

ملك malek [ع.ا.] نام قسمی از کشتی. / دره
۵۷۹

ملك molk [ع.ا.] ج. ملك، دست و پای ستور.
/ دره ۶۳۴

ملم molemm [ع.ا.] (ص.ا.) نازل شونده، بلای
نازل. / رشید ۱۹-۲۸ / یمینی ۲۷-۱۰۱-

۲۹۱-۴۳۱ / برید ۶۳-۳۰۳ / مرزبان ۲۹۹-
ملقات molemmāt [ع.ا.] (ص.ا.) ج. مُلِمَه،

پیش آمد سخت، بلای نازله. / رشید ۲۱ /

بختیار ۱۸۳ / توسل ۲۷-۴۹ / خاقانی ۲۳۶

/ اغراض ۲۸۵ / یمینی ۴۹ / برید ۴۸-۳۸۶

/ مرزبان ۱۲۹ / روضه ۳۰-۱۱۳ / سیرت ۵۸

/ و صاف ۹۳ / دره ۱۹۱-۶۶۴

ململمه molamlama(e) [ع.ا.] (ا.) یمینی فیل،
خرطوم. / دره ۴۴۹

ملمول malmūl [ع.ا.] (ا.) میل سرمه کش. / دره
۳۳۶

ملمومه malmūma(e) [ع.ا.] (ص.) دیوانه. گرد
و فراهم شده. / دره ۲۲۸

ملواح melvāh [ع.ا.] (ا.) آلت کار، اسباب صید.

مرغی که به وسیله آن مرغان دیگر را صید کنند،

خوردنیی که در دام گذارند تا به طمع آن صید

در دام افتد. / اغراض ۳۵۱ / یمینی ۱۷۴ /

برید ۱۱-۲۵-۱۵۶ / مرزبان ۵۹۰ / نفثه

۱۴ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۴۰-ج ۳ ص

۱۹۶-۲۵۴-۲۶۴ / و صاف ۱۷۸-۳۵۵-

۵۱۶-۵۵۸-۶۰۴ / سمط ۱۸ / مصباح

۸۴-۹۴ / رشف ۳۲۹

ملوان malavān [ع.ا.] (ا.) تشنیه ملا، شب و روز.

/ توسل ۴۴ / روضه ۵۵ / تجربه ج ۱ ص

۸۹-۱۹۶

ملوحت molūhat [ع.ا.] (مص.) نمکین بودن. /

بریده. / المعجم ۲۲

ملطخ molattax [ع.ا.] (ص.) آلوده، ملوث. /

بختیار ۲۸۶ / خاقانی ۱۱۷ / سند ۷۱-۷۷ /

اغراض ۲۹-۲۰۷-۳۰۵-۳۵۴-۴۰۸ /

برید ۳۰-۶۹-۱۴۸

ملطخات molattaxāt [ع.ا.] (ص.) ج. ملطخه،

ملطخ، آلوده. / دستور ۱۱۸

ملطفات molattafāt [ع.ا.] (ا.) ج. ملطفه، نامه

کوچک. / سند ۱۹۵

ملطفه molattafa(e) [ع.ا.] (ا.) نامه کوچک که

به طریق ایجاز حاوی خلاصه مطالب باشد. /

رشید ۱۵-۱۲۲ / راحه ۱۰۸ / یمینی ۱۶۲-

۱۶۵-۲۱۳-۴۴۷

ملطوم maltūm [ع.ا.] (ص.) لطمه خورده، سیلی

خورده. / یمینی ۴۸۷-۴۹۰

ملقل mola'al [ع.ا.] (ص.) لعل گونه،

سرخرنگ. / و صاف ۲۰۱-۲۴۳-۲۸۳-

۳۸۸-۴۲۴-۴۶۵

ملقق molaffaq [ع.ا.] (ص.) سخن با دروغ

آمیخته. / رشف ۲۹۶

ملققات molaffaqāt [ع.ا.] (ص.ا.) ج. ملققه،

سخن بدروغ آمیخته و مزخرف. / دره ۶۵۳

ملق malaq [ع.ا.] (امص.) دوستی و مهربانی

بدروغ، چاپلوسی. / اخلاق ۳۱۸-۳۲۷-

۳۳۵ / دره ۱۶۲

ملقق molaqqah [ع.ا.] (ص.) آزموده کار، با

تجربه. / خاقانی ۱۴۵

ملققات molaqqafāt [ع.ا.] (ص.ا.) ج. ملققه،

سخن انداخته شده در دهان. / دره ۶۵۳

ملقن molaqqen [ع.ا.] (ص.) تلقین کننده،

فهماننده. / توسل ۳۷ / خاقانی ۵۱-۱۷۹-

۲۶۲ / راحه ۱۱۱ / و صاف ۴۸۴-۵۵۸-۶۱۰

دره ۶۵۵

ملوژ molavvaz [ع.] (ص.) پر کرده از بادام. /

مقامات ۶۶

ملوم malūm [ع.] (ص.) ملامت کرده شده.

سرزنش شده، نکوهیده. / چهار ۱۱۵ / عتبه

۹۸ / بختیار ۴۵ / سند ۱۶۰ - ۲۹۲ / اغراض

۵۲ - ۲۴۷ / مرزبان ۳۶۹ - ۵۳۰ / دره ۸۱

ملومه malūma(e) [ع.] (ص.) سرزنش شده.

دره ۲۲۸ /

ملوین malava(e)yn [ع.] (ا.) تشبیه ملا. ملوان،

شب و روز. / وصاف ۱۲۶

ملهوف malhūf [ع.] (ص.) اندوهگین،

ستمیدیده، مظلوم. / مقامات ۹۵ / سند ۱۱۲ -

۲۰۶ - ۲۱۶ / اغراض ۱۹۹ - ۲۹۴ - ۳۷۹ /

عقول ۲۸۷ / یمنی ۵۰ - ۱۴۵ - ۳۱۰ / برید

۱۸۱ - ۲۵۵ - ۲۸۸ / مرزبان ۴۳۶ / المعجم

۱۴ / معجم ۲۱ - ۷۲ - ۱۶۱ - ۱۷۸ - ۲۰۱ /

وصاف ۲۰۴ - ۲۱۹ / رشف ۱۶۸ / دره ۶۶۹ /

گیتی ۲۰۹ / تجربه ج ۱ ص ۶۶ - ۲۰۴ - ج ۲

ص ۲۲ - ۷۲ - ۲۱۲ - ۲۴۰ - ۲۴۹

ملهیات molhiyāt [ع.] (ص.) ج ملهیه، لهر

آورنده، مشغول کننده. / مرزبان ۲۰۳ / اخلاق

۱۲۴

ملی maliyy(i') [ع.] (ص.) توانگر نیکو معامله

و مقتدر. / رشید ۱۷ / توسل ۱۸۷ / عقد

۱۵۴ / نسایم ۶۲

ملیخ malīx [ع.] (ص.) تباه و سست و بیمزه از

گوشت و جز آن. / دره ۱۰۹

ملیز malīz [ع.] (ا.) پناه جای، پناهگاه. / دره

۳۰۷

ملیق malīq [ع.] (ا.) دوات. / دره ۵۶

ملیم molīm [ع.] (ص.) سزاوار ملامت،

نکوهیده. / دستور ۸۰

ملینه molayyana(e) [ع.] (ص.) نرم گردانیده

شده. / المعجم ۲۵۲ - ۳۱۳

ملیه maliyya(e) [ع.] (ص.) پر، کامل. / دره

۶۰۲

مماثل momāsel [ع.] (ص.) مشابه، مانند هم،

مثل هم، برابر. / معجم ۹۹ - ۱۱۰ / روضه

۷۶ - ۱۰۳ / مصباح ۲۲۴ / دره ۶۷۰ / تجربه

ج ۱ ص ۹۴ - ۱۲۷

مماثلت momāsalat [ع.] (مص. امص.) مانند

شدن. مشابهت، مانندگی. / روضه ۹۷ /

اخلاق ۱۳۲ / مصباح ۱۷ / رشف ۴۱ - ۶۴ /

تجربه ج ۲ ص ۱۷۳

مماثله momāsala(e) [ع.] (مص. امص.) ر.ك.

مماثلت. / عتبه ۱۹

مماحضت momāhazat [ع.] (مص.) اخلاص

ورزیدن. دوستی، یگانگی. / مرزبان ۴۴ -

۱۶۳ - ۳۳۸ / روضه ۱۹ - ۱۳۸

مماذق momāzeq [ع.] (ص.) دوستی که از

دوستی طمع دارد، رفیق بی اخلاص. / مرزبان

۴۵۰ / نفثه ۶ / سبط ۶۹ / تجربه ج ۱ ص ۲۴

مماذقت momāzaqat [ع.] (مص. امص.)

دوستی بی اخلاص داشتن، منافقی نمودن.

دوستی بی اخلاص، منافقی. / عقد ۹۷ /

یمنی ۹۱ / مرزبان ۱۶۳ / دره ۵۵۵

مماذقه momāzaqa(e) [ع.] (مص. امص.)

ر.ك. مماذقت. / خاقانی ۲۳۲ - ۲۶۱

ممارات momārāt [ع.] (مص. امص.) جنگ

کردن، جدال کردن. جدال، ستیزه، پیکار. /

یمنی ۱۹۵ - ۲۰۳ - ۳۰۶ - ۳۰۸ / معجم

۱۷۵ / اخلاق ۳۳۰ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۸۴

/ وصاف ۲۱۴ - ۲۳۷ - ۴۵۲ / مصباح ۲۴۴ -

۲۸۵ / دره ۲۰۹-۲۵۶

ممارس momāres [ع.] (ص.) تمرین کننده.

ممارست کننده. / توسل ۱۰۹

ممازج momāzej [ع.] (ص.) آمیزنده. / عتبه

۱۳۱

ممازجت momāzajat [ع.] (مص. امص.) به

هم آمیختن، مخالطت کردن. آمیزش، مخالطت.

/ یمنی ۲۴۹-۲۹۵-۴۴۸ / و صاف ۸۵ /

مصباح ۲۳۰-۳۹۴

ممازحت momāzahat [ع.] (مص.) مزاح

کردن، شوخی کردن. / عتبه ۱۲۳

ممازق momāzeq [ع.] (ص.) پیشی گیرنده. /

و صاف ۲۳۹-۲۴۵

ممازقت momāzaqat [ع.] (مص.) پیشی

گرفتن. / معجم ۱۳۷

مماصعت momāsa'at [ع.] (مص.) با هم

کوشش کردن، پیکار و خصومت نمودن. /

یمنی ۲۸-۲۳۸ / و صاف ۲۱ / دره ۲۵۰

مماطل momātel [ع.] (ص.) تأخیر کننده.

درنگ کننده. / سند ۱۱۴

مماطلت momātalat [ع.] (مص. امص.)

تأخیر کردن، معطل کردن. تأخیر، درنگ. /

کلیله ۲۷۱-۲۹۷ / توسل ۶۷ / یمنی ۲۳-

۶۱-۲۱۴ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۷۵-ج ۳

ص ۲۸ / سیرت ۱۴-۱۴۳ / و صاف ۵۸۸

مماطله momātala(e) [ع.] (مص. امص.)

ر.ك. مماطلت. / گیتی ۱۳۳

مماکرت momākarat [ع.] (مص.) مکر و

خدعه کردن. / یمنی ۱۸۳ / اغراض ۲۱۹ /

معجم ۱۳۴

مماکست momākasat [ع.] (مص.) نهایت

تأکید و مبالغه به کار بردن، ابرام کردن. / راحه

۱۴۷-۱۴۸-۱۷۷ / نسایم ۲۶

ممالات momālāt [ع.] (مص. امص.) یاری

کردن، کمک کردن. یاری، مدد. / یمنی ۶۸-

۲۲۷-۲۸۱ / دره ۴۵۶-۶۲۳

ممالحت momālahat [ع.] (مص. امص.) نان و

نمک خوردن با یکدیگر. هم سفره بودن، بر

یکدیگر اعتماد کردن. هم سفرگی،

نمکخوارگی. / کلیله ۳۱-۳۳ / عتبه ۲-

۱۰۶-۱۱۲-۱۴۱ / بیهق ۲۰۸ / عقول

۵۲-۶۳ / یمنی ۸۵-۲۰۵ / برید ۵۷-

۲۵۱-۳۱۱-۳۳۴ / روضه ۱۲ / مرزبان ۲۹۹

/ معجم ۲۱۹ / سبط ۹۹

مماله momāla(e) [ع.] (ص.) مؤنث مُمال، اماله

شده یعنی الف را یاء خوانده. / المعجم ۲۵۰-

۲۵۵-۳۱۲

ممالیک mamālīk [ع.] (ص. ا.) ج مملوک،

غلام، بنده، بنده شاه. / یمنی ۴-۴۱-۹۵-

۱۳۶-۳۱۹-۳۲۸ / دستور ۱۰۸ / مرزبان

۳۳۱ / اخلاق ۱۳۶-۲۲۶-۲۶۷ / معجم

۱۴۸ / و صاف ۱۰۴-۱۸۲-۲۱۷ / سبط ۴ /

دره ۳۷

ممایلت momāyalat [ع.] (مص.) علاقه نشان

دادن. / لباب ۵۱۷

ممتثل momtasel [ع.] (ص.) مطیع،

فرمانبردار. / برید ۸۵ / سیرت ۱۲۴ / رشف

۱۳۳

ممتطی momtatī [ع.] (ص.) کسی که ستور را

بار می کند و آن را به بار کشیدن وامی دارد. /

اخبار ۹۷

ممتع momatta' [ع.] (ص.) بهره برده. / راحه

۵۱ / و صاف ۳۳۵

ممتعض momta'ez [ع.] (ص.) خشنناک،

می گردد. / مرزبان ۲۹۵
 ممرّد momarrad [ع.] (ص.) بنای دراز و هموار
 و ساده، بنای درخشان و ساده و هموار. /
 مقامات ۲۱ / عقد ۱۳۰-۱۳۱ / سند ۱۲۱ /
 و صاف ۴۷۷-۵۱۲-۵۴۷ / دره ۸ / تجربه ج
 ۱ ص ۱۲۷- ج ۲ ص ۱۵۳
 ممرضة momreza(e) [ع.] (ص.) بیمار
 گرداننده. / اغراض ۷۳
 ممرّع momarra' [ع.] (ص.) جای علفناک. /
 و صاف ۵۴۳
 ممرّوج mamrūj [ع.] (ص.) آمیخته. / دره ۵۹۷
 ممرور mamrūr [ع.] (ص.) آنکه زردی و صفرا
 بروی غالب باشد. / برید ۹۸
 ممره momerra(e) [ع.] (ص.) مؤنث مُیر، تلخ.
 تلخ گردیده. / ظفر ج ۱ ص ۳۰۸
 ممرّج momazza [ع.] (ا.) جامه‌ای بود که از
 زر مزوج یا چیز دیگر می‌بافته‌اند. / مقامات
 ۱۰۸ / چهار ۳۳ / خاقانی ۳۰۴
 ممرّق momazzaq [ع.] (ص.) پاره کرده،
 شکافته. / مرزبان ۵۵۱
 ممرّق momazzeq [ع.] (ص.) شکافنده، پاره
 کننده. / یمنی ۲۹۹ / مسامره ۱۳۱
 ممرّقه momazzaqa(e) [ع.] (ص.) مؤنث
 ممرّق، پاره کرده شده، شکافته. / مصباح
 ۱۹۸-۱۹۹
 ممسک momassak [ع.] (ص.) آمیخته به
 مشک، عطرآگین و مشکناک. / دستور ۱۱۲
 ممسک‌الاعنه momsek-ol-'a'enna(e) [ع.]
 (امر.) صورت دوازدهم از صورتهای فلکی
 شمالی، به صورت مردی که به یک دست عنان و
 به دست دیگر تازیانه دارد. / دره ۱۰۲-۲۶۷
 ممسوح mamsūh [ع.] (ص.) ۱- پاره‌لعلی که

دشوار. / یمنی ۲۰۲-۳۰۷-۳۷۵ / نسایم
 ۹۶
 ممتنع momtane' [ع.] (ا.) شیر توانای غالب. /
 دره ۲۱۷
 ممتن momtahan [ع.] (ص.) خوار کرده
 شده، پست، ناچیز. / برید ۳۱۸ / جهانگشاج
 ۱ ص ۱۹۱
 ممثّل momassal [ع.] (ص.) همانند. /
 جهانگشاج ۱ ص ۱۹۳ / دره ۵۶۵-۷۱۶ /
 تجربه ج ۲ ص ۱۸۷
 ممثّلات momassalāt [ع.] (ص.) ج ممثّل،
 جرمی است کروی که دو سطح متوازی بر آن
 محیط باشند و مرکز آنها مرکز عالم است و
 منطقه آن در سطح منطقه البروج و قطبین آن
 قطبین عالم است. / دره ۱۰۰
 ممجّد momajjad [ع.] (ص.) ستوده شده، به
 بزرگی منسوب. / مقامات ۱۲۰
 ممحّض momahhaz [ع.] (ص.) خالص کرده،
 محض شده. / رشف ۲۵۱
 ممحوض mamhūz [ع.] (ص.) استوار. / دره
 ۵۵۷
 ممحوضه mamhūza(e) [ع.] (ص.) بی‌آمیغ،
 خالص. / دره ۱۱۶
 ممخضه memxaza(e) [ع.] (ا.) مشک، آوندی
 که در آن دوغ زنند. / مرزبان ۵۰۲ / و صاف
 ۱۷۵-۳۳۲
 ممرّ momerr [ع.] (ص.) تلخ، تلخ شوند. /
 برید ۲۸۶
 ممراح memrāh [ع.] (ص.) ۱- بسیار اشک
 (چشم). / دره ۱۰۹: ۲- شادمان، شاد. / دره
 ۱۰۸
 ممراض memrāz [ع.] (ص.) آنکه بسیار بیمار

۱۹۱- ج ۲ ص ۱۰۷
 ممکور mamkūr [ع.] (ص.) فریب خورده. /
 مصباح ۱۸-۲۱۶
 مملوک mamlūk [ع.] (ص.) ۱- در ملک آورده
 شده. / یعنی ۷۰: ۲- بنده. غلام. /
 ۴۶۲ / اخلاق ۲۴۸
 مملی momlī [ع.] (ص.) انلاء کننده. / و صاف
 ۵ / دره ۱۱۳ / تجربه ج ۱ ص ۱۳۶
 ممنطق momanteq [ع.] (ص.) ظاهراً متنطق.
 کمر بند بر بسته. / دره ۵۰۳
 ممنع momanna' [ع.] (ص.) بازداشته. /
 و صاف ۲۳۵ / دره ۱۶۲
 مموه momavvah [ع.] (ص.) زرانده، آب زر
 داده. خوش ظاهر و بد باطن، دروغ راست نما،
 آراسته به تلبیس. / کلیله ۲۳۹-۲۸۳ / سند
 ۲۴۲ / اغراض ۱۷۱-۳۳۵ / برید ۱۱۹ /
 مرزبان ۵۳۴ / روضه ۱۲۲ / جهانگشا ج ۲ ص
 ۲۲۰- ج ۳ ص ۲۳۳ / و صاف ۱۳۷-۳۳۳-
 ۳۴۱ / رشف ۷۴-۱۱۱-۱۱۳
 مموه momavveh [ع.] (ص.) خبر دهنده خلاف
 آنچه هست. / دره ۲۸۶
 مموهات momavvahāt [ع.] (ص.) ج
 منوهه، رك. مموه. / سند ۳۲-۸۵ / اغراض
 ۹۸ / مرزبان ۱۶۵ / و صاف ۱۳۴
 مموهه momavvaha(e) [ع.] (ص.) مؤنث
 مموه. / تجربه ج ۱ ص ۵
 ممهّد momahhad [ع.] (ص.) آماده کرده.
 ۳ / ۱۲ / ۸۷-۱۸۲-۲۳۷-۳۹۰ /
 مقامات ۲۱ / رشید ۱۰۷-۱۱۹ / اغراض
 ۳۱۰ / عقول ۱۹-۲۱-۳۰-۳۳-۴۸-
 ۵۳-۵۶ / دستور ۱۸-۲۹-۳۸-۶۸-
 ۹۴-۹۸-۱۲۰-۱۲۱ / مرزبان ۷۶-۱۱۹ /

نقش ندارد و ساده است. / خاقانی ۳۲۳ /
 جهانگشا ج ۱ ص ۱۶۴ / سیرت ۱۶۱ /
 و صاف ۲۰۴-۲۱۸-۵۴۰: ۲- مساحت شده.
 / اخلاق ۱۹۱
 ممسوخ mamsūx [ع.] (ص.) در اصطلاح
 عروض نام دیگر «فاج» از فاعلاتن است که با
 زحاف «مسخ» به در آید. رك. مسلوخ. /
 المعجم ۵۶
 ممشوق mamsūq [ع.] (ص.) کشیده قامت،
 بلند، بالا و باریک اندام، زیبا. / سند ۱۵۰
 ممشوقات mamsūqāt [ع.] (ص.) ج مشوقه،
 اسب دراز باریک میان. / دره ۶۲۱
 ممشی momšā [ع.] (ص.) راه برده. / رشف
 ۱۷۶
 ممشی momaššī [ع.] (ص.) راه برنده. /
 و صاف ۱۰۳-۲۳۶
 ممض momezz [ع.] (ص.) درد آور، ناگوار. /
 نسایم ۵۱
 ممضی momzā [ع.] (ص.) درگذرانیده، امضا
 شده. به امضاء رسیده. / رشید ۷۹ /
 ۴۹۲ / رشف ۱۷۶
 ممطر momter [ع.] (ص.) بارانی. / دره ۵۵۰
 ممطور mamtūr [ع.] (ص.) باران رسیده. /
 روضه ۷۴ / و صاف ۱۶۶
 ممطی momtī [ع.] (ص.) سوار شونده بر
 چاربا. / اخبار ۷۸
 ممقوت mamqūt [ع.] (ص.) دشمن گرفته.
 / اغراض ۲۴۸ / برید ۱۹۶-۲۸۶-۳۰۹ /
 و صاف ۲۱۳-۶۰۹ / دره ۲۹۵: ۲- منفور. /
 گلستان ۳۶۲ / و صاف ۴۶۴
 ممکن momakkan [ع.] (ص.) برقرار، پابرجا،
 ثابت، قائم. / دستور ۶۰ / جهانگشا ج ۱ ص

۲۸ - ۸۱ - ۱۲۷ - ۱۴۹ - ۱۷۶ - ۲۰۱ -

۲۳۰ - ۵۸۶ / دره ۲۸۳

مناجی monājī [ع.] (س.) راز گوینده، خبر

دهنده از نهانها. / مرزبان ۷۲۱

شاخر manāher [ع.] (ا.) چ منخر، گلوگاه،

قربان جای. / یمنی ۳۶۵ / دره ۲۱۳

مناحرت monāharat [ع.] (امص.) مخاصمت،

/ دره ۲۸۳

مناحس manāhes [ع.] (ا.) چیزهای شوم و

نامبارک، نامبارکها. / سند ۳۴۳ / وصاف

۱۶ - ۱۷۴ - ۲۶۰ - ۴۶۷ / دره ۲۶۴

مناحیس manāhīs [ع.] (ص.) چ منحوس،

شوم. / سند ۴۶ / یمنی ۲۹

مناخ monāx [ع.] (ا.) محل زانو زدن شتر، جای

خوابیدن شتر. محل اقامت. / سبط ۱۲ - ۴۴ -

۱۰۳ - ۱۰۵ / نسایم ۱۱۷

مناخر manāxer [ع.] (ا.) چ منخر، سوراخ

بینی. / دره ۲۱۳ / تجربه ج ۲ ص ۳۳

مناخل manāxel [ع.] (ا.) چ منخل و منخل،

غریال، پرویزن. / جهانگشا ج ۳ ص ۱۲۷ /

وصاف ۷۴

منادات monādāt [ع.] (مص.) با دیگری

نشستن در انجمن، راز را آشکار کردن. / رشید

۹ / وصاف ۵۲ - ۸۰ / مصباح ۱۷۰ - ۲۲۳ /

دره ۴۵۵

منادمت monādamat [ع.] (مص.) ۱ -

همنشینی کردن. / گلستان ۲۸۹: ۲ - به مجلس

شراب نشستن، با هم باده گساری کردن. / دره

۷۰۲

منار manār [ع.] (ا.) چراغدان، جای روشنایی،

محل نور. / توسل ۱۸۰ / وصاف ۳۹۰ - ۵۶۱

منازلت monāzalat [ع.] (مص.) فراهم آمدن دو

معجم ۴۹ / وصاف ۱۸۰ / سبط ۹ / رشف

۲۵۰

ممهّد momahhed [ع.] (ص.) مهتا کننده،

آماده کننده. / عقد ۶۰ / معجم ۲۶ / وصاف

۲۳۵

من mann [ع.] (امص.) منت. / گلستان ۴۹۰

منابت manābet [ع.] (ا.) چ منبت، محل

رویدن، رُستگاه. / بیهق ۲ / یمنی ۲۸۵ /

مرزبان ۶۵۲ / وصاف ۵ - ۶۶ - ۸۴ - ۱۶۴ -

۳۳۸ - ۵۲۱

منابذت monābazat [ع.] (مص.) بر خود

پنجهیدن هر دو گروه در جنگ. / برید ۹۹ -

۳۱۱ - ۲۴۷ - ۳۷۶ / دره ۲۱۲

منابلت monābalat [ع.] (مص.) نبرد کردن در

تیر انداختن. / دره ۲۳۶

مناجع manājeh [ع.] (ا.) چ منجیح، پیروز

شدن، کامیابی. و چ منجحه، اسباب پیروزی و

نیل به مقصود. / عتبه ۱۰۹ / بیهق ۴ / رشید

۳۰ - ۷۸ - ۹۵ - ۱۰۴ / بختیار ۲۳۶ / توسل

۷۷ - ۲۲۴ - ۳۰۳ / خاقانی ۳۱۳ / سند ۲۴ -

۲۹۳ / اغراض ۷۱ / راحه ۲۲۱ / یمنی ۲۰ -

۴۸ - ۱۰۱ - ۱۴۳ / دستور ۱۹ - ۲۹ - ۳۹ -

۴۲ - ۴۹ - ۷۱ - ۹۲ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۴ /

برید ۲۹ - ۴۱ - ۶۳ - ۱۳۴ - ۱۴۰ - ۲۰۳ /

مرزبان ۱۷۱ - ۴۳۵ / وصاف ۱۷۸ - ۲۷۸ -

۳۸۶ / سبط ۶۱ / نسایم ۹۶ / دره ۳۶۵

مناجدت monājadat [ع.] (مص.) حرب

نمودن، کارزار کردن. / دره ۴۳۸

مناجزت monājizat [ع.] (مص.) مقاتله

نمودن، کشش کردن. / یمنی ۱۲۰ - ۱۸۳ -

۲۰۸ - ۲۴۰ - ۳۰۹ - ۳۷۵ / مرزبان ۴۸۸ /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۲۷ / وصاف ۱۳ - ۳۶ -

مناسر monāser [ع.] (ص.) یاریگر، کمک

کننده. / و صاف ۴۱۱

مناسرت monāsarāt [ع.] (مص.) همدیگر را

یاری دادن. / سیرت ۱۲ / و صاف ۱۱۲ -

۱۵۴ - ۱۷۴ - ۴۵۱ - ۵۵۳

مناصع manāse' [ع.] (ا.) جِ مَنْصَع، انجمن،

مجلس. / دره ۳۷۲

مناصفة an - monāsafāt [ع.] (ق.) به طور

تساوی. / سمط ۵۴ - ۵۶

مناصفه monāsaafa(e) [ع.] (مص. امص.) دو

نیمه کردن، دو بخش کردن، نیمانیم کردن.

دونیمگی. / برید ۳۵۳ / و صاف ۲۰۵ /

مسامره ۶۱ - ۶۲ - ۱۳۸ - ۳۰۳ / و صاف ۱۶۱

مناصل manāsel [ع.] (ا.) جِ مَنْصَل و مَنْصَل،

شمشیر. / یمنی ۲۳۸ - ۳۶۵ - ۳۹۰ / معجم

۱۵۴ / سیرت ۱۰۷ / و صاف ۲۵۴

مناصی monāsi [ع.] (ص.) موی پیشانی

گیرنده. / عقد ۱۳۲

مناضل monāzel [ع.] (ص.) تیرانداز، جدال

کننده. / و صاف ۲۵۴

مناضلت monāzalat [ع.] (مص.) نبرد کردن،

تیر به هم انداختن. / یمنی ۱۳۸ - ۲۷۳ /

مرزبان ۲۴۱ - ۶۹۹ / و صاف ۳۷۶ / دره ۴۶۷

/ تجربه ج ۱ ص ۷۳ - ۱۱۴ - ج ۲ ص ۱

مناضله monāzala(e) [ع.] (مص.) رك.

مناضلت. / عقد ۱۵۵ / دستور ۲۹ - ۳۹ /

و صاف ۱۳۶

مناط manāt [ع.] (ا.) جای آویختن، مقصد،

مطلب، علاقه. / عقد ۱۴۵ / عقول ۲۸ /

برید ۸۸ / و صاف ۱۸۶ - ۳۴۷ / مصباح ۸۹ -

۲۱۴ - ۲۲۲ / رشف ۱۶۲ - ۲۰۱ / ظفر ج ۱

ص ۲۰

گروه با هم در حرب، مقابله و مقاتله کردن،

جنگیدن. / یمنی ۳۳۳ / و صاف ۴۸ - ۷۵ -

۸۴ - ۱۲۷ - ۱۸۳ - ۱۹۲ / دره ۴۶۷

مناسر manāser [ع.] (ا.) جِ مَنْسَر، مقدمه لشکر

بزرگ. / دره ۳۱۴

مناسر manāser [ع.] (ا.) جِ مَنْسَر و مَنْسَر،

منقار مرغ. / دره ۳۱۴

مناشد manāshed [ع.] (ص.) جِ مَنْشِد، آنکه

نشان و خبر می دهد، آنکه می پرسد و استفسار

می کند. / سمط ۶۱

مناشیر manāšīr [ع.] (ا.) جِ مَنْشُور، حکم و

فرمان شاه. / چهار ۱۲۰ / عتبه ۲ - ۵ - ۹۷ /

توسل ۵ - ۸ / سند ۲۷۴ / یمنی ۳۴۵ /

مسامره ۲۲۸ / دره ۲۱۹ - ۳۲۷

مناص manās [ع.] (مص. امص.) گریختن.

گریز. / بختیار ۲۲۳ / سند ۱۴۳ - ۱۵۹ -

۲۲۲ / اغراض ۱۹۹ / عقول ۳۰ - ۴۹ /

یمنی ۳۲ - ۳۳۵ / برید ۲۱ / مرزبان ۴۳۲ -

۴۸۷ / نفثه ۸۶ / المعجم ۹ / جهانگشا ج ۳

ص ۵۲ / سیرت ۱۲۱ - ۱۷۱ / و صاف ۲۰ -

۹۴ / سمط ۲۱ / نسایم ۴۹ / رشف ۲۲۵ /

تجربه ج ۱ ص ۱۲۷ - ۴۸۸ - ج ۲ ص ۳۹ -

۲۱۵

مناصات monāsāt [ع.] (مص.) موی پیشانی

یکدیگر را گرفتن. / دره ۱۶۳

مناصبت monāsabat [ع.] (مص.) برپا کردن

جنگ، آشکار کردن بدی. / عقول ۳۹ / یمنی

۴۲ - ۶۵ - ۱۶۶ - ۱۸۹ - ۱۹۶ - ۲۰۶ -

۲۴۲ - ۳۰۷ - ۳۲۳ / برید ۴۹ - ۵۳ - ۱۳۲ -

۲۵۰ - ۲۵۱ / و صاف ۹۶ - ۱۲۵ - ۱۳۱ - ۳۹۶

مناصحت monāsahat [ع.] (مص.) نصیحت

کردن، اندرز دادن. / مرزبان ۱۵۲

منافغات monāḡāt [ع.] (مص.) ۱- خوش زبانی

کردن با کسی و مسرور کردن او را. / عقول ۳۵

/ برید ۱۱- ۲۰- ۲۴- ۳۷- ۹۶- ۱۵۶-

۱۹۱- ۱۹۵- ۲۴۴- ۲۵۶- ۳۶۰- ۳۷۸-

۳۶۸: ۲- عشق بازی کردن، مغالزه کردن با

زنان. / و صاف ۲۱- ۲۸۳- ۳۶۹- ۵۸۷-

۵۹۵ / دره ۴۰۷ / تجربه ج ۲ ص ۱۸۸- ۲۱۶

منافث monāfes [ع.] (ص.) زیر گوشی گوینده،

صحبت کننده. / عقول ۱۳ / برید ۲۹۷ / سبط

۶۵.

منافثات monāfasāt [ع.] (مص.) ج منافته.

ر.ك. منافته. / و صاف ۶۵

منافثت monāfasat [ع.] (مص.) زیر

گوشی گفتن، با هم صحبت کردن. گفتگو،

مخاطبه. / خاقانی ۷۶- ۱۶۵ / عقول ۴۲ /

یمینی ۲۹۹ / دستور ۲۶ / برید ۶۸- ۳۳۰ /

مرزبان ۳۰- ۵۹۶ / روضه ۳۲ / و صاف ۱۶۳-

۵۰۹ / نسایم ۱۰۲ / دره ۶۱

منافثه monāfasa(e) [ع.] (مص.) ر.ك.

منافثت. / اغراض ۲۸۰ / برید ۲۶۵ / و صاف

۲۹۸ / اخبار ۱۸

منافحت monāfahat [ع.] (مص.) روبروی

جنگ کردن. / دره ۳۱۵

منافخ manāfex [ع.] (ا.) ج منفخ، دم آهنگری،

و ظاهراً اینجا منفس و سوراخ پوست مراد

است. / یمینی ۴۶۷

منافخت monāfaxat [ع.] (مص.) منافحت،

روباروی جنگیدن. / دره ۳۱۵

منافرت monāfarat [ع.] (مص.) از یکدیگر

رمیدن. / و صاف ۸۰- ۸۳- ۱۱۹ / دره ۲۴۶ /

تجربه ج ۱ ص ۱۷۱

منافره monāfara(e) [ع.] (مص.) داوری در

مناطق monāteh [ع.] (ص.) شاخ زننده،

جنگنده. / سیرت ۱۳۲

مناطقات monātahāt [ع.] (مص.) ا. ج

مناطقت، جنگیدن، دفع کردن. / یمینی ۴۳۲

مناطقت monātahat [ع.] (مص.) شاخ

زدن به یکدیگر، دفع کردن، مذاقعه، دفع. /

معجم ۱۷۹ / سیرت ۱۴- ۱۳۶ / مسامره ۱۴۱

/ دره ۱۰۳ / تجربه ج ۱ ص ۴۸۴- ج ۲ ص

۲۱۵

مناطقه monātaha(e) [ع.] (مص.) امص.)

ر.ك. مناطقت. / یمینی ۵- ۱۷۵- ۱۸۰-

۳۱۹- ۳۸۴ / المعجم ۷ / و صاف ۲۰ /

مسامره ۱۹۲- ۲۲۹

مناطق manāteq [ع.] (ا.) ج منطقه، کمر بند. /

یمینی ۲۴۹

مناطقه monātaqa(e) [ع.] (مص.) با هم

گفتگو کردن و سخن گفتن. / دره ۳۲۴

مناظم manāzem [ع.] (ا.) ج منظم و نظم، طرز

جریان و پیشرفت مرتب امور، قاعده، روش. /

کليله ۲۳- ۲۹- ۳۸- ۲۳۴ / عتبه ۱۷- ۳۸-

۶۹- ۷۴- ۱۲۶- ۱۳۳ / رشید ۱۵- ۴۶-

۹۹ / توسل ۷۵- ۱۴۱ / خاقانی ۳۲۹ / سند

۵ / اغراض ۷۵ / یمینی ۳۶- ۳۶۳ / دستور

۱۹- ۶۶- ۹۷ / برید ۲۸۱- ۲۹۰ / معجم

۸۱- ۱۰۸ / و صاف ۱۳۵ / نسایم ۷۰

مناع mannā' [ع.] (ص.) بسیار منع کننده،

بازدارنده. / چهار ۶۷

مناعب manā'eb [ع.] (ا.) ج منعب، اسب نیکو

که در رفتن کردن دراز کند همچو زاغ. / دره

۶۲۲

مناعف manā'ef [ع.] (ا.) سرهای کوه، جاهای

بلند از کوه. / دره ۵۱۶

مناقضت monāqazat [ع.] (مص. امص.)

مخالفت کردن. خلاف گویی. / مرزبان ۳۳۶ /

اخلاق ۳۰۱

مناقضه monāqaza(e) [ع.] (مص.) مناقضت،

و در اصطلاح بدیع مناقضه و تناقض در شعر و

سایر کلام آن است که معنی دوم مناقض و منافی

معنی اول باشد. / المعجم ۲۸۹

مناقفت monāqafat [ع.] (مص.) شمشیر بر

سریکدیگر زدن. / دره ۱۹۶

مناقلات monāqalāt [ع.] (مص. ا.) ج مناقله،

سخنان برگزیده دیگران را نقل کردن. / اخلاق

۲۲۸

مناقله monāqala(e) [ع.] (مص.) با هم سخن

گفتن. / وصاف ۶۰۲

مناقیر manāqīr [ع.] (ا.) ج منقار. / اغراض

۱۰۲ / وصاف ۶۱۳ / دره ۳۵۵

مناقیف manāqīf [ع.] (ا.) ج منقاف، منقار

پرنده. / دره ۳۵۵

مناکب manākeb [ع.] (ا.) ۱- ج منکب،

کتف، دوش. / بیهق ۲۰ / اغراض ۱ / یمینی

۱۶۴- ۳۸۰ / لباب ۶ / مرزبان ۲۳۹- ۵۱۰ /

وصاف ۱۲- ۱۵- ۸۴- ۵۰۱ / اخبار ۹۷: ۲-

ج منکب، نقیب قوم و یاریگر قوم. / دره ۱۲۵

مناکح manākeh [ع.] (ا.) ج منکح، آنچه

نکاح و همخوابگی را شاید، زن. / اخلاق ۵۸-

۷۲- ۱۰۸ / وصاف ۲۸۰

مناکحات manākahāt [ع.] (امص. ا.) ج

مناکحت، نکاح، ازدواج. / رشید ۷۶ / اخلاق

۱۴۱

مناکحت manākahat [ع.] (مص. امص.) ۱-

نکاح کردن. زناشویی. / یمینی ۳۵۲- ۳۶۷-

۴۵۵ / گلستان ۲۲۹ / دره ۲۶۲: ۲- به دست

حسب و نسب و مفاخره. / مرزبان ۲۵۳

منافس manāfes [ع.] (ا.) ج منافس، نفس

کش، دهانه، سوراخ. / اغراض ۷۶- ۳۴۱

منافس monāfes [ع.] (ص.) رغبت کننده. /

برید ۲۹۵

منافست monāfasat [ع.] (مص. امص.) ۱-

همچشمی کردن، رقابت کردن. چشم

همچشمی، رقابت. / کلیله ۱۳۲ / بیهق ۱۶ /

عقد ۱۱۹ / اغراض ۱۸۹- ۳۳۱ / یمینی

۷۶- ۱۸۹- ۳۹۶- ۴۸۹ / اخلاق ۱۲۹-

۱۷۶- ۱۸۰- ۳۱۸ / روضه ۲۴- ۴۳ / وصاف

۴۲ / نسایم ۳۲- ۱۱۶: ۲- رغبت کردن به

چیزی به طریق رقابت. / برید ۱۶۴ / دره ۱۱۵

منافسه monāfasa(e) [ع.] (مص. امص.) ر.ک.

منافست. / رشف ۳۲۹

مناقب manāqeb [ع.] (ا.) ۱- ج منقب، راه در

زمین درشت. / دره ۴۱: ۲- ج منقبه، راه تنگ

میان دو خانه. / دره ۴۱

مناقدت monāqadat [ع.] (مص.) مناقشه

نمودن در کاری. / دره ۵۲۰

مناقرت monāqarat [ع.] (مص. امص.)

همدیگر باز گردانیدن سخن، مشاجره کردن.

مشاجره. / عقول ۲۳- ۱۳۲ / برید ۴۹-

۵۴- ۶۱- ۱۱۹- ۳۷۶ / وصاف ۴۵۸- ۵۸۴

/ دره ۲۴۶- ۴۶۰ / تجربه ج ۲ ص ۲۱۵

مناقره monāqara(e) [ع.] (مص. امص.) ر.ک.

مناقرت. / معجم ۱۵۴

مناقص manāqes [ع.] (ا.) ج منقصت، کمی،

کاستی، عیب. / وصاف ۲۰۶- ۲۳۵ / دره

۲۶۴ / گیتی ۵۱- ۱۹۱

مناقضات monāqazāt [ع.] (مص. ا.) ج

مناقضت، مخالفت کردن. / رشف ۲۸۰

مناوشت. ر.ك. مناوشت. / یمنی ۷۵ - ۳۵۸ -

۳۸۳

مناوشت monāvaṣat [ع.] (مص.) همدیگر را

گرفتن، نزدیک شدن در کارزار. / یمنی ۱۲۷ -

۲۴۱ / و صاف ۶۷ - ۲۵۰ - ۳۳۵ - ۳۳۹ -

۴۳۲ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۵۲۰ - ۵۶۳ - ۵۸۰ -

۶۱۳ / دره ۶۳۱ / تجربه ج ۱ ص ۱۸۸

مناولات monāvalāt [ع.] (مص. ا.) ۱ - ج

مناولت، عطا کردن. / و صاف ۴۰۰: ۲ - ج

مناولت، دادن و گرفتن جام. / مرزبان ۶۲

مناولت monāvalat [ع.] (مص.) به یکدیگر

دادن و از یکدیگر گرفتن، عطا دادن. / مرزبان

۲۲۷ / و صاف ۴۸ - ۴۷۶

مناوله monāvala(e) [ع.] (مص.) ر.ك.

مناولت. / مصباح ۱۷

مناهبَت monāhabat [ع.] (مص.) غارت کردن.

/ مرزبان ۴۷۶ / دره ۵۱۴

مناهج manāhej [ع.] (ا.) ج منهج و منهج، راه

واضح، منهاج. / دستور ۷۷ - ۹۸ / رشید ۳۸

/ اخلاق ۱۹۷ / رشف ۱۳۹

مناهدت monāhadat [ع.] (مص.) به سوی

یکدیگر آهنگ کردن در حرب. / دره ۵۲۰

مناهزت monāhazat [ع.] (مص.) فرصت یافتن

و غنیمت شمردن. / مرزبان ۴۸۳ - ۶۸۳

مناهضت monāhazat [ع.] (مص. امص.)

مقاومت نمودن با هم، برابری کردن در جنگ.

مقاومت و برابری. / یمنی ۴۹ - ۲۰۴ -

۲۹۱ - ۳۰۷ - ۳۲۸ / مرزبان ۳۰۲ - ۵۱۶ /

و صاف ۶۸ - ۴۳۰ / دره ۲۱۳ - ۲۴۸ - ۴۰۲

مناهل manāhel [ع.] (ا.) ج منهل، جای

نوشیدن آب، آبخور، آبشخور. / مقامات ۹۴ /

سند ۳۰۴ / اغراض ۱۹۹ - ۳۶۸ - ۳۸۴ /

خود کاری کردن. مباشرت. / نفثه ۷۸

مناکحه monākaha(e) [ع.] (مص.) مناکحت،

نکاح کردن. / لباب ۴۹۰

مناکدت monākadat [ع.] (مص.) با هم

دشواری کردن، زشتخویی نمودن. / یمنی

۳۶۴ / دره ۴۳۸

مناکر manāker [ع.] (ص.) ج مُنْكَر، زشت،

قبیح. / المعجم ۱۴

مناکرت monākarat [ع.] (مص.) کارزار

کردن. / یمنی ۳۶۴ / دره ۴۱۷

منام manām [ع.] (ا.) آنچه در خواب بینند،

خواب. / خاقانی ۳۰۰ / معجم ۲۰۷ / مصباح

۱۶۳ / رشف ۲۱۴

منامات manām - āt [ع.] (ا.) ج منام، آنچه

در خواب بینند. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۳۳ /

و صاف ۵۵۹ / رشف ۲۱۳ - ۳۶۸

منانه mannana(e) [ع.] (ص.) زن متموله ای که

به مال خود بر شوهر منت نهد. / اخلاق ۲۲۱

مناوات monāvāt [ع.] (مص. امص.) مناواة،

دشمنی کردن با هم، مفاخرت کردن. دشمنی،

مفاخره. / عقول ۲۳ / یمنی ۶۴ - ۳۲۴ /

برید ۱۷۹ - ۳۶۳ / مرزبان ۱۳۶ / و صاف

۱۲ - ۱۳۹ - ۱۹۷ - ۲۱۵ - ۳۱۵ - ۳۳۹ /

رشف ۱۱۶ / دره ۲۱۴

مناوأت monāva'at [ع.] (مص.) ر.ك. مناوات.

/ یمنی ۱۷۲

مناوَبت monāvabat [ع.] (امص.) نوبت

گذاری. / یمنی ۳۲ - ۳۱۲ / المعجم ۶۵

مناوبه monāvaba(e) [ع.] (امص.) ر.ك.

مناوبت. / مقامات ۳۳ - ۹۸ / و صاف ۵۳۰ -

۵۵۲ - ۵۸۶

مناوِشات monāvašāt [ع.] (مص. ا.) ج

منبی monbī [ع.] (ص.) منبی، خبر دهنده، آگاه سازنده. / اغراض ۴۴ - ۲۷۱ / راحه ۱۲۷ - ۲۱۰ / دستور ۸۸ - ۹۰ - ۹۵ - ۹۸ / یمنی ۴۷۲ / برید ۲۸۱ / اخلاق ۱۳۱ - ۱۹۸ /

سیرت ۵۶ / مصباح ۱۵۳

منبی monbe' [ع.] (ص.) منبی، خبر دهنده، آگاه سازنده. / رشید ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۴ / برید ۲۲۲ - ۲۲۷ / وصاف ۴۴ - ۳۸۹ - ۵۰۶ / دره ۲۴۰

منت monnat [ع.] (ا.) قوت، قدرت، توانایی. / دستور ۵۰ / یمنی ۱۵۸

منتبه montabeh [ع.] (ص.) آگاه، هوشیار. / اخلاق ۵۳

منتشر montaser [ع.] (ص.) منتشر و پراکنده. / جهانگشا ج ۱ ص ۲۰۹

منتجبات montajabāt [ع.] (ص.) ج. مُتَجَبِه، مُتَجَب، گزیده. / دره ۴۸۹

منتجع montaja' [ع.] (ا.) منزلی که در آن به جستجوی احسان و آب و علف روند. / یمنی ۲۲۳ / وصاف ۱۷۴ - ۲۹۲

منتجع montje' [ع.] (ص.) آنکه به طلب احسان و آب و علف رود. / عقد ۱۴۷ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۶۰ - ۱۷۳ / وصاف ۱۷۴

منتزع montaza' [ع.] (ص.) برکنده شده. / وصاف ۱۵۰

منتسج montasej [ع.] (ص.) بافته شونده. / جهانگشا ج ۳ ص ۱۸۶

منتسخ montasax [ع.] (ص.) نسخه کرده شده. / نسخه گرفته شده. / مصباح ۹۶

منتسق montaseq [ع.] (ص.) مرتب و منظم شده. / معجم ۸۱ / وصاف ۲۳

منتشی montaši [ع.] (ص.) بوییده. انجامیده.

یمنی ۲۳۸ / برید ۹۰ - ۱۲۷ - ۲۴۴ - ۲۶۴ / معجم ۱۴۸ / روضه ۳۹ / وصاف ۷۸ - ۲۳۸ - ۲۵۰ / دره ۴۵۲ / تجربه ج ۱ ص ۱۲۱ - ج ۲ ص ۲۳۴

منايا manāyā [ع.] (ا.) ج. مَنِيه، مرگ، اجل. / سیرت ۲۷۳ - ۲۷۹ / وصاف ۵۱ / یمنی ۴۹۴ / تجربه ج ۲ ص ۲۳۴

منايع manāyeh [ع.] (ا.) ج. مَنِيحَة، عطا، دهش. / بیهق ۲۸۹ / رشید ۱۲۰ / عقد ۱۴۹ / اغراض ۴۰۳ / برید ۸۱ - ۱۵۱ / لباب ۶۴ / مرزبان ۵۵ / معجم ۱۲۷ - ۱۶۱ - ۱۷۰ - ۱۹۹ / وصاف ۱۱۸ - ۲۳۸ - ۲۷۱ - ۵۱۴ / سبط ۳۸ / ظفر ج ۲ ص ۱۴۶ / تجربه ج ۱ ص ۱۳۱

منبت manbet [ع.] (ا.) ۱ - محل روییدن، رستگاه. / مرزبان ۴۹ - ۱۱۴ - ۷۰۲ / معجم ۴۳ / وصاف ۲۰۲ / دره ۶۳۳: ۲ - محل رویش مو، پيازبن مو در زیر پوست. / کلیله ۱۴۷

منبته monbatta(e) [ع.] (ص.) جدا شده، منقطع. / دره ۳۶۱

منبشق monbaseq [ع.] (ص.) دریده. / دره ۵۸۷

منبشه monbassa(e) [ع.] (ص.) پراکنده. / دره ۳۶۱

منبر monbar [ع.] (ص.) انبار شده. / دره ۳۳۴

منبرم monbarem [ع.] (ص.) بافته شده. / وصاف ۷۱ - ۲۹۹

منبری monbarī [ع.] (ص.) تراشیده، درست شده. / وصاف ۵۹۰

منبض menbaz [ع.] (ا.) کمان نداف، کمان پنبه زنی. / دره ۹۷ - ۶۶۲

منبل manbal [ف.] (ص.) کاهل، پیکار. / مقامات ۱۳۰ - ۲۰۳

- / یمنی ۸۵
 منتصب montaseb [ع.] (ص.) قائم، ایستاده.
 / اغراض ۴۱-۴۲
 منتصف montasaf [ع.] (ا.) نیمه چیزی، وسط
 چیزی. / نفثه ۳۰
 منتعش monta'eš [ع.] (ص.) آنکه پس از
 افتادن برمی خیزد. / یمنی ۱۷۹-۳۵۶
 منتعش الحال monta'eš - ol - hāl [ع.]
 (ص. مر.) بهبود یافته. / یمنی ۱۹۰
 منتفع montafa' [ع.] (ص.) جای سود، محل
 نفع. / مرزبان ۵۶۵
 منتفع montafe' [ع.] (ص.) سود برنده،
 بهره‌ور. / چهار ۱۹
 منتقب montaqeb [ع.] (ص.) نقاب بسته،
 روی بند بسته، پنهان. / عتبه ۷۰-۱۰۹ /
 توسل ۱۳۳ / مصباح ۱۵
 منتقش montaqas [ع.] (ص.) نقش پذیرفته،
 نقش شده. / اخلاق ۵۱ / مصباح ۳۱۱
 منتقض montaqez [ع.] (ص.) ۱- ریمان
 تاب باز کرده. / یمنی ۱۸۳: ۲- ویران شده. /
 یمنی ۱۳۳: ۳- باطل، شکسته. / یمنی ۱۸۸
 / رشف ۳۱۲
 منتقم montaqem [ع.] (ص.) انتقام گیرنده،
 کینه کش. / مرزبان ۶۹۳ / سیرت ۲۸۰ / ظفر
 ج ۲ ص ۴۶۲
 منتقی montaqā [ع.] (ص.) برگزیده. / توسل
 ۹۱
 متکس montakes [ع.] (ص.) نگونسار،
 سرنگون. / یمنی ۲۹۲
 متمی montamī [ع.] (ص.) کسی که خود را
 به کسی یا چیزی نسبت کند، نسبت یابنده. /
 بیهق ۶۰ / مرزبان ۵۲۲ / نفثه ۲۵-۶۴ /
- المعجم ۲۰۶ / روضه ۷۹ / وصاف ۴۲۱-۶۱۵
 متنن me(o)nten [ع.] (ص.) بدبوی. / سمط
 ۱۰۰ / اخبار ۱۲ / رشف ۹۹
 متنه montena(e) [ع.] (ص.) مؤنث مُتنن،
 بدبوی. / خاقانی ۴۱
 متتهب montahab [ع.] (ص.) غارت شده، به
 یغما رفته. / عتبه ۱۵۴
 متتهج montahez [ع.] (ص.) به دنبال راه
 رونده. / عتبه ۹ / سمط ۲۲
 متتهز montahez [ع.] (ص.) کسی که فرصت را
 غنیمت شمرد، فرصت یابنده. / توسل ۲۵۲ /
 رشید ۴۹ / یمنی ۴۶۲ / معجم ۳۴-۵۱ /
 اخلاق ۳۱۸ / جهانگشا ج ۳ ص ۴۱ / مصباح
 ۱۶۹-۲۷۷ / وصاف ۱۸۳ / تجربه ج ۱ ص
 ۱۴۷
 متتهس montahes [ع.] (ص.) کنده شده. /
 یمنی ۴۹
 مثال monsāl [ع.] (ص.) هجوم آورنده. /
 وصاف ۱۴۰-۳۹۰ / دره ۵۶۵
 مثلم monsalem [ع.] (ص.) رخنه دار. / توسل
 ۱۵۹ / یمنی ۴۸۶ / نفثه ۷۳ / وصاف ۱۲۸-
 ۳۷۹-۴۴۰-۴۹۴ / دره ۲۹۳-۵۸۷
 منج آشیان monj - āšiyān [ف.] (امر.) آشیان
 منج، کندوی زنبور عسل. / راحه ۲۰۷
 منجا manjā [ع.] (ا.) منجی، مکان نجات، جای
 رهایی. / سند ۲۱۶ / اغراض ۳۷۹ / مرزبان
 ۵۱۶ / سیرت ۱۴
 منج انگبین monj - angabīn [ف.] (امر.)
 زنبور عسل. / بیهق ۲۸۰ / راحه ۲۸۱ /
 اخلاق ۱۶۲
 منجبر monjaber [ع.] (ص.) شکسته‌ای که
 بسته شده باشد، نیکو حال شده. / یمنی

۱۱۷-۱۳۰

منجج monjeh [ع.] (ص.) پیروزمند، کامیاب،

کامروا، موجب کامروایی و کامیابی. / بختیار

۹۱ / توسل ۱۵۱-۲۵۰ / عقد ۹۹-۱۶۵ /

سند ۷۹-۱۱۹-۲۰۶-۲۸۱ / اغراض ۸۷ /

دستور ۳۲-۶۶-۱۰۷ / برید ۱۲۸-۲۱۴ /

مرزبان ۲۲۲ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۳۵ / ظفر

ج ۱ ص ۱۷-ج ۲ ص ۳۴۹

منججه monjeha(e) [ع.] (ص.) مؤنث منجج،

پیروزمند، کامروا. / بیهق ۱۶۷

منجذ monajjaz [ع.] (ص.) آزموده. / دره ۵۲۷

منجذب monjazed [ع.] (ص.) ربوده شده،

جذب شده، کشیده شده. / اغراض ۷۸ /

سیرت ۲۴۷ / مصباح ۲۲۶ / رشف ۲۰۵ / دره

۵۲۶

منجز monjez [ع.] (ص.) روا کننده، وفا کننده.

/ وصاف ۶۱۰

منجس monajjas [ع.] (ص.) نجس کرده شده.

/ رشف ۱۲۶-۲۹۸

منجع monje' [ع.] (ص.) نتیجه دهند، اثر

کننده. / جهانگشا ج ۱ ص ۶

منجل menjal [ع.] (ا.) دامن. / دستور ۶۸-

۱۱۰ / دره ۲۳

منجل monjal [ع.] (ص.) روشن، ظاهراً منجل

به معنی آشکار شده و یا مرخم منجلی است. /

دره ۶۲۱

منجلی monjali [ع.] (ص.) روشن شوند،

آشکار، جلوه گر. / نفته ۷۳

منجم manjam [ع.] (ا.) کان و معدن. / خاقانی

۲۹۷

منجم الرشاد manjam - or - rašād [ع.]

(ص.مر.) معدن راستی. / دره ۹۸

منجم الفضل manjam - ol - fazl [ع.]

(ص.مر.) کان دانش، راه روشن. / دره ۹۸

منح menah [ع.] (ا.) ج. منحة، عطا، دهش. /

رشف ۲۷۹-۳۴۰-۳۸۶ / ظفر ج ۲ ص ۹۳

منح monoh [ع.] (ا.) ج. منيحة، عطا و دهش. /

دره ۱۵۳

منحت menhat [ع.] (ا.) بخشش، عطا، دهش.

/ خاقانی ۱۲۴-۲۹۷ / اغراض ۳۱-۸۰-

۱۷۸-۲۷۱ / راحه ۴۹ / دستور ۷۰ / برید

۶۹-۸۲-۹۸-۳۳۱ / سمط ۱۹-۵۰-۱۰۵

منحدر monhader [ع.] (ص.) از بالا به زیر

آینده، فرود آینده، سرازیر. / اغراض ۵۲ /

جهانگشا ج ۲ ص ۴۷ / وصاف ۶۷-۶۹-

۱۴۹-۱۵۴-۱۹۹-۲۵۴-۳۶۹-۴۲۴-

۵۱۳ / دره ۳۳۲-۳۴۸-۴۹۵-۵۲۶ /

تجربه ج ۱ ص ۸۵-ج ۲ ص ۲۵۱

منحدره monhadera(e) [ع.] (ص.) مؤنث

منحدر، سرازیر. / تجربه ج ۲ ص ۲۱۳

منحسم monhasem [ع.] (ص.) بریده. / عتبه

۴۴ / خاقانی ۲۷۱ / سند ۱۱۸ / اغراض

۱۲۵-۱۸۳ / یمنی ۱۶۷-۲۸۰-۳۱۹ /

معجم ۲۱۵-۲۵۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۶۰-

۲۰۳ / سیرت ۲۸۰ / دره ۱۲۴

منحل monhal [ع.] (ص.) گشاده. / دره ۶۲۱

منحوت manhūt [ع.] (ص.) تراشیده شده. /

وصاف ۳۸۲

منحور manhūr [ع.] (ص.) ۱- گلو بریده. /

المعجم ۵۹؛ ۲- در اصطلاح عروض نام «فع»

از مفعولات است که با زحاف «نحر» حاصل

شود. / المعجم ۵۹-۶۳-۱۳۸-۱۴۰-

۱۴۶-۱۴۱

منحول manhūl [ع.] (ص.) بخشیده و داده. /

منخل monxol [ع.] (ا.) عربال، پرویزن. / سند

۱۲۳ / دره ۲۳

منخلع 'monxale [ع.] (ص.) از جای کنده. /

جهانگشا ج ۲ ص ۸۷ / مصباح ۱۵ - ۶۸ -

۷۲ - ۱۲۱ - ۳۰۸ / سمط ۱۷ / رشف ۷۸ -

۲۷۳ - ۲۸۹

منخوب manxūb [ع.] (ص.) بد دل، ترسو،

ترسیده. / یمنی ۱۷۴ - ۲۴۱ - ۳۱۲ - ۴۹۲

منخیه monxiya(e) [ع.] (ص.) متکبران. /

رشف ۷۳

مندبه mandaba(e) [ع.] (ا.) جای ترس، جای

تضرع و زاری و فریاد. / وصاف ۶۲۱

مندفع 'mondafe [ع.] (ص.) دفع شونده، دور

شونده. / رشید ۲۰ / اغراض ۷۷ - ۱۸۳

مندك mondakk [ع.] (ص.) ویران شده، منهدم

گشته، نابود. / وصاف ۳۷۷ / تجربه ج ۱ ص

۵۷

مندل mandal [هندی] (ا.) چوب عودی که از

شهر مندل هند می‌آوردند. / وصاف ۳۰۰

مندلع 'mondale [ع.] (ص.) از غلاف بیرون

آینده. / دره ۲۹۱ - ۵۸۷

مندلق mondaleq [ع.] (ص.) از نیام برآمده. /

دره ۵۸۷

مندمعج 'mondamej [ع.] (ص.) داخل شونده،

درآینده در چیزی. / یمنی ۴۸۵ / تجربه ج ۱

ص ۴

مندمل 'mondamel [ع.] (ص.) بهبود یافته،

جراحت به شده. / نفته ۲۷ / المعجم ۴۱۰ /

وصاف ۱۵۰ - ۴۳۴ / تجربه ج ۲ ص ۲۴۲

مندو ؟ (ا.) ظاهراً جزو استحکامات قلعه و دیوار

شهر بوده است. / ظفر ج ۱ ص ۲۶۵ - ۵۳۰ -

ج ۲ ص ۲۹۸ - ۳۰۱

مرزبان ۶۸۲

منحول manhūl [ع.] (ص.) سخن یا شعر

دیگری که به خود بر بسته باشند. / راحه ۱۵۱

/ لباب ۱۱۱ / وصاف ۴۸۹

منحول گری آ - gar - manhūl [ع.] - ف.

(حاصص.) شعر دیگران را به خود بستن،

انتحال. / المعجم ۲۰۶

منخدع 'monxade [ع.] (ص.) گول خورنده،

فریفته شونده. / یمنی ۲۳۷ / مرزبان ۵۸۱

منخرط monxaret [ع.] (ص.) درکشیده به

رشته، آراسته، ملتزم. / توسل ۱۳۳ - ۱۵۵ /

اغراض ۷۶ - ۲۰۹ / عقول ۱۲ / برید ۷ -

۱۸ - ۷۲ - ۷۵ - ۱۳۱ - ۲۰۵ - ۲۱۱ - ۲۲۳ -

۲۳۸ - ۲۴۶ - ۳۶۹ - ۳۷۳ - ۳۷۵ / لباب

۴۵ - ۱۳۹ - ۳۴۳ - ۴۲۳ / مرزبان ۴۳۵ /

معجم ۱۵۴ / اخلاق ۲۸۲ / روضه ۳ - ۲۰ /

جهانگشا ج ۲ ص ۶۵ - ۲۴۳ - ۲۵۲ - ج ۳

ص ۲۰۶ / وصاف ۲۴۸ - ۳۲۲ / سمط ۶ -

۸۶ / مسامره ۴۲ / اخبار ۷۹ / مصباح ۲۰۹ -

۲۸۴ - ۲۹۷ / رشف ۱۵۰ / ظفر ج ۱ ص

۲۸۸ - ۳۰۵ - ۵۳۸ - ج ۲ ص ۳۸۲ / دره

۲۷۳ / گیتی ۴۸

منخرق monxareq [ع.] (ص.) پاره، دریده. /

مرزبان ۱۲۱ / وصاف ۶۰۳

منخرم monxarem [ع.] (ص.) شکافته، بریده.

/ مرزبان ۳۰۷ / وصاف ۱۵۴ - ۵۰۴ / دره ۵۷۴

منخزل monxazel [ع.] (ص.) منقطع، بریده. /

سمط ۸۱

منخسف monxasef [ع.] (ص.) پوشیده، پنهان.

/ اغراض ۷۸ / سمط ۳۷ / گیتی ۶۸ - ۲۱۵

منخصم monxasem [ع.] (ص.) شکسته. /

دره ۱۲۴

مندوب mandūb [ع.] (ص.) ۱- کسی که وی را برای انجام مهمی برگزینند و به جایی فرستند، نماینده، فرستاده شده. / یمنی ۱۷۰ / دستور ۳۳ / برید ۱۷۱-۱۹۲-۲۲۳-۲۵۱-۲۷۸ / نفثه ۳۰: ۲- امر و کاری که انجام آن از طرف بزرگان دین توصیه شده. / دستور ۱۰۳ / سیرت ۴۲ / وصاف ۱۷۷: ۳- مستحب. / مقامات ۶۹-۸۳-۱۷۰ / وصاف ۸-۱۴۷-۲۴۰-۶۵۲ / رشف ۱۰۵

مندوبات mandūbāt [ع.] (ص.) ج مندوبه، مندوب، مستحب. / رشف ۳۹۷

مندهش mondaheš [ع.] (ص.) مضطرب، ترسیده. / گیتی ۵۲

مندیل mendīl [ع.] (ا.) دستار، عمامه. / دستور ۱۱۲

مندوره manzūra(e) [ع.] (ص.) مؤنث مندور، نذر شده. / مصباح ۳۱۱

منزحف monzahef [ع.] (ص.) دور شونده از وزن. / المعجم ۴۷ / وصاف ۱۶۹-۳۷۹-۴۱۱

منزع manza' [ع.] (ا.) کشیدنگاه. / نفثه ۵۴ / اخبار ۲۴

منزعج monza'ej [ع.] (ص.) از جای برکنده، بی آرام، پریشان، ناراحت. / یمنی ۹۴-۲۹۱-۲۱۴ / برید ۳۵۵ / مرزبان ۶۱۱ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۳۱ / سیرت ۱۶۸-۲۷۴ / وصاف ۶۹ / سبط ۱۸-۲۶-۸۱-۱۰۰ / مسامره ۳۰۲ / نسایم ۲۶-۶۱ / اخبار ۲۸ / مصباح ۱۹۱-۳۵۵-۳۹۸ / دره ۲۰۰ / تجربه ج ۱ ص ۸۰

منساق monsāq [ع.] (ص.) مرتب و یک روش. / عتبه ۱۰ / المعجم ۴۱۴

منسب mansab [ع.] (ا.) نژاد، پیوند، نسبت. / مقامات ۱۶۳ / لباب ۸۷-۱۴۱ / نسایم ۱۵

منسحب monsaheb [ع.] (ص.) کشیده شونده. / مصباح ۱۶۳-۲۹۴-۳۰۳

منسدّ monsadd [ع.] (ص.) بسته شده، گشوده ناشدنی. / کلیله ۴۷ / یمنی ۱۰۱ / دستور ۱۲۲ / مصباح ۷۴

منسدم monsadem [ع.] (ص.) جراحت به شده و در اینجا ظاهراً غمگین و اندوهناک. / جهانگشا ج ۳ ص ۲۹

منسرح monsareh [ع.] (ص.) ۱- به شتاب رونده. / وصاف ۲۷۴ / دره ۵۲۷: ۲- کسی را گویند که از لباس خوش بیرون آید. / المعجم ۷۳: ۳- در اصطلاح عروض یکی از بحور عروضی است که اجزاء آن از اصل مستفعلن مفعولات، دوبار مفتعلن فاعلات حاصل شود. / المعجم ۲۹-۶۸-۷۲-۹۱-۹۵-۱۳۸

منسّق monassaq [ع.] (ص.) مرتب و آراسته شده. / وصاف ۶۱۷

منسلخ monsalex [ع.] (ص.) پوست باز کرده، بیرون آینده از چیزی. / مصباح ۸۵-۱۱۳

منسلک monsalek [ع.] (ص.) درآمده در چیزی، درآینده در چیزی، متصل و پیوسته. / گیتی ۷۱

منسم mansem [ع.] (ا.) شُم شتر که به آن سَهَل نیز گفته می شود. / مرزبان ۵۰۳

منسوق mansūq [ع.] (ص.) مرتب، منظم، منظوم. / یمنی ۴۵۳

منسیّ mansiyy [ع.] (ص.) فراموش شده. / عتبه ۸۹ / یمنی ۷۰ / نفثه ۱۲۱ / وصاف ۳۶۶

منسیّ monsi [ع.] (ص.) موجب فراموشی. /

بساط شطرنج. / سند ۱۶۰-۳۰۴ / اغراض

۲۸۲ / یمنی ۴۵۸-۴۶۳-۴۶۸ / برید

۲۶۱-۳۴۱ / معجم ۱۰ / وصاف ۱۱-۳۳-

۹۷-۱۰۵-۱۲۲-۱۲۶-۱۳۱-۳۲۲-

۴۸۴-۵۷۳-۶۵۷ / مسامره ۲۰۰ / ظفر ج ۱

ص ۸۷-۹۲-۱۲۴-ج ۲ ص ۴۸۲ / دره

۱۳۷

منصّه manessa(e) [ع.ا.] (ص.ا.) کرسی که عروس

بر آن نشیند، محل ظهور چیزی. / یمنی ۴۷۰

- / المعجم ۴-۴۴۶ / رشف ۵۶-۸۴

منضجات monzejāi [ع.ا.] (ص.ا.) ج منضج،

داروی منضج، هر دارویی که خلط را پخته کند

و آماده کند برای دفع، دارویی که ریش (زخم)

را پخته کند. / معجم ۱۲۶

منضجر monzajer [ع.ا.] (ص.ا.) دلتنگ. /

جهانگشا ج ۳ ص ۷۸

منضد monazzad [ع.ا.] (ص.ا.) روی هم چیده، بر

هم نهاده، مرتب شده. / چهار ۲ / یمنی ۳۲۰

/ لباب ۱ / مرزبان ۲۰۷-۷۴۷ / معجم ۱۴۹

/ سیرت ۲۵۲ / تجربه ج ۱ ص ۴۵۶

منضغظ monzayet [ع.ا.] (ص.ا.) مقهور،

مغلوب. / وصاف ۲۷۷ / دره ۳۹۰

منظم monzamm [ع.ا.] (ص.ا.) ضمیمه شده،

پیوسته. / وصاف ۱۹۵

منضود manzūd [ع.ا.] (ص.ا.) مرتب، منظم. /

خاقانی ۲۷۵ / یمنی ۴۹۲ / سبط ۱۰۴ /

رشف ۲۳۱ / دره ۲۹۳ / تجربه ج ۱ ص ۳۰-

۱۱۰-۱۸۰-۱۸۴-۴۰۳

منطبع montabe' [ع.ا.] (ص.ا.) نقش شوند،

نقش شده. / دستور ۸۰

منطقی montafī [ع.ا.] (ص.ا.) خاموش شوند،

فرو نشانده، خاموش. / مقامات ۲۰۱ / یمنی

اخلاق ۲۱۵

منشار menshār [ع.ا.] (ا.ا.) / خاقانی ۲۹۲

منشد monshed [ع.ا.] (ص.ا.) خواننده و آورنده

شعر دیگری، شعرخوان. / المعجم ۱۱۴ /

وصاف ۴۷-۱۸۴ / دره ۳۷۴-۴۸۲

منشرح monšareh [ع.ا.] (ص.ا.) باز گشاده. /

مسامره ۱۸۹

منشرد monšared [ع.ا.] (ص.ا.) فراری، رانده. /

وصاف ۵۸۴

منشّره monaššara(e) [ع.ا.] (ص.ا.) پراکنده. /

دره ۲۱۹

منشفه menšafa(e) [ع.ا.] (ا.ا.) حوله، دستمال. /

مصباح ۲۹۴

منشور manšūr [ع.ا.] (ص.ا.) ۱- پراکنده. / دره

۲۹۳: ۲- مبعوث، زنده شده. / برید ۹

منشی monšī [ع.ا.] (ص.ا.) ۱- خلق کننده، ایجاد

کننده. / جهانگشا ج ۱ ص ۸: ۲- دبیر،

نویسنده. / مسامره ۳۴: ۳- خواننده و آورنده

شعر از خویشتن. / المعجم ۱۱۴

منصبّ monsabb [ع.ا.] (ص.ا.) ریخته شده. /

وصاف ۲۱

منصرم monsarem [ع.ا.] (ص.ا.) بریده، جدا،

منقطع. / مرزبان ۳۷۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۶۰

/ وصاف ۲۹۹ / تجربه ج ۲ ص ۲۳۳

منصل monsol [ع.ا.] (ا.ا.) تیغ، شمشیر. / دره

۶۳۲

منصلح monsaleh [ع.ا.] (ص.ا.) اصلاح شونده.

/ جهانگشا ج ۲ ص ۲۳۴

منصوبات mansūbāt [ع.ا.] (ا.ا.) ج منصوبه،

بازی شطرنج. / معجم ۲۲۷

منصوبه mansūba(e) [ع.ا.] (ا.ا.) یکی از هفت

بازی نرد (بازی ششم). نخستین بازی شطرنج.

جهانگشا ج ۱ ص ۵۵ - ۱۰۰ - ۱۹۳ / و صاف
 ۲۰۸ - ۳۱۸ - ۴۷۱ - ۴۹۶ - ۵۱۷ / سطر ۲۲
 / مصباح ۱۸ - ۱۲۱ - ۵۹ - ۳۴۹ / رشف
 ۸۸ - ۱۶۷ - ۲۰۲ - ۲۰۸ - ۲۶۱ - ۲۹۰ -
 ۳۷۹ / ظفر ج ۲ ص ۲۰۲ / دره ۶۰۸
 منطق mentīq [ع.] (ص.) زبان آور، نیک گویا،
 خوش کلام. / خاقانی ۱۴۴ - ۱۵۷ - ۲۹۹ /
 دره ۱۱۰
 منظم monzalem [ع.] (ص.) ستم کشیده،
 اذیت شده. / اخلاق ۱۲۰
 منعم men'ām [ع.] (ص.) بسیار احسان. /
 و صاف ۲۲۸ / دره ۲۱۸
 منعت man'at [ع.] (ا.) مناعت. / سیرت ۱۳ /
 و صاف ۴۲۷
 منعر mon'aser [ع.] (ص.) لغزنده. / عتبه ۳
 منعرج mon'arej [ع.] (ص.) خمیده. / دره ۳۵۳
 منعطف mon'atef [ع.] (ص.) خم گیرنده،
 خمیده. / مرزبان ۶۴ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۳
 / و صاف ۵۰۲ / ظفر ج ۱ ص ۳۶
 منعکسه mon'akesa(e) [ع.] (ص.) در
 اصطلاح عروض نام یکی از دوایر عروضی
 است که نه بحر مستحدث ثقیل به اسامی زیر
 در آن گنجانده شده است: صریم، کبیر، بدیل،
 قلیب، حمید، صغیر، اصم، سلیم، حمیم. /
 المعجم ۹۳ - ۱۸۲
 منعلقه mon'aleqa(e) [ع.] (ص.) در اصطلاح
 عروض نام یکی از دوایر است که شش بحر
 مستحدث ثقیل در آن جای دارد؛ بحور
 مصنوع، مستعمل، اخرس، مبهم، مهمل،
 معکوس. / المعجم ۹۳ - ۹۴ - ۱۸۲
 منعوت man'ūt [ع.] (ص.) موصوف. / سیرت
 ۲۸۱ / رشف ۱۴۴

۳۱۸ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۶۳ / نسایم ۳۹ /
 مصباح ۷۵ / رشف ۲۳۵
 منطق mentaq [ع.] (ا.) منطقه، کمر بند، میان. /
 دره ۱۱۰
 منطق monte q [ع.] (ص.) به سخن آورنده، گویا
 گرداننده، گویا. / خاقانی ۱۴۴ - ۱۵۷ - ۲۹۹
 منطقه mentaqa(e) [ع.] (ا.) کمر بند. / مرزبان
 ۴۳۳ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۴۸
 منطقه الجوزا jōza - ol - mentaqat [ع.]
 (امر.) نام سه ستاره در برج جوزا که کمر بند
 جوزاست و آن را نطق الجوزا نامند. / دره ۱۰۳
 منطلق montaleq [ع.] (ص.) گشاده شده، روان
 شده. / عتبه ۱۲ - ۲۶ / توسل ۲۷ - ۲۶۹ -
 ۳۰۲ - ۳۶۲ / برید ۱۲۶ / لباب ۱۷ / روضه
 ۱۶ / اخبار ۹
 منظمس montames [ع.] (ص.) نیست شونده،
 ناپدید شونده، محو شده. / چهار ۴۰ / توسل
 ۳۵ - ۴۸ / سند ۲۷ / اغراض ۱۳ - ۱۷۱ /
 یمنی ۴۵۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۳ / رشف
 ۱۳۰ - ۱۷۶ / ظفر ج ۲ ص ۲۸۲
 منظمسه montamesa(e) [ع.] (ص.) مؤنث
 منظمس، محو شده، ناپدید شده. / دره ۳۶۷
 منطوق mantūq [ع.] (ص.) آنچه از صریح لفظ
 فهم شود، ظاهر سخن، مقابل مفهوم. / معجم
 ۲۱۲ / و صاف ۵ - ۴۴۱ / دره ۳۳۲ - ۳۹۷
 منطوقه mantūqa(e) [ع.] (ص.) مؤنث
 منطوق. / دره ۵۶۴
 منطوی montavī [ع.] (ص.) پیچیده،
 درنور دیده، حاوی، مشتمل. / عتبه ۲ - ۸۰ -
 ۱۴۱ - ۱۴۳ / توسل ۲۷۹ / خاقانی ۱۷۰ /
 اغراض ۳۶۴ / برید ۹۳ / مرزبان ۳۸۴ - ۵۲۶
 / نفثه ۴ / معجم ۲۷ - ۸۰ - ۱۳۴ - ۱۶۶ /

منفای menfāq [ع.] (ص.) بسیار پر خرج، پر
نفقه. / اخلاق ۱۱۰

منفتح monfateh [ع.] (ص.) گشاده. / رشف
۱۶۷

منفتق monfateq [ع.] (ص.) شکافته. /
خاقانی ۲۸

منفتل monfatel [ع.] (ص.) تافته شده.
برگشته. / وصاف ۳۷۹

منفته monfatta(e) [ع.] (ص.) ریز ریز شده.
پراکنده. / دره ۳۶۱

منفته monfassa(e) [ع.] (ص.) شکسته.
شکست خورده. / دره ۳۶۱

منفجر monfajer [ع.] (ص.) روان و جاری.
چشمه برآمده. / توسل ۱۹۸

منفذ monaffaz [ع.] (ص.) آنکه چیزی به او
فرستاده شده. / دستور ۱۱۱

منفر monaffar [ع.] (ص.) مورد نفرت، رمانیده
شده، نفرت آور. / اخلاق ۲۳۴

منفسات monfesāt [ع.] (ص.) ج مُنْفَسَة، هر
چیز گرانمایه مرغوب و نفیس. / دره ۴۶۱

منفسح monfasah [ع.] (ص.) گشاده، گشاد.
رشید ۶۶ / توسل ۳۰۲ / یعنی ۲۲ - ۲۰۱ -

۲۱۱ / مرزبان ۷۱۶ / وصاف ۳۱ - ۲۶۲ -
۲۸۲ - ۲۸۹ / مسامره ۱۸۹ / مصباح ۴۰۰ /

رشف ۵۷ / دره ۵۲۷

منفسخ monfasex [ع.] (ص.) برانداخته، فسخ
شده، لغو شده. / خاقانی ۱۰۸ / برید ۲۹۳ /
اخلاق ۲۹۸ / مسامره ۳۰۱

منفصم monfasem [ع.] (ص.) شکسته، قطع
شده، گسسته. / یعنی ۴۸۶ / برید ۲۷۶ /

مرزبان ۴۹۴ / وصاف ۴۴۰ / دره ۵۲۱

منفق monfeq [ع.] (ص.) نفقه دهنده، خرج

منغص monayyas [ع.] (ص.) تیره گردانیده.

مکذر، ناخوش گردانیده. / کلیله ۳۵ - ۸۶ -

۱۴۲ - ۲۲۰ - ۲۴۴ - ۲۵۱ - ۳۹۰ / چهار

۱۱۸ / عتبه ۱۳۵ / توسل ۳۰۴ / عقد ۱۲۰ /

اغراض ۸۷ - ۲۴۲ / راحه ۳۳۵ / یعنی ۴۸ -

۱۳۹ - ۲۵۰ / مرزبان ۸۳ / اخلاق ۹۵ -

۱۸۴ - ۳۱۴ / گلستان ۲۰۲ - ۴۴۵ /

جهانگشاج ۲ ص ۷

منغص monayyes [ع.] (ص.) تیره گرداننده.

ناخوش گرداننده. / راحه ۱۸۴ / نفقه ۱۱۷ /

روضه ۹۵ / سبط ۶۷

منغلای manylāy [مغ.] (ا.) منغله، منقلای.

منغله، مقدمه لشکر، مقدمه الجیش. / وصاف

۲۷۷ - ۳۶۸ / سبط ۸۶ / نسایم ۵۰ / ظفر ج

۱ ص ۳۳ - ۳۶ - ۴۲ - ۷۷ - ۸۳ - ۹۲ -

۱۱۵ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۹ - ۱۴۴ - ۲۶۳ -

۳۷۳

منغلطه monqaleta(e) [ع.] (ا.) در اصطلاح

عروض نام یکی از دوایر است که شش بحر

مستحدث ثقیل در آن قرار می گیرد، بحور

قاطع، مشترك، معتم، مستر، معین، باعث. /

المعجم ۹۳ - ۹۴ - ۱۸۲

منغلق monyaleq [ع.] (ص.) در بسته شده. /

اخبار ۳۱

منغله manyle [مغ.] (ا.) ر.ك. منغلای. / وصاف

۷۳ - ۱۲۷

منغمر monyamer [ع.] (ص.) غرق شونده.

فرورونده. / مصباح ۱۵۱ / دره ۴۹۵

منغمس monyames [ع.] (ص.) فرورفته، فرو

رونده. / مرزبان ۶۵۶ / مصباح ۱۵۱ - ۳۶۶

منفاخ menfāx [ع.] (ا.) دمه آهنگران. / وصاف

۶۱۳

منقبض، ستاره از هوا فرود آمده. / چهار ۹
منقبض monaqqat [ع.ا] (ص.) نقطه دار، منقوط.

/ مرزبان ۷۱۰

منقل manqal [ع.ا] (ا.) راه در کوه. / دره ۲۱۱

منقل menqel [ع.ا] (ا.) آتشدان. / دره ۲۱۱

منقلای manqlāy [مغ.ا] (ا.) منقلای، منقله،

مقدمه لشکر. / ظفر ج ۱ ص ۳۳۵ - ۳۵۹

۳۷۰ - ۳۷۱ - ۴۰۷ - ۴۸۰ - ۵۲۹

منقلبه monqaleba(e) [ع.ا] (ص.) در اصطلاح

عروض نام یکی از دوایر است که مخصوص

چند بحر مستحدث ثقیل می باشد. / المعجم

۹۳

منقلع monqale' [ع.ا] (ص.) از بن برکنده،

برکنده. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۹۸ / وصاف

۱۱۲ - ۱۴۸ - ۱۷۱ - ۴۹۵ - ۵۳۱ / مصباح

۱۶۷ - ۲۵۷ / رشف ۵۲ / تجربه ج ۲ ص ۴

منقله manqle [مغ.ا] (ا.) ر.ك. منقلای، منقلای و

منقله. / وصاف ۵۷۰ / دره ۲۱۱

منقود manqūd [ع.ا] (ص.) پول نقد. /

مقامات ۴۳ / یمنی ۳۸۷

منقور manqūr [ع.ا] (ص.) نقر شده، کنده شده،

کنده. / یمنی ۳۳۴

منقوص manqūs [ع.ا] (ص.) کم کرده شده، و در

اصطلاح عروض نام «مفاعیلن» است از

مفاعیلتن که با زحاف «نقص» منشعب شده

است. / المعجم ۸۲

منقوط manqūt [ع.ا] (ص.) نقطه دار. / المعجم

۴۳۲

منقی monaqqā [ع.ا] (ص.) ۱- پاک کرده شده.

/ چهار ۷۴ / رشف ۱۰۲: ۲- مویز پاک کرده.

/ چهار ۵۱

منکب mankeb [ع.ا] (ا.) دوش، کتف. / کلیله

دهنده. / خاقانی ۲۱۱ - ۲۹۷ / سند ۱۴۹

اغراض ۲۶۲

منفلق monfaleq [ع.ا] (ص.) شکافته شده. /

خاقانی ۲۸

منفوس manfūs [ع.ا] (ص.) گرانبایه، مرغوب.

/ دره ۲۰ - ۴۸۴

منفوش manfūš [ع.ا] (ص.) زده شده. / یمنی

۳۲۲ / ظفر ج ۲ ص ۴۳۱

منقار menqār [ع.ا] (ا.) نام یکی از گوهرهای

خزانة خلفا به وزن پانزده مثقال. / دره ۴۶۰

منقاش menqāš [ع.ا] (ا.) موجین، موجینه. /

توسل ۲۱۴ / یمنی ۹۹

منقبه manqaba(e) [ع.ا] (ا.) راه تنگ. / دره ۸۶

منقرف monqaref [ع.ا] (ص.) پوست باز کرده،

پوست کنده، معیوب. / برید ۳۰۳ - ۳۰۹

۳۱۹ - ۳۴۷

منقشع monqaše' [ع.ا] (ص.) پراکنده شده،

برطرف شده. / یمنی ۲۷۵ / معجم ۱۵۱ /

مصباح ۷۵ / رشف ۲۶۳ - ۲۹۷

منقبض monaqqes [ع.ا] (ص.) کم کننده. /

مرزبان ۴۲۶ / روضه ۹۱

منقصت manqasat [ع.ا] (ا.) کمی، کاستی،

عیب. / کلیله ۱۹۹ - ۲۲۵ - ۲۴۴ - ۲۴۹

۲۷۲ / توسل ۶۶ / برید ۱۴۳ - ۱۵۳ - ۱۶۷

۱۶۹ - ۳۰۲ / مرزبان ۴۰۲ - ۴۳۰ / جهانگشا

ج ۳ ص ۶۴ / وصاف ۲۷۱ - ۶۵۵ / سبط ۱ -

۶۴ / رشف ۵۵ - ۲۹۲ - ۳۴۷ / دره ۶۷۷ /

تجربه ج ۱ ص ۱۳۴

منقصم monqasem [ع.ا] (ص.) شکسته شده،

جدا شده. / یمنی ۴۸۶ / رشف ۱۶۷ / دره

۵۲۱

منقبضه monaqqaza(e) [ع.ا] (ص.) مؤنث

زنشویی بسته، نکاح کرده. / یمنی ۳۷۴
 منکور *mankūr* [ع.] (ص.) انکار کرده شده،
 ناشناخته. / یمنی ۴۶۹ / برید ۲۹۱ / وصاف
 ۲۸۰ / رشف ۳۰۸

منکورات *mankūrāt* [ع.] (ص.) مجهولات،
 ناشناخته‌ها. / برید ۱۰۷

منکوس *mankūs* [ع.] (ص.) سرنگون،
 نگونسار. / مقامات ۱۶۸ / بختیار ۲۷۵ /
 توسل ۱۳۶ / سند ۱۱۴-۲۱۵ / اغراض ۳۱۱
 / دستور ۵۰ / راحه ۵۸-۳۶۰ / عقول ۶۶ /
 برید ۳۳۲-۳۵۸ / لباب ۸۷ / مرزبان ۵۲۵ /
 معجم ۷۲-۱۱۲ / روضه ۱۸-۷۴ /
 جهانگشا ج ۱ ص ۳۲ / مسامره ۸۳-۱۲۵-
 ۱۶۳-۲۳۱ / رشف ۴۹-۱۰۸-۲۰۴-
 ۲۶۳-۲۷۱-۲۵۵ / ظفر ج ۲ ص ۲۶۵ / دره
 ۲۱۶-۲۲۵-۴۰۱

منکوسه *mankūsa(e)* [ع.] (ص.) سرنگون. /
 دره ۲۱۲

منمهی *monmahī* [ع.] (ص.) محو کرده شده،
 پاک کرده شده. / وصاف ۱۲۸-۵۲۸

منمنم *monamnam* [ع.] (ص.) آراسته، نگار
 کرده. / دره ۱۰۸-۶۵۰ / تجربه ج ۱ ص ۴۶۷

منمنمات *monamnamāt* [ع.] (ص.) ج
 مُنَمَّم، آراسته. / دره ۴۶۱

منمیه *monmiya(e)* [ع.] (ص.) قوه‌ای که سیب
 نمو و رشد می‌شود. / اخلاق ۵۶-۵۸

منوب *manūb* [ع.] (ص.) کسی که در کاری
 نایب و جانشین دیگری شده. / برید ۱۸۰ /

جهانگشا ج ۳ ص ۲۰۷-۲۰۸ / سیرت ۱۳۶
 / وصاف ۴۱-۱۹۸ / سمط ۹۹

منون *manūn* [ع.] (ل.) مرگ، اجل. / اغراض
 ۳۷۷ / نفنه ۵۹ / سیرت ۱۲-۲۳۷

۴۱۹ / اغراض ۹۴ / یمنی ۲۱۲ / معجم ۱۱۶
 منکب الجوزا *mankeb - ol - jōzā* [ع.]
 (امر.) نام ستاره‌ای است بر دوش صورت فلکی
 جوزا. / رشف ۲۸۰

منکح *monkah* [ع.] (ل.) همخوابه، آنکه نکاح و
 همخوابگی را شاید. / اخلاق ۷۱ / وصاف ۲۲۳

منکدر *monkader* [ع.] (ص.) فرو ریخته، فرود
 آمده. / وصاف ۲۸۸

منگروار *monakkar - vār* [ع. - ف.]
 (ق.مر.) ناشناس، متنگروار. / جهانگشا ج ۲
 ص ۱۷۲

منگس *monakkas* [ع.] (ص.) سرنگون،
 نگونسار. / سیرت ۱۹۹

منکسر *monkaser* [ع.] (ص.) شکسته شونده،
 شکسته. / سیرت ۱۱۰ / مسامره ۱۷۵ /
 نسایم ۳۶

منکسف *monkasef* [ع.] (ص.) در حجاب
 رفته، گرفته. / یمنی ۳۴۳ / دستور ۷۶-۹۵
 / لباب ۹۴ / روضه ۱۱۹ / وصاف ۱۹ /
 مسامره ۱۱۹-۳۰۱ / دره ۱۳۱

منکشف *monkašef* [ع.] (ص.) برداشته شده.
 / سند ۸۵

منکوب *mankūb* [ع.] (ص.) دچار نکبت شده،
 رنج رسیده، مغلوب. / کلیله ۲۵۲ / عقول ۴۵
 / برید ۲۷۶-۲۸۴ / سیرت ۱۷۲ / سمط ۸۹
 / رشف ۶۶

منکوبه *mankūba(e)* [ع.] (ص.) ۱- رنج
 رسیده. / دره ۳۵۴: ۲- طریق منکوب، راه بر
 غیر قصد و اعتدال. / دره ۳۵۴

منکوح *mankūh* [ع.] (ص.) نکاح کرده، عقد
 زنشویی بسته. / مرزبان ۱۱۸

منکوحه *mankūha(e)* [ع.] (ص.) عقد

منهوب manhüb [ع.] (ص.) غارت شده، چپاول شده. / سبط ۸۹ / دره ۲۴۷

منهوبات manhübāt [ع.] (ص.) چ منهوبه، منهوب، غارت شده. / سیرت ۱۹۵ / وصاف ۱۵۳

منهوبه manhūba(e) [ع.] (ص.) غارت شده، چپاول شده. / گیتی ۷۰
منهوره manhūra(e) [ع.] (ص.) جاری شده. / دره ۵۳۳

منهوک manhūk [ع.] (ص.) لاغر و نزار، و در اصطلاح عروض در اشعار عرب روا باشد که چهار دانگ از اجزای بحری کم کنند و باشد که بر دو جزو از هر يك شعر گویند و آن را منهوک خوانند به سبب قلت اجزا و ضعف آن. / المعجم ۶۴-۶۷

منهوی monhavi [ع.] (ص.) از بلندی به زیر افتاده. / رشف ۳۴۶-۳۵۵-۴۲۶
منهی manhiyy [ع.] (ص.) نهی شده، باز داشته. / دره ۲۴۸
منی monā [ع.] (ا.) ج منیه، آرزو، خواهش. / دستور ۷۰

منیب monīb [ع.] (ص.) بازگشت کننده به سوی خدا. / معجم ۱۳۱ / رشف ۲۱۵
منیّت maniyyat [ع.] (ا.) اجل، مرگ. / برید ۹۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۰۷ / دره ۶۶۴ / تجربه ج ۲ ص ۲۵۴

منیت monyat [ع.] (ا.) خواهش، آرزو. / مقامات ۲۵۰ / ۲۰ / برید ۲۰۱-۲۵۳
منیر monayyar [ع.] (ا.) جامه دو پوده. / مقامات ۴۷

من یزید man - yazīd [ع.] (جم. ا.) که زیاد می کند؟ مزایده، حراج. / کلیله ۱۹۵ / رشید

منهوه monavvah [ع.] (ص.) بلند نام، بلند شده. / برید ۱۹۹-۲۲۷

منوی manvā [ع.] (ا.) ج منی، حج منا، پیمانهای که آن را من نیز گویند. / وصاف ۳۸۸
منهب menhab [ع.] (ا.) اسب تیز دهنده. / دره ۵۱۴

منهجم monhajem [ع.] (ص.) مهدم. / دره ۶۷۰

منهّد monhadd [ع.] (ص.) شکسته، ویران شده. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۲۸
منهره monhara(e) [ع.] (ص.) فراخ شده. / دره ۵۳۳

منهض monhez [ع.] (ص.) برخیزنده. / عنبه ۱۲۲

منهضم monhazem [ع.] (ص.) گوارده شده، هضم شده و تحلیل رفته. / یمنی ۱۶۲
منهل manhal [ع.] (ا.) جای نوشیدن آب، آبخور، آبشخور. / بختیار ۱۴۸-۱۹۵ / توسل ۲۸۰ / عقد ۱۰۶ / سند ۱۶۱ / اغراض ۴۶-۷۴ / عقول ۹-۲۵-۵۸-۶۴ / برید ۶۵-۱۹۸-۲۳۵-۲۷۱-۲۷۴-۲۹۵-۳۰۹-۳۲۸ / روضه ۸-۲۴-۱۲۶ / وصاف ۱۲۶-۵۶۳ / سبط ۸۴ / دره ۱۲۴-۱۸۵

تجربه ج ۱ ص ۱۹۶-ج ۲ ص ۲۵۳
منهله monhela(e) [ع.] (ص.) سیراب سازنده. / دره ۴۵۲

منهر monhamer [ع.] (ص.) روان گردیده، ریخته شده. / توسل ۳۰-۱۹۰ / جهانگشا ج ۲ ص ۴۷ / وصاف ۱۷۹ / نسایم ۹۵ / تجربه ج ۱ ص ۲۷۰

منهمك monhamek [ع.] (ص.) کوشش کننده، ستیهنده. / سیرت ۱۳۲ / نسایم ۵۲

آنها، آنچه واجب شود و لازمه چیزی باشد. /

کلیله ۱۶۲ / عقول ۵۳

مواجر movājer [ع.] (ص.) زنی که خود را به

مزد دهد. / برید ۳۰۹

مواجید mavājīd [ع.] (ا.) ج وَجِد. در

اصطلاح تصوّف کیفیات وجدانی، حالات و

مقاماتی چند که به طریق کشف و وجدان بر

اولیا و عرفا و سالکان راه ظاهر می شود. /

مصباح ۳ / رشف ۱۴۳

مواحدات movāhadat [ع.] (مص.) با یکدیگر

یگانگی کردن. / تجربه ج ۲ ص ۱۰

مواخات mo'āxāt [ع.] (مص.) برادری کردن،

دوست شدن. / کلیله ۱۵۷ - ۱۶۶ - ۲۴۵ /

توسل ۱۸۶ / خاقانی ۳۳ / عقول ۴۲ - ۵۰ /

یمینی ۴۶ - ۶۳ - ۱۰۳ - ۱۶۲ - ۳۶۷ / برید

۲۱۴ / مرزبان ۱۲۹ - ۲۹۹ / اخلاق ۳۲۴ /

روژه ۲۷ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۴۵ - ج ۳ ص

۲۴۵ / وصال ۲۴۲ / مصباح ۲۳۹

موادعت movāda'at [ع.] (مص.) صلح کردن،

آشتی کردن. / یمینی ۳۰ - ۳۸۴ / وصال ۴۳۲

/ رشف ۵۰

موارات movārāt [ع.] (مص.) نهفتن چیزی را.

/ جهانگشا ج ۳ ص ۲۶۴ / وصال ۲۳۲ -

۴۵۴

موارد mavāred [ع.] (ا.) ج مَوْرِد. محل ورود

آب، راه به سوی آب، آبخور. / رشید ۹ - ۲۳ -

۷۹ / یمینی ۱۶۷ - ۳۹۰ / معجم ۱۲۱ - ۱۴۸

/ تجربه ج ۱ ص ۱۲۱ - ج ۲ ص ۴۳

مواردات movāradat [ع.] (مص.) با هم به یک

آبشخور وارد شدن، در اینجا هم زبانی، سخن

در سخن کسی دوانیدن. / کلیله ۲۵

موارده movārada(e) [ع.] (مص.) در اصطلاح

۲۳ / سند ۱۹۰ / اغراض ۱۰ / لباب ۱۶۱ /

روژه ۶

منیع المنال manī' - ol - manāl [ع.]

(ص. مر.) دور از دسترس. / مرزبان ۶۵۷

منیف monīf [ع.] (ص.) بلند و دراز، افراخته. /

کلیله ۷۴ / عقد ۷۷ - ۹۴ / سند ۲۷ - ۲۷۲ -

۲۷۹ / اغراض ۱۷۷ - ۲۷۱ / دستور ۷۳ /

برید ۲۶۸ - ۲۷۲ - ۳۰۵ / مرزبان ۷۱۶ /

معجم ۱۰ - ۱۶۰ / روزه ۲۲ / سیرت ۱۰۳ /

وصاف ۵۳۹ / نسایم ۶ / اخبار ۲ / رشف

۱۰۸ - ۲۵۸

منیفه monīfa(e) [ع.] (ص.) مؤنث منیف، بلند.

/ مقامات ۹۳ / وصال ۳۹۱

منیه maniyya(e) [ع.] (ا.) منیت، مرگ، اجل.

/ معجم ۱۱۲

موابد mavābed [مع.] (ا.) ج موبد، روحانی

زردشتی. / معجم ۱۵۹

موابده mavābeda(c) [مع.] (ا.) ج موبد،

روحانی زردشتی. / وصال ۴۴۲

موا بست mo'ābasat [ع.] (مص.) سرزنش

کردن، پیش آمدن کسی را به مکروه. / دره ۱۱۷

مواتات movātāt [ع.] (مص. امص.) فرمان

بردن، موافقت کردن. فرمانبرداری، موافقت. /

توسل ۶ - ۱۴۶ - ۱۶۳ - ۲۹۰ - ۳۰۴ / برید

۷۴ - ۲۱۴ / لباب ۱۲ - ۱۹ - ۲۸۷ / روزه

۸۳ - ۱۵۶ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۷۹ / وصال

۶ - ۱۰۰ / سبط ۱۰۵ / دره ۱۸۱

مواتات mo'ātāt [ع.] (مص.) ر.ك. مواتات. /

برید ۱۸۵ - ۳۸۱ / نفثه ۹ - ۳۸ / سیرت ۱۰

/ نسایم ۱۱۰

مواجب mavājeb [ع.] (ا.) ج موجب، وظیفه و

عملی که بر شخص واجب باشد مبادرت به

بدیع، موارد یا توارد آن است که دو شاعر
بی آنکه شعر یکدیگر را دیده باشند مضمون
واحدی بسرایند و بسا که در الفاظ نیز مشترک
باشند. / وصف ۵۹۳

موارعه *movāra'a(e)* [ع.] (مص.) کنکاش
نمودن. / دره ۳۲۴

موازرت *movāzarat* [ع.] (مص. امص.) مدد
کردن، یاری کردن. مدد، یاری. / عتبه ۱۲۶ /
توسل ۵۶ / وصف ۱۰۵-۴۹۸

مواسا *movāsā* [ع.] (مص.) ر.ك. مواسات. /
کلیله ۲۳ / بختیار ۱۴۷

مواسات *movāsāt* [ع.] (مص. امص.) یاری
کردن. یاریگری. / یمنی ۳۳۰-۴۵۷ /
مرزبان ۱۰۳-۱۴۵-۳۷۶ / معجم ۱۸۴

مواسم *mavāsem* [ع.] (ا.) ج مؤسم، هنگام،
وقت. / عتبه ۳۷ / بختیار ۵۸ / توسل ۱۰۹ /
عقد ۱۵۰ / وصف ۶۶-۲۰۴ / سبط ۴۷ /
رشف ۳۳۰

مواسم *mavāsem* [ع.] (ا.) ج مَیْسَم، علامت،
نشان. / دره ۳۴۴

مواشجت *movāšajat* [ع.] (مص.) آمیزش و
خویشی و پیوند داشتن. / یمنی ۲۴۹-۲۹۵
مواشم *mavāšem* [ع.] (ا.) خالها. / دره ۳۴۴

مواشی *mavāšī* [ع.] (ا.) ج ماشیه، چاربا. /
یمنی ۱۲۰ / مرزبان ۶۰ / جهانگشا ج ۱ ص
۳۸-ج ۲ ص ۵۴ / ظفر ج ۲ ص ۱۱۹

مواصف *mavāsef* [ع.] (ص.) ظاهراً ج
موصف، خدمتکار. / برید ۱۹۱

مواصفات *movāsafāt* [ع.] (مص. ا.) ج
مواصفه، وصف کردن بیمار مرض خود را برای
طیب. / دره ۸۵

مواصفه *movāsafa(e)* [ع.] (مص.) توصیف

همدیگر کردن. / وصف ۲۸۳

مواضعت *movāza'at* [ع.] (مص.) ۱- با
یکدیگر قرار نهادن، قرار گذاشتن. / کلیله
۳۲۴ / معجم ۱۶۸-۲۴۷: ۲- سازواری
کردن، موافقت کردن. / مقامات ۱۸۳: ۳- (ا.)
باجی که ملوک زبردست به پادشاهان مستقل
دهند. / چهار ۳۱

مواضعه *movāza'a(e)* [ع.] (مص. امص.) ۱-
با هم قرار گذاشتن. قرارداد. / یمنی ۵۸ /
معجم ۱۳۶ / جهانگشا ج ۲ ص ۸۳ / وصف
۱۸۳ / ظفر ج ۲ ص ۴۵۴: ۲- (ا.) مواضعت،
باجی که ملوک زبردست به پادشاهان مستقل
دهند. / راحه ۹۴ / جهانگشا ج ۲ ص ۸۸ /
سبط ۲۲

مواضی *mavāzī* [ع.] (ص.) ج ماضیه، گذشته.
/ سند ۳۱-۱۲۹-۱۷۳-۲۱۸ / اغراض
۱۲۲

مواطات *movātāt* [ع.] (مص. امص.) موافقت
کردن با کسی در امری، يك جهتی کردن.
موافقت. / یمنی ۴۶-۸۶-۹۵-۹۸-۱۷۳

/ المعجم ۲۸۹ / اخلاق ۱۵۹ / سیرت ۱۰۰ /
وصاف ۱۱-۴۸-۲۴۵-۲۶۲-۳۲۷-۳۴۵
/ مصباح ۱۶۹ / دره ۱۸۱-۶۲۶

مواطآت *movāta'at* [ع.] (مص.) زیر پای
سپردن. / سند ۱۰ / اغراض ۱۳
مواطی *mavāṭī* [ع.] (ا.) مواطی، ج مَوْطَأ، جای
قدم، جای پا، قدمگاه. / توسل ۱۲۸ / یمنی
۴۶۹ / مرزبان ۷۲۷

مواطی *mavāte'* [ع.] (ا.) مواطی، ر.ك. مواطی.
/ مرزبان ۳۴۲

مواعدت *movā'adat* [ع.] (مص.) به یکدیگر
وعده دادن. / مرزبان ۱۴۷-۳۸۰ / سیرت

مؤامره mo'āmara(e) [ع.] (مص. امص.) ۱-

مشورت کردن. مشورت. / بیهق ۱۵ / المعجم

۳- ۲۲ / سیرت ۱۴۵: ۲- (ا.) نوشته‌ای که

سلاطین یا حکام به نام مأمورینی که وجوهی از

اموال دولتی را به نام خود ضبط کرده بودند

صادر می نمودند و به موجب آن رد آن اموال را

از ایشان می خواستند. / وصاف ۲۶۸- ۳۴۰-

۴۹۳ / سمط ۹۴ / مسامره ۳۰۲

مواید mavāyed [ع.] (ا.) ج. مانده، خوان پر

طعام، خوان نعمت. / مرزبان ۳۸۴ / سمط ۷۴

مواید mavāyed [ع.] (ا.) سختیها. / دره ۱۵۴

مؤایست mo'āyasat [ع.] (امص.) ناامیدی. /

دره ۱۱۷

موایل mavāyel [ع.] (ا.) ج. مؤئل، پناهگاه. /

یمینی ۳۱۳

موائل mavā'el [ع.] (ا.) درخت پر شاخ (؟) /

دره ۳۸۱

مؤبد mo'abbad [ع.] (ص.) جاودانی شده،

ابدی شده. / کلیله ۱۴- ۲۷- ۳۶ / دستور

۱۹- ۲۰

موبق mūbeq [ع.] (ص.) هلاك كنده، مهلك. /

دره ۱۷۹

موبقات mūbeqāt [ع.] (ص.) ج. موبقه، موبق،

هلاك كنده، مهلك. / خاقانی ۳۷ / المعجم ۱۷

/ دره ۱۰۷- ۵۶۲

مؤبل mo'abbal [ع.] (ص.) گرفتار و بال،

گرفتار سختی. و نیز رك. و بال. / یمینی ۱۶ /

مرزبان ۳۱۸ / مسامره ۱۲۵

موتده movattada(e) [ع.] (ص.) میخ زده،

ثابت. / دره ۲۰۲

مؤتسی mo'tasī [ع.] (ص.) پیرو، اقتدا کننده.

/ دره ۱۷۵

۱۶۳

مواغ movāy [ع.] (مص.) بانگ کردن گریه. /

دره ۱۰

مواقعت movāqa'at [ع.] (مص.) با هم به

جنگ درافتادن. / دره ۳۵۳- ۳۹۹

مواقعہ movāqa'a(e) [ع.] (امص.) نبرد. / دره

۷۰۷

مواقف mavāqef [ع.] (ا.) ج. مؤقف، ایستادن

جای، ایستگاه. / یمینی ۳۸۶- ۴۰۱

مواقفت movāqafat [ع.] (مص.) با کسی

ایستادن در جنگ. / دره ۳۱۵

مواقفه movāqafa(e) [ع.] (مص.) درخواست

ایستادن نمودن. / یمینی ۲۰۹- ۲۲۷- ۳۱۲-

۳۳۹ / جهانگشا ج ۲ ص ۵۱

مواقیت mavāqīt [ع.] (ا.) ج. میقات، جای

کار، موضع احرام بستن حاجیان. / خاقانی ۴۵

/ عتبه ۸۳

مواکل movākel [ع.] (ص.) مؤاکل، همکاسه.

/ مرزبان ۵۹۶

موالات movālāt [ع.] (مص. امص.) دوستی و

پیوستگی کردن. دوستی، پیوستگی. / کلیله

۱۶۶ / رشید ۱۵- ۱۶- ۳۰- ۹۰ / یمینی ۶۳

/ معجم ۹۸ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۳ / وصاف

۱۵۱ / سمط ۸۵

مؤالف mo'ālef [ع.] (ص.) خو گیرنده، دوست

شونده. / دستور ۶۴ / مرزبان ۴۵۰ / نسایم

۸۷ / گیتی ۱۲۴- ۲۳۱ / تجربه ج ۱ ص ۷۵

موالی movālī [ع.] (ص.) دوست دارنده. /

خاقانی ۳۳۷ / اغراض ۲۰۷ / دستور ۶۴ /

برید ۲۴۶ / مرزبان ۵۲۱

مؤامرات mo'āmarāt [ع.] (ا.) ج. مؤامره،

رك. مؤامره در معنای دوم. / وصاف ۳۳۹

موجلکاه mūjalkāh [م.ج.] (ا.) ر.ک. مجلکا. /

وصاف ۲۲۱

موجلکا mūčalkā [م.ج.] (ا.) ر.ک. مجلکا و

موجلکا. / وصاف ۳۳۶ - ۳۵۰ / دره ۵۸۹

موجلکاه mūčalkāh [م.ج.] (ا.) ر.ک. مجلکا و

موجلکا. / وصاف ۲۲۴ - ۲۵۹ - ۳۶۳

مؤڈا mo'addā [ع.] (ص.) مضمون، مدلول. /

ظفر ج ۱ ص ۱۷۹ - ۲۲۴ - ۲۴۴ - ج ۲ ص

۲۱ - ۵۹ / دره ۴۷۸ - ۵۰۰ - ۵۹۶

مؤدّات mo'addadāt [ع.] (ص.) ج. مؤدّده،

کج شده. / دره ۶۴۳

مودع mūda' [ع.] (ص.) ودیعت نهاد، امانت

گذاشته شده. / بیهق ۱۱ / مصباح ۲۵۲ /

رشف ۷۹ - ۸۹ - ۲۲۸ - ۲۶۱ - ۳۲۸ - ۴۱۶

مودعات mūda'āt [ع.] (ص.) ج. مؤدّعه،

مودّع، ودیعت نهاد. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۴۹

مودود mōdūd [ع.] (ص.) دوست داشته شده.

/ وصاف ۳۶۶

مودوده mōdūda(e) [ع.] (ص.) دوست داشته،

محبوب. / دره ۵۹۹

مودوع mōdū' [ع.] (ص.) ودیعه گذاشته. /

وصاف ۲۲۵ - ۲۴۲ - ۲۷۳ - ۳۱۳ - ۳۵۹

مودوعات mōdū'āt [ع.] (ص.) ج. مودوعه،

مودوع، ودیعه گذاشته. / وصاف ۵۰

مؤڈی mo'addā [ع.] (ص.) ۱ - رسیده، منجر.

/ رشف ۱۳۲ - ۱۳۹ - ۱۹۲ - ۲۰۷ - ۲۰۸ -

۲۳۸ - ۲۵۶ - ۲۸۲ / دره ۶۵۲ / تجربه ج ۲

ص ۸۲: ۲ - تأدیبه شده، پرداخته. / سمط ۶۳

مؤڈی mo'addī [ع.] (ص.) ۱ - رساننده، ادا

کننده، راهنما. / مرزبان ۵۹۲ / اخلاق ۳۷ -

۷۱ - ۷۶ - ۷۹ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۴۵ - ۱۹۵ /

روضه ۹۸ / وصاف ۱۸۹ / ظفر ج ۲ ص ۳۳۱

مؤتلفات mo'talefāt [ع.] (ص.) ج. مؤتلفه،

مجتمع گشته. / بیهق ۹

مؤتلف mo'tanef [ع.] (ص.) آینده، نزدیک

شونده، پیش آینده. / توسل ۱۹۹

مؤتلفات mo'tanefāt [ع.] (ا.) ج. مؤتلفه،

مؤتلف، پیش آینده، نزدیک شونده، آینده. /

خاقانی ۱۸۰ / وصاف ۲۴ - ۱۵۶

موتود mōtūd [ع.] (ص.) میخ کوفته شده. / دره

۲۹۰

موتور mōtūr [ع.] (ص.) آنکه کسی از وی

کشته شود و خون کشته خویش درنیابد. /

یمینی ۴۳۰

مؤثل mo'assal [ع.] (ص.) با اصل، استوار. /

وصاف ۵۹۵ / دره ۵۶۵

موثوق mōsūq [ع.] (ص.) دارای اعتماد،

اعتماد کرده شده. استوار، ثابت. / بیهق ۱۲

موجا mōjā [ع.] (ص.) موجی، ناآه تیزرو. / دره

۵۸۳

موجان mavajān [ع.] (مص.) موج زدن، تموج

یافتن. / بختیار ۲۵۵

موجع mūje' [ع.] (ص.) به درد آورنده، دردناک.

/ کليلة ۲۹۱ / عتبه ۱۱۱ / عقد ۱۰۴ /

دستور ۱۰۸ / اخلاق ۱۸۴ / روضه ۶۴ /

وصاف ۹۱

مؤجل mo'ajjal [ع.] (ص.) فرصت داده شده،

مهلت داده شده. کنار گذاشته در مدت زمانی

معین. / یمینی ۱۴۷ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۸۳

/ مسامره ۲۷۴ / مصباح ۱۵۹ / وصاف ۱۵۵

/ رشف ۱۵۱

موجلکا mūjalkā [م.ج.] (ا.) مجلکا، موجلکا،

موجلکا، محضر، صورت مجلس، سند. /

وصاف ۲۳ - ۱۱۸ - ۱۱۹

شده. / بیهق ۱۷۴ / یمنی ۴۹۴ / وصاف
۱۲۶-۳۹۷ / رشف ۶۱ / تجربه ج ۱ ص
۱۹۲-۱۹۳

موروده mōrūda(e) [ع.] (ص.) مؤنث مورود.
ر.ك. مورود. / تجربه ج ۲ ص ۲۳۴

موریات mūriyāt [ع.] (ا.) اسبها که چون سم بر
زمین زنند آتش برآید. / دره ۴۱۴

موریانه mūr - iy - āna(e) [ف.] (ا.)

زنگاری که آهن و فولاد را ضایع کند به طوری
که از صیقل زدن برطرف نشود. / گلستان ۱۷۶

موزع movazza' [ع.] (ص.) توزیع شده.
پراکنده شده. بخش شده. / برید ۹۰ / یمنی

۹۱ / اخلاق ۲۵۰-۲۵۳ / وصاف ۶۳ / سمط

۲۹ / مصباح ۶۱-۱۵۱ / رشف ۲۵۵

موزعات movazza'āt [ع.] (ص.) ج موزع.
توزیع شده. / وصاف ۴۳۸

موزه mūza(e) [ف.] (ا.) نوعی پافزار که تاساق
پا و زیرزانورا فرا گیرد، چکمه. / یمنی ۴۵۷

موسر mūser [ع.] (ص.) توانگر، غنی، فراخ
دست. / رشید ۷۵ / برید ۱۹۸ / دره ۱۶۱

موسّع movassa' [ع.] (ص.) ۱- وسعت داده
شده، وسیع. / مصباح ۲۴۴ / دره ۲۹۱: ۲- در

اصطلاح عروض نام «فاعلیاتن» است از
فاعلاتن که با زحاف توسیع منشعب می شود. /

المعجم ۵۴-۱۳۵-۱۵۹

موسّعه movassa'a(e) [ع.] (ص.) مؤنث
موسّع، وسیع. / وصاف ۱۴۷

موسّم movassam [ع.] (ص.) علامت شده.
نشان شده. / دره ۳۴۴-۵۶۳-۶۱۴ / تجربه

ج ۲ ص ۱۳۲

موسوس movasvas [ع.] (ص.) به وسوسه
افتاده. / مسامره ۲۸۵ / سمط ۳۰

/ دره ۶۵۱ / تجربه ج ۲ ص ۱۹۶: ۲- تأدیه
کننده، پردازنده. / رشید ۴۳ / یمنی ۴۳۳-
۴۵۷ / وصاف ۱۲۱ / مسامره ۲۳۱

مؤذیات mo'addiyāt [ع.] (ص.) ج مؤذی.
تأدیه کننده، پردازنده. / وصاف ۱۶۲

مؤذن mo'azzen [ع.] (ص.) بسیار اعلام کننده.
/ مصباح ۱۱۵

مور mōr [ع.] (ا.) راه پاسرده. / دره ۶۹۹

مورث mūres [ع.] (ص.) بر جای گذارنده،
موجب، سبب. / عتبه ۳۸ / اغراض ۷۱ /

مرزبان ۲۰۲ / گیتی ۴۳-۱۶۸-۱۹۴-۲۶۶
/ تجربه ج ۱ ص ۲۱۵

مورچل mūrčal [مذ.] (ا.) مورچال، ملجور،
ملجار، بولجار، محلی معین برای اجتماع

لشکر. / ظفر ج ۱ ص ۳۶۲-۴۷۶-۴۷۷-
ج ۲ ص ۶۶-۱۱۳

مؤرخ mo'arrax [ع.] (ص.) دارای تاریخ. /
راحه ۱۳۷

مورد mōred [ع.] (ا.) محل ورود آب، راه به
سوی آب، آبخور، آبشخور. / خاقانی ۲۶۹-
۲۸۸ / مرزبان ۶۴۶

مورّد movarrad [ع.] (ص.) ۱- گلگون،
سرخرنگ. / مقامات ۱۶۹ / توسل ۹۵ / نفثه

۳۲ / معجم ۱۰۹ / وصاف ۸۸ / سمط ۷-۱۷ /

نسایم ۷-۴۹ / دره ۶۰۴ / تجربه ج ۱ ص
۱۰۶-۴۸۲: ۲- پر گل، گلداز. / وصاف ۶۲۹

/ دره ۸-۵۳۳ / تجربه ج ۱ ص ۱۲۷
مورط mūrat [ع.] (ا.) محل به هلاکت افتادن،
ورطه. / عقول ۶-۱۰-۶۵ / برید ۲۴۱

مورط mūret [ع.] (ص.) در هلاکت افکننده. /
برید ۲۵۹

مورود mōrūd [ع.] (ص.) ورود کرده شده، وارد

موصّل movassal [ع.] (ص.) سخت پیوسته. /

وصاف ۸۴ / دره ۷۹ / تجربه ج ۱ ص ۴۵

موصوله mōsūla(e) [ع.] (ص.) وصل کرده، و

در اصطلاح قافیه به قافیه‌ای گفته می‌شود که

يك يا چند حرف زاید پس از حرف روی متصل

گردد. / المعجم ۲۱۷

موضی movassā [ع.] (ص.) وصیت شده، اندرز

داده شده، توصیه شده. / عتبه ۹۰ / توسل ۷۴

/ مرزبان ۱۳۶ / اخلاق ۲۷۳

موضح movazzah [ع.] (ص.) واضح شده،

آشکار. / وصاف ۴۹۳

موضع movazza' [ع.] (ص.) ۱- وضع شده،

گذاشته شده. / وصاف ۵۸۹: ۲- درست شده.

/ وصاف ۵۳۸

موضوع mōzū' [ع.] (ص.) در اصطلاح منطق،

جزو اول از قضیه حمله را موضوع نامند و جزو

دوم را محمول. / وصاف ۱۸۰

موضوعه mōzū'a(e) [ع.] (ص.) اکواب

موضوعه، کوزه‌های بی‌دسته. / دره ۴۷۳

موطأ mōtā [ع.] (ا.) مَوْطَأٌ، جای قدم، جای پا. /

دره ۴۲۲

موطأ movattā [ع.] (ص.) مَوْطَأٌ، پا سپرده،

پایمال شده. / دره ۲۹۴

موطد movattad [ع.] (ص.) پابرجا، استوار،

ثابت. / دستور ۱۹-۶۸-۱۲۱ / روضه ۳۷ /

سمط ۲-۹

موطده movattada(e) [ع.] (ص.) مؤنث

موطد، پابرجا، استوار. / وصاف ۳۵۱ / دره

۲۰۲

موطی mōte' [ع.] (ا.) جای قدم، جای پا. /

سمط ۲-۱۸

موعود mō'ūd [ع.] (ص.) وعده داده شده، وعده

موسوس movasves [ع.] (ص.) وسوسه کننده.

/ سند ۲۸۵ / اغراض ۷۴-۳۱۱

موسوع mōsū' [ع.] (ص.) ظاهراً دربر گرفته،

مشمول. / سمط ۹۰

موسی mūsā [ع.] (ا.) آستره، تیغ دلاک. / دره

۵۳۶

موسیجه mūsīja(e) [ف.] (ا.) یکی از گونه‌های

قمری، نوعی فاخته. / دره ۴۶

موسیقāl mūsīqāl [معر.] (ا.) موسیقار،

موسیقی. / وصاف ۴۷۴

موشح movaššah [ع.] (ص.) ۱- زینت داده

شده، آراسته. / رشید ۵۴-۱۱۱ / خاقانی

۲۸۰-۳۱۶ / سند ۲۳ / اغراض ۱۵ / عقول

۵-۲۰-۲۵-۵۱ / دستور ۲۹ / برید ۱۶-

۳۶-۴۲-۱۱۸ / المعجم ۱۳ / سمط ۳۵:

۲- در اصطلاح بدیع، موشح یا توشیح عبارت

است از آوردن کلماتی در آغاز یا میان مصراع یا

بیت منظوم به طوری که پس از تجزیه و ترکیب

آنها آیه یا روایت یا مثل یا نام و لقب کسی

باشد، دارای انواع است چون موشح محیز،

مطیر، مشجر، معقد، مطرف، مضلع. / المعجم

۳۹۳-۳۹۷

موشم movaššam [ع.] (ص.) منقش، نگار

شده. / دره ۳۴۴-۵۶۳

موشی mōšīyy [ع.] (ص.) نگارین، بسیار نگار.

/ تجربه ج ۱ ص ۴۷۰

موشی movaššā [ع.] (ص.) بسیار نگار،

نگارین. / وصاف ۱۵۶ / دره ۶۶۵

موشی movašši [ع.] (ص.) نگار کننده، آراینده.

/ برید ۲۵۷

موصل mūsel [ع.] (ص.) رساننده. / وصاف

۱۲۳ / دره ۶۲۹

موقن mūqen [ع.] (ص.) یقین دارنده، مؤمن. /

اخلاق ۱۴۲ / رشف ۳۴۹

موقوت mōqūt [ع.] (ص.) وقت معین شده،

هنگام مقرر. / نفثه ۱۰۰

موقور mōqūr [ع.] (ص.) ۱- کر، گران گوش.

/ یمنی ۴۹۰: ۲- استخوان کفته. / روضه ۷۴

موقوص mōqūs [ع.] (ص.) ۱- گردن کوتاه. /

المعجم ۱۸۴: ۲- در اصطلاح عروض، نام

«مفاعله» است از منشعبات متفاعله که با

زحاف «وقص» حاصل شود. / المعجم ۸۳-

۱۸۴

موقوف mōqūf [ع.] (ص.) در اصطلاح عروض

نام «مفعولان» از مفعولات است که با زحاف

«وقف» به دست آید. / المعجم ۵۸- ۶۳-

۱۳۹- ۱۴۲- ۱۶۳

موقی movaqqā [ع.] (ص.) دلاور نیک محفظ

و شجاع. / دره ۴۱۶- ۴۵۳

مؤکد mo'akked [ع.] (ص.) استوار کننده،

محکم کننده. / عقد ۶۰

مول mūl [ف.] (ا.) ۱- معشوق، زن (غیر

قانونی)، فاسق. / راحه ۱۶۰ / المعجم ۲۳۰:

۲- (ص.) ولد الزنا، حرامزاده. / جهانگشا ج

۳ ص ۱۴۱

مولامول mūl - ā - mūl [ف.] (امر.) مردی

بیگانه که با زنی سرّی پیدا کند. / المعجم ۲۳۰

مولم mūlem [ع.] (ص.) دردمند کننده، غم

انگیز، دردناک. / دستور ۶۲ / عقد ۱۰۴ /

اخلاق ۱۹۹

مولودگری mōlūd - gar - ī [ع.] (ف.)

(حامص.) دانستن زایچه و مسائل نجومی

مربوط به ولادت. / چهار ۹۶

مولی movallā [ع.] (ص.) به ولایت و

کرده. / راحه ۲۲۷- ۲۶۴

موفر movaffar [ع.] (ص.) بسیار کرده شده،

بسیار، فراوان. / توسل ۳۱- ۱۷۷- ۲۱۳-

۲۸۸ / مرزبان ۹۲ / نسایم ۹۸ / وصاف ۱۷-

۴۳- ۵۶۶

موفور mōfūr [ع.] (ص.) ۱- بسیار، فراوان،

بیشمار. / عتبه ۲۰- ۲۶- ۳۳- ۴۱- ۸۲-

۱۳۸ / رشید ۳۵- ۱۱۹ / بختیار ۷۹- ۲۸۴

/ توسل ۳۸- ۲۵۵ / یمنی ۱۹۶- ۲۰۹-

۳۵۱- ۳۷۱ / دستور ۶۷- ۱۱۱ / لباب

۱۴۱- ۲۷۸ / معجم ۱۲۸- ۱۵۵ / روضه

۳۹- ۷۴ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۲ / سیرت

۱۰۲ / وصاف ۱۲- ۷۲- ۱۶۰- ۱۸۲ / سبط

۲۰- ۱۰۳ / نسایم ۲۰- ۷۸- ۱۰۲ / مصباح

۲۳۸ / ظفر ج ۱ ص ۳۳۰ / دره ۴۵۳- ۷۱۴:

۲- در اصطلاح عروض، جزوی باشد که در آن

«خرم» جایز باشد و آن را خرم نکنند، و آخرم

ضد موفور باشد. / المعجم ۶۴- ۶۷

موفی movaffā [ع.] (ص.) به تمام ادا کرده

شده، مفضل و کامل. / برید ۳۴۶- ۳۷۶ /

مرزبان ۳۲۱ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۴۵ /

وصاف ۱۷- ۲۵۰ / نسایم ۱۰۲- ۱۰۳

موقد mōqed [ع.] (ا.) جای افروختن. / مقامات

۲۰۵

موقد movaqqad [ع.] (ص.) برافروخته. /

وصاف ۴۶

موقد movaqqed [ع.] (ص.) برافروزنده. /

معجم ۱۰۷

موقع movaqqā' [ع.] (ص.) سختی کشیده. /

دره ۳۵۲

موقع mūqe' [ع.] (ص.) کشنده، مهلك. / دره

۱۶۱

مهاذت mohābazat [ع.] [مص.] مسارعت.

ستابی کردن در رفتن. / برید ۲۲۲ - ۳۱۱ -

۳۷۶

مهابط mahābet [ع.] [ا.] ج مَهَبَط، جای فرود

آمدن، فرود آمدنگاه. / عتبه ۸۹ / سند ۱۲۰ -

۱۲۳ / یمنی ۲۸۰ / ظفر ج ۲ ص ۲۸۸ / دره ۵۱۶

مهاة mahāt [ع.] [ا.] گاو دشتی. / دره ۵۳۶

مهاتات mohātāt [ع.] [مص.] چیزی به کسی

دادن. / دره ۵۱۱

مهاجات mohājāt [ع.] [مص.] یكدیگر

را هجو کردن. هجوگویی. / مرزبان ۴۲۳ /

المعجم ۲۰۰

مهاجر mahājer [ع.] [ا.] ج مُهْجِر، سخن زشت،

فحش. / دره ۴۸

مهاجرت mohājarat [ع.] [مص.] ترك کردن.

/ مصباح ۲۶۵

مهاجره mohājara(e) [ع.] [مص.] ترك کردن.

/ رشف ۸۲

مهاجمه mohājama(e) [ع.] [مص.] هجوم

کردن، حمله بردن. / و صاف ۳۳

مهاده mehād [ع.] [ا.] ۱ - بستر و گستردنی،

گهواره، مهد. / عتبه ۱۵ - ۲۲ - ۷۰ / عقد ۸۲

/ سند ۷۴ / معجم ۲۰۷ / جهانگشا ج ۱ ص

۱۵۹ - ج ۳ ص ۱۲ / رشف ۴۲۳ / ظفر ج ۱

ص ۵۷۰ / گیتی ۲۰۸ / دره ۲۳۲ - ۲۹۸ -

۳۷۴ - ۵۱۱ - ۶۳۲ - ۶۴۹ - ۲ - زمین بست. /

دره ۱۵۴

مهادات mohādāt [ع.] [مص.] هدیه دادن به

یكدیگر. / کلیله ۲۸۰ / یمنی ۳۰۵ - ۳۶۴ /

و صاف ۴۷

مهادنت mohādanat [ع.] [مص.] آشتی

کردن با یكدیگر، صلح نمودن. آشتی، صلح. /

سرپرستی گماشته. / مرزبان ۱۳۶

موم mūm [ع.] [ا.] برسام، ورمی که در سینه پدید

آید. / دره ۳۹

مؤمل mo'ammal [ع.] [ص.] ۱ - امید داشته.

/ توسل ۱۹۴؛ ۲ - جای امید داشته. / رشید

۱۰ / توسل ۲۰۰

موموق mōmūq [ع.] [ص.] دوست داشته شده.

/ عتبه ۱۰

مؤمی الیه mo'mā - elayh [ع.] [ص.]

مشارالیه، نامبرده. / دره ۴۰۰

مؤن mo'an [ع.] [ا.] ج مؤونت، مؤنت، لوازم

معیشت از نفقه، خرج، هزینه. بار، ثقل، رنج و

محنت. / عتبه ۴۳ - ۵۵ / سند ۳۴ - ۳۸ /

اغراض ۱۲۶ - ۴۱۸ / یمنی ۱۱۱ - ۴۳۴ /

جهانگشا ج ۱ ص ۱۱ - ۲۲ - ۷۵ - ۸۵ - ج ۲

ص ۲۷۵ - ج ۳ ص ۷۵ - ۷۷ - ۱۶۶ / و صاف

۱۹ - ۲۳۷ - ۲۷۲

مونق mūneq [ع.] [ص.] خوش آیند، پسندیده.

/ بیهق ۵ / و صاف ۵۲۵

موهمه mūhema(e) [ع.] [ص.] مؤنث مُوهِم، به

وهم افکننده، به شك اندازنده. / چهار ۴۲

موهوب mōhūb [ع.] [ص.] هبه شده، بخشیده

شده. / خاقانی ۶۲ / عقول ۶ / مصباح ۲۸۲

موهون mōhūn [ع.] [ص.] سست استخوان،

سست. / یمنی ۴۹۱ / دره ۲۸۳

موتل mō'el [ع.] [ا.] پناهگاه، جای پناه. / بیهق

۱۵ / توسل ۲۲۵ / یمنی ۳ / مرزبان ۱۲۱ -

۴۰۸ / و صاف ۸۷ - ۱۶۴ - ۱۷۴ - ۳۵۰ / دره

۴۲۹

مهاب mahābb [ع.] [ا.] ج مَهَب، جای وزش

باد، وزشگاه. / دستور ۱۱۸ / جهانگشا ج ۲

ص ۱۶۳ / مصباح ۲۹۷ / رشف ۳۶۹ - ۴۰۴

برید ۱۷-۷۲ / نفثه ۳۰ / معجم ۲۲-۱۹۲ /

سیرت ۷۱-۲۲۷ / وصاف ۶۱-۹۲ / مصباح

۲۹۹ / رشف ۷۷ / دره ۵۹۳ / گیتی ۱ /

تجربه ج ۲ ص ۲۰۱

مهامه mahāma(e) [ع.] (ا.) ج مَهْمَه و مَهْمَهه،

بیابان خشک، دشت پهناور بی آب و علف. /

عقد ۵۹ / سند ۲۲۹ / اغراض ۳۸۵ /

جهانگشا ج ۲ ص ۵۶ / وصاف ۱۳۴-۴۶۴ /

رشف ۲۹۱-۲۹۷ / دره ۳۱۶

مهان mahān [ع.] (ص.) خوار کرده شده، ذلیل

کرده شده. / برید ۲۰۳ / سیرت ۲۵

مهانات mahānāt [ع.] (مص.) بر یکدیگر تکیه

دادن. / دره ۴۵۵

مهانت mahānat [ع.] (مص. امص.) خوار

شدن، ذلیل گشتن، خواری، ذلت. / خاقانی

۳۲۴ / یمنی ۱۳۲-۳۹۴-۳۹۶ / برید

۱۵۹-۲۰۳-۲۱۹-۲۶۱-۲۸۳ / مرزبان

۵۳۵ / اخلاق ۱۹۳ / روضه ۶۳ / وصاف ۱۳۴

/ دره ۱۹۷

مهاوات mahāvāt [ع.] (مص.) ۱- با هم

ستهیدن. / دره ۲۱۴-۴۵۵: ۲- مداراة، آشتی

کردن. / دره ۵۱۱

مهاودت mahāvadat [ع.] (مص.) آشتی

نمودن. / رشف ۸۳

مهاوشه mahāvaša(e) [ع.] (مص.) آمیختن

همدیگر را. / جهانگشا ج ۳ ص ۲۶۶

مهاوی mahāvi [ع.] (ا.) ج مَهْوِی، فضای بین

دو کوه و مانند آن، شکاف. / بیهق ۴-۲۷۶ /

عتبه ۳۴ / یمنی ۱۶-۱۶۶-۲۰۶-۳۴۵ /

المعجم ۱۳ / معجم ۱۸-۳۰ / وصاف ۲۴۹-

۳۹۷-۴۶۴-۵۵۵ / رشف ۱۲۹-۲۱۵ / دره

۳۱۶

خاقانی ۲۳۳ / یمنی ۳۰-۱۳۹-۳۶۴ /

مرزبان ۵۲۴ / سیرت ۱۳-۱۴۲ / وصاف

۳۶-۴۷-۵۰-۸۷-۱۲۲-۱۲۶-۱۹۲-

۲۰۸-۲۲۴-۲۹۴-۳۱۵-۴۲۱ / رشف

۲۴۰ / دره ۴۱۳-۵۱۱ / تجربه ج ۱ ص ۱۹۵

مهاده mohādana(e) [ع.] (مص. امص.)

ر.ك. مهادت. / یمنی ۲۹ / جهانگشا ج ۲

ص ۲۷-۸۲-۱۵۶ / وصاف ۹۹-۱۱۸ / دره

۱۱۸

منهار mahār (ا.) به سندی نام سنای مکی است و

آن گیاهی است که میوه آن به صورت دارویی تلخ

و مسهل به کار می رفته است. / دره ۹۳

مهارب mahāreb [ع.] (ا.) ج مَهْرَب، محل

فرار، گریزگاه. / عقد ۱۶۱ / یمنی ۱۱۸ /

معجم ۱۱۵ / مسامره ۱۳۰

مهارشت mohāraṣat [ع.] (مص.) بر یکدیگر

برانگیختن. / یمنی ۲۴۱ / وصاف ۵۱۸

مهارشه mohāraša(e) [ع.] (مص.) ر.ك.

مهارشت. / مرزبان ۶۳۵

مهارق mahāreq [ع.] (ا.) ج مَهْرَق، صحیفه،

روی کاغذ. / دره ۳۳ / تجربه ج ۲ ص ۲۱۰

مهازلت mohāzalat [ع.] (مص. امص.) هزل

گفتن، شوخی کردن. هزل گوئی. / وصاف ۱۶۴

مهال mahāl [ع.] (ص.) جای خوفناک. / دره

۵۱۵

مهال mahāl [ع.] (ص.) فرو ریخته. / دره ۵۱۵

مهالا mahālā [ع.] (مص.) مهالاة، ترسانیدن. /

خاقانی ۲۷۸

مهالست mohālasat [ع.] (مص.) با هم راز

گفتن. / دره ۷۱۶

مهام mahāmm [ع.] (ص. ا.) ج مَهْم، کار

بزرگ و دشوار، کار با اهمیّت. / دستور ۹۵ /

- مَهَبْ mahabb [ع.] (۱) جای ورزش باد، ورزشگاه. / چهار ۵۱ / مرزبان ۲۹ / نفته ۳۱ / جهانگشا ج ۲ ص ۵۲ / سمط ۱۳ / رشف ۱۲۸
- مَهَبْط mahbet [ع.] (۱) فرودآمدنگاه، جای فرود آمدن. / بختیار ۱۴۱ / خاقانی ۵۴-۱۹۲-۲۶۹-۳۳۸ / اغراض ۱۰۹ / دستور ۳۹-۵۷-۱۲۴ / لباب ۱۰ / معجم ۴۵ / مسامره ۵ / رشف ۹۲ / دره ۶۴۰
- مَهَبُوت mahbūt [ع.] (ص) بد دل و بیخرد. / دره ۴۱۸
- مَهتَابِی mah - tāb - ī [ف.] (۱) پیاله مهتاب، ظرفی است که در آن مخلوط شوره و گوگرد ریخته و در عیدها و سورها آتش بر آن نهند و نوری چون ماهتاب دهد. / دره ۲۶۸
- مَهتَاج mohtāj [ع.] (ص) جوشان، افروخته، تشنه. / دره ۶۷۸
- مَهتَبِل mohtabel [ع.] (ص) حيله کننده، شکار جوینده. / و صاف ۲۳۲
- مَهتَدَا mohtadā [ع.] (ص) هدایت شده، راه راست یافته. / برید ۳۰۹-۳۱۰
- مَهتَدِی mohtadī [ع.] (ص) هدایت شونده، راه راست یافته. / مقامات ۱۶۳ / عتبه ۱۰-۱۳۴ / رشید ۷۵ / توسل ۱۳ / مصباح ۳۴۰ / رشف ۳۹-۱۶۱-۲۶۶-۳۲۵-۴۲۱
- مَهتَر mohtar [ع.] (ص) خرف شده از پیری. / دره ۳۴۷
- مَهتَز mohtazz [ع.] (ص) به جنبش درآمده. / دره ۳۴۷
- مَهتُوك mahtūk [ع.] (ص) پرده دریده. / یمنی ۴۹۰ / و صاف ۳۶۳
- مَهجَت mohjat [ع.] (۱) روح و روان، خون دل. / سند ۷۸-۱۶۰ / عقد ۶۲
- مَهجَع mahja' [ع.] (۱) خوابگاه. / مرزبان ۱۴۰
- مَهجَن mohajzen [ع.] (ص) زشت شمرنده، تقبیح کننده. / خاقانی ۵۱-۱۷۹-۲۶۲
- مَهجُوع mahjū' [ع.] (ص) آرامش یافته، خفته. / یمنی ۴۷۶
- مَهجِه mohja(e) [ع.] (۱) روح و روان، خون دل. / رشف ۶۲ / ظفر ج ۱ ص ۷۵ / دره ۱۵
- مَهْدَاج mehdāj [ع.] (ص) با بانگ و فریاد. / دره ۲۲۹
- مَهْدَم mah - dom [ف.] (۱) پرنده ای است صاحب مخلب و دم او ابلق می باشد. و کبوتری را نیز گویند که تمام پر او سیاه و دم او سفید باشد. / دره ۳۶-۲۳۶
- مَهْدُود mahdūd [ع.] (ص) ویران و خراب شده. / یمنی ۴۹۲
- مَهْدُوم mahdūm [ع.] (ص) شکسته و ویران. / یمنی ۴۹۲ / برید ۱۶۷ / سمط ۳۲
- مَهْدِی mohdī [ع.] (ص) اهدا کننده، اعطا کننده، هدیه آورنده. / دستور ۹۰-۱۱۴
- مَهْدِی mohdī [ع.] (ص) هدایت کننده، راهنما / عقول ۳۵
- مَهذَار mehzār [ع.] (ص) بیهوده گوی، یاوه سرای. / توسل ۲۱۱ / برید ۱۳۸ / مرزبان ۳۴۴ / و صاف ۸۵ / تجربه ج ۱ ص ۸۴-ج ۲ ص ۱۸۰
- مَهذَرَات mohzar - āt [ع.] (ص) چ مُهَذَر، یاوه، بیهوده. / مرزبان ۷۸
- مَهْرَاج mehrāj [ع.] (۱) اسب تیز تك. / دره ۲۰۵
- مَهْرَب mahrab [ع.] (۱) محل فرار، گریزگاه. / کلیله ۲۵۴-۲۸۲-۳۰۱ / عتبه ۸۱ / اغراض ۱۰۴ / یمنی ۱۰۱-۱۰۳-۱۰۸-۱۷۵

مالیات اصلی را عقب اندازد (دوره ایلخانی). /

وصاف ۳۶۳-۴۱۵-۴۳۸

مهلل mohallel [ع.] (ص.) تسبیح گو. /

مقامات ۵۰ / رشید ۱۱۵ / ظفر ج ۲ ص ۱۴۶

مهلوبه mahlūba(e) [ع.] (ص.) مؤنث مهلوب،

برکنده موی. / یمنی ۴۹۲

مهلهل mohalhal [ع.] (ص.) جامه تنگ بافته.

/ یمنی ۱۰-۴۳ / وصاف ۱۷-۲۹۵

مهلهلات mohalhalāt [ع.] (ص.) ج

مهلهله، جامه تنگ بافته. / وصاف ۳۳۱-۳۸۲

/ دره ۷۶-۴۶۱ / تجربه ج ۲ ص ۷۷

مههاز mehmāz [ع.] (ا.) میهیز، آلتی فلزی که

بر پاشنه چکمه وصل کنند و به وسیله آن اسب را

به حرکت و جستجو درآورند. / عقد ۹۷ /

سیرت ۲۴۵ / دره ۱۸۶

مهمل mohmal [ع.] (ص.) در اصطلاح عروض

نام یکی از بحور عروضی مستحدث ثقیل که

اجزاء آن فاعلاتن مفاعیلن مستفعلن می باشد.

/ المعجم ۱۸۱-۱۸۲

مهموز mahmūz [ع.] (ص.) معیوب، و هر اسم

یا فعلی است که یکی از حروف اصلی آن همزه

باشد. / دره ۵۶۸

مهموم mahmūm [ع.] (ص.) گرفته، غمگین،

مغموم، غمزده. / عتبه ۱۲۸ / مقامات ۶۴-

۱۷۶ / برید ۲۴۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۸۷ /

سیرت ۱۵۲ / وصاف ۵۵۶ / سبط ۵۵

مهمه mahmah [ع.] (ا.) زمین خالی و ویران،

بیابان خشک، دشت پهناور بی آب و علف. / دره

۵۰۲

مهمه mahmaha(e) [ع.] (ا.) ر.ك. مهمه. /

بختیار ۱۲۱-۱۵۷-۲۷۸

مهند mohannad [ع.] (ص.) شمشیر که از آهن

۱۹۷-۴۳۰ / برید ۳۱ / مرزبان ۴۸۵-۵۱۶

/ معجم ۱۵۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۵۶-ج ۲

ص ۲۴-۱۰۶ / وصاف ۲۰ / مسامره ۲۲۱

مهربانی ā - bān - (a) - mehr [ف.] (ص.)

(ا.) نوعی از جامه لطیف و نازک بغایت خوش

قماش باشد. / دره ۱۱۷

مهرقه mohreqa(e) [ع.] (ص.) خون ریزنده. /

دره ۵۷۰

مهروب mahrūb [ع.] (ص.) گریخته. / مصباح

۲۳۷

مهره mahara(e) [ع.] (ص.) ج. ماهر، استاد،

چیره دست. / وصاف ۳۱-۶۰ / دره ۴۲۰

مهریه mahriyya(e) [ع.] (ص.) شتران منسوب

به مهره بن حیدان. / دره ۳۰۷

مهرع mehza' [ع.] (ا.) کوبه. / دره ۵۷۵

مهمزول mahzūl [ع.] (ص.) لاغر، ضعیف. /

عقول ۵۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۰ / وصاف

۳۰۲-۳۷۶ / مسامره ۱۵۹ / دره ۶۲۱

مهمزوم mahzūm [ع.] (ص.) شکست داده شده.

/ برید ۲۴۷ / وصاف ۵۱۰

مهمصور mahsūr [ع.] (ص.) پیچیده شده،

خمیده، کج شده. / برید ۳۶۹

مهمففات mohafhafāt [ع.] (ص.) ج

مُهمفَفَه، زن باریک میان. / نفثه ۱۹ / وصاف

۱۳۲-۲۸۰-۶۲۱ / دره ۷۶

مهل mahl [ع.] (امص.) آهستگی، مهلت. /

مقامات ۳۳ / خاقانی ۱۵۵ / روضه ۵۷ /

سیرت ۲۳۲ / دره ۶۳۹

مهل mohl [ع.] (ا.) زرداب و ریم که از لاشه مرده

پالاید. / وصاف ۴۱

مهلتانه mohlat - āna(e) [ع.] (ف.) (ا.)

وجهی که محصل از رعیت می گرفت تا مدتی

وصاف ۳۴۷-۳۷۷-۴۲۹-۶۰۶ / سبط ۲
 میاسیر mayāsīr [ع.] (ص. ۱) ج. مؤسیر،
 ثروتمند، متمول، دارا، غنی. / مقامات ۶۴-
 ۶۹ / بیهق ۱۱۳
 میاقد mayāqed [ع.] (۱) ج. مؤقد، آتشگاه. /
 دره ۲۱۳
 میاومات moyāvamāt [ع.] (۱) ج. میاومه،
 مشاھر، مزد، شهریه. / وصاف ۶۲۶
 میاومه moyāvama(e) [ع.] (۱) مشاھر،
 شهریه، مزد. / وصاف ۵۴۳
 میاه miyāh [ع.] (۱) ج. ماء، آب. / روضه ۱۹ /
 جهانگشا ج ۱ ص ۱۴ / وصاف ۱۵۲-۱۶۱-
 ۲۸۳-۴۷۴ / سبط ۱۴ / رشف ۵۲-۱۶۳ /
 دره ۵۳۳ / گینی ۱۵۹-۱۶۲
 میتین mītīn [تر.] (۱) تبر آهنی، کلنگ. /
 خاقانی ۲۰۵ / اغرض ۳۹۹ / ظفر ج ۱ ص
 ۴۸۵-۴۹۶- ج ۲ ص ۲۸-۱۷۵ / دره ۶۲۹
 میدان mayadān [ع.] (مص.) مضطرب
 گردیدن، جنبیدن. / دره ۳۱۷
 میده ma(e)yda(e) [ف.] (۱) ۱- آرد گندم دوبار
 بیخته. / سند ۲۰۶-۲۰۸-۲- نانی که از آرد
 بی سبوس پزند. / یمنی ۴۷۸
 میذنه meyzana(e) [ع.] (۱) میذنه، جای اذان،
 مناره. / یمنی ۳۱۶-۳۱۷ / رشف ۳۶۳
 میران mīrān [ع.] (۱) خانه جانور وحشی. / دره
 ۶۶۸
 میره mīra(e) [ف.] (۱) معشوق و فاسق. / کلیله
 ۲۱۸
 میز ma(e)yz [ع.] (مص.) جدایی. / جهانگشا
 ج ۳ ص ۸۸
 میزاب mīz - āb [ف.] (امر.) آبریز، ناودان،
 آبگذر. / وصاف ۶۱۲

هندی زده باشند. / دره ۴۴۱-۴۸۶
 مهندم mohandam [ع.] (ص.) ظریف و استوار
 کرده، تراشیده و صیقلی، اندام داده. / وصاف
 ۵۵۵
 مهندمی mōhandam - ī [ع.] - ف.
 (حامص.) تراش خوردگی، ظرافت. / عقد
 ۱۳۱
 مهندّه mohannada(e) [ع.] (ص.) تیز شده. /
 دره ۴۱۴
 مهوآ mahvāt [ع.] (۱) مغاک میان دو کوه و
 مانند آن. / خاقانی ۱۱۹
 مهوَس mohavvas [ع.] (ص.) دیوانه و مجنون.
 / مصباح ۵۳
 مهول mahūl [ع.] (ص.) سخت ترسناک. /
 وصاف ۴۴۵ / دره ۱۵۳
 مهید mahīd [ع.] (ص.) ظاهراً مهّد و آماده. /
 توسل ۱۱۸ / دستور ۵۹-۱۰۳
 مهیره mahīra(e) [ع.] (ص.) زن آزاد گران
 کابین، زن کدبانو. / نغنه ۱۱۲ / دره ۱۵۲
 مهیع mahya' [ع.] (۱) راه روشن. / اغراض
 ۳۳۴ / عقول ۱۶
 مهین mahīn [ع.] (ص.) سست، ضعیف، خوار،
 زبون. / سند ۸۷-۲۴۵-۲۸۰ / اغراض
 ۲۶-۳۰۷-۳۱۱ / معجم ۱۲ / جهانگشا ج
 ۳ ص ۱۴۱ / وصاف ۴۴۶
 مهین mohīn [ع.] (ص.) خوار کننده، حقیر و
 ذلیل کننده. / برید ۲۶۲
 میاد mayyād [ع.] (ص.) شاخه‌ای از درخت
 که بسیار مایل باشد. / وصاف ۳۳۰
 میاسر mayāser [ع.] (۱) ج. میسر، طرف چپ،
 جانب چپ میدان جنگ، قسمی از لشکریان که
 در جانب چپ میدان جنگ جای گیرند. /

درخور باشد. / مصباح ۲۵۶ / رشف ۱۰۹
 میون moyūn [ع.ا] ج مین، دروغ. / سیرت
 ۱۷۸

* * *

میوزر meyzar [ع.ا] میژر، پارچه پوشنده بدن،
 پارچه‌ای که به کمر بندند، ازار. / مقامات ۲۹
 میساق mīsāq [ع.ا] مرغی که بال بر هم زند
 در پریدن. / دره ۲۲۸
 میسّر moyasser [ع.ا] (ص.) آسان کننده. /
 روزه ۲۲

میسور ma(e)ysūr [ع.ا] (ص.) آسان شده،
 سهل، آسان. / عتبه ۷ / یمنی ۶۵ - ۷۶ -
 ۱۲۳ / روزه ۵۲ / وصاف ۲۰۲ - ۴۷۹ /
 گیتی ۲۳۲

میشوم ma(e)ysūm [ع.ا] (ص.) مشووم، مشوم،
 نامبارک، منحوس، بدشگون، بدفال. / بختیار
 ۱۹۵ / مرزبان ۶۴۱ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۵۰
 / سیرت ۱۵ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۷
 میعان maya'ān [ع.ا] (امص.) گداختگی،
 روانی. / بختیار ۱۰۶

میقاد mīqād [ع.ا] (ص.ا.) آتش‌زنه. / دره ۵۹۳
 میقده mayqada(e) [ع.ا] (ا.) جای آتش
 افروختن. / دره ۴۱۳
 میل mayal [ع.ا] (امص.) کجی در خلقت. / دره
 ۱۵۴

میلامیل mīl - ā - mīl [ف.ا] (ق.مر.) میل تا
 میل، میل در میل، پی در پی. / روزه ۱۱۳ -
 ۱۲۰

میلان mayalān [ع.ا] (امص.) خمیدگی، رغبت.
 / بختیار ۲۶۹ / توسل ۹۱ / لباب ۸ / معجم
 ۲۱۶ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۶ - ج ۲ ص ۱۸ -
 ۲۴۶ / وصاف ۱۰ - ۷۹ - ۲۶۱

مینو mīnū [ف.ا] (ا.) آبگینه سفید و الوان. / دره
 ۱۵۶

مثنه ma'enna(e) [ع.ا] (ا.) نشانی و علامت و
 محلی که برای وجود چیزی در آن شایسته و

((ن))

- ناب nāb [ع.] (ا.) ۱- چهار دندان نیش سباع و بهایم، دندان نشتر. / رشید ۲۱ / خاقانی ۱۱۱ / اغراض ۶۸ / یمنی ۵- ۴۵- ۱۲۸ / وصاف ۵۳۵ / سمط ۲۹- ۷۴: ۲- دندان بزرگ نهنگ. / مرزبان ۳۶۲ / معجم ۱۰۷- ۱۴۰: ۳- دندان بزرگ فیل. / یمنی ۲۱۲
- نابت nābet [ع.] (ص.) روینده، رویده، رسته. / رشید ۱۳۷ / برید ۴۰ / وصاف ۱۹۴- ۵۶۲ / دره ۶۸
- نابع nābeh [ع.] (ص.) سگ بانگ کننده. / وصاف ۵۰۳
- نابض nābez [ع.] (ص.) جهنده (رگ). / یمنی ۱۳۳- ۲۷۵ / وصاف ۷۳- ۲۶۲- ۳۱۰ / رشف ۹۰- ۱۱۷
- نابل nābel [ع.] (ا.) بود، مقابل حابل به معنی تار. / دره ۶۵۰
- نابهره nā - bahra(e) [ف.] (ص. مر.) ۱- عظیم و بزرگ. / دره ۵۰۵: ۲- فرومایه. / دره ۵۰۵
- نابیوسان nā - hiyūsān [ف.] (ق. مر.) ناگاه، غفلتاً. / توسل ۲۳۵- ۲۹۳- ۳۰۸ / خاقانی ۲۲- ۶۵- ۷۷- ۱۲۳- ۱۳۰- ۱۶۶- ۲۶۳ / مرزبان ۱۲۳- ۶۶۴ / نقشه ۷۶ / معجم ۱۵۰ / وصاف ۱۳۵- ۲۳۴- ۴۷۰- ۵۱۱- ۵۴۵ / دره ۴۲۳
- نابیوسیده nā - biyūsīda(e) [ف.] (ص. مر.) غیر منتظر، غیر مترقب. / راحه ۳۳۱ / جهانگشاج ۲ ص ۹۹
- نابیوسان nā - piyusān [ف.] (ق. مر.) ر. ک. نابیوسان. / کليلة ۸۰
- ناجع nāje' [ع.] (ص.) نافع، سودمند. / رشید ۱۲۰ / سند ۸۵- ۱۰۱- ۱۱۹- ۱۴۸- ۲۰۱- ۲۴۶ / اغراض ۱۰۳- ۱۶۵- ۲۲۳- ۳۰۲ / مرزبان ۵۳۱- ۵۹۱ / وصاف ۴۵۶ / مسامره ۳۲۷
- ناجم nājem [ع.] (ص.) ۱- آشکار کننده، ظاهر کننده. / وصاف ۴۲۸: ۲- پدید، ظاهر. / دره ۶۲۰
- ناجمه nājema(e) [ع.] (ص.) مؤنث ناجم، پدید کننده، ظاهر کننده. / عتبه ۱۶
- ناجود nājūd [ف.] (ا.) کاسه بزرگ. / دره ۵۱۲
- ناجیه nājiya(e) [ع.] (ص.) تیزرو (ناقه). / دره ۳۴۲
- ناچخ nāčax [ف.] (ا.) تبرزین. / وصاف ۴۶۸ / دره ۴۴۲
- ناحفاظ nā - hefāz [ف.] (ص. مر.) بی شرم، بی حیا. / کليلة ۱۵۴ / سند ۷۷- ۱۲۵- ۱۶۱ / وصاف ۵۳۶

نشاط کننده، شادمان. / وصاف ۱۳۳ / دره ۵۲
 ناشی nāšī [ع.] (ص.) پیدا شونده. / تجربه ج ۱
 ص ۲۱۵
 ناصع nāse' [ع.] (ص.) خالص از هر چیزی،
 روشن، صاف. / وصاف ۲۳۵ / دره ۶۸۲ /
 تجربه ج ۱ ص ۴۷۴
 ناصعه nāse'a(e) [ع.] (ص.) مؤنث ناصع، ر.ك.
 ناصع. / خاقانی ۱۷۴
 ناض nazz [ع.] (ا.) درم و دینار نقد شده. مال
 صامت. / وصاف ۹۸ / دره ۶۶۰
 ناضب nāzeb [ع.] (ص.) روان شده (آب). /
 یمینی ۴۸۶
 ناضر nāzer [ع.] (ص.) تر و تازه، سخت سبز. /
 عتبه ۱۰۹ / توسل ۱۷۱ - ۲۵۰ / اغراض ۹۵
 / لباب ۳۲ - ۵۰ - ۲۶۲ - ۴۳۶ - ۴۵۵ / سبط
 ۱۵ / مصباح ۶۱ / دره ۵۹۲ / تجربه ج ۲ ص
 ۶۰
 ناضره nāzera(e) [ع.] (ص.) تأنیث ناضر، ر.ك.
 ناضر. / دره ۳۱
 ناطح nāteh [ع.] (ص.) اهل تنجیم بر تأثیر
 کواکب دو نام اطلاق کنند یکی ناطح دیگر
 رامج و هر چه پیش آید از اتصال ناطح گویند.
 / نسایم ۱۱۸ / اخبار ۱۱۸
 ناطفی nātef - ī [ع.] (ص.) شکرینه فروش. /
 وصاف ۶۲
 ناطق nāteq [ع.] (ص.) چاربايان و غلامان و
 کنیزان، مقابل صامت. / چهار ۷۳ / مرزبان ۶۰
 / جهانگشا ج ۱ ص ۳۸ - ۸۴ - ج ۲ ص ۶۷
 ناطل nātel [ع.] (ا.) خمر، می. / دره ۷۰۴
 ناطوری nātūr - ī [ع.] (ص.) (حامص.)
 نگهبانی باغ و نخلستان و مزرعه. / مصباح
 ۲۴۸ - ۲۴۵

ناحفاظی nā - hefāz - ī [ف.] (ع.)
 (حامص.) بی شرمی، بی حیایی. / معجم ۱۴۲
 ناحی nāhī [ع.] (ص.) آهنگ کننده، قاصد. /
 دره ۲۲۸ - ۳۴۲
 ناخنه nāxona(e) [ف.] (ا.) گوشت پاره‌ای که در
 گوشه چشم پدید آید و بتدریج همه چشم را فرا
 گیرد. / خاقانی ۶۴
 نداشتی nā - dāšt - ī [ف.] (حامص.)
 بی شرمی. / دره ۲۵۲
 نادبه nādeba(e) [ع.] (ص.) مؤنث نادب، ندبه
 کننده. / تجربه ج ۲ ص ۲۳۳
 نادى nādī [ع.] (ا.) انجمن، مجلس، مجمع. /
 وصاف ۳۰۰ / رشف ۳۲۵ / دره ۹ / تجربه ج
 ۱ ص ۵ - ۱۰۹
 نادیه nādiya(e) [ع.] (ا.) حادثه. / تجربه ج ۲
 ص ۲۳۳
 ناری nārī [ف.] (ا.) جامه پوشیدنی. / دره ۳۹۰
 نازح nāzeh [ع.] (ا.) چاه آب برکشیده. / سند
 ۲۵۹
 ناژ nāž [ف.] (ا.) درخت کاج، صنوبر. / کلیله
 ۲۵۳
 ناژو nāžū [ف.] (ا.) درخت صنوبر. / دره ۵۶۳
 ناسی nāsī [ع.] (ص.) فراموش کننده،
 فراموشکار. / مقامات ۱۵۳ / توسل ۵۵ /
 وصاف ۱۹۰ / دره ۱۵۱
 ناش nāš [ع.] (ص.) مردم بخور و پرو بی هدف.
 / برید ۹۸
 ناشپاتی nāšpātī [ف.] (ا.) نوعی گلابی. / ظفر
 ج ۲ ص ۱۵
 ناشط nāšet [ع.] (ص.) از جای برآینده. / دره
 ۳۳۵
 ناشطه nāseta(e) [ع.] (ص.) مؤنث ناشط.

ناظم nāzem [ع.] (ص.) دجاجة ناظم، ماکیان که
 تخم در شکم دارد. / دره ۶۹
 ناعب nā'eb [ع.] (ص.) قارقار کننده (کلاغ).
 / جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۴
 ناعجه nā'eja(e) [ع.] (ص.) شتر ماده سفید تیزرو.
 / دره ۳۴۲
 ناعم nā'em [ع.] (ص.) ۱- نرم و نازک. /
 مصباح ۱۵۲ - ۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۷۹: ۲ - فراخ
 و نیکو. / دره ۱۰۷
 ناعمه nā'ema(e) [ع.] (ص.) مؤنث ناعم.
 نیکو. / دره ۲۱۸
 ناعی nā'ī [ع.] (ص.) خبر بد دهنده، خبر مرگ
 دهنده. / یمنی ۴۹۰ / لباب ۲۷ - ۲۰۱ /
 روضه ۱۱۹ / نفثه ۳۸ / جهانگشا ج ۲ ص
 ۱۸۴ - ج ۳ ص ۱۴۰ / سیرت ۲۵۳
 نافجه nāfeja(e) [ع.] (ص.) نافچه، نافه مشک. /
 دره ۵۶
 نافجه nāfeja(e) [ع.] (ص.) ۱- ابر بسیار باران. /
 دره ۵۶: ۲ - بادی که نخست وزد. / دره ۲۲۳
 نافع nāfeh [ع.] (ص.) دمنده. / دره ۲۲۳ - ۷۱۶
 نافخ nāfex [ع.] (ص.) آنکه می دمد و پف
 می کند، دمنده. / رشید ۹ - ۱۰۳ - ۱۴۰ /
 یمنی ۳۳۳ / نفثه ۹۴
 نافذ الصریمه nāfez-os-sarīma(e) [ع.]
 (ق.مر.) با عزم قاطع. / مرزبان ۱۱۵
 ناقر nāfer [ع.] (ص.) ۱- رمنده. / سبط ۱۵:
 ۲- چیره شونده، حاکم، فرمانروا. / گیتی ۴۹
 نافره nāfera(e) [ع.] (ص.) خوشان و نزدیکان
 شخص. / دره ۵۹۳
 نافض nāfez [ع.] (ص.) ۱- برافشاننده، تکان
 دهنده. / دره ۱۹۷: ۲- تب نافض، تب لرزه. /
 بیهق ۳۱

نافطه nāfeta(e) [ع.] (ص.) بز ماده. / دره ۳۴۲
 نافق nāfeq [ع.] (ص.) رایج، حاضر و آماده برای
 فروختن. / توسل ۲۴ - ۲۱۳
 نافقه nāfcqa(e) [ع.] (ص.) نافه مشک. / دره
 ۳۴۷
 نافه nāfeh [ع.] (ص.) مانده شده. / دره ۶۱۶
 ناقر nāqer [ع.] (ص.) تیر که بر نشانه رسد. / دره
 ۳۱۹
 ناقع nāqe' [ع.] (ص.) کُشنده. / و صاف ۱۱۹ -
 ۱۶۹ - ۲۸۵ / رشف ۳۲۹ / دره ۵۵۳
 ناقه nāqa(e) [ع.] (ص.) چند ستاره است که بر
 شکل ناقه (شتر ماده) واقع شده. / دره ۳۰۳ -
 ۶۱۶
 ناقه nāqeh [ع.] (ص.) دارای نقاقت، به شده از
 بیماری، دارای کوفتگی و ضعف. / راحه ۴۲۷
 / دستور ۱۱۱ / دره ۶۱۶
 ناقه و جمال nāqa(e) - vo - jamal [ع.]
 (امر.) ناقه و جملی در کاری داشتن، کنایه است
 از نفعی در آن کار داشتن. / و صاف ۱۹۸
 ناقهی nāqeh - ī [ع.] (ص.) (حامص.) نقاقت
 و بهبود از بیماری. / خاقانی ۲۸۶
 ناک nāk [ع.] (ص.) آنچه که در آن غشی داخل کرده
 باشند، مشک و عنبر مغشوش. / مرزبان ۶۵۲
 ناکث nākes [ع.] (ص.) شکننده عهد و پیمان. /
 سیرت ۱۷۴
 ناکس nākes [ع.] (ص.) سر فرو فکنده،
 سرنگون. / دره ۳۴۷ - ۳۹۹
 ناگرفت nā - gereft [ع.] (ق.مر.) ناگهان،
 بغتاً، بیخبر. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۷۶
 ناگنج nā - gonj [ع.] (ص.مر.) نگنجیده. /
 سند ۹۵
 نال nāl [ع.] (ص.) مرغکی است کوچک و بسیار

زاری کننده. / تجربه ج ۲ ص ۲۳۳
 نایژه nāyža(e) [ف.ا] (لوله‌ای که از آن آب
 بریزد. / مرزبان ۲۹۴
 نائع nā'e' [ع.ا] (ص.ا) تشنه. / دره ۴۱۹
 نایم nāyem [ع.ا] (ص.ا) خوابیده. / مسامره
 ۱۹۶-۲۳۷ / مصباح ۱۷۱ / رشف ۴۵۷
 نباح nobāh [ع.ا] (ل.ا) ۱- آواز سگ، پارس
 سگ. / رشف ۳۷۱ / تجربه ج ۲ ص ۲۱۴
 ۲- گریه و زاری. / برید ۲۳۶ / وصاف ۱۲۰
 نبّاذ nabbāz [ع.ا] (ص.ا) بید فروش، می فروش.
 / خاقانی ۱۰۷
 نبّار nabbār [ع.ا] (ص.ا) زبان آور. / دره ۱۷۶
 نبّاش nabbāš [ع.ا] (ص.ا) کفن دزد. / جهانگشا
 ج ۲ ص ۲۶۶
 نبال nebāl [ع.ا] (ل.ا) ج نبل، تیر. / اغراض ۳۴۰
 / مرزبان ۵۴۳ / وصاف ۵۸۵ / دره ۳۲۱ /
 تجربه ج ۱ ص ۴۷۹
 نبالت nabālat [ع.ا] (امص.ا) بزرگواری، نجابت.
 / مقامات ۱۴۲ / اخلاق ۲۲۳ / دره ۴۲۳ /
 تجربه ج ۱ ص ۹۵
 نباہت nabāhat [ع.ا] (امص.ا) بزرگواری،
 نجابت، بزرگی، شرف. / عتبه ۲۷ / بیهق
 ۲۹۱ / توسل ۶۷-۱۱۹-۱۱۳ / عقول ۱۵-
 ۲۵ / یمنی ۳۵-۴۱-۹۴-۱۸۸-۳۶۱-
 ۲۶۳-۳۹۲-۳۹۴ / برید ۸-۹۴-۹۹-
 ۱۰۸-۱۱۶-۱۳۶-۱۶۶-۱۸۱-۲۹۷-
 ۲۹۸-۳۰۰-۳۱۵-۳۴۰ / مرزبان ۹۵-
 ۳۴۱-۶۴۶ / المعجم ۴۵۱ / معجم ۱۲۷ /
 روضه ۷-۸۱-۱۰۰ / وصاف ۵۵-۱۵۰-
 ۱۵۴-۲۲۰-۲۸۱-۲۸۸-۵۰۷ / سبط
 ۱۵-۵۲-۷۵ / نسایم ۲۲ / اخبار ۱۱۰ /
 ظفر ج ۱ ص ۲۹۷ / دره ۳۷۳

خنوش آواز. / دره ۵۸
 نامحدود nā - mahdūd [ف.ا] (ص.مر.)
 وصف ناشدنی. / دره ۱۳
 نامدبوغ nā - madbūy [ف.ا] (ص.مر.)
 دبّاغی نشده. / مقامات ۱۶۷
 نامرجو nā - marjovv [ف.ا] (ص.مر.)
 غیر متوقع، نامنتظر. / سند ۲۸۲
 نامسوغ nā - mosavva [ف.ا] (ص.مر.)
 ناگوار، ناروا. / توسل ۳۵۶
 نامعول nā - mo'avval [ف.ا] (ص.مر.)
 غیر قابل اعتماد. / گلستان ۱۸۶
 نانخواه nān - xāh [ف.ا] (ص.مر.) تخمی
 است خوشبوی که بر روی خمیر نان باشند، و
 گدا و گدایی کننده را نیز گویند. / دره ۹۲
 نان کلاغ nān - e - kala [ف.ا] (امر.)
 رستنی باشد که در زمینهای نمناک روید و
 بعضی گویند اقحوان است. / دره ۹۲-۱۳۵
 ناو nāv [ف.ا] (ل.ا) درّه‌ای که رودی از میان آن
 بگذرد، وادی. / چهار ۴۹
 ناهب nāheb [ع.ا] (ص.ا) گیرنده، به زور گیرنده،
 غارتگر. / سیرت ۱۳-۱۸۵
 ناهش nāheš [ع.ا] (ص.ا) گزنده. / دره ۴۶۹
 ناهض nāhez [ع.ا] (ص.ا) برخیزنده، قائم. /
 رشف ۱۱۷-۳۷۵
 ناهق nāheq [ع.ا] (ص.ا) بانگ کننده (خر). /
 سیرت ۴۱
 ناهی nāhī [ع.ا] (ص.ا) باز دارنده، نهی کننده. /
 رشید ۳۴ / سند ۱۲۵ / اغراض ۲۶۳
 نایبه nāy(°)eba(e) [ع.ا] (ل.ا) حادثه، مصیبت. /
 اغراض ۴۱۶ / یمنی ۱۱۳ / دستور ۶۷-
 ۱۱۹ / برید ۱۷۸ / روضه ۴۷
 نائحه nā'eha(e) [ع.ا] (ص.ا) زن نوحه کننده.

ناسره، مفشوش، ناخالص. / توسل ۵-۲۹۸ /
اغراض ۱۷۱ / راحه ۳۱۲ / یمنی ۴۷۵ /
مرزبان ۳۸۲-۵۶۴ / نفثه ۳۱ / وصاف ۷۸:
۲- پوشیده، نهان. / کلیله ۲۱۸ / مقامات ۲۲
/ سمط ۱۴

نبد تمری nabīz - e - tamrī [ع. - معر.]
(امر.) شراب خرمایی. / راحه ۴۱۶

نبد حنطی nabīz - e - henti [ع. - معر.]
(امر.) شراب گندمی. / راحه ۴۱۶-۴۱۸

نبد زبیبی nabīz - e - zabīb - ī [ع. - معر.]
(امر.) شراب مویزی، شراب کشمش. /
راحه ۴۱۶

نبد شعیری nabīz - e - ša'īr - ī [ع. - معر.]
(امر.) شراب جوین، آبجو. / راحه
۴۱۶-۴۱۸

نبیل nabīl [ع.] (ص.) ۱- فاضل، صاحب فضل.
/ تجربه ج ۱ ص ۱۵۰: ۲- نیکو، خوش، زیبا.
/ تجربه ج ۱ ص ۱۹۵: ۳- بزرگ، کبیر. /
کلیله ۲۸۹ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۲۷: ۴-
نجیب. / وصاف ۱۶۵

نبیه nabīh [ع.] (ص.) ۱- متذکر، یاددار،
یادآور. / دره ۱۷۹: ۲- آگاه، هوشیار. / برید
۹۵ / تجربه ج ۲ ص ۱۷۷: ۳- شریف،
بزرگوار. / یمنی ۳۷۲: ۴- مشهور، نام آور. /
مرزبان ۴۳۵ / نفثه ۷۷ / تجربه ج ۱ ص
۱۵۹- ج ۲ ص ۱۸۰- ۲۰۶

نتاج netāj [ع.] (ا.) ۱- نسل، نژاد، زه. / وصاف
۱۰۶ / دره ۳۷۰: ۲- بچه چهاربایان. / مرزبان
۳۶۷ / سیرت ۴۱ / وصاف ۳۰۲

نتافه notāfa(e) [ع.] (ا.) موی برکنده افتاده. /
دره ۲۳-۲۵۴

نتائف natā'ef [ع.] (ا.) ظاهراً ج نتیف.

نبد nabz [ع.] (مص.) ۱- فرو گذاشتن،
شکستن، اهمال. / مرزبان ۳۱۰: ۲- (ق.)
اندک، بعض، پاره. / کلیله ۴۱۸ / دستور ۱۲۱
/ یمنی ۸- ۷۰- ۲۵۰- ۳۲۸- ۳۳۶ /
مرزبان ۱۵- ۴۲۹ / نفثه ۶۳ / سمط ۶۵- ۱۲
/ اخبار ۱۰۳- ۱۱۱ / مصباح ۳۲۷

نبراس nebrās [ع.] (ا.) چراغ. / دره ۳۹۶ /
تجربه ج ۱ ص ۱۳۹

نبش nabš [ع.] (مص.) تیر انداختن. کفن
آهنجی کردن. / دره ۴۷۶

نبط nabat [ع.] (ا.) آبی که نخستین از قعر چاه
برآید. / دره ۳۴۵

نبغ nabeγ [ع.] (ص.) ظاهراً خروج کننده. /
وصاف ۳۲۶

نبل nobl [ع.] (امص.) نجابت، بزرگی، فضل،
آگاهی. / رشید ۹۲- ۱۰۹ / اخلاق ۱۱۵-
۳۱۰

نبو nobovv [ع.] (مص.) کند شدن و نبریدن، اثر
نکردن. / یمنی ۳۸۰

نبوت nabvat [ع.] (امص.) ۱- نفرت، اعراض.
/ توسل ۱۱ / عقول ۵۱ / برید ۲۴۸ / مرزبان
۱۸۷ / المعجم ۴۱- ۸۷- ۸۹: ۲- کندی. /
اغراض ۲۰۵

نبوه nabva(e) [ع.] (ا.) جفا. / وصاف ۴۲۵-
۶۳۵ / دره ۲۵۱

نبهاً nabah - an [ع.] (ق.) آگاهانه، از روی
نباht. / دره ۴۹۹

نبرج nabahraj [ع.] (ص.) نهر، زبون،
پست، ناسره. / اخبار ۱۹

نبرجات nabahrajāt [ع.] (ا.) ج نبرجه،
بول قلب و ناسره. / عتبه ۲۵

نبره na - bahra(e) [ف.] (ص.) ۱- قلب.

گردیدن. / برید ۲۴۹
 نجار [ع.] [ا.] [ع.] nejār اصل، حسب، نژاد. / رشید
 ۲۲ / اغراض ۳۳۲ / عقول ۲۷ / مرزبان ۶۸۷
 نجارت [ع.] [ا.] [ع.] najārat (امص.) نجاری،
 درودگری. / اخلاق ۱۵۲ - ۱۹۷
 نجاز [ع.] [ا.] [ع.] nejāz (امص.) روایی. / عقول ۳۲ -
 ۵۲
 نجاف [ع.] [ا.] [ع.] nejāf (ا.) پاشنه در یا آنچه پیش در
 باشد از آستانه بالاین. / دره ۵۳۸
 نجایب [ع.] [ا.] [ع.] najāyeb (ا.) ج نجیب، ستر گرامی
 نژاد، شتر توانای سبک و تندرو. / اغراض ۱۶۳
 / و صاف ۱۹۲
 نجبات [ع.] [ا.] [ع.] nojabāt (ص.) ج نُجَبَه، ر.ك.
 نجبه. / دره ۱۷
 نجبه [ع.] [ا.] [ع.] nojaba(e) (ص.) گرامی گوهر،
 نجیب. / دره ۲۱۷
 نجح [ع.] [ا.] [ع.] nojh (امص.) روایی، حصول مراد،
 کامیابی، پیروزی. / کلیله ۲۳۵ - ۲۵۲ - ۲۶۷
 / عتبه ۹۴ / بیهق ۴۷ / رشید ۹۶ - ۱۴۴ /
 توسل ۲۵ - ۶۰ - ۱۷۲ - ۳۰۵ / خاقانی ۵۲ -
 ۱۲۶ - ۳۴۵ / سند ۲۳۵ - ۲۷۵ - ۲۷۹ /
 اغراض ۲۲۵ - ۲۴۳ - ۲۴۹ / عقول ۳۲ /
 یمنی ۲۱۰ - ۲۲۴ - ۲۳۹ - ۲۹۰ - ۳۶۶ /
 دستور ۳۴ - ۵۰ - ۶۶ - ۱۲۰ / برید ۹۷ -
 ۱۵۱ - ۱۵۶ - ۱۷۷ - ۲۰۶ - ۲۰۹ - ۲۱۲ -
 ۲۸۰ - ۳۰۱ / مرزبان ۷۶ / معجم ۹۲ - ۱۲۷ -
 ۱۵۵ / سیرت ۱۹۸ / و صاف ۲۸۷ / مسامره
 ۱۸۹ - ۲۷۰ / مصباح ۲۹۸ / ظفر ج ۱ ص
 ۵۰۴
 نجد [ع.] [ا.] [ع.] najd(ed) (ص.) دلیر و درگذرنده در
 امور که در آن عاجز باشند. / دره ۱۵۳
 نجداء [ع.] [ا.] [ع.] nojadā' (ص.) ج نجید، دلیر. /

برگزیده‌ها، چیده‌ها. / و صاف ۲۳ - ۱۷۰ -
 ۲۳۸ - ۵۵۰ / دره ۵۳
 نتش [ع.] [ا.] [ع.] natš (مص.) موی برکندن. / دره ۴۷۶
 نتف [ع.] [ا.] [ع.] natf (مص.) موی برکندن، چیدن موی.
 / اغراض ۲۱۵
 نتف [ع.] [ا.] [ع.] notaf (ا.) ۱ - ج نتفه، دست چین،
 برگزیده. / خاقانی ۲۸۶ / سند ۵۱ - ۶۲ /
 دستور ۲۷ - ۹۰ / مرزبان ۷۳۷ / سمط ۶۷ /
 اخبار ۱۶ - ۲۲ - ۲ - ج نتفه، عطا، بخشش. /
 عتبه ۱۰۸ / توسل ۲۰۶ - ۲۹۲ / جهانگشا ج
 ۲ ص ۱۰
 نتفه [ع.] [ا.] [ع.] notfa(c) (ا.) به انگشت برچیده از گیاه
 و جز آن گلچین دانش. / دره ۲۳
 نتن [ع.] [ا.] [ع.] natn (ا.) بوی ناخوش و بد. / برید
 ۳۸۹ / مرزبان ۱۸۲ - ۴۲۴ / اخبار ۱۳ /
 تجربه ج ۱ ص ۲۱۱
 نثار [ع.] [ا.] [ع.] nassār (ص.) بسیار پراکنده. / دره
 ۱۷۶
 نثره [ع.] [ا.] [ع.] nasra(e) (ا.) ۱ - زره فراخ. / دره
 ۴۳۳ - ۲ - نام دو ستاره نزدیک به یکدیگر و
 منزل هشتم از منازل قمر که در بینی برج اسد
 واقع شده است. / عتبه ۹۳ / یمنی ۲۷۳ /
 لباب ۵۱ - ۱۲۰ - ۱۸۳ - ۲۰۱ - ۳۴۲ - ۳۴۷
 / و صاف ۵۶ - ۷۰ - ۵۲۳ - ۵۳۵ - ۵۴۹ / دره
 ۱۷۶ - ۴۳۳ / تجربه ج ۲ ص ۲۲۷
 نجات [ع.] [ا.] [ع.] najāt (ا.) نجا، ناقة تیزرو. / دره
 ۳۵۰
 نجاح [ع.] [ا.] [ع.] najāh (امص.) کامیابی، پیروزی. /
 عتبه ۱۵۱ / رشید ۷۴ / عقول ۵۲ / دستور
 ۴۴ / جهانگشا ج ۲ ص ۹۵ / رشف ۲۵۲ /
 دره ۵۹۸
 نجات [ع.] [ا.] [ع.] najādat (مص.) دلیر و مردانه

دره ۳۲۸

نجدت najdat [ع.] (امص.) ۱- دلیری،
شجاعت، مردانگی، قوت نفس. / رشید ۷۴ /
توسل ۲۵ / عقد ۹۱ / معجم ۳- ۱۲۳ /
اخلاق ۱۱۲- ۱۱۳ / و صاف ۸۰- ۱۴۲-
۲۴۹- ۳۵۰- ۵۸۶- ۶۳۷ / دره ۱۷۷ /
تجربه ج ۱ ص ۱۳۲- ۱۹۴: ۲- (ا.) کارزار،
جنگ. / سیرت ۱۱۸ / دره ۴۲۶: ۳- یاور،
کمک، سپاه کمکی. / سیرت ۱۲۳ / مسامره
۱۰۳

نجده najda(e) [ع.] (امص.) یآوری، کمک. /
یمینی ۸۱- ۳۳۴ / سیرت ۱۷۸- ۱۸۷- ۲۲۶
نجدین najd - a(e)yn [ع.] (ا.) دو نجد، دو
پیروزی و غلبه. / بختیار ۱۱۷ / رشف ۲۳۷
نجنس najjs [ع.] (مص.) ناپاک و پلید گردیدن. /
وصاف ۴۷۲

نجمت noj'at [ع.] (امص.) جستجوی آب و
علف. / اغراض ۳۷۷
نجمه noj'a(e) [ع.] (ا.) خوراک مطلوب. / یمینی
۲۰۹ / نفثه ۳۴ / و صاف ۵۶۰- ۴۹۴ / دره
۴۷۴

نجمه nojfa(e) [ع.] (ا.) اندک از چیزی. / دره
۵۰۴

نجل najl [ع.] (ا.) آب روان بر روی زمین، زهاب
که از زمین یا از رودبار برآید. / سمط ۲
نجله' najlā' [ع.] (ا.) نیزه فراخ. / اغراض ۳۲۳
نجلای najlā - vī [ع.] (ص.) منسوب به
نجله به معنی فراخ چشم. / یمینی ۳۱۴
نجم najm [ع.] (ا.) گیاه بی ساق. / رشید ۱۲۲
نجوت najvat [ع.] (امص.) نَجْوَة، پلیدی. /
وصاف ۱۷۵ / دره ۳۳۲
نجه najva(e) [ع.] (ا.) زمین بلند. / دره ۶۳۹

نجه najh [ع.] (مص.) دور کردن، راندن،
ناخشنود بودن. / دره ۱۴۲

نجیح najih [ع.] (ص.) درست، صواب. / رشید
۳۶ / توسل ۵۱- ۱۱۳- ۱۶۸ / سند ۴۴ /
برید ۲۱۴ / معجم ۷۱- ۱۸۳ / دره ۲۹۳
نجیح السعی najih - os - sa'y [ع.]
(ص. مر.) پیروز کوشش، کامیاب. / مرزبان ۷۲۰
نجدید najid [ع.] (ص.) دلیر درگذرنده در امور.
/ دره ۴۲۶

نجیع' naji' [ع.] (ا.) خونی که به سیاهی زند. /
وصاف ۸۹- ۱۲۸- ۲۱۸

نحاریر nahārīr [ع.] (ص.) جِ نخریر، دانا،
زیرک، کارآزموده، ماهر. / عتبه ۷- ۱۳۲ /
توسل ۴۹- ۱۰۳ / المعجم ۴۶۱ / جهانگشا
ج ۱ ص ۷۶- ۸۵ / و صاف ۷۸- ۲۰۵- ۶۰۲
/ سمط ۴۵ / نسایم ۴ / دره ۲۴- ۵۱۱ /

تجربه ج ۱ ص ۱۵۱- ۳۰۶- ج ۲ ص ۱۸۷
نحاس nahhās [ع.] (ص.) مسگر. / جهانگشا
ج ۲ ص ۲۳۹

نحاس nohās [ع.] (ا.) مس (فلز). / دستور ۲۸
/ روضه ۳۵ / معجم ۱۰۷ / و صاف ۱۶۰ / دره
۶۹۸

نحاس no(e)hās [ع.] (ا.) سرشت و اصل هر
چیزی. / دره ۶۹۸

نحافت nahāfat [ع.] (امص.) لاغری، نزاری. /
مرزبان ۵۰۶ / دره ۶۱۸

نحب nahb [ع.] (مص.) مردن. / سیرت ۲۵۳
نحر nahr [ع.] (ا.) ۱- قسمت بالای سینه، جای
گردنبند. / خاقانی ۶۹- ۹۵- ۱۸۰- ۲۷۶-
۳۲۱ / یمینی ۱۶- ۱۸ / مرزبان ۳۶۱ /
وصاف ۱۷۸: ۲- (مص.) شکافتن گلو از پیش
سینه چنانکه ذبح شتر را نحر گویند. / دره

نخافت *naxāfat* [ع.] (مص.) نخف، سخت دم

زدن. / دره ۶۱۸

نخامه *noxāma(e)* [ع.] (ا.) آب پینی و دماغ و

سینه. / دستور ۲۸

نخوه *naxva(e)* [ع.] (امص.) نخوت، خودپینی،

تکبر. / دره ۶۳۹

نخیف *naxīf* [ع.] (مص.) عطسه کردن بز ماده.

/ دره ۹

نَد *nedd* [ع.] (ا.) مانند، مثل، نظیر. / و صاف

۵۹۳ / مصباح ۱۷ / رشف ۱۴۲

نداوت *nadāvat* [ع.] (امص.) تری، تازگی. /

خاقانی ۱۰۶ / مرزبان ۲۰۱ - ۲۱۸ / اخلاق

۶۷ / روضه ۷۰ / و صاف ۳۰۱ / مسامره ۴۲ -

۱۱۳ - ۱۹۶ - ۲۴۱ - ۲۹۲ / مصباح ۱۸۷

ندب *nadb* [ع.] (مص.) گریستن. / دره ۱۳۷

ندب *nadab* [ع.] (ا.) ۱ - داو کشیدن بر هفت در

بازی نرد، گرو قمار. / کلیله ۱۹۴ - ۲۹۲ /

توسل ۳۵۸ / معجم ۱۳ / و صاف ۱۵۲ -

۵۸۴ - ۶۵۷ / دره ۱۳۷ - ۳۳۹ : ۲ - يك ندب.

يك بار، يك دفعه. / سند ۳۰۴

ندبت *nodbat* [ع.] (امص.) ندبه، گریه و شیون،

زاری. / و صاف ۳۵

ندم *nadam* [ع.] (امص.) ندامت، پشیمانی. /

نفته ۹۸ / مصباح ۳۶۹

ندور *nodūr* [ع.] (مص.) آشکار و پدیدار

گشتن، بیرون آمدن. / یمنی ۱۴۷ / مصباح ۷۵

ندی *nadā* [ع.] (ا.) عطا، بخشش. / و صاف

۱۰۷ / تجربه ج ۲ ص ۲۲۲

ندیت *nedd - iyyat* [ع.] (امص.) همانندی.

/ مصباح ۸۷

ندیده *nadīda(e)* [ع.] (ص.) مانند، همتا. / دره

۵۲۰ : ۳ - در اصطلاح عروض یکی از زحافات

«مفعولات» است که «لا» بماند و به جای آن

«مع» نهند و به آن منحور گویند. / المعجم

۵۰ - ۵۹ - ۶۰ - ۱۳۸

نحریر *nehrīr* [ع.] (ص.) زیرک، ماهر، دانا،

کارآزموده. / خاقانی ۴۳ - ۱۱۶ - ۱۷۳ / لباب

۱۹۲ / و صاف ۲۲۴ - ۴۲۶ / دره ۲۳۳ / تجربه

ج ۱ ص ۱۳۹

نحسین *nahs - a(e)yn* [ع.] (ا.) دو نحس، دو

ستاره شوم، نحس اکبر (زحل، کیوان)، و نحس

اصغر (مریخ، بهرام). / بخنیا ۲۴۷

نحلت *nehlat* [ع.] (ا.) نحله، دیانت، مذهب. /

یمنی ۲۷۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۰۳

نحلت *nehlat* [ع.] (ا.) شیربها، مهر، کابین. /

عقد ۱۱۲

نحله *nehla(e)* [ع.] (ا.) مذهب، دیانت. / دره

۵۹۷

نحله *nehla(e)* [ع.] (ا.) شیربها، مهر، کابین. /

یمنی ۳۵۳

نحور *nohūr* [ع.] (ا.) جِ نحر، قسمت بالای

سینه، جای گردنبد. / لباب ۷ - ۲۵ - ۵۹ /

جهانگشا ج ۱ ص ۱۴۰ / و صاف ۱۸۴ - ۲۷۲

/ تجربه ج ۱ ص ۳۷۸

نحول *nohūl* [ع.] (امص.) لاغری و خشکی. /

سند ۱۸۹ / اغراض ۲۸ - ۲۰۴ / مسامره ۳۰۳

نحیب *nahīb* [ع.] (ا.) گریه سخت و گریه با آواز

بلند. / و صاف ۵۵۶

نخب *noxab* [ع.] (ص.) جِ نخبه، برگزیده.

زیده. / رشید ۱۲۳ / یمنی ۳۱۲ - ۲۶۳ /

و صاف ۵۲۷

نخاس *naxxās* [ع.] (ا.) مجازاً بازار برده

فروشان. / نفته ۶۰

- نذارات nezārāt [ع.] (ا.) ج. نذارة، ترس و بیم. / رشف ۲۱۰
- نذاره nezāra(e) [ع.] (ا.) ترس و بیم. / رشف ۳۹۷
- نذالت nazālat [ع.] (امص.) پستی، فرومایگی. / مرزبان ۲۵۷ / اخلاق ۲۸۹
- نذل nazi [ع.] (ص.) فرومایه، پست. / دره ۷۰۵-۶۴۳
- نذیل nazīl [ع.] (ص.) ناکس و خوار. / دره ۱۰۸
- نژاد narrād [ع.] (ص.) نردباز، قمارباز. / مقامات ۲۱۰ / سند ۳۰۴ / اغراض ۳۹۸ / لباب ۲ / معجم ۱۸۴
- نرکه narka(e) [تر.] (ا.) حلقه یا دایره‌ای که گرد چیزی ایجاد کنند، جزگه، صف. / جهانگشا ج ۱ ص ۲۰- ج ۳ ص ۵۱-۵۳-۱۰۰-۱۱۱-۱۲۲ / و صاف ۹۸-۲۰۰-۳۷۰-۴۵۰-۵۷۰-۵۰۲
- نزاح nezāh [ع.] (امص.) بُعد، دوری. / برید ۲۹۰-۱۴۷
- نزارت nazārat [ع.] (مص.) اندک گردیدن، کم گردیدن. / برید ۳۰۵
- نزع nazzā' [ع.] (ص.) ظاهراً بسیار مشتاق. / عتبه ۸۱
- نزع nezā' [ع.] (امص.) اشتیاق و کشش. / توسل ۳۲۸
- نزاقت nazāqat [ع.] (امص.) بی‌پروایی، چالاکی، چابکی. / جهانگشا ج ۱ ص ۶
- نزال nezāl [ع.] (مص.) فرود آمدن دو گروه با هم در حرب، جدال. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۰۴- ج ۲ ص ۶۶-۲۸-۱۷۰ / و صاف ۱۹۲-۴۳۱-۴۴۹-۴۶۴-۵۸۹ / دره ۲۵۰-۴۶۶-۲۵۱
- نزاهت nazāhat [ع.] (امص.) پاکي، پاکیزگی. / کلیله ۹۸-۳۲۳-۳۳۲-۳۹۸-۴۰۶ / بیہق ۹۶ / توسل ۶۷-۱۱۹ / عقد ۱۲۹ / یمنی ۱۹۴-۳۷۱ / بختیار ۸۷-۲۸۵ / اغراض ۲۲۵ / برید ۴۳ / لباب ۵۰۷ / مرزبان ۹۵ / المعجم ۴۵۱ / و صاف ۲۳-۳۸-۵۵-۱۲۱-۱۲۳-۱۵۲-۱۶۵-۱۹۱-۴۷۸-۵۳۱ / اخبار ۴۴ / مصباح ۱۶۰-۲۷۷ / ظفر ج ۱ ص ۱۶۲-۳۴۷-۳۹۳-۴۸۳- ج ۲ ص ۱۳ / تجربه ج ۱ ص ۱۷۷
- نزر nazr [ع.] (امص.) اندکی، کمی، قلت. / برید ۹۹
- نزع naz' [ع.] (مص.) برکندن، برکشیدن. / رشف ۴۵
- نزغات naza'yāt [ع.] (ا.) ج. نَزْغَة، تحریک بر فتنه و فساد انگیزختن، وسوسه. / مقامات ۶۹ / عتبه ۱۴۵ / رشید ۱۲۰ / توسل ۱۲۶ / خاقانی ۲۸۷ / یمنی ۲۵۰ / و صاف ۲۵۰
- نزق nazq [ع.] (ا.) ۱- چالاکی، شتاب، چستی. / یمنی ۱۰۶-۳۰۸ / و صاف ۱۱: ۲- خفت، سبکی. / روضه ۹۶
- نزقات nazaq - āt [ع.] (ا.) ج. نزق، شتاب، چستی. / خاقانی ۲۸۷ / و صاف ۲۵۰
- نزك nazk [ع.] (مص.) زشت گفتن، دروغ بر بستن بناحق. نیزه کوتاه زدن. / دره ۴۵۳
- نزل nozol [ع.] (ا.) طعام با برکت، فزونی و برکت. / سند ۲۹۱
- نزوات nazavāt [ع.] (امص.) (ا.) ج. نزو، شیفتگی، آرزومندی. / رشید ۱۲۰
- نزوان nazavān [ع.] (مص.) برجستن. / نفثه ۶۲
- نزوج nozūh [ع.] (مص. امص.) دور شدن.

۱۱۲ / رشف ۱۷۳ - ۲۴۰ - ۲۶۶ - ۳۲۲ -

۳۴۱ / ظفر ج ۱ ص ۶۶ / دره ۷۱۲ / تجربه

ج ۲ ص ۴۵

نسب nasab [ع.] (مص.) نسبت دادن، یاد کردن

نژاد. / دره ۵۰۵

نستر nastar [ف.] (ا.) نستر. / خاقانی ۱۰۹

نسخ nasx [ع.] (مص.) زایل گردانیدن حکم

سابق؛ و در اصطلاح بدیع، سرقت و انتحال

ادبی است که یکی تمام شعر کسی را به نام خود

بنویسد. / و صاف ۵۹۳

نسر nasr [ع.] (ا.) ۱ - کرکس. / یمنی ۲۳۹؛

۲ - نسر طایر، نام ستاره‌ای است در برج

عقاب. / مرزبان ۲۷۸ - ۵۶۷ / دره ۲۶۶

نسرین nasr - a(e)yn [ع.] (ا.) نام دو ستاره

است، نسر طایر و نسر واقع. / خاقانی ۸۸ -

۲۰۱ / دره ۴۱۹ - ۵۸۰

نسقی باشی nasaq - ċī - bāšī [ع.] (ع. - تر.)

(ص. مر.) رئیس فوج نسقی، سر دسته

میر غضبان. / گیتی ۶۵

نسمات nasamāt [ع.] (ا.) ج نسمة، دم، نفس.

/ معجم ۲۱۰

نسور nosūr [ع.] (ا.) ج نسر، کرکس. / یمنی

۱۰۰ - ۱۹۷ - ۲۷۵ / معجم ۱۱۵ / روضه

۱۳ - ۱۳۴ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۰۴ - ۱۴۰ /

سیرت ۱۶ - ۹۵ - ۱۲۵ / و صاف ۹۰ - ۲۰۲ /

دره ۳۹۶

نسیء nasī [ع.] (ا.) تأخیر. / دره ۶۴۱

نسیاً منسیاً nasy - an - mansiyy - an [ع.]

(ص. مر.) بکلی فراموش شده. / و صاف ۲۹۸

نسیب nasīb [ع.] (ص.) صاحب اصل و نسب

عالی. / بیهق ۲۶ / دستور ۶۶ / دره ۱۸۹

نسیج وحد nasīj - o - vahd [ع.] (ص. مر.)

دوری. / عقول ۲۲ / برید ۱۹۰

نزوع nozū [ع.] (مص.) مشتاق شدن، آرزومند

گردیدن. / اغراض ۳۰۷ / رشف ۶۹

نزوله nozūla(e) [ع.] (ا.) ظاهراً به معنی پولی

است که عقال و سرهنگان از اهل ده می گرفتند

به عنوان خرج خوارک به وقت فرود آمدن در ده.

/ راحه ۳۳

نزّه nazeh [ع.] (ص.) پاک و پاکیزه، خوش و خرم.

/ کلّیله ۱۱۸ - ۱۵۸ / توسل ۱۱۵ / عقد ۱۲۹

/ دستور ۸۸ - ۱۰۲ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۲۶

/ و صاف ۱۶۴ / ظفر ج ۱ ص ۵۶۴ - ج ۲ ص

۱۸ - ۲۴۲ / دره ۶۶۷

نزّه الفلاة nozh - ol - falāt [ع.] (امر.) آنچه

از آب و کشتزار دور باشد. / دره ۶۶۷

نزیکات nazīkāt [ع.] (ا.) شرور از مردمان. /

دره ۶۵۷

نزیل nazīl [ع.] (ص.) کامل. / دره ۱۰۹

نزیه nazīh [ع.] (ص.) پاک و پاکیزه. / معجم ۱۱۸

نسابه nassāba(e) [ع.] (ص.) نسب شناس،

آنکه نسبت مردمان و قبایل را داند. / دستور

۱۸ / برید ۷۴

نسافه nosāfa(e) [ع.] (ا.) آنچه برافتد از باد بر

دادن گندم. / دره ۲۳ - ۴۷۴ - ۶۶۷

نساك nossāk [ع.] (ص.) ج ناسك، عابد، زاهد.

/ عتبه ۵۱ / مصباح ۳۲۶

نسیاج nasāye [ع.] (ص.) ج نسیجه،

منسوج، بافته. / عتبه ۴۹ - ۹۳ / بیهق ۹۸ /

یمنی ۴۴۰ - ۴۴۶ / لباب ۳۴ / مرزبان ۲۷ /

معجم ۱۳ / و صاف ۱۵۶ - ۶۰۲

نسایم nasāyem [ع.] (ا.) ج نسیم. / دستور

۸۳ - ۹۱ - ۱۱۸ / معجم ۲۶۰ / و صاف ۳ -

۱۱۰ - ۱۷۸ / سبط ۹۶ / نسایم ۲۰ / اخبار

نشوت [ع.] našvat [ع.] (امص.) مستی، سکر. /

مرزبان ۶۲۳ / روضه ۱۴۴ / مسامره ۱۱۰

نشور [ع.] nošūr [ع.] (مص.) زنده شدن مردگان

در روز رستاخیز، روز قیامت. / راحه ۴۴۶ /

برید ۹ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۰۴ / سیرت

۱۱۳ / رشف ۲۱۸ - ۲۴۳ - ۳۵۶ - ۴۰۶ /

گیتی ۵۰ / تجربه ج ۲ ص ۲۱۲

نشوز [ع.] nošūz [ع.] (مص.) ناسازگاری کردن زن با

شوهر خود. / بختیار ۱۶۵ / اخلاق ۲۱۹ -

۲۲۱

نشید [ع.] našīd [ع.] (ا.) ۱ - شعری که برای

یکدیگر خوانند، نظم و نثری که بدان ترنم

کنند. / و صاف ۶۵ - ۱۶۵ / رشف ۱۱۳ : ۲ -

سرود، آواز. / معجم ۲۱۴ / و صاف ۵۳۶ /

تجربه ج ۱ ص ۸۱ : ۳ - (ص.) نائید، خواننده.

/ دره ۳۷۸

نشیدات [ع.] našīdāt [ع.] (ا.) ج نشیده، نشید،

شعری که برای یکدیگر خوانند، سرود، آواز.

/ المعجم ۷۱

نشیط [ع.] našīt [ع.] (ص.) با نشاط، شادمان،

خوشحال. / و صاف ۳۰۲ - ۴۶۲ - ۴۹۶ / دره

۳۳۴

نصاح [ع.] nesāh [ع.] (ا.) رشته، سلك. / دره ۲۴۹

نصال [ع.] nesāl [ع.] (ا.) ج نضل، پیکان، تیر. /

یمینی ۴۸۸ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۵۸ - ج ۳

ص ۱۲۸ / و صاف ۱۲۸ / دره ۳۹۸

نصایب [ع.] nasāyeb [ع.] (ا.) ج نصیبه، آنچه آن را

نشان گردانند. / دره ۲۸۹

نصب [ع.] nasb [ع.] (مص.) ناصبی بودن، و ناصبی

کسی که علی (ع) و فرزندان او را دشمن دارد.

/ دستور ۷۷

نصب [ع.] nasab [ع.] (امص.) رنجوری، دردناکی.

بافته بی نظیر، کنایه از مرد یگانه. / رشید

۴۱ - ۹۱ / توسل ۸۰ / و صاف ۵۴۳

نسیج وحده [ع.] nasīj - o - vahde - h [ع.] ر.ک.

نسیج وحد. / چهار ۲۲ / و صاف ۴۸۴

نسیئه [ع.] nasī'a(e) [ع.] (ا.) نسیه، خرید و فروش

کالایی به وعده، مقابل نقد. / مرزبان ۴۵۹ -

۴۶۳

نشابه [ع.] noššāba(e) [ع.] (ا.) واحد نشاب، يك

تیر. / و صاف ۹۲ / دره ۳۱۹ - ۵۵۶

نشأتین [ع.] naš'at - a(e)yn [ع.] (ا.) دنیا و

آخرت. / دره ۶۹۳

نشاختن [ع.] nešāxtan [ع.] (مص.) نشانیدن. /

دستور ۵۹

نشافه [ع.] nošāfa(e) [ع.] (ا.) کفك شیر وقت

جوشیدن. / دره ۴۷۴

نشب [ع.] našab [ع.] (ا.) مال اصیل، صامت باشد یا

ناطق. / دره ۵۰۵

نشرت [ع.] nošrat [ع.] (ا.) افسونی که بر دیوانه و

بیمار دمند. / خاقانی ۲۹

نشره [ع.] nošra(e) [ع.] (ا.) افسون، تعویذ. /

خاقانی ۲۹

نشف [ع.] našf [ع.] (مص.) جذب کردن، به خود

کشیدن آب را. / یمینی ۴۷۹ / مصباح ۲۹۴

نشگرده [ع.] nešge(a)rda(e) [ع.] (ا.) آلتی است

آهنین یا فولادی کوتاه با سری پهن و موّزب تیز

کرده که صخّافان و کفّاشان و سراجان به وسیله

آن پوست را ناز کنند و بتراشند و ببرند، گزلك.

/ کلیله ۷۷

نشوات [ع.] našavāt [ع.] (ا.) ج نشوة، مستی. /

عقد ۶۹ / رشف ۱۸۹

نشوان [ع.] našvān [ع.] (ص.) مست، سُکران. /

مرزبان ۳۴ / دره ۳۹۶

نض nazz [ع.] (ا.) درم و دینار نقد شده یا عام

است. / دره ۶۶۰

نضار nezār [ع.] (ا.) سیم و زر. / عتبه ۱۵۴ /

دره ۲۱۸-۷۰۴

نضار ne(o)zār [ع.] (ا.) يك قسم چوبی که از آن

آوند سازند و منبر حضرت رسول (ص) از آن

چوب بود. / وصاف ۱۷۱

نضارت nazārat [ع.] (امص.) تازگی، شادابی،

خرمی. / عتبه ۱۲۶ / رشید ۲۰ / توسل

۱۳۸-۱۴۵-۱۷۲-۱۹۰-۲۲۳ / عقول ۶-

۱۸-۲۸-۵۷ / یمنی ۴۴۹ / برید ۸۴-

۱۶۵-۲۱۲-۲۴۸-۲۶۷-۲۹۲-۳۰۳-

۳۱۵ / مرزبان ۶۹۴ / جهانگشا ج ۱ ص ۳-

۱۴۸- ج ۲ ص ۴۷- ج ۳ ص ۲۵- ۹۵ /

وصاف ۵-۵۴-۱۰۵-۱۲۰-۱۳۸-۲۰۹ /

سط ۱-۲۵-۴۸-۹۴ / نسایم ۲ / اخبار ۲

/ مصباح ۶۱-۳۵۹ / رشف ۵۵-۷۵-

۲۰۱-۳۴۰ / ظفر ج ۱ ص ۲-۶۶-۲۱۰-

۲۲۱-۲۴۱-۳۰۱-۳۹۳-۴۰۳- ج ۲ ص

۳۸۶ / دره ۴۰۰ / گیتی ۴۶-۲۵۳-۲۶۰ /

تجربه ج ۱ ص ۵

نضاضت nozāzat [ع.] (ا.) باقیمانده از آب و

جز آن. / وصاف ۲۰۱

نضال nezāl [ع.] (ا.) جنگ. / دره ۳۹۸

نضاید nazāyed [ع.] (ا.) ج نضیده، آنچه

انباشته شود از متاع. / دستور ۱۹

نضد nazd [ع.] (مص.) چیدن متاع بر روی

یکدیگر، ترتیب و نظم. / دره ۱۳۹

نضرت nazrat [ع.] (امص.) تازگی، شادابی،

خرمی. / مقامات ۵۴-۶۳-۱۴۲-۱۶۷ /

بختیار ۳۹-۱۳۴ / سند ۱۸۹-۵۳ / اغراض

۹۵ / عقول ۵۷ / راحه ۲۷۱-۲۲۴ / یمنی

/ برید ۳۸۴

نصح nosh [ع.] (امص.) پند دهی، اندرزگویی. /

کلیله ۱۴۶ / مرزبان ۴۵ / جهانگشا ج ۱ ص

۷۷ / معجم ۱۱۶

نصف nasf [ع.] (ا.) داد، عدل. / دستور ۹۵

نصفت nasafat [ع.] (ا.) عدل و داد، انصاف. /

عتبه ۷۸ / توسل ۲۱-۱۲۸ / سند ۳۲-۳۹

/ اغراض ۴۳-۱۲۸-۱۳۰-۳۲۴ / دستور

۸۳-۸۵-۱۲۱ / مرزبان ۱۵۴-۴۳۷ / معجم

۱۴۶ / جهانگشا ج ۲ ص ۵۴-۶۵-۲۳۰-

۲۵۳- ج ۳ ص ۶-۱۱۴-۱۶۲ / وصاف

۱۷-۸۸-۱۳۸-۲۹۲-۴۸۴ / سط ۱۴-

۱۵-۴۰-۴۵-۸۸-۹۶ / نسایم ۴-۷-

۲۰-۸۹ / اخبار ۱۱۲ / ظفر ج ۱ ص ۱۶۰-

۵۷۰- ج ۲ ص ۲۲۴

نصفی I - nest [ع.] (ف.) (ا.) نوعی پیاله

شراب، نیم کاسه. / راحه ۳۱۴ / دره ۶۳۰

نصل nasl [ع.] (ا.) پیکان تیر، تیغ بی قبضه، کارد

بی دسته. / مقامات ۶۵

نصوح nasūh [ع.] (ص.) توبه نصوح، توبه

راست و از روی صداقت. / برید ۱۱۴

نصوح nosūh [ع.] (امص.) خیرخواهی. /

یمنی ۱۶۵

نصوع nosū' [ع.] (مص.) خالص و بی آمیغ

گردیدن. / یمنی ۱۴۳-۱۶۵-۳۲۸-۳۷۴

/ روضه ۷۵

نصول nosūl [ع.] (مص.) درآمدن از چیزی،

بیرون افتادن. / عقول ۵۷ / برید ۲۹۹-

۳۱۸-۳۲۰-۳۲۸

نصول nosūl [ع.] (ا.) ج نصل، پیکان تیر. /

یمنی ۲۰۲-۳۷۹-۳۹۰ / دره ۶۶۳ / تجربه

ج ۲ ص ۱۴

۶۹ / وصاف ۹-۱۳-۹۲-۲۱۹ / ظفر ج ۱

ص ۵۶۹ / دره ۱۰۳-۶۲۷-۶۵۵ / تجربه ج

۲ ص ۱۸۷

نطایف natāyef [ع.] (ا.) آبهای اندك كه در ته

دلو و مشک می ماند. / وصاف ۵۹۷

نطش natš [ع.] (امص.) جنبش. / دره ۴۳۰

نطشان natšān [ع.] (ص.) از اتباع عطشان

است. / دره ۳۱۷

نطف na(o)taf [ع.] (ا.) ج نطفه، مروارید

روشن. / دره ۵۱

نطف notaf [ع.] (ا.) ۱- ج نطفه، منی. / برید

۳۴۶ / رشف ۳۰۹: ۲- ج نطفه، دریا. / دره

۵۱

نطله notla(e) [ع.] (ا.) يك آشام، جرعه. / دره

۷۰۴

نظرا nozarā [ع.] (ص.) ج نظیر، مثل، شبیه. /

اغراض ۲۶۴ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۲۷-۲ / ج ۳

ص ۶۲

نظیم nazīm [ع.] (ص.) مرتب، منظم. / برید

۳۱۱

نعاب no'āb [ع.] (ا.) بانگ کلاغ، آواز کلاغ. /

وصاف ۱۵

نعاس no'ās [ع.] (ا.) خواب، سستی حواس،

جُرت. / یمنی ۳۹۰ / لباب ۱۵۳ / اخلاق

۲۳۳ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۲۴ / وصاف ۶۱ /

مسامره ۲۶۷ / مصباح ۳۲۱ / تجربه ج ۲ ص

۱۴۱

نعاق no'āq [ع.] (ا.) بانگ کلاغ. / وصاف ۵۹-

۱۰۵-۱۲۰

نعامه na'āma(e) [ع.] (ا.) ۱- يك شترمرغ. /

مقامات ۶۴-۷۷: ۲- جماعت، قوم. / دره

۲۹۹: ۳- زیر قدم. / دره ۲۹۹

۱۶۶-۳۴۲-۳۹۹ / دستور ۶۷ / معجم

۵۶-۱۰۹-۱۲۷ / روضه ۱۵-۱۲۹ / وصاف

۳-۳۰ / دره ۲۱۸-۴۵۲

نضناض naznāz [ع.] (ص.) مار بسیار جنبان

و بسیار زهر که گزیده آن هلاک شود. / اغراض

۴۰۶ / دره ۶۶۰

نضو nezv [ع.] (ص.) لاغر، باریک. / تجربه ج

۱ ص ۶۷

نضوب nozūb [ع.] (مص.) فرو شدن آب به

زمین. / یمنی ۴۷۰ / دره ۶۴۱

نضیج الراى nazīj - or - ra'y [ع.]

(ص. مر.) استوار خرد. / بیهق ۱۲

نضید nazīd [ع.] (ص.) چیده شده، مرتب،

منظم. / رشف ۳۱۶ / تجربه ج ۱ ص ۳۷۳

نضیده nazīda(e) [ع.] (ص.) مؤنث نضید،

منظم و مرتب. / دره ۵۰۶

نضیر nazīr [ع.] (ص.) تازه، شاداب، خرم. /

برید ۱۵۳-۱۵۶-۱۶۷-۳۰۸ / لباب ۷۴ /

وصاف ۳۰۰-۴۲۱ / سمط ۴۳ / تجربه ج ۲

ص ۷۱

نطّاح nattāh [ع.] (ص.) شاخ زننده، سُروزن. /

جهانگشا ج ۳ ص ۱۱۸

نطاسی ne(a)tāsiyy [ع.] (ص.) دانا و طیب.

/ دره ۸۶

نطاف netāf [ع.] (ا.) ج نطفه، آب صافی و پاک.

/ رشف ۳۹-۱۳۶-۲۵۸-۲۶۵

نطاق netāq [ع.] (ا.) کمر بند، میان بند. / عتبه

۹-۱۳ / خاقانی ۸۷-۱۱۷-۲۶۵ / سند

۳۲۹ / اغراض ۵-۳۵۰ / یمنی ۶۲-۱۵۸-

۲۱۲-۳۱۴ / برید ۲۷۸ / مرزبان ۳-۴۹۴-

۶۳۹ / نفته ۸۶ / معجم ۲۶-۱۳۵ / روضه

۵۹-۶۱-۷۵-۱۵۷ / جهانگشا ج ۳ ص

نغبه na'ba(e) [ع.] (ا.) پس خورده، يك آشام
آب. / دره ۴۰۲

نغل na'ol [ع.] (ص.) زرف، عمیق. / روضه ۱
نغوله na'yū(ō)la(e) [ف.] (ا.) زلف خوبان،
گیسو. / ظفر ج ۲ ص ۴۳۵ / دره ۵۶

نقاء nafā' [ع.] (ص.) (ا.) وازده چیزی، ناچیز،
بی ارزش. / مسامره ۱۶۶

نقائات naffāsāt [ع.] (ا.) ج نقائه، پف کننده،
دمنده. / توسل ۳۳۴ / سیرت ۲۳۷

نقّاح naffāh [ع.] (ص.) بسیار عطا، پر سود. /
دره ۴۰۸

نفاع nefāh [ع.] (مص.) روبروی جنگ کردن.
/ دره ۳۲۰

نفاد nafād [ع.] (مص.) نیست و نابود گردیدن.
/ یمنی ۳۳۹

نفاذ nafāz [ع.] (مص.) (ا.) روان شدن، و در
اصطلاح قافیه نام حرکت حرف وصل است چون
به حرف خروج پیوندند. / المعجم ۲۷۱

نفار nefār [ع.] (مص.) (مص.) دوری کردن،
رمیدن. دوری، رمیدگی. / مقامات ۱۴۴ /
اخلاق ۲۶۹ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۷ - ۸۰ -
۹۸ / سیرت ۱۰ / وصاف ۶۹ - ۱۱۳ / دره
۴۵۵ / تجربه ج ۱ ص ۴۱: ۲ - (ا.) نفیر،
فریاد، آواز بلند. / یمنی ۳۹۰

نفاریت nafāriyt [ع.] (ا.) ج نفريت، عفریت و
نفريت از اتباع است. / دره ۱۴۲

نفاضات nofāzāt [ع.] (ا.) ۱ - آنچه از جامه و
مثل آن ساقط و ریخته شود چون آن را تکان
دهند و بجنایند. / اغراض ۴۶: ۲ - ضعفا و
عاجزان لشکر که گویا از عسکر باز افتاده و
ساقط شده‌اند. / یمنی ۹۸

نفاضة nofāza(e) [ع.] (ا.) آنچه به افشاندن

نعائم na'ā'em [ع.] (ا.) ج نعمت. / دره ۴۰۲
نعجه na'ja(e) [ع.] (ا.) میش ماده. / دره ۳۴۲

نعل بها na'l - bahā [ع.] (ف.) (امر.) مالی که
پادشاه هنگام عبور از جایی به بهای نعل اسب
خود از صاحب آنجا یا از اهالی محل می گرفته.
/ عتبه ۱۲۴ / راحه ۳۳ / جهانگشا ج ۲ ص
۱۴۷ / مسامره ۸۹ / ظفر ج ۱ ص ۳۱۲

نعم na'am [ع.] (ا.) ستور چرنده بخصوص
شتران و گوسفندان. / دره ۴۶۲

نعما na'mā [ع.] (ا.) نعماء، نعمت و شادمانی. /
دره ۴۶۹

نعمان no'mān [ع.] (ا.) ج نعم، شتر و گوسفند،
شتر. / دره ۶۱۷

نعمت no'mat [ع.] (ا.) آنچه بدان دیده روشن
شود. / دره ۳۸۶

نعموت no'ūmat [ع.] (امص.) نرمی، ملایمت،
مقابل خشونت. / وصاف ۲۰۱ - ۳۰۰ -
۵۲۳ - ۶۱۷ / مصباح ۲۷۷ - ۲۷۹ / تجربه ج
۲ ص ۲۴۹

نعی na'y [ع.] (مص.) (ا.) خبر مرگ کسی را
دادن، خبر مرگ. / مرزبان ۵۰۷ / نقشه ۴۸ /
جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۴ / سیرت ۲۵۳ /
وصاف ۴۶ - ۲۲۲ - ۲۸۸ - ۵۰۷ / دره ۴۲۳ /
تجربه ج ۲ ص ۲۲۶ - ۲۳۸

نعیب na'ib [ع.] (ا.) بانگ کلاغ و زاغ. /
بختیار ۳۹ - ۹۷ / سند ۴۱ / راحه ۶۲ /
مرزبان ۴۸۷ - ۵۰۷ / معجم ۱۵۳ / گلستان
۳۲۵

نعیق na'iq [ع.] (ا.) بانگ کلاغ، آواز غراب. /
المعجم ۲۳۷ / دره ۱۱

نعیم na'im [ع.] (ص.) نرم و صاف و نازک و
لطیف. / کلیله ۵۴ - ۳۵۶

و غم درونی و شکایت باشد و گوینده را به گفتن آن آرامشی و تسکینی حاصل شود. / مقامات ۱۷۶ / توسل ۲۲۲ - ۲۳۹ - ۳۳۰ / خاقانی ۲۷ - ۲۵۸ / یمنی ۱۰۹ - ۳۴۹ - ۴۶۱ / لباب ۲۴ - ۱۷۷ / مرزبان ۳۲۸ / نقشه ۷ - ۴۸ / روضه ۱۵۷ / جهانگشا ج ۳ ص ۲۵۷ / و صاف ۱۰۴ - ۳۶۷ / نسایم ۱۰۷ / ظفر ج ۲ ص ۵۱۶

نفریده [e]nafīda [ف] (ص.) ناپسند دانسته، مذموم. / مرزبان ۴۲۶

نفس [e]nafš [ع] (مص.) به انگشتان پراکندن چیزی را. / دره ۴۷۶

نفض [e]nafz [ع] (مص.) تکاندن، افشاندن، زایل کردن. / عقد ۱۵۵ / مرزبان ۳۳۳ / اخلاق ۵۹ / مصباح ۳۰۲

نفضه [e]nafza [ع] (مص.) یکبار تکاندن و افشاندن. / مصباح ۱۸۷

نفق [e]nafq [ع] (مص.) نازق پربوع، بیرون آمدن موش دوبا از لانه اش. / تجربه ج ۲ ص ۲۳

نفل [e]nafī [ع] (ا.) مستحب. / مقامات ۱۶۷ / مصباح ۳۷۹

نفنف [e]nafnaf [ع] (ا.) بیابان، دشت. / اغراض ۴۰۰ / دره ۱۳۹

نفور [e]nofūr [ع] (مص.) دور گردیدن. / دره ۷۰۹

نفوق [e]nofūq [ع] (مص.) مُردن. / عقول ۵۵

نفیرنامه [e]nafīr - nāma [ف] (امر.) حکم و فرمانی باشد که پادشاهان و حاکمان به جهت گرد آمدن سپاهیان صادر می کردند. / و صاف ۲۹۴

نقاء [e]naqā' [ع] (مص. امص.) پاکیزه بودن. پاکیزگی. / عتبه ۷۱ - ۸۷ / رشید ۱۱۷ -

بیفتد. / دره ۴۷۴

نقاطه [e]naffāta [ع] (ص.) مبالغه در نقاط (نفت انداز) است. / مرزبان ۲۱۸

نفاع [e]nafā' [ع] (امص.) منفعت، سودمندی. / برید ۱۴۳

نفاع [e]naffā' [ع] (ص.) بسیار سود دهنده. / ظفر ج ۲ ص ۱۵ / دره ۶۷۰

نفاق [e]nafāq [ع] (امص.) روایی، رونق بازار، رواج. / عتبه ۲ / توسل ۸ / یمنی ۱۱ / دستور ۴۹ / مرزبان ۳۱۴

نفایات [e]nofāyāt [ع] (ا.) ج نفایه، هر چیز که بر اثر فساد و پستی و بی بهایی بدور افکند. / نقشه ۵۹ - ۸۰

نفاض [e]nafā'ez [ع] (ا.) ج نفیضه، گروهی که به جهت تجسس دشمن و خوف فرستند هر جانبی. / دره ۵۶۷

نفایه [e]no(a)fāya [ع] (ا.) هر چیز که به سبب فساد و پستی و بی قیمتی بدور افکنده شود، نبهره، ناسره. / مقامات ۷۹ / اغراض ۲۳۴ / برید ۳۱۹ / اخلاق ۳۲۲ / سمط ۹۹ / دره ۴۷۴

نفث [e]nafṣ [ع] (مص.) ۱- در دل انداختن، به دل کسی القا کردن چیزی را. / مصباح ۷۷ - ۷۸؛ ۲- تف کردن، انداختن چیزی را از دهان. / روضه ۱۵۶؛ ۳- بیرون انداختن از سینه. / سیرت ۱۱۷

نفثات [e]nafasāt [ع] (ا.) ج نفثه، یکبار دمیدن، فوت کردن. / لباب ۴۵۵ / مرزبان ۱۶ / و صاف ۷۹

نفثه المصدور [e]nafsat - ol - masdūr [ع] (امر.) خلطی که مبتلا به درد سینه از سینه بیرون افکند، و مجازاً سخنی که حاکی از اندوه

- ۱۲۲ / توسل ۵۳-۶۰ / یمنی ۲۹۹-۳۴۷ /
 دستور ۴۸-۹۸ / اخلاق ۱۸۰-۱۸۹ / روضه
 ۲۸ / جهانگشا ج ۳ ص ۶۳-۲۲۰ / وصاف
 ۲۳۴ / سسط ۹۴-۹۸ / نسایم ۱۵ / تجربه ج
 ۲ ص ۸
 نقاب naqqāb [ع.] (ص.) نقب زننده، کارنده. /
 مرزبان ۵۲۸ / دره ۱۰۶
 نقاب neqāb [ع.] (ا.) مرد نیک دانای آزموده. /
 دره ۱۰۶-۶۳۱
 نقاباً neqāb - an [ع.] (ق.) بناگاه. / دره ۶۳۱
 نقابت na(e)qābat [ع.] (مص. امص.) رئیس و
 نقیب قوم شدن، نقیبی قوم. / اغراض ۹۶ /
 وصاف ۱۹۲
 نقابی ā - naqqāb [ع.] (ف.) (حامص.) نقب
 زدن و شکافتن. / وصاف ۵۰۷
 نقار neqār [ع.] (مص. امص.) ۱- ستیزه کردن،
 جدال کردن. ستیزه، جدال. / یمنی ۳۳۳ /
 جهانگشا ج ۱ ص ۱۲۳-۱۲۵-۲۲۶: ۲-
 (امص.) کینه، عناد، کدورت. / چهار ۱۳۲ /
 مرزبان ۳۰۰ / سیرت ۱۲۰ / دره ۴۵۵ / تجربه
 ج ۱ ص ۴۱-ج ۲ ص ۱۹۸
 نقاضه noqāza(e) [ع.] (ا.) آنچه تاب داده شود
 از رسن و موی و پشم. / دره ۴۷۴
 نقاف naqqāf [ع.] (ص.) دوراندیش. / دره ۲۳
 نقاوت naqāvat [ع.] (امص.) نقاوة، پاکیزگی.
 / مرزبان ۷۵ / رشف ۵۴
 نقاوه noqāva(e) [ع.] (ا.) برگزیده، منتخب. /
 توسل ۵۸ / یمنی ۴۵ / مرزبان ۵-۴۴ /
 معجم ۴-۵۸ / وصاف ۱۴۷-۱۹۲-۵۰۷-
 ۵۷۳ / مصباح ۱۱۷-۳۰۱ / رشف ۲۹۸-
 ۴۲۵ / تجربه ج ۱ ص ۱۹۴-۲۱۳
 نقائض naqā'ez [ع.] (ا.) ج نقیضه، راه در کوه.
 / دره ۵۶۷
 نقایه na(o)qāya(e) [ع.] (ا.) هیچکاره از گندم و
 آنچه دور کنند از گندم وقت پاك کردن. / دره
 ۴۷۴
 نقب noqob [ع.] (ا.) ج نقاب. / اغراض ۱۲۳
 نقبا noqabā [ع.] (ص.) ج نقیب، رئیس
 سرپرست، مهتر. / مقامات ۹۵-۱۶۴
 نقبچی ĩ - naqb [ع.] (تر.) (ص. مر.) نقب زن،
 نقاب. / ظفر ج ۱ ص ۲۶۳-ج ۲ ص ۲۲۰-
 ۲۹۷-۲۶۰
 نقده naqda(e) [ع.] (ا.) نوعی پارچه که تارهای
 سیم یا زر در آن بافته باشند. / دره ۲۵۸
 نقرات naqarāt [ع.] (ا.) ج نقره، نوازش آلت
 موسیقی یا انگشت. / اغراض ۲۶-۱۴۷
 نقرس neqres [ع.] (ا.) طیب حاذق ماهر. / دره
 ۹۵
 نقره noqra(e) [ع.] (ا.) ۱- گودال خرد در
 زمین. / دره ۵۰۳-۶۵۹: ۲- گودی پس
 گردن. / دره ۲۷۶
 نقس naqs [ع.] (ا.) عیب. / دره ۶۰
 نقست neqsat [ع.] (ا.) سیاهی دوات. / دره ۶۰
 نقش naqš [ع.] (مص.) بر کردن به منقاش. / دره
 ۴۷۶
 نقشه naqša(e) [ع.] (ا.) خیال، فکر. / دره ۵۵۵
 نقص naqs [ع.] (مص.) یکی از زحافات مفاعلتن
 است که از مفاعیلن معصوب نون بیندازی تا
 مفاعیلُ بماند و به آن منقوص گویند. / المعجم
 ۸۲
 نقطه ریزی ĩ - rīz - noqta(e) [ع.] (ف.)
 (حامص.) نقطه ریختن، فال زدن. / تجربه ج ۱
 ص ۲۰۵
 نقف naqaf [ع.] (مص.) شکستن تار سر. / دره

۶۵۲

نقلت noqlat [ع.] (امص.) جا به جایی، انتقال.

/ رشید ۱۷-۱۳۶ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۱

/ و صاف ۴۷

نقله naqala(e) [ع.] (ص.) جِ ناقل، حامل،

بَرَنده. / دستور ۸۷ / مرزبان ۷۴۵

نقله noqla(e) [ع.] (امص.) نُقلت، انتقال. /

مقامات ۵۳

نقم neqam [ع.] (ا.) جِ نَقت، انتقام، عقوبت،

کینه. / یمنی ۴۴۹ / برید ۱۰۸ / معجم ۲۵۸

/ و صاف ۱۹۰ / رشف ۲۱۸ / تجربه ج ۱ ص

۱۹۵

نقمت naqemāt [ع.] (ا.) جِ نَقت، کینه

کشی، انتقام جویی. / بختیار ۱۴۸ / توسل

۳۵۶ / نفثه ۱۸ / سمط ۴۹

نقمت ne(a)q(qe)mat [ع.] (امص.) انتقام،

کینه کشی، عقوبت. / کلیله ۲۹۳ / یمنی

۱۴۴ - ۲۹۹ - ۳۹۹ - ۴۴۸ - ۴۵۰ / برید

۱۱۲ - ۱۴۶ - ۲۴۲ - ۳۰۱ / اخلاق ۳۰۹ /

و صاف ۲۵۴ - ۳۶۴ - ۳۹۸ - ۴۳۲ - ۶۴۳ /

مسامره ۱۴۲ / مصباح ۶۰ / دره ۱۳ - ۴۲۷ -

۶۷۰ / تجربه ج ۱ ص ۸۲ - ۴۷۱ - ج ۲ ص

۱۷۹ - ۲۱۱ - ۲۲۵

نقمة neqma(e) [ع.] (امص.) ر.ك. نَقت. /

یمنی ۴۴۸

نقوب noqūb [ع.] (ا.) جِ نَقب، سوراخ. /

یمنی ۴۹۱

نقوع naqū' [ع.] (ا.) آب شیرین سرد. / و صاف

۴۲۹

نقوعات naqū' - āt [ع.] (ا.) جِ نقوع، آبی که

در آن دارو خیسانده باشند. / تجربه ج ۱ ص

۸۵

نقی naqiyy [ع.] (ص.) پاکیزه و پاک. / سند ۷۷

نقی الجیب naqiyy - ol - ja(e)yb [ع.]

(ص.مر.) پاکدل. / سمط ۳۳

نقیبت naqībat [ع.] (ا.) نفس، عقل، طبیعت.

/ کلیله ۵۵ - ۲۳۵ / رشید ۲۰ / المعجم ۱۲ /

سمط ۲۶

نقیر naqīr [ع.] (ا.) چاهک پشت هسته خرما، و

مجازاً ذره، چیز اندک. / دره ۴۵۹ - ۷۱۵

نقیر و قطمیر naqīr - o - qetmīr [ع.]

(امر.) نقیر، نقطه فرو رفته بسیار خردی است

(چاهک) بر پشت هسته خرما و قطمیر خط

شیار ماندی است که بر هسته خرماست؛ این

دو لفظ در عربی کنایه از چیز بسیار کوچک و

بیقدر و کم ارزش است. / کلیله ۳۰۸ / عتبه

۴۴ - ۷۸ / بختیار ۱۵۰ / توسل ۷۲ - ۱۴۹ /

خاقانی ۱۷۴ - ۲۶۴ / یمنی ۷۸ / دستور

۵۳ - ۱۲۱ / اخلاق ۳۳۷ / جهانگشا ج ۱ ص

۲۰ / و صاف ۱۶۲ / سمط ۱۰۳ / مسامره

۶۴ - ۱۳۱ - ۲۱۶ - ۲۶۶ / نسایم ۵ - ۲۵ /

ظفر ج ۱ ص ۱۸ - ۲۰ - ۸۳ - ۵۶۹ / دره

۱۸۰

نقیش naqīš [ع.] (ا.) همتا، نظیر. / دره ۶۸۵

نقیع naqī' [ع.] (ص.) داروی خیسانیده در آب

سرد. / و صاف ۴۲۹

نقیع naqī' [ع.] (ص.) نافع، کُشنده، مهلك. /

تجربه ج ۱ ص ۲۷۴

نقیع تمر naqī' - e - tamr [ع.] (امر.)

شراب خرما. / راحه ۴۱۸ - ۴۲۱

نقیق naqīq [ع.] (مص.) بانگ کردن قورباغه. /

دره ۱۱

نقیه noqya(e) [ع.] (ا.) خلاصه و برگزیده هر

چیز. / و صاف ۱۹۲

نکاء *nakā'* [ع.] (مص.) نكاه قُرَحِه، برداشتن پوست زخم را پیش از به شدن. / سیرت ۲۰

نکات *nekāt* [ع.] (ا.) جِ نَکته، خَجَك، نقطه، نشانی که با سر چوب یا با انگشت دست در زمین گذارند. / دره ۲۸

نکادات *nakādat* [ع.] (امص.) ظاهراً سختی و دشواری. / توسل ۲۳۹-۲۴۷-۲۵۶-۲۸۷

نکال *nakāl* [ع.] (امص. ا.) تعذیب، عقوبت، شکنجه سخت، عذاب. / کلیله ۳۹۵ / مقامات ۱۵۸ / بختیار ۴۵-۱۷۱ / عقد ۸۳ / خاقانی ۱۷۴ / سند ۲۹۲ / اغراض ۶۷-۱۲۴-۴۲۱ / عقول ۴۹ / راحه ۱۶۱-۳۸۶-۳۹۷ / یمینی ۵-۱۲۹ / دستور ۶۰ / برید ۴۳-۵۰-۱۴۶-۳۷۲ / مرزبان ۲۰۲-۶۱۲ / معجم ۶-۶۳-۱۶۶-۱۸۵ / سیرت ۱۱۴ / وصاف ۶۱-۱۲۵-۵۸۲ / سبط ۸۵ / مسامره ۲۷۰

نکایب *nakāyeb* [ع.] (ا.) ظاهراً جمع ساختگی نکبت است. / دره ۱۶۹

نکایت *nekāyat* [ع.] (مص. امص.) اثری تمام کردن در دشمنان به کشتن یا جراحت وارد آوردن. قهر به قتل و جرح. / کلیله ۳۷۸ / عتبه ۹۸ / توسل ۲۹-۱۱۴-۲۵۶-۲۷۵-۳۳۱ / عقد ۱۰۶ / اغراض ۱۲۴ / عقول ۴۷ / یمینی ۴-۷۴-۱۱۰-۱۸۵-۲۸۳-۲۹۹-۳۶۰ / دستور ۵۰-۶۹ / برید ۱۰۷-۱۶۱-۳۳۷ / لباب ۷۶ / مرزبان ۱۴-۱۳۴ / معجم ۴۴ / اخلاق ۷۲-۱۶۹-۱۷۶-۳۰۲-۳۲۴-۳۳۶ / روضه ۶۱-۸۸-۱۲۷-۱۴۲-۱۵۳ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۰۰-ج ۲ ص ۳۰-ج ۳ ص ۲۵۰ / وصاف ۱۷۵ / سبط ۴۰-۵۰ / نسایم ۲۴-۵۱ / رشف ۲۴۱ / دره

۵۸-۱۶۹ / تجربه ج ۱ ص ۳۶

نکبا *nakbāl'* [ع.] (ا.) باد نامساعد، بادی که از جهت وزش خود منحرف گردد، باد کُرْ. / بختیار ۹۷ / سند ۵۸ / اغراض ۲۳۶ / لباب ۲۰ / نفثه ۵۴ / جهانگشا ج ۳ ص ۴۲ / دره ۲۵۴ / تجربه ج ۱ ص ۲۰

نکث *naks* [ع.] (مص. امص.) شکستن عهد، به هم زدن بیع. شکست و فسخ. / اغراض ۲۴۷ / جهانگشا ج ۲ ص ۳۰ / معجم ۶۳ / مسامره ۲۰۴

نکد *nakad* [ع.] (امص.) سختی و دشواری، ناخوشی. / عتبه ۱۷-۱۵۶ / یمینی ۱۰۲-۱۶۵-۲۱۰-۳۳۰

نکر *nokr* [ع.] (ا.) امر سخت و زشت، امر منکر. / برید ۲۲۱ / دره ۵۹۲

نکراء *nakrā'* [ع.] (ص.) منکر از هر چیزی. / مرزبان ۶۳۳

نکرات *nakarāt* [ع.] (ا.) جِ نَکرة، ناشناسایی، انکار. / دره ۵۹۲

نکس *noks* [ع.] (امص.) بازگردیدگی مرض و بیماری. / جهانگشا ج ۲ ص ۴۶ / اخبار ۳۷

نکوب *nokūb* [ع.] (امص.) بازگشت، برگشت. / دره ۳۵۴-۵۲۹

نکوص *nokūs* [ع.] (امص.) برگشت از کاری. / عتبه ۸۰ / رشف ۲۱۷

نکول *nokūl* [ع.] (امص.) برگشت، خودداری، اعراض. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۳۴-ج ۳ ص ۱۲۳-۲۱۴ / وصاف ۴۹-۱۲۳-۲۰۴-۴۹۸-۵۰۵ / دره ۵۹۶ / گیتی ۱۱-۱۲۲

نکیر *nakīr* [ع.] (ص.) استوار. / دره ۳۰۷

نمارق *namāreq* [ع.] (ا.) جِ نَمَرَق، نَمَرَق و نَمَرَق، بالش خرد. / دره ۴۷۳

مرزبان ۳۹۲ / معجم ۸۳ / اخلاق ۲۰۲ / روضه
 ۲۷ - ۱۲۲ - ۱۳۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۴ /
 و صاف ۹ - ۱۶۷ - ۲۷۹ - ۳۸۹ / مصباح
 ۳۶۹ - ۳۸۵ / دره ۱۹۴ - ۶۵۰ / تجربه ج ۱
 ص ۴۶۷

نمیهه namīma(e) [ع.] [امص.] ر.ك. نیمیت.

/ یمنی ۱۴۲ - ۲۰۶ / المعجم ۴۵۱

نوا navā [ف.] [ا.] ۱ - خوراك، آذوقه. / و صاف
 ۵۶۵: ۲ - لوازم معاش، وسایل زندگی. /
 و صاف ۴۲۵: ۳ - گرو، رهن، گروگان. /
 جهانگشا ج ۲ ص ۵۲ / تجربه ج ۱ ص ۸۷
 نوا navā [ف.] [ا.] ناله، آواز. / یمنی ۱۶۴ /
 و صاف ۵۶۸

نواء nevā' [ع.] [مص.] دشمنی کردن با هم. /
 دره ۴۴۱

نوابت navābet [ع.] [ا.] ج نَابِتَه، نوخاسته و
 نوآزموده. / اخلاق ۲۹۹

نوابض navābez [ع.] [ا.] ج نَابِض، رگ
 جنبنده. / و صاف ۲۵۴ / مسامره ۲۴۷

نوابع navābe' [ع.] [ا.] ج نَابِع و نَابِعَه، آبی که
 از چشمه بیرون آید. / یمنی ۳۶۹

نوابغ navābeγ [ع.] [ص.] ج نَابِغ، پیدا کننده
 و پخش کننده. / یمنی ۳۰۸ - ۴۳۴

نواتر navāter [ع.] [ا.] ج نَاتِرَه، کمان که زه را
 پاره کند از سختی. / دره ۴۴۱

نواتی navātiyy [ع.] [ا.] ج نَوْتِی، کشتیان. /
 دره ۵۱۸

نواجد navājez [ع.] [ا.] ج نَاجِذ، دندان عقل.
 / مرزبان ۵۰۲

نواجم navājem [ع.] [ص.] ج نَاجِمه، پدید
 آينده، برخاسته، ظهور کننده. / توسل ۲۴ /

خاقانی ۶ / یمنی ۳۰۸ - ۳۳۴ / عقد ۱۵۴ /

نماری nemārī [مف.] [ا.] مالبات اضافی که در
 مواقع اضطراری مانند تجهیز لشکر از مردم
 گرفته می‌شد. / و صاف ۲۷۲ - ۳۲۶

نماز namāz [ف.] [ا.] فرمانبرداری. / دره ۳۹۳
 نمازی namāz - ī [ف.] [ص.] ۱ - پاك، پاکیزه.
 / دستور ۶۸: ۲ - درست، صحیح. / دستور
 ۵۲

نمال nemāl [ع.] [ا.] ج نَمَل، مورچه. /
 جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۸
 نَمَام nammām [ع.] [ا.] سخن چین و گیاهی
 است خوشبوی. / دره ۹۶

نمایم namāyem [ع.] [ا.] ج نَمِیمه، سخن
 چینی، غیبت، بهتان. / یمنی ۳۳۷
 نمر namer [ع.] [ا.] پلنگ. / دره ۴۳۸ - ۵۶۰
 ۶۱۱

نمر namer [ع.] [ا.] ج نَمِرَه، ابر پاره خرد. /
 دره ۶۱۱

نمره namera(e) [ع.] [ص.] پاکیزه، شیرین. /
 دره ۵۹۸

نمس nems [ع.] [ا.] راسو. / بیهق ۲۹ / دره
 ۴۳۸

نمل namel [ع.] [ص.] ببقرار، فرس نمل، اسبی
 که به یکجا نایستد. / دره ۳۶۳

نمله namla(e) [ع.] [ا.] يك مورچه، واحد نمل.
 / رشف ۱۳۳ - ۲۲۳

نملی namliyy [ع.] [ص.] مورچه‌ای، آبله‌گون.
 / دره ۲۱۶

نموم namūm [ع.] [ص.] سخن چین، نَمَام. /
 اخلاق ۲۲۳

نمیر namīr [ع.] [ا.] آب فراوان و پاك. / و صاف
 ۴۵۲ / دره ۴۰

نمیت namīmat [ع.] [امص.] سخن چینی. /

نواسه navāsa(e) [ع.] [ا.] ئیسه، فرزندزاده. /

ببینی ۲۹۱

نواسیم navāsīm [ع.] [ص.] ظاهرأ ج ناسیم،

باد و زننده. / معجم ۱۶۸

نواصب navāseb [ع.] [ا.] ج ناصب و ناصبه،

گروهی از مسلمانان که علی (ع) را دشمن

دارند، ناصبی. / دستور ۷۷

نواصر navāser [ع.] [ا.] ج ناصر، پشته بزرگ.

/ دره ۴۲۳

نواصی navāsi [ع.] [ا.] ۱- ج ناصیه، موی

پیشانی، پیشانی. / عتبه ۱۰ / توسل ۱۸-

۹۵- ۱۰۴ / خاقانی ۳۲۰ / عقول ۵ / ببینی

۲۴۴- ۳۷۹- ۳۹۱ / برید ۱۹۳- ۲۴۶ /

لباب ۲۶ / معجم ۹۶- ۱۲۲- ۱۹۴ / و صاف

۴۷- ۸۴- ۴۱۹- ۵۱۰ / مصباح ۷۴- ۱۴۹

/ تجربه ج ۲ ص ۲۳: ۲- ج ناصیه، اشراف

مردم، مقابل اذتاب. / رشید ۹۵ / توسل ۱۳۹

/ معجم ۱۰۲ / سبط ۵۴- ۷۴- ۱۰۱ / دره

۱۲۵

نواضر navāzer [ع.] [ص.] ج ناظر، سخت

سبز، بارونق و تروتازه. / خاقانی ۲۲۰

نواظر navāzer [ع.] [ا.] ج ناظره، چشم. /

بیهق ۵ / توسل ۳۴۶- ۱۸۰ / ببینی ۴۵۴ /

برید ۱۵

نواعر navā'er [ع.] [ا.] در فرهنگها نواعیر، ج

ناعور، دولاب، دلو، رگی که خون آن نایستد. /

ببینی ۳۶۵- ۴۸۸

نواعی navā'i [ع.] [ص.] ج ناعیه، ناعی،

خبر مرگ کسی را دهنده. / تجربه ج ۲ ص

۲۲۶

نوافج navāfej [ع.] [ا.] ج نافع، نافه. / رشف

۲۶۸

معجم ۱۴۹

نواح navvāh [ع.] [ص.] بسیار نوحه کننده. /

مقامات ۱۷۱

نواحی navvāhī [ع.] [ف.] (حامص.)

نوحه گری. / مقامات ۱۶۷- ۱۷۰ / و صاف

۴۲۶

نواخذ navāxed [مع.] [ا.] ج ناخدا، کشتیان.

/ و صاف ۱۷۱- ۱۷۴- ۱۷۷- ۱۷۸

نواخذ navāxez [مع.] [ا.] ج ناخدا، ناخدا. /

و صاف ۳۰۳

نوادب navādeb [ع.] [ص.] ج نادبه، ندبه

کننده. / عقد ۱۴۱ / تجربه ج ۲ ص ۲۲۶

نوادى navādī [ع.] [ا.] ج نادى، انجمن روز،

انجمن وقتی که مجتمع باشند. / خاقانی

۲۲۰- ۳۲۰ / سیرت ۸۵ / تجربه ج ۱ ص

۱۷۱

نوار nevār [ع.] [مص.] رمیدن، گریختن. /

المعجم ۲۶۷

نوازع navāze' [ع.] [ص.] ج نازعه، از جای

برکشنده، نزاع کننده. / ببینی ۱۶۰- ۲۰۳-

۲۸۱- ۳۴۸- ۳۶۹ / مرزبان ۴۰۹ / معجم

۸۸- ۱۷۵ / مصباح ۸۴- ۱۸۶ / رشف

۱۰۳- ۲۰۳- ۲۲۰

نوازل navāzel [ع.] [ص.] ۱- ج نازله، فرود

آینده. / مصباح ۱۹۵: ۲- ج نازله، سختی

زمانه، بلای سخت. / مقامات ۳۲ / بختیار

۷۰- ۹۹- ۱۰۷ / اغراض ۱۴۱- ۲۷۲ /

راحه ۱۰۷ / ببینی ۱۴۶- ۲۲۶- ۳۳۸ / برید

۳۶- ۱۰۶- ۱۵۰ / معجم ۱۲۸ / و صاف ۱۳۰

/ مصباح ۸۰ / دره ۱۲۸

نواسم navāsem [ع.] [ص.] ج ناسیم، باد

وزنده. / توسل ۲۳۴ / معجم ۱۹۱

نوافح navāfeh [ع.] (ص. ۱.) ظاهراً ج نافع،
باد دمنده. / یمنی ۳۹۹ / سمط ۵ / نسایم
۱۱۷

نوافل navāfel [ع.] (۱.) ج نافله، نماز مستحب.
/ سمط ۴۱ / رشف ۳۰۱

نَوَاق navvāq [ع.] (ص.) تربیت کننده شیران،
شاید مربی مقصود است. / دره ۲۴

نوامی navāmī [ع.] (ص.) ج نایمه، نامی،
بالنده، نمو کننده. افزون شونده. / خاقانی ۴۵-
۷۶ / مرزبان ۶۵۱ / وصاف ۱۶۲-۲۳۰-
۶۲۷-۴۷۱

نواهد navāhed [ع.] (۱.) ج ناهده، زن برآمده
پستان. / دره ۱۱۹

نواهس navāhes [ع.] (ص.) ظاهراً ج ناهس،
گزنده. / یمنی ۴۹۳

نواهض navāhez [ع.] (ص.) ج ناهضه،
انگیزه، داعیه. / مرزبان ۱۸-۴۸۵ / معجم ۲۶
/ مسامره ۲۰۸

نواهی navāhī [ع.] (۱.) ج نهی، آنچه در شرع
ممنوع باشد، مقابل اوامر. / کلیله ۱۹۱-۳۴۹
/ مقامات ۱۶۵ / عتبه ۱۵-۱۶-۳۴-۴۲-
۷۰ / رشید ۳۴ / بختیار ۵۰-۲۴۶ / توسل
۱۸-۱۷۴-۱۸۰-۲۵۷ / سند ۴-۸-۱۱-
۶۰-۹۵ / اغراض ۳-۲۱-۴۱-۶۱-۲۶۸
/ عقول ۱۴-۱۹-۳۳ / راحه ۴۵۸ / یمنی
۳-۴۵۶ / دستور ۲۰-۵۲-۱۲۰ / برید
۲۴-۸۹-۱۵۶ / معجم ۱۶۹-۱۸۹ /
جهانگشا ج ۱ ص ۱۹۶ / وصاف ۶۶-۸۵-
۱۸۲ / نسایم ۳ / رشف ۹۱

نوایب navāy(')eb [ع.] (۱.) ج نایبه، سختی،
مصیبت. / کلیله ۱۶۲ / مقامات ۲۵-۱۲۷ /
عتبه ۱۴-۱۷-۳۰-۷۰ / بیهق ۷ / رشید

۷-۱۷-۴۹-۵۳-۸۴ / بختیار ۴۰-۶۶ /
توسل ۲۳۰-۲۹۳-۳۰۴ / عقد ۶۸ / سند
۱۱۷-۲۲۶ / اغراض ۶۹-۲۲۱ / عقول
۱۶-۲۶-۵۸-۶۰ / راحه ۱۱۴-۱۴۹-
۲۲۱ / یمنی ۴-۱۴۷ / دستور ۲۱-۲۲-
۵۵-۷۷-۸۳-۸۹ / برید ۱۰۷-۱۴۱-
۱۴۶-۲۸۵ / لباب ۱۰ / مرزبان ۷۰ / نفثه
۷۲ / معجم ۱۵۵ / روضه ۴۲-۵۳-۷۴-
۱۱۹-۱۳۴ / وصاف ۷۸-۱۸۲ / دره ۷۸-
۱۲۸-۱۴۶-۱۷۰-۶۷۲

نوايح navāy(')eh [ع.] (ص.) ج نائحه، زن
نوحه کننده بر شوی. / عقد ۱۴۱ / سمط ۸۷
/ تجربه ج ۲ ص ۲۲۳

نواير navāyer [ع.] (۱.) ج نایره، آتش، شعله.
/ رشید ۱۴۱ / توسل ۵۷-۲۸۰ / یمنی ۲۸۱
/ برید ۱۴۴ / مرزبان ۳۳۹ / معجم ۱۶۸ /
وصاف ۹۹ / مسامره ۱۳۲-۱۴۲ / دره ۱۸۶

نوائع navā'e' [ع.] (ص.) ج نائع، شاخه خمیده.
/ دره ۲۸۱

نور nōr [ع.] (۱.) شکوفه، غنچه. / مقامات ۴۶ /
خاقانی ۲۷۵

نور nūr [ع.] (۱.) ج نوار، گاو ماده که از گشن
گریزد. / دره ۲۷۷

نورد navard [ف.] (۱.) تاب، چین. / راحه ۳۰۲
/ المعجم ۵۱

نورد navard [ف.] (۱.) ناورد، نبرد، جنگ. /
دره ۳۳۵

نوری nūr - ī [ع.] (ف.) (۱.) نوعی زردآلو. /
دره ۴۰۸

نوع nō' [ع.] (مص.) نزدیک رسیدن مرغ جهت
فرود آمدن. / دره ۴۱۹

نوع nū' [ع.] (مص.) گرسنگی. / دره ۱۳۴

۵۱۵
 نهار [nahār] [ع.ا] بجه نرينه بعضی پرندگان
 مانند سنگخوار، جغد، چوبینه، شوات، ماده آن
 راليل خوانند. / دره ۵۳۵
 نهار [ne(a)hār] [ف.ا] کاهش و گدازش تن،
 لاغری، فرسودگی. / راحه ۳۰۷
 نهال [nehāl] [ع.ا] چ ناهل، سیراب. / دره
 ۳۸۳
 نهالی - nehāl [ف.ا] بستر، تشك. / چهار
 ۹۰ / اغراض ۲۵۲
 نهالیچه [nehāl - ī - ča(e)] [ف.ا] (امر).
 نهالچه، نهالی، تشك. / جهانگشا ج ۲ ص
 ۲۰۵
 نهایت [nahāyat] [ع.ا] (امص.) خردمندی. / دره
 ۶۹۶
 نهب [nahb] [ع.ا] (امص.) غارت. / جهانگشا ج ۱
 ص ۱۰۱ / دره ۴۶۸
 نهبوغ [nohbūy] [ع.ا] (ا.) نوعی کشتی دراز و
 تیزدو و آن را دوینج نیز گویند. / وصاف ۱۷۷
 نهبه [na(o)hba(e)] [ع.ا] (امص.) غارت،
 غارتگری. / سیرت ۱۸۵
 نهر [nahr] [ع.ا] (ا.) نام صورت سوم از صور فلکی
 جنوبی است. / دره ۲۶۶
 نهر [naher] [ع.ا] (ص.) گشاده. و فراخ (جوی). /
 دره ۲۳۰
 نهز [nahz] [ع.ا] (مص.) حرکت کردن. / تجربه ج
 ۳۴ ص ۲
 نهزت [nohzat] [ع.ا] (ا.) فرصت. / جهانگشا ج
 ۲ ص ۵۱ / وصاف ۲۵۴
 نهزه [nohza(e)] [ع.ا] (ا.) غنیمت، غارت، فرصت
 و پروای کار. / یمنی ۲۹۴ / وصاف ۷۵ /
 رشف ۲۸۰ / دره ۲۹۱ - ۶۸۶

نوق [nūq] [ع.ا] (ا.) ج ناقه، شتر ماده. / جهانگشا
 ج ۲ ص ۱۷۲
 نوکار [nōkār] [مغ.ا] (ا.) نوکر. / جهانگشا ج ۲
 ص ۲۵۰ / سبط ۹۲
 نوکاری - nōkār [مغ.ا] (ف.ا) (حامص.)
 نوکری. / سبط ۹۲
 نول [nōl] [ع.ا] (امص.) بخشش، عطا. / وصاف
 ۳۰۲
 نوم [nūm] [مغ.ا] (ا.) تونان قرائت کتاب خود را
 نوم گویند و نوم معقولات کلام ایشان است
 مشتمل بر اباطیل حکایات و روایات و مواعظ
 نیک. / جهانگشا ج ۱ ص ۴۴
 نویدن [navīdan] [ف.ا] (مص.) جنبیدن، لرزیدن.
 / مقامات ۱۳۷
 نوین [nōyan] [مغ.ا] (تر.ا) فرمانده سپاه، سردار.
 نوین. / جهانگشا ج ۱ ص ۲ - ۷۶ - ۶۰ - ج
 ۳ ص ۳۰ / سیرت ۱۶۷ / مسامره ۱۴۱
 نویین [nōy(')īn] [مغ.ا] (تر.ا) نوین، نوین،
 فرمانده سپاه، امیر. / وصاف ۲۵ - ۵۴ - ۱۳۹ -
 ۵۷۱ / سبط ۱۱ - ۳۵ / مسامره ۲۴۵ / ظفر
 ج ۱ ص ۸ - ۳۱ - ۴۵ - ۱۴۸ - ۱۵۸ - ۲۶۵ -
 ۲۷۵ - ۳۰۸ - ۴۸۹ - ج ۲ ص ۵۱۲ / دره ۵۱۲
 نها [nohāl'] [ع.ا] (ا.) نهی، عقل، خرد. / دره
 ۶۰۳ - ۲۴۸
 نهآب [nahhāb] [ع.ا] (ص.) تاراجگر، غارتگر. /
 مرزبان ۵۲۸ / نسایم ۷۳
 نهآب [nehāb] [ع.ا] (امص.) غارت. / المعجم
 ۳۳۱ / سیرت ۱۵۶
 نهآبر [nahāber] [ع.ا] (ا.) ج نهآبره، جای هلاک. /
 دره ۵۱۵
 نهآبیر [nahābīr] [ع.ا] (ا.) ج نهآبیره، نهیره، جای
 هلاک و کوه ریگ یا مفاک میان پشته‌ها. / دره

نَهش nahš [ع.] (مص.) به دندان گزیدن، از بیخ
برکندن. / دره ۴۷۶

نَهض nahz [ع.] (مص.) برخاستن، حرکت
کردن. / تجربه ج ۲ ص ۳۴

نَهضات nahzāt [ع.] (مص.) ج. نهضت،
حرکت کردن، برخاستن. / مرزبان ۵۵۲

نَهک nahk [ع.] (مص.) مبالغه کردن در عقوبت.
/ و صاف ۴۱۷ - ۵۸۹

نَهل nahal [ع.] (مص.) ۱- نخست آب خوردن،
آشامیدن اول، مقابل علل که آشامیدن دوم است.

/ خاقانی ۲۲۳ / دره ۳۷۶ - ۳۴۵: ۲-
(امص.) مجازاً تشنگی. / نفثه ۶۱

نَهَمات nahamāt [ع.] (ا.) ج. نَهَمَت، حاجت،
نیاز. / سند ۳۲ - ۸۶ - ۲۸۳ / اغراض ۱۲۸

نَهَمار nahmār [ف.] (ص.) بسیار، فراوان. /
جهانگشا ج ۱ ص ۱۳۸ - ج ۲ ص ۱۳۷ /
سمط ۴۵ / نسایم ۱۱۰

نَهَمَت nahmat [ع.] (ا.) هَمَت و اهتمام در
رسیدن به مقصود، منتهای همت و اهتمام، نیاز و

حاجت. / کلیله ۲۹ - ۴۷ - ۵۶ - ۹۱ - ۲۰۷ -
۲۲۳ - ۲۳۸ - ۲۸۱ - ۳۳۳ - ۳۸۰ / مقامات

۲۰ - ۷۲ / عتبه ۱۲۸ / توسل ۱۷ - ۱۷۷ -
۲۵۶ / سند ۳۴ - ۱۲۴ - ۱۴۰ - ۲۵۷ /

اغراض ۵۴ - ۱۸۲ / عقول ۴۰ - ۴۷ / یمنی
۳۷۸ / دستور ۴۴ - ۵۹ / برید ۳۰ - ۵۳ -

۱۲۹ - ۱۳۸ - ۱۴۹ - ۲۷۱ / مرزبان ۴۲ -
۷۱ - ۳۶۱ / نفثه ۱۱۷ / معجم ۱۵ - ۸۰ -

۱۳۲ - ۱۷۸ / اخلاق ۱۲۶ / مسامره ۲۰۲ /
نسایم ۷۴ - ۱۱۸ / اخبار ۱۲ / مصباح ۲۹۷ /

رشف ۱۱۷ - ۲۲۰ / ظفر ج ۱ ص ۲۴۴ -
۲۷۶ - ۲۸۸ / دره ۲۱۸

نَهَنین neha(o)nbān [ف.] (ا.) سربوش دیگ و

جز آن. / مرزبان ۵۹ / جهانگشا ج ۳ ص ۱۲۶
نَهَنه nahnah [ع.] (ا.) جامه تنگ بافته و اعلا. /

و صاف ۴۵۲ / دره ۴۷۰

نَهوَر nohūr [ع.] (ا.) ج. نهر، جوی. / دره ۲۸۱
نَهوَض nohūz [ع.] (مص.) برخاستن. / دره

۶۱۷

نَهی nohā [ع.] (ا.) خرد، عقل. / دره ۴۰۳
نَهیر nahīr [ع.] (ص.) بسیار، فراوان. / دره ۲۳۰

نَهیق nahīq [ع.] (ا.) آواز خر، بانگ الاغ،
عرعر. / المعجم ۱۱۴ / و صاف ۱۶۰ / رشف

۲۳۱ / تجربه ج ۲ ص ۲۰۵

نَهیک nahīk [ع.] (ص.) دلیر، شجاع. / دره
۴۳۸

نَهیه nohya(e) [ع.] (ا.) عقل، خرد. / دره ۶۴۸
نِیَاحَت niyāhat [ع.] (مص.) نوحه کردن، گریه

و ماتم نمودن. / خاقانی ۵۹

نِیَاره nayyāra(e) [ع.] (ص.) بسیار روشن. /
و صاف ۴۹

نِیَازک nayāzak [معر.] (ا.) نیزک، نیزه، شهابی که
به صورت نیزه کوتاه در آسمان دیده می شود. /

چهار ۹

نِیَازک nayāzek [ع.] (ا.) ج. نِیَازک، نیزه کوتاه. /
دره ۳۰۶ - ۵۴۹

نِیَاف niyāf [ع.] (ص.) دراز با بلندی. / دره
۶۱۶

نِیَام niyām [ع.] (مص.) خوابیدن. / دره ۶۳۲
نِیَراَن nīrān [ع.] (ا.) ج. نار، آتش. / رشف

۲۰۷ - ۳۱۵ - ۳۴۶

نِیَرنَگ nī - rang [ف.] (ا.) طرح نقاشی،
رنگی که نقاش به کار برد. / المعجم ۴

نِیَرنِیَن nayyer - a(e)yn [ع.] (ا.) نیران، دو
نیر، ماه و آفتاب، شمس و قمر. / دستور ۳۹ -

۷۷ / مرزیان ۱۸۶

نا(ه)یزا(ه) - ye - xatt - نیزه خطی

آ [ف. ع.] (امر.) نیزه‌ای که در خط (بحرین)

ساخته می‌شد. / مقامات ۴۱ / بیهق ۵۱ /

معجم ۱۰۶ / دره ۱۸۲ - ۵۱۳

نیشو nīšū [ف.] (ا.) نوعی از آلو. / بیهق ۲۷۸

نیق nīq [ع.] (ا.) بلندترین جایها از کوه. / دره

۳۳۸

نیم ترک nīm - tark [ف.] (امر.) کلاهخود. /

معجم ۱۵۷

نیمچه nīm - ča(e) [ف.] (ا.) ۱ - بالاپوش

کوتاه. / راحه ۱۷۱: ۲ - شمشیر کوتاه. / راحه

۱۴۸

نیمدست nīm - dast [ف.] (امر.) مسند

کوچک، نیمکت. / عقد ۱۴۱

نیوه nīva(e) [ف.] (ا.) ناله، گریه، نوحه، افغان. /

دره ۲۵۱

* * *

«و»

واعی vā'ī [ع.] (ص.) نگهبان و حافظ. / رشف ۱۶۸
 وافد vāfed [ع.] (ص.) به رسولی آینده، آینده. /
 رشید ۱۱۷ / خاقانی ۲۱۴ / وصاف ۵۰۹ -
 ۵۱۵ - ۶۲۴ / نسایم ۴ / رشف ۲۱۶ - ۲۶۶ /
 تجربه ج ۱ ص ۱۹۲

وافر vāfer [ع.] (ص.) در اصطلاح عروض نام
 یکی از بحور مشهور شعر عرب است و اجزاء
 آن شش بار مفاعلتن می باشد. / المعجم ۶۸ -
 ۶۹ - ۷۸ - ۱۸۳ - ۱۸۴

وافق vāfeq [ع.] (ص.) سازگار. / برید ۲۰۰
 وافی vāfī [ع.] (ص.) درست و کامل، و در
 اصطلاح عروض بینی باشد که تجزیت بدان راه
 نیافته باشد یعنی هیچ از آنچه در اصل دایره
 باشد کم نکرده باشند. / المعجم ۶۴ - ۶۷
 واقع vāqe' [ع.] (ص.) (ا.) سر واقع، نام ستاره‌ای
 نزدیک بنات النعش است. / مرزبان ۵۶۷

واقعه vāqe'a(e) [ع.] (ا.) مرگ. / مرزبان ۳۵۲
 / جهانگشا ج ۲ ص ۱۴
 واقعی vāqī [ع.] (ص.) نگاهدارنده، حافظ،
 حامی. / عتب ۱۳۳ / توسل ۲۵۹ - ۲۹۲ /
 یمنی ۳۸۰ - ۳۸۶ / برید ۱۴۴ / جهانگشا ج
 ۲ ص ۵۴ / مسامره ۱۵۸

واقیه vāqiya(e) [ع.] (ص.) واقعی، نگاهدارنده.
 / یمنی ۳۳۶ - ۴۶۸ - ۴۷۰ / وصاف ۵۵۱ /

وابل vābel [ع.] (ص.) بزرگ قطره (باران). /
 بیهق ۱۱ / خاقانی ۲۹۸ / اغراض ۱۶۵ -
 ۱۷۴ / وصاف ۴۷۷ / دره ۱۶۹ - ۵۱۲
 واجب vājeb [ع.] (ص.) فرو شده، کشته شده،
 غایب. / دره ۵۹۶

واجس vājes [ع.] (ا.) اندیشه و هر چه در دل
 گذرد. / دره ۱۴۹

وار vār [ف.] (ا.) رسم، عادت، خوی. / ظفر ج ۱
 ص ۳۴۴

وارف vāref [ع.] (ص.) فراخ افتاده، دراز کشیده
 شده. / المعجم ۱۰

وازع vāze' [ع.] (ص.) ۱ - باز دارنده. / توسل
 ۳۳۷ / خاقانی ۱۶۲ / یمنی ۶۶ - ۳۶۰ -
 ۴۶۴ / اخلاق ۱۹۳ / جهانگشا ج ۱ ص ۹۳ -
 ۲۱۶ - ج ۲ ص ۲۵۱ - ۲۷۶ / سبط ۹۰ : ۲ -
 سالار و سرهنگ لشکر که در امور آن تدبیر
 می کند. / وصاف ۵۶۸

واسالمشی vāsālmešī [مغ.] (ا.) حاکم ناحیه.
 / وصاف ۵۰۱

واسع الرّحل vāse' - or - rahl [ع.]
 (ص. مر.) فراخ منزل و مأوی، کنایه از مهمان
 نواز. / بیهق ۲۴۷

واشی vāšī [ع.] (ص.) سخن چین، ساعی، تمام.
 / وصاف ۲۷۹

مسامره ۱۶۸: ۲- (ص.) شدید، سخت،
 دشوار. / سیرت ۱۸۲- ۲۶۷ / دره ۱۶۹: ۳-
 (ص.) ناگوار، گران. / جهانگشا ج ۱ ص ۲
 ویه vabiyya(e) [ع.] (ص.) هلاکت آور. /
 بییق ۳
 وتر vatar [ع.] (ا.) زه کمان. / وصاف ۲۴۸ / دره
 ۵۱۳
 وتر ve(a)tr [ع.] (ا.) قسمی از نماز فرد که تنهایک
 رکعت دارد. / مصباح ۳۱۱ / تجربه ج ۲ ص
 ۱۶۳
 وتر vetr [ع.] (ا.) کینه، دشمنی. / نسایم ۱۰۴
 وتیرت vatīrat [ع.] (ا.) رک. وتیره. / مرزبان
 ۷۲۵-۱۰۲
 وتیره vatīra(e) [ع.] (ا.) وتیرت، طریقه، راه،
 روش، نهاد. / وصاف ۶۲۸ / سبط ۴۳ / ظفر
 ج ۲ ص ۱۶۹-۱۸۴ / رشف ۶۲-۱۸۲ / دره
 ۵۲۳
 وثاب vassāb [ع.] (ص.) بسیار برجهنده. /
 مصباح ۲۵۵
 وثاب vesāb [ع.] (ا.) تخت و گسترده. / دره
 ۴۶۱
 وثاقبشی vo(e)sāq - bāšī [تر.] (ص.مر.)
 امر. سر دسته گروهی غلامان که در جمع یک
 وثاق (حجره) مقرر بوده اند. / عتبه ۷۷ / رشید
 ۱۱۳
 وثائق vasā'(y)eq [ع.] (ا.) ج وثیقه، پیمان
 استوار، آنچه عهد و پیمان را استوار سازد. /
 چهار ۲۰ / یمنی ۲۹۵ / جهانگشا ج ۲ ص
 ۵۸
 وثبات vasabāt (مص. ا.) ج وثبه، جستن،
 حمله بردن. / دره ۲۹۰
 وثبت vasbat [ع.] (مص.) یکبار جستن. /

دره ۴۵۳
 واکبه vākeba(e) [ع.] (ص.) فراخ رونده. / دره
 ۳۶۰
 وانی vānī [ع.] (ص.) سست، مانده. / تجربه ج
 ۱ ص ۱۹۳
 واویه vāv - iyya(e) [ع.] (ص.) منسوب به
 واو، معطوف به هم. / وصاف ۶۰۶
 وایه vāya(e) [ع.] (ا.) بهره، نصیب، خوشی،
 شادمانی. / تجربه ج ۱ ص ۲۸۴- ج ۲ ص ۲۷
 وبال vabāl [ع.] (ا.) در اصطلاح نجوم نقطه
 معینی از مسیر کوکب را نقطه شرف آن کوکب
 نامند زیرا دال بر شرافت است و نقطه وبال
 درست نقطه مقابل آن است، سقوط از شرف به
 طرف هبوط. / سند ۶۴ / اغراض ۳۹۶ / لباب
 ۴۱- ۸۷ / مرزبان ۲۵۷ / معجم ۳۷ /
 جهانگشا ج ۲ ص ۱۰۸- ج ۳ ص ۲۴ /
 وصاف ۳۵۸-۴۱۸ / مسامره ۲۹۲ / ظفر ج ۱
 ص ۴۰۴
 ویر vabar [ع.] (ا.) پشم شتر و بز و مانند آن،
 اهل ویر آن گروه از تازیان که در زیر چادرهای
 بشمی زندگانی می کنند. / رشید ۱۴۰ / توسل
 ۲۹
 وبل vabl [ع.] (مص.) ۱- باران بزرگ قطره
 باریدن، ظاهراً کنایه از اشراف بر مسائل کلی
 است. / اغراض ۳۶۲: ۲- (ا.) باران بزرگ
 قطره. / دره ۱۶۹
 وبق vobūq [ع.] (مص.) هلاک شدن. / دره
 ۴۳۹
 وبی vabiyy [ع.] (ص.) ۱- وباخیز، مرض خیز.
 / مقامات ۶۹ / یمنی ۱۱۲ / مرزبان ۶۰۴:
 ۲- هلاکت آور. / رشید ۷۶
 وویل vabīl [ع.] (ا.) ۱- کار شدید و سخت. /

یمینی ۲۷۰

وثبه *vasba(e)* [ع.] (مص. امص.) یکبار جستن.

جست. / مرزبان ۲۴۴

رثوب *vosūb* [ع.] (مص.) جستن، جهیدن.

برجستن. / عقول ۵۵ / برید ۱۷۸ / وصاف

۲۲۵ / دره ۷۱۷

وئیر *vasīr* [ع.] (ص.) نرم، لین. / وصاف ۴۶-

۴۶۲-۶۱۷ / دره ۴۶۱

وئیق *vasīq* [ع.] (ص.) محکم، استوار. / یمینی

۳۱۳ / برید ۷۶ / مسامره ۲۱۳

وجار *ve(a)jār* [ع.] (ا.) سوراخ و لانه گفتار و

جز آن. / اغراض ۳۳۲ / عقول ۲۷ / برید

۳۱۷ / وصاف ۳ / سمط ۸۷ / دره ۱۰ / تجربه

ج ۲ ص ۲۳-۱۹۹

وجازت *vajāzat* [ع.] (امص.) ایجاز، اختصار.

/ المعجم ۴۷۶ / رشف ۱۸۹ / تجربه ج ۲ ص

۷۹

وجع *vaja'* [ع.] (ا.) درد. / روضه ۱۵۳ / وصاف

۲۳۲-۲۳۹

وجل *vajal* [ع.] (ا.) ترس، بیم، خوف. / عقول

۲۲ / معجم ۱۵۴ / وصاف ۴۶ / مسامره

۱۶۴-۱۹۵-۲۰۲-۳۱۵

وجل *vajel* [ع.] (ص.) ترسناک. / مقامات ۵۷

وجنات *vajanāt* [ع.] (ا.) ج. وَجَنَه، رخسار. /

چهار ۳۶ / خاقانی ۳۷ / سند ۵۲-۱۵۳-

۲۵۳ / عقول ۴۴ / راحه ۷۱-۱۴۹ / یمینی

۴۴۸ / برید ۶۳ / مرزبان ۱۵۹ / سمط ۱ /

نسایم ۲۹

وجوم *vojūm* [ع.] (مص.) خاموش گشتن از

اندوه یا ترس. / یمینی ۷۷ / برید ۴۵-۶۶-

۱۴۴-۲۴۷

وجیعه *vajī'a(e)* [ع.] (ص.) موجع، دردناک. /

وصاف ۴۵۹

وحش *vahš* [ع.] (ص.) گرسنه. / دره ۳۱۱

وحشت *vahšat* [ع.] (ا.) کدورت میان دو نفر. /

کلیله ۲۰۸-۲۷۱-۳۰۱ / راحه ۲۰۵ / یمینی

۶۵-۸۱-۱۱۹-۱۲۸-۱۶۰-۲۱۳-۳۳۹

/ مرزبان ۵۲۰ / معجم ۱۴۲ / اخلاق ۱۷۹-

۳۲۸ / جهانگشا ج ۲ ص ۴۰-۵۸ / سیرت

۵۵-۱۲۰-۱۹۵ / وصاف ۱۱۰-۱۱۲-

۲

۱۵۶ / مصباح ۱۵۹-۳۴۸

وحل *vahal* [ع.] (ا.) گل و لای. / گلستان

۲۱۸-۳۳۸ / دره ۶۱۱-۶۱۴ / گیتی ۲۱۳

وحول *vohūl* [ع.] (ا.) ج. وَحْل، گل و لای. /

یمینی ۸۱-۲۳۸

وخام *vexām* [ع.] (ا.) ج. رَخِیم، ناپسند، گران.

ناموافق. / دره ۶۷۴

وخز *vaxz* [ع.] (مص.) در خستن به نیزه و جز آن

چنانکه درنگذرد. / برید ۲۱۸-۲۳۱

وخم *vaxem* [ع.] (ص.) ناسازوار و ناموافق برای

سکنی. / سیرت ۳۴

وځ *vo(a,e)dd* [ع.] (امص.) دوستی، محبت. /

رشید ۱۳-۲۶-۱۲۷ / یمینی ۸۵ / سیرت

۲۳۴-۲۸۳ / نسایم ۱۲

وداد *vedād* [ع.] (امص.) دوستی، محبت. /

یمینی ۱۰۴ / مرزبان ۳۷۸

ودجین *vada-j - a(e)yn* [ع.] (ا.) وَدْجَان، دو

رگ از دو سوی گلو که به بریدن آن زندگی به

سر آید. / راحه ۴۳۳

ودعات *vada'āt* [ع.] (ا.) ج. وَدْعَةٌ وَ وَدْعَةٌ، مهره

سپیدی که از دریا برآرد و دارای شکاف باشد

و جهت دفع چشم زخم بر گردن کودکان

آویزند. / رشید ۱۴۳

ودقه *vadqa(e)* [ع.] (ا.) واحد وَدْق، باران. /

وری variyy [ع.] (ص.) آتش دهنده، آتش
زننده. / وصاف ۲۶۶

وزان vezān [ع.] (امص.) همسنگی و موازنه. /
کلیله ۳۴۵

وزر vazar [ع.] (ا.) پناهگاه، ملجأ. / بیهق ۱۵
وزرات vezrāt [ع.] (ا.) چِ وَرَزَة، قسمی از گناه
صغیره. / وصاف ۲۰۹

وساده vesāda(e) [ع.] (ا.) مخذه، پشتی، تکیه
جای، تکیه گاه. / عقد ۹۴ - ۱۲۷ / خاقانی
۱۱۶ - ۱۴۹ - ۲۳۰ / مرزبان ۲۶ / سمط ۲ -
۲۶ - ۳۳ - ۳۸ - ۶۵ / نسایم ۳۰ - ۳۹ /
اخبار ۱۱۶ / دره ۷۱۱ / تجربه ج ۱ ص
۱۳۱ - ۱۸۲ - ج ۲ ص ۲۰۲ - ۲۰۷

وساع vasā' [ع.] (ص.) فراخ و گشاده. / عتبه
۱۳۱ - ۱۶۳ - ۱۸۲

وساعت vasā'at [ع.] (امص.) فراخی. / دره
۳۶۳

وساید vasāyed [ع.] (ا.) چِ وَسَادَة، تکیه گاه،
پشتی. / توسل ۷

وسخ vasax [ع.] (ا.) چرك و ریم. / اغراض ۷۷
/ عقول ۴۲ / برید ۹۲ - ۱۶۳ - ۲۳۴ -
۲۵۴ - ۳۲۸ / معجم ۱۹ - ۳۶ / اخلاق ۶۷ -
۱۰۳ - ۱۲۵ - ۱۵۵ / روضه ۱۰۱ / جهانگشا
ج ۳ ص ۶۴ / سیرت ۱۴

وسم vasm [ع.] (مص.) ۱ - داغ و نشان کردن.
/ المعجم ۳۷۴: ۲ - (ا.) نشان، علامت. /
وصاف ۱۷۹

وسن vasan [ع.] (ا.) گرانی خواب، اول خواب.
/ بختیار ۳۱۳

وسوق vosūq [ع.] (ا.) چِ وَشَق و وَشَق، بار
شتر. / دره ۱۲۰

وسیط vasīt [ع.] (ا.) واسطه، میانجی. / وصاف

دره ۴۰۰

ودید vadīd [ع.] (ص.) دوست دارنده، دوست.
/ عقول ۱۲ / برید ۷۶ - ۱۷۹ - ۲۶۳ - ۳۸۰
ودیفه vadiqa(e) [ع.] (ا.) سختی گرما. /
یمینی ۲۸۲

ودیک vadīk [ع.] (ص.) غربه پیه ناک. / دره ۳۱۱
وذائل vazā'el [ع.] (ا.) چِ وَذِیلَة، آینه. / دره
۴۸۳

وراطه verāta(e) [ع.] (ا.) مکر و فریب. / دره
۲۲۷

وراعت varā'at [ع.] (امص.) ۱ - بددلی و
سنستی و بیخبری، خساست. / معجم ۱۴۰:
۲ - پرهیزگاری. / عقول ۱۳ / برید ۱ -
۱۰۴ - ۱۰۷ - ۱۳۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۸ -
۲۹۲ - ۳۰۷ - ۳۰۸

وراق varāq [ع.] (ا.) گیاه و سبزی زمین از گیاه.
/ تجربه ج ۲ ص ۷۱

وراق verāq [ع.] (ا.) چِ وَرَق، برگ. / تجربه ج
۲ ص ۷۱

ورج varj [ع.] (ا.) قدر، مرتبه، شأن، شوکت. /
یمینی ۴ - ۳۴ / مرزبان ۵۷ / وصاف ۴۲۶ -
۴۶۸

ورد vard [ع.] (ا.) شیر بیشه. / دره ۲۷۵
ورد verd [ع.] (ا.) لَب که از سرچشمه بگیرند.
/ توسل ۱

ورغ varγ [ف.] (ا.) روشنی و فروغ. / کلیله ۲۶
ورغ varγ [ف.] (ا.) بند و سدّی که در پیش آب
روان کشیده می شود. / کلیله ۱۸۶

ورقاء varqā' [ع.] (ا.) ماده کبوتر خاکسترگون.
فاخته. / خاقانی ۴۰ / وصاف ۳۷۳ / دره
۴۱ - ۴۱۳ / تجربه ج ۱ ص ۲۴۲ - ج ۲ ص
۱۴۱

۱۵۴

وسیم *vasīm* [ع.] (ص.) ۱- زیبا. / دره ۵۷-

۷۰۴ / تجربه ج ۲ ص ۲۳۸: ۲- خوب. /

برید ۱۶-۱۳۳-۳۱۶

وسیمت *vasīmat* [ع.] (ص.) مؤنث وسیم، زیبا.

/ تجربه ج ۲ ص ۱۴۱

وشاة *vošāt* [ع.] (ص.) ج واشی، سخن چین. /

روضه ۱۲۰-۱۲۲-۱۳۸ / جهانگشا ج ۲ ص

۲۵۹ / سیرت ۲۰۵ / وصاف ۱۰۰-۲۱۶ /

دره ۱۹۴-۶۶۵

وشاح *vo(e)šāh* [ع.] (ا.) دوالی بهن و مرصع به

جواهر رنگارنگ که زنان آن را از دوش تا به

تهیگاه اندازند و یا دو رشته منظوم از مروارید و

جواهر رنگارنگ که آنها را بر یکدیگر پیچیده

نیز حمایت کنند. / کلیله ۴۱۹ / یمنی ۴۴۸ /

دستور ۷۸ / معجم ۴۴-۵۹-۱۰۶ / وصاف

۴۸-۱۰۰-۱۲۳-۱۹۷-۲۹۱-۳۹۱-

۴۸۰-۶۲۳ / سبط ۹-۱۰-۱۲ / نسایم

۷۹-۱۰۱ / ظفر ج ۲ ص ۳۲۳ / دره ۷-

۳۲۱-۵۰۶ / تجربه ج ۱ ص ۱۱۸-۱۶۳-

۳۷۸

وشاق *vo(e)šāq* [تر.] (ا.) غلام بچه، پسر ساده

روی و زیبا. / عقد ۵۹-۹۰ / خاقانی ۳۲۴ /

راحه ۳-۱۴۷-۱۵۶-۳۰۵-۳۱۴ / یمنی

۱۲۹ / دستور ۷۳-۱۰۵ / لباب ۳۶ / معجم

۱۴۹ / سیرت ۲۴۴-۲۷۶ / وصاف ۱۷-

۲۶۶ / سبط ۸۸ / دره ۳۷۶

وشاقباشی *vo(e)šāq - bāšī* [تر.] (ص.مر.)

امر: رئیس وشاقان، غلامباشی. / لباب ۵۱۱

وشاق خانه *vo(e)šāq - xāna(e)* [تر.-ف.]

(امر.) حرمسرا. / دستور ۷۸

یشاقی *vo(e)šāq - ī* [تر.-ف.] (جامص.)

غلامی، نوکری. / سیرت ۹۵

وشاک *vešāk* [ع.] (ص.) نیزروی. / دره ۶۱۳وشایت *vešāyat* [ع.] (امص.) سخن چینی.

نقاسی، سعایت. / مرزبان ۵۵۵-۶۱۱ / روضه

۱۳۸ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۹۸- ج ۲ ص

۱۸۵ / وصاف ۹۷-۱۰۸-۱۲۳-۲۱۴-

۲۶۹-۲۸۰-۳۳۶-۴۳۷-۵۵۸ / دره ۶۵۰

/ تجربه ج ۱ ص ۴۶۷

وشایع *vašāyez* [ع.] (ا.) ج وشیجه، بینج.

ریشه. / توسل ۱۵۱-۱۷۸-۲۱۷-۲۳۷ /

وصاف ۸۲

وشایع *vašāyeh* [ع.] (ا.) ج وشاح، ر.ك.

وشاح. / دره ۲۵۴

وشق *vašaq* [تر.] (ا.) پوست جانوری هم بدین

نام که از آن پوستین کنند. / دره ۳۷۶

وشکرده *va(e,o)škarda(e)* [ف.] (ص.) ۱-

آماده، چالاک. / جهانگشا ج ۱ ص ۷۸- ج ۲

ص ۷۶-۹۲- ج ۳ ص ۱۰۷ / وصاف ۳۵-

۱۲۶-۱۸۴-۳۵۱-۵۶۴ / دره ۱۹۶ /

تجربه ج ۱ ص ۸۲: ۲- کاربرد از، بیشکار. /

چهار ۷۷

وشم *vašm* [ع.] (ا.) نقش و نگاری که بر اندام با

سوزن آژده کرده و نیله بر آن باشند. / وصاف

۴۴۹

وشوشه *vašvaša(e)* [ع.] (ا.) سخن که فهم

نشود، سخن آهسته، سبکی. / دره ۱۱۹

وشی *vašy* [ع.] (ا.) نگار جامه از هر رنگ که

باشد. / دره ۶۵۰

وشی *vaš - ī* [ف.] (ص.ا.) نوعی پارچه

ابریشمی است به رنگهای مختلف و گاه

زردوزی شده. / مقامات ۱۶۱ / خاقانی ۳۰۴ /

یمنی ۲۴۸-۲۵۸ / سیرت ۱۶۸

وضاءت vazā'at [ع.] (امص.) پاکیزه روی،
خوبی. / بیهق ۱۷۳

وضّاح vazzāh [ع.] (ص.) بسیار واضح و
آشکار. / معجم ۲۴۴

وضاعت vazā'at [ع.] (امص.) فرومایگی،
ناکسی. / معجم ۱۴۰ / رشف ۱۶۶ - ۳۷۸

وضایع vazāye' [ع.] (ا.) ۱ - چ وضعه، رخت
و بار. / دره ۵۵۶: ۲ - چ وضعه، ده يك سود
که سلطان گیرد، مالیات. / دره ۶۸۵

وضی vazī [ع.] (ص.) خوب و پاکیزه روی. /
برید ۳۰۱ / سمط ۱۵ / نسایم ۵۰

وضی المنظر vazi - ol - manzar [ع.]
(ص. مر.) خوب صورت، خوب دیدار. / مرزبان
۷۲۰

وضع vazī' [ع.] (ص.) ۱ - پست، حقیر. /
کليله ۶۴ / رشف ۲۲۹: ۲ - پست و حقیر و
فرومایه (مردم)، مقابل شریف. / عتبه ۱۵ /
بختیار ۷۲ / توسل ۳ - ۱۹ / سند ۱۴۸ /
یعینی ۱۹ - ۲۲۵ / دستور ۱۰۲ - ۱۲۵ / برید
۱۵ - ۱۹۳ - ۲۳۲ / جهانگشا ج ۱ ص ۲۲ -
۱۶۹ - ج ۲ ص ۲۷۵ / نسایم ۸۵ / ظفر ج ۱
ص ۲۳ - ج ۲ ص ۴۷۳: ۳ - از مرتبه فرود
افتاده، از کار مانده، ناتوان. / دره ۲۳۰

وطأت vata'āt [ع.] (مص. ا.) چ وطاء، زیر پای
سپردن، طی کردن. / جهانگشا ج ۳ ص ۱۲۲
/ دره ۳۰۱

وطاء ve(a)tā' [ع.] (ا.) گسترده. / مقامات
۲۵ - ۸۵ - ۱۰۸ - ۱۱۴ - ۱۳۰ / عقد ۹۴ /
سند ۷ - ۴۱ - ۵۱ - ۷۲ / اغراض ۱۸۹ /
وصاف ۵۰۰

وطأت vat'at [ع.] (امص.) پاسپردگی، پایمالی.
/ عتبه ۱۱۴ / راحه ۱۰۹ - ۱۷۲ - ۱۸۰

وشیزه vašīza(e) [ع.] (ا.) نازبالش بسیار پنبه.
/ دره ۲۸ - ۳۸۶

وشیکا vašīk - an [ع.] (ق.) بشتاب. / دره
۶۳۲

وشیمت vašīmat [ع.] (امص.) دشمنی، بدی.
/ دره ۳۴۴

وشیمه vašīma(e) [ع.] (امص.) ر.ك. و شیمت.
/ دره ۵۹۱

وصایف vasāyef [ع.] (ا.) ج وصف، خادم
نابالغ. / دره ۲۴

وصب vasab [ع.] (امص.) بیماری، رنجوری. /
برید ۳۸۴

وصم vasm [ع.] (ا.) عیب و عار، ننگ، بیماری.
/ عقول ۹

وصمت vasmāt [ع.] (ا.) ننگ، عار، عیب،
نقص. / کليله ۱۰۷ - ۱۳۱ - ۱۵۰ - ۱۶۲ -
۱۷۶ - ۲۰۵ - ۲۴۴ - ۲۷۲ - ۳۲۹ - ۳۴۱ -
۳۹۰ - ۳۹۹ / عتبه ۱۱۷ / توسل ۶ - ۲۵ -
۳۸ - ۵۱ - ۹۳ - ۱۴۰ - ۱۴۹ - ۱۵۶ - ۱۹۰ -
۳۴۳ / عقد ۱۴۱ / سند ۱۶۸ / اغراض ۳۲ -
۱۲۱ / یعینی ۲۵ - ۸۴ - ۳۷۴ / دستور ۳۴ -
۴۹ - ۸۷ / مرزبان ۶۳ - ۱۰۰ - ۲۵۰ - ۴۳۰ -
۴۸۵ - ۴۹۴ - ۶۹۰ / المعجم ۲۱ / معجم ۵ -
۲۴ - ۳۲ - ۵۰ / اخلاق ۳۵ - ۱۶۱ / روضه
۱۸ - ۲۲ - ۷۴ - ۸۱ / جهانگشا ج ۳ ص
۴۵ - ۸۳ / سیرت ۱۵۴ / وصاف ۷۰ - ۹۱ -
۱۱۲ - ۶۰۲ - ۶۵۵ / سمط ۱ - ۴۳ / مصباح
۱۵ - ۱۷ - ۲۲ - ۱۶۴ / رشف ۱۴۲ - ۱۶۵ -
۲۷۸ / ظفر ج ۲ ص ۱۴۰ - ۵۲۰ / دره ۴۸۷ -
۵۲۶ / تجربه ج ۲ ص ۲۲۶

وصوصه vasvasa(e) [ع.] (ا.) نقاب بر بالای
بینی. / دره ۱۱۹

ص ۷۹-۱۱۶: ۲- ج وغل، بلندی، جای بلند
از کوه. / سیرت ۱۲۹
وغا vaṡā [ع.] (ا.) ۱- حنگ، کارزار. / اغراض
۳۷۷-۴۱۱ / راحه ۲۲۳ / روضه ۱۳۴ /
سیرت ۱۰۷ / وصاف ۱۳- ۲۸۹ / مسامره
۱۸۴ / ظفر ج ۱ ص ۳۸۲-۵۷۴- ج ۲ ص
۲۱۳-۲۹۷ / دره ۱۹۸-۲۵۰-۲۹۹ / گیتی
۱۴-۶۵ / تجربه ج ۱ ص ۶۳: ۲- وخی،
بانگ و خروش. / دره ۱۹۸
وغادات vaṡādat [ع.] (امص.) ضعف،
فرومایگی. / مرزبان ۳۹۶
وغد vaṡd [ع.] (ص.) فرومایه، ناکس، گول و
احمق. / عقول ۵۳ / برید ۲۹۹-۳۳۸-۳۴۵
وغره vaṡra(e) [ع.] (ا.) سختی گرما. / یمینی
۳۸۹
وغول voṡūl [ع.] (مص.) ۱- درآمدن در
چیزی. / دره ۵۳۷: ۲- داخل شدن و فرو رفتن
در جنگل و کوه. / جهانگشا ج ۲ ص ۱۶۲
وفادات vefādat [ع.] (امص.) رسالت، پیام
آوری. / یمینی ۵۰-۷۸-۱۳۰-۱۴۱-۳۹۵
/ وصاف ۷۲-۲۸۵-۳۲۷
وفارت vafārat [ع.] (امص.) بسیاری، فراوانی.
/ اخبار ۴- ۱۱۰
وفاقت vafāqat [ع.] (مص.) موافقت و سازواری
کردن. / رشف ۵۱
وفد vafd [ع.] (ا.) بالای کوه. / دره ۴۰۱
وفد vafd [ع.] (امص.) ۱- رسالت، پیام آوری. /
چهار ۳۸: ۲- (ص.) ج وافد، به رسولی آینده.
/ وصاف ۲۴۰: ۳- (ص.) ج وافد، آینده، نزد
کسی رونده. / سند ۹۰: ۴- جماعت، گروه. /
مصباح ۲۲۳
وفد وفد vafd - vafd [ع.] (قمر.) گروه

۲۲۱ / یمینی ۲۸۷ / مرزبان ۴۸۵ / جهانگشا
ج ۲ ص ۴۶ / سیرت ۱۱۶ / وصاف ۳۰-
۲۲۷-۵۷۴ / سبط ۴۳ / تجربه ج ۱ ص
۱۲۱-۴۷۷
وطر vatar [ع.] (ا.) حاجت، نیاز. / اغراض
۲۲۲ / برید ۲۹۱ / سیرت ۱۲۷ / دره ۴۹۰
وطی vaṡ [ع.] (ص.) وطی، چیزی که
پاسبردگی آن آشکار باشد. / المعجم ۲۹۷
وعاء ve'ā' [ع.] (ا.) ظرف، آوند. / مقامات ۶۴-
۱۱۴ / بختیار ۲۹۴ / سند ۵۱-۲۰۱-۲۷۶
/ یمینی ۴۵۵ / دستور ۶۲ / مرزبان ۱۸۷-
۲۹۰ / معجم ۲۱۲ / مصباح ۳۰۹ / رشف
۱۲۹ / دره ۹۷
وعشاء va'sā' [ع.] (ا.) زحمت سفر، مشقت
مسافرت. / بیهق ۸۰ / رشید ۹۴ / عقد ۱۵۵
/ اغراض ۳۷۶-۴۱۹ / برید ۹۶-۱۰۹ /
مرزبان ۴۳۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۲ / سیرت
۲۳۸ / وصاف ۵۷۸ / دره ۶۱۹
وعك va'k [ع.] (ا.) اول تب و حدت تب، درد،
کسالت. / عقول ۱۴
وعك va'k [ع.] (مص.) در خاک مالیدن. / دره
۲۰۸
وعل va'l [ع.] (ا.) بز کوهی. / دره ۱۰
وعور vo'ūr [ع.] (ا.) ج وغر، صعب و دشوار. /
سیرت ۱۲۹
وعورت vo'ūrat [ع.] (امص.) دشواری. /
رشید ۱۳۶
وعوعه va'va'a(e) [ع.] (مص.) بانگ کردن،
خروشدن. / عقد ۱۳۲ / رشف ۳۹۳
وعول vo'ūl [ع.] (ا.) ۱- ج وغل، بز کوهی. /
جهانگشا ج ۲ ص ۱۶۲- ج ۳ ص ۱۱۹ /
وصاف ۳۲۲-۵۰۲ / دره ۵۳۷ / تجربه ج ۱

گروه. / و صاف ۳۹۰
 وفود vofūd [ع.] (مص.) ۱- فرود آمدن، نزول.
 دره ۴۰۱: ۲- (ص. ۱۰۱) ج. وَفَد، جج. وافد،
 آینده، وارد شونده. / کلیله ۱۸۱-۲۶۵ / عنبه
 ۴۶-۱۳۹ / رشید ۱۳۹ / بیهق ۲۸۹ / توسل
 ۳۳-۱۱۷-۱۵۳-۱۵۶-۲۱۳-۲۵۷-
 ۲۷۹ / عقد ۱۰۰ / اغراض ۱۲ / لباب ۶۴ /
 المعجم ۲۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۱-۲۰۴- ج
 ۲ ص ۹۵ / و صاف ۴۶-۱۶۰-۲۳۹-۵۱۹-
 ۵۸۲-۶۲۰ / اخبار ۱ / رشف ۴۹-۱۱۵-
 ۱۱۷-۱۲۱-۱۴۰-۱۶۵-۱۷۴-۳۴۰ /
 ظفر ج ۱ ص ۱۸۳-۲۸۰: ۳- (ص. ۱۰۱) ج
 وَفَد، جج. وافد، به رسولی آینده. / یمنی ۴۹-
 ۲۹۴ / دستور ۹۱-۳۹ / معجم ۲۰۹ / و صاف
 ۵۱۴-۵۶۵ / دره ۱۲۸: ۴- ج. وَفَد، گروه،
 جماعت. / مصباح ۱۰۶ / دره ۴۰۱
 وفور vafūr [ع.] (ص.) کامل، تمام. / برید ۳۵۸
 وفی vafiyy [ع.] (ص.) به سر برنده عهد و
 پیمان. / رشید ۱۷ / توسل ۱۸۷ / لباب ۱۸
 وقارت vaqārat [ع.] (مص.) گرانباری. /
 سبط ۱۸-۳۱
 وقاع veqā' [ع.] (مص. امص.) مجامعت کردن.
 مخالطت، آمیزش، مجامعت. / سند ۱۷۳-
 ۲۳۲ / دستور ۵۱ / برید ۳۰-۲۴۹-۳۵۰ /
 مصباح ۳۳۴ / رشف ۲۱۱
 وقاف veqāf [ع.] (مص.) با کسی فرا ایستادن
 در پیکار. / و صاف ۴۸-۵۱۱ / دره ۲۲۵
 وقایت vaqāyat [ع.] (مص.) محافظت،
 نگهبانی. / رشید ۶۲-۱۰۴-۱۴۱ /
 جهانگشا ج ۲ ص ۹۵ / و صاف ۱۷۳-۳۷۲
 وقایه veqāya(e) [ع.] (۱۰۱) هر چه بدان چیزی را
 نگاه دارند. / توسل ۱۳۲ / اغراض ۷۶ /

یمنی ۴۵-۴۸-۱۰۸-۱۷۴-۲۸۳-۳۱۶-
 ۳۴۹-۳۸۵-۴۰۲-۴۳۳-۴۶۷ / مرزبان
 ۶۳ / معجم ۳-۶۱-۱۱۷ / سیرت ۲۶۶ /
 و صاف ۴۹-۲۴۴ / مسامره ۲۱۴ / نسایم ۷۰
 / ظفر ج ۱ ص ۵۷۸ / تجربه ج ۲ ص ۲۲۸
 وقایه پوش pūš - veqāya(e) [ع.] - ف.
 (ص. مر.) چادربوش، معجربوش. / مقامات
 ۱۶۵
 وقع vaqch [ع.] (ص.) بی شرم و بیحیا. / کلیله
 ۱۴۶ / سند ۱۶۹
 وقدت vaqdat [ع.] (۱۰۱) سخت ترین گرمای
 تابستان. / رشید ۲۲ / و صاف ۴۱
 وقده vaqda(e) [ع.] (امص.) افروختگی. /
 خاقانی ۱۴۲ / یمنی ۲۰۹-۲۷۶-۳۸۹ /
 مرزبان ۴۸۱ / معجم ۱۸۷ / مسامره ۱۲۳-
 ۱۹۵
 وقص vaqs [ع.] (مص.) شکستن، و در اصطلاح
 عروض یکی از زحافات متفاعلن است که
 متفاعلن بماند و به آن موقوف گویند. / المعجم
 ۸۳-۱۸۴
 وقع vaq' [ع.] (۱۰۱) آسیب و ضربه. / مرزبان ۲۴۹
 وقعه vaq'a(e) [ع.] (۱۰۱) کارزار، جنگ. /
 مصباح ۱۹۹
 وقف vaqf [ع.] (مص.) در اصطلاح عروض یکی
 از زحافات مفعولات است و آن ساکن کردن تاء
 است که به جای آن مفعولان بنهند و به آن
 موقوف گویند. / المعجم ۵۰-۵۸-۱۳۸-
 ۱۶۳
 وقم vaqm [ع.] (مص.) ستم کردن، خوار کردن،
 شکستن، چیره شدن. / دره ۷۱۵
 وقود vaqūd [ع.] (۱۰۱) هیزم و گیاه خشک،
 آتشگیر. / بیهق ۱۱۱ / نسایم ۶۰

گروه. / و صاف ۳۹۰
 وفود vofūd [ع.] (مص.) ۱- فرود آمدن، نزول.
 دره ۴۰۱: ۲- (ص. ۱۰۱) ج. وَفَد، جج. وافد،
 آینده، وارد شونده. / کلیله ۱۸۱-۲۶۵ / عنبه
 ۴۶-۱۳۹ / رشید ۱۳۹ / بیهق ۲۸۹ / توسل
 ۳۳-۱۱۷-۱۵۳-۱۵۶-۲۱۳-۲۵۷-
 ۲۷۹ / عقد ۱۰۰ / اغراض ۱۲ / لباب ۶۴ /
 المعجم ۲۱ / جهانگشا ج ۱ ص ۱-۲۰۴- ج
 ۲ ص ۹۵ / و صاف ۴۶-۱۶۰-۲۳۹-۵۱۹-
 ۵۸۲-۶۲۰ / اخبار ۱ / رشف ۴۹-۱۱۵-
 ۱۱۷-۱۲۱-۱۴۰-۱۶۵-۱۷۴-۳۴۰ /
 ظفر ج ۱ ص ۱۸۳-۲۸۰: ۳- (ص. ۱۰۱) ج
 وَفَد، جج. وافد، به رسولی آینده. / یمنی ۴۹-
 ۲۹۴ / دستور ۹۱-۳۹ / معجم ۲۰۹ / و صاف
 ۵۱۴-۵۶۵ / دره ۱۲۸: ۴- ج. وَفَد، گروه،
 جماعت. / مصباح ۱۰۶ / دره ۴۰۱
 وفور vafūr [ع.] (ص.) کامل، تمام. / برید ۳۵۸
 وفی vafiyy [ع.] (ص.) به سر برنده عهد و
 پیمان. / رشید ۱۷ / توسل ۱۸۷ / لباب ۱۸
 وقارت vaqārat [ع.] (مص.) گرانباری. /
 سبط ۱۸-۳۱
 وقاع veqā' [ع.] (مص. امص.) مجامعت کردن.
 مخالطت، آمیزش، مجامعت. / سند ۱۷۳-
 ۲۳۲ / دستور ۵۱ / برید ۳۰-۲۴۹-۳۵۰ /
 مصباح ۳۳۴ / رشف ۲۱۱
 وقاف veqāf [ع.] (مص.) با کسی فرا ایستادن
 در پیکار. / و صاف ۴۸-۵۱۱ / دره ۲۲۵
 وقایت vaqāyat [ع.] (مص.) محافظت،
 نگهبانی. / رشید ۶۲-۱۰۴-۱۴۱ /
 جهانگشا ج ۲ ص ۹۵ / و صاف ۱۷۳-۳۷۲
 وقایه veqāya(e) [ع.] (۱۰۱) هر چه بدان چیزی را
 نگاه دارند. / توسل ۱۳۲ / اغراض ۷۶ /

وکیلدر vakīl - dar [ع. - ف.] (ص. مر. امر.)

نماینده‌ای بوده است که امرا و حکام اطراف در درگاه پادشاه مقیم می‌داشته‌اند که کارهای مربوط به ایشان را انجام دهد و مراقب مصالح کار باشد. / راحه ۱۲۹

وکیلدری vakīl - dar - ī [ع. - ف.]

(حامص.) عمل و مسؤولیت وکیلدر. / لباب ۳۳۲

ولا va(e)lā [ف.] (ا.) وقت، هنگام. / ظفر ج ۲

ص ۱۳۰ / دره ۵۳۸

ولایم valāyem [ع.] (ا.) ج ولیمه، طعامی که در

مهمانی و غیب دهند. / مصباح ۳۴۶

ولدان veldān [ع.] (ا.) ج ولید، کودک، پسر. /

یمینی ۴۹۰ - ۴۹۲

ولوج volū [ع.] (مص. امص.) درآمدن، داخل

شدن. دخول. / معجم ۸۲ / مصباح ۶۶ /

رشف ۲۵۵ - ۲۵۷ - ۳۶۴ - ۴۰۶ - ۴۰۸ -

۴۱۵ - ۴۲۰

ولوع valū [ع.] (مص. امص.) ۱ - آزمند شدن،

حریص گشتن. آزمندی، حرص. / خاقانی

۲۸۲ / یمینی ۴۵۲ / برید ۷۶ - ۱۳۴ - ۲۴۶ -

۲۵۲ - ۲۳۹ / اخلاق ۲۳۳ - ۲۷۲ / جهانگشا

ج ۳ ص ۲۲۸ / وصف ۷۰ - ۲۷۹ - ۴۸۵ -

۴۹۰ - ۶۱۵ / مصباح ۱۹۵ / رشف ۳۲۳ /

گیتی ۲۴۴ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۲ - ۲ - (ص.)

بسیار حریص، بسیار آزمند. / اخلاق ۱۱۹ /

دره ۶۷۳

ولوعات valū - āt [ع.] (ا.) ج ولوع، حرص.

/ بختیار ۱۲۰

ولوغ volū [ع.] (مص.) به اطراف زبان آب

خوردن سگ از ظرف، یا در کردن زبان در ظرف

و جنباندن. / رشف ۲۶۲

وقود voqūd [ع.] (مص.) افروخته شدن. /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۸۱

وقور vaqūr [ع.] (ص.) آهسته، بردبار، باوقار.

/ مقامات ۱۳۰ - ۱۷۶ / رشید ۱۳۶ / برید

۳۵۸

وقیعت vaqī'at [ع.] (ا.) ۱ - غیبت مردمان،

زشتباد. / کلیله ۴۰۱ - ۲۰۳ / رشید ۷۶ /

توسل ۸ / یمینی ۴۴ - ۱۸۹ / مرزبان ۳۱۲ -

۳۲۸ - ۵۵۵ / وصف ۱۴۲ / نسایم ۴۲: ۲ -

صدمه، ضرب، آسیب. / چهار ۲۱ / جهانگشا

ج ۲ ص ۱۲۱

وقیعه vaqī'a(e) [ع.] (ا.) صدمه، آسیب. /

نسایم ۴۰ / تجربه ج ۱ ص ۱۱۰ - ۱۵۹ - ۲۰۱

وکاء vekā' [ع.] (ا.) بندی که بدان سر مشك و

جز آن را بندند. / دره ۵۵۴

وکاف vakkāf [ع.] (ص.) بسیار چکه کننده،

بسیار ریزان. / وصف ۶۱۸

وکر vakr [ع.] (ا.) آشیانه، لانه مرغ. / مقامات

۱۶۱ / بختیار ۶۱ - ۱۹۵ / سند ۱۲۵ -

۱۲۸ - ۱۵۴ - ۲۹۸ / اغراض ۱۱۴ - ۱۶۹ -

۳۴۲ / برید ۸۹ / دره ۱۵۴ - ۶۸۴

وکز vakz [ع.] (مص.) مشت زدن. / دره ۲۲۲

وکنٹ vo(e)knat [ع.] (ا.) آشیانه مرغ. /

عقول ۶۴

وکواک vakvāk [ع.] (ص.) بد دل و ترسنده. /

دره ۵۷۴

وکوکه vakvaka(e) [ع.] (مص.) گریختن از

جنگ. / دره ۵۷۴

وکول vokūl [ع.] (مص.) تکیه کردن. / مصباح

۲۶۱

وکید vakīd [ع.] (ص.) استوار، محکم. /

دستور ۵۹ / وصف ۱۰۵ - ۴۱۱

وهدات vahadāt [ع.] (ا.) ج وَهْدَة، مفاك، زمین
پست. / مرزبان ۲۷۳

وهده vahda(e) [ع.] (ا.) مفاك، زمین پست و
هموار. / رشف ۲۲۴

وهق vahaq [ع.] (ا.) كمند. / دره ۶۵۳

وهله vahla(e) [ع.] (ا.) ترس و بیم. / دره ۵۵۳

وهن vahn [ع.] (مص. امص.) سست شدن.
سستی، ضعف. / کلیله ۳۲۶ / اغراض ۲۵۹ /

عقول ۴۲ / عقد ۷۲ / راحه ۲۹۶ - ۳۵۹ /

یمینی ۴۱ - ۳۶۴ / دستور ۷۷ - ۱۰۷ / معجم

۱۱۱ - ۱۶۴ / اخلاق ۳۲۸ / جهانگشا ج ۲

ص ۷ - ۹۸ - ج ۳ ص ۵۵ / سیرت ۱۰ - ۶۵ /

سط ۲۰ - ۵۹ - ۸۰ / مسامره ۱۳ / رشف

۵۱ - ۳۴۳

وهی vahy [ع.] (امص.) سستی، ضعف. /

خاقانی ۶۱ / برید ۲۵۴

وهی vahiy [ع.] (ص.) سست. / دستور ۵۸

وهین vahīn [ع.] (ص.) سست در کار. / دره

۱۵۲

ولوف volūf [ع.] (ا.) برق پی در پی درخشنده.
/ دره ۱۳۰

وله valah [ع.] (امص.) ۱ - حیرانی،
سرگشتگی. / المعجم ۲۵؛ ۲ - سرگردانی و

حیرانی از کثرت عشق و محبت. / اخلاق

۲۶۲ - ۲۷۴

ولیجه valiġa(e) [ع.] (ا.) معرم اسرار و معتمد.
/ یمینی ۳

ومضان vamaẓān [ع.] (مص.) درخشیدن برق
بی آنکه پراکنده گردد درابر. / دره ۲۷۵

وموض vomūz [ع.] (مص. ا.) ج وَمُض،
درخشیدن. / دره ۶۱۷

ومیض vamīz [ع.] (مص.) درخشیدن برق. /
وصاف ۱۸۰ - ۲۲۲ / تجربه ج ۲ ص ۷۲

ون van [تر.] (ا.) ده هزار سال. / وصاف ۵۵۹

ونیت vanyat [ع.] (امص.) وَنِیه، سستی،
ضعف. / دره ۴۲۶

ونیه vanya(e) [ع.] (ا.) مروارید یا رشته
مروارید. / دره ۲۵۰

ونیه vanya(e) [ع.] (امص.) سستی، ضعف. /
دره ۱۶۶

وهاج vahhāj [ع.] (ص.) ۱ - افروخته، فروزان،
درخشنده. / چهار ۸۵ / خاقانی ۱۱۶ /

جهانگشا ج ۲ ص ۱۲۷ - ۱۳۹ / وصاف

۱۳۱ - ۴۲۷ - ۵۴۴؛ ۲ - سوزان. / گیتی

۱۲۳ - ۲۱۵

وهاد vehād [ع.] (ا.) ج وَهْدَة، زمین پست و
هموار. / وصاف ۲۰ - ۱۰۵ - ۱۳۵ - ۲۹۲ /

رشف ۱۲۲ - ۳۱۸ / تجربه ج ۱ ص ۱۰۸ - ج

۲ ص ۱۹۶ / دره ۱۵۴ - ۶۳۴

وهج vahaj [ع.] (امص.) سوزندگی، فروزش
آتش. / مصباح ۱۲۱

((ه))

- هابط hābet [ع.] (ص.) فرود آبنده، نازل، هبوط
کننده. / عقد ۷۳ / خاقانی ۱۵۰ / بمینی ۲۹۱
/ معجم ۳۷ / وصاف ۲۲۴
- هاتك hātek [ع.] (ص.) پرده درنده، پرده در. /
بمینی ۱۷۲ - ۴۵۳ / جهانگشا ج ۲ ص ۲۶۵
هاجره hājera(e) [ع.] (ا.) شدت گرما، سختی
گرما. / سند ۶ - ۴۰ - ۲۵۳ / اغراض ۳۵۱ /
روضه ۷ - ۵۵
- هاجع hāje' [ع.] (ص.) به شب خوابنده. / تجربه
ج ۱ ص ۲۴ - ج ۲ ص ۲۰ - ۲۵۱
- هادم hādem [ع.] (ص.) خراب کننده، ویران
کننده. / سند ۶ / اغراض ۲۵۲ / نفثه ۱۲ -
۱۰۱ / روضه ۱۳۳ / جهانگشا ج ۳ ص ۹ /
سمط ۱۳ / رشف ۲۲۰
- هادم اللذات hādem - ol - lazzāt [ع.]
(ص. مر. امر.) لقب عزرائیل. مرگ. / مقامات
۱۰۶ / مرزبان ۱۸۸ / معجم ۶۹
- هادی hādī [ع.] (ا.) پیکان تیر. / دره ۵۳۶
- هارب hāreb [ع.] (ص.) گریزنده، فرار کننده. /
سیرت ۵۶ / وصاف ۳۶۹ - ۴۸۰
- هاطل hātel [ع.] (ص.) پیاپی بارنده. / بختیار
۵۰ / بمینی ۳۶۹ / تجربه ج ۱ ص ۱۰۶ - ج ۲
ص ۲۱
- هاطله hātela(e) [ع.] (ص.) مؤنث هاطل.
- بارنده. / دره ۶۱۷
- هافت hāfet [ع.] (ص.) خاشع، متذلل. / دره
۵۲۴
- هالك hālek [ع.] (ص.) نیست شونده، هلاک
شونده. / راحه ۱۰۳ / رشف ۱۷۲
- هالك hālek [ع.] (ا.) مابین سر کوه و پایین آن. /
دره ۲۱۲
- هامات hāmāt [ع.] (ا.) ج هامة، سر هر چیزی.
/ تجربه ج ۲ ص ۱۸۹
- هامل hāmel [ع.] (ص.) اشک رونده. / برید
۳۲۶
- هامه hāma(e) [ع.] (ا.) ۱ - سر هر چیز. /
سیرت ۹۲ / دره ۳۹۷ / تجربه ج ۲ ص ۸: ۲ -
مهر، رئیس قوم. / خاقانی ۲۳۸ - ۳۱۸: ۳ -
سر حیوان یا انسان. / مسامره ۲۲۸
- هامی hāmī [ع.] (ص.) گریان، بارنده. / برید ۳
- هایب hāyeb [ع.] (ص.) ترساننده. / اغراض
۲۷۲
- هایج hāy(e) [ع.] (ص.) جوشنده، خروشان. /
بمینی ۲۷۶ - ۳۶۶ / مرزبان ۵۴۳ / جهانگشا
ج ۱ ص ۱۰۰ / وصاف ۱۲۰ - ۱۹۲ - ۲۷۷ -
۵۱۵ / دره ۱۵۱
- هایجات hāyejāt [ع.] (ا.) ج هایجه، هایج،
جوشان، جوشش خشم و غضب. / جهانگشا

ج ۲ ص ۴۰
 هایلِه (e) hāyela [ع.] (ص.) ترسناک، هولناک. /
 مرزبان ۴۸۶ / دره ۶۱۷
 هایم hāy(ʿ)em [ع.] (ص.) سرگشته و سخت
 تشنه. / عقول ۲۷ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۷۴ /
 مرزبان ۱۱۲ / معجم ۱۰-۱۵۷ / و صاف ۴۹۷
 / سبط ۷-۳۲-۶۹-۹۹ / دره ۱۴۲-۶۷۳
 / تجربه ج ۱ ص ۴۸۵-ج ۲ ص ۹
 هبات hebāt [ع.] (ا.) ج هِبَة، بخشش، انعام. /
 جهانگشا ج ۱ ص ۱۶۰ / معجم ۲۲۶
 هَبَّار habbār [ع.] (ص.) بران. / دره ۲۱۱
 هبت hebat [ع.] (امص.) هبه، بخشش، انعام. /
 خاقانی ۲۱
 هبرزیّ hebreziyy [ع.] (ا.) شیر بیشه. هر چیز
 خوب و با دیدار. / دره ۴۷
 هَبَنَك habannak [ع.] (ا.) احمق ضعیف و سخن
 چین. / دره ۱۱۰
 هَبَوَات habavāt [ع.] (ا.) ج هَبْوَة، گرد و
 تیرگی. / دره ۲۶۵
 هَبُوب habūb [ع.] (ا.) باد گردانگیز. / دره ۲۰۱
 هَبُوب hobūb [ع.] (مص.) وزیدن. / اغراض
 ۴۰۲ / عقول ۶-۲۳ / اخلاق ۵۹ / جهانگشا
 ج ۱ ص ۱۴۴ / سبط ۱۹-۱۰۱ / مصباح
 ۲۳۶ / رشف ۱۵۱ / دره ۲۰۱-۵۸۱-۷۱۰ /
 گیتی ۲۰۳
 هَبُوت habvat [ع.] (ا.) گرد خاک. / برید ۲۰۲
 هَبُوط nobūt [ع.] (امص.) نزول، در اصطلاح
 نجوم، هبوط مقابل شرف است و در این حالت
 ستاره تباہ و فرومایه گشته و مانند مردی است
 که در خانه اش در بدترین حالها به سر برد. /
 مرزبان ۲۵۷ / جهانگشا ج ۲ ص ۱۰۸
 هَبُوه habva(e) [ع.] (ا.) گرد و تیرگی. / دره

۲۰۰

هَبِه heba(e) [ع.] (امص.) بخشش، انعام. /
 جهانگشا ج ۲ ص ۲۲۷
 هَبِیّ habhabiyy [ع.] (ص.) تیزرو، قصاب.
 / دره ۴۷۱
 هتم hatm [ع.] (مص.) افکندن دندان، و در
 اصطلاح عروض یکی از زحافات مفاعیلین است
 که «مفاع» بماند. / المعجم ۵۰-۵۲-۶۰-
 ۱۱۵
 هتوف hatūf [ع.] (ص.) بانگ زننده. / تجربه ج
 ۱ ص ۱۴۳
 هجر hojr [ع.] (ا.) سخن زشت، ناسزا، سخن
 بیهوده. / برید ۵۱-۱۱۹-۱۳۷-۳۳۰
 هجوع hojū' [ع.] (ا.) خراب. / و صاف ۴۳۱
 هجول hajūl [ع.] (ا.) زن فراخ فرج، زن تباهاکار.
 / دره ۵۴
 هجول hojūl [ع.] (ا.) ج هَجْل، زمین پست
 هموار. جنگل میان دو کوه. / تجربه ج ۱ ص
 ۱۰۶
 هجوم hajūm [ع.] (ا.) باد سخت که خاندها
 ویران کند. / دره ۶۷۰
 هجیر hajīr [ع.] (ا.) ۱- نیمروز، ظهر. /
 گلستان ۳۷۱: ۲- گرمای نیمروز. / برید ۸۸
 هَدَات hada'āt [ع.] (ا.) ج هَدَاة، قوت و خوراک
 يك شبه. / رشف ۱۶۰
 هدات hodāt [ع.] (ص.) هدایه، ج هادی،
 راهنما. / عتبه ۳۳ / یمینی ۲۸۰
 هدنت hodnat [ع.] (امص.) صلح، تن آسایی،
 آشتی. / و صاف ۴۳۹
 هده hodna(e) [ع.] (امص.) آشتی، صلح. /
 توسل ۳۴۴ / یمینی ۸۲ / جهانگشا ج ۲ ص ۸
 / سیرت ۱۰

- هدود hadūd [ع.] (ا.) ۱- زمین نرم. / دره
۳۴۰: ۲- پشته. / دره ۳۴۰
- هدیر hadīr [ع.] (مص. ا.) بانگ کردن شتر.
بانگ شتر. / مرزبان ۵۰۳ / تجربه ج ۲ ص
۷۲- ج ۳ ص ۱۲۲
- هذر hazar [ع.] (امص.) بیهوده گویی، بیهوده
کاری. / مرزبان ۳۴۴-۳۹۲
- هزم hazm [ع.] (مص.) سرعت بریدن. / دره
۴۷۷
- هَرّ herr [ع.] (مص.) راندن گوسفند و جز آن. /
اغراض ۱۹۹
- هراء horā' [ع.] (ا.) سخن بسیار خطا، سخن
زشت، سخن تباه و ناآراسته. / وصاف ۷
- هراَبده harābeda(e) [معر.] (ا.) جِ هیرید،
پیشوای دینی زردشتیان. / وصاف ۴۴۲
- هَرّات harrāt [ع.] (ا.) شیر بیشه. / دره ۲۰۳
- هَرّاج harrāj [ع.] (ص.) نیک رونده و تیز تك
(اسب). / دره ۲۰۵
- هراس harās [ف.] (ا.) نام درختی است خاردار.
/ دره ۴۹۶
- هَرَب harab [ع.] (مص. امص.) فرار کردن،
گریختن. فرار، گریز. / اغراض ۱۸۵ / یمنی
۲۵۵ / اخلاق ۲۶۰ / سیرت ۱۸۷ / وصاف ۹۰
/ مسامره ۱۱۷ / دره ۳۱۵-۳۴۰
- هرثمه harsama(e) [ع.] (ا.) شیر بیشه. / دره
۳۴۰
- هرجی ħ - haraj [ع.] (ص.) هرج و مرج. /
اخلاق ۳۰۳
- هرم haram [ع.] (امص.) پیری، کلانسالگی. /
اغراض ۲۹۸ / معجم ۸۱-۱۳۴ / اخبار ۲۵
- هرم harem [ع.] (ص.) سخت پیر. / توسل ۳۳۸
- هرماس hermās [ع.] (ا.) شیر سخت خونخوار.
- دره ۱۰ /
هرمان hormān [ع.] (ا.) خرد و هوش. / دره
۶۴۴
- هرمین ħ - harem [ع.] (ص.) جِ هَرِم، پیر. /
تجربه ج ۲ ص ۱۹۹
- هروله harvala(e) [ع.] (امص.) رفتاری میان
دویدن و رفتن، پویه. / مرزبان ۲۴۴ / وصاف
۶۳۶
- هرّه herra(e) [ع.] (ا.) گریه ماده. / دره ۱۰
- هرهفت har - haft [ف.] (امر.) مجموعه
موادی هفتگانه که زنان بدان خود را آرایش
کنند و آنها عبارتند از: حنا، وسمه، سرخی،
سفیداب، سرمه، زردك، خال عارضی؛ هفت قلم.
/ وصاف ۴۱۵
- هرهفت کرده har - haft - karda(e) [ف.]
(ص. مر.) زینت داده به وسیله هرهفت. آراسته،
آرایش کرده. / خاقانی ۹۰ / دستور ۵۱ /
وصاف ۱۷-۲۶۴-۵۵۲-۶۰۶-۶۱۹ / دره
۲۵۷ / تجربه ج ۱ ص ۳۹
- هری horī [ف.] (ص.) ترسان، از جای درآینده. و
ممکن است هری (گوشت نیک پخته) باشد. /
دره ۲۷۶
- هریر harīr [ع.] (ا.) بانگ سگ از سرما. /
یمنی ۲۹
- هریسه harīsa(e) [ف.] (ا.) طعامی که از گوشت
و حبوب ترتیب دهند و بهترین آن آن است که از
گندم و گوشت مرغ سازند، حلیم. / چهار ۱۲۶
- هریسه گر ħ - harīsa(e) [ف.] (ص. مر.)
حلیم یز. / راحه ۴۰۲
- هزارتابه ha(e)zār - tāba(e) [ف.] (امر.)
آفتاب، خورشید. / دره ۳۱۵
- هزارمیخی ħ - ha(e)zār - mīx [ف.] (امر.)

هزیم hazīm [ع.] (ص.) شکست داده. / وصاف
۴۳۰

هزیمت hazīmat [ع.] (ا.) اسب لاغر میان. /
دره ۵۰۴

هسم hasm [ع.] (مص.) شکستن. / دره ۴۷۷
هشاش haššāš [ع.] (ص.) شادمان، خوشحال. /

مصباح ۲۵۹ / تجربه ج ۱ ص ۱۹۳
هشاشت hašāšat [ع.] (مص.) شادمانی، تازه
رویی. / مقامات ۵۴ / بیهق ۸ / بختیار ۲۵۳
/ سند ۱۶۸ / اغراض ۹۵ - ۱۸۲ / اخلاق
۱۵۶ / سیرت ۲۰۸ / وصاف ۴۷۶ / مصباح
۳۶۰

هشاشه hašāša(e) [ع.] (مص.) ر.ك. هشاشت.
/ دره ۴۷۹

هشت دهان hašt - dahān [ف.] (امر.) نوعی
از عود است؛ نام گیاهی است و بعضی عود
هندی را گویند و بعضی دیگر گل خیری را که
خبازی باشد. / دره ۹۲

هشم hašm [ع.] (مص.) شکستن. / دره ۴۷۷
هشنگ hašang [ف.] (ص.) مردم بی سرو پا. /
دره ۳۵

هشیم hašīm [ع.] (ص.) شکسته و سست اندام.
خشک و ریز ریز، پوسیده. / جهانگشا ج ۲ ص
۲۲۸ / وصاف ۳۹۴ / دره ۵۰۵

هصر hasr [ع.] (مص. امص.) شکستن.
شکست، شکستگی. / دره ۱۶۹

هصم hasm [ع.] (مص.) شکستن. / دره ۴۷۷
هصور hasūr [ع.] (ا.) شیر بیشه. / جهانگشا ج
۲ ص ۵۶ - ۸۰ / دره ۳۵۳

هضاب hezāb [ع.] (ا.) ج. فضیة، پشته، کوه. /
مقامات ۱۰۵ / یمینی ۲۹۲ - ۳۲۸ / المعجم ۸
/ معجم ۸۹ / جهانگشا ج ۱ ص ۱۵۰ /

خرقة درویشان که بغیه بسیار بر آن زده باشد.
/ خاقانی ۹۳ / وصاف ۴۶۹

هزال hozāl [ع.] (امص.) لاغری. / مرزبان ۵۰۶
/ دره ۶۲۲

هزالت hozālat [ع.] (امص.) خوش منشی،
شادی و خرمی. / برید ۱۲۶

هزاهز hazāhez [ع.] (ا.) فتنه‌ای که مردم را به
جنبش درآورد. جنبش سپاه. / اغراض ۸۲ /
راحه ۲۶۸ / معجم ۸۹ / وصاف ۱۳

هزه hoz' [ع.] (امص.) استهزاء، ریشخند.
فسوس. / برید ۲۷۱

هزت hezzat [ع.] (امص.) ۱- جنبش، حرکت.
/ توسل ۵۶ - ۲۲۳ - ۲۳۴ / مرزبان ۳۳۸ /
وصاف ۳ - ۷۳ - ۹۵ - ۱۷۸ / تجربه ج ۲ ص
۱۴ - ۳۸ / دره ۱۴ - ۲۰۵ - ۳۴۰ - ۳۹۸ - ۲-
شادمانی، نشاط. / مقامات ۱۰۷ / عتبه
۱۳۱ - ۱۵۰ / بیهق ۱ / خاقانی ۲۴۰ / یمینی
۱۸۰ - ۲۱۰ / دستور ۸۳ - ۱۱۴ / مرزبان
۷۰ - ۴۹۲ / جهانگشا ج ۲ ص ۷۶ / وصاف
۱۱۱ - ۵۰۲ / مصباح ۳۱۴ / تجربه ج ۲ ص
۱۰۲

هزج hazaj [ع.] (مص.) ۱- گردانیدن آواز است
در غنا و حدا. / المعجم ۷۱: ۲ - (ا.) آواز
طرب انگیز، سرود مفرح. / وصاف ۱۶۵ / دره
۸۳: ۳- در اصطلاح عروض نام یکی از بحور
عروضی است که اجزاء آن چهار بار مفاعیلن
مفاعیلن است. / المعجم ۶۸ - ۷۰ - ۷۱ -
۹۵ - ۱۰۲ / دره ۲۹۳

هزم hazm [ع.] (مص.) شکست دادن. / وصاف
۲۴۸

هزیز hazīz [ع.] (ا.) بانگ رعد، آواز رعد. /
جهانگشا ج ۳ ص ۱۲۲

۱۳-۴۳ / برید ۲۳-۳۰-۳۳-۶۶-۹۱

۱۰۱-۱۰۳-۱۱۴-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۶

۱۹۰-۲۲۶-۳۳۴ / رشف ۱۱۷

هلال helāl [ع.] (ا.) ۱- مار یا مارِ نر. / دره

۴۸۶: ۲- دفعه‌ای از باران. / دره ۶۲۰: ۳-

گرد و غبار. / دره ۴۳۸: ۴- شتر لاغر. / دره

۶۲۲

هلاهل holāhel [ع.] (ا.) آب بسیار روشن و

صاف. / دره ۵۶۴

هلا هلا halā - halā [ف.] (ق.) آسان، سهل. /

وصاف ۵۶۲

هلع hala' [ع.] (امص.) ناشکیبایی بسیار، جزع

فاحش. / خاقانی ۵۷-۵۹

هلقام helqām [ع.] (ا.) شیر بیشه. / دره ۵۱۸

هلك holk [ع.] (ا.) مرگ، نیستی. / بختیار

۱۶۸-۲۶۱ / راحه ۹۶-۱۲۶-۲۲۸-۳۳۵

/ سیرت ۱۴-۲۴۲ / وصاف ۱۵۵

هلم جرأ halomma - jarr - an [ع.]

(ق.مر.) روارو، همچنین، همچنین تا آخر،

همچنان برو، همچنان بکش. / جهانگشا ج ۲

ص ۸۶

هلیله halīla(e) [ف.] (ا.) نام گیاهی است که در

نواحی حازه و بیشتر در هندوستان می‌روید و

میوه آن مصرف دارویی دارد. / دره ۹۰

هم hamm [ع.] (ا.) غم، اندوه. / وصاف ۱۲۴ /

دره ۵۹

هماذی hamāziyy [ع.] (ا.) شتر تندرو. / دره

۴۹۱

هماز hammāz [ع.] (ص.) عیب کننده، سخن

چین. / جهانگشا ج ۱ ص ۲۰۱ / وصاف ۹۷

هم تنگ ham - tang [ف.] (ص.مر.) هم قدر،

همسنگ، معادل، برابر. / کلیله ۱۴۴

وصاف ۵۵۴ / دره ۳۰۱

هضب hezzab [ع.] (ا.) اسبی که عرق بسیار کند

و سخت درشت اندام توانا. / تجربه ج ۲ ص

۱۹

هضبات hazabāt [ع.] (ا.) جِ هَضْبَه، پشته.

کوه. / بختیار ۶۵-۲۳۱ / وصاف ۲۰-

۲۵۵-۴۹۷ / رشف ۵۳-۲۴۲ / تجربه ج ۱

ص ۶۲-ج ۲ ص ۸۱-۱۶۳

هضبه hazba(e) [ع.] (ا.) پشته، کوه. / وصاف

۱۵۴ / رشف ۲۴۲

هضیمت hazīmat [ع.] (ا.) ظلم و ستم. / توسل

۶۵

هطال hattāl [ع.] (ص.) پیایی بارنده. / وصاف

۲۴۴-۲۵۰

هطل hatl [ع.] (مص.) پیایی باریدن. / تجربه ج

۲ ص ۷۱

هطل hatel [ع.] (ص.) پی در پی ریزان. / دره

۵۴۸-۶۱۳

هطلی hatlā [ع.] (ص.) آهسته‌رو و کاهل (ناقه).

/ دره ۶۱۳

هفوات hafavāt [ع.] (ا.) جِ هَفْوَة، لغزش.

خطا. / چهار ۱۱۱ / رشید ۱۳۱ / توسل

۳۳-۲۶۳ / عقد ۶۳ / خاقانی ۲۴۵-۲۵۹ /

راحه ۶۴ / یمنی ۱۱-۱۲۵-۱۸۱-۳۲۷-

۴۶۵ / برید ۱۰۶-۲۰۸ / مرزبان ۳۱۲-

۳۴۶ / معجم ۷۱-۹۹-۱۲۶-۱۷۸ /

جهانگشا ج ۲ ص ۲۴-۱۷۹-۲۰۹-ج ۳

ص ۲-۶۳ / وصاف ۲۰۹-۲۶۵ / مصباح

۱۵۵ / دره ۳۶۵-۵۸۹ / تجربه ج ۱ ص

۱۱۷-ج ۲ ص ۳۹

هفوت hafvat [ع.] (ا.) خطا، لغزش. / خاقانی

۱۹۹ / سند ۱۷۲ / اغراض ۱۷۰ / عقول

هنود honūd [ع.] (ا.) ج هند، صد شتر و یا
زیادتر، یا دوست شتر. / وصاف ۵۸۶
هنی haniyy [ع.] (ص.) گوارا. / کلیله ۱۹۰-
۲۵۱ / رشید ۵۱-۵۸ / بختیار ۱۵۲-۲۱۰
/ توسل ۲۰ / عقد ۱۵۰ / سند ۱۱۰ / یمنی
۲۹۰-۳۸۵ / دستور ۶۲ / مرزبان ۱۲۳-
۶۳۲ / گلستان ۱۹۸ / وصاف ۱۷۳-۲۲۳-
۲۸۰-۳۹۹ / رشف ۳۸۳
هنی hanī [ع.] (ص.) هنّی، گوارا. / سند ۲۰۶
هنیه haniyya(e) [ع.] (ص.) مؤنث هنّی، گوارا.
/ تجربه ج ۲ ص ۲۳۴
هوا بلا havā - balā [ف.] (ع.) (امر.) هوس و
خواهش. / راحه ۳۴۸
هواتف havātef [ع.] (ص.) (ا.) ج هاتف، آواز
کننده غیبی. / مصباح ۲۳-۱۷۲
هواجر havājer [ع.] (ا.) ج هاجر، شدت گرما.
/ توسل ۲۰۰-۲۴۳ / یمنی ۱۷-۳۴۸-
۳۸۹-۴۵۱ / مرزبان ۷۱۲ / معجم ۱۱۱ /
وصاف ۴۱ / رشف ۳۳۷ / دره ۳۱۷
هواجس havājes [ع.] (ا.) ج هاجس، آنچه در
خاطر گذرد، آرزوی نفسانی، وسوسه. / عتبه
۱۴۸ / رشید ۹ / توسل ۱۰۷-۱۳۵-۱۸۱-
۲۱۴-۳۵۳ / سند ۸۶-۲۲۵-۲۴۰ / یمنی
۷۷ / مرزبان ۴۴۴-۶۵۷ / المعجم ۱۴ /
معجم ۲۱-۱۵۷ / روضه ۱۹-۶۱ / وصاف
۱۳۳-۱۳۹-۱۶۷ / نسایم ۱۸ / مصباح
۳۲۳ / ظفر ج ۱ ص ۸۸ / دره ۱۴۹-۲۸۴-
۶۹۰ / تجربه ج ۲ ص ۱۵۹
هواجم havājem [ع.] (ا.) ظاهرأ ج محوم،
حمله، یورش. / عقد ۱۵۴
هوادات havādāt [ع.] (مص.) (ا.) ج هواده،
صلح نمودن. / دره ۵۱۱

همج hamaj [ع.] (ا.) مردم فرومایه و احمق. /
تجربه ج ۲ ص ۱۹۷
هم خطوه ham - xotva(e) [ف.] (ع.)
(ص. مر.) همگام، همقدم. / تجربه ج ۱ ص ۷۵
هم سینور ham - sīnūr [ف.] (ص. مر.) هم مرز.
/ سیرت ۸-۱۶۳
هم کفوی ham - kofv - ī [ف.] (ع.) (ف.)
(حامص.) همسری، همتایی. / مرزبان ۱۸۳
هملاج hemlāj [ع.] (ص.) سنور نیکرو، اسب
راهوار. / خاقانی ۴۹ / عقد ۶۲ / دره ۲۲۸
هموم hamūm [ع.] (ا.) (ا.) ۱- شتر ماده خوش
رفتار. / دره ۶۱۷: ۲- چاه بسیار آب. / دره
۱۰۶
هموم homūm [ع.] (ا.) ج هم، غم و اندوه. /
رشید ۱۴۰ / بختیار ۱۰۶-۱۲۸-۲۵۲ /
عقد ۶۱ / سند ۳۸ / اغراض ۳۷۹ / یمنی
۴۴-۴۶۱ / دستور ۲۴-۵۶ / اخلاق ۹۵-
۱۸۸-۲۱۶ / روضه ۱۵ / وصاف ۱۰۰-۱۹۸
/ مصباح ۲۹۹ / رشف ۱۶۸ / دره ۷۷-
۱۰۶-۵۶۴-۶۱۷ / تجربه ج ۱ ص ۱۷۶
همیان hamayān [ع.] (مص.) روان شدن. / دره
۶۵۴
همید hamīd [ع.] (ا.) مالی که در دیوان به اسم
بر کسی نوشته باشند. / دره ۵۷۸
هند hand [ف.] (ا.) راه، قاعده. / دره ۴۶۷
هند hend [ع.] (ا.) گلّه شتر، دوست شتر. / دره
۵۰۴
هندبا hende(a)bā [ف.] (ا.) کاسنی. / نفقه ۷۳
هندس hendes [ع.] (ا.) مرد آزموده کار نیک
نگرنده در امور. / دره ۲۳۵
هندوس hondūs [ع.] (ص.) دانای امور. / دره
۴۵۲

- هواج *havādej* [ع.] (ا.) ج. هَوْدَج، کجاوله،
 عماری. / خاقانی ۲۰۴
- هواد *havādī* [ع.] (ا.) ج. هادی، گردن. /
 و صاف ۹۵
- هواذ *havāz* [ع.] (ا.) ج. هَوْدَه، مرغ سنگخوار. /
 و صاف ۵۷۹
- هوارات *havārāt* [ع.] (ا.) ج. هَوَاَرَه، نیستی و
 هلاکی. / دره ۹۶
- هوازن *havāzen* [ع.] (ا.) ج. هَوَزَن، گرد و غبار.
 / دره ۴۵۵
- هواشات *hovāšāt* [ع.] (ا.) ج. هَوَاشَه، گروه
 مردم و شتران به هم آمیخته. / دره ۶۴۳
- هواضب *havāzeb* [ع.] (ا.) ج. هَوْضَب، اسب
 بسیار عرق. / دره ۴۱۴
- هواطل *havātel* [ع.] (ص.) ج. هَاطِل، بیای
 بارنده. / و صاف ۱۹۶
- هوام *havāmm* [ع.] (ا.) ج. هَاطَه، جانور زهردار،
 حشره. / بیهق ۳۱ / بختیار ۷۲ / مرزبان ۳۶۲
 / معجم ۴۴-۱۸۵ / و صاف ۳-۶۲۸ / رشف
 ۳۷۷ / دره ۵۶۴ / تجربه ج ۱ ص ۱۴۷-ج ۲
 ص ۱۹۹-۲۳
- هوان *havān* [ع.] (امص.) سبکی، آسانی،
 خواری. / مقامات ۱۲۷ / عقول ۱۵-۳۰-
 ۳۲-۶۶ / برید ۵۰-۲۴۸-۲۶۲-۳۶۵ /
 مرزبان ۱۲۲ / اخلاق ۱۱۳ / معجم ۳۰-۸۳-
 ۱۲۱ / و صاف ۹ / مسامره ۱۵۹ / رشف
 ۲۰۸-۳۲۹ / ظفر ج ۱ ص ۳۳۷ / دره ۸۵ /
 گیتی ۱۹۲
- هواهی *havāhī* [ع.] (ا.) سخن باطل و لغو. /
 دره ۴۷
- هوج *hūj* [ع.] (ا.) ج. هوجاء، باد سخت تند که
 خانه‌ها را از بن برکند. / دره ۳۰۷
- هوجاء *hōjā'* [ع.] (ا.) شتر ماده میزور. / دره
 ۵۴-۳۰۷-۵۸۳
- هوجاور *hūjāvor* [مف.] (ا.) خلیستگاه مینا
 منشأ. / سبط ۹
- هوجسا *hōjasā* [ع.] (ا.) اشتقاق جعلی است از
 مصدر هَجَس به معنی گذشتن و سوانس و
 اندیشه بد در دل. / مرزبان ۴۶۴
- هوشا *hūšā* [ف.] (ا.) ظاهراً باید هوشاژه باشد
 به معنی تشنگی سخت و شدید ستور. / بیهق
 ۱۴۶
- هون *hōn* [ع.] (امص.) خواری، رسوایی. /
 و صاف ۲۳۵ / تجربه ج ۲ ص ۱۲۶
- هوه *hovva(e)* [ع.] (ا.) زمین پست و مفاک.
 / دره ۳۳۸
- هويد *hova(e)yd* [ع.] (ا.) جهاز شتر و رخت
 شتر. / مرزبان ۵۱۰
- هياج *hiyāz* [ع.] (مص.) برانگیخته شدن. / دره
 ۳۰۷
- هیج *ha(e)yz* [ع.] (ا.) باد. / دره ۲۰۰
- هییره *ha(e)yra(e)* [ع.] (ا.) زمین آسان و نرم.
 / دره ۵۴۶
- هیش *ha(e)yš* [ع.] (مص.) تهاهی افکندن،
 برانگیختن. / دره ۶۲۶
- هیضه *ha(e)yz(e)* [ع.] (امص.) معاودت حرن
 و غم، بیماری از پس بیماری. / توسل ۲۳۱
- هیف *ha(e)yf* [ع.] (ا.) باد گرم. / دره ۳۱۷
- هیفا *hayfā* [ع.] (ص.) لاغر شکم باریک میان
 (زن). / تجربه ج ۲ ص ۲۷
- هیگر *ha(e)ygar* [ف.] (ا.) اسب کُمت، اسب
 سرخ مایل به سیاهی که یال و دم وی سیاه بود.
 / دره ۵۱۹
- هیلاج *hī(ay)lāz* [از یو.] (ا.) چشمه زندگانی، و

در اصطلاح نجوم حسابی است منجمان را که
بدان دلیل عمر را شناسند و مجازاً زایچه مولود
را نیز گویند. / بیهق ۲۳۳ / نوسل ۳۳۹ /
سند ۳۳۱ / و صاف ۵۱-۲۶۳ / نسایم ۱۸ /
اخبار ۹۶ / دره ۲۶۰

هیما haymā [ع.] (ا.) هیما، دشت بی آب و
بی نشان و بیراه. / دره ۳۹۹
هیمان hayamān [ع.] (امص.) سرگشتگی،
شیفتگی. / مصباح ۱۸۹-۴۱۰ / تجربه ج ۲
ص ۱۴۱

هین hayyen [ع.] (ص.) نرم و آسان. / مرزبان
۶۴۳

هیوب hayūb [ع.] (ص.) بیمناک، ترسان. / دره
۲۰۱

* * *

«ی»

- یابس yābes [ع.] (ص.) خشك. / اغراض ۸۷ /
مرزبان ۲۶۲
- یارشمشی yāršameš - ī [تر. - ف.] (حامص.)
صلح و آشتی و اتفاق، موافقت. / وصاف ۱۲۹
- یارغو yārγū [تر.] (ا.) یرغو، محاکمه، بازپرسی،
استنطاق، مجلس محاکمه. / جهانگشا ج ۱
ص ۳۶ - ج ۲ ص ۲۳۴ - ۲۴۹ - ۲۷۴ - ج ۳
ص ۴۸ - ۵۲ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ / وصاف ۱۲۵ -
۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۱۹ - ۲۲۰ -
۲۲۹ - ۲۳۱ - ۲۴۴ - ۲۸۲ - ۳۲۸ - ۳۳۵ -
۴۷۸ - ۵۱۶ / سبط ۲۲ - ۳۵ - ۵۶ - ۸۱
- یارغوچی yārγū - čī [تر.] (امر.) یرغوچی،
بازپرس، دادستان (ایلخانان). / جهانگشا ج ۳
ص ۵۲ - ۶۲ / وصاف ۲۱۹
- یاره فیقرا yāra(e) - ye - fīqrā [ف. - معر.]
(امر.) مسهل تلخ، ادویه تلخ و مسهل. / چهار
۱۲۵
- یاساق yāsāq [تر. مغ.] (ا.) ۱ - یساق، قاعده،
قانون، حکم. / وصاف ۴۵۷ - ۵۶۱ - ۶۱۹ /
سبط ۵۴ / نسایم ۱۰۵: ۲ - سیاست،
مجازات، کیفر. / ظفر ج ۱ ص ۴۵ - ۷۶ -
۱۴۳ - ۱۷۰ - ۱۹۳ - ۲۷۳ - ۴۷۲ - ۵۷۰ - ج
۲ ص ۵۰ - ۷۱ - ۲۳۴
- یاسامشی yāsāmeš - ī [تر. - ف.] (حامص.)
- ر.ك. یاسامیشی. / ظفر ج ۱ ص ۴۳۹ -
۴۶۷ - ج ۲ ص ۶۶ - ۱۱۱
- یاسامیشی yāsāmīš - ī [تر. - ف.] (حامص.)
آراستن قشون، ترتیب دادن. تدارك، نظم،
آراستگی. / وصاف ۱۹۳ - ۳۲۷ - ۳۳۰ -
۳۹۰ - ۴۳۸ - ۴۵۴ - ۶۲۳ - ۶۵۳ - ۶۳۷ /
ظفر ج ۱ ص ۱۸۹ / نسایم ۱۰۸
- یاساور yāsāvor [تر.] (ا.) صف آرای لشکر. /
وصاف ۷۱ - ۷۶ - ۳۱۵ - ۳۱۶
- یاساول yāsāvol [تر.] (ا.) یساول، چوب
به‌دستی را گویند که برای نظم صفوف و طرد و
منع بیگانه در دربار ارباب دولت باشد. /
وصاف ۲۲۰ - ۳۷۷ - ۴۷۶ - ۵۵۱
- یاسج yāsej [ف.] (ا.) تیر پیکان‌دار. / خاقانی
۴۵ / راحه ۲۶ / وصاف ۵۰۲ / دره ۶۲۹
- یاسیج yāsīj [ف.] (ا.) یاسج، تیر پیکان‌دار. /
مرزبان ۶۲۸ / وصاف ۳۷۷
- یاشلامیشی yāšlāmīš - ī [تر. - ف.]
(حامص.) راهبری. / وصاف ۴۵۱
- یاغا yāγā [؟] (ا.) در ترجمه نقایون (کوهکشان و
کوه شکافان و کارکنان معدن) آمده است. /
سیرت ۱۷۴
- یافوخ yāfūx [ع.] (ا.) یافوخ اللیل، میانه شب.
/ دره ۳۳۵

یتاق yatāq [تر.] (ا.) پاس، نگهبانی. / یمینی

۱۳۵ / گیتی ۲۹

یتاق دار yatāq - dār [تر.-ف.] (ص.مر.امر.)

پاسبان، نگهبان، محافظ. / وصاف ۶۲-۱۳۳-

۳۷۰

یتاقي آ yatāq - ā [تر.-ف.] (ص.) یتاق دار،

نگهدارنده، پاسبان، محافظ. / دستور ۱۰۵

یتامی yatāmā [ع.] (ا.) ج یتیم، بی پدر. / نقشه

۶۰

یحموم yahmūm [ع.] (ا.) ۱- دود، دُخان. /

وصاف ۵۵۶: ۲- نام اسب نعمان بن منذر است.

/ خافانی ۴۸: ۳- مطلق اسب از نسل حرون

است. / اغراض ۲۱۵

یخچه yax - ča(e) [ف.] (ا.) تگرگ. / اغراض

۵۱-۲۹۷

یخنی yaxnī [ف.] (ا.) ذخیره از غله و حبوبات. /

دره ۳۰۹

یراع yarā' [ع.] (ا.) نی که از وی قلم و تیر

سازند، قلم تحریر. / وصاف ۵۵ / دره ۴۵-

۱۱۶

یراعه yarā'a(e) [ع.] (ا.) ۱- قلم. / دره ۷۵ /

تجربه ج ۱ ص ۲۸: ۲- کرم شبتاب. / کلیله

۱۱۷-۳۲۱

یراغ yarāy [تر.] (ا.) اسبی را گویند که از

بسیاری سواری قابلیت آن پیدا کرده باشد که بر

او سوار شده از جایی به جایی ایلغار کنند. /

دره ۴۵

یراق yarāq [تر.] (ا.) سامان. / ظفر ج ۱ ص ۳۶

یربوع yarbū' [ع.] (ا.) موش دشتی، کلاکومش.

/ تجربه ج ۲ ص ۲۳

یرت yort [تر.] (ا.) یورت، مسکن، محل زندگی،

ارابه‌های نمدی که با گاوهای نر کشیده

یاکند yākaṇd [ف.] (ا.) یاقوت. / دره ۳

یام yām [مغ.] (ا.) ۱- ایستگاه بیکها، سرویس

بستی (ایلخانان). / جهانگشا ج ۱ ص ۲۴-

ج ۲ ص ۲۵۴- ج ۳ ص ۷۶ / وصاف ۲۱-

۳۸۷-۴۷۷: ۲- اسب چاپار. / جهانگشا ج ۱

ص ۲۲ / وصاف ۸۷-۳۴۷-۴۷۶ / سبط

۵۷ / مسامره ۸۹ / ظفر ج ۲ ص ۱۸

یامچی yām - čī [مغ. تر.] (امر.) مهتر اسب،

رئیس چاپارخانه. / وصاف ۳۸۷

یام‌خانه yām - xāna(e) [مغ. ف.] (امر.)

چاپارخانه، پستخانه. / ظفر ج ۲ ص ۱۶۰

یای yāy [تر. مغ.] (ا.) حَجَر المَطر به زعم اقوام

ترك و مغول قسمی سنگ بوده دارای خواص

خارق العاده که از استعمال و اصطكاك آنها به

یکدیگر به نحوی مخصوص باران و برف در

آسمان حادث می‌شده است و آن سنگ را جده و

جده تاش و یده و علم انزال مطر به واسطه

استعمال این احجار را یای وجدامیشی و

جده‌چی‌گری و صاحب این علم را یایچی و

جده‌چی و یده‌چی می‌گفته‌اند. / جهانگشا ج ۱

ص ۱۵۲-۱۵۳- ج ۲ ص ۲۷۸ / وصاف ۷۳

یایچی yāy - čī [تر.] (امر.) کسی که علم یای

می‌داند. ر.ك. یای. / جهانگشا ج ۱ ص ۱۵۳

یایلاغ yāylāy [تر.] (ا.) ییلاق. / سبط ۷۷

ییاب yabāb [ع.] (ا.) زمین ویران و خراب. /

راحه ۱۷۹-۲۲۲-۳۹۹ / جهانگشا ج ۱ ص

۱۱۸- ج ۳ ص ۱۰۵ / سیرت ۸۱ / سبط ۱۸

/ مسامره ۱۳۰ / دره ۲۰۹

بیروح الصنم yabrūh - os - sanam [ع.]

(امر.) شاه بیزك، مردم گیاه، مهر گیاه، بیخ لفاح

بری است به شکل دو انسان که روبروی

یکدیگر گذاشته‌اند. / دره ۹۱

یزنیات yazaniyy - āt [ع.] (ا.) چ یزنی

منسوب به یزن، شمشیر برنده و تیز (ماخوذ از

نام سیف ذی یزن است). / یمنی ۲۰۸-۳۵۹

یسار yasār [ع.] (ا.) ۱- توانگری، استطاعت. /

عتبه ۷۹ / مقامات ۱۲۵ / رشید ۱۳۸ / عقول

۱۹- ۶۰ / یمنی ۱۱۱-۲۶۳ / دستور ۴۶ /

اخلاق ۱۶۱-۲۷۸-۲۸۹ / جهانگشا ج ۳

ص ۷۷ / وصاف ۵۲۹ / نسایم ۶۴-۸۲ / دره

۶۶۵: ۲- شخصی را گویند که او میمنت ندارد

و همچنین دیدن روی او نامبارک است. / دره

۱۵۲

یساق yasāq [تر. مغ.] (ا.) ر.ك. یاساق. / ظفر ج

۱ ص ۱۳۲ / گیتی ۲۶-۲۹-۴۹-۵۶-

۵۹-۶۵

یساقچی yasāq - čī [تر.] (امر.) یاساقچی،

مأمور اجرای سیاست. / دره ۴۶۷-۵۷۶ /

گیتی ۱۲۵

یساق کش yasāq - kaš [تر. ف.] (ص.مر.)

ترتیب دهنده، ناظم. / گیتی ۳۱

یساقی yasāq - ī [تر. ف.] (ص.) یساقچی،

تدارك دهنده جنگ. / ظفر ج ۱ ص ۴۸۵

یسال yasāl [تر.] (ا.) جناح لشکر، صف. / ظفر

ج ۱ ص ۲۰۸-۲۶۴-۳۲۸

یساول yasāvol [تر.] (ا.) یاساول، چوب به

دست، چویداری را گویند که برای نظم صفوف

و طرد و منع بیگانه در دربار ارباب دولت باشد،

ملازم و نوکر. / وصاف ۶۱۱ / ظفر ج ۱ ص

۳۷۲-۳۸۰-۴۳۶ ج ۲ ص ۱۱-۴۳۶ /

دره ۴۷۹ / گیتی ۱۶ / تجربه ج ۱ ص ۴۷۹-

ج ۲ ص ۲۰۲

یسره yasra(e) [ع.] (ا.) سوی دست چپ، سمت

اغراض ۲۸۷

می شدند و براحتی برجیده می شدند. / وصاف

۱۲-۶۸-۷۰-۷۶-۱۲۷-۱۳۳-۲۳۲

برتجی yort - čī [تر.] (ص.مر. امر.) یورتچی،

کسی که تعیین یورت می کند. / وصاف ۴۶۷

یرد گاه yord - gāh [تر. ف.] (امر.) جا، منزل.

/ دستور ۱۹-۲۲-۳۶-۶۹-۱۰۳

یرغو yarγū [تر.] (ا.) ر.ك. یارغو. / وصاف

۱۷-۹۵-۲۸۴ / سبط ۸۸ / مسامره ۵۶-

۹۳-۹۴-۱۰۸-۱۵۸-۱۶۰-۱۶۹-

۲۷۵-۲۹۰ / ظفر ج ۱ ص ۱۸۱-۱۹۳-ج

۲ ص ۱۹۱

یرغوجی jī - yarγū [تر.] (امر.) ر.ك.

یارغوجی. / مسامره ۱۵۶-۱۵۹

یرغوجی čī - yarγū [تر.] (امر.) ر.ك.

یارغوجی. / جهانگشا ج ۳ ص ۴۸ / وصاف

۹۹

یرلغ yarley [تر.] (ا.) ر.ك. یرلغ. / وصاف ۲۵-

۲۸۳

یرلغ yarliγ [تر.] (ا.) حکم و فرمان پادشاه. /

جهانگشا ج ۱ ص ۱۱۴-۱۵۹-ج ۲ ص

۲۲۳-ج ۳ ص ۷۵-۸۷-۱۰۵ / وصاف

۱۱-۲۵-۲۹-۴۰-۵۱-۹۲-۹۷-

۱۰۵-۱۱۰-۱۶۳-۱۹۴ / سبط ۲۵-۳۱-

۳۸-۸۱ / مسامره ۳۸-۳۹-۶۱-۲۹۴-

۳۰۴ / نسایم ۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶ / ظفر ج ۱

ص ۱۸۱-۲۰۷-۲۱۶-۲۲۹-۲۴۸-

۳۲۰-۴۸۸-۴۹۹

یزك yazak [تر.] (ا.) مقدمه لشکر، متجسس،

پیش قراول. / نفثه ۳۷ / جهانگشا ج ۱ ص

۵۰-۲۰۸-۲۲۵-ج ۲ ص ۹۷-۱۶۸-ج ۳

ص ۲۸۴ / سیرت ۱۱۴-۱۳۸ / وصاف ۶۳۷

/ ظفر ج ۱ ص ۲۷۶

يك انداز ya(e)k - andāz [ف.] (امر.) تیر
کوچکی است که پیکان باریکی دارد و بغایت
دور رود. / راحه ۳۰۲

يکران yakrañ [ف.] (ا.) اسب اصیل و خوب و
سرآمد. / بختیار ۲۰۶ / سند ۲۵۹ - ۲۶۵ /
اغراض ۳ - ۴۳ - ۲۳۶ - ۴۰۵ / راحه ۲۵ -
۲۸ - ۲۷۶ / دستور ۱۰۴ - ۱۰۵ / برید ۳۴۶
/ لباب ۷۷ / مرزبان ۱۰۷ / معجم ۲۴ - ۱۴۲
/ وصاف ۸۶ - ۱۵۳ - ۴۰۸ - ۵۵۷ / نسایم
۱۰۰ / ظفر ج ۱ ص ۱۸ - ۲۴ - ۲۸۵ - ۳۸۸
/ دره ۱۸۶ - ۲۰۱ - ۲۳۵ - ۷۰۸ - ۷۱۶ /

گیتی ۴۶ / تجربه ج ۲ ص ۴۷ - ۲۵۶
يكشبه ya(e)k - šaba(e) [ف.] (امر.) نوعی از
جامه بسیار نازک از ابریشم که شب زفاف داماد
و عروس را معجز از آن سازند. / دره ۲۵۸
يلالا yalāyalā [ف.] (ا.) یله یله، یللی، کلمه‌ای
که در وقت مستی و سماع و ذوق می‌گویند. /
وصاف ۴۷۶

يلمع yalma' [ع.] (ا.) سراب. / دره ۶۷۳
يلمق yalmaq [معر.] (ا.) یلمه، نوعی از جامه
پوشیدنی دراز که قبا نیز گویند. / وصاف ۳۲۱
/ تجربه ج ۱ ص ۶۴ - ج ۲ ص ۷۳
يله یله yalle - yalle [ف.] (ا.) یلا یلا، یللی.
رک. یلا یلا. / وصاف ۶۹ - ۴۷۶
يمانی yamānī [ع.] (ص.ا.) شمشیر منسوب به
يمن. / مقامات ۴۰

يمنه yamna(e) [ع.] (ا.) سوی راست، سمت
راست. / اغراض ۲۸۷
ينابیع yanābī' [ع.] (ا.) ج ینبوع، چشمه، جوی
پر آب. / عتبه ۱۰۹ / بیهق ۳۶ / بختیار ۲۸۷
/ توسل ۱۱۳ - ۱۹۸ - ۲۵۱ / سند ۱۲۲ /
عقول ۲۵ / یمینی ۳۰۱ / وصاف ۱۱۲ / اخبار

يسون yosūn [مغ.] (ا.) یوسون، آیین موروثی،
آداب و رسوم، آیین. / وصاف ۱۱۰ - ۴۵۳ -
۵۶۰ / ظفر ج ۲ ص ۴۷۸

يسير yasīr [ع.] (ص.) ۱ - آسان. / دره ۶۳۷ -
۶۵۷: ۲ - اندک. / سند ۵۴ / رشف ۳۸۹ / دره
۶۵۷

يعابيت ya'ābīb [ع.] (ا.) ج یعبوب، اسب تیزرو
و دراز بالا. / تجربه ج ۲ ص ۱۹

يعار yo'ār [ع.] (ا.) آواز گوسفند و بز. / دره ۹
يعبوب ya'būb [ع.] (ا.) اسب تیزرو و دراز بالا.
/ خاقانی ۴۸ / دره ۴۱

يعسوب ya'sūb [ع.] (ا.) نام اسب حضرت
رسول (ص.). / خاقانی ۴۸

يعقوب ya'qūb [ع.] (ا.) کبک نر. / دره ۵۳۶
يغلق ya'leq [تر.] (ا.) تیر پیکان‌دار. / راحه
۲۵ - ۲۸ - ۲۵۰

يفاع yafā' [ع.] (ا.) پشته و زمین بلند. / سند
۱۲۰ / یمینی ۳۶۸ / المعجم ۳ / وصاف ۹۳ -
۳۲۰ / دره ۶۷۰

يقطين yaqtīn [ع.] (ا.) هر بوته‌ای که بر روی
زمین گسترده شود و دارای تنه‌ای که به روی آن
برپا باشد نبود مانند درخت کدو و جز آن. /
وصاف ۷۰

يقظات yaqazāt [ع.] (ا.) ج یقظت، بیداری. /
دستور ۳۶ / رشف ۲۱۳

يقظان yaqzān [ع.] (ص.) بیدار و هوشیار. /
عتبه ۶۶ / تجربه ج ۲ ص ۲۰

يقظت yaqzat [ع.] (ا.) بیداری. / خاقانی ۳۰۰
/ عقول ۶ - ۴۰ - ۵۲ / برید ۳ - ۱۸ - ۳۹ -
۸۱ - ۹۵ - ۱۱۵ - ۱۶۶ - ۱۷۱ / رشف ۲۱۳ -
۴۲۱

يقق yaqeq [ع.] (ص.) نیک سپید. / دره ۱۱۹

۳. / مصباح ۱۶۲ / رشف ۸۲ - ۱۳۵ -
 ۲۲۴ - ۲۳۹ / دره ۱۵۳ - ۳۶۷
 ينبوع 'yanbū' [ع.] (ا.) چشمه بزرگ، جوی
 بسیار آب. / خاقانی ۱۴۳ / عقول ۶۴ /
 دستور ۷۴ / سمط ۴۵ / اخبار ۱۰۵ / ظفر ج
 ۱ ص ۱۰ / دره ۶۲۸
 ینغله (e) yanγola [مغ.] (ا.) ر.ك. ینغول. /
 وصاف ۵۲۱
 ینغول yanγūl [مغ.] (ا.) ینغله، ینغوله، ظاهراً
 زلف و گیسوی خوبان. / وصاف ۱۷ - ۲۸۳ -
 ۴۰۰ - ۴۷۶
 ینغوله (e) yanγūla [مغ.] (ا.) ر.ك. ینغول. /
 وصاف ۴۶۸
 ینگچری yang - čerī [تر.] (امر.) ینی چری،
 چریک نو، سرباز جدید. / دره ۳۱۵
 ینگه (e) yanga [تر.] (ا.) ینگه برای عروس به
 منزله ساقدوش است برای داماد. / وصاف ۴۹۸
 ینگچی چری yangī - čerī [تر.] (امر.)
 ینگچری، ینی چری، سرباز جدید. / تجربه ج
 ۱ ص ۵۹ - ۶۰ - ۶۱
 یوبه (e) yūba [ف.] (ا.) طمع نیکی، اشتیاق. /
 کليلة ۱۶۶ - ۲۴۶
 یوت yūt [تر.] (ا.) سال بی علف و قحط، و وبا و
 هلاک حیوانات از سرما. / وصاف ۲۷ - ۶۱۳
 یوح yūh [ع.] (ا.) آفتاب. / دره ۱۵
 یورت yūrt [تر.] (ا.) ر.ك. یُرت. / جهانگشا ج
 ۳ ص ۷۰ / وصاف ۱۴ - ۲۴ - ۲۵ - ۴۹ -
 ۵۰ - ۶۷ - ۶۹ - ۷۵ - ۱۲۶ - ۳۳۰ - ۵۱۲ /
 سمط ۹۰ / نسایم ۱۰۷ / ظفر ج ۱ ص ۳۵ -
 ۵۰ - ۷۵ - ۱۷۶ - ۲۳۸ - ۳۵۳ - ۵۲۰ -
 ۵۵۹ - ۵۷۵ - ج ۲ ص ۱۶
 یورتچی yūrt - čī [تر.] (امر.) ر.ك. یرتچی. /

وصاف ۴۵۶ / ظفر ج ۱ ص ۵۲۲
 یورت گاه yūrt - gāh [تر.] (امر.) یُردگاه،
 جا، منزل. / رشید ۳۱
 یورغوچی yūrγū - čī [تر.] (امر.) ر.ك.
 یارغوچی، یرغوچی. / وصاف ۲۲۰
 یورک yūrok [تر.] (ص.ا.) بادپا، تیزرو، سریع
 السیر. / وصاف ۳۷۰
 یوز yūz [ف.] (ا.) جست و خیز. / دره ۱۹۸
 یوسامیشی ī - yūsāmīš [تر.] (ف.) (حامص.)
 کارسازی. / وصاف ۶۱۴ - ۶۲۰
 یوسون yūsūn [مغ.] (ا.) ر.ك. یُسون. / وصاف
 ۳۳۷ - ۴۷۱ / نسایم ۱۰۶ / ظفر ج ۱ ص ۴۴۶
 یولوق yūlūq [تر.] (ا.) استنطاق، استفسار،
 محکمه اختصاصی. / سمط ۲۲ - ۵۲
 یوم التناد yōm - ot - tanād [ع.] (امر.) یوم
 التنادی، روزی که یکدیگر را فرا خوانند، روز
 قیامت. از سوره چهارم آیه سی و چهار. / توسل
 ۱۷ / معجم ۹
 یهماء yahmā' [ع.] (ا.) دشت و بیابان بی راه و
 نشان. / دره ۴۷
 یهمور yahmūr [ع.] (ا.) ریگ بسیار. / دره ۴۷
 ییغلامیشی ī - yīylāmīš [تر.] (ف.) (حامص.)
 (ا.) سوگواری. مراسم عزاداری. / وصاف ۵۵۴
 ییلان نیل 'īl - yīlān [تر.] (امر.) سال مار، نام
 سال ششم از دوره دوازده گانه ترکان است. /
 ظفر ج ۱ ص ۸۲ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۳۴۹ / دره
 ۳۹۴

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- اخلاق ناصری؛ نوشته خواجه نصیرالدین طوسی؛ به تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی، علیرضا حیدری؛ انتشارات خوارزمی؛ چاپ چهارم ۱۳۶۹
- ۲- اصطلاحات دیوانی دوران مغول؛ تألیف شمس شریک امین؛ فرهنگستان ادب و هنر ایران ۱۳۵۷
- ۳- اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، تألیف دکتر حسن انوری؛ انتشارات طهوری ۱۳۵۵
- ۴- اغراض السیاسة فی اغراض الریاسة؛ نگارش محمد بن علی الظهیری الکاتب السمرقندی؛ به تصحیح و اهتمام جعفر شعار؛ دانشگاه تهران ۱۳۴۹
- ۵- اقرب الموارد (۳ جلد)؛ تألیف سعید الخوری الشرتونی اللبنانی؛ منشورات مكتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی؛ قم ۱۴۰۳ ه.ق.
- ۶- بختیارنامه (لمعة السراج لحضرة التاج)؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن؛ نشر گستره؛ چاپ دوم ۱۳۶۷
- ۷- برهان قاطع (۵ جلد)؛ تألیف محمد حسین بن خلف تبریزی؛ به اهتمام دکتر محمد معین؛ امیرکبیر؛ چاپ پنجم ۱۳۶۲
- ۸- برید السعادة؛ از محمد بن غازي ملطیوی؛ به کوشش محمد شیروانی؛ دانشگاه تهران ۱۳۵۱
- ۹- تاج الاسامی؛ تصحیح علی اوسط ابراهیمی؛ مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۶۷
- ۱۰- تاریخ بیهق؛ تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی؛ با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار؛ مقدمه میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی؛ کتابفروشی فروغی؛ [بی تا.]
- ۱۱- تاریخ جهانگشای جوینی (۳ جلد)؛ از عطاملک علاءالدین بن بهاءالدین محمد بن شمس الدین محمد جوینی؛ به سعی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی؛ سازمان نشر کتاب، انتشارات بامداد، انتشارات ارغوان؛ چاپ سوم ۱۳۶۷
- ۱۲- تاریخ گیتی گشای؛ تألیف محمد صادق موسوی نامی اصفهانی؛ با مقدمه سعید نفیسی؛ کتابفروشی اقبال ۱۳۶۳
- ۱۳- تاریخ وصاف الحضرة؛ تألیف فضل الله بن عبدالله شیرازی؛ به اهتمام محمد مهدی اصفهانی؛ کتابخانه ابن سینا، کتابخانه جعفری تهریزی؛ ۱۳۳۸
- ۱۴- تجربة الاحرار و تسلیة الابرار (۲ جلد)؛ تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی؛ به تصحیح و تحشیه حسن قاضی طباطبایی؛ دانشگاه تبریز ۵۰-۱۳۴۹
- ۱۵- تحفة الاحباب؛ تألیف حافظ سلطانعلی اوبهی هروی؛ به تصحیح و تحشیه فریدون تقی زاده طوسی، نصرت الزمان ریاضی هروی؛ انتشارات آستان قدس رضوی ۱۳۶۵
- ۱۶- ترجمه تاریخ یمنی؛ از ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی؛ به اهتمام جعفر شعار؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۷
- ۱۷- التوسل الى التوسل؛ تألیف بهاءالدین محمد بغدادی؛ تصحیح احمد بهمنیار ۱۳۱۵
- ۱۸- چهار مقاله؛ تألیف احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی؛ به کوشش دکتر محمد معین؛ کتابفروشی زوار؛ چاپ سوم ۱۳۳۳

- ۱۹- درّۃ الاخبار و لمعة الانوار؛ ترجمه ناصرالدین بن عمدة الملک منتجب الدین منشی یزدی؛ ضمیمه سال پنجم مجله مهر؛ آذرماه ۱۳۱۸
- ۲۰- درّۃ نادره؛ تألیف میزرا مهدیخان استرآبادی؛ به اهتمام سید جعفر شهیدی؛ انتشارات علمی و فرهنگی؛ چاپ دوم ۱۳۶۶
- ۲۱- دستورالخوان (جلد اول)؛ تألیف قاضی خان بدر محمد دهار؛ تصحیح دکتر سعید نجفی اسداللهی؛ بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۹
- ۲۲- دستورالوزاره؛ تألیف محمودبن محمدبن الحسین الاصفهانی؛ تصحیح و تعلیق از دکتر رضا انزابی نژاد؛ امیرکبیر ۱۳۶۴
- ۲۳- راحة الصدور و آية السور؛ از محمدبن علی سلیمان الراوندی؛ به سعی و تصحیح محمد اقبال؛ امیرکبیر؛ چاپ دوم ۱۳۶۴
- ۲۴- رشف النصائح الایمانیه و کشف الفضائح الیونانیّه؛ تألیف شهاب الدین سهروردی؛ ترجمه معین الدین جمال بن جلال الدین محمد (معلم یزدی)؛ به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی؛ نشر بنیاد ۱۳۶۵
- ۲۵- روضة العقول؛ تألیف محمدبن غازی ملطی [ملطیوی]؛ به اهتمام هانری ماسه؛ پاریس ۱۹۳۸ م.
- ۲۶- روضة الكتاب و حديقة الالباب؛ تألیف ابوبکر الزکی المتطبّب القونیوی الملقب بالصدر؛ به تصحیح و تحشیة میرودود سید یونسی؛ دانشگاه تبریز ۱۳۴۹
- ۲۷- سبک شناسی (۳ جلد)؛ تصنیف محمد تقی بهار «ملک الشعرا»؛ امیرکبیر؛ چاپ پنجم ۱۳۶۹
- ۲۸- سرمه سلیمانی؛ تألیف تقی الدین اوحدی بلیانی؛ تصحیح محمود مدبری؛ مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۶۴
- ۲۹- سمط العلی للحضرة العلیا؛ تألیف ناصرالدین منشی کرمانی؛ به تصحیح و اهتمام عباس اقبال؛ تحت نظر محمد قزوینی؛ انتشارات اساطیر؛ چاپ دوم ۱۳۶۲
- ۳۰- سندبادنامه؛ نگارش محمدبن علی بن محمدالظهیری السمرقندی؛ به اهتمام و تصحیح و حواشی احمد آتش؛ با گفتاری از استاد مجتبی مینوی؛ کتاب فرزانه ۱۳۶۲
- ۳۱- سیرت جلال الدین مینکبرنی؛ تصنیف شهاب الدین محمد خرندزی زیدری نسوی؛ ترجمه در قرن هفتم؛ تصحیح مجتبی مینوی؛ انتشارات علمی و فرهنگی؛ چاپ دوم ۱۳۶۵
- ۳۲- ظفرنامه (۲ جلد)؛ از شرف الدین علی یزدی؛ به تصحیح و اهتمام محمد عباسی؛ امیرکبیر ۱۳۳۶
- ۳۳- عتبة الکعبة؛ از منتجب الدین بدیع اتابک جوینی؛ تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال؛ ۱۳۲۹
- ۳۴- عقد العلی للموقف الاعلی؛ تألیف افضل الدین ابوحامد احمدبن حامد کرمانی؛ به تصحیح و اهتمام علی محمد عامری نائینی؛ مقدمه از دکتر باستانی پاریزی؛ انتشارات زهرا ۱۳۵۶
- ۳۵- غیاث اللغات؛ تألیف غیاث الدین محمدبن جلال الدین بن شرف الدین رامپوری؛ به کوشش منصور ثروت؛ امیرکبیر؛ چاپ اول ۳۶۳
- ۳۶- فرهنگ آذربایجانی - فارسی؛ تألیف بهزاد بهزادی؛ انتشارات دنیا؛ چاپ اول ۱۳۶۹

۳۷- فرهنگ آندراج (۷ جلد)؛ تألیف محمد پادشا؛ زیر نظر دکتر محمد دبیرسیاقی؛ کتابفروشی خیام؛

چاپ دوم ۱۳۶۳

۳۸- فرهنگ بلاغی - ادبی (۲ جلد)؛ تألیف دکتر ابوالقاسم رادفر؛ انتشارات اطلاعات ۱۳۶۸

۳۹- فرهنگ ترکی استانبولی به پارسی؛ تألیف ابراهیم اولغون؛ جمشید درخشان؛ انتشارات انزلی -

ارومیه؛ چاپ دوم ۱۳۶۳

۴۰- فرهنگ جدید عربی - فارسی (ترجمه منجدالطلاب)؛ مترجم محمد بندرریگی؛ انتشارات اسلامی؛

چاپ هفتم ۱۳۷۰

۴۱- فرهنگ عروضی؛ دکتر سیروس شمیسا؛ انتشارات فردوس؛ انتشارات مجید؛ چاپ دوم ۱۳۷۰

۴۲- فرهنگ فارسی (۶ جلد)؛ تألیف دکتر محمد معین؛ امیرکبیر؛ چاپ هفتم ۱۳۶۴

۴۳- فرهنگ فارسی - ترکی؛ تألیف ابراهیم اولغون؛ جمشید درخشان؛ دانشگاه انقره ترکیه؛

۱۹۶۶-۶۷

۴۴- فرهنگ لاروس عربی - فارسی (۲ جلد)؛ مترجم سیدحمید طیبیان؛ امیرکبیر؛ چاپ سوم ۱۳۷۰

۴۵- فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعیرات عرفانی؛ تألیف دکتر سیدجعفر سجادی؛ ۱۳۷۰

۴۶- فرهنگ نفیسی (۵ جلد)؛ تألیف دکتر علی اکبر نفیسی (ناظم الاطبا)؛ کتابفروشی خیام؛ [بی تا.]

۴۷- کلیله و دمنه؛ انشای ابوالمعالی نصرالله منشی؛ تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی؛ دانشگاه

تهران ۱۳۶۳

۴۸- گزیده‌ای از نثرهای مصنوع و مزین؛ تألیف دکتر اسماعیل حاکمی؛ دانشگاه تهران ۱۳۶۴

۴۹- گلستان؛ به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر؛ انتشارات صفی علیشاه ۱۳۶۲

۵۰- لب‌الباب؛ تألیف محمد عوفی؛ به کوشش سعید نفیسی ۱۳۳۵

۵۱- لسان العرب (۱۵ جلد)؛ تألیف ابن منظور؛ دارصادر؛ بیروت؛ الطبعة الاولى ۱۴۱۰ ه.ق.

۵۲- لغتنامه دهخدا؛ مؤسسه لغتنامه؛ دانشگاه تهران

۵۳- مرزبان نامه؛ به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر؛ انتشارات صفی علیشاه؛ چاپ سوم ۱۳۶۶

۵۴- مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار (تاریخ سلاجقه)؛ تألیف محمودبن محمد آقسرائی؛ به اهتمام و

تصحیح دکتر عثمان توران؛ انتشارات اساطیر؛ چاپ دوم ۱۳۶۲

۵۵- مضباح الهدایه و مفتاح الکفایه؛ از عزالدین محمودبن علی کاشانی؛ به تصحیح استاد جلال‌الدین

همایی؛ نشر هما؛ چاپ سوم ۱۳۶۷

۵۶- المعجم فی آثار ملوک المعجم؛ (از شرف‌الدین فضل‌الله حسینی قزوینی)؛ ۱۳۲۷ ه.ق.

۵۷- المعجم فی معاییر اشعار المعجم؛ از شمس‌الدین محمودبن قیس الرازی؛ به تصحیح مدرّس رضوی؛

کتابفروشی تهران؛ [بی تا.]

۵۸- مقامات حمیدی؛ تألیف قاضی حمیدالدین ابوبکر عمر بن محمودی بلخی؛ به تصحیح رضا

انزایی نژاد؛ مرکز نشر دانشگاهی؛ ۱۳۶۵

- ۵۹ - منتهی الارب فی لغة العرب (۲ مجلد)؛ تألیف عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پور؛ انتشارات کتابخانه سنایی؛ [بی تا.]
- ۶۰ - المنجد فی اللغة؛ لويس معلوف؛ انتشارات اسماعیلیان؛ چاپ سوم ۱۳۶۷
- ۶۱ - منشآت خاقانی؛ تصحیح و تحشیة محمد روشن؛ کتاب فرزانه؛ چاپ دوم ۱۳۶۲
- ۶۲ - نامه های رشیدالدین وطواط؛ به کوشش قاسم تویسرکانی؛ دانشگاه تهران ۱۳۳۸
- ۶۳ - نساء الاسحار من لطائف الاخبار؛ تألیف ناصرالدین منشی کرمانی؛ به تصحیح و مقدمه و تعلیق میرجلال الدین حسینی ارموی (محدث)؛ انتشارات اطلاعات؛ چاپ دوم ۱۳۶۴
- ۶۴ - نفثة المصدور؛ انشای شهاب الدین محمد خرندزی زیدری نسوی؛ تصحیح و توضیح دکتر امیرحسن یزدگردی؛ نشر ویراستار؛ چاپ دوم ۱۳۷۰

